بود و فیض نعمت سبب میشود شکر نمودن پس هر که فیض رحمت کند سزاوار ستایش و ثنا باشد و اعادت لفظ رحمن و رحیم در رحمت اعادت تبرک است سوای رابطه مذکوره بتلمیح نسبت معنوی ارتباط مسطوره و جمله الحمد لله رب العالمین بعد از تسمیه بقول کسی که تسمیه اوایل سور قرآن نباشد و در طریق تسمیه که مردمان در آغاز هر کاری میگویند در فاتحه تبرک و در سورهای دیگر فصل و تبرک میگویند بود چنانچه اعوذ بالله من الشیطان الرجیم پیش از قرائت قرآن می آرند تسمیه را نیز همین طریق بر سر سورتی مقدم میدارند متعلق باقرا که در تسمیه مقدر است باشد یعنی بسم الله اقرا الحمد لله رب العالمین آید و تعلق کلام بکلام دیگری آمده است چنانچه گویند بعون الله الوهاب حفظت الم ذلک الکتاب و چنانچه گویند انشاد الشعر العرب امر القیس الکندی قفا نبک من ذکری حبیب و منزل و تواند بود که الحمد لله رب العالمین ابتدای کلام باشد و اداء تسمیه تعلق معنوی جز بغرض تبرک و تیمن نبود سوال بر تقدیری که سوره را با تسمیه تعلق معنوی نباشد مفعول اقرا که فعل متعدی است چه باشد جواب اقرا بمعنی افعل القرأة باشد بمنزله لازم بود و مفعول طلب نکند و بر قول کسی که تسمیه اوایل سور قرآن باشد و داخل فاتحه و داخل هر سورتی بود تواند بود که اقرا که در تسمیه مقدر است بمنزله لازم دارند و الحمد لله ابتدای کلام پندارند و تواند بود که بر این الحمد لله ابتدای کلام دارند و لیکن اقرا که در تسمیه مقدر است بمعنی افعل القرأة بمنزله لازم پندارند چنانچه گذشت و ذکر آن بالا رفت و روا نیست که متکلم کلامی از آن نحو علیحده آرد بعد از آن ابتدا کلامی کند که با آن تعلق معنوی ندارد چنانچه در صدر مکتوب اللهم بلغ نویسند یا در صدر کتاب اللهم سلم البلیغ کتابت کنند و افتتاح قرآن بسوره فاتحه و تقدیم او بر سایر سورتها اولی است از جهت آنکه این سوره ام الکتاب است و مضمون او متضمن جمیع معانی قرآن است و مشتمل بر همه مقاصد فرقان است چه الحمد لله متضمن جمیع ثناهای خداست شامل ذکر همه اسمای صفات جلال است رب العالمین مشتمل است بر ذکر عالم و عالمیان از آدمیان و فرشتگان و پریان و جز آن الرحمن الرحیم مشتمل است بر ذکر اصناف نعم و انواع آثار کرم و فیض رحمت و عفو و مغفرت مالک یوم الدین مشتمل است بر ذکر امور معاد آمده و اهوال قیامت و احوال مردمان که در آن روز خواهد بود جامع شده ایاک نعبد مشتمل است بر اصناف عبادات و انواع قربات از بدنی و لسانی و قالبی و جنانی و ایاک نستعین مشتمل است بر انواع مقدمات عبادات از توفیقات ربانی و تائیدات رحمانی و استعدادات انسانی و قوای جسمی و جانی اهدنا الصراط المستقیم دال است بر اخلاق و شرایع و اصلاح نفوس و طبایع و سلوک راه دین و انتهاج مناهج شرع متین که دین قویم آن است و صراط المستقیم اشارت بر آن است صراط الذین انعمت علیهم حاکی است از حکایات [illegible] استعداد [illegible] قصص [illegible] و [illegible] صالحان و [illegible] انواع [illegible] و احوال [illegible] غیر المغضوب علیهم و لا الضالین [illegible] اعمال [illegible]

M.A.LIBRARY, A.M.U.
PE2730

و طغاة و فجار و کفار از مشرکان و جهودان و ترسایان و بت‌پرستان و سایر طوایف ضاله که مقسم لبطلان باشند و مخصوص باستحقاق غضب و نکال اند کلیات معانی قرآن انواع مذکوره است و جزئیات معانی قرآن مفرق [illegible] اصناف منطوی

و چون سورهٔ مذکوره معانی مسطوره را مشتمل بود بهر این جهت [illegible] و اولی از تسمیه کل قرآن بحکم [illegible]

فکانما قرأ القرآن کله [illegible] سوره را جمع اوایل آن باشد که آن را ام الکتاب خوانند و بر همه سوره‌ها [illegible]

و چون سوره از هر سوره اعظم است و آن را نام است فاتحة الکتاب زیرا که سورهٔ قرآن و مفتتح [illegible] الشافیه بحکم حدیث فاتحة الکتاب شفاء من کل داء الا السام شفا [illegible] است و ام القرآن و سورة الکنز الوافیه چه مشتمل بر کلیات معانی قرآن و مقاصد فرقانی است چنانچه بالا ذکر آن گذشته و سورة الحمد در وی ذکر حمد پروردگار است از این جهت یا اضافت سوره بحمد سزاوار است و الشافی زیرا که ثنای اکبر مشتمل از ثنا این سوره و در [illegible] است که [illegible] ثنا و حمد است و اگر [illegible] بودم این نام [illegible] از آنچه قراءة سورهٔ فاتحه در هر نمازی مکرر است و سورة الصلوة نیز که آن نماز نزدیک امام ابو حنیفه رضی الله تعالی عنه واجب و صلوة نزدیک امام شافعی رضی الله تعالی عنه [illegible] و اساس چنانچه [illegible] لکل شیء اساس و اساس القرآن سورة الفاتحه و در استحقاق آن [illegible] چون کلمات [illegible] و تمجید و ثنا حق تبارک تعالی است حق جل و علا افتتاح سورهٔ فاتحة الکتاب بتلقین تحمید کرد و بعده جمله ایاک نعبد و ایاک نستعین برای طلب اعانت که مضمون تمجید آورد و بعده جمله اهدنا الصراط المستقیم که معنی او طلب هدایت است برای بیان طلب اعانت که مضمون ایاک نستعین است مذکور گشت و ضرورت دعا باید تمجید حمد و ثنا که از آداب اجابت است تلقین نمود و شک نیست که این مطلوب جز [illegible] است [illegible] از همه مقاصد اجل و اعلی است و هیچ مقصودی برتر از و نیست که هدایت صراط مستقیم است و [illegible] انعام است غیر طریقه مستحقان غضب و انتقام است حق تعالی [illegible]

الحمد لله رب العالمین الحمد مرفوع بر ابتدا است [illegible] برای جنس است و لام در لله برای اختصاص پس جمیع افراد حمد مختص ذات خداست [illegible] موجب اختصاص جمله افراد باشد که اگر فردی از حمد مخصوص بغیر او باشد ماهیت مخصوص [illegible] اطلاق میان اهل سنت و جماعت و معتزله اتفاق است نزدیک اهل سنت باعتبار خلق [illegible] همه حمد مخصوص بخدا است و استحقاق همه حمد ها در [illegible] ذوات و صفات و اعمال و افعال اختیاریه و اضطراریه همه مخلوق و پیدا کرده او است و شک نیست که هر چیز را نسبت اختراع و ایجاد به او است و نزدیک [illegible] باعتبار اقدار اگر چه افعال اختیاریه مخلوق عباد است و [illegible] افعال اختیاریه بصفت ایجاد [illegible]

اقرار آنکه ماهیت با اعتبار افراد آن همه مخصوص با امر او است صاحب کشاف که مذهب اعتزال دارد این لام را برای جنس
می آرد و از حمل لام بر جنس به اعتبار اختصاص ماهیت استغراق همه افراد می آید که مذهب او در افعال عباد اختصاص موافق
مذهب اهل سنت نماید سوال صاحب کشاف لام را استغراق [illegible] گرفته و دعوی افراد چیزی وهم آورده والاستغراق
الذی یتوهمه کثیر من الناس وهم گفته ظاهر آنست که او معنی استغراق نرفته جواب شک نیست که
او لام الحمد را لام جنس گفته و برای اختصاص ماهیت به ذات خدای عزوجل رفته و نیز شکی نیست که از اختصاص
ماهیت اختصاص جمله افراد می آید و نیست معنی استغراق رعایت نماید لیکن چون که جنس که اصل معنی لام است
استغراق حاصل می شود حمل لام بر استغراق حاجت نبود و بدین اعتبار حمل بر استغراق وهم باشد و داشتن لام
برای استغراق شایع بود و معنی آنست سپاس و ستایش و ثنا و ستودگی مر خدای را است که مالک و آفریدگار
و نیز صلاح آرنده کار است و پروردگار عالمیان و پروردگار جهانیان است سوال عالمین جمع عالم
ترجمه او عالمها است و جهانها آید ترجمه او جهانیان یای نسبت [illegible] نماید جواب عالمین جمع
سلامت است و جمع علم یا صفت روا شود و عالم نه علم است نه صفت جمع او حکم و تقدیر صفت
ساخته باشند عالمین را چو اشعرین و اعجمین که معنی اشعریین و اعجمیین است گویند و تقدیر یای نسبت چه بود
معنی عالمین چو ترجمه او جهانیان و عالمیان بدین اعتبار درست آید صحت جمع سلامت در وی بدین [illegible]
نماید و صاحب کشاف در صحت جمع مذکور معنی صفت دالت بر وجود صانع که در وی است اعتبار کرده
و عالم را از حیثیت تضمن این معنی از باب صفت آورده و این جمع صحیح است از صحت [illegible] است چه اگر در اسم
جنس صفت معنوی اعتبار کنند و بتاویل صفت جمع سلامت قائل شوند از این تاویل ناطقون سائغ بود
و در حالت بتاویل بالقوت روا باشد [illegible] سوال عالمین هر چند به اعتبار تقدیر یا
نسبت یا اعتبار معنی صفت که صاحب کشاف داشته جمع صفت شود وهم از جهت آنکه [illegible] اند را
جمعی که مختص به عقلا است صالح نشود جواب عالمین [illegible] عقلا است عقلا را بر غیر عقلا تغلیب
بدین اعتبار عقلا را تغلیب کرده اند جمع سلامت که مختص به عقلا است آورده اند [illegible] در تعریف عالم گفته اند اسم
لکل موجود سوی الله تعالی یعنی عالم اسم است مر هر موجودی را که غیر ذات خدای عزوجل و علاست چه عالم علامت
معرفت حق است هر ذره از ذرات کائنات [illegible] پس هر موجودی عالم بود و هر ذره
از ذرات کائنات را این نام باشد سوال اگر کل موجود به معنی کل جنس موجود از کل نوع موجود باشد استثنای
ذات باری متعین نماید چه ذات او سبحانه تعالی فرد است [illegible] از اجناس انواع سائغ نماید و اگر به معنی کل
[illegible] دلالت کند که عالم اسم است مر هر یک فرد را از افراد موجود و این خود واقع است [illegible]

چیزی را از جزئیات کائنات نتوان شمرد یعنی عدد عالمها که علما تقدیر کرده اند مستقیم نباید و صحت تقدیر مذکور و تعیین سطور
روی ننماید چه بعضی گفته اند عالم هژده هزار است فرشتگان را یک عالم دانند و هر یکی از دواب و بحریان و آدمیان آن
را عالمی پندارند همچنین نوع هر نوعی از مخلوقات عالمی بود و بعضی از اصناف جهانی باشد و عدد آن نظر بکلیات
و انواع محصور تواند بود و تعیین عدد آن روی نتواند نمود و بعضی گفته اند چهل هزار است بیست هزار در خشکی و بیست
هزار در تری و بعضی گفته اند هشتاد هزار است چهل هزار در تری و چهل هزار در خشکی و انتهای که در وجود اند کسی نمیداند که چند اند
جواب بعضی گفته اند که شمار عالمها را بجز خدای تعالی کسی نداند و اجمالا آن غیر حق سبحانه تعالی شوند پس
العالم کل موجود سوی الله تعالی اگرچه مخالفت تعیین اعداد مذکور بود موافق قول مسطور است و در تفسیر بغوی آورده
است از ابو هریره نقل کرده که حق سبحانه و تعالی چهار صنف از مخلوقات آفریده فرشتگان و شیاطین و جن و انس و
این مجموع را ده جزو گردانیده نه جزو فرشتگان و یک جزو سه صنف مذکور و این یک جزو را ده جزو ساخته نه
جزو شیاطین و یک جزو دو صنف مسطور باز این یک جزو را ده جزو کرد نه جزو جن و یک جزو نوع انس پیدا آورده
باز این انس را صد و بیست و پنج جزو گردانیده یک جزو مسلمانان صد و بیست و چهار جزو کافران ناقلان این خبر از جمله صد و
بیست چهار جزو کفار سه جزو بهند گفته اند و بر تحقیق بیست و چهار جزو در باقی عالم دوازده جزو در بلاد روم و شش
جزو در مشرق و شش جزو در مغرب گفته اند یک جزو اهل اسلام هفتاد و سه فرقه شده هفتاد و دو ضال و مبتدع
و یک فرقه ناجیه اهل سنت و جماعت رضی الله تعالی عنهم اجمعین بوده و بعضی گفته اند جمیع ما سوی الله از موجودات
یک عالم بود و هر یک فردی از افراد موجودات بنفسه عالمی باشد **سوال** بدین وجه در عالم تعدد متحقق شود و چه
تحقیق تعدد مستقیم نباید **جواب** برای صحت جمعیت افراد تحقق نباید بلکه افراد معتبر متصور کافی
باشد چنانچه از شمس و قمر چه بکان فرد موجود نیست شموس و اقمار نیز آرند چنانچه در لفظ العالمین والله
اعلم با آنکه بنفسه هیچ فردی موجود نیست استعمال صیغه جمع ... **جواب** دوم آنکه عالم اگرچه یکی باشد
جمع باعتبار تعدد و انواع و افرادی که مضمون اوست روا بود **سوال** چون عالم هژده یا چهل هزار یا هشتاد
یا بیشمار بود در جمع او استعمال صیغه جمع کثرت مناسب باشد و جمع سلامت که جمع قلت است
مذکور شود **جواب** ایراد جمع قلت در مقام جمع کثرت دلیل است برین که عالم با کثرتی که دارد نظر بکمال قدرت
خدا قلیل است **سوال** الحمد لله رب العالمین اگرچه تواند بود که تحمید از خدای عزوجل برای ذات خود
باشد و بیان استحقاق خدا همه حمدها را روا بود چنانچه جای دیگر گفته فلله الحمد رب السموات ورب الارض و
رب العالمین و جای دیگر گفته و ربک یعلم ما تکن صدورهم وما یعلنون وهو الله لا اله الا هو له الحمد فی الاولی
والاخرة وله الحکم والیه ترجعون اما انضمام حمد با ایاک نعبد و ایاک نستعین بلکه اهدنا الصراط المستقیم

آنست که این کلام عباد بود چه تبرک در قراءت و عبادت و استعانت و طلب هدایت مخصوص بدیشان باشد
این کلام را کلام خدا چگونه خوانند خدای را متکلم به ایاک نعبد و ایاک نستعین و اهدنا الصراط المستقیم چگونه خوانند
جواب بر وجه اول تقدیر قولوا چنانکه جای دیگر با مر تصریح کرده قل الحمد لله خطاب است مر پیغمبر را با متابعان او
تعلیم آورده یا بر وجه تعلیم چنانچه کسی مناشیر و امثله از زبان پادشاهان در رسائل و صحائف از زبان [illegible]
بپردازد و آنرا اوستادان تعلیم دبیران و مترسلان شمارد و کلامی باشد که او را پیدا ساخته و آنرا از اطوار تکلم دیگری شناخته تا چون
[illegible] این مقصود و چه سخن بدین طریق گوید الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ معنی رحمن و رحیم در تسمیه گذشت
و تحقیق آن بالا رفته و چون تسمیه را داخل سورت ندانند ذکر الرحمن الرحیم در سوره فاتحه تکرار نباشد و بر قول کسی
که تسمیه داخل سورت است اگر چه ذکر رحمن و رحیم تکرار است لکن تکرار مفید گردیده متضمن فوائد مشتمل بر عوائد بسیار است یکی آنکه
بیان جهت ربط او با تسمیه است به بیان محامد و صفت رحمت که آنرا در تسمیه محجوبیه است ذکر آنکه در تکرار ذکر رحمت که
بمعنی ارادت انعام و فیض نعمت است اظهار محبت بفیض نعمت و اهتمام در ذکر رحمت است به حکم من احب شیئا
اکثر ذکره و دلالت بر این میکند که رحمت محبوب است و همین را در دنیا و آخرت مطلوب است و دیگر آنکه تکرار ذکر رحمت
تاکید رجاست و اثبات کثرت و آثار خداست مٰلِکِ یَوْمِ الدِّیْنِ زیرا که مر خدای را
در این سورت مذکور شد مالک یوم الدین صفت آخرین آمده یعنی کامل است مر صفات بسیار را و شامل است
معنی اینست که خدای مالک روز قیامت است که روز جزا و سزای انسان و مجرمان است و وقت پیدا گشتن
مثوبت طاعت و ظاهر گشتن عقوبت عصیان است و دین در لغت بمعنی ملت باشد یعنی توحید و اسلام
و شریعت پیغمبر صلی الله تعالی علیه و سلم بود و بمعنی خضوع و ذلت آید مثال آن [illegible] فلان دینا ای ذل [illegible] و
مقهور شد و در اینجا بمعنی جزا چون کما تدین تدان ای کما تفعل تجازی و در مالک یوم الدین اضافت اسم
فاعل سوی ظرف آمده که بر طریق اتساع بمنزله مفعول گردیده سوال اضافت اسم فاعل سوی مفعول یا ظرف
لفظی است موجب تعریف نشود و مالک یوم الدین صفت الله که معرفه است چگونه واقع شود جواب لفظی بودن
اضافت اسم فاعل سوی مفعول بر تقدیری است که اسم فاعل بمعنی حال یا استقبال باشد و اینجا بمعنی استمرار
بمعنی حال یا استقبال نیست زیرا که همه ممکنات در تحت قدرت اوست و همیشه بر همه چیز ولایت دارد و تملک و تصرف
و حکمی یا هیچ گاهی از تحت قدرت او بیرون نمی آرد و اسم فاعل چون بمعنی استمرار بود اضافت معنوی باشد و موجب
تعریف شود و بعضی ملک یوم الدین خوانده اند و این قراءة را اولی دانند و در کشاف آورده که قراءة ملک یوم الدین اختیار است
زیرا که قراءت اهل مکه و مدینه است و آن مختار است چه مکه و مدینه موضع نزول قرآن است و منظور اعلام و امانات
[illegible] احکام [illegible] حجت اند متابعت ایشان اولی باشد و سوال

ایشان مختار شد و نیز در آیه لمن الملک الیوم لفظ ملک بضم میم که مصدر لفظ ملک است مذکور شده و در آیات دیگر چو
ملک الناس و فتعالی الله الملک الحق و یسبح لله ما فی السموات و ما فی الارض الملک القدوس العزیز الحکیم موافق آمده
و نیز ملک را تصرف عام بود و مالک را تصرف خاص باشد بسبب ترجیح این وارشاد بزرین ایضا هم مر آنرا اختیار کرده اند و بعضی
این وجوه را ترجیح مالک معارضه کنند و ترجیح قراءة ملک را در تعارض افگنند و آن آنست که در حدیث آمده و بخبر صحیح
ثابت شده که در تلاوت هر حرفی از قرآن ده نیکی است و شک نیست که لفظ مالک را بر ملک بیک جزو افزونی است
لفظ ملک از مالک بده نیکی کم آید و لفظ مالک بر ملک بده نیکی بیفزاید و نیز لفظ مالک بر نسبت لفظ ملک مفخم تر و بیشتر
و تفخیم در قرآن از تخفیف اولی است و مالک را تعلق بر قبیله بود و ملک را تعلق بتصرف باشد و ملک رقبه از ملک تصرف
اعلی است و تعلق با مولی از تعلق با والی اولی است و نیز قراءة مالک موافق آیه قل اللهم مالک الملک آمده و صفت مالک
یوم الدین با صفت مالک الملک موافق شده و از محمد بن شجاع بلخی رحمة الله علیه نقل کرده اند و حکایت آورده
آورده اند که او را دایم قراءة مالک یوم الدین بودی و بدین قراءت ملازمت نمودی بعضی از خویشان او را گفت که قراءة ملک
مختار است و ثواب آن بسیار است سخن ایشان را بپذیرفت ملک خواندن گرفت و عادت خود گردانید شبی از شبها
خواب دید کسی او را بگوید که نیکی از عمل خویش چرا کم میگردانی که بجای مالک یوم الدین ملک یوم الدین میخوانی در حدیث
ثواب ده نیکی در هر حرفی از قرآن نشنیده که قراءت مالک یوم الدین ترک کرده محمد بن شجاع بلخی گفت که با آنکه این معنی بخواب
دیده کسی از وی تغییر قراءة ملک بقراءة مالک بپرسید چنانستی که بوی میگوید که مالک یوم الدین چرا همی خوانی بگو
استحباب تفخیم الفاظ قرآن میدانی بعد ازین ثواب مذکور دل از قراءت ملک یوم الدین بر داشت و خاطر بر قراءة
مالک یوم الدین گماشت و بر مالک بودن خدای مر روز جزا را کنایت است از مالک بودن چیزهای که در وست از
جزای و سزای و حمل بر کنایت از حمل بر حذف مضاف بتقدیر مالک امور یوم الدین و از حمل بر مجاز بطریق ذکر
ظرف و اراده مظروف اولی است که استغراق معنی از ملفوظ از باب تفهیم بتقدیر تخصیص و ذکر عام بعد خاص
نیز بود چه رحمت عبارت از ارادت انعام است و مالک بودن همه امور روز جزا عبارت از قدرت بر انعام و ایلام
پس مضمون این هم از مضمون آن باشد و از باب ذکر عام بعد خاص بود **إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ**
اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ تقدیم ایاک بر عامل در هر دو جمله از جهت اهتمام است و تا بلند بود و از جهت حصر بود
یعنی ایاک نعبد و ایاک نستعین لا غیر که حصر حقیقی باشد و دو نون التفات است از غیبت سوی خطاب و نکته التفات آنست
چون قاری را که سزاوار حمد خدا و مدح است بصفت استحقاق حمد و ثنا ذکر و نعمت جزیل و صفات جلیله او در بیان آورده
و تعبدی صفات عظیمه از صفت پروردگاری جهانیان و رحمت بر عالمیان جاری گردانید تا بذکر خاتمه کتاب صفات
که مالک بودن او همه امور را در روز جزا که روزی دایم قیامت بملک آید حصول ملک بمدت رسانید

دل بر توجه بخطاب این ذات موصوف باینچنین صفات است را بخشی مائل گشت تا چاره ثنا گوشید بخطاب ایاک
نعبد و ایاک نستعین پیوست اینجا بقرینه سیاق استعانت و عبادت مراد بود یا از جهت تقدیم استعانت بجمیع مهمات یا در او
پیوسته اند و چون استعانت در همه مهمات مراد شود تقدیم ذکر عبادت بر استعانت در مهمات از باب تقدیم وسائل بر
مقاصد باشد و بر تقدیر یکه استعانت در عبادت از باب تقدیم مقاصد بر وسائل باشد و هر دو نوع در کلام آمده و از
سلفا مستفیض شده و برین وجه تواند بود تاخیر ذکر استعانت که وسیلت است از جهت رعایت فواصل نون بود تا موافق ملک
یوم الدین و رب العالمین شود و آین جمله بیان تحمید آمده و ازین جهت بفصول شده سؤال چون حمد از باب
قول باشد و عبادت از باب فعل بود فعل بیان قول چگونه شود جواب نعبد بمعنی نوحد است ابن عباس گفته
ذکر عبادت هر کجا که در قرآن است بمعنی توحید بود و توحید موجب انفراد در الوهیت و مستوجب توحید در استحقاق ثنا
باشد و او را مستحق همه ثناها خوانند برین معنی ایاک نعبد را بیان الحمد لله داشته چه حمد عبارت از ثنای جمیل بر وجه تفصیل
است و توصیف خدا بوحدانیت و تخصیص او بمعبودیت از باب ثنای جمیل است سؤال و ایاک نستعین عطف
بر ایاک نعبد است و عطف بر بیان بیان باشد استعانت در مهمات بیان الحمد لله بچه وجه شود جواب
ترک مستعان له مفید تعمیم بود پس مراد از استعانت همه مهمات شود و تخصیص استعانت در همه مهمات بذات پاک
خدای جل و علا توصیف او بثنای جمیل دارند صاحب الهدای بیان حمد و ثنا پندارند وجه دیگر در بیان داشتن ایاک
نعبد و ایاک نستعین مر الحمد لله رب العالمین را آنست که حمد خدای را لا محاله مسبوق بانعام است شکر است
و شکر سه وجه مفسر است قال الشاعر افادتکم النعماء منی ثلثة یدی و لسانی و الضمیر المحجبا بدین وجه ظاهر است
که عبادت بیان شکر بود و استعانت در عبادت مقدمه عبادت است و مقدمه عبادت عبادت باشد
و جمله اهدنا الصراط المستقیم بیان طلب اعانت که مضمون و ایاک نستعین است آمده چنانچه بالا تصریح و تفهیم
ذکر کرده شد یعنی آنست ترا می پرستیم نه غیر ترا چه تو کسی در پرستش نمیداریم و از تو یاری میخواهیم نه از غیر تو
و دیگر برا الیه یاری خواستن می پنداریم بنمای ما را راهی که مستقیم و راست است هیچ وجه کژی ندارد و عقل سلیم
در سلامت و استقامت آن هیچ جهتی شک نمی آرد سؤال دعا کنندگان مؤمنان اند راه نموده شدگانند
در راه بوده چگونه طلب رهنمونی کنند و خود را با وجود ابتدا در وسط انتها آن بچه نوع افگند جواب اهدنا
یعنی ثبتنا علی الاهتداء بود یعنی طلب ثبات بر اهتدا باشند و ره نموده را طلب ثبات بر راه یافتن باید کرد
و دل بر استقامت و استدامت آن باید آورد که راه بس خطرناکست و منزل اسلامت دور است و در وی چند
ره نموده شدگان گم گردند و روی براهی دیگر آورند نعوذ بالله من ذلک و نستعینه منها سؤال اراده
ثبتنا علی الهدی از اهدنا چه ارادت بود و میان هدایت و تثبیت بر اهتدا چه اتصال باشد جواب

ثبات بر هدایت صفت هدایت است پس هدایت ثابته هدایت مقیده باشد و صدق مطلق بر مقید از باب حقیقت
بود چنانچه گویند جاءنی انسان و در واقع جائی مذکور رجل باشد یا گویند جاءنی رجل و در واقع جاءنی مذکور زید
بود پس این از باب حقیقت باشد نه مجاز دیگر جواب دیگر آنکه هدایت را چون بلام ذکر کنند چنانچه ان هذا
القرآن یهدی للتی هی اقوم بمعنی بیان علامات که ره دران گم شده است نزدیک چنین فرموده است یا در وصول
آن کرده است باشد چون با الی ذکر کنند چنانچه والله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم بمعنی رهنمونی کردن تا بسر
راه و رسانیدن بسر جاده شود و چون بی صله ذکر نکنند و اهدنا الطریق گویند بمعنی او رهنمونی کردن تمام راه تا بمقصود
مقصد باشد و این جا ترک صله کرده اند پس دعا بیافتن و رسیدن مقصد بود و آن هنوز حاصل نیست پس
مقتدی را طلب این نوع هدایت تحصیل حاصل نبود و سؤال وارد نشود و صراط مستقیم عبارت است از دین اسلام
یا از شریعت پیغمبر علیه الصلوة والسلام یا از سنت و جماعت که پیدا آن پیغمبر و یاران بوده اند و در سلک آن مداومت
نموده اند سؤال الحمد لله رب العالمین تا اهدنا الصراط المستقیم که قاری میخواند اگر بر جهة شکر و ثنا و خواهش
و دعا میخواند قرآن نخوانده باشد و اگر بر حیثیت تلقین عباد که نزول بران حیثیت است میخواند بجا آوردن شکر و ثنا و
خواهش و دعا که مامور بهست حاصل نشود جواب باید که خواندن او بر حیثیتی که منزلست باشد بقصد شکر و ثنا
و خواهش و دعا که فعل اوست بود الحمد لله نیت امتثال امر فاقرؤا ما تیسر من القرآن و نیز امتثال امر فاشکروا لی
کند سؤال قاری فاتحه اگر حامد و داعی نباشد آنچه در حدیث آمده فاذا قال العبد الحمد لله رب العالمین
قال الله تعالی حمدنی عبدی و قول او در آخر حدیث ولعبدی ما سأل مطابق نشود و اگر حامد و داعی باشد قاری
قرآن نشود جواب در حدیث اذا قال العبد الحمد لله رب العالمین قال الله حمدنی عبدی آمده اذا قرأ العبد
الحمد لله رب العالمین قال الله حمدنی عبدی مذکور نشده و ترتب گفتن حمدنی بر قال الحمد لله است نه بر قرأ
الحمد لله نیست و این دو عبارت مختلف بود بمعنی نسبت قاری الحمد بر جهة قرائت حامد نباشد و قائل الحمد لله بر جهة
شکر قاری نشود و بنا بر این حدیث اشکال نشود و بدانکه سیر آیت اولی ثنا است و تعلق تعلیم بغیر نسبت
باعتقاد وارد و این آیت از تعلقات هست مطلق قدرت است که نسبت عمل روی می آرد بعضی محققان گفته اند که
عباد عمل آورند بسوی نفس خویش خلاف مذهب جبریه است که ایشان نسبت بخویش نکنند و بمحض قدرت و خلق
خدای عز و جل قائل شوند و نسبت بادی خواهش ابن خدای تعالی خلاف مذهب قدریه است که ایشان بنده را
خالق فعل اختیاری میخوانند و مستقل بفعل میدانند پس این طائفه در ایجاد فعل اختیاری خود را مستقل خوانند
و محتاج معونت و هدایت ندانند **صراط الذین انعمت علیهم** بدلست از صراط المستقیم ای
اهدنا الصراط الذین انعمت علیهم یعنی آنیست که [illegible] انعام و احسان کرده بدیشان

ـه ۱ ترجم
یعنی میسر باید
مقابل نباشد
که [illegible]
[illegible] ۱۲
ـه
برای بنده [illegible]
[illegible] است که
[illegible] سوال
کرده [illegible] ۱۷

وصدیقان وشهیدان وصالحان چنانچه در محل دیگر گفته فاولئک مع الذین انعم الله علیهم من النبیین والصدیقین و
الشهداء والصالحین وحسن اولئک رفیقا غَیْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَیْهِمْ وَلَا الضَّالِّینَ ۝
بدل است از الذین انعمت علیهم ای صراط غیر المغضوب علیهم سؤال بدل که مقصود نسبت باشد و مبدل منه غیر مقصود باشد
مقصود بودن انتفاء غضب چرا است و غیر مقصود بودن ثبوت انعام از کجا است جواب خواهش بنده از ارباب
انتفاء غضب متضمن خواهش سلب مضرت است و خواهش راه اصحاب نعمت مشتمل بر طلب منفعت است و سلب مضرت از
جلب منفعت اهم بود اهتمام دران بیشتر از دو باشد بدین اعتبار این را مقصود داشته اند و آن را در هنگام قصد اهم غیر مقصود
پنداشته و نیز انعام اعلی است از انتفاء غضب تواند بود که دعا کننده از جهت استقصار نفس خویش دعا با دنی قصد کند و
دم از قصد اعلی نتواند زد تواند بود که غیر المغضوب علیهم را صفت الذین انعمت علیهم دارند و بدل نه پندارند سؤال
غیر باضافت سوی معرفه معرفه نمیشود صفت الذین که معرفه است چگونه افتد جواب موصوف غیر چون مشهور بمغایرت
مضاف الیه بود چون غیر السکون یا حرکت و غیر المتعرف ونحو آن معرفه شود و یا خود الذین با انتفاء عهدیت نکره چنانچه
صاحب کشاف اختیار کرده اعتبار کنند و مطابقت میان موصوف و صفت حاصل شود سؤال ثبوت انعام
مستلزم است مر انتفاء غضب را و انتفاء غضب مستلزم انعام نیست پس انتفاء غضب از ثبوت انعام اعم باشد و صفت
اخص به اعم چه فایده بود جواب لا نسلم که انعام مستلزم است مر انتفاء غضب را چه انعام تواند بود که بر وجه استدراج
بود منافی تحقق غضب نباشد غیر المغضوب علیهم صفت مخصصه بود و فایده تخصیص دهد و لا الضالین عطف است بر غیر المغضوب
علیهم آمده لا زائده است برای تاکید نفی که از غیر مفهوم شده و معنی اینست که بنمای ما را راه مستقیم راه کسانیکه انعام کرده
بر ایشان غیر آنکسانی که غضب کرده شده است بر ایشان و غیر راه گم گردگان و گمراه شدگان بعضی گفته اند المغضوب علیهم
کنایت است از یهود که بر ایشان حکم بغضب شده و در باب ایشان در قرآن ذکر غضب آمده کما قال الله تعالی
فی شانهم من لعنه الله وغضب علیه و قوله تعالی فباءو بغضب علی غضب والضالین کنایت است از نصاری و در باب
ایشان توصیف بضلال آمده و در قرآن بتصریح مذکور آن وارد شده که آیتی قوله تعالی فی شانهم قد ضلوا من قبل و اضلوا
کثیرا و ضلوا عن سواء السبیل یهود از جهت شدت عداوت با مؤمنان که در شان ایشان با مسلمانان کما قال الله تعالی
لتجدن اشد الناس عداوة للذین آمنوا الیهود و از جهت غلظت کفر و حسد و کلمات ناشایسته که گفتند که در قرآن خبر
رسیده و ارند و گردندگان هم قبیح شمارند چنانچه ان الله فقیر و نحن اغنیاء و ید الله مغلولة و مانند آن مخصوص بغضب
گشتند و نصاری از جهت قلت عداوت با مسلمانان و نرمی طبیعت ایشان و دوری از ایشان [illegible]
سیاه ایشان و نسبت غضب بتصریح نه پیوستند بلکه از ایشان با [illegible] که در آخر الزمان نصاری [illegible]
محمد [illegible] ایمان آرند روایت کرده اند چون در آخر الزمان عیسی صلوات الله علیه و سلام از آسمان فرود آید

نصاری بسوی ایشان نگاه نماید ایشان را راه راست باشند در ره دین اسلام و در اتباع شریعت محمد علیه الصلوة والسلام ثابت باشید **سوال** مذکور که اسلام استعمال صیغهٔ اسم مفعول بمعنی مجهول نیست بچه وجه باشد **جواب** از جهت نظیر نسبت انعام بسوی رحیم و تحرز از اسناد ارادهٔ انتقام بسوی کریم **آمین** اسم فعل است بمعنی استجب آمده برای طلب استجابت دعای مذکور شده مجاهد رحمه الله او را از قرآن دارد و داخل سورهٔ فاتحه میشمارد و نزدیک او سید ثنا است و او وسیله دعا است طلب استجابت دعا یعنی آمین منتها هست و دیگران آمین را از الفاظ قرآن ندانند و داخل قرآن نخوانند چنانچه در آغاز اعوذ بالله من الشیطان الرجیم که غیر قرآنست برای استعاذه گویند در هنگام اختتام سورت بلفظ آمین که غیر قرآن است اجابت دعا خواهند نزدیک ایشان نقل آمین متواتر نشده و کتابت او در مصاحف نیامده و این لفظ غیر عربی است سریانی یا عبری است و آمین بتخفیف میم و مد همزه است و قصر همزه و تشدید میم [illegible] تشدید میم درین محل خطاست قوله آمین بعد دعا تاثیر تمام دارد و ثمره تمام و کمال می آرد [illegible] آنکه سورهٔ فاتحه از عظم سور قرآن است و سورهٔ عظیم الشان است و لقد آتیناک سبعا من المثانی در شان اوست فاتحة الکتاب شفاء من کل داء بیان اوست ما سبق سوره فاتحه [illegible] آیه او [illegible] هفت سبع قرآنی است از قرآن یعنی اصل است قراءت و فضیلت همچو قرآن کل است در کمال بنهایت رسیده و در جلال کلام او بمنتهی کشیده مطلع او احسن مطالع و مقطع او احسن مقاطع است چه در مطلع او ذکر این شان است که استحقاق همه حمدها مر خدا راست پروردگار همه عالمیانست و این مطلع ملایم است مر مقصود سورت که طلب هدایت است مقطع او ذکر موافقت با اصحاب انعام و مجانبت از جهت مستحقان غضب و انتقام که مقرون سورت است از اتمام سخن و انتهای کلام والله اعلم بمراده و خفیات اسراره لا اله الا هو علیه توکلت و علیه و هو حسبی **سورة البقرة** سورهٔ بقره یعنی سورتی که در آن ذکر بقره است مدنی است دویست و هشتاد و آیه و شش هزار و بیست و یک کلمه و بیست و پنج هزار و پانصد حرف است [illegible] سوره اطول قرآنست و اکثر سورتها از روی بیان و فقه است در تفسیر آورده که این سوره پانصد حکم [illegible] و امثال است و آیه مداینه در وسط که اطول آیات قرآنست نسبت حکم مشتملست بدین جهات تعظیم سزاوارست تقدیم **سوال** درین سورت انواع امور عجیبه مذکور است و اصناف شروط غریبه مسطور است در تعیین تخصیص او باضافت بسوی بقر چه اسباب است از میان همه چیزها که درین سوره مذکور است تعیین بقره باضافت از کجاست **جواب** اسم مذکور [illegible] ثابت شده [illegible] در حدیث هست لا تجعلوا بیوتکم مقابر فان الشیطان ینفر من البیت الذی تقرء فیه سورة البقرة و همه اسمای سور توقیفی است مستغنی از بیان وجه تعلیل است با این که بقره ذکر او درین سورت آمده و در هیچ سورتی جز این سورت مذکور نشده [illegible] این سوره باشد سزاوار تخصیص [illegible] بود و در [illegible] سوره بقره با سوره فاتحه [illegible]

بیان لفظ آمین

قول مجاهد [illegible]

[illegible]

بر سبیل اجمال متضمن جمله معانی قرآن است و سوره بقره و ما بعد آن تفصیل آنست و نیز خود سوره فاتحه آیه اهدنا الصراط
المستقیم طلب هدی بود و در آغاز سوره بقره هدی للمتقین گفت بیان کرد که ولهذا این هدی که ازو مجموع آن نعمت
که ربانیت و اثار سعادت است در یافت و نیز در اخر سوره فاتحه ذکر سه گروه مومنان و فرقه کافران بود در آغاز سوره بقره هم
نیز ذکر زمره مومنان و فرقه کافران از مجاهدان و منافقان بود بعد آنکه در آغاز سوره [illegible] ذکر مومنان
و کافران از مجاهدان و منافقان که تبلیغ کتاب بسوی ایشان است بطریق عنوان کتاب بیامد و سورت [illegible]
موعظتی که مقصود است بسبیل عموم بندا نمود یا ایها الناس اعبدوا افتتاح کرد چه همه [illegible]
جنس است از همه مردمان بحق نزدیک تر است پیغمبر صلی الله تعالی علیه وسلم با ایشان بسیار بود و ذکر ایشان بعد ذکر
مومنان بطریق ذکر خاص بعد عام مستانع بود و نیز قول کسیکه مراد از یا ایها الناس اعبدوا مشرکان مکه اند و ایشان
را بخصوص مخاطب گرداند افتتاح ندای ایشان از جهت آن بود که اهل بطحا پیغمبر اند و از همه مردمان بحضرت نبوی
نزدیک ترند بعد ایشان تقدیم ندای بنی اسرائیل از جهت آن بود که ایشان در جوار مسکن ایشان اند از انبیاء و امثال
ایشانند بعد ندای ایشان ندای بنی اسرائیل تکرار کرد و مخالفت ایشان ذکر کرد و بعد مقالت بنی اسرائیل در
تحویل قبله مذکور گشت که سیقول السفهاء من الناس ما ولیهم عن قبلتهم التی کانوا علیها [illegible]
ذکر بنی اسرائیل بسوی ذکر قبله [illegible] ذکر قبله در اثنای ذکر بنی اسرائیل بر وجه [illegible] تا جمله لیس البر ان تولوا
وجوهکم قبل المشرق والمغرب ذکر قبله بود [illegible] ولکن البر من آمن بالله تخلص بسوی ذکر بر است [illegible]
انواع بر است مذکور شد [illegible]
[illegible] بنی اسرائیل کم آتیناهم من آیة بینة [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] الم تر الی الذین [illegible]
[illegible] الم تر الی الملا من بنی اسرائیل [illegible]
[illegible]
[illegible] الم تر الی الملا من بنی اسرائیل [illegible]
[illegible] داود علیه السلام جالوت [illegible]
[illegible]

تعالی تخلص بسوی ذکر انفاق جمله یا ایها الذین آمنوا انفقوا مما رزقناکم کرد و بعد از ذکر آیة الکرسی و چند آیتی ذکر آیة مثل الذین ینفقون اموالهم فی سبیل الله تقلیل امر انفاق و بیان آن [illegible] گذشت و ختم [illegible] با حکام و اقسام اموال آیه کریمه است جمله الذین ینفقون اموالهم باللیل والنهار سرا و علانیة ذکر انفاق [illegible] بسبب ثواب جهت بود و از آنجا در بیان تصرف مالی بباطل یعنی به وجه ربوا که سبب مناسبت تخلص بسوی آن نمود از جمله الذین یأکلون الربوا تا آیت [illegible] از جهت اصلاح معاملات [illegible] بیان آورد [illegible] قسم زیادت [illegible] از جهت زیادت [illegible] آمن الرسول [illegible] و از جهت [illegible] لله ما فی السموات و ما فی الارض [illegible] تا آخر سورت [illegible] بالنسبت اگر مقاصد ایشان متغایر بود و از آنکه [illegible] بالنسبت بیان ایشان [illegible] اتصال باشد و اگر مقصود [illegible] یک است هر یکی در مقصود کلی [illegible] [illegible] اگر بمقصد [illegible] الله [illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

الم ذلک الکتاب لا ریب فیه حروف مقطعات در اوائل بعضی سورتهای کلام ربانی [illegible] فرقانی است متشابهات است که علم آن به پیغمبر صلی الله تعالی علیه وسلم مخصوص [illegible] استنباط معانی [illegible] کسی [illegible] تاویل نکنند [illegible] منقول شود چنانچه از [illegible] حرف الف رمز انا و لام [illegible] الله [illegible] انا الله اعلم [illegible] الف [illegible] الله و لام [illegible] [illegible] کلام [illegible] چنانچه [illegible] چنانچه [illegible] الله [illegible] و میم [illegible] محمد صلی الله تعالی علیه وسلم [illegible] نام کسی که بر دست او [illegible] نام [illegible] [illegible] حروف [illegible] [illegible] باید داشت و ذلک الکتاب [illegible] چنانچه [illegible] والیل اذا یغشی [illegible]

و بعضی گفته چون تصحیح تقدیر القسم و ان کل نفس لما علیها حافظ جواب شد بل عجبوا و قد افلح من زکیها در
جواب تاکید والسماء والطارق و ق والقرآن المجید و الشمس و ضحیها و ذلک الکتاب خالی ازین حروف است ازین
از صلاحیت جواب قسم ممنوع و معروف است اینجا پس شود که جواب قسم محذوف دارند بتقدیر کلام برین طریق
پندارند ای اقسم بالله اللطیف المجید و اقسم با شد و جبرئیل و محمد او اقسم بالم الکتاب الذی انزل انه لحق
حذف جواب قسم آمده است چنانچه در والنازعات غرقا جواب قسم محذوف داشته اند و تاکید جواب قسم علیه یا
و قسم از جهت آنست که انکار پیدا شده اند چه کسانی که ایشان انکار حقیقت قرآن میکردند و در معرض قصر بلیغ و ابتدا
می آوردند گاهی اساطیر الاولین میگفتند و گاهی ناشی از قوت شاعری میدانستند و گاهی [illegible] منکران
صادر شود و مقرر اد تاکید بود و تفسیر چون مقصود ازین کلام مدح قرآن دانسته تاکید از جهت ابراز مقصود بود و
کمالات پندارند و بعضی الم را اسم سورت گویند بتقدیر هذه سورة الم خبر مبتدای محذوف دانند و ذلک
اشارت بر کلام موعود یا کلام منزل نظیری دیگر بود و الکتاب صفت و باشد یعنی هذه سورة الم ذلک الکتاب
الموعود و الکتاب المنزل ای الذی فی حال النزول یا جاء ذلک الکتاب را صفت القسم دارند در جواب یا صفت یا پندارند
برین وجه ذلک اشارت سوی الم بود بتذکیر ذلک و استعمال او بر قریب برای تعظیم باشد و یا الم چون اسم سورت
گویند مبتدا دارند و ذلک مبتدای دوم الکتاب خبر او یا الکتاب صفت او و لا ریب فیه خبر او این جمله خبر مبتدای اول
پندارند برین هر دو وجه اگر از کتاب یطلق علیه اسم الکتاب مراد باشد اطلاق او بر کل و جزو صالح بود حمل درست
آید یعنی مبالغه نماید چنانچه گویند آیة الکرسی قرآن است کل بود اشد اخذ کلام رحمان است و اگر از کتاب جمیع کتاب
مراد شود حمل کل بر جزو بر وجه مبالغه باشد که درین صورت مقام کتاب از هر باب است چنانچه گویی او تمام
الکتاب جمله لا ریب فیه موکد است مر ذلک الکتاب را چه مقصود مر ذلک الکتاب توصیف کتاب بمبلغ او و رفیع بود
را استحقاق او بر حکم تعریف عزین در ذلک الکتاب برین مثابه کتاب کامل نخوانند شاید کسی متشکل شود در
آیت تردد کند جمله لا ریب فیه بطریق التذییل که در عادی زبان تقریر است تاکید ذلک الکتاب انداخت توصیف کتاب
بکمال بمثابه که [illegible] ساخت و فیه دلالت بر کمال استغراق سبب که لا ریب جمله یعنی لا ریب تشکیل و جهت [illegible]
ثبوت جهت الریب متعلق بود پس حرف نفی [illegible] استثنا [illegible] یعنی [illegible] است منافی نفی [illegible] دگر [illegible]
جمله مطلق باشد و بعضی [illegible] ای نفی لا [illegible] چنانچه در لا رفث و لا فسوق و لا جدال فی الحج
نفی را بجای نهی گفته اند یعنی بتقدیر لا ریب فیه جمله معترضه بود او اخل اعراب نباشد یعنی نیست گوینده یاد کنم بخدای که
لطیف و مجید است یا گوینده سوگند یاد کنم بخدای که فرستنده قرآن است و بجبرئیل که آرنده است و بمحمد که [illegible]
بر جمیع الریب است از موجود [illegible] نیست در هیچ [illegible] شبهه نیست هدی للمتقین [illegible]

خبر مبتدا است بر طریق زید عدل بر وجه مبالغت گویند کتاب [illegible] هدی است [illegible] این جمله [illegible] که [illegible] ذلک
الکتاب واقع شده و تکرار ضمیر [illegible] دلالت میکند بر رسیدن کتاب [illegible]
کتب که منزل برای هدایت اند بکمال در صفت هدایت بود و جمله [illegible] دلالت میکند بر کمال این کتاب
در صفت هدایت تا آنکه [illegible] ذلک الکتاب [illegible]
هدی للمتقین یعنی این کتاب مر متقیان را [illegible] آمده [illegible] یعنی [illegible] متقیان
از شرک پرهیز کنند و از معاصی [illegible] امام قتاده رضی الله تعالی عنه [illegible] الذین یؤمنون بالغیب [illegible]
یقیمون الصلوة [illegible] المتقین [illegible] مومن عامل اعمال صالحه [illegible]
اصل عبادات بدنی است و [illegible] اصل عبادات مالی است [illegible] عبادات [illegible]
او [illegible] و یعمل الاعمال الصالحة [illegible] المتقی یعنی من یتقی الشرک [illegible]
یعنی دلالت و بیان علامات [illegible] اگرچه [illegible]
علی الهدی آمده و [illegible] تحقیق شده یعنی [illegible]
[illegible] گمراهی [illegible] کردن [illegible] قال الله تعالی [illegible]
[illegible] الی صراط مستقیم [illegible] یعنی دلالتی بود که [illegible]
و اهدنا الصراط المستقیم گفته اند [illegible]
صفت کتاب [illegible] اسلام [illegible] اسلام [illegible]
هدایت از قرآن [illegible] رسول [illegible] اول [illegible]
بیان [illegible] اسلام [illegible] کتاب [illegible]
[illegible] متقیان را [illegible] علامات اسلام [illegible] ایمان [illegible]
حاصل است و آن باتفاق عقلا [illegible]
برای تقوی [illegible] متعلق [illegible] چنانچه [illegible] الشاب
و ان کان [illegible] حال [illegible] متقیان [illegible]
صاحب کشاف [illegible] هدی للمتقین [illegible] قبیل [illegible] الی التقوی [illegible]
و [illegible] موافق است و با این طریق که بیان کرده شد مطابق است الذین یؤمنون بالغیب [illegible]
[illegible] و جمله اولئک علی هدی من ربهم [illegible]
بالغیب [illegible] والذین یؤمنون بما انزل الیک [illegible] و جمله اولئک علی هدی من ربهم خبر [illegible] باشد و جمله الذین یؤمنون

یا مبتدا با خبر آخر یعنی و اولئک هم المفلحون مستانفه خوانند در جواب سؤالی که ما بال المتقین المخصوصین بالهدی دانند و تواند بود که موصول اول صفت المتقین باشد و موصول دوم بر جمله هدی یعنی یا بجمله ذلک الکتاب بود و معنی آنست آنانکه بغیب ایمان می آرند و دل بر تصدیق اموری که از ایشان غایبست می گمارند چون خدای و فرشتگان و کتابها و پیغمبران و بعث و قیامت و آنچه در وست از احوال فظیعه و احوال عجیبه و نعیم جنان و عقوبت نیران و انواع لذت و الم و عذاب اما غیب بودن خدای و فرشتگان و بعث و قیامت ظاهرست و همچنین بودن پیغمبران و کتابها نسبت بما غایب است اگرچه در وقت ایشان حاضرست و یقیمون الصلوة عطف بر یؤمنون بالغیب یعنی راست و نماز را بپای میدارند و آنرا بسعی و کمال با شرائط جواز و قبول می آرند شرائط جواز در کتب فقه مسطور است و میان عامه اهل اسلام مشهورست و شرائط قبول تقوی و اخلاص است و آن مخصوص بخواص است و مما رزقناهم ینفقون جار و مجرور متعلق بینفقونست از جهت رعایت فاصله مقدم شده و این جمله بر جمله یقیمون الصلوة معطوف آمده بمعنی آنست و از آنچه روزی دادیم ایشان را برضای خدای انفاق میکنند و در مصرف آن در کار خیر می نهند سؤال بر مذهب اهل سنت و جماعت چنانچه حلال رزق باشد حرام نیز رزق بود و معتزله حلال را رزق دارند حرام را رزق نمی دارند و انفاق مخصوص بحلال بود و از حرام روا نباشد و درین آیه انفاق را متعلق برزق آورده و تقییدی بحلال نکرده پس اشارت بسوی مذهب معتزله شود که رزق جز حلال نبود چه بر تقدیر اطلاق در رزق چنانچه مذهب اهل سنت و جماعت است تعلق انفاق بر اطلاق نشایستی و در آیه مما رزقناهم ینفقون تقیید برزق حلال بایستی جواب چون کلمه من برای تبعیض است تعلق انفاق ببعض رزق بود و لازم نیاید که حرام از جهت آنکه محل انفاق نیست رزق نشود و بدانکه معتزله رزق را عبارت از ملک میدارند و مال حرام را از جهت آنکه ملک نیست رزق نمی پندارند و این خطاست زیرا که رزق عبارتست از غذا و در غذا حلال و حرام برابرند و متساوی و مشابه یکدیگرند و اگر چنانچه معتزله میگویند رزق عبارت از ملک باشد دواب که اهلیت ملک ندارند اهلیت رزق نبود و چون بحکم و ما من دابة الا علی الله رزقها مرزوق بودن دواب ثابت شود پس رزق را عبارت از ملک داشتن چنانچه معتزله میگویند خطا بود و انفاق که در مما رزقناهم ینفقون مذکور شده مطلقست بر انفاق واجب چنانچه زکوة و نفقات واجبه و انفاق نفل چنانچه صدقات تطوع و نفقات تبرع منطبق است و بعضی از انفاق مذکور زکوة مراد دارند و این آیت را ذکر نماز که اصل عبادات بدنیه است و ذکر زکوة که اصل عبادات مالیه است پندارند والذین یؤمنون بما انزل الیک و ما انزل من قبلک والذین یؤمنون وجه اعراب او گذشته و ذکر او بالا رفته و ما انزل من قبلک عطف است بر ما انزل الیک که مجرورست بمعنی آنست و آنان ایمان می آرند بدانچه فرستاده شد بسوی

بسوی تو یعنی قرآن و آنچه فرستاده شده است پیش از تو یعنی توریت و انجیل و غیر آن خطاب به پیغمبر است [illegible]
بکتب سابقه فرض است اگرچه احکام آن بعضی منسوخ کرده خدای و با رسول عمل [illegible]
فرض است اگرچه باستقبال بسوی آن عمل نمی باید سوال ذکر ایمان [illegible] و در الذین یؤمنون بالغیب
و ورود الذین یؤمنون بما انزل الیک مکرر چرا آورد جواب چون بود آنچه [illegible] للمتقین الذین یؤمنون بالغیب [illegible]
شنیدند خود را در ایمان شریک تا دیدند گفتند ما نیز ایمان داریم [illegible]
بجای آریم و [illegible] ایشان این آیه نازل گشت در دفع گمان ایشان [illegible] که هر چند ایشان
بعض چیز ایمان بغیب می آرند اما ایمان بدانچه منزل است بسوی تو و با آخرت ندارند [illegible]
النار الا ایاما معدودة میگویند و بالآخرة هم یوقنون و بالآخرة متعلق است به یوقنون و جمله
معطوف است بر یؤمنون سوال درین ترکیب [illegible]
اجنبی است فصل میان عامل و معمول بفصل اجنبی نشاید جواب [illegible]
انتقال کنند و میان عامل و معمول را [illegible] که در محل خویش [illegible]
ندارند و فصل بدو ممتنع نمیدارند چنانچه در کانت زید الحمی تاخذ تحقیق شده که فصل میان کانت [illegible]
اوست بزید روا بود که از محل خویش منتقل شده میان ایشان آمده [illegible]
میان زید و تاخذ الحمی که مبتدا است اجنبی است از جهت آنکه در مرکز خویش نیست [illegible]
نمیدارند درین آیه نیز هم در مرکز خویش است اگرچه میان عامل و معمول افتاده فصل باید ممتنع بود [illegible]
از جهت بودن فاصل در مرکز خویش و در جهت کلام [illegible]
مفید فایده تقوی است و تواند بود که مفید فایده تخصیص باشد بوجه قصر [illegible]
با آخرت واقع نمیدارند و آخرت بر صفتی دیگر سوای آن دانند لن تمسنا النار الا ایاما معدودة [illegible]
بهتر از [illegible] نمیدارند و تقدیم بالآخرة از جهت [illegible]
بود از جهت تخصیص آخرت واقعیه و نفی آخرتی که اهل کتاب گمان میبرند [illegible]
استواری دارند و آخرت را یقین می پندارند ایقان عبارت است از علم یقینی که باستدلال [illegible]
هم ازین جهت اطلاق ایقان بر علم خدا که از کسب و استدلال منزه است روا نبود اولئک علی هدی
من ربهم و اولئک هم المفلحون اولا اشارت است [illegible]
اولئک مرفوع المحل بر ابتدا است علی هدی خبر مبتدا است [illegible]
واقع شده و هم ضمیر فصل میان مبتدا و خبر آمده و آن در اغلب برای تخصیص خبر بمبتدا بود و چون [illegible]

و عمرو هو الشجاع وان الله هو الرزاق و کنت انت الرقیب باشد اینجا برای تخصیص مبتدا بخبر چنانکه الکریم هو المتقی
یعنی الکریم الا التقوی آمده چنانچه لا عبادت کشبات فهی مثبت جماعت ستار ایهما باشد و لکن منتهی بر فلاح غیر
متقیان نه ابتدا لام حزب المفلحون یعنی الذین یلیک انهم لمفلحون فی الآخرة برای حصر باشد یعنی الذین مشهور آیند
الحقیقة برای جنس بود و بعضی قصر خبر بر مبتدا بر طریق زید الامیر و عمرو الشجاع گویند و نفی فلاح از اهل کتاب که
ایمان بقرآن ندارند جویند لیکن مقام مدح قرآن موافق اولیست چه مقصود مدح مومنان است و مطلوب
ستودن ایشان است مقام مذمت کافران نیست نظر در مقام قصد نفی فلاح از کافران بی معنی است
سوال در اولئک کالانعام بل هم اضل اولئک هم الغافلون بی عطف جمله ثانیه بر جمله اولی نکرده و در اولئک علی هدی
من ربهم و اولئک هم المفلحون میان دو جمله عاطف آورده میان ایشان فرق چیست و این فصل و وصل چیست
مبنی است جواب مضمون اولئک کالانعام و اولئک هم الغافلون یکی است و با اتحاد مفهوم محل عطف
نیست و اینجا محل عطف است زیرا که حکم این دو جمله مختلف است بودن ایشان بر هدی است ... و دیگر
است و بودن ایشان مفلح سبب است و موعود را جزیست یعنی ایشان اند ... چنین بیین از
پروردگار خویش بر هدی اند همه صاحبان با هدا اند و ایشان یعنی گرویدگان بقرآن همین مفلحان و ... قصر خبر
بر مبتدا معنی چنین بود و ایشان هم ایشان اند مفلحان اهل کتاب که غیر مومن اند بقرآن ان الذین کفروا
سواء علیهم ءانذرتهم ام لم تنذرهم لا یؤمنون ۝ ما انذرتهم ام لم تنذرهم بتاویل مصدر مبتدا است سواء
خبر مبتدا است جمله خبر ان است لا یؤمنون جمله مبینه است یا معلله است مر استوای ترسانیدن و ناترسانیدن
و تواند بود لا یؤمنون خبر ان باشد و سواء علیهم ءانذرتهم ام لم تنذرهم جمله معترضه است در اثنای کلام بود معنی آنست
بدرستی آنانکه کافر شدند بایمان نخواهند آورد و تصدیق نخواهند کرد یکسانست بر ایشان ترسانیدن تو
تا ترسانیدن تو ایشان را سوال بیان این جمله و جمله الذین یؤمنون بالغیب و جمله الذین یؤمنون بما انزل الیک تا آخر ...
بالغیب چه کفر ضد ایمان است و آن جامع و همی است در بیان او و بیان جمله ذلک الکتاب و جمله هدی للمتقین ...
است چه تعلق کفر با کتاب تعلق فعل با مفعول بود و آن از باب تناسب باشد با وجود جامع و تناسب ... عطف
نکرد و بر طریق ان الابرار لفی نعیم و ان الفجار لفی جحیم حرف عطف نیاورد جواب کلام سابق در مقام ذکر کتاب
بود و ورود ذکر او بتکرار در وجهی بر دو وجه در ابتدا ذکر کتاب بطریق عنوان ذکر کتاب کرد چنانچه ... آورد
بلفظ ذلک اشارت سوی کتاب شده و از جهت دلالت بر عظمت باستعمال ذلک که برای اشارت بعید است
آمده و خبر آن مبتدا و خبر بر وجه مبالغت در کتاب بر وجهی حصر ... بیان ...
بطریق لا ریب فیه باید دانست در ... و شک نباید ... صفت ...

بسوی تو یعنی قرآن وَمَا اُنزِلَ مِن قَبلِکَ و آنچه فرستاده شده است پیش از تو یعنی توریة و انجیل و غیر آن از کتابهای پیغمبران است و ایمان
بکتب سابقه فرض است اگرچه احکام آن بغیر منسوخ کردن خدای و بیان رسول عمل نمی شاید چنانچه ایمان بقرآن و عمل بآن
فرض است اگرچه باستقبال منسوخ آن عمل نمی باید سوال ذکر ایمان چه بار چرا کرد و در الذین یؤمنون بالغیب
و در والذین یؤمنون بما انزل الیک مکرر چرا آورد جواب چون [illegible] و آنچه [illegible]
شنیدند خود را در ایمان شریک با ما دیدند گفتند ما نیز ایمان داریم بتو و بصحت المقدس [illegible] ایم و
بجا می آریم فرد و ایشان این آیه نازل گشت تا در دفع گمان ایشان این نظم بود و بیوسته که هر چند ایشان
بعض چیز ایمان بغیب می آرند اما ایمان بدانچه منزل است بسوی تو و با آخرت ندارند در راه مخالف [illegible] میگفتند لن تمسنا
النار الا ایاما معدودة میگویند وَبِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ و بالاخرة متعلق است به یوقنون و جمله
معطوف است بر یؤمنون سوال درین ترکیب [illegible] معمول بتقدیم فصل [illegible] آیه [illegible] است
اجنبی است میان عامل و معمول و فصل با جنبی نشاید جواب فصل به اجنبی [illegible]
انتقال کند میان عامل و معمول در آید جدائی افکند اما لفظی که در محل خویش بود و از محل خود [illegible]
ندارند و فصل بدو ممتنع نمی پندارند چنانچه در کلمات نحاة [illegible] تحقیق شده که فصل میان [illegible] و [illegible]
اوست بزید روا نبود که از محل خویش منتقل شده میان ایشان آمده اگر اسم کان ضمیر [illegible]
میان زید و تا خذ الحمی که مبتدا است اجنبی است از جهت آنکه بود مرکز خویش است تا فاصل [illegible] و [illegible]
نمی پندارند درین آیه نیز هم در مرکز خویش است اگرچه میان عامل و معمول افتاده فصل بدو ممتنع نبود و [illegible]
از جهت بودن فاصل در مرکز خویش و رعایت کلام صفت [illegible] تقدیم [illegible]
مفید فایده تقوی است و تواند بود که مفید تاکید تخصیص بود [illegible] قصر [illegible] نفی [illegible] اهل کتاب [illegible]
با آخرت و اقسام ندارند و آخرت بر صفتی دیگر پیدا می آرند لن تمسنا النار الا ایاما معدودة [illegible]
خبر [illegible] خوب [illegible] تقدیم بالآخرة از جهت رعایت فاصله [illegible]
بود [illegible] تخصیص آخرت واقعه و نفی آخرتی که اهل کتاب گمان میبرند [illegible] ایشان [illegible]
استواری دارند و آخرت را بیقین می پندارند ایقان عبارت است از علم یقینی که باستدلال و کسب حاصل شود
هم ازین جهت اطلاق ایقان بر علم خدا که از کسب و استدلال منزه و مبرا است روا نبود اُولٰئِكَ عَلٰى هُدًى
مِّن رَّبِّهِمْ وَاُولٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ اولا اسم اشارت است خطاب بجای حرف [illegible] مخاطب غیر معین را
اولئک مرفوع المحل برابتدا است علی هدی خبر مبتدا است [illegible] صفت است [illegible] اولئک ثانی [illegible]
واقع شده و هم ضمیر فصلست میان مبتدا و خبر [illegible] و آن در اغلب برای تخصیص خبر بمبتدا بود و چون [illegible]

و عمرو هو الشجاع و ان الله هو الرزاق و کنت انت الرقیب باشد اینجا برای تخصیص مثل انجبر هو الکرم هو التقوی
یعنی الکرم الا التقوی آمده چنانچه در احادیث گذشت فرضده چنانچه گذشت اشاره الیها و اولئک مقصود بر فلاح غیر
متقیان نه ابتدا لام حزب المفلحون یعنی الذین یلیک انهم المفلحون فی الآخرة برای عهد باشد یعنی الذین شنیدی و آنها
الحقیقة برای جنس بود و بمعنی قصر خبر بر مبتدا بر طریق زید الامیر و عمرو الشجاع گویند و نفی فلاح از اهل کتاب که
ایشان بقرآن ندارند چه بینه لیکن مقام مدح قرآن موافق اولی است چه مقصود مدح مؤمنان است چه مطلوب
مقصود دون ایشان است مقام مذمت کافران نیست منظر در مقام قصد نفی فلاح از کافران بی معنی است
سوال ذرا اولئک کالانعام بل هم اضل اولئک هم الغافلون بی عطف جمله ثانیه بر جمله اولی ذکر شد و در اولئک علی هدی
من ربهم و اولئک هم المفلحون با بیان دو جمله عاطف آورد میان ایشان فرق چیست و این فصل و وصل چه
معنی است جواب مضمون اولئک کالانعام و اولئک هم الغافلون یکی است و با اتحاد مفهوم محل عطف
نیست و اینجا محل عطف است زیرا که حکم این دو جمله مختلف است بودن ایشان بر هدی است بسبب چه و در فلاح
است و بودن ایشان مفلح بسبب است و هر دو اجری است یعنی است بیشک ای محمد یا ای مخاطب چه مهین از
پروردگار خویش بر هدی اند هم صاحبان اهتدا اند و ایشان یعنی گرویدگان بقرآن همین مفلحان و نیز قصر خبر
بر مبتدا یعنی چنین بود و ایشان هم ایشان اند مفلحان اهل کتاب که غیر مؤمن اند بقرآن **إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا**
سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ ءَأَنْذَرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنْذِرْهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ ۝ ءانذرتهم ام لم تنذرهم بتاویل مصدر مبتدا است سواء
خبر مبتدا است جمله خبر ان است لا یؤمنون جمله مبینه است یا ابتدا است هر استوای ترسانیدن و ناترسانیدن
و تواند بود لا یؤمنون خبر ان باشد و سواء علیهم ءانذرتهم ام لم تنذرهم جمله معترضه است در اثنای کلام بود معنی نیست
بدرستی آنانکه کافر شدند بر ایمان نخواهند آورد و تصدیق نخواهند کرد و کتاب است و عدم ایمان ترسانیدن و
ناترسانیدن بایشان سوال بیان این جمله و جمله الذین یؤمنون بالغیب و جمله الذین یؤمنون بما انزل الیک تا آخر چه تمام تضاد
است چه کفر ضد ایمان است و ان جامع و همی است و میان او و میان جمله ذلک الکتاب و جمله هدی للمتقین جامع عقلی
است چه تعلق کفر با کتاب تعلق فعل با مفعول بود و آن از باب تضایف باشد با وجود جامع و تناسب چرا عطف
نکرد و بر طریق ان الابرار لفی نعیم و ان الفجار لفی جحیم چرا حرف عطف نیاورد جواب کلام سابق در مقام ذکر کتاب
بود و ورود هدی و ذکر او بنکار اردی نمود چه در اثنای کتاب بر طریق عنوان ذکر کتاب کرد چنانچه [illegible] آورد
با لفظ ذلک اشارت سوی کتاب شد و از جهت دلالت بر عظمت مشتمل بر ذلک که برای اشارت بعید است
آمد و خبر لیه مقتدا و خبر بر وجه مبالغت [illegible] بر وجه [illegible] بانکه الاریب [illegible]
[illegible] بایه دانست [illegible] و شک [illegible] [illegible]

مسند بر وجه مبالغت بر طریق زید عدل آورده و تنکیر هدی تعظیم او خواسته یعنی هو هدی عظیم لا یکتنه کنهه
تقیده ذکر کرده کتاب مذکور بدان هست مر متقیان را راه نماینده است مر مؤمنان را که بهمه اهل تحقیق اند و از اصحاب فلاح
اند و چون ثابت شده کلام سابق در مقام ذکر کتاب بود و ذکر کافران و تنکر منش ایشان که مضمون این جمله [illegible]
میان این مقام نبود و در مقام تبلیغ چنانکه از جهت اختلاف خبر و انشا فصل کنند از جهت تباین مقام با وجود
جامع نیز جدائی افگنند فصل مذکور از جهت تباین مقام است و از جهت اختلاف خبر و انشا نیست و کلام است صاحب مفتاح
در باب فصل و وصل قاعده تباین مقام برای لزوم فصل ذکر کرده و همین آیه نظیر آورده تاکید آن جمله از جهت آنکه
مقصود ذم کفار بر وجه مکاوحت باشد از جهت رد انکار و تردد نبود و چنانچه در آیه [illegible] آمده و در
ان قومی کذبون و امثال آن تحقیق شده سوال چون الذین یؤمنون بما انزل الیک و ما انزل من قبلک
علیه باشد اولئک علی هدی من ربهم خبر مبتدا بود و این مقام را اهتمام ذکر مؤمنان وارد شد خارج از مقام مدح
کتاب پندارند و میان مؤمنان و کافران تضاد است بجامع وهمی اصل جملتین باشد میان ایشان تباین مقام نبود
جواب مدح مؤمنان با ایمان آوردن بکتاب متضمن مدح کتاب آمده این جمله که در مدح مؤمنان کتاب است آمده
از مقام مدح کتاب خارج نشده و جمله ان الذین کفروا چون در مقام مذمت کافران بود آن جمله که در مقام مدح
کتاب است با وجود جامع مفصول شد و سوال آنکسانی که کافر شدند چندین کس بشرف ایمان مشرف
گشتند شقاوت ایشان بسعادت بدل گشت و نحوست ایشان بیمن پیوست حکم بعدم ایمان بر سبیل
عموم چگونه مستقیم آید و صحت آن بچه نوع روی نماید جواب بعضی ائمه تفسیر از کافران مذکور جماعتی
چون ابوجهل و عتبه و شیبه و ولید بن مغیره و کعب بن اشرف و یاران ایشان که خدای خواسته بود که ایشان بر کفر
تا وقت مردن دین اسلام نپذیرند مراد دارند بدین وجه سوال مذکور متوجه نمیدارند و بعضی گویند که جنس کافران
مراد شود و حکم بعدم ایمان مقید بزمان ارادت کفر باشد و المعنی ان الذین کفروا سواء علیهم انذارک
بزمان اراده شدن کفر هم [illegible] ان الذین کفروا معطوف تجدد مضی دارند و کلام بمعنی ان الذین کفروا و ادام
دوام کفر هم پندارند و بر قول اشعری اعتبار مر ختم راست کافر حقیقی [illegible] که ختم بر کفر باشد بر قول [illegible]
حاجت نیست و کافر بودن کافران هم برین معنی است ختم الله علی قلوبهم آمد این جمله تعلیل
است و مضمون جمله سابقه دلیل است یعنی اینست که کافران مذکور ایمان نیارند و دل بر تصدیق نگمارند زیرا که
مهر کرده است خدای تعالی بر دلهای ایشان تا صورت صدق به صدق در دلهای ایشان در نیاید و چیزی که
ایشان را رشد نماید و علی سمعهم عطف بر قلوبهم است و مهر کرده است بر سمع ایشان تا قول حق و
در گوش ایشان مدخل نیابد و قوت سامعه ایشان بادراک آن نشتابد و بدانکه اگر از ان الذین کفروا

کافران مراد باشد از مهر کردن شنوایی گوشها نیز این سمع ایشان ناشنونده و پند ناپذیرنده نصیحت عمده اراده شد مراد شنوا گردیده کافران مقصود مذکور با تقیید مسطور که بالا گذشت و بیان پیوسته مراد باشد از مهر کردن بر دلها و گوشها حکم شدن دوام کفر و قضا باستمرار عدم ایمان مراد پندارند **سوال** از مهر کردن ارادت این معانی از کدام قبیل بود و ابواب علم بیان داخل کدام باب باشد **جواب** از باب استعارات دارند یا از قبیل تمثیل پندارند چه حکم بدوام کفر تشبیه بمهر کردن دارد بدین معنی این را از باب استعارات یا تمثیل می آرد و ختم بر دل و گوش برگ بودن آن بدین جهت که پند نگیرد و نصیحت نه پذیرد استعارات کنند یا حال دلی و گوشی در آن پند در نیاید و نفوذ وعظ و نصیحت روی ننماید بحال دلی و گوشی که آن دل و گوش را مهر کرده باشند مشبه گردانند تا در آن فکری در نیاید و منطقی و خبری نفوذ ننماید آنرا بر وجه تمثیل ختم بر دل و گوش دانند و مهر کردن بر آن نپندارند **سوال** چون بر دوام کفر کافران و نادر آمدن پند در دلهای ایشان حکم کرده باشد ایشان را اختیار نماند و در کفر مجبور باشند مکلف نبودند عقاب چه توجه شود **جواب** لازم تحقق کفر او شایع شود ایشان باعتبار حکم و قضا کردگار و بیان تعلق ارادت و مشیت خدا منافی قدرت و اختیار بنده نبود و حکم بر دوام کفر با خلق اختیار و قدرت است منافی تکلیف و توجه عقاب نشود **وَعَلَىٰ أَبْصَارِهِمْ غِشَاوَةٌ** و غشاوة مبتدا است و علی ابصارهم خبر مبتدا است و این جمله اسمیه عطف است بر جمله فعلیه سابقه و بر قول ختم الله علی قلوبهم یعنی و بر چشمهای ایشان پوشیدگی است که مانع قدرت خدای که دال بر کمال است نمی بینند و بدیدن علامات وحدانیت بهره نمی گیرند و در یا دیدن آیات و نا پسندیدن علامات حال ایشان بحال کسی میماند که از جهت پوشیدگی ابصار دیدن نتواند و علی ابصارهم غشاوة را عبارت از نادیدن دارند و نادریافتن و نا پسندیدن علامات قدرت و وحدانیت را بر وجه تمثیل نادیدن نمایند **سوال** مهر کردن بر دل و گوش بصورت جمله فعلیه ذکر کرد ختم الله علی قلوبهم و علی سمعهم آورد و بیان پوشیدگی بر چشمهای ایشان بصورت جمله اسمیه مذکور گشت چه با فادت دوام و ثبات پیوست وجه فرق چه باشد و نکته آن چه بود **جواب** سبب نیافتن دل ادراکات احسن و خبر صادق و نقل بود و سبب شنیدن گوش مسموعات را نیز هوا و سبب صحت باشد پس مهر کردن بر دل و گوش مانع دخول این امور خارجیه در دلها و گوش دارند و مانع تمام شدن علت و مؤثر شدن این چون مهر که مانع رسیدن تأثیر است پندارند و معنی تمام نا شدن علت و مانع تاثیر آن از هدایت علت متأخر بود پس بصورت معاونت ناشی بمراد است تعبیر بجمله فعلیه شود و هم از این جهت ختم الله علی قلوبهم و علی سمعهم بصورت جمله فعلیه ذکر کرد و در آیت دیگر نیز ختم علی سمعه و قلبه همین صورت آورد و سبب دیدن چشم مرئیات انتشار شعاع چشم و دیدن او مرئی بود و غشاوه چشم مانع بیرون آمدن شعاع چشم و رسیدن آن بمرئی که مبصر است تا دیدن حاصل باشد پس مانع هدایت علت که موجب بقای معلول بعدم اصلی است چون مستمر است که مانع تغیر او از حالت اصلی است

بود و عدم اصلی امری ثابت است حالت نیست تعبیر از ان بجمله اسمیه که دال بر ثبوت است از جهت آنکه نفی است
سوال در آیه مذکور یعنی در ختم علی سمعه و قلبه و جعل علی بصره غشاوة بیان غشاوه بصر بجمله فعلیه آمد و میان
ختم علی سمعه و قلبه و میان او فرق نشده فرق مذکور چگونه مستقیم آید و صحت آن بچه نوع روی نماید جواب
جعل اگرچه فعل است لکن علی بصره غشاوه که بیان غشاوه بصر بدو متعلق است افاده معنی ثبوت در وی نمی کند
است زیراکه جعل ملحق بافعال قلوب است و افعال قلوب بر جمله اسمیه در می آید و مبتدا و خبر را دو مفعول میسازد
لکن مضمون اسمیه را در رسم حدوث شیء می اندازد در علمت زیدا فاضلا اگرچه اسناد علمت حالت است و اسناد فضل
سوی زید حالت نباشد پس در علی بصره غشاوة درین آیه اگرچه متعلق بجعل شده معنی ثبوت باقی است و در اسناد
مفعول ثانی سوی مفعول اول که در معنی جمله اسمیه است دلالت بر حدوث نیست پس نیز در بیان غشاوه
ابصار از روی معنی اسمیه آورده و میان بیان ختم بر سمع و قلب و میان غشاوه بصر در تعبیر بفعلیه و اسمیه فرق کرده
وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ عذاب مرفوع بر ابتدا است لهم ظرف مستقر خبر مقدم است جمله معطوفست بر جمله ان ع
الذین کفروا نه بآنکه چون این جمله بیان وقوع عذاب در آخرت باشد تقدیر حصل یا ما حصل از جهت تحقیق وقوع از
قبیل ونفخ فی الصور بود بر این وجه اگر از ان الذین کفروا جماعتی معهود چون ابوجهل و امثال او که بر کفر مردند در شقاوت
عظیم بر ... مراد باشد یا کلام را محمول بر حذف معطوف دارند و تقدیر ان الذین کفروا و اراد الله دوام کفرهم
پندارند در اخبار بوقوع عذاب اخروی در شان ایشان اشکال نبود و بر تقدیر ارادت جنس کافران بغیر تعیین تقدیم
نباید صحت حمل بروی نماید چه کافر که در باب و مقدر است که او را اسلام روی خواهد نمود و عاقبت کار او ایمان خواهد
بود در حق او حکم بوقوع عذاب اخروی نشود و خبر وقوع عذاب اخروی مطابق نشود بر این وجه لهم عذاب عظیم الام
استحقاق دارند این جمله را محمول بر بیان استحقاق پندارند تا آنکه کافر است مستحق عذاب باشد چون بواسطه ادات اسلام
روی نماید از شقاوت کفر و استحقاق عذاب بیرون آید معنی آنست مر ایشان را است عذاب عظیم یعنی
و ... اللهم اجرنا من عذاب الیم وارزقنا و لهم النعیم بکرمک القدیم یا کریم یا رحیم وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَقُولُ
آمَنَّا بِاللَّهِ وَبِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَمَا هُمْ بِمُؤْمِنِينَ ۝ در آیه سابقه کفار مجاهر را و حال ایشان را که ترسانیدن و عدم
ترسانیدن بنسبت ایشان برابر است و حالت ایشان چون حالت مهر کردن بر دل و سمع و پوشیدگی ابصار است
که ذکر کرده و درین آیه ذکر کفار و منافق که کفر را پنهان داشتند و بتصدیق قلبی خود را باقرار آوردند معطوفست بر جمله سابق
آورده و جمله امنا مقول یقول است با اینکه متعلق امنا است و بالیوم الاخر عطف است بر بالله یقول صله من
است و موصول با صله خود مبتدا است من الناس خبر مبتدا است سوال من یقول امنا مرفوع بر ابتدا
و من الناس خبر مقدم است خبر مفید باید لفظی که مفید شود چه ادای خبر بیان بودن منافقان ... آدمی

امری معلوم است فایده ندهد و چون مفید شود خبر چگونه شود جواب آنکه الف و لام در ومن الناس برای جنس
خارجی بود و فی قرآن که در ان ان الذین کفروا سواء علیهم ءانذرتهم ام لم تنذرهم لا یؤمنون مذکور شده معهود باشند بر این تقدیر
شک نیست که خبر مفید باشد و اگر لام جنس دارند و ومن الناس بعض من الناس تقدیر کنند لفظ بعض برای تحقیر گویند من
الناس بعض سفیه بود و صالح نباشد برای خبریت باشد و تواند بود که ومن الناس برای اثبات [illegible] باشد و مقصود بیان تجرد
از صفات فاضله باشد ای من یقول آمنا بالله وبالیوم الآخر وما هم بمؤمنین من الناس لا من الاذکیا والاکیاس چنانچه در
کلام فصحا ومن الناس من کان فی النصوص بوجوه اخری فاسده آمده و معنی من الناس لا من العلما [illegible] شده چه وما هم بمؤمنین
معطوف است بر یقول و عطف جمله اسمیه بر فعلیه [illegible] در اول [illegible] تا که زیرا که گفتن آمنا بالله از ایمان
حادث شده است و انتفای ایمان در [illegible] مستمر است و تواند بود که حال باشد ای یقولون کذا حال کونهم غیر مؤمنین و مراد
از من جمع است افراد [illegible] باعتبار لفظ من است و جمعیت مفهوم بدلیل وما هم بمؤمنین [illegible] معنی [illegible] و بعضی گفته اند
آنکه [illegible] قیامت کرده ایم و ایمان آورده ایم و تصدیق کرده ایم و نیستند ایشان مؤمنان یعنی ایمان
ندارند و اقرار [illegible] تصدیق [illegible] ایمان [illegible] گردیدند بدل اسلام باشند و بدانکه در تعریف ایمان اختلاف
[illegible] است نزدیک امام [illegible] ایمان نزد امام ابو منصور ایمان عبارت از تصدیق بجنان است
و اقرار [illegible] ایمان است [illegible] اجرای احکام مسلمانان است و جمهور فقها ایمان را عبارت از تصدیق بجنان و اقرار بلسان
دانند لیکن تصدیق رکن اصلی و اقرار رکن [illegible] سوال ترک اقرار [illegible] باتفاق کفر بود و ترک او [illegible] نزد بعضی باجرای
احکام [illegible] کافران باتفاق کفر است [illegible] اختلاف مذکور [illegible] آید و اثر او کجا روی نماید جواب
ثمره اختلاف [illegible] کفر [illegible] آید فرق کفر عارضی و اصلی روی نماید که بنا بر اقرار رکن گویند نزد ایشان بغیر اقرار
ایمان حاصل نشود [illegible] کفر اصلی باشد و بر قول کسی که ایمان را عبارت از تصدیق دارد و اقرار را
شرط اجرای احکام [illegible] ترک اقرار [illegible] کفر [illegible] بود و کفر او کفر ارتدادی باشد و بعضی در تعریف ایمان
زیاده کرده اند ایمان تصدیق بجنان و اقرار باللسان و عمل بالارکان گویند لیکن [illegible] خوارج عمل [illegible] مقوم دارند و معتزله
[illegible] ایمان [illegible] اهل سنت و جماعت [illegible] ایمان [illegible] آیات [illegible] ایمان کامل خوانند لیکن امام ابو حنیفه
در صفت [illegible] امام شافعی [illegible] تصدیق و اقرار با ایمان قائل [illegible] ایقان
منافقان مؤمن باشند ایشان [illegible] اینجا معلوم شد [illegible] آنان [illegible] معرفت [illegible] اگر گویند قول
خوارج [illegible] ایمان [illegible] باطل است [illegible] اعتقاد [illegible] اهل سنت و جماعت
ایمان قائل است یخادعون الله والذین آمنوا [illegible] الذین [illegible]
[illegible] با خدای عز و جل خداع و مکر میکنند

یعنی بدل کفر دارند و بظاهر ایمان می آرند و در ظاهر دوستی مینمایند و در باطن دشمنی می افزایند سوال خداع در لغت ا
فریفتن کسی را بود که بداند فریفتن خدای که عالم السر والخفیات است هیچ کسی نتواند خداع با خدای چگونه بود و چه او را
ممکن بود جواب حال منافقان و معامله ایشان که اظهار میکنند خلاف چیزی که در دل نهان میدارند و آنرا فریفتن و
معامله فریبندگان کردن مینماید آنرا خداع و فریفتن بر وجه تمثیل میخوانند سوال مخادعه مفاعله بود و مفاعله که
را باشد و مشارکت در خدعه که قبیح است با خدای و مومنان درست نباشد پس صحت روی نماید جواب
مفاعله بمعنی اصل فعل نیز آمده چنانچه در عاقبت اللص [illegible] تحقیق شده اینجا بدلیل قراءة یخدعون که از غیر مفاعله
هم بدلیل سیاق کلام بر قراءة و ما یخدعون الا انفسهم که داخل [illegible] است بمعنی اصل فعل [illegible] اشکال مذکور و سوال مذکور
وارد نشود یا آنکه حمل بر حذف مضاف کنند تقدیر [illegible] رسول الله والذین آمنوا گویند و نسبت خداع با [illegible]
بر مومنون از رب خدعه اگر از پیغمبران و مومنان واقع شود قبیح و شنیع بود و ما یخدعون الا انفسهم
حال است یا معترضه است الا انفسهم استثنا مفرغ است یعنی الیست و نمی فریبند ایشان مگر نفسهای خویش را یعنی زیان
این خداع هم ایشان را میشود و مضرت فریفتن و وبال فریب دادن سوی ذات ایشان باز میگردد و این قصر قلب است
چه ایشان در اعتقاد خویش خداع با نفس خویش نداشتند و خداع با مومنان می پنداشتند از جهت اعتقاد ایشان
بر وجه قلب گفت که ایشان با خویش میکنند و هم زیان خویش میرسد بدین خداع هم ایشان را زیان شود و مومنان
را هیچ مضرت نبود و ما یشعرون و ما یشعرون عطف است بر جمله سابقه یا حال است و ذکر او متضمن است مر فرد معنی دیگر را
که نادانستن جهل است و کفی بالجهل عار العمی [illegible] نیست و ایشان نمی دانند که سوی مضرت خویش می شتابند و می دانند
که خداع ایشان ایشان را در زیان می افکند و خداع ایشان مومنان را در دنیا و آخرت هیچ زیان نکند فی قلوبهم
مرض این جمله مبینه است مر جمله که بالا رفته یا موکده است مر کلام گذشته را یعنی الیست در دلهای ایشان بیماری که آن است
و عارضه طبیعت نفاق و تباهی است این امور را مرض خوانند زیرا که شبیه مرض دارند و آثار مرض پیدا می آرند چه هر
از ایشان سبب هلاک منسوب است چنانچه مرض سبب هلاک موصوف است و از جهت آنکه این امور در ایشان ثابت هم
است متجدد نیست تعبیر بجمله اسمیه کرد و جمله فعلیه که دلالت بر حدوث کند نیاورد فزادهم الله مرضا
این جمله عطف است بر جمله فی قلوبهم مرض یعنی انیست پس بیفزود خدای ایشان را بیماری نفاق و عارضه خلاف و شقاق
و تلبیس و دروغگوئی و مکر و حیله جوئی تا ایشان را عقوبت افزاید و عذاب درک اسفل سوی نماید و این معنی در ایشان
متجدد و سنت از آن جهت تعبیر بصیغه حدوث کرد جمله فزادهم الله مرضا که معطوف بر [illegible] است فعلیه آورد و لهم عذاب
الیم بما کانوا یکذبون یکذبون بر صیغه مضارع معروف از باب ضرب و از باب تفعیل خوانده و معنی بر
حسب اختلاف قراءة مختلف داشت این جمله معترضه است برای بیان عذاب منافقان و عقوبت ایشان [illegible]

۵ [illegible] انست آنکه [illegible] ای [illegible] ۱۲

نظر فی مستقر یعنی ایشان [illegible] تقدیر است یا مصیبت ای لهم عذاب الیم بما کانوا یکذبون [illegible]
معنی الیست سزاوار است مر ایشان را عذاب درد رساننده و عقاب دست گرداننده چنانچه کم نشود و زوال نپذیرد
بسبب بودن ایشان تکذیب کنندگان و دروغگویان بر پیغمبر الله است که دروغگوئی میکردند و ایمان آورده آنها باشند
میگفتند ﴿وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ لَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ قَالُوا إِنَّمَا نَحْنُ مُصْلِحُونَ﴾ لا تفسدوا مقول
قیل است فی الارض متعلق است به لا تفسدوا قالوا جواب شرط است انما نحن مصلحون مقول قالوا است این جمله شرطیه معطوف
است بر یکذبون که خبر کانوا واقع شده یا عطف است بر جمله یقول آمنا با ما بعد آن و معنی الیست چون
گفته شود مر ایشان را فساد مکنید در زمین هم تباهی مکنید با اطلاع اسرار مسلمانان و رسانیدن این بکافران
با اظهار کفر و اظهار اسلام و اخفای دشمنی و ایذای پیغمبر یا پیغمبر علیه السلام و برانگیختن فتنه و فساد و کوشیدن در
امور مسلمانان به فساد بگویند ایم بلکه ما مصلحانیم که کار را اصلاح آرند یعنی ایم مسلمان شدن با مسلمانان
صلح کرده ایم و خود را از محاربه با ایشان باز داشته ایم و ما [illegible] اصلاح در کار مسلمانان و صلاح کار اهل ایمان است
و ما مصلحیم در کار خویش که کلمه اسلام گفته ایم و مسلمان شده ایم [illegible] و این دعوی اصلاح در کار
خود است و کوشش در نفع خویش [illegible] انما نحن مصلحون قصر قلب است
برای بیگانگی که مسلمانان در شأن ایشان داشتند که ایشان مفسد پنداشتند ﴿أَلَا إِنَّهُمْ هُمُ الْمُفْسِدُونَ﴾
الا حرف تنبیه است [illegible] جواب اعتراضات برای رد مقالت ایشان در دعوی بودن خویش مصلحان چون ایشان را [illegible]
این جمله [illegible]
[illegible]
[illegible] ایشان [illegible]
[illegible] ﴿وَلَٰكِن لَّا يَشْعُرُونَ﴾ [illegible]
کلام مذکور [illegible]
فساد [illegible] ایشان [illegible]
[illegible] ﴿وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ آمِنُوا كَمَا آمَنَ النَّاسُ
قَالُوا أَنُؤْمِنُ كَمَا آمَنَ السُّفَهَاءُ﴾ [illegible] قالوا [illegible]
استفهام برای انکار است کما آمن السفهاء صفت مصدر محذوف است [illegible] ای انؤمن ایمانا کایمان
السفهاء [illegible]
آمن السفهاء [illegible]

یعنی ایشانست چون گفته شود مر منافقان را که چنانچه مردمان ایمان آورده اند ایمان آرید و ایمان دل بر خلوص اخلاص
و صدق تصدیق کار بندید ایمان آرید چنانچه ایمان آورده اند نادانان آیا بگرویم چنانچه گرویدن الا بیخردان مراد از ناس در کما
آمن الناس جماعت مسلمانانند و صحابه کرام از انصار و مهاجرانند و بعضی از ناس جمعی که از یهود مسلمان شده بودند
چون عبد الله بن سلام و امثال او مراد دارند و تشبیه ایمان کسانیکه از زمره ایشان ایمان آورده اند پندارند کافران از
نادانی خویش این چنین دانایان را نادان خوانند و از سفه و بیخردی خود این چنین عاقلان را سفها دانند و مسلمانان را از
سوء ادب تعبیر بالسفه کردند و تعبیر بعض کافران را با ناسی بیرون آورند و در روایت روایت کرده اند
از پیغمبر صلی الله تعالی علیه و سلم ابن مسعود و جعفر طیار رضی الله تعالی عنهما را برای تبلیغ رسالت به نجاشی ملک حبشه فرستاد
و ایشان را در راه با کاروان شام ملاقات اتفاق افتاد و میان ایشان اهل کتاب بودند عبد الله بن سلام با ایشان
بود و عبد الله بن مسعود آیه یا ایها الذین اوتوا الکتاب الآیه که در وعید اهل کتاب است بر خواند و عبد الله بن سلام در اسلام
رغبت نمود چون از آنجا در مدینه آمدند در مجلس پیغمبر آمد و از تحقیق دین اسلام کرد و پیغمبر علیه السلام ایمان آورد
و اخلاص ورزید و خلوص عقیدت که عبد الله بن سلام شد از خلوص اخلاص با پیغمبر علیه السلام بار شود
که قوم من اعتقاد دارند اگر ایشان طلب شود و اسلام من ببینند امید دارم که متابعت
و موافقت من کنند پیغمبر صلی الله تعالی علیه و سلم عبد الله بن سلام را در حجره پنهان کرد و ایشان را در مجلس حاضر آورد
گفت عبد الله بن سلام چه گونه مردیست در میان شما و چه اعتقاد دارید ایشان گفتند بزرگ ماست و از تبار ما عظیمست
علامت آنکه بر موسی علیه السلام فرستاده شده است و علم او اعلم علماست زبان بمدح او گشادند و دل
بر ثنای او نهادند هر نوع مدح او کردند پس پیغمبر علیه السلام فرمود اگر او اسلام آرد شما
مسلمان شوید و در راه متابعت او بروید ایشان گفتند او مسلمان نشود و در این راه هرگز نرود و چند بار پیغمبر علیه السلام
این سخن را تکرار فرمود ایشان را همین جواب میدادند چون عبد الله بن سلام از حجره بیرون آمد و
گفت یا اعداء الله قتل الله کذا و کذا و چند دعا کرد و ذکر نعت پیغمبر علیه السلام که در توریت مکتوب بود در میان
آورد ایشان گفتند ای ابن سلام با این سفاهت که خود را منسوب لایق ثنای که ترا گفتیم نبودی در غیبت
تو گفتیم و ذکر بسیاری تو بر زبان نیاوردیم این کلمات گفتند و عبد الله بن سلام را سفیه خواندند و از دست کینها باز
گشتند و این آیه در شان ایشان وارد گشت و این در حق ایشان بود و چه بسیار آنکه چون مسلمانان با دشمنان
دشمنی باشند در عداوت مؤمنان از کافران دیگر بیشترند قال الله تعالی لتجدن اشد الناس
عداوة للذین آمنوا الیهود الا من بنی الیهود انؤمن کما آمن
الناس مردمان را دارند

باشد **سوال** منافقان کفر را پنهان میداشتند و خود را از اظهار آن بی گمان داشتند و انؤمن کما آمن السفهاء چرا کفر بود و آن منافی نفاق باشد **جواب** تواند بود که قول مذکور یعنی انؤمن کما آمن السفهاء در دل باشد ای قالوا فی قلوبهم خدا تعالی که عالم السر والخفیات است و یعلم خائنة الاعین وما تخفی الصدور است از قول دل ایشان خبر کرد این قول منافی نفاق نبود و تواند بود که گویندگان انؤمن کما آمن السفهاء با مؤمنان مسلمانان همراز باشند که با ایشان صحبت میکردند و صاحب سر بودند و بنا بر آن نفاق خویش از ایشان نپوشیدند و در ستر [illegible] از ایشان نکوشیدند چنانچه عبد الله پسر عبد الله بن ابی بن سلول که مؤمن مخلص بود و با پدر خویش در صحبت [illegible] میشد و او نفاق خویش از وی نپوشید [illegible] بود که ایشان این گفتار یعنی انؤمن کما آمن السفهاء میان خویش بود پیش مسلمانان نباشد منافی نفاق نبود **أَلَا إِنَّهُمْ هُمُ السُّفَهَاءُ وَلَٰكِن لَّا يَعْلَمُونَ ۝** الا حرف تنبیه است [illegible] ضمیر [illegible] است چنانچه [illegible] و ذکر آن بالا [illegible] از جهت تخصیص [illegible] خبر و افراد او بدان است و تاکید جمله از جهت [illegible] انکار [illegible] است و لکن لا یعلمون [illegible] است [illegible] معنی اینست [illegible] ایشان هم ایشانند سفیهان و بیخردان نه عاقلان [illegible] ولیکن ایشان [illegible] نادان [illegible] سفها می خوانند مسلمانانی که بمقتضی عقل [illegible] و [illegible] اسلام گرفتند [illegible] کفر و نفاق [illegible] همچنین دانایان سفها باشند [illegible] که ایشان را سفها خوانند **سوال** در آیه سابق لا یشعرون کرد و این جا لا یعلمون آورد پس فرق چیست و این تفرقه [illegible] چیست **جواب** شعور در علم حسی استعمال کنند [illegible] از جهت حواس خمسه را مشاعر گویند و مفسد بودن [illegible] ایشان [illegible] محسوس بود [illegible] آن اطلاق شعور سابق نمود لا یشعرون استعمال کرد و در بیان سفها بودن ایشان [illegible] الا انهم هم السفهاء [illegible] امرست [illegible] عقلی [illegible] محسوس نیست لا یعلمون آورد **وَإِذَا لَقُوا الَّذِينَ آمَنُوا قَالُوا آمَنَّا ۚ وَإِذَا خَلَوْا إِلَىٰ شَيَاطِينِهِمْ قَالُوا إِنَّا مَعَكُمْ** هر دو شرطیه [illegible] معطوف اند [illegible] داخل اند **سوال** مؤمنان ایمان منافقان را انکار میکردند منافقان اخبار از ایمان بغیر تاکید چرا آوردند **جواب** تاکید اخبار در صورت انکار بر تقدیری واجب است که اخبار [illegible] متکلم باشد و در اعلام [illegible] اهتمام بود اما اگر [illegible] اخبار بچیزی کند [illegible] تحقیق و تاکید [illegible] چون مشاهده کافران [illegible] منافقان با [illegible] امارت آن بود که در مضمون انا معکم انکار بود [illegible] انا معکم [illegible] ایشان [illegible] منکران [illegible] باشد معنی اینست و چون بینند منافقان مؤمنان را گویند بخدا و رسول خدا ایمان آوردیم و دین اسلام [illegible] حضرت صلی الله تعالی علیه وسلم را تصدیق کردیم و چون با سرداران خویش [illegible] خلوت کنند با ایشان دم رازگوئی [illegible] زنند [illegible] ایشان [illegible] ایشان

ایشان راز میگویند و خوشنودی ایشان میجویند از جهت سبب بودن ایشان برای اغوا و اضلال شیاطین مانند بر وجه استعارت ایشان را شیاطین خوانند إِنَّمَا نَحْنُ مُسْتَهْزِءُونَ ○ این جمله مقرر است مر جمله انا معکم را یا مستانفه است چنانچه گویی چون ایشان انا معکم گفتند کافران سوال کنند ما تصنعون فی صحبتهم ایراد کردند ایشان بر وجه استیناف در جواب کافران انا نحن مستهزؤن آوردند و انما برای قصر است چون ایشان بر صورت ایمان میبودند کفار معتقد ثبوت ایمان ایشان بودند ایشان قصر خویش بر صفت استهزا بر مومنان کردند و نفی ایمان از خویش پیش آوردند و این جمله را باعتبار تاکید یا استیناف منفصل کرد بغیر حرف عطف آورد یعنی اینست ایم ما که استهزا کننده و ایشان را در سخره افگنده یعنی بالتصدیق بر وجه سخره داریم و تعظیم ایشان بر سبیل استهزا بجا می آریم اللَّهُ يَسْتَهْزِئُ بِهِمْ این جمله مستانفه بود جواب ما ذا یفعل الله بهم باشد یعنی اینست خدا سزای استهزای ایشان بسبب کفر و نفاق ایشان پیش خواهد آورد و درین کلام صنعت مشاکلت است یعنی جزای استهزا را بلفظ استهزا ذکر کرد و گفت بلفظ یستهزئ بهم آورد از جهت آنکه در صحبت مستهزؤن آمده چنانچه در وجزاء سیئة سیئة ای عقوبة و کما تدین تدان ای کما تفعل تجازی تحقیق شده و تقدیم مسند الیه بر خبر فعلی مفید است مر فائده تقوی و بیان است مر این که جزای استهزا البته خواهد بود و دلالت الیه روی خواهد نمود و ایراد فعل مضارع در جمله اسمیه که دال است بر ثبوت مفید استمرار حدوث بود و این ابلغ است از جمله فعلیه و از جمله اسمیه که خبر او اسم باشد وَيَمُدُّهُمْ فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ ○ عطف است بر یستهزئ بهم یعمهون حالست از مفعول یمدهم یعنی اینست و بیفزاید خدای ایشان را در طغیان ایشان یعنی در غلو کردن کفر و تجاوز از حد در عصیان درین حال که حیران شده اند ایشان و سرگردان بعضی یمدهم یعنی یمهلهم گویند یعنی مهلت دهد و بردارد ایشان را در طغیان و عصیان و آن در آیه در جواب اصلح که معتزله بدان قائل شده صریح است و در داشتن ایشان بر طغیان که در وی ایشان را هیچ منفعت نیست تصریح است أُولَئِكَ الَّذِينَ اشْتَرَوُا الضَّلَالَةَ بِالْهُدَى اولا اسم اشارت است و کاف برای خطاب است خطاب پیغمبر است علیه السلام و یا مخاطب غیر معین است جمله مذکوره معترضه است برای مذمت منافقان و شناعت کار ایشان یعنی اینست ایشان ای محمد یا ای مخاطب غیر معین آنکسانند که خریده اند یعنی بدل کرده اند بهدی گمراهی و بصلاح تباهی یعنی هدی و صلاح دادند گمراهی و تباهی ستاندند اشترا مستعمل است در استبدال بر وجه استعارت و این استعارت مصرحه تبعیه است ترشیح این استعاره یعنی ذکر ربح و تجارت فَمَا رَبِحَتْ تِجَارَتُهُمْ عطف است بر اشتروا و این اسناد مجازیست چه سود کننده تاجر بود تجارت سبب سود است سود کننده نباشد ای فما ربحوا فی تجارتهم یعنی اینست پس سود نکرد مر بدل کنندگان مذکور معامله مسطور یعنی ایشان در تجارت خویش سود نکردند و دین که مهره بود نگشتند وَمَا كَانُوا مُهْتَدِينَ ○ این جمله تذییل است یعنی اینست و نبودند ایشان مهتدی در احوال خویش یا در تجارت استدلال بر ازومی کارند

سودمند نشدند نتوانستند طبیعت ایشان طبیعت کلاغ و کافری بود لاجرم ایشان را ضلالت و گمراهی روی نمود
مَثَلُهُمْ كَمَثَلِ الَّذِي اسْتَوْقَدَ نَارًا ۚ این جمله مقرر است مر غرض جمله سابقه که مسوق شده
برای مذمت منافقان و نکوهش ایشان هم ازین جهت فصل کرده حرف عطف نیاورد والذی استوقد بمعنی
الذین استوقدوا است و لفظ الذی صالح است برای مفرد و جمع هر دو لهذا بنظر لفظ افراد ضمیر استوقد و ضمیر حوله باعتبار
افراد لفظ الذی است و جمع کردن ضمیر ذهب الله بنورهم وترکهم فی ظلمات لا یبصرون معنی اینست حال این
منافقان همچو حال آن کسانست که آتشی را افروختند و در افروختن آتش روشنائی راه خویش جستند فلما اضاءت
مَا حَوْلَهُ ذَهَبَ اللَّهُ بِنُورِهِمْ لما ظرف است مر ذهب الله بنورهم جمله ذهب الله بنورهم با متعلق
خویش عطف است بر استوقد نارا معنی اینست پس هرگاه که آتش مذکوره آنچه گرد و برگرد بود از امکنه و امتعه و اشجار
و اشیا را روشن کرد ایشان را بروشنائی و منفعت رسانید آورد خدای نور ایشان را برد و بجای آن تاریکی سپرد اضافت
نور که در حقیقت مضاف بسوی نار باشد بسوی ایشان بادنی ملابست بود یا باعتبار آنکه نور آتش بالا بهر ایشان بود
با فروختن ایشان روی نمود چنانچه یکی از دو بردارنده چوب دیگری را خطاب کند گوید بردار طرف چوب خود را نسبت
مخاطبست گوید و این جمله جواب لما است و ضمیر بنورهم عاید بسوی افروزندگان آتش است و تواند بود جواب لما محذوف
باشد بتقدیر فلما اضاءت ما حوله طفئت و خمدت بود یعنی هرگاه که روشن کرد آتش چیزیرا که گرد برگرد ایشان بود بسبب
روشنائی در چشم مردان ظاهر شود آتش فرو مرده کشته گشت کار ایشان بدشواری پیوست ایشان در تاریکی افتادند
و متحیر ماندند برین تقدیر جمله ذهب الله بنورهم مقابله تشبیه مذکور شود و ضمیر بنورهم عاید بمنافقان بود **وَتَرَكَهُمْ**
فِي ظُلُمَاتٍ لَا يُبْصِرُونَ ۝ لا یبصرون حال است از مفعول ترکهم یا صفت است مر ظلمات را بحذف رابطه ای
لا یبصرون فیها جمله و ترکهم عطف است بر ذهب الله معنی اینست و گذاشت ایشان را در تاریکیها در حالیکه هیچ
چیزیرا نمی بینند یا در ظلماتی که بسبب آن هیچ چیزیرا دیدن نتوانستند و ترک مفعول لا یبصرون برای تعمیم در تشبیه است تشبیه
حال منافقان است بحال آتش افروزندگان است که در شب تاریک گرد برگرد خویش را روشن کنند و خود را
در روشنائی افگندند باز ناگاه آتش فرو میرد و مقام تاریکی پذیرد و تشبیه پیدا آمدن و ناپیدا شدن روشنائی
بود و میان منافقان و میان افروزندگان آتش که روشنائی آید و پس فرو میرد اشتراک دارد که در ایشان روشنائی
اسلام پیدا آید و بظلمت کفر و نفاق ناپیدا شود **صُمٌّ بُكْمٌ عُمْيٌ** این هر سه لفظ اخبار مبتدا محذوف
آمده بتقدیر هم صم بکم عمی شده و این جمله معترضه است میان معطوف و معطوف الیه برای مذمت منافقان و نکوهش حال
ایشان و این از باب تشبیه موکد باشد چه ذکر طرفین تشبیه بر وجه حمل لفظی یا تقدیری مانع استعارت بود معنی آنکه
ایشان کر اند گنگ اند کور اند **فَهُمْ لَا يَرْجِعُونَ** ۝ فا سببیت است بمعنی آنکه بنابودن ایشان

کران و گنگان و کوران سبب برای اینکه ایشان از ضلال بگمراهی سوی راه راست باز نگردند چه کرانند گفتار باز گرداننده نشنوند و گنگانند کسی را از راه نپرسند کورانند راه را نبینند ندانند که این راه بمقصد نیست تا باز گردند و بمهلکه پیوندند او کصیب من السماء عطف است بر کمثل الذی استوقد نارا و مضاف محذوف است ای کمثل ذوی صیب و صیب صفت ابر است یا صفت باران است اگر صفت ابر بود ابر سیاه تو بر تو بارنده مراد باشد ظلمات یا ظلمت شب شود و اگر صیب صفت مطر وارد ظلمات ظلمت ابر و ظلمت شب بود ظلمت تتابع مطر ظلمات پیاپی بود و مطر [illegible] از جهت مجاورت ابر بود و برق و رعد [illegible] مجاز باشد یا بر وجه حذف مضاف تقدیر فی زمانه الظلمات و رعد و برق باشد و تنکیر صیب برای نوعیت است او صیب هائل مراد باشد و بدانکه اگر از صیب مطر وارد یا سحاب مراد شود فائده من السماء تاکید بود یا برای دفع احتمال باران خفیف باشد چنانچه [illegible] برای دفع احتمال خواب غفلت تاکید بود چنانکه و لا طائر یطیر بجناحیه برای دفع احتمال طیران است [illegible] اگر از صیب سحاب مراد باشد من السماء [illegible] کشاده آوردن ابر آب [illegible] آسمان [illegible] آوردن آب باران و باد غیر منع آورده سوال او در کلام [illegible] برای شکست و در اخبار باری تعالی شک روا نیست ایراد کلمه او درین محل بکدام معنی است جواب ائمه تفسیر کلمه او را درین محل معنی واو داشته اند و برای افادت [illegible] داشته اند تا در اخبار باری تعالی ایهام شک نباید و تردد روی ننماید و این جواب [illegible] است [illegible] و خواهش بکلمه استعمال [illegible] است [illegible] که گویند کلام مذکور و مقال [illegible] لیکن [illegible] است مراد اظهار اینکه هر دو تشبیه و جواز [illegible] یعنی [illegible] مثل کذا او مثل کذا [illegible] از قبیل جالس الحسن او ابن سیرین بود [illegible] اینست حال [illegible] منافقان همچو حال آتش افروزندگان است که روشنائی گیرد [illegible] تاریکی [illegible] همچو حال کسانیست که بر ایشان باران بارد و ایشان را [illegible] آرد فِيهِ ظُلُمٰتٌ وَّرَعْدٌ وَّبَرْقٌ يَجْعَلُوْنَ اَصَابِعَهُمْ فِيْٓ اٰذَانِهِمْ مِّنَ الصَّوَاعِقِ حَذَرَ الْمَوْتِ وَاللّٰهُ مُحِيْطٌۢ بِالْكٰفِرِيْنَ جمله فیه ظلمات و رعد و برق صفت صیب است [illegible] و جمله یجعلون اصابعهم صفت است مر ظلمات [illegible] ای فیه ظلمات و رعد و برق [illegible] اصابعهم [illegible] استئناف است و جواب [illegible] یجعلون و حذر الموت مفعول له است یا مفعول مطلق است مر فعل محذوف را ای یحذرون حذر الموت یا حال است یعنی حاذرین [illegible] ای وقت حذر الموت جمله [illegible] محیط بالکافرین معترضه است [illegible] عالم بودن خدای بحال کافران و قادر بودن او بر هلاک ایشان یعنی اینست حال [illegible] باران [illegible] تاریکی شب و تاریکی ابر و تاریکی باران [illegible] و رعد و برق است [illegible] صفت [illegible]

بدان از هول صواعق آسمانی از جهت ترسیدن از آمدن مرگ و رفتن زندگانی انگشتان خویش میگیرانند در سوراخهای
گوشها بدر آوردن انگشتان می نهند تا از شنیدن آواز آن سالم باشند و هذا حال کافران است بیدانند و خبر دادن ایشان
تواند و رعد نام فرشته ایست که ابر را میراند و صدای او تسبیح و تنزیه حق سبحانه و بعضی گویند رعد آواز سودن ابرها بر یکدیگر است
برق تازیانه آتشی است که فرشته بدان ابر را میراند یا درخشیدن آتشی باشد که در آن خوف زیان و ضرر است
سوال در گوش انامل می اندازند که آنرا اصبع گویند سوراخ گوش نمی‌باشند اصابع چرا ذکر کرد انامل بجای اصابع
چرا نیاورد جواب از اصابع بر طریق مجاز انامل مراد شود و استعمال مجاز از جهت مبالغه آمده یعنی از آواز رعد چنان
ترسیدند که در گوشها تمام انگشت فرو برند یکاد البرق یخطف ابصارهم مستانفه است جواب سؤالی که چون
سامع جمله یجعلون اصابعهم فی آذانهم شنید با خود گفت حال ابصارهم گفت و از شنیدن چشمهای ایشان پرسید و تواند که
حال باشد از فاعل یجعلون و در آذانهم ضمیر ابصارهم بود یعنی اینست نزدیک بود برق از درخشیدن که بینائیهای ایشان
برباید و ایشان را بازالت صفت بینائی پیش آید کلما اضاء لهم مشوا فیه این جمله معترضه است برای
بیان دشواری کار مبتلا شدگان یعنی حال دشوار ایشان یعنی اینست هر بار که برق راه بر ایشان روشن کردی و
بدرخشیدن روشنائی پیدا آوردی در روشنائی آن پیشی میکردند و خود را ازین مهلکه گاهی چند در نجات می آوردند و
اذا اظلم علیهم قاموا این جمله معطوف است بر مشوا فیه یعنی اینست و چون راه بر ایشان بفرو ماندن برق
تاریک شدی و از جهت تاریکی بسبب پوشیدگی آمدی استاده می‌شدند از جهت نادیدن ره در پیشی توقف میکردند و
قیام مذکور مقابل مشی است مقابل مشو دلیلست سیاق کلام دال بر این معنی است در تشبیه ثانی مشبه حال منافقان است
مشبه به حال مبتلا شدگان بدین بیان است که قطاعت او در تشبیه ذکر کشیده و هرچه مسطور شد رسیده و وجه شبه
نادیدن و نادریافتن است و حیران باوجود استعداد دریافتن است و در مشبه نادیدن علامات حق و نادریافتن
آیات صدق بسبب تاریکی کفر و نفاق و ظلام خلاف و شقاق باوجود استعداد دریافتن و قوت اطلاع بر یافتن آنچه نماید
نشتابنده و بیصایر دریابنده و خوف هلاک باطلاع مسلمانان بر حال ناپسندیده ایشان و در مشبه نادیدن راه
و نادریافتن منفذ که چاه بسبب ظلمات شب و ابر و باران باوجود صحت ابصار و وجدان استعداد ابصار برای دریافتن
آن با خوف مردن و ترس هلاک شدن و غرض در تشبیه اول بیان حال مشبه است از خیبت و خسران و فقدان مقصود
و حرمان و غرض در تشبیه دوم بیان مقدار حال مشبه است و ذکر انقطاع آنست و رسیدن آن بنهایت ترس و هول
بینائی و خوف از رفتن جان است هم ازین جهت مفسران تشبیه ثانی را ابلغ از تشبیه اول گفته اند و در تشبیه این دو تشبیه را
ارباب ترقی از ادنی بسوی اعلی داشته اند ولو شاء الله لذهب بسمعهم وابصارهم
عود ضمیر بسمعهم و ابصارهم بر مبتلا شدگان است و مراد بهم منافقان است که ایشان مفروض اند

که مفروض بود چنانچه چیزی که سیاه و زرد تمام است بدریا مشک که شوخ او بر است مشتبه شود و در شان ایشان توجه تشبیه
و تهدید و الحاق وعید بلا تمام نباشد تهدید و الحاق در شان منافقان است نه در حق ایشان پس این قدر این جمله بر جمله
بیشتر و یمدهم فی طغیانهم یعمهون که وعید منافقان است معطوف بوده و عطف مذکور بلایم و مناسب باشد چه
دران جمله ذکر عمه یعنی کوردلی ایشان آورده درین جمله کری و کوری چشم و گوش ظاهر ذکر کرده معنی اینست ایشان را
درحالت کوری دل گذاشت و بلای کوری دل بر ایشان گماشته اگر خدا خواستی که چنانچه بینائی باطن ایشان
برده است بینائی و شنوائی ظاهر نیز بردی و چشم و گوش ظاهر ایشان را نیز بنابینائی و ناشنوائی آوردی و تواند بود
ضمیر بسمعهم و ابصارهم برافروزندگان آتش مذکور و مبتلا شدگان باران مسطور دارند و این فی نفسه در دنیا واقع معلوم صدای
بیدار نند و این جمله معطوف بر مضمون جمله مثلهم کمثل الذی استوقد نارا تا آخر باشد و متصل و مربوط باو بود که چون
جمله مذکور برای تشبیه منافقان بیکی از دو گروه مذکور است و مدار تشبیه وجوه مسطور است یکی از آن وجوه مسطور بالا سیاق
نادیدن با استعداد دیدن است و دیدن رفته اگرچه نفس شده و بینائی زوال نپذیرفته چه بیان کرد که منافقان
در روشنائی می بینند و نیز بیان کرده که کوران شبیه اند کوران اند و نیز بیان کرده مبتلا شدگان بباران مذکور و ظلمات
و رعد و برق مسطور نزدیک است که برق روشنائی چشم ایشان را برباید هنوز نربوده و نیز بیان کرده در روشنائی
برق سیر میکنند و این معنی دلیل بر بقای بصر بوده بفحوای این کلام اثبات بصر ثابت گشت و معنی لم یذهب الله
ابصارهم پیوست و لو شاء الله لذهب بسمعهم و ابصارهم را عطف بر و گرده جمله مناسب مضمون جمله سابق آورده
معنی چنین آید خدای از منافقان بصیرت برده و بصر نبرده و ایشان را بآفت کوری سپرده و اگر خواستی از آن افروزندگان
آتش و مبتلا شدگان باران سمع و بصر بردی و ایشان را بابتلای کری و کوری سپردی و تواند بود که بسمعهم و ابصارهم
بردی صیب به تشبیه دوم که مثل منافقان مثل ایشان مشبه است عاید بود و این جمله بر مضمون جمله کلما اضاء لهم
مشوا فیه و اذا اظلم علیهم قاموا معطوف باشد که مضمون او اینست که ایشان بینائی داشتند در روشنائی میدیدند
و در تاریکی دیدن نتوانستند و چون این جمله معطوف بر جمله مذکوره باشد از صفات ذوی صیب که مشبه به است بود و
آنرا اینجا که گاهی در جهات واقع شده بود دستی و انبه تا بوده مفروض نه بیدار نه معنی چنین بود مثل منافقان
مثل مبتلا شدگان بباران مذکور است و ظلمات و رعد و برق مسطور است که ایشان از جهت تا یکتائی دیدند
و چون باز درخشیدن برق روشنائی حاصل نمی شد نمی دیدند و خدای بینائی ایشان نبرده بود و اگر خواستی که ببرد
و ایشان را بآفت کری و کوری سپردی ان الله علی کل شیء قدیر ۱ این جمله تذییل
یعنی در ذیل جمله سابقه برای تاکید مذکور شده چنانچه در وقل جاء الحق و زهق الباطل ان الباطل کان زهوقا آمده
و جواب بیان قدرت خدای بر همه چیزی است قادر بودن او بر همه چیز منافقان را اظهار عذاب

ع

و عقاب ایشان است و نبودن او عنا در بر عذاب ایشان متعلق نیست بر اینکه ایشان را عذاب خواهد کرد و بر عقوبت
و نکال خواهد آورد پس این جمله ان الله یعذبهم مجاز هم کنایت گفته شده و بافادت این مضمون پیوسته و نکات
از ایشان که بالا رفته بتصریح و تشریح گذشته ملوح است بمضمون یکی عنه ملوح سابع را در بعضی مکانی عنه
منزل منزله سائل کرد بدین اعتبار جمله ان الله علی کل شیء قدیر را سوق کرده و مفعول آید بمعنی آنچه ثابت بدرستی
خدای بر هر چیزی توانا است سمع و بصر ایشان تواند برد و ایشان را بعذاب و نکال و سمو و هلاک تواند رسید و

یٰٓاَیُّهَا النَّاسُ اعْبُدُوْا رَبَّكُمُ الَّذِیْ خَلَقَكُمْ وَالَّذِیْنَ مِنْ قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُوْنَ ۝

بالا ذکر کتاب و مومنان و ذکر کافران بود بطریق عنوان شرح کتاب و مومنان و ذم کافران از مجاهران و منافقان [illegible]
بدین آیت که مصدر بیا ایها الناس و متضمن موعظت الزامات بسبیل عموم است افتتاح سوره آمده و شان عظیم
و کار فخیم پیدا و عظمت است که از معظم مهمات و مقاصد سورت است آغاز شده و جمله لعلکم تتقون معترضه بود مذکور برای
ترجی مخاطبان و بیان فائده عبادت ایشان باشد و بعضی در صدد آیت قال یقدر دارند که کلام [illegible] پیغمبر علیه السلام
پندارند بمعنی اینست ای مردمان بگوید بگوی محمد ای مردمان پروردگار خود را که آفریده است شما را و آنان را
که پیش از شما بوده اند بپرستید تا بواسطه پرستش پروردگار خود پرهیزگار شده باشید و متقی گردید سوال لعل برای ترجی
است و ترجی امید داشتن است و امید داشتن [illegible] شک در وقوع بود و در کلام خدای جل و علا سبحانه
و تعالی شک واقع نشود جواب در کلام عرب لعل برای تحقیق نیز آمده و توان گفت که اینجا برای تحقیق مستعمل شده
و تواند بود که اینجا لعل برای ترجی مخاطبان باشد یعنی امید [illegible] بر تقدیر قل یا ایها الناس
لعلکم تتقون داخل مقول پیغمبر باشد بدین تقدیر سوال وارد نشود و [illegible] اگر لعلکم [illegible] تتقون دارند
و از باب استعارت ادات ترجی برای غرض پندارند و صاحب کشاف آورده هر آیتی که مصدر بیا ایها الناس است
مکی است و هر آیتی که مصدر بیا ایها الذین آمنوا است مدنی [illegible] گفته که این هر دو قضیه
منقوض است چه این آیت مدنی است اگر چه مصدر بیا ایها الناس آمده و یا ایها الذین آمنوا قوا انفسکم و اهلیکم
نارا که در سوره تحریم مکی است اگر چه مصدر بیا ایها الذین آمنوا شده بر اعتقاد و صعوبت حل این اشکال رفته بدین
سوال لا عجب عنه گفته جواب او آنست که یعنی احکام منظر و ظاهر حال بود و باعتبار اکثر و اغلب باشد چنانچه در کل
کریم یجود و کل شجاع یصول آمده و در کل صدیق [illegible] و کل عدو [illegible] محقق نشده اگر [illegible] تخلف محقق گردد
منافی حکم بظاهر حال و مخالف اعتبار باعتبار اغلب نشود پس معنی آنچه هر آیتی که مصدر بیا ایها الناس است از ظاهر
حال او آنست که مکی باشد چه در مکه بیشتر کافر بودند و مسلمانان اندک بودند و در خطاب ایشان یا ایها الناس ملایم بود و
هر آیتی که مصدر بیا ایها الذین آمنوا باشد ظاهر حال و آنست که مدنی [illegible] بسیار بودند و

اسلام قوت گرفته بود در خطاب ایشان یا ایها الذین آمنوا بلا ایهام می شود اگر در آیتی بقول تخاطب ثابت شود منافی قصر
حکم بظاهر و مخالف اخبار بر وجه اغلب شود سوال در کشاف خطاب یا ایها الناس بوجه التفات فرق ثلثه را شامل است
و بعضی مفسران خطاب مر مشرکان مکه را پنداشته و چون خطاب یا ایها الناس مر هر سه فریق را دارند خطاب اعبدوا
بر هر سه فریق چگونه سایغ می پندارند چه مسلمانان متقی در عبادت اند طلب عبادت از ایشان تحصیل حاصل باشد
و کافران از اهل عبادت نه اند طلب عبادت از ایشان صحیح نشود جواب بر تقدیری که از یا ایها الناس هر سه فریق
مراد دارند یا خطاب مر مشرکان مکه پندارند از اعبدوا بارادت کل جنس طلب کل عبادات مراد شود و امر بایمان که اصل
عبادات است تناول لفظ باشد در تحت عموم کل جنس عبادات در آید و کفار را امر شود زیرا چون مخاطبون بامر بایمان
بتصریح باشد سایغ نماید چنانچه در آیه و اقیموا الصلوة و اتوا الزکوة و ارکعوا مع الراکعین بعد امر و آمنوا بما انزلت مصدقا
لما معکم آمده و در حق کفار امر بایمان و عبادات واقع شده و مسلمانان را امر بکل عبادات تحصیل حاصل شود
پس در یا ایها الناس اعبدوا اشکالی نباشد و تواند بود که امر بعبادت در حق عابدان امر بدوام عبادات و ثبات
بران باشد و در حق غیر عابدان امر باحداث عبادت بود بر این وجه از یک لفظ ارادت دو معنی می آید و یک ملبوس را
دو لابس مینماید مگر آنکه گویند اعبدوا مختصر است از افعلوا افعل العبادة و عبادت ثابته و عبادت حادثه هر دو فعل را
عبادت گویند و وقوع کل بر همه جزئیات بارادت کل جنس چه پندار ارادت یک معنی بود نه بیک لفظ ارادت دو معنی
نباشد و تواند بود اعبدوا بمعنی اعرفوا دارند و درین معنی ورود اشکالی نه پندارند و شک نیست که کافر را نیز خطاب
بتوحید و معرفت آمده و برین وجه خطاب اعبدوا در حق ایشان سایغ شده و در حق مسلمانان طلب دوام است و
خواهش مزید اعتنا و اهتمام است سوال چون خطاب یا ایها الناس متناول هر سه فریق بود در حق متقیان خطاب
لعلکم تتقون تحصیل حاصل باشد و خطاب فلا تجعلوا لله اندادا و ان کنتم فی ریب و ادعوا شهداءکم ملائم نشود جواب
در کلام عرب آمده است خطابی را که متعلق ببعض قوم است متوجه بسوی کل دارند یا ایها القوم افعلوا کذا و افعلوا
کذا اگرچه آن فعل مخصوص ببعضی از آن جماعت باشد نه بکل و در حق کل سایغ پندارند چنانچه در یا ایتها العیر انکم لسارقون
تحقیق شده و در و اذ قتلتم نفسا فادارءتم فیها آمده و بر قول بعضی مفسرین که خطاب مر مشرکان مکه را دارند بکلام از باب
خطاب بر وجه عموم نه پندارند هر سوال ناشی از امر کافران بامر عبادت وارد شود و آن نیز بر وجهی که بیان کردیم
منحل شود الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ فِرَاشًا وَالسَّمَاءَ بِنَاءً وَأَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً
صفتی دیگر است مر ربکم را یا مفعول است مر تتقون را یا مفعول اعنی است یا خبر مبتدا محذوف است ای هو الذی
جعل لکم و این جمله معترضه بود مشتمل بر تناهی دیگر باشد بمعنی ای الناس پروردگار خود را پرستش کنید مر آفریدگار خود را
طاعت در زید آنکه گردانید برای شما زمین را گستره تا لایق نشستن و قرار کردن و گردانید آسمان را بنای برآورده

منظر فیض انواع تعبیر کرده واز آسمان آبی یعنی از ابر بارانی فرود آورده و آنرا سبب نبات زمین کرد **فَاَخْرَجَ بِهٖ مِنَ الثَّمَرٰتِ رِزْقًا لَّکُمْ** جمله عطف است بر انزل **معنی** آنست پس برای شما رزقی عظیم از جنس میوه ها یا گویید بعضی میوه ها از جهت روزی دادن بیرون آورد تا در حالتی آنکه رزق است مر شما را پیدا کرد برین تقدیر من برای تبعیض باشد رزقا مفعول له بود و تواند بود که رزقا مفعول به اخرج دارند و من در من الثمرات بیانیه پندارند جار و مجرور حال از رزقا باشد تقدیم از جهت نکارت ذو الحال بود معنی چنین آید بیرون آورد رزقی که مر شما راست در حالت که از جنس میوه هاست **سوال** ثمرات جمع قلت است مضمون جمع قلت از سه تا ده بود و ثمراتی که خدای بیرون آورده بسیار است صیغه جمع قلت در افراد کثیر بچه وجه مستعمل شود **جواب** جواد کامل عطاء کثیر را بجای قلیل نهد و ذکر آن با کثرت صیغه جمع قلت آرد و عطاء کثیر او را قلیل نماید و در نظر او بخشش عظیم حقیر آید و در کشاف جواب این سوال بر طریقی آورده و حل اشکال بر وجهی دیگر کرده و آن آنست که ثمرات جمع ثمره است و لفظ ثمره در استعمال بمعنی جماعت ثمار وارد شده ادرکت ثمره بستانه و استشهاد آرند ثمرات برین وجه جمع جمع باشد و بمعنی جماعات ثمرات بود و برین نوع او را مفید کثرت گویند و برین طریق افادت کثرت جویند برین وجه اشکال نماند و سوال دفع شود زیرا که ثمرات اگر جمع ثمره که بمعنی جماعت ثمار است بود و لفظ ثمرات بمعنی جماعات ثمار باشد اگر چه دلالت بر قلت افراد نکند لیکن عدد جماعات را در قلت افگند استعمال ثمرات در محل ثمار که جمع کثرت است ملایم مقام بیان کثرت نباشد و مقتضای مقصد بیان کثرت نشود و در تفسیر امام زاهد لام الثمرات لام عهد داشته و معهود انواع ثمرات جنت پنداشته و روایت کرده اند چون خدای عز و جل آدم علیه السلام را از بهشت در زمین فرستاد از انواع میوه های بهشت او را توشه داد میوه های که در زمین پیدا شد از جنس آن میوه ها آمده **فَلَا تَجْعَلُوْا لِلّٰهِ اَنْدَادًا** فلا تجعلوا فعل مضارع است جواب امر واقع شده با فاء سببیه از ان منصوب آمده **معنی** آنست بپرستید خدای را و توحید او ورزید پس که مر خدای را شریکان نگردانید یا این جمله متصل است بجمله هو الذی بر تقدیری که الذی خبر مبتداء محذوف باشد و فاء فلا تجعلوا سببیه فلا تجعلوا صیغه نهی بود معنی آن اینست آن خدای است که گردانیده است برای شما زمین را چنین و آسمان را چنان پس مگردانید مر خدای را شریکان و تواند بود که عطف بر اعبدوا دارند معنی چنین شد ای مردمان بپرستید پروردگار خود را آنکه آفرید شما را و روزی داد و درهای رزق و انعام از هر سو بر شما گشاد و پس از آنکه او را بپرستید دیگری را در عبادت او شریک مگیرید **وَاَنْتُمْ تَعْلَمُوْنَ۝** این جمله حال است و در تعلمون مفعول بحسب مقام تقدیر کنند تقدیر کلام و انتم تعلمون انه خلقکم و رزقکم و اخرج من الثمرات رزقا لکم و انه لا یلیق ان یشرک به گویند یا منزل منزله لازم دارند و معنی و انتم تعلمون با کمال علم پندارند **معنی** اینست و حال اینست که شما میدانید که او شما را آفریده است از عدم موجود گردانیده است و روزی داده است و درهای نعمت بر شما گشاده است میدانند

که غیر خدای عز و جل لایق پرستش نبود و در غیر عبادت او [illegible] از طاعت بنا بنهید یا گوئید شما اهل دانش هستید نیک و بد را تمیز میکنید و فارق میان خیر و شر میشوید غیر خالق و رازق را چرا می پرستید پیش کسی که سزاوار پرستش نبود چرا سر بر زمین می نهید **وان کنتم فی ریب مما نزلنا علی عبدنا فاتوا بسورة من مثله** وان کنتم فی ریب شرط است فاتوا بسورة من مثله جزای شرط است این جمله شرطیه که جزای او انشاست یعنی فاتوا بسورة من مثله جمله انشائیه است چه خبر در جمله شرطیه جزا است [illegible] اگر آن امر [illegible] خدا است و این بیان اعجاز قرآن و حقیقت مصطفی است یعنی اگر هستید [illegible] از آنچه فرستاده ایم ما قرآن بر بنده خویش یعنی بر محمد در شک باشید و در بودن آن منزل از خدای عز و جل [illegible] از قوت بشری و [illegible] سورتی از مثل قرآن بیارید و هرگز نتوانید زیرا که شک نیست مثل این کلام که در بلاغت [illegible] هیچ صفتی از اوصاف او از مقصد [illegible] مطابقت مقام خالی نبود و در وی از درستی لفظ و معنی هیچ اعتبار [illegible] نباشد قال الله تعالی الحمد لله الذی انزل علی عبده الکتاب و لم یجعل له عوجا اخبار از غیبیات است که جز خدای دیگری نتواند که علم غیب مختص بدو است جز او کسی نداند و در معنی وی [illegible] بیان کرده [illegible] بعقل راه نیابد و هر چند که در وی نگه کنی جلالت و عظمت او بیشتر پیدا آید [illegible] نتوانند آورد و کسی کلامی بدین صفت پیدا نتواند کرد سوال پیغمبر علیه السلام را بلفظ عبدنا ذکر کرد لفظ نبینا و رسولنا نیاورد سر چیست و اختیار لفظ عبد با هر چه [illegible] است جواب [illegible] شرف رسالت از خاص عبودیت است و نیل درجه نبوت از کمال خصوصیت است [illegible] خواجگی را خواجگی از بندگیست بندگی کردن کمال خواجگی است معبودیت مدار کمال و مناط جلال [illegible] داغ غلامیست [illegible] بنده که سلطان خرید هم ازین جهت [illegible] علی عبده الکتاب [illegible] عبودیت بر رسالت [illegible] و این امر یعنی امر فاتوا بسورة من مثله امر تعجیز است برای اظهار عجز [illegible] از آوردن مثل سورتی از اقصر سور قرآن چون این آیت نازل گشت عجز [illegible] از آوردن مثل او ظهور پیوست قال الله تعالی قل لئن اجتمعت الانس والجن علی ان یاتوا بمثل هذا القرآن لا یاتون بمثله ولو کان بعضهم لبعض ظهیرا سوال در قرآن بعضی آیات و حکایات از منقول دیگران است منقول از اخبار و اشعار و [illegible] نسبت کلام دیگری که در قرآن محکی است اگر با این اعتبار که این کلام را باعلی درجات بلاغت رسانیده و بشر را از آوردن سورتی مثل او عاجز گردانیده از ایشان صادر نشده [illegible] واقع نباشد و اگر باین اعتبار صادر بود کلام بشر باشد در حد اعجاز نبود جواب کلام دیگر [illegible] چنانچه گفته اوست می آرند در معنی تغییر و تبدیل جایز نمی نهند چنانچه در استفتا از احکام طلاق و عتاق و اقرار و انکار عبارت کسی را [illegible] کلام [illegible] چنانکه گفته است [illegible] و گاهی نقل معنی

میکنند معنی دیگر را بعبارت خویش می آرند و زین صورت برای این معنی عبارتی خویش پردازند و این مفهوم با معتبر ترکیبی در خور خویش سازند چنانچه دبیران فرمان پادشاهان نویسند و کاتبان گفته کسی در قلم آرند حکایات و قصص قرآنی ازین قبیل است بیان معنی کلام دیگران بعبارتی است که در خور تنزیل است و هم چنین آنچه در قرآن منقول است بر لسان عباد بر وجه تلقین و تعلیم چون الحمد لله رب العالمین و ایاک نعبد و ایاک نستعین اهدنا الصراط المستقیم نیز بعبارتی لایق متکلم معتبر است در ادا صوری که مطابقت آن بلیغ را باید و شاید بعینه است چنانچه سلاطین مکتوبات برای کتابت بعمر کسی بر دارند و آخر الباس و ای مقصود خویش بزبان زند سوال نیست که در حقیقت قرآن کافران را شک بود و ریب و روی از دل و زبان ایشان متحقق می شود و استعمال آن که در شرط غیر مجزوم الوقوع باید اینجا بچه وجه سایغ آمد جواب از جهت اینکه دلائل اعجاز قرآن ریب را قلع میکند و از بیخ و بن جمیع بر می اندازد ریب ایشان را که مجزوم الوقوع است در حکم غیر مجزوم و محل استعمال آن ساختند سوال صاحب شک مدعی نیست که از وی حجت طلبند آوردن مثل قرآن از ایشان بچه وجه طلب کنند جواب شک در قرآن شک در اعجاز قرآن است و شک در اعجاز قرآن مبنی از دعوی قدرت بشر در آوردن مثل آنست پس فاتوا بسورة من مثله طلب حجت از مدعی دعوی قدرت بود طلب حجت از شاک که مدعی نباشد نیست یا چنین بیهوده گوئی بتوان گفتن اگر قوتی داری بگو و ر قدرتی داری بیار **وَادْعُوا شُهَدَاءَكُمْ مِنْ دُونِ اللّٰهِ اِنْ كُنْتُمْ صٰدِقِيْنَ** عطف است بر امر سابق من دون الله متعلق است بقوله وادعوا وان کنتم صادقین شرط است مستغنی از جزا اکتفا بمعنی و معنی اینست بخوانید حاضران مجلس و اعوان خویش را که شما را یاری دهند که باشند در قضایا شما گواهان تا در شان کلام شما بمثلیت این کلام گواهی دهند و کلام شما را در جنب این کلام قدری و منزلتی نهند اگر هستید شما راست گو در دعوی آوردن سوره مثل او و وجه دیگر آنست که از شهداکم آلهه ایشان مراد دارند یعنی کلام چنین بسازند معبودان خویش را بخوانید و یاری ده خویش گردانید و از ایشان مدد جوئید و کلامی مثل این بیارید اگر شما راست میگوئید که ایشان در اعتقاد شما معبودانند شما را در کارها یاری دهند پس وجه مرجح این جمله با جمله فلا تجعلوا لله اندادا اظهر است و تلفیق میان دو کلام خوبتر است چنانستی که امر فاتوا بسورة من مثله تعجیز مخاطبان است و ادعوا شهداکم من دون الله ان کنتم صادقین تعجیز آلهه ایشان است سوال معبودان ایشان را شهدا بچه وجه گویند و این معنی ازین لفظ بچه طریق جوئید جواب ایشان در شان معبودان خویش هؤلاء شفعاؤنا عند الله میگفتند و از ایشان در شان خویش گواهی می جستند پس معبودان ایشان باعتقاد ایشان شهدا باشند و زعم ایشان سزاوار اسم شهدا شوند سوال کسی را که در چیزی شک باشد حاکم حکمی شود او را بصدق و کذب نسبت نتوان کرد

بیان ان کنتم صادقین و ان کنتم فی ریب ارتباط چگونه توان آورد جواب صدق در دعوی هؤلاء یشهدون
لنا عند الله یا در دعوی الوهیت و ناصریت ایشان که غیر خدا اند مراد بود و صدق در ریب و شک مراد نباشد زیرا چون شک
در قرآن رو کرد و پیر در دعوی اعجاز قرآن حجت آورد منکران قرآن که سابقه او را اساطیر الاولین میگفتند بر طریق او
مردود و مطرود گشتند در چیزی که شک روا نباشد انکار آن چگونه روا بود و ان لم تفعلوا و لن تفعلوا

فاتقوا النار التی وقودها الناس والحجارة اعدت للکافرین ○

جمله اعدت للکافرین حال است از النار که مفعول اتقوا افاده میکند بر طریق جاؤکم حصرت صدورهم و جمله فاتقوا
النار التی جزای شرط است و جمله شرطیه یعنی فان لم تفعلوا با جزای معطوف است بر شرطیه اولی و پرهیزیدن از آتشی
که معد است برای کافران کنایت است از ایمان آوردن بقرآن و باز ماندن از شک و ارتیاب در آن و از کفر که ملتبس
بدان اند و ان لم تفعلوا الاتیان بسورة من مثله و ادعوا شهداءکم فآمنوا بالقرآن و استعینوا به و لا ترتابوا فیه فاتقوا
النار التی وقودها الناس والحجارة و جمله و لن تفعلوا معترضه است میان شرط و جزا برای تحقیق عجز ایشان در آوردن
مثل قرآن و استعمال ان از جهت عدم جزم شرط گمان جماعت ایمان است و جزم منفی لن در و لن تفعلوا باعتبار علم خدای
بعجز ایشان است یعنی البته اگر این کار نکنید و سورتی از مثل قرآن نیارید و هرگز نخواهید کرد و اصلا
مثل آن نخواهید آورد که خدای تعالی شما را بر آوردن مثل آن قدرت نداده و دل و زبان شما را از آن عجز و ناتوانائی
آورده پس از آتشی که هیزم آن آدمیان و سنگهای اصنام یا کبریت است بترسید و ازین نوع عذاب و ازین چنین عقاب
بپرهیزید در حالتی که ساخته شده است آن برای عقوبت و عذاب کافران پس عناد بگذارید و ایمان بقرآن آرید
این از باب کنایت بود چه اتقا از نار مستلزم ایمان بقرآن باشد و انداختن بتان در نیران اهانت است مر کافران را
و انداختن کبریت از جهت آنست که او بطبیعت سریع الوقود و بطیء الخمود است و آتش او تیزتر و سوزان تر از سوزش
سنگها است و چسپنده تر است بتن زیان کارتر است و بیرون آتش او بوی بد دارد و بوی بد او را دوزخی عقوبت
دیگر می پندارد و بعضی گویند چون اهل دوزخ بگریند و بنالند و تضرع و زاری کنند ابری سیاهی پیدا آید و دوزخیان را
امید بارانی شود ناگاه سنگهای سوزنده سنگ آسیا ببارد و آتش را تیزتر و سوزنده تر کرده سوال از ساختن
نار برای کافران لازم می آید که آتش مخصوص بکافران بود و غیر کافران بدو معذب نشوند پس لازم آید که صاحب کبیره بی توبه
مرده چون تعذیب او بنار متصور آید چنانچه معتزله میگویند کافر باشد جواب ساختن مقامی برای کسی مانع
بودن دیگری نبود چنانچه قاضی بیدون را بحبس فرستد بخانه که معد برای دزدان است حبس کند و چنانچه
کسی در خانه که برای سکونت خویش ساخته مهمانی آرد یا آشنائی را بنشاند و بدین دلیل آنکه در صفت جنت اعدت
للمتقین گفته و در آمدن صبیان و مجانین و بلغ رسان بالاتفاق هست اگرچه ایشان متقیان نیند مکلف بامر و نهی نیستند

نیست در آمدن مومنان گنهگار در نار که معد برای کافران بود دلیل بر کافر بودن مومنان گناهگار نشود و تمسک معتزله بدین آیت درست نباشد و دیگر اعدت صیغه ماضی است و در آیت دیگر عرضها السموات والارض اعدت للمتقین دلیل آمده بر آنکه بهشت و دوزخ در زمان ماضی آفریده شده است و معتزله گویند که آنها آفریده خواهند گشت در زمان مستقبل بوجود خواهند پیوست ایشان اعدت را که ماضی است بمعنی مستقبل دارند و از قبیل و نفخ فی الصور و نادی اصحاب النار اصحاب الجنة پندارند جواب ایشان آنست که ونفخ فی الصور و نادی دلیل قائم بر آنکه بمعنی مستقبل بود و اینجا دلیل قائم نیست بغیر دلیل حمل بر مجاز جائز نباشد سوال مردمان و سنگها را بصیغه نکره آتش گردانید و آتش را برای کافران پیدا آورد چون معد بسیار باشند کافران مردمانی که هم آتش باشند کجا باشند جواب معرفه بمقتضی اینجا و سیاق آنجا جاء فی زید فاکرمت الجائی جائی همان زید بود و دلیل قران مذکوره مردمانی که هم اند باصدق علیه ایشان یکی باشند وَبَشِّرِ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ جمله و بشر الذین عطف است بر یا ایها الناس اعبدوا عطف انشا بر انشا با اختلاف معطوف و معطوف علیه روا باشد بیوسف اعرض عن هذا واستغفری لذنبک و چنانچه مر لشکر را گوید لشکر را گو بیندا و هم بروا غزاة و کن ایهر الیهم و اگر بعض از یا ایها الناس قل مقدر دارند و بشر را چنانچه اختیار صاحب کشاف است معطوف بر و پندارند اشکالی نبود سوالی وارد نشود و ان لهم مر بشر را مفعول به است و مفعول دوم واقع شده و حرف جر از ان و ان بسیار آمده است و بشر الذین آمنوا و عملوا الصالحات بان لهم جنات تجری من تحتها الانهار بشارت خبر خوش را گویند که اثر او در بشره پیدا آید و از خوشی در بشره تازگی نماید یعنی ای محمد بشارت ده ای محمد کسانی را که ایمان آورده اند و عمل صالح کرده اند بدین که مر ایشان راست بوستانها که روان است زیر درختان او جویها در تفسیر آورده که در بهشت چهار جوی آب و شهد و شیر و خمر روان است هر یکی را از جویهای مذکوره جداگانه جریان است و بعضی گویند که جوی آب است ولی بحسب آرزو متبدل شود وقت آرزوی آب آب شود و وقت آرزوی شیر شیر و وقت آرزوی شهد شهد و وقت آرزوی خمر خمر گردد و بعضی گویند یک جوی است که چهار خاصیت دارد زندگانی که خاصیت آبست دیگر فربهی که خاصیت شیر حلاوت که خاصیت شهد است و نشاط که خاصیت خمر است پیدا می آرد یک جوی را باعتبار تعدد خواص بلفظ جمع ذکر کرده بدین اعتبار انهار را بصیغه جمع آورده كُلَّمَا رُزِقُوا مِنْهَا مِنْ ثَمَرَةٍ رِزْقًا قَالُوا هَذَا الَّذِي رُزِقْنَا مِنْ قَبْلُ ای فی الدنیا کلما رزقوا ظرف قالوا است و جمله صفتی دیگر است مر جنات را یا استینافیه است چنانکه گفته شد که سامع شنیدن لهم جنات کلما رزقوا منها من ثمرة چه گویند که این جا بکمال سبیت ای بودن ثمار جنات باشباه ثمار دنیا بعد ذکر جنات مستانفه جواب سوال ثمار تلک الجنات اشباه ثمار جنات الدنیا باشد یعنی انفس از همدیگر هی داده شوند ایشان یعنی بهشتیان از ان بهشتها رزقی از صنوف میوه چنان گویند این است که پیش از این یعنی در دنیا روزی کرده شده بودیم و بدان باسال که

و تشبیه نعیم بهشت بمیوه های دنیا نمونه ایست مر میوه های اخروی را وَأُتُوا بِهِ مُتَشَابِهًا ط و آورده شد بدیشان
تقدیر [illegible] ضمیر عاید است برزقی که از ضمن رزقوا مفهوم است متشابها حال است ازو و جمله معترضه است متضمن تعلیل
گفتار مذکور و ماضی بمعنی مستقبل است بر طریق و نفخ فی الصور یعنی [illegible] و داده شوند ایشان آن میوه ها
در حال که متشابه بود یعنی بعضی مانند بعضی در رنگ یا اختلاف مزه باشد یعنی گویند همه متشابه در جودت نمایند
هیچ یکی میان ایشان ردی نیاید و در تفسیر آورده حکمت در گردانیدن میوه بهشت از جنس میوه های دنیا آنست
که انسان سوی چیزی که دیده است بیش از آن که او را ندیده است الفت گیرد و طبع او بدان چیزی که الفت دارد
انس پذیرد و دیگر آنکه چون ناری که در دنیا دیده قدر او در یافته و مزه او یافته در بهشت بهترین [illegible] بیند که تمام اهل
فانه را کفایت کند و چون سیب که آنرا در دنیا دیده و مزه او را چشیده و در بهشت بهترین سیب میوه یابد و از [illegible]
در خوردن [illegible] ایشان در مذاق مزه های گوناگون دریابند و چون [illegible] در دنیا [illegible] مخصوص [illegible] مزه [illegible] خورده [illegible]
آنرا [illegible] بر قدر [illegible] باید تفاوت میان میوه های دنیا و آخرت [illegible] کمال [illegible] که در جنت [illegible]
شود [illegible] بهشت [illegible] در تفسیر آورده است که هر بار که بهشتیان میوه
برای خوردن از درخت جدا کنند [illegible] ایشان [illegible] میوه دیگر بجای آن محل حاصل شده
بیند وَلَهُمْ فِيهَا أَزْوَاجٌ مُطَهَّرَةٌ وَهُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ○ این جمله عطف است بر جمله
که صفت است مر جنات را یا حال است از ضمیر [illegible] مستقر [illegible] لهم جنات تجری من تحتها الانهار [illegible]
و هم فیها [illegible] و جمله و هم فیها خالدون معطوف است بر ولهم فیها ازواج مطهرة یعنی آنست مر ایشان را در جنات
زنانی باشند مطهره یعنی پاک و پاکیزه در ایشان بول و غائط و حیض و [illegible] و همچنین با آنکه [illegible] و سرور
و [illegible] در [illegible] و مانند آن نباشد و نیز در ایشان حسد و بخل و غل و غش و کینه و [illegible] و غیرت و
اندوه و [illegible] باطن [illegible] ظاهر که [illegible] از وجوه طبع آنرا [illegible] دارد [illegible] منکر [illegible] و اندام ایشان چنان
صاف بود که [illegible] ایشان چون [illegible] مروارید [illegible] دیده شود و اگر یکی از ایشان [illegible] خویش در شب
تاریک [illegible] فرو آرد تاریکی را از تمام دنیا بردارد و اگر آب دهن خویش در دریای شور اندازد همه دریا را شیرین
سازد و [illegible] با آن جمال و کمال در مرتبه زنان دنیا که لایق بهشت گردیده نباشند و در حسن و جمال بدیشان [illegible]
چه حور را [illegible] و جمال عطا بود و زنان دنیا از اعمال [illegible] و جزای [illegible] شود و ایشان یعنی بهشتیان در جنات جاوید باشند
و در نعیم عظیم همیشه باشند این آیت مبطل قول جهمیه است که جنت و نار را فانی [illegible] و آرزو [illegible]
[illegible] این آیت و آیات دیگر که خلود [illegible] جاوید [illegible] جنت و اهل جنت و نار و اهل نار وارد شده و [illegible]
بیان آیت محکم آمده و اما [illegible] آنکه در تفسیر آورده که [illegible] یعنی که ما لا عین رأت ولا اذن سمعت ولا خطر علی قلب بشر

بود فعل آن سخت تر زیرا که بنا اینهاست و هر حاکم و هیدان طبعی و سلاطین بشری با دانترین همه عقابها ست و در حق
اهل انعام این شیرین یا لازم عقلی نیست نیز بود و در رو مهربانی لعید و چدائع در حق ایشان از شدید تجویز شد پیوندد و همچنین
انقیاد او عذاب نار و در حق کفار که مستحق تعذیب ابدی اند و مستوجب عقوبت هستند مدام اجل احسان بود و اعظم امتنان
باشد و در حق دشمنان خود نیندیشد و وقوع کاری بر خلاف حکمت نزدیک عقل صورت جواز نگیرد و بدانکه در
قول باری عز و جل الذی خلقکم که در سبحه کلام مذکور است ذکر سبد در الذی جعل لکم الارض فراشا والسماء
بناء الآیة ذکر معاش آمده و در فاتقوا النار التی وقودها الناس والحجارة اعدت للکافرین و بشر الذین آمنوا
وعملوا الصالحات الی قوله هم فیها خالدون معاد مذکور شده **ان الله لا یستحیی ان یضرب مثلا ما**
بعوضة فما فوقها اروا ثبت کرده اند چون مشرکان تمثیلات باشیاء حقیر که در قرآن
آمده چون ذباب در آیه ان الذین تدعون من دون الله لن یخلقوا ذبابا ولو اجتمعوا له وان یسلبهم الذباب شیئا لا یستنقذوه
منه و چون عنکبوت در آیه مثل الذین اتخذوا من دون الله اولیاء کمثل العنکبوت شنیدند ذکر اشیای حقیر مذکوره
و امثال زدن با مور و مسطوره بنظر تحقیر دیدند گفتند بزرگان اشیای حقیره را در ذکر نیارند و از مثل زدن با حقیر
شرم دارند الا یستحیی محمد من ذکر هذه الاشیاء الحقیرة والتمثیل بهذه الامور الخسیسة این آیت برد اعتراض برای
جواب این سوال ورد این مقال نازل گشت و دفع وهم ایشان مجهول پیوست و چون این کلام بر حکم قضیه مذکوره
مبنی بر سوال بود تاکید او سایغ شود و چون در جمله یا ایها الناس اعبدوا همه مردمان را خطاب به وجه عموم کرد و جمله
یا بنی اسرائیل اذکروا که پیشتر خواهد آمد بر طریق ذکر امثال و اشیاء ایشان بود و این جمله و چند جمله دیگر سان و کلام
متصل شده و هر یکی برای نکته مذکور باشد و حیا در لغت حالتی بود که نزدیک وقوع کاری ناشایسته یا قصد آن
حادث شود و این صفت در قرآن نیست که صفت باری تعالی بود چه از عوارضی است که باسباب متعلق شود و آنکه
در صفات خدای تعالی آمده و توصیف خدا بحیا و استحیا ثابت شده چنانکه در حدیث ان الله حیی کریم یستحیی من عبده
اذا رفع العبد الیه یدیه ان یردهما صفرا مذکور است و در حدیث دیگر از کلمات قدسی الشیب نوری و انا استحیی
ان احرق نوری بناری مسطور است محمول است بر ارادت ترک لازم حیا است که تجوز کنند بلزوم و ارادت لازم روا
چنانچه از رحمن ارادت انعام و از غضب ارادت انتقام مراد میدارند و اینجا هم از باب ذکر ملزوم و ارادت لازم است
پنداشته اند و استحیا مستعمل با من است و استعمال او بغیر من نیز آمده است یقال استحیی منه و استحیاه و در این کلام هر دو وجه محتمل
شده و از ان یضرب که مفعول او ست اگر من تقدیر کنند از قبیل استحیاه شود و اگر باعتبار آنکه حذف حرف جر از ان
و ان اکثر است من تقدیر کنند از قبیل استحیی منه بود و مثلا مفعول به است من یضرب و ما نکره مبهمه است بمعنی ای مثل کان حرفی زائده
است بهیچ سایر حروف زاید برای تاکید آمده است باعتبار آنکه زیادت حروف مخرج سوی تکرار لفظ است و تکرار است

بنظیر مقید وقوع معنی در خاطر است و بعوضة منصوب است بدلیست از مثلا یا عطف بیان مثل است یا بعوضة مفعول یضرب با فادت
و مثلا یا حال از و آمده از جهت نکارت ذو الحال بتقدیم شده چنانکه در حدیث یا مفعول یضرب باشد بتضمین معنی جعل ای ان
یجعل مثلا ما بعوضة فما فوقها و ما در فما فوقها نکره موصوفه است یعنی فشیئا فوقها و معطوف بر بعوضة باشد بجواز فوقیت در
افادت یعنی برتری در صغر و حقارت و چه بسیار ضرب در لغت بمعنی پدید آوردن و ساختن نیز است چنانچه ضرب المثل و
ضرب الخاتم و ضرب اللبن گویند یعنی اینست چه باکی نیست که چه پدید آوردن مثل را نگذارد و مثل شی حقیر پس مثل نیز در حقارت
بر تر از آن بود پدید آورد و مثال مثل بعوضة یا العنکبوت و ما شبهه و مثال مثل کمتر از او مثل جناح البعوض و ما بجد و چنانچه کسی غالب
آمدن ضعیفی بر قوی در یافت در بیان او گفته اند غلبت البعوضة [illegible] و بعضی [illegible] دست یافت و چنانچه در مثل
پارسی گویند و غالب آمدن کسی با بر دشمن ضعیف تمثیل چو بیند از شکستن بر تنگی خیال بیاد و از بسته بی پای پشه چه گشاید امثال
را امثال چه اقوال گفته اند همیان چراغ زرین و گلین در روشنائی فرقیست نکرده اند از همه اش چه چون تنگ باشد چه ضیا است و
از ضیا هر چه حاصل شود و چه منتهی است فاما الذین آمنوا فیعلمون انه الحق من ربهم
اما برای شرط است و فا بر او تاکید جزا است و این جمله معطوف اما بر جمله ان الله لا یستحیی ان یضرب مثلا ما است والذین آمنوا
موصول با صله مرفوع المحل برای مبتدا است جمله فیعلمون انه الحق من ربهم خبر مبتدا است یعنی اینست خدای پدید کردن
مثل نگذارد هر مثلی که خواهد پدید آرد پس اینچنین منزه بر تفصیل مجملات و بیان تمثیل اند اما آنانکه ایمان آورده اند
و بدین خدای تصدیق کرده اند پس میدانند بدرستی ضرب مثل حق است ثابت و متحقق است و واقع است از پروردگار
ایشان روشنائی دهنده است در طرف بیان واما الذین کفروا فیقولون ماذا اراد الله
بهذا مثلا مثلا تمیز است از ذا که بهذا اسم اشارت بنون [illegible] از باب جندی خاتم حدید یا ماذا اراد الله بهذا مثلا
استفهام برای تحقیر است کما یقال لمن قال عطاؤه ما جوده و ما مرضی جمله استفهامیه مقول یقولون است و جمله فیقولون
جزا اما است و جمله جزا طلبی و اما الذین کفروا معطوف بر جمله بالا است یعنی اینست و اما آنکسانی که کفر ورزیده اند و بکلام
خدای نگرویدند در راه باطل پویند بر وجه تحقیر و اهانت گویند که خدای را بدین مثل بدین امور حقیره چه مراد بود و از این
اشیاء خسیسه چه حاصل شود در یافتن مقصود ندانستند فهم مراد نتوانستند سلیم را معیب گویند و لقیم هرانه عیب عیب جویند
یضل به کثیرا و یهدی به کثیرا این جمله تفسیر است مر سبب تفصیل سابق را که هر دو شق از
مقصد است یا جنس سبب حصول علم مذکور در مومنان سبب نور مقال منظور از کافران ای یضل به کثیرا فیقولون
ماذا اراد الله بهذا مثلا و یهدی به کثیرا فیقولون انه الحق من ربهم یعنی اینست گمراه میسازد خدای بضرب مثل بسیار از
از کسانیکه عیب میکنند و ذم و تحقیر و اهانت مینمایند و راه مینماید حق جل و علا بسیار آنرا از کسانیکه مراد کلام
با فهم در میان یابند و ذوق حلاوت و حفظ اوست آن می یابند بدان منگرید بد هشتند که بشنوند شنوائی نهند یا

را بجای دیگر در قرآن صفت بقلت کرده و گروه ایمان را موصوف بکثرت آورده قال الله تعالی منهم المؤمنون و اکثرهم الفاسقون و قال و قلیل من عبادی الشکور و قال و ان کثیرا من الخلطاء لیبغی بعضهم علی بعض الا الذین آمنوا و عملوا الصلحت و قلیل ما هم اینجا هر دو فریق را صفت بکثرت کرده یضل به کثیرا و یهدی به کثیرا آورده اینجا خلاف آن محکی است وجه آن چیست **جواب** تواند بود جماعتی بذات خویش کثیر بود و جماعتی دیگر از وی اکثر باشد و این کثیر را بنسبت اکثر قلیل دانند و بتعظیم صفت قلت نپذیرند **جواب** دیگر آنکه مهتدیان چنانچه بنصوص قرآن ناطق است قلیل اند از جهت قلت سزاوار تقلیل اند اما چون بر حکم الا ان حزب الله هم الغالبون بر گمراهان غلبه دارند قلیل ایشان بمنزله کثیر پندارند و بدین اعتبار کثیر خوانند و از جهت غلبه ایشان را صفت بکثرت دانند چنانچه گفته شعر فقال اذا لاقوا خفاف اذا دعوا * کثیر اذا شدوا و قلیل اذا عدوا * و در ذکر یهدی و یضل صنعت طباق ایجاب آمده و در ذکر ما یضل بعد یضل طباق نفی مرعی شده و چون سوق این کلام برای رد مقال کافران بود تقدیم یضل به کثیرا بر یهدی به کثیرا ملایم شود و یضل به کثیرا و یهدی به کثیرا بعد فاما الذین آمنوا و اما الذین کفروا نشر بغیر ترتیب لف است و استعمال لف و نشر در کلام بر سر دو صفت ست **وما یضل به الا الفسقین** این جمله عطف ست یا حال است معنی اینست و گمراه نمیکند یا حال اینست گمراه نمیکند بدین ضرب مثل مگر فاسقان را یعنی کافران را که از نور هدایت بیرون آمده اند و در ظلمت غوایت در آمده اند **سوال** فاسقان مذکور راه گم کرده اند و دل بر ضلالت در داده اند گمراه شده را چگونه در گمراهی افگند و تحصیل حاصل چه نوع کند **جواب** ظاهر مبین است که این کلام بر طریق هدی للمتقین است انی و ما یضل به الا الصائرین الی الفسق المشارفین له چنانچه در هدی للمتقین هدی الصائرین الی التقوی المشارفین لها گفته اند یا بر بودن از قبیل ارضعت هذه المرأة هذا الشاب فی حال الطفولیة لا فی حال الشباب رفته اند **الذین ینقضون عهد الله من بعد میثاقه** موصول با صله صفت است مر الفاسقین یا منصوب است بر ذم تقدیر اعنی معنی اینست آنکسانی که عهد خدای را بعد از استواری آن نقض میکنند و میثاق وثیق او را می شکنند و مراد از ناقضان عهد جهودانند که ایشان عهد میثاق را با ذریت آدم بود نا قضانند و نیز عهد داشته اند چون پیغمبر آخر الزمان مبعوث شود بدو ایمان آرند و بجان او را انقیاد کنند و دل بر متابعت او گمارند چون مبعوث شد عهد نرفتند و عهد و میثاق را شکستند و حب دنیا ست باعث گشت و بینی ایشان دنیا بر دین بر جای پیوسته بر و تکبر ورزیدند و دشمنی ورزیدند و نیز احبار ایشان عهد داشتند که کتاب را بیان کنند و مضامین او را بنویسند و بطمع دنیا صفات پیغمبر را پوشیده بودند و در اظهار خلاف آن کوشیدند **ویقطعون ما امر الله به ان یوصل** ان یوصل خبر مبتدا محذوف باشد ای هو ان یوصل و جمله مستانفه بود یا بدل اشتمال است از ضمیر به ای امر الله بان یوصل و با امر الله به ان یوصل بمعنی نسبت از رحم نسبت ارباب کتابی که مطلوب بدو موصوف ست چنانچه مجامع الاحسان کنیاد از

سینه که جای جمع شدن کینه است وارند و ذکر صفت را کنایت از منع صنوف پیدا بود و جمله و یقطعون عطف است
بر جمله ینقضون عهد الله یعنی آنانیست و آنکسانی را چیزی که خدا امر کرده است به آن قطع میکنند و قرب قرابت
را در قطعیت می افگنند از قرابتیان که مسلمان شده اند نیز ابیبوندد و در راه عداوت و قطیعت تیر و ند قطیعت رحم
کاریست ناگزیده و عملیست نا پسندیده مخالف شریعت و مروت و منافی طبیعت و فتوت است و قاطعان رحم کنایت اند
از منکران مکه که با پیغمبر و مهاجرانی که سوی پیغمبر علیه السلام هجرت کرده بودند قرابتی داشتند ایشان بعد مسلمان شدن
ایشان دشمن پنداشتند صله رحم بریدند و قطیعت ورزیدند در حدیث آمده ان الرحم شجنة من الرحمن فقال الله
تعالی من وصلک وصلته ومن قطعک قطعته وَيُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ ط فی الارض متعلق یفسدون است و
یفسدون عطف است بر یقطعون یعنی آنانیست و آنکسانی که در زمین فساد میکنند بواسطه آنکه میان مردمان رسم مفسدت
و تباهی می افگنند و این کنایت است از منافقان که با مسلمانان دم موافقت میزدند و بر اسرار ایشان مطلع می شدند
بر کافران میرسانیدند و آنرا سبب فتنه میگردانیدند بر این وجه کلام از باب لف و نشر بود و اگر همه صفت صفات همه
کافران گویند بصفات مذکوره مذمت همه کافران باشد چنانچه نقض عهد مذکور نقض عهد روز میثاق دارند و قطع امر الله
به ان یوصل قطع موالات دوستان پیدا کردند و فساد در زمین یعنی ارتکاب کفر و معاصی گویند و صفاتی که در همه کافران
موجود است أُولَٰئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ ۝ اولئک مرفوع المحل بر ابتدا است الخاسرون خبر مبتدا است هم ضمیر
فصل است جمله تذییل است یعنی آنانیست ایشان همین صفت از یان زدگی و مفسدی وارند و خود را در استحقاق
عذاب و عقاب می آرند كَيْفَ تَكْفُرُونَ بِاللَّهِ وَكُنْتُمْ أَمْوَاتًا فَأَحْيَاكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يُحْيِيكُمْ
ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ ۝ آیت واما الذین کفروا تا اولئک هم الخاسرون مذمت کافران بر وجه غیبت مذکور شده و درین آیت
تقریر مذمت ایشان بر وجه التفات از غیبت سوی خطاب و توجه بتوبیخ بعد از حکایت که بر وجه توبیخ است یعنی لا ینبغی
ان تکفروا بالله و کیف حال از فاعل تکفرون آنست از جهت استحقاق صدر مقدم شده ای علی ای حالة کیفیة تکفرون
مدارک جمله و کنتم امواتا را حال داشته و تقدیر قد کنتم امواتا پنداشته و بر وی وارد میشود که قد برای ماضی قریب
را بود و بودن ایشان در شکم مادران ماضی بعید است محل قد نشود جواب ماضی بعید را باعتباری در موضع قریب
آرند و بمعنی قریب پندارند بعید نبود و محل قد شود چنانچه گویند کیف تکذب و قد قال رسول الله صلی الله تعالی
علیه وسلم المؤمن لا یکذب گفتار پیغمبر صلی الله تعالی علیه وسلم این حدیث را اگرچه ماضی بعید بود چون محفوظ و متبع
است قریب شمردم همچنین اینجا چون ساعات حیات در ازمنه عمر شتابی میگذرد و طی زمان گذشته را اگرچه دور باشد
نزدیک نگرد و نیز بر وجه عطف ثم یمیتکم ثم یحییکم ثم الیه ترجعون بر کنتم امواتا فاحیاکم مشکل باشد زیرا که کنتم امواتا
بسبب تقدیر قد حال بتواند گشت و مستقبلات محض یعنی ثم یمیتکم ثم یحییکم ثم الیه ترجعون معطوفات باید بود و محال است

نمیتوانند پیوست و صاحب کشاف جمله را نیز حال میپندارد و تمام قصه را بتاویل و قصتکم هذه القصة حال می پندارد و
بر حالت مجموع قصه نیز باعتبار اشتمال او بر مستقبلات مذکوره اشکال می آید زیرا که قصه که مشتمل است بر امور مستقبله ثبوت
مجموع او در حالت وجود عامل مشکل مینماید **جواب** آنست این مجموع باعتبار معلومیت یعنی و انتم عالمون بهذه القصة
مقارن عامل بود چه کافرانی که علم دارند و مکابره میکنند علم ایشان ثابت است و علم کسانیکه جاهلانند لظهور دلائل
در حکم ثابت باشد و اگر باعتبار ثم که معنی او عطف با تراخی است کلام بمعنی قد اخی ماتتکم و تراخی احیاءه ایاکم و تراخی
انکم ترجعون الیه دارند مستقبلات مذکوره بطریق مسطور باول بماضی مینمایند و بهر دو وجه مستقیم آید و زیر هیچ یکی اشکال
روی نماید فاحیاکم را بمعطوفات خویش عطف است بر و کنتم امواتا **سوال** در فاحیاکم استعمال فا کرده و در معطوفات
ثم آورده میان ایشان فرق چیست و تفاوت مذکور بر چه وجه مبنی است **جواب** موت در کنتم امواتا بمعنی عدم حیات
است که در پشت پدر نطفه و در شکم مادر مضغه جنین بر آنست و عدم حیات مذکور ممتد تا وقت احیاست لهذا احیا
متصل بر و بود و محل در آمدن فا باشد و اماتت متراخی است از احیا و احیاء ثانی متراخی است از اماتت و مصیر سوی
حسابگاه خدا که مضمون ثم الیه ترجعون است متراخی است از بعث و اگر احیاء ثانی عبارت از احیا در قبر دارند آنرا
نیز تخلل از مدت که بعد از موت تا نهادن در گور بود متراخی از اماتت میپندارند یعنی آنچنانست چگونه کفر میورزید و خدا
نمی گروید و حال آنست که شما مردگان بیجان بودید بعدم حیات ابتدا اموات خوانند و لغت موت عادم الحیاة
عما من شانه الحیوة دانند و این صفت در جنین پیش از حیوة متحقق است چه بیجان بودن او متحقق است پس شما را
در رحم زنده گردانید و پس ازان بانقضای اجل خواهد میرانید آنچه باز در بعث بزندگی خواهد رسانید پس بسوی حسابگاه
او باز گردانیده خواهید گشت و بجزای سزا کفر خواهید رسید یا مراد از ثم بحکم احیا در گور بود و ثم الیه ترجعون احیاء بعث باشد
چه در گور اگرچه در اعادت روح توقف است لیکن اعادت در روی حق است و احیا برای ادراک انعام و ایلام متحقق
و از امتنا اثنتین و احییتنا اثنتین نفی زیادت نمی آید و میان آنچه برین وجه و آیه مذکوره معارضه نمی نماید چه تخصیص
عدد موجب تخصیص نبود بدلیل قصه عزیر و قصه چند هزار مردم بنی اسرائیل که از ترس موت از شهر بیرون آمدند مردند
بعد از چندگاه بدعای پیغمبری که دران عصر بود زنده شدند و بدلیل کسانیکه بمعجزه عیسی علیه السلام زنده گشتند باز
بموت پیوستند **هُوَ الَّذِي خَلَقَ لَكُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا** این جمله تاکید توبیخ بر کفر و کفران است
چه این جمله متضمن فیض نعم و بیان کمال کرم است و ذکر کمال قدرت و تعجیب منت است از روی حقی تحمیل بر سپاس و
ستایش بوده مشتمل توبیخ بر کفر و کفران باشد یعنی لاینبغی ان لا تکفروا با الله مقدر دارند در حکم تقریر جمله کیف تکفرون بالله
پندارند چنانچه هدی للمتقین را تکریر ذلک الکتاب داشته اند بر طریق جاءنی زید زید پنداشته اند و بدل علی هذا الوجه قوله
تعالی قل ائنکم لتکفرون بالذی خلق الارض فی یومین و تجعلون له اندادا ذلک رب العالمین وجعل فیها روا

من فوقها و بارک فیها و قدر فیها اقواتها فی اربعة ایام سواء للسائلین ثم استوی الی السماء وهی دخان حیث جعل مضمون هذه الآیة وهی خلق الارض والسماء یعنی التوبیخ علی الکفر والاشراک هو مرفوع المحل زیرا که مبتدا است موصول باصله خبر مبتدا است جمیعا حال است از ما فی الارض که مفعول است مر خلق را یعنی اینست خدای عز وجل آنست که همه برای شما آفرید و آنچه در زمین است برای منفعت شما موجود گردانید چنانچه غذاهای خوب و بوهای مرغوب و آوازهای خوش و سازهای دلکش و صورتهای زیبا و چشمهای دلربا و جز آن از حظوظ و لذات اصناف لذائذ و انواع مشتهیات و بعضی برای تحصیل آن مطالب و اعداد و استعداد این مطالب چون تیر و کمان و دام و شست و مانند آن برای شکار و چوب و آهن و گاو و کشتن برای زرع حبوب و غرس اشجار و بعضی برای دفع مضار و حصول آرام و قرار چون مسکن و ماوی از جهت دفع گرما و سرما و سامان گرفتن و از پریشانی امان یافتن و چون دوا از جهت دفع داء و سامان یافتن از پریشانی طبع و تحصیل شفا و بعضی از جهت عبرت و حصول خبرت چون موت و سقم و مشقت و الم اما آنچه تعرض بدان غیر مشروع است و تمتع گرفتن بدان ممنوع است باعتبار آنست که متعلق حق غیر شده و سببی را از اسباب ملک کسبی گشته یا شرع از انتفاع بدان باز داشته و منفعت آنرا بدل ساخته چون در حق همه مسلمانان خمر و خنزیر و در حق مردان زر و حریر و همچنین الوان بالی و اصناف ناشناسائی و عطلت و بیکاری و جرأت و بدکرداری و بعضی از جهت تحصیل کمالات چون مشاعر ظاهره و باطنه و سایر استعدادات و بعضی از جهت ابلاء عذر تقصیر در کار چون نسیان و خطا و سائر اعذار در این تقدیر قول اباحتیان است که برای اباحت همه چیزها تمسک بدین آیه کنند و خود را در احلال محرمات افگنند و مذهب ایشان باطل است بدلائل قطعیه سمعیه و براهین یقینیه عقلیه زیرا که موجبات تحریم محرمات اند معارض و مقابل است **ثُمَّ اسْتَوٰى اِلَى السَّمَآءِ** اصل قولهم استوی الیه کالسهم اذا قصده قصدا مستویا کالسهم المرسل الی الغرض و این معنی در نسبت بخدای تعالی محال است و مذهب سلف در آن آنست که بر حقیقة آنچه مراد خدا است اعتقاد کنیم و در طلب علم او مشغول نشویم و جماعت مشغول بتاویل شوند و گویند مراد است بسوی آسمان یعنی ارادت آفریدن او دارند و بتاویل ثم اراد خلق السماء پندارند یعنی چنین باشد او آنست که آفرید برای شما آنچه در زمین است و در آن همه منفعت یقین است پس از آن بارادت او تعلق گشت تعلقی راست و درست که آسمانها را بیافریند که بقدرت کامله و ارادت شامله بایجاد و اختراع یگر بشد **فَسَوّٰهُنَّ سَبْعَ سَمٰوٰتٍ** ط ای خلقهن خلقا مستویا سما اسم جنس است ضمیر هن عاید بسوی افراد جنس سماءات سبع سموات مفعول دوم است مر فسوهن را بتضمین جعل ای فسواهن و جعلهن سبع سموات یا حال است از هن ای خلقهن حال کونها سبع سموات یا حال است و جمله فسویهن عطف است بر استوی یعنی اینست راست کرد آسمانها را هفت آسمان یعنی آفرید آفریدنی راست و درست فی فتور و شقوق و بی آرامی و ناهمواری و بلندی و جز آن و در تفسیر آورده خدای عز وجل آسمانها را بر طرق

فیهما کرده هر هفت آسمان را طرق فیهما آفرید و هر یکی را مظهر عجایب گردانیده و در هر آسمانی فرشتگان را داشته در همه آسمانها موضع قدمی از عبادت فرشتگان خالی نگذاشته در همه آسمانها فرشتگان در عبادت اند بعضی در رکوع اند و بعضی در سجود تا قیامت اند و در آسمان هفتم بعضی فرشتگان اند از آن وقت که ایشان آفریده اند روی بسجده دارند و سر از سجده بر نمی دارند تا قیامت همچنان خواهند بود از خوف خدای گریه و زاری خواهند نمود از گریه ایشان هر قطره که می افتد فرشته آفرین شود روز قیامت سرهای خویش از سجده بر آرند و بعجز و زاری عرضه دارند ما عبدناك حق عبادتك گویند بعذر تقصیر خویش چه بندگی آلهی پروردگارا چنانچه حق عبادت تو بود تا عبادت نکرده ایم چنانچه تو استحقاق پرستش داری پرستش تو بجا نیاورده ایم و در تفسیر آورده اند این آسمانها با این وسعت و فراخی بنسبت کرسی که فلک هشتم است همچو خیمه گاه در زیر آسمانها نیست و کرسی بنسبت عرش همچو حلقه در بیابانی است وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ ○ وقف لازم و هو بضم ها و سکون او خوانند ضم ها اصل و سکون او باعتبار استعمال خوانند و هو مرفوع المحل ع ۳
ها بتدا است علیم خبر مبتدا است بکل شیء متعلق است بالعلیم این جمله تذییل است معنی اینست خدای عز و جل بهر چیز داناست و بر کار کردن موصوف بعلم توانا است این جمله کنایه از معنی آفریدن آسمان و زمین چه دانای مطلق نداند و چنین فعل جز توانا بجا نتواند سؤال آیه هو الذی خلق لکم ما فی الارض جمیعا ثم استوی الی السماء فسویهن سبع سموات صریح درین آیه که آفریدن آسمانها موخر است از خلق آنچه در زمین است و شك نیست که خلق آنچه در زمین از خلق زمین موخر باشد پس بحکم این آیت خلق آسمان از خلق زمین موخر بود و آیه ائنكم لتكفرون بالذی خلق الارض فی یومین الی قوله هی دخان درین معنی چه تصریح است که خلقت آسمان از خلقت زمین و خلقت آنچه در زمین است موخر است و آیه والارض بعد ذلک دحیها مقتضی آنست که خلق زمین موخر از خلق آسمان است و دحو در لغت گستردن است گستردن زمین بعد خلق زمین بود لابد موخر خواهد بود تا خر خلق زمین نشاید سؤال تقدم آفریدن آنچه در زمین است بر آفریدن آسمانها منتفی متعین است آسمانها موجود بود و چیزی چند که در زمین است از انواع حیوانات و سایر انواع موجودات گوناگون در ربع مسکون و غیر مسکون نبود و قائل شدن بتقدیم آفریدن همه چیزها که در زمین است بر خلق آسمانها مشکل است و تصریح بلفظ جمیعا ارادت بعض را غیر محتمل است جواب تقدم خلق آنچه در زمین است محمول در هو الذی ما فی الارض بود یا خلق ما فی الارض محمول بر معنی تقدیر باشد تا ثم برای تراخی در اخبار بود و برای تراخی در فعل نباشد بدین جهت هر سه وجه سؤال نیاید و اشکال روی ننماید و تواند بود که درین آیت تقدیم و تاخیر باشد تقدیر کلام چنین بود هو الذی خلق لکم ما فی الارض جمیعا فسویهن سبع سموات ثم استوی بر جهت خبر الی السماء را متعلق خلق لکم ما فی الارض جمیعا دارند الی بمعنی مع پندارند فاما فسویهن برای تفسیر خلق آسمان باشد و ثم استوی بمعنی ثم استقام خلق السموات والارض و معنی چنین آید برای شما ای مخاطبان آنچه در زمین است با آسمان آفریده است و درست هفت آسمان گردانید پس خلق زمین و آسمان ساخته است و هر

گشت و با استقامت تمام پیوسته است آیة مذکوره بر ترجیح چه ملتئم به بنا شد و خلق آسمان نیز برای بندگان بود از منافع علوی چون فیض باران و نجاتن حبوب و ثمرات با فتاب و لون قمر و خواص و حرّ آن بماهتاب و غیر جلائل خلق و غرایب صنع که بخلق آسمانها و کواکب ظهور یافته از آیات قدرت و دلائل الوهیت گشته و سبب معرفت خداست و دلائل شناختن خدای جل و علا کدام منفعت ازین بالاتر بود و کدام فائده ازین بهتر باشد قال الله تعالی سنریهم آیاتنا فی الآفاق و فی انفسهم وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلٰٓئِكَةِ اِنِّیْ جَاعِلٌ فِی الْاَرْضِ خَلِیْفَةً اذ ظرف است مر اذکر محذوف را خطاب مر پیغمبر راست صلی الله تعالی علیه وسلم این جمله معترضه دیگر است برای ذکر آدم صلوات الله وسلامه علیه که ابو البشر است و اضافت رب سوی کاف خطاب برای تفخیم مضاف الیه است و در چون عظمی را سوی چیزی مضاف آرند تعظیم مضاف الیه مراد دارند و این قول یعنی و اذ قال ربک للملائکة یا فرشتگان زمین بود و بعضی گویند یا فرشتگان آسمان و بعضی گویند با همه فرشتگان روی نمود و ملائکه که سه قولها اینجا ثابت شد در و اذ قلنا للملائکة اسجدوا همان سه قول آمده جمله انی جاعل فی الارض خلیفه مقول است مر قال و تاکید او از جهت آنست که فرشتگان که مخلوق از جوهر والا ساکنان عالم بالا مجبول بر نهایت و لطافت مخلوق بر طهارت و لطافت سر در طاعت داشته دل بر فرمان برداری گماشته حال ایشان علامت آنست که خاکی را در خور خلافت ندانند و خلیفه خدای یا خلیفه خویش نخواهند ایشان را از جهت ظهور علامت انکار منزل بمنزله منکران کرد جمله را بر وجه اخراج کلام بر خلاف مقتضای ظاهر مؤکد آورد معنی اینست یاد کن ای محمد آن هنگام را که گفت پروردگار تو مر همه فرشتگان یا مر فرشتگان زمین یا مر فرشتگان آسمان بدرستی من آفریننده ام یعنی خلیفه را در زمین خواهم آفرید و بعد آفریدن او را با انواع فضیلت برخواهم گزید خلیفه فرشتگان که ساکن زمین بوده اند تا بجای ایشان باشد یا خلیفه خویش که با وامر و نواهی من عمل کند و احکام مرا بنفاذ رساند و خلیفه هم بدین دو معنی آمده و مشتمل برین دو وجه شده کسیکه در منصب کسی بجا آراید و در عمل او اقدام نماید او را خلیفه او دانند و کسیکه از جهت کسی دیگر کار کند و اوامر و نواهی او معمول گردانند او را خلیفه او خوانند آدم صلوات الله علیه را بر معنی اول خلیفه فرشتگان دارند و بر معنی دوم خلیفه الله پندارند قَالُوْٓا اَتَجْعَلُ فِیْهَا مَنْ یُّفْسِدُ فِیْهَا وَیَسْفِكُ الدِّمَآءَ ۚ وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ ؕ استفهام در اتجعل فیها برای تعجب است قالوا جمله مستانفه است چنانستی که سامع گفت ما ذا قالت الملائکة حین قال الله تعالی انی جاعل فی الارض خلیفه فقیل قالوا اتجعل فیها من یفسد فیها معنی اینست فرشتگان گفتند آیا میگردانی در زمین کسانی را که فساد خواهند کرد و تباهی در زمین پیدا خواهند آورد و دعوی خدا خواهند انگیخت و خونها بناحق خواهند ریخت و حال آنست که ما تسبیح میگوئیم ملتبس بستودن تو بصفات کمال که در خور تست و میستائیم و بپاکیزگی یاد میکنیم از همه عیب و نقصان منزه میدانیم سوال ایشان آنرا چگونه داشتند و اطلاع بر علم غیب چه نوع توانستند جواب تواند بود که ایشان یا بانبای کسیکه مطلوبه بود و یا باعلامی از خدای عزوجل

مطلع شده باشند یا آدمیان را بر جنیان که پیش از آدمیان در زمین بودند و ازین جنس کارها از ایشان فساد و شده بود قیاس کردند و حکمتها در انشای فرشتگان بارادت آفریدن نوع ایشان تنبیه ایشان بود بر آنکه اطلاع امور یکه درین قصه بیان فرمود یا از جهت القای صورت مشاورت مر بندگان با استفتاء خداوند تعالی و تقدس ازان قال انی اعلم ما لا تعلمون ○ قال ای گفت خدای جمله مستانفه است چنانستی که سامع گفت ماذا قال الله تعالی حین قالوا ذلک فقیل قال انی اعلم ما لا تعلمون و چون این جمله کنایه است ازان نداء الخلیفة تعظیم الشان و تعجب ایشان را جای تعجب نیست که ایشان مضمون جمله را باعتبار معنی کنایی نمیدانستند بطریق عبارت انکار ایشان را تنزیل بمنزله منکر کرده جمله را مؤکد آورد و معنی آنست که خدای گفت بدرستی که من میدانم آنچه شما نمیدانید از علم بدان آنچه شما را اطلاع نیست بدان ازانچه خواسته ام در شان آدم و آدمیان از معانی و مراتب ایشان و مراتب علم و عمل و تقدیرات قوه از نقص و زلل و بودن دولت ایشان بظاهر جهت بودن واقع فیض نعمت و تنزل او در مکان بدی و درخور نعیم سرمدی

بیت چه دانی چه آثار آرد بکشتی همه چه دانی چه اسرار داند دلش و علم آدم الاسماء کلها

تعلیم عطف است بر جمله محذوف که عطف است بر قال ربک للملائکة انی جاعل فی الارض ای فخلق و علم روایت کرده اند چون حق تعالی خواست آدم را صلوات الله علیه بیافریند و بصفوت و خلافت برگزیند جبرئیل را فرستاد و او را فرمان داد جبرئیل بحکم فرمان آمد تا فرمان بجا آرد از تمام روی زمین از سپید و سیاه و سرخ و زرد و طیب و خبیث و سهل و جبل یعنی نرم و سخت خاک بردارد زمین گفت اعوذ بعزة الله الذی ارسلک الی ان تاخذ منی الیوم شیئا یکون منه ما یعذب بالنار خدا در زمین این معنی بعد خلق قوت ادراک و گفتار با الهام خدای عز و جل آفریده بود جبرئیل علیه السلام از زمین چیزی نگرفت و بحضرت خدای باز گشته قصه باز نمود و بعد ازان بامر خدا میکائیل علیه السلام آمد و هم از زمین چنانچه جبرئیل شنیده بود شنید و باز گشت در مقامی که برای مناجات معهود وارد آمد قصه باز دید بعد ازان بفرمان باریتعالی اسرافیل علیه السلام آمد زمین بروی همان گفت که بجبرئیل گفته بود و اسرافیل علیه السلام باز گشت آنچه زمین گفت بپیش خدای عز و جل باز نمود بعد ازان حق تعالی عزرائیل علیه السلام یعنی ملک الموت را فرمان داد در زمین فرستاد زمین همانچه پیش ایشان گفته بود گفت و آنچه از ایشان جسته بود جست ملک الموت گفت اعوذ بعزة الله ان اعصیه بعزت خدا من پناه میگیرم ازینکه خلاف امر او کنم از همه روی زمین چنانچه فرمان بود خاک برگرفت آورد و عمل خویش را پیش خدای عز و جل عرضه داد فرمان شد برای زمین رحم نکردی و بر عجز وی رحم نیاوردی گفت سخن زمین شنیدم فهم دادم او را جواب گفتم که من مطیع فرمانم امر باری را از طاعت فرمان خدا تعالی باز نمانم فرمان شد کار قبض ارواح از تو نیکو آید چنانچه باید و سزد روی نماید بعده خاک مذکور را چهل سال خمیر کرده داشتند چهل سال خلقت ناک ساختند چهل سال صلصال یعنی گلش خشک شده چون سفال کوزه گر آن گشت بعد ازان بنا و گل مذکور صورت آدم کشیدند و او را [illegible] ازانک قالب آدم محمول [illegible]

بعد از آنکه قالب آدم مصور ساختند چهل سال میان مکه و طائف داشتند فرشتگان خوبی او میدیدند از خوش نمائی او تعجب میکردند ابلیس علیه اللعنة آمدی عیب جوئی کردی و گفتی جسدی مجوف است بی پر کردن نه ایستد و تشنی بر زمین افتد و بعد پر کردن کاهلی نماید ازین جسد بدین صفت کاری نیاید اما در سینه او جانب چپ حجره ایست نمیدانم که در وی چه چیز نهانست میدانم مقام لطیفه ربانی همان است چون روح نزدیک قالب مصور رسید مقام تنگ و تاریک دید نخواست که در آید و خواست که از در آمدن ابا نماید او را بر در آمدن آوردند و در قالب بکره در آوردند آدم زنده گشت و بصفت حیوة پیوست عطسه زد بالهام خدای الحمد لله بر زبان او آمد و بدولت شکر نعمت رسید از خدای تعالی جواب یرحمک الله شنید گفته اند بر حکم لقد خلقنا الانسان فی احسن تقویم خوبی که در جنس انس آمده بر صد جزو مقسوم شد نود و نه جزو آدم را بود و یکجزو همه عالم را روزی نمود و آن یک جزو صد جزو گشت نود و نه جزو یوسف پیوست و یکجزو نصیب باقی بنی آدم آمد باز میان همه بمقادیر مختلفه مقسوم شد فتبارک الله احسن الخالقین و سبحان الله رب العالمین یعنی اینست که حق سبحانه تعالی آدم را برین صفت آفرید و اسماء همه اشیا تعلیم کرد و معلوم او گردانید که این ارض است و این سما این نار است و آن هوا این طبق است و آن تراب این آب است و آن حباب این نبات است و این کان و این جماد است و این حیوان این فرس است و این انسان این دل است و آن جان این گل است و آن خار این نور است و آن نار فی الجملة اسماء همه چیز از املاک و افلاک تا نمل و ذر اک معلوم او است و بعلم او پیوست ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلٰئِكَةِ فَقَالَ اَنْۢبِئُوْنِیْ بِاَسْمَآءِ هٰٓؤُلَآءِ اِنْ كُنْتُمْ صٰدِقِیْنَ ○ هم عاید است بر مسمیات اسما که مذکور شد بدلالت ذکر اسما بدلیل انبئونی باسماء هولاء **سوال** ضمیر هم عاید بر عقلا بود بر مسمیات اسما که مشتمل بر عقلا و غیر عقلا ست چگونه عاید شود **جواب** عقلا را بر غیر عقلا تغلیب کردند بضمیری که مختص بعقلاست و جمله ثم عرضهم عطف است بر وعلم آدم الاسماء کلها ایراد ثم دلالت میکند بر یافتن مهلت تانی و تدبر و در یافتن مهلت تامل و تذکر انبئونی امر تعجیز است نه امر تکلیف و جمله انبئونی مقول قال است و جمله فقال عطف است بر عرضهم و چون این قول متصل عرض مسمیات واقع بود عطف او بفا سایغ نمود و ان کنتم صادقین شرطی است مستغنی از جزا اکتفا بما سبق یعنی اینست پس غرض از تعلیم آن اسماء مذکور مسمیات را بر ملائکه عرض کرد و هر یک را پیش ایشان حاضر آورد پس گفت ای فرشتگان را خبر کنید مرا از اسماء این مسمیات و از نامهای این موجودات که این را چه نام است و آنرا چه نام خوانند اگر هستید شما در دعوی فضل بر آدم صادق و هست دعوی شما ادعای استحقاق **سوال** صدق ایشان در دعوی فضل خویش بر آدم مقتضی است احتمال صدق ندارد و محل او باشد آنکه مخصوص بعدم خبرهم است چگونه آرد **جواب** تواند بود که ان کنتم صادقین فی زعمکم مراد باشد ممتنع الوجود نبود **سوال** صدق ایشان در زعم ایشان حق است بجز فرد قطع متحقق است

ذی جزم الوقوع محل اذا بود مدخل آن نباشد جواب آن همچنین است صدق ایشان در زعم ایشان متعلق بیقین است
لیکن چون مقام صدق این دعوی را از بیخ بر میکند و تحقیق زعم مذکور را در حیز انتفا می افگند جزم وقوع بعدم جزم سوست
بر طریق افنضرب عنکم الذکر صفحا ان کنتم قوما مسرفین محل استعمال آن گذشت قالوا سبحانک لا علم لنا الا
ما علمتنا انک انت العلیم الحکیم ○ قالوا جمله مستانفه است در جواب سوال قالوا حین
قیل لهم انبئونی باسماء هؤلاء سبحانک لا علم لنا الا ما علمتنا مقول قالوا است و علم بمعنی معلوم است و ما موصوله است و
عاید محذوف است ای لا معلوم لنا الا الذی علمتناه سوال مقصود این مقال بیان عجز خود ایشان است و این مضمون
جمله لا علم لنا الا ما علمتنا است گفتن سبحانک در صدر کلام از بهر چیست و برای چه است جواب ذکر سبحانک
برای تنزیه است چنانچه جمله ندائیه در یا آدم انبئهم باسمائهم برای تنبیه است بر طریق مقدمه مقال چون اعلام پیش از کلام و
تنبیه پیش از سوال و این از باب اطناب بزیادت جمله باعتبار نکته ابداع چنانچه در الذین یحملون العرش ومن حوله یسبحون بحمد
ربهم و یؤمنون به و یستغفرون للذین آمنوا معلوم شد ذکر یؤمنون به که ذکر فرشتگان است باقتضای نکته اظهار
شرف ایمان است و گرنه بایمان حملهٔ عرش همه عالم دارند بغیر اعتبار این نکته ذکر او را مفید نمیدانند جمله انک انت العلیم
الحکیم تذییل است تاکید او از جهت ابراز مدح بر وجه کمالیت باشد و معنی برانگیختن شود معنی اینست فرشتگان گفتند
بپاکی یاد میکنیم ترا ای پروردگار ما نیست معلومی ما را مگر چیزی که تو ما را تعلیم کرده و علم آن در دل ما بفضل کرم خود پیدا
آورده بدرستی تو علیمی همه چیز را میدانی حکیمی کردن چیزی بر مقتضای حکمت میتوانی قال یا آدم انبئهم
باسمائهم فلما انبأهم باسمائهم قال الم اقل لکم انی اعلم
غیب السموات والارض واعلم ما تبدون وما کنتم تکتمون ○ قال جمله مستانفه است جمله ندائیه با
جمله که بعد او ست مقول است چنانچه بالا گذشت استفهام در الم اقل برای انکار است جمله استفهامیه مقول قال است قال
جواب لما است لما ظرف قال است و جمله عطف است بر جمله سابق ای قال الله یا آدم انبئهم باسمائهم فقال یا ربنا الملائکة
جبرئیل بنا بر اسم آدم الم اقل لکم الآیة معنی اینست خدای عز و جل گفت ای آدم خبر کن ایشان را از اسماء این مسمیات
که ترا تعلیم کرده ام و بتفصیل یکیک فضل جبرئیل یک یک در دل تو آورده ام پس چون آدم فرشتگان را بنامهای این مسمیات
بتعلیم خدای عز و جل بیاگاهانید و فضل بر ایشان بفضیلت علم ظاهر گردانید خدای عز و جل گفت نگفته ام من شما را که بدرستی
و راستی که من آنم که آنچه در آسمان و زمین از دیگران غایب است میدانم میدانم آنچه شما آشکارا میکنید و میدانم آنچه شما پوشیده
روایت کرده اند در آن وقت که قالب آدم صلوات الله علیه پیش از نفخ روح میان طائف و مکه افتاده بود و امری عجیب بر روی
ابلیس و فرشتگان که با او بودند قالب او را میدیدند ابلیس گفت که این را برای کاری پدید آورده اند و برای شانی پیدا
کرده اند اگر این را بر شما برگزینند شما چه کنید قسم بعداوت با او محبت بورزید فرشتگان گفتند ما مطیع خدائیم و بفضل او منقاد

منقاد گردیم و در روایتی آورده که بعضی از ایشان گفتند اگر بار آید بر وی تفضل یابیم در حق او احسان کنیم و اگر او را تفضل بود طاعت او کنیم
و در زیر آن ابلیس عداوت در دل کرد و گفت اگر او را تفضل یابند طاعت وی نکنم و اگر فرا برد و فضل بود او را هلاک گردانم و بعضی
از فرشتگان دیگر پوشیده داشت خاطر بر خفا عداوت گماشت ما تبدون و ما کنتم تکتمون تلمیح این قصه بود و نیز درین آیت
بیان شرف علم باشد چه فرشتگان صفات واجبه و نعمت کامله داشتند که خویش را به تسبیح و تقدیس الله تعالی گوشه نشینان عالم
انس اند متوطنان هوا طمن قدس اند تسبیح کنان مخلص مخلصان مختص ساکنان عالم بالا ناشیان از جوهر و الا مستغنیان از طعام و
شراب مطیعان کردگار در هر باب لا یعصون الله ما امرهم کارشان و یفعلون ما یؤمرون کردار ایشان آدم را صلوات الله علیه
تعلیم بر ایشان بر علم لغت فضل آمد و ایشان بنا دانستن آن بر مفضول شدند هیچ صفتی از صفات کامله و نعوت فاضله ایشان
معارض این گشت در هیچ تفضیلی از فضایل که ایشان را بود بر علم رجحان نه پیوست پس ظاهر شد که صفت علم بالاترین نعوتها
و فضیلت دانش فاضلترین فضیلتهاست و نیز این آیت اظهار میکند که آنچه اظهار آن بزبان سبب بیان بود اضمار آن نیز چه در
دل زیان زبان کار باشد ابلیس عداوت آدم را اضمار کرد و خود را بشقاوت ابدی آورد وَاِذْ قُلْنَا لِلْمَلٰٓئِکَةِ
اسْجُدُوْا لِاٰدَمَ فَسَجَدُوْٓا اِلَّآ اِبْلِیْسَ اَبٰی وَاسْتَکْبَرَ وَکَانَ مِنَ الْکٰفِرِیْنَ ۝
عطف است بر و اذ قال ربک و در و التفات است از غیبت سوی تکلم یعنی و اذکر وقت قولنا للملئکة لآدم متعلق است باسجدوا
اسجدوا مقول قلنا است فسجدوا عطف است بر قلنا ابی و استکبر کنایت است از ناسجده کردن که هر که کبر کند سر بزمین
نیفگند و این جمله بیان مضمون استثنا است بتأویل او است و کان من الکافرین عطف است بر ابی و استکبر و ابلیس از فرشتگان
است و بعضی گویند ابلیس از جنیان است بدلیل قوله تعالی و کان من الجن و بدلیل آنکه بحکم خلقتنی من نار و همه جنیان خلقت
از نار است و بدلیل آنکه عصیان ورزید و تکبر کرد و فرشته معصوم از عصیان و استکبار است و بدلیل آنکه بحکم افتتخذونه و
ذریته اولیاء من دونی ابلیس را نسل بود و معلوم است که فرشتگان را نسل نباشد بر این فرضیه که ابلیس جنی است لیکن داخل ملئکه
بر وجه تغلیب داخل شود و استثنا متصل بود و اگر ضمیر فسجدوا به معنی حقیقی عاید بر فرشتگان دارند و درین کلام بر طریق شعر
اذا نزل السماء بارض قوم رعیناه و ان کانوا غضابا صنعت استخدام پندارند استثنا منقطع باشد در ضمیر فسجدوا داخل
نبود و در امر بسجده داخل باشد سوال وارد نشود و لیکن کشافی که برای جنی بودن او ذکر کرده اند درست نمی آید و دلائلی
که آورده اند مستقیم نمی نماید زیرا که کان من الجن تواند بود که بمعنی صار من الجن دارند و تواند بود که لفظ جن میان پریان
و میان طایفه از فرشتگان مشترک پندارند و آنچه گفته که هر که جنی است مخلوق از نار بود و لازم نباید که هر چه مخلوق از نار است
جنی باشد و عصمت در بعض فرشتگان است در کل نیست و آیه لا یعصون الله ما امرهم در حق [illegible] است متمسک
ایشان برای عصمت کل صحیح نیست در تفسیر آورده است فرشتگان سه قسم اند بعضی معصوم و بعضی غیر معصوم چنانکه [illegible]
را بدین نوع قسمت است قسمی غیر معصوم و قسمی مخصوص بعصمت است و ابلیس را نسل بعد از مسخ شدن جنی گشتن شده

تنزیه و تسبیح شدند و بر طبیعتی بر خلاف طبیعت فرشتگی مانده است سخت عجیبی انیست یاد کن یا محمد هنگام گفتن ما مر همه فرشتگان را یا مر فرشتگان زمین یا مر فرشتگان آسمان که مر آدم را سجده تحیت کنید یعنی پیش او سر بر زمین نهید پس فرشتگان سجده کردند و روی بر زمین آوردند مگر ابلیس یا ابلیس سر باز آورد و تکبر کرد و روی بدبختی پیوست و بعضی از کافران گشت و سجده تحیت مر غیر خدا را در زمان سابق جایز بود چنانچه حق تعالی در آیه وخروا له سجدا در سوره یوسف بیان فرموده در شریعت پیغمبر ما صلی الله تعالی علیه وسلم منسوخ گشت و سجده تحیت بحرمت پیوست و بعضی اسجدوا لادم را یعنی اسجدوا لله لاجل خلق آدم گفته‌اند و از قائل شدند سجده مر غیر خدای تعظیم گفته‌اند یعنی تعظیم آدم یا بشارت باشد چه از جهت خلافت که سجده کردن مر خدائی را واجب شود و اعلیهم القدر و رفیع الشان بود و بعضی گویند سجده مر خدای را بود و آدم بر طریق قبله می بود و بعضی گویند آدم را فرشتگان بر تخت داشته بر کتف خویش بر داشته نزدیک عرش بردند آنجا سجده کرد و بعضی گویند اول اسرافیل بسجده شتافت بر پیشانی خود قرآن بتمام نبشته یافت بعضی گویند اول سجده از جبرئیل بود و بعد از میکائیل و اسرافیل و عزرائیل و فرشتگان دیگر بود سجده جبرئیل که اول سجده پیوست مکرم بتنزیل وحی گشت روایت کرده اند که ابلیس میان فرشتگان بزرگ بود و در علم کسی از وی بیش و بیشتر نمی بود چون بر آدم صلوات الله علیه تکبر کرد و از سجده ابا آورد ملعون ابد و مطعون سرمد گشت و بعذاب و عقاب ابدی پیوست بر تعلیم گویندش مرحوم گشت عزازیل نام داشت باسم ابلیس موسوم آمد ابلیس مشتق از ابلاس است که بمعنی نومیدی است نام او کردند و این تسمیه برای تنبیه بر تحقیق نومیدی آوردند بدانکه سجده غایت خضوع است و نهایت تذلل و خشوع است میان خلق که موضوع برای تعظیم است سجده را شانی فخیم و کاری عظیم است کار تارک آن سجده که بمامور بها برای بنده بود و بدین لطافت کشیده و حال تارک او بدین ورطه انجامید که ترک آن موجب بلا گشت و تارک آن بلعنت سرمدی پیوست در حق سجده های که برای خویش فرموده اگر کار تا اینجا کشد و حال بدین مرتبه رسد چه عجب باشد چه عجیب باشد از آنچه در تفسیر آورده که دوزخ را در عرصات قیامت حاضر آرند و از التهاب و شعلهای آن در آن وقت هولناک و هنگام بیم و باک همه پیغمبران بزانو آیند و عاجزی و زاری نمایند جز پیغمبر ما صلی الله تعالی علیه وسلم که امتی امتی گویان ایستاده ماند و از کمال عظمت دم شفاعت زدن تواند و دوزخ غیظ و خشم چنان اظهار کند که بر قضیه تکاد تمیز من الغیظ نزدیک باشد که از امتلای خشم شگافته شود و گاهی آتش او زیاده بر گیرد و گاهی بوعید الیوم [illegible] العصاة زبان کشد درین حالت برای تمیز میان مسلمانان و کافران و فرق میان دوستان و دشمنان که قال یوم یکشف عن ساق و یدعون الی السجود ولم یسجد شود مسلمانان را که کار ایشان سجده بود سجده میسر آید کافر چون بخواهد بسجده رود پشت او چون تخته شود و ازین حال درماند سجده کردن نتواند عقاب او وامتازوا الیوم ایها المجرمون در رسد امتیاز میان مومنان و کافران حصول پیوندد چون کافران جدا شوند آتش دوزخ بشتابد بسوی کافران را و رباید و در دوزخ برد متصل بکار آید در هنگام ندا فریق فی الجنة و فریق فی السعیر مدو بی نماید اللهم وفقنا للسجود لک فی الحال و المال فاعصمنا

نفضلک عن الافزاع والاهوال **وَقُلْنَا يَا آدَمُ اسْكُنْ أَنْتَ وَزَوْجُكَ الْجَنَّةَ** جمله ندائیه مذکور است برای تنبیه بر جمله که بعد او ست مقول قلنا است فاعل اسکن ضمیری که در وست انت تاکید او ست از جهت صحت عطف آمد مرفوع منفصل متصل چون کرده شد سوال آن چون در زوجک عطف بر ضمیر اسکن باشد اسکن مسند سوی زوجک شود و صیغه امر حاضر اسناد او سوی حاضر ظاهر روا نبود جواب عطف موجب مشارکت در اصل نسبت بود نه موجب شرکت در کیفیت نسبت باشد بدلیل جاءنی زید لا عمرو که در معطوف علیه نسبت ثبوتی است و در معطوف نسبت سلبی و بدلیل قامت هند و زید که عامل را در تانیث فاعل ثانی نیست اگرچه تانیث زید روا نیست پس اینجا اسکن انت و زوجک یعنی اسکن انت و لتسکن زوجک باشد و اگر صیغه اسکن در زوجک باشد روا نبود و جمله و قلنا عطف است بر قلنا سابق که مضاف الیه اذ است ای واذکر اذ قلنا للملائکة اسجدوا و اذ قلنا یا آدم اسکن معنی اینست یاد کن یا محمد چون گفتیم مر آدم را ساکن شو و قرار گیر تو و زوجه تو که حوا است در بهشت آرام پذیر جنت مذکوره یعنی جنت خلد و استند در جنت فردوس خواستند و بر بهشت اهل هوا که پیدا است باطل است جنت و نار مخلوق ندانند و در روز قیامت مخلوق خواهد گشت و اهل آن بانعام و اکرام خواهند پیوست میگویند خدای تعالی بستان در ولایت فلسطین و کرمان بستانی بر زمین آفریده بود آدم و زوجه او را در آن ساکن شدن فرمود و میگویند اگر این جنت خلد یا جنت فردوس بودی آدم و حوا را از وی خروج روی ننمودی چون بیرون کردند دلیل کند که آن جنت خلد و فردوس نبوده و آن در جهه البستان بر روی زمین بوده و این تمسک باطل است زیرا که ساکن بودن ایشان در بهشت بر وجه جزاء و ثواب نبود تا خلود آید و خلود در دخولی است که بر وجه جزا و ثواب پیدا می نماید نمی بینی که پیغمبر ما صلی الله تعالی علیه و سلم در شب معراج در بهشت در آمد چون در آمدن او بر وجه جزا و ثواب نبود بیرون آمد و فرشتگان برای کار و مصالح در وی می آیند چون در آمدن ایشان بر وجه جزا نیست بیرون می آیند روایت کرده اند خدای تعالی روز جمعه فرشتگان را با تختی از زر فرستاد و بر داشتن آدم علیه السلام فرمان داد فرشتگان آدم را بر آن تخت نشاندند چنانچه پادشاهی بر گیرند و بر گرفتند بر آسمان بردند در وقت چاشت گاه با عزت و ذوق و بهجت در جنت فردوس یا جنت خلد در آوردند با تاج و حشمت و تاج عظمت و کمال و جمال و حلل اعظم نوال که منتهای منال جنس انس بود و غایت عظمت و جلال که منتهای افتخار همه اناسی باشد آراسته بانواع حلی پیراسته با صنوف آرایش حلی از بازوبند و کمربند و خلخال زرین مکلل بیواقیت و دسته از دستوانه لالی ثمین مقرون با پیرایه های دیگر بهشت حریف مجلس با خود همیشه دل مشغول علی الخصوص که بر سر پیرایه بر بستند **وَكُلَا مِنْهَا رَغَدًا حَيْثُ شِئْتُمَا وَلَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ** ○ و کلا عطف است بر اسکن انت و زوجک الجنة صفت مصدر محذوف است ای اکلا رغدا و حیث ظرف مکان است مضاف است سوی جمله بعد او متعلق است بکلا و لا تقربا عطف است بر کلا هذه الشجرة مفعول لا تقربا است فتکونا جواب نهی است با فاء منصوب

نصب یا مجزوم معطوف بر نهی آمده من در من الظالمین برای تبعیض است و در شجره روایت مذکور شده اقوال مختلف آمد
بعضی گویند درخت گندم و بعضی گویند درخت انگور و بعضی گویند درخت انجیر و بعضی گویند درخت کافور و بودن او
درخت گندم قول اکثر است و نبیان همه اقوال این قول اشهر است معنی اینست هر جا که خواهید بخورید فی فراخ بخورید
و گرد این درخت مگردید و نزدیک مشوید یعنی میوه او مخورید پس که از ظالمان گردید و بعضی گویند درخت مذکور برگ چون
برگ سیب داشت در میان جنت فردوس بود و بعضی گویند در منزلی که تخت آدم منصب بکرد نزدیکی میشود
سوال پیغمبران معصوم اند مرتکب ذنب نشوند ارتکاب منهی عنه ذنبی بود و نه از معصوم چگونه واقع شود جواب
آدم صلوات الله وسلامه علیه شجره منهیه را تاویل سهو کرد و شجره منصیه گمان برد و بگمان آنکه منهی عنه آن بوده
این نیست غیر آن منهیه را خورد و مراد خدا در وی نهی از جنس آن شجره بود و بگمان حل دل نه بر نهاد بغیر قصد در نهی افتاد
آنچه بغیر قصد واقع شود زلت باشد و ذنب نبود و آنچه گویند آدم علیه السلام نهی تنزیهی گمان برد از آن جهت خورد این وجه
درست نیست چه سیاق کلام یعنی فتکونا من الظالمین منافی این معنی است و بعضی اصحاب تحقیق گفته اند چون آدم صلوات
الله علیه لقمه منهی عنها خورده شد از شومی آن در حال تخت و تاج و حله و دواج زائل گشت هر یکی از آدم و حوا به برهنگی
پیوست و از هر درختی که برای ستر عورت برگ می طلبیدند درخت بلند می شد شاخ و برگ او بدستی نرسید برگ انجیر
انقیاد کرد پیش ایشان سر فرود آورد برگ او را یافتند از آن ستر عورت ساختند چون بزمین آمدند آدم از پشیمانی که
در دل آورد انگشت در دهن انداخت و قی کرد هوام زمین چون حشرات الارض مثل حیات و عقرب و جز آن که دل بر خوردن آن آوردند
قی مذکور را خوردند زهر در کام ایشان تعبیه گشت و نیش ایشان بالطبیعت زهر آلودگی پیوست بعد از آن هر گیاهی که در محل
قی مذکور پیدا آمد در وی خاصیت و طبیعت زهر در آمد و چون که از غذای ایشان لقمه وصول یافته بود از آن قابیل که منشأ
کفر و فساد گشت روی نمود و قتل و ظلم بنیاد نهاد و رسم بدکرداری را تا ابد واداد تا بدانی که لقمه منهی عنها چنین نتایج آرد
و در باب شرب و فساد این نوع تاثیرات دارد **فَأَزَلَّهُمَا الشَّيْطَانُ عَنْهَا فَأَخْرَجَهُمَا مِمَّا كَانَا فِيهِ** من
فازال و زال بر صیغه ماضی از مضاعف و اجوف از باب افعال خوانند و معنی مختلف بر حسب اختلاف قرائت دانسته عطف
است بر قلنا و اسناد او سوی شیطان از آنجهت نیست بلکه او سبب است مجازی باشد فعل اختیاری از خیر و
شر آفریده خداست باختیار و کسب است نسبت او سوی شیطان نسبت فعل سوی سبب بود عنها ای عن الجنة و
عن متعلق ازلهما است یعنی ایشان را فاخرجهما عطف است بر ازلهما ما موصوله است کانا فیه صله او است و جار و مجرور متعلق
است باخرجهما و اسناد اخرجهما سوی شیطان چون اسناد ازلهما مجازی است معنی اینست پس لغزانید حوا و آدم را شیطان
بدور انداخت ایشان را از جنت یا از ... بیرون آورد و آدم و حوا را شیطان از آنچه بوده اند ایشان در آن از تنعیم و رفاهیت
و لذت و مطاعم مرغوب و عنایات بی اندازه الاظلال علیهما ثمین و لطافت مکان و تمکین در او آنچه بود و خضیر عطایا بخشیده

مذکوره بازگردانند و بعضی معنی ایشانرا و اصعدا یکستند امی ازلهما الشیطان و ایشانرا و اصعد از لال که حرام می عمله ناشیا ضمیر راجع
ذکر الشجرة و تحسینها و تسمیتها شجرة الخلد یعنی چنان بود ایشانرا شیطان لغزانید و لغزانیدن را از ذکر شجره و تحسین او
را در نظر ایشان و نام کردن آن شجره خلد ناشی گردانید و بعضی گویند بر وجه اول تکرار لازم می آید که لغزانیدن و دور شدن
از جنت و بیرون از نعیم آن یکی می نماید و بر وجه دوم اسناد مجازی که اسناد سوی سبب ذکر سببی دیگر لازم آید و لهذا
فعل سوی سبب و نسبت فعل سوی ذکر سببی که فراهم آمد اسناد و نسبت شود و مثل شاید تا آنکه سببیت است سبب اول
باشد و از قبیل سر تیغی ره شکسته یعنی پاپاک بود و ذکر شجره اینجا از این قبیل است که سببیت شیطان یعنی ازلال بسبب ذکر شجره و تحسین
شأن او بود و آن کار او را بدین وجه بردی شود و بعضی ضمیر عنها را طاعت یعنی ولا تقربا داشته یعنی آنچه سر بین طرزی پیچید
پس ایشانرا شیطان لغزانید و از طاعت یعنی مذکور شجره تنبیه و مقابله گردانید بر این وجه آنچه بران دو وجه وارد بود
وارد نمی آید جز آنکه عود ضمیر به مفهوم می آید و عود ضمیر به مفهوم ادب است و در کلام بلغا شایع شده است و بعضی گفته اند که
نسبت لغزش ایشان شر آن بود که بر ایشان بطریق نیکخواهی و نصیحت باز نمود یا آدم هل ادلک علی شجرة الخلد و ملک
لا یبلی یعنی ای آدم رهنمونی کنم ترا بر درختی جاوید بدی و ملکی که کهنگی نپذیرد و گفته در بین طریق خوردن ایشان شجره منهی
جنت چون آدم را علیه السلام آن شجره نمود آدم گفت هم از این شجره نهی واقع شده بود شیطان گفت هم از این جهت که این
شجره جاویدی است از خوردن آن باز داشته شده اید و از جهت آنکه خوردن آن سبب ملک ابدی است از نزدیک
گشتن آن ممنوع گشته اند آدم صلوات الله علیه وسوسه او را رد کرد و در معرض اجابت نیاورد ابلیس حوا را وسیلت ساخته
تا آنکه آدم را در زلت انداخت و در کیفیت این وسوسه اختلاف کرده اند و کتب تفسیر اقاویل آورده اند بعضی گویند
که ابلیس پیش از آن در زمین انداخته بودند در برآمدن آسمان او سواری نمی نمودند هم از زمین بدین کلمات آواز
کرد خدای بحکم استدراج او این کلمات در گوش ایشان آورد و بعضی گویند اگرچه حق تعالی او را در زمین انداخته بود اما
در بهشت آمد آمد شدی می نمود از در بهشت آواز کرد خدای تعالی در گوش ایشان آورد و بعضی گویند پیش در بهشت آمده
طاوس را وسیلت ساخت طاوس این کار را بر مار انداخت و مار زیباترین دواب بهشت بود و مثل بر قوایم ایستادی او را
برد و در آمد کرد و او را قبول آن باز آورد و چندانی ملازم او شده در دهن افکنده آمد بدین طریق پیش آدم علیه السلام آمد
زبان با اظهار نیکخواهی او کشاد و از کلمات که مطلوب داشت خبر داد و بار دیگر نمود بدین کردار مسخ گشته تبدیل صورت یافت
بعضی گفته اند وسوسه که در نفس مذکور بهشت باید و النفث که عیب بود و در تحقیق کیفیت آن که در نفس معلوم نیست کوشش
نباید نمود وَقُلْنَا اهْبِطُوا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ وَلَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُسْتَقَرٌّ وَمَتَاعٌ إِلَى حِينٍ
عطف است بر وقلنا یا آدم اسکن انت و زوجک الجنة و این خطاب بصیغه جمع است تخاطب بهمین خطا شده و هم قوم حوا
و این چنین آمده در کلام بلیغ مستعمل شده چنانچه و کنا لحکمهم شاهدین هم در قرآن وارد است و در شأن داود و سلیمان

و بعضی خطاب مر آدم و حوا را و ذریاتی که در پشت آدم بوده باشند دارند و بعضی خطاب مر آدم و حوا و ابلیس و مار را شمرده اند و بعضی طاوس را با مار ضم میکنند که او را نیز در ورطه هبوط می افگنند و استعمال واو جمع که مخصوص بعقلاست با آنکه طاوس و مار از عقلا نه اند بر وجه تغلیب جایز است **سوال** اگر خطاب اهبطوا بطریق خطاب تثنیه بجمع باشد چنانچه بعضی گفته اند مراد آدم و حوا را باشد و ذریه و مار و طاوس را متناول نبود خطاب بعضکم لبعض عدو مطابق نماید که تعلیل درست نباید زیرا که میان آدم و حوا عداوتی نبود و تصور نتوان کرد که مخالفتی نموده **جواب** اگر در خطاب اهبطوا اصل جمع بمعنی تثنیه بود خطاب بعضکم لبعض عدو بحقیقت جمع باشد ذریه آدم و حوا و ابلیس و مار و طاوس را در ورود آیت اشکالی ردی ننماید بعضکم مرفوع بر ابتدا است لکم ظرف و مستقر است خبر مبتدا است فی الارض ظرف است مر ظرف مستقر را این جمله [illegible] مر جمله بعضکم لبعض عدو را و این جمله تعلیلیه است مر اهبطوا را یعنی [illegible] گفتیم با ای آدم و حوا شما فرود روید [illegible] مشغول او بید تیر اکه ای جماعت [illegible] و از آسمان فرو شده گان در زمین بعضی از شما مر بعضی را دشمنست و بعضی میان شما بعضی دشمن است آدمی مر ابلیس را و ابلیس مر آدمی را دشمن دینی [illegible] آدمی مر مار را و مار مر آدمی را و طاوس مر مار و مار مر طاوس را دشمن طبعی است که در حق ایشان [illegible] میان ایشان بعضها و عداوتها روی خواهند نمود و بهشت جای جمع شدن دشمنان نیست [illegible] است یعنی چه بهشت محل حسد و کینه نبود [illegible] باشد و مر شما را است در زمین جای قراری و تمتعی [illegible] تا روزگاری **سوال** بر تقدیر یکه خطاب اهبطوا مر آدم و ذریه او را دارند و ذریه او آن روز معدوم بود خطاب چگونه میدارند **جواب** خطاب نه کون بمعنی کونوا [illegible] خطاب تکوین منوط بود و خطاب تکلیف که محتاج سوی ادراک فهم مخاطبان است نباشد و در شان معدوم خطاب تکوین روا است بخلاف خطاب تکلیف که آن ابتلا است و ابتلا بغیر فهم نبود و معدوم از اهل فهم نیست **سوال** تکوین [illegible] صفت است و تکوین صفت [illegible] بغیر موجود [illegible] موصوف ندارد چه تکوین صفت بغیر تکوین موجود [illegible] عقل جایز نپندارد **جواب** [illegible] معدوم که متعلق اند بمواد و قوی موجودات اند بالقوه مضاف اند سوی استعداد آدم و حوا هبوط ایشان در ضمن [illegible] آدم و حوا بود [illegible] هبوط سایر صفات ایشان با ایشان باشد **فَتَلَقّٰی اٰدَمُ مِنْ رَّبِّهٖ کَلِمٰتٍ فَتَابَ عَلَیْهِ اِنَّهٗ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِیْمُ ۝** آدم فاعل تلقی است من ربه متعلق او است کلمات مفعول است و [illegible] قرائة [illegible] رفع کلمات و نصب آدم آدم مفعول است و کلمات فاعل است فتاب علیه عطف است بر تلقی و فاء تعقیبیه است و جمله عطف است بر جمله محذوف معطوف علیه بر قلنا ای قلنا اهبطوا فهبطوا فتلقی آدم من ربه کلمات فتاب علیه انه هو التواب الرحیم تعلیل است و تاکید او جهت [illegible] و کمالیت است یعنی [illegible] آدم [illegible] چند کلمه یعنی او در رسید یا گرفت تلقی کرد آدم از پروردگار خویش چند کلمه را یعنی پذیرفت [illegible] آدم توبه [illegible]

آورد پس خدای عز و جل توبه او را قبول کرد بدرستی که او یعنی پروردگار آدم هو التواب توبه پذیرنده و خطایا آمرزنده
و عطایا بخشنده بعضی گویند کلمات مذکوره این بود ربنا ظلمنا انفسنا و ان لم تغفر لنا و ترحمنا لنکونن من الخاسرین و بعضی
گویند لا اله الا انت سبحانک و بحمدک رب عملت سوءا و ظلمت نفسی فاغفر لی و انت خیر الغافرین لا اله الا انت سبحانک و بحمدک
رب عملت سوءا و ظلمت نفسی فارحمنی و انت خیر الراحمین و بعضی گویند سبحانک اللهم و بحمدک و تبارک اسمک و تعالی
جدک و لا اله غیرک ظلمت نفسی فاغفر لی فانه لا یغفر الذنوب الا انت و ان محمدا عبدک و رسولک و بعضی گویند یا رب
بحق محمد ان تغفر لی چون آدم گفت بحق محمد فرمان شد ای آدم محمد را چه دانی که مرا بحق او میخوانی آدم گفت در بهشت هر جای
که نظر میکردم لا اله الا الله محمد رسول الله نبشته میدیدم ازین جهت او را اکرم مخلوقات در حضرت تو دانستم و اعظم
موجودات پنداشتم و نیز روایت کرده اند که گفت چون نفخ روح در من شد چشم کشادم نظر بر ساق عرش کردم
لا اله الا الله محمد رسول الله نبشته یافتم لاجرم در اعظام او شتافتم و اعتقاد بر بزرگی او کردم بران جهت او را در کار
خویش شفیع آوردم **سوال** در کتب فقه آورده اند که دعا کردن بحق کسی مکروه باشد چه کسی را بر خدای حقی نیست
اثبات حق نابوده ممتنع بود اگر دعای آدم بحق محمد ثابت شود این روایت چگونه درست آید **جواب** در ثبوت
حق بنده بر خدای میان اهل علم اختلاف مشهور است در کتب کلامیه تشریح مذکور است نزدیک جبریه افعال بنده
چیزی نیست من کل الوجوه استحقاق او منتفی است و لزوم ثواب بر حکیم و عدم وعید است فضلا و قدرا لا من حیث
انهم استحقوا لصار التسمیه آن بحق بر وجه مجاز است ایراد کلام در مجاز در چنین جائز است و بر قول معتزله افعال عباد که اختیاری است
مخلوق عباد است بحقیقت افعال ایشان است و جزا آن حق حقیقی است که فاعل مستحق آن است و بر مذهب اهل
سنت و جماعت خدای عز و جل افعال عباد یعنی بر اختیار متعلق بالاست ایشان آفرید و آفریدن خویش را بر صورت فعلی
عباد از ایشان گردانیده چون فعل بر افعال ایشان آورد جزا فعل را حق ایشان کرد ایشان میگویند بنده را بر وجه
حقیقت بر خدای حقی نیست جزا افعال عباد اگرچه حق حقیقی نباشد حق جعلی بود چنانچه در حدیث من آمن بالله
و رسوله و اقام الصلوة و صام رمضان کان حقا علی الله ان یدخله الجنة هاجر فی سبیل الله او جلس فی ارضه التی
ولد فیها مولف در مظاهر الاسرار شرح مشارق الانوار در تسمیه جزا بحق اقوال ثلثه بتصریح آورده و بتوضیح و تشریح
بیان کرده آنچه در دعای آدم آمد بر اعتبار حق جعلی است چنانچه اهل سنت و جماعت گفته اند و آنچه از نفی در صورت
افتاده است محمول بر حق حقیقی است که معتزله بران رفته اند و از جهت احتراز از وهم ثبوت حق حقیقی مردمان در دعا
باسئلک بحق فلان منع کرده و از جهت تحقق حق جعلی در دعای آدم اسئلک بحق محمد آمد **قُلْنَا اهْبِطُوا مِنْهَا**
جَمِيعًا فَإِمَّا يَأْتِيَنَّكُم مِّنِّي هُدًى فَمَن تَبِعَ هُدَايَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ
در تفسیر آورده که قلنا اهبطوا مکرر است برای تاکید و این وجه مشکل است زیرا که فتلقی آدم معطوف است بر قلنا اهبطوا ثم

سابق نکر قلنا اهبطوا تکرار برای تاکید بود و تقدم معطوف به تاکید لازم شود و ترتیب نحو تقدم تاکید بر معطوف واجب آورده و صحت جانب نحویه و عجم از زید را منع کرده مگر آنکه بر تقدیر تاکید بودن قلنا اهبطوا اتعلق آورده معترضه وار بند و معطوف بر جمله سابقه نه پندارند و جه دیگر در تفسیر آورده که تکرار برای ترتیب فاما یاتینکم منی هدی باشد آن نیز مشکل است چه ترتیب او بر قلنا از سابق بی تکرار قابلست چون ترتیب بی تکرار حاصل شود برای ترتیب تکرار حاجت نباشد مگر آنکه تکرار برای دفع توهم ترتب او بر جمل متوسط گویند و یا عادت ذکر طبق ترتیب قید بند برین وجه این جمله با عتبار ترتیب فاما یاتینکم در بیان اوفی بود بدل از و یا بیان او باشد و تواند بود که این کلام را از باب تکرار ندارند هبوط اول از جنان تا آسمان و هبوط ثانی از آسمان تا زمین پندارند و جمله معترضه برای بیان رجا و انتفاء خوف و حزن بر تقدیر اتباع هدی بود یا استئنافیه در جواب ما فعل بهم بعد ذلک یعنی و اهبطوا الغول قلنا است و جمیعا حال است فا سببیه است برای بیان ترتب و تعقب مضمون این شرطیه بر هبوط ایشان ما در ان شرطیه زایده است برای تاکید و در شرطی که حرف او موکد بما باشد نون تاکید در آید چنانچه در اما ترین من البشر و در اما تثقفنهم فی الحرب فشرد بهم من خلفهم در آخر هدی مصدر است بمعنی هدایت او ما و هادی کتاب و دینی است و خطاب در فاما یاتینکم خطاب ذریة آدم است که بر جمیع متوجه شد بر طریق واو قلتم نفسا فادارئتم و آتینا الیهود انکم لسارقون آمده و اگر خطاب با کو مرادم آید باشد بدی هدی بمعنی نبی ندارند یعنی رسول پندارند چه رسول مستتبع انبیا و رسولی شود **سوال** آمدن کتاب و پیغمبران تعلق تحقق او بعلم خدای ثابت است و آنچه تعلق تحقق او بعلم و ارادت خدای ثابت بود شک نیست مقطوع الوقوع باشد و در مقطوع الوقوع اذا باید استعمال آن بچه وجه آید **جواب** برین اعتبار اگرچه اتیان هدی معلوم خدای بود مسامع را متقین الوقوع نبود و در قواعد علم معانی مقرر است که درین باب جزم و عدم جزم سامع نیز معتبر است و تاکید فعل بنون تقیله از جهت تحقق وقوع فعل بود بنظر در علم متکلم و ارادت و وقوع آن باشد فمن تبع مرفوع المحل بر ابتدا است جمله فلا خوف علیهم ولا هم یحزنون خبر مبتدا است و جمله فمن تبع هدای تا آخر شرط سابق را جزا است یعنی اینست گفتیم و اشما همه از بهشت فرود روید و در زمین ساکن شوید پس اگر از من بشما راه راست نماینده از کتاب و نبی روی نماید پس کسانیکه راه نمودن و رهنمونی کردن مرا پیروی کنند و فرستاده و راه نماینده مرا تابع و منقاد شوند بدین حکم کرده شود برای ایشان که نیست خوفی بر ایشان و نه ایشان اند و گینی باشند **سوال** با تباع هدی و نیل دولت اهتدا خوف سبق کتاب و خشیت تبدیل سعادت بشقاوت باقی است حکم با نتفاء خوف بر سبیل عموم که از جمله لا خوف علیهم ولا هم یحزنون مفهوم میشود بر چه وجه است **جواب** بر قول اشعری اعتبار در سعادت و شقاوت و ایمان و کفر خاتمه را است تتبیع هدی نزدیک خدای همان کس است که ختم او بر هدی است و نزدیک اهل سنت هرکه ایمان آورده و قبول اسلام کرده در حال تتبع هدی است لیکن ختم بر سعادت مشروط است ترتب آن جزا است تقدیر

سوال بر تقدیر یکه آمدن هدی که بر تقدیر بود آمدن کتاب پیغامبران در علم و ارادت خدا ثابت بود و آنچه در علم و ارادت خدا ثابت بود مقطوع الوقوع باشد وکلمه ان محل لو است استعمال آن بچه وجه رواست

کلام اینست فمن تبع هدای و دوام ستعلی ذلک فلا خوف علیهم ولا هم یحزنون [illegible] و قول [illegible] نفی خوف ثابتست بر اتباع
هدی باید و بی تقیید اشعر الثبات [illegible] اشکالی باید سوال آن وجوب نفی آورده است قوله بل [illegible] بر تقدیر یکه
ثبات بر سعادت و دخول جنت باشد خوف جلال از ذو الجلال مثل جلال الباقی بود پس نفی خوف [illegible] مستعمل شود چگونه
صحت آن چیست روی نماید جواب آنکه خوف کی با علی استعمال شود و خوف الزم فاضر بود و خوف جلال را از ین قبیل
ندانند و [illegible] چون خوف پدید آید ستاد و نیز که الطبیعت مایل بر او باشد بمعنی [illegible] تعلق و تحمل [illegible]
نباشد **وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ** ○ ع
موصول با صله و دوم [illegible] الحمل بابتدا است اولئک مبتدا و دوم است اصحاب النار خبر و جمله خبر مبتدا است جمله والذین کفروا
عطف است بر اسمیه سابقه یعنی من تبع هدای فلا خوف و ماضی بقرینه سیاق بمعنی مستقبل بود و امر او مستقبل بصیغه ماضی
از جهت تحقق وقوع باشد و جمله هم فیها خالدون تکمیل است از جهت نفی وهم کسانیکه در ره باطل بروند و در شان اهل
نار گمان عدم خلود برند یعنی اینست و کسانیکه کافر شدند و آیات ما را تکذیب کنند ایشان اصحاب دوزخ اند در آنجا
جاوید باشند **يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ اذْكُرُوا نِعْمَتِيَ الَّتِي أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ** این کلام بعد ذکر یا ایها الناس
[illegible] مذکور شده [illegible] طریق ذکر خاص بعد عام آمده چه بنی اسرائیل [illegible] اند و از نسل ابراهیم خلیل اند تا زمان
[illegible] کسانیکه بیش از شصت سال یا کمتر از هژده سال عمر داشتند [illegible] و دختران
[illegible] تا زمان پیغمبر صلی الله تعالی علیه وسلم چه مقدار افزودند بنی اسرائیل از فرزندان آدم
[illegible] در کثرت نسل چه از جمله ایشان چهار هزار تن بفضیلت نبوت پیوستند و نفخی طبیعت
[illegible] که با پیغمبران کردند کفار [illegible] که از ایشان بر سر سیدند ممتاز اند پیغمبر را صلی الله تعالی علیه وسلم
[illegible] ایشان بود [illegible] در عظمت تخصیص ایشان مناسب [illegible] و بر تقدیری که مراد از یا ایها الناس اعبدوا
[illegible] اسرائیل [illegible] از جهت آن بود که ایشان در جوار مشرکان اند از اشباه و امثال ایشان اند
[illegible] اسرائیل [illegible] از جهت تباین مقام دارند بر طریق فصل ان الذین کفروا سواء علیهم
[illegible] عظمت گردید [illegible] و بیان با طول کلام در آن مناسبت دارد یا مقام [illegible]
[illegible] که در میان [illegible] میان و کلام متصل واقع شده و اسم در لغت سریانی بنده ایل خدا یعنی یعقوب
[illegible] یعنی [illegible] و اگر گویند [illegible] پسران [illegible] مراد یعقوب است یعنی اینست
ای بنی اسرائیل یعنی ای پسران یعقوب یاد کنید نعمت مرا [illegible] بفضل و کرم عام انعام کرده ام بر شما یعنی فراموش
[illegible] در حق ایشان [illegible] چون [illegible]
مانند [illegible] ایشان از [illegible] فرعون [illegible] بعضی از ایشان چون سلیمان علیه السلام [illegible]

بیرون آمدن دوازده چشمه از سنگ هنگام استسقا و نعمت سایه کردن ابر در تیه و فرستادن من و سلوی و فرستادن عمود
از نور تا در ظلمت شب روشنائی دهد و ناگرفتن ریم در جامه و نا افزودن ناخن و موی که حاجت به کردن آن افتد
و تواند بود که از نعمت مذکوره دولت پیغمبر علیه السلام مراد باشد و مراد از ذکر بیان آن نعمت اعتراف بدان و دانستن قدر
آن و ایمان آوردن و تصدیق کردن بود **وَأَوْفُوا بِعَهْدِي** واو واو عاطفه است بر اذکروا یعنی ایفا و وفا
کنید بعهد من یعنی بعهدی که شما با من کرده اید بجا آرید چیزی که بعهد التزام نموده اید یعنی بعهدی که در میثاق بود و گفتند
بلی انت ربنا روی نمود یا بعهدی که شما با پیغمبران کرده اید و شما بر التزام آن آورده اند یعنی عهد ایمان آوردن بپیغمبر
که مبعوث خواهد گشت و کتابی که نزول خواهد پیوست کما قال الله و اذ اخذ الله میثاق النبیین لما آتیتکم من کتاب و حکمة ثم
جاءکم رسول مصدق لما معکم لتؤمنن به و لتنصرنه قال ءاقررتم و اخذتم علی ذلکم اصری قالوا اقررنا قال فاشهدوا و انا معکم
من الشاهدین یا بعهدی یعنی امری بود مراد از و امر بایمان و طاعت باشد و معنی کلام چنانکه شنید با امر ایمان دارید و کلام یعنی ایمان
آرید و طاعت ورزید منفیذ است **أُوفِ بِعَهْدِكُمْ** جواب امر یعنی او فی بعهدی نصیر فا واقع شدن بعهدان تو فو بعهدی
باضمار ان شرطیه مجزوم است و معنی ایفیست و وفا کنم در حیز خلعت بیارم بعهد شما یعنی بعهدی که با شما دارم از وعد مغفرت
در جنت و جزای طاعت در استجابت دعوت و نصرت و معونت بر تقدیر ایمان و طاعت **وَإِيَّايَ فَارْهَبُونِ**
عامل ایای محذوف است بر تفسیر فارهبون فا این است یا در جواب اما محذوف است ای اما ایای فارهبون مثل فاما ثمود
فهدیناهم یا عاطفه است ای ایای ارهبوا فارهبون و تقدیم جملتین مبنی است بر تقدیم مفعول که مفید قصر است و تأخیر او که مفید
قصر نیست لیکن جمله که در وی قصر است مفید دو حکم بود اکثر فائده باشد و جمله که در وی قصر نیست مفید یک حکم است از جمله که در وی
است فائده او کمتر است عطف اقل فائده بر اکثر فائده نکرده کسی این پرسیده بر عطف را مانع نمی پندارد بر این رابطه یعنی مخصوصا
دیگر نیز ایراد کرده اند تقییم این وجه را در حیز اشکال آورده اند معنی آنست بر چون که باشد از غیر من ترسان باشید و از
غیر من مترسید **وَآمِنُوا بِمَا أَنْزَلْتُ مُصَدِّقًا لِمَا مَعَكُمْ وَلَا تَكُونُوا أَوَّلَ كَافِرٍ بِهِ وَلَا تَشْتَرُوا**
بِآيَاتِي ثَمَنًا قَلِيلًا وَإِيَّايَ فَاتَّقُونِ و آمنوا عطف است بر انشاءات سابقه بما انزلت عبارت از قرآن ما معکم کنایت
است از قرآن از باب کنایتی که مطلوب بهاست صفت و موصوف هر دو کنایت است چنانچه الاصغران تصریح بذکر قرآن نکرد
و نام قرآن صریح نیاورد زیرا که کنایه ابلغ است از تصریح و ترجیح اولی است از تصریح و لا تکونوا عطف بر آمنوا و ربند و اول کافر
یعنی اول قوم کافر پندارند و تواند بود که از اول گروه کافر جماعت قریش و اهل مکه مراد بود و کلام محمول بر تشبیه بود و لا
تکونوا مثل اول قوم کافر یعنی لا تکفروا کما کفر اهل مکه و لا تشتروا عطف است بر لا تکونوا بایاتی متعلق است بلا تشتروا
ثمنا مفعول لا تشتروا است و لا تشتروا بمعنی لا تبیعوا است کما فی قوله تعالی و شروه بثمن بخس دراهم ای باعوه و در تحویل
قلب است ای لا تستبدلوا آیاتی بثمن قلیل تواند بود لا تشتروا بمعنی لا تستبدلوا باشد ... و ایای فاتقون

که در ابای قار بنمون گذشته و بیان پیوسته یعنی امنیست ای بنی اسرائیل بدانچه فرستاده ام سوی محمد در آن حالیکه
راست دارنده است مر کتابی را که با شماست یعنی توریت ایمان آرید و تصدیق او کنید یعنی کنید بتحقیق تصدیق او و مگردید
و مباشید نخستین قومی ناگرونده و اول گروهی انکار بقرآن ورزنده چنانچه دیگران شمارا در کفر پیروی کنند و خود را در
متابعت باطل شما افگنند یا گویند مباشید مباشید همچو قریش که دوستان قرآن سابق ترین منکرانند و همچو اهل مکه نخستین کافران
بدان اند یعنی همچو ایشان مباشید و بآیات کتاب من ثمن قلیل را بدل مکنید و شی عظیم را بعوض شی حقیر از دست منهید
و از من بترسید و از عقاب من بپرهیزید و این خطاب مر احبار یهود راست که دنائت همت بورزیدند و متابعت رای
رکیک گزیدند آیاتی که حجتهای مسلمانان بود از نعت محمد صلی الله تعالی علیه وسلم و حلیه و لطف و قد و قامت او از توریت دور
کردند و بجای آن آیات دیگر و احکام دیگر بر حسب مطلوب خویش آوردند بر تحریف توریت شتافتند بدل آن و ثمنی قلیل را
بعضی گویند آیات امور مذکوره تحریف کرده بر ایشان میرفتند و عوض آن یک صاع جو و چهار گز کرباس ستدند و بعضی گویند
ثمن قلیل ریاست و بزرگی ایشان بود که برین کار در ایشان چندکسی افزود و بعضی گویند ثمن قلیل دنیا بود که برین
سبب ایشان را روی نمود که بخاطر دین شتافتند و حظ دنیا یافتند و معلوم است که دنیا تمام آن بر نسبت آخرت قلیل
است نظم قرآنی بر آن دلیل است قال الله تعالی قل متاع الدنیا قلیل والآخرة خیر لمن اتقی هر چند که ایشان محرفان
توریت را رشوتها میدادند و تحفه و هدایا بسیار میفرستادند و در زرع و شمار خویش شریک میکردند و حق بازی بجای
آوردند و چون آن چیز یا آنچه در ایشان حاصل آمده بنسبت حرمانی که ایشان را واقع شده پیش چشم خرد سهل نماید و در
نظر عقل قلیل آید قال علی رضی الله تعالی عنه شعر قد اوقع الناس فی الدنیا باربعة ٭ باکل و شرب و ملبوس و منکوح
و مرجع الکل ان فکرت فیه الی ٭ رد ثبول و مطرح و مفقوح ٭ بزرگی راست ؎ حاصل دنیا زکهن تا بنو
چون گذرنده است بپرهیز تو بجو ٭ این آیت موعظت مر بنی اسرائیل بعبادت است و پند دیگران بدلالت است تو
علمای سوء که با ظالمان بیامیزند و در ظلمهای ایشان راضی باشند و حیلها انگیزند و قاضیان جابر مرتشی
که رشوت ستانند و بواسطه آن حکم شرع بگردانند و مفتیان با حق در فتوی باطل باک ندارند و بطمع دنیا خوف
آخرت بر خاطر نیارند و امرا بیداد که داد مظلوم ندهند و بار مظالم بر گردن خویش نهند و از عمل عمال بیفهم شوند
و تفحص حال ایشان ننمایند و زراعی بیدین که در عمل دنیا از دایره شرع و معاملت بیرون روند و در تحصیل آن اموال و
وظایف اشتغال و اعمال احتیاط ننمایند و امثال ایشان همه در مضمون این آیت در می آیند و داخل نهی مذکور بر وجه
مسطور میشوند وَلَا تَلْبِسُوا الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ وَتَكْتُمُوا الْحَقَّ وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ ○ لا تلبسوا عطف است
بر تقتلوا و تکتموا الحق عطف بر نهی است بر حکم عطف لا نهی بر حصر این امن و توانه بود و جمع باشد یعنی لا تجمعوا اللبس الحق
بالباطل و کتمان الحق از قبیل لاتاکل السمک و تشرب اللبن وانتم تعلمون حالست مفعول تعلمون محذوف است اوصفته

وانتم تعلمون انه الحق چه کتمان حق با وجود دانستن اینکه حق است زشت تر است و وبال و نکال آن اکثر است گناه با جهل احتمال عذر دارد و جز و گناه را با علم فی الجمله بدتر می پندارد و هم ازین جهت گفته اند ویل للجاهل مرة و للعالم سبعین مرة و تواند بود و تعلمون منزل منزله لازم بود و مفعولی تقدیر نکنند یعنی وانتم تتصفون بالعلم باشند **سوال** لبس حق بباطل و کتمان حق دو فعلی علاحده نیست هر جا که لبس حق بباطل است کتمان حق در وی داخل است دو بار نهی چه حاجت باشد و نهی از جمع چگونه بود **جواب** لا نسلم که این دو فعل علاحده اند بلکه لبس حق بباطل آنست که آیتی دروغ کنند بجای آن چیزی دیگر آرند و کتمان حق آنست که در خواندن توریت آیتی را بگذرانند و در نمودن حاضران دست بران بدارند یا آیتی که در توریت دیده اند بگویند که ندیده ایم و نشنیده ایم و یاد داشته را گویند یاد نداریم و نشنیده ایم **سوال** برین طریق دو نهی خواهد بود و نهی از جمع درست نماید چون نهی از جمع باشد از تنها بودن یک فعل نهی نبود چنانکه لا تأکل السمک و تشرب اللبن جمع بین الفعلین منهی بود هر یکی تنها منهی نباشد اینجا نهی از هر فعلی بانفراد سابق دارند نهی از جمع برای چه سپارند **جواب** چون جمع میان دو فعل منهی عنه بود تواند بود که هر یکی تنها منهی عنه نباشد چه در لا تأکل السمک و تشرب اللبن عدم نهی از هر فعلی گفته اند و تواند بود هر یک فعل منهی عنه باشد و جمع میان ایشان نیز منهی عنه بود چنانچه در لا تشرب الخمر و تزنی و لا تکذب فائده نهی از جمع تعریض از شدت شناعت حال جمع کنندگان بود جمع میان دو منکر شنیع از انفراد یکی باشد یعنی اینست حق را بباطل بپوشید و در ترویج باطل بکوشید چنانکه نعت محمد را که حق است پوشیده و در اظهار نعت دجال که باطل است کوشیده و چون بپوشید دل بدکاره یعنی حق را ظاهر کنید پنهان مدارید و حال اینست که شما حق میدانید و کتاب را که حق و باطل بیان کرده است میخوانید و این آیت نیز در حق بنی اسرائیل بعبارت است و در حق دیگران باشارت است چون مشرکان که توحید را که حق است باشراک باطل پوشیده اند و بت پرستی را که باطل کوشیده اند و در حق نصاری که ولد عیسی تخفیف خوانند و بندگی عیسی را فرزندی که باطل است بدل گردانند وَاَقِیْمُوا الصَّلٰوةَ وَاٰتُوا الزَّكٰوةَ وَارْكَعُوْا مَعَ الرّٰكِعِيْنَ ۝ جمل مذکوره معطوفه اند بر نهیها آن سابقه **سوال** انشاءات سابقه خطابات بنی اسرائیل است این جمل نیز بر حکم معطوف هم ازین قبیل است و بنی اسرائیل در هنگام آن خطابات کافر بودند بدلیل ایشان را بامر آمنوا بما انزلت مصدقا لما معکم ایمان فرمودند و کافران مخاطب بعبادت نه اند پس درون صلوة و زکوة که از عبادات است مخاطب چه نوع شوند **جواب** خطاب کفار بعبادات که مقرون با خطاب ایمان بود آمده بدلیل آنکه مشرکان مکه بخطاب یا ایها الناس اعبدوا از جهت تضمن امر بکل جنس عبادت ایمان را که اصل عبادات است مخاطب شده چنانستی که گفت ایمان بیارید و سایر عبادات بجا آرید چنانچه بالا تحقیق شده و بیان این مشرح آمده و بدلیل آنکه فقها در نفی خطاب کفار بعبادت گفته اند که ایمان اصل عبادات است باقتضا مامور به شود و این تصریح است بدانکه امر با ایمان تصریح باشد خطاب شرایع جائز بود و نیز در کتب اصول فقه ثبوت اخذ

کفار بسبب ترک نماز و زکوة آورده باشند ما سلککم فی سقر قالوا لم نک من المصلین و لم نک نطعم المسکین و کنا نخوض مع الخائضین
و کنا نکذب بیوم الدین اشارت کرده و مقرر شده در آخرت نسبت بخطاب فروع معذب شوند و پیش کسی که فی التکلیف در دنیا ماخوذ
نشوند و حمل کردن اقیموا الصلوة و آتوا الزکوة بر قبول صلوة و زکوة بعید نیست و بنابر اهل التحقیق تفسیر [illegible]
قبول صلوة و زکوة و تصدیق آن از اصل ایمان شده و در مضمون امنوا بما انزلت مصدقا تا ۱۱ [illegible] در آمده یعنی
نماز بپای دارید و زکوة مال بدهید و ارکعوا مع الراکعین رکوع کنندگان رکوع کنید و در آوردن رکوع با مسلمانان از کج موافق باشید
که اهل کتاب در نماز خویش رکوع نداشتند و آنرا از ارکان نماز نمیدیدند گفته اند بدین آیه ایشان در نماز برکوع مامور شده
اند و بعد خطاب ایمان بسایر عبادات مخاطب آمده اند **سوال** از قید مع الراکعین لازم آید که نماز گزاردن تنها روا نبود
بغیر جماعت چنانچه بعضی علما گفته اند فرض باشد **جواب** این امر سبب امر بود در آوردن رکوع در نماز بعد از امر بایمان
و امر است ایشان را بموافقت در این کار با مسلمانان و امر بآوردن رکوع در نماز مر طایفه یهود که در نماز ایشان رکوع از ارکان
صلوة نبود مقتضی موافقت در جمیع ادا نماز بجماعت نبود و موجب فرضیت جماعت نشود و نیز قدرت بر جماعت متعلق
بغیر باشد و قدرت بغیر قدرت نبود و تکلیف بما لا قدرت باشد و اگر جماعت فرض باشد تکلیف فی قدرة الغیر آید پس بدین وجه
جماعت فرض نتواند بود و فرضیت او روی نتواند نمود **سوال** جماعت را علما در نماز جمعه فرض گفته اند و در باره فرضیت
آن برفته اند چون آن قدرت بغیر باشد فرضیت جماعت در نماز جمعه نیز قدرت بغیر بود **جواب** فرضیت نماز جمعه بتقدیر
انعقاد جماعت بود و جمعه پیش از انعقاد جماعت فرض نشود و بعد انعقاد جماعت قدرت برادا [illegible] امام را و قدرت بر اقتدا
مقتدی را آن را صفت فعل [illegible] باشد و هیچ یکی میان آن دو فعل بعینه از فعل دیگری که جماعت بود قدرت بغیر نبود [illegible]
که بغیر تکیه در استادن قرار نگیرد و شکسته شود یا آدمی در قیام محتاج است پذیرد که در ذخیره فقه آورده او را قیام در نماز فرض
نبود نشسته گزاردن روا باشد زیرا که بعد وجود متکا اختیار فعل او است یعنی بر قدرت و اختیار او است آنچه محتاج الیه
بود حاصل او شده کار او موقوف بر فعل دیگری نمانده بخلاف قاید جمعه که [illegible] موقوف بر سبب [illegible] متعلق
بجماعت است و هر [illegible] فعلی دیگر از آن قاید باشد [illegible] قاید حاجت بفرم نشود سیر اعمی [illegible] خویش
شود و موید این آنست که اعمی را اگرچه قاید موجود بود از جهت آنکه قدرت بغیر است جمعه فرض نشود و چون قاید اعمی را
در ادا جمعه برساند و در مقام اقتدا استاده گرداند جمعه بر وی فرض شود چه قادر بفعل خویش گردد **اتامرون الناس**
بالبر و تنسون انفسکم و انتم تتلون الکتب افلا تعقلون ○ استفهام برای انکار است
بر وجه توبیخ است یعنی لا ینبغی و تنسون عطف است بر تامرون و جمله و انتم تتلون الکتاب حال است و همزه افلا تعقلون نیز برای
استفهام است و فا برای عطف و جمله معطوف است بر جمله که مفهوم است از توبیخ سابق چه از توبیخ وقوع فعل مفهوم بود یعنی
اتامرون الناس بالبر و تنسون انفسکم افلا تعقلون قبح صنیعکم باشد و توبیخ راجع بهر دو [illegible] یعنی فا بود اگر استفهام

در تأمرون برای تقریر یعنی تثبیت دارند مفهوم مذکور ظاهر تر پیدا شده و تواند بود افلا تعقلون بر تأمرون و تنسون معطوف شود همزه بر تأمرون متعلق بمجموع باشد همزه افلا تعقلون مکرر برای تاکید دارند بر طریق أئذا متنا وكنا ترابا وعظاما أئنا لمبعوثون پندارند یعنی آیا نیستا مردمان را بنکوئی میفرمائید و نفسهای خویش را فراموش میکنید و حال آنست که شما کتاب میخوانید و خود را ببین و آن میدانید کین زشتی کار خویش را در نمی یابید یعنی شما باید که همچنین [illegible] که خود را در ورطه گویندگان ناکننده گلکنید پس بنا شایستگی آن واقف نگردید و توبیخ بر [illegible] نفس خویش در هنگام امر کردن دیگران تحریض ست بر آوردن نیکی و منع از ترک دادن آن پس این جمله معترضه بود و تکمله اعتراض توبیخ باشد نزول این آیت در حق کسانیست که دوستان و قریبان خویش را میگفتند بر ایمان پایدار باشید و نماز برپا دارید و حقوق زکوة بگذارید و خود را از جهت علت حب ریاست و قلت عقل ذکیاست ایمان نمی آوردند و نیکی نمی کردند و درین آیه نیز خطاب بر بنی اسرائیل را بعبارت [illegible] و بدلالت [illegible] که بر خلاف [illegible] خویش عامل باشند متناول آید **واستعینوا بالصبر والصلوة** این جمله معطوف ست بر اقیموا الصلوة وآتوا الزكوة یعنی [illegible] و اجتناب از معاصی و احتراز از ارتکاب مناهی بصبر یعنی بکسر نفس از هوا و [illegible] یاری خواهید و در [illegible] لغت طاعت و عبادت مدد [illegible] استعانت در اجتناب از معاصی بصبر یعنی بحبس نفس از هوا ظاهر بود اما استعانت بصلوة بآیه ان الصلوة تنهى عن الفحشاء والمنكر مبرهن شود چه مصلی [illegible] افعال نماز از مباحات بر حذر و حرام میگرداند خود را در حالت شریفه در ارتکاب محرمات چگونه رساند و تواند بود که از صبر و صلوة روزه و نماز مراد شود یعنی کلام چنین بود برای باز ماندن از معاصی بروزه و نماز یاری خواهید و بدین دو عبادت شریفه مدد جوئید بروزه که نفس را قاهر ست باز ماندن از معاصی ظاهر ست و نماز چنانچه بالا گذشت و پیش ازین بیان پیوست یا از صبر در محاربه مراد دارند و از نماز نمازی که بنیت ظفر یافتن بر دشمن میگزارند اراده کنند **وانها لكبيرة الا على الخاشعين الذين يظنون انهم ملاقوا ربهم وانهم اليه راجعون** ضمیر انها عاید بر استعانت که مدلول استعینوا است بر طریق اعدلوا هو اقرب للتقوى و جمله حال ست از [illegible] و الا على الخاشعين [illegible] الا على الخاشعين مستثنی مفرغ ست و مستثنی در کلام موجب شود مگر آنکه بر طریق قرأت الا يوم كذا [illegible] استثنا مستقیم آید این مستثنا ازین قبیل ست و بر تصحیح استثنا مفرغ در کلام موجب [illegible] و تاکید [illegible] که بر مردمان نماز و روزه را اداء هیأت بسیار دارند و منظر در کمیت و کیفیت امور شاقه پندارند [illegible] آسانی [illegible] آنرا از کارهای بزرگ ندانند و نداشتند که این کاریست متعلق بتوفیق خدا [illegible] بر مسلمانان را آسان گردانیده و این دولت بر ایشان رسانیده بذات خویش کاری دشوار است در ظاهر [illegible] بسیار ست آسان کاری نیست [illegible] دشواری [illegible] کفار [illegible] کار [illegible]

ع ربع

کرده اند بزرگی مناجات کرده که ای بار خدایا مرا بکاری و بشمار اهل ایمان آمد براه توحید بجو و لا اله الا الله بگفت
این کار مرا آشنا نیست شب و روز در دل و زبان من در این سخن گردان شده این کار بر گفتار و شنود نیست بر تو آشنا
ساخته پروردگار است بر این تحقیق تأکید این جمله از جهت مر انکار را اسرار ایشان و منزوار تو اکید باعتقاد و ظن اینجا بمعنی
ایقان است زیرا که دانستن لقای پروردگار و رجوع بسوی حضرت او بگاه کردگار بلاشک از ایمان است و ایمان بی ایقان
نبود و محل ارادت ظن نبود سؤال چرا ایراد لفظ ظن در محل ایقان نکته چیست و این اختیار برچه معنی است جواب
بر تقدیر ظن لقاء الله و ظن رجوع بسوی حضرت او که آن خشوع و تسلیم برسالت بصبر و صلوة انجا حاصل شود و بر تقدیر علم بران و
ایقان آن بر طریق اولی حاصل بود و اینجا چون خشوع بر تقدیر علم متکلم بلا شبهه مرجح گردانیده است باشد و بلقاء کنایه را
ابلغ از صریح دانند و تلویح را اولی از تصریح پندارند معنی آنست استعانت کنید بصبر و صلوة و حال آنست که
استعانت بصبر و صلوة هر آئینه خصلتی بزرگست آسان نشود مگر بر فروتنان آنکه یقین دارند که بدرستی ایشان بیندگان جایگاه
پروردگار خویش اند و بدرستی ایشان بسوی ثواب و عقاب خداوند خویش بازگردنده اند و در دل ایشان این معنی جا گیرد و خاطر
ایشان بدین مضمون آرام پذیرد و تواند بود که ضمیر انها بر امور مذکوره از اوامر و نواهی عنها مر قوله یا بنی اسرائیل اذکروا
قوله استعینوا بالصبر عاید بود یعنی جمیع آنچه بدرستی این چیزها هر آئینه بزرگ اند و گران اند مگر بر خاشعان که ایشان انرا آسان
دانند یٰبَنِیٓ اِسۡرَآءِیلَ اذۡکُرُوۡا نِعۡمَتِیَ الَّتِیۡۤ اَنۡعَمۡتُ عَلَیۡکُمۡ تکرار و تنبیه ندا برای اظهار اهتمام و اعتنا است
چون تکرار یا ابت در آیت یا ابت لم تعبد ما لا یسمع و لا یبصر و لا یغنی عنک شیئا یا ابت انی اخاف ان یمسک عذاب
من الرحمن فتکون للشیطان ولیا غرض ازین جمله و جمله یا بنی اسرائیل اذکروا نعمتی التی که بالا گذشته و پیش ازین رفته
موعظت بنی اسرائیل است هر دو جمله در غرض یکی تفصیل است ازین جهت فصل کرد و تعبیر بالطف آورده در هر دو محل اطلاق بنی
اسرائیل بر فرزندان فرزندان بر وجه مجاز است و جد پدر را پدر خواندن و در حیز جواز است معنی آنست ای بنی اسرائیل
یاد کنید نعمت مرا آنکه انعام کرده ام بدان نعمت بر شما وَاَنِّیۡ فَضَّلۡتُکُمۡ عَلَی الۡعٰلَمِیۡنَ معطوف است بر نعمتی که مفعول
اذکروا است معنی آنست و بدرستی که من فضل دادم شما را بر عالمیان و برتر گردانیدم از جهانیان و این خطاب بنی اسرائیل
را که حاضرند باعتبار اجداد ایشان است که مفضل بر عالمیان بودند و در زمانه خویش فاضل از جهانیان شمرده شدند و این
چنانست که اولاد پادشاهان را میگویند که شما را پادشاهی داده اند یا اولاد دانشمند را گویند که مرتبه دانشمندی در شما
نهاده اند اگرچه در ایشان پادشاهی نبود و برایشان دانشمندی نباشد اگر از عالمین همه عالم مراد شود تفضیل ایشان
در فضل جزوی باشد چنانچه فضل مریم بر نساء عالم در ولادت عیسی و همچو فضل خضر بر دانستن بعضی جزئیات بر موسی و اگر از
عالمین جماعت کثیره از اهل زمان ایشان مراد باشد فضل کلی متمکن بود وَاتَّقُوۡا یَوۡمًا لَّا تَجۡزِیۡ نَفۡسٌ
عَنۡ نَّفۡسٍ شَیۡـًٔا وَّلَا یُقۡبَلُ مِنۡهَا شَفَاعَةٌ وَّلَا یُؤۡخَذُ مِنۡهَا عَدۡلٌ وَّلَا هُمۡ یُنۡصَرُوۡنَ تقبل بصیغه مذکر و

خوانند و بمعنی نیز و قراءت یکی هو انست روایت کرده اند که یهود خلاص خود و شفاعت آبای خویش می جستند و یشفع لنا آباؤنا الانبیا میگفتند در رد ایشان این آیت نازل گشت و این تفهیم دور [illegible] پیوسته است و اتقوا یوما ای عذاب یوم او هول یوم عطف است بر اذکروا شیئا مفعول به است مر لا تجزی و جمله لا تجزی صفت است مر یوما را و ضمیر محذوف است ای یوما لا تجزی فیه نفس عن نفس شیئا و معنی لا تجزی لا تقضی است من جزی الدین اذا قضاه یعنی لا تقضی نفس عن نفس شیئا مما علیها من الحقوق یا شیئا مصدر است یعنی ماخوذ از بن سنی ای لا تقضی شیئا من القضا یا لا تجزی بمعنی لا تنفع من جزی عنی زید عن عمرو بمعنی نفعه باشد ای لا تنفع نفس نفسا شیئا من النفع بمعنی لا تکفی من جزا و انی کذا من کفیته بهمه یعنی لا تکفی نفس نفسا شیئا من مهامها او شیئا من الکفایة ولا یقبل عطف است بر لا تجزی ولا یقبل من احد النفس الکافرة شفاعة یشافع حمایة ولا یؤخذ منها عدل عطف است بر لا یقبل منها شفاعة ای لا یؤخذ من النفس الکافرة فدیة او بدل و عدل اسم [illegible] عدالت است بر لا یؤخذ منها عدل [illegible] بحرف نفی موجب تخصیص نفی است و معنی آنست که بپرهیزید عذاب یا هول روزی را که قضا نکند و ادا نماید هیچ نفسی از قبل هیچ نفسی چیزی از حقوق یا چیزی از قضا یا گویند هیچ نفسی هیچ نفسی را چیزی از نفع نافع نبود یا گویند هیچ نفسی هیچ نفسی را چیزی از کفایت یا چیزی از مهمات کفایت نکند و از هیچ نفسی کافر هیچ شفاعتی مقبول نبود و چنانچه شفاعت در حق مومنان بر حکم شفاعتی لاهل الکبایر من امتی مقبول شود و از هیچ نفسی کافر هیچ فدایی که بدان خلاص او بود گرفته نشود و هر چه سازد مقبول نگردد و هم ایشان نصرت یاری داده نشوند به یاری دادن کسی از عذاب نرهند نفی منصوریت مخصوص بکافران است مقصور بر ایشان است مومنان منصور باشند و دشمنان ایشان مقهور اند کما جاء فی کتاب رب العالمین وکان حقا علینا نصر المؤمنین وَإِذْ نَجَّيْنَاكُمْ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَسُومُونَكُمْ سُوءَ الْعَذَابِ يُذَبِّحُونَ أَبْنَاءَكُمْ وَيَسْتَحْيُونَ نِسَاءَكُمْ وَفِي ذَٰلِكُمْ بَلَاءٌ مِنْ رَبِّكُمْ عَظِيمٌ اذ متعلق است باذکروا محذوف و این جمله عطف است بر اذکروا سابق و جمله یسومونکم حال است از کم که مفعول نجینا است رابط ضمیر مفعول است یا حال است از آل فرعون رابط ضمیر فاعل است یا مستانفه است و جواب ما ذا یفعلون و سوم [illegible] باشد ای سوء العذاب اضافة صفت سوی موصوف است از باب کریم الخطاب جمله یذبحون ابناءکم با معطوف خویش بدل است از یسومونکم یا بیان است یا حال دیگر است و این نیز حکایت حال ماضیه است چنانچه بالا گذشت یذبحون و یستحیون نساءکم یا مستانفه است جواب ما ذا یصنعون من ربکم عظیم صفت است مر بلاء و بلاء مرفوع بابتدا است فی ذلکم ظرف مستقر است خبر مبتدا است جمله تفسیر تبیل است و معنی آنست و یاد کنید ای بنی اسرائیل هنگام آنکه رهانیدیم شما را یعنی پدران شما را از گروه فرعون که دنبال شما کرده بودند در ین حال که انها عذاب سخت و درشت میرسانیدند پسران شما را ذبح میکردند و دختران شما زنده میگذاشتند و برای خدمت می آوردند و کشتن پسران [illegible] شما بلای است بس عظیم و زنده داشتن دختران برای خدمت ایشان ابتلائی است [illegible] [illegible] ان با نعمت [illegible] اگر گویند [illegible] دختران زنده [illegible] اطلاق [illegible]

وارد شد جواب اطلاق اسم ابنا بر صغار باعتبار آنکه ایشان از آن خواهند شد بر وجهی که از سالها بلیغ شدند چنانچه تعبیر
باسم ما یؤول الیه چنانچه تسمیه عنب بخمر در انی ارانی اعصر خمرا در کلام مجید آمده در قصه آورده اند فرعون خواب دید که آتشی
از بیت المقدس برخاست فرعون و گروه او را بسوخت و بنی اسرائیل را سلامت گذاشت معبران را طلب کرد و دل را بر طلب
تعبیر این خواب آورد و خاطر بر تحقیق او گماشت ایشان گفتند از بیت المقدس مردی پیدا شود که هلاک تو و گروه تو بسبب او
باشد فرمان داد هر پسری که در بنی اسرائیل زاده شود بکشند و دختر را برای خدمت زنده دارند تا گویند دوازده هزار
بچه را و بعضی گویند هفتاد هزار بچه را کشتند تا آنکه خلق جمع شدند پیش او گفتند چون این مردان بمیرند و بچگان دیگر جای
نشوند جهان خرابی گیرد و عالم تباهی پذیرد فرمان داد که یک نوبت که یک سال بکشند و یک سالی بدارند در سالی که نوبت
ناکشتن بود هارون صلوات الله علیه متولد گشت و در سالی که نوبت کشتن بود موسی صلوات الله علیه و سلامه بولادت
پیوست بعد از زادن مادر موسی بالهام حق تابوتی ساخت و موسی را در تابوت کرد و در دریا انداخت تا شاید بسلامت
ماند و خدای او را باز بمادر رساند تابوت مذکور زیر قصر فرعون گذشت از بالای قصر منظور نظر او گشت تابوت را بر آوردند
موسی را از تابوت بیرون آوردند زن او گفت این از بنی اسرائیل نیست از جای دیگر آمده برای اینکه ما او را فرزند
سازیم از غیب پیدا شده ما را که فرزند نیست بداریم فرزند شود مرا و ترا روشنائی چشم گردد بر خویش داشتند و فرزند خواندند
برای طلب دایه کردند مادر او را باسم دایگی آوردند و بعد از آن داده اینکه [illegible] پیوست و درین معنی اظهار کمال قدرت
خدای میشود از کشتن چندین هزار کودک را کشتند آنکسی که هلاک فرعون و قوم او بسبب آنکس بود زنده داشتند
کسی را که سبب هلاک او بود در نیافت هم در خانه او تربیت و پرورش یافت ابیات گر دشمنت قوی است نگهبان
قوی تر است ایمن باش معتصم بخدا و مستعان ؛ در زیر پای پیل سر مورک ضعیف ؛ از دستگیری کرم
ماند در امان وَإِذْ فَرَقْنَا بِكُمُ الْبَحْرَ فَأَنْجَيْنَاكُمْ وَأَغْرَقْنَا آلَ فِرْعَوْنَ وَأَنْتُمْ تَنْظُرُونَ ○
و اذ فرقنا معطوف است بر اذ نجیناکم و بکم متعلق است بفرقنا لفظ سببیه و تواند بود سبب هم بجو آلت اعتبار کنند یا را
برای استعانت گویند سبب مجازی بود ازین آیه معارضه ان اضرب بعصاک البحر فانفلق نشود و انجیناکم معطوف است
بر فرقنا و اغرقنا معطوف است بر انجیناکم و انتم تنظرون حال است معنی اینست بسبب شما دریا را جدا جدا کردیم و راههای پیدا
آوردیم تا شما از دریا گذشتید و از شر فرعون و لشکر او نجات یافتید و فرعون و لشکر او را غرقه گردانیدیم و از ره آب
تا آتش دوزخ رسانیدیم و حال اینست که شما نیز در حال ایشان نظر میکردید بیت فرعون که شده آبی را آتشی
ره آتش شده نیز خاک بسر باد شد از سرکشی و طغیان و [illegible] بود که قوم فرعون تلف کردن بنی اسرائیل
هستند و سران و بزرگان ایشان جمع شده بر فرعون گفتند بنی اسرائیل را برای چه نگاه میداری و سبب چه زنده میداری از ایشان طفلی
[illegible] بفساد خود هلاک و [illegible] روی خواهند شد موسی علیه السلام و ایشان این سخن بشنید [illegible]

بر موسی علیه السلام مضمون واوحینا الی موسی ان اسر بعبادی وحی آمد وقتی در دل موسی با بنی اسرائیل و آمدن
بنی اسرائیل دختران را که در خانهٔ قبطیان بودند برین رسم کرد فردا روز عاشورا [illegible] روز اجتماع ایشان است واقربا ستانید
دختران مذکوره که در خانهٔ ایشان خدمت داشتند زر و پیرایه ایشان عاریت خواستند و بدین بهانه زر بسیار قبض کردند
و همه بر خانهای پدران خویش آوردند ششصد و بیست هزار مرد بنی اسرائیل از مبارزان [illegible] بودند و از کید فرعون برده
بقرار نهادند هر ده ساله فرود تران و شصت ساله و بالا تران در شمار نبودند و زنان و اطفال از غایت کثرت بشمار
نیامد و قبطیان اجتماع ایشان را اجتماع برای روز عاشورا داشتند و بر کیفیت کار ایشان مطلع گشتن نتوانستند تا همه از خرد
و بزرگ با لوازم و لواحق بیرون آمدند و زر و پیرایه قبطیان که عاریت گرفته بودند با خود آوردند سوال ایشان مستامن
بودند و با قبطیان مستامن میبودند مستامن را مال حربیان بردن نشایستی و این چنین معامله با ایشان نبایستی
جواب سائل تواند بود که گوید ایشان مستامن نبودند چه بر صورت اسیران میبودند که قبطیان ایشان را میکشتند و رنج
و عنا بر ایشان مینهادند و چون کسب عادت ایشان [illegible] مستامن چنانکه رنج و عنا میکنند اسیران اگر ظفر یابند مال
حربی را در یابند چنانچه دانند و توانند و بهر حیله که دست دهد اگر چه گدائی و دزدی باشد بستانند و اگر
بوده باشد برین کار مقدم شدند اقدام نمودند که اگر در وقت گرفتن مشغول میبودند عاریت نمیشدند گرفتار ایشان گردند در تلف
افتند فرعون شنید که بنی اسرائیل بیرون آمدند و در فرار و گریز شدند و [illegible] رفتن نتوانستند لاجرم در
آن ساعت [illegible] چون با لشکرها بتعاقب ایشان را دریابیم لشکر خود گرد آورد و در عقب ایشان سواری کرد چون نظر
بنی اسرائیل بر لشکر افتاد و در دلهای ایشان خوف و خشیت پیدا گشت گفتند ای موسی فرعون با لشکر گران شتافت تا ما را
گرفت که ما را دریافت موسی گفت خدای وعده کرده است او دریا رفتن [illegible] ما را هیچ آفتی نرساند
بکرانهٔ دریا رسیدند و دریا عاجز از عبور دیدند موسی را فرمان شد که عصا بر دریا بزن موسی عصا بر دریا زد بنی اسرائیل
دوازده سبط بودند برای دوازده سبط دوازده راه خشک پیدا آمد هر سبطی براهی در آمد و در [illegible] موسی
موسی را گفتند ما چگونه رفتن توانیم حال برادران خویش [illegible] موسی باز [illegible] تماشا پیدا آمد بعضی مر بعضی را میدیدند
گرفتند تا آنکه همه از دریا بیرون آمدند فرعون چون آن دید که بنی اسرائیل سلامت بیرون رفتند و دریا غرق [illegible]
دریا مرا راه داده است و بطاعت من گردن نهاده [illegible] با آن همه در آمدن تامل بوده است [illegible]
در در آمدن [illegible] جبرئیل بر مادیان سوار پیش اسب فرعون گذاشت اسب فرعون [illegible]
فرعون از داشتن آن [illegible] عاجز گشت در دریا در آمد لشکر او بجای او در آمدند و از آن حال متحیر شدند تا آنکه
تا همه بنی اسرائیل بیرون آمد لشکر فرعون تمام در آمد آب دریا باز بیکدیگر پیوست فرعون با لشکرها همه غرق گشتند
بنی اسرائیل از فرعون بقلق داشتند و از غرق شدن او تردد در دل [illegible] گفتند موسی دعا کرد تا دریا ایشان را

بیرون انداز د و تحقیق بیان فرعون را در نظر ایشان مرغی سازد و در حکایت آورده اند چون روزی آخر شب در خواب بود ماهی طلبید آب یخ نهاد دست در ته با نداخت ریش فرعون که مرصع بجواهر بود بر دو بست او افتاد موئیها از بیخ بر کند و جواهر از ریش و بیرون ماهی آورد همین زن در گوشک فرعون بر زبری خشت بیفزود مرد دنیا رفته بود و نعم آن ماهی خورده باقی آواز داد خدای را جرگ در گوش می افتاد این حکایت میان خلق آشکار گشت بغرق شدن او والله اعلم زنان پیوسته چه مرصع بجواهر ریش فرعون بود عبرا و بر این صنعت کسی نمی شود و تزیین قبل اشارت بست که عاقبت ظالم نگونسار است و عاقبت مظلوم رستگار است

وَإِذْ وٰعَدْنَا مُوسَىٰٓ أَرْبَعِينَ لَيْلَةً ثُمَّ اتَّخَذْتُمُ الْعِجْلَ مِنۢ بَعْدِهِۦ وَأَنتُمْ ظَٰلِمُونَ ۝ ع

واعدنا بر صیغهٔ ماضی معروف از باب ضرب نیز از باب مفاعله خوانده اند بمعنی بر حسب آن قراءت اند و واعدنا عطف است بر واذ فرقنا موسی مفعول اول است اربعین مفعول دوم است یا ظرف است از نصب او بر این دو وجه غیر محتمل است و این هر دو وجه مشکل است زیرا که وعده در چهل شب نبود تا ظرف شود و زمان مذکور موعود نیست تا مفعول بود دیگر آنکه مفعول واعدنا موسی را مضاف سوی اربعین لیلة تقدیر کنند کلام تقدیر واعدنا موسی معامله اربعین لیلة گویند اربعین لیلة بحذف مضاف و اقامت مضاف الیه مقام او مفعول دوم بود یا ظرف نقصان و وفینا گوید بمعنی و او فینا الوعد فی اربعین لیلة چو بیند سوال الفا و وعده نیز در چهل شب بود بلکه بعد انقضا آن روی نمود جواب ظرفیت بحذف مضاف تقدیر او فینا فی انقضاء اربعین لیلة بود یا بر وجه مجاز باعتبار قرب مجاورت باشد ثم اتخذتم العجل عطف است بر واعدنا العجل مفعول اول است و مفعول دوم محذوف است ای اتخذتم العجل معبودا من بعده ظرف است مر اتخذتم و انتم ظالمون حالیست معنی آیت است و یاد کنید ای بنی اسرائیل آن هنگام که وعده کردیم با موسی معامله چهل شب را یا گویند وعده کردیم و وعده را در هنگام انصرام چهل شب با وفا آورده ایم پس شما گوساله را گرفتید و معبود خویش ساختید در حال آنکه شما درین کار ستمکارانید از حد تجاوز کنندگانید چه عبادت در غیر محل می آرید و غیر اله حق را اله می پندارید در سیاق نسق ذکر چهل شب کرده روز را از میان بنا ورده زیرا که در عرب تاریخ بشبها است بلفظ ایشان در تواریخ اعتبار خلون او انسلاخ من شهر کرده است و چهل شب مذکوره معامله مسطور در آن وحی بود لیالی ذی القعده بتمام و عشر ذی الحجه بود روایت کرده اند چون فرعون غرق شد بنی اسرائیل نجات یافتند و در مصر آمدند برای عمل کتابی نداشتند موسی صلوات الله علیه بمناجات رد آورد و خدا با او وعده دادن کتاب کرد و کوه طور را میعاد گردانید و مدت ماندن او در کوه از سی شب تا چهل شب رسانید موسی در کوه جای ساخت و هارون برادر خود را بر آن قوم خلیفه گذاشت تا که گذشتن مدت مذکور در کوه بود و وعده دادن کتاب را انتظار میبود قوم موسی با ضلال سامری از پند غیبت موسی گوساله را پرستیدند سامری که اهل از گوساله پرستان بود و بیش موسی علیه السلام متعلق بدین اسلام اعتراف نمود و [illegible]

یافت سوی اضلال بنی اسرائیل شتافت سامری مذکور در کار زرگری دستی داشت دل بر ساختن گوساله از زرهای قبطیان گماشت در روز غرق شدن فرعون اسپی که جبرئیل بران سوار بود محل رسیدن سم او در نظر آورد و عجائب معائنه میکرد هرجا که سم او میرسید سبز تر و تازه میشد میگفت درین خاک نشانی می نماید شاید در احیاء اموات کار آید مقداری خاک از محل رسیدن سم او برداشت و آنرا محافظت بر خویش داشت چون سی روز از وعده موسی گذشت و خبری از موسی بوصول نپیوست سامری زرهای که بنی اسرائیل از قبطیان بعاریت آورده بودند گداخت صورت گوساله ساخت مقداری ازان خاک در وی انداخت گوساله آواز کرد بر ایشان فتنه پدید آورد و بعضی گویند شیطان در لب گوساله درآمد و آواز انا ربکم فاعبدون برآمد ایشان شنیدند پرستش او را بگزیدند سامری بدین حیله ایشان را گمراه کرد و در گوساله پرستی آورد و نهم سبط که چهار صد هزار و هفتاد و پنج هزار مرد باشند گوساله پرستیدند و دهم سبط که صد و بیست و پنج هزار مرد باشند منتظر موسی ماندند و بعضی گویند همه گوساله پرستیدند مگر دوازده هزار تن خدا پرست ماندند گوساله پرستی پسندیدند هارون علیه السلام با پرستندگان گوساله بگفت و در نصیحت با قوم انما فتنتم به می گفت یعنی گوساله در شان شما فتنه شده است برای شما بلائی آمده است بدرستی پروردگار شما رحمان است و کریم و مهربان است متابعت من کنید و اطاعت من ورزید ایشان گفتند تا آنکه موسی بیاید ما درین کار خواهیم بود و درین محل ملازمت خواهیم نمود و بعد تمام شدن چهل شب موسی بسوی ایشان مراجعت کرد الواح توریت برابر خود آورد از هارون برادر خویش رنجید و قوم را ملامت کرد و نکوهید توبه کردند و عذر آوردند باقی قصه ان شاء الله در سوره اعراف و طه گفته آید و بیان آن تشریح و توضیح روشن نماید ثُمَّ عَفَوْنَا عَنْكُمْ مِّنْ بَعْدِ ذٰلِكَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُوْنَ ۝ ثم عفونا عطف است بر جمله محذوف ای فتابوا ثم عفونا چه کفر صالح برای عفو نبود و بغیر توبه و اسلام معفو نشود و من بعد ذلک متعلق است بعفونا لعلکم تشکرون بمعنی لکی تشکروا متعلق است بعفونا معنی آنست پس بعد توبه شما این جریمه را عفو کردیم و این جمله را مغفرت آوردیم تا شما شکر گذارید و دل را بر ایمان و توحید ثابت دارید وَإِذْ اٰتَيْنَا مُوْسَى الْكِتٰبَ وَالْفُرْقَانَ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُوْنَ ۝ عطف بر و اذ واعدنا موسی مفعول اول است الکتاب مفعول دوم است و الفرقان عطف است بر الکتاب لعلکم تهتدون بیان علت غائی ایتاء کتاب و فرقان است و علت غائی مذکور با جمله معانی فرقان که ذکر کرده شود به ترتیب و تعلق مشابه این است تطبیق او با معنی جدا شدن بنی اسرائیل از کافران در غایت انجلاست و همچنین سایر معانی را تعلق با اهتدا است معنی آنست یاد کنید هنگامی که ما موسی را کتاب و فرقان دادیم و منزلی جامع بیان کتاب بودن و فرق میان حق و باطل نمودن فرستادیم تا شما راه نعمت گیرید و اهتدا پذیرید و نظیر او آنست که گویند لقیت اللیث و الغیث ای لقیت الرجل الذی هو جواد کالغیث شجاع کاللیث و بعضی گویند کتاب عبارت از توریت و ابن فرقان صحیفه دیگر از صحایفست که موسی را بود و نزد بعضی از کتاب توریت و صحف همانچه در آیه دیگر آمده صحف ابراهیم

موسی مراد بود و از فرقان معجزاتی که فارق است میان حق و باطل چون عصا و ید بیضا و جز آن مراد باشد و بعضی
فرقان را بمعنی جدا شدن آب دریا بعضی از بعضی برای گذشتن موسی و قوم او گویند و بعضی از فرقان معنی جدا شدن
بنی اسرائیل از قبطیان و خلاص یافتن از کید و ظلم ایشان جویند و آنکه در تفسیر امام زاهد کتاب را بتوریت و فرقان
را بقرآن بیان کرده و تقدیر کلام و اذ آتینا موسی الکتاب و محمد الفرقان آورده این تاویل بعید است بر حکم قاعده نحو بعید
است چه یاد کردن امر گذشته را با نبوده امری که حاضر است بیان نبود **وَاِذْ قَالَ مُوسٰى لِقَوْمِهٖ يٰقَوْمِ اِنَّكُمْ
ظَلَمْتُمْ اَنْفُسَكُمْ بِاتِّخَاذِكُمُ الْعِجْلَ** و اذ قال عطف است بر و اذ آتینا موسی الکتاب یا بر نجیناکم ظلمتم انفسکم خبر
قال است یا قوم جمله ندائیه برای تنبیه مقال است مقدم بود و ازین جمله تنبیه است از ظلم گوساله پرستان تاکید این جمله از
جهت آنست که آن ایشان و مضمون جمله انکار داشتند عبادت عجل را ظلم نمی پنداشتند اتخاذ مصدر است مضاف
بسوی فاعلست العجل مفعول اول است مفعول دوم محذوف است ای باتخاذکم العجل الها معنی اینست و یاد کنید
آن هنگام که موسی بر سر پیش قوم خود حسبت تجدید توبه بار ششم قوم خود را گفت ای گروه من بدرستی شما بر انفسهای
خویش ظلم کرده اید بسبب آنکه گوساله را گرفتید معبود و گوساله ساختید و پرستش او پرداختید و شک نیست که این ظلم
عظیم بود و درین کار وضع الشیء فی غیر محله پیدا است گوساله که سامری پدید از زرهای قبطیان راست
کند و برای آواز کردن آن خالی از شکم تا شی که مشتمل بر خاصیتی باشد در و انداخت هر چند که از و آوازی آید و عجل
او صورت حیاتی نماید و خارق عادتی عجیب بود دست جز شانی غریب باشد چون العجل که خضوع پذیرد و عجل دستی
وجود گیرد و او را بالوهیت چه علاقه بود با معبودیت چه مناسبت باشد اهل خرد اگر گرفتن این چنین چیزی را
تمثال و از حد دانند معبود ساختن این چنین چیزی را وضع الشیء فی غیر محله خوانند **فَتُوبُوْٓا اِلٰى بَارِئِكُمْ
فَاقْتُلُوْٓا اَنْفُسَكُمْ** بارئکم بهمزه مکسوره و ساکنه و قلب همزه ساکنه بیا خوانده شده پس سه قرائت یکی و انست فاء سببیه
الی بارئکم متعلق است بتوبوا و جمله سببیه [illegible] فاقتلوا عطف است بر فتوبوا معنی اینست چون شما بر انفس خود
ظلم کرده اید و این چنین جرمی آورده اید پس توبه کنید و بدرگاه خداوند تعالی باز آئید و با آفریدگار خویش بازگردید و شرط توبه بجا
آرید پس در توبه شما انفسهای خویش بکشید و بسبب طریقه ودراز جرمیه بگذشتید بران روز قتل نفس توبه با شرط صحت
توبه بود از ایشان را در هنگام توبه قتل النفس شرط بود که در حق امت پیغمبر صلی الله تعالی علیه وسلم که توبه
ندم و از گناه گذشته و عزم بر عدم آن در آینده کافی آمده فاء فاقتلوا برای تعقیب بود یا برای تعقیب باشد
اگر برای تعقیب باشد توبه عبارت از قتل نفس بود اگر فا را برای تعقیب دارند قتل را متمم توبه پندارند **ذٰلِكُمْ خَيْرٌ
لَّكُمْ عِنْدَ بَارِئِكُمْ** ذا اسم اشارت است لام زائد کم حرف خطاب است اسم اشارت مرفوع المحل بر ابتدا.
خیر لکم خبر مبتدا است عند بارئکم ظرف است مر خیر یا ظرف است مر لکم ای خیر حاصل لکم عند بارئکم و جمله معترضه است

برای بکرفتن توبه کردن خود از گناه باز گشتن بسوی آفریننده آن ای بخشایندگان یعنی توبه با قتل نفس در شرع بهتر است
نزد آفریدگار شما زیرا که پاکست در علم پروردگار که رجل و فعلا از رنج ماندن در دنیا یا از عذاب آخرت فتاب علیکم انه
هو التواب الرحیم ○ فاء فصیحه است جمله معطوفه است بر جمله مقدره ای فعلتم ما امرتم به فتاب علیکم وجمله محذوفه
معطوفه است بر قال موسی لقومه انکم ظلمتم انفسکم اگر عطف بر ظلمتم باشد مقول موسی بوده و این مقول موسی نیست
و چون این جمله معطوفه بر قال موسی لقومه باشد از باب التفات از غیبت بسوی خطاب بود و چه قوم در جمله قال موسی لقومه
غایب است و این جمله خطاب است و ضمیر فصل نسبت التواب خبر انه است الرحیم خبری بعد خبر است و چون
انه هو التواب الرحیم کفا جمله است بتوبه علیهم بر جهم وجمله فتاب علیکم معطوف است بر جمله مذکور
یعنی مگر عنه مسلط از جهت تقدیم معطوف سابق سائل کرد جمله بر وجه تنزیل سوال آورد یعنی
اینست پس شما آنچه فرموده شده بود پیدا از توبه و قتل نفس بجا آوردید پس خدای شما را در معرض لطف و کرم آورد
اگرچه جرم عظیم بود رافت و رحمت توبه شما قبول کرد بدرستی که خدای هموست توبه قبول کننده و برحمت خویش گناه
بندگان را بخشنده روایت کرده اند موسی صلوات الله علیه باز گشت بقوم خویش پیوست و دید بیشتری گوساله
پرست شده اند یعنی خدای را چنانچه گذشت ذکر آن بالا رفت خودها کرده بر اختیار رد التزام توبه آورد
یعنی گوییا که هفتاد و چند تن که برابر موسی در کوه رفته بودند ایشان را فرموده شده را برگیرید گوساله پرستان را
بکشید و این صحیح است زیرا آنچه هفتاد و چند تن منزل لن نؤمن لک حتی نری الله جهرة گفتند و از دین اسلام برگشتند
یعنی ایشان گفته بودند هرگز بتو ایمان نیاوریم تا خدای را آشکارا نبینیم و حسن بصری گوید گوساله پرستان هم غیر گوساله
پرستان در صفت کردند غیر گوساله پرستان گوساله پرستان را از جهت گوساله پرستی میکشتند بیگفتند
گوساله پرستیده گوساله پرستان غیر گوساله پرستان را میکشتند و میگفتند که ما را چرا از گوساله پرستی باز نداشتید
و چرا نهی منکر نکردید و صحیح قول ابن عباس است و آن اینست که غیر گوساله پرستان را فرمان شد که شمشیرها برکشید
گوساله پرستان را بکشید و بر گوساله پرستان فرمان شده که پیش در سرای خود ولی خود در ره بیرون آیند و بر در
احتبا بنشینید یعنی زانوها را استاده کنید پشت را بازانو به بندید و روی بزانو بدارید زخم تیغ پیچیده سر نگیرید
و زانو نه بگشایید و تن مجنبانید و بدست و پا تیغ رد مکنید و در توبه خود خلل مکنید هر که از جهت این
عدول کند توبه او قبول نشود گفته اند هارون برادر موسی علیه السلام بر گوساله پرستان رحم آورد و با جماعت
خدا پرستان بر ایشان ندا کرد معاشر بنی اسرائیل ان اخوانکم قد اتوکم شاهرین سیوفهم پیروان فیلکم فاتقوا الله
و صبروا ای گروه بنی اسرائیل پرستی برادران شما تیغها کشیده آمده اند بر میان خدای قاصد کشتن شما شده اند
از خدا بترسید و بر کشتن صبر کنید و دست و پا مجنبانید و روی مگردانید تا توبه شما قبول شود و بخشیده شما بر

پرستان در کشتن گوساله پرستان شدند و از بامداد تا شبانگاه میکشتند هفتاد هزار تن کشته شدند زنان و بچگان
پیش موسی بفریاد آمدند که ای موسی اگر خدای رحمت نکند از بنی اسرائیل نام و نشان نماند موسی سر برهنه کرد و در دعا نشست
فرمان آمد که توبهٔ کشتگان و ناکشتگان قبول کردیم و کشتگان را در مرتبهٔ شهادت آوردیم سؤال فاقتلوا انفسکم موجب
آنست که ایشان خود را خود بکشتند و همه قاتلان نفس خویش کردند چنانچه بعضی همین معنی گفته اند و بر ظاهر آیت رفته اند
و روایت کرده اند و قصهٔ مسطوره مخالف آن مضمون بود و ظاهر آیت را مخالف شود جواب بدلالت ثبوت قصه حقیقت
مراد ندارند و کلام محمول بر اسناد مجازی بر تسبب بنداریند چه هر که منقاد کشتن خویش بود سبب کشتن خویش بود ای لیقتل
القاتلون انفسکم بالانقیاد لکم للقتل یا از انفسکم اخوانکم مراد شود یعنی همچنین بود اقتلوا اخوانکم الذین هم کانفسکم یعنی برادران
خویش که هیچو نفسهای شما اند بکشید و در کشتن ایشان مهربانی مکنید بر این معنی اقتلوا انفسکم امر گوساله پرستان بقتل بعضی
بعضی را بود و مطالبه ایشان بکشتن یکدیگر باشند وَإِذْ قُلْتُمْ يَا مُوسَى لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّى نَرَى اللَّهَ
جَهْرَةً فَأَخَذَتْكُمُ الصَّاعِقَةُ وَأَنْتُمْ تَنْظُرُونَ ○ و اذ قلتم عطفست نیز و اذ قال موسی تحقیق
یعنی قال اجدادکم لک متعلق است بلن نؤمن حتی نری الله جهرة غایت است مر لن نؤمن یا موسی تا آخر مقول قلتم است
مر اخذتکم مفعول اوست چه فاخذتکم الصاعقة عطفست بر قلتم جمله و انتم تنظرون حال است یعنی یاد کنید
ای بنی اسرائیل آن هنگام که گفتید شما یعنی اجداد شما موسی را ای موسی هرگز تصدیق نکنیم ترا تا خدای را آشکارا نه بینیم پس
شما را بسبب این گفتار آتش آسمانی گرفت و حیات شما فنا و زوال پذیرفت و شما یعنی اجداد شما میدیدید و آمدن صاعقه
مشاهده میکردید بعضی گویند گویندگان این سخن همان هفتاد تن بودند که با موسی علیه السلام در رفتن کوه همراه
بودند و بعضی گویند گویندگان ده هزار مرد بودند که بی ادبی در سخن کردند به آتش آسمانی سوخته شدند معتزله بدین
آیت متمسک کردند که خواهندگان رؤیت خدای سوخته گشتند دلیل بر این کنند که محال طلبی کرده اند از جهت آن بلا
و هلاک رسیدند جواب اهل السنة آنست که ایشان رؤیت خدای را که جائز است محال داشتند و نزد هم خویش ایمان را تعلیق بمحال
بنداشتند از این جهت ایشان را آتش آسمانی رسید و همه را هلاک گردانید ثُمَّ بَعَثْنَاكُمْ مِنْ بَعْدِ مَوْتِكُمْ لَعَلَّكُمْ
تَشْكُرُونَ ○ کم مفعول بعثنا است من بعد موتکم متعلق است به بعثنا جمله عطفست بر اخذتکم الصاعقة یعنی موت
تکمیل بود برای دفع وهم آنکه از بعث فرستادن برای کاری مراد شود لعلکم تشکرون یعنی لکی تشکروا نعمت احیای بعث
مذکورست و ثمره از ثمرات نازل گشتن مسطور است یعنی انگیختیم پس برانگیختیم اجداد شما را بعد از مردن اجداد شما تا
شاکر باشید شکر احسان خدای بگذارید بسبب نعمت حیات رد آرید روایت کرده اند چون ایشان را
صاعقه فرو گرفت موسی علیه السلام دعا کرد ای بار خدای بنی اسرائیل را چه جواب خواهم شنود و دوستان ایشان را بچه نوع خواهم بود
که رسولان ایشان را مرا بلا در رسید با ایشان فرود آمدن کتاب وعده کرده ام و ایشان بجای بلا گرفتار گشتند و در زوال و فنا

پیوستند وفات موسی با ایشان بپیوست حیات ایشان باز گشت وظللنا علیکم الغمام وانزلنا علیکم
المن والسلوی الغمام مفعول ظللنا است علیکم متعلق است بظللنا المن مفعول انزلنا است علیکم متعلق است با نزلنا و
جمله وظللنا عطف است بر قلتم وانزلنا عطف است بر ظللنا ای واذ ظللنا علیکم الغمام وانزلنا علیکم المن والسلوی یعنی
اینست و یاد کنید چون سایه بان کردیم ما بر شما در تیه ابر را که سایه آرد و گرمی آفتاب را باز دارد و فرو آوردیم بر شما
من و سلوی من بعضی گویند ترانگبین است و بعضی گویند نان میده سپید است و بعضی گویند شهد است
و بعضی گویند حتی دیگر بوده ایشان را بفضل ربانی و فیض یزدانی از غیب روزی بود و سلوی پرنده مشابه تیهو
بعضی گویند پرنده ایست کبوتر سپید بوده که باد آنرا ذبح کردی و پاک کردی پیش ایشان آوردی یعنی خدا باد را قوت داده بود
که آنرا ذبح کند و پرها دور گرداند و شکم بشگافد و آنچه درون آنست بیرون اندازد و آفتاب آنرا بریان سازد و بعضی گفته اند
برآنند که جانوران مذکوره زنده پیدا میشدند و نزدیک ایشان می آمدند ایشان بقدر حاجت خویش میگرفتند و
دیگر را میگذاشتند و اگر زیادت از یک روز نگاه میداشتند گنده شدی و از گوشت آن بوی زشت آمدی و گنده شدن گوشت
پیش ازان نبود چند و شیر گنده شدن گوشت ازان روز بود و نیز روایت کرده اند جامهای ایشان کهنه
و ریم نگرفتی و ناخن و موی ایشان دراز نگشتی و چنانچه در روز از آسمان من و سلوی فرود آمدی شب برای دفع تاریکی
عمودی از نور پیدا شدی این همه از قدرت اوست و هر آنچه گوئی عجیب است و از حکمت او هر آنچه بینی غریب است کلوا
من طیبات ما رزقناکم ما رزقناکم مفعول کلوا است من طیبات متعلق است بکلوا اینجا قلنا مضمر است ای قلنا
لهم کلوا و جمله مستانفه است چنانستی که کسی گفت فماذا قال الله لهم حین انزل المن والسلوی فقیل قلنا لهم کلوا من طیبات
ما رزقناکم یا قائلین تقدیر کنند و حال از ضمیر انزلنا دارند معنی اینست گفتیم مر ایشان را یا فرستادیم در حالیکه
گوینده بودیم بخورید از طیبات آنچه شما روزی کرده ایم و برای خوردن شما فرو آورده ایم یعنی اشیائی که در شرع پاک است
پاکیزه از سبب بی رنج کاری و در طبع نرمی و شیرینی از آشوب زیان کاری نه رنج کاری آرد نه بیماری گمارد روا
کرده اند چون جماعتی بنی اسرائیل از دریا گذشتند فرعون با لشکر خویش غرق گشت موسی علیه السلام ظفر یافت بمیعاد
یافتن کتاب شتافت قوم او در مدت مفارقت بمتابعت سامری پیوستند و باغوا گوساله پرست گشتند موسی علیه السلام
آمد و ایشان را در توبه و پشیمانی آورد و امر بقتل نفسهای ایشان کرد چنانچه مامور بود و ایشان توبه کردند و بامر خدای انقیاد
آوردند خدای عز و جل جرم ایشان در حضرت عفو آورد و توبه ایشان قبول کرد بعد ازان مامور بغزای قریه جباران گشت
چون آنجا رسید ضعف لشکر موسی و قوت جباران مشاهده نمودن پیوست گفتند ای موسی آنجا جبارانند که کوهها از بیخ
بر کنند و بر لشکر بیفکنند چندانکه این جباران در وی اند ما در نیائیم و با ایشان صورت محاربه نمائیم تو و برادر تو
بروید باهم آنجا ایشم جدائی ایشان رنجید و آن بیابان را تیه و سرگشتگی کرده بود و چهل سال حبس کرد

هر چند که سعی کردند از آنجا بیرون روند نیارستند تمام روز در حیرت میرفتند و شب [illegible] باز جای اول [illegible] بامداد از آنجا رفته بودند مقصد شان حاصل نشد و مع هذا نعمتهای خدای بر ایشان پیوسته بود و چون برهنه بودند [illegible] گرسنگی و تشنگی مبتلا شدند [illegible] آب از سنگ بیرون آمدی و ابر بر ایشان سایه بان گردید و از غیب طعام آمدی [illegible] چون چهل سال گذشت از تیه خلاص یافتند با موسی بدر آمدند قریه که امر بدخول آن شده بود بگشادند و نعمتها بر ایشان فراخ گشت و کار ایشان بعافیت انجامید پیوسته شد سؤال در وظللنا علیکم الغمام ذکر قصه دیگر است هر قصه از قصص سابقه ذکر کرده بکلمه اذ [illegible] قصه را در ذیل قصه سابقه ذکر کرده بکلمه اذ مصدر این قصه چنانچه در قصه های دیگر آورده چرا نیاورده جواب آنکه قصه مذکوره باقبول توبه بنی اسرائیل قریب العهد بود و الحاق بعد کردن سابق نبود و امر بدخول قریه بعد از تیه واقع شد که [illegible] چهل سال بود و آن را جدا کرده [illegible] قصه های دیگر [illegible] آورد وَمَا ظَلَمُونَا وَلَٰكِن كَانُوا أَنفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ ○ یعنی ما نقصونا شیئا [illegible] و لکن کانوا انفسهم ینقصون انفسهم مفعول مقدم یظلمون است و جمع فاعل است و لکن کانوا انفسهم یظلمون استدراک است و جمله معطوفه است بر جمله محذوفه ای فظلموا [illegible] کلوا من طیبات ما رزقناکم فما کفروا و ظلموا و ما ظلمونا و لکن کانوا انفسهم یظلمون [illegible] الکفران بهذه النعم [illegible] و ما ظلمونا و لکن کانوا انفسهم یظلمون یعنی آنست که ستم نکردند ایشان مارا بعصیان [illegible] ایشان [illegible] و جلال ما نقصانی نمی پذیرفت لیکن [illegible] خویش درجات انفس را [illegible] میکردند و مراتب خود [illegible] و کمی بآن در می آوردند [illegible] گوشت [illegible] ایشان [illegible] آن [illegible] اهبطوا مصرا فان لکم ما سألتم [illegible] ضربت علیهم الذلة والمسکنة و باءوا بغضب من الله [illegible] نقصانی بایشان بازگشت [illegible] نقصان بایشان پیوسته وَإِذْ قُلْنَا ادْخُلُوا هَٰذِهِ الْقَرْيَةَ فَكُلُوا مِنْهَا حَيْثُ شِئْتُمْ رَغَدًا وَادْخُلُوا الْبَابَ سُجَّدًا وَقُولُوا حِطَّةٌ نَّغْفِرْ لَكُمْ خَطَايَاكُمْ ۚ وَسَنَزِيدُ الْمُحْسِنِينَ ○ نغفر [illegible] مجزوم بر جواب [illegible] خوانده [illegible] آیت [illegible] معطوف است بر [illegible] اذکروا اذ قلنا ای اذکروا اذ قلنا ادخلوا هذه القریة ادخلوا تا آخر مقول قلنا است حیث شئتم ظرف است کلوا رغدا صفت مصدر محذوف ای اکلا واسعا کثیرا جمله معطوف است بر ادخلوا الباب مفعول ادخلوا است سجدا جمع ساجد است چنانچه رکع جمع راکع حال است از فاعل ادخلوا حطة خبر است محذوف المبتدا یعنی مبتدای است محذوف الخبر ای حاجتنا و امرنا حطة و حط عنا [illegible] نغفر مجزوم جواب قولوا است [illegible] و جمله سنزید المحسنین [illegible] وعده زیادت تحقیق [illegible] معنی آنست ای بنی اسرائیل هنگامی گفتیم [illegible] یاد کنید [illegible] در آن قریه در آئید بعضی گویند آن قریه مقامی بود که بنا بیت المقدس [illegible] و روحی [illegible] قریه جباران [illegible] که

پیش از تیه با موسی بغزا و آن قریه بوده اند و ایشان در زمین تیه ... و اما اقدام بر غزو ایشان ننمودند و از شدت ... آن در تیه
افتادند بعد چهل سال قریه مذکوره را گشادند و قصه تیه بالا گذشته و ذکر آن پیشتر رفت بعضی از آن قریه ... قریه مذکوره
هر جا که خواهید و در روید در آن قریه از جهت شکر نعمت کرده و نکار ... تواضع و خطه ... سجود کنان در آئید و بگوئید
ما را گناهان ... بگوئید که ... بیامرزیم ... خطایای شما ... از شما ... و زود بیفزائیم ...
و مزید کنیم ثواب ایشان فَبَدَّلَ الَّذِينَ ظَلَمُوا قَوْلًا غَيْرَ الَّذِي قِيلَ لَهُمْ فَأَنْزَلْنَا عَلَى
الَّذِينَ ظَلَمُوا رِجْزًا مِنَ السَّمَاءِ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ ۝ ع عطف است بر قلنا ای و اذا ...
هذه الاقوال فبدل الذین ظلموا و تبدیل بتحقیق ... القول الآخر است چنانچه گویند قال فلان ابدع مسائل ... الفقه
فلان فی الاخیرة موصول با صله فاعل است مر بدل قولا مفعول اول است مفعول دوم که با است محذوف است
ای فبدل الذین ظلموا بالقول الذی قیل لهم قولا غیر الذی قیل لهم فانزلنا عطف است بر بدل علی الذین متعلق است
بانزلنا رجزا مفعول است مر انزلنا را من السماء صفت است مر رجزا را بما کانوا یفسقون مصدریه است با متعلق است بانزلنا
ای بکونهم یفسقون یا موصول است ای بالذی کانوا یفسقون یعنی ایشان پس ظالمان ... ایشان ... که گفته شده بود ...
مامور به را بغیر آن بدل کردند چه مامور بودند بجای آن سخن که متضمن ... مر توبه و استغفار ... دال است بر تواضع و انکسار
دیگر آوردند که مضمون آن غیر این بود و از وجهی دیگر بود ... بعضی گفته اند که ایشان در راه طلب حطام دنیا
رفتند و بجای حطه حنطه گفتند پس فرود آوردیم بر ظالمان عذابی از آسمان بسبب بودن ایشان بیفرمانی کننده یا گناه
کننده اند ایشان بدان فاسق شوند روایت کرده اند که بر ایشان وبائی نازل شده که بیست و چهار هزار
آدمی مردند و بعضی گویند ... که در یک ساعت هفتاد هزار آدمی بهلاک الموت ... و بعضی گویند ...
و فسق ایشان ... فرود آمد که ... گردانید و بسبب ... و فسق ایشان ...
وَإِذِ اسْتَسْقَىٰ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ فَقُلْنَا اضْرِبْ بِعَصَاكَ الْحَجَرَ فَانْفَجَرَتْ مِنْهُ اثْنَتَا
عَشْرَةَ عَيْنًا قَدْ عَلِمَ كُلُّ أُنَاسٍ مَشْرَبَهُمْ كُلُوا وَاشْرَبُوا مِنْ رِزْقِ اللَّهِ
وَلَا تَعْثَوْا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ ۝ و اذ عطف است بر اذ سابق موسی فاعل است مر استسقی را لقومه متعلق است ...
فقلنا اضرب عطف است بر استسقی بعصاک الحجر متعلق است با اضرب ... بعصاک الحجر مقول قلنا است و این ...
... است از قصه های تیه لشکر ... دوازده ... ششصد هزار مرد بتشنگی مبتلا شدند موسی علیه السلام
استسقا کرد برای ایشان سقی درخواست ... حق سبحانه و تعالی بنی اسرائیل را آن هنگام یاد دهانید و اذ استسقی
موسی بگوش ایشان رسانید ای اذکروا وقت استسقا موسی لقومه فانفجرت عطف است بر محذوف ... فقلنا اضرب
زیرا که فا برای تعقیب یا وصل است ... مقول قول مستطور شود و این جائز نباشد که عطف ...

بود ای فضرب بعصاه فانفجرت منه اثنتا عشرة فاعل است مر فانفجرت عینا تمییز است کل اناس فاعل است مر علم مشرب
مفعول به است این جمله صفت اثنتا عشرة عینا است تجدید ضمیر ای قد علم کل اناس مشربهم مفعول به [illegible] یعنی من
رزق الله متعلق است بکلوا واشربوا و جمله کلوا واشربوا عطف است بر کلوا و کلام محمول است بر حذف قول ای فقلنا
کلوا واشربوا جمله عطف است بر قد علم کل اناس مشربهم فی الارض متعلق است بلا تعثوا فی الارض مفسدین حال است
جمله عطف است بر کلوا واشربوا سوال عثی مبالغت در فساد بود و ذکر مفسدین بعد او تکرار باشد جواب
لا تعثوا اگر صیغه فعل است مفید برهان است دال بر تجدد فساد دارند و مفسدین اگر صیغه اسم مفید برهان است
دال بر ثبوت فساد پندارند بدین اعتبار مفسدین که تکرار نبود بمعنی لا تتمادوا المبالغة فی الفساد حال کونکم ثابتین
فی الفساد و باشد بمعنی انست یاد کنید هنگامی که آب خواست برای قوم خویش موسی پس گفتیم بزن بعصای
خویش سنگ را پس بیرون آمد و روان شد از آن دوازده چشمه آب برعدد دوازده سبط آب شیرین و گوارا بدرستی دانست هر جماعتی
از او میان مشرب خویش از آب روان یعنی هر سبطی آبی را که در سمت خویش روان یافت مشرب خویش دانستند
و بسوی آن شتافت پس گفتیم با ایشان را بخورید میوه یا طعامی که از این آب حاصل شود یا آنچه روزی کرده شده
شما را از من و سلوی بخورید و از آب شیرین و گوارا که بسوی هر سبطی بی شرکت غیری روان کرده ام [illegible]
در فساد مبالغه مکنید در این حال که شما مفسد باشید و در سنگ مذکور اختلاف کرده اند بعضی گویند سنگ معین
لام او برای معهود ذهنی باشد که اشارت بسوی [illegible] بود و بعضی گویند سنگ معین بود که از [illegible] آورده
بودی میشود و لام برای معهود خارجی دارند اشارت بسوی همان سنگ معین پندارند و بعضی گویند آن سنگ را
آدم صلوات الله علیه از بهشت آورده طول او ده گز بگز موسی بمثل قامت موسی میشود انبیا او را بتعاقب وارث
میراث رسید شعیب علیه السلام موسی علیه السلام را داد او بخشید موسی صلوات الله علیه آنرا با خود داشتی
و بردن او با خود در سفرها [illegible] عظیم پنداشتی و بعضی گویند آن سنگ را موسی از طور [illegible] و بعضی گویند از قعر دریا در هنگام
عبور بر گرفته بود و بعضی گویند بر سر آدمی و بعضی گویند بر سر گاو و بعضی گویند بر سر گربه و بعضی گویند سنگی مربع
یک گز در یک گز از چهار جانب او [illegible] چشمه میشود و استسقا سنتی است از سنن مسلمانان متوارث از پیغمبران
اظهار عاجزی و بیچارگی [illegible] کاری [illegible] نیست روایت کرده اند که سلیمان صلوات الله علیه
باستسقا بیرون آمد بسوی صحرا [illegible] دعا یافت حصول غرض که استسقا بود [illegible] و دریافت قوم مور را گفت که ای قوم
باز گردید شما بدعای غیر خویش یعنی [illegible] سیراب شدید [illegible] از سنگ آب
یافت پیغمبر ما بالای منبر استسقا کرد دعای اللهم [illegible] از دل برزبان آورد و اذ قلتم یموسی لن نصبر علی
طعام واحد عطف است [illegible] ای و اذکروا یا بنی اسرائیل اذ قلتم یا موسی الآیة [illegible] خویش

متعلق بستم قلتم علی طعام واحد متعلق است بلن نصبر یعنی اینست ای بنی اسرائیل یاد کنید و در فراموشی میارید
چون بشما در تیه من و سلوی یافتید و بعد تواتر این نعمت گفتید ما هرگز بر یک طعام صبر نکنیم و بر یک جنس قناعت نکنیم
سوال من و سلوی دو طعام بود یک طعام چرا گفتند و دو جنس را یک جنس چرا برخواندند جواب
طعام مکرر را اگرچه الوان مختلف بود فی التغییر و تبدیل یک طعام گویند و بدین وحدت وحدت اعتباری جویند
جواب دیگر آنکه طعام یا ادام اگرچه منضم شود یک طعام باشند دو طعام نبود و در میان من و سلوی نیز یکی طعام
بود و دیگر ادام انضمام طعام با ادام باشند نه انفراد دو طعام چنانچه گویند امروز نان و گوشت خوردیم یا شیر و برنج
تناول کردیم فَادْعُ لَنَا رَبَّكَ يُخْرِجْ لَنَا مِمَّا تُنْبِتُ الْأَرْضُ مِنْ بَقْلِهَا وَقِثَّائِهَا
وَفُومِهَا وَعَدَسِهَا وَبَصَلِهَا فادع لنا [illegible] ربک مفعول است مراد ع یخرج جواب امر است بغیر فا
آمده [illegible] تنبت الارض فاعل است [illegible] من بقلها [illegible]
[illegible] مما تنبت الارض [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
و دانه‌ها [illegible] اگر [illegible] گندم مراد دارند [illegible] طعام وری نیست لیکن نان گندم با بقل [illegible]
و پیاز [illegible] اطعمه [illegible] قَالَ أَتَسْتَبْدِلُونَ الَّذِي هُوَ أَدْنَىٰ بِالَّذِي هُوَ خَيْرٌ این جمله مستانفه است
که سائل گفت ماذا قال لهم موسی استفهام برای انکار بر وجه توبیخ است ای ما کان ینبغی ان تفعلوا کذا و جمله مقول
قال است الذی موصول است جمله اسمیه یعنی هو ادنی صله موصول مذکور است موصول با صله مفعول استبدلون
است بالذی هو خیر متعلق است تستبدلون معنی اینست گفت ای موسی بدل کنید یا میجوئید چیزی را که کمتر
بدل چیزی که بهتر است و این متضمن نادانستن قدر نعمت و حط مرتبه آن بود و سبب استحقاق خوار کردن و غضب
سوال ایشان طلب کردند این اطعمه با من و سلوی خواستند بدل کردن مقصود نداشتند این معنی استبدال
بود و بدل کردن نباشد جواب خواستن طعامی دیگر مستلزم طلب بدل کردن است چه یک طعام ادنی خورد
و اعلی خوردن نتوانند شکم [illegible] آدمی این قدر طعامی که خورده باشند آن طعام دیگر یافتند باید [illegible]
کسیکه دل بر ادنی افگند [illegible] آن اعلی را با ادنی بدل کند اهْبِطُوا مِصْرًا فَإِنَّ لَكُمْ مَا سَأَلْتُمْ
بر طریق کلوا واشربوا محمول [illegible] ای فلما [illegible] فقلنا [illegible] قال
فان لکم تعلیل است [illegible] لکم خبر ان [illegible] ما سألتم [illegible]
[illegible]
[illegible]

کرار را تاکید است استقبالی کرد یعنی اینست اینی مقام استقبال کنید و در مصر فرود آیید زیرا که بدرستی مر شما راست آنچه خواستید بدل از مطعومات ادنی یا فیلتید قتحلی که آن سیر و پیاز و بقله و سایر مطعومات مذکوره هیچ نیز تواند بود مر لوازین مصر منصرف بعربی دارند و علم شهری مخصوص پندارند بر تقدیر بودن او اسم بقعه صرفش او هیچ صرف نشد یا شده برای تاویل بودن او اسم مکان صرف یا نشاء و [illegible] و تواند بود که مصر آنکره باشد یعنی مصری از امصار بود و این اوفق است بار روایت دیگر مطابق نیست چه روایت کرده اند که ایشان از تیه در مصر نرفتند بلکه بنو اسرائیل اکثر همانجا مردند و آنانکه زنده ماندند در بیت المقدس آمدند سوال هبوط فرود آمدن از بلندی به پستی باشد بیرون آمدن از تیه هبوط چه معنی بود جواب آنست احتمال دارد که زمین تیه بلند تر از زمین مصر بود یا انتقال از مرتبه طعام سماوی بتخصیص طعام ارضی که هبوط معنوی است مراد باشد وَضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ الذِّلَّةُ وَالْمَسْكَنَةُ وَبَاءُوا بِغَضَبٍ مِّنَ اللَّهِ ۚ وضربت علیهم الذلة عطف است بر جمله فقلنا که در اهبطوا مقدر است یا بر جمله فبدلوا که بعد از تقدیر است و باؤ عطف است بر ضربت و تنکیر غضب برای تفخیم است بغضب متعلق است بقوله و باؤ و من الله صفت است مر غضب را یعنی این کلام را یعنی شدند و احقا بغضب من الله وارند و بعضی بمعنی رجعوا ملتبسین باستحقاق غضب گفته چنانکه گفته اند ارزیدند یعنی اینست و غضب کرده شد بر ایشان خیمه خواری و مسکینی و این کنایت است از اینکه خواری بر ایشان پیوست و مسکینی محیط ایشان گشت ذلت و مسکنت را در معنی احاطت تشبیه به خیمه کرده و اثبات ضرب بر وجه تخییل آورده بعضی گویند یکی از ذات ایشان آنست که ساخت شرع ایشان با اهل جزیه گردانیده و گرفتن جزیه از ایشان بر وجه خواری چنانکه در کتب شریعت گفته اند یاد داشته ساینده و ایشان را از اسرار متعضب شده بیرا رضای عزوجل شدند یا گویند ملتبس بغضب شدند بازگشتند ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمْ كَانُوا يَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَيَقْتُلُونَ النَّبِيِّينَ بِغَيْرِ الْحَقِّ ۗ ذَٰلِكَ بِمَا عَصَوا وَّكَانُوا يَعْتَدُونَ ذلک مرفوع بمحل ابتدا است انّ با اسم و خبر خویش مجرور است بجار و مجرور در خبر مبتدا است و جمله تذییل است و یقتلون عطف است بر یکفرون بآیات اوست که خبر کانوا است بغیر الحق متعلق است بیقتلون ذلک ثانی نیز مرفوع بر ابتدا است و بما عصوا [illegible] خبر است [illegible] تذییل است یعنی اینست آن یعنی خواری و مسکینی و استحقاق غضب [illegible] آنست که ایشان بآیات خدا کفر میکردند آیاتی که در توریت در صفت پیغمبر ما صلی الله تعالی علیه وسلم بود گردانیده شده پیغمبران را [illegible] ذکریا و یحیی بغیر حق میکشتند و مرتکب این چنین جریمه عظیمه گشتند آن یعنی [illegible] بسبب [illegible] اعتدا در [illegible] مشتمل بر کفر و قتل انبیا است و تواند بود و ذلک بر کفر و قتل باشد یعنی کفر ایشان بسبب عصیان و اعتدای ایشان است و این جمله مستانفه بود در بیان علت باشد یعنی غضب از جهت کفر و قتل انبیا است کفر و قتل انبیا از جهت عصیان و اعتدا است چه غالبا معاصی بودن و تمادی [illegible] شده

عظیم دارد و مبرات به چیزی بالاتر از ان نمی آرد چنانچه گفته اند من تهاون بالادب عوقب بحرمان السنة و من تهاون بالسنة عوقب بحرمان الفرائض و من تهاون بالفرائض عوقب بحرمان المعرفة نعوذ بالله منه سوال قتل انبیا که بغیر حق متحقق نباشد در قتل بغیر حق چه فائده بود جواب ذکر بغیر حق برای تشنیع قاتلان بتصریح ناحق بودن قتل ایشان هست و این را در اصطلاح معانی تتمیم گویند و آن آن بود که لفظی افزایند لنکته سوای رفع الایهام کما فی قوله تعالی و یطعمون الطعام علی حبه مسکینا اذ اطعام الطعام وقت حاجته الیه اعظم شانا

بیان نجات یهود و نصاری و صابئین

إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالنَّصَارَىٰ وَالصَّابِئِينَ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَعَمِلَ صَالِحًا فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ ○ هادوا بمعنی یهود شدند ای دخلوا فی الملة الیهودیة و نصاری جمع نصران است چنانچه ندامی جمع ندمان است سموا النصاری لانهم نصروا المسیح و صابئین جمع صابی ماخوذ است از صبا ای مال و صابیان گروهی اند که از ملت یهود و نصاری بیرون آمدند و مائل سوی عبادت کواکب شدند و بعضی گویند سوی عبادت ملائکه شدند و بر قراءة و الصابئین بهمزه مهموز اللام باشد مشتق از صبأ ای خرج من دین الی دین و الذین آمنوا و معطوفات او ازان است من آمن بالله والیوم الآخر اگر بدل از معطوفات بود نه از الذین آمنوا فلهم اجرهم خبر آن باشد کلام بغیر حاجت سوی قیدی درست آید و اگر من آمن بدل البعض از کل یا مبتدا باشد جمله فلهم اجرهم خبر بود و مبتدا را با خبر خبر ان دانند برین تقدیر از ان الذین آمنوا منافقان مراد باشند ای الذین آمنوا نفاقا و [illegible] این وجه اختیار صاحب کشاف است و وجه اول اختیار امام قفال است چون در آیت سابق خواری که فراز شد استحقاق غضب عظیم در حق ایشان ذکر کرد ذکر ایشان بر حکم و بضدها تتبین الاشیاء محتاج شد [illegible] ایشان از اهل اسلام و ایمان ثواب ایشان ماخوذ ساخت از تنزیل نظیر رسائل کرد جمله را بر وجه استیناف با تاکید و فصل آورد و لا بمعنی لیس است خوف اسم او علیهم خبر لیس است جمله عطف است بر جمله سابقه یعنی فلهم اجرهم یا حال است تقدیم مسند الیه بر خبر فعلی با ایلا حرف نفی در جمله و لا هم یحزنون مفید تخصیص نفی است بر طریق ما انا قلت هذا و ما انا سعیت فی حاجتک و این جمله عطف است بر جمله و لا خوف علیهم معنی آنست بدرستی آنکسانیکه ایمان آوردند و آنکسانی که جهود شدند و ترسایان و صابیان یعنی ستاره پرستان هر که از ایشان بخدای ایمان آرد و بروز قیامت که آمدنی است تصدیق دارد پس مر ایشانراست مزد ایشان نزدیک پروردگار ایشان از مثوبات اسلام و ایمان و نیست خوفی بر ایشان و از هیچ چیز مقرر است و هم ایشان نه اندوهگین باشند کافران اندوهگین بودند و از کردار زشت خویش اندوه کشند وَإِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ وَرَفَعْنَا فَوْقَكُمُ الطُّورَ و اذ اخذنا عطف است بر و اذ قلتم یا موسی ای و اذکروا یا بنی اسرائیل اذ اخذنا میثاقکم و رفعنا فوقکم الطور معنی آنست یاد کنید ای بنی اسرائیل

آن هنگام بود که بر عمل کردن بتوریت با شما میثاق گرفتیم و جبرئیل را بر برداشتن کوه بالا بردیم تا شما عهد بشنوید پس چه امر
کردیم بر این معنی که رفع طور مقدم بر میثاق باشد و عطف بواو مقتضی ترتیب نبود اگر بر این تقدیر [illegible] را حال گوییم
و در حال مذکور نسبت عامل یعنی بعضی چون نیز مقید بود و در تقدیم رفع طور بر میثاق تصریح باشد و اگر از مذکور
عهدی که ایشان با موسی علیه السلام برای قبول کردن مضمون کتاب کرده بودند دارند رفع طور بعد ابا آوردن
ایشان از ایفای عهد مذکور برای الزام ایفا را آن پندارند بر این وجه یعنی چنین گویند یاد کنید چون گرفتیم میثاق شما
ای بنی اسرائیل که بکتابی که بیاید عمل کنید و هم اطاعت اوامر و نواهی او نیز چون توریت آمد تکالیف شاقه
وی دید عمل نکردید و از ایفا ابا کردید ابا آوردید برای ایفای عهد که کرده بودید جبرئیل را به رفع طور بالای شما امر
کردیم [illegible] شما را برای ایفای عهد مذکور آوردیم سوال قبول کردن کتاب داخل ایمان بود و رفع طور برای
قبول کردن کتاب اکراه بر ایمان باشد و بحکم لا اکراه فی الدین اکراه بر ایمان منتفی است رفع طور که [illegible] اکراه بر ایمان
[illegible] جواب در تفسیر آورده است غیر ذمی و معاهد را اکراه بر ایمان نیز و آنجا بر اسلام [illegible] ایمان
قتال و اذا بار قتل ذهب با کفار که از باد شاه است همه دانند که از باب اکراه است و آیه لا اکراه فی الدین یا
قتال منسوخ شده [illegible] اکراه [illegible] بر دین [illegible] و نقض عهد [illegible]
آمده با آنکه آیه لا اکراه فی الدین نفی اکراه از عباد است بدلیل آنکه بر قول بعضی مفسران از نفی اکراه معنی نهی که [illegible]
عباد بود مراد است چون رفع طور که فعل خداست متناول نفی مذکور نیست سوال مذکور بر آیه و رفعنا فوقکم
الطور [illegible] در فعل [illegible] هر چه کند حسن و حکمت بود که اشکال [illegible] در کار کسی که صفت لا یسئل عما یفعل با
چه سوال روا [illegible] کرده اند که کوه مذکور موازنه یک فرسنگ در یک فرسنگ و بعضی گویند سه فرسنگ در
[illegible] فرسنگ [illegible] لشکرگاه ایشان نیز همین مقدار زمین فرود آمده بود و بعضی از کوه مذکور همان کوه [illegible]
[illegible] نزول [illegible] بود مراد دارند [illegible] منشق شدن [illegible] و تکلیم [illegible] پندارند و بعضی گویند طور [illegible]
کوه بود [illegible] ذهنی است بر این وجه که کوهی از کوهها باشد و بعضی گویند کوه مذکور کوهی از کوهها
فلسطین [illegible] دیگر از [illegible] دریا بود و ارند و این قصه را فصل از قصه سابق پندارند خذوا ما آتیناکم بقوة
واذکروا ما فیه لعلکم تتقون ○ موصول [illegible] مفعول خذوا است بقوة متعلق بخذوا است جمله خذوا
ما آتیناکم [illegible] بیان [illegible] میثاقکم را بتقدیر قلنا ای قلنا لهم خذوا یا [illegible]
بود آنرا [illegible] بیان [illegible] ما فیه مفعول اذکروا است جمله اذکروا عطف است بر خذوا لعلکم تتقون
[illegible] بیان علت غائی آتیناکم یا علت غائی اخذنا میثاقکم یا متعلق خذوا ما آتیناکم بقوة متعلق و اذکروا
[illegible] آنچه داده ایم شما را از کتاب بقوت بگیرید [illegible] آنرا [illegible] جان [illegible] آنچه [illegible]

یاد دارید و دل بر یاد داشتن آن بگمارید تا پرهیزگار شوید و متقی گردید ثُمَّ تَوَلَّيْتُمْ مِنْ بَعْدِ ذَٰلِكَ
عطف است بر اخذنا میثاقکم یعنی اینست شما میثاق را قبول کردید پس بعد قبول روی گردانیدید سوال درین
آیت خطابات سابقه و آیت لاحقه جمع مر بنی اسرائیل راست و در من بعد ذلک بکاف خطاب واحد آورده است چه
جواب خطاب بکاف در من بعد ذلک هم چو خطابات سابقه و آینده مر بنی اسرائیل راست و ایراد صیغه واحد بجای تعبیر
بصیغه جمع درست است و این را در اصطلاح علم معانی شبه التفات گویند و دلالت بر اتحاد و یک بودن این جماعت [illegible]
جویند فَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ لَكُنْتُمْ مِنَ الْخَاسِرِينَ ○ لولا امتناعیه است و دلالت می کند
بر انتفا خسران از جهت وجود فضل خدای و رحمت او پس این جمله دلالت بر وجود فضل کند و وجود فضل [illegible]
شود و فضل بنابر مبتدا است و رحمته عطف بر وی است و خبر مبتدا لفظ موجود است محذوف [illegible] لکنتم من الخاسرین
جواب لولا است و جمله فلولا فضل الله معترضه است برای بیان تحقق فضل و انتفاء خسران [illegible]
یعنی اینست اگر نبودی فضل خدای بر شما و رحمت او بعد از اعراض بدادن ایمان هر آینه می بودید شما از زیانکاران
مستحق خلود در نیران چه زیان زندگی ازین بالاتر بود و کلام خسران [illegible] و این دلالت می کند
بر ایشان فضل خدا شد و بدولت ایمان پیوستند و بکفر کفران [illegible] گشتند وَلَقَدْ عَلِمْتُمُ الَّذِينَ
اعْتَدَوْا مِنْكُمْ فِي السَّبْتِ اعتدوا صله الذین است من بیانیه است فی السبت متعلق است باعتدوا و علمتم
بمعنی عرفتم متعدی است سوی یک مفعول موصول با صله مفعول است مر علمتم را این جمله معترضه است برای تنبیه
مخاطبان و باز داشتن ایشان از عصیان ببیان حال گروهی که این چنین جرم آوردند و این نوع [illegible]
فضل نشد مسخ گشتند و بخیبت و خسران پیوستند سوال و لقد علمتم اخبار از دانستن مخاطبان است
اخبار از حال مخاطبان که به حکم المرء اعلم بحاله حال خود را می دانند برای اعلام حکم [illegible] اعلام و با علم
بودن متکلم بعلم مخاطبان چه همه دانند که او همه دان است پیش عقل مفید نبود پس چون فائده خبر که اعلام حکم است
و لازم فائده خبر که اعلام مخاطب بعلم متکلم است هیچ نداشت و درین کلام خبر [illegible] فائده خبر متحقق [illegible] جواب
بمعصیت و عقوبت اصحاب سبت عالم بودن مخاطبان از لزوم عبرت گرفتن و وجوب [illegible]
کنایت شود و معنی لقد علمتم الذین اعتدوا منکم بمعنی لقد لزمکم العبرة و وجب علیکم التحرز عن المعصیة [illegible] عالم
بودن بعقوبت عاصی مستلزم عبرت گرفتن و موجب متنفر گشتن است و [illegible] کلام بمعنی [illegible]
و افادت معنی [illegible] درین کلام متحقق است این کلام بدین اعتبار مفید لزوم عبرت و اتقا باشد [illegible]
معنی [illegible] اعلام نبوت [illegible] چنانچه در [illegible] کنایت [illegible]
و در آن ابراهیم [illegible] کنایت [illegible] بودن [illegible] گشتن است تحقیق شده

سوال در افادت مذکوره چه تاکید بقسم ولام وقد چه بود وجهت ایراد جمله سوگندیه تاکید چه باشد جواب
چون ایشان عبرت نداشتند وارتکاب معصیت نمیگذاشتند این معنی علامت انکار ایشان عبرت گرفتن وانکار
وجوب پذیرفتن است بدین جهت ایشان را منزل منزله منکر بسر انکار گرفته در کلام تاکید آورد یعنی ای
هر آئینه بدرستی دانسته اید شما آنرا که تعدی کردند در سبت یعنی روز شنبه بگرفتن ماهی که درین باب روز ایشان
حرام بود از حد در گذشتند فقلنا لهم کونوا قردة خاسئین ۞ لهم متعلق است
بقلنا قردة خبر کونوا است خاسئین خبر دوم است مر کونوا را صفت قردة نیست چه اگر صفت قردة بود جمع سلامت
مستقیم نباید و کونوا قردة خاسئین مقول قلنا است و این گفتار در حق کافران مذکورین بعد است از قردة
شدن ایشان تعبیر بکنایت کرد صاروا قردة بتصریح نیاورد والکنایة ابلغ من التصریح یعنی ابلیست این گفتیم
امر ایشان را باشید بوزنگان مطرود و آن خوار شدگان فجعلناها نکالا لما بین یدیها
وما خلفها وموعظة للمتقین ۞ وما خلفها عطف است بر ما بین یدیها و موصول با صله مجرور بلام است و
جار و مجرور متعلق است بنکالا و نکالا مفعول دوم است مر جعلنا را و موعظة عطف است بر نکالا للمتقین متعلق
بموعظة و جمله جعلنا عطف است بر فقلنا ای فجعلنا عقوبتهم قردة عبرة ومنعا لما بین یدیها وما خلفها
اگر ما بر حقیقت خود باشد و عبارت از ذنوب بود ما بین یدیها عبارت از ذنوب گذشته حاضران در وقت
دارند و ما خلفها عبارت از ذنوب آینده ایشان پندارند و باز ماندن از ذنوب گذشته ترک عود بود و
از آینده ترک فعل باشد و تواند بود که ما بمعنی من دارند و ما بین یدیها و ما خلفها عبارت گذشتگان و آیندگان
پندارند نکال و منع در حق گذشتگان باعتبار اخبار بدان در کتب سابقه بود و در حق آیندگان بسماع خبر این واقعه
از مردمان یا از وحی قرآن باشد و تواند بود بتقدیری که از ما معنی من مراد شود ما بین یدیها عبارت از حاضران
واقعه باشد چه مفهوم بین یدیها مکان قریب است پس ضرورت ما بین یدیها عبارت از حاضران واقعه بود
نه از گذشتگان و ما خلفها چنانچه مفسران گفته اند عبارت باشد از آیندگان که کلام متضمن ذکر گذشتگان نباشد
نسبت عبرت سوی ایشان نشود درین اشتباه نشود و بعضی ایمه تفسیر جعلناها را عاید بر قریه اصحاب سبت داشته اند
و ما بین یدیها و ما خلفها عبارت از قری که پیش و پس آن قریه بود پنداشته بدین جهت عود ضمیر بر غیر مذکور
می آید و حمل نکال بر ذات قریه بعید مینماید مگر آنکه گویند قریه که موطن اصحاب سبت بود مدلول اصحاب سبت باشد و بحذف مضاف
بتقدیر فجعلنا عقوبتها و منعها نکالا یا بر وجه مبالغه بر طریق زید عدل حمل مذکور مستقیم بود یعنی ایشان را
گردانیدیم این عقوبت را عبرت و منع از بهر باز ماندن حاضران واقع از گناهان گذشته بترک عود و باز ماندن
از گناهان آینده بترک فعل و گویند گردانیدیم این عقوبت را نکال و منع مر گذشتگان را بسبب آوازان در کتب

ایشان و مرآیندگان را نصیحت از مشاهده مسخ شدگان یا از شنیدن وحی قرآن تا شنیدگان این چنین عقوبات مذکوره را منع و زجر مر حاضران واقعه مشاهده کنندگان آن و مرآیندگان که این خبر خواهند شنید از مردگان یا از وحی قرآن یا گویند که گردانیدیم قریه اصحاب سبت را که اهل آن بودند شدند عبرت مر قریهای دیگر که پیش او و پس او بودند قریه مذکوره را عبرت در غیبت مشاهده مسخ مذکوره روی نمود گردانیدیم این عقوبت را موعظت عظیم متقیان و نصیحت مر پرهیزگاران تا بر تقوی ثابت باشند و پرهیزگاری لازم دانند قصه سبت آنست که در زمان داود علیه السلام که برای عبادت یهودیان روز جمعه متعین شده بود ایشان را برای اختیار عبادت روز شنبه شایع شود از شنبه تغییر تعیین خدا و اختیار تعیین هوا روز شنبه فتنه ایشان گشت و عاقبت آن بعقوبت یهود چه ایشان را روز شنبه شکار ماهی حرام بود از جهت ابتلاء ایشان در روز شنبه ماهی بسیار بر روی آب میشود ایشان در روز منع صید کثرت ماهی میدیدند و در حسرت آن چون ماهی در آب می طپیدند تا آنکه حیله را پیشه اختیار کردند و جویها در وسط بحر باز آوردند روز شنبه دام می انداختند تا حظیره صید ماهی میساختند روز یکشنبه ماهی را بیرون می آوردند و در جاهای خویش می بردند میگفتند ما روز شنبه ماهی هم در آب بسپاریم و از آب در روز یکشنبه بیرون می آریم چون خدای ایشان را از این عمل در حال نگرفت دانستند که این عمل از ما صلاح پذیرفت استحلال کردند و در بعض تصویب و تجویز آوردند میخوردند و میفروختند و هر کسی را میدادند و به شهرهای دیگر نمک کرده برای فروختن میفرستادند چهل سال بعضی گویند هفتاد سال برین حال گذشت و از بهار ماهی ایشان را غنا و ثروت حاصل گشت شکار کنندگان ماهی سوای هفتاد هزار نفر بودند و سوای دوازده هزار آدمی از شکار ماهی احتراز میشودند بدین حیله و تدبیر عصیان منکر بودند و از جانب امر و نهی بجا می آوردند تا آنکه میان مساکن خویش و مساکن ایشان سدی ساختند و فرزندان و توابع خویش را از ملاقات ایشان باز داشتند چون صلحاء از مفسدان جدا گشتند فرقه مجرمان بعقوبت پیوست همه مسخ شده بوزینه گشتند سوای دوازده هزار مرد که ناجی بودند مر مسخ شدگان را میگفتند الم انهکم عن ذلک یعنی ما شما را ازین نهی منکر دیدیم و بر باز ماندن این معصیت نمی آوردیم ایشان این سخن می شنیدند سر می جنبانیدند میگریستند و یکدیگر می نگریستند بعد سه روز هلاک شدند و همه در فنا آمدند بادی پیدا شد همه را در دریا انداخت و زمین را از لوث ایشان پاک ساخت روایت کرده اند ابن عباس رضی الله تعالی عنهما این آیت میخواند و سیل اشک از چشم میراند عکرمه رضی الله تعالی عنه نزد او در آمد و گفت و درین باب سخن آمد ابن عباس رضی الله تعالی عنهما گفت درین آیت یعنی آیت ولقد علمتم الذین اعتدوا منکم فی السبت اندیشه میکردم و دل را بهم کردن یعنی قدر یافتن مفهوم آن نمی آوردم که منع نکنندگان روز سبت بوزینه گشتند و باز دارندگان

ایشان و امر معروف کنندگان نباشند بپیوستند حال ساکتان چه خواهد بود و ایشان که چه دزدی خواهند نمود عکرمه
گفت ساکتان را حکم امرکنندگان است حکم ایشان حکم ناجیان است ابن عباس قبول سخن بغیر دلیل شائع
ندید از عکرمه مذکوره دلیل آن که پرسید عکرمه گفت چون امر معروف فرض کفایت باشد در فرض کفایت بجا
آوردن بعضی همچو بجا آوردن کل بود ابن عباس را این سخن خوش آمد روی نمود و عکرمه را رضی الله عنه جایزه فرمود

وَإِذْ قَالَ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تَذْبَحُوا بَقَرَةً

عطف است بر واذ اخذنا میثاقکم ای اذکروا اذ قال موسی لقومه و قال در محل خبر است یا اضافت اذ و امر کردن
خدای عز و جل بذبح کردن گاوی و کشتن حیوانی که مرده زنده شود بدانست خویش چیست که سامع را در تردد
آرد و شکل او را در حکم سائل شمارد جواب را تاکید آورند چنانچه در انی لست کا عنکم انی امیست عند ربی یعنی
و سیقین گفته اند معنی آیت است اذکروا هنگامی که موسی از قوم خود ذبح کردن گاوی می خواست ایشان را ان الله
یامرکم ان تذبحوا البقرة گفت یعنی بدرستی خدای شما را میفرماید که گاوی را ذبح کنید و بعضی از گوشت آن بر
مرده زنید روایت کرده اند در بنی اسرائیل پیری غنی بود او را برادرزادگان و بعضی گویند برادرزادگان فقیر
ایشان طمع بر مال او داشتند چون حیات او دراز کشید دل بکشتن او گماشتند کشتند و سعد و اندرا افگندند بعد از آن
قصاص او پرداختند در حق مقتولی که قاتل او معلوم نبود قسامت و دیت چنانچه در شریعت ما است و در شریعت
موسی هم بود و شریعت موسی علیه السلام همین نوع قسامت که در شریعت ما است میفرمود قسامت و دیت او به
نزدیکترین دو قریه متوجه گشت و بقبول و انقیاد پیوست اهل قریه با آنکه بقبول قسامت و ادای دیت خواست
و چون خود را براء از کشتن بیقین دانستند از موسی خواستند تا دعا بفرماید آرد شاید خدای قاتل او را پیدا
آرد چنانچه در آیت دیگر آمده است واذ قتلتم نفسا فادارأتم فیها والله مخرج ما کنتم تکتمون موسی صلوات الله
علیه از ایشان ذبح بقره خواست ان الله یامرکم ان تذبحوا البقرة گفت یعنی خدای شما را ذبح کردن بقره می فرماید
تا شما را علامت قدرت خویش نماید قَالُوا أَتَتَّخِذُنَا هُزُوًا قَالَ أَعُوذُ بِاللَّهِ أَنْ
أَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ قالوا و قال تا آخر جمله مستانفه است قال در جواب اذ قال و قالوا در جواب
اذ قالوا است ضمیر منصوب یعنی نا مفعول اول است مر اتتخذنا را و هزوا مفعول دوم است جمله مقول قالوا است استفهام برای
انکار بر وجه توبیخ است ان اکون بتقدیر من ان اکون من الجاهلین مفعول اعوذ بالله است جمله مقول
قال است یعنی اینست گفتند ای موسی تو ما را استهزا میکنی و ما را در تمسخر میگیری گفت پناه میگیرم از آنکه کاری
کنم که لایق آن کار نیست مخصوص باشد و نسبت کسی بکاری کنم که او بدان مشغول نباشد استهزا بود موسی گفت پناه
میگیرم از اینکه من از نادانان باشم و عیب نادانی بپذیرم که هیچکاره نادانان است کار نادانان تحقیق کلم آنچه فرما

خدا عبث میگوییم قَالُوا ادْعُ لَنَا رَبَّكَ يُبَيِّن لَّنَا مَا هِيَ ادع مقول قالوا است یبین لنا
جواب امر است بتقدیر فاء مجزوم شده ما هی جمله استفهامیه که سوال از صفت بقره است بتاویل یبین لنا صفتها
آمده معنی اینست ایشان از موسی دعا جستند ادع لنا ربک یبین لنا ما هی گفتند یعنی از پروردگار خویش
بخواه تا صفت این بقره بیان کند و تردد و شبه از دل ما بیرون افگند قَالَ إِنَّهُ يَقُولُ إِنَّهَا بَقَرَةٌ
لَّا فَارِضٌ وَلَا بِكْرٌ عَوَانٌ بَيْنَ ذَٰلِكَ فَافْعَلُوا مَا تُؤْمَرُونَ ○
انه یقول مقول قال است و انها بقرة مقول یقول است و تاکید نیز در جمله از جهت دفع تردد ایشانست زیرا که
ایشان در بیان کردن خدای تردد داشتند که بیان خواهد کرد یا نه هم ازین جهت یبین لنا با ضمار ان جواب
امر انداختند و در یبین نیز تردد بود تا کدام صفت در بیان وی خواهد شد از جهت دفع تردد در بیان انها
بقرة موکد آورد و فارض گاو پیر را گویند و جوان نوخاسته را بکر نام کنند گاوی را که میان پیر و جوان است
عوان خوانند لا فارض و لا بکر صفت انها بقرة را و لا در هر دو محل غیر و نفی شده چنانچه [illegible]
چون ایشان اسما اجناس اند عدم مطابقت ایشان با موصوف در تذکیر و تانیث زیان نکند عوان بین
ذلک بدل است یا بیان است بطریق استئناف بین و اسم ذلک [illegible] ذلک اشاره است
سوی مذکور از فارض و بکر بین که مضاف است و مگر سوی متعدد اضافت او شود ذلک باعتبار تعدد معنوی است
فا در فافعلوا سببیه است چه قول مذکور متضمن بیان صفت بقره مذکوره است و سبب است برای فعل ذبح چنانکه
کسی گفت الان عرفتم صفت البقرة التی تؤمرون بذبحها فافعلوا ما تؤمرون معنی اینست بدرستی پروردگار
من میگوید بدرستی گاوی که بکشتن آن امر کرده شده اید همچنین گاوی است که نه پیر است و نه جوان است
چون صفت بقره که بذبح آن امر کرده شده اید دانستید پس بکنید آنچه بآن مامور گردیده قَالُوا ادْعُ لَنَا
رَبَّكَ يُبَيِّن لَّنَا مَا لَوْنُهَا قَالَ إِنَّهُ يَقُولُ إِنَّهَا بَقَرَةٌ صَفْرَاءُ
فَاقِعٌ لَّوْنُهَا تَسُرُّ النَّاظِرِينَ ○ تعلق ما لونها با یبین لنا و وجه تاکید انه یقول انها بقرة بالا گذشته
و وجه استیناف بودن قالوا پیشتر رفته صفراء صفت بقره است فاقع لونها صفت دیگر است تسر الناظرین
صفت دیگر است معنی اینست گفتند ایشان بخواه برای ما از پروردگار خویش تا بیان کند برای ما
رنگ بقره چیست سپیدی یا سیاهی یا سرخی یا زردی است گفت موسی بدرستی پروردگار من میگوید که بقره
مذکوره بقره زرد آمده که خالص است رنگ او یعنی مخلوط با رنگ دیگر نشده [illegible]
رنگ خویش در دل ایشان مسرت می افگند چه رنگ زرد را طبع [illegible]
[illegible] چنانچه از امیر المومنین علی رضی الله تعالی عنه مرویست [illegible]

وآن اینست نزد بعضی بلا صفراء قل بهه لقوله تعالی تسر الناظرین یعنی دو چندافزا بودن او یعنی سوداء رفته
اند چه در عرف صفره بمعنی سواد آمده نیست چنانچه در جمل بالغیب جمالات صفر گفته اند و این صحیح نیست
زیرا که سواد را توصیف بفاقع نیامده بلکه اصفر فاقع اسود حالک مستعمل شنیده قَالُوا ادْعُ لَنَا رَبَّكَ
يُبَيِّن لَّنَا مَا هِيَ إِنَّ الْبَقَرَ تَشَابَهَ عَلَيْنَا وَإِنَّا إِن شَاءَ
اللَّهُ لَمُهْتَدُونَ ۝ جمله ان البقر تشابه علینا بمنزلهٔ علت طلب بیان صفت بقره مذکوره از موسی صلوات الله و سلامه
علیه و تاکید او از جهت ظهور امارات انکار مخاطب است که فافعلوا ما تؤمرون پس علامت آنست که این تقاضا
امر بقره مذکوره بر ایشان واضح شده متشابه نمانده موسی را انکر متشابه بودن البقره و اشتباه بقره را بتاکید ادا کرده
و جمله وانا ان شاء الله لمهتدون تا آخر معترضه است متضمن بوعده امتثال است چون موسی علیه السلام از ایشان
امتحان انکار شنیده بود ظاهر آنست که او را در شان استبداد ایشان انکار نمود در بیان حکم اعتقاد بود انکار
کردند و جمله را بتاکید بیرون آوردند بمعنی اینست گفته ایشان بخواه برای ما از پروردگار خود که
بقره چیست برای ما بیان کند و بیان آن صفت بکلی اشتباه از خاطر ما بیرون افگند کار بذکر
بجز ما متشابه شده و سهو بر خاطر ما بوضوح و ظهور نیامده بدرستی ما انشاء الله هر آئینه راه راست یابنده ایم
کار برا که فرموده بیشوم بجا آرنده ایم قَالَ إِنَّهُ يَقُولُ إِنَّهَا بَقَرَةٌ لَّا ذَلُولٌ تُثِيرُ
الْأَرْضَ وَلَا تَسْقِي الْحَرْثَ مُسَلَّمَةٌ لَّا شِيَةَ فِيهَا قَالُوا
الْآنَ جِئْتَ بِالْحَقِّ فَذَبَحُوهَا وَمَا كَادُوا يَفْعَلُونَ ۝ ۷۱
لا ذلول صفت است مر بقره را و حرف نفی خبر منفی است چون الجماد جسم لا حی و اذ بمعنی بلا جرم تثیر و تسقی
صفت اند مر ذلول را و لا در ولا تسقی زائد است برای تاکید همچو سایر حروف زوائد بود و توان بود لا دوم
زائده نباشد از تثیر لا محذوف بود چنانچه در و علی الذین یطیقونه و جمله لا تثیر الارض و لا تسقی الحرث
لا ذلول را شد یا بیان او یا التعلیل او بود مسلمة صفت دیگر است لا شیة فیها حال است یا صفت دیگر
فاو فذبحوها فصیحه بود و معطوف بر جمله محذوف بود فذبحوها قالوا کذا فطلبوا البقرة فوجدوا التی جمعت فیه
الصفات فاشتروا فذبحوها و ما کادوا یفعلون عطف است یا حال است بمعنی اینست موسی گفت به ایشان بدرستی خدا
میگوید که بقره که کشتن آن امر شده و بتیج او خطاب آمده بقره ایست غیر ذلول یعنی غیر مذلل بکار است غیر ذلول
یعنی البقره که بیرون ذلت بگارند و مشقت عمل بسیار نموده زمین را بشکافد و نه کشت را آب دهد و به سالم
داشته شده از عیوب گاوان یا سالم داشته شده است از اختلاط الوان نیست در وی نقش و
نگاری و اثر داغی و نگاری بگیر رنگ است یا زردی او رنگی دیگر خاطر شده تنها که بیرون او در حواشی

آمده گفتند ای موسی اکنون بحق آمدی و بتحقیق در آمدی که این چنین بقره ممتاز از سایر بقرات موسوم بدین صفات سزاوار آن بود که در وی این چنین خاصیت باشد و از وی این نوع اثر بظهور پیوندد پس آن بقره را تجسس کردند بهر کسی نیافتند بهایی گران خریدند پس آنرا ذبح کردند و این امر را از امتثال آوردند و نزدیک بود که این فعل نکنند و نمیخواستند که دم این کار زنند و در قصه آورده اند که مردی را یک پسر خرد بود گوساله بدین رنگ در این شکل داشت آن گوساله را به نیت آن پسر در مرغزاری گذاشت تا در آن مرغزار بچه دوا فزاید شاید آن پسر او را بکار آید در وقت گذاشتن بخدای سپرد بعد آن مرد بمرد آن پسر یتیم بود مادر او را پرورش میفرمود و بچه مذکور در حق مادر و پدر مهری داشت و دل بر رعایت و طاعت ایشان میگماشت چنانچه حکایت کرده اند که روزی بچه مذکور در حیات پدر دری نفیس به پنجاه هزار درم خرید کرد چون خصم در را در خانه برای ادای مال آورد پدر را در خواب یافت به بیدار کردن او نشتافت بر خصم گفت کلید صندوق پیش پدر است صبر کن تا بیدار گردد و صندوق بگشاید مال بدهد بعد ساعتی خصم در گفت ده هزار درم من از قیمت در کم میکنم پدر را بیدار بکن و مال بیار بهای در مذکور بنود دهی برین سپار پسر گفت بیدار کردن پدر نتوانم اگر به بیداری پدر توقف کنی بیست هزار درم خرید گردانم تا پدر در خواب بود خصم از جهت شتابی بهای در کم میکرد و پسر از جهت ادب که از خواب بیدار نکند در بهای دری افزود و بعد مردن پدر و رفتن مال هیزم کشیدی و در هیزم کشی رنج دیدی نیمی بهای هیزم بزوج پدر صدقه کردی و نیمی در نظر مادر آوردی مادر آنرا قوت خود و قوت او ساختی و بکار معاش خانه پرداختی القصه چون در هیزم کشی آن پسر مدتی گذشت در رنج و تعب بنهایت پیوست بیکبار آوازه شنید و از هر کسی خبر در گوش او رسید که بنی اسرائیل را این چنین بقره حاجت است میجویند و در راه حاصل کردن می پویند ندا میکنند که هر که این چنین بقره دارد برای فروختن پیدا آرد تا آنرا بها ستانیم و ثمن آن بدهانیم بر مادر این حکایت رسانید و پیش او قصه روشن گردانید مادر گفت پدر تو گوساله بدین شکل به نیت تو داشته و در چنین مرغزاری برای چریدن گذاشته آنرا بجو شاید در یابی و بفروشی و بهای آن بیاری پسر مذکور در طلب گاو بشتافت در مرغزاری که مادر او نشان گفته بود دریافت گاو مذکور هر چند که وحشی بود کسی را انقیاد نمیشد بچه دانکه آورد از آن پسر [illegible] پیش او منقاد گشت [illegible] آنرا گرفته می آورد و طرف خانه میبرد بنی اسرائیل چهل سال در طلب این چنین گاوی بودند [illegible] آن گوشش نمیشد گاو مذکور را به دست آن پسر دیدند بهای نیک طلبیدند پسر نفروخت که از جهت [illegible] توقف میکرد چنانکه بهای گاو مذکور را در از زیادتی آورد تا بهای او بر [illegible] گاو [illegible] اندازد آنجا [illegible] بفروختن رضا داد پسر دل بر فروختن نهاد [illegible] آرد و حقوق [illegible]

برخلاف این بود و آثار آن برخلاف این باشد وَإِذْ قَتَلْتُمْ نَفْسًا فَادَّارَأْتُمْ فِيهَا
نفسا مفعول است مر قتلتم را فادارأتم عطف است بر قتلتم فیها متعلق است بادارأتم و اذ قتلتم عطف است بر و اذ قال و
این هر دو یک قصه است صحه این قصه اینست و پایان قصه بالا گذشت از جهت تعدد جنایت و تفنن در تقریع
و تشنیع علاحده در او دو قصه داشتند و در عطف بواو ترتیب نبود و تقدم و تاخیر زیان نکند معنی اینست و یاد کنید
ای بنی اسرائیل چون شما نفسی را کشتید پس یکدیگر مخالف گشتید و از قتل او تبری جستید و کلمات مدافعه گفتید
این خطاب بقول بعض مرسل است این نوع خطاب بطریق ایها العیر انکم السارقون روا است وَاللَّهُ مُخْرِجٌ
مَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ ۝ و الله مرفوع بر ابتدا است مخرج خبر مبتدا است ما کنتم تکتمون مفعول است
مخرج و مخرج اگر چه بر نسبت وقت خطاب ماضی است لیکن بر نسبت وقت اختلاف و تدافع مستقبل است تا عمل
فاعل بمعنی ماضی نباید خلاف قاعده نحوی نماید و جمله حال مقدره است از قبیل جاءنی زید معه صقر و هو
صاید به غدا معنی اینست و حال آنکه هست خدای بیرون آرنده است آنچه شما پنهان میکردید و ظاهر کننده است
آنچه شما میپوشید فَقُلْنَا اضْرِبُوهُ بِبَعْضِهَا عطف است بر محذوف و فا فصیحه است و پیش از
چند جمله معطوف علیها محذوف است و بعد ازین چند جمله محذوفه است تقدیر کلام اینست و اذ قتلتم نفسا فادارأتم
فیها فامرتم بذبح البقرة المذکورة فذبحوها فقلنا اضربوه ببعضها فضربتموه فاحیی الله ذلک المقتول و اریکم هذه
الآیة العظیمة فاخبر ذلک المقتول و قال قتلنی فلان و فلان فهم منا فاخذا و قتلا و ضمیر اضربوه عاید بمقتول است
و ضمیر ببعضها عاید است بر بقره موصوفه مذکوره معنی اینست پس گفتیم ما بزنید این میت را بجزوی از بقره مذکوره
و مذبوحه موصوفه مسطوره تا آن مقتول زنده شود ذکر قاتل خویش کند پس امتثال امر نمودند گردن میت را ببعض بقره
مذبوحه زدند مقتول زنده گشت و خون از رگهای او میرفت تقریر کرده که فلان و فلان برادران او و ران یا برادر
زادگان من بر حسب اختلافی که در صدر قصه گذشته کشتند و قتل نفس معصومه را بغیر حیا نتی که جریمه عظیمه و
قبیحه است مرتکب شدند این گفت و شبه البیان بود باز بهمان ساعت بمرد و قاتل را گرفته کشتند اول قتل
از قتلهاست صغیر امت رستند و در بعض بقره مذبوحه که بر مقتول زده بودند اختلاف است که کدام بعض بوده حیات
مقتول بزدن آن بودی بعضی زبان و بعضی گوشت ران راست پندارند و بعضی استخوان بن دم و بعضی
پاره گوشتی که میان دو کتف است مراد دارند كَذَلِكَ يُحْيِي اللَّهُ الْمَوْتَى وَيُرِيكُمْ آيَاتِهِ
لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ ۝ کذلک صفت مصدر محذوف است مر یحیی را و الله فاعل یحیی است الموتی مفعول
و یریکم عطف است بر یحیی الله مر احیاء دا ... مثل احیاء و هذا اهیت و المراد بهذه الآیة یحیی الله و یریکم
آیاته فی انفاق کل منهما القدرة الکاملة من غیر تعلق له بالقدرة فاوه و آخر ذکر حیاء تذکیر انکره قریبه و در اشارت بسوی ماقبل تعالی هذا

بلا بیم بیفزو اما از جهت آنکه احیا میت کاری عظیم و شانی فخیم است استعمال ذلک کرد و فریج از جهت عظمت بر
صورت بعید آورد چنانچه در الم ذلک الکتاب گفته اند و در وجه استعمال ذلک بران رفته اند و این جمله معترضه است
برای بیان تحقیق و تیقن نسبت تشبیه بعود بموجود لعلکم تعقلون یعنی لکی تعقلوا بیان علت غائی ارائه آیات است
یعنی اینست همچنین خدای عزوجل مرده گان را زنده گرداند و بعد از موت بزندگانی رساند و شما را آیات
قدرت کامله و علامات حکمت شامله خویش بنماید و بنیاد شک و شبه از دلهای شما بگشاید تا شما دریابید و بسوی
ایمان و ایقان بشتابید ثُمَّ قَسَتْ قُلُوبُكُم مِّن بَعْدِ ذَٰلِكَ قلوبکم فاعل است مر
قست من بعد ذلک متعلق است بقست جمله معطوف است بر مضمون قصه های سابق ای کفرتم فآمنتم و عصیتم فتبتم
و امرتم بقتل انفسکم فتبتم و قتلتم و عاهدتم و نقضتم العهد و امرتم بذبح البقرة فقلتم للرسول أتتخذنا هزوا فاستبطئوا
ثمن قال فذبحوها و کانت احوالکم مختلفة و طباعکم متلونة و قلوبکم لینة قابلة لقبول الوعظ صالحة لنفوذ النصح
ثم قست قلوبکم یعنی اینست پیش ازین از شما گاهی کفر بودی و گاهی ایمان روی نمودی گاهی عصیان
آمدی گاهی توبه در دل درآمدی یعنی دلهای شما نرم بود قابل قبول پند و صالح برای نصیحت بشنود و لیکن
شما بعد وقوع واقعات مسطوره و مشاهدات آیات و دلائل مذکوره سخت گشت و لقسوت بسیار پس نرم
نشود برای قبول نصیحت و خیر نکند از وقوع نصیحت و قسوت گردانید و از عداوت ترسید و بران حسد
مانند وعده کرده پیغمبر که مبعوث خواهد شد ایمان به او خواهیم آورد و او را در هر چه بیارد تصدیق خواهیم کرد
چون مبعوث شد حسب پاست غالب آمد ایمان نیاوردید متابعت نکردید بر کفر اصرار نمودید و دل را بر حق نشاید و دو
کار شما در تصمیم بر کفر و اعراض از حق بمرتبه رسید که لتجدن اشد الناس عداوة للذین آمنوا الیهود در شان شما
نازل گشت ایمان شما بر حکم لو آمن لی عشرة من الیهود آمن بی الیهود کلهم باستبعاد پیوست فَهِيَ كَالْحِجَارَةِ
أَوْ أَشَدُّ قَسْوَةً فهی مبتدا است کالحجارة خبر مبتدا است جمله معطوف است و ثم قست قلوبکم عطف
بر فعل بفاء تعقیب و کاف برای تشبیه است مقصود تشبیه دلها ایشانست بحجاره است در سختی و غرض تشبیه بیان
حال مشبه است چه حال او که قسوت است از ثم قست قلوبکم معلوم شده و مقدار حال یعنی او از تشبیه او بحجاره معلوم شود
او اشد قسوة عطف است بکالحجارة بحذف مضاف ای فهی مثل الحجارة فی القسوة او مثل شئ هو اشد من الحجارة
یا بغیر حذف مضاف ای فهی مثل الحجارة او شئ اشد قسوة یعنی اینست پس آن دلها در سختی همچو سنگها
یا افزودی سختی سخت تر از آن باشند وَإِنَّ مِنَ الْحِجَارَةِ لَمَا يَتَفَجَّرُ مِنْهُ الْأَنْهَارُ
وَإِنَّ مِنْهَا لَمَا يَشَّقَّقُ فَيَخْرُجُ مِنْهُ الْمَاءُ وَإِنَّ مِنْهَا لَمَا يَهْبِطُ مِنْ
خَشْيَةِ اللَّهِ وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ ۝

ما یتفجر منه الانهار اسم آن است و من الحجارة خبر چون خبر مقدم بر اسم شد لام تاکید که محل دران آمدن او خبر بود بر اسم
درآید بر طریق و آن من خشیة الله بر اسم وان له لا یأتی و جمله و ان من الحجارة با معطوفات خود [illegible] معترضه است برای
بیان اینکه دلها که سخت بود سخت‌تر از حجاره باشد و جمله و ان منها لما یشقق و جمله و ان منها لما یهبط معطوفه
اند بر معترضه مذکوره وما الله اسم ما است بغافل خبر عما تعملون متعلق است بغافل و جمله حال است از مفعول و
ثم قست قلوبکم که قسوت نزدیک بود که آن هیچ سنگ یا سخت‌تر از آن کنایت است از عدم نفوذ پند پس
چنانستی که گفت ثم قست قلوبکم من بعد ذلک فلا تخلص الیها موعظة ولا ینفذ اخلها خشیة فلا یبالون بما تفعلو
فکانما تحسبون انه غافل عما تعملون و جمل ثلثه یعنی معترضه مذکوره و معطوفات او کنایت اند از
اثبات لینت در حجاره که در دلهای ایشان نیست و مشاهده سامعان صلابت سنگ را و اعتقاد سختی از
صلابت انکار این معنی است پس باعتبار سامعان شرح [illegible] سنگ کرد جمله را که کنایت از اثبات لینت است
موکد بمؤکد آورده و منظمه این انکار باعتبار معنی مکنی عنه بود اگرچه در تفجر و تشقق و هبوط منظمه انکار نباشد برای
تاکید انکار باعتبار معنی مکنی عنه لیست شده است چنانچه دران ابراهیم ابنی وانه نات فی الندی که کنایت است از نفی
البخردون تحقیق شده بمعنی ایست و بدرستی بعضی از سنگها هر آینه سنگی است که چشمه میشکافد از وی جویهای آب بیرون
می آید و بدرستی بعضی از آن سنگی است که شگافته میشود از و آب بیرون می آید و بدرستی بعضی از آن سنگی است
که از بالای کوه میغلطد از خوف خدا فرو می افتد و دلهای شما این چنین نبود پس بر این صفت نباشد که از چشم شما
چشمه بگشاید و از دیده شما آبی بیرون نیاید ترسی در خاطر نیارید و از حب ریاست و خودبینی دل بر انقیاد [illegible]
و گوینده نگمارید و نیست خدای غافل از آنچه شما میکنید از خدای نترسید و از سنگ که از خدای میترسد کمتر میباشید
سوال خشیت بغیر حیوة و علم تصور ندارد و اضافت بسوی سنگ بر چه وجه می آرد **جواب** اضافت خشیت
بسوی سنگ بر وجه تقدیر خلق حیوة و علم دروست چنانچه در فلما تجلی ربه للجبل و در لو انزلنا هذا القرآن علی جبل لرایته
گفته اند و محققان در چنین [illegible] و تسلیم حجر پیغمبر علیه السلام و تکلم سنگ ریزه و امثال آن رفته اند أَفَتَطْمَعُونَ
أَنْ يُؤْمِنُوا لَكُمْ وَقَدْ كَانَ فَرِيقٌ مِنْهُمْ يَسْمَعُونَ كَلَامَ اللَّهِ ثُمَّ يُحَرِّفُونَهُ
مِنْ بَعْدِ مَا عَقَلُوهُ وَهُمْ يَعْلَمُونَ ○ همزه استفهام است و استفهام برای انکار بر وجه توبیخ است
و فا عاطفه است معطوف علیه محذوف است ان یومنوا لکم مفعول است مر افتطمعون ای تحسبون قلوبهم صالحة للایمان
افتطمعون ان یومنوا لکم محمد و قد کان فریق منهم حال است از فاعل ان یومنوا یسمعون کلام الله با معطوف
خویش که ثم یحرفونه است خبر کان است من بعد ما عقلوه متعلق است بیحرفونه و در افتطمعون مخاطبان بنی اسرائیل مومنان
را خطاب کرد و این جمله را برای تنبیه مومنان معترضه آورد تا از ایمان بنی اسرائیل قطع طمع کنند و از ایشان طمع ایمان

ندارند و هم یعلمون حال است از فاعل یحرفونه و مفعول یعلمون محذوف است ای یعلمون انهم یحرفونه وانهم مبطلون
فی فعل التحریف و دانسته بودند که تبدیل دهنده منزل منزل الله ایشم بود و کلام معنی و انتم متصفون بالعلم و انتم اهل علم شده اند و این
الذی باطناب تمهید باشد که چنانچه از اهل علم و اصحاب دانش بتر است و شناعت و قباحت آن بیشتر است
معنی اینست و انهای ایشان را صالح تر برای ایمان پیدا رسید پس در ایمان طمع میکنید و در خبر وجود می پندارید که
ایشان ایمان آرند و دل به تصدیق بگمارند و حال آنست که بودند طایفه از ایشان بدین صفت که کلام خدای را
می شنیدند یعنی توریت را پس ایشان آنرا بعد دریافتن آن بیگردانیدند و حال اینست که ایشان پیدا شدند که کلام
خدای را میگردانند کسانیکه کتاب خدای با وجود دانستن تحریف کنند و این چنین کار ناشایسته بر خود پسندند
از ایشان چه طمع خیر باشد و چه توقع نیکی بود و یا گویند که ایشان کلام خدای را تحریف میکنند درین حال که ایشان
از اهل دانش اند کار زشت از اهل دانش زشت تر بود و کار بد از اهل علم نکوهیده تر باشد و بعضی گویند گروهی
از هفتاد هزار تن که با موسی علیه السلام در کوه طور بودند و با او کلام خدای واجب و نهی او شنودند گفتند ما از خدا
شنیده ایم که میگفت ان استطعتم ان تفعلوا هذه الاشیاء فافعلوا و ان شئتم ان لا تفعلوا فلا باس کلامی که شنیده
بودند گردانیدند و از ایجاب بتخییر رسانیدند و فریق منهم یسمعون کلام الله ثم یحرفونه عبارت از ایشانست و این
آیه وارد در شان ایشانست وَإِذَا لَقُوا الَّذِينَ آمَنُوا قَالُوا آمَنَّا وَإِذَا خَلَا بَعْضُهُمْ إِلَىٰ بَعْضٍ قَالُوا أَتُحَدِّثُونَهُم بِمَا فَتَحَ اللَّهُ عَلَيْكُمْ لِيُحَاجُّوكُم بِهِ عِندَ رَبِّكُمْ أَفَلَا تَعْقِلُونَ ۝ أَوَلَا يَعْلَمُونَ أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا يُسِرُّونَ وَمَا يُعْلِنُونَ ۝ اذا لقوا شرط است و هو موصول با صله مفعول لقوا است ربع ۱۰
قالوا آمنا جزا شرط است این شرطیه عطف است بر یسمعون کلام الله و اذا درین محل برای استمرار است یعنی
این صفت در ایشان همیشه است بمنقبه بزبان طیبست بعضهم فاعل خلا است و اذا خلا شرطیه است قالوا اتحدثونهم
جزا مشروط است و این استفهام برای انکار است بر وجه توبیخ است یعنی لا ینبغی ان تحدثوهم بما فتح الله متعلق
با تحدثونهم و این شرطیه عطف است بر شرطیه سابق لیحاجوکم متعلق است با تحدثونهم و لام لام عاقبت است چنانچه
در لدوا للموت نه لام غرض عند ربکم متعلق است بیحاجوکم همزه افلا تعقلون برای استفهام است و خطاب لهم
ای الاتتاملون اتهنصحا لکم افلا تعقلون شه ثانی تحدثکم ایاهم یعنی الاتتاملون فلا تعقلون این جمله تاکید است مر اتحدثونهم و داخل
مقول آن فریق است هم ازین جهت عطف نکرده و در اولا یعلمون نیز همزه استفهام است و واو عطف است ای الا یعلمون
ولا یعلمون و جمله استفهامیه از قول الله تعالی است معترضه است داخل مقول آن فریق نیست معنی اینست وقتی
که می بینند ایشان مومنان را میگویند ایمان آورده ایم و بدین اسلام و رسالت پیغمبر صلی الله تعالی علیه وسلم تصدیق

کرده ایم و چون بعضی از ایشان با بعضی خلوت کنند و میان خویش دم از گفتن زنند یکدیگر را پوشیدن حق جویند بعضی مر بعضی را گویند ایشان را یعنی محمد و مؤمنان را بدانچه خدای بر شما گشاده است از نعت محمد و حقیقت رسالت او و بیان امت وی و جلالت او و خبر سکینه و از فضائل جزائل مؤمنان و صفات پسندیده و دعوت گزیده ایشان و میثاق و عهد بر ایمان بر پیغمبری که مبعوث شود و نصرت و حمایت میگوئید تا در عاقبت ایشان یعنی محمد و اصحاب او با شما عند ایشان محاجه کنند و بآنچه خبر کرده اید شما ایشان را در دعوی حق پوشیدن و ابطال آن کوشیدن و ترک وفاء عهد و میثاق دم مخاصمت زنند و گویند که شما مطلع بید آیات خدای را محرفا بیند که با وجود دانستن صفات پیغمبر و اطلاع بر رسالت او کفر ورزیدید و با وجود دانستن بدین اسلام نگرویدید و واجبات تعظیم و توقیر پیغمبر بجا نیاوردید و عهد میثاق ایمان آوردن بدو و یاری کردن او بسر نبردید در حق دعوی ما گفتار شما در دنیا انداختند و اقرار شما را حجت سازند تا میل نمیکنید پس در نمی یابید که ایشان خصمان شما اند با ایشان حکایت سر خویش نباید کرد و راز خویش با ایشان اظهار نباید آورد این فریق در حقیقت این جماعت اند و این بعضی ندانسته اند بدرستی که خدا میداند آنچه ایشان از اعتقاد و عمل پنهان میدارند و آنچه از قول و اقرار آشکارا میکنند و بعضی مفسران آیه مذکوره را حمل بر تقدیم و تاخیر کنند کلام را یعنی اتحدثونهم بما انزل علیکم من عند ربکم گویند و اگر نه مجادله در آخرت ایشان را وقوع مخاصمت مذکوره در قیامت روی نماید و سخن این محاجه در دنیا مخاصمت در آخرت نسبت مگر آنکه محاجه بکتاب خدای در دنیا محاجه عند الله دارند یا محاجه مذکوره در آخرت یعنی گفتن مؤمنان مر ایشان را که کفرتم بمحمد بعد آن وقفتم علی صدقه و اقررتم انه فی کتابکم پندارید یا این که منافقان و جهودان منافق اند گفتار نابوده از ایشان عجیب پنداشته اند بر این تقدیر بتقدیم و تاخیر حاجت نبود و معنی بغیر تقدیم و تاخیر صحیح باشد. و

وَمِنْهُمْ أُمِّيُّونَ لَا يَعْلَمُونَ الْكِتَابَ إِلَّا أَمَانِيَّ وَإِنْ هُمْ إِلَّا يَظُنُّونَ ⦿

این جمله حالی دیگر است از فاعل ان یؤمنوا لکم و قد کان فریق منهم یسمعون کلام الله تا آخر لا یعلمون الکتاب صفت امیون است و الا امانی استثناء منقطع است ای لکن امانی حاصلة لهم و تواند بود که الا امانی استثناء متصل باشد از قبیل و بلدة لیس بها انیس الا الیعافیر و الا العیس و امانی جمع امنیه است و امنیه کاذب در وضع و افتراء است الف و امنیه است و هم مرفوع المحل به مبتدا است الا یظنون استثناء مفرغ است خبر مبتدا است و جمله معطوف است بر لا یعلمون الکتاب معنی آنست و بعضی از ایشان امیانند یعنی خواندن و نبشتن ندانند منسوب اند بسوی ام تا وانند چنانکه از مادر زاده شده اند همچنانند یعنی نمیدانند ایشان کتاب یعنی توریه یکبار عن جیر الحرف و مشهور است که تحریف کنندگان توریه بودند و جمعی احبار و اقرا ایشان بدروغ کتاب خدای ساخته اند یا کتاب بمعنی کتابت دارند لا یعلمون الکتاب یعنی لا یحسنون الکتابة پندارند بر این تقدیر نیز از تحقق لفظ کتاب از باد اشتن کتابت وجه کتابت فهم شود و کتابت ولی از صریح در مرابع اند تعمیم بود

یعنی امنیتها همان باشد که بالا گذشت و شرح آن پیش ازین رفت یا گویند امنیه بمعنی قرأت آمده چنانچه در و ما ارسلنا من قبلک من رسول ولا نبی الا اذا تمنی القی الشیطان فی امنیته ای فی قرأته تحقیق شد یعنی ایشان کتابت نمیدانند مگر همان قرأتهای که تحریف کنندگان کتاب میخوانند و تواند بود که اما فی جمع امنیه بمعنی آرزو باشد یعنی چنین بود نمیدانند ایشان کتاب را مگر همان آرزوها که تحریف کنندگان توریت ایشان را بدان آرزومند گردانیده و برآرزو کردن آن آورده وعده عفو سیئات و ناگرفتن بخطیئات و گفتار بودن ایشان را چنین آورده که پدران ایشان که انبیا بوده اند ایشان را شفاعت خواهند کرد و گمان آنکه ایشان را آتش نخواهد سود مگر چند روز معدود نداشته ایشان مگر گمان بر بنده بود ورنه شان کتاب هستو هم شوند چیزها نابوده می پندارند و گمانهای ناپسندیده را در خاطر می آرند ایشان را صاحب یقین چگونه خوانند و ایشان را لایق دولت ایمان چگونه دانست. فَوَیْلٌ لِّلَّذِیْنَ یَکْتُبُوْنَ الْکِتٰبَ بِاَیْدِیْهِمْ ثُمَّ یَقُوْلُوْنَ هٰذَا مِنْ عِنْدِ اللّٰهِ لِیَشْتَرُوْا بِهٖ ثَمَنًا قَلِیْلًا ط این جمله معترضه است بطریق و اعلم فعلم المرء ان سوف یاتی کل ما قدرا برای تشنیع محرفان کتاب یکتبون الکتاب بایدیهم صله الذین است جمله ثم یقولون عطف است بر یکتبون جمله هذا من عند الله مقول یقولون است لیشتروا به ثمنا قلیلا متعلق است بیقولون و لیشتروا بمعنی یستبدلوا و استعمال ثم که برای تراخی است متضمن زیادت تشنیع است چه نابوده گفتن و سخن دروغ بر زبان آوردن در باب مهلت فکر و یافتن فرصت اندیشه بغایت شنیع است سوال کتابت ماضی را در فویل الذین یکتبون الکتاب بایدیهم بصیغه فعل مضارع چرا ذکر کرد فویل للذین کتبوا الکتاب بایدیهم بصیغه ماضی چرا نیاورد و نکته چیست اختیار صیغه مضارع بر چه مبنی است جواب کتابت نابوده از ایشان اگرچه ماضی بود ماضی را از جهت استحضار حالت شنیعه بر صیغه حال نمود چنانچه در و الله الذی ارسل الریاح فتثیر سحابا بمعنی اثارت گفته اند و در استعمال صیغه مضارع درین آیه مذکوره برین وجه رفته اند یعنی ایشان می نویسند وای مر آنکسان که کتاب را بدستهای خویش می نویسند یعنی یافتن مهلت فکر و دریافتن فرصت اندیشه میگویند این کتاب از نزد خدا است فرستاده حق جل و علا است تا بدو بفروشند اندک را بدل گفتن او از جهت شئی یسیر خود را در بلا و عذاب انداختند یعنی گویند ویل نام چاه در دوزخ بود که در وی زرد آب اندام دوزخیان روان شود فَوَیْلٌ لَّهُمْ مِّمَّا کَتَبَتْ اَیْدِیْهِمْ وَوَیْلٌ لَّهُمْ مِّمَّا یَکْسِبُوْنَ ○ فا عاطفه است برای تعقیب که پیش ازان ویل یعنی ویل کتابت ایشان را و بعد ازان ویل دوم بسوی شد که ویل کتابت نابوده که از ایشان در تحریف توریت صادر گشته و بعد ویل از کارها ناشایست که اکنون کسب میکنند و تحریف صفت پیغمبر مینمودند و رشوت می ستانند یعنی ایشان پس وای مر این کسان را از جهت آنکه نوشته است دستهای ایشان و وای مر ایشان را از آنچه

اکنون کسب میکنند و خود را در اکتساب اکتسابات ناشایسته می افگنند وَقَالُوا لَنْ تَمَسَّنَا النَّارُ
إِلَّا أَيَّامًا مَعْدُودَةً ۚ این جمله حالی دیگر است عطف است بر وقد کان فریق منهم یسمعون کلام الله ثم یحرفونه من
بعد ما عقلوه یا معترضه است برای رد گفتار جهودان و ابطال اعتقاد ایشان لن تمسنا النار مقولی قالوا است
الا ایاما معدوده مستثنی مفرغ است معنی اینست آیا تلمیح دارید که ایشان بیمان آرند و حال اینست که یقینی
از ایشان بگمان فی معاند نه کلام خدای را بعهد دریافته آن میگزارند و بعضی جاهلان مقلدان اند که آب نخوانده
و معنی آن نمیدانند و همه میگویند بعضی با قرار خویشتن و بعضی بتقلید که ما را آتش جز چند روز معدوده نخواهد رسید
و در ایام معدوده که ایشان میگویند اختلاف است بعضی گویند هفت روز است چه عمر دنیا هفت هزار سال است
بمقابل هر هزاری برای عذاب یک روز تعیین شده و بعضی گویند ایاما معدوده ده روز و چهل روز باشد بر مقدار مدت
غیبت موسی و عبادت عجل بود و بعضی چهل سال که مدت ماندن در تیه بود و مدت عذاب خویش را نیز و بعضی مقدار ایام
عمر که هنگام عصیان بود میدارند قُلْ أَتَّخَذْتُمْ عِنْدَ اللَّهِ عَهْدًا فَلَنْ يُخْلِفَ اللَّهُ
عَهْدَهُ ۖ أَمْ تَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ قل جمله مستانفه است کان السامع قال فاذا اقول لهم
قالوا ذلک فقیل قل اتخذتم عند الله عهدا فلن یخلف الله عهده جواب شرط محذوف است ای ان کنتم اتخذتم عند الله
عهدا فلن یخلف الله عهده صاحب کشاف ان اتخذتم تقدیر کرده لفظ کنتم نیاورده و از لفظ کنتم چاره نیست و گرنه
اتخذتم بمعنی مستقبل شود و دران فساد معنی است همزه مفتوحه همزه استفهام است الف وصل ساقط شده ام
در ام تقولون ام منقطعه بود و استفهام در اتخذتم عند الله عهدا برای انکار است و که مضمون ام منقطعه است برای تقریر
یعنی بتثبیت باشد و اگر ام متصله دارند معادل همزه اتخذتم عند الله عهدا پندارند استفهام برای تقریر یعنی حمل مخاطب
بر اقرار بود و سوال از تعیین احد الامرین نباشد زیرا که پیغمبر علیه السلام که مستفهم است تعیین احد الامرین میداند
و تعیین کلام ایشان را افترا و قول بی علم میخواند چاره نبود استفهام مذکور برای تقریر گویند در اتخذتم اقرار است
بر خلاف مضمون جمله و در ام تقولون اقرار بمضمون جمله پندارند و اینکه قول استعمال علی محمول است بر تضمین یعنی افترا
بر تقدیر ام منقطعه معنی اینست بگو ای محمد ایشان را گرفته اید شما نزدیک خدا عهدی را که جز ایام معدوده شما را
مس نکند اگر بدین مضمون عهدی را گرفته اید پس هرگز خدای عهد خود را خلاف نکند بلکه ما و الحق میگوئید
افترا میکنید بر زبان می آرید آنچه علم بدان ندارید و بر تقدیر ام متصله معنی اینست بگو ای محمد ایشان را آیا
با خدای برین مضمون که میگوئید عهدی گرفته اید یا میگوئید بر وجه افترا آنچه ندانسته اید آنچه واقع در واقع
بگوئید حق است از اثبات یا نفی اقرار کنید باقی معنی همان است که بالا گفته شد و ذکر آن بتوضیح گذشته
بَلَىٰ برای ایجاب نفی سابق است استفهامی علی یمسکم النار آید معنی اینست شما را آتش همیشه خواهد رسید شما

همواره برنج و عذاب خواهند بَلٰى مَنْ كَسَبَ سَيِّئَةً وَّاَحَاطَتْ بِهٖ خَطِيْٓئَتُهٗ فَاُولٰٓئِكَ اَصْحٰبُ النَّارِ ۚ هُمْ فِيْهَا خٰلِدُوْنَ ۝ خطیئته بر صیغه مفرد و جمع خوانده‌اند و معنی بر حسب آن دانسته شود کسب مبتدا است و احاطت به عطف است بر کسب جمله فاولئک اصحاب النار تا آخر خبر مبتدا است این جمله با خبر خویش مقرر ایجابی است که مضمون بلی است و من لفظا مفرد است و معنی او جمع است از جهت افراد لفظ کسب و احاطت به خطیئته بصیغه مفرد آورده و از جهت معنی اولئک اصحاب النار هم فیها خالدون جمع کرده معنی اینست کسانیکه بدی را کسب کنند و گناهان ایشان را محیط شوند بر نحویکه تا وقت موت بران اصرار نمایند و هیچ توبه نکنند پس ایشان اصحاب النار خواهند بود و آتش ایشان را بر صفت جاویدی عقوبت خواهد نمود سوال از ارتکاب خطیئه و ارتکاب اصرار بران بر مذهب اهل سنت و جماعت خلود در نار نباید و درین آیت ارتکاب سیئه و ارتکاب اصرار بران بر خلاف مذهب اهل سنت و جماعت خلود در دوزخ می‌نماید جواب اگر تنکیر سیئت برای نوعیت باشد نوعی از سیئه که کفر و شرک است مراد بود سوال وارد نشود و اگر از سیئه منکره گناه مراد دارند محمول بر استخفاف و استحلال نمی‌دارند و توانند بود که از خلود طول مدت مراد شود و نیز سوال وارد نشود یا گویند بر مومن مذهب احاطت گناه نیست چه زوال حسنه بکفر است و ایمان عظیم فرحه است وَالَّذِيْنَ اٰمَنُوْا وَعَمِلُوا الصّٰلِحٰتِ اُولٰٓئِكَ اَصْحٰبُ الْجَنَّةِ ۚ هُمْ فِيْهَا خٰلِدُوْنَ ۝ ع ١١

این جمله عطف است بر جمله سابقه سوال جمله سابقه مقرر است مر مضمون بلی که ایجاب خلود عذاب کافران است بایستی که این جمله نیز مقرر آن باشد و این جمله بر تقدیر مذکور مقرر آن بچه وجه بود جواب بر حکم و بضدها تتبین الاشیاء بیان انعام مومنان مقرر تعذیب کافران است و خلود مومنان در بهشت بحکم تقابل دال بر خلود کافران در نیران است و اگر این جمله عطف بر مضمون بلی بود سوال مذکور وارد نشود و معنی اینست و آنانکه ایمان آورده‌اند و عمل صالح کرده‌اند ایشان اصحاب بهشت باشند و در بهشت جاوید باشند وَاِذْ اَخَذْنَا مِيْثَاقَ بَنِيْٓ اِسْرَآءِيْلَ لَا تَعْبُدُوْنَ اِلَّا اللّٰهَ عطف است بر اذ سابق یعنی بر و اذ قتلتم نفسا فادارأتم فیها ای اذکروا یا بنی اسرائیل اذ اخذنا میثاق بنی اسرائیل و خطاب اذکروا مر بنی اسرائیل را است که حاضر اند و مراد از بنی اسرائیل در و اذ اخذنا میثاق بنی اسرائیل گذشتگانند که میثاق با ایشان بوده و عهد مذکور با ایشان روی نمود و حیلا بنا بر تغلیب بر وفاق اذکروا امر حاضران است و همچنین خطابهائی که حاضران پیشان مخاطب شده‌اند برین وجه که گفتیم و در کلام التفات نبود و اگر از بنی اسرائیل در و اذ اخذنا میثاق بنی اسرائیل همه وفاق اذکروا حاضران مراد دارند درین کلام از خطاب و غیره سوی غیبت بنی اسرائیل است بنی اسرائیل سوی خطاب به تغلیب التفات شده باشد برین وجه اضافه میثاق سوی حاضران بنسبت تولی ایشان

بنی اسرائیل اسلاف واجداد بود بر وجه حذف مضاف یا مجاز بعلاقه تغلیب باشد لا تعبدون بیان میثاق ست یا جواب قسمی ست
که مفهوم از میثاق ست یا متعلق ست بمیثاق بحذف ان مصدریه بر طریق الا ایهذا اللائمی احضر الوغی بتقدیر بان لا تعبدوا
یا بحذف ان مفسره بتقدیر ان لا تعبدوا یا بیان میثاق ست و لا تعبدون خبر بمعنی نهی ست بقرینه عطف و قولوا للناس حسنا و بدلیل قراءت
ابی لا تعبدوا بصیغه نهی اگرچه مراد نهی است بصیغه خبر آورده است از امر و نهی بصیغه طلب و لا یعبدون بصیغه خطاب و غیبت خوانده اند معنی بر حسب
اختلاف قرائت مختلف صیغه دانند معنی اینست یاد کنید ای بنی اسرائیل که ما میثاق و عهد شما گرفتیم و خبر خدای جل و علا القدر تعالی
نپرستید گفتیم وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا متعلق بمحذوف ست و آن بر وفق ماقبل تحسنون بالوالدین احسانا تقدیر کنند یا
بر وفق مابعد یعنی قولوا للناس حسنا واحسنوا بصیغه امر مقدر گویند و درین کلام تقدیر قلنا باید تا ربط درست آید لیکن بر بعض وجوه
پیش از قولوا و در بعضی وجوه پیش از بالوالدین و در بعضی وجوه پیش از لا تعبدون معنی اینست در حق مادر و
پدر احسان کنید احسان کردنی و در شان ایشان نیکوئی ورزید ورزیدنی وَذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ
وَالْمَسَاكِينِ وَقُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ
وذی القربی با معطوفات خویش عطف ست بر بالوالدین ای بالوالدین و بذی القربی و قولوا للناس بتقدیر
قولوا للناس قولا ذا حسن عطف ست بر لا تعبدون بجعل خبر بمعنی انشا و بعضی بصیغه صفت مشبهه خوانده اند بتقدیر
و قولوا للناس قولا حسنا واند و اقیموا الصلوة با معطوف خویش عطف ست بر قولوا معنی اینست و نیکوئی کنید
در حق خداوندان قرابت و در حق یتیمان یعنی آنانکه بی پدراند و در حق مسکینان یعنی آنانکه چیزی ندارند و بگوئید
مر مردمان را قولی خداوند حسن و گفتاری خوب و سخنی نیکو و کلامی مرغوب یا گفتی که بر وجه مبالغه نفس حسن و
عین نیکوئی باشد نماز برپا دارید و زکوة بدهید ثُمَّ تَوَلَّيْتُمْ إِلَّا قَلِيلًا مِّنكُمْ وَأَنتُم
مُّعْرِضُونَ ۝ عطف بر اخذنا میثاق بنی اسرائیل بود الا قلیلا استثنا ست از تولیتم و مستثنی از کلام موجب
منصوب باشد جمله وانتم معرضون حال ست از فاعل تولیتم یا معترضه ست معنی اینست که گرفتیم ما میثاق
بنی اسرائیل چنانچه گذشته و بتوضیح و تشریح ذکر آن بالا رفته پس روی گردانیدید شما از دین سوی هوا مگر جماعه
قلیل از شما و حال اینست که شما روی گردانندگانید و از حق و جزا اعراض کنندگانید از امنا مینماید که از شما اعراض
از دین آید و روی گردانیدن از حق گفتن روی نماید برین معنی وانتم معرضون بعد ثم تولیتم تکرار نباشد چه
مفهوم یکی حدوث مفهوم دیگری دوام بود و سوال ذی القربی را مفرد آورد و یتامی و مساکین جمع کرد نکته چیست
و این تفرقه بر چه مبنی است جواب افراد ذی القربی تنبیه است بر آنکه همه افراد را جهت تناسب تناصر حکم یک
باشند بخلاف یتامی و مساکین که ایشان برین صفت نیستند. وَإِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ لَا تَسْفِكُونَ
دِمَاءَكُمْ وَلَا تُخْرِجُونَ أَنفُسَكُم مِّن دِيَارِكُمْ عطف است بر واذ اخذنا

میثاق بنی اسرائیل اینجا نفی بمعنی نهی است و آن محمول است بر تقدیر قلنا و قلنا مقرر بیان است مر اخذنا میثاقکم لا تسفکون دماءکم باسعطوف خویش بقول قلنا است یعنی اینکه یاد کنید ای بنی اسرائیل هنگامی که ما میثاق شما را گرفتیم یعنی لا تسفکون دماءکم و لا تخرجون انفسکم من دیارکم گفتیم خونهای خویش را یعنی خون گروه خویش مریزید و انفسها خویش را یعنی نفسهای گروه خویش و ریختن خون خویش بود و بیرون کردن گروه خویش بیرون کردن خویش باشد **ثم اقررتم وانتم تشهدون** ○ ثم اقررتم عطف است بر اخذنا میثاقکم استعمال ثم برای آنست که دال است بر آنکه این اقرار بعد تامل و تانی است و انتم تشهدون حال است بمعنی آنست پس شما بر این عهد قرار دادید و اقرار کردید و حال آنست که شما حاضر بودید و گواه گشتید اقرار فعل بعضی است و گواهی فعل بعضی و فعل بعضی را نسبت بسوی کل کرد بر طریق و اذ قتلتم نفسا فادارأتم فیها آورد تا دلیل بر اتحاد در دین و دیانت بود و مفید موافقت مزاج و طبیعت باشد

ثم انتم هؤلاء تقتلون انفسکم وتخرجون فریقا منکم من دیارهم

انتم مبتدا است هؤلاء اسم اشارت خبر مبتدا است تقتلون انفسکم حال است از معنی اشارت بطریق هذا بعلی شیخا و این جمله عطف است بر ثم اقررتم و تخرجون عطف است بر تقتلون و این کنایت است از نقض میثاق ای ثم انتم کائنون علی نقض ذلک المیثاق یعنی تقتلون انفسکم و تخرجون فریقا منکم من دیارهم ای تقتلون اهل ملتکم و تخرجون فریقا من اهل ملتکم من دیارهم یعنی آنست شما آنانید که اشارت کرده میشود بسوی شما درین حال که شما انفس خویش را میکشید و فریقی را از خویش یعنی از اهل ملت خویش از دیار ایشان بیرون میکنید و بعضی گویند انتم مبتدا است و هؤلاء موصول بمعنی الذین تقتلون صله اوست موصول با صله خبر مبتدا است و آوردن او بصیغه خطاب بعد موصول باعتبار انتم بطریق انت الذی خلقتنی ما وعدتنی بود و مانند ضمیر متکلم در انا الذی سمتنی امی حیدرة باشد و بعضی گویند انتم مبتدا است تقتلون صله اوست موصول با صله خبر مبتدا است هؤلاء منادی است بحذف حرف ندا جمله ندائیه میان مبتدا و خبر معترضه است و این وجه درست نبود زیرا که حذف حرف ندا از اسم اشارت روا نباشد مگر آنکه محمول بر شذوذ کنند و از بهر درها بیرون آرند **تظاهرون علیهم بالاثم والعدوان** ط

تظاهرون بتخفیف بحذف تاء اولی از جهت آنکه زاید بر بنای ماضی است یا بحذف تاء ثانیه از جهت آنکه ثقل تکرار از فوقانی است و تشدید با بدال تاء ثانیه بظا و ادغام در ظا اسم خوانند و معنی هر دو قرائت یکی دانند ای تتعاونون علی قتلهم و اخراجهم بالمعصیة والتعدی و این جمله بدل اشتمال باشد بمعنی آنست یکدیگر را یاری میدهید بر دشمن فریقی که ایشان را میکشید و بر بیرون کردن فریقی که ایشان را بیرون می کنید **وان یاتوکم اساری تفدوهم** اساری و اسری هر دو بیان قرا سبعه متفرد شده اسری در جمع اسیر همچو جرحی در جمع جریح مطرد است و اساری نیز آمده است تفادوهم هم خوانند یعنی هر دو یکی دانند و ان شرطیه متضمن معنی دیگر است عطف است بر لا تسفکون یا لا تخرجون اساری حال است تفادوهم جزا شرط است بمعنی آنست و اگر بنی اسرائیل از شما یعنی

بعضی از شما بعضی اسیر شده بیایند و در حالت اسیری شما او چه نمایید او را فدا از ایشان کنید و ایشان را باز آرید و این عهد
پیش شما هنوز نقض نگشته و از ایام سابقه امروز بعمل شما پیوسته وَهُوَ مُحَرَّمٌ عَلَيْكُمْ إِخْرَاجُهُمْ
هو ضمیر شان است اخراجهم مبتدا است محرم خبر مبتدا است جمله خبر ضمیر شان است این جمله معترضه است بر جمله
ان یأتوکم اساری تفادوهم ای کلا الفاداة واجبة علیکم فتأتون بها والاخراج محرم علیکم وکذا القتل ولا تنتهون عنه
معنی آنست که اخراج ایشان بر شما همیشه حرام است و از محرمات عظام است و همچنین قتل که چون اخراج حرام بود قتل
بطریق اولی حرام باشد مفادات اساری بجای آرید قتل و اخراج که حرام است ترک نمیکنید أَفَتُؤْمِنُونَ
بِبَعْضِ الْكِتَابِ وَتَكْفُرُونَ بِبَعْضٍ همزه استفهام است و استفهام برای انکار بر وجه توبیخ است
بر شیء مقرر بتحقیق و محقق وقوع او است و فا حرف عطف است معطوف علیه محذوف است ای تفرقون و تؤمنون ببعض
الکتاب وهو مفاداة الاساری و تکفرون ببعض هو ترک القتل و ترک الاخراج و این جمله تذییل است معنی اینست آیا
فرق میان حکمی و حکمی میکنید پس که ایمان ببعض کتاب که آن رها کنانیدن اساری است می آرید و این عهد را میپذیرید
و ببعض کتاب که آن عهد بر ترک قتل و ترک اخراج است کافر میشوید و شما این عهد را نقض میکنید و بر آن نقض
کفر میورزید یعنی نشاید که چنین کنید و نباید که خود را در تفرقه افگنید دل بر این گمارید که به تمام کتاب ایمان آرید

فَمَا جَزَاءُ مَنْ يَفْعَلُ ذَٰلِكَ مِنْكُمْ إِلَّا خِزْيٌ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ يُرَدُّونَ إِلَىٰ أَشَدِّ الْعَذَابِ وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ ۝

فا سببیه است چه نقض عهود و ارتکاب محرمات و تفریق میان آیات کتاب بکفر ورزیدن ببعضی و کفر ورزیدن بعقلی سبب است
برای ترتب مضمون این جمله نفی و استثنا برای قصر است و قصر مذکور قلب است که ایشان در حق خویش خیر گمان
عزت داشتند و خود را در خوری که ... میپنداشتند چنانچه آیه هو الذی اخرج الذین کفروا من اهل الکتاب من دیارهم
لاول الحشر ما ظننتم ان یخرجوا وظنوا انهم مانعتهم حصونهم من الله اشاره از آن جاست که ایشان را بر وجه قلب قصر کرد بر رسوا
در دنیا از جلا شدن بعضی و کشته شدن بعضی و وضع جزیه بر بعضی بر وجه مذلت و صغار و ذلت و چون ایشان را
انکار جزای خزی و رسوائی اصلا نداشتند ما و الا آورد کلمه و انما استعمال نکرد و یوم القیمة ظرف است مر یردون
و جمله عطف است بر جمله فما جزاء من یفعل ذلک منکم الا خزی و آن بر تقدیر ... ظاهر است که عطف خبر
بر خبر است و همچنین وقتی که ما استفهامیه بود استفهام مذکور بمعنی نفی باشد جمله و ما الله بغافل عما تعملون تذییل است
و بعضی یعملون بصیغه غایب خوانده و معنی بر حسب آن چنانست معنی آنست پس نیست جزای کسی که بکند این کار را یعنی
عهد را شکند و ارتکاب محرمات کند و ببعض کتاب ایمان آرد و ببعضی کفر ورزد مگر رسوای در حیات دنیا چنانچه بنی
قریظه کشته شدند و زنان و بچگان ایشان سبی پیوستند که بحکم سعد بن معاذ الانصاری بیرون آمده بودند و برا

خلاص خویش متمسک شدند بحکم سعد بن معاذ تا قتل مردان حکم کرد و زنان و بچگان ایشان را در حکم سبی و استرقاق آورد پیغمبر ما صلی الله تعالی علیه و سلم فرمود لقد حکمت بحکم الملک یعنی بحکم خدای عز و جل حکم کردی و آنچه در لوح محفوظ مکتوب بود بر زبان آوردی حکم خدای در حق ایشان همین بود و این را پیغمبر صلی الله تعالی علیه و سلم به اطلاع بر لوح محفوظ فرمود چنانچه یعنی التفسیر جلا کردند و بر وجه صغار و ذلت بر ادای جزیه آورده شدند و در روز قیامت باز گردانیده شوند ایشان سوی سخت ترین عذاب و دردناک ترین عقاب و نیست خدای غافل از آنچه شما میکنید از جرایمی که خود را در آن می افگنید اولئک الَّذِينَ اشْتَرَوُا الْحَيٰوةَ الدُّنْيَا بِالْاٰخِرَةِ فَلَا يُخَفَّفُ عَنْهُمُ الْعَذَابُ وَلَا هُمْ يُنْصَرُونَ ۝ اولئک در محل رفع بر ابتداست موصول با صله خبر مبتدا است فلا یخفف عطف است بر اشتروا الحیوة الدنیا بالآخرة از باب عطف مستقبل بر ماضی برای بیان معنی در اول و استقبال در ثانی چه شبهه نیست که عذاب ایشان مستقبل است و اشتروا چنانکه مذکور شد ماضی است و لا هم ینصرون عطف است بر لا یخفف از باب عطف اسمیه بر فعلیه بتقدیم مسند الیه بر خبر فعلی و تخصیص نفی بود و جمله اولئک الذین اشتروا الحیوة الدنیا آخر مقرر مضمون جمله سابقه است و از هر دو جمله بیان بد حالی کافران و ستمکاری ایشان است و نیز نفی تخفیف و نفی نصرت تاکید تشدید عذاب است معنی اینست ای محمد آنکسانند که حیات دنیا را بآخرت خریدند و دنیا را بر آخرت گزیدند پس عذاب بر ایشان تخفیف کرده نشود و ایشان را در عذاب فرصتی و مهلتی نبود و هم ایشانند که منصور نشوند بنصرت ناصران و شفاعت شافعان نپیوندند وَلَقَدْ اٰتَيْنَا مُوسَى الْكِتٰبَ وَقَفَّيْنَا مِنْۢ بَعْدِهٖ بِالرُّسُلِ جمله و لقد آتینا معترضه است میان معطوف یعنی و اذ اخذنا میثاقکم و رفعنا فوقکم الطور که پیشتر خواهد آمد و معطوف علیه یعنی و اذ اخذنا میثاقکم لا تسفکون دماءکم برای دفع شبهه ایشان بجهل تا نگویند که ندانستیم بنادانی مجرم گشتیم و قفینا عطف است بر آتینا و لام در جواب قسم محذوف است ای و الله لقد آتینا موسی الکتاب و قفینا من بعده بالرسل بیان آن یعنی در پی هم داشتیم ای تبعنا اثاره علی قفاه ای الی عقبه و معنی در پی هم داشتیم ای جعل بکرانا قفا و قفینا علی قفاه و المعنی جعلنا الرسل اتبعین علی قفاه و ارسلناهم بعده فالمعنی اینست بتحقیق دادیم ما موسی را کتاب یعنی توریة و در پی او فرستادیم یعنی بعد او رسولان را و فرستادن ایشان پی در پی کرده ایم که بعد موسی تا زمان عیسی علیهما السلام هفتاد و چهار هزار پیغمبر بودند و نوبت بنوبت بودند چون یوشع و شمعون و ایوب و داود و سلیمان و الیاس و الیسع و ذکریا و یحیی و غیر ایشان که همه بر متابعت توریت بودند وَاٰتَيْنَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ الْبَيِّنٰتِ عطف است بر قفینا معنی اینست و دادیم ما عیسی پسر مریم را آیات یعنی معجزات ظاهره چون بینا گشتن اکمه و دور شدن پیسی ابرص و زنده شدن مرده و شفا یافتن بیماران در تفسیر آورده که روزی بودی سواد چهار هزار بیمار پیش عیسی جمع شده گاه گاهی چه حضرتی آمدند عیسی از عبادت گاه بیرون می آمد و بیماران تندرست با شفا

ع ۱۰

باذن خدا بهمه تندرست شده باز بیگشتند و توانا بود مر او از بینات آیات انجیل باشند و جمع کردن بینات
بافراد انجیل بارادت آیات بود وَ اَیَّدْنٰهُ بِرُوْحِ الْقُدُسِ این جمله عطف ست
بر جملهای سابقه القدس بسکون دال وضمه آن خوانده اند و بعضی هر دو یکی دانند بمعنی اینست او را بروح القدس یعنی
بجبرئیل استوار کردیم و جبرئیل در مدد کار با معونت او آوردیم چه جبرئیل او را در حالت طفولیت از فریب شیطان
نگاه داشت و در منتها بر آسمان چهارم بر داشت و از شر دشمنان باز داشت و جبرئیل را روح گویند از جهت آنکه
مبلغ وحی ست و وحی سبب حیات دینی ست چنانچه روح سبب حیات جسم و زندگانی بدنی ست و او را اضافت
سوی قدس کنند چنانچه حاتم را حاتم الجود گویند و بعضی گویند از روح القدس روح پاک عیسی مراد ست که استواری
و زندگانی او بدان بود و حیات بقای او بدان روحی شود و بعضی گویند از روح اسم اعظم مراد ست که مردگان بدان
زنده شوند او را نیز برین وجه که سبب حیات باشد روح گویند اَفَكُلَّمَا جَآءَكُمْ رَسُوْلٌ بِمَا لَا
تَهْوٰۤى اَنْفُسُكُمُ اسْتَكْبَرْتُمْ كلما ظرف ست مر استکبرتم را و این جمله عطف ست بر جمله
سابقه یعنی بر آتینا موسی الکتاب و قفینا من بعده بالرسل همزه استفهام برای انکار بر وجه توبیخ ست در تعقیب
و ترتب جمله مذکوره بر جملهای سابقه یعنی بر آتینا موسی الکتاب و قفینا من بعده بالرسل و همزه
استفهام برای انکار بر وجه توبیخ ست در تعقیب و ترتب جمله مذکوره بر جمل سابقه
بمعنی اینست موسی را الکتاب یعنی توریت دادیم و بر قفا او رسل فرستادیم و دادیم عیسی را آیات بینات
یعنی معجزات ظاهرات پس هر بار که پیغمبری را که دوست نمیدارید و آنرا بالفهما شمار رسولی بر شما آورد و بود دلیل
آن از خدا عز و جل شما را خبر دکرد بزرگی نمودید و تکبر نمایش آمدید فَفَرِيْقًا كَذَّبْتُمْ وَفَرِيْقًا
تَقْتُلُوْنَ ۝ عطف ست بر مضمون کلما جاءکم رسول بما لا تهوی انفسکم استکبرتم ای افعاد تهم جمیع الانبیا
زیرا که چون استکبار با هر یکی بود معاد ابت باکل واقع شود پس این کلام متضمن افعاد تهم جمیع الانبیا باشد
سوال کذبتم بصیغه ماضی آورد و در فریقا تقتلون بصیغه مضارع چرا استعمال کرد جواب تقتلون را
بمعنی قتلتم دارند استعمال صیغه مضارع از جهت استحضار صورت شنیعه قتل پیغمبران پندارند یا تقتلون از جهت
ارادت حال ذکر کنند چه ایشان در خیال ذکر پیغمبران بودند بعضی را کشته اند و در کشتن خاتم انبیا محمد مصطفی
صلی الله تعالی علیه وسلم سعی مینمودند سوال این جمله را چرا معطوف بر مضمون کلما جاءکم نباشند بلا استکبرتم
بچه وجه معطوف نداشتند جواب زیرا که استکبرتم بر کلما جاءکم رسول مترتب است اگر این جمله عطف
بر استکبرتم باشد این نیز مترتب بر کلما جاءکم رسول شود و ترتب فکر تفریقین چنین چه همان ست تقسیم نباید
پس عطف او بر جمله مذکور باید تا ترتیب مسطور مستقیم آید بمعنی اینست چون با هر رسولی تکبر کردید بهمه سولان

را دشمن داشتید پس فریقی را از پیغمبران تکذیب کردید و در معرض دروغگوئی آوردید و فریقی را میکشید یعنی در
حال کشتن ایشان اید یعنی بکشته اید و محمد را هیچ خواهید که بکشید گرد بر گرد کشتن او میگردید یا گویند فریقی را تکذیب
کردید و فریقی را کشتید بنا بنسبتی که کشتن ماضی در حال حاضر ست دیدنی خیال وری در حال ناظر ست
قَالُوا قُلُوبُنَا غُلْفٌ عطف ست بر استکبرتم و درو التفات ست از خطاب سوی غیبت نکته التفات
استکراه مخاطبه و اعراض از مواجهه مجرمان و شکایت از ایشان بغیر دیگر انست غلف جمع اغلف ست و اغلف
یعنی اقلف ست و اقلف ناختنه کرده را گویند و از روی وجه استعارت یعنی مستور چو بنیاد از باب تشبیه قلوب بغلف
دارند و مستور بودن وجه تشبیه دارند یا گویند غلف مخفف غلف ست بضم غین و لام و او جمع غلاف ست بر طریق
کتب و کتاب معنی اینست و گفتند ایشان دلهای ما باغلف ست یعنی پرده خلقی پوشیده ست نصیحت نیز گوینده گان
بدلهای ما نرسیده ست یعنی انچه پیغمبران می آرند در دل نمی رسد و نصیحت ایشان در خاطر ما در نمی آید یا گویند دلهای
ما غلافها علوم ست ظروف صنوف فهوم ست از بیان دیگری غنی ست و از تلقین غیری مستغنی ست بَل
لَعَنَهُمُ اللّٰهُ بِكُفْرِهِمْ عطف ست بر مضمون قالوا قلوبنا غلف و اضراب ست ازان امی لیست قلوبهم مخلوقة
کذلک و هی بحکم کل مولود یولد علی الفطرة مستعدة لقبول الدین یعنی قلوب ایشان مخلوق با غلاف و غطا نبود
بر حکم کل مولود یولد علی الفطرة قابل قبول دین حق میبود تا شیر لعنت خدای حال ایشان را گردانیده و در حیز
لهم قلوب لا یفقهون بها در رسانیده معنی اینست بلکه چنین ست که ایشان میگویند و بدان تمسک میجویند خدا
ایشان را بسبب کفر ایشان لعنت کرده و دوری از رحمت خویش آورده فَقَلِيلًا مَّا يُؤْمِنُونَ ۝
فا سببیه ست و ما زائده ست و قلیلا صفت مصدر محذوف ست امی یؤمنون ایمانا قلیلا توصیف ایمان بقلیل
باعتبار فاعل دارند یا باعتبار آنکه ایشان ایمان بعض کتاب می آرند یعنی اینست پس ایمان آرد فی اندک
ایمان می آرند و مردمان اندک دل بر ایمان میگمارند سوال چون ایشان ملعون و مطرود شوند ایمان از ایشان
متصور نشود و از اندک مردمان نیز حاصل نشود جواب قلت کنایت از عدم بود یا از لعنهم الله لعنت اکثر مراد
شود وَلَمَّا جَاءَهُمْ كِتٰبٌ مِّنْ عِنْدِ اللّٰهِ مُصَدِّقٌ لِّمَا مَعَهُمْ
جواب لما محذوف ست امی کذبوه و لم ینبذوه بدلالة قوله فلما جاءهم ما عرفوا کفروا به و این جمله عطف ست بر قالوا
قلوبنا غلف امی قالوا قلوبنا غلف و کذبوا حین جاءهم کتاب مصدق لما معهم معنی اینست و هرگاه که آمد
ایشان را کتابی از خدای یعنی قرآن که تصدیق کننده ست کتابی را که با هم ست با ایشان تکذیب کردند
و در حیز قبول نیاوردند وَكَانُوا مِنْ قَبْلُ يَسْتَفْتِحُونَ عَلَى الَّذِينَ كَفَرُوا
این جمله حال ست از فاعل جواب لما که محذوف ست امی کذبوه و [illegible]

دبر تقدیری که یستفتحون بمعنی یستنصرون بود تضمین معنی یجگون باشد و ذکر من قبل اگرچه از کانوا معلوم شده برای تاکید آمده زیرا که تکذیب بعد از تحقیق سخت بعیدست و در تحقق آن غضب بعید ست در اشارات آن تاکید باید و تقویت و تایید شاید یعنی آنست که بودند ایشان پیش از آمدن رسول و کتاب برین صفت که استفتاح میکردند یعنی برکت جو شدن و نزول شدن کتاب فتح و نصرت بر دشمنان میجستند و بعضی گویند استفتاح بمعنی استخبار ست یعنی خبر پیغمبر علیه السلام برای رسانیدن کافران میجستند و صفات پیغمبر که در توریت مسطور ست میگفتند **فَلَمَّا جَاءَهُمْ مَّا عَرَفُوا كَفَرُوا بِهِ** این جمله عطف ست بر کانوا ای کانوا الذاک فلما جاءهم ما عرفوا من الحق حین جاءهم من بعثة محمد و نزول کتاب یعنی اینست پس هرگاه که آمد ایشان را آنچه شناخته بودند و بیحکم شناختن غضب سیمو و بغی ریاست گمراه گرد و ایشان را مر کفر آورد و حق پوشیدند و بر آنچه شناخته بودند کفر ورزیدند **فَلَعْنَةُ اللّٰهِ عَلَى الْكٰفِرِينَ** فا سببیه ست و بعد او جمله دعائیه ست کفر ایشان سبب برای آنکه در شان ایشان دعا بلعنت واقع شود یعنی اینست پس لعنت خدای بر کافران باد و ایشان را دوری رحمت برساد حق پوشیدند در باطل کوشیدند لاجرم بخذلان ابدی پیوستند یعنی لعنت سرمدی گشتند **بِئْسَمَا اشْتَرَوْا بِهِ أَنْفُسَهُمْ أَنْ يَكْفُرُوا بِمَا أَنْزَلَ اللّٰهُ** بئسما بهمزه یا بی همزه بیا خوانند یعنی بکی دانند بئس از افعال ذم ست و ما نکره منصوبه ست شیئا اشتروا بمعنی باعوا ست یعنی شروا در و شروه بثمن بخس و این جمله صفت ما نکره ست ان یکفروا مخصوص بذم ای بئس شیئا اشتروا به انفسهم کفرهم این جمله معترضه ست برای مذمت کافران و نکوهش ایشان یعنی اینست بد چیزیست که ایشان نفسهای خویش را بدان فروختند و عزت خویش را بخواری آن بدل کردند و آن کفر ایشان ست بدانچه خدای فرستاد و تغییر کردن ایشان صفت پیغمبر را که در توریت بود ازان خبر داد که آن هیچ سود نکرد مگر متاع حقیر در دنیا و عذاب الیم در عقبی و این معامله بفروختن چیزی که بچیزی بیمانند اینرا بر وجه استعارت بیع میگردانند **بَغْيًا أَنْ يُنَزِّلَ اللّٰهُ مِنْ فَضْلِهِ عَلٰى مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ** ینزل بتخفیف و تشدید بخوانند یعنی بر حسب قرات دانند بغیا بمعنی حسد مفعول له ست مر اشتروا یا مر یکفروا را ان ینزل الله متعلق ست بقوله بغیا بمعنی حسد على ان ينزل الله او لان ينزل الله او بسبب ان ينزل الله او فی ان ينزل من فضله و على من يشاء متعلق ست بان ينزل من عباده بیان من یشاء بود و کلام بمعنی على عباده الذی یشاءهم باشد یعنی اینست فروختند ایشان نفسها خویش را از جهت حسد در فرود آوردن وحی که از فضل خدای بود بر کسی از بندگان خویش فرستادن آن بخواهد و آن کنایت است از محمد صلی الله تعالی علیه وسلم از باب کنایت از موصوف بذکر وصف مخصوص مر و منتقل الی المنتقل الیه باشد و کنایت از استعمال و قدر کتابت از سینه بجامع الاصفهان **فَبَاءُوا بِغَضَبٍ عَلٰى غَضَبٍ وَلِلْكٰفِرِينَ عَذَابٌ مُّهِينٌ**

فباؤ عطف است بر اشتروا و جمله وللکافرین عذاب مهین تذییل است یعنی اینست این سزاوار شدند ایشان بدین سبب از خدای یعنی بر غضب غضبی که مجرور علی است بتحریف توریت است آن بسبب سابق است و غضبی که مجرور بباست بترک ایمان پیغمبران است که آن بسبب لاحق است و تواند بود که از غضب علی غضب کثرت غضب مراد شود چنانچه هذا احسنت الی احسانا علی الاحسان کثرت احسان مراد گردد و مر کافران راست عذابی خوار کننده و در خواری نگونساری کننده وَاِذَا قِيْلَ لَهُمْ اٰمِنُوْا بِمَآ اَنْزَلَ اللّٰهُ قَالُوْا نُؤْمِنُ بِمَآ اُنْزِلَ عَلَيْنَا وَيَكْفُرُوْنَ بِمَا وَرَآءَهٗ وَهُوَ الْحَقُّ مُصَدِّقًا لِّمَا مَعَهُمْ ؕ بما انزل الله متعلق است با منوا و جمله آمنوا با متعلق خویش بتاویل هذا القول مفعول مالم یسم فاعله است مر قیل را و اذا قیل لهم هذا القول و جمله شرط جزا است جمله نؤمن بما انزل علینا مقول قالوا است قالوا با مقول خویش جزاء شرط است و یکفرون عطف است بر قالوا بما وراءه متعلق است بیکفرون و هو الحق حال است از ما وراءه مصدقا لما معهم حال موکده است ای حقه مصدقا لما معهم جمله شرطیه یعنی و اذا قیل با جزاء خویش عطف است بر [illegible] یعنی بر و قالوا قلوبنا غلف یعنی اینست چون گفته شود مر ایشان را است بجمیع چیزی که فرستاده است آنرا خدای عز و علا در کتب منزله ایمان آرید و همه را تصدیق کنید و راست و درست دارید گویند ایمان می آریم بدانچه فرستاده شده بر ما و کافر شوند بچیزی که ورای آنست یعنی بقرآن که منزل است بر افضل انبیا ثابت است حق است مصدق او متحقق است درین حال که تصدیق کننده است کتابهای مرا که با ایشان است اعجاز او بر طرف همه کتابها ثابت برهان است قُلْ فَلِمَ تَقْتُلُوْنَ اَنْۢبِيَآءَ اللّٰهِ مِنْ قَبْلُ اِنْ كُنْتُمْ مُّؤْمِنِيْنَ ۝ فا سببیه است و استفهام برای انکار بر وجه توبیخ است و تقتلون بمعنی ماضی است بدلالت قوله من قبل و استعمال مضارع بصیغه ماضی برای استحضار صورت قطیعه قتل انبیا است ای لم سببتم قتلکم الانبیا لهذا القول یعنی نؤمن بما انزل علینا و کان بدانست ان استقبل نشده بمعنی ماضی مانده چنانچه و ان کان [illegible] تحقیق شده و جمله معترضه است برای رد دعوی که ایشان میکردند نؤمن بما انزل علینا میگفتند یعنی اینست بگو یا محمد چه بگفتید که انچه بر ما منزل است ایمان آورده ایم و کتابهای مائی که بر ما نازل بود تصدیق کرده ایم پیغمبران خدا را پیش ازین چرا کشتید و کشندگان انبیا چگونه گشتید اگر شما مومن بودید این چنین جرم چرا کردید وَلَقَدْ جَآءَكُمْ مُّوْسٰى بِالْبَيِّنٰتِ ثُمَّ اتَّخَذْتُمُ الْعِجْلَ مِنْۢ بَعْدِهٖ وَاَنْتُمْ ظٰلِمُوْنَ ۝ این جمله عطف است بر مقول قل ثم اتخذتم العجل عطف است بر جاءکم و جمله و انتم ظالمون حال است یعنی اینست و بهر آینه بدرستی موسی بر شما معجزات ظاهر آورده و حجج و بینات اثبات رسالت کرده بعد از آنکه [illegible] اند [illegible] یافتید [illegible] از حق راست ناحق شدید و دل بر آن ببستید از دین برگشتید گوساله را معبود گرفتید و حال اینست که شما

ظالمانید از حد تجاوز کنندگانید وَإِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ وَرَفَعْنَا فَوْقَكُمُ الطُّورَ
ای واذکروا یا بنی اسرائیل اذ اخذنا میثاقکم عطف ست بر و اذ اخذنا میثاقکم لا تسفکون و ما بکم عهد و میثاقی که در میانه
بود سیان معطوف و معطوف علیها سابق بنود و رفعنا فوقکم عطف ست بر اخذنا یا حال ست یعنی اینست یاد کنید ای
بنی اسرائیل چون میثاق شما گرفتیم کوه را بالای شما برای عهد کردن بلند داشتیم و قصه کوه پیش ازین مذکور شده
بود ذکر آن در شرح و تفصیل در بیان آمده خُذُوا مَا آتَيْنَاكُمْ بِقُوَّةٍ وَاسْمَعُوا ؕ
این جمله مقول قلنا مضمر ست و قلنا با مقول بیان اخذ میثاق ست و اسمعوا عطف ست بر خذوا یعنی ای
گفتیم آنچه شما را داده ایم بپذیرید به قوت و استواری بگیرید و آنچه گفتیم بشنوید و آنچه حکم کردیم قبول کنید یعنی
اذا قبل کما جاء فی سمع الله لمن حمده ای قبل الله حمد من حمده این کلام با لفظ بقوة بالا گذشته و معنی آن
بشرح پیوسته لیکن از اینجا بعد ذکر خذوا ما آتیناکم بقوة و اذکروا که طلب یاد کردن و یاد داشتن ست مذکور بوده ذکر امر
بیاد کردن و یاد داشتن بنابر سبق شنیدن و قبول کردن نبوده و اینجا و اسمعوا که امر بقبول ست وارد شده
بی شک مناسبت که در دوام بقبول در هنگام عدم قبول آمده و نیز ولولا فضل الله علیکم و رحمته آنجا دلالت میکند
اقتضاء خسران از جهت وجود تفضل خدایی بر ایشان و این بشارت ست سوی مسلمان بودن و تائب شدن
ایشان از تولی و گشتن ایشان مستحق فضل کردگار ولی پس این قصه واقع پیش از قبول باشد و قصه بالا واقع بعد
از قبول بود چنانچه واذ قتلتم نفسا فادارأتم فیها در وقوع بود و اذ قال موسی لقومه ان الله یأمرکم ان تذبحوا
بقره بمقدم آمده و در ذکر اگرچه صدر قصه بود موخر شده برین تقدیر تکرار نباشد یکی آخر قصه دوم اول
قصه بود قَالُوا سَمِعْنَا وَعَصَيْنَا ۚ وَأُشْرِبُوا فِي قُلُوبِهِمُ الْعِجْلَ بِكُفْرِهِمْ ۚ
این جمله مستانفه است در جواب سائل فما ذا صنعوا و ما ذا کان شانهم حین قیل لهم خذوا ما آتیناکم بقوة واسمعوا فقیل
قالوا و اشربوا حال ست بتقدیر قد فی قلوبهم تصیر ست بر طریق لا ریب القوم فی انفسهم ای اشربوا قلوبهم یعنی و اشرب
قلوبهم محبة العجل معنی اینست گفتند ایشان یعنی بنی اسرائیل را از اصول و فروع یعنی آبا گفتند و سمعنا و ابنا
گفتند عصینا یا گویند گفتند بنی اسرائیل این دو سخن یعنی بعضی سمعنا و بعضی عصینا یا گویند از همه هر دو سخن
بحصول پیوست و سمعنا بالقال و عصینا بالحال صادر گشت یا گویند این دو قول گفتند در دو زمان عصینا
در زمان عبادت عجل و سمعنا بعد آن و در خورانیده شدند ایشان از زردی دلها یعنی در خورانیده شده دلهای
ایشان دوستی گوساله بکفر ایشان تا گوساله پرست گشتند و بر حکم گمراهی بمقتضای فساد و تباهی دل بر این
چنین کار ناشایسته ایستادند دوستی گوساله را در در آمدن و تداخل کردن تشبیه کرد صفت شراب که ملایم
تن ست بسبیل تخیل آورد و اشربوا فی قلوبهم العجل گفت جمع میان استعاره بالکنایه و تخییل نسبت

اشراب کردن فی قلوبهم چیزی را کنایت ست از کمال تداخل این در آن نهایت آمیزش بیان الشان

قل بئسما يأمركم به إيمانكم إن كنتم مؤمنين ○

بئس از افعال ذم ست ما نکره منصوبه ست بمعنی شیئا ایمانکم فاعل بئس یأمرکم به ایمانکم مجرور یعنی به متعلق ا
بیامرکم جمله یامرکم صفت ست مر نکره منصوبه و نکره منصوبه مذکوره تفسیر است مر ضمیر مبهم که فاعل بئس ست
مخصوص بذم محذوف ست ای بئس شیئا یامرکم به ایمانکم الذی ادعیتموه بقولکم نؤمن بما انزل علینا عبادة
العجل ان کنتم مؤمنین شرطیست مستغنی از جزا اکتفا بما مضی و جمله بئسما تا آخر مقول قل ست و جمله قل با مقول
معترضه ست میان و اذ ابتلی ابراهیم ربه و میان معطوف علیه او برای تشنیع کافران و بیان زشتی حال ایشان
معنی اینست بگو ای محمد مر کافرانی را که نؤمن بما انزل علینا میگویند و بقرآن کفر می ورزند چه چیز بدیست که میفرماید
شمارا ایمانی که شما دعوی میکنید یعنی گوساله پرستی و نقض میثاق و تکذیب پیغمبران و جز آن از قبایح که می آید
اگر شما مؤمنانید دعوی را مؤمن بتوریت میدانید ایمان بتوریت هرگز این عمل نفرماید و از صاحبان آن هرگز آن
کار نیاید این چنین امور قبیحه میکنید و دم ایمان میزنید سوال نسبت امر سوی ایمان از کدام قبیل ست
و صحت اسناد بمذکور را چه سبیل ست جواب اسناد امر سوی ایمان و اضافت ایمان سوی ایشان از باب
تهکم بود بر طریق اصطلاح تا امر کان شرک باشند آبائونا کما یقال الجبان هو شجاع یعنی شجاعت باشد

قل إن كانت لكم الدار الآخرة عند الله خالصة
من دون الناس فتمنوا الموت إن كنتم صادقين ○

جمله قل ان کانت تا آخر معترضه دیگر ست برای امر پیغمبر علیه السلام بتبکیت و الزام جهودان و تخطیه اعتقاد
نا پسندیده ایشان چه ایشان دار آخرت یعنی بهشت خالص برای خویش میدانستند لن یدخل الجنة الا من
کان هودا او نصاری میگفتند الدار الآخرة اسم کانت ست لکم ظرف مستقر ست کانت را خبر ست عند الله
متعلق بست بلکم خالصة حال ست از ضمیر فاعل لکم که عاید ست بر الدار الآخرة من دون الناس حال ویا
کانت با اسم و خبر و متعلقات شرط ست فتمنوا الموت جزا او ست ان کنتم صادقین شرطیست محذوف الجزاء
ای ان کنتم صادقین فی هذه الدعوی فتمنوه لان من ایقن انه من اهل الجنة دایمه بعد الموت اشتاق الی الموت
و تمناه لینال تلک النعمة و جمله شرطیه یعنی ان کنتم صادقین مقرر ست مر شرطیه سابقه که مقول قل ست معنی آیه
بگو ای محمد اگر باشد دار آخرت یعنی بهشت مر شمارا بر سبیل خلوص و خصوص چنانچه میگوئید لن یدخل الجنة
الا من کان هودا او نصاری پس مرگ را تمنی کنید اگر شما در دعوی خلوص و خصوص دار آخرت صادقاید
تا بدار آخرت که بهشت ست برسید چه هر که بدار بقا ملک بی فنا و نعمت ابدی و لذت سرمدی واثق باشد

وصول آنرا عاشق و حصول آنرا وامق بود وَلَنْ يَتَمَنَّوْهُ أَبَدًا بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ
وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ ○ لن ناصبه ست سقوط نون یتمنوه علامت نصب ست ابدا ظرف ست
بما قدمت متعلق ست بلن یتمنوه ای لن یتمنی تمنیهم الموت بسبب اعمال سیئة قدمت ایدیهم و این جمله معترضه دیگر است
برای بیان اینکه ایشان در گفتار خویش دروغ زن اند و از عملهای بد خویش میترسند جمله والله علیم بالظالمین تذییل ست
معنی اینست و هرگز یهود مرگ را آرزو نکنند و تمنای آن در خاطر نیفگنند بسبب خوف گناهانی که دستهای ایشان
پیش فرستاده است و جزای که نفسهای ایشان آورده است از تکذیب پیغمبران و تحریف کتاب و سایر انواع
کفر و عصیان میدانند که احوال ناشایسته ایشانرا بسوی دوزخ خواهد کشید ایشان باعمال ناپسندیده بعذاب
الیم خواهند رسید و این اخبار از غیب آینده است و معجزه نبوت نماینده است و خدای علیم است بحال ظالمان
داناست بنشان همه مردمان علم حاکم در جزا دادن کافیست از اثبات و اقامت بینات مستغنی ست حاکمی که
قضیه پیدا اند هم پیش او انکار کردن نتواند بی توقف سزا دهد و بیدرنگ عقوبت کند سوال تمنی فعل دل است
انتقال از پیش خلق بچه تحقیق شود و مطابقت این خبر و واقعه را چگونه هویدا گردد جواب بمشاهده فرار
مدعیان مذکور از موت و کراهیت ایشان هلاک را تا حضور مرگ و فوت انتفاء تمنی مرگ ظاهر شود زیرا چه تمنی
چیزی با کراهت او جمع نگردد وَلَتَجِدَنَّهُمْ أَحْرَصَ النَّاسِ عَلَىٰ حَيَاةٍ تجدن از افعال قلوب است
هم مفعول اول ست احرص مفعول دوم ست علی حیوة متعلق ست باحرص لام در جواب قسم محذوف است
ای اقسم لتجدنهم احرص الناس علی حیوة و این جمله معترضه دیگر ست برای بیان اینکه ایشان مرگ را آرزو نخواهند
کرد و خود را هرگز بر خواهش مرگ نخواهند آورد معنی اینست و هرآئینه هرآئینه بیابی ایشان را یعنی یهود را
حریص ترین مردمان بر زندگانی و طلب ازدیاد عمر ایشان را از معظمات مقاصد دانی در راه طلب شفا از امراض
یونان وار دارو از طبیب و افسون از افسونگر جویان مشاهده و این اعمال از ایشان تا آخر دم از حیات دلیل قاطع
باشد بر تائید انتفاء تمنی ممات و تنکیر حیوة برای نوعیت است یعنی برای دلالت بر نوعی از حیات مدید یا دوام
و ثبات وَمِنَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا ۚ يَوَدُّ أَحَدُهُمْ لَوْ يُعَمَّرُ أَلْفَ سَنَةٍ
وَمَا هُوَ بِمُزَحْزِحِهِ مِنَ الْعَذَابِ أَنْ يُعَمَّرَ ۗ وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِمَا يَعْمَلُونَ ○
ومن الذین اشرکوا عطف ست بر الناس من حیث المعنی ای احرص من الناس و من الذین اشرکوا یا متعلق باشد باحرص
محذوف ای لتجدنهم احرص الناس و احرص من الذین اشرکوا و این کلام از قبیل تخصیص بعد تعمیم بود برین طریق
یود حال است از الذین اشرکوا و ضمیر احدهم عاید ست برو یا قلیل ست مرتبط لتجدنهم احرص الناس علی حیوة و ضمیر
احدهم عاید بر یهود ست و تواند بود و صفت مبتدا محذوف باشد من الذین اشرکوا خبر بود و تقدیر کلام من الذین اشرکوا ناس یود احدهم

ع

و حیوة را برای بیان شدت حرص بعضی از مردمان که مفضل علیه اند معتبر نمیدارند تا دلالت کند بر مقدار حرص یهود که مفضل اند و رعایت ترجیح ایشان مکمل اند و لو برای تمنا آمده و جمله لو یعمر مفسر یود تقدیر بیان یود واقع شده ما بمعنی لیس است هو ضمیر اسم ما است بمزحزحه خبر ماست ان یعمر فاعل مزحزح است و ضمیر مفعول یا مفعول مزحزح است من العذاب متعلق او است و این جمله حالیه است ای یود احدهم التعمیر الف سنة مبعده من العذاب التعمیر ای کونه معمرا و جمله و الله بصیر بما یعملون تذییل است یعنی الحاصل هر آینه هر آینه بیابی یهود را حریص ترین مردمان و حریص تر از مشرکان در زندگانی که دوست میدارد یکی از مشرکان کاشکی عمر داده شود هزار سال و باقی داشته شود تا ابد الآباد یا گویند یعنی از مشرکان مردمانند که دوست میدارد یکی از ایشان که عمر داده شود هزار سال و باقی داشته شود تا ابد الآباد و بعضی از الذین اشرکوا یهود را که عزیر ابن الله میگفتند خواسته اند و کلام از باب وضع مظهر موضع مضمر گرفته اند یعنی چنین بود هر آینه هر آینه بیابی یهود را حریص ترین مردمان بر زندگانی زیادت تر از آنچه مذکور است و در تیسیر التبیان و بعضی از مشرکان یعنی المجوس از یهود مذکور مردمانی اند که دوست میدارند کاشکی عمر داده شود هزار سال و پرستنده ورا ابد جهال و حال آنست که نیست یکی از ایشان که تمنی زندگی هزار سال میکند و آرزوی حیوة هزار ساله میبرد دور دارنده او از عذاب و نگاه دارنده او از عقاب پیغمبر او و بسیار زنده داشتن او و خدای بیناست بانچه ایشان از کفر و تحریف کتاب خدا و افترا بر خدا و عداوت با پیغمبر صلی الله تعالی علیه و سلم میکنند و خود را در ساحه معاصی و مناهی می افگنند همه اقوال و احوال سزا خواهد کرد و بنهایت آن پیش ایشان خواهد آورد قُلْ مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِّجِبْرِيلَ فَإِنَّهُ نَزَّلَهُ عَلَىٰ قَلْبِكَ بِإِذْنِ اللَّهِ مُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ وَهُدًى وَبُشْرَىٰ لِلْمُؤْمِنِينَ ○ لفظ جبریل هر جا که در قرآن آمده بچهار وجه مقرر شده بفتح جیم و را و همزه مکسوره و یا ساکنه و بحذف یا و بکسر جیم و فتح او با راء مکسوره و یا ساکنه خوانند یعنی هر چهار لغت یکی دانند و این جمله متضمن دیگر برای ابطال دعوی دیگر از دعواهای باطله یهود بود و مقصود از و بیان بطلان بودن یهود در دعویهای باطله ایشان باشد روایت کرده اند چون پیغمبر صلی الله تعالی علیه و سلم از مکه در مدینه آمد ابن صوریا که از احبار یهود بود در مجلس آنحضرت نشست و در آمد این صوریا چند چیز از پیغمبر صلی الله تعالی علیه و سلم پرسید هر یکی را بتفصیل و تشریح جواب گفتند چنانچه از نوم پیغمبر صلی الله تعالی علیه و سلم باز پرسش کرد پیغمبر صلی الله تعالی علیه و سلم تنام عینای و لا ینام قلبی بر زبان آورد و نیز گفت فرزند را شبه بپدر یا بمادر از چه بود پیغمبر صلی الله تعالی علیه و سلم فرمود آب هر که غالب شد شبیه او بود و باشد بعد از آن گفت نزل اهل جنت چیست خواهد بود و نخستین آن از طعام اول چه چیز خواهد بود پیغمبر صلی الله تعالی علیه و سلم فرمود

فضل جگر ماهی که زیر زمین ست بهشتیان را طعام نخستین ست و از طعام که اسرائیل یعنی یعقوب صلوات الله بر خود حرام گردانیده بود بپرسید انچه ابن صوریا کتاب توریت خوانده بود از پیغمبر صلی الله تعالی علیه وسلم همان شنید که یعقوب علیه السلام مریض بود چنانچه مرض او در غایت شدت میشود نذر کرد اگر خدای او را ازین مرض شفا بخشد بهترین مطعومات و مشروبات خویش بر خود حرام گرداند محبوب ترین طعام و شراب ایشان گوشت و شیر اشتر بود تحریم گوشت و شیر بکرد بر خود التزام نمود بعد ازان گفت بر تو کدام فرشته وحی می آرد و کدام ملک پیغام خدای میگزارد گفت جبرئیل می آید انچه بفرمان میشود باز مینماید ابن صوریا گفت جبرئیل دشمن ماست و ما از جمله اعداء است اگر آرنده وحی میکائیل بودی بر تو ایمان می آوردیم و ترا به پیغمبری تصدیق میکردیم برای عداوت جبرئیل چند سببی ذکر کرد یکی آنکه نبوت در میان ما بود جبرئیل در غیر ما آورد و دیگر آنکه موسی علیه السلام خبر کرده بود که از مردی بختنصر نام بیت المقدس را خرابی روی خواهد نمود دل بر تجسس حال بختنصر نهادیم مردی قوی تن را برای تفحص او فرستادیم تا چون او را دریابد در دفع شر و بریدن سر او بشتابد سر او را به تیغ از تن جدا گرداند و شر او را بکفایت برساند چون آن مرد کودکی مسکینی ضعیفی بدین نام دریافت در بریدن سر او و دفع شر او بشتافت جبرئیل پیش آمد با او در گفتار درآمد گفت اگر این همانست که خدای هلاک شما بدست او حکم کرده است کشتن نتوانی و اگر این آن نیست بکدام حق او را آزار میرسانی بدین کلمات از کشتن باز داشت و او را برای خرابی بیت المقدس باقی گذاشت دیگر جبرئیل بر اسرار ما مطلع میشود و بمحمد میرود اسرار ما میرساند و او را بر حال مطلع میگرداند در شان ابن صوریا مذکور این آیت نازل گشت و حال کسی که دشمن جبرئیل باشد به بیان پیوست و بعضی امیر المؤمنین عمر رضی الله تعالی عنه در سوقی که سکنت جماعتی از یهود در آنجا بود بجهت حاجتی رفته گفت چرا ایمان به پیغمبر ما نمی آرید و دل بر تصدیق او نمیگمارید گفتند که جبرئیل فرود می آید با او تردد و تودد مینماید و او دشمن ماست فرقه ما را از اعداء است اگر میکائیل بر وی وحی آوردی ما ایمان می آوردیم و او را به پیغمبری تصدیق میکردیم زیرا که میکائیل فرشته رحمت است ارزانی و فراخ نعمتی آرد و جبرئیل فرشته عذاب است سختیها و بلاها گمارد ازین جهت ما جبرئیل را دشمن داریم و میکائیل را دوست خویش پنداریم و نیز گویند عمر رضی الله عنه گاه گاه ایشان را ملاقات میکرد و دل بر صحبت ایشان می آورد تا کلمات ایشان بشنود و بداند که در شان پیغمبر چه میگویند و در حق او از خیر و شر چه میگویند روزی امیر المؤمنین عمر را رفقا گفتند ما ترا دوست میداریم و خاطر بصحبت تو میگماریم عمر گفت من نیز از جهت شما می آیم و از صداقت شما تودد و تردد مینمایم برای این معنی می نشستم تا فضل محمد که در کتابها رشماست دریابم بعد ازان گفتند جبرئیل ما را دشمن قدیم است ما او را بعداوت مستحقیم او میکائیل را دشمن میدارد و میکائیل او را دشمن می پندارد امیر المؤمنین عمر رضی الله تعالی عنه بجهت نصیحت

ایشان گمان ایشان را ازین گفتار تا غایت بسته بازداشت و گفت هر که دشمن جبرئیل بود او دشمن میکائیل باشد و هر که دشمن میکائیل باشد دشمن جبرئیل بود و هر که دشمن هر دو بود دشمن خدا باشد چون عمر رضی الله تعالی عنه بر پیغمبر صلی الله تعالی علیه وسلم آمد این آیت پیش ازین فرود آمده بود پیغمبر صلی الله تعالی علیه وسلم بطریق معجزه فرمود گفت لقد وافقک ربک یا عمر امیر المومنین عمر گفت بعد آن خود را در دین خدای در صلابت سخت تر از سنگ یافتم و در اصابت حق تیز تر از تیغ شناختم و من کان عدوا لجبریل شرطیه است جواب شرط محذوف است ای من کان عدوا لجبریل عادی من لا یلیق ان یعادی فانه نزله جزای محذوف و دلیل است ضمیر انه عاید بر جبرئیل است و ضمیر نزله عاید بر قرآن است اگرچه بالا ذکر او نرفته است بطریق حتی توارت بالحجاب ای توارت الشمس علی قلوبکم متعلق است بنزله باذن الله نیز متعلق است بنزل مصدقا لما بین یدیه حال است از ضمیر نزله که عاید است بر قرآن لما بین یدیه متعلق است بمصدقا و ما بین یدیه عبارت است از تقدم بر وجه تمثیل چه هر چه میان دو دست کسی بود پیش او باشد و هدی عطف است بر مصدقا و بشری عطف است بر هدی للمومنین متعلق است بهدی و بشری معنی اینست بگو یا محمد هر که جبرئیل را دشمن بود دشمن باشد کسی را که لایق نیست که دشمن داشته شود زیرا چه جبرئیل قرآن را بر دل تو باذن خدای و فرمان او فرود آورده است و لفظ و معنی آن راست دارنده و تصدیق کننده است مر چیزی را که پیش از وی است از توریت و جز آن در خاطر تو استوار کرده است و خداوند راه راست نمودن و مژده دادن است مومنان را و هر که کتابی آرد که مصدق باشد مر کتابی را که پیوسته است بایمان سزاوار آن باشد که او را عزیز دارند و لایق نشود که او را دشمن پندارند سوال چون پیغمبر مامور بگفتن این سخن باشد پیغمبر را علی قلبی باید گفت علی قلبک گفتن بلیغ نمود جواب پیغمبر صلی الله تعالی علیه وسلم حکایه کرد جمله شرطیه و هو قوله من کان عدوا لجبریل فقد عادی من لا یلیق ان یعادی مامور شده و دلیل شرطیه و هو قوله فانه نزله علی قلبک باذن الله مصدقا لما بین یدیه و هدی و بشری للمومنین کلام الله است مَنْ

كَانَ عَدُوًّا لِّلّٰهِ وَمَلٰٓئِكَتِهٖ وَرُسُلِهٖ وَجِبْرِيْلَ وَمِيْكٰىلَ فَاِنَّ اللّٰهَ عَدُوٌّ لِّلْكٰفِرِيْنَ ۝

میکائیل بهمزه مکسوره و یا ساکنه بعد الف و میکائل بحذف یا و میکال بحذف هر دو خوانده اند و معنی یکی دانند من کان شرطیه است و جزا محذوف است و جمله فان الله عدو للکافرین تعلیل جزا محذوف است ای من کان عدوا لله و ملائکته و رسله و جبریل و میکائیل فان الله عدو له لان الله عدو للکافرین و هو منهم و چون شرطیه مطابق ملوح سوی مضمون این جمله بود مقدم ملوح تا این جمله سابق شود معنی اینست هر که فرشتگان و پیغمبران و جبرئیل و میکائیل را دشمن بود با خدای و دوستان خدای عز و جل از شقاوت عداوت ورزد خدای عز و جل دشمن او باشد زیرا که خدای عز و جل کافران را

دشمن ست و شک نیست که دشمنی خدای و دشمنی دوستان خدای و در کفر سبر بین ست ذکر جبرئیل و میکائیل
بعد ذکر ملایکه و رسل از باب ذکر خاص بعد عام بود و تخصیص بعد التعمیم از جهت اظهار شرف باشد وَلَقَدْ
أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ وَمَا يَكْفُرُ بِهَا إِلَّا الْفَاسِقُونَ ۝
لام در جواب قسم محذوف ست ای والله لقد انزلنا الیک آیات بینات و ما یکفر بها الا الفاسقون عطف ست
بر جواب قسم چنانچه جواب قسم با لام آمده با حرف نفی نیز آمده و این جمله قسمیه متضمن تهدید ست برای [illegible] آیات
قرآنی و [illegible] کلمات فرقانی و ذم کسانیکه بدان نگرویدند و [illegible] که بیان کفر [illegible] بمعنی نیست
[illegible] ای محمد آیتهای ظاهره یعنی آیات ظاهره قرآنی و کلمات [illegible] فرقانی [illegible] تو فرستادیم با معجزا
ت ظاهره نبوت و بینات [illegible] رسالت چون [illegible] و انجذاب [illegible] و تسلیم [illegible]
و [illegible] احبار یهود چنانچه بالا گذشت [illegible] و کافر نشوند بدان مگر فاسقان و متمردان یعنی کسانیکه خارج
از طاعت خدا اند و بلا متمرد و سرکشی مبتلا اند أَوَكُلَّمَا عَاهَدُوا عَهْدًا نَبَذَهُ فَرِيقٌ
مِنْهُمْ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ ۝ کلما ظرف نبذه ست فریق فاعل اوست نبذه عامل در کلمات ست
کلما با متعلقات خویش معطوف ست بر جمله محذوفه ای اکفروا و کلما عاهدوا عهدا نبذه فریق و استفهام
برای انکار بر وجه توبیخ ست بمعنی لا ینبغی لهم ذلک و جمله استفهامیه مذکوره معترضه ست برای توبیخ فاسقان مذکوره
و سرزنش کافران [illegible] بل اکثرهم لا یؤمنون اضراب از ارتداد ایشان ست بعد عهد و ایمان ببیان انتفاء
اصل ایمان در اکثر ایشان معنی اینست ایشان کفران ورزیده اند و کافر شده اند پس پشت انداخته اند
فریقی از ایشان عهد را هر بار که عهد کرده اند و این عبارت از شکستن عهد بود یعنی نشاید که از ایشان چنین عمل
واقع شود بل اکثرهم بتوریت ایمان نمی آرند و عهدی ندارند تا دل بر شکستن آن گمارند سوال این جمله
خبریه ست و بالا جمله استفهامیه گذشته ست عطف جمله خبریه بر استفهامیه چگونه آید صحت آن چه توجیه می نماید
جواب جمله استفهامیه که برای انکار بر وجه توبیخ یا برای تثبیت بود بمعنی لا ینبغی لهم ان یفعلوا یا بمعنی قد فعلوا
باشد پس در معنی عطف خبریه بر خبریه باشد از قبیل عطف خبریه بر انشائیه نبود وَلَمَّا جَاءَهُمْ رَسُولٌ
مِنْ عِنْدِ اللَّهِ مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَهُمْ نَبَذَ فَرِيقٌ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ
كِتَابَ اللَّهِ وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ كَأَنَّهُمْ لَا يَعْلَمُونَ ۝ عطف ست بر کلما عاهدوا که در ذیل
توبیخ مذکور ست ای کفروا و نبذوا العهد و نبذ فریق منهم کتاب الله وراء ظهورهم لما جاءهم رسول من عند الله
مصدق لما معهم کانهم لا یعلمون و جمله کانهم لا یعلمون حال ست و جمله اسمیه [illegible] قلت
عسی ان [illegible] کانما [illegible] الا [illegible] معنی اینست و هر گاه که آمد بر ایشان رسولی مصدق مر کتابی را

که با ایشانست و در ایشان ثابت تهمت و بهتانست گروهی از کسانی که داده شده اند کتاب کتاب خدای
یعنی توریت را پس پشتهای خویش انداختند چنانستی که هیچ گاهی کتاب را نشنیده اند و توریت را یعنی نشناختند

وَاتَّبَعُوا مَا تَتْلُوا الشَّيٰطِيْنُ عَلٰى مُلْكِ سُلَيْمٰنَ

این جمله عطف ست بر واشربوا فی قلوبهم العجل و علی که در میانه ست معترضه بوده است و کلام متصل ست بانبذ
شود چنانچه بالا گذشته و نکته اعتراض بر یکی تحقیر ایشانست تتلوا بمعنی ماضی ست ای تلت الشیاطین ایراد
ماضی بلفظ مضارع که صیغه حال ست بمعنی حاضر آوردن حالت شنیعه ایشانست بمعنی اینست و پیروی کردند که
کتب سحر را که آنرا شیاطین بپیروی کرده اند یا گوینده آنچه میخوانده اند یا گویند نابوده بافترا آورده اند تلا یتلوا
به سه معنی آمده و در کلام عرب به سه وجه مستعمل شده معنی سیوم موافق استعمال علی ست و بمعنی اول متعدی
سوی تضمین بمعنی افترا ست ای تتلو مفترین علی ملک سلیمان روایت کرده اند که شیاطین نزدیک آسمان می
رفتند و استراق سمع از فرشتگان کرده بر کاهنان میگفتند و آنرا یاد میگرفتند و در کتابت می آوردند و مردمان
را می آموزانیدند و بخلاف میرسانیدند و آنرا علم سلیمان میخواندند تا بوده سلیمان نسبت میکردند و می گفتند
سلیمان را ضبط آدمیان و پریان و باد و پرندگان بسحر بوده و او را قرار ملک عظیم و ضبط اقالیم بواسطه این علم
دست داده بود سلیمان این خبر شنید کتابهای سحر از دست ایشان کشیده بر خویش آورد و زیر تخت خویش دفن
کرد بعد وفات سلیمان آنکسانی که برین سر واقف بودند شیاطین پیش مردمان بازنمودند سلیمان علم سحر
داشت که بدان جهان را مسخر میساخت برای اثبات سخنی که افترا کردند کتابهای سحر از زیر تخت او بیرون آوردند
حق سبحانه تعالی بر پیغمبر علیه السلام وحی فرستاد از افترای ایشان خبر داد وَمَا كَفَرَ سُلَيْمٰنُ
این جمله معترضه ست ای و ما سحر سلیمان و ما کفر بسحره یعنی اینست و سحر نکرده است سلیمان پس او کافر شده
و این عمل ناشایسته و کار ناپسندیده نورزیده وَلٰكِنَّ الشَّيٰطِيْنَ كَفَرُوْا يُعَلِّمُوْنَ
النَّاسَ السِّحْرَ و عطف ست بر و ما کفر سلیمن و لکن برای استدراک ست و جمله یعلمون الناس السحر حالست
یا تعلیل ست بمعنی اینست و لکن شیاطین کافر شدند درین حال که مردمان را سحر می آموزانیدند و به تعلیم
خویش ساحر میگردانیدند سحر اظهار امور عجیبه ست متعلق به اسباب غریبه ست بشرط آنکه اخفا سبب کنند چه بر تقدیر
اظهار سبب و اصل علم خواص باشد و حکم سحر مختلف ست اگر در سحر قولی یا فعلی موجب ارتداد باشد ساحر بدان مرتد
شود و او را مرتد پندارند احکام ارتداد برو جاری دارند مرد ساحر را از جهت ارتداد بکشند زن ساحره
را بحبس مرتده حبس ابد کنند تا آنکه ازین عمل توبه کنند و جهد را ازین جریمه عظیمه دور افگنند و اگر در قول و فعل
موجب ارتداد نشود از جهت اخفا سبب وی فاسق باشد لیکن اگر بسحر اهلاک نفوس کند و بسحر قطع طریق و اختناق

نفوس معصومه را در هلاک افگنند از جهت سعی بفضا و بکشند و میان ساحر و ساحره فرق نکنند در تفسیر
امام زاهد رح آورده اگر ساحری دعوی تقلیب اعیان و تغییر صور موجودات چون تقلیب انسان بصورتی دیگر
از بهیمه و جز آن که از خصایص الوهیت ست کند یا دعوی از فعل معجزات چون طیران در هوا و قطع مسافت یک ماه
و زیادت از آن در یک شب که از خصایص انبیاست نماید کافر گردد و مرتد شود و آنکه او را درین دعویها تصدیق کند
او بر تصدیق مذکور کافر بود سوال پس مثل این طیران و قطع مسافت یکماه و زیادت از آن در یکشب از بعضی
اولیا حکایت کرده اند و ثقات آنرا در کتب خویش آورده اند میان روایت مسطوره و حکایت مذکوره وجه توفیق
چیست اصحاب این حکایت را از عهده این روایت چگونه تفصی ست جواب تقلیب اعیان و آدمی را در هوا
طیران و در یکشب یا یکروز مسافت یکماهه یا زیادت از آن از امور ممکنه ست و همه ممکنات مقدور حق اند بقدرت
خدا و ایجاد او ممکن ست که موجود شوند کسی که وقوع آنرا بقدرت خدای دعوی کند و وجود آنرا بایجاد حق منسوب
گرداند صادق باشد و کافر نبود و سخن او واقع را مطابق بود و اگر دعوی کند که من تقلیب کرده ام و این فعل بغیر سبب ممکن
پیدا آورده ام کافر شود زیرا که آن فعل را نسبت سوی خویش کرده و مضاف سوی قدرت خویش آورده
دعوی خدایی باشد کفر بود و همچنین دعوی فعل معجزات آن نیز فعل خداست اگر نسبت بخود کند و خود را فاعل آن
گوید دعوی خالقیت کرده باشد و ارتداد عظیم بود اما آنچه از اولیا اخیار روایت کرده اند از اصفیا ابرار و
حکایت آورده اند محمول بران ست که ایشان نسبت بخود نکرده و مضاف سوی خود نیاورده تحقیق نسبت سوی
خدا داشته یا مضاف سوی سبب ساخته **وَمَا أُنزِلَ عَلَى الْمَلَكَيْنِ بِبَابِلَ هَارُوتَ وَمَارُوتَ**
و ما انزل عطف ست بر السحر که در یعلمون الناس السحر و هاروت و ماروت عطف بیان ست مر ملکین را یعنی اینست و
آنچه بر دو فرشته فرستاده شده که نام ایشان هاروت و ماروت آمده و بعضی در ما انزل ما را نافیه و اینرا عطف
بر ما کفر سلیمان نهاده اند سوال برین معنی نفی انزال سحر بر هاروت و ماروت بود و اثبات تعلیم فرشتگان
و تعلم مردمان سحر از ایشان که از و ما یعلمان من احد الآیه مفهوم ست مشکل شود جواب صحت تعلیم و تعلم
یعنی به علم بود مبنی بر نزول سحر بر ایشان نباشد میان نفی نزول سحر بر کسی و اثبات تعلم و تعلیم آن از و منافات نبود سوال
چون تعلیم سحر از فرشتگان و تعلم مردمان سحر را از ایشان ثابت گوئی میان تعلیم شیاطین و تعلیم ایشان فرق
بچه وجه جوید جواب تعلیم سحر از شیاطین برای عمل بود و تعلیم فرشتگان برای توقی باشد مقرون به نهی
آیه متضمن هر نوع نهایه چنانچه از نحو ما یعلمان من احد حتی یقولا انما نحن فتنة فلا تکفر فهم میشود و چنانچه از و یتعلمون
منهما ما یفرقون به بین المرء و زوجه و یتعلمون ما یضرهم و لا ینفعهم مفهوم میگردد و تواند بود که از ایشان تعلیم علم
خواص میگرفتند و از بهتان گردانند و نسبت فعل سوی خویش که کفر بود باز میداشتند و اسلام میساختند

و ثبوت تعلیم از ایشان نفی میکند و ضمیر منهما با یفرقان عاید بر فرشتگان میدارد و عاید بر کفر و سحر می پندارد و حتی یقولا
انما نحن فتنة فلا تکفر را غایت و ما یعلمان نداشته کلام بتقدیر و ما یعلمان من احد بل یبالغان فی النهی حتی یقولا انما نحن
فتنة فلا تکفر میداشته بر تقدیر اینکه آن زاید فیتعلمون منهما عطف بر و یعلمون الناس السحر باید داشت معطوف بر و ما یعلمان
من احد نباید پنداشت و در ما انزل ما نافیه دارند عطف بر و ما کفر سلیمان پندارند روایت کرده اند که فرشتگان
چون فسق و فجور آدمیان مشاهده کردند قباحت آنرا در دل آوردند گفتند ای بار خدا خالق ایشان آفریدی و بانواع
عطایا مخصوص گردانیدی و ایشان ترا بیفرمانی میکنند و عصیان می ورزند اگر بجای ایشان ما باشیم بی فرمانی
نکنیم و خود را در ورطه عصیان نیفگنیم فرمان شد دو فرشته اختیار کنید که ایشان در زمین حکومت باشند و در جهان
فرماندهی بود فرشتگان جبرئیل و میکائیل را اختیار کردند ایشان بعجز و زاری رو باستغفار آوردند خدای عفو
کرد ایشان را درین ورطه بیرون آورد دو فرشته دیگر که ایشان نیز از فرشتگان بزرگ بودند یکی عزا یعنی
هاروت و یکی عزائیل یعنی ماروت اختیار کردند و چیزی از صفات آدمیان از شهوت بطن و فرج در ایشان
نهادند و از قضا بر آن منع کرده برای حکومت در زمین فرستادند ایشان تمام روز در زمین حکومت میکردند
و شب بر آسمان میرفتند و تا بامداد بعبادت مشغول میگشتند تا روزی عورتی زهره نام ممتاز بحسن و جمال که با شوهر
خصومت داشت پیش ایشان آمد محبت او در دل هر یکی از ایشان در آمد هر یکی از دیگری شرم میداشت و
اخفا محبت مذکور را لازم می پنداشت آخر دل بر بی شرمی داشتند و خاطر بر طلب او گماشتند عورت مذکور
ابا آورد و طلب تعلیم اسم اعظم کرد و ایشان اسم اعظم میدانستند و بقوت آن اسم از زمین بر آسمان رفتن میتوانستند
پس او را تعلیم کرده بر دعوت اسم مذکور آوردند عورت مذکور چون پاک شد در حجره در آمد و در دعوت اسم مذکور
مشغول گشت چون تعلیم اسم مذکور را شرط تمکن ساخته بود بصورت ستاره مسخ شد و بر آسمان رفت و سست عقیده
آدمی ممنوع بصورت کوکب گردد و صورت تبدیل بصورت ستاره شود ولیکن زهره که یکی از سیارات سبعه است
از گاه خلقت آسمان مخلوق شده و میان هفت کواکب سیاره آمده قایل شدن بدین گونه این میان زهره
مسخ است صحیح نشده و صحت آن در اخبار ثقات نیامده این دو فرشته از عزم سابق مذکوره از رفتن بر آسمان
باز داشتند میان عقوبت دنیا با مشیت عقوبت آخرت و میان عقوبت آخرت مخیر ساختند ایشان از جبرئیل
مشورت کردند و دل بر اختیار عذاب دنیا آوردند عذاب آخرت و مشیت نسبت متعلق بارادت حضرت الوهیت
ایشان در چاه بابل که در ماوند بابل زمین کوفه آویخته اند و تا ساعت قیامت هر زمان خدا عذاب میکشند ساحران
برای ایشان برای طلب علم سحر می آیند ایشان اول زبان بنصیحت میکشایند و در نهی از سحر مبالغت مینمایند

وَمَا يُعَلِّمَانِ مِنْ أَحَدٍ حَتَّىٰ يَقُولَا إِنَّمَا نَحْنُ فِتْنَةٌ فَلَا تَكْفُرْ

زایده ست تا شی ما یعلمان من احد حتی یقولا انما نحن فتنة فلا تکفر حال بتقدیر ضمیر ست برای کیفیت تعلیم سحر و تلقین ما بیست
آن دو فرشته یعنی اینست تعلیم نمیکنند ایشان هیچ یکی را سحر تا نمی‌گفتند بودن آن سحر کفر و دو فرشته هر یکی را به نصیحت
و وعظ پیش می آیند و سعرست ساحری باز بماند و هیچ گویند ما ابتلای که گشته اند یعنی آگاه شد و در راه سحر و کفر
مرو فَيَتَعَلَّمُوْنَ مِنْهُمَا مَا يُفَرِّقُوْنَ بِهٖ بَيْنَ الْمَرْءِ وَزَوْجِهٖ ط
عطف ست بر مفهوم ما یعلمان من احد حتی یقولا انما نحن فتنة ای فیعلمان الناس بعد القول المذکور فیتعلمون منهما ما یفرقون
به بین المرء و زوجه و ظرف یفرقون ست یعنی اینست پس ایشان یعنی ساحران از دو فرشته مذکور می آموزند چیزی که
بسبب آن میان زن و شوهر جدایی می افگنند وَمَا هُمْ بِضَآرِّيْنَ بِهٖ مِنْ اَحَدٍ اِلَّا
بِاِذْنِ اللّٰهِ ط وَيَتَعَلَّمُوْنَ مَا يَضُرُّهُمْ وَلَا يَنْفَعُهُمْ ط
این جمله معترضه ست برای بیان اینکه ساحران هر چند که زیان کارانند بغیر مشیت خدای زیان نتوانند رسانید و بغیر قضا
او کسی را مسحور نتوانند گردانید مهیت یکذره تصرف کار عباد را نه بر دست کس جز خدا و قضا اوست فهو کان و یتعلمون
عطف ست بر فیتعلمون یعنی اینست و نه اند ایشان یعنی ساحران زیان رسانند به سحر خویش هیچ یکی را مگر بعلم
و مشیت و قضاء خدای جل و علا و تعلم میکنند ایشان چیزی را از سحر آنچه زیان میکند ایشان را در دنیا از با خود
کشتن و کشته شدن و در آخرت بعذاب و نکال پیوستن که ساحران را خواهد بود و ایشان را روی خواهد نمود و
تواند بود که و ما انزل علی الملکین عطف بر ما تتلوا الشیاطین باشد برین تقدیر نیز فیتعلمون عطف بر مضمون و ما
یعلمان من احد حتی یقولا انما نحن فتنة بود و تقدیر کلام یعلمان بعد قولهما انما نحن فتنة فلا تکفر فیتعلمون منهما ما یفرقون به
بین المرء و زوجه باشد وَلَقَدْ عَلِمُوْا لَمَنِ اشْتَرٰىهُ مَا لَهٗ فِي الْاٰخِرَةِ مِنْ
خَلَاقٍ قف وَلَبِئْسَ مَا شَرَوْا بِهٖٓ اَنْفُسَهُمْ ط لَوْ كَانُوْا يَعْلَمُوْنَ ○ یعلمون مفعول او مقدر ست بقرینه
مقام ای لو کانوا یعلمون مضرة السحر یا منزل ست منزله لازم و فعل مطلق کنایت ست از فعل مقید بمفعول به
طریق شعر و احساوه و عینه عداة ان یری مبصر و یسمع واع ای لو کانوا ذوی علم فیتعلمون مضرة السحر لام در جواب
قسم محذوف ست ای و اقسم لقد علموا و لام لمن اشتراه لام ابتداییه ست در افعال قلوب در می آید و از عمل در لفظ
باز میدارد و این را در اصطلاح تعلیق بلام گویند و از خصایص افعال قلوب دانند. و جمله قسمیه معترضه ست برای
تاکید تشنیع کفره و مذمت سحره و لبئس ما شروا به انفسهم عطف ست بر لمن اشتراه سوال عطف جمله و لبئس ما شروا
به انفسهم بر لمن اشتراه ماله فی الآخرة من خلاق عطف انشا بر خبر با اختلاف خبریت و انشاییت عطف چگونه جایز
باشد جواب انشا را خبر گردانند و کلام بتاویل و المقول فی شانهم هذا الکلام دانند و مانکره مفسره و بیراست
تفسیر ضمیر بئس ست و مخصوص بذم محذوف ست ای و لقد علموا الذین شیئا تاجروا به انفسهم سحرهم جوابهم ما تتلوا الشیاطین

ولو كانوا يعلمون شرطیست محذوف الجزا ای لو كانوا يعلمون بمذمة السحر و متابعة الشیاطین لم یسحروا و لم یتبعوا
الشیاطین قرتوانند بود که لو برای تمنی باشد جزا نطلبد و هر دو وجه جمله معترضه بود سوال تمنی چیزی بمعنی از عدم
قدرت بر حصول او باشد تمنی از خدای عز و علا بچه معنی بود جواب تمنی مذکور منسوب بخدا نباشد بلکه متعلق
مقول فی شأنهم که بالا مقدر است مقول مردمان بود معنی چنین گویند گفته شود در شأن ایشان کاشکی که ایشان
از اهل علم باشند بمضرت جادوگری بدانند یا گویند صیغه تمنی که در کلام خدای واقع شود مجاز از مطلوب بودن
متمنی باشد و طلب از صفات خدای بود و وقوع تمنی بمعنی طلب در کلام خدای مستبعد نباشد و صاحب کشاف
تمنی را مجاز از ارادت داشته زیرا که ارادت را چنانچه مذهب معتزله است ملازم و مستلزم طلب پنداشته
و نزدیک اهل سنت بجهت ارادت ملازم فعل بود و مستلزم حصول مراد باشد پس معنی ارادت اینجا اسیاغ نماید
که از ثبوت ارادت علم ایشان حصول مراد لزوم آید اگر علم ایشان مراد خدائی بودی بر حکم ما شاء الله کان
حصول آن روی نمودی ایشان را علم حاصل نگشته بارادت نه پیوسته پس بر مذهب اهل سنت اراده
علمهم نگویند و از تمنی مذکور معنی ارادت نجویند معنی اینست و بدرستی دانسته اند ایشان هر آینه کسی که سحر و
سحر را بدل کتاب خدائی یعنی کتاب خدای بگذارد و عمل سحر را بدست آرد مر او را در آخرت حظی نبود و
نصیبی نباشد و هر آینه بد چیزی ست آنچه فروخته اند نفس خود را بدان و اتباع کردن ایشان شیاطین را در سحر ایشان
اگر ایشان بمضرت سحر دانند سحر نکنند و خود را در جادوگری نیفگنند یا گویند کاشکی ایشان اهل فهم باشند تا مضرت
ساحری بدانند سوال لقد علموا اثبات علم بر طریق تو کید قسمی بود و لو کانوا یعلمون موجب نفی علم باشد
چون لو بر نفی در می آید دلالت بر نفی علم میکند اثبات علم یا نفی علم چگونه مستقیم شود جواب اثبات علم در صدد
بر سبیل تحقیق و بیان واقع باشد و نفی علم که از لو کانوا یعلمون فهم میشود بر طریق تنزیل عالم که بر مضمون علم
نرود بمنزله جاهل بود و از جهت ظهور امارات و اله بر خلاف مضمون جمله و لقد علموا سامع را در مضمون آن و بمنزله
منکر مضمر داشتند بدین سبب جمله موکد بقسم و لام ساخت **وَلَوْ اَنَّهُمْ اٰمَنُوْا وَاتَّقَوْا لَمَثُوْبَةٌ مِّنْ**
عِنْدِ اللّٰهِ خَيْرٌ لَّوْ كَانُوْا يَعْلَمُوْنَ ۝ ع لو برای شرط است انهم آمنوا فاعل است مر فعل محذوف را ع ۷
که شرط لوست ای لو ثبت انهم آمنوا لمثوبة من عند الله جزا واقع شده از جهت دلالت بر ثبوت بصورت
جمله اسمیه آمده یا لو در و لو انهم برای تمنی است جمله شرطیه معترضه است برای بیان فضیلت ایمان و تقوی سوال
خیریت ثواب خدائی و بهتری او مترتب بر ثبوت ایمان و تقوی ایشان نیست این جمله جزا آن چگونه شود مترتب
بدان چه نوع بود جواب مسلم است که ثبوت خیریت ثواب موقوف بر ثبوت ایمان و تقوی ایشان نبود
اما ذکر آن و حکم کردن بدان مترتب بر آن باشد چنانچه در و ما بکم من نعمة فمن الله آمده و در وان یکذبوک فقد کذبت

رسل من قبلک تحقیق شده و تواند بود لو در ولو انهم آمنوا برای تمنی بود جزا لطلبید جمله معترضه بود وجواب مثوبة من
عند الله خیر معترضه دیگر باشد جمله لو کانوا یعلمون در احتمال شرط وتمنی واحتمال حذف مفعول بقرینه تقدیر لو کانوا
یعلمون خیریة المثوبة یا تنزیل منزله لازم بر طریق لو کانوا یعلمون سابق سبب با آن سؤال وجوابهای که متعلق
بدو ست وجمله ولو کانوا یعلمون معترضه بود متضمن نفی علم ایشان باشد معنی آنست اگر ایمان وتقوی ایشان
ثابت شدی هر آینه ثوابی عظیم از خدای بهتر بودی از هر منفعتی که تصور کنند واز هر سودی که حاصل دانند کاشکی
باشند ایشان داننده و بیننده آن یا گوییا اگر ایشان اهل دانش باشند خیریت ثواب اخروی دانند و آنرا بهتر از رفاهیت
دنیوی خوانند و تنکیر لمثوبة تواند بود که از جهت تقلیل باشد بر طریق ورضوان من الله اکبر بود یعنی ثوابی قلیل
از خدای شاید بهتر ست از حرمان از ثواب تواند بود برای تفخیم و تکثیر بود یعنی ثواب ایمان و تقوی که کثیر و عظیم ست
کاین از فضل خدای کریم ست يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقُولُوا رَاعِنَا وَقُولُوا
انْظُرْنَا وَاسْمَعُوا ۗ وَلِلْكَافِرِينَ عَذَابٌ أَلِيمٌ ○ روایت کرده اند اجله صحابه رضوان الله علیهم
در هنگام تبلیغ وحی راعنا یا رسول الله میگفتند واین را طلب مراعاة از پیغمبر صلی الله تعالی علیه وسلم میداشتند
یعنی رعایت ما کن وحی باهستگی بگذار دل بر فهم ما بدار ولفظ راعنا میان یهود بلغت سریانی یا عبری دشنام بود بدین یکدیگر را
میگفتند یهود و منافقان همین لفظ در خطاب پیغمبر بلفظ دشنام گفتن گرفتند این آیه نازل گشت واین نظم بورود
پیوست واین جمله معترضه ست برای تنبیه مسلمانان وآگاهیدن تلبیس کافران در خطاب پیغمبر علیه السلام بلفظی
که مشابه لفظی ست نزدیک ایشان در دشنام وقولوا عطف ست بر لا تقولوا واسمعوا عطف ست بر قولوا وجمله
وللکافرین عذاب الیم تذییل ست معنی آنست ای مؤمنان پیش پیغمبر این لفظ مگویید و حاجت تأنی و آهستگی
پیغمبر را در امر وحی بدین لفظ مجویید که دشمنان بدین لفظ اظهار متابعت گفتار شما کنند و در دل مقاصد آنچه بیان
ایشان ست از استعمال این لفظ در دشنام باشد از این چنین لفظ احتراز کنید از اینچنین کلام توقی نمایید و
انظرنا که مفید معنی راعنا ست بگویید و بدین لفظ معنی انتظر فهمنا و راقب ادراکنا بجویید و نیکو بشنوید و هوش و
گوش بدان بگمارید تا نیکو دریابید و محتاج سوی بازگردانیدن و طلب آهستگی نمودن نشوید و مر کافران را که با
پیغمبر صلی الله تعالی علیه وسلم مثل این عداوتها اندیشند و در دشنام وشتیمه او کوشند عذابی دردناک ست
وعقابی هولناک ست مَا يَوَدُّ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَلَا الْمُشْرِكِينَ
أَنْ يُنَزَّلَ عَلَيْكُمْ مِنْ خَيْرٍ مِنْ رَبِّكُمْ ۗ وَاللَّهُ يَخْتَصُّ بِرَحْمَتِهِ
مَنْ يَشَاءُ ۚ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ ينزل بتخفیف وتشدید خوانند و معنی بر حسب آن دانند موصول با
صله فاعل بود و من بیانیه ست جار ومجرور حال شده از فاعل کفروا ولا المشرکین عطف ست بر اهل الکتاب

ولا برای تاکید نفی ست ان ینزل علیکم مفعول است مر یود الذین را من بر من خیر زائده ست و من بر من ربکم ابتدائیه ست و
جمله ما یود الذین کفروا این معترضه ست برای بیان حسد کافران و اختصاص پیغمبر و مومنان بتنزیل نعمتها و جمله والله
یختص برحمته من یشاء تذییل ست و جمله والله ذو الفضل العظیم تذییل بعد تذییل ست معنی اینست دوست ندارند
آنانکه کافر شده اند از اهل کتاب و نه مشرکان که فرود آورده شود بر شما یعنی بر بنی اسرائیل شما خیری یعنی قرآن یا
وحی منزل ست از شما یا رحمتی که کائن ست از پروردگار شما و خدای مخصوص گرداند برحمت خویش هر که را خواهد
یعنی برحمتی مخصوص کند که آن در دیگری نبود چون فضائل پیغمبر صلی الله تعالی علیه وسلم و خصائص کرامات اولیاء
مکرم و خدای عز و جل که بادشاهی قدیم ست خداوند فضل عظیم ست بیت بادشاهی ست که خزانه غیب
هر دو عالم بیک گدا بخشد. مَا نَنْسَخْ مِنْ اٰيَةٍ اَوْ نُنْسِهَا نَاْتِ بِخَيْرٍ مِّنْهَآ اَوْ مِثْلِهَا
ننسخ بفتح نون و سین از نسخ بضم نون و کسر سین از انساخ و هم چنین ننسها بضم نون و کسر سین از انساء که اصل
نسیان ست و فتح نون و همزه ساکنه بعد سین مفتوحه از نسا بمعنی تاخیر خوانند و معنی هر یکی بر حسب اختلاف قراءة
مختلف دانند ما شرطیه ست ننسخ شرط ست او ننسها عطف ست بر ننسخ نات بخیر جزاء شرط ست بخیر متعلق ست به نات
من در منها تفضیلیه ست او مثلها عطف ست بر بخیر و جمله معترضه ست برای رد طعن کافران و نسخ بعض احکام قرآن
روایت کرده اند کافران و منافقان در وقوع نسخ طعن میکردند که محمد حکمی می آرد بخبری که امر میکند باز از آن
باز میدارد و از چیزی نهی میکند باز همان را میفرماید و در طلب آن کوشش مینماید این آیت نازل گشت و این لطف نظم
بورود پیوست معنی اینست آنچه نسخ میکنیم از آیه قرآن یا فراموش میگردانیم از دلهای ایشان می آریم بهتر از آن
یا مثل آن و این بنسبت صاحب شرع بیان ست مر مدت حکمی که عند الله موقت بود و بنسبت ما تبدیل ست از
جهت آنکه ظاهر او را حکم بقا مینمود و دران جا طعن نبود و محل عیب نباشد. اَلَمْ تَعْلَمْ اَنَّ اللّٰهَ عَلٰى
كُلِّ شَيْءٍ قَدِيْرٌ ۝ همزه استفهام برای انکار ست و انکار نفی تثبیت و تقریر ست و خطاب مر طاعن را ست
یا هر مخاطب غیر معین را و ان با اسم و خبر خویش قائم ست مقام دو مفعول تعلم علی کل شیء متعلق ست بقدیر و این
جمله تذییل ست معنی اینست یا نمیدانی یعنی میدانی که خدای تعالی بر هر چیزی قادرست حکم کردن و داند حکمی که
کرده است بر گرفتن ان تواند. اَلَمْ تَعْلَمْ اَنَّ اللّٰهَ لَهٗ مُلْكُ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ
وَمَا لَكُمْ مِّنْ دُوْنِ اللّٰهِ مِنْ وَّلِيٍّ وَّلَا نَصِيْرٍ ۝ و این استفهام نیز برای انکار ست چنانچه بالا گذشت
له ملک السموات والارض خبر ان ست ان با اسم و خبر خویش قائم ست مقام دو مفعول الم تعلم و جمله و ما لکم من
دون الله من ولی و لا نصیر حال ست و این جمله یعنی الم تعلم ان الله له ملک السموات والارض تذییل بعد تذییل و
تایید بعد تایید ست معنی اینکه آیا نمیدانی یعنی میدانی بدرستی خدای عز و جل مر او را ست ملک آسمانها و زمینها و تصرف و تدبیر

بران و برین آنچه خواهد از آسمان از ثبات ناسخ و رفع منسوخ و باران و برکت بفرستد. و آنچه خواهد از زمین از باغ و کشت و معادن و جز آن بیرون آرد نیست مر شما را بجز خدای که استی صاحب ولایت بر شما و نه دوستی کننده و یاری دهنده که حکم کند بر شما بولایت و ملک خویش آنچه خواهد از حکم کردن و برگماشتن تکلیفی را بردن بجای او و دیگر آوردن

أَمْ تُرِيدُونَ أَنْ تَسْأَلُوا رَسُولَكُمْ كَمَا سُئِلَ مُوسٰى مِنْ قَبْلُ ط وَمَنْ يَتَبَدَّلِ الْكُفْرَ بِالْإِيمَانِ فَقَدْ ضَلَّ سَوَاءَ السَّبِيلِ ○

روایت کرده اند یهود از پیغمبر علیه السلام نزول کتاب خواستند. ائتنا بالکتاب جملة واحدة گفتند چنانچه در آیه یسئلک اهل الکتاب ان تنزل علیهم کتابا من السماء فقد سألوا موسی اکبر من ذلک فقالوا ارنا الله جهرة آمده و از آیه وقال الذین کفروا لولا نزل علیه القرآن جملة واحدة ثابت شده و بعضی گویند نزول آیه در شان عبد الله بن امیه مخزومی و جماعتی از مشرکان است که با او بودند پیش پیغمبر صلی الله تعالی علیه وسلم بگفتن لن نؤمن لک حتی تفجر لنا من الارض ینبوعا یعنی ایمان نیاریم بتو تا آنکه نه برای ما را از زمین چشمه جرأت نمودند ام بمعنی بل است و این کلام اضراب است از مضمون ما ننسخ من آیة که متضمن طعن در نبوت است ای انکم تطعنون فی نبوة محمد صلی الله تعالی علیه وسلم وتطعنکم فی الناسخ والمنسوخ وسوالکم تنزیل الکتاب جملة واحدة وسوالکم تفجیر الینبوع من الارض بل تریدون تسألوا رسولکم اکبر من ذلک کما سئل موسی من قبل عند تکذیبه وانکار نبوته وقولهم ارنا الله جهرة ومن یتبدل الکفر شرطی است محذوف الجزاء فقد ضل سواء السبیل تعلیل است مر جزای من یتبدل الکفر بالایمان لا یفلح لانه فقد ضل سواء السبیل و این جمله تذییل است یعنی اینست شما در نبوت پیغمبر صلی الله تعالی علیه وسلم بوقوع نسخ و تبدیل طعن میکنید و معجزات اختراعی همچو تنزیل کتاب از آسمان یکدفعه و بیرون آوردن چشمه از زمین آرزو میجوئید بلکه باشد که در طعن ترقی کنید و از سوال خویش بالاتر از آن خواهید چنانچه بنی اسرائیل از موسی خواستند و ارنا الله جهرة گفتند. ازین جرأت که از آن مرتبه زاد آتش آسمانی بر ایشان افتاد و ایشان را هلاک ساختند و بفنا و زوال پیوستند و هر که بدل کند کفر را با ایمان یعنی بدل ایمان کفر اختیار کند و به آیاتی که نازل است کفر ورزد و آیه دیگر طلب نماید بمقصود نرسد. و مطلوب نیابد زیرا چه بدرستی او راه راست را گم کرده است و خود را به ضلال و گمراهی آورده است نجات چگونه یابد و فلاح چگونه دریابد

وَدَّ كَثِيرٌ مِنْ أَهْلِ الْكِتٰبِ لَوْ يَرُدُّونَكُمْ مِنْ بَعْدِ إِيمَانِكُمْ كُفَّارًا ج حَسَدًا مِنْ عِنْدِ أَنْفُسِهِمْ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْحَقُّ ج

روایت کرده اند بعضی از اهل کتاب عمار بن یاسر و حذیفه بن یمان را گفتند که شما دین خویش بگردید متابع ما شوید عمار گفت من با خدای عهد کرده ام که هرگز محمد را کافر نگردم و شما که کتاب خدای میخوانید و نه بکاری نقض عهد میدانید حذیفه گفت خدای

پروردگار ثابت و محمد پیغمبر و قرآن پیشوای منست حقیقت دین اسلام و راستی و درستی او بیش ازین ست پروردگار
خویش را طاعت کنم و جهود را در ورطهٔ مخالفت پیغمبر و کتاب خدا بیفگنم تا مرا مرگ رسد دل من همین باشد ایشان
گفتند در دل شما دوستی محمد آرام گرفته و متابعت او در دلها شما قرار پذیرفته حذیفه گفت خدای را بدین نعمت
حمد میگوییم و ثابت بودن از خدای عزوجل میجوییم بعد از آن پیش پیغمبر صلی الله تعالی علیه وسلم رفتند حکایت مذکور
گفتند پیغمبر صلی الله تعالی علیه وسلم گفت اصبتما وافلحتما یعنی بصواب رسیدید و نجات یافتید این آیه در شان
ایشان نازل گشت و این نظم در حق ایشان بوده و مفهوم ست جمله لو یردونکم مفعول ودوا ست کفارا حال ست از مفعول یردونکم
یا مفعول دوم ست بتضمین جعل حسدا مفعول له ست یا حال ست ای حاسدین یا ظرف زمان ست ای وقت حسدهم یا مفعول مطلق
از باب ضربته سوطا ای ذو الحسد من در من عند انفسهم ابتدائیه ست ای حسدا ناشیا من انفسهم من بعد
ما تبین لهم الحق ظرف ست و ما مصدریه ست ای بعد تبین الحق و جمله ود کثیر معترضه ست برای حکایت از عداوت
اهل کتاب و مشرکان و شکایتی از شکایات شنیعه حسد ایشان معنی اینست بسیاری از اهل کتاب و مشرکان از جهت
حسد و بدخواهی و خواهش ضلالت و گمراهی بعد ظاهر شدن حق و پیدا آمدن صدق آرزو بردند و تمنی کردند که
شما را از اسلام بگردانند و بدین پرستی یعنی مرتد سازند از دولت دین اسلام براندازند فَاعْفُوا
وَاصْفَحُوا حَتّٰى يَاْتِيَ اللّٰهُ بِاَمْرِهٖ ؕ اِنَّ اللّٰهَ عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيْرٌ ○
فا سببیه ست واصفحوا عطف ست بر فاعفوا حتی برای غایت ست فعل بعد او منصوب ست باضمار آن بامره
متعلق ست بیاتی جمله ان الله علی کل شیء قدیر تذییل ست یا تعلیل ست و تاکید او از جهت ارادت و کالت
شما ست معنی اینست چون حال ایشان دانستید که وقت مجازات و مکافات ایشان نشده عفو
کنید و از ایشان درگذرید تا خدای امر خویش بیارد و حکم خویش بعرض کردن قتال پیدا آرد و بدرستی خدای
بر هر چیزی توانا ست و همه چیز را دانا ست وَاَقِيْمُوا الصَّلٰوةَ وَاٰتُوا الزَّكٰوةَ ؕ وَمَا تُقَدِّمُوْا
لِاَنْفُسِكُمْ مِّنْ خَيْرٍ تَجِدُوْهُ عِنْدَ اللّٰهِ ؕ اِنَّ اللّٰهَ بِمَا تَعْمَلُوْنَ بَصِيْرٌ ○
عطف ست بر فاعفوا و اصفحوا جمله و ما تقدموا معترضه ست برای وعده جزا و جمله ان الله بما تعملون بصیر تذییل
یا تعلیل مر جمله مذکور را ست و جمله مذکور مستلزم عالم بودن خدای جل و علا بکارها ست و چون جملهٔ و ما تقدموا
لانفسکم من خیر تجدوه عند الله بر مضمون این جمله باعتبار معنی کنایه ملوح بود بتقدیم ملوح تاکید جمله سابق نمود
معنی اینست پس از ایشان درگذرید و نماز برپای دارید و در وقت بگذارید و زکوة بدهید دل بر تحمل
سفاهت کافران را بتعرض مرسانید و در کار خویش باشید و آنچه پیش فرستید برای نفسهای خویش از نیکی
خواهید یافت و بادراک ثواب و ثمرات آن نزدیک خدای خواهید شتافت بدرستی خدای بعملهای شما بیناست

[illegible]

وبدادن جزا و سزا آن توانا ست وَقَالُوا لَنْ يَدْخُلَ الْجَنَّةَ إِلَّا مَنْ كَانَ هُودًا أَوْ نَصَارَىٰ
این جمله معطوف ست بر واتبعوا ما تتلوا الشياطين و جمله معترضه که در میانه بود میان دو کلام متصل سابق بود
نکته هر یکی ازان بالا گذشته و وجه اعتراض هر یکی در ذیل آن تحریر پیوسته ای قال اهل الکتاب لن یدخل الجنة
الا من کان هودا او نصاری درین آیت لف و نشر ست او برای منع خلو ست دون الجمع زیرا که جمع در لف
موجب ست مر جمع در نشر لیکن گفتند ایشان هر یک ازیشان این دو سخن را آن یکی و این دیگری آن تعیین پس نظر
در مجموع من حیث المجموع اجتماع بود و خلو باتفاق فریقین منتفی ست بدین طریق بودن او برای منع خلو دون
الجمع واضح باشد و هود جمع هائد ست چنانچه بزل جمع بازل یعنی الثبت یهود و نصاری گفته اند غیر یهود و
نصاری در بهشت در نیایند **سوال** این کلام را حمل بر لف و نشر چرا کنند و در ره لف و نشر کدام دلیل رو نمود
جواب بدلیل آیه وقالت الیهود لیست النصاری علی شیء وقالت النصاری لیست الیهود علی شیء چه درین آیه
بگمراه خواندن هر یکی آزد و فریق مذکور فریقی دیگر را التصریح ست و این بر لف و نشر دلیل صریح ست چه هر یکی
ازایشان در بهشت برای خود میگویند پس چاره نباشد که حمل بر لف و نشر کنند یعنی گفته اند یهود در بهشت
غیر یهود در نیایند و گفته اند نصاری در بهشت غیر نصاری در آمدن نتوانند تِلْكَ أَمَانِيُّهُمْ
تلک اشارة الی التمنیات الباطلة وهی حصر دخول الجنة علی انفسهم وعدم ودادتهم تنزیل خیر علی المؤمنین و ودادتهم
ارتداد المؤمنین ای تلک التمنیات الباطلة تمنیات غیر محققة بود توانند بود و تلک اشارت سوی مقالست مذکور یعنی لن یدخل
الجنة الا من کان هودا او نصاری باشد و اذا امانیهم مفتریات بیهوده ایشان مراد شود چنانچه لن تمسنا النار الا ایاما معدودة
و یشفع لنا آباؤنا الانبیاء و یغفر لنا ربنا خطایانا و یرحمنا و کلام از قبیل تشبیه موکد بود و بحذف اداة تشبیه بتقدیر
هذه المقالة مثل مفتریاتهم المعهودة مما ذکر فی البطلان باشد و امانی جمع امنیه ست بر وزن افعولة اصلها امنویة بوده
اعلال صرفی در وی رفته شود این جمله مستانفه ست چنانستی که کسی گفته یا حال تلک الامانی غیر ثانیهم یا کسی گوید
امانیهم هذه یعنی قولهم لن یدخل الجنة الا من کان هودا او نصاری فقیل تلک المقالة مثل امانیهم المعهودة
فی البطلان چه تواند بود که معترضه باشد برای بطلان ما فی مذکوره معنی نیست آن تمنیات باطله مذکوره و آرزوهای
ناپسندیده مسطور یعنی در آمدن بهشت را بر نفسهای خویش حصر کردن و نارسیدن خیر بمومنان آرزو بردن و لن تمسنا النار الا ایاما
معدودات گفتن و یشفع لنا آباؤنا الانبیاء و امثال تمنیاتی آن که وجود آن گاهی نخواهد بود و حصول آن حقیقی روی نخواهد بود
سوال شکی نیست که هر یکی از تمنیات مذکوره تمنی ست و در اخبار جمله تلک امانیهم فائده چیست **جواب** خبر مبتدا را
در مثل این محل تاویل بصفت مشهوره او کنند و کلام را از بهر حصول فائده افکنند چنانچه در الارض ارض و السماء سماء الارض
ساقطة و السماء عالیة تاویل کرده اند و در انا انا و شعری شعری تاویل انا الکامل و شعری الکامل گفته اند

اینجا امانی ایشان را و تاویل با سور غیر مستحقه که امنیت منتهی آرزوست گفت یعنی کلام تلک الامانی اینچه غیر ثابت
وانند قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ
جمله مستانفه است جواب سوالیست که پیغمبر گفت ماذا اقول لهولاء المبطلین فقیل قل یا محمد هاتوا برهانکم یعنی آنیست بگو یا محمد
حجت خویش بر گفتار خویش از توریت و انجیل بیارید اگر شما در دعوی مذکور و در مقالت مسطور راست گویانید
بَلَىٰ حرف ایجاب است مر آنچه ایشان بدعوی لن یدخل الجنة الا من کان هودا او نصاری نفی کرده بودند از دخول
غیر خویش در بهشت یعنی چنین باشد غیر جهودان و ترسایان در بهشت در آیند مومنان غیر ایشان اند در جنان بهشت
ثابت مَنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ فَلَهُ أَجْرُهُ عِنْدَ
رَبِّهِ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ ۞ من اسلم شرط است وجه
یعنی ذاته مفعول است لله متعلق مر اسلم راست و جمله و هو محسن حال است فله اجره خبر است عند ربه ظرف است مر لهم
که ظرف مستقر است خوف اسم لا است علیهم خبر اوست جمله عطف است بر له اجره عند ربه افراد ضمایر له اجره عند ربه
از جهت افراد لفظ من است و ایراد ضمایر جمع در علیهم و لا هم یحزنون از جهت معنی است تقدیم مسند الیه بر خبر فعلی بعد لا
حرف نفی موجب تخصیص نفی است مسند الیه یعنی حزن مخصوص بر ایشان بود و هم ایشان باشند که اندوهگین نباشند
و محزون نشوند نفی حزن در کافران نشود و ایشان همیشه در اندوه باشند و جمله من اسلم تا آخر تعلیل ایجاب است
که مضمون بلی است یعنی آنیست هر که ذات خود مر خدای را بسپارد و دل خود بر اخلاص آرد و درین حال که از نیکی
کننده و نیکی ورزنده است پس مر ایشان راست ثواب ایشان نزدیک پروردگار مهربان و خوفی بر ایشان نبود
و هم ایشان اند که ایشان را غمی و اندوهی نباشد وَقَالَتِ الْيَهُودُ لَيْسَتِ النَّصَارَىٰ
عَلَىٰ شَيْءٍ وَقَالَتِ النَّصَارَىٰ لَيْسَتِ الْيَهُودُ عَلَىٰ شَيْءٍ وَهُمْ يَتْلُونَ الْكِتَابَ
روایت کرده اند جهودان مدینه و ترسایان اهل نجران پیش پیغمبر صلی الله تعالی علیه و سلم بیکدیگر خصومت کردند
و جهودان ترسایان را و ترسایان جهودان را هیچ وجهی می آوردند ختم بعضیشان یاد خصومت جهود و ترسا را ورشتا
ایشان این آیه نازل گشت و در حق ایشان این لفظ بوده نیست این جمله با معطوفات خویش معطوفات است
بر و قالوا لن یدخل الجنة و جمله و هم یتلون الکتاب حال است یعنی آنیست گفتند جهودان نیست ترسایان
بر چیزی از نیکی و دین و منکر حقیقت عیسی و انجیل شدند و گفتند ترسایان نیستند جهودان بر چیزی از نیکی و دین
و منکر حقیقت موسی و توریت گشتند و حال آنیست که ایشان یعنی جهودان و ترسایان کتاب را میخوانند و در کتاب
هر یکی تصدیق کتاب و پیغمبر فریق دیگر هست اند و در انکار هر یکی تصدیق کتاب و پیغمبر فریق دوم است انکار کتاب و پیغمبر
خویش بود بلکه انکار جمله پیغمبران باشد كَذَٰلِكَ قَالَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ مِثْلَ قَوْلِهِمْ

۱۱۳ ع ۹

ذلک اشارت ست بر قول اهل کتاب و ضمیر مثل قولهم عاید ست باهل کتاب ای مثل قول اهل الکتاب قال الذین مثل قول اهل الکتاب لا یعلمون و تکرار مذکور مفید ست بدل ست یا بیان ست یا تاکید ست یا محمول بر اختلاف توجیه تشبیه و اختلاف شبه بود و ذلک اشارت بر مقول بود و کذلک مقول قال باشد مثل قولهم صفت مصدر محذوف دارند یعنی مثل مقول اهل الکتاب فی البطلان قال الذین لا یعلمون قولا مثل قولهم فی کونه ناشیا من العداوة پندارند یا بر عکس یعنی ذلک را اشارت بر مصدر گویند و از قولهم معنی مقول جویند و مثل قولهم یعنی مثل مقولهم مقول قال بود و کذلک صفت مصدر محذوف باشد و وجه تشبیه در هر دو حال همان بود که گذشت برین تقدیر تکرار نبود تاسیس باشد بدین توجیه لا یعلمون منزل منزلة اللازم بود یعنی لا یتصفون بالعلم شود و جمله کذلک قال الذین لا یعلمون مثل قولهم معترضه بود و متضمن تشنیع اهل کتاب و تشبیه ایشان بجاهلان باشد یعنی اینست کسانی که از اهل علم نیستند همین طریق گفتند و همه بیکدیگر طعن پیوستند یعنی مشرکان عرب و کفار قریش و بت پرستان و آتش پرستان بسبب مخالفت دین خویش حط ادیان دیگر و نفی فضل آن کردند همچو اهل کتاب یکدیگر را هیچ آوردند فَاللّٰهُ یَحْکُمُ بَیْنَهُمْ یَوْمَ الْقِیٰمَةِ فِیْمَا کَانُوْا فِیْهِ یَخْتَلِفُوْنَ ۝ فا در فالله جواب شرط محذوف ست ای ان اصروا علی هذا القول ولن یرجعوا عنه فالله یحکم بینهم الآیة یعنی اینست اگر این قایلان یعنی یهود و نصاری و جاهلان برین گفتار یعنی بر نفی حقیقت غیر دین خویش که متضمن نفی حقیقت دین اسلام نیز بود ثابت باشند و از کلمات نابوده و سخنان ناپسندیده باز نگردند پس خدای میان ایشان روز قیامت در باب نفی حقیقت اسلام بدروغگوئی حکم خواهد کرد و بدانچه ایشان سزاوار اند از خلود در [illegible] پیش خواهد آورد وَمَنْ اَظْلَمُ مِمَّنْ مَّنَعَ مَسٰجِدَ اللّٰهِ اَنْ یُّذْکَرَ فِیْهَا اسْمُهٗ وَسَعٰی فِیْ خَرَابِهَا روایت کرده اند مسجد بیت المقدس را داود پیغمبر علیه السلام بنا کرد پیش از تمام شدن روی بدار بقا آورد و چون سلیمان پیغمبر علیه السلام وا یافت نبوت و ملک فراغت عمارت مسجد مذکور را بر امر شب ساخت بعد مسجد مذکور جهودان قابض گشتند معتکف و مجاوران ایشان گشتند چون عیسی صلوات الله علیه را بر آسمان چهارم بردند جهودان کشتن عیسی را دعوی کردند ترسایان را با جهودان عداوت افتاد میان ایشان فتنه عظیم زاد و دران وقت پادشاهی بود ترسایان با او یار شدند و با جهودان محاربه کردند ایشان را کشتند و زن بچهای ایشان را بستند شهر ایشان را تاختند مسجد بیت المقدس را خراب ساختند بعضی گویند بخت نصر پادشاهی مجوسی بود بقهر و غلبه آمد ترسایان او را یاری کردند شهر و مسجد را بخرابی آوردند و درین آیت تلمیح ازین قصه ست من اولی استفهامیه ست و استفهام بمعنی انکار ست و من ثانی موصول ست بمعنی الذین و افراد ضمیر منع و سعی از جهت افراد لفظ من ست و جمع آوردن اولئک بنظر در معنی ست ای لا احد اظلم من الذین منعوا مساجد الله و من جاره از ان بگیر محذوف ست و حذف حرف جر از ان و ان معروف ست بتقدیر اینست لا

احد اظلم من الذین منعوا مساجد الله من ان یذکر فیها اسمه وسعی فی خرابها و اضافت مساجد الله برای تعظیم مضافست کیست استفهامیه ناقة الله بالا ذکر اهل کتاب بود طائفه ازیشان یا کافران بار شده در خرابی مسجد بیت المقدس سعی کرده این جمله را برای نکوهش این طائفه آورد میان معطوف و معطوف علیه یعنی وقالت الیهود و قالوا اتخذ الله بر وجه اعتراض ذکر کرد معنی اینست کیست ظالم تر از کسی که مسجدهای خدای را ازین که ذکر کرده شود دران مساجد نام خدای باز داشت و سعی کرد و نیز [illegible] در پی خرابی آن گماشت و امام زاهد رحمه این آیت را بمعنی مستقبل ترجمه کرده و لفظ باز دارد از ذکر خدای و بکوشد در خرابی آن آورده و ظاهر آنست که در مثل این محل ماضی برای استمرار دارند مقید نیز با فی نپندارند معنی چنین گویند کیست ظالم تر از صاحب فعل منع مساجد از ذکر رحمن خداوند صفت در خرابی آن

أُولَٰئِكَ مَا كَانَ لَهُمْ أَن يَدْخُلُوهَا إِلَّا خَائِفِينَ ۚ

اولئک مرفوع المحل بر ابتدا است ان یدخلوها اسم کان ست لهم ظرف مستقر ست خبر کان ست الا خائفین استثنا مفرغ ست حال ست از فاعل یدخلوها جمله ما کان لهم خبر مبتدا ست و این جمله مستانفه ست چنانستی که سامع گفت ما شان هولاء فقال اولئک الآیه معنی اینست این طایفه یعنی نصاری که بازدارندگان ذکر و خرابان مسجد اند نیست ایشان را که در مسجد در آیند مگر درین حال که خایف باشند و ترسان بوند گاهی که ازیشان اراده و جزیه که بایشان افتاده یاد آرند و ترس آن بر دل بگمارند روایت کرده اند که هیچ نصرانی در بیت المقدس جز پنهان و ترسان در نمی آید و هر که ازیشان در می آید غالب آنست که او را ضربی و عقوبتی رود می نماید

لَهُمْ فِي الدُّنْيَا خِزْيٌ وَلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ ○

لهم ظرف مستقر ست خزی مرفوع بر ابتدا است لهم خبر مبتدا است جمله تعلیل ست بر مضمون ما کان لهم ان یدخلوها الا خائفین و دلیل ست معنی اینست ایشان در مساجدی که باز داشته اند آنرا از ذکر خدای دران کوشیده اند بخرابی آن ترسان در آیند و ترسنده باشند مر ایشان راست خزی یعنی رسوائی در دنیا و مر ایشان راست نیز عذاب عظیم در آخرت و رسوائی در دنیا یعنی کشتن و برده کردن یا بخواری جزیه ستدن بود و گفته اند بود که از خزی فتح قسطنطنیه و رومیه و عموریه که شهرهای ایشانست مراد شود و نهیب شدن و تاراج گشتن شهرهای مذکور باشد پس سزاوار باشد که ترسان در آیند و از مسلمانان بخوف زدن و کشتن کنند

وَلِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ ۚ فَأَيْنَمَا تُوَلُّوا فَثَمَّ وَجْهُ اللَّهِ ۚ إِنَّ اللَّهَ وَاسِعٌ عَلِيمٌ ○

ورود آیه در رد کافران و هنگام طعن ایشان در تحویل قبله بود و بعضی گویند در قومی بود که قبله بر ایشان مشتبه گشت و هر یکی از ایشان بجانب مختلف پیوست و بعضی گویند ورود این آیه در صلوات نافله ست [illegible] بگذارند در هر جانبی که دابه روی آرد و روی بآن آرند المشرق مبتدا است و المغرب عطف بر وی ست لله خبر مبتدا ست

این جمله معترضه ست برای تسلیه دل مسلمانان وآرام خاطر ایشان را ذبیان آنکه منع کردن مساجد الله ومسلمانانرا زیان ندارد و کوشیدن خرابی آن در حق مومنان مضرتی نمی آرد که همه زمین را جای عبادت مسلمانان مسجد گردانیده اند و همه بقعات را شرف محلیت عبادت رسانیده اند اینما از کلمات شرط است تولوا مجزوم آمده سقوط نون علامت جزم شده جزای شرط محذوف ست فثم وجه الله تعلیلست ای اینما تولوا فثم یتأت لکم عبادة الله لانه ثم وجه الله وجملهٔ ان الله واسع علیم تذییل ست وتاکیدست از جهت ادای ثنا مباری بروجه وکالت واستواری معنی اینست مشرق ومغرب مر خدایراست زمین همه محل عبادت خداست در هر مکانی که رو آرید محل عبادت خدای بیابید آن فثم وجه الله واین آیه متشابهست سلف گویند که آنچه مراد خداست حق ست اعتقاد کنیم مشغول آن بتاویل نشویم خلف وجه را تاویل برضا کنند یا بمعنی جهت توجه در عبادت که خدای عز وجل تعیین کرده ست گویند بدین آیه ثابت شود که تمام زمین جای عبادت بود پیغمبر صلی الله تعالی علیه وسلم فرموده است جعل فی الارض مسجدا سجده گاه انعت دنیاست یعنی عالم ست به نیات عبادت کنندگان واخلاص دلهای ایشان **وَقَالُوا اتَّخَذَ اللّٰهُ وَلَدًا** این جمله عطف ست بر وقالت الیهود لیست النصاری ای وقالت الیهود والنصاری ومشرکوا العرب اتخذ الله ولدا معنی اینست گفتند جهودان وترسایان ومشرکان عرب که گرفته است خدای ارجمند برای خویش فرزند جهودان عزیر ابن الله گفتند وترسایان المسیح ابن الله گفتند ومشرکان عرب ملایکه را بنات الله خواندند وبر قرأت قالوا بغیر واو خوانند این جمله را تاکید گفتار سابق دانند چه کسانی که اتخذ الله ولدا گویند ودر راه این چنین باطلی پویند گفتارهای سابقه از ایشان عجب نبود وکلمات متعدده از ایشان مستبعد نباشد **سُبْحٰنَهٗ** مصدر ست مر فعل محذوف را ای سبح الله تسبیحا این جمله معترضه ست برای تنزیه معنی اینست بپاکی یاد میکنم خدایرا از همه عیب بپاکی یاد کردنی وبرائت ونزاهت میجویم از همه نقصها تبرأت جستنی فرزند اگر آفریده شود وهمچو سایر مخلوقات مخلوق ومملوک بود ومملوک فرزند نباشد واگر مخلوق نبود قول قدما آید شرکت در قدم روی نماید ونیز هر چه قدیم بود حاصل از خدای نباشد پس فرزند نشود **بَلْ لَّهٗ مَا فِی السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ** اضراب از جمله اتخذ الله ولدا ای بل جمیع ما فی السموات والارض مملوک له فلا یکون له ولدا معنی اینست بلکه آنچه در آسمانهاست از فرشتگان وآنچه در زمین ست از عزیر وعیسی وجز آن آفریده شده اند همه ملک خدااند مملوک فرزند نبود پس اورا فرزندی نباشد **كُلٌّ لَّهٗ قٰنِتُوْنَ** کل مجموعی ست یعنی همه نه کل افرادی یعنی هر یکی بدلیل آنکه قانتون بصیغه جمع آمده محمول بر کل شده وجمع محمول بر کل مجموعی شود حمل او بر کل افرادی روا نباشد واین جمله را از جمله سابقه فصل کرد بغیر واو آورد زیرا که این جمله مر جمله سابقه را که متضمن اثبات مالکیت ما فی السموات والارض باثبات الفنا وکان شرکتست تاکید

و مضمون آن از اینجا که چه بیان کرده شده تا اینجا ست یعنی جمیع چیزها که در آسمان و زمین است همه خدای را
همه بطوع یا بکره منقاد و همه از ممالیک و عباد اند چنانچه جای دیگر گفته است وله اسلم من فی السموات والارض طوعاً
و کرهاً سوال در ما فی السموات ما که برای غیر ذوی العلم است استعمال کرده و در کل له قانتون صیغه جمع سالمست
که برای ذوی العلم است آورده وجه استعمال مذکور چیست و صحت آن بر چه مبنی است جواب اگر از ما کل ما فی
السموات والارض مراد شود در مقام بیان مملوکیت ذوی العلم را با سلع و عروض مشارکت بود و تغلیب غیر ذوی العلم
بر ذوی العلم بحسب مقام مناسب باشد و در قانتون که فعل اولی العلم است تغلیب ذوی العلم ملایم بود و اگر از ما جمیع ما فی السموات
والارض ممن اتخذهم الکفار اولاد الله مراد دارند ما صدق علیه آن فرشتگان در آسمان و عزیر و عیسی در زمین باشند
برین وجه استعمال قانتون بر اصل باشد و استعمال ما در ذوی العلم از جهت حط مرتبه ایشان بحسب مقام و داشتن
صفات ایشان در حیز ابهام مناسب بود بدیع السموات والارض ای مبدع السموات
والارض او هو بدیع سمواته وارضه یعنی بدیع صفت مشبهه بمعنی فاعل آمده است اضافت وی سوی مفعول او بدیع
یا آنکه بدیع بمعنی خویش گذاشته اضافت وی سوی فاعل داشته و این جمله مقرر و تاکید است مر جمله سابق را زیرا که چه اثبات
باثبات ابداع که موثر در ملک است معنی اینست خدای پیدا کننده آسمانها و زمین است آفریننده آن و اینست یا آنکه
الهی است که بدیع است آسمانها و زمین و در نوبا هست آثار فطرت و قدرت متعین او و اذا قضی امراً
فانما یقول له کن فیکون این جمله عطف است بر لهما فی السموات جمله اولی بیان ملک است و جمله ثانیه بیان
فیکون بقرائة رفع معطوف است بر یقول یا ابتدا کلام است بتقدیر فهو یکون و کن مقول است مر یقول را قرائة ابن عامر
بنصب فیکون مشکل است چه بودن شی سبب برای بودن او نتواند بود و بعد امر فی سببیت تحت النصب وی نتواند شد
و اگر گفتن کن که مضمون یقول است سبب بود و فیکون مسبب امر شود و مسبب خبر باشد و اگر مجرد تقدم لفظ امر اعتبار کنند بمعنی
ان فعلت فعلت که شرط صحت جواب بفا است صحیح نباید نصب جواب امر بغیر اعتبار معنی نماید جواب در بعضی کتب نحو
آورده نصب جواب بعد فا بعد خبری که بمعنی امر است یا لفظاً و متضمن لفظ امر بود آمده چنانچه در اتقی الله امرؤ فعل خیراً یثب
علیه و قلت لزید زرنی فیزورنی تحقیق شده اما در خبری که بمعنی امر است ظاهر است و در خبری که متضمن لفظ امر است از
شبه بجواب امر باعتبار وقوع مسبب بعد لفظ امر اگرچه مسبب امر نیست سبب خبر است و نصب فیکون بعد یقول برین قبیل
قرائة ابن عامر ازین سبیل است و باید دانست که گفتن کن عبارت است از ایجاد ای یوجده فیوجد و فا که برای تعقیب بعد الوجود
است دلالت بر سرعت ایجاد دارد و وجود اشیا بالفعل ایجاد است بکلمه کن و نسبت آن بکلمه کن مجاز است و فخر الاسلام
بزدوی رح نزدیک ایجاد تکلم بکلمه کن بر وجه حقیقت دارد لیکن نه برای ایجاد بلکه بر وجه اجرای سنت برای اعلام
ملا اعلی بپیدایش چیزی معنی اینست چون کاری را ایجاد خواهد میگوید مر او را که موجود شو و پس موجود میشود

وَقَالَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ لَوْلَا يُكَلِّمُنَا اللَّهُ أَوْ تَأْتِينَا آيَةٌ

عطف است بر وقالوا اتخذ الله جمله لولا یکلمنا الله مقول قال است ولولا تحضیض است بمعنی هلا یعنی گفتند آنانکه نمیدانند از اهل دانش نه اند یا نادانند از اهل کتاب یا مشرکان و جماعتی از بت پرستان چرا با ما خدای متکلم نمیشود و مشافهه برسالت محمد خبر نمیکند یا چرا نمی آرد بر ما آیتی و معجزه و علامتی که بدان رسالت او بدانیم و او را رسول خدا خوانیم از آیاتی که ما میخواهیم و علامتی که ما میگوییم چنانچه در زمین مکه که آبی دارد چشمه بیرون آید یا جوی روان روی نماید تا در زمین مکه که باغی و بوستانی ندارد باغ و بوستان پیدا کرده و آسمان بر ما پاره پاره شده بیفتد یا فرشته پیدا آید تا آنکه او خانه از زر و نقره برآرد یا بر آسمان برآید کتابی بیکدفعه بیارد و امثال این چنین آیات و معجزات تعیین خواستند و قصد ایمان آوردن در دل نداشتند مطلوب ایشان تعنت بود نه گرویدن رنجانیدن بود نه پسندیدن و اعراض از معجزات روشن و گویا چون انشقاق قمر و تسلیم حجر و شکایت ناقه و حجر و نالیدن چوبی که پیغمبر صلی الله تعالی علیه وسلم بر آن تکیه زده وعظ و نصیحت کردی چون پیغمبر صلی الله تعالی علیه وسلم بر منبر نشست چون چوب مذکور از فراق نالید آواز او جمعی از صحابه شنیدند و جز آن از معجزات عجیبه و آیات غریبه چون بیرون آمدن آب از انگشتان پیغمبر صلی الله تعالی علیه وسلم و کفایت کردن آب اندک بسیاری را از انام و آشامیدن لشکر بسیار آب اندک را و روان شدن درخت بطلب پیغمبر علیه الصلاة والسلام و امثالها چون خدای خواسته بود که ایشان بدولت ایمان برسند اگرچه معجزاتی که بتعیین طلب میکردند ظاهر شدی هم قبول نمیکردند و ایمان نمی آوردند

كَذَٰلِكَ قَالَ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِم مِّثْلَ قَوْلِهِمْ ۘ تَشَابَهَتْ قُلُوبُهُمْ ۗ قَدْ بَيَّنَّا الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ ○

این جمله تذییل است در کذلک و مثل قولهم بیان وجوه است که در کذلک قال الذین لا یعلمون مثل قولهم گذشته و بیان آن بالا رفته جمله تشابهت قلوبهم مقرر است تشبیه مذکور را و جمله قد بینا الآیات تا آخر آیه تذییل است و اگر کذلک را مقول قرار دهند یا مصدر پندارند مثل قولهم تکرار بود بدل یا بیان یا تاکید باشد چنانچه بالا گذشت و ذکر آن بیشتر رفت معنی اینست کسانیکه پیش از ایشان بودند گفتاری مثل این گفتار گفتند یکدیگر مانا شد دلهای ایشان در کوری گمراهی و خود رایی و شقاوت و تباهی چون خواست که میان ولهابه کفار زمانه پیغمبر و کفار گذشته فرق نهد و میان فریقین در مقوله اتحاد اثبات برابری کند از تشبیه بمشابهه آورد چنانچه شاعر بیان کرد شعر رق الزجاج ورقت الخمر فتشابها فتشاکل الامر فکانما خمر ولا قدح وکانما قدح ولا خمر هر آئینه بدرستی بیان کردیم آیات را برای گروهی که با یقین باشند و متردد و شاک نبوند سوال برای موقنان بیان چه حاجت بود کسانیکه بچیزی یقین دارند بیان بچه نفع کند

جوابیست از موقنان اهل ایقان که در خود ایقان بوند و مستعد یقین باشند مراد دارند سفیه اخراج کسانیکه در خور ایمان نه اند و استعداد ایمان ندارند پس مقرر شد اِنَّآ اَرْسَلْنٰكَ بِالْحَقِّ بَشِیْرًا وَّنَذِیْرًا وَّلَا تُسْــَٔلُ عَنْ اَصْحٰبِ الْجَحِیْمِ ۝ الحق حال است و همچنین بشیرا و نذیرا و لا تسأل و تواند بود که جمله و لا تسأل بطریق استیناف معطوف گردد یا معترضه باشد چنانکه بر قرأت نافع که بصیغه نهی خوانده معترضه است تا گویا که ارسلناک از جهت داخل بیان حال غیر مخلصان یعنی کافران باشد یا از جهت اظهار غایت و اعظم شناعت ایشان یعنی انکار و تمرد و بطریق استیناف تعلیل قولا تسأل بود و خبر کرده اند چون در آیات سابقه اقوال کفار را ذکر کرد اعمال ایشان در بیان آورد و پیغمبر صلی الله علیه و سلم اندوهگین گشته از جهت تسلیه و آرام دادن دل پیغمبر صلی الله تعالی علیه و سلم این آیت نزول پیوست و این جمله معترضه است برای تسلیه دل پیغمبر از عناد کافران و نتائج ایشان را از کفر و کفران یعنی اینست بدرستی ما ترا براستی و درستی فرستاده ایم و مرتبه نبوت و رسالت داده ایم درین حال که ترساننده از نیران و مژده دهنده بجنان و تواند بود که باء در بالحق بمعنی مع باشد و مراد از حق دین حق یا قرآن بود و معنی چنین باشد و بدرستی ما ترا با قرآن یا با دین حق فرستاده ایم درین حال که بشارت دهنده باشی مر مومنان و متابعان قرآن را و ترساننده باشی مر کافران و مخالفان را از افعال و اقوال ایشان و نیز پرسیده نخواهی گشت و از جهت گناه ایشان مؤاخذت نخواهی بود پس قبائح افعال و اقوال ایشان موجب گرفتاری ایشان است بعصیان ایشان ترا چه نقصان است کار تو تبلیغ رسالت است آنچه آورده و بدانچه فرموده شده بودی امتثال کرده ازین جهت غمگین مباش و دل خود را با غم نده و بسبب قرائت و بر قرأة نهی یعنی اینست مپرس ای محمد از حال اصحاب دوزخ که چگونه خواهد بود و ایشان را چه حال پیش خواهد شد روایت کرده اند که پیغمبر صلی الله تعالی علیه و سلم روزی لیت شعری ما فعل ابوی بر زبان آورد حق سبحانه تعالی بانزال این آیه پیغمبر را ازین تمنی نهی کرد وَلَنْ تَرْضٰى عَنْكَ الْیَهُوْدُ وَلَا النَّصٰرٰى حَتّٰى تَتَّبِعَ مِلَّتَهُمْ ؕ این جمله معطوف است بر جمله انا ارسلناک یا الیهود و النصاری که با الکتاب بودند و این جمله محمول بر حذف مضاف ای و لن ترضی عنک الیهود حتی تتبع ملتهم و لا النصاری حتی تتبع ملتهم پیغمبر صلی الله تعالی علیه و سلم مامور بود به بشارت مومنان و ترسانیدن کافران بطمع ایمان آوردن کافران با ایشان اهتمام میکرد و در حیز مجالست و مصاحبت می آورد و برای خوشنودی ایشان میکوشید و ایشان هرگز از وی خوشنود نمیشدند حق سبحانه تعالی برین جمله صفتی دیگر از صفات ناپسندیده ایشان بیان کرد یعنی از اتباع ملت ناپسندیده ایشان ذکر آورد و معنی اینست هرگز خوشنود نشوند از تو جهودان و ترسایان تا آنکه پیروی کنی دین ایشان را و آن از تو واقع نخواهد گشت و ایشان هرگز از تو خوشنودی نخواهند پیوست قُلْ اِنَّ هُدَى اللّٰهِ هُوَ الْهُدٰى ؕ درین جمله خطاب است پیغمبر را صلی الله تعالی علیه و سلم آمده در اثنای حکایات بنی اسرائیل

برای امر کردن پیغمبر علیه السلام بتنبیه ایشان معترضه واقع شده ضمیر فصل برای تخصیص مسند الیه است یعنی را و
تخصیص هدی بهدای خدا است لازم آید که غیر هدی خدا هدی نباشد الا لازم آید که ملت یهود و نصاری که غیر هدی خداست
هدی نبود و متبع نباشد و این جمله کنایت باشد از آن ملت الیهود و النصاری غیر متبعه جمله ولن ترضی عنک الیهود
ولا النصاری حتی تتبع ملتهم موجب آنست که پیغمبر صلی الله تعالی علیه و سلم ملت آن را اتباع نمیکند و انتفاء اتباع
پیغمبر علیه السلام ملت ایشان را [illegible] است و چونکه ملت ایشان غیر متبع است با اعتبار تقدیم ملوح سائل را از جمله ولن
جمله با اعتبار معنی کنی بحثه که مقصود است تنزیل منزله سائل کرد جمله را با این اعتبار سوال آورد یعنی انه است بدر
هدای خدا اینهدی هدی خداست رهنمای بهترین رهنمای خداست ملت یهود و نصاری که غیر هدی خداست هدی
نبود و چون هدی نبود متبع نشود کسیکه این معنی دانسته هدی چگونه گذارد و دل بر متابعت هوا و گمراهی چه
نهج گمارد من اتباع ملت ایشان چگونه کنم و چه نوع دم متابعت دین ایشان زنم **وَلَئِنِ اتَّبَعْتَ
أَهْوَاءَهُمْ بَعْدَ الَّذِي جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ مَا لَكَ مِنَ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ
وَلَا نَصِيرٍ ۝** لام موطیه قسم است قسم مقصود است ای قسم لئن اتبعت مالک جواب قسم است
قسم یعنی جزای شرط است و جمله لئن اتبعت تا آخر معترضه دیگر است برای تنبیه پیغمبر صلی الله تعالی علیه و سلم
تا ذات او بمتابعت ایشان نیاید و آنچه اسم متابعت ایشان است از و پیدا نیاید یعنی اینست بگوید یاد
میکنم هر آئینه اگر هواهای یهود و نصاری را از پس آنکه آمده است ترا علم بطلان سخن ایشان و حقیقت دین
مسلمانان پیروی کنی و خود را در اتباع ملت یهود و نصاری که باطل است افگنی حکم کرده شود نیست مر ترا
از دوستی که بنیاد یاری کند و نه یاری دهنده که یاری دهد سوال پیغمبر صلی الله تعالی علیه و سلم که معصوم
عدم اتباع هوا کافران در حق او مجزوم است و شرطی که مجزوم العدم بود محل استعمال او نیست محل ان نباشد
جواب خطاب پیغمبر در ولئن اتبعت اهواءهم و در بعد الذی جاءک من العلم و در مالک من الله من ولی
ولا نصیر بر وجه تعریض امت باشد یعنی کلام ولئن اتبعت امتک اهواءهم بعد الذی جاءهم من العلم مالهم من الله من
ولی ولا نصیر بود یا خطاب پیغمبر را در ولئن اتبعت بر وجه فرض محال دارند و خطاب مالک من الله بر تقدیر فرض محال مذکور
پندارند و خطاب بعد الذی جاءک من العلم بر وجه شک و شبهه نباشد و شرط مذکور از یح و وجه بر سبیل
که دارند مجزوم العدم ندارند سوال مذکور و اشکال مسطور متوجه نپندارند و ایراد صیغه ماضی بر سبیل تعریض از کسانی
که از ایشان اتباع هوا کفار واقع شده و این جریمه عظیمه از ایشان در وجود آمده تعریضی بر سبیل مجاز بود و از قبیل
کنایت نباشد سوال بر تقدیر تعریض کسانیکه از ایشان این کار واقع شده و این جریمه در وجود آمده نسبت به
ایشان این شرط مجزوم الوقوع بود و شرط مجزوم الوقوع محل ان نباشد جواب استعمال آن در مجزوم الوقوع از جهت

توضیح و تصویر این مقام آنکه مقتضی انعقاد شرط است یعنی که غیر بطریق فرض محال بسالع نبود و چون جزم بود بحکم عدم جزم باشد چنانچه در اقتضی تحکیم ذلک بر معنی ان کنتم قوما مسرفین گفته اند و در وان کنتم فی ریب مما نزلنا بیان رفته اند سوال کنند برین طریق در ینجا لفظ دو معنی آید دارا داده و دو معنی حقیقی یا مجازی یا مشترک و در یک لفظ چون نوع شاید جواب اینست که هر یکی از ماده و صیغه در دلالت بر معنی مستقل بود و در افادت این حقیقت و مجاز منفرد باشد اراده دو معنی جمعی حقیقی و مجازی اراده شده و وجه اول انکه دال بگویند چه در یک لفظ تواند بود از ماده معنی حقیقی و از صیغه معنی مجازی چه بینه چنانچه در ونفخ فی الصور و نادی اصحاب الاعراف ماده حقیقت است و صیغه ماضی مجاز است از استقبال یا برعکس چنانچه ماده مجاز از دلالت و صیغه ماضی حقیقت در لفظ قسمت الحال و تواند بود که فعل ماده مجاز باشد و صیغه مشترک بود و تواند بود چون فعل هر دو مجاز باشند و تواند بود چون فعل و لیکن هر دو مشترک بوند الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَتْلُونَهُ حَقَّ تِلَاوَتِهِ یعنی گویند از کتاب توریت و انجیل از الذین آتیناهم الکتاب مسلمانان اهل کتاب مراد اند چون عبد الله بن سلام و یاران او و چون چهل تن از نصاری حبشه که با جعفر بخدمت پیغمبر صلی الله تعالی علیه و سلم آمده بودند و امثال ایشان برین تقدیر یتلونه حق تلاوته حال مقدره است زیرا که در حال آوردن تلاوت نبوده باشند و اولئک یؤمنون به خبر مبتدا و ترکیب حاصل سوی قیده والله بمعنی الذین آتیناهم بپندارند که ایمان حق تلاوت چنانکه باید و شاید این چنین بودند و اگر یتلونه خبر شد بود و اقع بود این صفت شود چه اهل کتاب ایمان نداشتند و تواند بود که گویند کسانیکه بکتاب نفع نگرفته اند و دل بران نه بسته گویی ایشان را کتاب نداده اند و کسانیکه در عمل بکتاب ایستاده اند چنان است که کتاب بهم ایشان یافته برین طریق نیز تقدیر بعض حاجت نیفتد برین وجه این جمله بعد شکایت از کسانیکه عمل بکتاب نکردند و دل بر متابعت او ننهادند مراد مدح کسانیکه عمل بدو کردند و دل بر متابعت او نهادند مقرر شده باشد و بعضی گویند از کتاب قرآن مراد است و الذین آتیناهم الکتاب مومنان امت پیغمبر علیه السلام برین وجه جمله مستقل است بود که چون در آیات سابقه شکایت از اهل توریت و انجیل بود ساخته اند ذکر اهل قرآن رحمت شود چنانکه از ایشان سوال کرد و ایشان اصحاب القرآن فقیل الذین آتیناهم الکتاب یتلونه حق تلاوته یعنی یقرؤنه حق قرائته ای بمراعاة تصحیح حروف و کلمات و ملازمت بعض مخارج و نیز صفات حروف که نفیسه تقسیم و ثنا و لطف تشدید و تقدیر و بلا تکلف قراءت و متابعت اوامر و نواهی معنی آنست آنکسانی که ایشان را کتاب داده ایم و آن گنج در دل ایشان نهاده ایم در این حال که آنرا چنانکه حق خواندن است با مجافظت حروف و کلمات و ملازمت تصحیح مخارج و صفات و احتراز از تحریف و تغییر و طلب تثبیت و تقریر معنی شده موافق آن از چنانکه حق و السنن بهست از دریا فستر او ام

و بنوا سنجه وتحرز کردن از خلل و تباهی و سرکردن مراد ابتغاء معانی و تأمل کردن بر آنچه گفته است تا و استنباط
از وجه غموض و اسرار قرآنی نماید أُولَٰئِكَ يُؤْمِنُونَ بِهِ ۗ وَمَن يَكْفُرْ بِهِ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ ع ۹
اولئک مرفوع المحل است به ابتدا و جمله یؤمنون به خبر مبتدا است و این جمله خبر مبتدا اول الذین آتیناهم الکتاب یتلونه یا آنکه الذین آتیناهم
در جواب نزولنا فی وصفهم مستأنفه بود و تقدیم مسند الیه بر خبر فعلی مفید است مر تقوی و تحقیق و من یکفر به تا آخر
تذییل است یعنی آنست ایشان البته ایمان به وی می آرند لا محاله دل بر تصدیق او می گمارند و آنانکه به وی کافر
شوند و در شأن وی انکار و کفر ورزند هم ایشانند زیان زدگان و خائب و خاسر شدگان يَا بَنِي
إِسْرَائِيلَ اذْكُرُوا نِعْمَتِيَ الَّتِي أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ وَأَنِّي فَضَّلْتُكُمْ
عَلَى الْعَالَمِينَ ۝ وَاتَّقُوا يَوْمًا لَّا تَجْزِي نَفْسٌ عَن نَّفْسٍ شَيْئًا وَلَا يُقْبَلُ
مِنْهَا عَدْلٌ وَلَا تَنفَعُهَا شَفَاعَةٌ وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ
در آیت یا بنی اسرائیل اذکروا نعمتی التی انعمت علیکم و انی فضلتکم علی العالمین بالا ارقام جمیع نعمتهای که بود که
او در حق بنی اسرائیل ما بین گشته و در قصه‌هایی که بعد آن مذکور است تفهیم و تفصیل آن مسطور است در این آیه
جمیع سابق را تکرار کرده بر وجه تاکید بار دیگر آورده هم ازین جهت فصل کرد بغیر عطف آورد معنی آیت همان
که بالا گذشت و ذکر آن پیشتر رفته لیکن بالا و لا یقبل منها شفاعة و لا یؤخذ منها عدل ذکر کرد و اینجا لا یقبل
منها عدل و لا تنفعها شفاعة آورد زیرا چه انتفاع بشفاعت بر دو چیز موقوف دانند بر بودن شفاعت
بذات خویش نافع و بحیثیت مقبول کردن کسی که پیش او شفاعت کنند شفاعتی که بذات خویش نافع است اگر
مقبول نیفتد فایده نکند و اگر مقبول افتد و بذات خویش شفاعتی غیر نافع بود سود مند نشود و جایی نفی قبول کرد
و جایی نفی نافعیت او در بیان آورد تا بیان انتفاء هر دو جهت انتفاع باشد و ذکر انتفاء هر فرد بنوع تفسیر
حاصل شود و در عدل نیز یکجا لا یؤخذ منها عدل گفت و جای دیگر لا یقبل منها عدل چه بیان اخذ و قبول
ملازمه نیست تواند بود اخذ نباشد بر وجه تردد در قبول و رد قبول نشود و تواند بود قبول باشد و اخذ نشود و از
یکی نفی دیگری نمی آید جای این عبارت آورد و جای آن عبارت تا نفی هر دو شود اما جای شفاعت را تقدیم
آورد و جای عدل را تقدیم کرد تا تنبیه کند که بر نسبت انتفاء انتفاع هر دو برابرند هر یکی به تقدیم و تاخیر در
خورند وَإِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ
لفظ ابراهیم در سوره بقره هر جا که آمده بیا و الف مرقوم شده ای و اذکروا اذ ابتلی ابراهیم الآیة این جمله
بر اذکروا سابق بالا گذشته و آن خطاب ملاقی است که با بنی اسرائیل بود و این ذکر ماملاقی و مناسبتی است که با پدر
ایشان ابراهیم علیه السلام و دعوای که از وی در حق ذریت وی [illegible] از وی شنود و خطاب ایشان [illegible]

و کلام سه یک سخن او فی بهشت و فصاحت بلاغت گویا از و اذ نجیناکم من آل فرعون در سه ظرف تا و اذ ابتلی ابراهیم
اذکروا خطاب به نقبا کرده و در و اذ ابتلی ابراهیم خطاب [illegible] از سه بار اول یا بنی [illegible] واحد بمقدار آورده و
اذکروا خطاب به بنی اسرائیل با و اذکروا خطاب [illegible] است و در خطاب [illegible] خطاب با اختلاف
خطاب به طریق یوسف اعرض عن هذا و استغفری لذنبک رواست لیکن با ایشان هموافقت مخالفت برای
چه کنند تقدیر حدیث سفر و بعد [illegible] و حجه کلام را و مخالفت اثبات یعنی انبیست با ما و [illegible]
فراموشی بسیار بیشتر هنگامی که ابراهیم را پروردگار او [illegible] یا چند امر که حکم تعلیم ابتلا کرد و انچه از حال
کمال و جلال او معلوم داشت پیدا آورد امر [illegible] کلمه گویند چنانچه یعنی برای که امر عجیب بود و کلمه خواسته
و ابتلا در صفات ما برای آنست که علم حال به ما حاصل شود و در صفت خدای عزوجل برای ظهور انچه معلوم
خدا است باشد و در کلماتی که ابراهیم علیه السلام بدان مبتلی شده و با تفسیر اختلاف آمده بعضی گویند او
مناسک حج بود و بعضی برآن بودن کلمات مذکوره عبارت از ده سنن پنج در سر و پنج در تن که در حدیث
مذکور است مسواک کردن و [illegible] و فرق سر و قص شارب و مضمضه و استنشاق و [illegible] تقلیم اظفار و نتف
ابط و حلق عانه و استنجا با آب و ختان و بعضی گویند کارهای سخت که وقوع آن [illegible] است از
ماندن بر نار و مهاجرت بر پادشاه جبار کارد و جز آن [illegible] کلمات یعنی امور شدیده باشند و بعضی
سخنان و بعضی از کلمات دعاهای ابراهیم علیه السلام مراد دارند تا ربنا وابعث فیهم رسولا منهم یتلوا علیهم
آیاتک ویعلمهم الکتاب والحکمة ویزکیهم انک انت العزیز الحکیم پندارند این معنی بر قراءت ابوحنیفه که مروی از ابن
عباس است رضی الله تعالی عنهما و اذ ابتلی ابراهیم [illegible] ابراهیم [illegible]
دعا [illegible] و اذ ابتلی ابراهیم [illegible] ابراهیم [illegible]
ضمیر [illegible] ابراهیم [illegible] ابراهیم [illegible] ابتلا کرد ابراهیم را پروردگار
ابراهیم [illegible] تمام و کمال و [illegible]
[illegible] حال بجا آورد قال انی جاعلک للناس اماما
[illegible] قال انی جاعلک للناس
اماما [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

بهره او گرفت جان برادر که کار کرد قَالَ وَمِن ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ
این نیز جمله مستانفه است که سامع گفت فماذا قال ابراهیم حین قیل له ذلک فقیل قال ومن ذریتی
ومن ذریتی عطف بر محذوف است ای قال ابراهیم اجعلنی اماما وبعضا من ذریتی ایمة معنی آیه این است گفت
ابراهیم علیه الصلوة والسلام بگردان مر او بعضی از ذریه مرا امام سوال چون امام گردانیدن او بآیه انی
جاعلک للناس اماما موعود بود دعای امامت خویش برای چه کند جواب واو عطف برای جمع است پس
از روی معنی دعای مذکور دعا بجمع بیان امامت او و ذریه او بود نه دعای امامت او تنها باشد سوال چون
من برای تبعیض است این کلام مذکور خواهش امامت بعض ذریه پیدا رند لا ینال عهدی الظالمین بر تقدیر نباشد ظالم بودن
بعض وعدم صلاحیت ایشان برای امامت منافی سوال بعض شود جواب لا ینال عهدی الظالمین متضمن
اجابت امامت بعضی از ایشان است که عدم صلاحیت مقصور بر ظالمان است وبعضی بی شبهه غیر ظالم اند صلاحیت
امامت دارند از اجابت سوال با نفی ندارند و بیان عدم مانع از اجابت کنایت از حصول اجابت بود و بیان
قبول دعوت بر وجه ابلغ باشد و در کشاف آورده که ومن ذریتی عطف است بر کاف جاعلک چنانچه کسی گوید
ساکرمک سامع گوید وزیدا ای تکرمنی وزیدا واین وجه مشکل است زیرا که اگر عطف بر کاف جاعلک باشد این
مفعول جاعلک شود پس تقدیر کلام انی جاعلک وجاعل بعض ذریتی باشد واین فاسد است واگر بجای ان
انک جاعل بعض ذریتی ایمة گویند عطف این جمله بر جمله انی جاعلک للناس اماما شود وآن مقول قال الله
افتاده است این هم مقول قال مشود واین جمله مقول ابراهیم است مقول ابراهیم عطف بر مقول الله نتواند
بود پس چاره نباشد که عطف بر محذوف دارند چنانچه ذکر کرده شد مگر آنکه گویند این کلام بر وجه حکایت عطف
ایقاع عطف نیست در عطف من ذریتی با واو عطف افتاده و عطف در وقت صدور [illegible] بر وجه تلقین چنانچه
کسی گوید ساکرمک مخاطب گوید وزیدا او زیدا را بر وجه تلقین عطف کند بر کاف ساکرمک عامل در وی همان
اکرمک باشد که در کلام اوست با تغییر کیفیت چه آن بر وجه اخبار بود واین بر وجه طلب است و در انصباب
عمل عامل در معطوف علیه ومعطوف تعلق اصل عامل شرط است لکن کیفیت شرط نیست چنانچه قام زید
وزید وقام زید لا عمرو وما قام زید لکن عمرو در معطوف در نظیر اول کیفیت اثبات عامل و در نظیر دوم کیفیت
اثبات و در نظیر سوم کیفیت نفی باقی نماند آیه اسکن انت وزوجک الجنة درین معنی برهانی ظاهر است
چه معنی او اسکن انت ولتسکن زوجک مقرر است سوال بیرون آوردن ظالمان از اهلیت امامت اشارت
سوی اشتراط عصمت در امامت میکند ومضمون این آیه را در تفسیر موافقت مذهب روافض میانگیزد جواب
تواند بود که از امامت نبوت واز عهدی نیز نبوت مراد شود و برای نبوت عصمت شرط باشد از

امامت عهد باشد یعنی مراد و این عهد و ظالمان را بعضی کافران پندارند و بعضی برای امامت عصمت از گناه شرط بود و سؤال
مذکور بنا بر دو نشود و بر تقدیر آنکه از امامت مذکور نبوت باشد یعنی مراد گویند و از ظلم معنی فسق [illegible]
آید و تقصی بدین نوع روشن نماید که از بیرون آوردن ظالم از اینجا بعد امامت عصمت لازم نیاید چه نبوت
بعد الوقوع انقطاع ظلم روی نماید سؤال برین تقدیر ثابت شود که امام معصوم یا تائب باشد ظالم و فاسق
لایق امامت نبود و مذهب صحیح آنست که فسق و ظلم منافی امامت نباشد و اما اگر عهد را [illegible] معقول
پندارند چه است انی جاعلک للناس اماما در حق ابراهیم صلوات الله علیه و سلامه [illegible] امامت بود
ومن ذریتی از ابراهیم خواهش وعده امامت در حق بعضی فرزندان خویش باشد و از لا ینال عهدی الظالمین
نفی وعده کردن آید و از نفی وعده بچیزی نفی جواز وقوع او لازم نماید وَإِذْ جَعَلْنَا الْبَيْتَ مَثَابَةً
لِلنَّاسِ وَأَمْنًا عطف است بر و اذ ابتلی ابراهیم ربه البیت مفعول اول است و مثابة
مفعول دوم است للناس صفت است مر مثابة را و امنا عطف است بر مثابة [illegible] موضع امن
یعنی اینست و یاد کنید شما هنگامی که گردانیدیم ما خانه کعبه را مرجع مردمان و جای بازگشت ایشان و
موضع امن و امان چنانچه گفت و من دخله کان امنا وَاتَّخِذُوا مِنْ مَقَامِ إِبْرَاهِيمَ مُصَلًّى
در واتخذوا دو قرائت است بر قرائت واتخذوا بصیغه ماضی عطف است بر جعلنا باشد و اتخذوا بر قرائت اتخذوا
بصیغه امر تقدیر فقلنا باید کرد تا عطف انشا بر خبر نیاید مصلی مفعول اول است مر اتخذوا را و من مقام ابراهیم مفعول
دوم است معنی اینست و از مقام ابراهیم جای نماز بگیرید و از موضعی که مسمی بمقام ابراهیم است جای نماز
سازید بعضی گویند مقام ابراهیم علیه السلام موضعی است درون مسجد الحرام و در آن مقام سنگی است که اثر
قدم ابراهیم علیه السلام بران ظاهر شده بر طریق ابن عمر و این سنگ را نام آن مقام ابراهیم آمده و بعضی گویند
مقام ابراهیم تمام مسجد الحرام است و بعضی گویند حرم و مواقف و مزدلفه و محل رمی جمار همه مقام ابراهیم
بود و بعضی خانه کعبه را مقام ابراهیم دارند برین معنی واتخذوا من مقام ابراهیم یعنی و اذ جعلنا البیت موضع
مطهر موضع مصلی پندارند و بعضی مقام ابراهیم تمام مکه را گویند و از همه زمین مکه که سجده گاه است مقام ابراهیم [illegible]
و اظهر قول نخستین است که میان اقوال قول متین است زیرا [illegible] روایت [illegible] کرده اند که ابراهیم
علیه السلام بنا خانه را تمام کرد جبرئیل ابراهیم را گفت ندا کن مردمان را تا بحج آیند ابراهیم گفت چه نوع ندا کنم
و چگونه ندا در گوش خلق افگنم من در میان کوهستان و خلق در اطراف جهان فرمود که ترا ندا کردن [illegible]
و شنوانیدن مردمان از ما حاصل شود پس ابراهیم بر کوه ابوقبیس برآمد و بر یک سنگ ایستاده گشت
سنگ مذکور ظاهر شد تا آنکه بر همه سنگها و دنیا بلند گشت پس خدای برای ابراهیم تمام زمین را تا جمیع [illegible]

جمع کرد و بعد از آن سنگ و طعامی پیش ابراهیم آورد بعده ابراهیم علیه السلام ندا کرد ای جماعت مسلمانان
به پرستش خدای تعالی برای شما خانه بنا کرده و بنای مرا آورده و قدم شما از بشارت آن کیفیت و حج بجا آرید پس هر که
در پشت پدران یا در شکم مادران بود آنرا اجابت کرد و تلبیه یعنی لبیک اللهم لبیک تا آخر بر زبان آورد و هم
ازین جهت لبیک گفتن سنت حاجیان گشت و تا قیامت بعمل خواهد پیوست پس هر که یکبار لبیک گفته
یکبار حج میگذارد و هر که ده بار گفت ده بار حج بجا آرد و بعضی گفته اند که مقام ابراهیم سنگیست که بر آن پا نهاده
غسل کرده و علامت قدم او بر آن سنگ پیدا آمده و قصه آنست که ابراهیم علیه السلام چون از مقام خود
هجرت کرد ساره را که منکوحه او بود در صندوقی کرده بیرون آورد در راه باجبانان بر سر صندوق رسیدند و
و امر بکشادن صندوق کردند گفتند نگذاریم تا آنچه در صندوق است بنظر نیاریم چون کشادند زنی در غایت
جمال دیدند او را از صندوق بیرون کشیدند گفته اند در جهان نظیر او نبود که در غایت و تابش جمالش موجود
نور ید بیضا موسوی چون موسی علیه السلام دست از جیب بیرون می آورد و پیش مردمان نمود و همچو نور روی یوسف چون از چاه
بیرون آوردند و نور ساره چون صندوق را کشادند ساره را پیش پادشاه بردند پادشاه دست دراز
کرد دست او خشک گشت گفت دانستم که ترا پروردگاریست او را بپرستی از وی بخواه دست من درست
شود و ترا بگذارم و دست از تو باز دارم ساره دعا کرد دست او بصحت پیوست او عهد را وفا نکرد بار دیگر دل
را بر قصد آورد باز دست او خشک گشت سه بار خشکی دست او بخواهش ساره بصحت پیوست سیم بار چون
دستش درست گشت عهد خویش نشکست ساره را کنیزکی داد و گفت ها آجرک بزبان کشاد چون کنیزک را
در خانه آورد هاجر نام کرد چون ابراهیم علیه السلام آمد [illegible] بجای معلوم بشتند خدای تعالی
ساره را بسلامت نگاه داشته و آن کافر مردی دست نیافت ساره چون بمنزل ابراهیم رسید هاجر را
بنا بر اولاد او [illegible] بخشید چون هاجر حامله شد ساره غیرت کرد و دل بر بیرون آوردن او نهاد ابراهیم
علیه السلام هاجر را در مکه برد در مقامی که آب نبود فرود آورد ابراهیم علیه السلام هاجر را آنجا گذا
شته [illegible] و بیک مشک [illegible] سپرده بجانب ساره بازگشت بعده اسمعیل زاده شد در آن مقام آب نبود هاجر
بطلب آب سعی نمود و از پا زدن اسمعیل چشمه کشاد هاجر آب روان دید دست داد و هاجر چشمه را سنگی گرد
آب را داشت آب از روانی باز داشت پیغمبر فرموده است صلی الله تعالی علیه و سلم اگر مادر اسمعیل
در بستن آن چشمه ننمودی چشمه تا این زمان روان بودی چاه زمزم همان چشمه است که مادر اسمعیل
بسنگ بسته چشمه روان بود که بعمل او چاه گشته بعضی خلق دیدند که پرندگان توجه مینمایند و در آن مقام
فرود می آیند استدلال بر آب کردند و در آن جانب آمدند چون در آن سو شتافتند دیدند که آنجا چشمه

آب یافتند همان جا وطن گرفتند مادر اسمعیل در آن غربت انس جست و انس دوست دا و حق سبحانه و تعالی در آن کربت غربت در فرحت بر وی بگشاد خرابه آبادان گشت و بیابان بصورت عمران پیوست اسمعیل بزرگ شد زنی خواست و بر رسم کتخدائی بپرداخت بعد چندگاه ابراهیم برای دیدن اسمعیل آمد او را در خانه نیافت زن اسمعیل سعادت اکرام و اعظام ابراهیم در نیافت شکایت از عسرت حال کرده حکایت تنگی معیشت پیش آورد چون وقت بسیار گذشت ابراهیم علیه السلام بازگشت گفت اسمعیل را از من اعلام برسان که آستانه در خویش را بگردان چون اسمعیل آمد اخبار و آثار غیبت خود باز جست زن از واقعه که در غیبت او واقع بود تمام گفت اسمعیل دانست که پدر من آمده بود و امر بگردانیدن آستانه فرموده و این کنایت از بدل کردن زن بود اسمعیل امتثال امر پدر جست زن را الحقی باهلک گفت زن دیگر خواست که خانه را نیکو آراسته سال دیگر ابراهیم در خانه اسمعیل آمد باز او را در خانه نیافت زن جدید به رعایت پیش آمد ابراهیم نیکوئی او دریافت گفت معاش چگونه دارید روزگار چه نوع میگذارید گفت عیش خوش داریم و به فراخی معیشت شکر حق میگذاریم کرم کنید فرود آئید شفقت و لطف نمائید بر طریق تعظیم و تکریم طعام پیش آورد مهمانداری بنیاد کرد ابراهیم صلوات الله علیه بدعا زبان بگشاد و دل بر باز گشتن نهاد زن اسمعیل گفت ای با شید تا اسمعیل بیاید حق خدمت شما ادا نماید گفت اسمعیل را بگو آستانه که داری محافظت آن بر خود لازم پنداری چون زن اسمعیل دانست که ماندن اجابت نمی کند و دم نکشت و توقف نمی زند گفت چون نمی مانید باری سر بشوئید و غبار سفر از سر و تن خود دور کنید و ابراهیم با ساره عهد کرده بود که از شتر فرود نیاید بدر و زیارت بر پشت شتر قصد نماید یکپای بر سنگ گذاشت و دوم پای بر سنگی داشت سر شست اثر پای او در سنگ مذکور ظاهر گشت امروز مقامی که در آن سنگ مذکور است همان آن مقام مقام ابراهیم است وَعَهِدْنَا إِلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ أَنْ طَهِّرَا بَيْتِيَ لِلطَّائِفِينَ وَالْعَاكِفِينَ وَالرُّكَّعِ السُّجُودِ ۝ و عهدنا عطف است بر واتخذوا یعنی اوحینا است ان مفسره است بعد عهدنا که متضمن معنی قول است و فعلی که متضمن معنی قول باشد بعد او ان مفسره در او بود للطائفین با معطوفات خویش متعلق است بطهرا است و رکع جمع راکع است و سجود جمع ساجد نیز جمع ساجد است چنانچه قعود جمع قاعد است و اضافت خانه سوی خویشتن کرد از جهت تعظیم شأن او چنانچه در ناقة الله گفته اند یعنی امر کردیم و حکم فرمودیم بسوی ابراهیم و اسمعیل که خانه مرا برای طواف کنندگان و معتکف شوندگان و رکوع کنندگان و سجده کنندگان پاک دارید از الوث و اوساخ شرک و دیار [illegible] در تفسیر [illegible] چنین است و در [illegible] آمده و در [illegible] است که رکع سجود [illegible]

سجود بود چه رکوع تنها معتبر نباشد وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ اجْعَلْ هَٰذَا بَلَدًا آمِنًا وَارْزُقْ أَهْلَهُ مِنَ الثَّمَرَاتِ مَنْ آمَنَ مِنْهُمْ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ط عطف ست بر اذ سابق یعنی اذکروا اذ قال ابراهیم الآیة رب اجعل مقول قال ست هذا مفعول اول ست مر اجعل بلدا مفعول دوم ست آمنا صفت ست مر بلدا را ارزق عطف ست بر اجعل اهله مفعول اول من الثمرات مفعول دوم ست مر آمن منهم بدل ست از اهله بدل بعض از کل یعنی و یاد کنید هنگامی که گفت ابراهیم ای پروردگار من بگردان این مکان را شهری با امن و امان یعنی این دعا پیش از شهر شدن مکه باشد یا بگردان این شهر را شهری با امن و امان بدین طریق این دعا بعد از شهر شدن بود بر تقدیر اول مقصود دعا دو چیز باشد شهر شدن و امن گشتن و بر تقدیر دوم دعای امن بودن او بود و روزی بکن اهل او را از میوه های کسانی که از اهل آن بلد ایمان آورده اند بخدای و بروز قیامت تصدیق کرده اند سوال چون این دعا پیش از شهر شدن این مکان باشد و ایمان اهل او ماضی نبود استعمال صیغه ماضی در من آمن چگونه آید و صحت آن بکدام وجه روی نماید جواب مراد ازین ماضی مستقبل باشد ایراد صیغه ماضی از جهت تفاول بود یا تحقیق ایمان ایشان در علم خدای مراد شود قَالَ وَمَنْ كَفَرَ فَأُمَتِّعُهُ قَلِيلًا ثُمَّ أَضْطَرُّهُ إِلَىٰ عَذَابِ النَّارِ ۖ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ فامتعه بصیغه مضارع متکلم واحد از باب تفعیل و افعال خوانده اند و معنی هر دو یکی و این جمله ایست استینافیه یعنی سائلی که سامع چون قال ابراهیم رب اجعل هذا بلدا آمنا شنید کانه قال ماذا قال الله تعالی حین قال ابراهیم ذلک فقیل قال ومن کفر الخ من کفر مبتدا است فامتعه قلیلا خبر مبتدا است فا در خبر از جهت آنکه مبتدا متضمن معنی شرط است آمده و من کفر عطف بر محذوف بود ای المؤمنین ارزقهم فادخلهم الجنة و من کفر ای الذی کفروا فامتعه قلیلا ثم اضطره عطف ست بر امتعه قلیلا الی عذاب النار متعلق باضطره ست جمله و بئس المصیر تذییل ست مخصوص بذم محذوف ست ای بئس المصیر النار یعنی گفت خدای تعالی مومنان را روزی دهم پس در بهشت در آرم و هر که کافر شده بخدای و بروز قیامت او را در زمانی اندک که مدت عمر او ست برخورداری بخشیم و بحظوظ دنیا بهره مند گردانم و آن را اگرچه در همه عمر بوده حظوظ دنیا باشد نسبت بحظوظ اخروی اندک بود و بحکم قل متاع الدنیا قلیل موصوف بقلت باشد بیت حاصل دنیا از کهن تا نو هیچ چون گذرنده است نیرزد بجوی او را سوی عذاب نار مضطر و ملجا گردانم و بعقاب دوزخ برسانم و بد بازگشتی ست بازگشت کافران و بد مرجع مرجع ایشان چه بازگشت ایشان عذاب بود و مرجع ایشان آتش دوزخ ست نعوذ بالله منها و صاحب کشاف

و چون کفر را محافظت بر سبیل امن داشته و بر طریقه عظمت و من ذریتی برکات حاصل کنم سبب استقامت حاصل وجود ایشان علیه را در معلوم حشر تغییر صیغه نقلی کرده و بجا ارزق ارزق بصیغه مضارع آورده است **وإذ یرفع إبراهیم القواعد من البیت وإسماعیل** ابراهیم فاعل است مر یرفع را و یرفع حکایت حال ماضیه است ایراد صیغه مضارع از جهت استحضار صورت عجیبه چه خبر داده است سعی ابراهیم و اسمعیل در کار خدا می است القواعد مفعول است و من البیت حال است از قواعد و اسمعیل معطوف است بر ابراهیم یعنی الثبت و یاد دار یاد هنگامی که ابراهیم و اسمعیل قواعد را یعنی بنیادهای ثابته را از خانه کعبه که لایق بنیاد کردن ثابت شده است و تا قیامت ثابت خواهد بود بلند گردانیدند و عمارت آنرا بسعی جمیل و جد بلیغ و همت ناپیدا و حکمت محکم باتمام رسانیدند بعضی گویند بنیادهای ثابته از عهد آدم صلوات الله وسلامه علیه بود که بناهای آن در طوفان نوح خراب شده و پست گشته بودند ابراهیم صلوات الله علیه این بنیاد دیوارهای کعبه بنا کرد و خانه کعبه را از سنگ پنج کوه بمعاونت جبرئیل و اسمعیل برآورد و در تفسیر آورده در آن وقت که آدم صلوات الله علیه بر زمین آمد قامت در آسمان بود چون استاده شدی سر مبارک او بآسمان میسود تسبیح ملائکه بشنیدی و مناجات آسمانی میشنیدی از درازی قامت او خفتگان زمین ترسیدند و از هیبت او بترسیدند بعد از آن قامت آدم بنقصان پیوست تا بهوا شصت گز گشت چون شنیدن تسبیح ملائکه از او فوت شده وحشت بر او آورد و شکایت از وحشت خویش کرد حق سبحانه تعالی خانه از یاقوت بهشت که در زمرد بود فرود آورد و در محلی که این زمان خانه کعبه است نصب کرد و آنرا طوافگاه آدم علیه السلام ساخت و خانه بهشت برای مؤانست آدم پرداخت آدم صلوات الله علیه از زمین هند چهل بار بپای طواف آورد و در زیارت این خانه بهشتی رسید فرشتگان پیش آمدند و گفتند حج تو مقبول افتاد ترا این بشارت داد و آن خانه تا عهد نوح همچنین بصفت بود و همین بقعه متبرک در روز طوفان برگرفتند و بآسمان چهارم بردند و ملائکه استقبال او جستند و آنرا بیت المعمور گویند تا زمان ابراهیم صلوات الله علیه مکان او خالی بود بغیر سایه بود ابراهیم را فرمان شد تا بهم در مکان او عمارت کند جبرئیل را فرمان شد تا مکان او نماید از حدود او خبر داد و بعضی گویند ابری در مکان مذکور سایه کرد و بمقدار سایه خبر از حدود او آورد و ابراهیم را فرمان شد خانه برای عبادت بپرداز بر قدر آن سایه بنیاد او انداخت بعضی گویند بنیاد قدیم که از عهد آدم مانده بود همبران بنا کرد دیوارهای آن به تعجیل که بالا گذشت برآوردند و اثبات کرده اند جبرئیل سنگی آورد و اسمعیل پیاده وار ابراهیم بر چی آورد تا آنکه همچنین طرح عمارت خانه مرتب کرده سنگ از پنج کوه بود طور سینا و طور زیتا و طور لبنان و جودی و حرا بدانکه حجر اسود یاقوتی سپید بود که جبرئیل از بهشت آورده بود در کوه ابوقبیس پنهان کرده داشته بود کوه مذکور را [illegible]

و یاقوت سپید مذکور را بیرون آورد و ابراهیم را داد و ابراهیم سنگ مذکور را بر در خانه کعبه نهاد و آن یاقوت از شومی دست مالیدن مردان کافران و زنان حائض که در ایام جاهلیت طواف میکردند سیاه گشت و تغییر لون از سپیدی بسیاهی پیوست و بعضی گویند ابراهیم بالای کوه ابو قبیس بنشست و جائی بیرون رفت از کوه مذکور آوازی شنید که ای ابراهیم ودیعتی از آن تو بر من است بیرون آر و آنرا بر در خانه کعبه بدار ابراهیم بیرون آورد و در محلی که امروز حجر اسود است نصب کرد رَبَّنَا تَقَبَّلْ مِنَّا إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ ۝ رَبَّنَا وَاجْعَلْنَا مُسْلِمَيْنِ لَكَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِنَا أُمَّةً مُسْلِمَةً لَكَ وَأَرِنَا مَنَاسِكَنَا وَتُبْ عَلَيْنَا إِنَّكَ أَنْتَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ ۝ رَبَّنَا وَابْعَثْ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِكَ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَيُزَكِّيهِمْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ۝ ع ۸

ارنا بکسر را اصل و بسکون را از جهت تخفیف است و اخفا بکسرت خوانند و معنی هر سه یکی و اندرین جا اول مضمرست در ربنا و آنچه مابعد اوست مقول نیست و جمله تقبل مقول قالان او و اینجا حال است در ربنا دوم و سوم مکرر است برای تاکید یا مضمر است برای استعطاف و توسل بیان معطوف و معطوف علیه و جمله انک انت السمیع العلیم تعلیل است یا تذییل و همچنین انک انت التواب الرحیم و انک انت العزیز الحکیم و تاکید هر سه جمله از جهت ابراز ثنای باری تعالی بر وجه کاوش و سوال است و اعجاب با معطوفات خویش عطف است بر تقبل یتلو علیهم آیاتک با معطوفات خویش صفت است مر رسولا را روایت است کرده اند ابراهیم در وقت نهادن هر سنگی در بنا زمی گفتند ربنا تقبل منا الی آخر الآیات میگفت معنی آنست ای پروردگار ما این کار از ما قبول گردان و مسلمانان را برکات زیارت کعبه و طواف آن برسان بدرستی تو شنوئی آنچه میگوئیم میدانی نه آنچه میجوئیم ای پروردگار بگردان ما هر دو را گردن نهنده و امر ترا انقیاد و اطاعت کننده و بگردان از فرزندان ما گروهی که منقاد تو گردند و مطیع تو باشند و بنمای ما را عملهای عبادت و مواضع نسک و منال سعادت از مناسک حج و مراقب حصول ثواب و مثوبه و توبه ما را قبول گردان و ما را بمراد و مطلوب ما برسان بدرستی تو هم توئی توبه قبول کننده و بفضل و کرم خویش جرائم عظایم بخشنده ای پروردگار ما برانگیز در ذریت ما رسولی از رسولان یعنی رسولی که بعضی ایشان بود و نسب او بایشان باشد که آیات ترا بر ایشان بخواند و کتاب و حکمت تو تعلیم کند و ایشان را از ادناس ظاهر پاک گرداند و از ذمایم باطن بلطافت برساند بدرستی تو توئی غالب قوی هر چه بخواهی بکنی قادری بر آن حکیمی استوار کاری هر چه کنی بحکمت کنی آنرا دانی بر وانه رسول مذکور کیست او ابراهیم و اسمعیل دعا کرده بودند پیغمبر ما محمد رسول الله صلی الله تعالی علیه وسلم و علی آله و اصحابه بود

که استجابت دعای ایشان در آخر الزمان بود می شود چنانچه پیغمبر گفت انا دعوة ابی ابراهیم و بشری عیسی و رویا
امی یعنی من دعوت پدر خود ابراهیم ام که ربنا وابعث فیهم رسولا گفته و بشارت عیسی ام که و مبشرا برسول
یاتی من بعدی اسمه احمد ازان خبر داده و خواب دیدن مادر خویشم آورده اند که آمنه مادر پیغمبر صلی الله تعالی علیه
وسلم در خواب دیده بود که از وی نوری ساطع گشته که از پرتو شعاع آن تمام مکشوف است و انجا پیغمبران بیان نموده
بود که روشنائی جهان از نور وی می شود **وَمَنْ يَّرْغَبُ عَنْ مِّلَّةِ اِبْرٰهٖمَ اِلَّا مَنْ سَفِهَ نَفْسَهٗ** و
در آیات سابقه ذکر تعظیم بود که از مضمون او مدح ابراهیم صلوات الله علیه و سلامه و بیان رسالت محمد او
بروی مفهوم بود قصه‌های مذکوره برین جمله ذیل گردانیده که چون دین او را اینهمه بزرگی در ضمن تحقیق و تاکید رسانیده است
استفهامیه است و استفهام برای انکار است و من بمعنی نفی و در محل رفع است زیرا که بدل است از فاعل یرغب و
در کلام غیر موجب بدل مختار است کلام غیر موجب آنست که نفی یا نهی یا استفهام باشد و استفهام حمل علی النفی و در استفهام
که برای انکار بود و انتصاب نفسه بنزع الخافض است تقدیر فی نفسه یا آنچنانچه نفسه را منصوب مفعول به است بتضمین
معنی جهل ای الا من سفه و جهل قدر نفسه فلم یعلم انه لا یلیق بها الا ما اختار لها الحق والاعراض عنه
معنی آنست و کیست که از ملت ابراهیم اعراض کند و از اطاعت او روی گرداند مگر کسی که نشناخته است قدر
نفس خویش را که ذات او سفیه بود یا که نفس خود را مرتبه نفس بر هیچ نماند و آگاه نیست که او در بیابه
معارضه حق می شود و در خور اعراض ازان نباشد **وَلَقَدِ اصْطَفَيْنٰهُ فِي الدُّنْيَا ۚ وَاِنَّهٗ
فِي الْاٰخِرَةِ لَمِنَ الصّٰلِحِيْنَ ۝** لام در جواب قسم محذوف است ای و قسم لقد اصطفیناه فی الدنیا
وانه فی الآخرة لمن الصالحین عطف است بر جواب قسم مذکور و تواند بود که واو حال بود و جمله حال مقدره
از مفعول اصطفینا باشد و فایده و لقد اصطفیناه بعد از مدح دیگر برای تاکید مدح ابراهیم صلوات الله علیه که از
کلام سابق فهم شده و تاکید این هر دو جمله از جهت رد انکار کفار است که ایشان را در مضمون هر دو جمله انکار یا اقرار
یا از جهت ابراز مدح بر صورت و کاوت است که این نحو تاکید نیز بافاده ... است معنی آنست و بر اینکه
بدرستی برگزیدیم او را در دنیا برسالت و نبوت و خلت و سخاوت و وفا و ... و ریاست و توفیق بنای کعبه
و اتمام کلمات ابتلا و بدرستی او در آخرت از زمره صالحانست ببلوغه الدرجات العلی و کونه من اهل المقام
الاعلی **اِذْ قَالَ لَهٗ رَبُّهٗۤ اَسْلِمْ ۙ قَالَ اَسْلَمْتُ لِرَبِّ الْعٰلَمِيْنَ ۝**
اذ قال له ربه اسلم ظرف قال اسلمت لرب العلمین است و قال اسلمت با این ظرف جمله معطوفه است بر اصطفینا
را ... بعضی گفته اند یعنی واذکر اذ اصطفیناه فی الدنیا الا اذ قال له ربه اسلم اذ قال له
ربه اسلم معنی آنست که برگزیدیم ما ابراهیم را و بدرستی او در آخرت از زمره صالحانست وقتیکه پروردگار

اهل جنایت ست بزیر آنچه درینجای که الفیتم او را اسلم یعنی اوامر و نواهی را بگفت مر پروردگار عالمیان را
انقیاد کردم و سر در ربقهٔ طاعت خدای جهان و دل را بامتثال اوامر و نواهی او آوردم و تواند بود اذ ظرف اصطفینا
بود و فصل میان عامل و معمول بجمله معطوفه و جمله معترضه مانع باشد معنی چنین بود برگزیدیم ابراهیم را وران
که پروردگار او را گفت انقیاد کن او گفت انقیاد کردم مر اوامر و نواهی خدای که پروردگار عالمیان و کردگار
جهانیان ست سر نهادم و این وجه اختیار صاحب کشاف ست برین وجه تقیید اصطفاء ابراهیم بوقت معین
می آید و آن از روی ظاهر درست نمی نماید مگر آنکه گویند اصطفا همیشه هست و ذکر ظرف از جهت آن ست که او مظهر
اصطفاست و هنگام هویدا شدن صفوت و صفا ست چنانچه گویند زید شجاع فی الحرب و عمرو بحر فی المدرسة
و بشیر جواد اوان المسألة و کریم فی وقت المعاملة سوال همه انبیا همیشه مسلمان اند از کفر طبعی و اعتقادی
معصوم اند مسلمانان را امر باسلام بتحصیل حاصل بود و اثبات ثابت باشد جواب اسلم امر بانقیاد و
اذعان ست و اسلمت از ابراهیم اخبار ازان ست یعنی گردن بنه بر حکم پروردگار و تحمل کن جفای کفار ابراهیم
علیه السلام انقیاد کرد و سر در ربقهٔ اذعان آورد برین وجه امر بایمان و اسلام نباشد سوال وارد نمی شود و
گویند امر باسلام و تصدیق و اخبار ازان بر وجه تمثیل ست نه بر وجه تحقیق چه ظاهر کردن آیات و علامات قدرت
و گذرانیدن دلائل وحدانیت در دل هیچ گفتن اسلم بود و نظر کردن در دلائل و عارف شدن او بمنزلهٔ گفتن
اسلمت باشد و اصوب آن ست که گویند و در تحقیق بو ... که شک نیست که انبیا علیهم السلام از کفر طبعی و
اعتقادی معصوم اند و همیشه در صغر و کبر باسلام موصوف اند لیکن در اوامر و نواهی در باب ایمان و شرائع
مکلف مختار اند ایمان و شرائع باختیار می آرند ایشان را همیشه در صغر و کبر ایمان تشریفی و عطائی هست لیکن ایمان
مذکور در آیت ایمان تکلیفی و ابتلائی ست چون این معنی متحقق باشد تکلفات ایشان از عمل و اعتقاد متعلق بامر و نهی
بود در توجه امر اسلم اشتباه نشود و تحصیل حاصل نبود وَوَصّٰی بِهَآ اِبْرٰهٖمُ بَنِیْهِ وَیَعْقُوْبُ
یٰبَنِیَّ اِنَّ اللّٰهَ اصْطَفٰی لَكُمُ الدِّیْنَ فَلَا تَمُوْتُنَّ اِلَّا وَاَنْتُمْ
مُّسْلِمُوْنَ ۝ و وصی عطف ست بر قال ای و قال ابراهیم اسلمت و وصی بهذه الکلمة او بهذه الجملة او بملة
ابراهیم فاعل وصی ست بنیه مفعول وصی و یعقوب عطف ست و ابراهیم جمله ندائیه یا جمله که بعد او ست معمول
بر اضمار قال و قال با مقول بیان مرضیه مذکوره ست فا در فلا تموتن سببیه ست الا و انتم مسلمون حال است
و وصی بصیغه ماضی از باب تفعیل و افعال خوانده و معنی یکی دانند معنی آیت است گفت ابراهیم اسلمت و وصیت
کرد پسران خویش را ابراهیم و پسران خویش را یعقوب علیهما السلام بکلمهٔ اسلمت یا بکلمهٔ شهادت و مذهب ها گویند
ملت اسلام و هر یکی در وقت سفر آخرت پسران خویش را گفتند ای پسران من بدرستی خدای برای شما دین اسلام

برگزیده و شما را دین ملت حنیفی رسانید پس شما نمیرید مگر درین حال که مسلمان باشید سوال موت از
امور اضطراری ست و معنی چنین از امور اختیاری ست امر اضطراری بمعنی چگونه متعلق شود و منهی عنه چه نوع بود
جواب نهی از موت نیست بلکه در وقت اسلام عبارت از امر باسلام در وقت موت یعنی کونوا مسلمین حین
تموتون بود بر طریق لا تصلوا الا و انتم خاشعون که یعنی کونوا خاشعین حین تصلون است باشید و این آیت برای
رد قول یهود فرود آمد که ایشان ما مات نبی الا علی الیهودیة میگفتند و فضل دین یهود بر اهل اسلام حسنتی
خبر که وصیت ابراهیم و یعقوب پسران خود را بکلمه اسلام و ملت ابراهیم علیه السلام و بودن ایشان تا وقت موت
ثابت بران شده پس ثابت گردید که ایشان بر ملت اسلام مرده اند و بر دین حق جان سپرده اند و قول یهود ما مات نبی
الا علی دین الیهودیة باطل است بیقین چنانچه جای دیگر در رد مقال ایشان گفت ما کان ابراهیم یهودیا ولا نصرانیا
ولکن کان حنیفا مسلما و ما کان من المشرکین أَمْ كُنتُمْ شُهَدَآءَ إِذْ حَضَرَ
يَعْقُوبَ الْمَوْتُ إِذْ قَالَ لِبَنِيهِ مَا تَعْبُدُونَ مِن بَعْدِي ط
ام منقطعه است و همزه که بمضمون او ست برای انکار بود خطاب مذکور هم مسلمان را باشد و این جمله را عطف
جمله محذوف دارند تقدیرش عرفتم هذه الاخبار بطریق الوحی واخبار النبی بها علی وجه الاعجاز ام کنتم شهداء اذ
حضر یعقوب الموت الآیه پندارند و جمله محذوفه با معطوف خویش معترضه بود و متضمن بیان معجزه و حجت صدق
پیغمبر صلی الله تعالی علیه و سلم باشد. اذ قال بدل اشتمال است از حضر یعقوب الموت لبنیه متعلق قال است ما
تعبدون مقول قال است من بعدی متعلق تعبدون است و استفهام ما تعبدون برای حمل مخاطبان بر
اقرار است معنی چنین آید یا خود شما حاضر بودید یعنی حاضر نبودید چون حاضر شد یعقوب را موت و قریب شد
او را زمان هجرت دران هنگام که بتحقیق حال پسران خویش جست و ایشان را ما تعبدون من بعدی گفت ایشان
نعبد الهک و اله آبائک تا آخر گفتند و معترف باسلام گشتند و چون شما دران وقت حاضر نبوده اید لکن
واقعه مشاهده نکرده اید خبر باخبار پیغمبر ندانسته اید بطریق وحی مطلع شده اید چون چنین باشد اخبار آنچه
معاینه نکرده بر وجه اعجاز بود و صدق اخبار او ثابت گردد اگر خطاب مر یهود را دارند ام منقطعه بمعنی بل و همزه
استفهام برای تقریر یعنی تثبیت بود و معنی انکار نفی نباشد و جمله را معطوف بر مضمون وصی بها ابراهیم
بنیه و یعقوب گویند و ارتباط این کلام با وجود بنیه معنی چنین آید وصیت کرد ابراهیم و یعقوب علیهما السلام
فرزندان خود را به اسلام توصیت ابراهیم و یعقوب علیهما السلام رد مقالت یهود [illegible] و ایشان را
گوئیم شما حاضر بودید بران وقت که یعقوب را موت حاضر گشت و اجل او بانصرام پیوسته و دران وقت
که پسران خویش را وصیت کرد و ایشان را بر اختیار عبادت خدای تعالی آورد ظاهر شد که پیغمبران مذکور

یهودی بودند قبیل یهودی یهودیه نمودند فرزندان خویش را باسلام وصیت میکردند و بر ملت اسلام
میمردند و تواند بود که ام منقطعه بود معطوف علیه محذوف باشد ای اتدعون علی الانبیاء الیهودیة ام کنتم
حاضرین وقت موتهم فلم تعرفوا موتهم علی الاسلام فلا تدعوها و مقصود اقرار ایشان بودن سوال [illegible]
متقین بکلا الامرین لا متکال قالوا نعبد الهک واله آبائک ابراهیم
واسمعیل واسحق الها واحدا ونحن له مسلمون
قالوا جمله مستانفه است تفسیر آنکه سائل مقول قالوا هست ابراهیم و اسمعیل و اسحق بدل است از آبائک الها
واحدا بدل است از الهک ازجهت نقل نکره است و مبدل معرفه موصوفه آمده واحدا صفت او واقع شده
یا حال موطئه است بر طریق انا انزلناه قرآنا عربیا منصوب است بر اختصاص ای نرید الها واحدا ونحن له مسلمون
حال است از نعبد یا عطف است بر نعبد معنی اینست که گفتند پسران یعقوب آله ترا و آله پدران ترا ابراهیم
اسمعیل و اسحق که آله واحد است خواهیم پرستید و او را باخلاص و اعتقاد پرستش خویش خواهیم گزید
ما او را [illegible] کننده ایم و طاعت او ورزنده ایم تلک امة قد خلت
تلک مبتدا [illegible] امة خبر [illegible] قد خلت صفت است مراد ازین جماعت قد خلت
این نهایة تقریر است مر مضمون کلام سابق تاکید است و تکمیل است و الزام فرقه جهودان در دعوای ایشان
معنی آنست آن جماعت [illegible] جماعت ابراهیم و اسمعیل و اسحق و یعقوب و فرزندان او و متابعان
ایشان جماعتی است که گذشتند [illegible] خویش [illegible] کرده عمل خویش برابر خود برده لها
ما کسبت ولکم ما کسبتم ولا تسئلون عما کانوا یعملون
این جمله [illegible] مقصود [illegible] ازو مراد آنکه [illegible] قد خلت مجرد بیان
گذشتن ایشان [illegible] مقصود بیان لازم است بر وجه کنایت ازانچه
[illegible] شرکت در عمل و جزا نیست که
گفته [illegible] فی عمله و جزائه [illegible] ولکم ما کسبتم معنی اینست بر آن جماعت
[illegible] شمار است [illegible] شما ازانچه ایشان عمل میکردند و گر
[illegible] شما بچیزی که ایشان [illegible] کسی را بر عمل دیگری نپرسند و کسی را بگناه دیگری نگیرند
همچنین باشد ایشان را نسبت یهودی چرا میکنید و نسبت ترسائی چرا [illegible] ایشان را با شما چه کار و شما را
از ایشان چه انکار که ایشان را یهودی دانید و نصرانی خوانید وقالوا کونوا هودا او
نصاری تهتدوا [illegible]

بر دل لن ترضی عنک الیهود و لا النصاری است مشتمل بر فرقه و بعض منافی که در میان ایشان بودند نهایات جاهلون و سطوت علیه
میان حال و عامل او ربوی شود و در این آیت نیز لن نرضی و نصر بیان شده که او برای منع خلوت نه برای منع جمیع
معنی اینست گفتند جهودان و ترسایان مسلمانان را شما جهودان یا ترسایان باشید یعنی یهود میگفتند که یهود
باشید تا راه راست یابید عجب قومی که کتاب حق را بگردانیدند و برای تعیین باطل را بنهاد حق را بپوشیدند و در
اثبات باطل کوشیدند با وجود علم براه حق گمراه شوند و با وجود دانش در ره باطلان روند طرفه تر آنکه راه
راست روندگان را سوی گمراهی دعوت کنند و پیروان حق را سوی باطل خوانند ضلال بعد اهتدا و انشد
نعوذ بالله منهم قُلْ بَلْ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا این جمله مستانفه است چنانکه
پیغمبر گفت ماذا اقول حین قالوا ذلک فقیل قل بل ملة ابراهیم حنیفا و حنیفا حال است ای قل بل اتبعوا
ملة ابراهیم حنیفا معنی اینست بگو ای محمد بلکه شما ملت ابراهیم را پیروی کنید و راهی که او رفته است روید
سوال بل حرف عطف است و اتبعوا ملة ابراهیم عطف بر کونوا هودا او نصاری نمیتواند بود که این مقول
یهود و نصاری نیست و اتبعوا مقول پیغمبر است جواب عطف بر کلام غیر بر وجه تلقین آمده چنانچه کسیکه
ترا اکرمک گوید تو گوئی و زیدا است قل و زیدا چنانچه اگر کسی گوید اکرم زیدا تو گوئی بل اکرم ای قل بل اکرم وچنانچه صاحب
کشاف و سمرقندی [illegible] بر کاف [illegible] داشته اند و عطف کلام ابراهیم علیه السلام کلام خدای ذی الجلال
والاکرام پیدا شده یا بر جهت رد بود چنانچه کسی گوید اکرم زیدا دیگری بل اخته زیدا اگر [illegible] بر وفاق کونوا
هودا امر مسلمانان باشد عطف تلقینی معنی بل قولوا اتبعوا و الزموا ملة ابراهیم معنی لا تقولوا لنا کونوا هودا و نصاری
قولوا اتبعوا ملة ابراهیم بود و اگر خطاب اتبعوا یا الزموا ملة ابراهیم مر کافران را دارند یا نتبع ملة ابراهیم بر علی ما یکون
اهل ملة ابراهیم تقدیر کنند عطف بر کلام غیر بر وجه رد شد از ندکلام معنی لا تقولوا لنا ذلک و اتبعوا انتم ملة
ابراهیم بود یا معنی لا نکون هودا او نصاری بل نتبع ملة ابراهیم باشد وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ
این جمله حالی دیگر است و او حال است معنی اینست و حال اینست که نبوده است ابراهیم از مشرکان یعنی از
شرک آرندگان و یهودیان و ترسایان مشرک اند یهود عزیر را ابن الله خواندند و نصاری خدای را ثالث ثلثه
دانند پس ابراهیم علیه السلام یهودی نبود و نصرانی نباشد قُولُوا آمَنَّا بِاللَّهِ وَمَا أُنْزِلَ
إِلَيْنَا وَمَا أُنْزِلَ إِلَى إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطِ
بر تقدیر که دو آیت سابقه عامل ملة ابراهیم اتبعوا تقدیر کنند و اتبعوا خطاب مر کافران را دانند قولوا نیز خطاب
مر کافران را بود بدل اشتمال از اتبعوا شد که اتباع جمله پیغمبران که ایم مشتمل اتباع ابراهیم علیه السلام است
و بر تقدیری که عامل ملت ابراهیم نتبع دارند قولوا جمله مستانفه پندارند چنانستی که چون پیغمبر را امر شد

بگفتن تبع ملت ابراهیم یهودان گفتند ماذا نتبع و فی ای شی نتبع یعنی چه چیز تبع کنیم و در چه چیز متابعت نمائیم قیل
قولوا آمنا بالله یعنی اینست بگوئید بخدای و بدانچه فرود آورده شده است بسوی الینا یعنی بسوی پیغمبر ما و
بدانچه فرستاده شده بسوی ابراهیم و اسمعیل و اسحق و یعقوب والاسباط یعنی دوازده سبط فرزندان
یعقوب ایمان آورده ایم و [illegible] پیغمبران را و آنچه ایشان خبر کرده اند از خدای عز و جل آورده ایم بیان و
دل تصدیق کرده ایم وما اوتی موسی وعیسی وما اوتی النبیون من ربهم
عطف است بر ما انزل الینا و ما اوتی النبیون بعد از عموم تعمیم است بعد تخصیص یعنی آنچه داده شده
موسی و داده شده عیسی را و آنچه داده شده اند پیغمبران از پروردگار ایشان لا نفرق بین احد
منهم این جمله حال است از فاعل آمنا یعنی اینست که ما ایمان آریم با ایشان فرق نکنیم یعنی با ایمان
آوردن ببعضی و کفر ورزیدن ببعضی با ایشان تفرقه نمی افکنیم بلکه ایمان آریم بجمیع ایشان و
نحن له مسلمون حال است از آمنا یا از بالله یا حال [illegible] یعنی اینست و ما مر او را
یعنی خدای را طاعت ورزنده و انقیاد کننده ایم بجا آوردن اوامر و نواهی او گردن نهنده ایم و بدانکه اگر قولوا آمنا
خطاب مر کافران را بود امر باحداث این گفتار باشد چه کافران پیش از آن این گفتار نداشتند [illegible]
آرند و اگر خطاب مر مسلمانان را که ایشان این سخن میگویند باشد مراد ازو امر بدوام و ثبات بر این گفتار بود
سوال بر تقدیری که قولوا آمنا خطاب مر کافران را بود امر کافرانی که [illegible] ایمان [illegible] گفتن آمنا
که اخبار از ایمان است چگونه آید جواب گفتن آمنا که اخبار مستلزم تحقق ایمان بود [illegible] امر قولوا آمنا کنایه
از آمنوا که امر بتحصیل ایمان است پیدا آمد فان آمنوا بمثل ما آمنتم به فقد
اهتدوا وان تولوا فانما هم فی شقاق این جمله شرطیه یا شرطیه که معطوف
بر وست مقرر است برای بیان [illegible] ایمان و [illegible] کفر خطاب قولوا آمنا اگر مر کافران را بود در فان آمنوا
التفات است از خطاب بسوی غیبت [illegible] ما در ما آمنتم [illegible] و با در بمثل زائده و از ضمیر به عائد است بالله
و با صله آمنتم و جمله فقد اهتدوا [illegible] جزاء محذوف [illegible] والتقدیر فان آمن هولاء الکافرون ایمانا
مثل ایمانکم بالله فی الاخلاص والثبات فازوا و افلحوا الا انهم قد اهتدوا و تواند بود که فقد اهتدوا جزا شرط باشد [illegible]
قد اهتدوا بود و تقدیر جزا حاجت نشود و تواند بود که [illegible] آمنتم [illegible] عبارت از محمد گویند [illegible]
بود از ضمیر [illegible] معنی محمد [illegible] والتقدیر فان آمنوا ایمانا مثل الایمان الذی آمنتم [illegible] آمنتم ذلک الایمان
فقد اهتدوا و تواند بود [illegible] بدلیل قراءة بالذی آمنتم به [illegible] موصول بود عبارت از چیزی که ایمان [illegible] واجب است
باشد بر این تقدیر [illegible] بمثل زایده [illegible] صله آمنوا و آمنتم [illegible] بدلیل قراءة فان آمنوا

بما آمنتم به که مثل آمده مقحم بود یا مثل مذکور، از قبیل مثلک لا یبخل الجزیل باشد یعنی فان آمنوا بما آمنتم
به گویند از مثل یعنی تعریض از ستاینده الیهود و النصاری یعنی آشنا باشند الا ایشان بگویند و ایمان آرند بی آنکه
بمانی مثل ایمان شما یعنی با ایمانی با اخلاص و عدم نفاق آمده رستگار شوند بمطلوب و مقصود رسند زیرا که
در طلب راه شتافته راه راست یافته‌اند و هر که راه راست یافت بمقصد رسید. و اگر تولوا آنرا منها باشد خطاب
مر مومنان را باشد یعنی اثبتوا علی هذا القول یعنی ثابت باشید چه بید لیکن کلام آنرا یا التفات نگویند یعنی
چنین بود ای مومنان آشنا باشید از آل ابراهیم الا نه گوئید بر این قول ثابت و دایم
باشید پس اگر کافران دل بر موافقت شما کنند و چنانچه شما ایمان آورده اید ایمان آرند فلاح یابند رستگار شوند
زیرا که براه راست یافتند و سوی مقصد شتافتند و اگر روی گردانند و از موافقت شما اعراض کنند پس حکم
کرده شود بر کافران که نیستند ایشان مگر در مخالفت گردن کشی و عداوت ورزیدن فَسَيَكْفِيكَهُمُ اللّٰهُ
وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ ○ اشد فاعل سیکفی کاف مفعول اول است هم مفعول دوم است ای سیکفیکهم اشد
شرهم و جمله معترضه است برای تسلیه پیغمبر علیه السلام در مخالفت کافران و وعده کفایت شر ایشان جمله وهو السمیع
العلیم در شان کافران متضمن وعید بود و در حق پیغمبر صلی الله تعالی علیه وسلم مشتمل بر وعده نصرت باشد
و این جمله بهر دو وجه مشتمل است زیرا که تعالی در معنی پیغمبر باشد ولیکن هم آمده هر یکی از این دو وجه
سوکیه یک مفهوم شده بر تقدیر وعید معنی سین تاکید است که کفایت کند ای محمد ترا از شر ایشان فضل
و کرم خدای و چنان بود که خدا تعالی پیغمبر را بر ایشان غالب گردانید و فتح و نصرت بخشید یعنی قریظه را کشت
و بنی النضیر را جلا کرد و بهزیمت و تفرقه آورد ایشان خانهای خویشتن بدست خویش و بدست مسلمانان خراب کردند
و بعضی که ماندند بخواری جزیه مبتلا شدند و خدای سمیع است یعنی شنواست گفتار ایشان بشنود و علیم است
یعنی داناست کردار ایشان بداند بر حسب آن جزا خواهد کرد و در عذاب عقاب خواهد آورد و بر تقدیر وعده
معنی چنین بود او سمیع است گفتار را در تبلیغ وحی و اظهار حق تو علیم است دینه و بر خلوت نیت
و فکرت ضمیرت و همت تو میداند ترا ظفر خواهد داد و در نیل مقصد بر تو خواهد گشاد و بمعالی و ارج خواهد رسانید و سرور سروران
خواهد گردانید صِبْغَةَ اللّٰهِ وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللّٰهِ صِبْغَةً اگر صبغة اشاره ای مصدر است
از فعل معروف را مؤکد است مضمون آمنا باشد بر طریق امنیه اکبر دعوة الحق و الله الحمد و در عرف آنرا ظهر تا شد تطهیر است
که در میانه آمده و در اثنا کلام واقع شده و صبغه بر وزن فعله است از صبغ چنانچه جلسه از جلوس و استعمال او بجای لفظ تطهیر از باب مشاکله
یعنی ذکر لفظی دیگر از جهت آنکه در صحبت او افتاده چه در کلام نصاری در صحبت لفظ [illegible] واقع شده است زیرا که نصارا
آب زرد و امی [illegible] آنرا [illegible] بیشتر نام [illegible] آب غسل [illegible] میگویند هذه الصبغة تطهیر

لاولادنا یعنی رنگ کردن پاک کردن اولادماست چون صبغه در کلام نصاری بود بصحت التطهیر واقع شده در این آیه
لفظ صبغة الله را در صحبت لفظ تطهیر داشتند ولفظ التطهیر المصدریت از لفظ صبغه ساختند تحلیه ومن احسن من الله
تذییل کلام سابق ست واستفهام برای انکار ست معنی انیست ایمان آوردیم وگفتیم اگر دیدیم که حق جل وعلا
کر ما را از لوث کفر بتطهیر ایمان پاک گردانید وبه طهارت ولطافت وبهای اسلام رسانید وکیست نیکوتر
از خدای جل وعلا از روی پاک گردانیدن یا بایمان وهدی ونحن له عابدون ○ این جمله عطفست
بر آمنا از باب عطف اسمیه بر فعلیه یا حال ست از مفعول ست مر عابدون تقدیم له از جهت قصر یا از جهت رعایت
فاصله ست معنی انیست وما مر اورا پرستنده ایم وعبادت او بجا آرنده ایم قل اتحاجوننا
فی الله این جمله مستانفه دیگریست در جواب ما اقول لهم فی رد المحاجة ودعوی المتابعة یعنی انیست بگو یا محمد
آیا حجت میکنید یا در قبض فضل خدای جل وعلا بدینکه پیغمبری در عرب نهاد وعرب را پیغمبری محمد رفعت
داد ومیگوئید که ما به پیغمبری سزاوار تر بودیم چه در کتاب خوانی وکتاب دانی کوشش نموده ایم وان استفهام
برای انکار بر وجه توبیخ ست یعنی این محاجه نشاید واین مباحثه نباید وهو ربنا وربکم
ولنا اعمالنا ولکم اعمالکم ونحن له مخلصون ○ این جمله حال ست وهمچنین معطوفات او
معنی انیست واو پروردگار ماست وپروردگار شما ما همه بندگان وییم فضل وکرم او مخصوص ازبندگان
خویش بهر که خواهد فضل کند ومرتبه او برافتد وکرم بر کشد ما را آثار کردار ماست وشما را آثار کردار شما
وعمل خود را برتر از ما مدانید ودر طاعت ما را کمتر از خود مخوانید وحال انیست که ما مر اوراییم در کار خدا مخلصانیم
وشما ایمان نیاورده اید ودین خدا را تصدیق نکرده اید محاجه شما درست نیست محاجه یعنی ست ام تقولون
ان ابراهیم واسمعیل واسحق ویعقوب والاسباط
کانوا هودا او نصری ط ام تقولون بقراءة صیغه خطاب عطفست بر اتحاجوننا ام متصله
معادله استفهام ست واستفهام برای انکار بر وجه توبیخ ست وتوانی بود که منقطعه باشد یعنی بل اتقولون بود
بر قراءة ام یقولون بصیغه غیبت البته ام منقطعه خواهد بود ودر کلام التفات از خطاب سوی غیبت نباشد جمله
ان ابراهیم تا آخر مقول تقولون ست وچون مسلمانان را در مضمون این جمله انکارست تاکید این جمله
از مدعیان او سزاوارست معنی انیست بگو یا محمد شما با ما محاجه میکنید یا نی نابود میگوئید که بدرستی
ابراهیم واسمعیل واسحق ویعقوب واسباط یعنی دوازده گروه از فرزندان ایشان میگوئید وبتقدیر ام
منقطعه یعنی چنین آید شما در دعوی فضیلت دین خویش با ما محاجه میکنید نا خود این سخن میگوئید وبدعوی
متابعت انبیا نقص میجوئید قل ءانتم اعلم ام الله این جمله مستانفه ست زیرا که چون ام

تقولون کنایه ذکر کرده و درین شق جهت رد چنانکه در شق اول آورده بود نیاورده مورد سوال از جهت رد گذشت و تقدیر
ما اقول فی جهته رد هذا القول پیوست و انتم اعلم ام الله ام درین ام منقطعه ست همزه استفهام معادله است و همزه برای تقریر
یعنی حمل مخاطب بر اقرار بود و جمله مقول باشد معنی اینست بگوای محمد آیا شما داناترید بحال ایشان یا خدا اقول خدا داناتر
بدانیم یا قول شما و خدا گفته ست ماکان ابراهیم یهودیا ولا نصرانیا ولکن کان حنیفا مسلما که دیگر اعلم ست از شما خبر او را
چگونه منکر میشوید و در راه مخالفت او چه طریق میروید همه اینها بی حاصل ست و دعوی متابعت باطل ست
بلکه معنی ست دعوی ملت یهودیه بر ایشان بر انبیا محض افتراست نیست اگر غرض تو میگوید دروغ
چراغ کذب را نبود فروغی ۞ وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ كَتَمَ شَهَادَةً عِنْدَهُ مِنَ اللَّهِ
این جمله استفهامیه معطوفه آمده بر جمله استفهامیه سابقه که مقول قال واقع شده و من در ممن کتم متعلق ست با اظلم
و من در من الله ابتدائیه ست عنده و من الله هر شهادت را صفت اند شهادت مفعول ست مر کتم را استفهام
برای انکار ست ای لا احد اظلم ممن کتم شهادة ثابتة عنده کائنة من الله وهی قوله ماکان ابراهیم یهودیا و
لا نصرانیا ولکن کان حنیفا مسلما معنی اینست و کیست ظالم تر از کسی که بپوشد گواهی را که نزدیک او بود
شهادت کائن از خدای ثابت بوحی و تنزیل او باشد و این کنایه ست ازین که یهود شهادت مذکوره را
که شهادت خدا است نزدیک ایشان ثابت ست می پوشند کسی از ایشان ظالم تر نبود و ما نیز اگر این شهادت
را که نزدیک ما ثابت ست ظاهر نکنیم کسی از ما ظالم تر باشد و تعریض ست ازین که یهود نبوت پیغمبر و حلیه و
فضل و فضیلت او نزدیک ایشان ثابت بود پوشیده اند و در کتمان حق الصریح کوشیده اند کیست از ایشان
که ظالم تر باشد و در بدی و بد کرداری بالاتر بود ۞ وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ
این جمله معترضه ست برای تهدید و ترهیب ایشان یعنی اینست نیست خدای غافل از آنچه شما از تحریف توریت
و پوشیدن و کتمان صفت پیغمبر علیه السلام و کتمان شهادت حنیفیه حقیقت ابراهیم علیه السلام
میکنید و در انکار فضل و فضیلت محمد صلی الله تعالی علیه وسلم
و افترا بر ابراهیم به نسبت کردن او سوی یهودیت و نصرانیت می باشید
تِلْكَ أُمَّةٌ قَدْ خَلَتْ لَهَا مَا كَسَبَتْ وَلَكُمْ

مَا كَسَبْتُمْ وَلَا تُسْأَلُونَ عَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ ۝ ع ١٦

این جمله را از جهت تاکید تکرار کرده هم ازین جهت بغیر حرف عطف آورده،
معنی این آیت با لا گذشته و ذکر وجوه اعراب پیش تر رفته تاکید تکرار است

الجزء الثاني

سَيَقُولُ السُّفَهَاءُ مِنَ النَّاسِ مَا وَلَّاهُمْ عَنْ قِبْلَتِهِمُ الَّتِي كَانُوا عَلَيْهَا

روایت کرده اند از پیغمبر صلی الله تعالی علیه و سلم در نماز سوی کعبه که قبلۀ ابراهیم خلیل و جملۀ پیغمبران صلوات الله علیهم بود توجه داشت بر حکم فرمان خدای از جهت زعم مشرکان هم در مکه متوجه سوی بیت المقدس پرداخت و بعضی گویند پیغمبر صلی الله تعالی علیه و سلم تا در مکه بود توجه سوی کعبه میکرد چون در مدینه آمد از جهت ترغیب یهود بر حکم فرمان شانزده ماه و بروایتی هفده ماه و بروایتی شانزده ماه و بروایتی شش ماه و ده روز در نماز رو بسوی بیت المقدس آورد و باز توجه سوی کعبه مطلوب داشت و دل بر وحی تحویل قبله می گماشت در اثنای آنکه متوجه سوی بیت المقدس بود در تحویل قبله سوی کعبه رغبت می نمود این آیه نازل گشت و این نظم بود و پیوست در آیات سابقه ذکر بنی اسرائیل بود و پیشتر نیز بدین صورت ذکر بنی اسرائیل روی خواهد نمود در کلام ذکر تحویل قبله کرده و آنرا در اثنای ذکر بنی اسرائیل معترضه آورده و السفهاء فاعل یقول ست من الناس بیان ست مر سفها را سوال در ذکر من الناس بعد ذکر سفها فائده نبود زیرا که معلوم ست که نقص و خفت عقل صفتی مختص و صریح آدمیان باشد جواب فائده ذکر من الناس بیان آن پندارند که ایشان ورای صفت آدمی بودن صفتی دیگر ندارند چنانچه در جاء فی رجل من الرجال آمده و در روایت الشان من الناسی تحقیق شده ما استفهامیه برای انکار بر وجه توبیخ ست یا برای تعجب ست و التی کانوا علیها صفت ست مر قبلتهم و جمله ما ولیهم مقول یقول ست و از سفها مذکور مشرکان مکه و منافقان و یهودان مراد میدارند و از قبلتهم التی کانوا علیها بیت المقدس مراد دارند معنی زود باشد که بگویند نادانان از جنس مردمان چه بگردانیده ایشان را از قبله از بیت المقدس سوی کعبه چنانچه تو مطلوب داری و دل بر استقبال و خاطر بر توجه سوی آن میگماری چه چیز بگردانید ایشان را از توجه بسوی بیت المقدس که بران چند گاه بوده اند نماز توجه بران یهود میکردند و یهودان از جهت گذاشتن قبلۀ ایشان ناخوشنود شوند و منافقان و مشرکان رجوع از قبله که اختیار کرده بودند بسوی توجه بعبادتگاه آبا رجوع بسوی دین آبا امیدوار گردند و سفها بودن فرق مسطوره کفر و نفاق ایشان بسنده بود و حاجتی گفتن حاجت نباشد و اخبار از گفتار مشرکان و یهودان و منافقان که در زمان آینده خواهد بود پیغمبر را از حضرت باری عز اسمه پیش از ایراد ایشان برای تلقین جواب سفها رو می نمود تا اخبار از آینده و ظهور و صدقه آن معجزۀ پیغمبر بود و حجت نبوت پیغمبر صلی الله تعالی علیه و سلم باشد چون قبله از بیت المقدس سوی کعبه تحویل گشت گفتار سفها که بدان پیغمبر صلی الله تعالی علیه و سلم بر وجه اعجاز خبر کرده بود بظهور پیوست قُلْ لِلّٰهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ ای المشرق و المغرب ملکه و له الآیة ان یولی من جهة الی جهة و یحول من قبلة الی قبلة

و این جمله مستانفه است در جواب ماذا اقول حین یقولون ذلک لله المشرق والمغرب مقول قل است
یعنی اینست بگو یا محمد مشرق و مغرب مر خدای راست یعنی همه مکانها محل عبادت خدای است هر مکانی
را که خواهد سجده گاه گرداند و هر سمتی که خواهد بدو روی آرانند برین سخن تلقین جواب سفهای مذکور شده و
تبکیت و الزام هم آمد **یهدی من یشاء الی صراط مستقیم** ○ من در
من یشاء موصوله است مفعول یشاء محذوف است ای یهدی من یشاء هدایته و این موصول با عبارت کنایة
از مومنان از باب کنایت است یعنی المومنین او الی صراط المستقیم متعلق یهدی است ای یهدی المومنین الی صراط
مستقیم و جمله حال است از مفهوم لله المشرق والمغرب که آن عبارت است از ان یولی الی ای جهة شاء
هادیا الی صراط مستقیم یعنی اینست مشرق و مغرب ملک خداست و ولایت مطلق مر او راست بولایت
مطلقه تواند که قبله را از جهتی سوی جهتی گرداند درین حال که راه راست نماید هر کسانی را که هدایت ایشان خواهد
یعنی مومنان را رهنمونی کند سوی راه مستقیم و دین درست و فهم و اطاعت فرمانهای خدا را وجه رسوخ
و معرفت حقیقت ناسخ و انتهاء مدت منسوخ و اعتقاد حقیقت توجه سوی بیت المقدس در وقتی که او قبله
بود و اعتقاد حقیقت کعبه در وقتی که قبله بودن او روی شود **وکذلک جعلناکم امة وسطا**
و ذلک اشارت است بر مضمون یهدی من یشاء یا بر مضمون یولی الی ای جهة شاء که از لله المشرق والمغرب
مفهوم شده کاف برای قران و وقوع است چنانکه در آنیک کما طلع الشمس آمده ای وکما هدیناکم جعلناکم
امة وسطا او کما ولیناکم عن القبلة جعلناکم امة وسطا یا برای تشبیه است در بودن هر یکی از باب فضل و لطف
و درین کلام التفات است در فاعل از غیبت سوی تکلم و در مفعول از غیبت سوی خطاب یعنی اینست و
چنانچه شما را ره راست نمودیم یا چنانچه از قبله گردانیدیم یعنی از بیت المقدس سوی کعبه و رویهم همچنان گردانیدیم
شما را امتی گزیده و گروهی پسندیده خیر الامم افضل القسم وسط یعنی افضل آمده است چه افضل قوم میانه
می باشند و توابع در حوالی می ایستند و او را از جهت شرف محفوظ و مصون بنواحی میدارند و متبوع و
مطاع می پندارند و نیز وسط در مرکز عدل است که هیچ جانبی از راستا و چپا میل ندارد چه اگر جانبی مائل
باشد خود او را وسط نپندارند و تواند بود که از وسط میانه رو مراد باشد که دران افراط و تفریط نبود
چه امت پیغمبر ما علیه السلام همچو نصاری غلو میکردند که عیسی را از غایت تعظیم از ربقه عبودیت بیرون آوردند
و در مرتبه ان الله هو المسیح ابن مریم و المسیح ابن الله در آوردند و همچو جهودان محمد را بر تقریر انبیا نیاوردند که
یهود نبوت عیسی قبول نکردند و بر مریم نابوده بر بستند و انبیا را بناحق کشتند امت پیغمبر ما در اعتقاد بزرگی
پیغمبر مستقیم ماندند از حد تجاوز نکردند که از عبودیت بیرون آرند و از اعتقاد بندگی فرود نیامدند تا در حق

نه بهشت پسندیده ترند خیر الامور اوسطها و الا قتصار خیر فی الامور کلها لِتَکُونُوا شُهَدَآءَ عَلَی النَّاسِ
لام متعلق جعلنا ست معنی آنست شما را اختیار امت گردانیدیم و بصفت برگزیدگی و پسندیدگی رسانیدیم
تا شما بر مردمان گواهان باشید و در هنگام حاجت ادای شهادت کنید اگر از ناس گفتار مراد شوند
علی بر محل خود باشد و مشهود علیه بودن ایشان ظاهر بود اگر از ناس انبیا مراد شوند چه شهادت بر کمال انسانیت
هم ایشان را نشد چنانچه باشد علی محمول بر تضمین معنی اطلاع بود لتکونوا شهداء علی الناس معنی لتکونوا شهداء مطلعین
علی احوال النبیین فلتشهدوا لهم بتبلیغ الرسالة شود و اگر ناس بر عموم دارند از شهادت مذکور شما درست هم
مردمان در دنیا پیش حکام مراد نباشد و این نیز شانی عظیم ست موجب اکرام و تعظیم ست وَیَکُونَ
الرَّسُولُ عَلَیْكُمْ شَهِیدًا و یکون عطف ست بر لتکونوا الرسول اسم اوست شهیدا خبر
علیکم متعلق ست بشهیدا ای و لیکون الرسول علیکم لشهیدا معنی آنست تا باشد رسول بر شما شهید
که شما را تعدیل و تزکیه کند و بعدالت و جلالت و حق گوئی و راست گوئی شما گواهی دهد تا گواهی مقبول افتد
در قیامت شما بحصول انجانند سوال گواهی مذکور برای ثبوت منفعت ست استعمال او بالام باید
استعمال او بعلی که برای مضرت ست چگونه آید جواب علی درین محل بمعنی لام ست چنانچه در
نحو علی النصب و ذبح للنصب مراد داشته اند یا ذکر لام بلفظ علی بر وجه مشاکلت از جهت وقوع او در صحبت علی
الناس یعنی علی الکافرین باشد چنانچه در کتابین تدان گفته اند و در غرایب نسبت پیغمبران گفته اند تواند
بود که لام صله شهید محذوف باشد و در متعلق علی التضمین معنی اعتماد بود و تقدیر و یکون الرسول معتمدا علیکم
شهیدا لکم شود در حدیث آمده که اندر روز قیامت کفار امتان پیغمبران سابق از تبلیغ رسالت پیغمبران
خویش منکر شوند امت پیغمبر ما بر صدق پیغمبران در دعوی تبلیغ رسالت بر ایشان گواهی دهند ایشان
گواهی مذکور طعن کنند که شهادت بی مشاهده ست زیرا آنچه ما را انبیا دیده اند و تبلیغ پیغمبر ما شنیده اند بر
احوال ما اطلاع ندارند ما چه نوع گواهی دهند امت پیغمبر ما گویند ما را علم به تبلیغ پیغمبران شما به اخبار حاصل
شده و علم خبر رسول بمنزلهٔ مشاهده است بار از طعن بفسق و گناهگاری کنند و بدعوی فسق شهادت را در توقف
افکنند پیغمبر صلی الله تعالی علیه و سلم ایشان را تعدیل و تزکیه کند و بدرستی و حقیقت گواهی دهد پس تزکیه
رسول گواهی ایشان را نفاذ یابد بر کفار حکم مرد و دفع شود سوال ذکر شرف ست و گردانیدن ایشان گواهان
و مزکی در روز قیامت که در میان می آرد با ذکر تحویل قبله که بالا گذشته چه ربط دارد جواب اگر اثبات
این نسبت از جهت گردانیدن ایشان است خیر امت و بعد قبله ایشان که به فضیلت او برکت باشد عطف بر لله المشرق
والمغرب بود مقول قل شود متضمن جواب ایشان که آن در انکار تعجب در تحویل قبله از کعبه سوی بیت المقدس

دارند چه گاوی که متضمن این چنین منفعتی بود از وی چه جای تعجب و در وی چه مقام انکار رسیده اند و اگر اغضابت و غیر آن مراد شود چنانچه آیت کنتم خیر امة اخرجت للناس تامرون بالمعروف و تنهون عن المنکر ازان حکایت میکند جمله معترضه برای مدح این امت باشد و اعتراض بود وَمَا جَعَلْنَا الْقِبْلَةَ الَّتِي كُنْتَ عَلَيْهَا ای استقبالها وهی الکعبة ویمکن ان یراد به بیت المقدس لانه کان مدة علی استقبالها ایضا و در کشاف آورده که التی کنت علیها صفت القبلة نیست مفعول دوم ست مر جعلنا را و القبلة مفعول اول ست و تواند بود که التی با صله خویش صفت القبلة باشد مفعول دوم مقدر بود ای وما جعلنا القبلة التی علی استقبالها قبلتک الا لنعلم بر تقدیر اول معنی چنین بود نگردانیده ایم ما قبله تو کعبه را مستی بدان و بر تقدیر ثانی معنی چنین آید نگردانیده بودیم ما قبله تو بیت المقدس که بودی متوجه بدان و این جمله عطف ست بر لله المشرق و المغرب که مقول قل ست و این نیز متضمن جواب سفها ست سوال مخاطب بقل پیغمبر ست چون این جمله عطف بر لله المشرق والمغرب که مقول قل ست باشد این نیز مقول پیغمبر علیه السلام بود و این سخن مقول پیغمبر نیست که صیغه متکلم منافی این معنیست جواب این عبارت امر ست در وقت امر و مبلغ بوقت تبلیغ بعبارت خویش بعینه این را خواهد رسانید و جعلنا را بر صورت جعل الله لیعلم بصیغه غایب خواهد گردانید چنانچه پادشاه حاجب را بتبلیغ فرمانی بدین عبارت که فلان را چنین کار میفرمائیم فرماید حاجب فرمان مذکور را در وقت تبلیغ بدین عبارت که پادشاه میفرماید باز نماید چنانچه مثل آن در قل من کان عدوا لجبریل فانه نزله علی قلبک گذشته و مانند این از استعمال قلبک بجای قلبی بالا رفته اِلَّا لِنَعْلَمَ مَنْ يَّتَّبِعُ الرَّسُوْلَ مِمَّنْ يَّنْقَلِبُ عَلٰى عَقِبَيْهِ استثنا مفرغ ست و من در ممن ینقلب متعلق ست بنعلم متضمن تمییز ای من یتبع الرسول یعنی نیست مگر برای آنکه تعلق علم قدیم ما متعلق شود که رسول را از مردمان که متابعت خواهد کرد و که بر پاشنه پا باز خواهد گشت و به پیشوائی او پا برپائی پس خواهند آورد سوال علم خدای و تعلق معلومات بعلم او یعنی معلوم بودن آن حادث نیست که همه اشیا بصفتی که هستند در حالت عدم و وجود معلوم حق سبحانه تعالی ست چه اگر گاهی بر صفتی که هست معلوم خدا نشود و منافی او ثابت شود یعنی جهل باشد جهل لازم آید ثبوت نقیضه روی نماید بخلاف تعلق تکوین تکوین قدیم که حادث بود پیش از وجود مکون ثابت نباشد جواب تعلق علم معلوم بصفتی که باشد معدوم در وقت عدم و موجود در وقت وجود ازلیه ثابت ست اما تعلق او بصفت وجود محقق بعد از تعلق او بتکوین حاصل میشود و همچو تعلق تکوین حادث بود معنی لنعلم لیتعلق علمنا موجودا تکون ناشی جواب دیگر آنکه از لنعلم لنعلم مراد دارند و تعلقه شی بر وقت

بشرط وجود او پیدا نباید چه بر قول اهل سنت معدوم مرئی شود لاجرم تعلق ممکن بر وجه حادث باشد و تواند بود که از لنعلم از جهت آنکه علم سابق تمیز نیست لنمیز مراد دارند و تعلق اشیا تمیز بهیچ تعلق تکوین حادث شد تا پیدا بوند و تواند بود از لنعلم لیعلم رسول الله والمومنون مراد شود علم رسول و مومنان که بفرمان حضرت او اند بر وجه مجاز علم خدای بود وَإِنْ كَانَتْ لَكَبِيرَةً إِلَّا عَلَى الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ ان مخففه از مثقله است لام در لکبیرة برای فرق میان ان مخففه و نافیه در آورده اند الا علی الذین استثنا مفرغ است بطریق قرأ هو الا زید کذا و این جمله عطف است بر جمله و ما جعلنا القبلة التی کنت علیها معنی انیست بدرستی هست تحویل قبله از کعبه سوی بیت المقدس بزرگ یعنی گران بر دلهای مردمان زیرا چه بیت المقدس قبله جهودان است و کعبه قبله ابراهیم و جمله پیغمبران است مگر کسانیکه خدای ایشان را راه راست نموده و حکمت تحویل پیش ایشان بیان فرموده چنانچه گفت و ما جعلنا القبلة التی کنت علیها الا لنعلم من یتبع الرسول ممن ینقلب علی عقبیه این جمله نیز شاید که است و در ارادت تحویل قبله از بیت المقدس سوی کعبه چه انچه بر دلهای گران باشد در کردن آن ملایم بود وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُضِيعَ إِيمَانَكُمْ ای صلوتکم صلوة را ایمان میگوید از جهت آنکه اثر ایمان است و دلیل بر وست و لهذا کافر چون در جماعت مسلمانان نماز گذارد حکم بایمان او کنند. و این جمله عطف است بر ولله المشرق والمغرب و این نیز رد مقال سفهاست بروایت کرده اند بعد تحویل قبله از بیت المقدس سوی کعبه یعنی جهودان بر آشفتند و بر مسلمانان گفتند آن بدی بود و این نیز بدیست چه هر دو بامر خداست این آیت رد مقالت کافران است و بطلان مذهب ایشان است معنی انیست نمازی که توجه کرده سوی بیت المقدس گذارده اید هر چند که خدای عزوجل آن قبله را نسخ کرده است معتبر است چه عمل مذکور و نماز مسطور عمل بر موافق شرع و متابعت امر است یعنی برفتن حکم بنسخ عمل گذشته که در زمان عدم نسخ نمود نمیرود و ثواب و ثمرات آن زائل نمیشود إِنَّ اللَّهَ بِالنَّاسِ لَرَءُوفٌ رَحِيمٌ این جمله تذییل است و توصیف خدای برافت و رحمت کنایت است ازینکه خدای تعالی نمازی که مردمان سوی بیت المقدس گزارده اند ضایع نخواهد گردانید و ثواب ایشان بدیشان خواهد رسانید مردمان این معنی را منکر بودند میگفتند بعد تحویل قبله عمل گذشته ضایع خواهد گشت و بطلان خواهد پیوست مضمون این جمله را باعتبار معنی کنائی جمله تاکید کرد برای رد انکار ارادت تاکید آورد و معنی اینست بدرستیکه خدا در شان مردمان هر آینه خداوند رافت و بخشایش است از رافت و بخشایش او نمیرود که عمل کسی ضایع گرداند یا اجر بر قدر تعب او بر وی ندهد قَدْ نَرَى تَقَلُّبَ وَجْهِكَ فِي السَّمَاءِ

پیغمبر صلی الله تعالی علیه وسلم مایل بتحویل قبله سوی کعبه بود و در مسالت آن تصریح نمی نمود این آیت بر وجه
استعطاف وارد گشت و اجابت مسالت بحصول پیوست تقلب مفعول اول است و فی السماء مفعول دوم
معنی اینست بدرستی گشتن روی تو از جانب آسمان می بینیم و میدانیم که سوال میکنی تا قبله از بیت المقدس
سوی کعبه بگردانیم فَلَنُوَلِّيَنَّكَ قِبْلَةً تَرْضَاهَا فا سببیه است چه دیدن خواهش پیغمبر سبب است
برای تولیه مذکوره و کلام در جواب قسم محذوف است و تقدیر کلام اینست فوالله لنولینک کاف مفعول
اول است قبله مفعول دوم است جمله ترضیها صفت است مر قبله را معنی اینست پس سوگند یاد میکنیم هر آینه
ترا تولیه کنیم که دوست میداری و می پسندی آنرا و میخواهی و کعبه که قبله اسلاف تو چون پیغمبران است
قبله تو گردانیم و ترا بمطلوب دل تو برسانیم فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ
این فا نیز سببیه است که قبله گردانیدن کعبه سبب است برای روی آوردن سوی او شطر المسجد الحرام ظرف
مر قول را معنی اینست پس بگردان روی خود را جانب مسجد حرام که از بهر آنکه خانه کعبه درون او است
مسجدیست با احترام روایت کرده اند پیغمبر صلی الله علیه وسلم با یاران در مسجد بنی سلمه توجه بسوی
بیت المقدس کرده نماز پیشین میگذارند دو رکعت گذارده بود که آمد قول فول وجهک شطر المسجد الحرام پس
پیغمبر صلی الله تعالی علیه وسلم پس صفوف آمد سوی کعبه متوجه گشت یاران نیز گشتند روی سوی
کعبه آوردند صف آخرین صف نخستین گشت و صف نخستین صف آخرین زنان بجای مردان
رفتند مردان بجای زنان استاده گشتند وَحَيْثُ مَا كُنتُمْ فَوَلُّوا وُجُوهَكُمْ شَطْرَهُ
جمله شرطیه عطف است بر قول وجهک شطر المسجد الحرام و انتقال در افراد
و جمع آمده است چنانچه در یا ایها الناس اعبدوا ربکم و بشر الذین آمنوا آمده است و اگر در حیث
ما کنتم فولوا وجوهکم شطره قول مقدر بود از بن تعلق فراغ شود معنی اینست و هر جا که باشید بگردانید رویها
خود را جانب مسجد حرام متوجه گردانید چون کعبه در مسجد حرام است از مسجد حرام کعبه مراد دارند چه قبله
کعبه است نه مسجد حرام و کلام محمول بر مجاز میدارند وَإِنَّ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ
لَيَعْلَمُونَ أَنَّهُ الْحَقُّ مِن رَّبِّهِمْ این جمله برای تحقیق حقیقت تحویل قبله است
که بعلم مخالفان نیز مقرون است بر وجه اعتراض مذکور شده و چون علم پیغمبر صلی الله تعالی علیه وسلم
بتوجه اهل کتاب سوی غیر کعبه و عمل کردن ایشان بر خلاف موجب علم بحقیقت آن از امارات قویه
و علامات جلیه ثابت بر بنیکه پیغمبر منکر علم ایشان بحقیقت آن باشد از جهت نفی امارات انکار
جمله تاکید کرده موکد ساخت آوردن آن برای بیان نسخ پیغمبر علیه السلام در دین دوام و ثبات است

یقینی و جمله و ما بعضهم بتابع قبلة بعض معترضه دیگرست و آن با اسم و خبر قائم مقام دو مفعول لیعلمون
من ربهم ظرف مستقرست حال ست یا صفت ست بر الحق بزیادت لام یا خبر دیگرست یعنی نیست
بدرستی آنانکه داده شده اند کتاب یعنی کسانیکه توریت میخواندند هر آئینه در دلهای خویش یقین میدانند
بدرستی که تحویل قبله از کعبه سوی بیت المقدس و از بیت المقدس سوی کعبه حقیقتست کاین از پروردگار
ایشان زیرا که در کتاب خویش دیده اند یعنی در توریت خوانده اند که محمد صلی الله تعالی علیه وسلم دو قبله
خواهد بود و جبارهم بودند در حقیقت آن حق را میپوشند و بمکابره بر بطلان میکوشند وما الله
بغافل عما یعملون ○ تعملون بتخفیف خطاب و غیبت خوانده اند و معنی که بر حسب آن مختلف
دانند انتهی اسم ماست و عما یعملون متعلق ست بغافل که خبر ماست جمله معترضه ست کنایت است
از وعید ایشان چون قادر از مجرم غافل نباشد بجرم او آگاه شود و او را بر جرم سزا کند و در عقوبت و عذاب
افگند یعنی اینست و نیست خدای از آنچه اهل کتاب عمل میکنند از انکار علم خویش بحقیقت قبله و قرآن و
حقیقت پیغمبر با و کتمان حق و تحریف توریت و امثال آن و بر قرائتی که تعملون بتا میخوانند خطاب مر اهل کتاب
را بر وجه التفات از غیبت بسوی خطاب دانند ولئن اتیت الذین اوتوا الکتب بکل ایة
ما تبعوا قبلتک ○ لام موطیه قسم ست ای قسم لئن اتیت ما تبعوا جواب قسم ست از جواب شرط فی نیابه کرده
این جمله معترضه دیگرست بیان معطوفه یعنی و من حیث خرجت فول وجهک شطر المسجد الحرام و معطوف علیه
یعنی فول وجهک بواتی ذکر مکابره اهل کتاب و کمال گمراهی ایشان درین باب یعنی اینست و اگر بیاری تو
ای محمد پیش اهل کتاب بر صدق و حقیقت قبله هر آیتی یعنی هر معجزه و دلیلی و علامتی قبله ترا پیروی نکنند
و جانب آن متوجه نگردند زیرا که ایشان با وجود مشاهده معجزات حق و دانستن براهین صدق مخالفت
ورزیده اند و انکار حق گزیده هر آیتی که خواهند شنید انکار و مکابره خواهند کرد و دل خود را بر قبول حق و اتباع صدق نخواهند آورد
وما انت بتابع قبلتهم ○ وما بعضهم بتابع قبلة بعض ما در ما انت نافیه است ضمیر منفصل
اسم اوست بتابع خبرست قبلتهم مفعول به ست مر تابع این جمله معترضه دیگرست برای بیان نسخ پیغامبر صلی الله علیه وسلم قرار دین
دوام و ثبات بر یقین و جمله و ما بعضهم بتابع قبلة بعض معترضه دیگرست معطوف ست بر معترضه سابق برای بیان مخالفت اهل
کتاب و مخالفت ایشان یکدیگر درین باب یعنی نیست و نشوی تابع قبله ایشان و نه متابعت قبله باطل شان و نه بعضی اهل کتاب
قبله بعضی را تابع باشند یعنی جهودان تابع قبله ترسایان نشوند و ترسایان تابع قبله جهودان نگردند ولئن اتبعت
اهواءهم من بعد ما جاءک من العلم انک اذا لمن الظلمین ○
این لام نیز موطیه قسم ست ای قسم لئن اتبعت اهواءهم من بعد ما جاءک من العلم بیان ما موصوله است

انک اذا لمن الظالمین جواب قسم آمده و متضمن فائده جزا شده این جمله قسمیه تذییل ست و مؤکد ست امر نفی متابعت
پیغمبر قبله ایشان را که از کلام سابق مفهوم شده و تاکید جمله از حیثیت ایراد مقصود بر وجه وکادت است این
نوع تاکید نیز غریب و خلاف عادت ست چنانچه در انی وضعتها انثی آمده و در اللهم انا لانستخفیک تحقیق شده
یعنی اینست و اگر پیروی کنی تو یا محمد هواهای ایشان را و بگذاری نماز در قبله ایشان از پس آنچه آمده ست
ترا و شناختن اینکه کعبه قبله حق ست مقرون ست بامر قول وجه شطر المسجد الحرام و قبله ابراهیم خلیل و قبله
جمیع پیغمبران جلیل بنی اسرائیل ست علیهم السلام بدرستی که تو در آن هنگام هم مثل اینست هواهای ایشان را هر آیینه
باشی از ظالمان یعنی از آن کسان که از حد تجاوز کنند و چیزی را در غیر موضع او نهند سوال چون مطلوب
از آن نماز گزاردن پیغمبر سوی قبله ایشان باشد مطلوب یکی بود و هوا هم یکی بود باید کرد اهوا بصیغه جمع
برای چه باید آورد جواب هوا یعنی خواهش ست طلب یا اعتبار کثرت طالبان متعدد باشد اگرچه هوا را
یکی بود و مطلوب یکی بود جواب دیگر آن بود که هوا نماز گزاردن در قبله ایشان متضمن چند
مطلوب بود گشتن از قبله خویش و معرفت سمت قبله ایشان و توجه کردن در نماز جانب آن چون
این مطلوب متضمن مطلوبات باشد تعبیر کردن بصیغه جمع سزاوار بود جواب دیگر آنکه توجه بسوی
قبله ایشان اگرچه یک هواست ولیکن باعتبار مرات و افراد آن اهواست جواب دیگر آنکه
یقین نماز گزاردن در قبله ایشان نظر مورد ست چه این آیت در باب نماز گزاردن سوی قبله ایشان
وارد ست و ایراد لفظ عام در خصوص مورد منافی نیست و ذکر صیغه عام برای تعمیم به تخصیص یعنی
تزیین یعنی ست و ایراد نسبت اتباع هوا با رکفار سوی پیغمبر علیه السلام با وجود عصمت او از آن و هوا
از قبیل فرض المحال بر تقدیر لیس ازاست و غیر آن از مباحث در آن در آیت و لئن اتبعت اهواءهم بعد الذی جاءک
من العلم مالک من الله من ولی ولا نصیر گذشته و شرح بیان پیوسته الَّذِیْنَ اٰتَیْنٰهُمُ
الْکِتٰبَ یَعْرِفُوْنَهٗ کَمَا یَعْرِفُوْنَ اَبْنَآءَهُمْ وَاِنَّ فَرِیْقًا مِّنْهُمْ لَیَکْتُمُوْنَ الْحَقَّ
وَهُمْ یَعْلَمُوْنَ ○ موصول با صله در محل رفع ابتدا ست جمله یعرفونه خبر مبتدا ست و در کما یعرفون
مصدریه ست جار و مجرور صفت مصدر محذوف ست ای یعرفونه معرفة کمعرفة ابناءهم و جمله وان
فریقا منهم عطف ست بر جمله سابق یا حال ست از فاعل یعرفون و هم یعلمون حال ست از فاعل یکتمون
مفعول یعلمون محذوف ست ای یعلمون الحق او یعلمون انهم یکتمون الحق یا منزله ست منزله لازم ای
وهم متصفون بالعلم و تاکید از حیثیت ایراد مقصود بر وجه وکادت نیست نه از حیثیت انکار و تردد
و توان بود که مشاهده متابع مر علم و عقل ایشان انکار قوی و دلیل جلی بر انکار کتمان حق دارند یا بنابر

ظهور علامت انکار جمله را سوکند آرند و جمله الذین تا آخر معترضه دیگریست برای شکایت از اهل کتاب بحق پوشیدن
و در اظهار باطل کوشیدن و برای البیان این که حقیقت پیغمبر و حقیقت تحویل قبله که پیغمبران خبر کرده اند در دل
دشمنان نیز پیوسته و جز دل ایشان مبرهن گشته و چون مضمون این جمله مقررست بر مضمون جمله و ان الذین
اوتوا الکتاب لیعلمون انه الحق من ربهم را از جهت کمال الاتصال فصل کرد الذین آتیناهم الکتاب تا آخر
بغیر رابط عطف آورد و ترک تاکید بان از جهت اکتفا بتاکید جمله اولی بود و اعتماد بر حصول مقصود ورد
انکار در کلام اول باشد معنی اینست آنکسانی که ایشان را کتاب داده ایم و بعضی در دل ایشان نهاده ایم
پیغمبر را همچو شناختن پسران خویش می شناسند و حقیقت پیغمبر علیه السلام بیقین پیدا نند و بعضی
گروهی از ایشان بر آئینه حق را بپوشند و حال آنکه ایشان بحقیقت محمد و حقیقت قبله عالم دارند.
با علم در انکار حقیقت پیغمبر میکوشند پس ایشان حقیقت تحویل را نیز پیدا نند و با علم از قبله روی میگردانند
اَلْحَقُّ مِنْ رَّبِّكَ الحق خبر مبتدا محذوف ست و لام در و لام جنس ست من ربک ظرف
مستقر ست حال ست یا صفت ست یا خبری دیگر ست و توانا بود که الحق مبتدا باشد و لام در و لام
عهد بود ای الحق المذکور من ربک یا لام جنس بود ای جنس الحق من ربک و ما لیس من ربک فلیس بحق
و جمله بهر دو وجه تذییل ست معنی اینست حق یعنی تحویل قبله حق ست از پروردگار تو یا حق مذکور کاین ست
از پروردگار تو **فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُمْتَرِيْنَ ۞** فاء سببیه من الممترین خبر ست ع ۱۴
مر فلا تکونن معنی اینست چون دانستی که دین تو صادق ست و قبله تو حق ست و وحی تو یقین و قرآن
حجتی مستقیم و متین ست پس مباش از شک آرندگان و تردد کنندگان **سوال** چون پیغمبر را مطلقا
شک نباشد در حق او چه بجای نهی از شک بود **جواب** برای نهی از بدی مظنه وقوع حاجت نیست چه
خطاب لا تتبع مع الله الها آخر بمعنی از این معنی ست شک نیست که پیغمبران مکلف اند مامور اند
بایمان منهی اند از کفر و عصیان پس نهی از شک برین وجه مستبعد نبود سوال مذکور وارد نشود و اولی
آنست که نهی مذکور پیغمبر را علیه السلام بر وجه تعریض از اشخاصی که شک دارند آمده چنانچه در لئن اشرکت
لیحبطن عملک تحقیق شده و این تعریض بر سبیل مجاز بود و نحو خطاب بغیر سود می بر شنوانیدن بود
در افزونی معترف باشد **وَلِكُلٍّ وِّجْهَةٌ هُوَ مُوَلِّيْهَا** مولیها بر صیغه اسم فاعل و مفعول خوانده
و معنی هر یکی بر حسب آن قرائت ضمیر هو عاید ست بسوی کل و ضمیر مولیها عاید ست بر وجهة و مفعول
ثانی ست مر مولی را مفعول اول محذوف ست ای هو مولی الوجه تلک الجهة و تواند بود که ضمیر هو عاید بر خدا
عز و جل بود و سبب توجه گردانیدن خدای بسوی حق و باطل اراده و تخلیق ست و جمله بر تقدیر

صفت نشد مر وجهة و وجهة مبتدا است لكل خبر مقدم است و جمله معترضه است براى بيان اين كه جهات
توجه مختلف است آنچه نيكوتر است بايد پسنديد و آنچه بهتر است بايد گزيد يعنى امتهاست مر هر يكى را جهتى
كه او روى خويش را بسوى آن جهت گردانيده است و آن نسبت را شرع او را توجه خويش دانسته است يا هر يكى
را جهتى است كه خداى عز و جل او را سوى آن جهت ميگرداند و آن جهت را جهت توجه او ميخواند كسى را توجه سوى
اسلام است و كسى را روى بر اصنام است كسى را دل بر مال و دستگاه كسى خاطر بر حشمت و جاه كسى
را چشم بر نسوان كسى را ديده بر فرزندان كسى را دل بر دنيا و سخن او كسى را خاطر بر متابعت هوا مصرع
هر قوم راست راهى و دينى و قبله گاهى و بعضى از وجهة قبله مراد دارند يعنى اين كلام هر قومى را از اهل
اديان قبله است ميل دارند و در قرأت هو موليها بصيغه اسم مفعول هو مضمر باشد كه جايز كه كل بود
يعنى چنين آيد هر يكى را جهتى است كه او سوى آن متوجه گردانيده بود و معنى است كه بدان روى آرايند
شود فاستبقوا الخيرات اينجا الى مضمر است اى فاستبقوا الى الخيرات فاجعلوها وجهتكم
و استقبلوها اين جمله معترضه است براى تنبيه بر طريق و اعلم فعلم المرء ينفعه ان سوف ياتى كل ما قدرا
يعنى اى مومنان پيش دستى كنيد و پيش روى بگزينيد بسوى خيرات و طاعات و حسنات و بر استعمال
خير را جهت توجه سازيد و از دل و جان با فعال نيك بپردازيد اين ما تكونوا يأت بكم
الله جميعا اين جمله بيان است مر جمله فاستبقوا الخيرات و خطاب مر مومنان راست يعنى آ
هر جا كه شما باشيد و هر مقامى كه گزينيد مقام خير باشد يا مقام شر بود شما را خداى عز و جل بيكجاگى در
محل حساب و موضع ثواب و عقاب بيارد و بر حسب آن طاعات و خيرات در مقامى كه سزاوار بود
بيارد و عاقل خود آنست كه در حسابگاه بهيچ و شر بهيچ نبود پس بايد كه مقام خير گزينند و بسوى خير توجه
از هم بنمايند تا او را در حسابگاه در مقام خير آرند و بقوت حساب مشاهده حال نظر لطف بگمارند ان
الله على كل شىء قدير ○ اين جمله تذييل است چه قدرت بر همه چيز را بيشانه
قدرت است بر او بردن در حسابگاه بود و تاكيد باعتبار معنى از جهت رد انكار منكران شده
يعنى اى مومنان بدرستى خداى عز و جل بر همه چيز توانا است هر چيز كه كردن آنچه خواهد تواند بندگان را
بهر جهت كه خواهد متوجه گرداند در خيرات و طاعات جزا دهد و در معاصى و سيئات عقوبت كند همه را
در حسابگاه جمع تواند كرد و در عقوبت و انعام توانا او بود ومن حيث خرجت قوله
فول وجهك شطر المسجد الحرام امر است طرف يعنى فى سفره چنانچه در سنين قبل ان تنزل التعبية و
من بعد ان نسخ الشيطان گفته اند و حيث ظرف براى شرط است فول جواب است و جهت كه مفعول است

مر قول شطر المسجد الحرام ظرف است این جمله معطوف است بر فول وجهک شطر المسجد الحرام و آن مطلق بود لیکن
از جهت ورود و در نماز گزاردن در مدینه موهم خصوص می بود و نمود جمله معطوفه را مقید بخروج از مدینه کرد
برای دفع وهم مذکور بر سبیل تکمیل آورده و بعض منافی که میان معطوف و معطوف علیه آمده میان دو کلام
متصل واقع نشده چنانچه گذشت و وجه دیگری بتحریر پیوست معنی اینست و هر جا که بیرون آئی نماز گزار
و روی جانب مسجد حرام بیار وَاِنَّهٗ لَلْحَقُّ مِنْ رَّبِّكَ ای و ان تحویل القبلة من بیت
المقدس الی الکعبة للحق من ربک و این جمله تذییل است تاکید جمله از جهت رد انکار کسانیست که منکران
حقیقت استقبال کعبه بودند و بر انکار آن اصرار نمودند معنی اینست بدرستی که تحویل قبله از بیت المقدس
سوی کعبه که مضمون قول وجهک شطر المسجد الحرام است هر آینه حق است از پروردگار تو که پروردگار
ذو الجلال و الاکرام است وَمَا اللّٰهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُوْنَ ۝ تعملون بصیغه غیبت
و خطاب خوانند و معنی آن بر حسب آن دانند این جمله معترضه است برای وعید و ترهیب و بشارت چه
چه اخبار از آگاهی قادر مطلق بر جرایم مجرمان موجب است مر متمرد بیدولت را ایشان معنی اینست و
خدای تعالی غافل نیست از آنچه شما میکنید یا از آنچه ایشان میکنند علی اختلاف القراءتین عمل شما میداند
و آوردن شما در حساب گاه میتواند وَمِنْ حَيْثُ خَرَجْتَ فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ
الْحَرَامِ ۭ وَحَيْثُ مَا كُنْتُمْ فَوَلُّوْا وُجُوْهَكُمْ شَطْرَهٗ ۙ این جمله تاکید است مر جمله ومن حیث خرجت
فول وجهک شطر المسجد الحرام را بتکریر و جمله وما الله بغافل عما تعملون معترضه است میان تاکید و موکد
برای تنبیه و بیدار بندگان تا خدای را بر اعمال خویش آگاه دانند و از کارهای ناپسندیده باز مانند
سوال در جمله موکده واو نیاورند و آوردن واو را درین جمله چه وجه سایغ پندارند جواب اینست تاکید
که بتکریر است اگر در موکده واو باشد تکرار او باید آورد و اینجا واو بود زیرا که درین صورت تاکید جمله با تاکید عطف
میشود و تکرار معطوف با معطوف می آید چنانچه گویند جاءنی زید و عمرو جاءنی زید و عمرو معنی آیه بالا گذشت و نیز تشریح
بیان پیوست لِئَلَّا يَكُوْنَ لِلنَّاسِ عَلَيْكُمْ حُجَّةٌ لام در لئلا متعلق
بمحذوف است ای حولنا القبلة من الکعبة الی بیت المقدس ثم من بیت المقدس الی الکعبة لئلا یکون
للناس ای للیهود علیکم حجة بان یقولوا انه لیس ذا قبلتین وقد وصف النبی الموعود فی التوریة
بکونه ذا قبلتین فلو لم یحول لم یکن ذا قبلتین فیحتجوا علینا بانه لیس بالنبی المذکور فی کتابهم لعدم کونه ذا قبلتین
ولا المشرکین بان یقولوا انه ترک متابعة جده ابراهیم الذی یدعی اتباعه و جمله مذکوره مستانفه است
چنانستی که بعد شنفتن تحویل قبله کسی سوال از حکمت تحویل کرد فقیل حولنا القبلة لئلا یکون للناس علیکم

حجتی یعنی تسلطی است آورده‌اند یعنی اینست قبله را از کعبه سوی بیت المقدس گردانیدیم زیرا که صفت بودن
تو صاحب القبلتین که بیان صفت در توریت مذکور بود می رسانیدیم تا نباشد مردمان را یعنی یهودان
را بر شما ای امتان محمد در طعن او حجتی و در انکار نبوت او حجتی بر آنکه بگویند که محمد پیغمبر صلی الله تعالی
علیه وسلم آخر زمان در کتابها پیغمبریست که خداوند دو قبله بود و محمد صاحب دو قبله نیست پس پیغمبر نباشد
محمد را صاحب دو قبله گردانیدیم تا ایشان را بسبب این حجت نماند و کسی این نوع احتجاج کردن نتوانند
إِلَّا الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ مگر آنان که ستم کردند این استثنا متصل است از ناس سوال چون لازم آید که
ظالمان را حجتی در طعن پیغمبر باشد و حجتی در انکار نبوت بود جواب تواند بود که کلام از قبیل تاکید المدح
بما یشبه الذم و از قبیل فلان لا خیر فیه الا انه یسیء الی من احسن الیه باشد و تواند بود که مستثنی
باشد یعنی لئلا یکون لاهل الکتاب علیکم حجة بما فی التوریة من ان النبی آخر الزمان یکون ذا قبلتین
لکن المشرکین یحتجون بحجة فاسدة لا یقبلها عقل ولا یقبلها نقل وهی انه رجع عن القبلة فلعله یرجع عن
الدین او لانه متحول فلا یستقیم علی الدین ولا یثبت اه انها حجة فاسدة لان التحول بامر الله و تحویلهم
لم یحول من حیث انه فی حیثیتهم سموه حجة و ذلک یعنی مگر آنکسانی که ایشان ظالمند حجتی نابوده باشند
و بکلام نادرست و باطل بر و ازند که در بنا نهند آن را اقتضای عقل و انا پیشه کنند او را باقتضای مشرکان گویند از قبله
گشته است از دین نیز خواهد گشت متحول است برو این نتوان ... و یهود گویند از توجه
بیت المقدس سوی کعبه پیوسته مایل بسوی دین آبا خویش گشته است و ندانند که تحول قبله بحکم
فرمان خدای عز و جل بوده از قبیل پیغمبر علیه السلام روی نموده نشود سوی او نشود آن مذکور
و باطل باشد فَلَا تَخْشَوْهُمْ وَاخْشَوْنِي فاء سببیه و اخشونی عطف است بر لا تخشوهم
معنی اینست چون دانستید که ظالمان را متمسک صحیح نیست و دلیلی که ایشان می آرند واهی
پس از ایشان خوف مکنید و از عقوبت من بترسید وَلِأُتِمَّ نِعْمَتِي عَلَيْكُمْ
عطف است بر لئلا یکون للناس علیکم حجة و جمله فلا تخشوهم واخشونی معترضه است میان معطوف و معطوف علیه
معنی اینست از توجه سوی بیت المقدس بگردید سوی کعبه روی آرید تا مردمان را بر شما حجتی نبود و برای
نباشد و تا بر شما نعمت خویش تمام گردانم و شما را بمطلب برسانم و این هر دو یعنی معطوف و معطوف علیه
متعلق اند بمفهوم کلام سابق ای حولنا القبلة من الکعبة الی بیت المقدس ثم من بیت المقدس الی الکعبة
و آن متضمن دو مدعا بود و تعلق این دو جار و مجرور بدان دو مدعا بر طریق لف و نشر روی نمود و تحویل قبله
از کعبه سوی بیت المقدس برای این بود تا وصف او بود دو قبله شود ایشان را بدانچه در توریت است از صفت

پیغمبر آخر الزمان است نبی القبلتین واقع شده احتجاج و تمسک برود و تحویل از بیت المقدس سوی کعبه برای
آن بود تا مطلوب پیغمبر صلی الله تعالی علیه وسلم که تحویل از قبله اهل کتاب سوی قبله جد او ابراهیم خلیل و
قبله پیغمبران علیهم السلام بحصول پیوندد و در حق پیغمبر اتمام نعمت شود یا عطف بر جار و مجرور محذوف متعلق
واخشونی باشد بتقدیر واخشونی لاحفظکم ولاتم نعمتی علیکم بود و تواند بود متعلق فعل محذوف دارند
و آن فعل را معطوف بر اخشونی شمارند تقدیر چنین آید واخشونی واطیعونی لاتم نعمتی علیکم معنی آنست
از من بترسید تا شما را بر طاعت توفیق دهم و تا نعمت خویش را بر شما تمام کنم یا گوئید از من بترسید
و مرا مطیع باشید تا نعمت خویش تمام گردانم و شما را بمطلوب برسانم و تمام نعمت سلامتی ایمان و دخول
جنان است و حصول رضوان و دیدار رحمان است **وَلَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ ۝** ای ولکی
تهتدوا و استعاره لعل برای آنکه از جهت مشارکت مرجو و غرض در ترتب بر غیر و تعقب عطف است
بر لاتم نعمتی علیکم معنی آنست و تا شما راه راست یابید و حسن حکمت کارهای خدا دریابید اتم الله
تعالی علینا نعمته و افاض علینا رحمته **كَمَا أَرْسَلْنَا فِيكُمْ رَسُولًا مِنْكُمْ**
يَتْلُوا عَلَيْكُمْ آيَاتِنَا وَيُزَكِّيكُمْ وَيُعَلِّمُكُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَيُعَلِّمُكُمْ
مَا لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ ۝ کما ارسلنا متعلق ولاتم نعمتی است ای لاتم نعمتی علیکم اتماما کارسالنا
فیکم رسولا منکم ابتدا فیکم ظرف ارسلنا است رسولا مفعول به است منکم حال است یا صفت است
مر رسولا و بر هر دو تقدیر ظرف مستقر است جمله یتلو حال است از رسولا یا صفتی دیگر است علیکم متعلق
بیتلوا آیاتنا مفعول است مر یتلو و یزکیکم معطوف است بر یتلو و یعلمکم الکتاب والحکمة عطف است بر
یزکیکم تقدیر ان فیه ضمیر لم تکونوا اصله ما است ما موصول با صله مفعول است مر یعلمکم جمله یعلمکم عطف است
بر یعلمکم الکتاب یعنی اینست تا تمام کنم نعمت خویش را برای تکریم شما در انتها چنانچه فرستادیم رسولی
را از شما یعنی از جنس شما که محمد است برای تعلیم شما در ابتدا رسولی که آیات ما یعنی آیات کتاب ما را
بر شما بخواند و از لوث معاصی و مساوی پاک گرداند یعنی برای پاکی شما سبب شود و بسبب بیان او
خدای تعالی شما را علم و عمل دهد و از بد اعتقادی باز دارد و از لوث اجرام پاک کند و اسناد یزکیکم بسوی
رسول از جهت آنست که او سبب است یعنی یزکیکم باشد و سبب بود و کتاب خدا یعنی قرآن شما را بیاموزاند
و حکمت یعنی علم حلال و حرام و معالم دین کرد آنچه هیچ بر شما نادانسته آن تعلیم کند و آنچه سر است
در دل شما افگند و این کلام از باب ظنا است تعمیم بعد تخصیص تعلیم کتاب است **فَاذْكُرُونِي**
أَذْكُرْكُمْ ... است مر فولوا وجوهکم شطره ای فولوا وجوهکم شطره یکبار ذکرید فاذکرونی

معافقه

اذکرکم جواب امر ست بغیر فا مجزوم شده یا جواب شبیست جمله کما ارسلنا ست ای فاذکرونی بالانعام
اذکرکم بالاکرام معنی انیست چون شمارا بانعام مکرم گردانیدیم و باتمام نعمت رسانیدیم پس یاد کنید
مرا بانعام یاد کنم شمارا باکرام اذکرونی بالعبادة اذکرکم بالافادة یاد کنید مرا بعبادت یاد کنم شمارا
بافادت اذکرونی بالتذلل اذکرکم بالتفضل یاد کنید مرا به تذلل یاد کنم شمارا بتفضل اذکرونی
بالمعذرة اذکرکم بالمغفرة یاد کنید مرا بمعذرت یاد کنم شمارا بمغفرت اذکرونی بالدعاء اذکرکم بالعطاء
یاد کنید مرا بدعا یاد کنم شمارا بعطا اذکرونی فی ملاء من الناس اذکرکم فی ملاء من الملائکة یاد کنید مرا میان
جماعت آدمیان یاد کنم شمارا میان جماعت فرشتگان اذکرونی فی السراء اذکرکم فی الضراء یاد کنید
مرا در یسر یاد کنم شمارا در عسر اذکرونی فی الحیوة اذکرکم بعد الممات یاد کنید مرا در حیات یاد کنم شمارا بعد از ممات
وعلی هذا وَاشْكُرُوا لِي وَلَا تَكْفُرُونِ ۝ واشکروا لی با معطوف خویش
عطف ست بر اذکرونی معنی انیست و مرا در نعمتها من شکر گزارید و کفران نعمت روا مدارید یَا أَيُّهَا
الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ
صوم را بمعنی حبس نفس از شهوت بطن و فرج دانند باسم صبر که بمعنی حبس نفس ست خوانند و تواند بود
که از صبر حبس نفس در مطلق عبادت مراد شود و ذکر صلوة تخصیص بعد تعمیم بود و تواند که از صبر حبس نفس
بر ثبات قدم در محاربه عدو که جهاد ظاهر ست مراد دارند و ذکر صلوة بعد او باعتبار آنکه جهاد باطن
و با محاربه با شیطان ست و آنرا جهاد اکبر گفته اند ملایم شد از اینجا چنانچه مرویست از حضرت پیغمبر رجعنا
من الجهاد الاصغر الی الجهاد الاکبر برین وجه جمله استعینوا بالصبر والصلوة از جهت آنکه عبادت نتیجه
از شکر ست بیان جمله واشکروا لی باشد و تواند بود که از صبر صبر بر مصایب و بلایا مراد شود و از صلوة
اشتغال نماز در وقت مکاره و شدائد مراد گردد که چون مشکلی و شدیدی پیش آمد از نماز باز دارد
واشتغال بصلوة بدا و مست بر نماز دران وقت دلیل کمال ایمان و برهان استقرار قوة ایمان
جمله استعینوا استینافیه ست که چون ذکر شکر نعم و صبر بلایا کرد
البلایا والمصایب آورد و جمله ثالثیه مبرهن وجه معترضه
ای مومنان برای رسیدن بنیان باری چون بعبادت إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ ۝
ای دران باشد عالم باحوال الصابرین ناظر بهم جمله تذییل ست
صبر بود و تقدیم ملوح تاکید جمله سابق شود معنی انیست احوال صابران
مر ایشان احوال حبس کنندگان نفس بر عبادت و باز مانندگان رضا حق از عبادت

ع ۵

یاری کردن و نگاه داشتن بتوانند و صیت مذکوره نشاید پس مراد او غیر مبین ست و چه تاویل آن نهایت سست
اما سلف مراد آنرا حق دانند و خود را مشغول بتاویل آن نگردانند نزدیک ایشان بر حقیقت مراد اعتقاد
باید کرد و دل را بر تاویل نباید آورد وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ يُقْتَلُ فِي سَبِيلِ اللّٰهِ اَمْوَاتٌ ۚ بَلْ اَحْيَاءٌ
اموات خبر مبتدا محذوف ست ای هم اموات و جمله مقول ست این جمله عطف ست بر جمله استعینوا
بالصبر والصلوة اگر صبر صبر بر عبادت و ثبات قدم و قرار و تحرز از تولی و فرار مراد باشد نسبت معطوف
با معطوف علیه از جهت آنکه ذکر شهادت با جهاد مناسبت تمام دارد ظاهر بود و اگر صبر بر بلایا و شداید
مراد شود هم ذکر شهادت مناسب باشد چه شهادت نیز از روی ظاهر از بلایا و شداید بود و اگر صبر بر عبادات
و طاعات مراد دارند هم معطوف با معطوف علیه مناسب پندارند زیرا که جهاد از جهت اظهار دین خدا
و اعلاء کلمه علیا ست بعضی از نوع عبادت ست و شهادت از توابع او را که این سعادت ست و اگر از
صبر صوم مراد شود که حبس نفس ست از شهوت لیلی و قیح هم مناسب بود زیرا که جهاد و صوم هر دو
قهر دشمن خدا اند هر دو موضوع برای مخالفت هوا اند جهاد قهر کفار ست و صوم قهر نفس بل که بردار احیاء خبر
مبتدا محذوف ست ای بل هم احیاء و این معطوف ست بر تقولوا هم اموات مقدر یعنی بل قولوا هم
احیاء آمده باثبات امر بل قولوا احیاء منفی سابق و خبر مسکوت عنه شده یعنی آنست مگوئید مر کسانی
را که جهاد میکنند در راه رضاء خدا کشته میشوند که ایشان مردگانند بلکه بگوئید که ایشان زندگانند
وَلٰكِنْ لَّا تَشْعُرُوْنَ ۝ چون سامعان اخبار بل احیاء شنیدند شاید وهم حصول شعور حقیقت
آن حیات و کیفیت آن بر ما وجود را بر طمع حصول آن مشاهده دارند رفع این وهم کرد جمله و لکن
لا تشعرون برای استدراک آورد یعنی اینست و لیکن شما حقیقت حیات ایشان ندانید و شعور کیفیت
آن نتوانید سوال نشاید نیست که شهدا مرده اند احوال ایشان بمیراث پیوسته و زنان ایشان
فارغ گشته حقیقت موت متحقق شده ایشان را احکام متعلق پیش آمده و الحقایق لا تنفی والمستقل عن المسمی از مرده
موت چگونه نفی کنند و مرده را زنده بچه وجه گویند جواب آنست که نفی حقیقی که محقق است و اثبات معنوی که
انست بسبیل تحقیق روا نبود اما بوجه تمثیل چرا روا نباشد چنانچه گویند چون فلان مرد بمیرد خار در چشم
او خلید و چون بنشسته می خواند خون در دل و جان تحقیق خار در چشم او نخلید و خون از تن او نرفته زیرا که
حال او چنین حال کسی باید که او را این چنین حال پیش آید در این کلام نیز شهید بتحقیق مرده حیات را بعد هم
سپرده لیکن از جهت اجر نزد قتل بوده هم شهادت بان شود دلیل که نفی ثبوت نمی کنند فرحین بما آتیهم الله من
فضله ممکن است الا آنکه کمال انسانی همیانکه که در ایشان ثبوت منتفی باشد و حیات متحقق باشد نظر

نفی و اثبات مذکور نفی بشریت متحققه و اثبات ملکیت متقیه آمده است بر وجه تمثیل چنانکه ما هذا بشرا ان هذا الا ملک کریم متحقق شده است و در حدیث است ان ارواح الشهداء فی جوف طیر خضر تسرح من ثمار الجنة وتشرب من انهارها وتاوی الی قنادیل من نور معلقة بالعرش یعنی بدرستیکه ارواح شهدا در حوصله پرندگان سبز در می آیند پرندگان مذکور ثمار جنت میخورند و آب از جویبار بهشت می آشامند و در قنادیل نور که معلق بعرش است باز میگردند و قرار میگیرند و از سید الناس ابن عباس رضی الله تعالی عنهما مرویست که شهدا در کرانه جوی در قبه باشند از میوه های بهشت بر اندازه غذا دنیا و عشا آن رزق خورند و روز قیامت فرشتگان را فرمان شود بروند بیارند بهترین خلق را در عرصه قیامت حاضر آرید فرشتگان گویند ایشان کیانند و بچه شناخته شوند فرمان شود شهیدانی که تن و مال خویش را در کار حق درباخته اند و جان و روان خود را فدا اعلای دین ساخته اند ایشان را تیغها برکشف کرده بیارند در مساکن بهشت که برای ایشان بنا شده در آرند و نیز در حدیث است شهدا را فردا قیامت حشر کنند از جراحتهای ایشان خون روان باشد که رنگ او رنگ خون و بوی او بوی مشک باشد سوال میان در آمدن روح شهدا در قالب پرندگان و میان تناسخ که پیش اهل اسلام منفی است پیش اصحاب سریرت و ارباب بصیرت فرق چیست جواب تناسخ آنست که روح از قالبی بقالب دیگر که بی روح است در آرند و قالب بی روح را بدین روح زنده گردانند و این ارواح را بقدرت کامله در قالب پرندگان زنده در می آرند و بخوردن و آشامیدن پرندگان مذکور بهره مند میگردانند فضائل شهدا بسیار است و مدایح ایشان بیشمار است چه ایشان جان در کار خدا درباخته اند و سر در اعلای کلمه علیا در معرکه انداخته اند جوانمردی میدان تن و جان کرده و گردن در ربقه هلاک در آورده مصرع الجود بالنفس اقصی غایة الجود و ایشان مثوبات شهادت اثر قوت ایمان ایشان است الجنة تحت ظلال السیوف در حق ایشان در بیان است و السیف محاء الذنوب مرتبه ایشان را تبیان است طوبی لهم ثم طوبی لهم چه بیقین بود بر طریق خوب یافتند و بشری لهم ثم بشری لهم چه بذل حیات فانی بسوی عیش باقی شتافتند ولنبلونکم بشیء من

الخوف والجوع ونقص من الاموال والانفس والثمرت

لام در جواب قسم است ای نقسم لنبلونکم بشیء متعلق است بنبلونکم من در من الخوف بیانیه است جار و مجرور صفت است بشیء من الاموال متعلق است بنقص و جمله ولنبلونکم معترضه است برای انبار از ابتلا و اختبار از بلاوی تا بر حکم بندگی دل بر آن نهند و بخواست حق رضا دهند اگر خبر کرده بلائی که خواسته است

یکایک آورد می آفت بغیر گمان و خیال روی میشود بلا ناگهان از بلای منتظر بصعوبت تر بود پس بعد آن صبر میفرماید و بواو بیان خبر نقصان میفرماید **معنی** اینست و هر آینه شمارا مبتلا گردانیدیم و اظهار کنیم انچه در شما مشاهده اینهم بچیزی از ترس دشمنان و ظالمان و کفار و اشرار و ترس حیوانات مهلکه چون شیر و پلنگ و گژدم و مار و از گرسنگی بسبب امساک سیل و باران و بی توشه شدن در بیابان و گم شدن بعض اموال از رسیدن آفت در زروع و ثمار از ژاله و ملخ و حر مفرط و برد بسیار و وقوع سرقه و غارت و کساد اموال تجارت و از نقصان در نفسها بکشته شدن اصحاب و اعوان و مردن اقارب و اخوان و رسیدن آفات از اوجاع و اسقام و برص و جذام و شکستن دست و پا و سست شدن اعضا و نقصان تن بجسم عمی و از گم شدن بعضی از ثمرات که حاصل ست از النفس و ذوات مراد از ثمرات فرزندان که مردن ایشان حکم رفتن جان دارد بلکه مردم ایشان را عزیزتر از جان میشمارند و حمل ثمرات بر ثمرات درختان مشکل ست که آن در نقص اموال داخل ست تنکیر شئی برای تقلیل ست و مراد بشئی از شئی قلیل ست بر مشفقی که کسی را برسد و هر بلائی که مردم بدان مبتلا شود اگرچه بزرگ باشد بنسبت انچه بالاتر ازان ست اندک نماید و بر نارسیدن انچه بالاتر ازان ست شکر لازم آید بدین ابتلا انچه در مبتلا معلوم خدا ست از جزع یا صبر یا رضا و شکر پیدا آید و استعدادی که در وی پنهان بود روی نماید **سوال** مخاطبان از وقوع بلا در آینده خالی الذهن بودند انکاری و ترددی نداشتند وجه تاکید جمله چیست ایراد تاکید بر جمله مبنی است **جواب** مقصود از جمله مذکوره ابتلا بر بلوی و توطین دل بر رضا ست تاکید برای ابراز مقصود بر وجه اکد ست و این نوع تاکید نیز بلغا را عادت ست چنانچه در انی وضعتها انثی تحقیق شده و در انی وهن العظم منی آمده

وَبَشِّرِ الصّٰبِرِيْنَ ○ الَّذِيْنَ اِذَآ اَصَابَتْهُمْ مُّصِيْبَةٌ ۙ قَالُوْٓا اِنَّا لِلّٰهِ وَاِنَّآ اِلَيْهِ رٰجِعُوْنَ ○ اُولٰٓئِكَ عَلَيْهِمْ صَلَوٰتٌ مِّنْ رَّبِّهِمْ وَرَحْمَةٌ وَاُولٰٓئِكَ هُمُ الْمُهْتَدُوْنَ ○

و بشر عطف ست بر لا تقولوا اختلاف خطاب مخاطب جمعا و افرادا موجب التفات آمده چنانچه در خطاب قوم افعلوا کذا و در خطاب به رئیس ایشان افعل کذا تحقیق شده و اگر پیش از یا ایها الذین آمنوا استعینوا بالصبر والصلوة قل مقدر دارند و بشر الصابرین را عطف بران قل محذوف پندارند از تعلق مذکور فراغ بود و تفرق خطاب مشکل نشود و الصابرین مفعول بشر ست اذا اصابتهم مصیبة شرط ست قالوا با متعلقاتش جواب جزای شرط ست جمله شرطیه صله موصول ست و موصول با صله صفت ست مر الصابرین را جمله اولئک علیهم صلوات من ربهم تا آخر خبر مبتدا ست الذین صفة الصابرین خود در بیان بود و تنکیر صلوة برای تکثیر و تعظیم است

و تنکیر رحمت برای نوعیت و تفخیم است معنی اینست بشارت ده ای محمد کسانی را که بر مصائب صبر کنند
و خود را در جزع و فزع نیفگنند آنانکه چون ایشان را مصیبتی برسد و آفتی و مشقتی افتد انا لله و انا الیه
راجعون گویند و در راه ترجیع و صبر پویند بدرستی ما همه مر خدای را ایم حکم او بر ما خواهد گذشت [illegible]
قضا کرده در مشیت و ارادت آورده است خواهیم پیوست که جان و فرزندان ما همه از آن او اند
و همه در راه تقدیر آدمی پویند نا داده و امانت توانند داد و داده را او اند که باز ستاند و در خبر است که پیغمبر
صلی الله تعالی علیه و سلم را شمعی کشته شد پیغمبر استرجاع یعنی گفتن انا لله و انا الیه راجعون [illegible] پرسیدند که
یا رسول الله این نیز مصیبت باشد پیغمبر علیه السلام فرمود هر چیز که از و قلقی در باطن و قلقی در دل پیدا آید
مصیبت بود و ایشان ای محمد بر ایشان است رحمتها از پروردگار ایشان در آخرت و یک رحمت مخصوص در دنیا
چنانچه در حدیث آمده ان لله مائة رحمة فمنها رحمة یتراحم الخلق بینهم و تسع و تسعون لیوم القیمة پس مر خدا
را صد رحمت است نود و نه است در آخرت و یکی در دنیا و ایشان اند راه راست یافته اند [illegible]
و بندگی شناسنده اند و در راه حق شتافته اند و از گمراهی نالیده [illegible] خدا فرمود إِنَّ الصَّفَا وَالْمَرْوَةَ
مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ ۝ در آیه و حیث ما کنتم فولوا وجوهکم [illegible] توجه بکعبه و آنچه تعلق [illegible] دارد
ذکر کرد پیشتر ازین در آیت لیس البر ان تولوا وجوهکم الآیه حکمی از احکام قبله در بیان آورده [illegible]
بر قول کسیکه خطاب مذکور عام است مر اهل کتاب و اهل اسلام است از جهت خوض کردن و افگندن [illegible]
وارد گشته و از جهت مبالغه کردن ایشان در اهتمام در آن [illegible] چنانچه [illegible] آمده [illegible]
روی نماید ظاهر است و بر قول کسیکه خطاب مر اهل کتاب است [illegible] در بیان حکم قبله [illegible] ذکر [illegible]
این باب است و بیان این آنست که جهود تولیه وجه بسوی [illegible] بیت المقدس [illegible] چون [illegible]
و نصاری جانب مشرق و مغرب بود سیما خود را ای ارادت [illegible]
چون بالا ذکر تولیه وجوه بود و هر دو نیز ذکر تولیه وجوه [illegible] ان الصفا و المروة [illegible]
چندانکه دیگر [illegible] ذکر تولیه وجوه بعضی [illegible]
نزدیک مکه و در امم سابقه اساف نام مردی بود و نائله نام زنی [illegible] در کعبه زنا کردند [illegible]
گشتند مردمان از جهت عبرت یکی را بالای صفا داشتند و دوم بالای مروه [illegible]
بت پرستان ایشان را بر صورت سنگ تراشیده [illegible]
خلق برای پرستش جمع شدند [illegible] پرستش بتان مذکور [illegible]
مسطور را از بتان مذکور خالی کردند خلق [illegible] اسلام [illegible]

اسلام گشت صفا و مروه محل پرستش اساف و نایله بود مردمان را سعی میان آن دو از جهت تشبیه بکفار گرانها
موجب اثم و جناح میشود برای بندگان جناح این آیه نازل گشت و این تعلیم نوبه ده پیوست و چون مضمون
این جمله از جهت آنکه صفا و مروه از معابد اصنام بود و بودن آن از شعایر اسلام مر ایشان را مستبعد مینمود
مظنه سوال بود بطریق کانی السیت کا جد متکلم اقی استبعاد بر سبیل مبلغی و بیقینی محل تاکید باشد آنکه سعی پیغمبر
صلی الله تعالی علیه وسلم و امر بدان ملوح باعظام مقام دارند بتقدیم ملوح تاکید جمله بانه بیدارند معنی
آنست که سعی میان صفا و مروه از شعایر خدا است و از مواضع عبادت و طاعت وی فمن حج البیت
او اعتمر فلا جناح علیه ان یطوف بهما فاء سببیه است من شرطیه حج البیت شرط است او اعتمر عطف است
بر وی فلا جناح علیه جزای شرط است ان یطوف بهما استان یسمت مینمود معنی آنست که هر که حج خانه کعبه
بگذارد یا عمره بجا آرد پس او را بزه نبود در طواف کردن میان ایشان یعنی سعی نمودن میان ایشان تا باشد
ومن تطوع خیرا فان الله شاکر علیم ○ این شرطیه عطف است بر شرطیه
سابقه معنی آنست که هر که تطوع کند خیری را پس بدرستی که خدا شاکر است جزا دهنده و دانا
قد گذارد چند سعی را بیش باشد بر آنچه واجب است و تاکید ثواب آن شد
و این نوع تاکید بلیغ را اعادت شده است از آنکه در سعی میان صفا و مروه در عهد صحابه و تابعین اختلاف بود
بعض صحابه چون انس و ابن عباس و ابن الزبیر و بعض تابعین چون مجاهد و عطا سنت بودن و تطوع قایل بودند
بترک او و سعی جبر می قایل نمی شدند و آیه فلا جناح علیه ان یطوف بهما ومن تطوع خیرا فان الله شاکر
علیم را دلیل اثم و شبهه سوال بسعی جبر نمیداشتند نزدیک امام مالک و امام شافعی
چون سعی مذکور رکن حج بود و بفوت او فوت حج باشد و حدیث ان الله کتب علیکم السعی فاسعوا
میکنند و بدین حدیث سعی از جمله ارکان شمرند و نزدیک ابو حنیفه رضی الله تعالی عنه واجب است بفوات
فوت حج نشود و بترک او دم لازم شود و دیگر آنکه بعد قرن صحابه و تابعین لزوم سعی و انتفا صفت تطوع
که یکی از دو قول ایشان بود باجماع پیوسته و اجماع رافع خلاف سابق شده قایل شدن بتطوع بودن
سعی متروک گشته سوال اجماع ناسخ کتاب نشود و اجماع مذکور حکم آیت را که اباحت سعی است
رافع چگونه شد جواب اجماع رافع کتاب نتواند بود و لیکن اجماع چون بر خلاف حکم کتاب ثابت شود
دلیل بر تحقق و ثبوت ناسخی نزدیک مجتهدان باشد برفع کتاب اجماع بدین وجه تواند بود و بدین
طریق رفع تواند شد ان الذین یکتمون ما انزلنا من البینت والهدی
من بعد ما بیننه للناس فی الکتب اولئک یلعنهم الله ویلعنهم اللعنون ○

هر دو جار و مجرور یعنی للناس و فی الکتاب متعلق به بیناه و بیناه با متعلقات خویش با مصدریه بمعنی مصدر شده بمعنی من بعد تبییننا ایاه للناس فی الکتاب مضاف الیه بعد آمده و لفظ بعد مجرور بمن است و جار و مجرور متعلق است بیکتمون و جمله انزلنا صله ما است و ما موصوله با صله یعنی ما انزلنا مفعول یکتمون است و جار و مجرور یعنی من البینات و الهدی بیان است مر انزلناه را و حال است از و الذین با صله خویش اسم ان است و اولئک مبتدا یلعنهم الله خبر مبتدا است جمله خبر ان است و یلعنهم اللاعنون عطف است بر جمله یلعنهم الله و جمله ان الذین تا آخر معترضه دیگر است از جهت وعید حق پوشان و طمع لعن ایشان و چون مشاهده سامع حال یهود را که کتمان آیات بینات کرده بودند و را بر حق پوشی آورده ملوح بر استحقاق ایشان لعن خدای عز و جل و لعن لاعنان را بود و تقدیم ملوح و تنزیل غیر سائل منزله سائل تا کید جمله سائغ شود و معنی آیت بدرستیکه آنانکه میپوشند آنچه فرستاده ایم از آیات ظاهره و کلمات متظاهره از پس آنکه آنرا در کتاب یعنی در توریة یا قرآن بیان کردیم و مردمان را بدان سر راه آوردیم ایشان یعنی طائفه حق پوشان که آیات بینات را می پوشند و در ابطال حق می کوشند لعنت میکند ایشان را کردگار و بیان و لعنت میکنند بر ایشان لعنت کنندگان و در کشاف آورده که جمع سلامت مخصوص باهل علم بود مراد از لاعنان اهل علم یعنی ملک و انس و جن باشد که از ایشان دعا بلعنت در وجود آید و صدور این فعل روی نماید یعنی ایشان اهلیت آن دارند که دعا لعنت بیارند و امام زاهد گفته است لعنت کننده اند بر ایشان همه خلایق جز آدمیان و پریان بر این تقدیر ایراد صیغه جمع سلامت از جهت آنکه بود که لعنت کردن فعل عقلا است و غیر عقلا از جهت صدور فعل عقلا در حکم عقلا شود و بعضی گویند هر چه بر روی زمین است تا آنکه ماران و کژدمان نیز بر ایشان لعنت میکنند و ابلاد ایشان از جهت خدای میخواهند بر این تقدیر ایراد جمع سلامت بر وجه تغلیب بود و تغلیب عقلا بر غیر عقلا شود و بعضی گویند چون کافران از جواب سوال منکر و نکیر عاجز میشوند فرشتگان ایشان را بعمودی میزنند آه از زدن ایشان و آواز ناله کافران جز آدمیان و پریان همه میشنوند هر که آن آواز میشنود بر کافر لعنت میکند و از ابن مسعود رضی الله تعالی عنه مروی است چون دو مسلمان یکدیگر را لعنت کنند و هیچ یکی مستحق لعنت نبود لعن مذکور بر یهود واقع شود و لعنت نیز از غیر مستحق بمستحق رسد بیت این بدان ماند که کس هر دو ستی تیری کشاد و ناگهان بر سینه پیکانش دشمن رسید و در تفسیر عتابی حدیثی روایت کرده اند و خبری از اخبار مصطفوی آورده اند من لم یکن له مال فلیتصدق فلیلعن الیهود فان ذلک له صدقة و در این جمله اولئک که اسم اشارت است برای زیادت تمیز است استعمال کرده و در خبر جمله اسمیه از جهت دلالت بر استمرار صدور فعل آورده چنانچه [illegible]

مستحق شدند بحقیقت و در الفاظ بسیط الرزق آمده و این آیه هرچند در شان یهود وارد شده و متضمن طعن حق پوشان آمده لیکن بعموم لفظ مشرکان را که دلائل توحید بعقل ایشان لایح شود و از مردمان مستور دارند و کافران را که براهین ایمان بر دل ایشان ظهور یابد و بر زبان نیارند و کسی را که در قضیه گواه باشد و در حادثه آگاه است گواهی پوشیده دارد و در اشاعت حق کوتاهی کند و علمای سوء را که حق بپوشند و در اثبات باطل کوشند و امرای ظالم را که پیش ایشان حقی ظاهر شود و دل ایشان بر امضای آن نرود و [illegible] مفسدت روند و آنرا معطل یا ناتمام کنند و قضاة حیله‌گر را که آنچه که چون در رشوت بدل [illegible] و بخوف یا طمع صورت حکم را دیگر دانند و وزرای خائن که بر حقی مبتلا شوند بجایی و بعنایتی در پی آن نروند حقی از حقوق بیت المال ضایع کنند یا مالی بناحق در بیت المال جمع آرند و مشیران بی دین که مصلحت ملک و ملت را بپوشند و بغرضی و طمع خرابی عالم کوشند و امثال این را متناول است و بر انواع حق پوشیدن و اصناف خرابی ملک کوشیدن شامل است إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا وَأَصْلَحُوا وَبَيَّنُوا الا الذین تابوا باستعقاب خویش استثناست از الذین یکتمون ما انزلنا یعنی اینست پوشندگان آیات مطعونند مگر کسانی که توبه کردند و از کتمان آیات و پوشیدن حقوق دل را بپشیمانی و ندامت آوردند و احوال خود را اصلاح گردانیدند و اعمال خود را بعد افساد باصلاح رسانیدند و اظهار کردند آنچه از صفت پیغمبر پوشیده بودند فَأُولَٰئِكَ أَتُوبُ عَلَيْهِمْ این جمله تعلیل است مر مضمون استثنا را سابق یعنی اینست آنکسانی که بشرف توبه مشرف شدند ملعون نباشند زیرا که از آنانند که توبهٔ ایشان بپذیرم و گناهانیکه کرده اند نگیرم وَأَنَا التَّوَّابُ الرَّحِيمُ این جمله حالیه است یا تذییل است یعنی اینست و من قبول کننده توبه گناهکارانم و بخشاینده جرایم جرائم إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَمَاتُوا وَهُمْ كُفَّارٌ أُولَٰئِكَ عَلَيْهِمْ لَعْنَةُ اللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ ۝ خَالِدِينَ فِيهَا لَا يُخَفَّفُ عَنْهُمُ الْعَذَابُ وَلَا هُمْ يُنظَرُونَ ۝ کفروا با جمله که معطوف است بر وی صله الذین است و هم کفار حال است از ضمیر ماتوا و موصول با صله اسم ان است و اولئک مرفوع المحل بر ابتدا است و علیهم لعنة الله خبر مبتدا است اجمعین تاکید ناس است خالدین حال است لا یخفف حالی دیگر است و لا هم ینظرون عطف است بر لا یخفف و جمله اولئک تا آخر خبر ان است و جمله ان الذین کفروا معترضه دیگر است برای تهدید کافران که بر کفر میروند تا وقت مردن اسلام نپذیرند و نیز تاکید جمله برای تهدید و وجه [illegible] است و این نوع تاکید [illegible] عادت [illegible] یعنی اینست بدرستی آنانکه کافر شدند بدین اسلام نگرویدند و خود را بگمراهی [illegible] و هم بحالت کفر و کافری بمردند ایشان اند که بر ایشان است لعنت خدا که مردود دیوان قهر و بر ایشان است [illegible] لعنت [illegible] و دانند [illegible] باشند [illegible] تخفیف کرده نشود و از ایشان [illegible] بکفر مستحق آن [illegible] شده [illegible] اصل [illegible] ربانی پیوند وَإِلَٰهُكُمْ إِلَٰهٌ وَاحِدٌ لَّا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ الرَّحْمَٰنُ الرَّحِيمُ ۝

ع ۱۹ ۱۱

جمله والهکم اله واحد معترضه دیگرست برای بیان توحید وجمله لا اله الا هو الرحمن الرحیم صفتی دیگرست مر اله
وخطاب الهکم مر همه مردمان راست وتواند بود که کافران مذکور را باشند ودر کلام التفات از غیبت سوی خطاب
بود والا هو بدل است از محل اله والرحمن الرحیم بدل است از هو یا خبر مبتدا محذوف ودرست سوال مضمون
این جمله را مشرکان منکر اند که عالم را یکی نمیدانند محل تاکید حکم بود وترک تاکید بچه وجه سایغ بود جواب
بر وجه تنزیل منکر منزله غیر منکر است زیرا که دلائل واضحه از انکار بازمیدارد ومحل انکار مضمون این جمله را
در معرض عدم انکار می آرد یا گویند جمله لا اله هو الرحمن الرحیم از روی معنی تکرار بود وتاکید جمله سابقه باشد مگر آنکه
این جمله صفت اله واحد داده شود که محکم بسبب ارشاد تاکید حکم جمله سابقه شود واز تنزیل مذکور چاره نباشد
بمعنی الهیت ومعبودیت معبودی هست که یکیست او را در معبودیت شریکی نیست الهیت ومعبودی
بحق مگر خدای مهربان بخشاینده بر زمره مومنان اِنَّ فِیْ خَلْقِ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ وَاخْتِلَافِ
الَّیْلِ وَالنَّهَارِ وَالْفُلْكِ الَّتِیْ تَجْرِیْ فِی الْبَحْرِ بِمَا یَنْفَعُ النَّاسَ وَمَاۤ اَنْزَلَ اللّٰهُ مِنَ
السَّمَآءِ مِنْ مَّآءٍ فَاَحْیَا بِهِ الْاَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَبَثَّ فِیْهَا مِنْ كُلِّ دَآبَّةٍ
وَّتَصْرِیْفِ الرِّیٰحِ وَالسَّحَابِ الْمُسَخَّرِ بَیْنَ السَّمَآءِ وَالْاَرْضِ
لَاٰیٰتٍ لِّقَوْمٍ یَّعْقِلُوْنَ لآیات اسم ان است فی خلق السموات والارض
تا آخر مبتدا است مر ان مقدم بر اسم آمده چون خبر مقدم بر اسم شود لام تاکید بر اسم درآید چنانچه در
ان فی الدار لزید وان من شیعته لابراهیم تحقیق شده وبث فیها عطف است بر انزل یا عطف است بر احیا
وتصریف الریاح عطف است بر ما انزل وجمله ان فی خلق السموات تا آخر مفسره است برای بیان قدرت
وعلامات وحدانیت وتاکید او از جهت آمده است که اشراک مشرکان ونفی حق برآنست که ایشان این آیات
را منکر اند ودلیل بر وحدانیت خدای نفی نمیداشتند ایشان را منکر داشته جمله را موکد ساخت یعنی
الهیت بدرستی در آفریدن آسمانها که اجرام افلاک مساکن املاک مظاهر عجایب مطالع کواکب سطوح معلق
سقوف مطبق معارج عبادات ومساجد طاعات اند ودر آفریدن زمین که منبت نباتات ومخرج حبوب
وثمرات ومحل تراکم اشجار ومجاری ادویه وانهار ومستقر اصناف معادن ومخزن انواع مخازن ومنبع ینابیع
وحیوان ومسکن ساکنه ربع مسکون بود بنیاد وتاد جبال راسخه موطد باطواد عالیه شامخه بارجهات برکبر والواح
حفظ ایشان نپذیرد دستگاه وگدازانان دیده وبرکسی منت آن نهند نقطه دائره محیط عالم ماده وشگفت
آدم مسجود سجده کنندگان محل عبادت بندگان است ودر اختلاف شب وروز در کمیت ودرازی وکوتاهی
وکیفیت گرمی وسردی وسپیدی وسیاهی وبودن روز زمان انتشار وبودن شب هنگام قرار [illegible]

روز طلب رزق و اکتساب و انتساب شب آرام و خواب و همچنین اختلاف روزهای صیفی و شتوی و اختلاف
شبها به شبی شادی و شبی غم و روزی محاربه و رزم و شبی طرب و بزم و بروز مرض شفا و شبی راحت و شبی
عنا و در گشتن کشتیها که رحم الله می شود در دریا بدو آنچه سود میکند مردمان را در عبرت کردن غرقا و بیرون
آوردن اسباب و اموال تجارت و انتقال بنا و عمارت و قطع مسافت فی مشقت سیر اقدام و سوق دواب
و رسیدن منازل بعیده در حالت سیر راحت و خواب کشتی سرای ست بر سر آب دواب پای شکسته در سیر کوه
گران زمین چین گرفته را در بلده را که بدو رسیدن بمقصد رساند و آنچه فرود آورد کردگار جهان از آسمان
آب باران که سبب حیات و تفیض برکات ست مظهر لطیفست پاک و پاک کننده و در شریعت شفا
در طبع دافع و در نفع چو جوهر شفاف گزیده اوصاف ست پس زنده گردید آن زمین را بعد مردن آن یعنی تازه
گردانید و بصفت اثبات نباتات رسانید زمینی که پیش مرده سود مند نبود و باحیا چون احیا اعضا و منافع
روی نمود تا قابل زراعت گشت و بحصول و فا و وصول ربیع و نما پیوست و آنچه فرود آورد از
آب و آنچه منتشر گردانید از جنس دواب یا آنچه فرستاده از آسمان از جنس آب که سبب شد برای احیای
زمین و انتشار دواب چه بواسطه این گیاه بر آمد و اقوات و اغذیه دواب پیدا آمد و دواب در زمین برای
طلب اقوات خویش منتشر گشتند و هر نوعی ملایم خویش قوت و غذا جستند و در گردانیدن بادها از جهتی
سوی جهتی چون صبا و دبور و شمال و جنوب و از صفتی سوی صفتی چون سرد و گرم و تند و نرم و از اثر
سوی اثری چون ضرر و منفعت و مرض و صحت گاهی سحابها را جمع کند تا مطر آرد گاهی ابر با
مجتمع را متفرق گرداند تا باران نبارد گاهی بستانین را بثمار بارور گرداند گاهی میوه های درختان را گرم
فرو ریزاند گاهی بر قضیه اللهم اجعلها ریاحا مطلوب بود و گاهی بر حکم اللهم لا تجعلها ریحا مکروه و مبغوض شود و گاهی
بر موجب نصرت بالصبا باد صبا ... و احبا کرد و گاهی بمقتضای اهلکت عاد بالدبور مهلک قوم عاد باشد و در ابر
که مسخر ست یعنی ... و در کار داشته شده است میان آسمان و زمین ابری که سایه کن گرمی
زدگان و آب ده تشنه شدگان ... کننده حیاض تازه کننده ریاض جوی انهار محلی بحار ... لا
اصداف ... و اطراف با ذل ... پاره پاره پیدا آید چون کوه
گران نماید ... آسمان پوشیده چون پیل فرمان ... هر آینه در امور مذکوره دلائل خالقیت و
ربوبیت خداست و براهین الوهیت و وحدانیت حق جل و علا ست مر قومی را که عاقل باشند و کرد
را که امور مذکوره دریابند ... که ذره را بصفت مخلوقیت یابد و قطره را بسمت حدوث در یابد
و عقل ... بدانند که این مخلوق بی خالق پیدا نیاید و این موجود بی موجد ...

تا بدیده عقل او حکم کند بوجود خالق و وحدانیت او و قدم صانع و فردیت او لاسیما اجرام علوی و آثار سفلی از آسمانی بدین رفعت و از زمینی بدین وسعت و کواکب نجوم خضراوی و کواکب نجوم غبراوی و سایر امور جلیله و دقائق اشیا که خبر بلیه معاینه کند چگونه بسوی فکر التفات ناید و چه نوع الوهیت و احدانیت خالق در نیابد شعر وفی کل شیء له آیة تدل علی انه واحد و فی کل شیء له فارقة تدل علی انه واحد و در حدیث است ویل لمن قرء هذه الآیة ومسح بها لم یتفکر فیها یعنی وای بر کسی که این آیت بخواند و در دل معنی آن نگذارند و تفکر در قدرالله حق نکند و دل بر شناخت خالق ننهد که این چنین عیان او را پیدا گشت و با چنین هدایت با هدایت پیوسته وارزقنا الله الهدایة وعصمتنا عن الغوایة وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَتَّخِذُ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَنْدَادًا من موصوله یا نکره موصوفه مرفوع المحل بر ابتدا است جار و مجرور یعنی و من الناس خبر مبتدا است و افادت این خبر در و من الناس من یقول آمنا بالله گذشته و یتخذ صله یا صفت است انداداً مفعول است مر یتخذ را من دون الله حال است از انداداً و از جهت تنکیر ذو الحال مقدم شده این جمله معطوف است بر جمله و الهکم اله واحد و جملات ان فی خلق السموات والارض تا آخر معترضه بوده اعتراض میان معطوف و معطوف علیه سایغ بود یعنی اینست معبود بحق یکی است معبودی بحق جز او نیست امور مذکور آیات وحدانیت او بود و علامات فردانیت او باشد و بعضی مردمان با این چنین دلایل قاطع و براهین سواطع بر الوهیت خدا و بر وحدانیت حق جل و علا کسانی اند که از غیر خدا شریکان و خدایان میگیرند يُحِبُّونَهُمْ كَحُبِّ اللَّهِ این جمله صفت است مر انداداً را و تواند بود بدل اشتمال باشد از یتخذ من دون الله یعنی اینست دوست میدارند ایشان بتها را چو دوست داشتن ایشان کردگار دیان را چه نزدیک ایشان میان محبت اصنام و محبت خدای ذوالجلال والاکرام برابری بود و در کمیت و کیفیت مساوات باشد و در پرستش ایشان سر بر زمین دارند و همه تمل بجا آرند از سر جهل هیچ برتر نیست که آنرا برابر پرستش خدا دانند و بر بت عبادت خدای را بعبادت بتان جدا گردانند وَالَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ ای من اهل الاوثان لاوثانهم این جمله معترضه است برای بیان حال مومنان و محبت صدق ایمان و ایقان یعنی اینست مومنان سخت ترند از روی دوست داشتن ایشان مر خدای تعالی را از دوست داشتن بت پرستان که دوستی مومنان خدای را مقرون باستحقاق است و دوستی کافران بتان را بی استحقاق است و شک نیست میان دوستی باستحقاق و دوستی بی استحقاق افتراق است هر دوستی مومنان خدای را دایم و باقی است و دوستی کافران زایل و متناهی است چه کافران بعد دیدن عذاب از بتان بیزار خواهند گشت و دوستی ایشان بزوال خواهد پیوست چنانچه در اذ تبرأ الذین اتبعوا من الذین اتبعوا ورأوا العذاب و تقطعت بهم الاسباب آمده و در قال الذین اتبعوا لو ان لنا کرة فنتبرأ منهم کما تبرؤا منا ثابت شده و نیز دوستی مسلمانان با خدا در راحت و شدت و در مرض و صحت و شادی و غم و لذت و الم یکسان بود و کافران در حال مرض و غم و شدت است و الم بدانند که الم ایشان از اصنام دفع نشود و محبت ایشان این مضرت و مشقت و مشقت و تردد و توجه بسوی خدا الله اند خدای بر آری شوند و بدانند که این کار خدای مهربان است فقط این مضرت و مشقت نه در خور ایشان است بیا اند در رحمت

از حال ایشان آورده و صفت ایشان بیان کرده فاذا رکبوا فی الفلک دعوا الله مخلصین له الدین فلما نجیهم الی البر اذا هم یشرکون و تواند بود که یعنی چنین اند در مرتبهٔ مومنان و جملهٔ مسلمانان سخت تر اند از روی دوست داشتن مر خدای را از فرقهٔ کافران یعنی دوست داشتن مومنان مر خدای را شدید و اعلی ست از دوست داشتن کافران که امر حق سبحانه تعالی راست دوستی مسلمانان خدای را بخصوص بود و دوست داشتن کافران با شرکت باشد خرد دوستی بخصوص بالا تر دارد و برتر از دوست داشتن با شرکت پندارد ولو یری الذین ظلموا اذ یرون العذاب ان القوة لله جمیعا و ان الله شدید العذاب اذ تبرأ الذین اتبعوا من الذین اتبعوا و رأوا العذاب و تقطعت بهم الاسباب ۝ و قال الذین اتبعوا لو ان لنا کرة فنتبرأ منهم کما تبرءوا منا

الذین ظلموا فاعل یری ست و او از افعال قلوب ست و مراد از الذین ظلموا مشرکان مذکور اند و این از باب وضع مظهر موضع مضمر ست که جمله معترضه ست برای بیان فظاعت حال مشرکان شناعت حال ایشان و یری و یرون بمعنی ماضی ست بقرینهٔ لو و اذ که برای ماضی اند و بدلالت آخر کلام که دران افعال ماضیه استعمال شده ای و لو رای الذین ظلموا اذ راوا العذاب و ایراد ماضی بصیغهٔ مضارع از جهت استحضار صورت بدیعه ست چنانچه در والله الذی ارسل الریاح فتثیر سحابا فسقناه الی بلد گفته اند و ان القوة لله جمیعا ان با اسم و خبر خویش مفعول یری ست بر قول سیبویه قایم ست بمقام دو مفعول او و ان الله شدید العذاب عطف ست بر ان القوة لله و اذ تبرأ بدل ست از اذ یرون العذاب چه وقت رویت عذاب وقت تبرای ست و تقطع اسباب و رأوا العذاب بتقدیر قد حال ست از فاعل تبرأ و تقطعت بهم الاسباب عطف ست بر تبرأ و قال الذین اتبعوا عطف ست بر تقطعت بهم الاسباب و ان با اسم و خبر خویش فاعل ثبت محذوف ست ای لو ثبت ان لنا کرة و لو برای تمنی ست فنتبرأ جواب تمنی با فاست بهمین جهت منصوب شده و جملهٔ و ان لنا کرة تا آخر مفعول قال ست و جواب لو یری الذین ظلموا محذوف ست ای لندموا علی ما فعلوا و لا آمنوا و رجعوا عن کفرهم او لعرفوا قباحة فعلهم بشرح مختصر یعنی اینست اگر ظالمان ببینند در آن هنگام که عذاب را ببینند بدرستی قوه همه خدای راست و بدرستی خدای شدید العذاب است شدة عذاب صفت خدای است یعنی سخت ست عذاب وی آن هنگام که تبرا کردند تابعان بیزار شدند و حال آنکه دیدند که متبوعان منکر شدند ایشان را و بریده شود میان ایشان یعنی میان متبوعان و تابعان جمیع وسایل تعلقات از قرابت و دوستی و اتباع و اتفاق ایشان بیکدیگر متابعان کاشکی که ثابت شدی ما را بازگشتن سوی دنیا پس بیزار شویم ما از ایشان چنانچه بیزار شده اند ایشان از ما یعنی این چیزها که بر ایشان در آخرت خواهد شد اگر در زمان ماضی حاصل شدی هر آیینه از گرفتن شرکا بر خدا پشیمان شدندی و ایشان را پیغامبرانی به پیش آمدی و هر آیینه ایمان می آوردندی و از شرک باز بماندندی هر آیینه زشتی فعل و مضرت کار خویش را می شناختندی و ایشان در حیات دنیا پشیمان نشدند و بر اشراک ماندند و بعضی و لو تری بصیغهٔ خطاب خوانند

الذین ظلموا مفعول دارند و خطاب بر تقدیر خطاب پیغمبر را باشد یا مخاطب نیز معین بود و تری و همه افعال که بعد اوست بمعنی ماضی است
چنانچه گذشته و معنی آن بالا رفته و جواب لو برین تقدیر بجهة دیگر محذوف دارند بتقدیر لرأیت امرا عظیما پندارند معنی چنین
بود ای محمد اگر ببینی کافران را در هنگام دیدن عذاب و حال ایشان بمعاینه بنگری و ببینی هر آینه امری عظیم و شانی فخیم
در نظر می آوردی و تواند بود که تری و همه افعال بمعنی مستقبل باشد و متیقن الوقوع را در حکم ماضی دارند مستقبل که ماضی
حکمی بود و بعد او که واذ برای ماضی اند واقع شود و جواب نیز بصیغه مستقبل تقدیر کنند و تری بمعنی تبصر دارند یا بمعنی
طلبید الذین ظلموا مفعول باشد اذ یرون العذاب بمعنی اذ یبصرون العذاب ظرف او بود ان القوة بدل جمیعا از العذاب
بدل اشتمال شود چه عذاب یا بودن همه قوت عذاب مر خدای را ملابست دارد و دل ذکر قوت را از ذکر عذاب احتیاج نمی پندارد
و تواند بود در ان القوة یا سببیه تقدیر کنند بتقدیر یبصرون العذاب بسبب ان القوة بشدان یا شد شدید العذاب
داشته جار و مجرور متعلق یرون العذاب بود و اذ نیز بدل باشد چنانچه بالا گذشته معنی چنین بود اگر ببینی ای محمد ستمکاران
و ظالمان مذکور را آن هنگام که ببینند ایشان عذاب را و بدانند همه وقت مر خدای را تعالی و شدید بودن عذاب
خدای عز و علا آن هنگام که بیزار شوند متبوعان از تابعان در حالی که دیده باشند عذاب را بدیده باشند میان متبوعان
و تابعان وسائل و اسباب دیدن عذاب و تقطع اسباب نیز اگرچه مستقبل است لیکن بصیغه هنگام بیزار شدن مذکور
ماضی است که پیش از بیزاری حاصل است ازین جهت بصیغه ماضی آمده و ترجمه او بمعنی ماضی گفته شده و بگویند تابعان
کاشکی که بودی ما را بازگشتنی بسوی دنیا پس بیزار شویم ما از ایشان چنانچه بیزار شدند ایشان از ما هر آینه یعنی توانم
عظیم سولا کرد کذلک یریهم الله اعمالهم حسرات علیهم ای جزاء اعمالهم
علی تقدیر حذف مضاف و کذلک صفت مصدر محذوف و ضمیر هم برای اراة مثل ذلک من الاراءة ضمیر مستقبل
مفعول اول است اعمالهم مفعول دوم است حسرات مفعول سوم است علیهم متعلق است بحسرات و محل حسرات احوال
بر وجه بیان الضمه یعنی اعمال ایشان متعلق حسرت شوند بدان که حسرت باشد این جمله ترکیبی است معنی آنست
همچنین یعنی چنانچه نمودن جزای اعمال قبیحه ایشان آثار اعمال از کفر و شرک و اتخاذ اصنام و اضلال انام سبب شد برای ایشان
را آثار عمل حسنه ایشان که از ایشان فوت شده از نعیم بهشت و مساکنی که برای ایشان بر تقدیر ایمان و عمل صالح مهیا
آمده بود ایشان را بسبب کفر و شرک بغیر مانعی حذا ازان محروم گشته و آنچه بر تقدیر اعمال صالحه برای ایشان مهیا شده بود
از دست ایشان رفته تا ایشان را از فوت آن حسرتها باشد چه درد و افسوس و دریغ از عذاب بالاتر بود وما هم
بخارجین من النار ۝ چون ازنمودن اجزیه اعمال نیک و آثار حسنات که بر تقدیر حصول ع ۲۰
ایمان برای ایشان در بهشت مهیا شده بود حسرت ایشان آید و در حسرت بالا تر از عذاب است فرجع نماید شاید کسی را
از نمود اعمال حسنه که ایشان را بود و بهم یافتن آن بود بهم بیرون آمدن از نار بجویا شد بجهة تکمیل آمد رفع جسم

مذکور کرد و تقدیم مسند الیه بر اسم صفت که در معنی فعل ست یا بلا از حرف نفی موجب تخصیص نفی بمسند الیه بطریق ما انا قلت
هذا باشد برین وجه ازین آیه مفهوم شود که مومنان عاصی از نار بیرون آیند و انتفاء خروج مخصوص بکافران بود مذهب اهل
سنت و جماعت ثابت شود معنی آنست و نیستند ایشان یعنی کافران از دوزخ بیرون آینده و از نار قرار نمایند یعنی
جاوید در دوزخ باشند و هیچگاه از آن بیرون نیایند يٰٓاَيُّهَا النَّاسُ كُلُوْا مِمَّا فِي الْاَرْضِ
حَلٰلًا طَيِّبًا مشرکان در جاهلیت ماده شتر بحیره و سائبه و وصیله و شتر حامی را ممنوع میداشتند و حرام می
پنداشتند چنانچه ذکر آن در سوره مائده خواهد آمد ان شاء الله تعالی این آیه در شان ایشان وارد شده و این نظم در حق
ایشان فرود آمده در آیه سابق یعنی ومن الناس من یتخذ الآیه اخبار از مشرکان بوجه غیبت بود و درین آیه ذکر ایشان
بندا و امر بصورت خطاب بوجه التفات روی نمود و بعضی گویند وارد در حق عبد الله بن سلام و یاران او ست که ایشان
گوشت شتر را از جهت در دین ایشان حرام بود و بعد مسلمان شدن نیز نمی خوردند و در خوردن شیرها خویش [illegible] برای
رد عمل ایشان این آیه بلفظ عام نازل شده بعضی گویند که این آیه در حق ثقیف و بنی عامر بن صعصعه و خزاعه و بنی مدلج
که ایشان روغن و اقط که در عرب طعومی معروف ست بر خود حرام گردانیده بودند و از خوردن آن تحرزی نمودند این آیه
در شان ایشان بلفظ عام فرود آمد و این آیه اگرچه وارد در حق طایفه مخصوص از مسلمانان بود ولیکن بعموم لفظ همه را
متناول باشد و کلمه من بهر وجه متصور ست برای حلال طیبات و ما موصوله ست و فی الارض ظرف مستقر صله او ست و
حلالا طیبا حال ست از ضمیری که در فی الارض ست بر تقدیر مما فی الارض یعنی بعض ما فی بعض ما فی الارض قول کلوا بود و تواند بود و حلالا مفعول کلوا
و از ما فی الارض حال باز و نیز دارند معنی آنست ای مردمان از آنچه در زمین ست حلال پاک را که در شرع اذن
بخوردن او شده بخورید و خوردن آن بزهکاری گمان مبرید سوال بر تقدیری که یا ایها الناس خطاب مر کافران را بود
خطاب کلوا نیز هم ایشان را باشد چه خطاب باحلال در شان اکل حلال که از شرایع ست در حق کافران چگونه آید و صحت توجه
آن چه نوع روی نماید جواب کافر که اهلیت ثواب ندارد بشرایع عملی که حکم او ثواب بفعل ست مخاطب نشود ولیکن مباحات
را از عادات و معاملات که حکم فعل آن نه ثواب ست و نه عقاب و خطاب محرمات را که حکم فعل آن عقاب ست و خطاب ایمان
و قبول شرایع را که اعتقادی ست منافی نباشد وَلَا تَتَّبِعُوْا خُطُوٰتِ الشَّيْطٰنِ
عطف ست بر کلوا مما فی الارض معنی آنست و پیروی مکنید گامهای شیطان را یعنی در راهی که او میرود مروید و آنچه
او میگوید مکنید بتشریک تا [illegible] کافر گردید یا عاصی شوید اِنَّهٗ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِيْنٌ این جمله تعلیل
وجوب نهی متابعت شیطان از شناختن دشمنی او و علامت آنست که این زمره منکر عداوت شیطان ست بظهور علامت انکار
ایشان را تنزیل منزله منکر کرده جمله را موکد آورده معنی آنست بدرستی شیطان مر شما را دشمنی ظاهر ست زیان شما میخواهد و بدی را
در نظر شما می آراید و کسیکه زیان ظاهر کوشد و دشمنی او ظاهر باشد اِنَّمَا يَاْمُرُكُمْ بِالسُّوْٓءِ وَالْفَحْشَآءِ

این جمله تعلیل عداوت شیطان ست یا خبری دیگر بعد خبر یا صفتی دیگر ست مر عدو را یعنی اینست شیطان شما را بر بدی
و زشتی امر میکند و جز در معصیت صغیره و معصیت کبیره نمی افگند و در تفسیر آورده که فحشا گناهی ست که دران حد معین ست
و سوء گناهی ست که دران حد معین نیست و بعضی گویند سوء معصیت پنهان و فحشا معصیت آشکارا و بعضی سوء بدی
و فحشا مبالغت دران و بعضی گویند هر دو یکی ست وَأَنْ تَقُولُوا عَلَى اللّٰهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ ۝
بتقدیر و بان تقولوا عطف ست بر و الفحشاء یعنی اینست امر میکند شیطان شما را بگفتن سوء و فحشا و بگفتن شما
برخدا آنچه نمیدانید و بدان علم ندارید از بنا بوده و افترا چنانچه خدای را نسبت شریک و فرزند کردید و از مثل تقریر
اغنیا و بدانهم تعاونه میگفتید و آنچه خدای حلال کرده است در تحریم آن اختید و چیزی را که او حرام گردانیده است
حلال ساختید وَإِذَا قِيلَ لَهُمُ اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ اللّٰهُ قَالُوا بَلْ نَتَّبِعُ مَا أَلْفَيْنَا
عَلَيْهِ آبَاءَنَا ضمیر لهم عاید بر ناس ست و درینجا التفات ست از خطاب بسوی غایب و جمله معترضه ست برای
تشکایت از مشرکان و حکایت بحیرتی ایشان و این نیز بر تقدیری ست که از ناس در یا ایها الناس یهود و ان یا مشرکان
مراد شوند اما بر تقدیری که از ناس عبد الله بن سلام و امثال او مراد باشد جمله معطوف بر و من الناس من یتخذ من
دون الله اندادا باید داشت ضمیر به مشرکان عاید باید پنداشت اختلاف اسلوب باشد از باب التفات نبود
و جمله اتبعوا مقول قیل ست بتاویل هذا القول مقول بالمسمی فاعله واقع شده و جمله قالوا جواب اذا آمده بل نتبع
عطف ست بر مقول قالوا که محذوف ست ای قالوا لا نتبع ذلك بل نتبع ما الفینا و این اضراب از مقصد جمله سابقه بود برای
بیان هم باشد یعنی اینست و چون گفته شود مر مردمان را پیروی کنید کتابی را که فرستاده است خدای گویند پیروی
نکنیم آنرا که پیروی کنیم چیزی را که یافته ایم بر آن چیز پدران را که از ما پیشتر گذشته اند تا تر بودند و پیشتر از ما در تحقیق کارها
کوشش مینمودند و تواند بود از آباء تا اجداد دنامرا دشنود و تواند بود که المتبعین یا الا هر ادبود تا پدران حقیقی هر چه
عموم مجاز در آیند و بعضی از جهت سمی مجازی نمایند أَوَلَوْ كَانَ آبَاؤُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ شَيْئًا
وَلَا يَهْتَدُونَ ۝ همزه استفهام برای انکار بوجه توبیخ ست و لو شرطیه ست بتقدیر کلام أ یتبعون
آباءهم اولو کان آباؤهم لا یعقلون شیئا و لا یهتدون این جمله معترضه ست برای توبیخ کافران و سرزنش فرقه گمراهان یعنی آیا
پیروی میکنند آثار خویش را اگرچه بوده اند آبا ایشان اگرچه چیزی را در نمی یافتند و بسوی حق صریح و صدق
صحیح هدی نمیگشتند اتباع گمراهان اگرچه آبا باشند نشاید و پیروی کردن غیر عاقلان اگرچه اجداد بودند نزدیک عقل
پسندیده نماید وَمَثَلُ الَّذِينَ كَفَرُوا كَمَثَلِ الَّذِي يَنْعِقُ بِمَا لَا يَسْمَعُ إِلَّا دُعَاءً وَنِدَاءً
معترضه دیگر ست برای تشنیع کفار مضاف از ضمیر محذوف ست ای مثل داعی الکافرین کمثل داعی الحیوان ینعق یعنی
یصیح بما لا یسمع البهیمة لا یسمع الا دعاء و نداء یعنی اینست حال فریفت کننده کافران همچو حال داعی بهیمه بود که بخواند جز آواز خواندن

و ندا اگرچه دان نشنود و چون بانگ بر بهیمه زنند بهیمه نداند که چه میگویند و به حصر نیاید که چه چه میگویند بتمیز الفاظ نکند و معنی یاد در
ضبط نیارد یا اضافت مثل بسوی کفار با دنی ملابست باشد بطریق حذف ظرف مستقر یعنی ظرفها لخصوصیة التی فی جانبها بود یعنی
مثلک فی دعوة الکفار کمثل الداعی الذی ینعق بما لا یسمع یعنی مثل تو در دعوت کفار نفی و یا اوّل و کار هیچ مثل داعی بهیمه است
که میخواند بهیمه را که نمی شنود مگر دعای و ندائی و تواند بود که عبارت محمول بر قلب باشد یعنی مثل الکفار کمثل ما لا یسمع
الا دعاء و ندا الذی ینعق بها داعیها معنی چنین بود مثل کفار در دعوت تو ایشان را ابچه هیچ در یابنده بود که او را
داعی او داعی بخود **سؤال** در مقبول بودن مقلوب بقول بعضی ائمه معانی نکته قلب باید که در بود و قلب کردن کلام
بغیر نکته نشاید درین قلب نکته چیست و حسن آن بر کدام وجه مبنی است **جواب** نکته قلب یاد کرد تحریر است
از نسبت صفت و میمه بتصریح تشبیه کفار بهیمه و تواند بود که از آیت مذکوره تشبیه کفاری که ابنای ایشان بل نتبع ما
الفینا علیه آباءنا گفته اند بهایمی که داعی اند مر بهائم دیگر را مراد شوند ای مثل الکفار الذین یقول ابناءهم بل نتبع
ما الفینا علیه آباءنا کمثل الحیوان الناعق بحیوان لا یسمع الا الدعاء و الندا معنی آنست که مثل کفاری که پسران
ایشان بل نتبع ما الفینا علیه آباءنا گفته اند و ایشان تقلید پدران خویش گرفته اند مثل بهایمی است که بخوانند بهایم
دیگر را که این بهایم در نیابند که چه میخوانند **صُمٌّ بُكْمٌ عُمْيٌ** بتقدیر هم صم مبتدا محذوف را خبر است
و هر یکی از بکم و عمی خبری دیگر است جمله تقریر کلام سابق است چه مقصود با او موافق است معنی آنست ایشان یعنی
کافران کرانند گفتار حق نشنوند و گنگانند از دعوی یا نمی پسند کورانند علامات راه نه بینند **فَهُمْ لَا يَعْقِلُونَ**
فاء سببیت معنی آنست چون ایشان این چنین باشند چیزی در نیابند پس راه راست نیابند پند نگیرند
نپذیرند سخن پیغمبر را واقف نشوند علامات راه نه بینند و هم صم بر قول صحیح از باب تشبیه بحذف ادات تشبیه بود تشبیه کرد
باشد **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُلُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ**
این جمله معترضه است برای بیان حلال اکل حلال بر حق مومنان طیبات چیزهای پاکیزه و خوش آینده طبع است
ذکر او در مقابله خبائث است چنانچه جای دیگر آمده یحل لهم الطیبات و یحرم علیهم الخبائث ما موصوله است رزقناکم
صله او است ضمیر محذوف است ای رزقناکموه اضافت طیبات بسوی ما رزقناکم بمعنی من است از باب اضافت
عام بسوی خاص چون جوامع الکلم و طیبات من تبعیض آمده طیبات یعنی از آن حلال باشد چون حماد و کالی که یک
خورنده پیوسته یا تجویز مالک متقرر گردد و بعضی حرام است چون مغصوبات و مسروقات و مانند آن و اباحت اکل
بحلال تعلق دارد یعنی بهم بسوی تبعیض آید معنی آنست ای مومنان آنچه از طیبات شما را روزی کرده ایم
بخورید و از آنچه حلال گردانیده ایم و تواند بود که از طیبات ماکولاتی که حلال است مراد شود و اضافت او
بسوی ما رزقناکم بمذهب اهل سنت و جماعت اضافت بعض که مرزوق ... یک اهل سنت و جماعت

چنانچه حلال بود حرام نیز باشد لیکن خوردن رزق حلال سبب ست و خوردن روزی حرام وبال و صلاح سعی برین وجه
معنی چنین آید ای مومنان آنچه شمارا از حلال روزی کرده ایم بخورید و گرد روزی حرام مگردید آنچه حلال ست مباح
دانید و از خوردن حرام باز مانید برین وجه معنی تبعیض مشکل شود چه حلال همه مباح ست اباحت حلال مقید ببعض
نشود مگر آنکه تبعیض بنظر اجزا دارند متعلق بافراد ونپندارند معنی مستقیم آید و اشکالی روی نماید چه از ماکولاتی که حلال ست
بعض اجزا محرم ست چون خون مسفوح و غدود و [illegible] ماننده آن که در کتب فقه آورده اند و بحرمت آن تصریح کرده اند و نیز از آنکه
اکول زیادت بر شبع که موجب [illegible] ست حرام بود ولیکن اباحت اکل از هر حلالی ببعض اجزا متعلق باشند واشکروا
لله عطف ست بر کلوا معنی اینست و مر خدای را بر نعمت اباحت طیبات شکر گذارید و بر روزی کردن آن
سپاس دارید ان کنتم ایاه تعبدون شرطیست مستغنی از جزا اکتفا بمعنی این شرط برای تحقیق
و تشدید ست نه برای تشکیک و تردید چنانکه گویند افعل کذا ان کنت من نوع الانسان و لا تفعل کذا ان کنت من اولاد
فلان معنی اینست اگر شما برین صفت باشید که خدای را پرستش میکنید و شک نیست که شما پرستش خدای دارید
باید که بیشک شکر نعمتهای خدا بجا آرید بدانکه بعضی هر حلالی را طیب دانند و هر حرامی را خبیث خوانند برین وجه طیبا و
حلالا یکی باشند و طیبا و حلالا طیبا صفت کاشفه بود و بعضی گویند طیبا [illegible] ست از حلالا چه حلال طیب آنست
که کسب او مقرون بمعصیتی نباشد چون دروغ گفتن بهر ترویج کالا کردن و امثال آن چون تکثیر بار حوامل و تشدید در کار
عوامل و ایذای [illegible] کارکنندگان و بعضی گویند حلال آنست که مفتیان شریعت بر حل آن فتوی دهند و علمای دین از آن
ناهی نباشند و طیب آنست که دل را در وی شبهه حرمت نبود و بر حل آن خاطر قرار گیرد همین معنی اینست و گفته اند که طیب
آنست که پاک از لوث شبهه باشد و بعضی گویند حلال طیب آنست که پاک بر قدر الهی بود که از آن فردا قیامت سوال
نباشد از پیش حدیث بعضی از ارباب [illegible] بر قدر کفاف بسنده کنند و [illegible] او نه بینند و دل بر حظوظ او نه بندند
از طعام بقدر سد جوع اکتفا کنند و از جامه بهر ستر عورت و دفع حر و برد تنگ بینند و از مسکنی قدر لابدی که موجب ستر و دفع
حر و قر باشد بسنده دانند و [illegible] الفضول حظوظ متعلق نگردانند نقلست که شیخ داشت لقمان یکی کریچه تنگ چون
کلوگاه [illegible] چنانکه شب [illegible] روز [illegible] آفتاب [illegible] بو الفضولی سوال کرد از وی
که این چه خانه ست [illegible] با دم سرد و چشم گریان بگفت هذا لمن یموت کثیر و تحصیل مال متعلق بسبب
حلال ست و اولی اکتساب غزاست و آن بهترین اشغال که غازی در اعلاء کلمه دین شتابد و در ضمن آن مال حلال غنیمت یابد
بعد آن کسب تجارت ست که تاجر آنچه محتاج الیه مسلمانان ست بیارد و در ضمن آن مال حلال بنفع بدست آرد
بعد آن زراعت ست که زراع در مزارع برای تحصیل اقوات مردمان تخم می پاشد و در ضمن از آن وی نفع حلال و مال
حلال یکی [illegible] بعد از آن [illegible] [illegible] خزانه [illegible] مسلمین [illegible]

تضمیر و یکی از دو زبان تعمیر کتابت ست هنر و زر را معتمد امر ست و ضمن این فضائل دینی و دنیاوی اجرت حلال حاصل
کنند و آن سؤال خطیر را مالک گروه بعد آن حرفتها و صنعتهاست که بعضی بمقام عالم تعلق دارند چون صنعت بنا و طیان
و خراز و صفار و دباغ و حلاج و ندافت و غلال و حایک و خیاط و طحان و بعضی بها و زر و نق عالم پیدا می آرد
و چون صنعت صوانع و نقاش و طرار و قصار و صباغ و حلواگر و عطار اصحاب این صنایع به ثبت بها بعالم و رونق
معیشت بنی آدم برین صنائع پردازند و آنرا سبب حاصل شدن سوال سبیات سازند و آنچه بکسب حرام و بعملی که
حلال نیست بروی نماید مال حرام بود و وبال آخرت شود لقمه لا اسید می بود از آن ست که حجره تا جا فلک سید
دهد و قوت مال حرام در شکمست چه سهر لب پشت تو بیدد بد و در تفسیر حدیثی آورد و قال علیه السلام من طلب الدنیا
حلالا استعفافا عن المسئلة و سعیا على اهله و تعطفا على جاره لقی الله و وجهه کالقمر لیلة البدر و من طلب الدنیا حلالا
مکاثرا متفاخرا مرائیا لقی الله یوم القیمة و هو علیه غضبان چون طلب مال حلال بر وجه تفاخر و مکاثرت
موجب استحقاق غضب خدا باشد توان گفت که در طلب حرام چه عقوبت بود و چه نقمت و شنیعه باشد بدانکه در
تفسیر طیب چند وجهی که در کتابت آمده و از تفاسیر منقول شده وجه اول بارواتی که در مورد آیت یا ایها الناس
کلوا مما فی الارض حلالا طیبا مذکور ست و در کتب تفسیر مسطور ست مطابق می آید و با وجوه دیگر موافق نمی نماید

إِنَّمَا حَرَّمَ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةَ وَالدَّمَ وَلَحْمَ الْخِنْزِيرِ وَمَا أُهِلَّ بِهِ لِغَيْرِ اللَّهِ

انما در انما حرم بمعنی ما کافه است اهلال در لغت رفع صوت ست و با بمعنی فی ست ضمیر عاید بسوی ما لغیر الله متعلق
باهل ست بحذف مضاف ای ما رفع الصوت فی وقت ذبحه بذکر غیر الله او بتسمیه غیر الله و جمله تعلیل ست جمله
سابق را دلیل ست معنی ایست آنچه حلال ست بخورید و آنرا بر نفسهای خویش حرام مدانید زیرا که حرام گردانیده
شده ست بر شما مگر مردار و خون و گوشت خوک و مذبوحی که آواز بر آورده شده ست در وی یعنی در ذبح او بذکر کردن
نام غیر خدا را یعنی مذبوحی که نام غیر خدا بر وی ذکر کرده شده و ذبح او بذکر اسم غیر خدا آمده سوال محرمات در شرع
بسیار می نماید و قصر محرمات بر چهار چیز چگونه آید جواب قصر مذکور را قصر حقیقی ندارند تا سوال وارد شود قصر
اضافی از باب قصر افراد بود چه بعضی مسلمانان چون عبد الله بن سلام و یاران او گوشت شتر بر خویش حرام میدانستند
و بعضی دیگر چیزی که معلوم و مشهور در عرب ست حرام می پنداشتند قصر بر وجه افراد برای رد این اعتقاد مذکور
باشد و اگر قصر مذکور بنسبت اعتقاد مشرکان دارند که ایشان مائده شتر بحیره و سائبه و وصیله و حامی که انشاء الله
تفسیر آن در سوره مائده خوانده آید بر خود حرام می پنداشتند و میته و دم و لحم خنزیر و ما اهل لغیر الله را داخل حلال
می دانند قصر قلب باشد از جهت رد اعتقاد و عکس آن و قصر اضافی معارض حرمت محرمات دیگر نشود فَمَنِ
اضْطُرَّ غَيْرَ بَاغٍ وَلَا عَادٍ فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ این جمله شرطیه معترضه ست برای بیان رخصت در حق مضطر وفا

فمن اضطر سبب معنی اینست پس کسیکه محتاج شود و مضطر گردد در حالت که باغی نیست یعنی ظالم بر مضطری دیگر نیست که قوت از و بستاند بخورد چنانکه او هلاک شود و غیر متجاوز از حد شد جوع که زیادت بر قدر حاجت اندر بیش خوردن اشیاء مذکوره درین حالت بزهکاری بودی نبود چون بر وجه رخصت ست انتهی و تبعه بنا شد و امام شافعی رح از باغی باغی بر بادشاه و از عادی اندهی کنند و بر بزگزیدیان یعنی قاطع طریق مراد میدارد امام مذکور در حق ایشان از جهت اقتران عجز بمعصیت رخصه نمی پندارد چه عاصی لایق تیسیر نشود و مستحق ارانی نشود در حق او قصر صلوة و افطار صوم نباشد و نزدیک اضطرار بخوردن اشیاء مذکوره حرمت نگردد و امام اعظم و امام محمد رح اشیاء مذکوره نزد اضطرار مباح می گویند و تمسک بر آیه و قد فصل لکم ما حرم علیکم الا ما اضطررتم الیه میجویند چه استثنا از تحریم موجب اباحت بود تا آنکه اگر صبر کند و بگرسنگی بمیرد آثم بود یا شهید نشود و هرچه از مباح باز ماند و خود را با وجود اباحت تناول بی سبب سعی تلف کرده و نزدیک امام ابو یوسف رح حرام میماند و از جهت عذر با بقاء حرمت مرخص میگردد و در خوردن آن بزهکار نمیشود چنانچه در اجرای کلمه کفر نزدیک اکراه باتفاق با بقاء حرمت مرخص میشود و از جهت عذر بزهکاری مرتفع میگردد إِنَّ اللّٰهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ لیکن جمله تذییل ست تاکید از جهت اظهار تمام خدا بر وجه وکادت ست معنی اینست بدرستیکه خدای آمرزگار ست رفع اثم کند رحیم ست بمباح گردانیدن اشیاء مذکوره مضطر را ابقاء بدن إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنزَلَ اللّٰهُ مِنَ الْكِتٰبِ وَيَشْتَرُونَ بِهِ ثَمَنًا قَلِيلًا یشترون ای یعوضون بثمنا قلیلا در عبارت قلب ست ای یعوضونه بثمن قلیل موصول با صله اسم ست مر ان را و اولئک مرفوع المحل بر ابتدا است جمله ما یاکلون فی بطونهم با معطوفات خویش خبر مبتدا است اولئک با خبر خویش خبر ان ست و جمله ان الذین تا آخر معترضه دیگر ست برای وعید پوشندگان کتاب و بدل کنندگان آیات بثمن قلیل و تاکید جمله از جهت ابراز وعید بر وجه وکادت ست معنی اینست بدرستی آنکسانیکه میپوشند آنچه فرستاده است خدای از کتاب یعنی تورات و آنرا بها اندک میفروشند و ثمن مذکور را اندک خواند زیرا که دنیا اگرچه بسیار باشد بر نسبت آنچه ایشانرا از ابهار اخروی فوت شده اندک بود أُولٰٓئِكَ مَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ إِلَّا النَّارَ اولئک مبتدا است جمله ما یاکلون فی بطونهم خبر مبتدا است و جمله خبر ان ست معنی اینست ایشان نمیخورند و نمی اندازند اندک و بسیار در شکمهای خویش مگر نار اگر نار بر حقیقت دارند این بر وجه تمثیل بود و اگر از نار سبب نار یعنی طعام حرام مراد باشد مجاز مرسل شود بدین تقدیر معنی این باشد نمیخورند مگر حرامی را که سبب آتش بود و مستوجب نار گردد وَلَا يُكَلِّمُهُمُ اللّٰهُ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ عطف ست بر ما یاکلون معنی اینست و سخن نمیگوید خدا با کافران سخنی که بگوید با مسلمانان چنانچه سلام علیکم و ادخلوا الجنة انتم و ازواجکم و مانند آن با مسلمانان خواهد گفت و با کافران اخسئوا فیها و لا تکلمون بلی و طرد ایشان خواهد جست وَلَا يُزَكِّيهِمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ۝ جمله و لا یزکیهم عطف ست بر لا یکلمهم و جمله و لهم عذاب الیم تذییل ست معنی اینست و پاک نگرداند ایشان از گناهان

تبدیل نکنند در شهادت چنانچه مسلمانان را تعدیل خواهند کرد و ایشان را در معرض عدالت شهادت نیارد چنانچه مسلمانان را گواه آورد و ایشان را عذاب دردناک است و نیز مقام بیم و باک است **أُولَٰئِكَ الَّذِينَ اشْتَرَوُا الضَّلَالَةَ بِالْهُدَىٰ وَالْعَذَابَ بِالْمَغْفِرَةِ ۚ** این جمله مستانفه است متضمن تعلیل جمله سابقه است چنانچه گذشت که سائلی گفت مالهم یتقون هذا الوعید فقیل اولئک الآیة یعنی ایشان آنانند که گمراهی را براه راست و عذاب را بمغفرت خریده اند یعنی بدل را هدایت گمراهی ستده اند و بدل مغفرت عذاب اختیار کرده اند **فَمَا أَصْبَرَهُمْ عَلَى النَّارِ ۝** فا سببیه است و حال مذکور سبب است برای سوال مسطور و معنی اینست گروهی که کافرانند بر آتش چه صابرانند یعنی صبر ایشان بر آتش چنان بود که از حال ایشان تعجب کرده شود زیرا که از گناهی نمی پرهیزند و از گناهی که آتش را می افروزد نمی گریزند سوال ذکر کتمان آیات و وعید آن در آیه ان الذین یکتمون ما انزلنا من البینات والهدی من بعد ما بیناه للناس فی الکتاب اولئک یلعنهم الله و یلعنهم اللاعنون بالا گذشته بود تکرار چرا کرده و ذکر او بار دیگر برای چه آورده جواب در آیه سابقه جزای کتمان آیات ذکر کرده و درین آیه ذکر جزای کتمان با خذ رشوت در بیان آورده ولهذا وعید ایشان زیادت است از وعیدی که بالا گذشته و سرزنش ایشان بیشتر است از سرزنشی که پیشتر رفته سوال در آیات سابقه تائبان را استثنا کرده بود و درین آیه استثنا کرده نمی شود چه جواب استثنای تائبان ثابت است بنصوص قطعیه مقبول اند تا ذکر کردن آن درین آیت از باب اکتفا بذکر آن در آیه سابقه باشد **ذَٰلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ نَزَّلَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ ۗ** ذلک اشارت بر کفر کافران یا بر تعذیب ایشان در محل رفع الحمل بانه است آن با اسم و خبر خویش مجرور باست جار و مجرور خبر مبتدا است جمله مستقر حقیقتست برای بیان سبب کفر کفار یا برای بیان سبب تعذیب ایشان بنا بر وجه حمایه تنزیل معطوف محذوف است اگر از کتاب قرآن مراد شود فانکروه و کذبوه محذوف دارند و اگر توریت مراد شود و حرفوه و کتموه مقدر پندارند و معنی اینست آن یعنی کفر کافران یا عذاب ایشان بسبب اینست که خدای تبارک و تعالی قرآن را تنزیل کرد ایشان انکار کردند و تکذیب ورزیدند یا گوییم خدای عزوجل توریت فرود آورد و ایشان آنرا گردانیدند و پوشیدند کفر ایشان بدین سبب بود و بدین جهت ایشان را عذاب روی نمود **وَإِنَّ الَّذِينَ اخْتَلَفُوا فِي الْكِتَابِ لَفِي شِقَاقٍ بَعِيدٍ ۝ع** این جمله عطف است بر جمله ان الذین یکتمون ما انزل الله و جمله ذلک بانه معترضه است میان معطوف و معطوف علیه چنانچه بالا گذشته و ذکر این پیشتر ازین در وقت تاکید این جمله از جهت رد انکار است چه اختلاف کنندگان در کتاب بودن خویش را در شقاق بعید منکر اند و در انکار این معنی مقراند معنی اینست بدرستی آنکسانی که در کتاب خدای اختلاف کردند و وحی خدای را در حیز اختلاف آوردند چنانچه یهود و نصاری میان خویش حقیقت توریت و انجیل با یکدیگر مخالف شدند و با انکار یکدیگر آمدند یهود انجیل را منکر گشتند و نصاری با انکار توریت پیوستند و چنانچه مشرکان در قرآن اختلاف کردند بعضی قرآن را شعر میخواندند و بعضی سحر مینامیدند و بعضی با سجع کاهنان منتسب

ربع ۱۳

و بعضی در ره تکذیب پیغمبر افتاده در خلافی اند که نزد یکان اولو الالباب سر آمده دور است از ره حق و صواب بعضی مفسران
جمله و ان الذین اختلفوا متعلق جمله ذلک بان الله نزل الکتاب بالحق دارند داخل ایمان کفت اند و عذاب شدید ارند و این
مشکل است زیرا که ما صدق علیه ذلک ان الذین یکتمون ما انزل الله قومی دیگر اند و ما صدق علیه و ان الذین اختلفوا
فی الکتاب الآیة قومی دیگر بودن قومی در شقاق بعید بسبب کفر و عذاب قومی دیگر شود و بس جمله ذلک بان الله نزل
الکتب داخل سبب کفر و عذاب کرده مذکور شود مگر آنکه کتمان ایشان را سبب اختلاف و شقاق این گروه دارند و داخل این
اختلاف و شقاق ایشان باعتبار تسبیب گروه دیگر بسبب کفر و عذاب پندارند سوال و ان الذین اختلفوا فی الکتاب
لفی شقاق بعید بکسر این جمله است و ان الله نزل الکتاب بالحق بفتح ان مفرد است عطف جمله بر مفرد چگونه آید و صحت
آن بچه وجه روی نماید جواب بعضی مفسران این کسره را اینجا بمعنی مفتوحه داشته و کسر او از جهت در آمدن لام در خبر
پنداشته و تواند بود که این جمله را حال دارند معنی کلام ذلک بان الله نزل الکتاب بالحق حال کون المختلفین فی الکتاب
فی شقاق بعید پندارند آن زمان بمعنی ان داشتن حاجت نشود و تکلفات مذکور محتاج الیها نباشد لَيْسَ الْبِرَّ أَنْ تُوَلُّوا
وُجُوهَكُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ البر اسم لیس است و ان تولوا خبر او است و بر قرأت نصب البر
عکس اینست و قرأت بان تولوا است بید قرأة رفع است قبل المشرق یعنی جانب المشرق [illegible] ظرف است این آیة متصل
بآیة و حیث ما کنتم فولوا وجوهکم شطره متضمن بیان حکمی از احکام تولیه اعتراض چند جمله که در میان بود و بیان کلام منفصل
شود و این آیة وارد است در شان اهل کتاب از یهودان که سوی بیت المقدس که از مساکن ایشان جانب مغرب است
توجه دارند و ترسایان که روی در نماز سوی مشرق می آرند معنی نیست نیست بر یعنی نیکوئی و نیکوکاری که روها
خویش را جانب مشرق و مغرب متوجه گردانید چون یهودان و ترسایان بغیر انعام ایمان سوی جایی که میخواهند توجه
کنید وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالْكِتَابِ وَالنَّبِيِّينَ
البر اسم لکن است و جزو مخبر [illegible] تقدیر کلام ولکن البر بر من آمن [illegible] این کلام تخلص از ذکر استقبال سوی
ذکر مبرات اعمال باشد و ترک [illegible] خبر والمقابل باشد من آمن بالله و آنچه معطوف بر وست [illegible]
و اولئک الذین و آنچه معطوف بر وست [illegible] این جمله متضمن بیان [illegible] شود آمن ماضی است دیگر که معطوف بر و
بمعنی مستقبل است بدلیل [illegible] بر معنی آمن [illegible] مستقبل یعنی اذا [illegible] و استعمال ماضی
برای تفاؤل است و معنی اینست نیست بر یعنی نیکوئی و نیکوکاری که متوجه گردانید روها خود را جانب مشرق و مغرب
لیکن نیکی و نیکوکاری خبری دیگر است که ذکر آن خواهیم کرد و آن در کلام که این خواهد آمد تفصیل و تشریح در بیان
خواهیم آورد و تواند بود که من آمن و آنچه معطوف است بر و خبر لکن [illegible] مضاف اسم او ولکن اهل البر من آمن
بالله الآیة یا [illegible]

کسی ست که بگرود و تصدیق کند و ایمان بخدای و روز قیامت و فرشتگان و جنس کتاب از قرآن و کتب دیگر و پیغمبران آرد
وَآتَى الْمَالَ عَلَىٰ حُبِّهِ ذَوِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينَ وَابْنَ السَّبِيلِ وَالسَّائِلِينَ
وَفِي الرِّقَابِ ای علی حب الله او علی حب المال او علی حب الایتاء و این جمله عطف ست بر آمن یا بمعنی
آنست که بدهد مال را یعنی مالی که خدای او را داده است بر دوستی خدا یا بر دوستی دادن مال بخوشی بدهد و در دادن
کراهت نبود یا بر دوستی مال یعنی در آن هنگام که سوی مال حاجت دارد و مال را محبوب می پندارد و خداوندان قرابتی را
چه دادن مال قرابتان فقیر را هم صدقه باشد و هم صله رحم بود و زکوة در شهری دیگر نفرستند مگر آنکه دران شهر فقیر از قرابتان
او بود که تصدق برو بهتر ست و ثواب آن اکثر ست و یتیمان را یعنی صغیران بی پدران و مسکینان را و راه گذریان را
یعنی کسانیکه بر سر راه در غربت مانده و از مال و اسباب خود جدا افتاده و خواهندگان محتاج را که قوت روز ندارد و بحاجت
ناسه روی بسوال می آرند چه اگر حاجت نبود کسی بر خود ذل سوال نپسندد و اختیار خواری خواستن از روی ضرورت
نه نماید و در رها کنانیدن رقاب مکاتبان که مولی بر ایشان برای آزادی مالی نهد و در رقاب اسیران که صاحب مال
باداء فدا ایشان را خلاص دهد یا شراء بندگان که ایشان را بخرد و آزاد کند بسوال و فی الرقاب ظرف ست و
مالا ذوی القربی با معطوفات خویش مفعول به بود و معطوف گشته بر مفعول به با اختلاف جهت چگونه سائغ بود جواب
ظرف را معمول بر حذف فعل دارند تقدیره وآتی المال فی الرقاب نپندارند عطف جمله بر جمله بود نه عطف ظرف بر مفعول و بنا
چنانچه صاحب کشاف در آیه لقد نصرکم الله فی مواطن کثیرة و یوم حنین نصرکم را تقدیر کرده و کلام را از باب عطف جمله
بر جمله آورده تا عطف ظرف زمان بر ظرف مکان نباید و در معنی صورت اختلاف جهت نماید و تواند بود و عطف بر ظرف محذوف
متعلق و السائلین باشد تقدیره السائلین فی حوائجهم و فی فک الرقاب بود و سوال برای دفع المال تبیان قال بدارند تناول زبان
قال و حال خوانند و ذکر جار و مجرور یعنی علی حبه بمعنی علی حب الله تخصیص و تکمیل ست بمعنی علی حب الله برای دفع وهم دادن بریا و سمعه
بود و بمعنی علی حب ایتاء المال تکمیل الی بمعنی علی حب الله برای دفع دادن وهم بکراهت و ناخوشی طبیعت باشد و بمعنی
علی حب المال تتمیم دارند و از جهت نکته غیر دفع ایهام و هی المبالغة فی المدح میشمارند چه دادن با حاجت سوی
مال بهتر ست و مثوبت انبار او اکثر ست وَأَقَامَ الصَّلَاةَ وَآتَى الزَّكَاةَ جمله اقام با معطوف خویش عطف ست
بر آتی المال معنی آنست و نماز برپا دارد و فوت شدن هیچ نمازی از وقت جایز نپندارد و زکوة را بدهد یعنی جزوی
از نصابی که مال بران گذشته است بمصرف ادا کند از دو نقد یکی درم نقره که در دیار ما پنجاه و دو و نیم توله است و از
مثقال زر که هفت و نیم توله است ربع عشر بدهد و آن در نقره پنج درم یعنی یک توله و سه ماشه و کسری بیشتر چیزی و در زر دو ماشه
و دو حبه مقدار بود و در عروض تجارت نیز بقیمت از نصاب زر یا نقره ربع عشر واجب شود و در سوایم یعنی بهایم سر دن
چرنده از شتران و گاوان و گوسپندان اگرچه برای تجارت نباشند و بر تفصیلی که در کتب فقه مسطور ست لازم داشته

و انواع مبرات مالی که بالا گذشته محمول بر خیرات نافله و صدقات تطوع بود یا واجبات غیر زکوة چون عشر و صدقه فطر و کفارات و نذر و جز آن باشد وَالْمُوفُونَ بِعَهْدِهِمْ إِذَا عَاهَدُوا استغراق ست با موفون والموفون عطف ست بر من آمن معنی آنست وفا کنندگان بعهد چون با کسی عهد کنند یعنی و کسانیکه میثاق را بتغییر و نقض نشکنند. وفا بعهد کاری عظیم و شانی فخیم ست زیرا که دولت بدو منوط و ملک و ملت بدو مربوط ست باثبات و بقا را القا ملک بوفا بعهد متعلق ست و بقا در دین بقا ملک متحقق ست هیبت از عهده عهد که بیرون آید مرد به از سر چه گمان بری فزون آید مرد چه حنث یمین را در شرع کفارت بود نقض عهد و مخالفت بیعت را کفارتی نباشد وَالصَّابِرِينَ فِي الْبَأْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ وَحِينَ الْبَأْسِ و الصابرین منصوب ست بتقدیر و اخص من اهل البر الصابرین را بر نصب علی المدح گویند معنی اینست که مخصوص میگردانیم از جمله اهل صبر کنندگان را در هنگام سختی و محنت و انواع بدحالی و ایذاء دشمن و مشقت گرسنگی و در امراض و مصایب بدنی و مالی و در هنگام حرب با کفار و سایر انواع مضار در تفسیر آورده که این آیت در حق صابران بر مشاق وارد شده و در شان مشاق حصاری شدن پیغمبر علیه السلام و حفر خندق و گرد گرفتن احزاب مدینه را فرود آمده آن هنگام سختی و قحط و هجوم دشمنان و خوف بوده و انواع مشاق و متاعب روی نموده تا آنکه گفته اند بعضی صحابه را آنگاه سه شبانه فاقه بود و در حفر خندق مشغول بودند و طعام روی ننموده درین ایام پیغمبر صلی الله تعالی علیه وسلم روزی از گرسنگی سنگی در شکم مبارک تا شکم تهی نماید بسته بود و سر این وجه برای تقویت دل خلق تحمل میفرمود هم ازین جهت در والصابرین نسق گردانیده و ایشان را بتحقیق باج أُولَٰئِكَ الَّذِينَ صَدَقُوا وَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ ○ اولئک مرفوع المحل بر ابتدا است موصول با صله یعنی الذین صدقوا خبر مبتدا است و جمله و اولئک هم المتقون معطوف بر وست هم ضمیر فصل ست بر تقدیری که من آمن با معطوفات خویش مبتدا باشد این جمله خبر او بود و بر تقدیری که من آمن بحذف مضاف خبر لکن البر باشد این جمله مستأنفه دارند در جواب با شان هولاء بچه از ند معنی اینست ایشان یعنی این مذکوران کسانند که در دعوی ایمان و نیکوکاری صادق اند و در صبر بر مشاق ثابت کرده اند و در نیکوکاری پیش از دیگران آورده اند و ایشان هم ایشانند پرهیزگاران که از خدای عز و جل ترسندگان نه اهل کتاب که ایشان این صفات ندارند و دل بر ایمان و اعمال مذکوره نگمارند يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِصَاصُ فِي الْقَتْلَى روایت کرده اند که میان دو قبیله از قبایل عرب عوی و مایوی که یکی از ایشان بر دیگر بزرگی و غلبه مینمود سوگند خوردند که ما بدل بنده شما آزاد را و بدل زن مرد را و بدل یکی دو را بکشیم و انتقام خویش از شما بدین طریق بگیریم پیش پیغامبر صلی الله تعالی علیه وسلم بتحاکم آمدند و قضیه و سخن خویش عرض کردند در شان ایشان این آیت نازل گشته و این نظم بود پیوسته چه سابق لیس البر ان تولوا وجوهکم قبل المشرق والمغرب و لکن البر من آمن بالله تا آخر متضمن تحریض بر انواع مذکور و امر بآن در اسلوب در معنی افعلوا هذه الامور بود پیشتر از ره امرها کلوا فی سبیل الله الذین یقاتلونکم

و او امر دیگر چنانچه صیغه امثله بیان کرده خواهد شد بر صورت عطف بر مضمون مذکور روی خواهد نمود و میان معطوف و معطوف علیه ذکر قصاص و ذکر وصیت و ذکر صیام و حکایت سوال از هلال بر وجه اعتراض برای بیان حکم و جواب آن سوال ذکر کرده و میان ایشان از جهت عدم جامع و تباعد مقصودات ایشان خاطرها بنا ورد یعنی نبشته شده است ای مومنان بر شما قصاص در کشتگان **الحر بالحر والعبد بالعبد والانثی بالانثی** الحر فاعل فعل محذوف ست ای یقتل الحر بالحر جمله مبینه قصاص مذکور ست یعنی اینست کشته شود آزاده بآزاده و بنده به بنده و ماده بماده و این آیت اشارت میکند مولی مقتول حر را العبد و مرد را بزن نکشند چنانچه امام شافعی و مالک گفته اند و بسیار علما بران رفته اند و نزدیک علماء ما این آیت به آیه ان النفس بالنفس منسوخ شده که در نفس میان حر و عبد و زن و مرد فرقی پیدا نیامده و نیز درین آیت اشارت ست که مومن بکسب کبیره از ایمان بیرون نمی آید و مرتکب کبیره را کافر خواندن چنانچه خوارج خوانند و از ایمان بیرون آمده گفتن چنانچه معتزله گویند نشاید یعنی که حق سبحانه تعالی قاتل عمد را مومن تسمیه کرده و در حق او ندا یا ایها الذین آمنوا کتب علیکم القصاص فی القتلی آورده سوال قصاص کردن فعل حاکمان ست پس ماموران و مخاطبان و مسمی بمومنان ایشان باشند یا ایها الذین آمنوا کتب علیکم القصاص والا نکنید یعنی قاتل آن مخاطب مومنان اند جواب حاکمان امر اند مامور بقصاص قاتلان اند در کتب اصول فقه قصاص را از باب قضا بمثل معقول آورده و مامور بقضا قاتل ست که اتلاف نفس کرده پس حق سبحانه یا ایها الذین آمنوا کتب علیکم القصاص قاتلان باشند حاکمان مامور نشوند تسمیه قاتلان عمد بمومنان ثابت شود استدلال که کرد مستقیم گردد و نیز مراد از القصاص علیه چنانچه اهل تفسیر گفته اند ولی مقتول باشد و ضمیر او عاید بر قاتل عمد که بمقتول بود نسبت ولی بسوی مقتول و قاتل باخوت اسلام ثابت گردد و این لفظ اشارت میکند قاتل عمد مسلمان ست و با ارتکاب گناه کبیره از مومنان ست و آیه و ان طایفتان من المومنین اقتتلوا [illegible] گناه کبیره مومن نام شد همین دعوی ست **فمن عفی له من اخیه شیء فاتباع بالمعروف واداء الیه باحسان** ط این جمله با فاء تفریع ست برای حکم عفو از قصاص و تنکیر شیء برای تقلیل ست و تنکیر اتباع و اداء برای نوعیت ست ای شیء من العفو یعنی شیء یسیر من العفو بان عفی بعض من الاولیاء او عفی عن القصاص بعدل و این اسناد فعل مجهول سوی مصدر مفعول مطلق ست ای فمن اوقع شیء من العفو له عن القتل من اخیه چنانچه یقال الیس اخیه شیء صله من ست و [illegible] مرفوع المحل بر ابتدا ست و اتباع و اداء خبر اند بر مبتدا محذوف ای امرهما اتباع و اداء علی وجه اللف والنشر امر ولی المقتول الاتباع امر [illegible] من الاتباع و هو مطالبة [illegible] المال [illegible] بالمعروف و امر القاتل بنوع من الاداء [illegible] ای اتباع بالمعروف از ولی المقتول و اداء المال باحسان از القاتل

دیه بهم و وضع جمله خبر مبتدا اول است معنی اینست پس قاتلی که عفو کرده شده او را از جانب برادر او که ولی مقتول است
چیزی از عفو بدین که بعض اولیا عفو کنند یا همه اولیا مقتول مقابله مالی که از قاتل استانند قصاص که واجب شده
ببخشند نه عفو کامل یعنی عفو همه اولیا که مجانا بود و آنجا هیچ چیز لازم نمیگردد و اتباعی و اداء بوجه نمیشود اما اگر اولیاء
عفو ثابت شد پس ولی مقتول را است که عفو نکرده دنبال گردن قاتل و مطالبه کردن ازو دیه و وجه معروف برای طلب حق خود
از دیه یا مالی که بران صلح شده و بدینکه سختی و درشتی نماید و به درشتی پیش نیاید و بر قاتل است ادای حق کسی که عفو نکرده و
قصاص را از دیه یا ادای مالی که بدان صلح شده و به وجه نیکی کردن و نیکوئی نمودن بی آنکه در ادای مماطله نماید
و ظلم کردن آن ولی دیه را ذٰلِكَ تَخْفِيفٌ مِّن رَّبِّكُمْ وَرَحْمَةٌ این جمله تذییل است معنی اینست
آن حکم یعنی تجویز عفو و استبدال قصاص بمال تخفیفی است از پروردگار و رحمتی است از کردگار ذو الجلال چه اهل توریت بر
ایشان قصاص متعین بود و تجویز دیت روی نمی نمود و اهل انجیل عفو واجب میداشتند و قصاص و اخذ دیت
جایز نمی پنداشتند فَمَنِ اعْتَدَىٰ بَعْدَ ذَٰلِكَ فَلَهُ عَذَابٌ أَلِيمٌ ○
این جمله نیز با فاء معترضه است برای بیان حکم تجاوز کنندگان از حد معنی اینست پس هر که از حاکم شرع بعد بیان تجاوز
کند و خود را از حد و شرع بیرون افگند و بعد از عفو و اخذ دیه بر کشتن [illegible] ازدو و
قتل او کوشد پس مر او را عذابی الیم است و عقابی عظیم است چه بعد از اخذ دیه قصاص کشتن ناحق بود و تبدیل قول
و اختلاف ظاهر و باطن با آن متضمن باشد وَلَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيَاةٌ حال است از کتب علیکم القصاص
یا معترضه است برای ستودن قصاص معنی اینست مر شما راست در قصاص مکافات ثبات و بقا حیوة یعنی حیوة
قاتل که از خوف قصاص نکشد و چون نکشد کشته نشود و حیوة اولیا طرفین و عشایر جانبین اگر شریعت قصاص نبودی
دل بر کینه و ضغینه می نهادند و در تقاتل و تقابل می افتادند بمشروعیت قصاص انتقام بحصول پیوست و کینه کشی
که بسیار گشت دل بر تقاطر نگماشتند بدین سبب خود را زنده داشتند يَا أُولِي الْأَلْبَابِ
جمله ندائیه معترضه است برای تنبیه معنی اینست ای خداوندان عقول که بقوت عقل خویش این معانی دریابند و
باستعمال فکر خود در تحصیل آن کوشند لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ ○ یعنی لکی تتقوا متعلق بکتب علیکم
القصاص است معنی اینست که تشریع شده است بر شما قصاص تا بمخافت آن از قتل غیر بپرهیزید و از [illegible]
هلاک نگریزید كُتِبَ عَلَيْكُمْ إِذَا حَضَرَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ إِن تَرَكَ خَيْرًا الْوَصِيَّةُ لِلْوَالِدَيْنِ
وَالْأَقْرَبِينَ بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى الْمُتَّقِينَ ○ این جمله معترضه دیگر است برای بیان حکم وصیت و چون
وصیت و قصاص هر دو مطالب با هم پیوسته وارد فصل تجدید تنبیه نکرد و یا ایها الذین آمنوا که برای تنبیه بود نیاورد و الوصیة فاعل
کتب و وصیت نحو شئ لفظی است و بعض پیوسته فعلی افضل نیابند تذکیر و تانیث روا است و چون فصل با

مذکر اولی ست تذکیر در کتب بنا بر این معنی ست که وصیت یا ایصا ست و انما در ضمیر بدله که عاید ست سوی
اوست تذکیر آورده و بدلیل ان تعلق جار و مجرور یعنی للوالدین با او اذا حضر ظرف ست مر کتب را آن ترک خیرا شرطی
مستغنی از جزا بوجه اکتفاء مال را خیر نام کرده زیرا که سبب خیر آمده و تنکیر خیرا برای تکثیر ست ای ترک مالا کثیرا حقا
حال ست از الوصیة علی المتقین متعلق ست بحقا یا تضمین واجبا معنی اینست فرض کرده شد چون حاضر شود
یکی از شما را موت و نزدیک شود هنگام فوت اگر بگذارد و اقربا را و مال بسیار بگذارد بر شما وصیت برای مادر و پدر
و برای نزدیکان چون برادر و خواهر بنیکوئی و میان موصی و عدل بر رعایت اقدار و مقادیر و محافظت قسمت غنی
و فقیر چنان کند که همه را بر رضا دارد و بخط مقتضد اند و حرمان دل کسی نیازارد و در ان حال که ایصا مذکور
حقی ست لازم بر متقیان و واجب بر پرهیزگاران یعنی بر کسانی که پرهیزگاری کنند از حقوق والدین و از نی ضایع
حقوق و اقارب پرهیزند سوال اذا چون در ماضی در آید یعنی مستقبل گردد و کتب فعل ماضی ست تعلق فعل
ماضی بزمان مستقبل چگونه آید جواب اذا حضر بر وجه تقدیم و تاخیر متعلق وصیت یعنی الایصا بود متعلق کتب
علیکم نباشد سوال علیکم خطاب مر همه راست و در وقت نزدیک شدن مرگ یک کس وصیت کردن همه را فرضیت
همه را فرض نباشد پس تعمیم علیکم یا کتب یا وصیت که عامل کتب افتاده محل اشکال و موضع ورود سوال بود جواب
حکم یک کس غیر معین از جماعتی بر سبیل بدلیت متعلق بکل بود و ایراد ایجاب وصیت در وقت حضور یکی از مخاطبان هر کدام
کس از ایشان را که تصور کنند متعلق بکل بود و این آیت یعنی آیت کتب علیکم منسوخ ست بآیه مواریث و بحدیث ان الله
اعطی کل ذی حق حقه الا لا وصیة لوارث فمن بدله بعد ما سمعه فانما اثمه علی
الذین یبدلونه طعن ضرب ست برای بیان وعید تبدیل کنندهٔ وصیت انما برای حصر ست اثمه
مبتدا ست علی الذین یبدلونه خبر مبتدا ست یعنی اینست پس هر که وصیت را بدل کند بعد از آنکه آنرا شنیده و
دانسته باشند بر وجهی که ثابت شده و بطریقی که از موصی حاصل آمده پس بزه تغییر و تبدیل بر کسانی ست که تبدیل
میکنند و بوجه بدیانتی آنرا بیگردانند اندک را بسیار میکنند یا از مصرفی بمصرفی دیگر می افگنند یعنی بزه مذکور بر مبدلان آن
بود بر وصیت کنندگان نباشد چه ایشان بوصیت خویش بثواب رسیدند و تغییر و تبدیل جائز نیست و [illegible] علی الذین
یبدلونه بعد ذکر من بدله از باب وضع مظهر موضع مضمر شده برای تصریح علت بزه کاری آمده سوال اثمه تبدیل
احتمال ندارد که بر غیر مبدل باشد فائده قصر بانما چیست که تحقق آن بر کدام وجه مبنی ست جواب در کلام عرب
آمده ست که انما بمعنی آن بود و مطلوب ازو تاکید باشد قصر مراد نبود تواند بود و انما درین آیت ازین قبیل وارد شد و ورود
سوال بنا بر آنست که انما بمعنی ما و الا باشد و قصر حقیقی بود و در کشاف انما مذکور را بمعنی ما و الا داشته و بمعنی قصر مبدل
بر نسبت بموصی و موصی له پنداشته اند قصر مذکور بر مبدل بنسبت موصی و موصی له بغیر اعتقاد شرکت با اعتقاد عکس

بالتساوی أمرین بود وقصر اضافی بغیر یکی ازین سه چیز جایز نباشد مگر آنکه بیند از نفی اثم از موصی و موصی له نفی اثم
از ایشان نیز بطریق اولی آید برین طریق اگرچه این دو چیز موصی و موصی له تعیین کرده قصر نکرده قصر حقیقی باشد
إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ○ این جمله تذییل است و تاکید از جهت ایراد اسما باری تعالی بر وجه وکادت و
مستواری است با این آیت کنایت از ان الله یجازی المبدلین و یعاقب الخائنین وارد و چون جمله فانما اثمه علی الذین
یبدلونه بمضمون این جمله باعتبار معنی مکنی عنه یعنی یجازیهم و یعاقبهم ملوح است تاکید جمله باعتبار تقدیم ملوح پندارند
معنی آنست بدرستی شنواست یعنی وصیت وصیت کنندگان بشنو و علیم است و داناترست تبدیل تبدیل کنندگان
بداند سزا کردن تواند فَمَنْ خَافَ مِنْ مُوصٍ جَنَفًا أَوْ إِثْمًا فَأَصْلَحَ بَيْنَهُمْ فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ
ای علم خوف بمعنی علم آمده من شرطیه است فلا اثم علیه جزاء او افاده فاصلح معطوف است بر خاف جمله شرطیه معترضه است
برای بیان تجویز تبدیل وصیتی که زیاده بر ثلث شده و تقیید آن در شرع بر ثلث آمده معنی آنست پس هر که بسبیل موصی اضطرار
ورثه از موصی بزیادت کردن وصیت بر ثلث بغیر قصد موصی یا بالقصد او بداند میان موصی له و ورثه صلح کند
و عمل وصیت را بصلاح افگند و وصیتی که زیادت بر ثلث کرده بود بگرداند تا بثلث برساند بروی بزهکاری نبود و
۲۳ ع ۱۱ درین کار آثم نشود زیرا که کاری بر وفق شرع کرده و عمل بر وفاق شریعت آورده إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ ○
کنایت است از نفی خطیئة الموصی بالاصلاح المذکور و جمله فاصلح بینهم ملوح است و مضمون جمله باعتبار معنی مکنی عنه بود
ملوح تاکید جملی است مبالغه نمود معنی آنست بدرستی خدای آمرزگارست گناه وصی را که باضرار ورثه بزیادت بر ثلث
عاصی گشت و تصرف او بر قدر نامشروع بابطال پیوسته باصلاح مذکور بیامرزد رحیم است یعنی بر اصلاح کننده و از قدر
نامشروع در وصیت مشروع آرنده رحمت کند يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ كَمَا
كُتِبَ عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ ○ معترضه دیگرست برای بیان حکم صیام تکرار جمله نداء
برای تاکید تنبیه است بطریق تکرار آیت در آیت انی قد جاءنی من العلم ما لم یأتک یا ابت یا ابت لم تعبد ما لا یسمع ولا یبصر
ولا یغنی عنک شیئا و تکرار ربنا در ربنا واجعلنا مسلمین لک ربنا تقبل منا و کاف با مجرور در خویش صفت مصدر محذوف و
ای کتب علیکم الصیام کتابة ککتابة الصیام علی الذین من قبلکم و ما در کتب موصوفه است یا موصوله ای کصیام
او کالذی کتب علی الذین من قبلکم لعلکم تتقون متعلق است بکتب علیکم معنی آنست ای مومنان بر شما
روزه متعین شده و مفروض آمده چنانچه مکتوب شده و فرض آمده بر کسانیکه پیش از شما بودند و درین بر شما بشبه
نمودند تا شما باز ماندن از شهوت بطن و فرج متقی گردید و پرهیزیدن مذکور پرهیزگار شوید چنانچه بسبب باز ماندن آن حلال
باشند بسبب باز ماندن از حرام بطریق اولی بود روزه عبادتی دیرینه است هیچ امتی از آدم تا این قوم از روزه خالی نبود آدم را
صلوات الله علیه روزه ایام بیض و قوم موسی را روزه عاشورا و همچنین تا زمان ما که فرضیت روزه مروی شد و برین اقتدا

تشبیه در اصل روزه باشد تشبیه در عدد نبود و تواند بود از الذین من قبلکم نصاری مراد باشند که سی روزه ماه رمضان
فریضه داشتند دران وقت که سی روزه ماه رمضان بر ایشان فریضه گشت و روزه یکماهه بفرضیت پیوست روزها دراز
گرم که در غایت حرارت بود روزه داران را رنج و مشقت روی نمود ماه مذکور را بر روزهای کوتاه تحویل کردند و ده روز
پیش از آن و ده روز بعد آن برای جبران آن روزهای زیادت آوردند برین تقدیر تشبیه در اصل و عدد باشد و وجه تشبیه
هر دو را شامل بود روایت کرده اند در آغاز اسلام در شریعت پیغمبر ما علیه الصلوة والسلام روزه روز عاشورا
فریضه بود فرضیت آن منسوخ گشت سه روزه ایام بیض یعنی ایام لیالی بیض سیزدهم و چهاردهم و پانزدهم بفرضیت پیوست
بعد ازان فرضیت ایام مذکوره نیز نسخ پذیرفت روزه ماه رمضان صفت فرضیت گرفت لیکن با اباحت صوم میان
ادای روزه و قضای آن صوم بدادن فدیه بقدر صدقه فطر تخییر بود بعد آن تخییر مذکور را بالزام ادای صوم و تحریم فطر صورت
نسخ روی نمود و رخصت فطر بدادن فدیه بعدم طاقت صوم مخصوص گشت شریعت روزه برین تفصیل استقرار یافت و
نیز در آغاز اسلام از گزاردن نماز خفتن تا نماز شام شب دوم روزه می داشتند و وقت افطار کردن نماز شام تا گزاردن
نماز خفتن و یا تا خواب کردن می پنداشتند حکم مذکور بحکم فالآن باشروهن وکلوا واشربوا حتی یتبین لکم الخیط الابیض من
الاسود منسوخ پیوست و صدر روزه از صبح صادق تا غروب آفتاب صبر خوردن و آشامیدن و جماع کردن از نماز شام
تا خروج وقت نماز خفتن متعین گشت چون روزه عبادتی شاقه است باز داشتن بالوفات طبع و محبوبات نفس است
و آن طبع را کاری دشوار و نفس را موجب عجز و اضطرار است یکبارگی نفرمود و یکدفعت مشقت ننمود و نیز تشبیه بگذشتگان
کرد و مشقت را در نظر نفس شکسته آورد که مشقت بیشتر که آسان نماید و بر طبع و نفس از جهت شرکت دشوار نیاید و نیز بذکر
ایاما معدودات بیان قلت کرد و در حیز تقلیل آورد تا طبع از جهت قلت آسان داند و نفس آنرا تحمل کردن تواند و نیز
در سفر و مرض افطار کردن برخصت گردانید و از جهت عذر بجواز تاخیر رسانید تا دشواری کم شود و نفرت و مشقت از دل
برود **ایاما معدودات** ظرف است مر کتب را یا ظرف صیام را یا ظرف تتقون است یعنی اینست روزها است مر
یعنی روزها اندک در حیز شمار اعداد عرب معدود کنایت از قلت دارند چنانکه نامعدود کنایت از بسیار دارند ایام
معدودات که آن سی روزه یا بیست و نه روز بر حسب اختلاف روایت هلال روزه در هر ماهی که ایام بیض است یا
روز عاشورا در هر سال و آن هر یک وجه که سی روز یا بیست و نه روز بیست خبر منسوخ ست بهر دو وجه که سه روز ایام
بیض یا ایام عاشورا که بیست منسوخ باشد **فمن کان منکم مریضا او علی سفر**
فعدة من ایام اخر مرفوع المحل بر ابتدا است عدة مبتدا و خبر محذوف الخبر
فعلیه عدة من ایام اخر جمله خبریه است چون مبتدا موصول بفعل است متضمن معنی شرط شده و بر خبر او فا در آمده و این جمله عطف است
بر جمله کتب علیکم الصیام یا معترضه است بیان فمن شهد منکم الشهر فلیصمه یعنی کتب علیکم الصیام

بیان تخفیف و تیسیر ست یعنی این ست پس هر که باشد از شما رنجور یا کائن بر سفر پس بر وی ست روزها بعدد از ایام دیگر
بود روزها یکه از وی آمده و در سفر و مرض فوت شده سوال فمن کان منکم مریضا او علی سفر گفت مریضا او مسافرا نگفت
نکته چیست و اختیار این عبادت بر چه مبنی ست جواب استعمال علی که برای استعلا آمده دلالت برین کند که سفر امر اختیاری ست
باختیار مسافر حاصل شده است بخلاف مرض که آن اضطراری ست مریض را در حصول آن اختیار نیست چه برین افتراق
احکام شرع مبنی ست چنانچه فخر الاسلام بزدوی رح آورده چون سفر از امور مختاره است یعنی باختیار حاصل میگردد
اگر مقیمی در ماه رمضان عمدا افطار کرد و کفارت لازم شده اگر بعده هم دران روز سفر حادث گردد کفارت ساقط نشود
زیرا که سفر از عوارض مکتسبه است باختیار بنده حاصل میشود و آنچه باختیار بنده حاصل شود مسقط کفارت که حق شرعست
نگردد بخلاف مرض که امر سماوی ست از قبل صاحب حق حادث شده کفارت را که حق شرع ست مسقط آمده بدانکه
بمذهب ابو حنیفه رضی الله تعالی عنه هر سفری موجب رخصت شود و نزدیک امام شافعی رح سفر معصیت چون
سفر بغی و قطع الطریق سبب رخصت نشود و مرض در بعضی روایت مطلقا سبب میدارند و در بعضی روایات مرضی را
که روزه در وی زیان بکند سبب رخصت پندارند مرضی را که روزه در وی زیان نکند سبب رخصت نشود و نزدیک
امام شافعی رح مریض در روزه خوف هلاک یا خوف تلف عضو داشته باشد رخصت افطار بود و قوله تعالی وَعَلَى الَّذِينَ يُطِيقُونَهُ
فِدْيَةٌ طَعَامُ مِسْكِينٍ فَمَنْ تَطَوَّعَ خَيْرًا فَهُوَ خَيْرٌ لَهُ وَأَنْ تَصُومُوا خَيْرٌ لَكُمْ
إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ ۝ مسکین جمع مساکین بصیغه واحد و جمع و فدیه بتنوین و رفع طعام بر بدلیت از فدیه و بغیر
تنوین و جر طعام باضافت خوانند و معنی بر حسب اختلاف قرآت مختلف دانند و تطوع بصیغه ماضی و تطوع بصیغه
مضارع با دغام تا برای مذکر غایب مقرر شده و بمعنی شرطیه ماضی بمعنی مستقبل آمده سوال بر قرات جمع فدیه
طعام جماعه مساکین بود و بر قرات افراد طعام مسکین واحد باشد میان دو قرات معارضه آید و از روی ظاهر مخالف
روی نماید جواب از جهت توفیق میان دو قرات در قرات جمع فدیه طعام مساکین فی صیامها منهم مقابله بود
تا مقابله جمع با جمع که موجب انقسام احاد بر احاد ست در هر روزه طعام یک مسکین واجب شود و فدیه مرفوع بر ابتدا
جار و مجرور یعنی علی الذین یطیقونه خبر مبتدا ست جمله فمن تطوع خیرا فهو خیر له معترضه ست برای بیان خیریت افزودن
بر قدر طعام یک مسکین در فدیه و ان تصوموا مبتدا ست خیر لکم خبر مبتدا ست این جمله معطوف ست بر جمله علی الذین
یطیقونه فدیة طعام مسکین ست بر جمله فمن کان منکم مریضا او علی سفر که تصومون منزله لازم ست یعنی ان کنتم تعلمون
ان کنتم شرطیه ست معنی از جزا استغنا بامعنی همین جمله و ان تصوموا خیر لکم مفید فائده خبر ست و درین آیه دو وجه
یعنی یطیقونه را بر اثبات میدارند و بعضی آیه را بر حذف لا نفی آرند مانند قوله تالله تفتؤ یعنی لا تفتؤ و بنا بر ظاهر اثبات
میگویند که در ابتدای اسلام بعد نزول این آیه مقیم را روزه داشتن و افطار کردن و بهر روزی فدیه دادن مخیر بود

از افطار و فدیه و از فضیلت و فرضیت منسوخ شد بمعنی افزود و بدین آیه این معنی بیان پیوسته است بعده بآیه فمن شهد منکم
الشهر فلیصمه منسوخ گشته است و حاصل معنی آیت این است و هر کسانیکه طاقت صوم دارند و میتوانند که روزه بدارند
واجب است برایشان چون افطار کنند بدل صوم فدیه طعام یک مسکین بدهند پس هر که بر وجه تطوع و تبرع خیری و بیشی فراید
و در فدیه بر قدر طعام یک مسکین افزونی نماید پس آن امر او را بهتر بود و در ثواب بهتر باشد روزه بجا آوردن بهتر است
مر شما را از افطار کردن اگر شما از جمله دانایان علم و دانش باشید که فضیلت روزه و ثواب آنرا بدانید شرط مذکور برای
تثبیت و تقریر است نه برای تشکیک که شما مرد [illegible] چنانکه در پارسی گویند اگر اصلی وفا خواهی کرد و دل بر جفا نخواهی آورد
و بر قول کسانیکه یطیقونه را بمعنی لا یطیقونه میدارند و معنی آیت بر حذف لا می پندارند و جمله وان تصوموا خیر لکم عطف
بر فمن کان منکم مریضا او علی سفر میگویند و جمله و علی الذین لا یطیقونه فدیة را استطرادا است و تخصیصه بیان است برای
دیگر رخصتی چه رخصت اول مقید بسفر و مرض بود و این رخصت مقید بعدم طاقت بر صوم روزی بود و برین نوع معنی چنین
آید هر کسانیکه روزه داشتن نتوانند و خود را عاجز از روزه دانند فدیه آن یعنی طعام یک مسکین بدهند فمن تطوع
مع قطع نظر از مفعول المعنی و در جمله [illegible] وقت [illegible] بود و اگر [illegible] لفظ [illegible] تفسیر است بدل کرده فدیه و تطوع شود
و قضای روزه بر ذمه [illegible] است [illegible] آید وان تصوموا خیر لکم در حق مسافر و مریض باشد و در حق کسی که تاب روزه
نیست و طاقت صوم ندارد وان تصوموا خیر لکم درست نباید برین حال این آیت منسوخ نباشد باقی
و آنچه [illegible] بیان [illegible] در بیان [illegible] تحقیق شده [illegible] در بیان آنکه شهر رمضان

الذی انزل فیه القرآن هدی للناس وبینات من الهدی والفرقان
فمن شهد منکم الشهر فلیصمه

قرآن بالهمزه بر وزن فعلان مصدر قرأ بمعنی مقروء
ما انزل علی الرسول شده یا بعدم همزه از قرآن بر وزن فعال یا همزه [illegible] بر وزن فعال [illegible] آمده در قرآن
معجز [illegible] بوده وجه تسمیه [illegible] انزل بر رسول خوانده اند [illegible] ان علینا جمعه وقرآنه فاذا قرأناه فاتبع قرآنه و بعضی آیات
دیگر او را بمعنی قرأت دانسته شهر رمضان مرفوع [illegible] مبتدا است [illegible] بر وجه مبالغه حال است از قرآن
و بینات عطف است بر هدی یعنی و روشن از الهدی والفرقان بیان [illegible] صفت است مر بینات را یعنی آیات
بینات کائنة من الآیات الهادیة والفارقة بین الحق والباطل و تواند بود که هدی و فرقان بمعنی مصدر بود و من الهدی
والفرقان یعنی من تلک الهدی والفرقان متعلق بانزل یا بینات و جمله انزل فیه القرآن صفت است موصول یا صله صفت مبتدا
و جمله فمن شهد منکم الشهر فلیصمه خبر مبتدا است فاء در خبر از جهت آنست که مبتدا موصوف است بموصولی که صله
او فعل است بر طریق ان الموت الذی تفرون منه فانه ملاقیکم و در اینجا [illegible] است که از [illegible] ضمیر منظور موضع
مضمر است [illegible] فلیصمه مفعول فیه نیست زیرا آنچه [illegible] لازم آید [illegible] ظرف [illegible] بسبیل الاتساع مفعول به باشد

زیرا که اگر بر سبیل التنازع مشغول نبودی و ظرف معمول شهد فی سابق نبودی والشهر را در فمن شهد منکم الشهر
مفعول به داشته و شهد را فعل متعدی یعنی ادراک پنداشته صاحب کشاف شهر را ظرف یعنی کان مقیما حاضرا گفته و در الشهر
ظرفیت قائل گشته زیرا که بر تقدیر ادراک الشهر مسافر و مریض در آید و خطاب در حق ایشان لازم آید و کسانیکه بر وجه
اول رفتند قائل تخصیص مسافر و مریض شوند و تواند بود موصول با صله یعنی الذی انزل فیه القرآن خبر مبتدا باشد
و جمله معترضه برای مدح شهر رمضان دارند و تواند بود و شهر رمضان خبر مبتدا محذوف باشد ای الایام المعدودات
شهر رمضان این جمله مستانفه بود در بیان ایاما معدودات و تواند بود شهر رمضان بدل باشد از الصیام بحذف مضاف
ای کتب علیکم الصیام صیام شهر رمضان برین تقدیر فاء در فمن شهد منکم الشهر سببیه بود بر طریق زید کریم فمن اتیه
فلیکرمه باشد یا اضمار قیل معطوف بر جمله کتب علیکم الصیام بود و از الایام صیام ماه رمضان تعیین شود و بر وجه
اول یعنی بر تقدیری که شهر رمضان الذی انزل فیه القرآن مبتدا باشد فمن شهد منکم الشهر فلیصمه خبر مبتدا بود و تواند بود
که از کتب علیکم الصیام کما کتب علی الذین من قبلکم لعلکم تتقون ایاما معدودات فرضیت ایام بیض مراد باشد و آیه
فمن کان منکم مریضا او علی سفر الی آخر لعلکم تتقون بیان رخصت همان صیام بود و شهر رمضان الذی انزل فیه القرآن تا
علیحده دارند معترضه برای مدح ماه رمضان و تمهید بیان نسخ ایام بیض و افتراض صیام ماه رمضان پندارند
و من کان مریضا او علی سفر فعدة من ایام اخر را اعاده نمود واقع شده بیان رخصت مفطر بسفر و مرض در افطار صیام
ماه رمضان باشد تکرار نبود و فرضیت صیام سه روزه از هر ماهی یعنی ایام بیض بفرضیت ماه رمضان منسوخ شود و تواند بود که از
کتب علیکم الصیام کما کتب علی الذین من قبلکم یعنی روزه داشتن بیست و نه روز از ماه رمضان مراد بود و این جمله تقریر
و جمله فمن کان منکم مریضا او علی سفر فعدة من ایام اخر برای بیان رخصت مکرر برای تاکید بود یعنی آنست ماه رمضان
آنکه فرستاده شده است در آن قرآن در حالتیکه هادی است مر مردمان را و آیات بینات است و حجج واضحات است
از آیاتی که راه دیانت است و میان حق و باطل فارق است یعنی هر که در ماه رمضان حاضر باشد یعنی مقیم بود
پس گو در وی روزه دارد یعنی هر وجه دیگر که بیان رفت خواه بود و بر بابت النقل شرائط آن مشکل خواه
بود **سوال** قرآن بدفعات بر حسب حادثات در بیست و سه سال نازل شده از بعد مبعوث تا آخر
حضرت رسالت صلی الله تعالی علیه وسلم و سورت سورت و آیه آیه فرود آمده تخصیص ماه رمضان بنزول او چه
وجه بود و تعیین این ماه در فرود آمدن قرآن بکدام جهت باشد **جواب** مشار آنست قرآن از لوح محفوظ تا
آسمان دنیا در ماه رمضان فرود آمده و از آسمان دنیا بر پیغمبر نجما نجما سورة سورة و آیة آیة بر حسب حوادث
در مدت بیست و سه سال نازل شده ملکی با پیغمبر علیه السلام هر سال در ماه رمضان بوده واقف تاریخ
آن در شب قدر روی نموده یعنی تنزیل او دنیا به رمضان باعتبار نزول کل او در آسمان دنیا بود یا باعتبار ابتدا

نزول بر حضرت مصطفی صلی الله تعالی علیه وسلم باشد در روایة اخبار و اخیار آثار روایت کرده اند که همه کتب
سماویه در ماه رمضان فرود آمده صحف ابراهیم در شب اول و بعضی گویند در شب ششم و تورات در ششم و انجیل
در سیزدهم و زبور در هیجدهم و قرآن در بیست و چهارم نازل شده و بدانکه سبب ایجاب صوم شهود شهر باشد
صوم را اضافه سوی ماه رمضان میکنند صوم رمضان میگویند و اضافه دلیل سببیت بود و شمس الائمه سرخسی رح
با دراک جزوی از شب اول نفس ماه و چون تمام ماه ثابت میگوید و فخر الاسلام علی بزدوی شهر را در سببیت دخل
نمید پس چنان باید برای صوم نه اند ملائمت با صوم مقدار سبب ملائم باید و غیر ملائم برای سببیت نشاید بلکه اول
جزو هر روزی برای هر روزه سبب بود و با دراک جزو اول از روز روزه آن روز واجب شود سوال چون
هر روز برای هر روزه سبب بود شهر را که سبب گفته اند چه وجه باشد جواب چون از شهر لیالی که صالح برای صوم
نیست سببیت بیرون آمد شهر که سبب است عبارت باشد از ایام گشت و سی روز برای سی روزه سببی و هر روز در
برای هر روزه سببیت است که اگر سببیت بر سبیل تفرق بمجموع شهر سبب باشد و چون صوم بیش از تمام شدن ماه
تقدیم حکم بر سبب باشد ادا بر تقدیر جایز نبود از آن لوازم آمده هم در ماه رمضان بیش از آن وجوب بود ومن کان مریضا
او علی سفر فعدة من ایام اخر اعراب و معنی این آیه بالا گذشت و تفسیر آن پیشتر
یرید الله بکم الیسر ولا یرید بکم العسر بر سبیل لطف خویش تسهیل است بر ترخیص
و تیسیر و ترفیه مسطور معنی اینست خدای عز و جل بشما آسانی میخواهد و نمیخواهد که بر شما دشواری نهد ولتکملوا
العدة ولتکبروا الله علی ما هداکم ولعلکم تشکرون ○
و لتکملوا را بصیغه مضارع از باب افعال و تفعیل خوانند معنی بر حسب آن داند این لام متعلق بفعلی آمده که از
کلام سابق مفهوم شده ای و لتکملوا العدة و لتکبروا الله علی ما هداکم و لعلکم تشکرون افعل یا فعل من تکمیل الصیام
وایجابها فی عدة من الایام الترخیص فی الافطار لعذر من المرض والسفر و شرع قضاءها فی ایام آخر و این لف و نشر
اکمال شمار صیام مبنی بر تعلیل و شرعیت آن و جنبه ی از ایام تکبیر و تعظیم خدای مرتب است بر بیان احکام صیام
و بدیهی ذا ایجاب آن بر وجه ادا و قضا و شکر مرتب است بر ترخیص در افطار و تیسیر تاخیر صیام بسبب اعذار امراض
و اسفار یعنی در تقدیر عامل فعل یا فعل من الترخیص گویند معنی لعلکم و در تقدیر مع ترخیص چه مراد تخصیص را
تجویز افطار باعذار و لزوم شمار ایام افطار در شریعت جبر فوات بقضا ماموات دارند و نیز و لتکملوا العدة و
لتکبروا الله علی ما هداکم و لعلکم تشکرون و معنی لکی تشکروا امر ترتیب بر این سه چیز که متضمن ترخیص است پندارند شکر
بر تجویز افطار باعتبار اعذار و تکبیر و تعظیم خدا بر هدایت بسوی شریعت قضا و تکمیل عدد ایام فوات
بر لزوم شمار ایام ماموات و این لف و نشر غیر مرتب شد و در تطبیق لف با نشر مرتب است معنی آنست

میخواهد خدای در شما آسانی [illegible] و نمیخواهد در حق شما کار دشوار تا شما شمار صیام را کامل کنید و تا شما تکبیر گوئید تا خدا را بدانچه شما را رهنمونی کرده است به بزرگی یاد آرید و تا نعمت خدای را شکر گوئید [illegible] سپاس او [illegible] نماند که [illegible] برای این چیزها کرده و افعال [illegible] برای این سوره آورد و اذا سالك عبادي عني فاني قريب اجيب دعوة الداع اذا دعان الداعي و دعاني بایا و بغیر یا خوانند و بعضی هر دو قراة یکی دانند روایت کرده اند اعرابی پیش پیغمبر علیه السلام [illegible] سؤال کرد که قریب است تا [illegible] ام بعید تا ندا کنیم پس [illegible] این آیة وارد گشت و این [illegible] بود و پیوست و آیة احل لكم ليلة الصيام الرفث در حال صوم در شان عمر رضی الله تعالی عنه و بعضی صحابه دیگر وارد بود و چنانکه تفسیر بیان آن خواهد آمد بدین وجه این جمله در میان بیان احکام صیام [illegible] بیان فضل و کرم خدای باشد و [illegible] این آیة و آیة احل لكم ليلة الصيام الرفث را در شان امیر المؤمنین عمر رضی الله تعالی عنه وارد گویند و این جمله [illegible] احل لكم [illegible] بخواهش تفسیر در حاشیه [illegible] شده بود [illegible] اذا شرطیه است فانی قریب تعلیل است [illegible] دلیل است ای و اذا سالك [illegible] ای فقل لهم اني قريب [illegible] لانی قریب اجیب دعوة الداعی اذا دعان و چون [illegible] اجابت بود [illegible] تاکید جمله [illegible] سؤال [illegible] فلیستجیبوا لی و لیؤمنوا بی [illegible] کلام پیغمبر [illegible] خدا و [illegible] جواب [illegible] متکلم [illegible] امر [illegible] امر باشد ماموره [illegible] فانی قریب [illegible] کلام [illegible] متکلم [illegible] کلام مامور است [illegible] چنانکه پادشاه [illegible] ابلغ فلانا الی امره [illegible] در وقت تبلیغ [illegible] اجیب دعوة الداع اذا دعان [illegible] فانی قریب [illegible] دیگران را [illegible] چون [illegible] کنید [illegible] قریبم دعای [illegible] دعوت داعی را [illegible] سؤال قریب [illegible] باشد [illegible] تعالی [illegible] التفاوت [illegible] جواب اثبات قریب [illegible] اوراق قریب [illegible] قریب [illegible] سؤال [illegible] تا وسیله [illegible] قریب [illegible] سؤال [illegible] سؤال [illegible] اجابت سؤال [illegible] سؤال اجابت [illegible] دعای [illegible] باشد جواب [illegible] دعوة الداعی [illegible]

از جهت اطلاق و وهم تاخیر در [illegible] واذا دعانی مفید اجابت در هنگام دعا بر سبیل تعجیل نیست که اذا دعان برای
دفع وهم مذکور و احتمال مسطور به وجه تکمیل است سوال در اجابت بعضی دعاها تاخیر روی نماید مقتضی اجابت
دعا بتعجیل چگونه آید جواب است قضیه مذکوره قضیه کلیه نیست تا در حق همه تعجیل اجابت آید و تاخیر در حق بعض
اشکال روی نماید و بر تقدیر تسلیم که قضیه مذکوره کلیه بود و محمول او بیان قدرت باشد قدرت بر تعجیل اجابت
کل ثابت است و امکان [illegible] تعجیل آن از لوازم نیست سوال دعوة الداع اسم جنس است و آن
با بعضی واقع شود یا بکل جنس مراد باشد تعیین کلی [illegible] مقام نیست اجابت کل خلاف واقع بود که هرچه
[illegible] هرچه [illegible] جواب الف لام تعیین فرد یا جمله افراد و امتناع تعیین
[illegible] در اسم جنس [illegible] اما بحکم اطلاق [illegible] بغیر تعیین چون اشتریت العبد
والطعم [illegible] اجیب دعوة الداع بعض دعوات [illegible] واقع شود و قضیه [illegible] در حکم جزئیه
بود و اگر [illegible] الداعی شمول کل الدعوات جویند اجیب دعوة الداعی را محمول بر بیان قدرت اجابت کل
دعوات گویند [illegible] اجابت کل دعوات بالفعل لازم نیاید اشکال تخلف اجابت بعضی دعوات [illegible]
[illegible] دیگر آنکه بعضی دعوات اجابت [illegible] گفتن لبیک عبدی دارند و این را [illegible]
[illegible] دیگر آنکه اجابت را در آیه [illegible] ادعونی [illegible] الیه انشاء معلق
[illegible] اجابت [illegible] بصورت فضل بود و ایثار فضل متعلق
باشد چنانچه گفته ان الفضل [illegible] جواب است دیگر آنکه داعی بگمان خیریت مدعو
[illegible] در آن [illegible] که بعلم خدا خیریت داعی در آن است
[illegible] اجابت [illegible] دعای [illegible] آنچه خیریت دعا کنند و در آن است
[illegible] جواب است دیگر آنکه هرچند ذکر اجابت مطلق است لیکن سعی در وقوع را
[illegible] صدق مقال و [illegible] سوال [illegible] خاص و صدق اخلاص چون استجا
[illegible] در استجابت وارد نشود فلیستجیبوا لی ولیؤمنوا بی
لعلهم یرشدون ۞ [illegible] ولیؤمنوا عطف است بر فلیستجیبوا الی العلم [illegible]
[illegible] ولیؤمنوا [illegible] آیت مذکوره در شان مومنان وارد شده باشد
ولیؤمنوا [illegible] امر [illegible] ایمان و [illegible] رشاد بود و اگر [illegible] آیت در حق کافران
وارد امر بایمان و [illegible] رشاد [illegible] اول اجابت [illegible] عبادی [illegible] بود و [illegible]
[illegible] اجابت [illegible] ایشان [illegible] استجابت کنند و [illegible]

ورزند و گو ایمان آرند تا رشید شوند و راه راست یابند یا گویند مر مومنان را بر ایمان ثابت مانند و برشاد مستقیم و مستقیم باشند **أُحِلَّ لَكُمْ لَيْلَةَ الصِّيَامِ الرَّفَثُ إِلَىٰ نِسَائِكُمْ** سبب اینست کرده اند در آغاز اسلام وقت افطار از وقت نماز شام تا گذاردن نماز خفتن یا خواب کردن بود و بعد گذاردن نماز خفتن یا بعد خواب کردن لزوم امساک از جماع و اکل و شرب روی می نمود شبی امیر المومنین عمر رضی الله تعالی عنه بعد گذاردن نماز خفتن بجماع مبتلا گشت غسل کرد و به پشیمانی و ندامت پیوست گریه کنان پیش پیغمبر صلی الله تعالی علیه وسلم آمد و در مجلس معلا عذر خواهان در آمد پیغمبر را صلی الله تعالی علیه وسلم از امیر المومنین عمر رضی الله تعالی عنه این کار عجب نمود و گفت ای ابن خطاب این کار سزاوار حال تو نبود تا گاه چندی از صحابه هم بدین بلا مبتلا شده پیش پیغمبر آمدند و همدم امیر المومنین عمر شدند در حق ایشان این آیت نازل گشت و این نظم بورود پیوسته و این جمله مستأنفه است چنانستی که چون تیسیر افطار در مرض و سفر وارد گشت و عسرت حرمت اکل و شرب و جماع بعد گزاردن نماز خفتن یا خواب کردن بارتفاع نه پیوست تا آنکه از صحابه بزرگ چون عمر و بعض صحابه دیگر هنگامی این حرمت افتاد و این واقعه صعب روی داد چنانستی که رفع این عسرت جستند و رفعت عسر الصیام فی المرض والسفر فابال عسرة هذه الحرمة التی ابتلینا بها گفتند جمله احل لکم لیلة الصیام الرفث الی نسائکم وارد گشت که بسبیل استیناف بورود پیوست معنی اینست حلال گردانیده شد بر شما ای مومنان در شب صیام رفث یعنی سوی زنان و این کنایت از جماع کردن و خود را بر سبیل شرت آوردن است **هُنَّ لِبَاسٌ لَّكُمْ وَأَنتُمْ لِبَاسٌ لَّهُنَّ** این جمله استئنافیه است مر احل لکم لیلة الصیام الرفث لنسائکم ای هن کاللباس لکم وانتم کاللباس لهن عند المعانقة معنی اینست زنان همچو لباس اند مر شما را و شما همچو لباسید مر زنان را یعنی شما و زنان یکدیگر لباس کنار گیرید و یکدیگر را همچو لباس می باشید بلکه لباس را بیرون انداخته خود را یکدیگر لباس میسازید این چنین حالت باعث بدین کاریست و در این چنین حال صبر از جماع دشوار است مصراع در چنین حالت طریق پارسائی مشکل است خلق الانسان ضعیفا ای ضعیفا عن تحمل شهوة الجماع حق و سبحانه تعالی در حق بندگان نظر کرده این کار را از تحریم با حلال آورد **عَلِمَ اللَّهُ أَنَّكُمْ كُنتُمْ تَخْتَانُونَ أَنفُسَكُمْ** و این جمله معترضه است برای بیان سبب احلال و سبب توجه افضال درین جمله تقدیم مسند الیه بر خبر فعلی است مفید تقوی است معنی اینست والله است خدا ای بدرستی که شما با نفسهای خویش خیانت میکنید و نفسها خویش را در شب صیام البته در بزهکاری می افگنید **فَتَابَ عَلَيْكُمْ وَعَفَا عَنكُمْ** فا فصیحیه عطف است بر جمله محذوفه و تقدیر عطف است بر مضمون علم الله انکم کنتم تختانون انفسکم ای تحقق انکم کنتم تختانون انفسکم فتبتم من ذلک فتاب علیکم و عفا عنکم معنی اینست خیانت از شما ثابت گشت بعلم خدای عز و جل

پیوسته بر شما از خیانت بندگونه توبه کردید و از جماع کردن بعد خواب یا گذاردن نماز خفتن پشیمان شدید پس خدای توبه بر شما پذیرفت و جریمه شما را عفو آورد و در آینده حرمت برگرفت با حلال این کار افضال کرد فالئن بَاشِرُوهُنَّ وَابْتَغُوا مَا كَتَبَ اللّٰهُ لَكُمْ امر سببیه است متصل است باحل لکم لیلة الصیام الرفث الی نسائکم چه احلال سبب است برای وقوع و ابتغوا عطف است بر باشروهن معنی اینست پس اکنون مباشرت کنید و بجوئید آنچه نبشته است خدا برای شما از ولد بجوئید وَكُلُوا وَاشْرَبُوا حَتّٰى يَتَبَيَّنَ لَكُمُ الْخَيْطُ الْاَبْيَضُ مِنَ الْخَيْطِ الْاَسْوَدِ مِنَ الْفَجْرِ حتی تبین متعلق است بهر سه فعل بوجه تنازع من الفجر بیان است مر خیط ابیض را و این کلام از باب تشبیه فجر بخیط ابیض است استعاره نبود چه ذکر طرفین تشبیه مانع از استعارت باشد حاصل کلوا و اشربوا تا آخر عطف است بر باشروهن معنی اینست و بخورید و بیاشامید تا آنکه پیدا شود مر شما و ظاهر گردد در چشم شما از ریسمان سفید یعنی سپیدی صبح صادق از سیاهی شب جدا شود و یکی از دیگری در فضا ابصر شود و ارگیرد و صبح صادق سپیدی است در کرانه آسمان که منتشر نماید و لیکن پیش آید بخلاف صبح کاذب که او سپیدی است بر طریق عمود و بطول بر آید باز محو شود و در تاریکی در آید قطعه صبح صادق که دمی از قدم صدق زده تجلی آن روشن چون روز جهان را بنمود صبح کاذب بود ار فروغی بدمد یا دم سرد بلند همی کشید بودش تا بوی که ثُمَّ اَتِمُّوا الصِّيَامَ اِلَى الَّيْلِ عطف است بر امر سابق اعنی باشروهن و کلوا و اشربوا الی ظهور الصبح ثم اتموا الصیام علی الکمال و التمام معنی اینست تا ظهور صبح صادق مباشرت کنید و بخورید و بیاشامید بعد آن روزه را تا شب بکمال و تمام ادا کنید و بدانکه باشارت این آیه چند مسئله ثابت شود و چند حکم بوضوح می پیوندد یکی آنکه چون جماع تا آخر جزء از شب جایز باشد ضرورت بود که اول جزء از روز با جنابت بود پس جنابت منافی روزه نباشد دوم آنکه صائم را مضمضه و استنشاق منافی صوم نبود زیرا که چون در اول جزء جنابت باشد لامحاله غسل در روز واقع شود و غسل بی مضمضه و استنشاق نبود سیوم آنکه یافتن مزه چیزی بر دهن منافی صوم نیست چه مضمضه مستلزم یافتن مزه است منافی صوم نمی پندارند چهارم آنکه نیت روزه واجب در روز لقوله تعالی ثم اتموا الصیام الی اللیل فی نیت مقارن او باید پس لازم آید که نیت در روز چنانچه مذهب ابو حنیفه است می شاید و امام شافعی چون نیت روزه در شب میگوید در اثبات مذهب خویش بدین حجت میگوید که شک نیست عبادت روزه از اول جزء روز بود و مقارنت نیت با اول جزء روز حکمی لغو از اول جزء از روز ممکن نباشد مگر آنکه نیت در شب آرند و آثار روز بر حکم شرعی باقی میدارند بدین طریق اقتران نیت با اول جزء عبادت تا نیت مقرون شود اگر نیت در شب نباشد اول جزء خالی از نیت حقیقی و حکمی شود و فاسد شود و بنا بر فاسد فاسد شود و علمای مذهب ما جواب میگویند که مقارنت نیت حقیقی با اول جزء روز ممکن نیست لعذر ضرورت مقارنت حکمی

است پس باید کرد و از اقتران حقیقی سوی اقتران حکمی باید آورد و آن نیز دو طریق بود و بدو وجه حاصل شود یکی ۱
آنکه نیت در شب آرند تا روز باقی پندارند یا نیت در روز قائل شوند و مقترن باوائل روز بر وجه اقتران است اکثر مقام
حکمی گویند پس دو طریق در اول جزو اقتران نیت حکمی بود و هیچ جزوی خالی از نیت نباشد **و لا تباشروهن**
و انتم عاکفون فی المساجد این جمله معترضه است چه اگر عطف نیست بر فالآن باشروهن و ابتغوا
ما کتب الله انکم کنتم تختانون انفسکم باشد و آن نه نیست پس قائل شدند بعطف بر معنی است اثم بدین وجه
جمله و لا تاکلوا اموالکم بینکم بالباطل را معترضه برای تحریم اکل مال بباطل گویند و عطف او بر کلام سابق تجویز نمایند
یعنی اینست زنان را مباشرت مکنید در آنحال که شما معتکف در مساجد باشید و انزال بتقبیل و لمس حکم جماع
دارد و مشرع برای قضاء شهوت این هیچ وجهی نمی پندارد و بعضی صحابه در مسجد معتکف می بودند و در خانه بر گشته
و جماع میکردند بعد غسل در مسجد می آمدند برای نهی ایشان این آیت نازل گشت و عمل ایشان منع پیوست
سوال در کشاف آورده که درین آیه دلیل است که اعتکاف در غیر مسجد روا نشود و بدین آیه برای حکم مذکور وجه
استدلال چه باشد **جواب** ذکر فی المساجد تقیید نهی از مباشرت در حالت اعتکاف آمده و بر ممنوع بودن
مباشرت بر جنس اعتکاف اجماع منعقد شده و از اجماع مقدمه کل اعتکاف ما ینهی فیه عن المباشرة لازم آید
از نص مقدمه کل ما ینهی فیه عن المباشرة من الاعتکاف یکون فی المسجد مفهوم شود و ازین دو مقدمه قیاسی
مولف کرده نتیجه مدعا گیرد کل اعتکاف ینهی فیه عن المباشرة بالاجماع و کل ما ینهی فیه عن المباشرة من الاعتکاف یکون فی المسجد بالنص و کل
اعتکاف یکون فی المسجد پس بعکس نقیض مطلوب ما لا یکون فی المساجد لا یکون اعتکافا فهذا لازم آید و صحت معنی مذکور روی نماید
و فقها مثل این تمسک را باعتبار دلالت اثبات لازم دانند ثبوت حکم باشارت نص خوانند **تلك**
حدود الله فلا تقربوها تلك اشارت است با مور مذکوره فاء سببیت برای ترتب
مسبب بر سبب جمله تلك حدود الله تعلیل است یعنی اینست بیان ما حل و حرمت حدودیست که تعیین
کرده خداست و تجاوز کردن از آن ناروا است چون حدود تعیین شده پس بکرانه حرام نزدیک مشوید تا مبادا
درو در آئید و بکرانه حلال مروید که نباید از آن بیرون آئید و در حرام رفتید چنانچه در حدیث پیغمبر است علیه السلام
و یلیع شطر الحلال مخافة ان یقع فی الحرام و این حیثیت مر تقاسم حلال و حرام را که بالا رفته و ذکر آن پیش از این
گذشته **کذلك یبین الله آیاته للناس لعلهم یتقون** کذلک صفت مصدر
محذوفست مر یبین را ای تبیینا مثل ذلك التبیین بیین الله آیاته للناس و این جمله تذییلی دیگرست
لعلهم یتقون یعنی لکی یتقوا متعلق بیبین است یعنی بیین او شده بدو وجه تکمیل چه بیان میکند که نفع بیان مذکور راجع بسوی
شما ست که بسبب پرهیزگاری و متقوای ست که خدای عز و جل از نفع گرفتن منزه بود و فایده گرفتن باید و شما

معنی اینست یعنی همچو بیان مذکور در وضوح و ظهور بیان میکند خدا برای منفعت مردمان آیتها تا اتقوی ورزیده و از تجاوز حدود و عذاب پرهیز ولا تاكلوا اموالكم بينكم بالباطل وتدلوا بها الى الحكام لتاكلوا فريقا من اموال الناس بالاثم وانتم تعلمون ج ولا تاكلوا ع ۲۲ برای بیان تحریم مال بباطل آمد ولا تاكلوا اموال اخوانكم یا اموال اهل دینکم بینکم بالباطل یعنی اموال اخوانکم او اموال اهل دینکم بالباطل یعنی اموال المسلمین و جمله تدلوا معطوف است بر تاکلوا یعنی و لا تدلوا اموال اخوانکم الی الحکام لام لتاکلوا لام کی متعلق است به لا تدلوا فریقا مفعول لتاکلوا است من اموال الناس صفت است مر فریقا را بالاثم متعلق است به تاکلوا و انتم تعلمون حال است معنی اینست [illegible] مخورید و بیاشامید اموال مسلمانان را در میان خویش بباطل مخورید یعنی بوجهی از وجوه که در دین جایز نیست و از جهت شرع در شان او منهی است چون گرفتن مال بغصب یا بدزدی یا برشوت یا بخیانت چون در مال یتیم یا وصیت یا در تولیت و سایر اموال امانت و بالکل [illegible] نباید خورد و اموال مسلمانان را بسوی حاکمان [illegible] تا مال مردمان [illegible] تا بخورید یعنی از مال ایشان مردمان [illegible] یعنی [illegible] حکام باشید [illegible] باطل [illegible] حق [illegible] دعوی باطل کنند [illegible] و شما میدانید که [illegible] اگر [illegible] شما میدانید که [illegible] در این حال که خوردن مال مردمان بباطل [illegible] است و آیات و احادیث که در این باب وارد [illegible] گناه کردن [illegible] بر [illegible] السلام [illegible] پیغمبر گفت منکر را سوگند آید [illegible] گفت این شخص [illegible] سوگند [illegible] پیغمبر گفت [illegible] سوگند [illegible] در شان او این آیت نازل گشت [illegible] روایت کرده اند [illegible] مذکور [illegible] بود و دل [illegible] آن [illegible] یسئلونك عن الاهلة این [illegible] دیگر [illegible] سوال [illegible] روایت کرده اند از پیغمبر صلی الله تعالی علیه و سلم یعنی صحابه سوال کردند [illegible] گفتند [illegible] تو ماه [illegible] ظاهر [illegible] تا آنکه کامل [illegible] اندک اندک کمی نماید

از کمال نقصان آید با آنکه چنانچه اول پیدا شده بود همچنان گردد یا همچو ریسمان باریک شود و در شان ایشان آیه
فرود آمده و در باب ایشان این نظم وارد شده معنی این نیست می پرسند ترا ای محمد از ماههای نو که سبب افزودن
و کاهیدن او چیست و هر ماه تفاوت کیست و کیفیت او بر چه معنی است **قل هی مواقیت للناس**
قل ای محمد ایشان را هی مواقیت للناس بمقول قل است و قل جمله [illegible] است در جواب ما اذا اقول حین یسالونی
فقیل قل هی مواقیت للناس والحج معطوف است بر للناس معنی این نیست که ماههای نو نشانه بدایع مخلوقات است مر مردمان
را علامات اوقات است که بدان تقدیر شناسند اوقات حلول دینها و مدت اجلها و عدت زنان و مدت حمل و ارضاع ایشان
و ماه رمضان که ماه صیام و ماه عید که از شعایر اسلام است و حولان حول که بنا بر وجوب زکوة است و مانند آن بدانند
و اقامت طاعتها و بنا و دین بر معرفت شهور و سنین بجا آوردن و محافظت کردن توانند و علامت وقت حج
در زیارت بیت حرام که از معظمات ارکان اسلام است و دو ماه شوال و ذی القعده و ده روز ذی الحجه از غره شوال
یعنی از عید فطر تا عید الضحی و در وی اعمال حج از سنن و واجبات و فرایض بوقوع می شود و بدانکه سائلان از سبب
افزودن و کاستن ماه سوال کرده بودند جواب به بیان غرض و ذکر فایده شد و بنده این را در اصطلاح معانی تلقی
السائل بغیر ما یتطلب گویند و بر این اسلوب تنبیه سائل است بما هو اولی والیق بسوال است چه ازدیاد و انتقاص ماه
بقدرت قادر مختار متعلق و بافطرت خلاق کردگار متحقق است نه بسببی که اصحاب علم هیئت پیدا آرند و متعلق
ببعد و قرب آفتاب پندارند چه حاجت باشد و اشتغال بعلمی که در دین محتاج الیه نیست چه فایده بود **ولیس البر
بان تاتوا البیوت من ظهورها** البیوت بضمتین در جمع بیت است مانند غیب و غیوب و بکسر با از جهت استقبال
ضمتین و اتباع یا کسره است خوانند و معنی هر دو قراءت یکی باشد و در قراءت آخرین خروج از کسره
سوی ضمه می آید و آن بر خلاف اشتهر است مگر آنکه کسره عارضی را اعتبار نکرده اصل را معتبر دانند روایت
کرده اند بعضی انصار چون محرم میشدند و در احرام در هیچ خانه نمیرفتند [illegible] سرا پرده و خیمه گاه و خیمه را در سایه
و از پس پشت خانه دیوار را سوراخی ساختند و یا بر در بالای آن بر آمدند و یا از پس پشت خیمه [illegible]
و از زیر خیمه بیرون می آوردند و در شان ایشان این آیه نازل گشت و بیان کرده بود [illegible] فعل را نفی است [illegible]
چه این [illegible] است بر مفهوم هی مواقیت للناس که ایشان [illegible] کمال اجلال کرده بود
و در تحقیق آن گویند که قل هی مواقیت للناس والحج که بیان غرض است نازل گشت و بسبب انتقاص و ازدیاد
ماه که ایشان از آن پرسیده بودند بیان نفرموده تلقی سائل بغیر ما یتطلب یاد شده بود در جواب بر خلاف
مقتضای ظاهر [illegible] سوال مذکور [illegible] سوال از [illegible] که اهم اولی بود
پس [illegible] لیس البر [illegible] سوال [illegible] نقصان الاهلة و کمالها و اختلافها

وظهورها و لیس البر ان تنقضوا ما لا تفقه کلمات تأتوا البیوت من ظهورها یعنی این نیست نیکی که بیائید انچه شما را
نفع و سود ندارد از سبب فضا ملال (او زهادی) نیست نیکو و نیکوکاری که بکنید انچه شما را سودی نیارد و از آمدن خانها
از ظهور و در تفسیر معنی آورده که سوال کردن ایشان از اهله و آمدن ایشان از پس پشت خانها در یک وقت بود پس این
تقدیر این جمله را با معطوف علیه جامع ظاهر شود ولکن البر من اتقی اینجا مضاف از خبر محذوف
ای ولکن البر بر من اتقی جمله معطوف است بر جمله سابقه یعنی این نیست لیکن نیکوکاری متقیان است کار کار پرهیزگاران
است کسانیکه از خدا می ترسند از گناه می پرهیزند و تواند بود مضاف از اسم لکن محذوف بود ای لکن اهل البر من اتقی
معنی چنین آید لکن اهل البر متقیان اند یعنی نیکوکاران پرهیزگاران اند و جمله اول مطابق آیه بالا است یعنی موافق آیه
لیس البر بان تاتوا البیوت من ظهورها است واتوا البیوت من ابوابها واتقوا الله
لعلکم تفلحون ○ جمله واتوا البیوت معطوف است بر جمله سابقه سئوال واتوا البیوت جمله انشائیه
و جمله سابقه خبریه با کمال انقطاع تجویز وصل خبر است و تطابق [illegible] جمله خبریه چه جمله واست جواب
جمله خبریه سابق مقول قل آمده و مقول قل بتاویل نفی القول در حکم مفرد شده و بدین وجه عطف مفرد بر مفرد یا
عطف انشا بر خبر شود و تواند بود معطوف علیه انشائیه محذوف بود کلام مستقیم فلا تاتوا البیوت من ظهورها و
اتوا البیوت من ابوابها باشد و در بیان الاثر مذکور است از تفسیر نیشابوری ذکر یعنی اوامر و نواهی مسطور جمله واتقوا
عطف است بر واتوا البیوت من ابوابها والنهی مختص بود که این بر تقوی شامل اوامر و نواهی باشد لعلکم
تفلحون یعنی لکی تفلحوا متعلق است باتقوا شد یعنی بپرهیزید از خدا و در آمدن خانها از راه ابواب بیائید آمدن که از پشت
خانها که اختیار کرده اید بکنید و از خدا بترسید و از عمل بد باز ایستید و بپرهیزید تا رستگار شوید وقاتلوا
فی سبیل الله الذین یقاتلونکم عطف است بر جمله ولکن البر من اتقی تا آخر
ای افعلوا هذه الامور وقاتلوا فی سبیل الله یعنی اینجا کلام در مقام بیان انواع مبرات و احسان و طاعات باید
و اوامر و نواهی بود و جهاد نیز نوعی از مبرات و قسمی از طاعات و حکمی از احکام شریعت است ذکر او درین مقام ملائم بود
و عطف او بر جمله واتوا البیوت من ابوابها واتقوا الله که قریب است نساخته و آن [illegible] ذکر [illegible]
و عطف ناگزیر چه جمعی بود و این جمله بر آن قول که مبرتی از مبرات در وی نبود و نیز معطوف بر ولا تاکلوا اموالکم بینکم
بالباطل و بر لا تباشروهن وانتم عاکفون فی المساجد نبود که آن بر وجه اعتراض مذکور شده و این جمله و اوامر که بعد او
از مقام [illegible] ابیراقی نشست که سوی ذکر آن تخلل آمده لاجرم متصل بجمله ولکن البر من اتقی است تا آخر داده معطوف
بر افعلوا هذه الامور که [illegible] الا [illegible] کفار [illegible] رسول شما [illegible] یعنی آن
دیگران که [illegible] کسانیکه [illegible] با شما کارزار [illegible] کنند [illegible] قدم [illegible]

شمار چند این اول آیتی ست که بر پیغمبر صلی الله تعالی علیه وسلم در باب قتال نازل شده و جهاد با کفار فرموده آمد بعد نزول این آیت پیغمبر علیه السلام با کسانیکه بدایت بقتال میکردند جهاد میکرد و با غیر ایشان بر صبر و تحمل خود را و یاران را در جهاد و قتال آورد بعد از ان بغیر بدایت کفار قتال میکرد و دل بدین کار جزم و جمع فراغی آورد و بعده آیت قاتلوا الذین لا یومنون بالله نازل گشت باطلاق این آیت تقیید آیه سابق بنسخ پیوست و توانند که مراد از الذین یقاتلونکم کسانی باشند که از شان ایشان مقاتله است یعنی مردانی که قوت قتال دارند بدین وجه الذین یقاتلونکم احتراز از زنان و صبیان و مجانین و گوشه نشینان و زمینیان و عمیان و مردان بریده دست و پا و پیران ناتوان از آنکه قوت محاربه و طاقت مقاتله نیست ازین حکم مخرج باشند و توانند بود که همه کفار باعتبار قصد و رضا و اختیار مقاتله باشند و در تحت مضمون الذین یقاتلونکم در آیند اهل ذمه یعنی یعطوا الجزیة و زنان و صبیان و سائر اصناف غیر محاربان بقیاس بر اهل ذمه مخصوص میشوند در تفسیر آمده چون پیغمبر علیه السلام بنیت عمره از مدینه بیرون آمد و یاران را با خویشتن بیرون آورد تا آنکه در منزل حدیبیه توقف کرد و بعده باقتضای مصلحت دل بر صلح آورد و بدین قرار گرفت که میان پیغمبر صلی الله تعالی علیه وسلم و میان ایشان تا ده سال جنگ نباشد و محاربه و قتال نبود و سال دوم پیغمبر علیه الصلوة والسلام بیاید و در مکه در آید تا سه روز باشد و عمره و آنچه خواهد بجا آورد پیغمبر علیه الصلوة والسلام بعد صلح مذکور از حدیبیه بازگشت و بمدینه رفت سال دوم بحکم وعده ایشان باز سوی مکه توجه کرد و قصد طواف خانه کعبه و سعی میان صفا و مروه در دل آورد و یاران ترسیدند مبادا بدین صلح کفار مکه وفا نکنند و بقتال پیش آیند در حرم محترم قتال روی نماید و آنچه سال گذشته پیش آمده بود پیش آید این آیة نازل گشت شرعیت مقاتله بر وجه مدافعه اگرچه در حرم باشد باذن پیوست این قصه اشارت بر وجه اول میکند که در حرم بدایت بقتال مشروع نبود **ولا تعتدوا إن الله لا يحب المعتدين** ۝ جمله ولا تعتدوا معطوف است بر قاتلوا و جمله ان الله لا یحب المعتدین تذییل است یا تعلیل است تاکید از جهت آنست وقوع اعتدا از معتدیان حصول نفاق و از ظالمان علامت آنست که ایشان مضمون این جمله را منکر اند نظر بر مقتضای انکار ایشان را تنزیل منزله منکر کرد جمله را موکد آورد معنی آنست و از حد مگذرید و در قتال از قاعده مشروع تجاوز مکنید و بر وجه نامشروع در مقابله میافتید و غیر محاربان را چون زنان و صبیان و امثال ایشان مکشید و کشتگان را مثله مکنید و دست و پا مبرید و چون گوش و بینی و غیر آن فرو میارید بدرستی که خدا دوست ندارد کسانی را که از تجاوز کنند و خود را در ورطه تعدی و ظلم افگنند **واقتلوهم حيث ثقفتموهم وأخرجوهم من حيث أخرجوكم** واقتلوهم با ملابسات خویش عطف است بر انشاآت سابقه معنی آنست که کافران را بکشید هر جا که بیابید و بگیرید و بدست آرید ایشان را و برانید ایشان را از آنجا که شما را بیرون کردند یعنی از مکه

بیرون کنید و درین آیه وعده فتح مکه و بشارت حصول آن آمده پیغمبر علیه الصلوة والسلام بعد فتح مکه عمل بدین آیه
کرده و کسانیکه از مشرکان مکه بایمان نیاوردند و تصدیق نکردند و از مکه بیرون آورد وَالْفِتْنَةُ اَشَدُّ
مِنَ الْقَتْلِ این جمله معترضه است برای بیان شدت امر فتنه و فظاعت بشان او یعنی بلا نیست و بیرون
کردن از وطن که موجب محنت و مستوجب شداید و شاق و مشتمل بر خطر خطیر فراق دوستان و بعد اوطان و
مقتضی فرقت اخوان و احباب چون شهر و دیار و با تحمل گرم و سرد چه سفر قطعه از سقر است علی الخصوص سفر اخراج که بی سابقه
استعداد و سفر مهیا نشده سخت تر از کشتن باشد و بالاتر از مردن بود شعر الموت ساعة ثم یمضی وعذاب
الفراق للحی باق یعنی فتنه عبارتست از عذاب آخرت و از رشد و تعقبی بلا و محنت دنیا که مترتب ملازم شود و بدارند
گفته اند چیزی که بسبب او مرگ خواهند و از شر او بمرگ پناه برند همه دانند که سخت تر از مرگ و بعضی تر از موت بود
شک نیست که فتنه اخراج از مسکن بالیست سخت تر و اندوه انگیزتر از قتل صوابست وَلَا تُقٰتِلُوْهُمْ عِنْدَ
الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ حَتّٰی یُقٰتِلُوْكُمْ فِیْهِ عطف است بر واقتلوهم یعنی اینست و با ایشان نزدیک مسجد حرام یعنی در
حرم قتال مکنید و خود را ابتدا کردن در قتال حرم و در حرام مینگیند فَاِنْ قٰتَلُوْكُمْ فَاقْتُلُوْهُمْ
و درین آیه در هر سه موضع حمزه و کسائی بنا بر علت ثلاثی خوانند یعنی بر حسب اختلاف قراءة مختلف دانند این شرطیه که جزاء
او امر است عطف است بر نهی سابق یعنی اینست پس اگر قتال کنند ایشان با شما در حرم پس بکشید ایشان را
در حرم چه ایشان بوا بینند و از حیث حرمت حرم از دفع کردن و شمشیر زدن باز نمانید كَذٰلِكَ جَزَآءُ
الْكٰفِرِیْنَ ۝ جزاء الکافرین مرفوع بر ابتدا است کذلک خبر مقدم است این جمله تذییل است یعنی اینست مثل
جزاء مذکور و سزای مسطور جزاء ناکردگان بود و سزای کفر ورزندگان باشد فَاِنِ انْتَهَوْا فَاِنَّ اللّٰهَ
غَفُوْرٌ رَّحِیْمٌ ۝ شرطیه محذوف الجزاست و جمله فان الله غفور رحیم تذییل است ای فان انتهوا
لان الله غفور الیهم تا الجزاء از حیث السنة که جمله شرطیه یعنی فان انتهوا بجوا ملوح مضمون جمله باعتبار یعنی بلکی
محذوف و تقدیم ملوح تاکید جمله شرطیه شود یعنی پس اگر کافران از کفر و از قتال با مسلمانان بایمان آورده مسلمانان
بگشتن باز ایستند چون در از عقوبت و عذاب خدای برهانند زیرا که بت پرستی خدای اکبر زنده است خطایا آمرزنده
و بخشاینده است و خطایا بخشند و بدانکه آیه وقاتلوا فی سبیل الله الذین یقاتلونکم موجب تقیید قتال در حل و حرم
بوقوع بدایت قتال کافران بود و باطلاق و اقتلوهم حیث ثقفتموهم نسخ قید مذکور روی نمود و آیه ولا تقاتلوهم
عند المسجد الحرام حتی یقاتلوکم فیه فان قاتلوکم فاقتلوهم قید مذکور را متعلق بقتال در حرم داشت در غیر حرم
بر اطلاق بگذاشت وَقٰتِلُوْهُمْ حَتّٰی لَا تَكُوْنَ فِتْنَةٌ وَّیَكُوْنَ الدِّیْنُ لِلّٰهِ
عطف است بر اثبات سابقه حتی برای غایت است یعنی الی ان یکون الدین یا تعلیلیه است بر لا تکون یعنی

انیست و قتال کنید با کافران تا این غایة نباشد فتنه یعنی شرک و باشد دین یعنی اسلام از اشراک گردد مخصوص بخدای تعالی یعنی کی سست جزین تقدیر یعنی چنین آید و قتال کنید تا آنکه شرک نباشد و دین همه مر خدای را باشد و چه کافران مشرک اند شیطان و بتان را در حظ نمیدادند و فتح دل خویش ایشان را شریک نام می نهادند چون که بسبب قتال کافران و مشرکان کشته گردند یا مسلمانان شوند لاجرم شیطان و بتان از اشتراک بیرون آیند و پرده بدرند فَإِنِ انْتَهَوْا شرط است محذوف الجزا ای فان انتهوا فلا تقاتلوهم یعنی انیست اگر باز ایستادند ایشان از شرک و کفر و قتال با مسلمانان باز باشند و غیر خدای را اله نخواندند پس با ایشان قتال مکنید و از جهاد ایشان باز باشید فَلَا عُدْوَانَ إِلَّا عَلَى الظّٰلِمِينَ ۝ فا برای تعلیل است و از عدوان معنا محذوف است ای فلا جزاء عدوان الا حاجز معترضه است برای رفع نا امیدی کافران چنانچه بالا گذشت در بیان تفسیر غفور رحیم و حسن ایشان چنانچه رفت معنی انیست کسانیکه از عدوان باز باشند و خود را بمعرض اخلاص رسانند بسوی رضوان بشتابند و از عقوبت عدوان اخلاص یابند زیرا که جزاء عدوان و عقوبت بتعدی و ظلم غیر ظالمان نشود و مستحق آن جزا ایشان را باشند و کسانیکه از تعدی و ظلم باز باشند ایشان را ظالم نخوانند و هر که ظالم نشود مستحق جزاء ظالمان نشود اَلشَّهْرُ الْحَرَامُ بِالشَّهْرِ الْحَرَامِ الشهر الحرام مبتدا است بالشهر الحرام خبر مبتدا است و معنی بر حذف دو مضاف از مبتدا و خبر است ای هتک حرمة الشهر الحرام بهتک حرمة الشهر الحرام و جمله الشهر الحرام مستانفه است چنانستی که بتاویل قاتلوهم حتی لا تکون فتنة باطلاق خویش قتال را در شهر حرام و غیر آن عموم و سوال که بیت تقاتل فی الشهر الحرام شد فقیل الشهر الحرام بالشهر الحرام معنی انیست هتک حرمت شهر الحرام بمقابله هتک حرمت شهر حرام خواهد بود و بعده بمکافات روی خواهد نمود روایت کرده اند پیغمبر صلی الله تعالی علیه وسلم در سال ششم از هجرت برای عمره از مدینه جانب مکه بیگشت کوچ بکوچ منزل بمنزل بسرعت و شتاب و رکاب میرفت در منزل حدیبیه نزول فرمود و آن ماه ذی القعده که از شهر حرم است بود کفار از در آمدن مانع شدند و آهنگ قتال کردند یکماه در حدیبیه توقف کرد بعد از آن با ایشان مصالحه بر صلح آورد چنانچه قصه آن گفته و شرش بالا رفته و در صلح نامه نبشته بودند که در سال آینده یعنی سال هفتم از هجرت پیغمبر بباید خالی کردن مکه فرمایند و ایشان مکه خالی کنند پیغمبر را در آمدن و عمره بجا آوردن دستوری دهند پیغمبر در مکه در آید آنچه خواهد از عمره و طواف ادا نماید چون سال هفتم از هجرت که دوم سال از سال نزول حدیبیه بود بر حکم وعده کافران سوی مکه بعمره گشت و لطلب طواف و سعی پیوست چون ماه ذی القعده آمده یاران گفتند اگر کافران عهد خویش را وفا نکنند و با قتال پیش آیند در ماه ذی القعده قتال چگونه شود همان حال که پارسال حاصل شده بود پیش آید در بیان آنکه اگر کفار وفا وعده نکنند و اصحاب پیغمبر را مانع شوند و مخالفت نمایند و بقتال پیش آیند اگرچه ذی القعده شهر حرام است و حرم مکان با احترام است قتال کنید از حرمت مکان و زمان و ملیه لشنید این آیت نازل گشت و این [illegible]

وَالْحُرُمٰتُ قِصَاصٌ این جمله عطف ست بر جمله الشهر الحرام بالشهر الحرام یعنی جمله بر مضاف
محذوف ست یا از مبتدا بتقدیر صفت الحرمات قصاص یا از خبر بتقدیر الحرمات محل قصاص یعنی حرمتها محل برابر
است معنی اینست تا مرتکب حرام مثل آنچه او کرده است بکنید و معامله که پیش آمده همچنین پیش آید چنانکه اگر کسی
کسی را بکشد او را بقصاص بکشند و اگر دست ببرد دست او ببرند و هم چنین بینی ببینی و دندان بدندان و گوش
بگوش و هم چنین اگر کسی بر کسی تیغ بکشد او را بکسی از جهت او درد ابود کرد با او برابر شود او را بکشند
فَمَنِ اعْتَدٰی عَلَیْکُمْ فَاعْتَدُوْا عَلَیْهِ بِمِثْلِ مَا اعْتَدٰی عَلَیْکُمْ فا سببیه است برای
ترتب مسبب بر سبب یعنی بجهت قصاص سبب است برای نفی تجاوز از برابری من شرطیه یا موصوله در محل رفع بر ابتدا است
فاعتدوا علیه خبر است خبر مبتدا است ما در ما اعتدی موصوله است یا موصوف و رابطه محذوف ست و با در بمثل
زائده نیست ای فاعتدوا اعتداء بمثل عقوبة اعتدی بها علیکم یا مصدریه است و با زائده است ای فاعتدوا اعتداء مثل
اعتدائه علیکم معنی اینست پس هر تعدی که کسی کند مثل آن با او کنید و با او برابری و مکافات ورزید
صور باقتدار خویش برای دفع شر ظالم و در بعضی صور برافعت پیش سلطان و حاکم مکافات را که سبب اعتدا
از جهت وقوع در صحبت اعتدا اعتدا گفته و بصیغه مشاکله تحسین کلام جسته وَاتَّقُوا اللّٰهَ وَاعْلَمُوْٓا
اَنَّ اللّٰهَ مَعَ الْمُتَّقِیْنَ ۝ واتقوا الله عطف ست بر قاتلوهم و اعلموا عطف ست بر واتقوا الله ان باسم و خبر خویش
قائم ست بمقام دو مفعول اعلموا معنی اینست و تقوی ورزید و از خدای بترسید کسی را که کشتن او روا نیست چون صبیان
و نسوان و رهبان و عمیان و امثال ایشان مکشید و خدای را بعلم و نصرت با متقیان بدانید و عالم بودن باحوال
ایشان معلوم کنید و بدانکه مفهوم این کلام معنی است معینی که در شاهد است مراد نیست و این از متشابهات ست سلف
بحقیقت آنچه مراد ست اعتقاد داشتند و دل بتاویل آن کماشتند و خلف بعلم و لغت تاویل کردند
چنانچه ذکر کردیم و در بیان آوردیم وَاَنْفِقُوْا فِیْ سَبِیْلِ اللّٰهِ عطف ست بر قاتلوا چه قتال
بی نفاق نبود معنی اینست خرج کنید مال خود را در راه رضای خدا از استعداد جهاد و غیر آن از خرید آن سامان
و اسلحه از تیر و کمان و تیغ و نیزه و زره و جز آن و خرج مدت جهاد و علف دواب از اسپ و اشتر و ساخته کردن غازیان
و دادن بنفقه ایشان وَلَا تُلْقُوْا بِاَیْدِیْکُمْ اِلَی التَّهْلُکَةِ عطف ست بر قاتلوهم و از ایدیکم
بر وجه مجاز انفسکم مراد ست یا زائده است معنی کلام و لا تلقوا انفسکم الی التهلکة باشد ایدیکم بر حقیقت و انفسکم محذوف و با برای
استعانت دارند کلام بتقدیر و لا تلقوا انفسکم بایدیکم الی التهلکة بود معنی اینست نفسهای خویش را بدستهای خویش
بسوی هلاک میفگنید یعنی که مال و اسپ و سلاح خرج نکنید پیاده بی سلاح در جنگ در آیید خود را بدست خویش هلاک
کرده باشید یا بدین که در جهاد بیرون نیایید و جبانت و بزدلی و سستی نمایید کفار قوی شوند و شما را در هلاک افگنند یا خود را

و بدست هلاک [illegible] مال باسراف خرج کنید خود را فقیر [illegible] از [illegible] جهاد [illegible]
و فی استعداد جهاد [illegible] و دشمنان قوت پذیرند [illegible] گیرند [illegible] باشید [illegible] آیند [illegible]
[illegible] که در آن [illegible] کفر [illegible] کفار گویند مسلمانی [illegible]
و اگر چون شیر حمله کرده بود و کشته شد وَأَحْسِنُوا عطف است بر انفقوا [illegible] یعنی نیکی کنید و نیکوئی
کنید در حق فقیران و فی توشه ماندگان لشکر و پیاده شدگان لشکر و پیاده [illegible]
[illegible] هر که غازی را یاری کند یا اسپی و خرجی در غزا با وی [illegible] اِنَّ اللّٰهَ یُحِبُّ الْمُحْسِنِیْنَ
جمله [illegible] است [illegible] ترغیب بر احسان [illegible] احسان [illegible] امر با حسان
[illegible] محسنان محبوب خدا اند [illegible]
[illegible] یعنی که خدای دوست میدارد نیکوئی کنندگان را و اعمال نیک آرندگان را [illegible]
[illegible] محبوب خدای تعالی
[illegible] شوید وَأَتِمُّوا الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ لِلّٰهِ عطف است بر آیه قتال [illegible]
[illegible] اسلام [illegible]
ابو حنیفه [illegible] احرام
شرط [illegible] امام شافعی رکن است [illegible] افعال دیگر [illegible]
و بعضی [illegible]
احرام است [illegible] پیغمبر علیه الصلوة والسلام است [illegible] حج و عمره را [illegible]
کمال [illegible] از فضل [illegible]
[illegible] حج و عمره [illegible]
از وجه حلال باشد [illegible] حج و عمره [illegible]
[illegible] حج و عمره را [illegible] امام شافعی [illegible]
[illegible] قول ابو حنیفه [illegible]
[illegible] در آغاز اسلام
حج [illegible] وَلِلّٰهِ عَلَی النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ
اِلَيْهِ سَبِيْلًا [illegible] باقی [illegible] و بعضی گویند
امر [illegible] باشد [illegible]

حج که موجب او سنت مؤکد نیز ثابت شود و ندب که موجب او تخییر است محتاج سوی قرینه بود از یک امر باعتبار [illegible]
متعلق جمع میان حقیقت و مجاز نبود اما بر قول کسی که امر را در ندب مجاز گوید و حمل بر عموم مجاز کنند از امر حج
فعل بر ترک که شامل وجوب و ندب است مراد دارد سوال وارد شود و اشکال جمع میان حقیقت و مجاز
نیاید و تواند بود که امر منصرف سوی مراد جمیع باشند تا وصل جمع بین الاثنین والمسند و ب بود و امر برای ندب
دارند جمع میان فرض و مستحب متحد بپندارند امر اصم رمضان و ستا من الشوال و صلی الفریضه والنافله
همبرین دو وجه آید و صحت او همبرین دو طریق رد می نماید فَإِنْ أُحْصِرْتُمْ فَمَا اسْتَيْسَرَ
مِنَ الْهَدْيِ ج فا در فما استیسر من الهدی جزائیه است و ما استیسر مفعول فعل محذوف است ای
فاهدوا ما استیسر من الهدی و این جمله جزا شرط است و جمله شرطیه معطوف است بر اتموا الحج و اگر ما استیسر
محذوف الخبر بتقدیر فعلیکم ما استیسر من الهدی دارند جمله معترضه برای بیان حکم محصر شدن از حج و عمره پیش از
با تمام رسیدن مناسک حج پندارند یعنی اینست پس اگر شما از حج محصر شوید بمانعی چون امراض و
دشمنان و حبس جز آن منع کرده شوید پس آنچه آسان بود از هدی در یک بار بفرستید و ذبح کردن آن را در حرم امر
کنید یا گوید واجب است بر شما آنچه آسان بود و بآسانی دست دهد از هدی یعنی از شتری یا گاوی یا گوسپند
که برای ذبح در مکه بفرستید و چون این را مرسد قربانی کنید [illegible] بار گویند و بعد از فرستادن آن
بیرون آمدن از احرام جایز نیست و چون احصار بحج [illegible] الوقوف [illegible] لیکن چون احصار
دارد از جهت فوت [illegible] و [illegible] فعل ماضی آورده [illegible] اوامر [illegible] حکم [illegible]
است و ایمه بر گشته [illegible] وَلَا تَحْلِقُوا رُءُوسَكُمْ حَتَّى يَبْلُغَ الْهَدْيُ مَحِلَّهُ
و عطف [illegible] است بر جزا که امر است اگر [illegible] فاهدوا ما استیسر بود یا نهی [illegible] اگر تقدیر فعلیکم ما استیسر [illegible]
یعنی [illegible] مقدر [illegible] من الهدی محله ای مکانه موضع ذبحه [illegible] ضرب مفعول بیلغ آورده شده
بر مفعولیت شده یعنی اینست [illegible] از احرام بیرون نیایید تا آنکه قربانی در مقام خود
که موضع ذبح او [illegible] گردد و این حکم در [illegible] بیان کرده شد [illegible]
محل بر قربانی [illegible] آمده و اگر [illegible] بر جزا شود و [illegible]
جمله شرطیه باشد این آیه [illegible] پیغمبر صلی الله علیه و سلم
که برای عمره آمده بود و در حدیبیه [illegible]
کسی [illegible] و محلی [illegible] حرم است [illegible] از جهت [illegible] و محل احصار ذبح کرده
فَمَنْ كَانَ مِنْكُمْ مَرِيضًا أَوْ بِهِ أَذًى مِنْ رَأْسِهِ فَفِدْيَةٌ مِنْ صِيَامٍ أَوْ صَدَقَةٍ

أَوْ نُسُكٍ من شرطیه یا مبتدا است فقدیه مبتدا ست محذوف الخبر ای فعلیه فدیه و این جمله خبر است یا جزا ست و جمله شرطیه معترضه نیست برای بیان حکم محتاج شده یا حاجی محصر سوی حلق پیش از رسیدن هدی در محل آن بسبب مرضی یا عارضی دیگر یعنی اینست پس هرکه باشد از شما ای محصر ان مریض که بحلق محتاج بود یا در راه رنجها مر سر چون جراحت و شپش باشد آن یا شد چون سر خویش را یا عذاب مذکور حلق کند پس بر وی فدیه است صیام یا از طعام یا قربانی لازم بود و صیام سه روزه بشش یا طعام فدیه صدقه است بر شش مسکین و اگر قربانی اختیار افتد گوسفندی ذبح کند فَإِذَا أَمِنتُمْ فَمَن تَمَتَّعَ بِالْعُمْرَةِ إِلَى الْحَجِّ فَمَا اسْتَيْسَرَ مِنَ الْهَدْيِ فاذا امنتم شرط است فمن تمتع شرطی دیگر ست فما استیسر من الهدی مبتدای است محذوف الخبر بتقدیر فعلیه یا استیسر من الهدی و این جمله جزای شرط دوم است شرط دوم با جزای خود جزای شرط اول است الی الحج متعلق است بتمتع ای من تمتع بالعمرة الی وقت احرام الحج و این شرطیه عطف است بر شرطیه سابقه و جهه امر تیسیر از احصار است اذا استعمال کرده بعد او ماضی آورده سوال حکم تمتع مرتب بر امین شدن بعد از احصار نیست چنانچه مفهوم ظاهر کلام باستعمال فاست بلکه تمتع از احکام حج است با احصار تعلق ندارد و متمتع میان ایشان مستثنی نمی پندارد جواب مراد از امنتم بعد الاحصار نیست تا سوال مذکور وارد شود بلکه از فاذا امنتم فان لم تکونوا محصرین کنتم فی سعة چنانچه صاحب کشاف گفته مراد است برین معنی هیچ اشکالی نبود و اگر معنی امنتم بعد الاحصار دارند فا فقضوا ما احصرتم فیه جزای شرط مذکور محذوف پندارند و فمن تمتع بالعمرة الی الحج جمله علاحده بود اشکال مذکور نیاید یعنی اینست پس هرکه با داء عمره برخورداری گیرد بعد از آن سفر پیش از باز گشتن وطن خویش قصد سوی حج کند متمتع بود پس بر وی آنچه آسان است از هدی یعنی از گاو و گوسفند و شتر لازم شود و آن دم تمتع است و آنرا نزدیک امام شافعی دم جنایت گویند و بانجبر نقصان آوردن حج و عمره در سفر واحد و عدم انفراد هر یکی بسفری علاحده جو بند و دم مذکور نزد ابوحنیفه رح قربت بود ناسک را خوردن از آن روا باشد و امام شافعی خوردن این را جنایت دارد ناسک را خوردن از آن نه پندارد فَمَن لَّمْ يَجِدْ فَصِيَامُ ثَلَاثَةِ أَيَّامٍ فِي الْحَجِّ وَسَبْعَةٍ إِذَا رَجَعْتُمْ تِلْكَ عَشَرَةٌ كَامِلَةٌ فصیام ثلثة ایام مبتدای است محذوف الخبر ای فعلیه صیام ثلثة ایام فی الحج و سبعة عطف است بر ثلثة ایام اذا رجعتم عطف است بر فی الحج و این از باب عطف است بر دو معمول دو عامل مختلف بود از قبیل فی الدار زید و الحجرة عمرو یا شد جمله جزا شرط است این شرطیه عطف است بر شرطیه سابقه و جمله تلک عشرة کاملة تذییل است و بعضی گویند مراد و سبعه و هم آن بود که معنی او بود جمله تلک عشرة کاملة دافع این وهم است تکمیل باشد یعنی اینست پس یکجا همه ده [illegible]

را برای قربانی نیابد بر وی واجب بود که صیام سه روز در ایام حج و هفت روز بعد آن که مجموع ده روز کامل ست
در یابد ذٰلِكَ لِمَنْ لَّمْ يَكُنْ اَهْلُهٗ حَاضِرِي الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ ط این جمله معترضه است
برای تقیید اطلاق سابق معنی اینست آن یعنی تمتع مر کسی راست که اهل او در مکه حاضر نه اند مسافرانند چه
متعه و قران نزدیک ابوحنیفه رح مخصوص به آفاقی بود مستوطنان مکه را نباشد و نزدیک امام شافعی ذلک اشارت
بر حکم مذکور یعنی وجوب هدی و صیام را شده اشارت است بر تمتع حج بود و نزدیک او اهل مکه را تمتع و قران بود و لیکن هدی
و صیام نباشد بر این وجه معنی چنین آید یعنی هدی و صیام مر کسی راست که اهل او حاضران مسجد حرام نه اند آفاقیان اند
وَاتَّقُوا اللّٰهَ وَاعْلَمُوْٓا اَنَّ اللّٰهَ شَدِيْدُ الْعِقَابِ ع عطف است بر اوامر و نواهی سابقه و اعلموا ع ۸
عطف است بر اتقوا اتقوا امر است بتقوی جامع اتیان اوامر و نواهی است و قالع همه فساد و تباهی است معنی اینست
از خدا بترسید و از عذاب او بپرهیزید و بدانید بدرستی که خدای سخت است عذاب او و شدید است عقاب او
اَلْحَجُّ اَشْهُرٌ مَّعْلُوْمٰتٌ ج ای وقت الحج اشهر معلومات این جمله معترضه است برای بیان وقت
حج یا استانفه است در جواب سوال از وقت حج معنی اینست وقت حج ماههای معلوم است و از اشهر
مذکور بر سبیل تغلیب شوال و ذی القعده و ده عشر ذی الحجه مفهوم است چنانچه در خبر آن آمده و در قرآن معلوم شده
نزدیک امام اعظم وقت حج ده شب و اخیره بیان ده عید است بود اول وقت حج عید فطر و آخر وقت عید الضحی با
امام شافعی وقت حج تا شب عید الضحی وارد عید الضحی داخل وقت حج نمی پندارد سوال حج را دو رکن است
اول وقوف بعرفات و آن موقت بر آمدن وقت ظهر روز عرفه تا بیرون آمدن وقت عشا شب عید است
مقدر به دو ماه و ده روز مذکور نیست و رکن دوم طواف زیارت است و آن موقت بوقت مذکور نبود بعد
روز عید نیز رواست توقیت بدو ماه و ده روز بچه معنی است جواب شک نیست که ادای ارکان حج
بر تفصیلی است که سائلی در بیان می آرد اما احرام بستن و شروع کردن در حج نزدیک امام ابوحنیفه رحمه الله تعالی آن نیز
اما امام شافعی جواز آن متعلق بدین وقت وارد تا اگر پیش از شوال به نیت حج احرام بندد و شروع در حج کند نزد
امام شافعی اگرچه شروع جایز شد مکروه بود قائم نباشد و نزدیک امام شافعی احرام مذکور برای حج نبود برای
عمره واقع شود پس حج بدین احرام جایز ندارد شوال و ذی القعده و عشر ذی الحجه وقت بدین اعتبار پندارد و نیز بودن
وقت مذکور شرط تمتع حج عمره آن در تمتع و اقران ظاهر شود تا اگر پیش از شوال از میقات بر سد و نیت عمره احرام
بندد و سعی و طواف [illegible] پیش از شوال بجا آرد بعد از آن همدران سال [illegible]
[illegible] احرام [illegible] برای حج [illegible] کرده باشد تمتع نبود [illegible]
وقت حج و تمتع [illegible] دیگر طواف پا اکثر [illegible] در شوال واقع شود حاجی مذکور متمتع باشد

بروی وقت تمتع مرقوم شود زیرا که عمره و حج در یک سفر آمده و در وقت واقع شود فَمَنْ فَرَضَ فِيهِنَّ
الْحَجَّ فَلَا رَفَثَ وَلَا فُسُوقَ وَلَا جِدَالَ فِي الْحَجِّ فا تعقیبیه است و من موصول
با صله مرفوع المحل بر ابتدا است و جمله فلا رفث ولا فسوق ولا جدال خبر مبتدا است و شرطیه مذکور سبب کلام
سابق است و جمله معترضه دیگر است برای بیان آنکه حج از جماع و فسق و ستیزه خالی باید و در این چنین عبادت
آن کارها نشاید معنی آنست پس هر که در این ماهها بر نفس خود حج فرض کند یعنی احرام بندد در حج شارع شود
پس نیست جماع و فحش و فاسق شدن بارتکاب معاصی چون بیکدیگر دشنام دادن و یکدیگر را القاب بد نهادن
و غیبت گفتن و سخن چینی کردن و نه مجادله کردن یعنی در حج ستیزه کردن با همراهان و مکاریان و خادمان
زیرا که این چیزها در همه وقت زشت است خصوصا در وقت حج که متضمن سفر از وطن و تشبیه بمردگان است
شک نیست در این چنین وقت زشت تر باشد و قبیح تر بود و ذکر حج بالا گذشته است و در فی الحج محل ضمیر بود لیکن
از جهت تصریح بعلت حرمت امور مذکوره و قبح مظهر موضع مضمر نهاده شود وَمَا تَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ
يَعْلَمْهُ اللَّهُ ما شرطیه است و جمله معترضه دیگر است برای ترغیب بر خیر و ترویج کار نیک معنی آنست آنچه از نیکی
بکنید و از نیکوکاری پیدا آرید آنرا خدای بداند و جزا دادن آن تواند وَتَزَوَّدُوا فَإِنَّ خَيْرَ
الزَّادِ التَّقْوَى عطف است بر واتقوا الله یا عطف است بر مضمون وما تفعلوا من خیر یعلمه الله که
متضمن ترغیب در خیر آمده یعنی افعلوا الخیر شده و مراد از زاد مذکور زاد راه اخری است بدلیل آنکه تعلیل و فان
خیر الزاد التقوی است و بعضی گویند که این آیت وارد است در شان حاجیانی که توشه همراه نگرفتند و در راه حج بی توشه
سیر فتند و دعوی توکل میکردند برای قوت روی بسوی رفیقان می آوردند بر این وجه زاد مذکور زاد راه حج است
که متضمن اتقا از سوال بود و مراد از فان خیر الزاد التقوی تقوی از سوال باشد و تاکید او از جهت تعمیم ملحوظ است
معنی آنست تقوی بپذیرید و توشه پرهیزگاری بگیرید زیرا که بهترین توشها تقوی است گزیدن تقوی از
این معنی است وَاتَّقُونِ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ عطف است بر تزودوا و جمله ندائیه معترضه برای
تنبیه است معنی آنست ای اصحاب عقول از من بترسید و تقوی ورزید و از عذاب و عقاب بپرهیزید که عقل
جز تقوی نپسندد و عاقل جز پرهیزگاری را نپسندد لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَبْتَغُوا فَضْلًا
مِنْ رَبِّكُمْ جناح اسم لیس است علیکم خبر او است ان تبتغوا بتقدیر فی یا با ای فی ان تبتغوا او بان
تبتغوا متعلق است بظرف مستقر فضلا مفعول به است من ربکم متعلق بتبتغوا است یا صفت است مر فضلا جمله لیس علیکم جناح
معترضه است برای اذن تجارت و اجارت و سایر اسباب اکتساب مال بر وجه حلال در راه حج و گاه بجا آوردن مناسک
و تواند بود که این جمله مستانفه باشد زیرا که چون در حج از جماع و فسق و جدال منع کرد و بر اعمال خیر و افعال نیک اورد

وقف النبی صلعم

چنانکه گفتی که شما منع از اکتساب و اعمال و استعمال مال حلال در ضمن حج سوال کردید این جمله بر وجه استیناف در تجویز آن آورده‌اند روایت کرده‌اند بعضی از عرب تجارت و اجارت در حج نمی‌پسندیدند و حج را که مخلوط با تجارت و اجارت باشد مبرور نمیدیدند و حج تاجر و مکاری و اجیر معتبر نمیداشتند بلکه در خلط عادت با عبادت اثم و جناح می‌پنداشتند در شان ایشان این آیه نازل گشت و این امر تجویز دادن پیوست یعنی اینست بر شما از مکاری و در جستن شما بسبب تجویز شما در نیت نیکی و نیکوکاری و عطای را از پروردگار و فضلی را از کرم کردگار از نفع تجارت و اجرا اجارت و تحصیل غنایم جهاد و جزا فَإِذَا أَفَضْتُمْ مِنْ عَرَفَاتٍ فَاذْكُرُوا اللَّهَ عِنْدَ الْمَشْعَرِ الْحَرَامِ فا شرط که جزا او امر بود و در انشا بودن همچو امر باشد معطوف بر انشاءات سابقه تواند بود و ارتباط با اوامر و نواهی متقدمه خواهد نمود که جامع آنکه هر یکی بیان نیکوکاری ست و موجب امتثال و فرمان برداری ست یعنی اینست پس چون از عرفات بعد وقوف که رکنی از دو رکن حج است بازگردید خدای را به تلبیه و تسبیح و تهلیل و تحمید و تکبیر و تقدیس و تمجید نزدیک مشعر حرام یعنی مزدلفه یاد دارید و مزدلفه را مشعر گویند زیرا که موضع شعور ست جای دانستن نشانهای حج هر دو ست و او موصوف بمشعر حرام است زیرا که مکانی با احترام ست و او را مزدلفه نیز خوانند مکان از زلاف و قربت دانند روایت کرده‌اند آدم صلوات الله علیه و حوا رضی الله تعالی عنها چون از بهشت در زمین افتادند مدتی از یکدیگر جدا بودند در عرفات یکدیگر را شناختند از این جهت عرفات را عرفات گویند و در مزدلفه میان ایشان قرب حاصل گشت هر یکی بدیگر پیوست مقام قربت و ازدلاف باشد سزاوار اسم مزدلفه بود و تواند بود که آن کوه را مزدلفه گویند از این جهت که مردان خدای در آن تقرب با آثار فضل خدا جویند وَاذْكُرُوهُ كَمَا هَدَاكُمْ عطف است بر فاذکروا و بشد یاد کنید که ما هدیکم مصدریه است ای اذکروا ذکرا کهدایته ایاکم الی الاسلام فی التحقیق و این تشبیه با مقبول التحقق است در حق یقین در وقوع بر طریق صل علی محمد کما صلیت علی ابراهیم و احسن کما احسن الله الیک و قل رب ارحمهما کما ربیانی صغیرا و اذکروه کما هدیکم ای کما علمکم و بین لکم فی تعلق الکیفیة الکلیة بخلق الاشیاء کما یقال او رد و حسبها بیت کما سمعت یعنی اینست و خدای را یاد کنید بدل و زبان در یاد حق آرید بعد و حق بذکر می تحقیق همچو پاره مسجد ان خدا بر بیت حق بدهدی یا گوئید یاد کنید خدای را همچو یاد کردنی که بر موقعی کرده است شما را سوی آن و ارشاد کرده است شما را از کیفیت و کمیت و مقادیر با اخلاص و خلوص همچو بیست و از احکام که بیان کرده است که چون در مزدلفه رسید مغرب و عشا را در وقت عشا با جماعت بگذارید چون صبح روید نماز بعد شما را با مداد و در تاریکی بپا دارید بعده حوذر از تسبیح و تهلیل و ثنا و حمد مشغول دارید و درود بر پیغمبر خدا صلی الله تعالی علیه و سلم بفرستید و حوائج که دارید از خدای بجو اهید بعد بر آنکه آن فتاوی منا بیایید سه دم رمی جمار بکنید

بعد ازان بسوی خانه کعبه بشتابید و طواف زیارت که رکن فرض است در یابید اعمال حج چنانچه فرموده شده است بجا آرید
و دل بر یاد حق و لفظ بر زبان نه تبدیل و تغییر آن آرید تا معمول شما بر وفق معلوم بود و عمل بحسب علم باشد وَاِنْ
كُنْتُمْ مِّنْ قَبْلِهٖ لَمِنَ الضَّآلِّيْنَ ۝ این جمله حال است یا معترضه ان مخففه است و لام فارقه
است میان مخففه و نافیه معنی اینست و بدرستی که بودید شما پیش از راه نمائی ما از نادانندگان مواضع ذکر خدا
و ناشناسندگان مقامات عبادت حق جل و علا یعنی نمی دانستید که در حج خدا را کجا یاد کنند و او را در کدام امکنه بستایند
و چگونه یاد دارند و چه نوع حق عبادت او بگذارند ثُمَّ اَفِيْضُوْا مِنْ حَيْثُ اَفَاضَ النَّاسُ
عطف است بر امر سابق یعنی حیث ظرف است مر افیضوا معنی اینست پس باز گردید ازانجا که مردمان باز گشتند و شتابید
ازانجا که ایشان شتافتند یعنی از مزدلفه سوی کعبه روید و برای بجا آوردن رکن دوم متوجه شوید چه افاضت از عرفات
بالا گذشته و ذکر آن بیشتر رفته و بعضی گویند مراد از افاضت مذکور افاضت از عرفات است مخاطب افیضوا قریش اند که ایشان از عرفات
نمی رفتند و خود را سکان مکه میگفتند ایشان را فرمان شد از عرفات باز گردید و این باقتضاء امر بوقوف بعرفات بود
چه باز گشتن از عرفات بعد از وقوف بعرفات باشد معنی چنین آید پس باز گردید ای قریش از عرفات یعنی در عرفات
بروید و وقوف بعرفات کنید پس از عرفات باز گردید چنانچه دیگران از عرفات باز میگردند و در مزدلفه می آیند وَاسْتَغْفِرُوا
اللّٰهَ ۭ اِنَّ اللّٰهَ غَفُوْرٌ رَّحِيْمٌ ۝ عطف است بر ثم افیضوا جمله ان الله غفور الرحیم تنزیل است کنایت
از یغفر لکم و یرحم و چون فر استغفروا مضمون جمله باعتبار مکنی عنه ملوح بود و تقدیم ملوح جمله سابق نمود معنی اینست و از خدا
آمرزش خواهید و بکرم او پناهید بدرستی که خدا آمرزنده است خطایا را بیامرزد و بخشاینده است عطایا ببخشد فَاِذَا قَضَيْتُمْ
مَّنَاسِكَكُمْ فَاذْكُرُوا اللّٰهَ كَذِكْرِكُمْ اٰبَآءَكُمْ اَوْ اَشَدَّ ذِكْرًا ۭ شرطیه مذکور عطف است بر انشاءات
سابقه کذکرکم صفت است مر مصدر محذوف ای اذکروا الله ذکرا کذکرکم آباءکم و اضافت ذکر سوی ضمیر خطاب اضافت
مصدر سوی فاعل است آباءکم مفعول اوست او اشد مجرور است از جهت منع صرف مفتوح آمد و عطف است بر ضمیر
الیه ذکر محذوف موصوف ای اذکروا الله کذکرکم آباءکم او کذکر قوم اشد ذکرا منکم برین تقدیر ذکر مصدر
معروف بود یعنی ذاکر بودن باشد صاحب کشاف برین وجه رفته صاحب تقریب این وجه را منظور نه گفته زیرا که
عطف بر ضمیر مجرور متصل می آید و آنرا از روی قاعده وجه صحت نمی باید مگر آنکه بر اختیار صاحب کشاف قاعده
متعین نحو فن جر بود و در ضمیر مضاف الیه این حکم نباشد یا اشد را منصوب دارند معطوف بر آباءکم چنانچه برین تقدیر
ذکر مصدر مجهول باشد یعنی مذکور شدن بود و نصب ذکرا از دو وجه بر تمیز است او کذکرکم شیئا اشد مذکوریت من آباءکم
بر وجه اول معنی اینست پس چون شما مناسک خویش را ادا کنید و از عبادات حج فارغ گردید پس از جهت شکر نعمت
عظیم و سپاس این دولت فخیم خدا را یاد کنید همچو یاد کردن شما بعد از ادای حج در جاهلیت پدران خویش را همچو

یا دآوردن قومی که سخت ترند از شما از روی ذکر کردن و بروجه دوم یعنی اینست یاد کنید خدا را همچو ذکر کردن شما پدران خویش را یا چیزی که سخت ترست از پدران شما از روی مذکور بودن روایت کرده اند عرب در جاهلیت حج میگذاردند بعد از فراغ در ذکر مناقب و مراتب پدران خویش مشغول می شدند سماحت و سخاوت ایشان را یاد میکردند و براعت و شجاعت ایشان را بر زبان می آوردند فرمان شد چنانچه بعد از فراغ از حج در جاهلیت پدران خویش یاد میکردند در اسلام بعد از فراغ از حج خدا را یاد کنید بعضی در معنی این آیت گویند بعد از فراغ از حج خدا را یاد کنید چنانچه شما در کودکی بعد زبان یافتن و در سخن در آمدن ذکر پدران خویش میکردید و یا باب بسیار میگفتید بعضی معنی این آیت همچنین گویند فاذکروا الله بالواحدانیة یعنی خدا را بوحدانیت یاد کنید و بگوئید آفریدگار تعالی یکی ست و با او شریکی نیست چنانچه شما پدران خویش را بوحدانیت یاد میکنید و یکی میدانید و هر یکی میگوید پدر من یکی ست با او پدری شریکی نیست شرکت در پدر روا نمیدارید پس شرکت در خدا روا مدارید ذکر خدا بوحدانیت و نفی شرکت سخت تر بیشتر شاید و اکثر و اغلب باید از جهت این اراده شد ذکر اکثر در ذکر خدا از ذکر آبا ترقی و تکثیر سببست ذکر خدا را که از حاج مطلوبست بذکر آبا تشبیه کرد و علی را که مطلوب ست با دنی که متحقق ست تشبیه آورد چنانچه در صلوة پیغمبر صلی الله تعالی علیه وسلم که مطلوبست بصلوة بر ابراهیم صلوات الله علیه که متحقق بود تشبیه کرده اند اللهم صل علی محمد کما صلیت علی ابراهیم و علی آل ابراهیم گفته اند **فَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَقُولُ رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا وَمَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ خَلَاقٍ** من یقول موصول با صله مرفوع المحل یا مبتدا ست من الناس خبر مقدم است ربنا آتنا فی الدنیا مقول القول ست ربنا منادی ست یا ربنا مذکوره برای ندا و ثنا کردگار ذو الجلال نشسته و آتنا فی الدنیا مقصود و مقالست بر خلاف اسم یا ست که منادی است برای تاکید له ظرف مستقر خبر ست فی الآخرة متعلق بظرف مستقر ست و جمله و ما له فی الآخرة من خلاق حال ست یعنی اینست نیست بعضی از مردمان که در موقف حاضر میشوند و از انجا باز میگردند کسانی اند که در دعا ربنا آتنا فی الدنیا میگویند و از خدا چیز دنیا می جویند و نیست مر ایشان را در آخرت نصیبی از حاصل شدن چیزی یا از اثر خیری و شری و اینان کافرانست و بیان حال ایشان ست چه همت ایشان مقصور ست بر دنیا و ایشان محروم اند از آخرت که ایشان آخرت را اثبات نمیکنند و روی چیزی نجویند و ذکر کافران درین محل از جهت آنست که کافران و مسلمانان در حج یکجا می بودند و هر دو فریق و تعظیم خانه کعبه جل جلاله آن اهتمام مینمودند تا آنکه آیة یا ایها الذین آمنوا انما المشرکون نجس فلا یقربوا المسجد الحرام بعد عامهم هذا نازل گشت و حاضر شدن ایشان در مناسک حج منع پیوست **وَمِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ ۝** و جمله و منهم من یقول عطف ست بر جمله سابقه و جمله قنا عذاب النار عطف ست بر جمله آتنا یعنی اینست و بعضی

از ایشان کسانی اند که از خدای می‌خواهند در دعا میگویند ای پروردگار ما بده ما را نیکی در دنیا و نیکی در عقبی و باز دار ما را از عذاب نار نگاهدار و در عقوبت دوزخ مسپار و بعضی گویند حسنهٔ دنیا توفیق و طاعت و روزی حلال و ختم بنیکویی یا حسنهٔ وحسنهٔ آخرت بمغفرت رسیدن و سوی نعمت جاودانی بهشت شتافتن است و بعضی گویند حسنهٔ دنیا علم و عبادت است وحسنهٔ آخرت بهشت یا سعادت و بعضی گویند حسنهٔ دنیا عافیتی با سعادت و مروتی باشد و حسنهٔ عقبی برخاستن مرده از گور با فرحه و بعضی گویند حسنهٔ دنیا زن نیک است و حسنهٔ آخرت حور عین باشد و بعضی گویند حسنهٔ دنیا ثنای جمیل و حسنهٔ عقبی ثواب جزیل و بعضی گویند حسنهٔ دنیا ایمان و حسنهٔ آخرت امان از نیران است و غیر آن از اسباب صلاح دنیا و موجبات فلاح اخری اُولٰٓئِكَ لَهُمْ نَصِيبٌ مِّمَّا كَسَبُوا اولئک مرفوع المحل بابتدا لهم نصیب جمله ظرفیه خبر مبتدا است مما کسبوا ما مصدریه است ای من کسبهم یا موصوله یا موصوفه است ای من شیء او من الشیء الذی کسبوه جار مجرور صفت است مر نصیب را تنکیر نصیب برای تعظیم و تکثیر است جمله مستأنفه است چنانستی که کسی گفت ما شأن هؤلاء فقیل اولئک الآیة معنی اینست ایشان یعنی کسانیکه در دعا ربنا آتنا فی الدنیا حسنة و فی الآخرة حسنة و قنا عذاب النار میگویند و از حضرت خدای نیکی دنیا و خیرات آخرت میجویند ایشان راست نصیبی عظیم از کسب ایشان

نصف یا از آنچه کسب کرده اند بکرم کردگار کریم وَاللّٰهُ سَرِيعُ الْحِسَابِ ○ چون در جملهٔ سابقه نصیب داعیان مذکور بکسب ایشان متعلق گردانید نصیب کسب نجات متعلق است بهم آن آید که حساب کسب چندین کسان دیر خواهد کشید و بمکث و درنگ خواهد انجامید جملهٔ والله سریع الحساب بر وجه تکمیل آورد و برای دفع وهم مذکور ذکر کرد معنی اینست و خدای شتابنده است حساب و سرعت حساب اعمال با کثرت خلایق و بسیاری افعال بر قدر آنکه کسی گوسپندی بدوشد و بروایتی بر قدر آنکه کسی پلک بر پلک زند آخر کند و این صفتی است دال بر کمال قدرت و دلیل عظیم مقدرت وَاذْكُرُوا اللّٰهَ فِيٓ أَيَّامٍ مَّعْدُودَاتٍ عطف است بر اوامر سابقه معنی اینست خدای را بتکبیر گفتن و ببزرگی یاد کردن در روزهای شمرده یاد کنید یعنی در رمی جمار و بازگشتن از منا بسوی خانهٔ کعبه و در طواف یاد آرید او را تکبیر گفتن پس نمازهای مفروضه نزدیک امام اعظم از بامداد روز عرفه تا عصر روز عید است و در ایام تشریق نبود و نزدیک امام ابو یوسف و امام محمد از بامداد روز عرفه تا عصر آخر ایام تشریق باشد فَمَن تَعَجَّلَ فِي يَوْمَيْنِ فَلَآ إِثْمَ عَلَيْهِ وَمَن تَأَخَّرَ فَلَآ إِثْمَ عَلَيْهِ لِمَنِ اتَّقٰى این جمله معترضه است برای تخییر میان تعجیل و تأخیر معنی اینست پس هر که شتاب کند در قضای مناسک حج و اتمام رمی جمار در دو روز یعنی دهم و یازدهم پس وی را نیز بزهکاری نبود و کسی که تأخیر کند رمی جمار را تا دو روز آخر یعنی دوازدهم و سیزدهم وی را نیز بزهکاری نباشد یعنی بعضی عرب تعجیل را گناه می‌پنداشتند و تأخیر را تا سیزدهم لازم میدیدند و بعضی عرب تأخیر را گناه می‌پنداشتند احتمالی که کردنی است [illegible] خدای تعالی بیان

و تاخیر تخییر کرده و هر دو را از منطقهٔ بزهکاری بیرون آورد سوال تخییر میان دو چیز مقتضی تسویه بود و موجب برابری میان ایشان باشد در کنش فضیلت تاخیر رمی جمار تا دو روز آخر آورده و اولویت آن را بیان کرده جواب است و تخییر میان دو چیز لزوم تسویه میان ایشان مسلم نیست چه مسافر میان صوم و فطر مخیر است با آنکه صوم افضل و اولی لمن اتقی خبر مبتدا محذوف است ای ذلک لمن اتقی و جمله ذلک لمن اتقی معترضه است برای اختصاص امور مذکوره بمتقیان و آن اشارت است بر نفی اثم بر سبیل عموم در حق متعجل و متاخر چه نفی اثم بر سبیل عموم جز در حق غیر عاصی متقی از جمیع معاصی نبود یا اشارت است بر نصیب که مذکور است در اولئک لهم نصیب مما کسبوا برین وجه تواند بود که ذلک مقدر ندارند لمن اتقی بدل از لهم پندارند یا اشارت است بر غفران که مذکور است در جملهٔ واستغفروا الله ان الله غفور رحیم باشد تقدیر مبتدا حاجت نبود یا اشارت سوی حج بود کلام صحیح لمن اتقی بدل از لهم پندارند و الفسوق و الجدال یا لمن اتقی الشرک و المعاصی باشد یا اشارت بر جمله مبرات مذکوره از حج و صیام و زکوة گویند و بعد ذکر همه مبرات بیان جهت است رونق و کمال و قبول آن برین جمله چه بیند معنی اینست آن یعنی نفی اثم بر سبیل عموم در عمل خاص که تعجیل و تاخیر مذکور است یا گویند آن یعنی نصیب که در اولئک لهم نصیب مما کسبوا در حق قائلان ربنا آتنا فی الدنیا حسنة و فی الآخرة حسنة مسطور یا گویند آن یعنی غفران که در جملهٔ واستغفروا الله ان الله غفور رحیم ذکر آن آمده یا گویند آن یعنی حج که ذکر آن قریب مذکور شد یا گویند آنچه ذکر کردیم از انواع بر و اصناف احسان در باب نماز و روزه و جهاد و حج و غیر آن کمال و قبول آن بر وفاق انما یتقبل الله من المتقین مخصوص است بمتقیان که همه ایشانند که این چیزها در کار بندند و بدین امور سودمند گردند و بالجمله اگر از لمن اتقی متقیان از شرک مراد باشد یعنی مومنان وجه اختصاص مذکور ظاهر بود که شک نیست که کافر از عبادات بی نصیب و از خیر بی بهره باشد و اگر متقی از شرک و معاصی مراد دارند اختصاص باعتبار کمال پندارند چنانچه در بیان معنی ذکر آن رفته و تبشیر تکمیل پیوسته زیرا که کمال اجر امید و تمام اجر بتقوی از شرک و معاصی متعلق است و رونق و بها و اعتبار و ثنا در اعمال و افعال بدان منوط است وَاتَّقُوا اللّٰهَ وَاعْلَمُوْٓا اَنَّكُمْ اِلَيْهِ تُحْشَرُوْنَ ۝

امر وا تقوا ارشاد و اعلموا اعتقاد است بر واذکروا و الله در آن با اسم و خبر خویش قائم مقام دو مفعول اعلموا است و جمله میانه معترضه چنانچه از منت و ذکر آن بالا رفت معنی اینست و از خدا بترسید و از عذاب او بپرهیزید و از شرک و معاصی که اسباب عذاب است باز مانید و بیقین دانید که شما سوی حسابگاه او حشر خواهید گشت و با سوال و افزاع روز محشر خواهید پیوست وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يُّعْجِبُكَ قَوْلُهٗ فِي الْحَيٰوةِ الدُّنْيَا وَيُشْهِدُ اللّٰهَ عَلٰى مَا فِيْ قَلْبِهٖ ۙ وَهُوَ اَلَدُّ الْخِصَامِ ۝ فی الحیوة الدنیا متعلق است بیعجبک یا بقوله و یشهد عطف است بر یعجبک و هو الد الخصام حال است و خصام مصدر است یعنی مخاصمه کقتال و مقاتله و اضافت الد سوی خصام بمعنی فی است ای الد فی الخصام یا خصام جمع خصم است کصعاب جمع صعب ای اشد الخصوم

بتواند بود که جمع خصیم ککرام فی جمع کریم ای اشد الخصام و جمله ومن الناس من یعجبک عطف است بر فمن الناس من یقول
ربنا آتنا فی الدنیا این تقسیم دیگر است مر مردمان منافقان و مومنان یک قسم یعنی قسم منافقان اینجا مذکور است و دوم
در ومن الناس من یشری نفسه ابتغاء الآیة مسطور است و در ورود این آیت در شأن اخنس بود که او با پیغمبر صلی الله تعالی
علیه وآله وسلم مؤانست و مصاحبت نمود و کلامی داشت که آنرا پیغمبر صلی الله تعالی علیه وآله وسلم خوش کردی و در
معرض استماع آوردی با آنکه در دلش شری عظیم ظهور یافت و بسوی فساد و فجور شتافت و بعضی گویند این آیه در حق جمله منافقان
است که هر یکی از ایشان همین صفت بود و همین وضع نمود یعنی اینست و بعضی از مردمان کسی است ترا در حیات دنیا
کلام او خوش می آید تعجب دارد که شنیدن آن ترا خوب و مرغوب می نماید در آخرت بلکنت و گرفتگی زبان ناخوش خواهد بود
و حال آنست که او سخت ترین خصومت گران است و بدترین دشمنان است وَإِذَا تَوَلَّىٰ سَعَىٰ فِي الْأَرْضِ
لِيُفْسِدَ فِيهَا وَيُهْلِكَ الْحَرْثَ وَالنَّسْلَ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الْفَسَادَ
لیفسد متعلق است بسعی و یهلک عطف است بر لیفسد این شرطیه عطف است بر صله من و جمله والله لا یحب الفساد
حال است یا معترضه است برای نکوهش فساد یعنی اینست و چون از پیش تو رو گرداند خود را از نزد تو دور دارد یا
گویند چون جای ولایت گیرد و بر مردمان فرمانروائی پذیرد در زمین سعی کند تا تباهی افکند و کشت و نسل مردمان را
و بهایم را در هلاک آرد و بزوال و فنا سپارد چنانچه روایت کرده اند که با ثقیف این معامله کرد یعنی میان
ایشان مانند حرث و نسل ایشان را بخرابی و هلاکت آورد و حال اینست که خدای عز و جل تباهی را دوست ندارد
و بی راهی را در حیز تجویز نیارد وَإِذَا قِيلَ لَهُ اتَّقِ اللَّهَ أَخَذَتْهُ الْعِزَّةُ بِالْإِثْمِ فَحَسْبُهُ
جَهَنَّمُ وَلَبِئْسَ الْمِهَادُ اتق الله مقول قیل است جمله شرطیه اذا است جزا اخذته العزة بالاثم خبر است
جهنم مبتدا است فحسبه خبر او است و فا سببیه است و این شرطیه عطف است بر شرطیه سابقه و جمله و لبئس المهاد تذییل
و مخصوص بالذم محذوف است ای ولبئس المهاد جهنم یعنی اینست و چون گفته شود مر او را بترس از خدا بسبب علا و بزرگی
بیدکرداری و ارتکاب بسبب بزهکاری بگیرد و وال او تجود بینی و خودستائی تکبر و نخوت پذیرد یعنی نخوت مر او را
بر انکار و استکبار باعث شود و بر دروغگوئی و حیله جوئی و گستاخی و ارتکاب تباهی وا گرداند پس بسنده
بود او را در شدت و الم و عذاب و عقاب جهنم و هر آینه بد فراشی و بد قرارگاهی است آتش دوزخ که مستقر کافران خواهد
بود ایشان را در آن شدت عذاب روئی خواهد نمود و در تفسیر آورده است که مهاد و قرارگاه مهیا است و مستعمل
استراحت مستعمل است اینجا در حق کافران بر وجه استعاره تهکمیه استعمال شده و در مطلع الانوار بشر المنافقین و بشر الکافرین
استعمال آن سابق آمده وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ
این جمله عطف است بر جمله و من الناس من یعجبک روایت کرده اند صهیب رضی الله تعالی عنه از مکه هجرت

کرد و روی بسوی مدینه آورد عمر او بصد سال رسیده بود که دولت هجرت او را روی نمود حرفت تیر اندازی و ناوک زنی داشت اهل مکه او را بسیار زر و مال می پنداشت مکیان در پی او شتافتند و او با جماعتی که همراه او بودند در راه یافتند از مصاحبان او بعضی بازگشتند و او بر بلندی برآمد و با ایشان در مقالت درآمد گفت کلمه اسلام که گفته ام از آن نخواهم گشت و از دینی که او را اختیار کرده ام نخواهم گذشت و بمقابله خواهم استاد و تا آنکه در دست من شمشیر خواهم افتاد و صد تیر در ترکش دارم و دست بر کمان می آرم هر تیری که خواهم انداخت یک تن را از شما بیجان خواهم ساخت از کشتن چنین شما را چه افزاید و از رفتن من شما را چه کم آید مالی که در خانه دارم نشان آن گویم بستانید مرا از رفتن بخدمت پیغمبر صلی الله تعالی علیه وسلم باز مدارید ایشان دل بر مال کردند و او را گذاشتند و بمکه رفتند مال در محلی که نشان گفته بود یافتند پیش از آنکه صهیب در مدینه برسد این آیه بر پیغمبر علیه الصلوة والسلام نازل گشت و این قصه بوی پیوست پیغامبر صلی الله تعالی علیه وسلم آیه مذکوره یاران را بسمع رسانید قصه صهیب بر ایشان روشن گردانید امیر المؤمنین عمر رضی الله تعالی عنه روی به استقبال او نهاد پیش از رسیدن او در مدینه او را بشارت ربحت فی تجارتک داد و چون صهیب بحضرت رسید کار او ربح نعم العبد صهیب لو لم یخف الله لم یعصه گفته اند و بعضی گویند این آیت در حق عامه مؤمنان است که خود را در کار خدا بسپارند و دل بر عوض ثواب آخرت بگمارند چنانکه جای دیگر گفته ان الله اشتری من المؤمنین انفسهم واموالهم بان لهم الجنة بر وجه اول معنی آنست و بعضی از مردمان کسانی اند که نفس خود را بدادن مال کفار از دست کفار باز خرند در طلب خوشنودی خدا و بر وجه دوم معنی اینست و بعضی از مردمان کسی هست که بفروشد نفس خود را از جهت طلب خوشنودی خدا یعنی خود را در دین کار در باره جان خود را فدای خوشنودی خدا سازد صهیب را دولت این دولت است و کار این کار این جمع مردمان سزاوار رأفت اند و مستحق فیض عاطفت اند وَاللّٰهُ رَءُوْفٌۢ بِالْعِبَادِ ○ این جمله تذییل است یعنی و فدای ویشان بندگان خویش خداوند رأفت و عاطفت است و بعضی گویند موصوف باین صفت است

يٰٓاَيُّهَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوا ادْخُلُوْا فِى السِّلْمِ كَاۤفَّةً

السلم بکسر سین و فتح سین خوانند یعنی بر حسب آن دانند در آیات سابقه تا اینجا بیان بوده صورت عبادات و ملت حج را تفصیل بیان فرمود و در آیت ثم افیضوا من حیث افاض الناس جمیع مردمان در حضور موقف آمده بعده در آیه فمن الناس من یقول با معطوفات تقسیمی در حاضران بر خواهندگان دنیا و آخرت مذکور شده بعده آیه من یعجبک قوله فی الحیوة الدنیا با معطوف خویش یعنی و من الناس من یشری نفسه ابتغاء مرضات الله تقسیمی دیگر بمنافقان و مخلصان مذکور گشته اگر این آیت یا ایها الذین آمنوا تا آخر که عبد الله بن سلام که مومن مخلص بود رعایت روز شنبه و قرآن توریت در قرأت نماز شب چنانچه پیش از این داشت از پیغمبر علیه الصلوة والسلام خواهش نمود این آیت در شان او نازل گشت و از آن خواهش که داشت منع نموده است وارد در حق او بود و بعموم لفظ خویش تناول همه مومنان مخلص باشد متصل

ومن الناس من یشری نفسه ابتغاء که قسم دوم از تقسیم دوم است بود و در والتفات از غیبت سوی خطاب دار بعد فصل از جهت اختلاف خبر و انشا فید ارید و اگر بدین آیت چنانچه در بعض تفاسیر آمده خطاب بمؤمنان که ایمان بزبان آورده اند و در دل تصدیق نکرده اند باشد این آیت متصل و من الناس من یعجبک قوله فی الحیوة الدنیا و یشهد الله علی ما فی قلبه که قسم اول از تقسیم دوم است و اگر این آیت را خطاب بمؤمنان اهل کتاب دارند در معنی که ای مؤمنان یا ایها الذین آمنوا [illegible] و رسول ادخلوا فی السلم و آمنوا بمحمد و القرآن پندارند [illegible] این آیه ابتدا اتمام ذکر [illegible] بمؤمنان انتقال بسوی ذکر کافران و بیان احوال ایشان بود و فصل او از جهت [illegible] کشاف دران الذین کفروا سواء علیهم ءانذرتهم ام لم تنذرهم آورده و فصل او از جهت [illegible] بمقام ذکر کرده تا جمیع بمعنی کلا و جمله حالست از سلم یا از فاعل ادخلوا بمعنی ای [illegible] بمؤمنان [illegible] آشتی و [illegible] آمده اید در دین یا ایشان آشتی کنید و بر موافقت ایشان کلا و جمله ثابت باشید و [illegible] آورده اید و در دل تصدیق نکرده اید در آشتی با مسلمانان در آیید و در دل بر [illegible] تصدیق کنید نفاق بگذارید و در ایمان خلاص ورزید یا بگوئید ای کسانیکه به پیغمبری دعوای ایمان آورده اید و قرآن محمد را که خیر الانبیاست تصدیق نکرده اید بغض و خشم بگذارید و در آشتی در آئید همه مسلمان [illegible] و القرآن ایمان آرید ولا تتبعوا خطوات الشیطان انه لکم عدو مبین جمله ولا تتبعوا خطوات معطوف است بر ادخلوا فی السلم کافة جمله انه لکم عدو مبین تعلیل تاکید از جهت تقدیم ملوم است چه نهی از متابعت شیطان [illegible] سوی عدا و شما [illegible] معنی اینست و کامهای شیطان که پیروی نکنید یعنی در راهی که شیطان میرود و میخواهد [illegible] شیطان مر شما را دشمنی پیدا است و دشمنی او با شما ظاهر و پیدا است عاقل پیروی دشمن نکند در راهی که او میرود فان زللتم من بعد ما جاءتکم البینات فاعلموا ان الله عزیز حکیم جمله شرطیه [illegible] نهی سابق بود و معنی اینست پس اگر شما بعد آمدن حجتها ظاهره بلغزید و پا وا رید از راه سوی بعض اعمال جاهلیت یا از نفاق یا از کفر باز نیائید پس بدانید بدرستی که خدای عزیز است یا قوی است غالب است یا کفار [illegible] انتقام تواند و عاجز امر کار او نشود او سزاوار کردار او برساند استوار کار است هیچ کار [illegible] آورده اند قاری در تلاوت این آیه خطا کرد و بجای عزیز حکیم غفور رحیم آورد اعرابی که هرگز قرآن نشنیده بود [illegible] نشنیده گفت هنگام شکایت از زلت در مقام بیان عذرست اگر غفور رحیم که دلیر گردانیدن است [illegible] و تنبیه ذکر عزیز حکیم که متضمن قوت و غلبه است مناسب باشد هل ینظرون الا ان یأتیهم الله فی ظلل من الغمام والملٰئکة ینظرون بمعنی ینتظرون است و الا ان یأتیهم الله [illegible]

امشد بغمامه و ظلل جمع ظله است چنانچه خلل جمع خلة و الملائكة عطف است بر الله. استفهام برای انکار است و آن در حکم نفی است یعنی انتظار نیست که منتظر اند یعنی منتظر نیند کافران مگر آمدن عذاب خدای را یا آوردن خدای عذاب خود را بر ایشان در سایه‌ها از ابری که آسمان را بپوشید یعنی در ابرهای که همچو سایه‌بان آید و دیگر آمدن فرشتگان را بیارند عذاب ایشان را و این کلام یعنی لفظ فی ظلل من الغمام از باب تشبیه بود از قبیل حتی یتبین لکم الخیط الابیض من الخیط الاسود من الفجر باشد و تقیید آمدن عذاب بود آن در ابرها از جهت آنست که عذاب چون از جانب آسمان آید و از ابری که مظنه رحمت است روی نماید عذابی هولناکتر باشد و فظیع‌تر و دشوارتر بود **وَقُضِيَ الْأَمْرُ** و قضی [illegible] فعل بمنزله مضارع است عطف است بر والملائکة یعنی وان یاتیهم الملائکة و قضاء الامر بدلیل آنکه بعضی بجای وقضی الامر وقضاء الامر بلفظ مصدر خوانده اند یعنی انتظار نیست و مگر آنکه بیایند فرشتگان و قضاء امر یعنی استوار کردن هلاک کافران و تواند بود که قضی الامر فعلی که مفهوم ابعاد و سابق است عطف باشد یعنی او تعالی [illegible] هلاک و قضی الامر و تواند بود که وقضی الامر حال از یاتیهم بالا انتظرون که مفهوم استثنا است دارند بتقدیر و قد قضی الامر یعنی و قد احکم الامر پندارند **سؤال** کافران خود را بر باطل نمیدانند و خود را مستحق عذاب نمیخوانند و معتقد عذاب خویش نیند پس نسبت چشم داشتن بر عقاب سوی ایشان چگونه آید و جهت اثبات آن در ایشان چه نوع روی نماید **جواب** ایشان اگرچه انتظار عذاب ندارند و خود را در معرض عذاب نمی‌پندارند حال ایشان که سبب عذاب [illegible] مرتکب شده اند و از جهل و نادانی بر آن مصر مانده بر آن مینماید که در ایشان انتظار آمدن عذاب و آمدن فرشتگان عقاب و استوار بودن حکم هلاک باشد و انتظار رحمت و لطف [illegible] و انتظار مذکور بر وجه تمثیل مستقیم آید و هیچ انقضا نمی‌آید چنانچه در ما هذا بشرا ان هذا الا ملک کریم گفته اند که زنان یوسف علیه السلام بر نفی بشریت ثابته و اثبات ملکیت تفسیر بر وجه تمثیل رفته اند چه حال او در نزاهت و عفت و براءت از صفت قبایح بدان میماند که او ملک باشد نه بشر و صدق او بر وجه تمثیل و مبالغه است واقع بدین تاویل بود اینجا نیز اثبات انتظار کافران عذاب را و نفی انتظار ایشان رحمت را بطریق تمثیل درست و صدق او بهمین تاویل است **وَإِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ** ترجع بصیغه مجهول از رجع و بصیغه معروف از رجوع خوانند و معنی بر حسب آن دو [illegible] است و لام در الامور برای عهد است یعنی امور مذکوره یا برای استغراق باشد چه همه کارها بدو متعلق است و تقدیم الی [illegible] او مستحق است یعنی نیست بسوی حکم خدای تعالی همه کارها او نگردد یا همه کارها باز گردانیده شود **سَلْ بَنِي إِسْرَائِيلَ كَمْ آتَيْنَاهُمْ مِنْ آيَةٍ بَيِّنَةٍ** این جمله معترضه است مر جمله یا بنی اسرائیل اذکروا نعمتی التی انعمت علیکم [illegible] از اسرائیل است آن بیاد آوردن نعم جلیله و این آیت بیاد آوردن آیات جلیله [illegible] است معنی [illegible] که در میانه بود

ع

بیان بود و کلام متصل بسابق شود کم یا استفهامیه است یا خبریه محل سل منزله لازم جمله استفهامیه بیان سوال آمده یا خبریه جمله بتاویل مفرد مفعول دوم سل شده ای سل بنی اسرائیل عدد آیات آتیناهم و بر هر تقدیری من آیة تفسیر است مر کم و کم مفعول دوم مر آتیناهم آمده از جهت افتقار صدر مقدم شده بینة صفت است مر آیة را و درین کلام معطوف محذوف است ای سل بنی اسرائیل کم آتیناهم من آیة بینة فبدلوها چه مقصود کلام توبیخ بنی اسرائیل است و آن متعلق بتبدیل آیات تغییر و تبدیل است زیرا که مطلوب تقریر آیات نیست بلکه تقریر تبدیل ایشان است معنی اینست بپرس ای محمد از بنی اسرائیل چند داده ایم ما ایشان را از آیة ظاهره پس چون آمد آنرا تبدیل با علامات ظاهره بر حقیقت اسلام و دین پیغمبر علیه الصلوة والسلام و این سوال هم و سوال برای تقریر است یعنی برای حمل مخاطب بر اقرار تا بگوید و اقرار کند که خدای عزوجل چندین آیت فرستاده و چندین حجتهای ظاهره داده و ایشان آیت کتاب را پوشیده و در ابطال حجج ظاهره کوشیده بطلان ایشان ظاهر گردد و بی انصافی ایشان پیدا شود **وَمَن يُبَدِّلْ نِعْمَةَ اللَّهِ مِن بَعْدِ مَا جَاءَتْهُ فَإِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ** جمله و من یبدل نعمة الله تا آخر تنزیل است شرطی است محذوف الجزا و جمله فان الله شدید العقاب تعلیل جزا است یعنی و من یبدل نعمة الله یعذبه الله فان الله شدید العقاب و تواند بود فان الله شدید العقاب کنایت از یعذبهم الله باشد باعتبار معنی یکی جمله جزا افتد حاجت سوی حذف جزا نباشد تاکید جمله باعتبار معنی یکی جمله دارند و تبدیل آیات از ایشان علامت انکار مضمون جمله است معنی اینست و هر که نعمت خدای را تبدیل کند نعمت هدایت را بضلالت بدل گرداند و حجتهای اسلام را تحریف کند بجای آن غیر آن خواند پس از آنکه ادراک این نعمت و حجت از خدای تعالی آمده و این عطا در حق او فایض شده پس بدرستی که خدای سخت است عذاب او یعنی عقاب او سخت ثابت است پس عقوبت کند و در عذاب سخت افگند **زُيِّنَ لِلَّذِينَ كَفَرُوا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا** جمله مستانفه است چنانستی که سائلی چون و من یبدل نعمة الله را شنید سوال کرد ما بالهم یبدلون نعمة الله مع انه شدید العقاب فقیل لما انه زین للذین کفروا الحیوة الدنیا معنی اینست مر کافران را زندگانی حیوة دنیا آراسته گشت و بدل محبت پیوسته جان را دوست داشتند و جان از زندگانی پنداشتند یکبار حیوة باقی اخروی نپرداختند برای راه آخرت توشه نساختند در لذتهای حیوة فانی دل بستند از نعیم حیوة باقی محروم گشتند نظر شان در زندگانی جاودانی نیفتاد و حال ایشان پای در راه طلب آن ننهادند و آراسته شدن حیوة دنیا در چشم کافران شبهه نیست زینت آراینده آن اختلافی و تحقیق است بعضی را این گمان است که آرایندهٔ آن شیطان است بدلیل آنکه جای دیگر زین لهم الشیطان اعمالهم گفته و بصیغه معروف بدین نسبت پیوسته این جهت آنست که شیطان آنچه نگاه دنیا را عیب عین ایشان میگرداند و ایشان زندگانی فانی [illegible] ایشان [illegible] را بیگانه خوب و گویند [illegible]

و مشام را بنفحات نشایم خوش و مذاق را بلذائذ اطعمه دلکش و قوت لامسه را بملامس لینه و باطن را بظهور افکار مصالح دنیویه مشغوف شهوات را بمشتهیات و منهیات را بحصول متمنیات بفریفت و محبت آنرا با دل و جان و تن روان بلکه با رگ و پی و گوشت و پوست و مغز استخوان و خون و سایر اخلاط بیامیخت تا آنکه به تن و جان بدنیا پیوستند و بظاهر و باطن بهر دنیا گشتند یعنی گویند آرایندهٔ حیات دنیا مر کافران را خداست و زیبا کنندهٔ آن در نظر ایشان حق جل و علاست که دنیا را بدین صفت آفرید که مردم را بفریبد و کسیکه او را دریابد از وی شکیبا بهیچ روی نبود و چه پیدا آورد که بدان دلها را ابتلا کرد قطعه گر دل ببرد گلی برنگی ۞ گر جان ببرد صبا ببوی ۞ ببین حال که چگونه دل را ۞ چوگان زده هر طرف چو گوی خدای جهان را بدین صفت آفریده دل ها را بدو فریفته و شیفته گردانید مگر کسی را که ازین بلا نگاه داشت بعصمت خود دل او را بدو فریفته شدن نگذاشت وَيَسْخَرُونَ مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا عطف است بر مضمون جمله سابقه چنانکه گفت زین للذین کفروا الحیوة الدنیا فیفخرون بها و یسخرون یعنی زینت فخر میکنند بحیوة دنیا و معیشت فاخره آن و سخریه میکنند ایشان بر فقرای مومنان که عیشت نا خوش دارند و عمر بتلخی میگذرانند وَالَّذِينَ اتَّقَوْا فَوْقَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ موصول با صله مبتدا است و فوقهم خبر مبتدا و جمله حال است یعنی اینست و آنکسانیکه بخدا گرویده اند و از شرک پرهیز کرده اند و دین اسلام گزیده اند و بمرتبه عالی رسیده اند در روز قیامت بالای ایشان باشند و برتر از ایشان بود که ایشان در درجات بهشت عالی مشرفند و کافران در درکات دوزخ فرود روند چنانچه کافران در دنیا از سبب ضعف و فقر بعضی مسلمانان که مشاهده میکردند بر ایشان تمسخر پیش می آمدند و می خندیدند مسلمانان چون علو مرتبه خویش و انحطاط حال کفار به بینند بر حال ایشان خنده کنند چنانچه جای دیگر گفته است فالیوم الذین آمنوا من الکفار یضحکون بعضی گفته اند مراد ازین فوقیت فوقیت در حجت باشد یعنی حجت مسلمانان قوی و دلیل ایشان غالب بود اگر کافران حجت ادیان در دنیا نیز و سخن حق را فهم نکنند بر ایشان تمسخر پیش آیند و خنده نمایند مسلمانان را درین چه نقصان باشد و متقیان را درین چه عیب بود سوال چون از تقوی پرهیز کردن از شرک مراد شود و الذین اتقوا یعنی الذین آمنوا بود در وضع مظهر موضع مضمر نکته باید و نیز در اینجا مظهر موضع مضمر الذین آمنوا که بالا مذکور بود چرا کرد و بجای الذین آمنوا الذین اتقوا چرا آورد جواب وضع مظهر موضع مضمر برای تصریح بمناط فوقیت و علاست و مناط فوقیت بر کفار ایمان نه اتقاست لکن اتقا اجتناب از شرک و آن سلب مضرت است و ایمان اثبات توحید است و آن جلب منفعت است و سلب مضرت اهم است از جلب منفعت لهذا در کلمه طیبه نفی را مقدم داشتند و تاسیت بعبارت نیز پاداشتند و اثبات را تاخیر کردند تا نسبت با بشارت گفته و همچنین اینجا بجای الذین آمنوا الذین اتقوا آورد و وضع مظهر موضع مضمر بلفظ الذین اتقوا چنانچه گفتیم باید کرد وَاللَّهُ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ ۝ این جمله تذییل است مقرر است مر مضمون والذین اتقوا

قوله

فوقهم یوم القیمة مفهوم شده که فوقیت در روز قیامت منوطی ست بغنا نیست و این جمله متعلق رزق و غنا بی حساب سبیل
عموم اثبات کرده هر که را خدای خواست از ذلیل و جلیل در مسلم است و غنا آورده پس از وی لازم آید که سعه رزق و
غنا مستلزم فوقیت نبود بدین طریق موکد مفهوم جمله سابقه باشد بمعنی اینست و خدای هر که را از مردمان خواهد روزی
بیشمار دهد اگرچه کافر ذلیل باشد که فوقیت او مستحیل بود وسعت حال و کثرت مال موجب فوقیت بر تقدیر بود و مستوجب
انحطاط فقیر نشود چه مسلم فقیر بر آخرت غنی شود کافر غنی در روز قیامت بفقر و حاجت پیوند و بعضی آن قدر دهد که در شمار
نیاید و آن مقدار بخشد که در معرض احصا نیاید چنانچه جماهیر اهل اسلام و مساکین امت علیه الصلوة والسلام را از املاک
مخلد و ملک مؤبد و نعمتهای ابدی و لذتهای سرمدی که ما لا عین رأت ولا اذن سمعت ولا خطر علی قلب بشر بوده باشد
از امنیت خواهد داد و درهای نعم بیغایت و ابواب کرم بی نهایت بر ایشان خواهد گشاد و اینها آن نعمت ایشان
انصرام نگیرد و هیچ گاهی لذت و راحت ایشان انقطاع نپذیرد و شمار نعمت بی منتهای او ممکن نبود و عدد و احصا آن قائل
نباشد لا نعمتهای دنیا هر چند که بسیار بود از حیز شمار بیرون نرود قارون را اگرچه باستدراج گنج بی سنج دادند گنجی محدود
بود در ناحیه از زمین نهادند و هر چند تمرد در اخراجین یا سوال مبتلی بود و در نظر خلق بسیار بسیار مینمود لیکن چون حساب شد
او مقداری محدود و یا شماری معدود داشت گذشت بالصرام و انقطاع و زوال و فنا پیوست اغنیای دنیا
چند روزه که روز بعد در فقا دارند خود را بغنا و محدود و متناهی غنی می پندارند ایشان را بر فقر اهل اسلام و مساکین
پیغمبر علیه الصلوة والسلام برای ایشان از مخبر صادق الوعد غنا نا محدود و موعود و نعمت غیر متناهی در دار الجنان معدود
موجود است چه جای فوقیت و فرحت بود و چه محل فخر و تبختر بود كَانَ النَّاسُ اُمَّةً وَّاحِدَةً
فَبَعَثَ اللّٰهُ النَّبِیّٖنَ مُبَشِّرِیْنَ وَمُنْذِرِیْنَ وَاَنْزَلَ مَعَهُمُ
الْكِتٰبَ بِالْحَقِّ لِیَحْكُمَ بَیْنَ النَّاسِ فِیْمَا اخْتَلَفُوْا فِیْهِ ۭ جمله سل بنی اسرائیل کم آتیناهم من آیة بینة
متضمن شکایت بنی اسرائیل بود و پیشتر ازین آیة الم تر الی الذین خرجوا من دیارهم وهم الوف حذر الموت و آیة الم تر الی
الملا من بنی اسرائیل نیز در حکایت ایشان مقرر شکایت ایشان سابقه ردی بود و این جمله معترضه برای تسلیه
پیغمبر صلی الله تعالی علیه وسلم آمده و متضمن بیان اینکه شر کفر دیرینه شری است مخصوص زمانه پیغمبر نیست و بیان
دو کلام متصل واقع شده جمله فبعث الله بقرینه لیحکم بین الناس فیما اختلفوا فیه معطوف بر محذوف بود تقدیر کلام
کان الناس امة واحدة فاختلفوا فیما بینهم بان کفر بعضهم و بقی بعضهم علی دین الاسلام فبعث الله الی آخره و
مبشرین و منذرین حال است از النبیین که مفعول است مر بعث را و ضمیر لیحکم عاید بر کتاب است و الف و لام در
به انزل و جمله انزل معطوف است بر بعث الله و لام در الکتاب برای جنس است که هر پیغمبر را کتابی جداگانه
نبود و کتاب بمعنی جنس وحی نبود و معنی اینست بود و اند مردمان در آن زمان آدم علیه الصلوة والسلام تا مدتی

ابتدا اسلام تا ده قرن که میان وفات آدم و بعث نوح علیهما السلام بود و دران قرون از کسی جز اسلام و ایمان و هیچ نبود که همه بر شریعت حق بودند و میان خویش در ایمان و اسلام موافقت می‌نمودند تا بعد نجات اهل کشتی تا زمان صالح پیغمبر علیه السلام داشتند و همه دل بر موافقت و ایمان گماشتند پس میان خویش اختلاف کردند بعضی مسلمان ماندند و بعضی کافر شدند پس برانگیخت خدای پیغمبران را بشارت دهندگان و ترسانندگان و فرستاد با پیغمبران کتاب را بحق تا حکم کند کتاب میان مردمان در چیزی که اختلاف کرده اند دران حکمی محقق و مقتضای بحق و همه مردمان بعد صالح تا زمان ابراهیم علیه السلام متفق بر کفر بودند در توافق بر کفر یک گروه می‌بودند و بعضی گویند در زمان ابراهیم علیه السلام همه جهان مجتمع بر کفر بود و در توافق در کفر امة واحدة می‌بود و برین وجه فبعث الله عطف بر کان الناس امة واحدة باشد محتاج سوی تقدیر چنانچه بر وجه سابق گذشته است و معنی چنین آید بوده اند مردمان امة واحدة متفق بر کفر پس خدای پیغمبران را فرستاد و ایشان را برای حکم کردن بر کافران کتاب داد تا کتاب حکم کند در آنچه ایشان اختلاف کرده اند یکدیگر میان خویش در دین و دیانت و مخالفت ورزیده اند و در بعضی تفاسیر آورده که اجتماع عالم بر کفر در هیچ عصری نبوده و لا محالة دست عام در هیچ زمانه روی نموده و آنچه در بعضی اعصار از اتفاق بر کفر نقل کرده اند و روا و اتفاق را در اعصار آورده اند محمول بر اجتماع اکثر بود و مصروف بر اتفاق اغلب باشد۔ **وَمَا اخْتَلَفَ فِيهِ إِلَّا الَّذِينَ أُوتُوهُ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمُ الْبَيِّنَاتُ بَغْيًا بَيْنَهُمْ** یعنی من بعد ما جاءتهم البینات و مفعول له یعنی بغیا هر یکی متعلق است بفعل مثبت که مضمون استثنا مذکور است چه بودن استثنا بعد از نفی برای اثبات مشهور است ای اختلف فیه الذین اوتوه من بعد ما جاءتهم البینات بغیا بینهم جمله و ما اختلف فیه تا آخر میان معطوف و معطوف علیه معترض است برای مذمت اختلاف کنندگان و اثبات و نفی ایشان یعنی اینست در کتاب اختلاف نکرده اند و مخالفت نورزیده اند مگر آنکه کتاب داده شده اند که ایشان اختلاف کرده اند از پس که آمده است بایشان حجتهای ظاهره و معجزهای باهره از جهت ظلم و عدوان و حسدی که میان بود میان ایشان **فَهَدَى اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا لِمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ مِنَ الْحَقِّ بِإِذْنِهِ** این جمله عطف است بر فبعث الله النبیین جمله میانه معترضه بود چنانچه گذشت یا گوی عطف است بر اختلف الذین اوتوه که مضمون استثناست ای اختلف الذین اوتوه من بعد ما جاءتهم البینات فهدی الله الذین آمنوا لما اختلفوا فیه لام متعلق است بهدی بر طریق هداه الطریق ما موصوله یا موصوفه من الحق بیان ما است و لام درو برای جنس است چه ایشان با مسلمانان در مکه حق مخالفت می‌نمودند در جمعه بسیار مخالفت می‌نمودند نماز بی رکوع میگزاردند و در نماز سوی مشرق متوجه میشدند و در روزه بعضی نیز روزه روزه میداشتند و بعضی در شب تیره روزه می‌داشتند و در شأن ابراهیم خلیل الله بعضی او را یهودی دا

وبعضی لفظ ابی خوانده‌اند و در بارهٔ عیسی علیه السلام بعضی افراط در مدح کردند تا بمرض الوهیت آوردند و بعضی در نکوهش
تا بحدی شدند که مادر او را و مادر او را گفتند آنچه گفتند و در شان قرآن و پیغمبر ما و دیگر امور که از ایشان اختلاف دران واقع
شد و مخالفت در وجود آمده باذنه متعلق است بهدی یعنی بتوفیقه و رحمته و تعیینه که بعنی بعلمه است ای هدیهم بعلمه انهم اهل
الهدایة هستند اما معنی اینست پس راه نمود خدای بتوفیق و رحمت خویش یا گویند بدانستن استعداد
و قابلیت ایشان آنهائی را که ایمان آورده‌اند بسوی حقی که ایشان دران پیش از ایمان اختلاف میکردند مومنان حق دریافتند
و ایمان آوردند بدان چون ... این ترکیب فهدی الله الذین آمنوا از قبیل صفت ... الشناب
... وَاللّٰهُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلٰى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ ۝
این جمله تذییل است معنی اینست و خدای سوی راه مستقیم رهنمونی کند هر کرا رهنمونی کردن خواهد یعنی در حق کسیکه
مشیت خیر است او را راه حق نماید و درنگ باطل از آنچه باطن و بیرون باید أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تَدْخُلُوا
الْجَنَّةَ وَلَمَّا يَأْتِكُمْ مَثَلُ الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلِكُمْ ام منقطعه یعنی بل و همزه که مضمون او ست
برای تقریر است یعنی تثبیت یا برای انکار بر وجه توبیخ در حسبان مذکور و استبعاد آن باشد و ام منقطعه مذکوره اضراب
از کلام سابق که برای تسلیه پیغمبر صلی الله تعالی علیه وسلم مذکور بود و دارند تا پیغمبر علیه السلام را در مخالفت کافران
از خوشی باز دارند و جمله و لما یاتکم حال است از فاعل حسبتم یا از فاعل تدخلوا معنی اینست یا خود شما می پندارید
یا گمان میبرید که شما در بهشت درآیید و هنوز نیامده است شما را حال آنکه اینکه گذشته‌اند پیش از آمدن شما
رفته‌اند مَسَّتْهُمُ الْبَأْسَاءُ وَالضَّرَّاءُ وَزُلْزِلُوا حَتّٰى يَقُولَ الرَّسُولُ وَالَّذِينَ
آمَنُوا مَعَهُ مَتٰى نَصْرُ اللّٰهِ جمله مستانفه مستهم الباساء حال است از فاعل خلوا یا بدل اشتمال است ازو یا مستانفه
چنانستی که چون حال گذشتگان یاد کرد سایلی گفت ما کان مثلهم تفصیل است مستهم الباساء و جمله و زلزلوا عطف است بر جمله
مستهم الباساء حتی یقول الرسول بر قرائت رفع یقول ابتدائیه است و بر قرائت نصب برای غایت است بر طریق است
حتی ادخل البلد حتی نصر الله مقول یقول است و استفهام برای طلب نصرت است یا برای استبطاست یعنی نصر را
بلی بعید داشتن و درنگ کننده داشتن معنی اینست رسید ایشان را سختی گرسنگی و مشقت تشنگی و خوف دشمن
و مضرت زیان مال و سایر محن و جنبانیده شدند جنبانیدنی که بر لرزه ماندند و هلاک و فنا نماندند و این جنبانیدن
تمام است بدلیل حتی انتظر النصر و استبطا ... تا آنکه میگفت پیغمبر و میگفتند مومنان که کی خواهد بود نصر خدا ایا
... این ... که گو پیغمبر و مومنان نصر خدائی خواهد بود و تا کی روی خواهد نمود أَلَا إِنَّ
نَصْرَ اللّٰهِ قَرِيبٌ ۝ الا حرف تنبیه است و جمله الا ان نصر الله قریب مقول فقال محذوف است و این جمله
بر یقول الرسول معطوف است معنی اینست پس گفته میشود یا گفته شود آگاه باشید بدرستی که نصر خدای نزدیک است

که پیشینه بگرفتی نصر الله برای طالب تفسیر بود ان نصر الله قریب کلام طلبی باشد تا کیند او مستحق وارد و اگر معنی انصر الله
استبطا بود و استبطا در نصر متضمن انکار قرب آن نصر است پس ان نصر الله قریب کلام انکاری پنداری تا کید او از جهت رد
انکار باشد واجب بود و در جمله ام حسبتم التفات است چه ذکر مومنان در قوله فهدی الله الذین آمنوا لما اختلفوا فیه
بر وجه غیبت بود در این آیه ذکر مومنان بر وجه خطاب روی نمود و در جمله سابقه تسلیه دل پیغمبر صلی الله تعالی علیه وسلم
بر مخالفت کفار مذکور گردد در این آیه تسلیه دل پیغمبر بر شدتها و سختیها که بسبب مخالفت کفار پیش می آید و تحصیل بر تحمل آن
آورد و بیان این گروه که در آمدن بهشت بر ایشانی است حصول این کاری بی رنج و مشقت و بی معرفت و سفرت نیست
بهشت نابوده گنج رنج بیش تموده مزد او گرفت جان برادر که کار کرد گذشتگان نیز رنج دیده اند آنگاه بگنج رسیده اند
ربانم مشقت نیز عادتی قدیم است و راه رنج راهی مستقیم است و هنگامه نزول این آیت در جنگ احزاب و بعضی گفته اند
و در جنگ احد بود و در هر دو جنگ مسلمانان را امور قلبیه مشاق و جمعیه روی نمود و بعضی از یاران کمال رنج و تعب که
دران وقت داشتند بحسب طبیعت مکروه می پنداشتند در شان ایشان این آیه نازل گشت و تبشرت در مشقت با اوام
گذشته امم رفته و اعلام ایشان البلیه اذا عمت طابت تسلیه پیوست **يَسْئَلُونَكَ مَاذَا يُنْفِقُونَ ۵**
روایت کرده اند که عمرو بن جموح پیری مالک مال بسیار بود از پیغمبر صلی الله تعالی علیه وسلم از شان این که از مال
خویش چه انفاق کنند مسالت نمود این آیت در شان او نازل گشته و این جمله بر وجه اعتراض برای حکایت سوال
که باز نمود و بیان مصارف که سوال از آن او را هم نبوده بود و پیوست بحکم این روایت یسالونک اسناد او
فعل با انسان سوی جماعت بود از قبیل فعلوا باشد جمله استفهامیه یا ولیل مفرد شده معنی یسالونک تعیین ما
ینفقونه مفعول یسالونک آمده معنی اینست میپرسند مردمان ترا ای محمد که چه چیز انفاق کنیم و برای استحقاق
مراد وقیع بالاچه چیز بدهیم **قُلْ مَا أَنْفَقْتُمْ مِنْ خَيْرٍ فَلِلْوَالِدَيْنِ وَالْأَقْرَبِينَ وَالْيَتٰمٰى**
وَالْمَسٰكِيْنِ وَابْنِ السَّبِيْلِ جمله مستانفه است چنانستی که پیغمبر صلی الله تعالی علیه وسلم بوده یسالونک
ماذا ینفقون سوال کرده ماذا اقول لهم حین یسالونی ذلک فقیل قل اما انفقتم من خیر فللوالدین الآیه ما موصول با صله
مرفوع المحل بر ابتدا است و من خیر بیان ما است فللوالدین خبر مبتدا است والاقربین با سایر معطوفات معطوفست
بر والدین که مجرور لام است معنی اینست بگو ای محمد ایشان را آنچه از مال انفاق کنید پس مر این اصناف را بدهید
یعنی مر مادر و پدر و قریبان قریب تر و یگانگان که بی پدر باشند و مرد مانی که فی حال اند و رهگذری که بی توشه گشته
اگرچه در خانه خود غنی بود در راه احتیاج پیوسته هر چه بدهید از اندک و بسیار و فربه و نزار ماکول و مشروب و دیگر
و حیوب سبب رفع حاجت است و موجب و خر ادا ثابت است اگرچه پاره نیز باشد و مستحق چو باشد
نیز اعتنائی هست بسیا چیز زر دری دانگ جزدانگی بیشتر بده اما باید که در محل بدهید صدقه را در محل صالح

بفهمید چه صدقه رونق نگیرد مگر آنکه بر محل برسد که صدقه مر فقرا راست و حق بصدقه میان فقرا قربان شد قصر اند و میان
قربان آنکه اقرب باشد احق بود و هیچ یکی مادر و پدر نزدیکتر و کسی در استحقاق باتفاق از ایشان برتر نباشد و از غیر اقارب
محتاج تر را اختیار کنند و کسی از یتامی و مساکین و ابن سبیل محتاج تر نیست لیل و لویت ایشان از جهت این معنی
سوال یتامی و مساکین را جمع میکند و چه نکته است که ابن السبیل را بصیغه مفرد آورد جواب افراد ابن سبیل
تنبیه برین بود که احتیاج او باعتبار انفراد و تنهایی باشد که مسافر اگر یار رفقا بود غالب آنست بحمایت ایشان
توشه او بقطع طریق نرود و در هر دره گذری بی توشه نشود و این جمله یعنی یا النفقة تم فللوالدین ما تاتی سائل بغیر مطالبه
او دارند و بر خلاف مقتضا ظاهر شد از چه مطلوب سائل سوال از تعیین نفقه و بیان آنچه نفقه کنند و آنچه صدقه
دهند بود جواب به بیان آن نگفت بلکه مصارف را بیان فرموده تنبیه کرد که اهم و سزاوار تر السعة که ازین پرسند
واحق واصوب اینست این را بیان کنند و این از ابواب بلاغت باب عظیم ست و در اصطلاح اهل معانی اسلوب
حکیم ست چنانچه در یسألونک عن الاهلة قل هی مواقیت للناس تحقیق شده و بتفسیر صریح و توضیح در بیان آمده و
مَا تَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ فَإِنَّ اللّٰهَ بِهٖ عَلِيْمٌ ○ ما شرطیه است نون تفعلون از جهت جزم ساقط
شده من خیر بیان آمده جزای شرط محذوف ست فان الله به علیم تعلیل جزا ست ای و ما تفعلوا من خیر تجدوه لان
الله به علیم و چون جزا دادن بر خیر مانوع سوی علم بدان بود تقدیم یاد و تاکید جمله سابق شود جمله شرطیه تذییل ست
معنی اینست آنچه شما از خیر و نیکی بکنید جزا آن از خدا یابید پس خدای بدان عالم بود و هیچ چیز از وی پوشیده نباشد
پنهان و آشکارا بداند اندک و بسیار قبول گرداند **كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ وَهُوَ كُرْهٌ لَّكُمْ**
در آیه ام حسبتم ان تدخلوا الجنة ولما یاتکم مثل الذین خلوا من قبلکم در آمدن مخاطبان در بهشت با آمدن حال گذشتگان
متعلق ساخت و رسیدن سختی و مشقت و مضرت و ضرر یافتن قتال بجدی که پیغمبر و مومنان متی نصر الله گویند
بیان حال گذشتگان انداخت از اینجا تحریص بر قتال مفهوم گشت چنانچه ذکر آن باز گذشت جمله کتب علیکم القتال
تکریر مضمون آیه مذکوره بود و تقریر مفهوم او شود جمله و هو کره لکم حال ست معنی اینست قتال بر شما فرض گردانیده
شده و جهاد با کفار لازم آمده و حال اینست قتال دشوار ست مر شما را یعنی خداوند دشواری ست یا قتال
النفس دشواری ست بر وجه مبالغت چنانچه زید عدل آمده و در انهای اقبال و ادبار تحقیق شده بعضی کره
بفتح کاف و سکون را خوانند و معنی کره و کره چون ضعف و ضعف یکی دانند **وَعَسٰى أَنْ تَكْرَهُوْا**
شَيْئًا وَّهُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ ان تکرهوا اسم عسی ست برین جبر و معنی اکتفا باسم ست و
جمله و هو خیر لکم حال ست از مفعول تکرهوا جمله با واو ست چون از ذو الحال نکره واقع شود تقدیم او بر ذو الحال
نکره واجب باشد و این جمله با معطوف خویش معترضه ست برای بیان حکمی که مضمون وست و شانی که مفهوم از وست مهم

ولعل در کلام عباد برای امیدواری آید و در کلام خدا برای امیدوار گردانیدن بود که امیدواری بلفظ از گمان است
و خدای عز و جل منزه از آن است که تواند بود که خدای در دل کسی گمانی اندازد و او را امیدوار آن سازد و معنی اینست شاید
که چیزی نزدیک شما مکروه بود و آن در شمار است بشود چنانچه قتال مکروه می پندارید از جهت آنکه در وی خطر جان است و
سبب تخریب بنیه ایشان است لیکن قتال از باز ماندن از قتال بهتر است و منفعت او در دنیا و آخرت اکثر است
زیرا که بعد قتال اگر زنده ماند و حق تعالی او را سالم باز گرداند غنی شده بغنایم باز گردد و مکرم شده بمثوبات کرام
در خانه آید و اگر شهید گردد حیات ابدی یابد و همیشه زنده و مرزوق باشد و بموت اختیاری میرد و موت حتف انف
دامنگیر او نگردد وَعَسَىٰٓ أَن تُحِبُّوا۟ شَيْـًٔا وَهُوَ شَرٌّ لَّكُمْ این جمله معطوف است بر جمله سابقه
معنی اینست و شاید بود که دوست دارید چیزی را چنانچه باز ماندن از قتال دوست میدارید که موجب سلامت است
از تیغ و تیر است و آن در حق شما شر است که از غنیمت دنیاوی و حیات ابدی اخروی باز دارد و بجنگ مرگ ناگهان
دوست آشنا مرتب و خبر آن بسیار رود وَٱللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنتُمْ لَا تَعْلَمُونَ ۝ این جمله تذییل است ع ۲۴ ۱
معنی اینست و خدای خیر و شر شما میداند و شما نمی دانید از آن جهت خیر را شر میدانید و شر را خیر میدانید
يَسْـَٔلُونَكَ عَنِ ٱلشَّهْرِ ٱلْحَرَامِ قِتَالٍ فِيهِ این جمله نیز در حکایت سوالی از سوالهای
مردمان و ذکر مقالی از مقالهای ایشان معترضه آمده و همچنین چند جمله دیگر بر وجه اعتراض واقع شده نکته هر یکی
در محل او گفته آید و بیان وجه اعتراض معترضه در هنگام بیان او روی نماید قتال فیه بدل اشتمال است از شهر الحرام
روایت کرده بودند و در کتب اخبار آورده اند پیغمبر صلی الله تعالی علیه و سلم با چند سران کرده از مهاجران
برادر عبدالله بن جحش عمه زاده خود تعیین کرده تا در فلان مقام بروند منتظر رسیدن کاروان باشند تا کاروانی
از قریش پیش آید مسلمانان را غنیمت آن حاجتی برآید ایشان رفتند در مقامی معین گشتند در سلخ جمادی
الاخری کاروانی را از قریش دیدند که در آن عمرو بن عبدالله حضرمی و سه کس دیگر با او بودند یکدیگر پیشان خویش گفتند
امروز در سلخ جمادی الاخری است فردا رجب شهر حرام در آید حرمت قتال پیش آید یعنی قتال حرام شود و این غنیمت
از دست رود و اگر امروز نشتابید غنیمت دریابید جمع شده بشتافتند کاروان را دریافتند عمرو بن عبدالله حضرمی
را کشتند از سه کس که میان ایشان بودند یک کس گریخت و دو نفر اسیر گشتند ایشان کاروان را گرفته بسوی
مدینه باز گشتند بعد از آن دانستند آن سلخ نبود غره رجب بود از جمله کاروان کسیکه گریخته بود بقریش رسید
قصه مذکوره پیش ایشان باز دید قریش گفتند که محمد صلی الله علیه و سلم ماه حرام را حلال ساختند در این چنین ماهی
بقتل و غارت پرداختند و در محفل مسلمانان را تعییر میکردند و در تعییب و نکوهش می آوردند پیغمبر صلی الله
تعالی علیه و سلم را ملالی بزرگ مذکور شد از آنکه گفت ایشان را از پیش اذن بقتال در ماه حرام نبود و در

مال کاروان توقف کرد و غنیمت الشیطان را قسمت ننمود و کافران در بین قضیه [illegible] گفتند [illegible] که قتال

در ماه حرام پرسیدند گرفته اند این آیه نازل گشت و جواب چنین [illegible] پیامبر [illegible]

مردمان ترا از شهر حرام پرسیدند از قتالی که در وی واقع شود [illegible] قُلْ قِتَالٌ فِيهِ كَبِيرٌ

[illegible] چنانکه [illegible] گفته ماذا [illegible] قتال فیه [illegible]

برای تعلیل [illegible] کبیر خبر مبتدا است [illegible] قتال خبر [illegible]

کبیر تقدیر فیه اثم کبیر صفت قتال باشد و کلام به تقدیر القتال فی الشهر الحرام قتال فیه اثم کبیر بود [illegible] مقول قل

معنی آنست بگو ای محمد قتال بسیر در شهر حرام گناهی است کبیر وَصَدٌّ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ

وَكُفْرٌ بِهِ وَالْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَإِخْرَاجُ أَهْلِهِ مِنْهُ أَكْبَرُ عِنْدَ اللَّهِ وکفر [illegible]

والمسجد الحرام عطف است بر سبیل الله و اخراج اهله عطف است بر صد [illegible] اکبر [illegible] خبر مبتدا

و این جمله عطف است بر جمله قتال فیه کبیر که مقول قل است یعنی آنست و باز داشتن کافران مسلمانان را از حج و عمره که راه رضای خدا

و کافر شدن ایشان بخدای و کفر ورزیدن بدین حق جل و علا است و باز داشتن ایشان مسلمانان را از مسجد حرام [illegible]

و آوردن و نماز گذاردن در وی و طواف کردن [illegible] اسلام و بیرون کردن اهل مسجد حرام از مسجد حرام [illegible]

کرده اند و این امور شنیعه در وجود آورده اند بزرگتر است نزدیک کردگار ذو الجلال والاکرام از [illegible]

مسلمانان قتال را در ماه حرام وَالْفِتْنَةُ أَكْبَرُ مِنَ الْقَتْلِ این جمله معطوف است بر جمله سابق

معنی آنست و فتنه یعنی تعذیب مسلمانان و اکراه کردن ایشان [illegible] و از دین برگشتن که کافران

کرده اند و مرتکب شده اند از قتل بزرگتر بود از کشتن [illegible] باشد و [illegible] از قتل مذکور قتیل [illegible]

حضرمی مراد باشد و لام القتل برای عهد [illegible] و اشکالی [illegible] آنکه [illegible]

الحرام و میان سبیل الله که معطوف علیه اوست فصل [illegible] کفر [illegible] و آن [illegible]

[illegible] مگر آنکه حمل بر تقدیم و تاخیر کنند و از ورود فصل مذکور بیرون [illegible] فرط اهتمام [illegible]

چه کفر از صد مسجد حرام اشنع باشد و در مقام تشنیع ذکر اشنع اهم بود اگر [illegible] المسجد الحرام [illegible]

این جمله قسمیه [illegible] برای تاکید مضمون کلام [illegible] اشکال فصل مذکور وارد نشود و تاویل [illegible]

[illegible] با اخراج اهل متضمن تکرار بود و در تاویلی که [illegible] تکرار نمی آید [illegible] بعد آنکه پیغمبر صلی الله

تعالی علیه وسلم کاروان مذکور را که موقوف داشته بود [illegible] قتال در ماه حرام

[illegible] است گذاشتن فرمود وَلَا يَزَالُونَ يُقَاتِلُونَكُمْ حَتَّى يَرُدُّوكُمْ عَنْ دِينِكُمْ

إِنِ اسْتَطَاعُوا معترضه [illegible] کافران با مسلمانان [illegible] ایشان را

هر گه باز نخواهند ماند از انتقام ایشان معنی آنست و همیشه کافران با شما کارزار کنند تا آنکه شما را از دین باز گردانند اگر توانند وَمَنْ يَرْتَدِدْ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَيَمُتْ وَهُوَ كَافِرٌ فَأُولَٰئِكَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ ۖ وَأُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ ۖ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ من شرطیه است یرتدد مجزوم شرط اوست فیمت عطف است بر شرط مذکوره و جمله هو کافر حال است افراد ضمیر یرتدد و یمت و ضمیر هو کافر باعتبار افراد لفظ اوست و جمع آوردن اولئک باعتبار معنی اوست اولئک مرفوع المحل برابتدا است حبطت اعمالهم فی الدنیا والآخرة خبر مبتدا است و حبطت از جهت موافقت یرتدد بمعنی مستقبل شد از جهت تیقن وقوع بر تقدیر ارتداد بصیغه ماضی آمده و خبر اسم شرطیه است و اولئک اصحاب النار عطف است بر جمله فاولئک حبطت اعمالهم و جمله هم فیها خالدون تکمیل است برای دفع وهم بیرون آمدن بعد در آمدن در وی بگمان خلاص یافتن جمله و من یرتدد منکم دیگر است برای وعید کسانیکه از دین بگردند و روی بر گمراهی و تباهی آرند معنی اینست کسانیکه از میان شما از دین خویش که دین اسلام است مرتد شود پس در حالتی که کافر باشند بمیرند عملهای ایشان در دنیا و آخرت تباه شود و موجب هیچ ثوابی و اجری نشود و ایشان اصحاب دوزخ باشند در دوزخ جاوید در آن مانند و بدانکه ناچیز شدن عمل و زائل شدن ثواب نزدیک امام ابو حنیفه رحمه الله مجرد ارتداد بود و اگر چه سوی اسلام باز گردد و ثواب عمل باز نگردد و نزدیک امام شافعی بمجرد ردت عمل تباه نگردد و کرده ناکرده نشود تا ارتداد قرار نگیرد و او بر ارتداد بمیرد و اگر مرتد شود و باز سوی اسلام باز گردد ثواب عمل گذشته یابد و در حیات اعمال آن دریابد تمسک امام شافعی بدین آیت است زیرا آنچه درین آیت بر ردت داخل شده و جزا را مرتب بر موت و ارتداد انداخته پس بر ردت تنها جزا ثابت نشود و بغیر ثبوت موت بر ردت حبط اعمال نبود و ابو حنیفه رضی الله عنه جواب گوید و از ایراد شافعی رحمه الله جوید که درین کلام دو شرط است و دو جزا امر جزوی مترتب بر شرطی شده ناچیز شدن عمل مرتب بر ارتداد و خلود در نار مترتب بر موت بر ارتداد آمده بدلیل آنکه این حکم در آیه و من یکفر بالایمان فقد حبط عمله ثابت کفر برای حبط شدن عمل مطلق آمده بر موت بر کفر مقید نشده و در اسباب اطلاق و تقیید جمع نشود و مطلق محمول بر مقید نشود إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَاجَرُوا وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أُولَٰئِكَ يَرْجُونَ رَحْمَتَ اللَّهِ موصول با صله اسم ان است و الذین هاجروا و جاهدوا عطف است بر اسم ان اولئک مرفوع برابتدا است جمله یرجون رحمت الله خبر مبتدا و جمله خبر ان است روایت کرده اند که مردمان گمان بردند که عبدالله بن جحش و اصحاب او که همراه او بودند و سریه برگشتند و اموال کافران را غنیمت کردند چون ایشان از جهت آنکه گمان داشتند که ماه رجب نیست ازین جهت بوده کار را نگاشتند اما درین قتال و ثواب نخواهند بود و ایشان را درین کار ثوابی روی نخواهد نمود

در دگمان ایشان این آیت نازل گشته و این نظم بود دیوست چون عبدالله بن جحش و اصحاب او دل بر قتال اعدا
دین گماشتند و علم بوقوع قتال مذکور در شهر حرام نداشتند مردمان را منزلت سائل حائل ایشان ساختند و قائل
مقل سؤالهم جون التوابعن شد و اشتباه این آیه در جواب آن بر سبیل استیناف ذکر کرده و مؤکد بان بغیر حرف عطف
آورد یعنی اینست بدرستی آنکسانی که ایمان آوردند و بسوی پیغمبر علیه السلام هجرت کردند یعنی اوطان خویش گذاشتند
و بسوی بارگاه باجاه نبوی بشتافتند و در رضاء خدا کارزار کردند و دوری با عداء دین حق آوردند ایشان امید رحمت
خدای را امیدوارند و یافتن ثواب عمل خویش را بمقتضی رحمت اجتهم دارند. وَاللّٰهُ غَفُوْرٌ رَّحِیْمٌ ○
این جمله تذییل ست یعنی اینست و خدای آمرزگار خطایا آمرزنده و بخشاینده است خطایا بخشاینده. یَسْـَٔلُوْنَكَ
عَنِ الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ قُلْ فِيْهِمَآ اِثْمٌ كَبِيْرٌ وَّمَنَافِعُ لِلنَّاسِ
وَاِثْمُهُمَآ اَكْبَرُ مِنْ نَّفْعِهِمَا کبیرا بموحده تحتانیه و کثیرا بمثلثه فوقانیه خوانند
و معنی بر حسب اختلاف و قراءة مختلف دانند جمله یسئلونک نیز بیان دو قصه بنی اسرائیل برای اعلام حکم خمر و میسر
مستقیم آورده و لیکن از جهت [illegible] جامع بوده باهم بیان سؤال از خمر و میسر و سؤال از قتال در شهر حرام اینجا بر و عطف نکرد
قل جمله مستانفه است در جواب ماذا اقول لهم یعنی بیا او بنی عن الخمر والمیسر اثم کبیر جمله اسمیه است فیهما خبر مقدم
و جمله و اثمهما اکبر من نفعهما عطف [illegible] بر و جمله [illegible] با معطوف مقول قل ست یعنی اینست [illegible]
مر او [illegible] خمر [illegible] قمار حکم [illegible] در بیان آنکه [illegible] گناهی بزرگ [illegible]
و نیز بکار [illegible] خمر و میسر از منافع ایشان اگر [illegible] انگور خام یا پخته بآتش [illegible]
چون [illegible] شود و [illegible] که در [illegible] و [illegible] آید [illegible] و [illegible] الله [illegible]
[illegible] انگور یا پخته [illegible] گردد [illegible] ترین [illegible]
[illegible] شنیدن [illegible] که گزیده ترین [illegible]
[illegible] گزیده ترین صفات [illegible] ترین [illegible]
[illegible] و میسر قمار را گویند [illegible] بر [illegible] مال [illegible]
[illegible]
[illegible] سابق [illegible]
[illegible] اسلام [illegible]
[illegible] الا [illegible]
[illegible]

باشد که طعام بود و مسکر گردد و بحکم الحدیث الخمر من هاتین الشجرتین نوعی از خمر است یعنی از اصحاب صحابه رضی الله تعالی عنهم
چون دیدند که حق سبحانه تعالی او را امتنان الی رزق حسن ذکر کرده در مقابل رزق حسن بیاورد از خوردن مسکر خمر باز ماندند و
بعضی صحابه چنانچه شرب خمر معتاد داشتند عادت خویش نگذاشتند تا آنکه عمر بن خطاب و معاذ بن جبل و جماعتی از
صحابه پیش پیغمبر صلی الله تعالی علیه وسلم آمدند افتنا یا رسول الله فی الخمر گفتند یعنی فتوی ده ما را در باب خمر و حکم از کار
کردن کرد او سبب رفتن عقل است و سبب تلف مال است و مشتمل است بر انواع ضرر و زیان آیت یسئلونک یعنی یسالونک
عن الخمر والمیسر تا آخر نازل گشت جمله فیهما اثم کبیر ومنافع للناس واثمهما اکبر من نفعهما در بیان پیوست بعضی صحابه و دیگر نیز
ملتفت شدند و از شرب خمر باز ماندند و بعضی هنوز در شرب بودند و در بین کار او را نان و انعلان می بودند تا آنکه روزی یک
صحابی خمر آشامیده بود و در حالت سکر سوی نماز رغبت نمود در قراءت قل یا ایها الکافرون بجای لا اعبد ما تعبدون اعبد ما تعبدون
بر زبان او رفت آیه یا ایها الذین آمنوا لا تقربوا الصلوة وانتم سکاری حتی تعلموا ما تقولون نازل گشت همه صحابه شرب
خمر در اوقات صلوة گذاشتند بعضی از وقت برآمدن آفتاب تا وقت زوال که وقت نماز ظهر و چند بعد از ادای عشا شرب
آن نگاه داشتند تا آنکه روزی بعض صحابه دعوتی کردند و خود را در شرب خمر آوردند و قاص در بیتی شعری که در هجو
انصار بود انشا کرد انصاری او را بگله شتری سر او را مجروح گردانید و آن آزاری رسانید پیش پیغمبر صلی الله
تعالی علیه وسلم رفت از انصاری مذکور شکایت گشت امیر المؤمنین عمر رضی الله تعالی عنه اللهم بین لنا فی الخمر بیانا
شافیا گفت در حکم خمر بیانی صریح خواست آیه یا ایها الذین آمنوا انما الخمر والمیسر والانصاب والازلام رجس من عمل الشیطان
فاجتنبوه فهل انتم منتهون نازل گشت و تحریم خمر بیان صریح پیوست امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه گفت انتهینا یا
ای پروردگار ما از خمر باز مانده ایم و جازم و عازم بر ترک آن شده ایم امیر المؤمنین علی رضی الله تعالی عنه گفت اگر قطره
از خمر در چاهی افتد و در آن مناره بنا کنند پای بدان مناره برای بانگ نماز گفتن نرسانم و اگر قطره خمر در دریا افتد
و آن دریا خشک شود و در آن گیاه روید و اسپ را نچرانم پس عین خمر حرام قطعی گشت و نجس است لعینه پیوست چنانچه مستحل
او کافر گردد و اندک و بسیار او چون خون خوک و بول سگ و حرام و پلید باشد به آیت انما الخمر والمیسر تا فهل انتم منتهون
حرمت خمر بده وجه ثابت گشت چنانچه در تفسیر این آیت در آخر سوره مائده بیان پیوسته و نیز اجماع است
بر حرمت او منعقد گشته و آیه چنانچه قطع الثبوت است بقطع دلالت پیوسته **سوال** در وقت ورود این
آیت خمر حرام نشده بود در آیت نامیدن آن به گناهی بچه وجه روی نمود **جواب** خمر اگرچه در آن وقت حرام
نبود لیکن بطبیعت خویش سبب برای بعضی محرمات قطعی و مستوجب ضیاعت وقت و تفویت صلوة و عطلت
از اعمال که العطلة حرام فی جمیع الادیان و تسبیب هذیان و استمال آن آمدی و میسر نیز سبب حرامی بود و سبب
اضاعت مال خواسته ان و قصد کردن مال کسی بغیر صحبت کسی باشد و در خمر فرد مان را بحاضرت عقل اذا است

و در بدن ایشان را بالطبیعت منفعتها نیست چون تقویت معده و هضم طعام و ساختن رنگ رو [illegible] و زیادت شدن قوت تن و بازو و افزودن قوت جماع و دفع کردن بعضی امراض و اوجاع سوال از ابن مسعود رضی الله تعالی عنه مرویست ان الله لم یجعل شفائکم فیما حرم علیکم خمر سبب شفا چگونه بود و بدو شفا چه نوع حاصل شود و در اوجاع و امراض چگونه سودمند گردد جواب آنروز که از وی شفا روی مینمود هنوز خمر حرام نشده بود جواب دیگر آنکه قول ابن مسعود نفی طلب شفا بمحرمات در شریعت ست نه نفی حصول شفا بحکم طبیعت ست بعد از تحریم طبیعت آشفته لیکن انتفاع و استنفاع بدو بجز تحریم پیوسته وَيَسْـَٔلُونَكَ مَاذَا يُنفِقُونَ قُلِ الْعَفْوَ ما مبتدا است و ذا بمعنی الذی ست ینفقون صلهٔ او ست ضمیر موصول محذوف ست ای ما الذی ینفقونه یا ماذا محل نصب ست مفعول ینفقون ست بمعنی ای شیء ینفقون ذا اسم ست جمله بتاویل مفرد مفعول دوم ست مر یسالونک را ای یسالونک تبیین ما ینفقونه یا گویند یسالونک از طلب مفعول دوم بمنزلهٔ لازم ست به بیان سوال ست این جمله با متعلقات خویش معطوف ست بر مضمون جمله سابقه چنانچه پیشتر ظاهر خواهد گشت بیان خواهد پیوست قل جمله مستانفه ست در جواب ماذا اقول لهم حین یسالونک عن ذلک العفو منصوب مفعول فعل مقدر ست ای قل انفقوا العفو و برفع خبر مبتدا محذوف ست ای الذی ینفقونه العفو معنی اینست که می پرسند ترا ای محمد چه چیز را انفاق کنند و چه چیز ست آنچه در انفاق افگنند بگو ای محمد عفو را انفاق کنند یا آنچه انفاق کردنی شود عفو همان مال را در انفاق آرید که عفو مالیست که فاضل از لابدی بود و دادن او دهنده را در احتیاج بسوال نسپارد چنانچه مزارع قوت یکساله و تخم زراعت نگاه دارد و کاسب قوت یکروزه نگاه دارد و حکم این آیه بآیت زکوة منسوخ ست چنانچه در کتاب ناسخ و منسوخ بتصریح کرده كَذَٰلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمُ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ تَتَفَكَّرُونَ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ جار و مجرور در صفت مصدر محذوف ست ای تبیینا مثل التبیین المذکور یبین لکم الآیات فی الدنیا والآخرة لعلکم تتفکرون فی الدنیا والآخرة لعلکم تتفکرون یعنی لکی تتفکروا متعلق ست بیبین جمله کذلک یبین الله تا آخر تذییل ست لعلکم تتفکرون تکمیل ست چه بیان آن که فائده بیان آیات راجع بسوی شما ست [illegible] که فائده آن راجع سوی خدا ست معنی اینست بیان کردنی که چه بیان کردنی مذکور خدای عز و جل برای شما بیان میکند یعنی آیتهای بینه ظاهره در حکمهای دنیا و آخرت مفسر ست تا شما در کارهای دنیا و آخرت متفکر شوید و بنگرید که در دنیا چه میکنید و در آخرت چه بار رنج می افگنید چنانچه [illegible] بیان کرده که در خمر اثم کبیر ست [illegible] زیان را در دنیا و آخرت [illegible] در آخرت [illegible] اکثر ست از نفع ایشان در دنیا تا حال دنیا و آخرت تفکر کنند حال هر دو را [illegible] بار [illegible] متفکر شوید که دنیا فانی ست و آخرت باقی ست [illegible] باقی اختیار کنید

وخود را در عاقبت آخرت بیفگنید و چنانچه در آیه ویسئلونک ماذا ینفقون قل العفو آورده مالی که متعلق بحاجت نیست
مصلحت دنیا مقتضی آنست که آنرا انفاق کنند و خود را عاجز و محتاج نگردانند و مالی که زاید بر حاجت بود و فاضل بر آنچه
باشد در کار آخرت صرف باید کرد و بمزد اجر باقی بدست باید آورد و مضمون آیت مذکور [illegible] عمل دارند مفهوم آیه را معمول
گردانند سؤال جمله یسئلونک ماذا ینفقون قل ما انفقتم و یسئلونک عن الشهر الحرام و یسئلونک عن الخمر والمیسر
از جهت تباعد یعنی فصل کرد از جهت عدم جامع میان ایشان بغیر حرف عطف آورد و یسئلونک ماذا ینفقون قل العفو
و یسئلونک عن الیتامی و یسئلونک عن المحیض که بعد ازین خواهد آمد همه ازین قبیل اند با وجود آنکه جمله متباعده اند [illegible]
[illegible] چه میان مال منفق و یتامی و محیض هیچ مناسبتی نیست ذکر ایشان بغیر جامعی نیست فصل جدا کرد و با واو چرا آورده
جواب در تفسیر آورده اند که سه سؤال سابق یعنی سؤال از خمر و میسر و سه سؤال مع جواب در یکوقت بوده اند
و متتابع و متوالی روی نمودند اتحاد وقت میان ایشان جامع گشته بدین اعتبار ذکر ایشان بوصل پیوسته بخلاف
سه جمله که اولی است میان ایشان جامع زمانی هم نیست ازان جهت بغیر عاطفه وارد شده [illegible] سؤال [illegible] شده است و
یسئلونک عن الیتامی قل اصلاح لهم خیر ط قل [illegible] چنانچه بالا گذشته چون آیه
ان الذین یاکلون اموال الیتامی ظلما انما یاکلون فی بطونهم نارا نازل شد عبدالله بن رواحه انصاری پیش پیغمبر صلی الله
تعالی علیه وسلم آمد گفت یا رسول الله دو دیگ کردن دشوار است و از دو وآمیختن [illegible] کار است
طعام یتیم علیحده از طعام خویش [illegible] یتیم جدا باید [illegible] این کار صعوبتی دارد و طبع آنرا [illegible] دشوار [illegible] دارد
این آیت نازل گشت و این مشکل [illegible] معنی آنست [illegible] ای محمد [illegible] ایشان در ماکل
و مشارب و مناکح و مصالح یعنی آمیزش با یتیمان در طعام و آب [illegible] کردن با طعام و آب ایشان [illegible] صالح
گردانیدن امور برای یتیمان بهتر بود و اصلاح آوردن کارها در حق ایشان بران طریق که خوب آید و بران صفت که
نیک نماید خوبتر باشد وان تخالطوهم فاخوانکم ط ای فهم اخوانکم [illegible] مبتدا محذوف است و جمله جزاء
شرط است و جمله شرطیه عطف بر مقول قل است معنی آنست و اگر خلط کنید ایشان را با خویش در طعام و آب و حوائج
ایشان از هر باب پس ایشان برادران شما اند [illegible] برادران [illegible] محل نبود [illegible]
با اشتغال [illegible] ملایم نباشد خرج بر حکم موازنه حال او در حساب بشمارید و زیاده [illegible] او کم خوردن خویش در نظر
نیارید والله یعلم المفسد من المصلح ط [illegible]
معنی آنست و خدای جدا [illegible] مفسد [illegible] خدای عز وجل
میداند کیست که قصد خوردن مال یتیم دارد و کیست که میخواهد مال یتیم را نگاه دارد ولو شاء الله لاعنتکم
ان الله عزیز حکیم مفعول شاء محذوف است [illegible] اعنتکم جواب لو است ای لو شاء اعناتکم

وفصل

لاعنتکم این شرطیه نیز عطف است بر مقول قل است جمله ان الله عزیز حکیم تذییل است تاکید از جهت ابراز [illegible] بر صورت دکا دعوی است یعنی اینست و اگر خدا خواستی که شما را در رنج و مشقت اندازد هر آئینه در رنج انداختی و مخالطت با ایشان در لقمه و جرعه جایز نداشتی و آمیزش در ماکل و مشارب رخصت ندادی و نیز روا داشت و نقصان لقمه و جرعه این از حقوق یکدیگر آسانی نهاد و درستی که خدای غالب است قوی است قادر است تواند که رنج اندازد حکیم است که نیاندازد بغیر رنج کار ایشان ساز داد ولا تنکحوا المشرکات حتی یؤمن این جمله با معطوفات خویش [illegible] است برای نهی تزویج مشرکات و تزویج مشرکان [illegible] روایت کرده اند صحابی کمال شجاعت داشت و خلق او را [illegible] بمکه رفت پیش خانه زنی مشرکه که با او در جاهلیت سر و کاری داشت [illegible] که اتفاق باطن با او داشت دل بر کار بد با او گماشت گفت در دار خانه بیا و اگر نه فریاد کنم [illegible] انگیزم [illegible] صحابی گفت مرا اسلام ازین کار حایل شده و دین ازین عمل مانع آمده لیکن وعده میکنم که از پیغمبر دستوری آرم ترا در نکاح خود آرم پیش پیغمبر صلی الله تعالی علیه و سلم آمد این قصه گفت و دستوری نکاح مشرکه مذکوره جست در شان او این آیت نازل گشت و نکاح مشرکات [illegible] یعنی اینست زنان مشرکه را نکاح مکنید و هم الفت و صحبت و قربت ایشان مجوئید تا آنکه ایمان آرند و دین اسلام را التزام کنند ولامة مؤمنة خیر من مشرکة ولو اعجبتکم لام تاکید است امة مؤمنة [illegible] مبتدا است خیر خبر [illegible] ولامة مؤمنة تا آخر [illegible] برای اظهار فضل مؤمنان و بیان خیریت ایشان یعنی اینست و هر آئینه امة مؤمنه از حره مشرکه بهتر است [illegible] در دین و دنیا اگرچه [illegible] مشرکه از حسن و جمال شما را خوش آید و با شما از رو و مال [illegible] نماید ولا تنکحوا المشرکین حتی یؤمنوا [illegible] یعنی اینست و بزنی مدهید شما دختران خویش مردان مشرک را تا آنکه ایشان ایمان آرند و دل [illegible] ولعبد مؤمن خیر من مشرک ولو اعجبکم [illegible] که در ولو اعجبتکم گذشت و ذکر آن بالا رفته یعنی اینست [illegible] که ایمان آورده و دین اسلام را التزام کرده و بوحدانیت خدای گرویده و شریعت پیغمبر علیه السلام را پسندیده بهتر است از مشرک از کسی که کسی را شریک خدا سازد و معبود را در حیز اشتراک اندازد اگرچه آن مشرک [illegible] در نظر خوش آید و از جهت [illegible] و مال با رونق نماید اولئک یدعون الی النار [illegible] زیرا که ایشان یعنی مشرکان مسلمانان را دعوت سوی سبب آتش میکنند یعنی بسوی شرک که سبب آتش [illegible] والله یدعوا الی الجنة والمغفرة باذنه این جمله عطف است بر جمله

سابقه یا حال است از ان یعنی امیه از جهت تصحیح تعلق باذنه بیدعوا جمله وا نشد بدعوا بیفتد یعنی اولیاء الله بدعون باذنه
دارند محمول بر حذف مضاف یا بر تجوز بر تنزیل منزله دعوت اولیاء خدا منزله دعوت خدا انگارند که بغیر این تقدیر
تعلق باذنه بیدعو صحیح نبود و معنی مستقیم نباشد معنی اینست و اولیاء خدا یعنی مومنان بامر خدا مر رضا او میخوانند
بتوفیق او و هدایت او بسوی جنت و مغفرت دعوت میکنند پس ایشان را صحبت باید گزید و مصاهرت با ایشان باید
پسندید که صحبت نیکی نیکی آرد و برکار یار نیک دارد شعر صحبت بدکار تبه میکند * دیگ سیه جامه سیه میکند
شعر هر که با دونان نشیند همچو دونان دون شود * با خردمندان نشین تا عقل تو افزون شود وَیُبَیِّنُ
اٰیٰتِهٖ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ یَتَذَكَّرُوْنَ ۝ ای لکی یتذکروا متعلق است بیبین و جمله و یبین عطف است ع ۲۷ ۵
بر یدعوا معنی اینست و خدای آیات خویش برای مردمان بیان میکند و واضح و معلوم میگرداند تا پند گیرند و نصیحت
پذیرند وَیَسْـَٔلُوْنَكَ عَنِ الْمَحِیْضِ ؕ قُلْ هُوَ اَذًى ۙ عطف است بر و یسئلونک عن الیتامی قل جمله مستانفه
است چنانچه بالا رفته هو اذی مقول قل است روایت کرده اند که اهل جاهلیت زنان را در حالت حیض از خویشها
بکلی میراندند تا آنکه با ایشان در یکخانه نمیماندند چنانچه یهودان همچنان میکنند و بی سبب خود را و زنان را رنج
فرقت میانگیختند یعنی که اعراب به پیغمبر آمدند و در مجلس معلی می آوردند گفتند یا رسول الله صلی الله تعالی علیه وسلم
جامها اندک و سرما بسیار در حالت حیض با زنان یکجا ماندن دشوار اگر جامه ایشان را میدهیم خود را از سرما در معرض
هلاک می آریم و اگر جامه خود نمی‌پوشیم در هلاک زنان میکوشیم یا رسول الله صلی الله علیه وسلم چه میفرمائی که کنیم زندگانی با زنان حائض
چگونه بسر بریم این آیه نازل گشت سوال ایشان بجواب پیوست معنی اینست و میپرسند ترا ای محمد از حکم حیض
بگو حیض پلیدی بود یا گوئید چیزیست که مرد را در جماع از وی رنجی رسد فَاعْتَزِلُوا النِّسَآءَ فِی الْمَحِیْضِ ۙ جمله
وَلَا تَقْرَبُوْهُنَّ حَتّٰى یَطْهُرْنَ ۚ فا سببیه است جمله و لا تقربوهن عطف است بر فاعتزلوا معنی آن
پس زنان را در حالت حیض ترک دهید و با ایشان قربت مکنید تا پاک یا غسل کنند میان قرائة تخفیف و تشدید
در حتی یطهرن تعارض بود حمل تخفیف بر پاکی بادون عشره و حمل تشدید بر عشره توفیق روی نمود فَاِذَا تَطَهَّرْنَ
فَاْتُوْهُنَّ مِنْ حَیْثُ اَمَرَكُمُ اللّٰهُ ؕ جمله شرطیه عطف است بر جمله سابقه معنی اینست چون زنان پاک شوند و از
حیض بیرون آیند پس بر زنان در محلی که خدا فرموده است بیائید و از قبل که پاک و پاکیزه است و لدو محل توالد
تجاوز مکنید اِنَّ اللّٰهَ یُحِبُّ التَّوَّابِیْنَ وَیُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِیْنَ ۝ این جمله مستانفه است برای مدح تائبان و
متطهران و ترغیب در توبه از مناهی و در پاک بودن از لوث و تباهی و چون جمله فاذا تطهرن فاتوهن من حیث
امرکم الله بمضمون محبت متطهران ملوح بود بتقدیم ملوح تاکید جمله سابق نمود معنی اینست بدرستی که خدای دوست
میدارد توبه کنندگان و پاک شوندگان را نه تجاوز کنندگان را و در غیر محل رسنده گان را و ازانکه در حیضها رغبت نما

در افراط و تفریط بودند ترسایان تبیح مقالات بحیض نمی شودند و از جماع زنان حایض باک نمیداشتند و این کار را سبب لوث و منشاء عیب نمی پنداشتند جهودان و مغان بکلی ترک ایشان لازم میدیدند و آمیزش با ایشان در مواکله اصلا نمی پسندیدند بلکه ایشان را در خانه نمیداشتند در ایام حیض برای ایشان مقامی علاحده میساختند حق سبحانه تعالی مسلمانان را راه میانه روی نمود و احتراز از تفریط و افراط فرمود مضاجعه و مواکله و مشاربه و معانقه جایز داشت و لمس ما تحت الازار از ناف تا زانو حرام ساخت و این قول ابو حنیفه و ابو یوسف است و امام محمد مس غیر فرج روا داشته نه چنانچه یهودیان و مغان میگریزند و نه چنانچه ترسایان می آمیزند نِسَآؤُكُمْ حَرْثٌ لَّكُمْ از باب تشبیه موکد است از قبیل زید اسد ای نساءکم کحرث لکم در بودن هر یکی محل حاصل کردن چیزی کشت محل حاصل کردن غله و زنان محل حاصل کردن فرزندان پس محل آمدن بزنان محل حاصل شدن فرزند باشد این جمله بیان فاتوهن من حیث امرکم الله شود معنی اینست زنان شما مر شما را همچو کشت اند یعنی در حاصل شدن فرزند بکشت میمانند فَأْتُوا حَرْثَكُمْ أَنَّىٰ شِئْتُمْ فاء سببیه است چه حرثکم مستعار است از نساءکم معنی اینست کشت خویش را بیائید هر چونکه خواهید یعنی زنان خویش را جماع کنید بر هر صفتی که دانید و بر هر وضعی که توانید خفته افتاده یا نشسته یا ایستاده انی را دو معنی است من این و کیف من این برای تعمیم مکان است و آن اینجا صالح نیست باشارت فاتوا حرثکم انی شئتم قبل که منبت ولد است تعیین شده و بمقابل قبل هو ادبر ممنوع آمده محل تعیین یابد تعمیم مکان مراد نبود و معنی کیف متعین گشت تعمیم صفت بارادت پیوست وَقَدِّمُوا لِأَنفُسِكُمْ وَاتَّقُوا اللَّهَ جمله وقدموا عطف است بر فاتوا حرثکم و جمله واتقوا الله عطف است بر قدموا معنی اینست برای منفعت نفسهای خویش طهارت و تسمیه و دعا و طلب ولد صالح را سبب تقویت دین او و وسیلت تکثیر امت سید المرسلین کرده جماع کنید و از خدای بترسید و از عذاب او بپرهیزید و مناهی که درین باب است از قربان در حیض و اتیان در ادبار و جز آن مرتکب مشوید وَاعْلَمُوا أَنَّكُم مُّلَاقُوهُ ۗ وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ ۝ جمله واعلموا عطف است بر واتقوا الله انکم ملاقوه بجای دو مفعول اعلموا است و بشر المومنین عطف است بر واعلموا و اختلاف مخاطب افراد و جمع باشبه التفات آمده چنانچه در آیت و بشر الذین آمنوا که بعد یا ایها الناس اعبدوا گذشته است گفته شده و اگر عطف بر قل هو اذی باشد از باب شبه التفات نبود معنی اینست و بدانید بیقین که شما لقا کننده او خواهید بود و بحساب گاه او خواهید رسید و بشارت ده ای محمد کسانی را که ایمان آرند و بوعد و وعید تصدیق دارند و بخوف عقوبت در راه معصیت نروند و امر و نهی مذکور را امتثال کنند و جماعی که متعلق بدین باب است مرتکب نشوند وَلَا تَجْعَلُوا اللَّهَ عُرْضَةً لِّأَيْمَانِكُمْ أَن تَبَرُّوا وَتَتَّقُوا وَتُصْلِحُوا بَيْنَ النَّاسِ این جمله عطف است و او اعتراضیه است لایمانکم متعلق است

بالا تجعلوا الله عرضة لایمانکم از جهت مبالغه مجاورت علیه مراد است چنانچه در حدیث آمده من حلف بالله بیمین فرأی غیرها خیرا منها فلیأت
بالذی هو خیر ولیکفر عن یمینه و عرضه چیزی را گویند که هر بار متعرض آن شوند و در آن تبروا و تتقوا و تصلحوا الا در بسته محل نصب
باشد و معنی تقدیر آن لا تبروا ولا تتقوا ولا تصلحوا بین الناس بود عرضه سوگند برای اینکه بهانه سوگند نیکی نکنند و تقوی
نورزند و با صلاح میان مردمان پیش نیایند یعنی چنین بود خدای را عرضه مگردانید برای کارهای نیکی که برای آن سوگند خورید
میخواهید در هر کاری سوگند مخورید بی حاجتی جز در [illegible] سوگند [illegible] و بعضی گویند عرضه بمعنی حاجز و مانع است [illegible]
فلان ای [illegible] و بنابر این تقدیر کلام لایمانکم برای علت بود و ان تبروا و معنی میان ان تبروا [illegible] باشد [illegible]
معنی اینست مگردانید نام خدای را حاجز و مانع از جهت سوگندهای خویش از نیکی کردن و تقوی ورزیدن و میان
مردمان اصلاح کنید باید که سوگند ها از نیکی و تقوی و اصلاح میان مردمان مانع نشود اگر چه باستعمال آن سوگند [illegible]
شده باشد و دل بر کارها نیک نهید و سوگند ها را کفارت دهید روایت کرده اند نعمان [illegible]
رواحه انصاری را طلاق گفت بعد از آن با زن مذکور آشتی و صلح [illegible] خواهر خود را از آشتی و صلح
باز داشت و دل بر سوگند گماشت گفت من سوگند خورده ام که [illegible] آشتی [illegible]
که در باب او نازل گشت و امتناع او از صلح منهی است وَاللّٰهُ سَمِیْعٌ عَلِیْمٌ [illegible]
معنی اینست و خدای شنواست سوگندهای شما [illegible] دانا است [illegible] لَا یُؤَاخِذُکُمُ
اللّٰهُ بِاللَّغْوِ فِیْٓ اَیْمَانِکُمْ چون در آیه سابق ذکر سوگند بود [illegible]
سوگند بود در این آیه حکم ایمان را ذکر کرد [illegible] معنی اینست [illegible]
شما و آن آنست سوگند بر چیزی بگمان صدق خورد و آن بخلاف [illegible]
و بعضی گویند یمین لغو آنست که در عرب بر حکم عادت ای والله بر زبان [illegible]
از عایشه صدیقه همین مروی است و قول امام شافعی همچنین است [illegible]
بمعنی دلالت است وَلٰکِنْ یُّؤَاخِذُکُمْ بِمَا کَسَبَتْ قُلُوْبُکُمْ [illegible]
ولکن بگیرد شما را خدای بدانچه کسب کرده است دلهای شما از قصد کذب [illegible]
با وجود دانستن بگوید [illegible] نکرده ام یا عکس آن کاری که بجا نیاورده [illegible]
غموس باشد غمس در لغت فرو بردن و غوطه دادن [illegible] صاحب این سوگند خود را در بزهکاری فرو میبرد و در آتش
غوطه میدهد و آن سوگند را هم امام شافعی [illegible] کفارت [illegible] ابو حنیفه [illegible]
غموس نیز بزهکاری باشد کفارت واجب نشود [illegible]
و با حق باید [illegible]

چنانچه خوردن طعام در روزهٔ ماه رمضان از جهت هتک حرمت ماه رمضان حرام بود و از جهت آنکه طعام خوردن بذات خویش مباح است جهت اباحت دارد بخلاف قصد و تعمد کردن دروغ که آن حرامی است که هیچ وجه روی اباحت ندارد و همچنین قتل عمد نزدیک ما در روی کفارت نبود که حرام محض است و در روی هیچ جهت اباحت نباشد **سوال** زنا و شرب خمر بتعمد در روزهٔ ماه رمضان موجب کفارت است با آنکه در روی فرا جهت اباحت است **جواب** مناط کفارت افطار روزهٔ ماه رمضان است و آن متعلق بوطی و شرب است نه بصفت زنا و بودن مشروب خمر که بدان حکم حد مترتب است و وطی ازان روی که وطی است و شرب ازان روی که شرب است اصل و اباحت آمده باعتبار هدم صلاح محل حرام شده این هر دو بدین اعتبار دایر میان خطر و اباحت اند بدین جهت سبب کفارت اند اما قتل ذات او هدم بنیان رب است مستوجب لعن و غضب است که الانسان بنیان الرب ملعون من هدم بنیانه و چون این بعروض موجبی بود بغیر عروض بر حرمت اصلی باقی باشد و در روی بذات و صفت جهتی از اباحت نباشد و همچنین کذب بذات خویش کاری نکوهیده است و در جملهٔ ادیان ناپسندیده است اباحت او از جهت عارض اصلاح ذات البین یا در حرب کافران یا بردن کژی طبیعت و بدمزاجی زوجات و غیره شود که ذات ایشان نباشد چون در کذب مصالح مذکوره نباشد بذات و صفت جهت اباحت نبود **سوال** چون ظهار بر حکم نفس قول زور و کذب بود همچنین غموس باید که موجب کفارت نشود **جواب** ظهار ازان روی که تحریم است تصرفی از تصرفات شرعی است و ولایت تصرف در ملک شرعی است در روی جهت اباحت است و ازان رو که حاصل ملفوظی منکر و زور آمده جهت حرمت با جهت اباحت منضم شده سبب کفارت است و بدانکه مواخذه بفعل دل چون حقد و کینه و حسد و غیرهم متحقق است و بفعل جوارح که بغیر کسب قلب که قصد و نیت است در ثواب و عقاب معتبر نبود همچو قتل خطا و وطی اجنبیه که او را بجای منکوحه او زفاف کرده اند موجب بزهکاری نباشد و نماز و روزه بی قصد و نیت سبب ثواب نشود بسبب نیت بی عمل بود کار کاری نیست است بی کاری و عزم بر فعل نیک موجب ثواب عزم بود و بر فعل بد موجب عقاب عزم شود و بعضی گویند بعزم بدی مواخذه نیست حکم حدیث نفس و عزم یکیست و صحیح آنست عزم بدی گناهی غیر فعل بدی بود عزم زنا گناهی غیر فعل زنا باشد و پیش از عزم بخطره که بغیر اختیار است در حق کسی مواخذه نیامده و مواخذه حدیث النفس از فکره و میل نفس بغیر جرم از امت پیغمبر ما صلی الله تعالی علیه و سلم مرفوع شده چنانچه در حدیث است ان الله تجاوز لامتی ما حدثت به انفسها ما لم یتکلم او یعمل بتصریح آمده و عزم فعل دل است حدیث نفس نیست عمل است مواخذه بر وی مبنی برین معنی است **وَاللّٰهُ غَفُوْرٌ حَلِيْمٌ** این جمله تذییل است معنی آنست و خدای آمرزگار است مواخذه یمین لغو و حدیث النفس نگیرد بردبار است بوقوع جرمها بزودی نگیرد **لِلَّذِيْنَ يُؤْلُوْنَ مِنْ نِّسَآئِهِمْ تَرَبُّصُ اَرْبَعَةِ اَشْهُرٍ** تربص اربعة اشهر مرفوع بر ابتدا است للذین

یؤلون خبر مبتدا است من نسائهم متعلق ست بظرف مستقر یعنی للذین بر طریق که معنی یمتنعون یا متعلق ست بیؤلون متضمن یبعدون و نتوان گفت که من صلهٔ ایلاست بلکه او من [illegible] ست در آیهٔ سابقه ذکر حکم یمین و درین آیه حکم [illegible] بیان فرمود پس کلام از باب ذکر خاص بعد عام بود و تخصیص این [illegible] از جهت زیادت حکمی باشد یعنی اینست هر کسانی راست که در باز ماندن از وطی زنان خویش سوگند را خورند در مدت چهار ماه منتظر باشند فَإِنْ فَاءُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ ○ مناسبت فان فاءوا شرطی ست محذوف الجزا فان الله غفور رحیم تعلیل سبب جزا ای فان فاءوا الفیء غفر الله لهم و رحمهم الله لان الله غفور رحیم یعنی اینست پس اگر شوهران درون چهار ماه بسوی وطی زنان باز گردند و دل بر حانث شدن و ادا کفارت نهند پس هر آیینه خدای آمرزنده است گناه ایشان آمرزد بخشاینده است کفارت سوگند قبول کند. وَإِنْ عَزَمُوا الطَّلَاقَ فَإِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ○ این شرطی ست محذوف الجزا فان الله سمیع علیم تعلیل جزا است این شرطیه عطف است بر شرطیه سابقه ای وان قصدوا الطلاق باتمام المدة علی البر ولم یفیئوا فی المدة لزمهم الطلاق بحکم الشرع لان الله سمیع بایلائهم علیم بعزمهم الطلاق و هو کنایة عن حصول [illegible] المسموع و [illegible] المعلوم و ذلک فی الشرع علامة لوقوع الطلاق و جدان کلام سابقه [illegible] [illegible] مضمون جمله بود [illegible] [illegible] مذکوره [illegible] یعنی اینست اگر ایشان طلاق را قصد کنند بر اینکه چهار ماه سوگند را بسر برند تا آنکه مدت چهار ماه تمام گردد بحکم شرع طلاق بائن واقع شود پس هر آیینه خدای که شنوا سوگند ایشان را شنیده و داناست قصد زنان بعزم طلاق ایشان می داند وَالْمُطَلَّقَاتُ يَتَرَبَّصْنَ بِأَنْفُسِهِنَّ ثَلَاثَةَ قُرُوءٍ در جمله [illegible] [illegible] ذکر ایلا [illegible] ذکر ایمان آورده بدان تخلص سوی ذکر احکام ایلا کرده و در احکام ایمان ایلا که بابی از یمین بود ذکر او [illegible] خاص بعد عام روی نمود و در قسمی از ایلا ذکر طلاق آورده و ذکر طلاق سوی ذکر احکام مطلقات [illegible] والمطلقات [illegible] تا آخر تخلص کرد یعنی اینست مطلقات یعنی زنان [illegible] حیض که [illegible] صورت شوهر طلاق داده شوهر [illegible] متعلق شده [illegible] دیگر [illegible] خویش را منتظر گذاشتن [illegible] ازینها که [illegible] طلاق واقع شد [illegible] مذکوره در مدت باشند و هر یکی از قیودی که در ذکر آمده بدلیل شرعی ثابت شده چنانچه در کتب [illegible] تشریح و توضیح بیان [illegible] و بتربص [illegible] امر [illegible] لام معنی [illegible] [illegible] کل النفس [illegible] والانفس جمع قلت است و نفوس [illegible] بسیار [illegible] مقام جمع کثرت جمع قلت چرا استعمال کرده با وجود نفوس که جمع کثرت است لفظ انفس که جمع قلت است [illegible] آورد جواب تا استعمال جمع قلت دلالت کند بر اینکه از شان زنان از جهت [illegible] میل ایشان سوی ازواج در باب تربص قلت بود [illegible] جمع قرء است [illegible] در آیت ابو حنیفه رضی الله تعالی عنه بمعنی حیض

گفته‌اند امام شافعی رحمه الله بر اراده طهر رفته عدت طلاق نزدیک ابو حنیفه سه حیض بود و نزدیک امام شافعی سه طهر
باشد اما امام شافعی میگوید که لفظ انتظار است و انتظار در زمان رغبت باید زمان رغبت طهر است تا دلیل طهر [illegible]
و نیز سیاق آیه و بعولتهن احق بردهن فی ذلک ان ارادوا اصلاحا اشارت به اراده طهر است چه وقوع اراده اصلاح
در زمان رغبت اکثر است و زمان رغبت طهر است هنگام حیض زمان رغبت نیست تا دلیل قروء بطهر از همین آیه [illegible]
و ابو حنیفه رضی الله تعالی عنه گوید چون سیاق آیه یعنی و لا یحل لهن ان یکتمن ما خلق الله فی ارحامهن معلوم شد که مقصود
از عدت برائة رحم بود و شک نیست برائت رحم بحیض باشد لا بطهر نیز سیاق مذکور اشارت شد که عدت بحیض بود با طهر
نباشد سوال اگر مقصود از عدت برائت رحم بودی بچه سبب بر یک حیض اکتفا نمیکردند و امتداد عدت تا سه حیض بچه
می‌آوردند جواب تواند بود که تعیین حیض در عدت معقول المعنی بود و تقدیر به سه حیض غیر معقول المعنی باشد یا گوییم
فائده عدت دو چیز است یکی استبراء رحم از علوق و آن بیک حیض متحقق است دوم اراده اصلاح است و تا سه حیض [illegible]
مستلزم است و نیز ابو حنیفه در تاویل قروء بحیض تمسک بآیه و اللائی یئسن من المحیض من نسائکم ان ارتبتم فعدتهن ثلثة
اشهر میکند و برای اثبات این معنی آیه مذکوره را دلیل میسازد وجه آنکه بدل سه حیض تعیین کرده و اعتبار و بدل آن
بر تقدیر انتفاء حیض آورده و آن اشارت است بر آنکه عدت بحیض باشد نه باطهار چنانچه بعضی گفته‌اند بود و نیز دعی الصلوة
ایام اقرائک در حدیث آمده و در حکم تهیه نماز از اقراء با جماع حیض مراد شده و صورت اختلاف را بر صورت اجماع حمل
کنند عدت طلاق بحیض گویند و نیز در حدیث طلاق الامة ثنتان و عدتها حیضتان سوده با عدت حیض تصریح شده
و ذکر حیض بتصریح آمده سوال استعمال ثلثة که عدد قلت است با قروء که جمع کثرت است ملایم نمینماید باید با قلة
استعمال اقرا که جمع قلت است میشاید جواب استعمال جمع کثرت بجای جمع قلت کرده تا [illegible] بود هر یکی زنان
را غیب را در بعض زمان قلیل در حکم کثیر باشد سوال استعمال از ثلثة تا عشرة تا در عدد مذکر در آید در عدد مونث در
نباید و طهر مذکر است و حیض مونث تانیث لفظ ثلثة باراده طهر که مذکر است و حیض مونث تانیث لفظ ثلثة با او
طهر که مذکر است ملایم مینماید جواب حیض لفظا مونث سماعی است و معنی او دم مخصوص است و آن مذکر
در عدد مثل این عدد و هر دو وجه معتبر است وَلَا يَحِلُّ لَهُنَّ أَنْ يَكْتُمْنَ مَا خَلَقَ اللَّهُ فِي
أَرْحَامِهِنَّ إِنْ كُنَّ يُؤْمِنَّ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ما خلق الله فی ارحامهن
موصول با صله مفعول است مر ان یکتمن و ان یکتمن فاعل است مر لا یحل ان کن یؤمن بالله شرطیه است [illegible]
اکتفا با معنی و این شرط برای تحقیق است برای تردید نیست [illegible] ان کنتم لنا ناظرین [illegible]
عطف نیست [illegible] اگر یؤمن بمعنی امر شود یا بر اطلاقات [illegible] اگر بمعنی امر باشد معنی [illegible]
مر زنان مطلقه را که پوشیده نمایند آنچه آفریده است از فرزند یا از خون حیض در ارحام ایشان اگر ایمان [illegible]

قیامت دارند دل بر تصدیق دین میگمارند وبعولتهن احق بردهن فی ذلک ان ارادوا اصلاحا ۝ این جمله عطف است بر جمله والمطلقات یتربصن بانفسهن وهن فی ذلک متعلق اند با حق یعنی تقضیا محذوف است ای احق بردهن الیهم فی زمان التربص من غیرهم ان ارادوا بالرجعة اصلاحا واین نیز شرطی نیست نفی اجزا اکتفا با معنی یعنی آنست و شوهران ایشان بطلاق سزاوار ترند برد این زنان در زمان عدت و در قصد ترجیع بسوی ایشان اگر شوهران اصلاح با زنان خواهند و آشتی کردن با ایشان جویند ولهن مثل الذی علیهن بالمعروف ۝ این جمله معترضه است برای بیان آنچه زوجین با یکدیگر حق دارند و چیز با آنکه در وقت ابقاء نکاح خود را بران بیگمارند یعنی آنست و برای زنان است از حقوق بر شوهران مثل آنکه برای شوهران است بر زنان در لزوم پیوست بر وجهی که منکر شرع نبود و بطریقی که پسندیده دین باشد از امور که خانه داری بدان تعلق دارد و کدخدائی بدان متحقق است آنچه ملایم مردان است چون دیوار برآوردن و خانه کردن و داشتن با محتاج الیها از بیرون خانه آوردن و نفقه و کسوت دادن و دل بر جا داشتن و رعایت زنان نهادن بر شوهر واجب بود و آنچه ملایم زنان است چون خانه را جاروب زدن و بساط گستردن و فراش راست کردن و طعام و آب سرد داشتن و خود را برای شوهر آراستن و مطیع شوهر بودن و اهتمام تمام در طاعت او نمودن و نگاهبانی خانه او کردن و تعظیم ایشان حقوق شوهر بجا آوردن بر زنان لازم باشد و بر هر دو واجب است که فیما بین یکدیگر جویند و سعی کنند که موجب آزار یکدیگر نباشد بر وجهی که عقل و شرع پسندد و اغراض و مصالح نکاح حاصل بپیوندد وللرجال علیهن درجة ۝ عطف است بر جمله ولهن مثل الذی علیهن بالمعروف ای وللرجال علیهن زیادة یعنی آنست که مر شوهران را است بر زنان درجه و مرتبه بسبب علو حال و قوت استعلائی که نفقه ایشان میدهند و بر امور ایشان قائم میباشند و حمایت دین و دنیا ایشان میکنند و همت بر نیکی و صلاح ایشان می نهند چنانچه جای دیگر گفته الرجال قوامون علی النساء بما فضل الله بعضهم علی بعض وبما انفقوا من اموالهم تا که امر بودن شوهر در حال او کافی باشد که مملوکه و مامور بودن زن در لحاظ او پسندیده بود والله عزیز حکیم ۝ این جمله تذییل است یعنی آنست که خدای قوی است غالب است تواند که زنان را از شوهران جدا گرداند حکیم است استوار کار است تواند که زنان جدا شده را به ایشان باز گرداند الطلاق مرتان ۝ ای التطلیق تطلیقتان لان التطلیقة للمرة من الطلاق والتطلیقتان المرتان سمیة المراد بالتثنیة التکریر هنا التطلیق السنی تطلیقة بعد تطلیقة علی التفریق بان یطلقها فی طهر لم یجامعها طلقة فی طهر آخر اخری یعنی آنست طلاق شرعی یا طلاق سنت بعد یک طلاق بر تفریق نه بجمع که مشروع در طلاق آنست که چون بجامع طلاق دهد خود بگوید در طهری که جماع نکرده است یک طلاق بگوید اگر طلاق دیگر مطلوب باشد در طهر دیگر طلاق دیگر اندازد

ع

اما جمع کردن میان دو طلاق یا میان سه طلاق بدعت بود مکروه باشد و تواند بود که از طلاق مذکور طلاق رجعی که از بعولتهن احق بردهن مفهوم میشود مقصود شود و معنی چنین بود که طلاق رجعی دو طلاق ست چون سه شود محل رجعت نماند پس معنی لازم ثابت التثنیه مراد باشد این جمله مستقل و تقدیر مقدر ست برای بیان کیفیت یا کمیت کیفیت فَاِمْسَاكٌ بِمَعْرُوْفٍ خبر مبتدا محذوف ست یا مبتدا است خبر او محذوف ست بجای جزای شرط مقدر ست ای اذا طلق مرة او مرتین او اذا طلق رجعیا فحکمه امساك بمعروف او تسریح باحسان و دله امساك بمعروف او تسریح باحسان و تفسیر مذکوره بیان حکم طلاق رجعی ست معنی آنست چون طلاق گوید یک طلاق یا دو طلاق یا چون طلاق رجعی گوید پس او نگاهداشتن مطلقه یعنی وی را آشتی زدن و رجعت کردن به نیکی و احسان و اقامت حقوق که زنان را بر مردان ست نه رجعت به نیت گذاشتن و بتطویل عدت انداختن که سعی در زیان کاری و موجب حقوق بر ستمکاری ست اَوْ تَسْرِيْحٌ بِاِحْسَانٍ عطف ست بر امساک معنی آنست یا گذاشتن عده با حسان از وی فراق یعنی تا علاقه نکاح برود و از قید او رها شود و میان این دو چیز مخیر کرد و حکمت را تقدیم ... پسندیدن آورد که ایفاء نکاح اولی و محافظت صحبت اعلی ست و قطعیت میان زن و شوهر موجب ناخوشی فرشتگان و خرمی میان ایشان سبب خوشی شیطان ست وَلَا يَحِلُّ لَكُمْ اَنْ تَاْخُذُوْا مِمَّآ اٰتَيْتُمُوْهُنَّ شَيْئًا اِلَّآ اَنْ يَّخَافَآ اَلَّا يُقِيْمَا حُدُوْدَ اللّٰهِ این جمله معترضه ست برای بیان حکم خلع میان معطوف و معطوف علیه روایت کرده اند جمیله بنت عبدالله بن ابی بن سلول منافق که جمیله ترین عورات میبود منکوحه ثابت بن قیس بن شماس بود و جمیله مذکوره ثابت مذکور را همیشه مبغوض میداشتی و ثابت مذکور او را دایم دوست داشتی تا آنکه کار بر وی تنگ گشت جمیله مذکوره شکایت از ثابت مذکور پیش حضرت پیغمبر صلی الله تعالی علیه وسلم رسید و گفت سر من و سر او جمع نشود و من گاهی سوی صحبت او نروم پیغمبر علیه السلام ثابت را طلب کرد و برای تحقیق پیش خود آورده حال او از ثابت پرسید ثابت مذکور حال خود پیش پیغمبر روشن گردانید گفت یا رسول الله شک نیست که از جمله خلایق ترا دوست تر دارم دوستی کسی برابر اندازه دوستی تو نمی انگارم اما بعد دوستی تو هیچکس مرا از جمیله دوست تر نبود و هیچ آدمی محبوب تر نباشد جمیله گفت این سخن راست میگوید لیکن دل من او را نمیجوید روزی دامن خیمه برکردم ثابت را دیدم ... رنگ او سیاه قد او کوتاه شکل و سیما زاو دریافتم او را زشت تر از همه یافتم بغض او در دل من جای گرفت و عداوت او در باطن من قرار پذیرفت و هیچ دوا نمی پذیرد و هیچ چیز زائل نمیشود در شان او این آیه نازل گشت و حکم خلع میان ایشان پیوست ثابت مذکور جمیله مذکوره را حدیقه یعنی باغی داده بود و در استرداد آن رغبت نمود پیغمبر صلی الله تعالی علیه وسلم جمیله را گفت حدیقه که ثابت مذکور ترا داده است او را باز خواهی داد قبول کرد بلکه داد و چیزی زیاده بر آن میداد ثابت مذکور چون حدیقه خویش یافت بقبول کردن خلع شتافت اول خلع که در اسلام واقع شده

این بود که بیان جمله ثابت روی نمود معنی نیست حلال نیست مر شما را که بستانید ازیشان آنچه فرستادید بدیشان و آنچه بکابین داده اید باز گیرید مگر آنکه بیم آن باشد که حدود شرع خدای میان ایشان باقامت نپیوندد و حدودی که خدای در معاملت زوجیت تعیین کرده است مستقیم نخواهند داشت و دل بر محافظت آن نخواهند گماشت سوال خطاب مذکور یعنی لا یحل لکم ان تاخذوا مما آتیتموهن شیئا ازواج را دارند یا حکام را پندارند و اگر ازواج را باشد خطاب ان خفتم که مر حکام راست مطابق نبود و اگر حکام را بود خطاب ان تاخذوا مما آتیتموهن موافق نیاید زیرا که حکام دهنده اند و ستاننده اند جواب تواند بود که خطاب و لا یحل لکم ان تاخذوا و آتیتم ازواج را بود و خطاب ان خفتم حکام را باشد این چنین آمده است در یک کلام خطابی مر کسی را دارند و خطابی دیگر کسی دیگر را پندارند چنانچه در یوسف اعرض عن هذا و استغفری لذنبک آمده و در وان کنتم فی ریب الی قوله و بشر الذین تحقیق شده و تواند بود که خطابها حکام را باشد که دادن و ستدن نظر بسبب حکام شود بسوی ایشان شود فان خفتم الا یقیما حدود الله فلا جناح علیهما فیما افتدت به این جمله عطف است بر جمله سابقه معنی اینست پس اگر بترسید شما که زن و شوی حدود خدای را اقامت نخواهند کرد و حقوق آنرا بجای نخواهند آورد پس بر زن و شوی هیچ بزهکاری نبود در مالی که زن بشوهر دهد و خود را بدان باز خرد و شوهر او را طلاق گوید و بخلع جدا کند از علاقه نکاح چه بود که از فعل هر دو نفی بزه کرد بعد از آن فعل زن را الحاق است و ذکر آورد و از فعل شوهر که طلاق است اکتفا بود و ثبت بر فعل زوج بر وجه طلاق که بالا مذکور بود باشد این آیه بر وجه اشارت اثبات می کند که خلع را طلاق دارند چنانچه امام شافعی گمان می برد فسخ نپندارند تلک حدود الله فلا تعتدوها این جمله تذییل جمیع مر تفاصیل را که بالا رفت و ذکر آن در مواضع متفرق گذشته معنی اینست این امور مذکوره و احکام مسطوره چون حکم ایلا و احکام طلاق و غیر آن حدهای است که خدای آنرا تعیین کرده و در بیان آورده پس از آن مگذرید و تجاوز مکنید و من یتعد حدود الله فاولئک هم الظالمون ○ تذییل بعد تذییل معنی اینست و آنکسانی که تجاوز نمایند از حدهای خدا کنند پس ایشان ظالمانند یعنی از حد تجاوز کنندگانند و اشیا را در غیر محل نهند گمان بر ایشان می شود که بدین آیه تمسک کنند که در بیان آیه بیان می کند کسی که در کارها از حدهای که خدا تعالی تعیین کرده است تجاوز کند و این حد را نیز یاد کردن و ظالم کردن متعرض شود و ظالم باشد و خود را در ستمکاری افکند و ظالم را ائمه تفسیر بمعنی کافر گفته اند و بر بودن ظالم بمعنی کافر رفته اند و شک نیست که مرتکب گناه کبیره تجاوز کننده از حدها بود پس لازم آید که الظالم کافر باشد جواب گوییم که اینجا تفسیر ظالم را که در مقابل مومن مذکور شده بمعنی کافر داشته اند هر جا ظالم را بمعنی کافر نپنداشته اند پس بودن ظالم بمعنی کافر ممنوع بود تا که مقرر شود فان طلقها فلا تحل له من بعد حتی تنکح زوجا غیره ای فان طلقها طلاقا ثالثا این جمله شرطیه مجدد

بر جملهٔ الطلاق مرتان یعنی اینست معنی اگر شوهر زن را سه بار طلاق گوید تکمیل عدد طلقات مشروعه خود بسبب
آن زن بسبب این وقوع طلقهٔ ثالثه بر او حلال نشود و بعد از آن حلال مر این شوهر را محل نکاح نباشد تا شوهری دیگر را نکاح
کند خود را بنکاح صحیح در قرآن و اگر چه بعضی از نکاح مذکور وطی مراد دارند و عقد مستفاد از تسمیهٔ زوج پندارند برین
وجه اثبات وطی هم بکتاب باشد لیکن چون لفظ نکاح وطی گفتن مجاز مهجور است حمل کلام بر آن سایغ نشود اولی آنست که نکاح
را حمل بر عقد کنند و تسمیهٔ زوج باعتبار ما یؤول الیه دانند و قید دخول و اشتراط وطی بحدیث امرأة رفاعة که مشهور است
و در کتب اصول فقه مسطور است باشد و تقیید کتاب بمعنی حتی تنکح زوجا غیره بحدیث مشهور بود سوال بر تقدیر
که نزاع نباشد ست لازم آید که بنکاح زوج ثانی که مقترن بوطی باشد حرمت منتهی گردد و شوهر اول را حل نکاح پیدا
شود و هم چنین نیست بلکه تا شوهر دوم طلاق نگوید و عدة طلاق او نگذرد نکاح او شوهر اول را حلال نشود جواب
حرمت نکاح زوج اول که از طلقات ثلثه حاصل شده بود بزوج ثانی که مقترن بوطی باشد منتهی میشود و حرمتی که از
احصان است امر دیگر ست لازم نیست که بوجه سوال تعقیب از فا فهم میشود در ذکر بعد که برای تعقیب ست
چه فایده بود جواب ایراد فصل و تکرار ذکر تعقیب طلاق دلالت برین میکند که تاثیر در حرمت مذکوره همین
تعقیب مذکور ست پس ذکر این فصل از باب تتمیم بود فَاِنْ طَلَّقَهَا فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا اَنْ
يَّتَرَاجَعَا اِنْ ظَنَّا اَنْ يُّقِيْمَا حُدُوْدَ اللّٰهِ لا برای نفی جنس ست جناح اسم او ست علیهما خبر ست ان
یتراجعا بتقدیر فی ان یتراجعا متعلق ست بعلیهما که ظرف مستقر ست و جملهٔ فلا جناح علیهما جزاء فان طلقها ست ان طلقها با جزاء خویش عطف
بر شرطیهٔ سابقه ان یقیما حدود الله مفعول ست مر ظنا اگر ظن بمعنی اعتقاد باشد متعدی بسوی یک مفعول بود
تقدیر مفعول دیگر حاجت نباشد و اگر متعدی بسوی دو مفعول باشد مفعول ثانی تقدیر کنند ای ان ظنا اقامتهما
حدود الله حاصلة بینهما و این شرطیه مستغنی ست از جزا اکتفا بما مضی یعنی اینست پس اگر شوهر دوم زن مطلقه
ثلثه مذکوره را که منکوحهٔ او شده بود طلاق گوید و عدة طلاق او بگذرد پس نیست بزه کاری بر زن مذکوره و شوهر اول
در باز گشتن ایشان بیکدیگر یعنی درین که شوهر اول بسوی این زن باز گردد و این زن بسوی شوهر اول بنکاح پیوندد اگر
گمان برند ایشان که حدود خدا بر پا میدارند و حقوق آن بجا خواهند آورد وَتِلْكَ حُدُوْدُ اللّٰهِ
يُبَيِّنُهَا لِقَوْمٍ يَّعْلَمُوْنَ ۝ جملهٔ یبینها حال ست از معنی اشارت یعلمون صفت ست مر قوم جار و
مجرور متعلق ست به یبینها یعلمون بمنزلهٔ فعل لازم ست یعنی قوم ذوی علم این جمله تذییل ست یعنی اینست آن
یعنی احکام مذکوره حدهای خدا اینست که خدای تعیین کرده و در بیان آورده بیان میگرداند که از شان ایشان علم ست
بیان میکند و ایشان از آنها تنبیه میکند که بیان کردن ایشان را علم حاصل شود وَاِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَآءَ
فَبَلَغْنَ اَجَلَهُنَّ فَاَمْسِكُوْهُنَّ بِمَعْرُوْفٍ اَوْ سَرِّحُوْهُنَّ بِمَعْرُوْفٍ

انجمله معترضه دیگرست برای بیان حکم گذشتن عدت طلاق معنی اینست وچون زنان را طلاق دهید و در رها کردن
ایشان وبدیدن ایشان مهلت خویش را برسند وبتمام شدن عدت نزدیک شوند پس این زنان را نگاه دارید بنیکی یعنی رجعت در آخر عدت یا رها کنید بنیکی
بترک رجعت تا گذشتن مهلت وَلَا تُمْسِكُوهُنَّ ضِرَارًا لِّتَعْتَدُوا ضرارا مفعول له است بر لا تمسکوهن ضرارا مفعولا
له است یا حال است یا مفعول مطلق است ای امساکا ضرارا لتعتدوا متعلق است بلا تمسکوهن ومعنی متوجه سوی قید است
فمعنی اینست وزنان مطلقه را نگاه دارید بروجه خواری وزیان کاری چه بقصد تکلیف تا بر ایشان ظلم کنید و رجعت در آخر
عدت بر ایشان عدت دراز گردانید بر ایشان را بتطویل عدت تعدی شود و بدین رنگ بسیار ظلم رود وَمَن يَفْعَلْ
ذَٰلِكَ فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ فا در فقد ظلم نفسه تعلیل جزا محذوف است ای ومن یفعل ذلک یتضرر لانه ظلم
نفسه وتوانند که جمله فقد ظلم نفسه را جزا دارند وبتاویل فیحکم بانه ظلم نفسه پندارند واین جمله تذییل است معنی اینست
هر که این کار کند وقاصد اضرار دیگری شود زیان کار گردد وخائب وخاسر شود زیرا که بدرستی که بر نفس خویش او
ظلم کرده وخود را بتعدی آورده چه ظلم بر دیگری از روی معنی ظلم بر نفس خویش بود وزیان ذات خویش باشد چه خود را
گرفتار عقوبت خویش میسازد ودر ورطه عذاب می اندازد وهر که بر نفس خویش ظلم کند زیان زده باشد. ومتنفر گردد
وَلَا تَتَّخِذُوا آيَاتِ اللَّهِ هُزُوًا وَاذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ
وَمَا أَنزَلَ عَلَيْكُم مِّنَ الْكِتَابِ وَالْحِكْمَةِ يَعِظُكُم بِهِ وما انزل عطف است بر نعمت
واذکروا جمله یعظکم حال است یا استئناف است جمله واذکروا عطف است بر لا تتخذوا با معطوفات خویش معترضه است
برای تنبیه وتحریض بر امتثال اوامر ونواهی وتحمیل بر ازالت فساد وتباهی معنی اینست آیات خدای را محل استهزاء
مسازید ودر مسخره مندازید ودر طاعت کوشش کنید ودر رعایت ومحافظت آن اهتمام نمائید بازی داشتن کاری
ومسخرگی پنداشتن امری بروجه تمثیل عبارت از عدم التفات بر وی بود ودلالت بر عدم اهتمام در وی باشد ونعمت
خدای را که بر شما است یاد کنید وکرمهای که بر شما فائض شده در دل آرید چنانچه شما را امر آفرید وآمر وحاکم بر زنان
گردانید وامر طلاق ورجعت بدست شما واستبداد انواع ولایت وتصرف نهانی در نهاد شما نهاده چنانچه پیش گذشتگان
تنگ گرفته بر شما تنگ نگرفت کارهای شما بیسر وآسانی پذیرفت چه گذشتگان را جز یک زن حلال نبود وبعد طلاق گفتن
زن را تا آنکه بمیرد حرام بود حل زنی دیگر روشنی نمود وتوان بود از نعمت [illegible] اینها اینست اسلام ونبوت پیغمبر علیه السلام
واستعداد [illegible] مراد باشد ذکروا ما انزل علیکم من الکتاب والحکمة یعظکم به مراد این معنی بود ویاد کنید
آنچه فرستاد بر شما از کتاب یعنی قرآن وحکمت یعنی علم حلال وحرام وبیان آنکه [illegible] واظهار آنکه می باید از فواید
ومعانی اسلام در مین حال که پند می دهد شما را بکتاب [illegible] وَاتَّقُوا اللَّهَ وَاعْلَمُوا
أَنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ ان با اسم وخبر خویش بجای دو مفعول اعلموست معنی اینست واز خدا

۲۹

بترسید و از عذاب او پرهیز کنید و بدانید بدرستی که خدا بهر چیزی عالم و داناست و بر حسب علم خود جزا دهد و کسانیکه شده چیزها
را از انکس چیزی که از روی پوشیدن نخوانند وَإِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ فَبَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ فَلَا
تَعْضُلُوهُنَّ أَنْ يَنْكِحْنَ أَزْوَاجَهُنَّ إِذَا تَرَاضَوْا بَيْنَهُمْ بِالْمَعْرُوفِ ۝
این شرطیه عطف است بر شرطیه سابقه ان ینکحن مفعول نسبت مر قال التعضل بمعنی ازواجهن مفعول بهست مر ینکحن و بلوغ اجل در
شرطیه سابقه از جهت ترتیب رجعت که مقتضی قیام عدتست بمعنی قرب الانقضا باید داشت و درینجا حمله باکثر بر
ترتیب نکاح شوهری دیگر که مستلزم مضی عدتست بلوغ اجل بمعنی مضی عدت باید داشت بمعنی اینست چون
شما زنان را طلاق گوئید از ایشان جدائی جوئید پس ایشان بنهایت عدت برسند و تزوج شوهران خواهند ایشان
را از شوهران خواستن مانع مشوید و از کار بشرع چون ایشان میان خویش بدان بخوبی و نیکی راضی شوند باز بدارید
تسمیه ایشان بازواج یا باعتبار مال است یا باعتبار حال چنانچه در من قتل قتیلا آمده و در بعضی للمتقین تحقیق شده و اگر
از ازواجهن شوهرانی که بوده اند مراد دارند تسمیه ازواج باعتبار ماکان سپارند ذَٰلِكَ يُوعَظُ بِهِ مَنْ كَانَ
مِنْكُمْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ط ذا اشارتست بنهی مذکورست و خطاب بکاف خطاب مر پیغمبر را بود یا مخاطب
را باشد و آن مرفوع المحل بر ابتداست موصول با صله یعنی من کان مؤمنا خبر مبتداست و جمله ذلک
یوعظ بر نسق ست معنی اینست ای محمد یا ای مخاطب آن نهی پند داده می شود
کسیکه بخدا و روز قیامت ایمان می آرد و دل بر تصدیق اسلام و انقیاد بر احکام میدارد ذَٰلِكُمْ أَزْكَىٰ لَكُمْ
وَأَطْهَرُ ط ذا اشارتست سوی باز ماندن باز داشتن زنان مطلقه از خواستن شوهران یا مخاطبان
راست و کم مرفوع المحل بر ابتداست و ازکی لکم با آنچه معطوف است بر خبر مبتداست
یا تذییل ست مر تنزیل سابق را دلیل است یعنی اینست آن بازنی شما
از خواستن شوهران پاکیزه و پاکتر است
وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ ۝ این جمله حالیه ست معنی اینست و حال آنکه خدا
میداند منافع و مضار خفیه در هر کار که شما میکنید و شما آنچه را که از شما مخفی است نمیدانید وَالْوَالِدَاتُ
يُرْضِعْنَ أَوْلَادَهُنَّ حَوْلَيْنِ كَامِلَيْنِ لِمَنْ أَرَادَ أَنْ يُتِمَّ الرَّضَاعَةَ
این جمله عطف است بر جمله والمطلقات خبر است معنی امر بالا
مر حولین را تا اطلاق حولین بالنقصان اندک محتمل نباشد لمن اراد
فلانه بفلان و تواند بعد جار و مجرور خبر مبتدا محذوف باشد ای هذا الحکم لمن اراد اتمام الرضاع و درین النقصان
والزیادة علی حسب حال الرضیع این جمله چنانچه کسی گفت دو سال کامل لمن اراد

ان يتم الرضاعة معنى هيئت مطلقاتی كه فرزندان دارند فرزندان خويش را دو سال كامل شير دهند اين حكم يعنی وجوب
شير دادن در دو سال كامل برای پدری بود كه اتمام رضاع واجب در حق كل فرزندان خويش خواهد و تمام مدت رضاع واجب
در حق كل فرزندان دو سال كامل است لقوله تعالى وفصاله في عامين اين معنى را قايل هست و بعضی گويند تمام مدت رضاع
در حق كسی كه مدت حمل او شش ماه باشد دو سال كامل بود و در حق كسی كه مدت هفت ماه زاده شود تمام مدت رضاع بيست
و سه ماه باشد و در حق كسی كه مدت هشت ماه زاده شود تمام مدت رضاع بيست و دو ماه با نهايت پيوندد و در حق كسی
كه نه ماه زايد مدت رضاع بيست و يك ماه بايد و كسی كه ده ماه مولود شده مدت رضاع او بيست ماه معين آمده
بقوله تعالى وحمله وفصاله ثلاثون شهرا يعنی در وحمله وفصاله ثلاثون شهرا حمل هم با آنها سوای شير دادن گفته اند و بر
بودن مدت رضاع سی ماه گفته اند قول ابو حنيفه است رحمه الله و بر قول او تاويل آيه همين است سؤال اين آيه را بر اين تقدير
با آيه يرضعن اولادهن حولين كاملين لمن اراد ان يتم الرضاعة و با آيه وفصاله في عامين معارضه می آيد و مخالفت و تناقض
ظاهر مینمايد جواب اين آيه محمول بر رضاع جايز بود و تعيين دو سال در رضاعی كه واجب است باشد معارضه نيايد
و مخالفت روی ننمايد يعنی مطلقاتی كه فرزندان دارند فرزندان خويش را شير دهند از جهت پدرانی كه اتمام رضاع
ايشان خواهند وَعَلَى الْمَوْلُودِ لَهُ رِزْقُهُنَّ وَكِسْوَتُهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ ط رزقهن مبتدا است و
كسوتهن عطف است بر وی و على المولود له خبر مقدم است و له مفعول ما لم يسم فاعله است مر اسم مفعول را و در وی ضمير نيست
اگر در وی ضميری بودی از جهت اسناد صفتی كه جاری گشته بر غير من هو له است ابراز ضمير واجب شدی جمله عطف است بر جمله
والوالدات يرضعن اولادهن و تقديم خبر برای قصر است يعنی آن نيست و بر پدر كه ولادت از جهت او واقع شده است
برای نفقه مرضعات از ماكولات و ملبوسات بر وجه نيكويی لازم باشد يعنی اجر رضاع و بدل ارضاع بر وجهی كه مجوز
شرع دارند و مرغوب طبع پندارند بدهد و اين جمله قرينه است بر اين كه از والدات مذكوره مطلقات مراد باشد زيرا كه امهات اطفال كه
منكوحات اند مراد نشوند كه نزد امام اعظم رضي الله تعالى عنه استيجار مادران اطفال كه منكوحات باشند بر ارضاع
روا نبود و اگر بطلاق اجنبيه شوند استيجار ايشان برای ارضاع روا باشد و نيز كلام در مطلقات است چه اول ذكر مطلقات
برای وجوب عدت كرد و بعد مطلقات رجعيه برای بيان حكم رجعت آورد و بعد ذكر مختلعات كه مطلقات بمال اند
آورد و بعد حكم مطلقات ثلثه را ذكر فرمود و بعد حكم مطلقات در هنگام قرب انقضای عدت [illegible] پس از آن حكم ايشان
بعد انقضای عدت بيان [illegible] اگر اين آيت ذكر مطلقاتی كه فرزندان شيرخواره دارند بود مناسب سياق كلام باشد
و بعضی از والدات مذكوره منكوحات مراد دارند [illegible] اگر ارضاع [illegible] بر منكوحات
شير دادن فرزندان خويش واجب بود زيرا كه شير دادن از كفايت و قيام فرزندان است و آن بر پدر واجب باشد
[illegible] بر تقدير [illegible] يا فقر مرضعه ديگر بود يا بگرفتن پستان مرضعه ديگر راضی نباشد [illegible] شير دادن

بر مادر تا یافتن مرضعهٔ دیگر و قبول کردن پستان واجب گویند و از وی صیانت بچه از هلاک [illegible] ال
مراد از مولود له پدر است اگر علی الاب گفتی غرض حاصل شدی در تعبیر از آن بقوله وعلی المولود له چه فایده [illegible]
کلام چند نکته باشد جواب در اختیار مولود له فواید سه است یکی بیان علة لزوم نفقه متعلق [illegible] الانتساب
الیه للاختصاص دوم تحقق نسبت فرزندان بسوی پدر نه جانب مادر سوم آنکه ذکر او [illegible] میکند
تحت ملکه و تصرف پدر است هنگام حاجت در مال پسر چنانچه در امت و مالک لابیک گفته اند و در تاویل [illegible] اند
لَا تُكَلَّفُ نَفْسٌ إِلَّا وُسْعَهَا ۚ لَا تُضَارَّ وَالِدَةٌ بِوَلَدِهَا وَلَا مَوْلُودٌ لَهُ بِوَلَدِهِ
جمله لا تکلف الا وسعها مبینه است مر جمله وعلی المولود له رزقهن وکسوتهن بالمعروف لا تضار [illegible]
و بر هر دو قرأة مقرر جمله لا تکلف نفس الا وسعها دانسته و لا مولود له عطف است بر والدة یعنی [illegible] نفقه و
کسوت مرضعات بر طریق خوب که منکر شرع و طبع نباشد آن بود که هیچ یکی را تکلف غیر بر قدر طاقت او [illegible] مرضعه را
تکلف نکنند در کم کردن آن قدر که دل بران نتوانند نهاد و پدر را تکلف نکنند بر زیادت نفقه و کسوه [illegible] او
هیچ نفسی تکلیف کرده نشود مگر بدانچه قدر طاقت او بود زیان رسانیده نشود در باب اجرار رضاع مرضعه یکبر کردن
در باب پدر ضیع باجر افزودن وَعَلَى الْوَارِثِ مِثْلُ ذَٰلِكَ عطف است بر وعلی المولود له رزقهن ای وعلی
الوارث المولود له مثل ذلک ای مثل ما علی المولود من نفقة المرضعات الصغیر وکسوتهن بالمعروف من تجنب مضارة یعنی [illegible]
لازم ست بر وارث پدر مثل آنچه بر وی واجب بود بران صفت که کسی را آزاری نشود و بعضی از وارث مذکور وارث صبی مراد دارند یعنی
نفقه صغیر بر وارث او واجب پندارند کسیکه بعد مردن صبی وارث بود نفقه او بر وی واجب شود مثل آنچه بر پدر واجب بود [illegible] آن
از وی روی نشود و اگر ورثه او بسیار باشند و نفقه را باندازهٔ میراث قسمت کنند تا اگر صغیر را پدر نبود و مادر و جد باشد
نفقه و کسوت مرضعه او بر قدر میراث ایشان دو حصه بر جد و یک حصه بر مادر بود فَإِنْ أَرَادَا فِصَالًا عَن
تَرَاضٍ مِّنْهُمَا وَتَشَاوُرٍ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا این شرطیه عطف است بر والوالدات [illegible] اولادهن
حولین کاملین و جمله میانه معترضه است چنانچه بالا گذشت و ذکر آن بیشتر رفت یعنی [illegible] اگر خواهند
پدر و مادر جدا کردن صغیر از شیر که ناشی باشد از تراضی یعنی خوشنودی یکدیگر نیز و ران جدا کردن [illegible] از شیر پیش از
دو سال بزهکاری نیست بر مادر و پدر زیرا آنچه مادر و پدر که در کاری موافق شوند از مصلحت خالی [illegible] فرزند
راضی باشند وَإِنْ أَرَدتُّمْ أَن تَسْتَرْضِعُوا أَوْلَادَكُمْ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ إِذَا سَلَّمْتُم مَّا آتَيْتُم
بِالْمَعْرُوفِ در کشاف آورده استرضع منقول من ارضع یقال ارضعت المرأة الصبی واسترضعها الصبی فتعدیه
الی مفعولین کما تقول انجح الحاجة واستنجحته الحاجة والمعنی ان تسترضعوا اولادکم المراضع فحذف المفعول الاول [illegible]
عنه کما تقول استنجحت الحاجة ولا تذکر من استنجحته و یعنی ان تسترضعوا اولادکم تقدیره ان تسترضعوا الاولاد [illegible] ان سلمتم

اولادکم گویند جمله عطف ست بر شرطیه سابقه یعنی آنست که اگر خواهید شما شیر دادن از مرضعات اولاد خویش را نیست بر شما بزهکاری اگر به نیکی و خوبی تسلیم کنید آنچه خواسته اید از اجرت رضاع که مرضعه را بدهید وَاتَّقُوا اللّٰهَ وَاعْلَمُوْٓا اَنَّ اللّٰهَ بِمَا تَعْمَلُوْنَ بَصِيْرٌ ۝ جمله واتقوا الله عطف ست بر اوامر سابقه واعلموا عطف بر اتقوا و بما تعملون متعلق ست ببصیر یعنی آنست از خدای بترسید و از عذاب او بپرهیزید و بدانید هر آینه که خدای بیناست بعملهای شما هر کاری که میکنید می بیند و بر هر چه می اندیشید رسیده اند و جزا دادن آنهم میتواند وَالَّذِيْنَ يُتَوَفَّوْنَ مِنْكُمْ وَيَذَرُوْنَ اَزْوَاجًا يَّتَرَبَّصْنَ بِاَنْفُسِهِنَّ اَرْبَعَةَ اَشْهُرٍ وَّعَشْرًا ای عشر لیال زیرا که تاریخ عرب بلیالی بود و [illegible] فی عشر خلاف فی عشر تقدیر باشد تذکیر عشر بواسطه تانیث لیالی ست از آنکه لیل مونث سماعی ست و اگر عشرة ایام تقدیر کنند چنانکه در آیه ان لبثتم الا عشرا بدلیل ان لبثتم الا یوما ان لبثتم الا عشرة ایام تقدیر کرده اند و در حدیث من صام رمضان ثم اتبعه ستا من شوال ستا را بتقدیر ایام از باب عدد مذکر آورده اند ترک تا در عدد مذکر چنانچه در نووی شرح صحیح مسلم آورده جایز گویند و بقایل شدن بفرق میان ذکر معدود و ترک او از اشکال تفصی جویند یتربصن خبر مبتدا است بحذف مضاف از مبتدا ای و ازواج الذین یتوفون منکم ویذرون ازواجا یتربصن یا بحذف ضمیر از خبر یعنی والذین یتوفون منکم ویذرون ازواجا یتربصن بعدهم اربعة اشهر وعشرا این جمله معترضه دیگر ست برای بیان حکم زنانی که شوهران ایشان بمیرند یعنی آنست آنکسانی که متوفی شوند یعنی بمیرند و فرشتگان موت ارواح ایشان را [illegible] بگذارند زنان مذکوره بعد ایشان انفسها خویش را چهار ماه و ده شب منتظر دارند و بعضی که عشرة ایام تقدیر [illegible] چهار ماه و ده شب و ده روز گویند و بر تقدیر حذف مضاف از مبتدا معنی چنین بود زنان آنکه شوهران ایشان بمیرند زنان مذکوره نگاه دارند انفسها خود را چهار ماه و ده شب منتظر دارند زنان مذکور در عدة مسطور در عدت باشند دار نمانه بیرون نیایند و خود را بنیارایند و شوهر دیگر نخواهند و خوشبوی نمالند فَاِذَا بَلَغْنَ اَجَلَهُنَّ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِيْمَا فَعَلْنَ فِيْٓ اَنْفُسِهِنَّ بِالْمَعْرُوْفِ این جمله عطف ست بر جمله سابقه این خطاب بر اولیا بود یا حکام را باشد و فعلن یعنی یفعلن آمده بتعبیر مستقبلی که نظر در طیب زنان متیقن الوقوع ست بصیغه ماضی یعنی آنست چون زنان مذکوره بتمام شدن مدت برسند و از چهار ماه و ده شب بیرون آیند پس نیست بر شما حکام و اولیا بزهکاری در آنچه زنان مذکوره در انفسهای خویشتن بکنند و خود را در اندیشه خواه شوهر و گوش نهادن بر خطبه و چشم داشتن بر خاطب بر وجه معهود که شرع آنرا بپسندد و طبع آنرا بپذیرد و بیفگند این امور بعد گذشتن مدت عدت در حق ایشان منکر نیست که اگر منکر بودی اولیا و حکام را منع و زجر واجب و لازم شدی و ایشان را زجر آن بزهکاری روی نمودی وَاللّٰهُ بِمَا تَعْمَلُوْنَ خَبِيْرٌ این جمله تذییل ست یعنی آنست و خدای تعالی بعمل شما آگاهی ست یعنی هیچ چیزی از عمل شما بر وی مخفی نبود و هیچ کاری و اندیشه بر وی پوشیده نباشد و حکم عدت وفات

همه زوجات متناول شده مگر زنان حامله که عدت ایشان بوضع حمل است وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِيمَا
عَرَّضْتُمْ بِهِ مِنْ خِطْبَةِ النِّسَاءِ أَوْ أَكْنَنْتُمْ فِي أَنْفُسِكُمْ فیما عرضتم
به موصوفه است جار و مجرور متعلق است بعلیکم که ظرف مستقر است و جناح اسم لا است و ظرف مستقر مذکور خبر است
من خطبة النساء بیان ما است او اکننتم عطف است بر عرضتم این جمله عطف است بر جمله سابقه معنی اینست نیست
بزهکاری بر شما در آنچه از خواستگاری زنان معتده در اثنای عدت تعریض کنید و سخنی در این باب سربسته و بکنایت
و تلویح پیوسته بگوئید تا اندیشه آن در دلهای خویش پنهان دارید و آنرا بر ایشان پیدا نیارید اما تصریح بخطبه نشاید
چه در اثنای عدت اظهار این سخن ناشایسته نماید سخنی است [illegible] از شکم همه موجب ایذاء و ایلام و کار [illegible] است یعنی از قضا
مقرون باو قاحت خرد نه پسندد و بجا است و نکوهش آن پیوندد عَلِمَ اللَّهُ أَنَّكُمْ سَتَذْكُرُونَهُنَّ
این جمله معترضه آمده برای رخصت در تعریض خطبه زنان معتده معنی اینست میداند خدای که شما زنان مذکوره را یاد
خواهید کرد و خطبه ایشان در دل خواهید آورد و از خوف سابق شدن غیر بتعریض و تلویح سبقت خواهید نمود برای
ترغیب ایشان در ستایش نفس خویش و اظهار فضائل و محاسن ذات خود خواهید بود وَلَٰكِنْ لَا تُوَاعِدُوهُنَّ
سِرًّا استدراک از جمله محذوف است ای فاذکروهن واخطبوهن بالتعریض لا بالتصریح واذکروهن فیکم
بذکر محاسنکم و شمائلکم و لکن لا تواعدوهن سرا ای جماعا معنی اینست بذکر حسب و نسب و مناقب و شمائل خویش
که موجب رغبت زنان بود تعریض کنید و باید که بحسن و جمال و حسب و نسب عورت که موجب رغبت مردان بود از اینها
رغبت مرد فهم شود و راغب بودن خویش در دل او افکنید لکن تعریض بوعده جماع و قوت رجولیت مکنید و آنرا
قرین قباحت و دلیل وقاحت دانید جماع را سر خوانند که جماع غیر در سر نشود و جز بطریق پنهانی حاصل نشود
إِلَّا أَنْ تَقُولُوا قَوْلًا مَعْرُوفًا استثنا منقطع است ای لکن ان تقولوا قولا معروفا
جایز و سایغ معنی اینست مگر آنکه درین باب سخنی غیر منکر بگوئید و ذکر آن بر طریق خوب بجوئید سایغ بود و چنانچه
کسی گوید من جوان قوی تنم یا گوید که مثل زن او گلی گلنگرده منم جانیز باشید و توانا ندیده و که استثنا از محذوف دار
و تقدیر لیس لکم الا ان تقولوا قولا معروفا ای لا تکثروا [illegible] معنی چنین باشد نیست مر شما را در زنان
عدت هیچ گفتاری مگر آنکه بگوئید سخن خوب که ناپسندیده شرع و طبع نبود و مکروه و مبغوض سامع نشود چنانچه
کسی گوید من از خدا میخواهم زنی چنین نصیب من شود یا گوید خدای مرا زنی نصیب کند [illegible] خدای بگذارم در حق
موافقت با آن زن بجا آرم یا گوید دولت آنکس خواهد بود که چنین زنی بنکاح او خواهد پیوست و یا بنکحی آن زن خواهد
بود که منکوحه چو منی خواهد گشت و مثل این کلمات رغبت آمیز و مودت انگیز که متضمن مذاکره شهوت و منافی
مروت و بی باکی نبود بگوید و القا در اثنای عدت در دل زن مذکوره بجوید وَلَا تَعْزِمُوا عُقْدَةَ النِّكَاحِ حَتَّىٰ يَبْلُغَ الْكِتَابُ أَجَلَهُ

ای لا تقصدوا عقدة النکاح قبل مضی العدة ونهی از قصد کنایت از نهی آن فعل بود که انتفای وقصد مستلزم انتفاء فعل
باشد کنایت ابلغ از صریح است وتلویح ابلغ از تصریح است حتی برای غایت است متعلق است بلا تعزموا عقدة النکاح این جمله
عطف است بر جمله لا تواعدوهن سرا معنی اینست عقد نکاح را تا برسد عدتی که ثابت است بکتاب یا نهادن آن عزم
مکنید چون از عزم منهی باشید از فعل نکاح بطریق اولی منهی شوید واعلموا ان الله یعلم ما فی
انفسکم ما فی انفسکم موصول با صله مفعول است مر یعلم را جمله یعلم خبر است مر ان را وان با اسم و خبر خویش مفعول
واعلموا است جمله عطف است بر لا تعزموا معنی اینست وبدانید بدرستی که خدای آنچه در دلهای شماست از میل و رغبت
و قصد و عزیمت میداند و سایر بندگان شما میلاو باشد دل و مقصود خاطر میتواند فاحذروه
فا سببیت است معنی اینست چون خدای میداند آنچه در نفسهای شماست پس از وی بترسید و از عذاب وی بپرهیزید
و تواند بود که عطف واعلموا باشد معنی چنین آید خدای عالم بدانچه در دلهای شماست بدانید پس از وی بترسید و از عذاب
او بپرهیزید واعلموا ان الله غفور حلیم ان با اسم و خبر خویش بجای دو مفعول واعلموا است جمله
عطف است بر واعلموا سابق معنی اینست وبدانید بدرستی که خدای آمرزنده است خطایا آمرزد حلیم است در عقوبت
شتابی نکند لا جناح علیکم ان طلقتم النساء ما لم تمسوهن او تفرضوا لهن فریضة
ومتعوهن علی الموسع قدره وعلی المقتر قدره متعوهن جمله ایست معطوف از ثلاثی مجرد از باب مفاعله
ومعنی آن دانند جمله لا جناح علیکم معترضه دیگرست برای بیان حکمی دیگر ان طلقتم النساء شرط است جزای لا جناح
علیکم گذشته مستغنی از جزا شده وما در ما لم تمسوهن مصدریه است والمصدر در محل نصب ظرفیه او در نفی برای
تعمیم است تقدیر کلام اینست لا تبعة ولا مؤاخذة من جهة المهر علیکم ان طلقتم النساء وقت عدم مسکم ایاهن و
متعوهن عطف است بر مضمون جمله سابقه چه نفی جناح بر تقدیر طلاق متضمن تشویق و تجویز طلاق است کانه قال
الا ان طلقتموهن ما لم تمسوهن او تفرضوا لهن فریضة ومتعوهن بر این وجه قایل شدن بحذف معطوف علیه و تقدیر فطلقوهن
لی ما نفست ایده و تواند بود او بمعنی الی ان او الا ان باشد معنی اینست نیست تبعه و مطالبه مهر بر شما اگر زنان را طلاق
گویید تا آنکه جماع نکرده اید مهر را بتسمیه و تعیین نیاورده اید و زنان مذکوره متعه وآن بپیراهن و دامنی و چادر بر اندازه
حال توانگر و فقیر بدهید و بیان غنی و فقیر در کیفیت جامها مذکور فرق نهید متاعا بالمعروف حقا علی
المحسنین ○ متاع بمعنی تمتیع است چون کلام بمعنی تکلم وسلام بمعنی التسلیم و مفعول مطلق است مر متعوهن
را صفت است مر متاعا معنی اینست ایشان را متعه دهید متعه وافی بمعروف یعنی بطریقی که منکر شرع نباشد
و جامهای مذکور عطا کنید بطریقی که ناپسندیده طبع نبود و متعه دادنی که حقی لازم است بر نیکوئی کنندگان یعنی فرا
بر نیکوکاران اطلاق محسنین بر شوهرانی که بر ایشان متعه دادن واجب است باعتبار مآل باشد بطریق من قتل قتیلا

وَإِنْ طَلَّقْتُمُوهُنَّ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَمَسُّوهُنَّ وَقَدْ فَرَضْتُمْ لَهُنَّ فَرِيضَةً فَنِصْفُ مَا فَرَضْتُمْ إِلَّا أَنْ يَعْفُونَ أَوْ يَعْفُوَ الَّذِي بِيَدِهِ عُقْدَةُ النِّكَاحِ

من قبل ان تمسوهن ظرف است مر طلقتموهن را وقد فرضتم لهن فريضة حال است فنصف ما فرضتم مبتدا خبر محذوف [illegible]
اي فعليكم نصف ما فرضتم وجمله جزا شرط است وجمله شرطيه يعني وان طلقتموهن تا آخر عطف است بر جمله [illegible]
عليكم ان طلقتم النساء تا آخر الا ان يعفون با معطوف خويش يعني او يعفو الذي بيده عقدة النكاح [illegible]
فعليهن نصف ما فرضتم جميع الاوقات الا وقت عفوهن او يعفو الذي بيده عقدة النكاح معني آن نيست كه اگر شوهر [illegible]
پيش از وطي طلاق گوييد وحال آنكه براي ايشان مهري مسمى كرده باشيد واجب است بر شما نيمه آن [illegible]
آن اعتراض نمود ديگر آنكه زنان مطلقه مذكوره عفو كنند ونيمه مهر مذكور ببخشند يا بگويند [illegible]
وادهيم ما مهر نپذيرفته وازيا مهره نگرفته ايم ديگر آنكه عوض مهر او را بايد [illegible]
كسيكه عقد نكاح بيد او بود واو ولي است وحصول عقد در عبارت بر اختيار او [illegible]
بعبارت زنان نشود انعقاد عقد بعبارت ولي بود ونزديك امام اعظم رضي الله تعالى [illegible]
ولايت بر نفس خويش دارد ونكاح بعبارت او منعقد مي پندارد وليكن در رعايت زنان [illegible]
شوهر شد متولي اين كار ولي ميشود وبدين اعتبار عقده عقد نكاح بر دست ولي بود اما [illegible]
باعتبار نسبت از جهة امر واذن باشد يعني از الذي بيده عقدة النكاح زوج كه مفهوم است [illegible]
ومعلوم است گويند كه او بدين تقدير براي منع خلو دارند وبراي منع جمع نپندارند شوهري كه تمام [illegible]
نصف نصف باقي را در توقف نيفكند [illegible] پيش آيد [illegible] در نكاح آورده [illegible]
من جدا گشته [illegible] بازگردانم چون [illegible]
صنع او [illegible] داده [illegible] باقي از نصف ماخوذه نگردانم بدين طريق آن [illegible]
مقصود بر نصف نباشد واين وجه مشكل است زيرا چه عفو ترك مطالبه بود وزيادت دادن [illegible]
نباشد مگر آنكه عفو شوهر عبارت از نا طلبيدن آنچه زيادت بر نصف پيش از طلاق ادا كرده دارند [illegible]
عقدة النكاح بر وجه مشاكله بجاي لفظ يعطي قبل الطلاق پندارند وَأَنْ تَعْفُوا أَقْرَبُ لِلتَّقْوَى [illegible]
وان تعفوا مرفوع المحل بر ابتدا است اقرب خبر مبتدا است للتقوى متعلق است يعني قريب [illegible]
تفضيليه من كه صله اقرب است يا ضمير مبتدا محذوف اند ولام بر فاعل قريب آمده بر طريق [illegible]
است قربا للتقوى منه من ان لا تعفوا واين جمله معترضه است براي فضيلت عفو معني آنست [illegible]
گذشتن هر يك نزديكتر است بر تقوى زا از ناعفو كردن سوال مقصود بيان قرب عفو از تقوى [illegible]

با صله من ذکر نکرد با لام که فاعل در می آید آورد اقرب من التقوی نگفت تا موافقت مقصود شود نکته چیست در قلب عبارت
پرسیدنی است جواب قرب تقوی از عفو مستلزم است مر قرب عفو از تقوی را پس عبارت اختیار کرد بر عکس بنا ورود تا مقصود
که قرب عفو از تقوی است بکنایت فهم شود ذکر او بتصریح نبود که کنایه ابلغ است از تصریح و تلویح اولی است از تصریح و خطاب
مراد ازواج و زوجات است و در آمدن زنان در ان تعفوا که خطاب جمع مذکر است بر سبیل تغلیب است عفو ازواج آنست که
زیادت بر نصف که داده باشند نطلبند و عفو گفتن اعطا را بر سبیل مشاکلت باشد و عفو زوجات آنست یعنی مهر که واجب شده است
نستانند و حق خویش در شوهر ساقط گردانند **وَلَا تَنْسَوُا الْفَضْلَ بَيْنَكُمْ** عطف است بر مضمون
جمله وان تعفوا اقرب للتقوی که مضمون او تحریض بر عفو است چنانستی که گفت تا عفوا و تفضلوا ولا تنسوا الفضل بینکم
معنی اینست میان خویش فضل را یعنی تفضل را فراموش نکنید و فروتنی درجه تفضل بعفو و احسان بر دوام یاد
دارید یکدیگر بخوبی پیش آئید و در احسان رغبت نمائید **إِنَّ اللَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ**
این جمله تذییل است و تاکید او از جهت آنست که دیدن خدای عمل بندگان را کنایت است از جزا دادن چنانستی که گفت فیقابل
له اعمالکم و یجازیکم بها و تحریض بر عفو و احسان ملوح است مر جزا دادن بدان بتقدیم ملوح سوی معنی نهی عنه تاکید کرده
بر سبیل استیناف مفصول آورد معنی اینست بدرستی که خدای جل و علا بدانچه شما میکنید بینا است هر چه از شما موجود
شده و شود می بیند و آنرا جزای که ملایم آنست بگزیند **حَافِظُوا عَلَى الصَّلَوَاتِ وَ**
الصَّلَاةِ الْوُسْطَىٰ این جمله معترضه است برای امر باداء صلوات و محافظت اوقات آن معنی اینست در نمازها
محافظت کنید و نماز میانه بپا دارید یعنی نمازها در اوقات آن بگذارید و تاخیر آن از اوقات روا مدارید و بدانکه وسطی
تانیث اوسط است و اوسط افعل تفضیل است از وسط المکان [illegible] یعنی در میان او رفتن
و اوسط در میان رونده نیز گویند و آن کسی است که در میان [illegible] صلوٰة وسطی
نماز میانه را گویند و تواند بود باعتبار آنکه هر چیز میانه چیز است افضل بود و وسطی آنرا نیز از فضل یعنی فاضل ترین نمازها
باشد و در نماز میانه که فاضل ترین نمازها است اختلاف کرده اند بعضی گویند نماز دیگر است چنانچه در حدیث آمده است
شغلونا عن الصلوٰة الوسطی صلوٰة العصر ملأ الله بیوتهم و قبورهم نارا و در حدیث دیگر آمده است من ترک صلوٰة
العصر فقد حبط عمله و بعضی صلوٰة وسطی بمغرب دارند که آنرا میان دو نماز روز و دو نماز شب دارند دو نماز روز ظهر
و عصر و دو نماز شب عشا و فجر و بعضی گویند وسطی نماز بامداد است که میان دو نماز شب و میان دو نماز روز متوسط است
میان مغرب و عشا و ظهر و عصر آید و بعضی گویند صلوٰة وسطی نماز ظهر است زیرا که اول نماز فرض است لقوله تعالی
اقم الصلوٰة لدلوک الشمس و هر چه اول باشد در دائره [illegible] در میان افتد و بعضی گفته اند یکی میان
ایشان وسطی است و آن معین نیست خدای عز و جل آنرا هیچ چون شب قدر و ساعت جمعه پوشیده داشته و بر همه نمازها

استقرار آن حواسست تا هر پنج را محافظت کنند و در رعایت جمیع اهتمام نمایند در تفسیر آورده در این آیه دلیل است که عدد نمازها در روز و شب
کم از پنج نباشد زیرا که صلوة وسطی را عطف بر جمع کرده و عطف مقتضی مغایرت است پس وسطی با جمع که مغایر جمع باشد کم از پنج نبود زیرا
چهار و دو وسطی ندارد نه سه مفرد و نه با جمع نبود عددی که برین صفت بود کمتر از پنج نباشد **سؤال** عطف هر چند که مقتضی مغایرت بود اقتضا
آن ندارد که معطوف در جمع داخل و در جمع نباشد چه در قول من کان عدوا لله و ملائکته و رسله و جبریل و اللهم صل علی محمد و علی آله و صحبه
شک نیست که معطوف بعض جمع معطوف علیه است ممکن باشد که حافظوا علی الصلوات والصلوة الوسطی برین طریق بود و [illegible]
اوسط است و اوسط افعل تفضیل است یعنی اشد توسطا و اسم تفضیل را چون اضافه سوی جمع کنند که مفضل علیهم است کننده بعضی از ان جمع بود
چون افضل القوم و اکمل الناس برین طریق عطف وسطی بر ثلثه نیز مستقیم آید چنانکه گویند اکرمت الرجال الثلثة و اوسطهم پس بتنهائی این آیه دلیل
نبود که عدد صلوات مذکوره کم از پنج نباشد **جواب** این وقتی آید که صلوة وسطی در جمع مذکور داخل باشد چنانچه جبریل در ملائکه داخل است
و در آل داخل اند و نیز فضل جبریل بر ملائکه و معطوف بر معطوف علیه در آل و اصحاب قائل اند. و درین آیه وسطی
بر نسبت صلوة معطوف علیها که صلوات مفروضات است نبود زیرا آنچه همه افراد مفروضات همه
متوسطات اند تا وسطی بر نسبت مفروضات اشد توسطا باشد بلکه وسطی بر نسبت متوسطات غیر طرفین دارند برین حیثیت و
که بعض متوسطات است بعض مفروضات که معطوف علیها است نپندارند از قبیل عطف جبریل بر ملائکه نبود سؤال وارد نشود
وقوموا لله قانتین عطف است بر حافظوا یعنی بایستید و برای خدا بایستید در حالت که عبادت
کننده باید یا در ایستاده باید یا زاری کننده باید یا خدای را یاد کننده باید یا خاموش باشنده باید پیش از ان در نماز سخن میگفتند
گفتند بدین آیه برین معنی سخن گفتن منسوخ باشد و تبدیل شود و یحیی بن یحیی باسناد صحیح از زید بن ارقم رضی الله تعالی
عنه روایت کرده است که او گفت کنا نتکلم فی الصلوة یکلم الرجل صاحبه و هو الی جنبه فی الصلوة حتی نزلت وقوموا لله
قانتین فامرنا بالسکوت و نهینا عن الکلام و بر معانی دیگر ناسخ کلام حدیث ان صلوتنا هذه لا یصلح فیها شیء من کلام
الناس انما هی التسبیح و التهلیل و قرائة القرآن **فان خفتم فرجالا او رکبانا** رجال جمع راجل
چون قیام جمع قائم و نیام جمع نائم رجالا منصوب است بر حال او رکبانا عطف بر وی است یعنی ان خفتم فصلوا حال کونکم
راجلین او راکبین جمله عطف است بر انشاءات سابقه معنی اینست پس اگر بترسید از دشمنان که بیایند در اثنا نماز و تعرض
رسانند بترسید پس در حالت که پیاده باشید یا سوار باشید نماز بگذارید **فاذا امنتم فاذکروا الله کما
علمکم ما لم تکونوا تعلمون** این شرطیه عطف است بر شرطیه سابقه چون خوف تر نسبت امن
اندک است در ان خفتم ان استعمال کرده چون امن بعد از خوف بیشتر است در فاذا امنتم استعمال اذا آورده ما در ما لم تکونوا
تعلمون موصوله است و ضمیر او محذوف است ای ما لم تکونوا تعلمونه موصول با صله مفعول دوم علمکم واقع شده کما علمکم صفت مصدر
محذوف است ای ذکرا کتعلیمه ایاکم ما لم تکونوا تعلمونه و این تشبیه است بر ذکر کردن بندگان خدا برا انعام کردن خدای

ایشان را آنچه نمیدانستند و کاف تشبیه پیش از تحقیق و قوع تحقیق المسئول است و غرض از تشبیه تقریر مشبه است چنانچه گویند اشکروا کما انعم علیکم تواند بود و تشبیه فعل ذکر بتعلیم ذکر باشد در کمیت و کیفیت و غرض از تشبیه بیان حال مشبه بود و بر طریق خلق الاشیا کما شاء و فعل الایجاد کما اراد و المعنی اذکروا ذکرا مثل ما علمکم ما لم تکونوا تعلمون من الذکر یعنی اینست پس چون ایمن حال شود و خوف برود پس خدای را یاد کنید چنانچه تعلیم کرده است شما را آنچه نمی دانستید یعنی چنانچه تعلیم او شما را محقق بود یقین است ذکر خدای از شما متیقن و محقق باید و یاد کردن او بر سبیل تیقن شاید یا گویند خدای را یاد کنید چنانچه تعلیم کرده است شما را آنچه نمی دانستید یعنی از کیفیتی که مضمون ذکر و اشند ذکر اکثیر آمده و کیفیتی که از ادعوا ربکم تضرعا و خفیة مفهوم شده **سوال** التعلیم خبر ایجاد که معلوم شود در ذکر ما لم تکونوا تعلمون چه فایده باشد **جواب** فایده او تتمیم است و آن اینست که در کلام فصحا آرند و در آوردن لو فاقده غیر دفع ایهام مرعی دارند چنانچه اینجا در ذکر ما لم تکونوا تعلمون فایده تصریح بنادانستن ایشان پیش از تعلیم آمده و اعتراف بعجز پیش از تلقین شده **وَالَّذِينَ يُتَوَفَّوْنَ مِنكُمْ وَيَذَرُونَ أَزْوَاجًا وَصِيَّةً لِّأَزْوَاجِهِم مَّتَاعًا إِلَى الْحَوْلِ غَيْرَ إِخْرَاجٍ** وصیة منصوبست بفعل محذوف ای یوصون وصیة و بعضی وصیة برفع خوانند خبر مبتدا مجهول بر تقدیر مضاف از مبتدا دانند تقدیر وصیة شان الذین یتوفون منکم ویذرون الازواج وصیة لازواجهم دارند یا محذوف مضاف از خبر بر تقدیر والذین یتوفون منکم ویذرون ازواجا اهل وصیة لازواجهم پندارند یا وصیة خبری محذوف المبتدا و تقدیم ایشان وصیة باشد یا مبتدای محذوف الخبر گویند یعنی علیهم وصیة گویند و این جمله اسمیه معطوفست بر جمله اسمیه سابقه اعنی الجناح علیکم ان طلقتم الایة و جمله سابقه یعنی حافظوا علی الصلوات تا آخر معترضه بود میان معطوف و معطوف علیه برای بیان حکمی از احکام دین در اثنا بیان احکامی که بمعاشرت دنیا تعلق دارد چنانچه گذشت اعتراض و سیاق نمود متاعا منصوبست بوصیة یا بتوصون محذوف از باب له علی الف درهم الی الحول متعلق است بمتاعا غیر اخراج صفت منصوبست بمصدر محذوف است بتقدیر تفعلون فعلا غیر اخراج از باب هذا القول غیر القول یا حالست از ازواجهم ای وصیة لازواجهم حال کونهن غیر مخرجات یا حالست از مضاف الیه لازواجهم ای حال کونهن غیر ذوی اخراج معنی اینست حال آن کسانی که متوفی میشوند و جان بحق میسپارند و زنهات را میگذارند وصیت کردنست برای زنان بقصد احسان تا نگویند کسانی که متوفی میشوند و زنان را میگذارند خداوندان وصیت اند برای زنان خویش را وصیت کنند و درین باب انفاق و احسان نمایند تا زنان از نفقه و عطیه ایشان برخورداری گیرند و بعطای ایشان انتفاع و ارتفاع پذیرند در حالتی که زنان بیرون کرده نشده باشند شوهران بیرون کننده زنان نباشند یا گویند که شوهران غیر بیرون کردن **فَإِنْ خَرَجْنَ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِي مَا فَعَلْنَ فِي أَنفُسِهِنَّ مِن مَّعْرُوفٍ** فا فاء شرطی که جزا و جمله اسمیه است جمله اسمیه سابقه معنی اینست اگر آن زنان از مساکن خویش بعد یکسال بیرون آیند یا بعذری در اثنای سال که باشد خروج نمایند

نیست بر شما در آنچه ایشان بوجه نیک یعنی بوجهی که منکر شرع نبود و ناپسندیده طبع نباشد بکنند و خود را در آراستن و عطر مالیدن و طلب شوهران کردن انگیزند والله عزیز حکیم ○ این جمله تذییل ست یعنی ایزد و خدا غالب ست عاصیان را عذاب تواند کرد حکیم ست استوار کار ست همه کار را بر وفق حکمت تواند آورد و بدانکه حکم در آغاز این بود که زنی که شوهر او بمیرد مدت عدت او یکسال باشد و شوهر را واجب بود که بدادن نفقه یکساله وصیت کند بعد از آن آیة والذین یتوفون منکم ویذرون ازواجا یتربصن بانفسهن اربعة اشهر وعشرا منسوخ گشت و مدت عدت او چهار ماه و ده شب پیوست و هر چند که آیة در کتابت مصحف متقدم شده در نزول متاخر آمده تقدم او در کتابت منافی ناسخ بودن نبود تاخر این در کتابت منافی منسوخ بودن نباشد وللمطلقٰت متٰع بالمعروف حقا على المتقين ○ حقا مصدر ست فعلش محذوف یعنی حق ذلک حقا اگر از متاع اینجا برخورداری نفقه چنانچه در متاعا الی الحول مراد شود این آیت در بیان وجوب نفقه عدت مطلقات باشد و از این جمله را بعضی بر جمله والذین یتوفون منکم تا آخر گویند و از هر دو آیت اثبات حکم نفقه جویند از آن آیة نفقه عدت وفات و از این آیة نفقه عدت مطلقات و اگر از متاع اینجا متعه دادن چنانچه در ومتعوهن على الموسع قدره وعلى المقتر قدره متاعا بالمعروف مفهوم بود مراد شود این آیة در بیان متعه باشد بیان متعه مستحب که در حق جمله مطلقات ثابت است و از حقا على المتقين حمل بر لزوم اعتقاد پندارند و اگر نه دلالت استحباب بر لزوم نبود و حقا على المتقين یا بیان استحباب بر لزوم بود و حقا على المتقين تا بیان استحباب جمع نشود و در کتب فقه آورده در حق مطلقه که مهر او مسمی نگشته و پیش از دخول طلاق یافته چنانچه بالا رفته و در آیة ومتعوهن على الموسع قدره گذشته متعه واجب بود و در حق همه مطلقات غیر مطلقه مذکور متعه دادن مستحب پس در آیة ومتعوهن بیان وجوب متعه در حق مطلقه مذکوره بود و در این آیة بیان استحباب متعه در حق سایر مطلقات بود و بعضی حقا على المتقين را متصل بهمه اوامر و نواهی سابق دارند متعلق ببیان استحباب متعه ندارند تا تاویل مذکور وارد نشود محتاج سوی حمل بر لزوم اعتقاد نبود یعنی بر وجه اول اینست مر مطلقات را برخورداری نفقه عدت باشد بمعروف یعنی بوجهی که منکر شرع و مبغوض طبع نبود و بر وجه دوم معنی چنین بود مر مطلقات راست متعه بمعروف در حق مطلقه که ذکر او بالا رفته بر سبیل ایجاب و در سایر مطلقات بر سبیل استحباب یا گوئیم مر همه مطلقات غیر مطلقه که ذکر او بالا رفته و در حق او بیان وجوب متعه گذشته متعه مستحب بود و مقتضای مروت باشد ثابت ست این قول ثابت بود بر پرهیزگاران و از خدای ترسان که واجب را واجب دانند و مستحب را مستحب خوانند و از حدود تجاوز نکنند و خود را بر اعتقاد نابوده نگه‌دارند یا گوئید ثابت ست همه اوامر و نواهی مذکوره و همه تکلیفات مسطوره ثابت بود بر متقیان و پرهیزگاران کذلک یبین الله لکم ءایته لعلکم تعقلون ○ کذلک صفت مصدر محذوف ست مر مبین ای یبین الله لکم آیاته تبیینا مثل ذلک التبیین الذی مر فهمه و استعمال کذلک در مشار الیه قریب برای تعظیم ست چنانچه در الم ذلک الکتاب

گفته اند. و وجه تشبیه بیان سایر آیات خدای ببیانهای که مذکور است حقیقت وضوح و سلامت و استقامت است و حرف
تشبیه بیان فعال مشبه به است لعلکم تعقلون یعنی لکی تعقلوا متعلق است بیبین جمله کذلک یبین الله تا آخر تذییل و تاکید است مر کلام
سابق را معنی اینست همچنین بیان میکند خدای عزوجل برای شما آیات خویش را تا دریابید تعالی الم تر الی الذین
خرجوا من دیارهم وهم الوف حذر الموت در آیه سل بنی اسرائیل حکایت و شکایت بنی اسرائیل بود درین
آیه نیز حکایت و شکایت و قباحت بنی اسرائیل است غرض ازین دو آیه بیان شناعت احوال و قباحت اعمال ایشان است بیان
این دو کلام انفصال معنوی است چنانکه در میانه مستعد بود و از جهت وقوع بین کلامین منفصلین سایغ شود و خطاب مر مخاطب
غیر معین راست از کسانیکه این قصه را شنیده اند و این واقعه را دانسته اند از جمله اهل کتاب که این قصه را میدانند و احبار
یهود و نصاری که اخبار گذشتگان میخوانند بدین وجه استفهام برای تقریر است یعنی حمل مخاطب بر اقرار تا اقرار کنند
و تواند بود خطاب کسانی را باشد که نمیدانند برای تقریر استفهام برای تعجب بود یعنی ناشنیدن و نادانستن این قصه
مشهور امری عجیب است وهم الوف حال است حذر الموت مفعول له است مر خرجوا را معنی اینست آیا نمی بینی [illegible] که ایشان
از سراهای خویش بیرون آمدند و ایشان هزارها بودند از جهت ترسیدن از موت [illegible] بعضی گویند هفتاد
هزار بودند بخشیت مرگ از دیار خویش فرار شده و در تفسیر آورده صحیح قول اول است و آن علما را مقبول است و بعضی الوف
را جمع الف دارند چون قعود جمع قاعد و جلوس جمع جالس پندارند ایشان مبالغت در الفت گیرند بودند و یکدیگر را بمیان
خویش دوستی میبودند بعضی گویند در شهر ایشان وبا افتاده بود هرکه از وبا [illegible] بعضی گویند بادشاه ایشان را در جهاد
پیغمبر ایشان را [illegible] لشکر خویش [illegible] و افکندند در بیم وبا [illegible] ایشان [illegible]
و از شهر خویش بیرون آمدند فقال لهم الله موتوا عطف است بر خرجوا آنچه موتوا کنایت است از میرانید
و هلاک رسانیدن ایشان [illegible] کنایت که ابلغ از تصریح است [illegible] معنی اینست پس گفت خدای مر ایشان
را که بمیرید و از چیزی که گریخته اید در آن افتید همه ایشان بمردند [illegible] و این میرانیدن بر وجه تنبیه و عظت بود
و بر جنایت گریختن از مرگ [illegible] بعقوبت روی نمود تا ظاهر شود که از مرگ گریختن سود ندارد [illegible]
نگذارد که حق تعالی [illegible] الموت و تحقیق [illegible]
و هلاک [illegible] باشد [illegible] چون مرگ رسیدنی است و هرکجا که روند آمدنی است [illegible]
[illegible] جان [illegible]
ثم احیاهم عطف است بر فقال لهم الله یعنی پس زنده کرد ایشان را خدای عزوجل بعد چند روز و
بعضی هشت روز تعیین کنند و بعضی گویند بعد آنکه استخوانها [illegible] گوشت گشت و [illegible] جدائی پیوست پیغمبر ایشان
رسانید و ایشان همه را بدعای آن پیغمبر مذکور [illegible] زنده گردانید روایت کرده اند در آن عهد پیغمبر بود

گذشت و ذوالاوعشا هده حالت ایشان متفق گشت دل بدعا آورد و از حضرت خدای عز و جل خواهش کرد اللهم احییهم
رحمتک کما اریتهم قدرتک گفت و زنده گشتن ایشان جست دعا او مستجاب گشت و خواهش او باجابت پیوست
إِنَّ اللَّهَ لَذُو فَضْلٍ عَلَى النَّاسِ این جمله تذییل است مقرر است مر فضلی که در باب ایشان زنده
گردانیدن مبذول گشت و لطفی که در شان ایشان بظهور پیوست چون این جمله کنایت است از حصول فضل باحیا بعد از
ممات و نیل زندگانی بعد از فوات یعنی یکی همه را عقبی منکر اند و بر انکار مصر اند مر باعتبار یعنی ملکی عنه جمله را تاکید
و سوگند شوا کنید آورد معنی اینست بدرستی که خدای تعالی هر آینه بر مردمان خداوند فضل است فضل اماتت و احیا
صفت خدای عز و جل است میرانیدن زندگان تواند و تواند که مردگان را زندگانی بخشاند وَلَكِنَّ أَكْثَرَ
النَّاسِ لَا يَشْكُرُونَ ۝ این جمله عطف است بر جمله سابقه استدراک است برای دفع وهم این که فضل خدای
را که ظاهر است همه شاکر اند و ترک شکر نعمت نکنند برای دفع این وهم استدراک کرد این جمله برده تکمیل و معنی
ولیکن اکثر مردمان شکر نگزارند و سپاس فضل بجا نیارند وَقَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ
عَلِيمٌ جمله وقاتلوا معطوف است و معترضه است برای امر بقتال بعد اعلام اینکه احتراز از مرگ نفع نمی کند میان
دو قصه بنی اسرائیل که هر دو متضمن حکایت آمده ثانیه مقرر مضمون اولی شده واعلموا عطف بر وقاتلوا است ان با
اسم و خبر مفعول واعلموا است معنی اینست در راه خدا قتال کنید و خدای را شنونده اقوال و داننده افعال بدانید
چه هر چه میگوئید میشنود و هر چه میکنید میداند هیچ قول و فعل شما از وی پوشیده نشود برای هیچ گفتار و کردار
چون این معنی بدانید از همه کارها ناشایسته باز باشید و در کارها شایسته کنید و دمی و قدمی در هیچ تقصیر منمائید چون اکثر عالم
بحال خویش نپندارند و در بدی کردن شرم دارند با علم بدینکه مالک حقیقی بظاهر و باطن بنده علم دارد و دل بر ترک طا
وارتکاب معصیت [illegible] مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا فَيُضَاعِفَهُ لَهُ أَضْعَافًا
كَثِيرَةً من استفهامیه مبتدا است و ذا خبر الذی موصول با صله خویش صفت ذا یا بدل از ذا است و استفهام
مذکور بمعنی امر است ای اقرضوا الله قرضا حسنا قرض دادن بستدن باز و بستن ناخته بید بی این کلمه مستعار است برای تحریض
بر تصدق و انفاق مال در مصارف خیر علی الخصوص جهاد با کافران و صرف مال حلال در اعلاء دین فیضاعفه
جواب استفهام است یا فا منصوب شده و اضعافا منصوب است از باب حال [illegible]
باضعاف کثیرة و کثیرة صفت است مر اضعافا و در قرائت رفع فیضاعفه عطف است بر یقرض [illegible]
خدای را قرض حسن دهد پس او را خدای بیفزاید دو چند گرداند یکبار و چند گردانیدن [illegible]
جمل دادن مال نعمت برای یافتن بدل چه انفاق مال برای یافتن ثواب باقیه است [illegible]
وَاللَّهُ يَقْبِضُ وَيَبْسُطُ [illegible] بصاد و سین خوانده اند معنی هر دو یکی دانسته این جمله تذییل است

و خدای تنگ گرداند و فراخی دهد تنگی و فراخی از دست رزق را تنگ کند و فراخی دهنده بوسعت و از انفاق کردن فقیر نشوید بلکه و از صدقه دادن تنگدستی روی ننماید در حدیث است ما نقص مال من صدقة تواند بود که خرج کنند و نه بینند و کمین شمارند و تواند بود که امساک ورزند و بیدار شوند و فقر آرد و این تنبیه است برین که صدقه دادن مال در مصارف خیر خرج کردن سبب فقیر نشود و سبب تنگدستی نشود و چون مال روی بر رفتن آرد امساک و بخیلی از رفتن باز ندارد شعر اذا جادت الدنیا علیک فجد بها ٭ علی الناس طرا قبل ان تتفلت ٭ فلا الجود یفنیها اذا هی اقبلت ٭ و لا البخل یبقیها اذا هی تولت ٭ گفته اند چون می آید بده که کم نیاید و چون میرود بده که نپاید **وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ** جار و مجرور متعلق است بترجعون و جمله عطف است بر جمله سابقه یعنی اینست و بسوی حسابگاه خدای بازگردانیده خواهید گشت و بجزا و سزا خواهید پیوست پس باید که مال را در محلهای خرج کنید که بآسانی حساب توانید داد و در جهاد و حج و طلب علم و سایر امور خیر صرف گردانید که در آن دل بر ثواب توانید نهاد **أَلَمْ تَرَ إِلَى الْمَلَإِ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ مِنْ بَعْدِ مُوسَى إِذْ قَالُوا لِنَبِيٍّ لَهُمُ ابْعَثْ لَنَا مَلِكًا نُقَاتِلْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ** این جمله حکایتی دیگر است از حکایتهای بنی اسرائیل متضمن شکایتی از شکایتهای ایشان روایت کرده اند که جمعی از بنی اسرائیل از پیغمبری پادشاهی را خواستند و بموافقت و متابعت او قتال با کافران خواستند پیغمبر پادشاهی را نصب کرد ایشان را بمتابعت او آورد و بیشتری بر سخن خویش نرفتند و اندکی از ایشان متابعت آن پادشاه کردند و جمعی قلیل بر کثیر غالب آمدند و اگر خطاب کسانی را بود که این قصه شنیده اند استفهام برای تقریر است اقرار کنانیدن باشد و اگر خطاب کسانی را دارند که این قصه نشنیده اند استفهام برای تعجب است از ناشنیدن قصه مشهور مذکوره بیدار شده اذ ظرف الملأ است تنکیر لنبی و ملکا برای تعظیم است نقاتل مجزوم جواب امر بغیر فاست هم ازین جهت مجزوم است و معنی اینست آیا ندیده ای مخاطب بنظر دل بسوی گروهی عظیم از بنی اسرائیل از پس موسی یعنی ایشان را نشنیدی در آن هنگام که پیغمبری را که مر ایشان را بود گفتند برانگیز مارا پادشاهی که کارزار کنیم در زیر رایت او و با کافران محاربه کنیم در جهاد او بدین طریق منصب پادشاهی جستند قصه آنست جالوت پادشاهی قوی تن بود و بنی اسرائیل را قوت و شکوه او بسیار مشهور بود و گویند او خودی پوشیدی بوزن سیصد رطل که پانزده من باشد و در شجاعت و شجاعت بغایت با هیبت مشهور و لشکر بسیار داشت و دل بر تاختن بنی اسرائیل گماشته شهرها و ایشان تاخته و ایشان را بقهر و کین برانداخته تابوت که سورث از انبیا داشتند و آنرا مدد و شوکت خویش می پنداشتند از ایشان بغارت برده و بانواع آزار ایشان را آزرده پیش پیغمبری که مر ایشان را بود رفتند و حال خویش گفتند و التماس کردند پادشاهی دیگر جستند تا با جالوت قتال کنند و انتقام خویش کشند پیغمبر ایشان علیه السلام در قتال با ایشان تأکید کرد و اختیار ایشان را در استفسار کرد و ایشان تصمیم اظهار کردند و اعتقاد خویش در بیان آوردند و پیغمبر ایشان دعا کرد و خدای عز و جل دعای او را درجه استجابت

آورد عصای فرستاده فرمان داد تا هر که قامت او برابر این عصا باشد او پادشاه بود هر کرا با عصا برابر ساختند
را هیچ یک با عصا مساوی نیافتند متحیر بودند که هم قد عصا که خواهد بود و سلطنت و مکنت کرا روی خواهد نمود طالوت نام شنیده
خری گم کرده بود و طلب خر خود پیش چهره سعی می نمود از روستا سوی شهر آمد و بجستجوی گم کرده خویش در شهر در آمد
تا پیش در خانه پیغمبر رسید برای استمداد او یافتن خر در او تجسس پیغمبر مصلحت دید پیغمبر برابر قامت او نظر انداخت عصا را
برابر خواست و نهاد او را برابر عصا یافت مردمی را که بجهت او برای ملک بود در یافتند خلق را گفت خدای طالوت را بر شما
پادشاه گردانید و بجهت فرمانبری رسانید ایشان از پادشاهی او تعجب کردند و خود را در شمرد آوردند و گفتند ما
ملک او را چگونه مسلم داریم ما اولی بملک سزاواریم و فراخی از مال نیز ندارد تا کسی طمع مال بر وی روی آرد و از خانه آن
ملک نیست تا بعز اسلاف عزیز بود و بشرف ذاتی مشهور نیست تا ایران مذکور شود که از فرزندان یعقوب آنکه در فرزندان
یهودا و نبوت در فرزندان لاوی است و طالوت از سبط ابن یامین بود و در سبط ابن یامین ملک و نبوت کی بوده
پس چه چیز او را بملک بپذیریم و بکدام روی او را بسری گزینیم پیغمبر ایشان را گفت خدای تعالی برگزید او بر شما او را پادشاه
گردانید و در علم ملکداری و دانش شهریاری افزونی داد و بنا انبیا او را نخواسته و تشریع است بنیاد نهاد تا هیچ مرد
برازی تا سینه او نمی رسید و هیچکس همتای او نمیشود در قوت چنانست که فیلی بکشد و شیر را بدست آورد و
بقوت دست کلهای شیر را پاره کردی خدای کسی را که خواهد پادشاهی دهد و تواند بود که بهر کس که خواهد افسر سروری و تاج
سروری نهد در کار او چه جای بحث بود و درخواست او چه محل سخن باشد بیت پادشاهی ست که از خزانه غیب
هر دو عالم بیک گدا بخشد بعد از آن ایشان نشانی در ملک او جستند و برهانی بر اصطفا او طلب کردند پیغمبر ایشان
را گفت نشانی ملک او آنست تابوتی که گم کرده اید و هم در باز گردانیدن آن عاجز شده اید آنرا باز گرداند و آن
تابوت گم شده بود ایشان را برسانند بدین نشانی در طاعت او رغبت کردند و روی بسوی او آوردند و هم بدین نشانی در
اطاعت کمر بستند گویند به بسوی او که آوردند تابوت مذکور که جالوت بغارت برده بود کسانی که بالوت
نگاه میداشتند فرشتگان از پیش برداشتند و در طالوت آوردند بدین نشانی طالوت را همه با تازگی قبول
کردند و سر در ربقه طاعت او آوردند بعده لشکر کشی کرد و روی بکارزار جالوت آورد و داود پیغمبر علیه السلام
در زمان جوانی سپاهی بود در لشکر طالوت بود در راه در دامن کوه میگذشت از سنگی آواز شنید که مرا برگیر
بر خود که من ترا بکار خواهم آمد و دشمن ترا زخم خواهم زد داود آنرا برداشت و در توبره انداخت سنگ
دیگر همچنین آواز برآمد و همین نوع صورت در گوش آمد داود آنرا نیز برداشت و پیش خود نگاه داشت برابر لشکر
طالوت خواست که لشکر را امتحان کند و میان شایسته و ناشایسته فرق کند در بیابان
در بی آبی افتاد هوا گرم بود تشنگی زور آورد لشکریان برابری کشیدند

گفت جوی آب نزدیک رسیده است شما از وی آب بیاشامید مگر آنقدر که بدست برگیرید چون در جوی آب رسیدند
آشامیدند و از طالوت و فرمان طالوت یاد نیاوردند و بعضی یاد آوردند و بعضی که فرمان او را در معرض طاعت نیاوردند
و خود را در آب در آوردند همه باندازه آب خوردند مگر سیصد و سیزده تن که مخلص بودند بجان و دل اطاعت نمودند
متابعت فرمان او کردند آب بغرفه دست خوردند با طالوت بسلامت و عافیت گذارا شدند و کسانیکه فرمان بجا نیاوردند
در جوی در آمدند و آب بسیار خوردند تشنگی در ایشان مستولی گشت هر چند که آب خوردند تشنگی نرفت چندین آب خوردند
که با امتلاء شکم سوار شده هفتاد هزار تن بمردند جز سیصد و سیزده تن برابر طالوت نماندند همدرین معرض عساکر جالوت پیدا
شدند ایشان را بیم رسید و گفتند ما را طاقت محاربه با این لشکر نبود و قتال با ایشان میسر نشود و بعضی گفتند بسیار
که چندین گروه اندک بر گروه بسیار غالب آمده اند و با قلت عدد و انتقام عدد مظفر و منصور شده اند دعای ثبات قدم
کردند و از خدای صبر خواستند و با لشکر جالوت در پیش شدند جالوت بمردانگی و فرزانگی مشهور بود و هیبت و ابهت
بسبب هیبت او از قوم جدا گشتند و مبارزت نمی نمودند داود علیه السلام پیش طالوت آمد گفت مرا الفرمائی تا مبارزت
کنم ولیکن با سنگ فلاخن جالوت را بکشم طالوت گفت تو طاقت این کار نداری خود را به بیهده میفکن طاقت این دارم
این کار من بکار داود گفت اگر این کار از من نشود مرا چه دهی گفت دختر خویش بزنی دهم و بر نیمه ملک ترا شریک کنم
همین عهد کرد پس داود علیه السلام سنگ بر فلاخن کرد و بر جالوت حمله آورد جالوت گفت سنگ بر سگان زنند
با من همچو سگان جنگ میکنی تو چه ساز آورده و چه تیغ لیکن سنگ در جنگ شده داود گفت تو نیز سگی سنگ را
سنگ باید زدن و با تو جنگ سنگ باید کردن داود دل را بر دلیری گماشته و سنگ را بر فلاخن داشت باد
رفتار و دلیر بر جالوت انداخت و او را در آن سر بر هم ساخت داود بقوت سنگ فلاخن در پیشانی جالوت زد
سنگ از پس سر گذشت شکاف شد پس فتاد و بیرون آمد جالوت افتاد لشکر او روی بهزیمت نهاد و لشکر بهزیمت در کوه سه گاه
مقناطیس در آمدند همه باهن نعال اسپان و آهن اسلحه مردان پای ایشان کوه مقناطیس شد تا این سیصد و سیزده تن
همه لشکر جالوت را باهستگی بکشتند و غنایم گرفتند مظفر و منصور شده باز گشتند طالوت با داود وعده داده بود
و فرمود وفا کرد و عهد شرکت ملک با وی وفا نکرد و نیمه ملک نداده ملک غیرت کرد و دل بر کشتن او آورد و دختر طالوت خبر را
شوهر را خبر کرد داود بر فراش بجای خویش سنگی پر آب گذاشته و خود را در گوشه پنهان ساخته سیاف
که برای کشتن او فرستاده بود تیغ بر سنگ زد آب ریخته داود را چون بخواند قصه کشتن او تحقیق شد گریخت بعد چندگاه
اجل طالوت رسید داود علیه السلام بشاهی بنشست باز گشته بملک تو را فت بدو پیوست قَالَ هَلْ عَسَيْتُمْ اِنْ
كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ اَلَّا تُقَاتِلُوا استفهام برای تقریر است بمعنی تثبیت عسیتم از افعال مقاربه
ان لا تقاتلوا خبر او و شرط ان کتب علیکم القتال شرط را معترضه است بمعنی آنست گفت پیغمبر ایشان تا بسته

از حال شما اگر قتال بر شما فریضه گردانیده شود شما قتال نکنید یا متوقع ست از حال شما اگر قتال فرض شود شما از
قتال باز باشید قَالُوا وَمَا لَنَا أَلَّا نُقَاتِلَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَقَدْ أُخْرِجْنَا مِنْ
دِيَارِنَا وَأَبْنَائِنَا ای ما لنا ان لا نفعل ما کتب الله علینا و ما لنا ان لا نقاتل فی سبیل الله استفهام برای
تعجب و استبعاد ست قالوا جمله استینافیه است جواب ما ذا قال حین قالوا قالوا جواب ماذا قالوا حین قال لهم وقد
اخرجنا حال ست ای والحال انا اخرجنا من مساکننا و من ابنائنا معنی اینست ایشان پیش از جنگ قتال
جستند و ما لنا ان لا نقاتل فی سبیل الله شیئا آخر گفتند یعنی چیست ما را که در راه رضای خدای تعالی قتال نکنیم و در اعلای
کلمه علیا شمشیر نزنیم و حال آنست که ما از سراهای خویش و جاهای بودن ابنای خویش بیرون آورده شده ایم و بعاجزی از نهب
و تاراج و خونریزی او خونها خورده ایم فَلَمَّا كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقِتَالُ تَوَلَّوْا إِلَّا قَلِيلًا مِّنْهُمْ
لما ظرف ست مر تولوا را ای فتولوا حین کتب علیهم القتال و جمله عطفیه ست بر قالوا الا قلیلا منهم رفع بر بدل ست از
فاعل تولوا و نصب بر استثنا معنی اینست پس هرگاه امر ایشان قتال فریضه گشت و بقتال مامور گشتند از قتال
روی گردانیدند و بتولی و اعراض پیوستند مگر اندک از ایشان که سیصد و سیزده تن بودند که با طالوت موافقت
نمودند وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ این جمله تذییل ست چه الحاق وعید محقق ست مر تولی ایشان
و موکد ست مر ثبوت آن عصیان را معنی اینست و خدای تعالی عالم ست بظالمان احوال ظالمان را داند و جزا دهد ایشان
را وَقَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ إِنَّ اللَّهَ قَدْ بَعَثَ لَكُمْ طَالُوتَ مَلِكًا
عطف ست بر قالوا که در او قال النبی گذشته ابراز جمله مستانفه که در بیان بود برای بیان تتمه حکایت از جماعت مذکوره
که مقصود قصه مذکوره ست بر وجه اعتراض روی نمود ملکا حال ست از طالوت یا تمیز ست تاکید جمله از جهت آنست
که پیش ازین با فتن مردی شما را استعداد و مال و عنایات خویش گاهی مستبعد ست منزلت شما و تردد ست سامع
منزله متردد گردانیده جمله را موکد آورد چنانچه در حدیث انی لست کاحدکم انی ابیت عند ربی یطعمنی و یسقینی آمده و منزله
سامع منزله سائل جمله موکد شده معنی اینست و گفت مر ایشان را پیغمبر ایشان بدرستی خدای طالوت را برای شما
بپادشاهی برانگیخته است و صلاح کار شما برای ولایت او آویخته است قَالُوا أَنَّىٰ يَكُونُ لَهُ الْمُلْكُ عَلَيْنَا
وَنَحْنُ أَحَقُّ بِالْمُلْكِ مِنْهُ قالوا جمله مستانفه است و جمله ونحن احق بالملک حال ست معنی اینست ایشان گفتند
مر طالوت را بر ملک و سلطنت از کجا باشد و او لایق فرمانبری و ما که بدام او چیره شود و حال آنست که ما در قوت ذات و
شرف آبا و امهات از وی اکثریم و لقب پادشاهی و ملک سزاوارتریم چه ما از سبط یهودا ابن یعقوبیم و با فضائل خویش و قبائل
مرغوبیم خاندان یهودا خاندان ملک و سلطنت ست و در دودمانش چشم گشته بودند و طالوت از سبط ابن یامین
و در سبط او ملک نبود و در خاندان او گاهی پادشاهی بوده نشود وَلَمْ يُؤْتَ سَعَةً مِّنَ الْمَالِ

عطف است بر نحن احق بالملک منه عطف حالی بر حالی لیکن اول از قبیل استمرار جمله اسمیه آورد و ثانی از قبیل تجدد و شبه بصورت فعلیه ذکر کرد یعنی سزاوارتریم بملک ثابت است عنفنه آمده و دوری فراخی مال که بدان استعداد ملک حاصل شود و حادث نشده یعنی اینست و داده نشده است طالوت را فراخی از مال و حادث نشده است و روی رفاهیت ثروت و فراخی حال قَالَ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاهُ عَلَيْكُمْ وَزَادَهُ بَسْطَةً فِي الْعِلْمِ وَالْجِسْمِ وَاللَّهُ يُؤْتِي مُلْكَهُ مَنْ يَشَاءُ قال جمله مستانفه است ان الله اصطفیه مقول قال است تاکید از جهت رد انکار معاند جمله وزاده بسطة عطف است بر اصطفیه و جمله والله یوتی ملکه من یشاء تذییل است معنی اینست پیغمبر ایشان گفت بدرستی که خدای برگزیده است طالوت را بر شما و افزوده است او را از روی فراخی در علم و فراخی جسمانیت در جسم چه علمی که تعلق بملک داری و شهریاری دارد بیشتر از دیگران سید آنست و در جسم بنیه قوی و تن عریض و طویل داشت که شیر را گرفتی و بدست خود کله شیر در بیدن علیتو آلتست و خدای عز و جل بدهد ملک خویش هر کرا خواهد در چیزی که خواست خدای عز و جل بود بندگان را در آن چیز چه محل لم و لا وجه مدخل چون و چرا باشد وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ این جمله تذییل بعد تذییل است معنی اینست و خدای فراخ عطاست همیشه در عطاست علیم است و داناست استعداد هر واند و هر کسی را بمرتبه که در خور اوست میرساند وَقَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ إِنَّ آيَةَ مُلْكِهِ أَنْ يَأْتِيَكُمُ التَّابُوتُ فِيهِ سَكِينَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَبَقِيَّةٌ مِمَّا تَرَكَ آلُ مُوسَى وَآلُ هَارُونَ تَحْمِلُهُ الْمَلَائِكَةُ جمله وقال لهم عطف است بر قال لهم نبیهم ان الله قد بعث جمله ان آیة ملکه مقول قال است تاکید جمله از جهت تقدیم ملوح ست که جمله ان الله قد بعث لکم طالوت ملکا ملوح ست بر این که سزاوار ملک خواهد بود و بس سلطنت خود علامتی ظاهر خواهد نمود بتقدیم ملوح سامعان را تنزیل بمنزله سائل هل للملکة آیة کرد و جمله را موکد آورد ان یاتیکم التابوت خبر ان است جمله ظرفیه یعنی فیه سکینة حال است از تابوت یا مستانفه است در جواب صفه لنا کیف کان و بقیة عطف است بر سکینة و منفذ آل در هر دو محل منجم است و جمله تحمله الملائکة حال است یا مستانفه است در جواب صفه لنا و معنی اینست گفت مر ایشان را پیغمبر ایشان بدرستی علامت ملک او آنست بیاید شما را تابوتی که بغارت پیوسته و در کارزار جالوت و غلبه او بنصیب تاراج از شما گم گشته بود از دست شما رفته در آن تابوت دلهاء شما را از پروردگار شما قراری و آرامی بود و در وی بقیه از آنچه گذاشته است آل موسی و هارون پیش شما تاریخ میشود تابوت مذکور را فرشتگان برگرفتند از کلیساهای جالوت بر ایشان آوردند روایت کرده اند که در تابوت مذکور عصای موسی بود و دستار هارون علیهما السلام و بقیه من انگبین نیز و بعضی قطعات الواح توریة و خاتم سلیمان علیه السلام بود و بعضی گویند طول تابوت سی گز و عرض دو گز و بعضی گویند طول او چهل گز از چوب شمشاد بود إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَةً لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ ۝ جمله تذییل است تاکید او از جهت آنست که استبعاد ایشان در سلطنت او

ایشان بعبارت انتفاء گفت دلیل آن باشد که آیه مذکوره پیش ایشان مسلم نشود باعتبار وضوح امارت انکار تنزیل منزله منکر مصر کرده جمله را موکد بتوکید آورد ان کنتم مؤمنین شرطیست مستغنی از جزا اکتفا بما مضی معنی اینست بدرستی که در آمدن تابوت مذکور بر پنج وسکوره بر آئینه علامتی ست از پروردگار شما اگر شما مومن باشید وتصدیق کنید مر آیات خدای جل وعلا را فَلَمَّا فَصَلَ طَالُوتُ بِالْجُنُودِ قَالَ إِنَّ اللّٰهَ مُبْتَلِيكُمْ بِنَهَرٍ فصل اینجا لازم ست بمعنی انفصل ولما ظرف ست مر قال و فاء از روی معنی بر قال در آمده است بالجنود با مصاحبت ست متعلق ست بانفصل ای قال حین انفصل طالوت مع الجنود جمله ان الله مبتلیکم بنهر مقول ست مر قال تاکید جمله از جهت اظهار وعید وبیان پیش آمدن این چنین امری شدید ست وجه توکید ست نه از جهت رد انکار ودفع تردد که ایشان از مضمون این خبر خالی ذهن بودند ایشان این حکم انکار وتردد روا نمی شمردند فا فصیحه وجمله معطوفند است بر جمله محذوفه که معطوفند بر قال لهم نبیهم تقدیر کلام اینست وقال لهم نبیهم ان آیة ملکه ان یاتیکم التابوت فاتیهم عرفوا آیة ملکه فقبلوه ملکا فخرجوا معه فقال طالوت حین انفصل عن البلد مع الجنود ان الله مبتلیکم بنهر معنی اینست گفت مر ایشان پیغمبر ایشان که علامت ملک طالوت آن باشد تابوتی که از شما رفته است بازگردد پس تابوت مذکور باز گردیدست وعلامت ملک او بظهور پیوست اورا بپادشاهی قبول کردند وسر در انقیاد وطاعت او آوردند پس مطابع او شدند وبا او بیرون آمدند پس در آن هنگام با لشکرها از شهر جدا گشت وبعزم مقاتله جالوت با لشکر کشی پیوست فرصت سفت وبا لشکر خویش گفت بدرستی که خدای شما را بنهری مبتلا خواهد کرد وجوی آبی پیش شما خواهد آورد فَمَنْ شَرِبَ مِنْهُ فَلَيْسَ مِنِّي ۚ وَمَنْ لَمْ يَطْعَمْهُ فَإِنَّهُ مِنِّي إِلَّا مَنِ اغْتَرَفَ غُرْفَةً بِيَدِهِ ۚ ج این شرطیه یعنی فمن شرب منه فلیس منی عطف ست بر ان مبتلیکم یعنی ان الله مبتلیکم بنهر ای قال هذا القول یا جزاء شرط محذوف ست ای لذا ابتلیتم به فمن شرب منه فلیس منی این شرط محذوف با جزاء مذکور مستانفه بود جواب بالفتح اذا ابتلینا به باشد وجمله ومن لم یطعمه فانه منی عطف ست بر فمن شرب منه فلیس منی الا من اغترف غرفة بیده از فمن شرب منه مستثنا ست بدین صورت ثابت نشود که فصل بیان مستثنی وعامل روا نیست یا محمول بر تقدیم وتاخیر دارند واز روی معنی فصل نپندارند وتواند بود که جمله ومن لم یطعمه فانه منی معترضه بود بدین وجه در فصل اشکاری نباشد معنی اینست پس هر که از آن جوی بیاشامد پس او از متابعان من نبود وهر که از آن جوی آب نخورد پس بدرستی که او خود از متابعان من شمرده مگر کسیکه یک کرتی آب بدست برگیرد وبدان یکبار کفایت نپذیرد اورا این حکم نبود وسزاوار لیس منی نشود سوال در فمن شرب منه فلیس منی جمله جزائیه را تاکید نکرده ودر ومن لم یطعمه فانه منی جزا را موکد آورد نکته چیست وفرق بر چه مبنی ست جواب فانه منی وعده بکرم ست فلیس منی وعید ست وشان کریم در وعده تاکید ودر وعید ترک تاکید ست

فَشَرِبُوْا مِنْهُ اِلَّا قَلِیْلًا مِّنْهُمْ این جمله عطف است بر قال ان الله مبتلیکم یعنی گفت پس
بیاشامیدند از آن جوی مگر اندکی یعنی آشامیدن طلب دهن آشامیدنی بر خلاف فرمودن مگر اندکی از ایشان و این سیصد و
سیزده تن بودند که فرمان برداری و انقیاد نمودند فَلَمَّا جَاوَزَهٗ هُوَ وَالَّذِیْنَ اٰمَنُوْا مَعَهٗ قَالُوْا
لَا طَاقَةَ لَنَا الْیَوْمَ بِجَالُوْتَ وَجُنُوْدِهٖ لما ظرف است و قالوا فاء فصیحه است جمله معطوفه است بر جمله محذوفه
معطوفه بر فشربوا ای فشربوا فسلکوا الا قلیلا منهم و جاوز الباقون فقالوا حین جاوزوا لا طاقة لنا الیوم بجالوت و جنوده
و جمله لا طاقة لنا الیوم مقول قالوا است و این قول بعض است و قول بعض را نسبت سوی کل کرده چنانچه در [illegible]
فعل بعض را نسبت سوی کل آورده یعنی آن مؤمنان گفتند آنگاه که طالوت و سیصد و سیزده تن مؤمنان که با او بودند و از آن
جوی مذکور عبور نمودند و از این جماعت گذشتند و قلت خویش دیدند گفتند ما را با جالوت و لشکر طاقت محاربه نداریم با این قلت
و ضعف کثرت و شوکت لشکر او را تاب نیاریم سیصد و سیزده تن بودند جالوت مردیست خود چنین قوی تن است که خود بوزن
سیصد رطل بر سر مینهاد و آنرا گران نمی پنداشت و در لشکرش صد هزار سوار است کیست که با او هم قدم و هم دست
و با این چنین سری چه جای همسری و جماعت قلیل را با این چنین لشکر عظیم چه جای برابری قَالَ الَّذِیْنَ یَظُنُّوْنَ اَنَّهُمْ
مُّلٰقُوا اللّٰهِ كَمْ مِّنْ فِئَةٍ قَلِیْلَةٍ غَلَبَتْ فِئَةً كَثِیْرَةً
بِاِذْنِ اللّٰهِ این جمله مستانفه بود چنانچه گوئی که گفت کسی لما قالوا کذا فماذا قال غیرهم فقیل
قال الذین من زائده است در تمیز کم و کم خبریه در محل مبتدا است جمله غلبت فئة کثیرة باذن الله خبر مبتدا است
و این جمله مقول قال است اگر از لقاء الله موت مراد باشد چنانچه در حدیث آمده است من احب لقاء الله احب الموت ظن
بر حقیقت بود یعنی چنین باشد آنانکه از جهت ضعف خویش و قوت دشمنان گمان میبرند که خواهند مرد و خود را در
محاربه که بردن طاقت ایشان نیست هلاک خواهند شد و در راه طمع رفتند و بر وجه اجر آگاه بعینه [illegible]
این سخن گفتند چه بسیار گروه اندک بر گروه بسیار بمشیت خدا غالب آمده [illegible] و مظفر و منصور شده امید است
باشد که با وجود قلت بپناه خدای بگیریم بر دشمن غالب آئیم و هلاک نشویم و نمیریم و اگر از لقاء الله رویت الله مراد شود
هم یظنون بر اصل باشد یعنی این نعمت هر کسی را متیقن نشود و ادراک این سعادت مقرون بظن باشد یعنی همین بود که گمان
و مقصود همان که رفت و اگر از لقاء الله حساب الله و ثواب الله و بازگشت سوی او مراد شود یظنون را معنی یعلمون
و یستیقنون باید داشت زیرا که لقاء حساب و بازگشت سوی او متیقن است بری از عروض وهم و طریان شک و
ظن است محمول بر مجاز باید پنداشت یعنی چنین باشد که یظن حساب و نیل ثواب و رجوع سوی حق در قتال ثابت تا
بر یقین آن بطریق اولی ثابت بود سوال میان ظن و علم چه اتصال است تا ظن را معنی علم دارند و یظنون معنی یعلمون
پندارند جواب ظن بامری که مطابق واقع بود و سببیت علم باشد هر چند که تامل کنند بتحقیق حق او [illegible]

محقق گردد و شبهه دفع شود و علم حاصل آید و یقین بود و همانا معنی ظن آید گفتند کسانیکه خود را حساب آنگاه خدا رسانند ببینند

و بیننده ثواب او هیچ است چند از گروه الی آخره وَاللّٰهُ مَعَ الصّٰبِرِيْنَ این جمله تذییل است بمعنی آنست

و خدای بعلم و نصرت با صبر کنندگان باشد و بتایید و تقویت با شکیبندگان بود یعنی با کسانیکه در مشقت قتال صبر کنند و

خود را از معرکه در فرار منع کنند و معیت مذکور متشابه است ذکر او بالا رفته و اختلافی که در تاویل و عدم تاویل

میان خلف و سلف هست گذشته وَلَمَّا بَرَزُوْا لِجَالُوْتَ وَجُنُوْدِهٖ قَالُوْا رَبَّنَا

اَفْرِغْ عَلَيْنَا صَبْرًا وَّثَبِّتْ اَقْدَامَنَا وَانْصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكٰفِرِيْنَ ۝ ط

لما متعلق قالوا است و جمله عطف است بر جمله سابقه ربنا افرغ علینا مقول قالوا است و ثبت عطف است بر افرغ و انصرنا

عطف است بر ثبت معنی آنست و هرگاه که سیصد و سیزده تن که برابر طالوت مانده بودند بر قتال جالوت و لشکر

او ظاهر شدند و بر صفوف عساکر او مبارزت پیش آمدند دل بر کرم خدای بستند و بتضرع و زاری گفتند ای پروردگار

ما را صبر بر مقام ثبات باریز و ما را در قتال و جهاد با صفوف کفار مبارز و اقدام ما را در معرکه ثابت دار و از فرار

برقرار آر و یاری ده ما را و غالب گردان بر کافران و فتح بخش و ظفر ده بر ایشان صبر را بدو آنکه برای دفع ضعف و تحصیل

قوت بر سر و تن ریخته شود و برای ازالت اضطراب و خفقان و استحصال آرام دل و اطمینان استعمال کرده آید تشبیه کرده

و اثبات افراغ که لازمی از لوازم است بر وجه تخییل آورده و خدای تعالی دعای ایشان مستجاب گردانید صبر و ثبات

قدم و نصرت بخشید فَهَزَمُوْهُمْ بِاِذْنِ اللّٰهِ قف فا فصیحه است جمله عطف است بر محذوف ای فقاتلوهم

فهزموهم معنی آنست ایشان با لشکر جالوت قتال کردند پس لشکر جالوت را شکستند بمشیت خدای و توفیق او هزیمت آوردند

سوال از لفظ اذن مشیت و توفیق بچه وجه مراد شود و بچه نوع بارادت پیوندد جواب اذن را دو معنی است مشهور یکی

علم دوم فک حجر از محجور و هر دو معنی او را بارادت و مشیت ملازم دارند و میان ایشان اتصال تمام پیدا رند چه علم خدا

بحصول فعل از بنده مستلزم ارادت او باشد چه حصول فعل بنده بغیر ارادت خدای نشود و تاخر هزیمت از قتل موجب اشکال

در تقدم هزیمت نباشد لیکن برای تقدیم هزیمت که متاخر است بر قتل که متقدم است نکته اینجا ملوح بر سرعت وقوع هزیمت است

بران مشابه که متقدم بر قتل نماید وَقَتَلَ دَاوٗدُ جَالُوْتَ این جمله عطف است بر فهزموهم باذن الله

واو مقتضی ترتیب نشود تاخر هزیمت از قتل موجب اشکال در تقدم هزیمت نباشد لکن برای تقدیم هزیمت که متاخر است بر قتل

است اینجا ملوح بر سرعت وقوع هزیمت است بر ارادت و مشیت که متقدم بر قتل مذکور نماید معنی آنست داود به زخم سه

سنگ در شست جالوت را بآن سختی و درشتی که داشت کشت چنانچه ذکر آن گذشته و بیان آن بالا رفته وَاٰتٰىهُ اللّٰهُ

الْمُلْكَ وَالْحِكْمَةَ وَعَلَّمَهٗ مِمَّا يَشَآءُ ط این جمله عطف است بر جمله سابقه بتابعت جمله لاحقی معنی آنست خدای

عزوجل داود را ملک داد و حکمت بر وی ست او را داد و از آنچه خواست از علم منطق الطیر و تعلیم آهن نرم کردن [illegible]

روایت کرده اند چون طالوت را اجل رسید و از جهان خرامید داود علیه السلام را مردمان دیده و پسندیده و شایسته این کار دانسته بودند در اختیار کردن داود برای کار ملک موافقت نمودند و داود را خدای ملک داد و بر وی ابواب حکمت یعنی علم حلال و حرام کشاد ابن عباس گفت رضی الله عنهما هر جا که در قرآن حکمت واقع شود مفسر بتعلیم حلال و حرام بود و بعضی گفته حکمت عبارتست از دانستن چنانچه باید و کار کردن چنانچه شاید و بعضی گویند حکمت علمی است که منفعت آن مخصوص به بعض اشخاص نبود و فائده آن بعض اوقات مخصوص نباشد و بعضی الکلام المعقول المشحون بالفوائد المصون عن الزوائد و بعضی از حکمت نبوت مراد دارند و بعضی صنعت نرم کردن آهن چنانچه در حلقهای زره بآسانی راست شود و میدارند آورده اند چون داود علیه السلام زبور باواز خوش خواندی از جنیان و پرندگان هر که آواز او شنیدی در هوا ماندی وَلَوْلَا دَفْعُ اللَّهِ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَّفَسَدَتِ الْأَرْضُ دفع بفتح دال و سکون فا و دفاع بکسر دال و فتح فا با الف بر طریق صرف و حرف یا مصدر باب مفاعله بر طریق معافاة بمعنی اصل فعل خوانند و معنی همه یکی دانند بعضهم بدل است از الناس بدل بعض از کل و لولا امتناعی است یعنی دلالت میکند بر امتناع ثانی از جهت وجود اول بر طریق لولا علی لهلک عمر و جمله تنزیلیست و معنی اینست اگر نبودی دفع کردن خدای شر مردمان را ببرکت بعضی شر بعضی از ایشان را یعنی شر اشرار ببرکت اخیار و فجار را بابرار هر آینه زمین خرابی گرفتی و البته عالم تباهی پذیرفتی وَلَٰكِنَّ اللَّهَ ذُو فَضْلٍ عَلَى الْعَالَمِينَ این جمله استدراکیست معنی اینست و لیکن خدای خداوند فضلست بر جهانیان خیار عباد را باقی میدارد و ببرکت ایشان بر جهان هلاک و فساد نمیگذارد و تارکان صلوة را بیمن مصلیان هلاک نمیگرداند و تارکان اداء زکوة را بیمن دهندگان بهلاک نمیرساند تارکان حج را ببرکت حاجیان نمیگیرد و تارکان جهاد را ببرکت مجاهدان گرفتار نمیکند و تارکان جمعه را ببرکت مصلیان جمعه می‌بخشد و از گناه گناهگاران ببرکت متقیان میگذرد و اگر شر اشرار بخیار دفع نمی شدند و منهزم نمیگشتند خیار منهزم مغلوب شدندی و از جهان میرفتند و چون برکات ایشان از جهان رفتی بر شرار بشومی گناه ایشان قیامت قایم گشتی و زمین خراب شدی و بنیاد وی بخرابی آمدی تِلْكَ آيَاتُ اللَّهِ نَتْلُوهَا عَلَيْكَ بِالْحَقِّ ۚ تلک اشارتست بسوی آیات قرآنی که در ثنای خدا و قصص و امثال و شرایع و احکام که بالا گذشته یا اشارتست بسوی آیات معجزات انبیا از آیات داود و پیغمبری که خبر کرد ان الله قد بعث لکم طالوت ملکا و گفت ان آیة ملکه کذا و پیغمبری که بدعاء او الوف اموات زنده گشتند و بعد جدا شدن استخوانها بحیات پیوستند و چون معجزات عیسی و موسی و ابراهیم و آدم صلوة الله علیهم اجمعین که بالا ذکر آن رفته و بیان آن گذشته برین طریق از نتلوها بحذف مضاف نتلو قصتها مراد شود و بر هر دو تقدیر تلک مرفوع المحل است بر ابتدا و آیات الله خبر مبتدا است و اضافه او برای تعظیم مضاف است از قبیل ناقة الله نتلوها علیک حال از معنی اشارت از باب هذا بعلی شیخا یا خبر دوم باشد و اسناد مجازی بود ای نتلوها او نتلو قصصها علیک جبرئیل بامرنا این جمله جمع است مر تقاسیم سابقه را بر رسم و عادت کلام بلغا معنی اینست آن یعنی آیات مذکوره از آیات قرآنی یا از آیات معجزات انبیا

آیاتی ست عظیمه منسوبه سوی ما خدا آیات قرآنی تنزیل جبرئیل کرده و آیات معجزات انبیا پیدا آورده جبرئیل آنرا با قصه‌ها و آنرا بر تو امر ما بحق میخوانند و براستی و درستی میرسانند وَإِنَّكَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ ای لمن اصحاب الکتب و لمن المرسلین المذکورین فی هذه السورة من آدم الی داود و لمن الانبیاء المرسلین المذکورین فی القرآن او انک من جنس المرسلین این جمله تنزیل است تاکید و از جهت انکار منکران است که منکر رسالت بودند و اصرار بر انکار مینمودند معنی اینست بدرستی که تو هر آینه از فرستادگانی و این آیات بر تو وحی میشود تا بخلق میرسانی سزاوار آنی که آیات بر تو بحق برخوانند و ترا تبلیغ آیات بحق و صدق داشته باشند.

تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ

الجزء ۳ وقف لازم

تلک اشارتست سوی جماعت رسولان مذکوره بر وجوه مسطوره و او مرفوع المحل بر ابتداست الرسل صفت اوست فضلنا بعضهم علی بعض خبر است و این جمله تکمیل است که از بیان استوا در رسالت وهم استوا در مرتبه می آید این جمله آورده دفع این وهم کرد معنی اینست و آن رسولان که در لمن المرسلین مذکور شده و ذکر ایشان بروجه بعینه یا بروجه جنسیت آمده بعضی را از ایشان بر بعضی فضل داده ایم و میان ایشان در علو مراتب فرق نهاده ایم مِنْهُمْ مَنْ كَلَّمَ اللَّهُ این جمله بیان تفضیل بعضی رسل بر بعضی است و دلیل است بر آنکه درجه بعضی از بعضی اعلاست معنی اینست بعضی از ایشان کسی است که خدا با او کلام کرده و او را با خویشتن در کلام آورده قال الله تعالی وکلم الله موسی تکلیما آری مرتبه کسی که کلام رب الارباب بی واسطه ملک و کتاب بشنود و با حضرت ذو الجلال و الاکرام در کلام شود وَرَفَعَ بَعْضَهُمْ دَرَجَاتٍ درجات تمیز است ای و رفع درجات بعضهم یا مفعول دوم است و این جمله عطفست بر جمله اسمیه سابقه یعنی منهم من کلم الله معنی اینست و بلند گردانید خدای عز و جل درجات بعضی انبیا چون درجه اجابت دعاء هلاک عام و نجات یافتن نوح با همه متابعان خویش علیه الصلوة والسلام و درجه خلت و معجزه سلامت از نار بر مضمون قلنا یا نار کونی بردا و سلاما علی ابراهیم و جز آن که در حق ابراهیم علیه الصلوة والسلام بود و درجه محبت و مقام لی مع الله وقت لا یسعنی فیه ملک مقرب و لا نبی مرسل و معجزه انشقاق قمر و مرتبه ما زاغ البصر و جز آن که محمد مصطفی صلی الله تعالی علیه وسلم را روی نموده وَآتَيْنَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ الْبَيِّنَاتِ وَأَيَّدْنَاهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ جمله و آتینا عیسی بن مریم البینات عطفست بر و رفع بعضهم درجات آیدناه عطفست بر آتینا جبرئیل را روح القدس گویند اضافت او سوی قدس ما جهه بر طریق خاتم الجود گویند معنی اینست دادیم عیسی بن مریم را معجزه‌های ظاهره چون تکلم در مهد و احیاء موتی و بینا شدن کور مادرزاد و به شدن ابرص و جز آن و داده ایم او را کامل و افضال شامل کار او بتایید روح القدس یعنی جبرئیل کشاده ایم وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا اقْتَتَلَ الَّذِينَ مِنْ بَعْدِهِمْ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمُ الْبَيِّنَاتُ [illegible]

از بعد ایشان فاعل شرط و مفعول او محذوف است بر طریق لو شئت ما [illegible] [illegible]

ای لو شاء الله انتفاء اقتتال الذین من بعدهم من بعد ما جاءتهم البینات ما اقتتلوا و این جمله معترضه است برای بیان
جهت وقوع کارزار با وجود دواعی انتفاء آن و جمله ما اقتتل الذین من بعدهم بقرینه مقابله و لکن اختلفوا کنایت است
از اتفقوا ای و لو شاء الله اتفق الذین من بعدهم من بعد ما جاءتهم البینات علی الایمان فلم یقتتلوا یعنی اینست و اگر خدا
خواستی کسانی که بعد بعث پیغمبر اند بعد مشاهده معجزات ایشان بر ایمان اتفاق میکردند و خود را در اختلاف و اقتتال نمی
آوردند وَلٰكِنِ اخْتَلَفُوْا عطف است بر شرطیه سابقه یعنی اینست و لکن اختلاف کردند میان یکدیگر
معامله مخالفت پیش آوردند فَمِنْهُمْ مَّنْ اٰمَنَ وَمِنْهُمْ مَّنْ كَفَرَ فاء تفسیریه است و جمله با معطوف
خویش بیان اختلاف است یعنی اینست پس بعضی از ایشان کسانی اند که ایمان آوردند و بعضی از ایشان کسانی اند
که کافر شدند وَلَوْ شَآءَ اللّٰهُ مَا اقْتَتَلُوْا تکرار کلام سابق است برای تاکید چه ضمیر اقتتلوا عاید است بر
الذین من بعدهم سوال در جمله مؤکده از جهت کمال اتصال واو در نباید ایجا در جمله مؤکده واو پس وجه سایغ نماید جواب
این تاکید معطوف است و عطف جمله مؤکده نباشد چنانچه گویند جاء زید و جاء عمرو و جاء عمرو معطوف را تاکید کرده اند و تاکید را بر وجه عطف
نیاورده یعنی اینست و اگر خدای عدم کارزار خواستی یکدیگر کارزار نمیکردند خود را در اقتتال و اختلاف نمی آوردند
وَلٰكِنَّ اللّٰهَ يَفْعَلُ مَا يُرِيْدُ عطف است بر و لو شاء الله ما اقتتلوا یعنی اینست و لیکن خدای بکند آنچه خواهد از اتفاق ع ۵
و اختلاف و القاء اقتتال و اختلاف نمی آوردند يٰٓاَيُّهَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوْٓا اَنْفِقُوْا مِمَّا رَزَقْنٰكُمْ مِّنْ
قَبْلِ اَنْ يَّاْتِيَ يَوْمٌ لَّا بَيْعٌ فِيْهِ وَلَا خُلَّةٌ وَّلَا شَفَاعَةٌ
در آیات سابقه از قصه داود و طالوت و جالوت و جز آن ذکر قتال و شجاعت بود و در این آیت ذکر انفاق مال در رضای خدا
و سماحت که اهم و از مکارم اخلاق و جلائل اوصاف اند مذکور بود لکن از جهت تناسب مقام چه مقام بیان جهاد و شجاعت
مناسب است در مقام بیان جود و سماحت فصل کرد یا حرف خطاب نیاورد یعنی اینست ای مومنان انفاق کنید در رضای خدا
از آنچه شما را روزی کرده ایم یا انفاق کنید در کار جهاد و خیرات و دیگر از آنچه بر دست شما آورده ایم پیش از آنکه بیاید روزی که
نیست بیعی در آن روز تا بخرند چیزی که آنرا صرف کنند و نه دوستی و همی که آن دوست چیزی بدهد که آنرا مصروف گردانند
و نه شفاعت شفیعی که بشفاعت او کسی چیزی بدهد که آنرا بمصرف رسانند بیت ای که دستت میرسد کاری بکن پیش
از آن کز تو نیاید هیچ کار وَالْكٰفِرُوْنَ هُمُ الظّٰلِمُوْنَ ○ ای الذین لا یشکرون النعمة
هم الظالمون این جمله حال است از فاعل انفقوا و هم ضمیر فصل است و تعریف خبرین موجب قصر مسند الیه بر خبر است بر
طریق اولئک هم المفلحون یعنی اینست و آنکسانیکه کفران نعمت ورزند و مال را در مصارف واجبه انفاق نکنند ایشان ظالمان اند
بر نفس خود ستم کنندگان اند مال را بمشقت حاصل کنند و بدان بهره مند نشوند ابیات خواجه کو مال جمع کرده بود از
زان همه مال بهره کی دارد یا بتاراج حادثات دهد یا بمیراث خوار بگذارد و در کشاف آورده که تارکان صدقات

واحید را کافر خواندن بر وجه تغلیظ آمده و این بحمل بالنظر است زیرا که مسلمانانرا کافر نتوان خواند و این چنین تغلیظ در حق مومنان برزبان نتوان راند مگر آنکه گویند از کافر درین محل کفران نعمت مراد باشد لیکن استعمال لفظ کفر موهم ضد ایمان بود تغلیظا باعتبار ایهام کفر دارند بارادت حقیقت کفر نه پندارند اَللّٰهُ لَآ اِلٰهَ اِلَّا هُوَ ۚ الله مرفوع بر ابتداست الا هو بدل از محل اله است واله اسم لاست خبر لا یعنی موجود محذوف است جمله خبر مبتدا است در آیه سابقه امر بانفاق بود مشتمل بر جمله مثل الذین ینفقون تا آخر متضمن فضل انفاق ولوازم او مروی خواهد شد و این جمله و چند جمله دیگر بیان دو کلام متصل بر وجه اعراض مذکور گشته و ذکر هر یکی باعتبار نکته پیوسته ذکر این جمله برای ثنای خدای عز وجل و علاست و ذکر معترضات دیگر برای دیگر نکتها است معنی اینست نیست جز او معبودی بحق سزاوار پرستش مطلق اَلْحَیُّ الْقَیُّوْمُ ۚ خبر مبتدا محذوف است ای هو الحی القیوم و این جمله بیان صفت آلهیت است بر وجه استیناف چنانست که چون گفت الله لا اله الا هو کسی گفته باشد ما له من الاوصاف فقال هو الحی القیوم و ذکر این دو صفت رد کسانیست که جماد نازنده را چون سنگ و غیره پرستند یا زنده ناپاینده را چون عیسی و عزیر بالوهیت میگیرند معنی اینست او زنده ایست پاینده که فنا نپذیرد قیوم است در اقامت امور خلایق فتور نگیرد و در بعضی کتب در تفسیر آورده که ذکر اسم اعظم یعنی الحی القیوم در سه سورت قرآن مذکور شده در سوره بقره در آیة الکرسی الله لا اله الا هو الحی القیوم و در آغاز سوره آل عمران الم الله لا اله الا هو الحی القیوم و در سوره طه وعنت الوجوه للحی القیوم لَا تَاْخُذُهٗ سِنَةٌ وَّلَا نَوْمٌ ؕ این جمله تاکید جمله سابقه است چه کسی که منزه از غنودن و خفتن باشد منزه است از مردن و فنا پذیرفتن بر طریق اولی بود معنی اینست او را غنودگی نگیرد و از غفلت منام نپذیرد و در تفسیر آورده سنه گرانی خواب در سر و نعاس گرانی در چشم و نوم گرانی در دل بود سنه اگرچه فروتر از نوم است لیکن نفی سنه در مدح از نفی خواب بالاتر باشد لَهٗ مَا فِی السَّمٰوٰتِ وَمَا فِی الْاَرْضِ ؕ این جمله معلله است بر لا تاخذه سنة ولا نوم را چه کسی که آنچه در آسمان و زمین است ملک او بود در تصرف او باشد غنودن و خفتن ملایم او نبود و در غفلت غنودن و خواب قیام او بتصرف نشود چنانچه در حدیث آمده ان الله لا ینام ولا ینبغی له ان ینام یرفع القسط و یخفضه الحدیث و فواید بود که جمله لا اله الا هو الحی القیوم و جمله لا تاخذه سنة ولا نوم و جمله له ما فی السموات و ما فی الارض هر یکی مرفوع المحل بود خبر مبتدا باشد روایت کرده اند که قوم موسی چنانچه ارنا الله جهرة گفتند اینام ربنا نیز بر زبان آوردند فرمان شد ای موسی دو قرابه بدست گیر و خواب بر خود میفکن موسی علیه السلام دو قرابه مملو بر دو دست گرفته خواب غلبه کرد هر دو شیشه از دست افتاده شکسته است تنبیه شد که خدای عز و جل از خواب منزه بود و از سنه تهی باشد چه اگر او خود را در حیز خواب آرد عالم که نگاه دارد معنی اینست مر خدایرا یقین است آنچه در آسمان و زمین است مَنْ ذَا الَّذِیْ یَشْفَعُ عِنْدَهٗۤ اِلَّا بِاِذْنِهٖ ؕ استفهام برای انکار است این جمله مشتمل بر سابقه است چه که هر آنچه در آسمان و زمین است مملوک او باشد پیش او بغیر دستوری او کسی محل شفاعت نشود

و درین جمله رد دعوی مشرکان ست که اصنام را شفعای خویش دانند و هؤلاء شفعاؤنا عند الله خوانند معنی اینست کیست آنکه پیش خدای جز بدستوری او شفاعت کند و دم مرتبه شفاعت زند يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ این جمله تذییلی دیگر ست مفهوم کلام سابق را مقرر ست معنی اینست میداند خدای آنچه پیش مردمان ست و آنچه پس ایشان ست یا آنچه پیش از ایشان بود و آنچه بعد ایشان روی خواهد نمود و بعد آنکه چون صفت حیوة لازم ست مر قدرت و علم را قدرت و علم ملزوم ست و در له ما فی السموات و ما فی الارض من ذا الذی یشفع عنده الا باذنه بیان کمال قدرت کرد و بعلم ما بین ایدیهم و ما خلفهم بیان علم آورد و ذکر آن هر دو ملزوم مقرر جمله الحی القیوم گشت و ذکر حیوة که لازم ست بذکر این ملزوم تحقیق و تقریر پیوست وَلَا يُحِيطُونَ بِشَيْءٍ مِنْ عِلْمِهِ إِلَّا بِمَا شَاءَ ای و لا یحیط ما فی السموات و ما فی الارض بشیء من معلوم الا بما شاء و او ضمیر در و لا یحیطون و هم در ما بین ایدیهم و ما خلفهم مختص بعقلا ست عود آن بر ما فی السموات و ما فی الارض که متناول عقلا و غیر عقلا ست بر وجه تغلیب روا ست و استعمال ما که برای غیر عقلا ست در ما فی السموات و ما فی الارض بتغلیب غیر عقلا بر عقلا از جهت کثرت غیر عقلا تفنن در کلام ست متضمن صنعت استخدام ست لظاهر له ما فی السموات و ما فی الارض تغلیب غیر عقلا مراد گشته و بضمایر که عاید ست بر وی تغلیب عقلا بارادت پیوست چنانچه در فسقی الغضا و الساکنیه و ان هم شبوه بین جوانح و ضلوع تحقیق شده که ظاهر لفظ غضا بمعنی بلد مخصوص و ضمیر او بمعنی درخت مغیلان آمده و تواند بود که ضمایر مذکوره بر مضمون من ذا الذی یشفع عنده الا باذنه عاید باشد انتقال مذکور دار د نشود و این جمله عطف ست بر یعلم ما بین ایدیهم و ما خلفهم معنی اینست محیط نشوند آنچه در آسمان و زمین ست بچیزی از معلوم خدا تعالی مگر بچیزی که خواهد خدای عز و جل وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ کرسی نام فلک هشتم ست که محل ثوابت انجم ست غیر هفت کوکب سیاره که دایراند بر هفت فلک و دادن و اضافت او سوی خدا برای تعظیم مضاف بود همچو بیت الله و ناقة الله باشد و بعضی کرسی را باین معنی علم دارند چه کرسی نشستنگاه علما ست بدین اعتبار بیان علم و کرسی ملابسه پندارند سوال از کرسی علمیه بر وجه ملابسه ذکر محل و اراده حال بود حلول علم خدا در کرسی لازم شود جواب شک نیست که علم خدا علما که در کرسی نشیند حال در کرسی ست و وجه اتصال یا حقیقت فی نفس الامر کافی ست چنانکه در نکاح حره بلفظ بیع گفته اند و بر اعتبار سببیت بیع برای ملک متعه بواسطه ملک رقبه در آثار رفته اند پس علم خدا اگرچه حال در کرسی نبود تجوز بتحقیق اتصال فی الجمله صحیح باشد و بعضی از کرسی ملک مراد گویند از آنچه کرسی محل نشستن بادشاهان ست بدین جهت میان ملک و کرسی ملابسه جویند و بعضی گویند اینجا مراد از کرسی عرش مجید ست و این مجاز نیز غیر بعید ست بر تقدیری که مراد از کرسی علم بود جمله بیان کیفیت علم و تقریر یعلم ما بین ایدیهم و ما خلفهم باشد و بر تقدیری که از کرسی ملک یا فلک ثوابت یا عرش مراد دارند جمله را بیان قدرت و عظمت خدای مقرر جمله له ما فی السموات و ما فی الارض پندارند معنی اینست در گرفته است کرسی خدای عز و جل بفراخی خویش آسمانها و زمین را

راکرسی مخلوقی عظیم الشان نسبت میان آسمان هفتم و عرش رحمان است و از کرسی تا آسمان هفتم و از آسمانی تا آسمانی پانصد
ساله راه گفته اند و بهر تقدیر مسافت مذکور میان ایشان رفته اند و سموات بنسبت بکرسی بمنزله حلقه در بیابان است و نسبت
کرسی با عرش همچنین شان است وَلَا يَئُودُهُ حِفْظُهُمَا این جمله عطف است بر جمله سابقه یا
حال است معنی اینست و گران بار نسازد و در رنج نه اندازد او را نگاه داشتن دو چیز مذکور یعنی آسمانها و زمین مسطور
وَهُوَ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ این جمله تذییل است و جمله تذییل با واو آمده چنانچه در ذلک جزیناهم بما کفروا و
هل نجازی الا الکفور تحقیق بقدره و تواند بود که هر جمله ولا یؤده حفظهما معطوف بود یا معطوف بر جمله الله لا اله الا هو باشد
و بدانکه و هو العلی العظیم متضمن ذکر همه صفات سلبی و همه صفات ثبوتی بود چه علی دال بر تعالی از نقایص و عظیم دال بر
اتصاف بصفت عظمت و کمال باشد معنی اینست و خدای برتر است از همه صفت نقص و وی موصوف است بعظمت
و کمال سوال در فضیلت آیة الکرسی آمده است که هر که این آیه را پس هر نمازی بخواند البته کسی میان او و میان در آمدن
بهشت جز موت حائل نبود و نیز آمده است هر که این آیه را در خوابگاه بخواند خدای تعالی جل شانه ورا بر نفس او و همسایه او و همسایه همسایه او و خانها
که گرد بر گرد اوست ایمن گرداند و در هر خانه که این آیه خوانده شود [illegible] شیطان [illegible] تا [illegible] شب ساحر
در نیاید سبب فضل مذکور چیست و آن بر وجهی [illegible] جواب سبب اینست که این آیه از اول تا آخر ثنا [illegible] متضمن صفات ثبوتی
و سلبی خداست و آیتی که همه ذکر ذات و صفات خدای تعالی باشد شبهه نیست آیتی فاضله کامله بود در فضل سوره اخلاص
همین گفته اند و بیان فضیلت او هم برین طریق جسته اند. لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ روایت کرده اند
از انصاری دو پسر داشت ایشان پیش از بعثت پیغمبر علیه السلام نصرانی شده بودند بعد بعثت پیغمبر علیه السلام با پدر در
اسلام آوردن موافقت ننمودند انصاری مذکور ایشان را اکراه میکرد و به اختیار [illegible] دین اسلام می آورد پیش پیغمبر علیه السلام
آمد و عذر اکراه جست و ابوجهل بعضی النار و انا انظر گفت این آیه در شان او نازل گشت و این [illegible] فی الدین
ظرف مستقر است لا نافیه را خبر است اگر متعلق اکراه بودی بطریق [illegible] مضاف و واجب
النصب بودی و این جمله [illegible] دیگر است برای بیان انتفاء اکراه در دین [illegible]
و صحت اختیار و آن منافی است مر اکراه و اجبار معنی اینست در دین اکراه نیست که دین مبنی بر اختیار صحیح بود و اکراه
منافی اختیار صحیح باشد و تواند بود که نفی مذکور بمعنی نهی بود [illegible] فی الدین [illegible] قتل و ضرب و حبس با
معنی چنین آید [illegible] کسی را اکراه بکنید [illegible] اجبار [illegible] بر دین [illegible] اختیار [illegible]
رضا او بگذارید سوال قتال با مشرکان از باب اکراه در دین است چه جهاد تیغ و تیر [illegible] است برای قبول دین
و معنی اکراه نفی همین است چون قتال ثابت و ماموربه بود نفی اکراه [illegible] جواب [illegible] بودن قتال از باب اکراه
در حیز [illegible] است چه قتال که بعد [illegible] کافران [illegible] است [illegible] مسلمانان [illegible]

و این نیز که کفر ایشان بعد تعنت و عناد ایشان بر طریق استحقاق و اسیر خبر است اکراه در حق اسیران و ذمیان و عاجزان بود
در حق مکابران و محاربان نباشد زیرا که محاربان تا در دار حرب باشند ملجا نشده اند و با منعت خویش در مقام معارضه
مانده اند اگرچه مسلمانان باشوکت باشند در اثر سیاف فرار و قرار دارند و بودن کافران در دار حرب قایم مقام شوکت ایشان
پندارند ملجا نشوند مکره نشوند **سوال** امکان اکراه در دین در حق کافران اسیر و ذمی نیز مشکل است و صحت وقوع اکراه بر
تحصیل دین در حیز تامل است چه ایمان تعلق باعتقاد و یقین دارد و یقین صفت که اعتقاد و یقین باکراه حاصل نشود برای
تصدیق و اعتقاد اکراه چگونه کنند و در تحصیل آن باختیار چه نفع رسند **جواب** در حق کافران که تعنت دارند بر قضیه
و جحدوا بها و استیقنتها انفسهم بعد حصول یقین انکار می آرند اکراه بر اقرار ممکن بود و در حق جاهلان اکراه بر نظر و تامل
در دلائل دین برای تحصیل یقین باشد این نفی و این نهی از آن رو آرند متعلق بدان پندارند **سوال** رفع طور بالای قوم
موسی علیه السلام و الهلاک بالقا از باب اکراه در دین مینماید نفی اکراه در دین چگونه آید **جواب** رفع طور از خدا است کار او و منزه از چون و چرا است
قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ این جمله تقریر است مضمون جمله لا اکراه فی الدین یعنی چون رشد
از غی جدا گشت و حق از باطل بظهور پیوسته کار دین بر اختیار مکلفان باید گذاشت و مستغنی از اکراه باید داشت یعنی
اینست بدرستی پیدا شد راه راست از گمراهی و جدا گشت نکویی از تباهی بمعرفت ذات و صفات هویدا گشت و دلائل
ایمان و ایقان بوضوح پیوست عاقل بعقل خویش در خواهد یافت و در راه اکراه برای چه باید شتافت **فَمَنْ يَكْفُرْ
بِالطَّاغُوتِ وَيُؤْمِنْ بِاللَّهِ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَى
لَا انْفِصَامَ لَهَا** جمله شرطیه عطف است بر جمله سابقه و این ترغیب است برین که بنده باید بحد انکار گردد و بطاغوت
کفر ورزد و ظهور دلائل رشد و هدی سبب است برای تحری لا انفصام لها صفت بالعروة الوثقی است بر طریق و لفت
امر علی التعلیم بایمان استواری او ست فقد استمسک تعلیل جزا محذوف است ای فمن یکفر بالطاغوت و یؤمن بالله
یفلح لانه قد استمسک بالعروة الوثقی معنی اینست هر کسی که از حق یعنی از گمراهی باز آید و طاغوت را یعنی معبودان
باطله را منکر شود و بخدا بگرود و تصدیق کند برین که او معبود بحق است سزاوار پرستش مطلق است یکی است او را عدیلی
نیست موصوف است بصفات کمال منزه است از نقیصه و زوال نجات یابد و رستگار شود زیرا که بدوستی که او چنگ
در زده است بعروة استوار که او را شکستنی نبود و جدا نشود فی نیاشه عروة چیزی است که از جای بلند سر فرود آمده و در
بر آمدن بر بلندی چاره است داشتن و اعتماد کردن شده و آن تمسک برین است مضمون قول لا اله الا الله است
وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ این جمله تذییل است معنی اینست و خدا شنوا است اقرار ایشان را شنود
و دانا است تصدیق ایشان میداند و بدانکه ذکر کفر بطاغوت مقدم کرد و ذکر ایمان بخدا موخر آورد چه اثبات الحق
با نفی باطل است و بر حکم و لئن سالتهم من خلق السموات و الارض لیقولن الله هر دو ملک ها او است هیبت جهان حق

بر الوہیتش ... فرو ماندہ از کلمہ با ستیقن ... ثقافت زمرہ کہ با شرک قابلہ است در نفی آلہ باطلہ است بدین نفی اسم باشد فائدہ
اوائلہم بود بر طریق لا الہ الا اللہ مقدم گشت و از جہت اہتمام در ذکر تقدیم یافتہ است اَللّٰہُ وَلِیُّ الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا
یُخْرِجُہُمْ مِّنَ الظُّلُمٰتِ اِلَی النُّوْرِ آیت ۲۵۷ بیان افتراق مردمان و فرقہ شدن ایشان است بانکہ مقصد
و جدا گشتن ایشان از ہمدیگر بر وجہ استیناف چنانستی کہ کسی گفت اذ تبیین الرشد من الغی فما بال الناس یفترقون فرقتین فقال
اللہ ولی الذین آمنوا یخرجہم من النور الی الظلمات الشبہۃ والغی الی نور الیقین والرشد والذین کفروا اولیاؤہم الطاغوت حالہم
بالعکس و جملہ یخرجہم خبری دیگر است مر اللہ یا حال است معنی اینست خدا یاری کنندہ و نصرت دہندہ و بندہ نواز و کارساز
مومنان راست بیرون می آرد ایشان را از تاریکیہای گمراہی و شبہات سوی نور یقین و راہ راست چون از نور ایمان
مراد است و ایمان یکی است نور را صیغہ واحد آورد و از ظلمات اصناف کفر مراد است ازان جہت جمع کرد سوال مومنان
اصلی چون پیغمبران و اطفالی کہ بر فطرت اسلام زادہ شدہ اند و ہمبران مردہ اند در حق ایشان خروج از ظلمات چگونہ بود
بغیر سبق دخول خروج چہ معنی مستقیم باشد جواب تنزیل امکان منزلہ دخول دارند بر طریق ضیق فم الرکیۃ و سبحان الذی
صغر جسم البعوضۃ پندارند وَالَّذِیْنَ کَفَرُوْٓا اَوْلِیٰٓـُٔہُمُ الطَّاغُوْتُ یُخْرِجُوْنَہُمْ مِّنَ النُّوْرِ
اِلَی الظُّلُمٰتِ طاغوت اسم است مر ما یعبد من دون اللہ و جمع کردن ضمیر یخرجون کہ عاید بر طاغوت است باراده
جنس است و معنی جمع است این جملہ اسمیہ عطف است بر اسمیۂ سابقہ و جملہ یخرجونہم صفت است مر طاغوت را یا خبری دیگر است
مر اولیاہم را معنی اینست و آنانکہ کافر شدند دوستداران و کارسازندگان و کار برآرندگان بزعم ایشان آلہہ باطلہ اند بیرون می آرند
این اصنام ایشان را از نور سوی ظلمات یعنی سبب می شوند برای بیرون آمدن از یقین سوی شبہات بدانکہ آمنوا در اللہ
ولی الذین آمنوا صیغۂ ماضی است دلالت بر تحقیق ایمان میکند و بعد تحقیق ایمان خروج سوی ایمان ممکن نبود و ہمچنین در والذین
کفروا اولیاؤہم الطاغوت یخرجونہم من النور الی الظلمات بعد تحقیق کفر خروج سوی کفر حاصل نشود ازین جہت بعضی ائمہ تفسیر در
دفع این سوال و حل این اشکال آمنوا را بمعنی ارادوا الایمان و کفروا را بمعنی صمموا علی الکفر دارند اخراج از کفر سوی ایمان بعد تحقیق
ایمان و اخراج از ایمان سوی کفر بعد تحقیق کفر نہ پندارند و بعضی اخراج را بادامت خروج از ظلمات سوی و ثبات بران و
نگاہداشتن از در آمدن در ظلمات تاویل کنند بہر ہمہ طریق از لزوم این اشکال دور شوند و در دفع این سوال در تفصی زنند و بعضی
آمنوا و کفروا را بمعنی آمنوا و کفروا فی علم اللہ دارند و یخرجہم ... حال کہ شامل ماضی و مستقبل است پندارند و بعضی مراد
از الذین آمنوا مومنان بالفعل و از الذین کفروا کافران بالفعل گویند و از یخرجہم کہ صیغۂ مضارع است بر طریق اللہ الذی ارسل
الریاح فتثیر سحابا بمعنی ماضی خوانند و این کلام را از قبیل ... دارند و اخراج مومن از کفر سوی ایمان پیش
از تحقیق ایمان و اخراج کافران از ایمان سوی کفر پیش از تحقیق کفر پندارند اُولٰٓئِکَ اَصْحٰبُ النَّارِ ہُمْ
فِیْہَا خٰلِدُوْنَ ۞ چون بالا ذکر مذمت کافران کرد مساغ یافت بر سوال ما شانہم فی الآخرۃ آورد و این جملہ ع ۳

جواب سوال بود منفصل او از جهت استیناف باشد و جمله هم فیها خالدون تکمیل است از جهت دفع وهم عدم خلود یعنی ثابت است ایشان یعنی کافران اصحاب دوزخ اند ایشان در دوزخ جاوید باشند اَلَمْ تَرَ اِلَى الَّذِيْ حَاجَّ اِبْرٰهٖمَ فِيْ رَبِّهٖٓ خطاب مر پیغمبر راست رویت چون متعدی بالی شود بمعنی نظر چشم بود پس معلوم است که در حق پیغمبر علیه السلام رویت بصر و بچشم نبود و دیدن سوی کسی نسبت برای علم بحال او پس رویت مذکور مجاز از علم بحال او دارند تقدیر کلام برین جمله پندارند الم تعلم بحال من حاج ابراهیم و همزه درین محل برای انکار بود و انکار نفی اثبات باشد و این جمله تقریر مشهود الله ولی الذین آمنوا یخرجهم من الظلمات الی النور است تقدیر کلام چنین بود الم تر الی الذین حاج ابراهیم کیف نصر الله ابراهیم فاخرجهم من الظلمات الشبهة التی تعلق بها الکافر الی نور الیقین الذی اتجه یعنی انیست آیا ندانسته یعنی دانسته حال کسی را که با ابراهیم خلیل الله در شان پروردگار او مخاصمت نمود و این مخاصم و محاج نمرود بن کنعان علیه اللعنه بود اَنْ اٰتٰىهُ اللّٰهُ الْمُلْكَ این جمله متعلق است بحاج تعلق سببیت ای حاج ابراهیم بسبب ان آتیه الله الملک یعنی انیست مباحثه او با ابراهیم بسبب آن بود که خدا او را بدرجه ملک رسانیده و صاحب قدرت و مکنت و عزت و حشمت گردانیده و در کبر و خودبینی آورده و در قول و فعل بیباک کرده و او را ملوک خانه بود که از عجایب اتیه بود و دنیا مشهور که دیوار آن از خشتهای زر ساخته و سقف آن از نقره پرداخته و در وی تختی بود چهل گز در هشتاد گز با بها از جواهر ثمین و غلاف آن سیر ظهاره و لبانه ابریشمین تواند بود که آن آتیه الله الملک را با حاج ابراهیم تعلق ظرفیت باشد یعنی مباحثه او دران وقت بود که خدای تعالی او را پادشاهی داد و تاج ملک و سلطنت بر سر او بنهاد در قصه آورده اند اول کسی که از پادشاهان تاج بر سر داشته و خود را اله عالم پنداشته نمرود لعین بود که با ابراهیم خلیل الله علیه الصلوة والسلام مجادله و محاجه جرأت نمود روایت کرده اند که ملک تمام دنیا چهار کس را دو مسلم و دو کافر سلیمان بن داود علیهما السلام و سکندر ذوالقرنین و دو کافر نمرود لعین و شداد بن عاد و بعضی گویند بخت نصر داشتند و خلایق ایشان را از وسعت ممالک و مهابت و حشمت پادشاه همه روی زمین می پنداشتند اِذْ قَالَ اِبْرٰهٖمُ رَبِّيَ الَّذِيْ يُحْيٖ وَيُمِيْتُ ربی بسکون یا و فتح خوانند یعنی این هر دو یکی دانسته اذ قال بر تقدیر تعلق سببیت آتیه الله الملک ظرف حاج است و بر تقدیر ظرفیت او بدل است از و جمله ربی الذی مقول قال است یعنی انیست نمرود محاجه و مباحثه با ابراهیم کرد و مجادله و مخاصمت آورد دران هنگام که ابراهیم گفت و در صدد صدق صفت پروردگار من آنست که مردگان را زنده میگرداند و زندگان را می میراند قَالَ اَنَا اُحْيٖ وَاُمِيْتُ قال جمله مستانفه است در جواب ماذا قال نمرود حین قال ابراهیم ذلک یعنی انیست گفت نمرود منم که مردگان را زنده میگردانم و زنده را می میرانم در قصه محاجه مذکور اختلاف است بعضی گویند چون ابراهیم بتان را شکست نمرود او را قید کرد بعد از چند روز از بند بیرون آوردند چون ابراهیم در مجلس درآمد نمرود لعین با او محاجه پیش آمد بعضی گویند در زمان نمرود لعین مردمان بقحط مبتلا گشته خلایق برای خریدن غله پیش او میرفتند هر که پیش او در سجده سر بر زمین نهادی لعین مذکور

وقف لازم

او را طلبید و چون نوبت ابراهیم رسید با او سیم تحیت نکرد و نه پیش او سر پست بدل خویش او اختیار سر بر زمین نهاد در لعین او گفت چرا سجده نکردی طعام برو بار ابراهیم گفت من پروردگار خود را سجده می آرم پیش دیگری سر بر زمین نمی نهادم گفت من رب پروردگار تو کیست و صفت او چیست ابراهیم گفت ربی الذی یحیی و یمیت نمرود گفت انا احیی و امیت یعنی دو بندی را از بندی خانه خویش آورد یکی را کشت و دوم را آزاد کرد گفت بدین آئین زنده میکنم و او را میمیرانم ابراهیم چون مکابره او دید و سخن باطل او شنید حجتی دیگر که او را در آن جای دم زدن نبود بحجر شنیدن آن مبهوت شود تمهید کرد و دل بر تقریر آورد **قَالَ إِبْرٰهِیمُ فَإِنَّ اللّٰهَ یَأْتِی بِالشَّمْسِ مِنَ الْمَشْرِقِ فَأْتِ بِهَا مِنَ الْمَغْرِبِ** قال استینافست در جواب ماذا قال ابراهیم حین قال اللعین ذلک سؤال فان قلت را وجه چیست و فاء فأت بر چه وجه معنی ست جواب فا جزاست بسببیت بر طریق انک کریم فاعطنی چه آوردن خدا آفتاب را از جانب مشرق سببیست برای اینکه کسی که با او منازعت دارد از و بجوید که عکس این بیاورد و جمله فان الله یاتی بالشمس من المشرق محمولست بر تقدیر اقوال که معطوفست بر جمله محذوفه ای قال ابراهیم لنمرود قلت جوابا باطلا فاقول ان الله یاتی بالشمس الی آخره و آیه مبرا از حیثیت آنست که دعوی نمرود الوهیت را ملازمست انکار خدا پس او از جمله بود پس تنزیل او منزله منکر تا کید بسابغ نمود یعنی انیست گفت ابراهیم که نمرود جوابی باطل گفت و از دایره حق بیرون رفت اکنون سخنی میگویم که بدان اشتباهات تو چون بر طرف شود خدای من آفتاب را از مشرق یعنی خاور می آرد تو بیار آفتاب را از مغرب یعنی باختر این را هر گز نتوانی آورد و معارضه باطل نیز نتوانی کرد و نمرود لعین چون احیا و اماتت معارضه باطل کرده بود در آوردن آفتاب از مغرب از معارضه باطل نیز عاجز شد **فَبُهِتَ الَّذِی كَفَرَ** عطف است بر قال یعنی پس کافر یعنی نمرود لعین مبهوت گشت و با سکات و افحام پیوست از حجت درماند چنانچه در آن جای دم زدن نماند در تفسیر آورده است اول ظالمی جباری که در جهان پیدا شده و همه عالم را در تحت ضبط آورده و دیهیم خسروی بر سر داشته و خود را اله العالم میداشته نمرود بن کنعان بود در مملکت او استدراجها عجیبه و اعجوبهای غریبه روی مینمود چنانچه گویند در شهری که تختگاه او بودی از هوام و جمیع موذیات چون پشه و جز آن خلل نمودی و در هر شهری از شهرهای مملکت خود حوضی ساخته بود در روز معین از سال برای اهل مملکت ضیافتی میفرمود برای ایشان طعامی میساخت و شنیدن سرود و غنا نیات می پرداخت و خلق را گفتی هر کسی آنچه مشروبات دارد برای خویش کرده بیارد امر کردی تا هر کس مشروبی آورده است در این حوض بریزد تا همه بهم آمیزد یعنی از طعام و سرود ساقیان را فرمودی تا در آن حوض هر چیزی آورده بود هم از آن جنس و را به هر کس داده علیحده که ساقیان در حوض ریختند هر کس دست می انداخت مشروبی که آورده او بود می یافت و در هر شهری از شهرهای مملکت او حوضی بود که صورت تمام شهر را در وی مینمود بر خلق هر شهری که خشم رفتی چشمه از آن حوض روان شدی آن شهر غرق گشتی و در هر شهری از شهرهای مملکت او طلسمی بر صورت ابطال ساخته بودند و از حال آینده گان آن شهر اعلام کردند

همه غریبی که دیهان در رسیدی ازین طبل آواز می خواستی که همه شهرنشینان می که عهده داران دروازها غریب را باز پرس میکردند و حال او در استکشاف می آوردند که از کجا رسیده و آشنای تو کیست مقصد تو کجاست و مطلب تو چیست و دیگر در شهری از شهرهای مملکت او طلسمی بصورت طبل داشته که کیفیت دزد و کالا دزدیده مردمان از آن استفسار مینمودند هر که را کالای گم شدی یا متاعی دزد ببردی خصم آن بزدی از درون طبل آواز آمدی که کالا تو در فلان مقام است و دزد را چنین نام است خصم سوی آن شتافتی در محلی که شنیده بود یافتی و دیگر در شهری از شهرهای مملکت او طلسمی بر صورت زنی تعبیه کرده بودند که تفحص حال غایب از آن مینمودند هر کرا غایبی بود که مکان او نمیدانستند و نشان در یافتن نمیتوانستند روز عید از سال و از ماه رو بران زن می آوردند و از حال غایب استفسار میکردند غایب در شهری که بودی مکان او و حال او معاینه نمودندی تا این چنین جباری و قهاری با ابراهیم مجادله پیوست متحیر ماند و ملزم گشت و چنانچه رسم سفهاست چون از حجت عاجز آیند بسفاهت و عقوبت گرد آیند آتشی چنانچه قصه آن مشهور است ساخت خلیل را در منجنیق داشته در آتش انداخت آتش بر ابراهیم بوستان گشت چنانچه قصه آن بتفسیر بیان خواهد پیوست بعد از آن بیراهی و تباهی او بنهایت رسید و مالیخولیا و پراگندگی دماغ او بحدی انجامید که گفت ملک زمین تمام گرفتیم اکنون خود را بر آسمان بر آریم تا ملک آسمان تمام در ضبط خویش آریم چهار کرکس گرسنه در چهار پایه تخت داشت و بر هر چهار پایه چهار نیزه بست و بر سر آن نیزه گوشت برداشت کرکسان بهوای گوشت در هوا شدند این پرنده را بر هوا بردند تا آنکه تیری از شست کشاد جانب آسمان فرستاد و استدراج او تیر خون آلوده پیش او افتاد بعد از آن گوشت مذکور را فرو لقانید که بدان کرکسان مذکور را جانب آن متوجه گردانید که کرکسان فرود آمدند و او را در بیابان فرود آوردند چون همه عالم در ضبط او بود بیابان او را بیابان نمود و میان خلق همی لافید که ضبط ما با سما رسید هیبت کیست درین دائره لاجوردی دستگی یافتیم باکم نکردند چون لاف و گزاف او از حد گذشت و تکبر او را از قدر مرتبه او بیرون آورد بفرمان خدا لشکر پشه بلشکر او پیوست چنانچه از کثرت هجوم آن آفتاب پنهان گشت بر لشکر او در افتادند و چنان رسیدند هم گوشت ایشان خوردند هم خون ایشان آشامیدند هر یکی از ایشان جان داد از ایشان غیر استخوان نماند لعین مذکور بنفس خویش سلامت بازگشت و در شهر آمده با اهل خویش پیوست ناگاه پشه که نیم اعضا خویش نداشت حق تعالی بروی گماشت در سوراخ بینی او در آمد حالت سر او بدان مثابه رسید که به سر کلوخ کوب میزدند آنگاه همی آرامید [illegible] چهارصد سال استدراجی داد که هیبت او در باطن همه جانوران نهادند تا آنکه در شهری که تختگاه او در آمده پشه روی ننمود چون گرفتند نیم پشه را در بینی او در آوردند و مار از بها داو برآوردند تا آنکه چهارصد سال بدین حالت زنده بود و او را هیچ ابتلای و ندامتی روی ننمود و چون هنگام مردن او نزدیک رسید بر در آمد و بر زمین غلطید سر بر آستانه خود میزد تا بمرد و جان خبیث او بعذاب و عقاب دوزخ سپرد و این قصه تنبیه است که عاقبت ظالم نگونساری است و نهایت او خواری است قال الله تعالی لَا یَهْدِی الْقَوْمَ الظّٰلِمِیْنَ ع این جمله تذییل است

معنی اینست و خدای تعالی ظالمان را که نام ایشان بر ظلم خواسته است رهنمونی نکند و نگذاشته شامت خود ایشان را
ازین ظلمتها بیرون نیاورند. اَوْ كَالَّذِي مَرَّ عَلَىٰ قَرْيَةٍ او حرف عطف است و کاف زائده الذی معطوفست
بر الذی حاج ابراهیم تقدیر اینست الم تر الی الذی حاج ابراهیم او الذی مر علی قریة معنی اینست آیا ندانسته حال کسی که محاجه و مباحثه کرد با ابراهیم
یا حال کسی که گذشت بر دیهی و آن دیهی بود بر کرانهٔ دجله که آنرا دیر هرقل میگفتند و بعضی گویند آن دیه همان دیهی است که در آن
وبا افتاده بود و چند هزار آدمی از آن از ترس مرگ بیرون آمدند همه بمردند بعد چندگاه بدعای پیغمبر خویش زنده گشتند و بعضی گویند
آن دیه بیت المقدس بود که بخت نصر آنرا خراب کرده و هفتاد هزار آدمی را کشته و باقی را اسیر کرده آورده وَهِيَ خَاوِيَةٌ
عَلَىٰ عُرُوشِهَا این جمله حال است از قریه و تقدیم بر ذو الحال منکر واجب نشد از جهت آنکه جمله مصدر بواو است
التباس و صفیت ندارد و خاویه یعنی خالیه و علی بمعنی مع ای وهی خالیة مع عروشها المعنی لم یبق فیها احد ولا اثر معنی آنست
و حال اینست که آن دیه با سقفهای خویش خالی بود و در وی از مردمان و ستوران کسی نبود و تواند بود که از عروش سقفها
خانها خواسته باشند بدین هم مراد شود و خاویه بمعنی ساقطه باشد معنی کلام برین طریق گویند و حال اینست که آن دیه یعنی دیوارهای
آن دیه با سقفها که آن افتاده بود اصل و فرع او خراب و ویران می شود و تواند بود که علی بر حقیقت خویش باشد معنی چنین
بود بعد مردن اهل آن دیه اول سقفهای آن ریخته بجایی نهاده بعده دیوارها بر سقفهای آن دیه افتاده و تواند بود که کاف بهر
تشبیه بود و تقدیرین از مضاف الیه خویش شود همچو مثل زید لا یبخل معنی چنین بود آیا ندانسته حال کسی که محاجه با ابراهیم کرد یا
حال این چنین کسی که بر دیه این چنین قریه آورد این چنین سخنی که در دل او گذشته با دل خویش محاجه پیوسته خدای او را یار
کرد از ظلمت شبهه بنور یقین بیرون آورد و درین گذرنده مذکور و گوینده سخن بسیار اختلاف آمده نزدیک بعضی کافر
شده که گذرنده مذکور کافری بود که این بمثل او ردی شود بدلیل استبعاد او احیا و انی یحیی هذه الله بعد موتها و بدلیل ذکر او
در مسلک نمرود لعین و بدلیل قوله تعالی فلما تبین له قال اعلم ان الله علی کل شیء قدیر که گذرنده مذکور که دلالت میکند بر حصول
یقین و بعضی گویند گذرنده مسلم بود و گوینده مذکور و بعضی گویند ارمیا بود و صحیح آنست که این معامله روی شود و بدین تفسیر
انی یحیی بر سبیل تعجب از کمال قدرت باشد نه بر وجه انکار احیا شود و برین تقدیر که گذرنده مذکور در ذیل ذکر ابراهیم دارند در سلک
ذکر نمرود نیاورند و مجملاً اعلم اخبار الهی است که بقرین با اطمینان قلب بسته بود شبهت حدوث اطمینان تحقق ایمان را
منافی نباشد چنانکه و لکن لیطمئن قلبی در قصهٔ ابراهیم علیه السلام آمده و تفصیل او در تفسیر تحقیق شده قَالَ أَنَّىٰ يُحْيِي
هَٰذِهِ اللَّهُ بَعْدَ مَوْتِهَا این جمله حال است قد در و مقدر است مانند جاؤکم حصرت صدورهم ای قد
حصرت معنی اینست گذشت بر قریه و حال اینست که آن قریه خراب بود در بعض حال گفت انی یحیی هذه الله بعد موتها
چگونه زنده خواهد کرد خدای این قریه را یعنی اهل او را سوال اسم الله فاعل معنی یحیی است و ضمیر موتها اوست فاعل را جهت
تاخیر کرده و مفعول را بجهت تقدیم آورده [illegible] تا انکار احیا از کافر و مستبعد از مسلمان بر هر حال قریه بود

تقدیم مفعول و تاخیر فاعل سایغ شود روایت کرده اند عزیر در آن قریه گذشت و این سخن یعنی انی یحیی هذه الله بعد موتها بر زبان او رفت و عمر او از چهل سال نگذشته و در آن روز با او از میوه طبقات انجیر و قدری انگور در زنبیل و از عصیر و بات شیره یا شیری یا در مشکیزه بود زنبیل و مشکیزه داشت خر را بسته گذاشت و خوابش برد یعنی گویند مرده صد سال بران گذ بعد از آن بیدار شد یا زنده گشت **فَأَمَاتَهُ اللَّهُ مِائَةَ عَامٍ** فاماته عطف است بر مرادی مر قالها ذلک فاماته الله و بعضی اماته یعنی انام دارند اماتت حقیقی نه بیدار نه مائة عام متعلق است باماته بتضمین دوام موته او نومه مائة عام **معنی** اینست پس بمیرانید یا خوابانید او را خدای و مرده یا خفته ماند صد سال و این موت و نوم ابتلا بود نه نوم طبیعی و نه موتی که یعنی بود بر انقضاء اجال و اگر تضمین دوام اماتت نکنند تعلق مائة عام با اماتت مستقیم نیاید و ظرفیه روی نماید چه میرانیدن ممتد نشود مردن مانده ممتد باشد **ثُمَّ بَعَثَهُ** عطف است بر اماته الله **معنی** اینست پس برانگیخت او را یعنی زنده کرد یا از خواب در بیداری آورد **قَالَ كَمْ لَبِثْتَ** ای قال الله تعالی بعد بعثه و احیائه کذا او قال هو مخاطب بفتح او ارسل الله ملکا فقال ذلک الملک کم لبثت تمییز محذوف است ای کم مدة لبثت قال جمله مستانفه است در جواب ماذا قال الله حین بعثه و احیاه **معنی** اینست گفت خدا چند مدت در موت درنگ کردی یا چند وقت در خواب بر آوردی **قَالَ لَبِثْتُ يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ** قال جمله مستانفه است در جواب ماذا قال المبعوث **معنی** اینست یکروز یا بعض روز در موت درنگ کردم یا یکروز یا بعض روز در خواب گذرانیدم روایت کرده اند میرانیدن او در وقت بر آمدن آفتاب بود و زنده گردانیدن نزدیک غروب روی نمود لبثت یوما گفته بود نظر بر آفتاب کرد او بعض یوم بر زبان آورد **سوال** چون در زعم او پیش از دیدن آفتاب لبثت تمام روز بود و بعد دیدن آفتاب تیقن بلبثت بعض روز روی نمود مقام شک نه استعمال او نبود محل اضراب و استعمال بل باشد **جواب** او بمعنی بل آمده چنانچه در وارسلناه الی مائة الف او یزیدون بمعنی بل یزیدون تحقیق شده صاحب کشاف کلام را مبنی بر یقین نداشته یعنی بر ظن پنداشته و این مشکل است زیرا چه اگر قایل مذکور این روز را همان روز که در وقت ضحی آن خفته یا مرده بود داند یقینا بعض روز باشد و اگر روزی دیگر اعتقاد کند بیقین زیادت بر روز بود هیچ وجه تردید ظن میان یکروز و بعض روز نمی آید بنا بر کلام مذکور بر وجه مسطور ظن نماید **قَالَ بَل لَّبِثْتَ مِائَةَ عَامٍ** قال جمله مستانفه است در جواب ماذا قال الله حین قال ذلک بل عطف است بر لبثت یوما برای اضراب از وست **معنی** اینست خدا گفت نه چنین است که گمان داری و همچنان نیست که می پنداری بلکه درنگ کرده برین حال در مدت صد سال **فَانظُرْ إِلَىٰ طَعَامِكَ وَشَرَابِكَ لَمْ يَتَسَنَّهْ** فا عاطفه است بتقدیر قال ای فقال انظر الی طعامک لم یتسنه از باب تفعل مشتق از سنه سنه یعنی گویند صحیح است اصل او سنه بود بدلیل آنکه معامله سالیه را مسانهه گویند فعل از وسانهت

فلانا یعنی عامله نمودی آید باب تفعل از وی سنة یتسنه بود الآخر هم بها اصلی باشد و بعضی گویند سنة ناقص است در اصل
سنوه بود باب تفعل از وی تسنی و یتسنی باشد بلم الف ساقط شد و لم یتسن ماند ها سکته در آرند باب ما [illegible]
پیدا از وی [illegible] لم یتسنه یعنی لم یتغیره است و برین است سوال بر تقدیری که های اصلی باشد [illegible] بر قرائت
لم یتسنه [illegible] بود جواب صاحب این قرائت ها سکته پندارد و های اصلی را نمی پندارد و [illegible] کنند الا [illegible]
سکته [illegible] بر وقت است [illegible] و بعضی [illegible] دارند [illegible] درین [illegible] استشقاق [illegible]
و در باب تفعل التسنن چنین آید ابدال احد حرفی التضعیف بحرف علت بدلیل تقضی البازی بمعنی تقضض حرف التضعیف [illegible]
علت از جهت جزم ساقط شود و ها سکته بود جمله لم یتسنه حال است از طعامک و شرابک و افراد ضمیر او بتاویل
ذو الحال بتاویل کل واحد باشد معنی اینست ای گفت بنگر سوی طعام خویش که انجیر و انگور [illegible] بود و شراب
خویش که شیره یا شیر [illegible] ناک گشته بتغیر بوست. وَانْظُرْ اِلٰى حِمَارِكَ وَلِنَجْعَلَكَ
اٰيَةً لِّلنَّاسِ وَانْظُرْ اِلَى الْعِظَامِ كَيْفَ نُنْشِزُهَا ثُمَّ نَكْسُوْهَا لَحْمًا
وانظر الی حمارک عطف بر فانظر الی طعامک و شرابک و لنجعلک متعلق است بفعل محذوف ای و فعلنا ذلک لنجعلک
آیة للناس و جمله معترضه است برای بیان فائده فعل مذکور و انظر الی العظام عطف است بر و انظر الی حمارک کیف حال است
از مفعول ننشزها [illegible] منقوطه خوانند از النشر بمعنی الاحیا و [illegible] بمعنی تحریک [illegible] و استفهام
برای تعجب است ای کائنة علی کیفیة [illegible] و جمله ننشزها حال است از عظام لحم را در معنی [illegible] تشبیه کرده و تعلق
او [illegible] بر سبیل تخییل آورده و بدانکه بر تقدیری که از اماتت و بعث مذکور خوابانیدن و بیدار کردن مراد دارند و انظر
الی حمارک یعنی و انظر الی حیات حمارک بلا علف [illegible] و انظر الی العظام یعنی عظام [illegible] القرینة [illegible] معنی اینست و
نظر بکن سوی حمار خویش که صد سال علف نخورده بی کاه و آب بمرده با تو این معامله کردیم تا ترا برای مردمان آیتی از آیات
قدرت خویش گردانیم [illegible] و ناموری برسانیم و نگاه کن سوی استخوان های مردگان آن دیه که از احیا
اهل آن تعجب میکردی و در چیز شگفت می آوردی چگونه می جنبانیم و بجا میرسانیم پس از آن آخر الباس گوشت میپوشانیم
و بر تقدیری که از اماتت مذکور میرانیدن و از بعث زنده گردانیدن مراد شود و انظر الی حمارک یعنی و انظر الی موت حمار
او و انظر الی عظام نفسک او عظام حمارک چنانچه بعضی گفته اند مراد باشد معنی آیت چنین آید و بنگر سوی حمار خود چگونه
مرده و استخوانها ریزه شدن [illegible] و بنگر سوی استخوانهای حمار و استخوانهای خویش که چگونه می جنبانیم و بجا میرسانیم
و گوشت میپوشانیم تا بدانی که میرانیدن و زنده گردانیدن [illegible] اسباب عادی [illegible]
روایت کرده اند که اول سر حیات یافت و حاسه بصر دریافت [illegible] که می جنبید و با [illegible] دیگر [illegible]
[illegible] روایت کرده اند و در قصص [illegible] اعتبار آورده اند [illegible] زنده گشت [illegible] خویش سوار شده در خانه رفت [illegible]

بکمال پیوسته و او چنانچه چهل ساله جوان بود همچنان بود و پسران او را نشناختند و صدق او در نیافتند ازو برهان طلب کردند توریة را حاضر آوردند تا او برخواند چنانچه حرفی فرو گذاشته نماند و توریت را پیش از عزیر کسی یاد نخوانده بود و این معنی ازو عجب نمود بعضی او را عزیر ابن الله گفتند و در ورطه گمراهی رفتند سوال سلامت ماندن طعام و شراب از متغیر شدن و حمار را بی علف زنده ماندن اثر قلت مدت بود مبنی بر طول العهد نشود و انظر الی حمارک معطوف خویش بر بل لبثت مائة عام چگونه مبنی دارند و وجه نفع مترتب پندارند جواب عدم تغیر طعام و شراب و سلامت ماندن حمار بی علف مبنی و مترتب بر طول عهد نبود بلکه بنا اعجوبه بعد اعجوبه و ذکر حادثه نادره بعد حادثه نادره باشد فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُ قَالَ أَعْلَمُ أَنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ لما متعلق است بقال ای فقال لما تبین له فقال عطف است بر قال سابق و بعضی اعلم بصیغه امر خوانند و معنی بر حسب آن دانند و خطاب مبعوث مذکور مر نفس خویش را بود یا خطاب خدای او را باشد معنی اینست پس هرگاه که ظاهر شد مر آن قایل را کمال قدرت خدای تعالی گفت میدانم یا گویند بدان ای نفس من که خدای جل و علا بر همه چیزی هست توانا زنده را میراند و مرده را زنده گرداند و طعام و شراب که ازیشان او در یک شب تغیر است صد سال از تغیر نگهدارد و حیوانی را که یکروزی علف نماند صد سال بی علف بر هلاک نیارد وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ أَرِنِي كَيْفَ تُحْيِي الْمَوْتَىٰ ای اذکر اذ قال ابراهیم این جمله معترضه دیگر است برای بیان کمال قدرت خدا و اظهار صورت احیاء موتی کیف منصوب المحل بر حال آمده از جهت تضمن حرف صدر مقدم بر عامل شده و ارنی بمعنی بصرنی است و جمله کیف تحیی الموتی در محل مفعول دوم ارنی است معنی اینست و یاد کن ای محمد هنگام گفتن ابراهیم مر خدا را ای پروردگار من بنما مرا کیفیت حال موتی قَالَ أَوَلَمْ تُؤْمِن قال استینافیه است در جواب ماذا قال الله تعالی قال ابراهیم ذلک همزه استفهام است و واو عاطفه است معطوف علیه محذوف است ای الم تصدق و لم تومن و استفهام مذکور برای انکار است و انکار نفی اثبات باشد یا برای تقریر است یعنی حمل مخاطب بر اقرار معنی اینست که قول خداست یعنی گفت خدای آیا تو ایمان نیاورده که مرده زنده میکنم قَالَ بَلَىٰ وَلَٰكِن لِّيَطْمَئِنَّ قَلْبِي قال استینافیه است در جواب ماذا قال ابراهیم حین قال الله ذلک و بلی برای ایجاب نفی است مقول است مر قال و لکن لیطمئن قلبی استدراک است معطوف بر مضمون بلی لیطمئن قلبی متعلق است بفعل محذوف ای و لکن طلبت المشاهدة لیطمئن قلبی معنی اینست گفت ابراهیم آری تصدیق کرده ام و ایمان آورده ام و لیکن مشاهده میجویم و معاینه میخواهم تا دل من آرام گیرد و خاطر من اطمینان پذیرد و سوال ائمه اصول فقه خبر متواتر را موجب علم و یقین داشته و خبر مشهور را موجب علم طمانیت پنداشته و این تصریح است ازیشان که علم طمانیت فرود تر از علم یقین بود و بر حکم این آیت ثابت میشود که طمانیت بالاتر از یقین باشد جواب طمانیت در اصول فقه گفته اند طمانیت ظن است و آرام گرفتن بر گمان و اینجا اطمینان بمعنی یقین است و آرام دادن دل بران و شک نیست که اطمینان بر یقین بالاتر از یقین باشد بیشتر ازو بود سوال ان از امیر المومنین علی رضی الله تعالی عنه مروی است لو کشف الغطاء لما ازددت یقینا یعنی

اگر بروه برگیرند یقین من نیفزاید و یقین بمشاهده بر یقین غیب زیاده نماید چون ولی را این مرتبه باشد در نبی که از اجله ایشانست انتفاء اطمینان چگونه متصور شود جواب تواند بود که بدلیل عقل کمال الیقین بران صفت حاصل شود که بر تقدیر که شده عطا حصول مشاهده در یقین او زیاده نشود و بعد حصول کمال الیقین ذره مشاهده بود نیز و بحصول مشاهده که برترین دلائل ست آرام دادن دل از طلب دلیلی دیگر که اطمینان عبارت ازان ست جوید قَالَ فَخُذْ أَرْبَعَةً مِّنَ الطَّيْرِ فَصُرْهُنَّ إِلَيْكَ فا سببیه ست ای قد طلبت العیان بحصول الاطمینان فخذ اربعة من الطیر و قال مستانفه است جواب ماذا قال الله تعالی حین قال ابراهیم ذلک فصرهن الیک عطف ست بر فخذ اربعة من الطیر ای فاضممهن الیک واملهن الیک فتنظر الیهن و تعرف اشکالهن و نقوشهن و علاماتهن لئلا تلتبس علیک بعد احیائهن و تعلم بعد احیائهن انهن فصرهن بکسر صاد و بضم او خوانده و معنی هر دو یکی دانند و بعضی صرهن بکسر صاد بمعنی قطعهن آرند و صرهن بضم صاد بمعنی ضمهن پندارند یعنی ای خدای گفته چهاری از پرندگان و ایشان را سوی نفس خویش گردان تا با تو انس گیرند و الفت پذیرند چون ایشان را ببینی و در نظر داری و رنگها و نقشها و علامتهای ایشان دریابی یاد آری بعد زنده شدن بدانی که این زنده شدگان همان چنانچه بودند همچنان اند بر قول کسی که صرهن بکسر صاد و صرهن بضم صاد بیک معنی دارد هر دو بمعنی ضممهن الیک پندارند بسبب دو قرأة قطع منصوص نبود لیکن باقتضاء ثم اجعل علی کل جبل منهن جزءا ثابت شود و بر قول کسی که صرهن بضم صاد را بمعنی ضمهن و صرهن بکسر صاد بمعنی قطعهن باشد بر قرأة کسر قطع منصوص بود و ضم منصوص نباشد باقتضا قطع ثابت گردد تا انگیر و نزدیک خود نیارد بریدن ممکن نباشد و بر قرأة صرهن بضم صاد ضم بسوی خویش منصوص بود و قطع را سند چنین گویند ثبوت او باقتضاء ثم اجعل علی کل جبل منهن جوید چنانچه بالا گذشت و بیان پیوسته ثُمَّ اجْعَلْ عَلَىٰ كُلِّ جَبَلٍ مِّنْهُنَّ جُزْءًا عطف ست بر صرهن یعنی انیست پس بر کوهی از کوهها که نزدیک تست بگردان جزوی ازان مرغان بعضی گویند هفت کوه و بعضی گویند چهار کوه صحیح قول آخرین ست و اعتماد برین ست ثُمَّ ادْعُهُنَّ يَأْتِينَكَ سَعْيًا عطف ست بر ثم اجعل سعیا حال ست ای ساعیات یا مفعول مطلق ست و عامل محذوف ای یسعین سعیا معنی آنست پس ایشان را سوی خویش بخوان بیایند بر تو شتابان در قصه آورده است ازان که که در محاجه نمرود لعین با ابراهیم ذکر احیاء اماتت افتاد ابراهیم صلوات الله علیه دل بر مشاهده صورت احیا بر دل نهاد بعضی گویند حماری مرداری دید که بعضی سباع گوشت او میخوردند و بعضی طیور غذا ازو می بردند و بعضی گویند آدمی دید که در کرانه آبی افتاده نیمی درون آب و نیمی در خشکی افتاده جانبی که بیرون آب ست جانوران خشکی میخوردند و جانبی که درون آب ست جانوران آبی می بردند در خاطر گذشت که بزنده شدن این مرده ایمان دارم و هیچ گونه در این اجزا متفرقه یقین می پندارم اما این صورت عجیبه که ایمان بدان دارم اگر مشاهده کنم منفعت تمام بیابم تا آنکه روزی بجمال یافت سوی این خواهش شتافت در ثنای خدای تعالی گفت رب ارنی کیف تحیی الموتی گفت خطاب اولم تؤمن بر وجه طلب الاقرار

شنیده با اقرار زبانی و آسودگی و صفت لازم نبود لیکن قرار القلب با اطمینان مطلوب است تا او را طلب شاید و او را معنوی در زبان گفته اند
فرمان آمد چهار پرنده را بگیر تا آخر عمل که گفته شد پرنده خود و بچه پرنده روایت کرده اند که طاوس و خروس و زاغ و بط و کرکس
بجای کرکس بط یا کبوتر گویند گرفت و قیل و الفت ایشان با خویش پذیرفت و هر یکی را پاره پاره ساخته و پاره ها با یکدیگر
با خون و پرها ایشان آمیخته بر کوهها متفرق داشته و سرهای ایشان بر دست خود نگاه داشته بعد از آن هر یکی را با نام
خود طلب کرد و بر آمدن سوی خویش آورد دید که بعضی اجزا از آن کوه در آن کوه میرود و می آید و هر یکی به یکدیگر پیوسته
پنهان تا آنکه جسمها هر چهار چنانچه بود مرتب گشت هر یکی بپای خویش آمد بسر خویش که بر دست ابراهیم بود و پیوسته سر هر چهار از
دست پرید بازی بر کوهها مذکور رسیدند بعده ابراهیم صلوات الله علیه ایشان را چنانچه فرمان بود بسوی خویش دعوت
کرد چون با دولت قدوم او یافتند به جهت نشاط بسوی او شتافتند و در این آیه نیز تایید الله ولی الذین آمنوا یخرجهم من الظلمات
الی النور است و المعنی الی ابراهیم اذ قال رب ارنی کیف تحی الموتی کیف اخرجه الله من الظلمات عروض الفساد من الی النور الاطمینان

وَاعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ ۝ ای واعلم بالایقان و الاطمینان این جمله تذییل است یعنی بدان که نیست و
بدرستی خدای عزیز است یعنی غالب است هرچه خواهد کند و در هر حالی که خواست او باشد اگر مرده را زنده گرداند زنده را
میراند حکیم است استوار کار است میرانیدن و زنده گردانیدن هر دو بحکمت است و در هر دو اظهار قدرت است مَثَلُ
الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ كَمَثَلِ حَبَّةٍ أَنْبَتَتْ سَبْعَ
سَنَابِلَ فِي كُلِّ سُنْبُلَةٍ مِائَةُ حَبَّةٍ وَاللَّهُ يُضَاعِفُ لِمَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ ۝

٣٥ ع ٢

این کلام محمول است بر حذف مضاف است از الذین ینفقون ای مثل نفقة الذین ینفقون فی سبیل الله کمثل حبة یا بر حذف مضاف
از حبة ای مثل المنفقین کمثل باذر حبة جمله انبتت سبع سنابل صفت است مر حبة را فی کل سنبلة مائة حبة صفت است مر
سنابل یا حال است بحذف ضمیر ای فی کل سنبلة منها و جمله والله یضاعف لمن یشاء تذییل است و جمله والله واسع علیم
تذییل بعد تذییل است و جمله مثل الذین ینفقون تا آخر بیان فضیلت انفاق و وعده ثواب منفق است متصل است به آیه یا ایها
الذین آمنوا انفقوا مما رزقناکم من قبل و تعلیل است بر طلب انفاق و دلیل است یا استئناف جواب است از شأن المنفقین
که در میانه بود میان دو کلام متصل را روی نمود و معنی این است حال نفقه کسانی که اموال خود را در راه رضای خدا چون جهاد
و طلب علم و دفع حوایج محتاجان انفاق میکنند و در مقامات خیر و عمل بر پیمودگان خدای تعالی و تقدس را میبینند چه حال
دانه است در نما یا گویند مثل منفقان مذکور همچو مثل برزنده دانه است که برویاند هفت خوشه را در استعمال نسبت
رویانیدن بسوی حبه اسناد مجازی است از باب اسناد بسوی سبب بود یعنی حبه که برای رستن هفت خوشه که در هر خوشه
صد دانه است سبب شد و [illegible] مذکور [illegible] برای صحت تشبیه لازم ندارد تحقیق این برو چنانچه فرض کافی پنداشته اند این شمار
از تشبیه [illegible] تا [illegible] خدای تعالی دو چند گرداند برای کسی که [illegible] گرداند [illegible] خواهد بکمال

تا هفتصد بتضعیف هزار چهار صد شود یا کرات بسیار آن مقدار که خواهد بتضعیف کند امام ثعلبی از ضحاک رضی الله عنه روایت کرده من اخرج درهماً من ماله فی سبیل الله ابتغاء مرضات الله فله فی الدنیا بکل درهم خلف عاجل والف الف درهم یوم القیامة یعنی هر که درمی از مال خویش بیرون آرد برای رضای خدای تعالی هم عوضی بسیار دهد هم در دنیا خلف آن درهم دهد و بصرف مذکور مال او کم نشود چنانچه در روایت دیگر آمده ما نقص مال من صدقة و هزار هزار درهم در آخرت یابد و اضعاف مضاعفه دریابد و خدای تعالی فراخ عطاست جزا را از قدر عمل بیفزاید در عمل اندک چندان دهد که در شمار بنده در نیاید داناست بمقادیر عمل و خلوص اخلاص در عمل اندک منفقان داند و جزا دادن بر قدر آن و زیادت کردن بران بدان که خواهد تواند و تفسیر آورده در غزوهٔ تبوک لشکر را تنگی و عسرت پیش آمده بود و هر روز عجز و احتیاج می افزود و بیخرجی و بیطعامی بمثابه رسید که یک خرما دو نفر بخوردند و بعضی وقت یک خرما جماعتی می مکیدند و قلت مراکب بحدی شد که یک شتر ده نفر بنوبت سوار می شدند و تنگی آب بحدی رسیده بود که شتر را نحر میکردند و کرش او را می فشردند و آبی که از وی میچکید میخوردند و هوا گرم بود و تشنگی صورت هلاک می نمود آب از انگشتان پیغمبر صلی الله تعالی علیه وسلم بیرون آمد چون فواره بیرون زد همه خوردند سیر شدند مراکب را دادند و ذخیره کردند امیر المومنین عثمان رضی الله تعالی عنه گفت هر که ساختگی ندارد من او را ساخته گردانم و هر که خرج ندارد او را خرج رسانم پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرمود من جهز جیش العسرة فله الجنة هر که لشکر عسرت را ساخته گرداند خدای او را به بهشت رساند امیر المومنین عثمان رضی الله تعالی عنه صد شتر با پالان و جهاز آن آورد بحضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم آنحضرت فرمود من جهز جیش العسرة فله الجنة امیر المومنین عثمان دویست شتر دیگر با پالان و جهاز دیگر ساخته گردانید و بدرگاه اجابه پیغمبر صلی الله تعالی علیه وسلم رسانید بار دیگر از پیغمبر علیه الصلوة والسلام همین کلام صادر گشت از امیر المومنین عثمان آوردن سیصد شتر دیگر بحصول پیوست بروایتی هزار دینار دیگر آورد در کنار پیغمبر انداخت و دینارها بین فتح و مسلمات گرد ساخت پیغمبر صلی الله تعالی علیه وسلم درمها مذکور را در کنار خویش می جنبانید و محبت او را میان خلق ظاهر میگردانید و میگفت ما ضر عثمان ما عمل بعد الیوم و در تفسیر مغنی آورده که امیر المومنین عثمان رضی الله تعالی عنه هزار شتر و هزار دینار پیش پیغمبر صلی الله وسلم آورد و عبد الرحمن بن عوف رضی الله تعالی عنه چهار هزار دینار برای تجهیز لشکر تسلیم کرد این آیت در شان ایشان نازل گشت و این آیة در حق ایشان بوعده پیوست و بعضی گویند امیر المومنین عثمانؓ بر رومه بمال خویش خریده و آن را اصلاح کرده وقف گردانید این آیة در باب او نزول یافت امیر المومنین عثمانؓ قبول عمل خویش دریافت الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ثُمَّ لَا يُتْبِعُونَ مَا أَنْفَقُوا مَنًّا وَلَا أَذًى لَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ ۝ موصول با صله مرفوع المحل بر ابتدا است جمله لهم اجرهم عند ربهم خبر مبتدا است و جمله ولا خوف علیهم ولا هم یحزنون عطف است بر لا خوف علیهم این جمله تشبیه جمله الله است بیان قیدی از قیود ... یلند و حکم او را از اطلاق بتقیید بنفی من و اذی می افکنند

شنیدیم اقرار ببلی و آمنت و صدقت لازم نیست لیکن قرار الایقان بالطمینان مطلوبست و از باب مشاهده بیا معونی زبان گشتاد
فرمان آمد چهار پرنده را بگیر تا آخر نقل که گفته شد بحز و بیضاوی روایت کرده اند که طاوس و خروس و زاغ و کبوتر و دیگر کرکس
بجای کرکس بط یا کبوتر گویند گرفت و بسمل و الفت ایشان با خویش پذیرفت و هر یکی را پاره پاره ساخته و پرها با هم بیامیخت
با خون و پرها ایشان آمیخته بر کوهها متفرق داشته و سرهای ایشان بر دست خود نگاه داشته بعد از آن هر یکی را بنام بخواند
خود طلب کرد و برآمدن بسوی خویش آورد و دید که بعض اجزا از آن کوه در آن کوه میرود و می آید تا هر یکی در پیوسته یکی که
مینماید تا آنکه جسمها بهر چهار پرنده چنانکه بود مرتب گشت هر یکی بپای خویش آمد بسر خویش که بر دست ابراهیم بود و پیوست هر چهار از
دست پرید بسوی بر کوهها مذکور رسیدند لقد ابراهیم صلوات الله و سلامه علیه ایشان را چنانچه فرمان بود بسوی خویش دعوت
کرد چون یار دولت دعوت او یافتند بجهت و بشتافتند بسوی او شتافتند و درین آیه نیز تاسید الله ولی الذین آمنوا یخرجهم من الظلمات
الی النور ست و المعنی الم تر الی ابراهیم اذ قال رب ارنی کیف تحیی الموتی کیف اخرجه الله من الظلمات و وصل الی النور

٣٥ ع ٤ وَاعْلَمْ أَنَّ اللّٰهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ ۝ ای واعلم بالایقان والطمینان این جمله تذییل ست معنی آنست بدان
بدرستی خدای عزیز ست یعنی غالب ست هر چه خواهد کند و در هر حالی که خواست او باشد افگند مرده را زنده گرداند زنده را
میراند حکیم ست استوار کار ست میرانیدن و زنده گردانیدن هر دو بحکمت ست و در هر دو اظهار قدرت ست مَثَلُ
الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللّٰهِ كَمَثَلِ حَبَّةٍ أَنْبَتَتْ سَبْعَ
سَنَابِلَ فِي كُلِّ سُنْبُلَةٍ مِائَةُ حَبَّةٍ وَاللّٰهُ يُضَاعِفُ لِمَنْ يَشَاءُ وَاللّٰهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ ۝
این کلام محمول ست بر حذف مضاف از الذین ینفقون ای مثل نفقة الذین ینفقون فی سبیل الله کمثل حبة یا بر حذف مضاف
از حبة ای مثل المنفقین کمثل باذر حبة انبتت سبع سنابل صفت ست مر حبة فی کل سنبلة مائة حبة صفت ست مر
سنابل یا حال ست بحذف ضمیر ای فی کل سنبلة منها و جمله والله یضاعف لمن یشاء تذییل ست و جمله والله واسع علیم
تذییل بعد تذییل ست و جمله مثل الذین ینفقون تا آخر بیان فضیلت انفاق و وعده ثواب منفق ست متصل ست بآیه یا ایها
الذین آمنوا انفقوا مما رزقناکم من قبل و تعلیل ست بر طلب انفاق و دلیل ست یا مستانفه جواب یا شان المنفقین معترضا
که در میانه بود میان دو کلام متصل ردی نمود معنی اینست حال نفقه کسانیکه اموال خود را در راه رضای خدا چون جهاد
و طلب علم و دفع حوایج محتاجان انفاق میکنند و در مقامات خیر و حال بر بندگان خدای تعالی و تقدس را امید میدهند بحال
دانه ایست در زمینی که گویند مثل منفقان مذکور همچو مثل برزیننده دانه ایست که برویاند هفت خوشه را در اسناد انبات
رویانیدن بسوی حبه اسناد مجازی ست از باب اسناد بسوی سبب بود یعنی حبه که برای رستن هفت خوشه که در هر خوشه
صد دانه است سبب شود تحقق مدخول مذکور در مشبه برای صحت تشبیه لازم ندارند تحقق این صورت فرض کافی پندارند این عبارت
از تقاعد منها [illegible] تعالی در دو چند گرداند برای کسیکه [illegible] گرداند بخواهد او خواهد [illegible]

تا هفتصد بتضعیف هزار و چهارصد شود یا کرات بسیار آن مقدار که خواهد تضعیف کند امام ثعلبی از ضحاک رضی الله عنه روایت کرده من اخرج درهما من ماله فی سبیل الله ابتغاء مرضات الله فله فی الدنیا بکل درهم خلف عاجل و الف الف درهم یوم القیامة یعنی هر که درمی از مال خویش بیرون آرد و برای رضای خدای تعالی بمصرفی بسپارد خدای در دنیا خلف آن درهم دهد و اجر مذکور بمال او کم نشود چنانچه در روایت دیگر آمده ما نقص مال من صدقة و هزار هزار درهم در آخرت یابد و اضعاف مضاعفه دریابد و خدای تعالی فراخ عطاست جزا را از قدر عمل بیفزاید در عمل اندک چندان دهد که در شمار بنده در نیاید داناست بمقادیر عمل و خلوص اخلاص در عمل اندک منفقان داند و جزا دادن بر قدر آن و زیادت کردن بران بداند که خواهد تواند در تفسیر آورده در غزوه تبوک لشکر اسلام را تنگی و عسرت پیش آمده بود و هر روز عجز و احتیاج می افزود و بی خرجی و بی طعامی بمثابه رسید که یک خرما دو نفر میخوردند و بعضی وقت یک خرما جماعتی می مکیدند و قلت مراکب بحدی شد که بر یک شتر ده نفر بنوبت سوار می شدند و تنگی آب بحدی رسیده بود که شتر را نحر میکردند و در دکانی او را می فشردند و آبی که از وی میچکید میخوردند و هوا گرم بود و تشنگی صعوبت هلاک می شد و آب از انگشتان پیغمبر صلی الله تعالی علیه و سلم بیرون آمد چون فواره بیرون زد و همه خوردند سیر شدند مراکب را داوند فضیر کردند امیرالمومنین عثمان رضی الله تعالی عنه گفت هر که ساختگی ندارد من او را ساخته گردانم و هر که خرج ندارد او را خرج برسانم پیغمبر صلی الله علیه و سلم فرمود من جهز جیش العسرة فالجنة هر که لشکر عسرت را ساخته گرداند خدای او را به بهشت رساند امیرالمومنین عثمان رضی الله تعالی عنه صد شتر با پالان و جهاز آن آورد بحضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم آنحضرت فرمود من جهز جیش العسرة فله الجنة امیرالمومنین عثمان دویست شتر دیگر با پالان و جهاز دیگر ساخته گردانید و بدرگاه اجابت پناه پیغمبر صلی الله تعالی علیه و سلم رسانید بار دیگر از پیغمبر علیه الصلوة و السلام همین کلام صادر گشت از امیرالمومنین عثمان آوردن سیصد شتر دیگر بحصول پیوست بروایتی هزار دینار دیگر آورد در کنار پیغمبر انداخت دینار را بدین نهج وسیلت آخرت ساخت پیغمبر صلی الله تعالی علیه و سلم درهمهای مذکور را در کنار خویش می جنبانید و محبت او را میان خلق ظاهر میگردانید و میگفت ما ضر عثمان ما عمل بعد الیوم و در تفسیر مغنی آورده که امیرالمومنین عثمان رضی الله تعالی عنه هزار شتر و هزار دینار پیش پیغمبر صلی الله علیه و سلم آورد و عبدالرحمن بن عوف رضی الله تعالی عنه چهار هزار دینار برای تجهیز لشکر تسلیم کرد این آیت در شان ایشان نازل گشت و این آیه در حق ایشان بوعده پیوست و بعضی گویند امیرالمومنین عثمان بئر رومه بمال خویش خریده و آن را اصلاح کرده وقف گردانید این آیه در باب او نزول یافت امیرالمومنین عثمان قبول عمل خویش دریافت الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ثُمَّ لَا يُتْبِعُونَ مَا أَنْفَقُوا مَنًّا وَلَا أَذًى لَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ ○

موصول با صله مرفوع المحل بر ابتدا است جمله لهم اجرهم عند ربهم خبر مبتدا است و جمله و لا خوف علیهم و لا هم یحزنون عطف است بر لا خوف علیهم این جمله تنبیه جمله سابقه است بیان قیدی از قیود میکند و حکم او را از اطلاق بتقیید بقفاء من و اذی می افگند

معنی آنست آنانکه مال خویش را در رضای خدا انفاق کنند پس از پی در نیارند آنچه انفاق کرده اند منتی ننهند و آزاری نرسانند یعنی پس از صدقه در روی او منت ننهادن نگویند که فلان را چنین صدقه داده ایم یا در حق او چنین احسان کرده ایم او ممنون ماست و احسان ما در حق او هویداست و بتکبر پیش نیایند و اهانت ننمایند مر ایشان راست ثواب منفقان نزدیک پروردگار ایشان اضافت اجرهم برای تشریف است یعنی اجر مذکور و ثواب مسطور و نیست هیچ خوفی بر ایشان از عقوبت چون اذیتی را مرتکب نشوند و نه ایشان اندوهگین باشند و از فوت ثواب چون منت ننهادن سبب فوت ثواب نیارند قَوۡلٞ مَّعۡرُوفٞ وَمَغۡفِرَةٌ خَيۡرٞ مِّن صَدَقَةٖ يَتۡبَعُهَآ أَذٗىۗ قول معروف مبتدا است و مغفرت عطف بر وی است و خیر من صدقة خبر مبتدا است یتبعها اذی صفت صدقه است مر منت را این جمله تأکید است مر مضمون تقیید ثواب انفاق و عطا بانتفاء من و اذی هم از این جهت عطف نکرده منقول آورد معنی اینست سخن خوب که آنرا شرع پسندد و طبیعت قبول کند چنانچه سائل را گویند یزیدک الله و یغنیک یا گویند الله یغنیک کرام الناس مقبول یعنی ترا خدای بی نیاز گرداند و بغنا رساند یا گوید ببخشید من مگیر عذر مرا بپذیر یا گوید دست تنگم که خوشی قدم رنجه آرم ان شاء الله تقصیر تو تدارک خواهم کرد و وقت بهتر بواجبی بجا خواهم آورد و باشد آنکه از گفتار و اشباه آن از کردار و مغفرت یعنی عفو کردن از آنچه از سائل بتکرار سوال و التشدید بی تأمل و نادانستن احوال در دل واقع شود و دعا کردن برای او که مرزوق باشد بهتر است از صدقه و عطیه که از پس آن فعلی یا قولی موجب رنجش فقیر بود و سبب آزار سائل شود چنانچه سائل را بگوید یا امی بی شرم لئیمان یا امی بی ننگ از گدائی یاران شرمندگی در انکسار نادادن بهتر است از کردن گشتی و افتخار منت نهادن وَٱللَّهُ غَنِيٌّ حَلِيمٞ ۝ این جمله تذییل است معنی اینست و خدای غنی است از آنکه این چنین صدقه بپذیرد و حلیم است که بر این چنین جرم نگیرد يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ لَا تُبۡطِلُواْ صَدَقَٰتِكُم بِٱلۡمَنِّ وَٱلۡأَذَىٰ كَٱلَّذِي يُنفِقُ مَالَهُۥ رِئَآءَ ٱلنَّاسِ وَلَا يُؤۡمِنُ بِٱللَّهِ وَٱلۡيَوۡمِ ٱلۡأٓخِرِۖ جمله ندائیه است از جهت اهتمام در استماع ما بعد او لا تبطلوا صدقاتکم بالمن والاذی کنایت است از لا تمنوا ولا تؤذوا فتبطل صدقاتکم چنانکه لا ارینکم بالفرس کنایت است از لا تقرب و قوله کالذی ینفق صفت مصدر محذوف است مر لا تبطلوا ای لا تبطلوا ابطالا مثل ابطال الذی ینفق ماله رئاء الناس و رئاء مفعول له است یعنی برای دیدن و ازین که از ثم لا یتبعون ما انفقوا منا ولا اذی فهم شده است معنی اینست ای مومنان باطل مسازید صدقهای خویش را بمنت نهادن و بآزار پیش آمدن بهر کسی که انفاق کند مال خویش را از جهت نمودار مردمان و نه بدیدن ایشان و هیچ کسی که انفاق کند و بخدا و بروز قیامت ایمان نیاورد تشبیه کرده یعنی انفاق کنندگان من و اذی بکسی که انفاق کند بریا و بکسی که انفاق کند و بخدا و بروز قیامت نگرود چنانچه ایشان را از انفاق اجری و ثوابی نبود منفق بمنت نهنده و آزار رساننده را نیز اجری و ثوابی نباشد سوال صدقه ریا کننده اکثر مقرون بمن و اذی است تشبیه کرده صدقه که مقرون با کفر و ریا است بصدقه که لازم آید که مشبه بمن و اذی نیز حبط شود چنانچه ریا

وکفر مذہب حسنہ باشد **جواب** مذہب اہل سنت وجماعت آنست کہ سیئہ مذہب حسنہ نشود و حسنہ بارتکاب سیئہ غیر
کفر نرود ولکن حسنہ شدن صدقہ مشروط بعدم لحوق من واذی ست چنانچہ صوم ونماز بعدم معصیت ریا ست پس سیئہ مذکورہ
مذہب حسنہ نبود بلکہ مانع حسنہ شدن باشد وتحقیق ثواب انفاق بانتفاء لحوق من واذی در آیۃ الذین ینفقون اموالہم فی سبیل اللہ
ثم لا یتبعون ما انفقوا منا ولا اذی لہم اجرہم عند ربہم وتشبیہ انفاق مرائی وکافر در آیۃ کالذی ینفق مالہ رئاء الناس ولا یؤمن
باللہ والیوم الآخر وتمثیل فمثلہ کمثل صفوان علیہ تراب فاصابہ وابل فترکہ صلدا صریح است ودلیل بود کہ صاحب من واذی را از صدقہ
ہیچ ثوابی نباشد از جہت فوت شرط حسنہ شدن نہ از جہت ابطال بعد حسنہ گشتن **جواب دیگر** آنست کہ ابطال
اصل ثواب صدقہ نیست و حسنہ صدقہ باطل نمیگردد ولیکن افزونی ثواب واضعاف اجر ورونق وزیبائی او میرود ودلیل این قول
آنست کہ انفاق مال شک نیست کہ از جہت دفع حاجت محتاجان ست ودر یافتن دل عباد خدا ست این چنین عمل البتہ موجب ثواب
وجزا ست لیکن افزودن ثواب واضعاف اجر موقوف بانتفای من واذی ست اگر من واذی لاحق شود رونق عمل واضعاف
اجر را ببرد در آیۃ الذین ینفقون اموالہم فی سبیل اللہ ثم لا یتبعون ما انفقوا منا ولا اذی لہم اجرہم عند ربہم اضافۃ اجرہم برای
عہد ست معہود اجر متضاعف ومتزاید وانتفای خوف وحزن بود نہ برای اطلاق اجر باشد ونیز آیۃ قول معروف ومغفرۃ
خیر من صدقۃ یتبعہا اذی مثبت آنست کہ صدقہ با اذی ہست صدقہ گشتہ ومحکم استحقاق ثواب بود ست چونکہ اسم التفضیل
مقتضی آنست کہ در مفضل علیہ اصل ثابت باشد اگر در صدقہ اصل خیر نباشد بہتری قول معروف از وی ثابت نشود واما تشبیہ
منفقون با من ولحوق اذی بصدقۃ مرائی وکافر وتمثیل او بحجر املس کہ بر و تراب بود واو را باران بزرگ قطرہ رسد تشبیہ ابطال فضل بابطال
اصل بود یعنی لا تبطلوا افضل ثواب صدقاتکم بالمن والاذی کابطال الذی ینفق مالہ رئاء الناس ولا یؤمن باللہ والیوم الآخر
بالریاء والکفر اصل الثواب باشد این قول بقول اہل سنت وجماعت موفق تر بود وازقول اہل اعتزال کہ ابطال اصل ست دور
باشد **فَمَثَلُهٗ كَمَثَلِ صَفْوَانٍ عَلَيْهِ تُرَابٌ فَاَصَابَهٗ وَابِلٌ فَتَرَكَهٗ**
صَلْدًا این جملہ معترضہ ست برای تمثیل وتاکید ابطال یعنی آنست پس مثل کسی کہ انفاق کند این نوع
انفاق یعنی انفاق مقرون بکفر یا بریا ونفاق بود مثل سنگ لغزان ست کہ نشستہ باران ست بر وی خاکی بودہ باشد پس او را
باران بزرگ قطرہ برسد وتند وتیز بارد او را صاف پاک بی کدورت بگذارد **لَا يَقْدِرُوْنَ عَلٰى شَيْءٍ**
مِّمَّا كَسَبُوْا ای لا یجدون ثواب شیء مما انفقوا این جملہ بیان ست مر تمثیل مذکور را یا حال ست والذی ینفق بمعنی
الذین ہست وافراد ینفق ولا یؤمن از جہت لفظ او ست وجمع لا یقدرون ومما کسبوا از جہت معنی او ست چنانچہ در مثلہم کمثل الذی
استوقد نارا فلما اضاءت ما حولہ ذہب اللہ بنورہم وترکہم فی ظلمات لا یبصرون تحقیق شدہ یعنی ایشان ثواب ہیچ چیز
از آنچہ کسب کردہ اند نیابند ونبینند ادراک جزای ہیچ چیزی از آنچہ انفاق کردہ اند نتوانند **وَاللّٰهُ لَا يَهْدِي**
الْقَوْمَ الْكٰفِرِيْنَ این جملہ تذییل ست یعنی اینست وخدای کافران را یعنی کسانی را کہ کفر [illegible]

وعداوت خواسته وبرای ایشان راحای درد ورنج خواسته رهنمائی نکند و در راه هدی و رشاد نیفگند وَمَثَلُ الَّذِينَ
يُنفِقُونَ أَمْوَالَهُمُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَتَثْبِيتًا
مِّنْ أَنفُسِهِمْ كَمَثَلِ جَنَّةٍ بِرَبْوَةٍ أَصَابَهَا وَابِلٌ
فَآتَتْ أُكُلَهَا ضِعْفَيْنِ فَإِن لَّمْ يُصِبْهَا وَابِلٌ فَطَلٌّ این جمله عطف ست بر جمله فمثله
کمثل صفوان متضمن ست مر تمثیل حال منفقان که انفاق ایشان را سود خواهد کرد و ثمره جزا و ثواب خواهد آورد بر ضد تمثیل
منفقانی که انفاق خود را بمن واذی باطل کنند یا بسمعه وریا و ناگرویدن بخدا مقرون گردانند ابتغاء مرضات الله مفعول
له است مر ینفقون را و تثبیتا من انفسهم عطف ست بر ابتغاء مرضات الله ای تثبیتا لانفسهم علی الاحسان ومنعا عن المن
والاذی والسمعة والریاء والکفر بالله والیوم الآخر کمثل جنة خبر مبتدا است بربوة صفت ست مر جنة بربوة بالفتح والضم را خوانند
بمعنی یکی وانند جمله اصابها وابل صفت ست مر ربوة را صفتی دیگر ست بر جهت فآتت اکلها عطف ست بر اصابها واکل
کلها الاکل بضم کاف وسکون او خوانند بمعنی یکی وانند فان لم یصبها وابل فطل طل مبتدائی ست محذوف الخبر ای فطل یکفیها او یصیبها
و جمله اسمیه جزای شرط است و شرط با جزای خویش عطف ست بر اصابها وابل معنی اینست و مثل کسانیکه مالهای خویش را از جهت
جستن خشنودی خدای و از جهت ثابت داشتن لنفسها خویش بر نیکوئی و احسان و باز داشتن انفاق از من واذی و سائر
اسباب بطلان انفاق میکنند و برای رضای خدا میدهند همچو مثل بستانی ست که کاین در زمین بلند بود و برسد او را باران
بزرگ قطره و اگر باران بزرگ قطره نرسد باریک قطره برسد بوستان مذکور بقرار اینست بستانی در شما صاحب ازان نماید شکسته
نیست که از منفعت باید دریغ و ثمار او دریابد وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ ۝ این جمله تذییل ست
بمعنی اینست وخدای بآنچه شما میکنید بیناست حال عمل شما می بیند برای عمل جزای بگزیند أَيَوَدُّ
أَحَدُكُمْ أَن تَكُونَ لَهُ جَنَّةٌ مِّن نَّخِيلٍ وَأَعْنَابٍ
تَجْرِي مِن تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ لَهُ فِيهَا مِن كُلِّ الثَّمَرَاتِ
وَأَصَابَهُ الْكِبَرُ وَلَهُ ذُرِّيَّةٌ ضُعَفَاءُ فَأَصَابَهَا إِعْصَارٌ فِيهِ نَارٌ
فَاحْتَرَقَتْ كَذَٰلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمُ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ تَتَفَكَّرُونَ ۝ استفهام برای انکار ست ع
ای لا یود احدکم این جمله متصل ست بجمله لا تبطلوا صدقاتکم بالمن والاذی ان تکون له جنة مفعول مرید ست من نخیل واعناب
صفت ست مر جنة جمله تجری من تحتها الانهار و جمله له فیها من کل الثمرات حال ست یا صفتی دیگر ست سوال بود
که از خرما و انگور پیدا شده بود همه میوها حاصل نشود جواب تواند بود که از ثمرات منافع او مراد بود و میوها مراد نباشد
یا گویند مراد همه ثمرات آن بستان ست نه همه ثمرات جهان یا بستانی جامع همه اصناف میوها فرض کنند تعیین نخل و
اعناب را از جهت بزرگی ایشان میان انواع درختان دانند سوال بود من در من کل الثمرات برای تبعیض یا تعمیم

بنا خند و زاید بودن او در اثبات بر قول اخفش که قول مرجوح ست ضعیف بود و درین مذکور چه وجه گویند و از وی کدام
معنی جویند جواب تواند بود که من ابتدائیه دارند بر تقدیر خط من کل الثمرات پندارند و تواند بود من بیانیه باشد
بتقدیر له فیها منافع من کل الثمرات بود یا حمل بر زیادت کنند و بر قول صحیح آنرا شاذ دانند چه کلامی که بیشتر از وضع قاعده
نحو باشد اگر مخالف قاعده کل نحویان یا جمهور ایشان بود شاذ دانند ضعیفش پندارند کلامی که بعد وضع قاعده نحو آید اگر مخالف
کل بود ممتنع دانند و اگر مخالف جمهور باشد ضعیف خوانند و اصابه الکبر حال ست بتقدیر و قد اصابه و قد اصاب صاحب البستان
الکبر و حال و له ذریة حال ست ای ان تکون له جنة و قد اصابه الکبر و له ذریة ضعفاء فاصابها اعصار فیه نار عطف ست بر تکون
له جنة فاحترقت عطف ست بر اصابها اعصار این هر دو ماضی بمعنی مستقبل ست امام زاهد رحمة الله علیه ازین جهت و تعنی اصابها
فاحترقت برسد و بسوزد آورده ایراد صیغه ماضی دلالت بر تحقق وقوع ست چنانچه گویند ار جوان المسئول حصل و ان المأمول حصل
و در پارسی گویند امید ست غرض تحصیل مقصود ست و بتاویل حاصل گشته و نتواند بود که عطف بر اصابه الکبر بود و حال باشد چنانکه
ماضی مثبت وجود واو و قد در حال باید نحو اتیتک و قد طلع الشمس و جاءنی زید و قد غاب ابوه و اصابها عبارت از اعصار و احتراق نار بتقدیر وجود ثمار
بوستان باشد دیگر آنکه جمله و اصابها الا بر احوال بدانند معطوف بر ان تکون له جنة بر حمل هذا المعنی چنانچه صاحب کشاف از قائلی حکایت
کرده پندارند بتقدیر یا صابها اعصار عطف ست بر اصابه الکبر بود یعنی ماضی در ذیل کاوست باشد که بانکار پیوسته که
صنعت مصدر [illegible] چنانچه بیان کذلک یبین الله لکم الآیات لعلکم تتفکرون یعنی لکی تتفکروا متعلق ست بیبین الله
یعنی اینست او دوست دارد یکی از شما یعنی دوست ندارد که باشد مر او را بوستانی از درختان خرما و درختان انگور که روان
بود فرود درختان آن جویها مر او را ست در آن بوستان نصیب از همه ثمرات آن در حال آنکه رسیده است او را کبر سن رسیده
و کار او به پیری و ضعیفی کشیده و مر او را فرزندان ضعیف باشند که کسب و کار نتوانستند و این صعب حالتست کنایتست از
شدت حاجت ست که آنرا گردبادی که در آن آتش ست رسد تا بسوزد و حال آن منفق به منت نهنده و آزار رساننده
ریا کننده و نفاق ورزنده و منفق غیر مؤمن به روز قیامت غیر مؤمن در وقت حاجت سوختن جزای اعمال و نومیدی از تحصیل
آمال بحال صاحب این بوستان ماند و خود او را مانند آدمی داند که نفقه مذکور یا نوع صدقه خود را که از آن امید ثمرات مثوبات
دارد بعمل حقه من و اذی و آفت سمعه و ریا یا بسائر اسباب فساد تا به وقوع کفر و ارتداد به بطلان و ضیاع و خروج از حیز انتفاع
می آرد و توان دانست که چه حسرت بیش آید و چه مقدار اندوه روی نماید هم چنین بیان میکند خدای آیات خویش تا شما
اندیشه و تامل کنید و در تفکر باشید و عمل خویش به من و اذی و سائر مبطلات ابطال مکنید تا در قیامت بحسرت و ندامت مبتلا نگردید

يٰٓاَيُّهَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوْٓا اَنْفِقُوْا مِنْ طَيِّبٰتِ مَا كَسَبْتُمْ وَمِمَّآ اَخْرَجْنَا
لَكُمْ مِّنَ الْاَرْضِ وَلَا تَيَمَّمُوا الْخَبِيْثَ مِنْهُ تُنْفِقُوْنَ وَلَسْتُمْ بِاٰخِذِيْهِ
اِلَّآ اَنْ تُغْمِضُوْا فِيْهِ وَاعْلَمُوْٓا اَنَّ اللّٰهَ غَنِيٌّ حَمِيْدٌ ○ [illegible] انفقوا من طیبات

ما کسبتم بیان قیدی دیگرست از قیود صحت انفاق و صلاحیت او برای انتفاع [illegible] انفاق و آن آنست که انفاق از طیبات
باید از محرمات و مشتبهات [illegible] در حدیث است من تصدق بعدل تمرة من کسب طیب ولا یقبل الله الا الطیب فان
الله یقبلها بیمینه ثم یربیها لصاحبها کما یربی احدکم فلوه حتی تکون مثل الجبل ولا تیمموا الخبیث عطف است بر انفقوا منه متعلق است
بتنفقون [illegible] بیان محل ایشان است که در واقع بود [illegible] فعل ایشان [illegible]
[illegible] حال [illegible] ولستم باخذیه [illegible] واعلموا ان الله غنی حمید [illegible] الخبیث
[illegible] طیبات [illegible] اخرجنا لکم من الارض [illegible] و آن [illegible]
انفاق کنید از طیبات آنچه کسب کرده اید و از آنچه برای شما از زمین بیرون آورده ایم [illegible]
[illegible] کسب شما کرده ایم و مال خبیث را قصد نکنید [illegible] بالخصوص [illegible] نفقه [illegible]
[illegible] اگر [illegible] در [illegible] مال [illegible]
[illegible] مال خبیث [illegible]
[illegible] از طیبات [illegible] از مال [illegible]
[illegible] الی الحق [illegible] انفقوا [illegible] از خبیث [illegible]
[illegible] از مال [illegible] انفاق [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] حرام [illegible]
[illegible] ثمرة [illegible] کسب [illegible]
[illegible] الی النار [illegible] اگر [illegible]
[illegible] از طیبات [illegible] حلال [illegible] انفاق [illegible] مال [illegible]
[illegible] از طیبات [illegible] مال [illegible]
[illegible] مال حرام [illegible] انفاق [illegible]
[illegible] الشیطان یعدکم الفقر ویامرکم بالفحشاء
والله یعدکم مغفرة منه وفضلا [illegible] انفاق [illegible]
[illegible] انفاق [illegible]
والله [illegible]

از کار پسندیده و انفاق باز میدارد و بهر خصلت نکوهیده و بخل و امساک می آید و خدای عز وجل با انفاق وعده مغفرت
خطایا و فضل فیض عطایا میدهد پس گیرد اندر عاقل این یا بیک اتباع وعده خدای کند نه بوعید شیطان خود را در ورطه بخل و امساک
نیفگند وَاللّٰهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ ۝ يُؤْتِي الْحِكْمَةَ مَنْ يَشَاءُ جمله یؤتی الحکمة
خبری دیگر است مر مبتدا یا مبین است مر وسعت رحمت و کمال علم یا دلیل است بر آن و جمله والله واسع علیم تذییل است
چه پند سابق مشعر سعه عطا و مقتضای کمال علم است و داخل حکمت است معنی اینست و خدا فراخ عطا است مر
بندگان خویش و داناست و دانا است بنعمت حکمت یعنی علم حلال و حرام بدهد و توفیق عمل بعلم بخشد از بندگان خود
هر کرا خواهد و عمل بر موجب این علم در مال آنست که در رضای خدا انفاق کنند و آن توشه راه آخرت گردانند از وعید فقر
که شیطان میکند نترسند و بمغفرت و فضل خدا امید میکنند دل بنهند وَمَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ
أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُوا الْأَلْبَابِ ۝ این جمله معترضه است برای مدح حکمت و تنبیه بر
آن نعمت فقد اوتی تعلیل جزاء محذوف است ای و من یؤت الحکمة فلیفرح لانه اوتی خیرا کثیرا الالباب جمع لب بمعنی عقل
آمده مرفوع بر فاعلیت شده و جمله و ما یذکر الا اولوا الالباب تذییل دیگر است معنی اینست و هر کرا داده شود حکمت یعنی
استواری کار و درستی گفتار کرداری چنانچه باید و گفتاری چنانچه شاید یعنی کو شادمان باشد و خرم و خوشحال گردد زیرا که
او خیری کثیر داده شده و نیکی بسیار او را آمده و جز خردمندان پند نگیرند و جز نیکبختان نصیحت نپذیرند سوال در
کتب علم معانی آورده و قاعده وفاقی بیان کرده اصل در استعمال نفی و استثنا آنست که سامع منکر قصر بر وجه اصرار
باشد و اصل در انما آنست که سامع منکر قصر بر وجه اصرار نبود و قصر چیزی که [illegible] را باسباب قبول آنچه عاقلی منکر نیست
همه اهل عقل متفق بر آن اند معنی است استعمال نفی و استثنا بچه وجه بود و حاجت بسوی قصر برای چه باشد و چیزی که قصر مذکور
درین محل نفی و استثنا استعمال کرده در محلی دیگر انما یتذکر اولوا الالباب آورده و هیچ بیان اصرار و عدم اصرار بانکار و عدم
واحد چگونه می آید و صحت این چیز بوجهی نماید جواب است گفته شد و این کلام مفهوم ظاهر که قصر است بکار نیاید بلکه مقصود
این کلام تعریض از آنست که اشرار نابینایان که ایشان پند نمی گیرند الا اولوا الالباب شاید و فرق مذکور در بیان ما و الا و انما
در مقصود قصر است و تعریض مذکور مقصود دیگر است چنانکه در صورت قصد قصر بود و در صورت قصد تعریض [illegible]
وَمَا أَنْفَقْتُمْ مِنْ نَفَقَةٍ أَوْ نَذَرْتُمْ مِنْ نَذْرٍ فَإِنَّ اللّٰهَ يَعْلَمُهُ ما
موصول یا مصدریه شرطیه است یعنی هر چه نفقه کنید معنی شرط مرفوع المحل بر ابتدا است و نذرتم من نذر عطف است بر جمله [illegible]
انفقتم و جمله فان الله یعلمه خبر مبتدا است از جهت تضمن معنی شرط فا در آمده و [illegible] و ما انفقتم تا آخر [illegible]
[illegible] انفاق باشد [illegible] فان الله [illegible] علم [illegible]
[illegible] فان الله [illegible] [illegible]

از نذری کنی عنه کرد جمله با سوی که آورده معنی اینست و آنچه انفاق کنید شما از نفقه بغیر التزام و ایجاب یا آنچه نذر کنید بدان از نذری
یعنی واجب گردانید و لازم گیرید پس بدرستی که خدای تعالی علم خدای شود و خدای عز و جل جزای آن دهد و برین معنی تواند بود که گو
این جمله متضمن تشبیهی دیگر آمده ذکر صدقه غیر منذوره و منذوره را شامل شده و تواند بود که و ما انفقتم من نفقة مشتمل است بر
تقسیمات گذشته باشد و متضمن وعده و وعید و جزا و سزا خیر و شر آن بود یا ذکر صدقه منذوره که مذکور گشته و ذکر او بالا نرفته
برین تقدیر معنی این آیت چنین آید آنچه انفاق کنید از نفقه یا آنچه نذر کنید از نذری از آنچه برای ابتغاء رضای خداست علیم است
من وجه ادنی ست یا مقرون بمن و اذی بود یا متضمن تسمیع و ریا باشد پس بدرستی خدا آن را داند که مقرون بمن و اذی است
یا تسمیع و ریاست یا مقرون بعدم ایمان است در رد شیطان است چنانچه کفار انفاق بنام بتان کنند یا فساد و مال در
معصیت صرف گردانند یا کسی انفاق از مال حرام کند یا از مال خبیث که طبیعت از آن نفرت دارد بدهد یا انفاق از مال طیب برای
رضا کند و ... ناشی از خلوص ایمان باشد در عصیان و در راه شیطان یا نذر تقربی یا نذر معصیتی چنانچه کفار نذر بنام بتان
کنند یا بنابر ظفر بر مسلمانان چون شد پس بدرستی خدای آن را داند جزا دادن و سزا کردن بحسب آن تواند وَمَا لِلظَّالِمِينَ
مِنْ أَنْصَارٍ من انصار اسم ما است من زایده است للظالمین خبر است [illegible] جمله [illegible]
مقرر ست معنی اینست و نیست مر ظالمان را یاری دهندگان و از عذاب بازدارندگان کسی در بازداشتن عذاب خدا
نصرت نتواند کرد و بخلاص و نجاح نتواند آورد و ظلم وضع الشیء فی غیر محله و تجاوز از حد باشد و این در باب انفاق آنست
که انفاق در غیر محل کنند و در غیر مصرف دهند یا در معاصی و مناهی مصروف گردانند یا بی منفعت ضایع کنند یا مال حرام
در انفاق آرند یا کالا [illegible] در [illegible] فقیر دهند یا از [illegible] واجب کم کنند یا انفاق واجب باز دارند یا در نذر [illegible]
[illegible] در [illegible] افکنند یا بمن و اذی و سمعه و ریا باطل گردانند یا در عصیان و راه شیطان مصروف گردانند

إِنْ تُبْدُوا الصَّدَقَاتِ فَنِعِمَّا هِيَ وَإِنْ تُخْفُوهَا وَتُؤْتُوهَا الْفُقَرَاءَ
فَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ وَيُكَفِّرُ عَنْكُمْ مِنْ سَيِّئَاتِكُمْ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ

فنعما هی بکسر نون و کسر عین با سکون آن با اخفاء کسرت تا التقاء ساکنین علی غیر حده نباید و فتح نون و کسر عین خوانده و معنی
را شد و نکفر بنون و جزم و رفع و بیاء و رفع خوانده جزم بعطف بر محل جزا و رفع بر عطف بر مجموع شرط و جزا یا جمله مستانفه
و ذکر و بیا [illegible] متضمن تشبیهی دیگر است مشتمل بر صدقه آشکار و صدقه پنهان معنی اینست اگر آشکارا دهید صدقات
را پس نیکو چیزی است آنکه هم خیر بود و هم دلالت بر خیر باشد [illegible]
[illegible] صدقه [illegible] و اگر پنهان کنید صدقات را پنهان کنید و فقرا را چنانچه کسی نداند
پس آن مر شما را بهتر بود و نیکوتر باشد زیرا که از ریا و سمعه دورتر افتد و بعضی در صدقه فرض آشکارا دادن بهتر دانند
و در صدقه تطوع پنهان کردن خوبتر [illegible] دادن هر دو نوع بهتر است و [illegible]

متوجه است ذالک خیر بود و در پنهان دادن دفع مفسدت ریا و سمعه باشد لیکن چون دفع مفسدت از جلب منفعت اهم دانند
صدقه پنهان را از صدقه آشکارا بهتر پندارند بعضی گویند اگر معروف بسیار نباشد و غنا او پوشیده بود فضل اخفاء صدقه
اکثر است و اگر غنا ظاهر بود آشکارا دادن بهتر است و از شما و سیئات دور کند یعنی گناهان را از آن کم گرداند و خدا انچه بکار
میکنید آگاه باشد پنهان و آشکارا هر دو بعلم متصل بود و صدقه آشکارا و پنهان را داند و هیچ از وی پنهان نماند لیس
علیک هداهم ولکن الله یهدی من یشاء روایت کرده اند اسماء بنت ابوبکر صدیق
رضی الله تعالی عنهما مادر مشرکه داشت بر وی آمد و عطا می خواست از جهت کفر او نا دادن صواب ندید پیش پیغمبر صلی الله
تعالی علیه و سلم قصه گفت و حکم این عمل باز جست پیغمبر در جواب توقف کرد و جبرئیل علیه السلام این آیه آورد و بعضی گویند
او را اسماء نام کرده در مدینه پیش اسماء آمد و هدایا آورد و اسماء از جهت کفر او هدایا قبول نکرد از پرسیدن پیغمبر علیه السلام چاره
ندید ایشان قضیه مذکور از پیغمبر علیه السلام پرسید پیغمبر صلی الله تعالی علیه و سلم در جواب توقف کرد و جبرئیل علیه السلام این آیه
آورد و بروایت اولی با ذکر صدقات و نفقات موافق است و این روایه سیاق را غیر لایق است و بعضی گویند در آغاز اسلام
مسلمانان فقرا اهل کتاب را و کافران را صدقات نمیدادند بعد قوت اسلام و عدم دادن کفار دل بر اسلام
ننهادند برای تجویز تصدق بر کافران این آیه نازل گشت و حکم تجویز تصدق به آیات پیوسته و این جمله معترضه یا
اعتراض او برای بیان حکم مذکور بود یعنی انیست هدایت یافتن ایشان تعلق بتو ندارد هر کرا خدا خواهد در هدایت آرد
تا دادن صدقه چه سود کند و باز داشتن صدقه از ایشان چه فائده دهد این آیه تا بدین معنی تقسیم دیگر را در باب صدقه
متضمن بود و بیان تجویز تصدق بر مؤمن و کافر باشد که علما صدقه تطوع بر کفار فقیر جائز دارند لیکن ایشان را صدقه
زکوة نه پندارند لقمه از سگ و گربه دریغ نمیدارند از آدمی محتاج چگونه باز دارند پیغمبر صلی الله تعالی علیه و سلم فرموده
فی کل کبد حری اجر در هر جگری تشنه اجر آب دادن و سیراب کردن ثابت است و منفعت نفع رسانیدن بهر که باشد
از فواید است در حدیث است ان امرأة بغیا رأت کلبا فی یوم حار یطیف ببئر قد ادلع لسانه من العطش فنزعت له
بموقها فغفر لها وما تنفقوا من خیر فلانفسکم این جمله عطف است بر شرطیه سابقه برای تجویز
تصدق در حق مؤمن و کافر و بر بودن آن نافع مر آن نفس متصدقان و قصر آن بر ابتغاء رضای خدا و توفیه ثواب ایشان
معنی انیست و انچه انفاق کنید از مال برای نفسهای شماست منفعت آن شما راست یعنی هم شما را نافع است و منفعت
آن بسوی شما راجع است وما تنفقون الا ابتغاء وجه الله الا ابتغاء وجه الله مستثنی مفرغ است
مفعول له است ای وما تنفقوا لشیء الا ابتغاء رضی الله و این جمله حال است معنی انیست و حال انیست که انفاق نمیکنید
شما مگر از جهت طلب رضای خدا این کلام خبر است بمعنی نهی ای لا تنفقوا الا ابتغاء مرضات الله و اگر خبر باشد بر عموم است
مخصوص بصحابه بود وما تنفقوا من خیر یوف الیکم ما تنفقوا شرطیه است و یوف الیکم جزا

وخبر است هر دو مجزوم بکلمهٔ ما ست و جمله معترضه است برای بیان توفیهٔ جزاء انفاق یعنی آنچه شما از مال انفاق کنید شما عوض و ثواب آن بر سبیل کمال یابید **وَأَنتُمْ لَا تُظْلَمُونَ ○** این جمله تذییل ست یعنی و نیست شما مظلوم نخواهید بدینکه کل ثواب عمل یا بعض آن نیابید **لِلْفُقَرَاءِ الَّذِينَ أُحْصِرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ لَا يَسْتَطِيعُونَ ضَرْبًا فِي الْأَرْضِ يَحْسَبُهُمُ الْجَاهِلُ أَغْنِيَاءَ مِنَ التَّعَفُّفِ** یحسبهم بکسر سین و بفتح او خوانند و معنی یکی دانند للفقرا خبر مبتدا محذوف ست ای صدقاتکم للفقرا الی آخره و این جمله برای بیان مصارف معترضه است لا یستطیعون حال ست یا جمله مبینه یا مستانفه احصروا و جمله یحسبهم الجاهل حال ست از فاعل احصروا کنایت ست از کتمان فقر و ستر احتیاج بر آن مشابه که جاهل مشاهدهٔ حال ایشان ایشان را غنی پندارد و در معرض فقر و احتیاج نیارد سوال لام برای اختصاص ست و بالا صدقه را برای مومن و کافر سایغ داشته و از روی مصرف عام گفته میان تخصیص و تعمیم توفیق چگونه آید و وجه جمعست آن چه نوع روی نماید جواب تعمیم بر وجه جواز بود و تخصیص بر وجه اولویت باشد تعارض نیاید و توفیق روی نماید یعنی انفقوا صدقات مر فقرا راست که باز داشته شده اند از اکتساب معاش در کار خدای یعنی در استعمال امور جهاد و اشتغال باعمال غزا نمیتوانند رفتن و سیر کردن برای تجارت و کسب در زمینها از جهت استیعاب در کارهای دین و دین غافل باشند یعنی پندارند در معرض فقر و احتیاج نیارند از جهت آنکه ایشان تعفف دارند خود را در معرض سوال نمی آرند فقر خود می پوشند و در ستر حال می کوشند **تَعْرِفُهُم بِسِيمَاهُمْ** این جمله مستانفه است چنانستی که سائل گفته کیف یعرفون مع حسبانهم اغنیا فقیل تعرفهم بسیماهم یعنی و نیست بشناسی فقر ایشان را بدریافتن نشانی فقر از زردی رنگ و لاغری تنها و خشکی لب و سستی قوای بدن **لَا يَسْأَلُونَ النَّاسَ إِلْحَافًا** ط این جمله حال ست از مفعول تعرفهم یا جمله مستانفه مر مضمون آنرا و الحافا مصدر نوعی ای لا یسالون سوال الحاف یا حال ست ای لا یسالون ذوی الحاف یعنی نمیکنند سوال بر طریق الحاح یعنی خود را در خواری و زاری نمی افگنند یعنی اگر حاجت بسوی سوال می افتد و از مسالت چاره نمی باشد سوال بر وجه عزت و اعلام بحال خویش و تحیر مسئول میان دادن و نا دادن می کنند و در الحاح و زاری و لازم گرفتن و نا گذشتن در خواری خود افگنند و بعضی گویند نفی اصل سوال ست یعنی ایشان را نه سوال بود نه الحاح باشد و بعضی گویند فقرا مذکور اصحاب صفه اند که از مهاجران قریش چهار صد تن بودند در طلب دین کوشش می نمودند ایشان را در مدینه قرابتی نبود اشته بودند دل بر حاصل کردن خانه نگماشته بر صفهٔ مسجد رسول صلی الله تعالی علیه وسلم میماندند و قرآن مجید میخواندند هر سریه که پیغمبر صلی الله علیه وسلم جای نامزد کردی ایشان برابر سرفتند فقیران صابر وار بخشیده بر دنیا هیچ وجهی نمی نمودند بنا فقر می نشستند که برای قوت خسته خرما که بر راه ها افتاده بود می چیدند آنرا کوفته و نرم کرده سپید اشته بودند و آن سبب جمع می ساختند و با هماسی [illegible] آلوده [illegible] که در [illegible] افتاده بود یافتند آنرا [illegible] شسته پاک کرده میخوردند

مرقع خویش میکردند و از آن عورت خویش می پوشیدند و در حصول دنیا سعی کوشیدند گاهی از فقر شکایت نکردند با وجود
با خویش نگفتندی فقر را فخر خویش می دانستند و آنرا سوغات از حضرت خواهش می نمودند این همه مشقت از صحبت و شوق صحبت
پیغمبر صلی الله تعالی علیه و سلم می کشیدند و ایشان هر سخن که از صحبت تحصیل می کردند روی جهاد [illegible] گشتندی لطف
کسی [illegible] [illegible] سبحان [illegible] با انکه [illegible] [illegible] فقیر [illegible]
عالم [illegible] [illegible] [illegible] شاهی [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
یا مسکانی [illegible] خوار [illegible] [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
و ما تنفقوا من خیر فان الله به علیم ○ [illegible]
[illegible] انفاق [illegible]
[illegible]
الذین ینفقون اموالهم باللیل و النهار سرا و علانیة فلهم اجرهم
عند ربهم و لا خوف علیهم و لا هم یحزنون ○ [illegible]
[illegible] انفاق [illegible]
[illegible] سر و علانیة [illegible]
[illegible] اموال خویش [illegible]
انفاق [illegible]
[illegible]

از چیزی نمی ترسند و نه ایشان اندوهگین باشند که انفاق کاری پسندیده و تصدق عملی گزیده است خاصه که با او منت و اذی منضم نشود و استدامت و استقامت با او مقرون گردد قال علیه السلام احب الاعمال الی الله ادومها وان قل سوال بچه حکم لهم اجرهم عند ربهم و در آیت الذین ینفقون اموالهم فی سبیل الله در خبر فا نه آورده و درین آیه در خبر یعنی در فلهم اجرهم فا آورد میان دو محل فرق چه بود در آوردن و نا آوردن فا نکته چه باشد جواب فا در خبر مبتدا وقتی آید که مبتدا متضمن معنی شرط باشد و آن در مبتدائی است که موصول یا موصوف بفعل یا ظرف بود و متضمن سببیت و عموم باشد و اجر که در آیه الذین ینفقون اموالهم فی سبیل الله ثم لا یتبعون ما انفقوا منا ولا اذی لهم اجرهم عند ربهم آمده بعد ذکر اجر متضاعف که در آیه سابقه مذکور بود محمول بر عهد شده و علی هذا اجر مسبب نبود از جهت انتفاء سببیت فا در نیاید و درین آیه بیان اصل اجر صدقه پنهان و آشکار است و عمل برای اصل اجر سبب بود بر قول معتزله سبب حقیقی و بر قول اهل سنت و جماعت سبب جعلی باشد چون سببیت درست آید فا در خبر در آید سوال بر مذهب امام ابوالحسن اشعری اعمال برای ثواب و عقاب اصلا سبب نیست بر قول او با انتفاء سببیت آوردن فا بچه معنی است جواب بر مذهب اشعری فا را برای استعارت تبعیه حمل کنند ترتب حکم را بر امارت بترتب حکم مسبب بر سبب تشبیه کرده اند بعده استعمال فا را که موضوع است برای ترتب مسبب بر سبب بجهت استعارت بر ترتب حکم بر امارت او سایغ میدارند الذین یاکلون الربوا

لا یقومون الا کما یقوم الذی یتخبطه الشیطن من المس

موصول با صله مرفوع المحل برابتدا است جمله لا یقومون تا آخر خبر مبتدا است الا کما یقوم استثنا مفرغ است و ما در مصدریه است الذی یتخبطه الشیطان فاعل است مر یقوم فعل را و بتاویل مصدر مجرور بکاف است و جار و مجرور صفت است مر مصدر محذوف را ای لا یقومون قیاما الا قیاما مثل قیام الذی یتخبطه الشیطان من المس و من المس متعلق است بلا یقومون یا بیقوم و مس در لغت جنون است چه ممسوس مرد فلان ممسوس معنی مجنون است در آیات سابقه تحریض بر صرف مال برای مثوبت اخروی کرده و درین آیه حکم صرف مال برای منفعت دنیاوی بر وجه ربوا ابتغاء زیادتی محض خالی از عوض در بیان آورد انفاق مامور به گشته و صرف مال بر وجه ربوا منهی عنه است تا گویند در آیات سابقه که ذکر انفاق و صرف کردن مال برای مثوبت اخروی بود از ایشان صرف کردن مال برای تفسیح و نشو بر وجه ربوا موجود سوال هنوز لیکن بر بیان الربوا سوال مقصد از دادن ربوا بود و جواب که از ایشان ستدن و خوردن آنست سوال [illegible] از اسباب و مسببات حکم وارد تلقی سائل بغیر ما یترقب پندارند چنانچه در دنیا [illegible] الا [illegible] للناس گفته اند در سیاق [illegible] تا والذین ینفقون قل ان [illegible] فللوالدین و الاقربین [illegible] معنی آنست آنکس که ربوا میخورد [illegible] از گور بر انگیخته [illegible] کسی که شیطان او را آسیب زده و عقل او را [illegible] تباه سازد یعنی [illegible] ایشان [illegible] گردد [illegible] ایشان [illegible] میکنند [illegible]

وقف لازم

ربوا خواران در صحرای قیامت آن باشد و نشان ایشان این بود [illegible] ذٰلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوٓا إِنَّمَا الْبَيْعُ مِثْلُ الرِّبٰوا جمله انما البیع مثل الربوا مقول قالوا است [illegible] قالوا خبر آن است [illegible] مبتدا محذوف است یا در محل رفع خبر مبتدا است و ذلک مرفوع المحل بر ابتدا است و [illegible] مبتدا است برای اکل ربوا یعنی عقاب مذکور برای اکلهم الربوا و العقاب المذکور بسبب انهم استحلوا الربوا حیث قالوا انما البیع [illegible] الربوا [illegible] اینست چنانکه صاحب کشاف گفته ای سبب بکون ذلک فقیل ذلک بانهم قالوا [illegible] اینست آنکه [illegible] ایشان بجهت آن است استحقاق عقاب مذکور آنست که ایشان ربوا را که حرام است حلال پنداشتند [illegible] تشبیه ربوا داشتند و این تشبیه مقلوب است از جهت مبالغه چنانچه در بعض نسخ [illegible] در قول شاعر و بیده الصباح [illegible] الخلیفه یعنی [illegible] بدان رفته اند نیز آنکه سخن در ربوا است [illegible] این بودی که گویند انما الربوا مثل البیع از مبالغه قلب کرده ربوا را در حل بمثابه رسانیده اند که بیع را بوی تشبیه کردند وَأَحَلَّ اللّٰهُ الْبَيْعَ وَحَرَّمَ الرِّبٰوا این جمله حالیست بتقدیر قد و حرم الربوا عطف است بر احل [illegible] اینست بدرستی خدا بیع را حلال ساخته و ربوا را حرام ساخته چون ایشان حکم خدا را مخالفت کنند لاجرم سزاوار این عقوبت باشند فَمَنْ جَآءَهٗ مَوْعِظَةٌ مِّنْ رَّبِّهٖ فَانْتَهٰى فَلَهٗ مَا سَلَفَ [illegible] من مرفوع المحل است بر ابتدا و جمله [illegible] او است خبر او است فانتهی عطف است بر جاءه من عند الله [illegible] خبر است [illegible] است بر جمله الذین یاکلون الربوا معنی اینست پس هر که او را از پروردگار او نهی بعد اسلام بیاید پس او باز ایستد از خوردن ربوا پس سبب آن باز ایستادن آنچه گذشته است از ستدن ربوا مر او را آمرزیده شود و نیز آنچه در کفر کرده بود بسبب اسلام محو یافته بود و آنچه در اسلام پیش از ورود نهی کرده است از جهت جهل معذور باشد چه اگر کافری در دار حرب مسلمان شود و پیش از رسیدن شرع در عمل بخلاف شرایع دین معذور میدارند پس [illegible] پیش از نزول نهی شریعت بطریق اولی معذور میدارند وَأَمْرُهٗٓ إِلَى اللّٰهِ این جمله عطف است بر فله ما سلف معنی اینست و کار او در آینده مفوض است سوی ارادت خداست و معلق بمشیت حق [illegible] اگر خواهد [illegible] اگر خواهد باز در گناه آرد وَمَنْ عَادَ فَأُولٰٓئِكَ أَصْحٰبُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خٰلِدُوْنَ [illegible] مبتدا است [illegible] خبر [illegible] معنی اینست و کسانیکه بعد از توبه سوی اکل ربوا باز گردند از اعتقاد [illegible] پس ایشان [illegible] گان اند سوی اکل ربوا باستحلال آن اصحاب دوزخند ایشان [illegible] باشند بدانکه ربوا بلغت فضل است و [illegible] فضل حرام نبود زیرا آنچه مقصود از بیع نیست اگر مطلق فضل حرام کرده [illegible] بیع [illegible] باشد و آن محتاج [illegible] بیان رسول است بحدیث اشیاء ستة [illegible] بالبر والتمر بالتمر والملح بالملح والفضة بالفضة والذهب بالذهب مثلا بمثل یدا بید و فضل ربوا [illegible] بیان رسول صلی الله تعالی علیه وسلم

[illegible] ست نزدیک امام ابو حنیفه رضی الله عنه ربوا در بیع مقدرات متجانسه فضل احد البدلین ست و علت تحریم خلو فضل در قدر
از عوض در بیع متجانسین ست چنانچه اگر یک کیل گندم بدو کیل گندم بفروشند یک کیل گندم با یک کیل گندم در صورت
و معنی برابر شود لاجرم فضل برابر بی عوض بود امام مالک ربوا متجانسین از مقتات و مدخر مقید میگرداند و حرمت فضل
مخصوص بمعظم اموال که مقتات و مدخر ست میداند و نزدیک امام شافعی ربوا مخصوص مطعومات و اثمان ست زیرا که معظم
اموال همان ست و در عقد ربوا که قایم بعاقدین ست دهنده و ستاننده هر دو گناهکار میشوند و هر دو عاصی میگردند بلکه کاتب
و شاهد نیز در گناهکاری داخل میشوند و هر یکی از ایشان آثم میگردد و در حدیث آمده است لعن الله الربی والمربی والکاتب والشاهد
و در تفسیر از ابن مسعود رضی الله تعالی عنه مرویست آکل الربوا و موکله و کاتبه و شاهده ملعون علی لسان محمد
صلی الله تعالی علیه و سلم و نیز در حدیث آمده اذا اراد الله بقوم هلاکا ظهر فیهم الربوا یعنی چون خدای تعالی هلاک قومی خواهد
میان ایشان ربوا پیدا می آرد یعنی ربوا میان ایشان شایع شود و شوم آن سبب هلاکی ایشان گردد **یَمْحَقُ اللّٰهُ**
الرِّبٰوا این جمله تقریر و تشدید ربوا ست معنی اینست خدای تعالی مال ربوا را محو کند و ناپیدا گرداند گفته اند
مال ربوا در غیر محل خرج شود یا بجای دیگر برود و اگر بماند بر ورثه او نپاید و مالی غیر مبارک ست کسی را مبارک نباید یا مالی که بیاید خیر
از وی نیز برکت برخیزد **وَیُرْبِی الصَّدَقٰتِ** عطف ست بر یمحق الله الربوا معنی اینست و بیفزاید خدای عز و جل
صدقات را بافزودن برکات یعنی صدقات را مضاعف گرداند صدقه یکخرما یا لقمه را بکوه رساند ذکر صدقات با ذکر ربوا
از قبیل ذکر ضد بعد ضد بود و تقریر شیء ببیان ضد او باشد چه بحسن صدقه قباحت ربوا ظاهر گردد و قباحت ربوا بحسن صدقه
هویدا شود و چه ربوا از روی ظاهر سبب افزونی مال ست و آن در واقع کم شدن مال و افزونی وبال ست که در کم شدن
همچو محاق ماه ناپیدا گردد و بتدریج ناچیز و نابوده شود و صدقات از روی ظاهر سبب کم شدن مال ست و آن
در واقع سبب افزونی کمال ست در دنیا عوض می یابد قال علیه السلام ما نقص مال من صدقة یا نقصت زکوة من مال
قط و در آخرت اضعاف مضاعفه می ستاند کما جاء فی الخبر من تصدق بعدل تمرة من کسب طیب و لا یقبل الله الا الطیب
فان الله یقبلها بیمینه ثم یربیها لصاحبها کما یربی احدکم فلوه حتی یکون مثل الجبل **وَاللّٰهُ لَا یُحِبُّ کُلَّ**
کَفَّارٍ اَثِیْمٍ ۝ این جمله تذییل ست ظاهر این کلام نفی شمول ست اینجا بدلیل شمول نفی ثابت شده معنی اینست
و خدا دوست ندارد کسی را که کفران نعمت بسیار ورزد و اسباب بزه کاری را مرتکب شود و تواند بود که از کفار مذکور کفر
باستحلال ربوا و از اثیم اکل آن مراد شود و معنی کل مستحل للربوا آکل له باشد **اِنَّ الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا وَعَمِلُوا**
الصّٰلِحٰتِ وَاَقَامُوا الصَّلٰوةَ وَاٰتَوُا الزَّکٰوةَ لَهُمْ اَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ
وَلَا خَوْفٌ عَلَیْهِمْ وَلَا هُمْ یَحْزَنُوْنَ ۝ جمله والله لا یحب کل کفار اثیم که متضمن کفارست تلویح
بر محبوب بودن مومنان و ستایش ایشان ست بتقدیم تلویح مانع را تعریض بمنزله سائل از حال مومنان کرد جمله

و مفعول آورد و معنی اینست بدرستی آنکسانیکه ایمان آورده اند و عمل صالح کردند و نماز بپا داشتند و زکوة مال دادند مر ایشان راست ثواب آن متعلق بعلم پروردگار ایشان و هیچ خوفی بر ایشان نبود و ایشان را اندوهی نباشد بدانکه ایمان که اصل عبادتست باعث رضای حق شود و جمله اعمال صالح میسر آید علی الخصوص نماز که اصل عبادات بدنی است بحصول پیوست و زکوة که اصل عبادات مالیست بحصول موصول گشت برای عذابی سببی نماند و برای حزن جهتی باقی نماند پس خوف عذاب نبود و محزون نشود سوال در اتفاق همین جزا ذکر کرده و در بیان جزا او همین عبارت آورده با آنکه عمل مساوی جزا سائر اعمال دیگر نبود و بعضی با کل جمیع مساوی شود جواب توان بود که فضل بعض مساوی اصل ثواب کل اعمال باشد چنانچه فضل ثواب سوره فاتحه را بفضل ثواب و فضل قراءة سوره اخلاص را برابر بثلث قراءة کل قرآن گفته اند و ثواب دو رکعت نماز بر ثواب تمام شب دانسته اند يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَذَرُوا مَا بَقِيَ مِنَ الرِّبَا إِن كُنتُم مُّؤْمِنِينَ ۝ این آیه بیان میکند که ربوا که در حالة کفر معهود بود آنرا بعد ایشان مسلمان شدند و آنرا ترک باید نمود آنچه انشا آن دانند بدین وجه این جمله مقرر مضمون جمله یمحق الله الربوا بود و موکد او باشد یا گوئیم امر بتقوی نهی است از همه معاصی از ترک اوامر و فعل مناهی و ذروا ما بقی من الربوا مضمون آن نهی است از القای ربوا که در جاهلیت بود و پیش از اسلام روی نموده و این کنایه از نهی ابتداء ربوا و انشاء آن در اسلام بسبیل ذکر خاص بعد عام است و تخصیص نهی از ربوا بعد التعمیم و ذکر او بکنایت که ابلغ است از تصریح دال است بر آنکه در شان او کمال اهتمام است بر وجه مقرر مضمون الذین یاکلون الربوا تا آخر باشد و موکد معنی او بود و روایت کرده اند جماعتی از بنی ثقیف بر بنی مغیره ربوا خویش که بر ایشان داشتند مطالبه میکردند و ایشان را در مواخذه و مقاسمه می آوردند و میگفتند این ربوا پیش از تحریم بوده و پیش از اسلام روی نموده در شان ایشان این آیه نازل گشت و این نظم بیان چیست معنی ای ای مومنان از خدا بترسید و آنچه باقی مانده است بر مردمان از محلی ربوا گذر بگذارید اگر هستید شما ثابت در ایمان و راسخ در ایقان فَإِن لَّمْ تَفْعَلُوا فَأْذَنُوا بِحَرْبٍ مِّنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ جمله شرطیه عطف است بجمله ذروا ما بقی من الربوا و این شرطیه که جزا او انشا است در حکم انشا است و تنکیر حرب برای تعظیم است فاذنوا یعنی بر صیغه امر از اذن یاذن بمعنی علم بعلم خوانده و بعضی از باب ایذان بمعنی اعلام خوانند ای فان لم تفعلوا ما امرتم به من ترک ما بقی من الربوا و لم تمتثلوا هذا الامر اعنی قوله و ذروا ما بقی من الربوا فاعلموا او فاعلموا بحرب عظیم من الله و رسوله فی ترک امتثال امره و جزا بحرکم علی الشرط ترک امتثال امره معنی اینست پس اگر نکنید شما این کار را یعنی ترک دادن باقی ربوا پس بدانید و آگاه باشید یا گوئید مخالفان را اعلام کنید بواقع شدن حربی عظیم بسبب شما در ترک امتثال امر خدا و رسول خدا وَإِن تُبْتُمْ فَلَكُمْ رُءُوسُ أَمْوَالِكُمْ لَا تَظْلِمُونَ وَلَا تُظْلَمُونَ ۝ این شرطیه عطف است بر شرطیه سابقه و جمله لا تظلمون تفصیل است و جمله استینافی است راس مال

در ایشان سبب ست یعنی اینست که اگر شما از ربوا توبه کنید واستیفای باقی ست ازربوا اعراض نمائید مرکب در بیع پس مر شما راست سرمالهای شما بی سود اموال
خویش بود واستحقاق اصل مالی که داده بود بغیر زیادت باشد تا با ستدن زیادت ظالم نباشید به بستدن اصل مال شما مظلوم نگردید
وَإِنْ كَانَ ذُو عُسْرَةٍ فَنَظِرَةٌ إِلَىٰ مَيْسَرَةٍ ۚ میسره بفتح سین و ضم او خوانده اند یعنی یکی واقع کان تامه است
فنظرة خبر مبتدای محذوفست ای فالامر او حکمه النظار الی آخره یا مبتدا است محذوف الخبر ای فعلا انظار الی میسرة این شرطیه
عطف ست بر شرطیه سابقه یعنی اینست واگر باشد مدیون خداوند عسرت وتنگی پس حکم او مهلت است تا او را ست مهلت
دادن تا حصول غنا وَأَنْ تَصَدَّقُوا خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ ۝
وان تصدقوا یعنی ان تتصدقوا ان تصدقوا مبتدا است خیر خبر مبتدا است تصدقوا بتشدید صاد بر وزن تطیروا بادغام تا در صاد خوانده اند واین ابلغ ازو
دانسته وجمله معطوف ست بر جزاء مذکور ان کنتم تعلمون شرطی ست مستغنی از جزا اکتفا بما معنی یعنی اینست و تصدق کردن
شما در حق مدیون فقیر و باز آمدن از راس مال مر شما را بهتر بود و از مهلت دادن بهتر باشد. واگر شما از اهل دانش باشید ثواب
تصدق دانید که اگر بخشید وازعین مال بر فقیر یکی بده و یا یکی بفقیر واحد اندا آن تا انتها ار که خدا خواهد بیابید رسول
در حدیث من انظر معسرا او وضع له اظله الله تحت ظل عرشه یوم لا ظل الا ظله انظار و تصدق را یک جزا ذکر کرده و حکم
هر دو یکسان آورده و در آیه مذکوره میان ایشان فرق نهاده و تصدق را بر انظار فضل داده حدیث مخالف این آیت نماید
توفیق میان ایشان چگونه آید جواب تواند بود که این جزاء مشترک بود و جزاء مختص بتصدق که موجب فضل او ست چیزی
دیگر باشد میان ایشان معارضه نبود و سوال وارد نشود وَاتَّقُوا يَوْمًا تُرْجَعُونَ فِيهِ إِلَى اللَّهِ
ثُمَّ تُوَفَّىٰ كُلُّ نَفْسٍ مَّا كَسَبَتْ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ ۝ این عطف ست بر امر و اتقوا مقید یوما ع ۳۸ ۸
مفعول واتقوا ست جمله ترجعون با صیغه مضارع معروف از باب ضرب مشتق از رجع و ترجعون صیغه مجهول از رجع صفت ست
مر یوما ثم توفی کل النفس ما کسبت عطف ست بر ترجعون و تقدیم مسند الیه بر خبر فعلی برای تقوی ست ای وهم لا یظلمون البتة الا تنقص
فی مثوبة الحسنات و زیادة فی عقوبة السیئات و جمله وهم لا یظلمون تذییل ست از ابن عباس رضی الله تعالی عنهما است
آخرین آیات قرآن در نزول این آیتست یعنی گفته اند بعد نزول این آیت پیغمبر صلی الله تعالی علیه وسلم ساعت
بعضی گویند هشت روز و بعضی گویند بیست و دیگر هفت و بعضی گویند هشتاد و یک روز زنده بود لیکن روایه حیات پیغمبر بعد نزول
این آیه هفت روز بیش بعضی ازان ارجح نبود یعنی اینست و بترسید از روزیکه بازگردانیده شوید در ان روز بسوی حساب
خدا پس تمام داده شود هر نفسی جزای آنچه کسب کرده است از کارهای نیک و عملهای ناسزا و ایشان ستم کرده نشوند
یعنی از حق ایشان نقصان ثواب و زیادت عقاب نکنند يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا تَدَايَنْتُمْ بِدَيْنٍ
إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى فَاكْتُبُوهُ ۚ عقد مداینه با اجل مسمی ملحق بالانفاق باشد از جهت تضمن منفعت
تاخیر مطالبه انفاق از باب تفضل و احسان بود بدین مناسبت عقد مداینه را در ذیل ذکر انفاق ذکر کرد لیکن از انـ

تا این مقام ملابست بیان بطول کلام منجر شد آورد چنانچه در ان الذین کفروا سواء علیهم ءانذرتهم ام لم تنذرهم گفته اند و وجوه بیشمار
تا حصر نعمت بعد وجوه بود تنها شعبه بر فضل از جهت تباین بمقام رفته اند و بعضی گویند ابن عباس رضی الله تعالی عنهما گفته حق
سبحانه و تعالی چون ربوا را حرام کرده سلم را مقید باجل ورا اباحت آورد و در باب بیع بمهلت آیه مذکوره که اطول
آیات قرآن ست فرستاد و حکمتها موجل را برقواعد مسده بنا دهنا دادانیه که عبارت از عقد سلم کرده بدین مناسبت بعد
آیه ربوا مذکور شده فاکتبوه امر ست مر جماعت متداینان که و اسناد مجازی ست از باب اسناد فعل با مور ایشان ست سوی
ایشان بمعنی انیست ای مومنان چون خرید و فروخت بدین تا مهلتی معلوم کنید و اصدا البدلین که در نسخی تا جیل او
آمده متعلق بمهلتی گردانید قباله مذکور بمهلت کسی ابنویسند فرمایند تا وثیقه بود و وقت حاجت حجت شود سوال تداین
بغیر دین نباشد در ذکر بعد ذکر تداین چه فائده بود جواب مقصود بیان حکم اجل ست که مؤجل دین ست نه تداین
اگر بدین ذکر نکنند اجل صفت تداین افتد بدین ذکر کرد تا اجل صفت دین شود **ولیکتب بینکم**
کاتب بالعدل بالعدل متعلق ست بکاتب ای کاتب متلبس بالعدل بائنون عن الجور یکتب بالاحتیاط و یکتب
با اتفقوا علیه اذ فی الکتابه فیه مکین ان یعمل القاضی بقول المخالف فلا یفید الکتابه و این جمله صفت است برای بیان کیفیت
کتابت ای ولیکتب بعقد اجری ابینکم کاتب بالعدل بمعنی انیست و که بنویسد عقدی و مهلتی را که جاری ست میان
شما بعدل کاتبی از اهل علم و فضل یعنی بر موجب شرع در دین و راستی و درستی بر وجه متفق علیه بینکم چه در مختلف فیه
ممکن بود که قاضی بر قول مخالف عمل کند کتابت را در بطلان افگند **ولا یاب کاتب ان یکتب کما**
علمه الله ولا یاب نهی غائب ست کاتب فاعل اوست ان یکتب مفعول ست کما علمه الله صفت مصدر
محذوف ست و جمله معطوف ست بر فلیکتب بمعنی انیست و ابا نکند و سر باز نزند کاتبی یعنی هر که صنعت کتابت داند
از کتابت توانند از نیکه بنویسد چنانچه خدا تعالی تعلیم کرده است او را از سنن کتابت خطوط و قبالات و [illegible]
و امثال این از حوالات و کفالات یعنی او را نشاید که از کتابت امتناع نماید و یا وجود قدرت این کار را ملتزم شود و امید
فلیکتب فا سببیه ست بمعنی انیست چون از کتابت ابا ننماید و سر باز نزند پس باید که بنویسد و آداب دل
بر نا شنیدن سوال بالا و لیکتب بینکم کاتب گفته بود و این جا نیز امر فلیکتب کتابت فرمود چون هر دو امر بکتابت
مر کاتب را بعدل و حق بود تکرار آید بکلام مکرر نباید جواب امر اول راجع سوی متداینان ست یعنی چون شما بدیگر تداین
کنید بنویسند کاتبی میان شما بعدل یا مر شما یعنی شما امر کنید تا او بنویسد و امر ثانی سوی کاتبان ست یعنی چون ایشان
بفرمایند کاتبان را باید که ابا نیارند کاتبی را از کاتبان نشاید کرد و در کتابت مشغول شود **ولیملل الذی**
علیه الحق ولیملل صیغه امر غائب ست موصول با صله فاعل اوست و جمله معطوف ست بر فلیکتب بمعنی انیست
و گو املا کند بر کاتب آنکسی که حق لازم بر وی بود و خط با قرار او شود **ولیتق الله ربه** ربه صفت است

و لیس له حق معنی اینست و اگر توبه کنید از ربوا و آنچه باقیست از ربوا جاهلیت ترک دهید پس مر شما راست اصلها یعنی رؤس اموال خویش بود و استحقاق اصل مالی که داده بود بی نقص و زیاده باشد تا با ستدن زیاده ظالم نباشید و بیجز مالها اصل مال مظلوم نگردید وَإِنْ كَانَ ذُو عُسْرَةٍ فَنَظِرَةٌ إِلَىٰ مَيْسَرَةٍ ط میسرة بفتح سین و بضم او خوانده اند یعنی یکی را قبله کان تامه است فنظرة خبر مبتدا محذوف ست ای فالامر او حکمه انظار الی آخره یا مبتدای ست محذوف الخبر ای فعلا انظاره الی میسرة این جمله شرطیه عطف ست بر شرطیه سابقه معنی اینست و اگر باشد مدیون خداوند عسرت و فقیری پس حکم او مهلت ست تا میسر او راست مهلت دادن تا حصول غنا وَأَنْ تَصَدَّقُوا خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ ۝

وان تصدقوا یعنی ان تتصدقوا مبتدا ست خیر خبرش مبتدا است و تصدقوا بتشدید صاد بروزن تطیرا و بعضی تا و صاد خوانده اند و ابن الملغ ازد داشته و جمله عطف ست بر جزاء مذکور ان کنتم تعلمون شرطی ست مستغنی از جزا اکتفا بما معنی اینست و تصدق کردن شما در حق مدیون فقیر و بازآمدن از راس مال مر شما را بهتر بود از مهلت دادن بهتر باشد و اگر شما از اهل دانش باشید تو انید تصدق دانید که اگر بخشید و از همه مال بر خیزید یکی بده و یا یکی بصفحه و اضعاف آن تا آنمقدار که خدا خواهد باید سول در حدیث من انظر معسرا او وضع له اظله الله تحت ظل عرشه یوم لا ظل الا ظله انظار و تصدق را یکسان جزا ذکر کرده و حکم هر دو یکسان آورده و در آیه مذکوره میان ایشان فرق نهاده و تصدق را بر انظار فضل داده حدیث مخالف این آیه نماید توفیق میان ایشان چگونه آید جواب تواند بود که این جزاء مشترک بود و جزاء مختص بتصدق که موجب فضل اوست چیزی دیگر باشد میان ایشان معارضه نبود سوال وارد نشود وَاتَّقُوا يَوْمًا تُرْجَعُونَ فِيهِ إِلَى اللَّهِ ثُمَّ تُوَفَّىٰ كُلُّ نَفْسٍ مَا كَسَبَتْ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ ۝ این عطف ست بر امر و اتقوا شد یوما ۳۸ ع ۸

مفعول واتقوا ست جمله ترجعون برصیغه مضارع معروف از باب ضرب مشتق از رجوع و یرجعون بصیغه مجهول از رجع صفت یوما ثم توفی کل نفس ما کسبت عطف ست بر ترجعون و تقدیم مسند الیه بر خبر فعلی برای تقوی ست ای وهم لا یظلمون البته الا بنقص ما فی مثوبة الحسنات و زیادة فی عقوبة السیئات و جمله وهم لا یظلمون تذییل ست از ابن عباس رضی الله تعالی عنهما است آخرین آیات قران در نزول این آیت ست و بعضی گفته اند بعد نزول این آیت پیغمبر صلی الله تعالی علیه وسلم سه ساعت و بعضی گویند هفت روز و بعضی گویند بیست و یک روز و بعضی گویند هشتاد و یک روز زنده بود لیکن روایه حیات پیغمبر بعد نزول این آیه هفت روز پیش از غیر آن راجح شود و معنی اینست و بترسید از روزیکه باز گردانیده شوید در آن روز سوی حساب خدا پس تمام داده شود هر نفسی جزای آنچه کسب کرده است از کارهای نیک و عملهای ناسزا و ایشان ستم نکرده شوند یعنی از حق ایشان نقصان ثواب و زیادت عقاب نکنند يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا تَدَايَنْتُمْ بِدَيْنٍ إِلَىٰ أَجَلٍ مُسَمًّى فَاكْتُبُوهُ ط یعنی مداینه باجل مسمی ملحق بالانفاق باشد از جهت تضمن منفعت تاخیر مطالبه بانفاق از باب تفضل و احسان بود و بدین مناسبت عقود مداینه را در ذیل ذکر انفاق ذکر کرد لیکن از جهت

تا این مقام ملائمت بیان بطول کلام مفصول آورد چنانچه در ان الذین کفروا سواء علیهم ءانذرتهم ام لم تنذرهم گفته اند و وجوه یومئذ تا عمت نعید و وجوه یومئذ ناشعة بر تفضل از رحمت تا این مقام رفته اند و بعضی گویند ابن عباس رضی الله تعالی عنهما گفته حق سبحانه و تعالی چون ربوا را احرام کرده سلم را عقب باجل در اباحت آورد و در جواب بیع بمهلت آیه مذکوره که اطول آیات قرآن ست فرستاد و حکم بیع موجل را بر قواعد سدیده بنیاد نهاد و بدانکه عبارت از عقد سلم آمده بدین مناسبت بعد آیه ربوا مذکور شده فاکتبوه امر ست مر جماعت متداینان را و اسناد مجازی ست از باب اسناد فعل بامور ایشان ست سوی ایشان معنی اینست ای مومنان چون خرید و فروخت بدین تا مهلتی معلوم کنید و اجل البدلین را که در بیع تاجیل او آمده متعلق بمهلتی گردانید قبالۀ مذکور بمهلت کسی را بنویسانیدن فرمایند تا وثیقت بود و وقت حاجت حجت شود سوال تداین بغیر دین نباشد در ذکر بعد ذکر تداین چه فائده بود جواب مقصود بیان حکم اجل ست و موجل دین ست نه تداین اگر بدین ذکر نکند اجل صفت تداین افتد بدین ذکر کرد تا اجل صفت دین شود **وَلْيَكْتُبْ بَيْنَكُمْ كَاتِبٌ بِالْعَدْلِ** بالعدل متعلق ست بکاتب ای کاتب متلبس بالعدل مامون عن الجور یکتب بالاحتیاط و یکتب ما اتفقوا علیه اذ فی المختلف فیه یمکن ان یعمل القاضی بقول المخالف فلا یفید الکتابة و این جمله معترضه است برای بیان کیفیت کتابت ای ولیکتب عقد اجر بینکم کاتب بالعدل معنی اینست و کو بنویسد عقد بیع و مهلتی را که جاری ست میان شما بعدل کاتبی از اهل علم و فضل یعنی بر موجب شرع و دین و راستی و درستی بر وجه متفق علیه مقبلین چه در مختلف فیه ممکن بود که قاضی بر قول مخالف عمل کند کتابت را در بطلان افگند **وَلَا يَأْبَ كَاتِبٌ أَنْ يَكْتُبَ كَمَا عَلَّمَهُ اللَّهُ** ولا یاب نهی غائب ست کاتب فاعل اوست ان یکتب مفعول ست کما علمه الله صفت مصدر محذوف ست و جمله معطوف ست بر فلیکتب معنی اینست و ابا نیارد و سر باز نزند کاتبی یعنی هر که صنعت کتابت داند و عمل کتابت تواند از آنکه بنویسد چنانچه خدای تعالی تعلیم کرده است او را از سنت کتابت خطوط و قبالات و رسد انیاست و امثال این از دلالات و کفالات یعنی او را نشاید که از کتابت ابا بیارد و با وجود قدرت این کار را ملتوی دارد **فَلْيَكْتُبْ** فا سببیه است معنی اینست چون از کتابت ابا نیارد پس بگونه اید و آداب دل بر نوشتن سوال بالا ولیکتب بینکم کاتب گفته بود و این جا نیز بامر فلیکتب کتابت فرمود چون هر دو امر بکتابت مر کاتب را بعدل و حق بود تکرار آید بکلام مکرر نماید جواب امر اول راجع سوی متداینان ست یعنی چون یکدیگر را دین کنید بنویسد کاتبی میان شما بعدل بامر شما یعنی شما امر کنید تا او بنویسد و امر ثانی سوی کاتبان ست یعنی چون ایشان بفرمایند کاتبان را باید که ابا نیارند کاتبی را از کاتبان اختیار کنید در کتابت مشغول شود **وَلْيُمْلِلِ الَّذِي عَلَيْهِ الْحَقُّ** ولیملل صیغه امر غائب ست موصول با صله فاعل او ست و جمله معطوف ست بر فلیکتب معنی اینست و کو املا کند بر کاتب آنکسی که حق لازم بر وی بود و خط باقرار او شود **وَلْيَتَّقِ اللَّهَ رَبَّهُ** ربه صفت الله

فلیملل معنی آنست وگو شرسد املا کننده از خدای چنانچه قضیه است بنویسانند نا بوده تو لیما یدیا کوشر سید کاتب چنانچه املا کرده شد بنویسد حرفی وکلمه نگرداند **وَلَا يَبْخَسْ مِنْهُ شَيْئًا** عطف ست بر ولیتق اللّٰه ربه معنی آنست وکم نکند املا کننده از انچه بر و اقرار بدان واجب بود یا کم نکند کاتب از انچه بشنیدن آن بر و واجب باشد **فَإِنْ كَانَ الَّذِي عَلَيْهِ الْحَقُّ سَفِيهًا أَوْ ضَعِيفًا أَوْ لَا يَسْتَطِيعُ أَنْ يُمِلَّ هُوَ فَلْيُمْلِلْ وَلِيُّهُ بِالْعَدْلِ** او لا یستطیع عطف ست بر ضعیفا از باب عطف فعل بر اسم صفت بر طریق فالق الاصباح وجعل اللیل سکنا بتاویل غیر مستطیع ان یمل هو جمله شرطیه عطف ست بر جمله ولیملل الذی علیه الحق معنی آنست پس اگر باشد کسی که حق بر و لازم ست در خلقت خود نادان یا به پیری یا بمرضی ناتوان یا قوة باطن دارد و یا نمی در زبان مقصود را در بیان نمی آرد پس کو دلی او قضیه را براستی و درستی املا کند و بحق و صدق در دل کاتب افکند **وَاسْتَشْهِدُوا شَهِيدَيْنِ مِنْ رِجَالِكُمْ** عطف ست بر فاکتبوه معنی آنست و بگیرید گواهان از مردان خویش یعنی از مؤمنان **فَإِنْ لَمْ يَكُونَا رَجُلَيْنِ فَرَجُلٌ وَامْرَأَتَانِ مِمَّنْ تَرْضَوْنَ مِنَ الشُّهَدَاءِ** مناسبه است و رجل وامرأتان مرفوع اند بفعل محذوف ای فان لم یکن الشاهدان رجلین فلیستشهد رجل وامرأتان ممن ترضون جار و مجرور صفت ست بر رجل وامرأتان من الشهداء بیان من ست معنی آنست پس اگر نباشند گواهان از مردان دو تن گو گواه شوند یکمرد و دو زن از گواهانی که شما از عدالت آن شهداء خشنود باشید و بگواهی ایشان راضی شوید یعنی شما را بر عدالت ایشان اعتقاد بود و بر راستی و درستی ایشان اعتماد شود و بدانید که ایشان بقضیه اداراست مثل الشمس فاشهد گواهی بصدق توانند داد و زبان بحق توانند کشاد و بر حکم ولا تکتموا الشهادة گواهی نخواهند پوشید و در ابطال حق نخواهند کوشید **أَنْ تَضِلَّ إِحْدَاهُمَا فَتُذَكِّرَ إِحْدَاهُمَا الْأُخْرَىٰ** بان شرطیه و برفع فتذکر و صیغه مضارع از باب تفعیل و فعال ذیوان او جواب شرط بر طریق فمن عاد فینتقم الله منه و بان مصدریه و بنصب فتذکر بمعنی هر دو وجه منصوب بعطف خوانند و شرطیه یعنی ان تضل بکسره تا آخر جمله بملا بر شهادة امرأتین وان تضل بان مصدریه بتقدیر لان تضل مفعول له مضمون فرجل وامرأتان دارند ای شرط العدد فی شهادة المرأة لان تضل الی آخره داشته سوال در آمدن لام بر ان تضل مقتضی آنست که مقصود از اشتراط دو زن ضلال یکی از ایشان بود و ضلال یکی از ایشان نتواند که غرض باشد جواب عطف لها مقتضی قصه معنی فا که تعقیب است بود تقدیر کلام شرط ست فی شهادة النسوة ثنتان لان تذکر احدیهما الاخری عقیب ان تضل احدیهما باشد پس مقصود آنست که یاد دهانیدن نسیان ضلال مقصود دارند ضلال یکی از ایشان مقصود نباشد ازانکه واین معنی سر بسته از بهر بیننده دل بر فهم این باید گماشت باهتمام تمام یاد باید داشت در کشاف ارادت ان تضل احدیهما تقدیر کرده و برین تقدیر مفعول له تذکر را بر صورت انجا فاعل او با عامل او آورده وان منظوم فقیه است ازانکه

شرط حذف لام در مفعول له آنست که فاعل عامل و مفعول له و زمان ایشان یکی بود مگر با اَن و اَن که حذف لام با اختلاف
فاعل مفعول له و عامل چون قمت ان قمت او قمت انک قائم یعنی لان قمت او لانک قائم جایز باشد اینجا نیز یعنی لان تضل
دارند تقدیر ارادت حاجت نه پندارند معنی اینست تا بسبب از فراموش کردن یکی دیگری یاد دهانند یا گویند اگر یکی فراموش کند
دیگری با آگاهی رساند سوال شهادت یک مرد و دو زن بنا بودن دو مرد معلق نبود چه در کتب فقه آورده که گواهی یک مرد و دو
زن با وجود آنکه گواهان دیگر باشند روا باشد جواب روایت مذکور در گواهی دادن ست و گواهی دادن دو زن با وجود
گواه بودن بسیار رواست و نص دارد در گواه گرفتن ست و گواه گرفتن زنان با وجود مردان مستحسن نیست تا ستر مستورا
و این الی ضرورت کاری ناشر است **وَلَا يَأْبَ الشُّهَدَاءُ إِذَا مَا دُعُوا** عطف ست بر و استشهدوا
اذا ما دعوا شرطی ست مستغنی از جزا اکتفا بما مضی معنی اینست و گواهان ابا نکنند و سر باز نزنند چون برای گواه شدن و یا
برای گواهی دادن خوانده شوند بر تقدیر اول تسمیه شهدا باعتبار ما یؤلون الیه باشد از قبیل من قتل قتیلا فله سلبه بود
وَلَا تَسْأَمُوا أَنْ تَكْتُبُوهُ صَغِيرًا أَوْ كَبِيرًا إِلَىٰ أَجَلِهِ عطف ست بر
انشاءات سابقه یعنی فاکتبوه و استشهدوا معنی اینست و ملول مشوید ازین که نوشتن دین را بنویسید یا خط خرد یا بزرگ
یعنی با اختصار یا بتطویل یا بنویسید دین را یا مهلت دین را از کثیر و قلیل **ذَٰلِكُمْ أَقْسَطُ عِنْدَ اللَّهِ وَأَقْوَمُ**
لِلشَّهَادَةِ وَأَدْنَىٰ أَلَّا تَرْتَابُوا ذلک اشارت ست بر کتابت و استشهاد
و او مرفوع المحل بر ابتدا است اقسط خبر مبتدا ست عند الله متعلق ست بدو و اقوم عطف ست بر وی و ادنی ان لا ترتابوا عطف ست
بر اقوم و ان لا ترتابوا بتقدیر من ان لا ترتابوا متعلق ست یعنی و نیز اقسط و اقوم اسم تفضیل ست از اقسط و اقام بر طریق
هو اعطاهم للمعروف از اعطی و جمله ذلکم اقسط تا آخر تعلیل ست و اقامت دلیل ست بر جمله فاکتبوه و استشهدوا معنی
این یعنی کتابت دین با مهلت دین کردن و گواه بران گرفتن عند الله برنده تر است مر مزد حاصل کننده تر است مر
گواهی گواه و نزدیک تر است بسوی انتفا شک و اشتباه **إِلَّا أَنْ تَكُونَ تِجَارَةً حَاضِرَةً**
تُدِيرُونَهَا بَيْنَكُمْ بتقدیر نصب تجارة تکون ناقصه است و اسم تکون ضمیری است عاید بر تجارت یا بر
معامله تجارة خبر او ست حاضرة صفت تجارت تدیرونها صفت دیگر ست ای الا ان تکون التجارة او المعاملة تجارة حاضرة
تدیرونها بینکم و بر قرائت رفع تجارت تواند بود که ناقصه باشد تجارت اسم او بود و تدیرونها خبر باشد معنی اینست مگر آنکه
باشد تجارتی یا معامله تجارتی حاضره که آنرا میان خویش بگردانید و حقوق آن یکدیگر برسانید و این چنین تجارت جای
مسافات و وقوع مخاصمت نبود کتابت و شهادت حاجت نباشد چون خرید طعام و آب و مشروبات الخ سوال
الا ان تکون تجارة استثنا حال ست و صدر کلام امر بکتابت مداینه با جل معلوم ست و بودن تجارتی حاضره از احوال او
نیست وجه و حیثیت تعلق او بصدر کلام چیست معنی ملتفی است جواب تواند بود الا بمعنی لکن باشد استثنا منقطع بود و تقدیر کلام

الا ان تکون التجارة تجارة حاضرة تدیرونها بینکم فلیس علیکم جناح ان لا تکتبوها والاستثناء [illegible] داینتم واستدراک مذکور از وجوب [illegible] توهم [illegible] مگر وقتی که تجارت [illegible] بر یک نوع که تجارت [illegible] است امر کتابت [illegible] و کتبی هم مرد که [illegible] دو نوع تجارت که تجارت [illegible] است [illegible] شود و از جهت دفع این وهم استدراک کرد و این استثنا در کلام آورده تواند بود که استثنا [illegible] از مفعول [illegible] ذلکم اقسط عند الله واقوم للشهادة وادنی الا ترتابوا الا [illegible] کتابت [illegible] بران نیست [illegible] نافع با [illegible] سبب این [illegible] احوال [illegible] و [illegible] مقصود باشد [illegible] کلام [illegible] الاوقات گشت [illegible] بعض [illegible] است فلیس علیکم جناح [illegible] فا برای تعلیل [illegible] تجارة الحاضرة [illegible] الا [illegible] علیکم جناح [illegible] باشد یعنی [illegible] نیست بر شما [illegible] در [illegible] آنرا واشهدوا اذا تبایعتم [illegible] است برای استحباب اشهاد [illegible] تجارة حاضرة [illegible] یعنی اینست [illegible] گواه نگیرید ولا یضار کاتب ولا شهید این جمله [illegible] [illegible] بیان صیغه معروف و مجهول [illegible] قرائة [illegible] ابن عباس رضی الله تعالی عنهما الاضرار بالاظهار [illegible] مفتوحه تواند بود [illegible] یعنی [illegible] زیان نرساند کاتبی [illegible] [illegible] زیان نرساند [illegible] مدعی [illegible] شهادت [illegible] زیان رسانیده نشود [illegible] [illegible] بغلط [illegible] زیان رسانیده نشود گواهی [illegible] [illegible] گواهی [illegible] وان تفعلوا فانه فسوق بکم ان تفعلوا شرطی است [illegible] [illegible] ان تفعلوا المضارة [illegible] فسوق [illegible] و تنکیر فسوق برای تعظیم [illegible] است و تاکید [illegible] آید [illegible] مذکور [illegible] مضمون [illegible] یعنی اینست واگر زیان رسانیدن کاتب و شهید [illegible] از وجوه [illegible] رسانید [illegible] زیرا که [illegible] این کلمه [illegible] است [illegible] واتقوا الله [illegible] یعنی اینست [illegible] [illegible] در اوامر مذکوره [illegible] از نواهی [illegible] ویعلمکم الله والله بکل شیء علیم ○ [illegible] ویعلمکم الله [illegible] برای بیان [illegible] تعلیم [illegible] است [illegible] بکل شیء علیم [illegible] یعنی اینست [illegible] آموزاند خدا شما را شرایع اسلام و لوازم [illegible] که [illegible] [illegible] سزا کردن و جزا دادن بر قدر آن تواند وان کنتم علی سفر [illegible] کاتبا فرهان مقبوضة وان کنتم [illegible] است [illegible] [illegible]

مقبوضة جزاء شرط است ای فالوثیقة فرهان مقبوضة جملهٔ شرطیه معترضه است برای بیان حکم صورت سفر و نا یافتن کاتب
یعنی فرهان بضم فا و عین چنانکه سقف در جمع سقف خوانند و معنی هر دو یکی دانند رهان نیز جمع ست مر رهن را و زناد جمع زند
معنی اینست اگر شما مسافر باشید و کاتبی برای کتابت نیابید پس وثیقه یعنی آنچه بدان استواری شود و گرو داده شود
مرد گرو ها مقبوضه بود و رهن مقبوضه باشد مقصود ازین کلام تقیید شرعیه رهن بسفر نیست چه رهن را در سفر و حضر
مشروع داشته اند بلکه تعلیق عدم کتابت و اکتفا بدان لتعذر الکتابة مقصود ست نیز گفته اند بعضی شرعیت رهن مخصوص
بسفر گویند لظاهر مفهوم شرط است ایشان جواب ایشان آنست که گفتیم و دفع ایشان آنست که در بیان آورده ایم فَإِنْ
أَمِنَ بَعْضُكُم بَعْضًا فَلْيُؤَدِّ الَّذِي اؤْتُمِنَ أَمَانَتَهُ عطف ست بر انشاءات
سابقه معنی اینست پس اگر بعضی از ایشان یعنی مدیونان را امانت دار دارند و امین خود پندارند و متقی و پرهیزگار بینند
برای اعتماد بر امانت و دینداری و شاهد و تقوی و پرهیزگاری او ترک وثیقت کتابت و رهن کنند و اموال خویش بغیر وثیقت در سپرند
پس کسی که امین و امانت دار داشته شده امانت را یعنی دین را ادا کند و مال او را بتاخیر و درنگ در ادا و در معرض تلف نیفگند
دین را اگرچه مضمون ست امانت نیست از حیثیت وقوع او در صحبت ایتمن بر وجه مشاکله امانت گفته اند و در ره ذکر شئ بلفظ غیره
او رفته وَلْيَتَّقِ اللَّهَ رَبَّهُ ط عطف ست بر فلیؤد و معنی اینست و کو بترسد از خدای در اظهار بی دیانتی
که از وی متوقع نبود و برو بی گمان از روی نبود وَلَا تَكْتُمُوا الشَّهَادَةَ وَمَن يَكْتُمْهَا فَإِنَّهُ
آثِمٌ قَلْبُهُ ط این جمله عطف ست بر انشاءات سابقه بر وجه التفات از غیبت سوی خطاب و در اختلاف صیغ خطاب
که در بعض خطابات مذکوره آمده باکی نیست چنانچه در یوسف اعرض عن هذا و استغفری لذنبک تحقیق شده و جمله و من یکتمها
حال ست معنی اینست ای گواهان شما گواهی را مپوشید و بکتمان شهادت و ابطال حق دل خود را مکوشید و هر که گواهی را
بپوشد پس بدرستی که دل او آثم و بزهکار بود و اسناد بزهکاری سوی دل کرد فانه آثم قلبه آورد زیرا آنچه قصد کتمان فعل دل
و دل را رئیس اعضا داشته اند صلاح او صلاح تمام جسد و فساد او فساد تمام جسد پنداشته اند آثم جوارح یعنی بزه دل ست فعل
جوارح نیز بزه را اصل ست پس اثم دل ابلغ آثام بود و وزر او اکمل اوزار باشد وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ عَلِيمٌ ع ۳۹
این جمله تذییل ست مر جمله و لا تکتموا الشهادة و من یکتمها فانه آثم قلبه معنی اینست و خدای تعالی بعمل شما از کتمان شهادت
یا آنچه عمل میکنید داناست یعنی بنیات و افعال شما میداند بر جزا دادن و سزا کردن بر قدر آن تواناست و بدانکه این آیه درازترین
آیه قرآن ست که کلام خدای عز و جل ست تمام او دارد در مصالح دنیا و نگاه داشت مال از تلف و نور ست حق سبحانه تعالی
مال را از ضایع شدن نگاه میدارید و ضایع کردن وقتی که بمناظر یافتن [illegible] دنیاست که در چیز ادا حق آمده فیشر
[illegible] فقیر [illegible] خیر وقت [illegible] آن نیز که از دست [illegible] ایضا [illegible]
کان را [illegible] ملک دو عالم [illegible] این خزانه [illegible] ایگان [illegible] که در کار دنیا

وثوق و استواری خواهد توان دانست که در کار دین چه وثوق فرماید لِلّٰهِ مَا فِی السَّمٰوٰتِ وَمَا فِی الْاَرْضِ
لام برای ملک است این جمله مر جمله و الله بما تعملون علیم را تعلیل است و بر مضمون او دلیل است چون هر چه در آسمان و زمین است
مملوک خدا باشد و مخلوق و مصنوع او بود ایشان را و اعمال ایشان را داند و محاسبه و مجازات ایشان تواند و معنی اینست هر چه
[illegible] است آنچه در آسمان و زمین است وَاِنْ تُبْدُوْا مَا فِیْٓ اَنْفُسِكُمْ اَوْ تُخْفُوْهُ یُحَاسِبْكُمْ
بِهِ اللّٰهُ فَیَغْفِرُ لِمَنْ یَّشَاۗءُ وَیُعَذِّبُ مَنْ یَّشَاۗءُ وَاللّٰهُ عَلٰی كُلِّ شَیْءٍ قَدِیْرٌ ○
یغفر و یعذب بجزم بغیر ادغام و با ادغام و بها بدال با میم و را با لام و برفع هر دو خوانند جزم بعطف بر جزا یعنی یحاسبکم و ادغام
از جهت قرب مخرج و رفع بتقدیر فهو یغفر یا استیناف بر مجموع شرط و جزا دانند و صاحب کشاف ادغام را در لام از جهت آنکه از حروف
تکریر است تخطیه کرده و در حکم لحن آورده و این مشکل است زیرا که ادغام مذکور قرأت ابو عمرو است و قرأت او متواتر است
و خطا متخیل نشود اینقدر ظاهر است مگر آنکه ادغام را بطریق اشمام و روم اماله داخل هیآت و کیفیات او دارند و آنرا چنانچه در
بعضی کتب گفته اند از متواترات نه پندارند تا تخطیه او از جهت مخالفت قاعده [illegible] خطا نبود متوجه باشد مگر آنکه تخطیه او را
هم بدین طریق جواب گویند و در بعضی تحقیق [illegible] چنین گویند که مخالف قاعده چون متقدم بر قاعده بود او را شاذ دارند و چون متاخر از وضع
قاعده بود و مخالفت [illegible] اتفاقا مخالف قاعده جمهور ضعیف پندارند [illegible] قرأت کلام قرآنی سابق بر وضع قاعده است
و قاعده مخالف او آمده است شاذ بود لا ضعیف نباشد و جمله شرطیه یعنی و ان تبدوا ما فی انفسکم او تخفوه معطوف است
بر جمله اسمیه [illegible] یعنی بر و الله بما تعملون علیم و این از باب ذکر خاص بعد عام است چه این جمله متضمن اعلام باطن و محاسبه آن
بعد ذکر بما تعملون علیم که متضمن بیان علم باعمال است و جمله و الله علی کل شیء قدیر تذییل است و معنی اینست اگر آنچه در دلها
شما است [illegible] ظاهر کنید یا اندیشه‌ها را در خویش پوشیده دارید خدای عز و جل همه داند شما را بدان محاسبه کند
پس هر کسی را که خواهد او بیامرزد و کسی را که خواهد عذاب کردن او را عذاب کند و خدای تعالی بر همه چیزی تواناست بقدر
شامل قادر [illegible] سوال ما فی انفسکم متناول کفر و معصیت [illegible] هر کفر که قابل مغفرت نیست یغفر لمن یشاء
چگونه [illegible] مراد اینست یغفر لمن یشاء [illegible] ایشان [illegible] و کافر در یغفر لمن یشاء [illegible]
داخل [illegible] لقوله تعالی ان الله لا یغفر ان یشرک به و یغفر ما دون ذلک لمن یشاء
پس [illegible] فاسق [illegible] عذاب در حق [illegible] دلیل وجوب و در حق مومن فاسق [illegible]
[illegible] آنچه در دل میگذرد از خطرات بدی انواع است [illegible] آنکه گذشته [illegible] و رفته [illegible] گویند بغیر اختیار
[illegible] در [illegible] رفع آن روی نماید [illegible] مواخذه [illegible] و اگر [illegible] مواخذه [illegible] بود تکلیف ما لا یطاق [illegible]
[illegible] عقل [illegible] حدیث نفس است و آنرا اگر [illegible] پیغمبر صلی الله علیه و سلم [illegible] گرفته اند
[illegible] حدیث النفس [illegible] ان الله تجاوز لامتی ما حدثت

به انفسها ما لم تعمل به او تتکلم سیوم عزم است چنانچه بدی در دل گذشت و بران عزم کرده دل او بر فعل آن رضا آورده درین خلافست
بعضی گویند این نیز داخل حدیث نفس است و بحکم حدیث مذکور بدان ماخوذ نیست و آیه ولقد همت به وهم بها دلیل برین معنی
که عزم گناه بود و همّ بوده چه بجریمه نباشد زیرا که انچه از یوسف علیه السلام واقع شده اگر گناه بودی وقوع آن از یوسف علیه السلام
روی ننمودی صحیح آنست که در عزم بر سیئه مواخذه است که بران عزم کرده بشود و مواخذه به سیئه عزم باشد نه بر آنچه سیئه نیست
دیگر وارند و خطیه علیهم [illegible] پرانسند و عزم از اعمال دل است چون حدیث نفس بعزم پیوند شد و مقرون بعمل دل شود سیئه گردد اگرچه مقرون
بعمل تن نشود و مواخذه بعمل دل ثابت است قضیه و لکن یواخذکم بما کسبت قلوبکم از ثوابت است و نظیر آن که کفر و حسد بعمل قلب است
و بدان ماخوذ بود و اقسام [illegible] کار قلب است و بدان ماخوذ باشند و در قصه آدم علیه السلام فنسی ولم نجد له عزما در نفی گناه نفی عزم کرده
پس ثبوت عزم را در حیز گناه آورده و پیغمبران از گناه معصوم و از جریمه محفوظ اند و درین آیه انا بلوناهم کما بلونا اصحاب الجنة اذ
اقسموا لیصرمنها مصبحین ولا یستثنون فطاف علیها طائف من ربک وهم نائمون فاصبحت کالصریم یعنی بدرستی که اهل مکه
را بزوال نعمت خصب و باتبلا بقحط مبتلا کردیم چنانچه اصحاب بوستانی را که سوگند خوردند که میوه او را در صبحگاه ببرند و حق
فقرا ندهند در پیچ سوخته شدن بوستان و حرمان میوه های آن آوردیم و ازین ایشان عزم بر گناه بود و جزم کاری بدی ننمودند
اگر این جزم گناه نبودی سزای مذکور روی ننمودی نه بینی که ایشان خود اعتراف نمودند انا کنا طاغین گفتند و بدلیل آنکه در آخر
کذلک العذاب ولعذاب الاخرة اکبر آورده و برین عزم وعید عقوبت اعتراف کرده **آمن الرسول بما انزل**
الیه من ربه در جمله سابقه ذکر اعمال و محاسبه و مواخذه بران بود و در آیه لا یکلف الله نفسا الا و
سعها لها ما کسبت وعلیها ما اکتسبت [illegible] باب اسباب و اعمال ذکری روی نمود این جمله را در اثنای کلام برای مدح اهل
اسلام و ستایش پیغمبر علیه السلام [illegible] آورده ایمان و ایقان ایشان را ذکر کرد معنی آنست گرویده است رسول
بر آنچه از پروردگار فرستاده شده است و بدانچه بدو از وحی خدای آمده است **والمؤمنون کل آمن**
بالله وملائکته وکتبه ورسله ای والمؤمنون کل منهم آمن بالله والمؤمنون مبتدا است کل مبتدا دوم آمن
خبر مبتدا دوم و مبتدا دوم با خبر خویش خبر والمؤمنون است ضمیر محذوف است ای کل منهم آمن بالله و تواند بود که والمؤمنون
عطف بر الرسول دارند کل آمن بالله مبتدا و خبر جمله علیحده باشد که جمله سابقه را بر تقدیرین وجه بر والمؤمنون وقف صحیح بود
بر وجه اول درست نباشد و ملائکه با عموم ذات خویش عطف است بر الله و کل اینجا بمعنی جمیع است بدلیل لا نفرق و قوله قالوا
سمعنا و اطعنا و افراد ضمیر آمن باعتبار افراد لفظ کل است و معنی بر وجه اول آنست که گروندگان هر یکی از ایشان گرویده است
معنی آنست ایمان آورد رسول بدانچه بدو فرستاده شده است و ایمان آوردند مومنان بدانچه بر پیغمبر آمده است هر یکی
از ایشان بایمان آورده است و تصدیق کرده است بخدای یعنی صفات ثبوتی و سلبی و بملائکه و کتابها و پیغمبران جامع
جمیع چیزهایی که ایمان بدان واجبست بود [illegible] پیغمبر اکابر از ایشان نامبرده شود **لا نفرق بین احد من رسله**

لا نفرق محمول ست بر تقدیر قول ای کل آمن بالله وملائکته وکتبه ورسله قائلین لا نفرق بین احد من رسله واحد بمعنی جمیع
بر طریق وما منکم من احد عنه حاجزین چه بین با سوی مفرد مضاف نشود مخصوص باضافت سوی مثنیه وجمع بود یعنی [illegible]
درین حال که گویند ما فرق نمیکنیم میان هیچ یکی از رسل در وجوب ایمان و تصدیق نبوت ایشان اما در تفضیل بعض بر بعض
وتفاوت درجات ایشان شبهه نیست چنانکه آیة تلک الرسل فضلنا بعضهم علی بعض بتصریح برین معنی ست ونفی فرق میان
ایشان در اصل نبوت ست و وجوب ایمان و آنکه پیغمبر صلی الله تعالی علیه وسلم فرموده لا تفضلونی علی یونس بن متی و
لا تخیروا بین الانبیاء تواضع از پیغمبر بود یا نهی تفضیل در اصل نبوت باشد **وَقَالُوا سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا**
عطف ست بر کل آمن بالله ای والمؤمنون آمنوا وقالوا سمعنا واطعنا معنی اینست مومنان ایمان آورده اند و گفتند
آنچه فرمان شد شنیدیم وطاعت ورزیدیم باعتقاد قبول کردیم و سر در ربقه طاعت آوردیم **غُفْرَانَكَ رَبَّنَا**
وَإِلَيْكَ الْمَصِيرُ ○ غفرانک مصدر ست مر فعل محذوف را ای اغفر غفرانک ربنا بتقدیر یا ربنا جمله ندائیه معترضه است برای
توصیف خدا بربوبیت و تشریف خویش باضافت این نیز محمول ست بتقدیر قول ای قائلین هذا القول و قائلین بعد قائلین
سابق حال دارند والیک المصیر معطوف بر مقول سابق پندارند یعنی قائلین هذا القول وهذا القول از باب عطف مفرد بر مفرد است
از باب عطف خبر بر انشا نباشد معنی اینست بیامرز برای ما گناهان ما آمرزیدن که صفت تو بود وملایم رحمت و عاطفت
تو باشد ای پروردگار وای آفریدگار ما و بسوی حسابگاه تو بازگشتن ست و بثواب وعقاب تو پیوستن و بدانکه از تفصیل
صفت ایمان درین آیت ایمان بخدای و فرشتگان و کتابها و پیغمبران بالا آورد و روز قیامت را که والیوم الآخر عبارت ست
از آن آخر ذکر کرد والیک المصیر ذکر روز قیامت و اعتراف بدان ست و آن رکنی از صفت ایمان ست **لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ**
نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا این جمله مستانفه است زیرا که عموم جمله و ان تبدوا ما فی انفسکم او تخفوه یحاسبکم به الله
خطره بنماید در مواخذه بخطره تکلیف ما لیس فی الوسع می آید موجب شبهه و اشتباه بود بمنزله سوال هل یواخذنا الله بما لیس فی
الوسع کالخطرة مثلا شود جمله لا یکلف الله را جواب این سوال را بود مستانفه میباید پندارند یعنی [illegible]
نفسی را جز قدر طاقت او تکلیف نکند و جز بر قدر وسع کسی و ممکن ابتلا نفرماید پس بخطره نگیرد و عذر عجز و ناتوانی بپذیرد و
این آیه را در حکم مواخذه خطره ناسخ و ان تبدوا ما فی انفسکم او تخفوه دارند و مواخذه خطره بحکم این آیه منسوخ میپندارند و این
مشکل ست زیرا که نسخ مواخذه خطره مستدعی تحقق این باشد که پیش از آن مواخذه بخطره بود و آن تکلیف ما لا یطاق ست
بحکم عقل ممتنع ست و آنچه بحکم عقل ممتنع ست در هیچ زمانی جایز نباشد و آنچه ثابت نبود منسوخ چگونه شود و پیش از ثبوت امر
چگونه گردد و اگر گویند از و ان تبدوا ما فی انفسکم او تخفوه یحاسبکم به الله حدیث النفس مراد ست و مواخذه بر و منسوخ ست [illegible]
مستقیم نباید زیرا که ان در و نسخ ست لا یکلف الله نفسا الا وسعها ناسخ او نتواند بود ناسخ او حدیث ان الله تجاوز عن امتی ما
حدثت به انفسها ما لم تعمل به او تکلم و اگر این آیه را ناسخ نیست ارند دفع اشکال بر نکو رود است که گویند [illegible]

ما فی انفسکم او تخفوه یحاسبکم به الله حدیث نفس بود و خطره که در تحت طاقت نیست مراد نباشد لا یکلف الله نفسا الا وسعها
نفی تکلیف بحرج است نه نفی تکلیف ما لا یطاق چه وسع بمعنی طاقت بود و گاهی مقابل حرج باشد و در این آیه
بدین معنی است و شک نیست در تکلیف تحرز از حدیث نفس حرج است پیش از آن بدان تکلیف بود و آیه لا یکلف الله نفسا
الا وسعها ناسخ آن روی نمود **سوال** وان تبدوا ما فی انفسکم او تخفوه یحاسبکم به الله جمله شرطیه است و جزای شرطیه جزا
او خبر است خبر است متضمن اخبار است از وقوع محاسبه [illegible] کلام خبری
نگردد و نسخ وان تبدوا ما فی انفسکم چگونه خواهند بود خبر را منسوخ چه گونه گویند **جواب** خبر از محاسبه [illegible] متضمن تکلیف و حکم
تحرز از آن و خبری که متضمن بیان حکم بود چون کتب علیکم الصیام و کل [illegible] نسخ پذیر شود و **لها ما کسبت**
وعلیها ما اکتسبت بر تقدیری که جمله لا یکلف الله نفسا الا وسعها نفی تکلیف ما لا یطاق باشد و مقصود
از او نفی تکلیف تحرز از خطره نبود لها ما کسبت و علیها ما اکتسبت جمله معلله شود یعنی خدای تکلیف ما لا یطاق نکند زیرا که
نفع و زیان متعلق بکسب و اکتساب بود و بر تقدیری که لا یکلف الله نفسا الا وسعها نفی تکلیف بحرج باشد این جمله [illegible]
تکلیف یا امر و نهی از منفعت کسب باشد و مضرت اکتساب [illegible]
مر نفس را آنچه از ثواب حسنات کسب کرده است و [illegible]
اکتساب آورده است استعمال لام در نفع و استعمال علی در زیان در کلام عرب بسیار آمده است چنانچه [illegible]
شهد علیه تحقیق شده و ذکر کسب در نیکی و اکتساب در بدی از کرم کردگار است [illegible]
چه اکتساب برای مبالغه است [illegible] نیکی متعلق بکسب کرده و زیان بدی متعلق باکتساب [illegible] آورد
سوال در آخر خبر که وقت تحریمه مانده است خطاب بادای تمام نماز فریضه می شود و معلوم است که [illegible]
ادای تمام نماز در وسع نبود **جواب** مسلم است که در این صورت [illegible]
بوقت شمس دارد چنانچه در وقت سلیمان علیه السلام بود [illegible]
گشت و لکن بقدرت متوهمه وسع تحقیق پیوست [illegible]
وسع است تکلیف بغیر وسع نیست بصیر سوی تیمم از جهت عجز حالی مبنی بر این معنی است **سوال** [illegible] ابو جهل
خدای پیوسته و بارادت او مقرون گشته و خلاف آنچه بعلم و اراده [illegible]
که تکلیف بدان آمده و ابو جهل مکلف بایمان شده **جواب** [illegible] ایمان ابو جهل بعلم و ارادت خدای [illegible]
آنست که ایمان او واقع نشود و عدم وقوع موجب انتفاء قدرت و عدم وسع نشود [illegible] لها ما کسبت و علیها
ما اکتسبت مقرر مضمون جمله وان تبدوا ما فی انفسکم او تخفوه یحاسبکم به الله باشد [illegible] **ربنا لا تؤاخذنا**
ان نسینا او اخطانا [illegible] این جمله معطوفه بر وحی از زبان [illegible]

کلام بر طریق تنبیه چنانکه بر قول المتقین دعاست یعنی ان نسینا ای پروردگار ما مگیر ما را اگر فراموش کنیم یا در خطا افتیم سؤال معلوم ست که بنسیان و خطا چنانچه از پیغمبر علیه السلام من الصلوة تا اخرها و من التحیات اکملها آمده و در حدیث رفع عن امتی الخطاء والنسیان تحقیق شده مواخذه نبود و برای نفی مواخذه نسیان و خطا دعا خواستن حاجت نباشد جواب مراد نسیان و خطا درین دعا ترک رعایت جزم و ارتکاب التقصیر که نسیان و خطا مبنی بران است وا رند و در نسیان و خطا نسبت ترک جزم و ارتکاب التقصیر باید کرد و معذور چنانچه مذهب اهل سنت و جماعت است جواز مواخذه پیدا رند چه اگر نسیان و خطا جواز مواخذه نبودی صحت سوال مذکوره روشنی نبودی رَبَّنَا وَلَا تَحْمِلْ عَلَيْنَا إِصْرًا كَمَا حَمَلْتَهُ عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِنَا جمله و لا تحمل عطف ست بر جمله لا تواخذنا عطف دعای بر دعای و ربنا مکرر برای تاکید ست و مراد از اصر تکلیفات شاقه است که در امم سابق بود و امور شدیده که در شان ایشان روش نمود چون کشتن نفس در توبه از معصیت و قطع موضع اصابت نجاست از جامه و تن و پوست و بدن برای حصول طهارت و قطع ذکر در زنا کردن و قطع زبان در دروغ گفتن و در نظر سوی زن بیگانه چشم کشیدن و غنایم را سوختن و عدم جواز عفو در قتل عمد و امثال آن توان دانست چه دشواری داشت و صعوبت مردمان آنرا چه صعب می پنداشت دعا بر گرفتن این چنین میثاق و دور کردن این چنین تکالیف شاق چه دعا باشد یعنی ای پروردگار ما منه بر ما بار تکالیف چنانچه نهاده بودی تکالیف شاقه بر کسانی که پیش از ما بودند و ایشان در مشقت تکالیف و تحمل آن چه کوشش و اهتمام نمودند رَبَّنَا وَلَا تُحَمِّلْنَا مَا لَا طَاقَةَ لَنَا بِهِ ج و لا تحملنا عطف است بر و لا تحمل علینا ربنا مکرر ست برای تاکید یعنی اینست ای پروردگار ما منه بر ما آنچه ما را طاقت آن نبود و قدرت تحمل آن نباشد و آن استفاده است از تحمیل ما لا یطاق که جایز الوقوع ست باطباق و اتفاق تحمیل ما لا یطاق شانی دیگر ست تعاین ما لا یطاق را مغایر ست چنانچه در کتب کلامیه آمده و در عقاید اسلامیه تحقیق شده وَاعْفُ عَنَّا وقفه وَاغْفِرْ لَنَا وقفه وَارْحَمْنَا أَنْتَ مَوْلَانَا فَانْصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ ۝ این جمله معطوف است بر انت مانند ستایش فانصرنا علی القوم الکافرین عطف ست بر وارحمنا و جمله انت مولینا تعلیل ست بر طلب عفو و مغفرت و خواهش رحمت یا جمله مستقیمه برای ثنا و باعث ست بر اجابت دعا معنی اینست و در گذر از ما و محو کن گناهان ما را و بر ما رحمت آر و نظر احسان بکار تو خداوند مائی کردگار می و مولائی این همه دعاهای ما مستجاب گردان پس آنگاه نصرت ده ما را بر کافران بر ختم این سوره صنعت تشابه الاطراف است و هوان تختم الکلام بما یناسب ابتداءه در آغاز سوره ذکر مومنان بغیب و ذکر مومنان آن کتاب و ذکر کافران بود ختم این نیز بذکر مومنان و کافران روی نمود بعضی گویند تمام قرآن پیغمبر را صلی الله تعالی علیه و سلم بواسطه جبرئیل رسیده است مگر سه آیه آخر سوره بقره لله ما فی السموات تا آخر سوره پیغمبر صلی الله تعالی علیه و سلم بی واسطه شنیده بوده است و بعضی گفته اند این آیات در مدینه نازل شده همچو سایر آیات آمده و بعضی گویند شنیده لله ما فی السموات آمن الرسول تا آخر سوره بی واسطه در شب معراج بود و این مرتبه پیغمبر را صلی الله تعالی علیه و سلم در ان شب [illegible]

ع ۴

در عقاید مذکورست خص موسی با لتکلیم لانه سمعه بلا واسطة [illegible] وکتاب چون شنیدن کلام خدا بغیر واسطه مصیص موسی علیه السلام باشد صحت قول مذکور چگونه بود جواب تخصیص تکلیم در حق موسی باعتبار آنست که تکلیم او ثابت باقطعی و تکلیم در حق پیغمبر که بخبر واحد ثابت ظنی ست وظن معارض قطع نبود و سوال وارد نشود و در حدیث صحیح آمده هست هر که دو آیت از آخر سوره بقره هر شبی بخواند ثواب قیام شب بسنده وار دو با آنکه در جمله لا یکلف الله نفسا الا وسعها تکلیف بر [illegible] مکلف ذکر کرد بعد از ان در جمله لها ما کسبت وعلیها ما اکتسبت وعد و وعید اکتساب نفع و زیان کسب [illegible] آورد بعد از ان بر وجه تذنیب چند دعا که متضمن مطالب جزیله و خواهش نجح مآرب جلیله بود بمکلفان راه ادب خواهش از تلقین فرموده اول دعا ربنا لا تؤاخذنا ان نسینا او اخطأنا آموزانید و درین فهم عظیم و خطب فخیم مطلع گردانید که یاد آوری کارها در هنگام نسیان و جستن صواب در عمل و در هنگام خطا کردن در انها امری دشوارست و آنچه بتقصیر با وجود عذر بجواز مواخذه بدان متوجه داند چنانچه در قتل خطا با ماخوذ بکفارت و دیت میشود و در قتل صید بخطا در احرام ماخوذ بجزا میگردد چنانچه آدم علیه السلام بر موجب فنسی ولم نجد له عزما به بیرون شدن از بهشت برین و افتادن از آسمان بر زمین با وجود عذر نسیان مبتلا گشت و بفوت شدن نعیم جنان و افتادن از آسمان پیوسته توان دانست که این کار چه دشوارست و مکلف را درین باب چه اضطراب و اضطرار ست در این چنین کاری دعا باید و در این چنین [illegible] بیشتر باید بعد از ان دعای دیگر تلقین کرد ربنا ولا تحمل علینا اصرا کما حملته علی الذین من قبلنا در ذکر آورد و این شاید تحمیم و کاری عظیم ست این چنین تکالیف شاق و این نوع شداید و مشاق چنانچه ذکر آن گذشت و بیان آن بالا رفت ظاهر چه دشوار بود و چه مشقت و رنج روی مینمود دعای دفع آن باید و خواهش دفع آن شاید بعد از ان بر دعای ربنا ولا تحملنا ما لا طاقة لنا به تنبیه کرده و هر دعا را بر رسالت و خواهش آن آورد و شک نیست تحمیل ما لا یطاق اشد مشتد آید و اشق مشاق ست کاری بیرون طاقت خارج از حد طاقت ست اگر خدای تحمیل آن کند چه توان کرد و اثر تحمل آن چگونه ابا توان آورد ولہ چه کند بنده که گردن ننهد فرمان را ❊ چه کند گوی که تن در ندهد چوگان را ❊ از این چنین کار چگونه امان نجوید و ربنا لا تحملنا ما لا طاقة لنا بچه نوع نگوید این دعا مذکور و خواهشها مسطور در دفع تکالیف شاق و تحمیل ما لا یطاق بود بعد از ان مکلف را بعد توجه تکلف و مخالفت و جرم گشتن بصورت دعا عفو نمود واعف عنا واغفر لنا ذکر کرد و خواهش غفران در بیان آورد و بعد از ان دعای جامع مر همه انواع خیر و مانع از همه اسباب ضیر طالب همه اصناف نعمت و واقع همه انواع نقمت یعنی دعا برحمت که آسایش همه نعمت ست در ذکر آورده همه دعا با منافع خویش استیفا کرد دعای نصرت یافتن بر دشمنان و مضرت رسانیدن ایشان مانده بود در خاتمه دعا فانصرنا علی القوم الکافرین فرمود بر دعا مسطور و خواهش مذکور ختم کرد و کلام را بر خاتمه که دلالت بر حسن مقطع کند بر وجه حسن مقطع باتمام آورد و آنچه اعلام [illegible] کتاب [illegible] من الانفحی بطفاة الیدیعة البیان مستوفی دقایق البلیغة ولطایف الجزیلة للبنیان کیفیه و اثر [illegible] و اسرار [illegible]

[illegible] مطلع [illegible] فرود [illegible] بیان [illegible] معانی [illegible] بیان [illegible] کتاب [illegible] بیان [illegible] فصاحت بیان [illegible] معانی [illegible] محکمات و متشابهات [illegible] صاحب بلاغت و فصاحت [illegible]
۱۲۵۰
[illegible]

شمس ذات الانوار والانوار الا الله که العیان ولا تبصرها الابصار کلاما بلیغا بالغ غایة البلاغة وافصاحا بمعانیها اصحاب معانی البراعة منتهیها کتابا جامعا للآیات من المحکمات والمتشابهات لا یحصی لمقالات ما احتواه من الاحتمالات الا تمام نعمه کل ذی علم کامل تام الاستتمام مراده احمد علی الکمال والتمام لا اله الا هو ربی توکلت علیه وهو حسبی فقط

سورة آل عمران مدنية وهي مائتا آية

یعنی سورتی که در ذکر آل عمران است مدنی است و دویست آیه و سه هزار و چهارصد و هشتاد کلمه و چهارده هزار و پانصد و بیست و پنج حرف است ربط این سوره با سوره بقره آن است که هر یکی مصدر است بالم و در آغاز هر یکی ذکر کتاب و هدی و ذکر مومنان و کافران است و در خاتمه هر یکی ذکر مومنان و دعاهای مومنان است و ذکر غزوه جهاد با دشمنان است و نیز در سوره بقره ذکر خلقت آدم که بغیر مادر و پدر بود کرده و درین سورت ذکر عیسی علیه السلام که بغیر پدر بود آورده و همچنانکه افتتاح سورت بذکر توحید خداوند و نفی شرکت شرکا کرد و بعد تا آیه مباهله چند جمله بغیبه همین معنی دارد و مقالات نصاری و قائل شدن بالوهیت عیسی آورده ابطال آن بر وجه ذکر عام بعد خاص ذکر اهل کتاب حاصل گشت و مخاطبه ایشان از هر باب بحصول پیوست بعد اعتراض قطعه که مشتمل بر بعض معاملات اهل کتاب چون جمله ان الذین تولوا منکم یوم التقی الجمعان الآیه و جمله ما اصابکم یوم التقی الجمعان الآیه بود چند جا ذکر اهل کتاب و حکایت و شکایت ایشان چون جمله ولا یحزنک الذین الآیه و جمله لقد سمع الله الآیه و جمل دیگر که در آن ذکر اهل کتاب آمده روی نمود تا آنکه جمله وان من اهل الکتاب لمن یومن بالله ذکر کرد تا آخر سوره ذکر اهل کتاب آورد و بعده جمله یا ایها الذین آمنوا اصبروا وصابروا ورابطوا واتقوا الله لعلکم تفلحون بر وجه ترتیب مذکور گشت برین جمله سورت باختتام پیوست جمل مذکور متصل یک دیگر است باعتبار اصل مقصود و بعضی را بالبعض و مقرر است و شک نیست جملهای که از یک باب است اگر مقاصد آن متغایر بود از جهت اتحاد باب میان ایشان ارتباط و اتصال باشد اگر مقصود از هر یکی سست هر یکی در مقصود کلی مقرر دیگر است مقتضای آنکه در میانه آمده میان کلامهای متصل واقع شده و جمل دیگر از تذییل آن و تکمیل آن و استینافات و تعلیلات در محلهای که آید شبهه انکه وعده بیان آن روی نماید والله اعلم بالصواب والیه المرجع والمآب

بسم الله الرحمن الرحیم ○ الم ○ الله

وجه اعراب الم و جمله که بعد اوست در سوره بقره گذشته و بیان او آنجا مشروح گشته اگر الم اسم سوره باشد مسمی بالم بود و اگر الم را حروف مقطعات دارند مقتضای بنا دارند و بعد حذف همزه وصل از الله فتح از جهت جمع شدن ساکنین یا و میم و لام الله میم را حرکت داده اند و از جهت تحرز از توالی کسرات کسره میم و یا که در حکم کسره است و کسره میم اولی کسره اختیار نکردند از جهت خفت و تفخیم اسم الله تحریک بفتحه گزیده اند و نتوانند بود که فتحه میم بطریق نقل حرکت همزه باشد زیرا که مقام این اثبت است مقام وصل یا و همزه وصل

حرکت ساقط شود حرکت باقی بود تا منقول گردد و آن وجه مذهب سیبویه و جماعتی از نحویان ست و ابن حاجب نیز بدان ست و زمخشری در مفصل برین وجه رفته و در کشاف خلاف این گفته که همزه در محل وصل نیست که ما قبل او اگرچه وقف نیست در حکم وقف آمده زیرا که التقاء ساکنین در وجه التقاء ساکنین در وقت مغتفر شده و نیز در ثلثه اربعه تاء تانیث ها میشود تا حکم وقف ندهند تا ها نشود برین وجه همزه در ابتدا باشد ساقط شود بر طریق نقل فلیه حرکت او ما قبل دهند او را حذف کنند و نزول این سوره از آغاز تا آیت ان مثل عیسی عند الله کمثل آدم خلقه من تراب ثم قال له کن فیکون در شان وفد نجران ست روایت کرده اند شصت سوار بود بعضی گویند شصت سوار از ترسایان که چهارده کس از اشراف ایشان بودند و باقی از سران ایشان میبودند و میان اشراف مذکور سه کس صاحب رای بودند که اشراف مذکور را برای کار و رای ایشان معتمد می بودند و هیچ یکی برای هیچ قضیه از رای ایشان تجاوز نمی نمود و بعضی از ایشان عیسی را اله میگفتند و بعضی او را ابن الله میخواندند و بعضی از ایشان الله ثالث ثلثه میدانستند و آینده گان مذکور با هیبت و شکوه تمام آمدند در مسجد پیغمبر علیه السلام در آمدند وقت نمازی که ایشان دارند در آمد و هنگامی که ایشان نماز میگذارند آمد برخاستند سوی مشرق توجه کردند نمازی که معهود داشتند گذارند پیغمبر صلی الله تعالی علیه وسلم یاران را فرمود تا تعرض ایشان نکنند تا نماز خویش بگذارند بعد از فراغ نماز دو نفری از ایشان بخصومت ایشان استادند و زبان بمجادله کشادند پیغمبر ایشان را باسلام کرد و در دل بدعوت ایمان آورد و ایشان گفتند ایمان پیش از تو داریم این زمان چه ایمان آریم پیغمبر صلی الله تعالی علیه وسلم فرمود در راه دروغ مروید و سخن نابوده نگوئید سه چیز شما را از ایمان منع کرده و در کفر و طغیان آورده یکی آنکه خدای را از زن و فرزند منزه هست او را نسبت بزن و فرزند کرده اید دوم آنکه سوی عبادت صلیب آورده اید سوم آنکه خوک را میخورید و عملی بر خلاف طبع و شرع میکنید گفتند ای محمد در باب عیسی چه میگوئی و در شان او چه میجوئی پیغمبر صلی الله تعالی علیه وسلم فرمود بنده و رسول خداست و برگزیده و برکشیده حق سبحانه تعالی ست گفتند این سخن مگو و در وی نسبت بندگی مجو که او ازین معانی استنکاف دارد و خود را در ذل بندگی نمی آرد پیغمبر صلی الله تعالی علیه وسلم فرمود همچنین نیست مملوک هرگز از بندگی استنکاف نکند و مخلوق گاهی لاف فرزندی نزند در آن وقت آیت لن یستنکف المسیح ان یکون عبدا لله ولا الملائکة المقربون نازل گشت و کذب ایشان ظاهر پیوست یعنی مسیح و فرشتگان مقرب از عبودیت خویش که بدان مفتخر اند هرگز ننگ نکنند مسیح که او را ابن الله میگویند و فرشتگان که ایشان را بنات الله میخوانند بفرزندی نابوده راضی نشوند بعده ایشان گفتند اگر عیسی فرزند خدا نبود بغیر پدر چگونه وجود داد صورت بود پیغمبر صلی الله تعالی علیه وسلم ساکت ماند جبرئیل در آن معرض این سورت تا آیت ان مثل عیسی عند الله کمثل آدم الآیة برخواند و هوازده هشتاد آیت یکبارگی آورد و برا جوبه اسوله ایشان پیغمبر را تنبیه کرد **الم الله لا اله الا هو** مرفوع بر ابتدا است جمله لا اله الا هو خبر مبتدا است یعنی الله که ذات خدای تعالی ست غیر او معبودی بحق نیست خبر او [illegible]

سزاوار پرستش بمطلق ذکر توحید اینجا متضمن ست مر نفی الوهیت عیسی و رد مقالت نصاری که عیسی را آله میخواندند و معبود میدانستند اَلْحَيُّ الْقَيُّوْمُ ؕ مرفوع ست از جهت آنکه خبر مبتداء محذوف ست یا خبر بعد خبر مر الله راست یا بدل از هو است معنی اینست آله زنده است پاینده و توصیف معبود بحی رد ست بر عبده اصنام که جماد را معبود دانستند والقیوم رد ست مر کسانی را که آدمی نا پاینده را چون عیسی آله خوانند و بر تقدیر الحی القیوم خبر مبتداء محذوف باشد هو الحی القیوم متضمن تاکید لا اله الا هو بود چنانچه در آیة الکرسی گذشت و بعد بیان هو پیوسته در روایت کرده اند که آصف بن برخیا وزیر سلیمان علیه السلام در نشان تخت بلقیس انا آتیک به قبل ان یرتد الیک طرفک گفت و آوردن تخت بلقیس سلیمان در مدت پلک زدنی چشم بندای یا حی یا قیوم برآورد تخت او را پیش از پلک زدنی آورده و عیسی صلوات الله علیه در احیاء موتی یا حی یا قیوم گفتی و زنده کردن مرده جستی سوال بعضی دعوت اسم اعظم میکنند و اثر نمی بینند از کجاست تا تاثیر علمیت و ضمارت و دعا کننده چراست جواب شک نیست که تیغ قاطع ست لیکن نه هر دستی آنرا توان انداخت و سپر در دست مانع ست و هر تیغی آنرا پناه تواند ساخت دمی عیسی وار باید و دلی آصف نشان شاید تا آثار اسماء عظام بهره گیرد و بتاثیر دعوات کرام غرض او بحصول پذیرد و اگر بدست سست تیغ کار نکند عیب تیغ نبود و اگر از بی هنر سپردار تیغ نشود عیب سپر نباشد نَزَّلَ عَلَيْكَ الْكِتٰبَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مصدقا حال ست از الکتاب لما بین یدیه جار و مجرور متعلق ست بمصدقا و چون ذکر فرستادن کتابها که مشتمل ست بر بیان توحید و متضمن ست بر نفی آله که غیر خداست از عیسی و غیر او مقرر ست مر مضمون لا اله الا هو الحی القیوم را این جمله را فصل کرد بغیر حرف عطف آورد و معنی اینست فرستاده است بر تو ای محمد کتاب ملتبس بحق و صدق و صواب مر کتابهای را که میان دو دست اوست یعنی پیش اوست تصدیق کننده یعنی توریة و انجیل و زبور و صحف دیگر را راست دارنده سوال بودن شی میان دو دست مستلزم پیشی در مکان است و اینجا مقصود پیشی در زمان ست ارادت پیشی زمانی بچه وجه باشد و بکدام طریق بود جواب پیشی در جهت نزول و مکان مستلزم ست مر پیشی در زمان را وَاَنْزَلَ التَّوْرٰىةَ وَالْاِنْجِيْلَ مِنْ قَبْلُ عطف ست بر نزل توریة و انجیل هر دو اسم اعجمی ست نباید اشتقاق از وری و نجل و وزن تفعله و افعیل مستغنی ست معنی اینست توریة و انجیل را پیش از تو فرو آورده و در زمان که سابق بر زمان تو بود تنزیل کرد هُدًى لِّلنَّاسِ مفعول له است یا حال ست و در وقت تنازع فعلین نزل و انزل تنازع کرده اند در هدی اعمال ثانی کنند و از اول محذوف دارند معنی اینست فرستاد بر تو قرآن را و بر موسی و عیسی توریة و انجیل را از جهت راه نمودن مر مردمان را یا در حالتی که راه نماینده اند مر ایشان را وَاَنْزَلَ الْفُرْقَانَ عطف ست بر فعلیه سابقه ای انزل کل کتاب فارق بین الحق والباطل یعنی اینست و فرستاد مر کتابهای را که فارق اند میان حقیقت و بطلان چون صحف آدم و ابراهیم و غیر آن و ذکر کتابها بیان توحید آورده و نفی آله که غیر خدا اند از عیسی

غیر او کرده و در ذکر نزل الفرقان یعنی انزل کل کتاب فارق بعد ذکر قرآن و توریة و انجیل تعمیم بعد تخصیص بود و ذکر عام
بعد خاص باشد و اگر از فرقان قرآن مراد دارند تکرار آید و بطریق الفی قولها کذبا و بیناالطویل نماید مگر آنکه نزل عبارت از
فرستادن بدفعات نجما نجما و سورة سورة دارند و انزال عبارت از فرستادن یکبارگی پندارند چنانچه در بیست یا بیست و
سه سال بحسب مصالح و حوادث نجما نجما و سورة سورة نازل گشته بحکم انا انزلناه فی لیلة القدر در شب قدر یکبارگی
بمنزل پیوسته یا ذکر بار دوم بیان صفت فارقیه میان حق و باطل دارند و دران تخصیص شان قرآن پندارند یا از فرقان زبور
مراد بود درین کلام ذکر هر چهار کتاب باشد اِنَّ الَّذِیْنَ كَفَرُوْا بِاٰیٰتِ اللّٰهِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِیْدٌ
وَاللّٰهُ عَزِیْزٌ ذُو انْتِقَامٍ ○ چون کافران عذاب خدای را منکر اند و خود را بکفر مستحق عذاب نمی شمرند
تاکید کرد ان آورد در حق کافران الحاق وعید بهذا [illegible] الحاق وعید در حق نصاری بکفر یکه دارند برین که
عیسی اله یا ابن الله هی پندارند آیین جمله برین وجه تعقیب جزو نصاری بود و دفع مذهب باطل ایشان که بعضی ان الله
هو المسیح و بعضی المسیح ابن الله میگویند باشد و غرض از جمله سابقه اثبات بود و بدین جهت مذکوره هر جمله سابقه بود هم
ازین جهت فصل کرد بغیر واو آورد و جمله و الله عزیز ذو انتقام تذییل ست و معنی اینست بدرستی آنانکه بآیات خدای کافر
شدند و بکتاب او کفر ورزیدند مر ایشان را عذاب سخت [illegible] او و عقوبت سخت باشد و خدای قوی ست غالب است
خداوند انتقام [illegible] و انصاف ستاننده از مخالفان دین [illegible] کند و بر وجه انتقام در عقاب
افگند اِنَّ اللّٰهَ لَا یَخْفٰی عَلَیْهِ شَیْءٌ فِی الْاَرْضِ وَلَا فِی السَّمَآءِ ○
مقصود ازین آیة باز داشتن کافران ست از کفر و کافری و منع کردن یهود و نصاری ست از کفرهای ایشان زیرا که چون
هیچ چیزی بر وی مخفی نباشد کفر کافران و کافری جهودان و ترسایان داند بعقاب و انتقام ایشان تواند پس از وی ترس
باید و باز ماندن از کفر و کافری بشاید مقصود از جمله سابقه همین ست و بمعنی مکمل عنه این جمله هر جمله سابقه بود هم ازین جهت
فصل کرد و بغیر حرف عطف آورد و تاکید از جهت آنست که تا کسی عالم و قادر منتقم را عصیان نکند و خود را در گناه که سبب
انتقام ست نیفگند پس کسانیکه عصیان میورزند گویا عصیان خود را از خدای مخفی میدانند پس چنانستی که مضمون جمله را
منکر اند ایشان تنزیل منزله منکران کرد و جمله را با تاکید آورد و معنی اینست بدرستی که خدای پوشیده نیست بروی چیزی
از حال بندگان نه در زمین نه در آسمان هُوَ الَّذِیْ یُصَوِّرُكُمْ فِی الْاَرْحَامِ كَیْفَ
یَشَآءُ ط کیف متضمن همزه ست اصل او استفهام ست و مراد ازان اینجا تسویه است و یشاء حال ست از ضمیر
یصورکم و کیف حال ست از مفعول محذوف ای هو الذی یصورکم حال کونه شاء تصویرکم کائنا علی ای کیفیة کانت ای
شاء یا کون التصویر علی کیفیة و کونه علی کیفیة اخری یعنی خدای تعالی آنست که شما را در رحمها یعنی در زهدانهای مادران
شما تصویر میکند بهر کیفیتی که میخواهد دراز و کوتاه سفید و سیاه ذکر یا انثی زشت یا زیبا و این عبارت ست از کمال قدرت

[illegible] در میان [illegible] و برخدای صورت بسته تخلیق او معو گشته عیسی نیز از جمله ایشان است پس [illegible] باشد حال آنکه [illegible] است پس باید این جمله را افادت این معنی [illegible] بود و هم ازین جهت [illegible] حرف عطف آورد لَا إِلٰهَ إِلَّا هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ و این جمله تکرار لا اله الا هو الحی القیوم [illegible] بالا گذشت [illegible] تا تاکید باشد [illegible] نیست خدایی [illegible] سزاوار پرستش مطلق مگر او که [illegible] با اقتدار است [illegible] هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ [illegible] موصول با صله خبر [illegible] منه آیات [illegible] حال [illegible] الکتاب [illegible] دیگر است مر آیات محکمات و اخر متشابهات عطف است بر آیات محکمات و جمله هو الذی انزل علیک الکتاب با این حال مقرر است مر مضمون جمله سابقه را از اثبات توحید و نفی اشراک [illegible] نیست [illegible] آنکه بر تو کتاب انزال کرده یعنی قرآن فرود آورده درین حال که بعضی از وی آیات محکم [illegible] اصل قرآن است عظیم الشان است و محکمات موافق دلائل عقلی [illegible] فی الارحام کیف یشاء [illegible] قل هو الله احد الله الصمد لم یلد و لم یولد و لم یکن له کفوا احد و امثال آن و درین آیت اشارت است که عیسی [illegible] سزاوار پرستش نباشد که بعضی محکمات چنانچه الله لا اله الا هو الحی القیوم و امثال آن [illegible] است دلالت بر آنکه [illegible] و بعضی محکمات چنانچه لم یلد و لم یولد دلالت برین میکند که او ابن الله نیست اگرچه [illegible] رسالت [illegible] و بعضی از قرآن آیات دیگر است که متضمن متشابهات است و بعضی از آن [illegible] است و قسمی از آن یعنی از متشابهات [illegible] و وجه الله [illegible] محدثات است [illegible] تعلیل [illegible] سوال [illegible] تقسیم کتاب بر دو قسم مذکور محصور نیست چه غیر این دو [illegible] محکم آمده و غیر واضح نیز [illegible] قسم [illegible] مشکل و مجمل و [illegible] حصر [illegible] صحت آن [illegible] جواب از آیه مذکور حصر کتاب بر دو قسم [illegible] بر دو قسم مذکور [illegible] اقسام دیگر [illegible] است [illegible] منه آیات [illegible] منه آیات ظاهر است یا گویند اخر متشابهات [illegible] فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ [illegible] موصول با صله یعنی الذین فی قلوبهم زیغ [illegible] ابتغاء الفتنة [illegible] فیتبعون [illegible] ابتغاء تاویله عطف [illegible] بر دو جمله خبر مبتدا است [illegible] خبر [illegible] محذوف آمده و خبر [illegible] فاخرابه [illegible] اصل کلام [illegible] فالذین فی قلوبهم زیغ فیتبعون ما تشابه منه ابتغاء الفتنة و ابتغاء

تاویله و جمله شرطیه است فا برای تعقیب بر جمله سابقه و تنکیر زیغ برای نوعیت است ای زیغ الی الکفر والابتداع هوا
در ترکیب نحو آمده و استعمال اما در کلام عرب بر دو وجه آمده یا برای استیناف کلام چنانکه در آغاز کتب آرند و تفصیل با اجمال چون
جاءنی اخوتک اما زید فاکرمته و اما خالد فاهنته و اما بکر فاعرضت عنه و اما لازم دارند ظاهر است که اینجا استیناف
نیست و برای تفصیل مقدر باید و اینجا قسم دوم نیز باید جواب اما اینجا برای تفصیل بود قسم دوم من حیث المعنی قسم
دوم مقدر باشد ای فاما الذین فی قلوبهم زیغ فیتبعون ما تشابه منه ابتغاء الفتنة وابتغاء تاویله بتفسیره علی وفاق هواهم و اما
اهل الحق فیقصدون حقیقته مراد الله ولا یاولون الا یاولون علی وفاق المحکم معنی اینست لیکن هر چند که باشند چیزی از
کسانیکه در دلهای ایشان میل است چنانچه خود را از زمره [illegible] و بر طریقه بدعت یا کفر انداخته و با اتباع هوا و دلیری
بر کتاب خدا خویش را مبتدع یا کافر ساخته پیروی میکنند چیزی را که متشابه است از قرآن با اتباع ظاهر و معنای آن
دلائل اینها است از جهت جستن فتنه بر مردمان و از جهت جستن تاویل نابوده و ناپسندیده که بزبان آورده اینها همچه
معتزله و روافض را بکار برده الی رضا با فرقه‌ها تاویل مخترعه کردند تا در دین شور انداختند و عوام را بستوه رسانیدند و چون مجسمه
که قائل بجسم شدند از ظاهر ید الله و وجه الله و فی جنب الله و یا شمال آن خدا را جسم گفتند مجسم گشتند و چون مشبهه
که بظاهر الرحمن علی العرش استوی و جاء ربک و ان یأتیهم الله فی ظلل من الغمام مکان و جهت که مخصوص جسمانیات است با
وی ثابت نمودند تا کافر گشتند مشبهه شدند و چون نصاری که بظاهر صیغه جمع در آیه انا نحن نزلنا الذکر و انا له لحافظون
و انا لموسعون و نحن الماهدون و مانند آن تمسک کردند ان الله ثالث ثلثة گفتند کافر گشتند و نیز گفته‌اند که [illegible] الم
را بحکم حساب جمل هفتاد و یک سال تاویل کردند و آن را مدت بقای امت پیغمبر و مدت غلبه ایشان داشتند
[illegible] الذی [illegible] فی سنین معدودة گفتند چه پیغمبر صلی الله تعالی علیه وسلم گفتار ایشان شنید تبسم کرد و از گفتار
باطل ایشان خود را در تعجب آورد باز گفتند مثل این حروف هجی دیگر نیز آمده که از آن بر مثل این حساب عدد دیگر
نیز هست و امیر المومنین عمر رضی الله تعالی عنه ذکر حروف صاد و ق [illegible] و ذکر المص بابطال ایشان گشت باز گفتند حساب
دیگر نیز آمده است امیر المومنین عمر رضی الله تعالی عنه گفت الر نازل شده بار دیگر همین نوع سخن گفتند و حروف
دیگر جستند امیر المومنین عمر المر ذکر کرد و در حساب جمل عددی زاید آورد گفتند ای عمر عدد مختلف آوردی کار
بر ما مختلط کردی ندانیم در این اخذ اکثر نمائیم یا اقل و در رد ایشان این آیه نازل گشت و ابطال تاویلات
ایشان به بیان پیوست آنکه اعتبار مر عموم لفظ راست نه خصوص سبب را و باعتبار عموم لفظ [illegible] و چه عام
اهم و هم خویش شامل است مر تاویلی را که مورد بود مر تاویلی را که باطل بود وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ
این جمله حال است یا معترضه [illegible] یعنی پیچیدگان یا کافران ظاهر متشابه تاویل ناپسندیده آورد و این رو
میکنند و هم [illegible] یعنی تاویل آن جز خدا کسی نداند و فهم آن بفکر و رای خویش نتوانند

وَالرّٰسِخُوْنَ فِی الْعِلْمِ یعنی علماء بر الا اللّٰه وقف کنند و والراسخون را معطوف بر اللّٰه نگویند
در حق راسخان در علم معرفت تاویل متشابه قائل نشوند ایشان والراسخون را مبتدا دارند یقولون را خبر مبتدا و بعضی از
علما بر الا اللّٰه وقف نکنند و والراسخون فی العلم را عطف بر الا اللّٰه دانند و هم چنین بواو و یا خوانند نسبت علم متشابه سوی خدا
و راسخان کنند یقولون را جمله مستانفه یا حال از راسخان گویند بهر قول اول وارد میشود که وضع کلام برای اعلام و افهام است
متشابه را سند حمل اشتباه و ابهام ست سوال چون مراد آن فهم نشود نزول آن را چه فائده بود جواب آن است که فائده نزول متشابه
ابتلا اهل علم است که بر طالب علم مولع اند و اینجا از طالب علم ممنوع میشوند و هذا اعظم الوجهین بلوی و اعظمها اجرا و جهد کے
ابتلا در باز ماندن از و بهتر است از ابتلا با جواب دیگر متشابهات اسرار قرآنی و رموز معانی فرقانی آمده مرسل الیه
یعنی پیغمبر علیه الصلوة والسلام که مقصود تفهیم بود فهم کرده اگر دیگری فهم نکند خللی در وضع کلام نبود در تفسیر امام زاهد این را
بر طریق اختلاف عصر و بر زمان عصر زمانه داشته و هر دو قول را باعتبار اختلاف زمان درست پنداشته حاصل تقریر ایشان
که در وقف الراسخون بر قول بعضی واو استیناف است و الراسخون مبتدا است و یقولون آمنا به خبر مبتدا است و راسخ از خوض
در تاویل متشابه برداشود و بعضی گفته اند واو عاطفه است و آن معطوف بر الا اللّٰه و راسخ را نیز تاویل علم متشابه حاصل باشد
که اگر تاویل متشابهات در علم راسخان نباشد توصیف قرآن بقوله تبیانا لکل شیء درست نماید و وجه آنچه گفته اند که سلف
بتاویل مشغول نشده اند آنست که در آن زمان مخالفان نبودند تا حاجت بتاویل افتد و احتیاج بسوی رد ایشان شود
اما در زمانه ما واجب است که مشغول تاویل شوند در راه رد تمسک مخالفان روند و در بعضی کتب اصول فقه آورده که
این اختلاف از روی تحقیق اختلاف نیست که شمول بر دو وجه است یقینی و غیر یقینی و بر هر دو وجه قول همه است یکی ست اتفاق
راسخان را در متشابه علم یقینی نباشد و اتفاق است که تاویل بر وجه ظن و احتمال ممتنع نبود و علما را در تفسیر راسخان اختلاف
است بعضی گویند راسخ آنست که ثابت بر علم باشد و عمل بوفق علم کند و عمل او مستفاد از علم شود و بعضی گویند راسخ آنست
که حکایت او راست بود و در پوشیدگی پاک باشد و در شهوت بطن و فرج عفت اختیار کند و دل بر غیر حق و صدق نبندد
و بعضی گویند راسخ آن است که متقی باشد در کار خدا زاهد بود در کار دنیا با خلق متواضع و با نفس مجاهد باشد یَقُوْلُوْنَ
اٰمَنَّا بِهٖ كُلٌّ مِّنْ عِنْدِ رَبِّنَا کل من عنده بیان آمنا به است و آمنا به مقول یقولون است
یعنی این است راسخان میگویند هر آیتی از محکم و متشابه که از پروردگار ما است بحقیقت آن اعتقاد داریم و آنچه متشابه است
دل خود را بر طلب معرفت آن نمی آریم وَمَا يَذَّكَّرُ اِلَّآ اُولُوا الْاَلْبَابِ۝ این جمله معترضه است در اثنا بیان مقول
راسخان برای تحریص به پند گرفتن و تعریض از آن که هر که پند نگیرد از خردمندان و دانایان عقلی نبود و بیان قصه اشکالی که برا
و جواب آن در جلد و ما یذکر الا اولوا الالباب که در ذیل آیه یؤتی الحکمة من یشاء مذکور است گذشته و بالواحدی و بیضاوی
گشته یعنی این است آنچه گفتیم و پندی که بیان کردیم از خداوند از صاحبان عقول پند نگیرند و موعظت و نصیحت نپذیرند

دهند چه بسیار ند آن متشابهات حمل بمعنی حقیقی آن کنند و از جهت گفتن و مشبه بودن و از ثالث ثلاثة گفتن و اتباع تاویلات فاسده نیز
چه اصحاب الباب بیان کرده اند یعنی رَبَّنَا لَا تُزِغْ قُلُوبَنَا بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنَا وَهَبْ لَنَا
مِنْ لَّدُنْكَ رَحْمَةً [illegible] ای پروردگار ما میل مکن دلهای ما را [illegible] یعنی آنچه بعد از آنکه ما را راه
راست نموده و باسلام [illegible] گردانیده [illegible] اهل سنت و جماعت آورده ما را هدایت بگذار بدی و بخشش
[illegible] ما را از راه راست مائل گردان و چون [illegible] نصاری و [illegible] باتباع تاویلات فاسده
[illegible] ما را [illegible] رحمت یعنی ثبات بر ایمان و قرار [illegible] رحمت در آوردن
[illegible] یعنی إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهَّابُ این جمله تنزیل است و تاکید او از جهت
ابراز [illegible] یعنی آنست بدرستی که تو [illegible] نعمت دهنده رحمت کننده جز تو کیست که
[illegible] رحمت کند [illegible] کرده اند [illegible] اسلام [illegible] از اصحاب و چون
مسلمانان [illegible] ایمان مشرف گشتند حال یاران خویش که از نعمت [illegible] یاد آورند از جهت ثبات
[illegible] زاری کردند [illegible] رَبَّنَا لَا تُزِغْ قُلُوبَنَا بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنَا الآیة گفتند این آیه در
مقال ایشان [illegible] رَبَّنَا إِنَّكَ جَامِعُ النَّاسِ لِيَوْمٍ
لَّا رَيْبَ فِيهِ [illegible] تنزیل است و تاکید او از جهت ابراز [illegible]
[illegible] بدرستی تو [illegible] مردمان در روزی که هیچ شکی نیست در آمدن آن در
[illegible] ایشان در آنچه اختلاف کرده اند [illegible] حق و باطل [illegible]
[illegible] تاویلات باطله [illegible]
[illegible] ایشان [illegible] و السنة
[illegible] إِنَّ اللَّهَ لَا يُخْلِفُ الْمِيعَادَ این جمله تنزیل است
تاکید او از جهت ابراز [illegible] از حقیقت
[illegible] تاکید [illegible] و در آن الله لا یخلف المیعاد
[illegible] انه جامع الناس [illegible] یعنی آنست بدرستی خدای وعده خود را خلاف نکند
[illegible] راجع خواهد کرد [illegible] خلاف نخواهد آمد إِنَّ
الَّذِينَ كَفَرُوا لَنْ تُغْنِيَ عَنْهُمْ أَمْوَالُهُمْ وَلَا أَوْلَادُهُمْ مِنَ اللَّهِ
شَيْئًا وَأُولَٰئِكَ هُمْ وَقُودُ النَّارِ شیئا مفعول مطلق است [illegible]
[illegible] یعنی [illegible] اموالهم ولا اولادهم [illegible] شیئا [illegible] من الاغنیاء [illegible] و [illegible]

ع ۱ ۸

عطف است بر جملهٔ سابقه و چون جملهٔ ان الذین کفروا لن تغنی عنهم با آیهٔ ان الذین کفروا بآیات الله لهم عذاب شدید پیوستگی تمام است و در مقصود با او موافق است تکریر او بود و تقریر او باشد از این جهت فصل کرد و بغیر حرف عطف آورد و چون کافران مضمون جمله را منکر شدند تاکید آن کلمهٔ ان که ادات تاکید است در آورد معنی اینست بدرستی آنکسانی که کافر شدند و آیات محکمه را انکار کردند و متشابهات را موافق محکمات نشناختند در اتباع ظاهر و تاویلات فاسده بکفر هوا پرداختند بقوت مال و کثرت فرزندان مغرور شدند و از جهت سرکشی و طغیان در مرد حق نیایند نه ایشان را اموال ایشان و فرزندان ایشان از دفع عذاب خدای هیچ چیزی از نفع نفع نکنند و دستگاه و جاه ایشان هیچ وجهی ایشان را سود مند نبود و این طایفه هیزم دوزخ هم ایشانند که در آتش سوزان جاوید مانند الحاق وعید کافران باز داشتن ایشان است از جمیع انواع کفر و کفران و آن متضمن مر باز داشتن نصاری از کفر با ایشان كَدَأْبِ آلِ فِرْعَوْنَ وَالَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ کدأب بهمزهٔ ساکن و الف خوانند و معنی هر دو یکی و [illegible] دأب هم کدأب آل فرعون و این جمله نیز در مذمت کافران است جهت تشبیه مبطلان که متضمن تشنیع ایشان است موافق است هر جملهٔ سابقه را که در مذمت کافران بود بدین اعتبار جملهٔ سابقه را مقرر شود و معنی اینست حال ایشان و دأب ایشان همچو حال و دأب آل فرعون همچو حال کسانی است که پیش از آل فرعون بودند و در کفر و گمراهی و فساد و تباهی اعتنا با اهتمام نمودند كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا این جمله بیان و تفسیر دأب است معنی اینست ایشان بدین وجه همچو ایشانند بدین جهت بر ایشان همانند که آیات ما را تکذیب کردند و دروغ و مفتری خواندند فَأَخَذَهُمُ اللَّهُ بِذُنُوبِهِمْ عطف است بر کذبوا بآیاتنا معنی اینست پس گرفت ایشان را خدای و بیان بگناهان ایشان یعنی ایشان را سزای که در خور ایشان بود کرد و در رسانید این جمله تکمیل است اخذ فعله تکمیل کریم است رحیم است شاید که سبک باشد و با اقتضای رحمت با آسانی بگذرد و این توهم را ابطال این جمله دفع گیرد و جملهٔ وَاللَّهُ شَدِيدُ الْعِقَابِ ○ بر وجه تکمیل آورد معنی اینست و خدای سخت است عقاب او و دشوار عذاب او [illegible] قُلْ لِلَّذِينَ كَفَرُوا سَتُغْلَبُونَ وَتُحْشَرُونَ إِلَى جَهَنَّمَ وَبِئْسَ الْمِهَادُ این جمله [illegible] چون پیغمبر صلی الله تعالی علیه وسلم حال ایشان شنید و عقوبت ایشان در خاطر گذرانید فرمان چنین شد و القول لهم [illegible] قل للذین کفروا الآیة و جملهٔ بئس المهاد تذییل است ستغلبون و تحشرون بصیغهٔ خطاب و غایب خوانند [illegible] امر و خطاب نسبت با موردان است روایت است که کرده اند که پیغمبر صلی الله تعالی علیه وسلم [illegible] بر مشرکان غالب آمد جماعتی را از سران بکشت و جماعتی را اسیر ساخت اهل کتاب [illegible] گفتند که این همان پیغمبر است که در کتب ما مسطور بود و از بیان صفات و [illegible] است [illegible] از جمعیت خدا قصد کردند که ایمان آرند [illegible] ایشان گفتند شتابی مکنید و واقعهٔ دیگر انتظار

بعد از چند روز واقعه احد واقع شد در تردد افتادند و زبان طعن گشادند و گفتند اگر تو پیدا از خدای بودی او را این نوع شکست روی نمودی این پیغمبر موعود نیست چه آثار تائید و تقویت در وی موجود نیست شقاوت در کار ایشان او باز بودی آورد آثار شقاوت اظهار کردند و دل بر عداوت آوردند و گفتند جنگ بدر با مردمان سبک رای که جنگ آزموده نبودند بود اگر جنگ با ما افتادی شکست روی خواهد نمود و این آیه مخصوص در شان اهل کتاب نازل گشت و این اظهر در حق ایشان بوده و پیوسته در بهم شد و دل بر همه کافران و مشرکین هست مر قول ترسایان یعنی نیست بگوای محمد مر کسانی را که کفر ورزیدند و از یهود اتباع و یا اصحاب قرآن گردن کشیدند زود باشد که مغلوب خواهید گشت در مقهوریت خواهید پیوست و در زمان اندک خواهید بود و جان ملک الارث تو خواهند سپرد و بعد از موت بسوی دوزخ برانگیخته خواهید گشت و بعذاب و عقاب خواهید پیوست و دوزخ بد قرارگاهی بود و بد بستری باشد قَدْ كَانَ لَكُمْ آيَةٌ فِي فِئَتَيْنِ الْتَقَتَا فِئَةٌ تُقَاتِلُ فِي سَبِيلِ اللّٰهِ وَأُخْرَىٰ كَافِرَةٌ يَرَوْنَهُمْ مِثْلَيْهِمْ رَأْيَ الْعَيْنِ آیه اسم کان است لکم خبر است التقتا صفت است مر فئتین فئة نکره مخصوصه بحیث صفت مبتدا است خبرش مضمر و مبتدا تقاتل فی سبیل الله خبر مبتدا است و اخری مبتدا و خبرش اخری کافرة عطف است بر فئة تقاتل فی سبیل الله یا تقاتل صفت فئة باشد موصوف با صفت بدل از فاعل التقتا بود و اخری مثل او است یعنی موصوف با صفت عطف بر و و کلام از باب توشیح بود یا از باب تشابه معطوف و معطوف علیه بر طریق تشبیه بن آدم و تشبیه فیه خصلتان الحرص و طول الامل باشد یرونهم و ترونهم بصیغه غایب و مخاطب خوانند بر تقدیر خطاب خطاب مر مشرکان راست ای ترونهم یا ایها المشرکین فئة المسلمین مثلیهم ستمائة و نیفا و عشرین و بر صیغه غایب ضمیر فاعل بر مسلمانان است و ضمیر مفعول و ضمیر مثلیهم بر کافران یا بر عکس جمله قد کان لکم آیة تا آخر مقرر است مر مضمون جمله سابقه را که مشتمل قول نصارا است چه کسی که جماعتی را در نظر مردمان دو چند تواند کرد شخصی را اگر چه پیدا تواند آورد استبعاد در قدرت خدا خلاف است و تردد در توانایی او ناروا است یعنی آن است بدرستی که هست مر شما را در صدق دعوی که شما مغلوب خواهید شد علامت ظاهر در دو گروهی که در یکجا مجتمع گشتند و با یکدیگر چون پیوستند گروهی از آن دو گروه در راه خدای قتال میکردند و گروهی دیگر کافر بودند در این حال که می بینند کافران مسلمانان را دو چند عدد خویش و چه دیدن بچشم دیدند و با وجود قلت ایشان بمشاهده کثرت عدد ایشان بیشتر بدیدند روایت کرده اند که عدد کافران هزار بود بعضی گویند نهصد و پنجاه بود و عدد مسلمانان سیصد و سیزده کافران مسلمانان را دو چند خویش یعنی هزار دو هزار دیدند و مسلمانان کافران را دو چند خویش یعنی ششصد و بیست و شش در نظر می آوردند بدین قدر کافران را قتال واجب نمود و مسلمانان را با دو چند خویش از کافران ثابت قدم بایستادند و تواند بود که یعنی چنین بود می بینند کافران مسلمانان را دو چند عدد مسلمانان یعنی ششصد و بیست و شش و دو چند عدد ایشان نیست خور شد و از کثرت عدد ایشان نترسیدند و تواند بود که یعنی چنین باشد که مسلمانان می دیدند کافران را دو چند عدد خویش می دیدند

تا دلیر شوند بدین التقدیر اجتماع ضمیر فاعل و مفعول بود و آن از خصایص افعال قلوب باشد وَاللّٰهُ یُؤَیِّدُ
بِنَصْرِهٖ مَنْ یَّشَآءُ اِنَّ فِیْ ذٰلِکَ لَعِبْرَةً لِّاُولِی الْاَبْصَارِ ○ جمله واشنید [illegible] ترتیل [illegible] ان
فی ذلک لعبرة لاولی الابصار ترتیل بعد ترتیل [illegible] و تاکید جمله از جهت آن است که این جمله تقریر [illegible] کافر
که عبرت [illegible] بگیرند و [illegible] اولی الابصار [illegible] اولی الابصار کفار [illegible]
جمله [illegible] منکر اند و بر انکار [illegible] بدین اعتبار [illegible] و [illegible] آورده بودن کفار [illegible] اولی الابصار
[illegible] انست مطابق [illegible] از قبیل [illegible] الالتفات و [illegible] بدلیل [illegible] یعنی [illegible] خدای
کنند از فریقین هر کرا خواهد [illegible] در این قصه عبرت [illegible] خداوندان بینائی و فکرت است مر اصحاب دانائی چون خدای
عز و جل در نظر بینا خداوندان بینائی عدد اندک را بسیار [illegible] تا در مطلق عدد بسیار در نظر آید تا فرقه عز دل شوند
و بترسند و فرقه دلیر شوند و [illegible] کنند غالب آینده گان بتایید خدای واثق گردند و دل در وقایع بر نصرت و تایید او بندند
و بدانند چنانچه دران واقعه تایید و نصرت کرد بعد ازین نیز بدر [illegible] شعر [illegible] احسن [illegible] معنی [illegible] کاد
[illegible] فیما بقی [illegible] من عرف الله فلم تغنه معرفة الله فذاک الشقی [illegible] و مغلوب شوندگان اگر ایشان را چشم عقل در
باشد و نظر باطن [illegible] عبرت گیرند و بدانند که چنانچه در حادثه سابقه مغلوب و [illegible] خدا [illegible] اند در حوادث دیگر
مغلوب خواهند شد بدین فکرت موعظت پذیرند زُیِّنَ لِلنَّاسِ حُبُّ الشَّهَوٰتِ مِنَ النِّسَآءِ
وَالْبَنِیْنَ وَالْقَنَاطِیْرِ الْمُقَنْطَرَةِ مِنَ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ
چون در آیات سابقه حال و بال کافران فی [illegible] اولاد و اموال ایشان بیان کرد چنانستی که کسی [illegible] باقی ماند
[illegible] آیات ایمان ظاهر [illegible] اسلام [illegible] سوال کرد [illegible] ایشان [illegible]
[illegible] در بیان آورد و ازین [illegible] کرده اند بعضی گویند خدای عز و جل آن چیزها در
ایشان آراسته و [illegible] ایشان [illegible] و بعضی گویند این چیزها را شیاطین در نظر ایشان بزینت [illegible]
کرده بوسوسه دل ایشان [illegible] و در آیت زُیِّنَ لِلَّذِیْنَ کَفَرُوا الْحَیٰوةُ الدُّنْیَا [illegible]
شده [illegible] چنانچه [illegible] گویند [illegible]
[illegible] آنست که دل ایشان [illegible] ایشان [illegible] القناطیر جمع قنطار [illegible] بعضی گویند
عبارت از مال بسیار است و بعضی گویند قدر یک پوست گاو از زر یا نقره بود و بعضی گویند [illegible]
و بعضی دوازده هزار [illegible] و بعضی گویند قنطار هزار [illegible]
گویند [illegible] قنطار [illegible] هزار دینار [illegible]
[illegible] الناس [illegible] کافران [illegible] آیات ایمان [illegible]

ز [illegible]
[illegible] کرد [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] کرد
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
سید محمد صادق [illegible]
مدظله

کرده آراسته شده برای ایشان دوستی شهوات یعنی مشتهیات از زنان که مشتهااند مر آدم و آدمیان و پسران که محبوب‌تراند
از تن و توان و بیشتر از فرزندان و پروان و قلعه جگرند و زر بسیار نهند و قناطیر مقنطره یعنی زر و نقره تو بر تو داشته شده چه آدمی
را میل بسوی مال طبعی ست و شیفته بدان او جبلی ست وَالْخَيْلِ الْمُسَوَّمَةِ وَالْاَنْعَامِ وَالْحَرْثِ ؕ
والخیل المسومة با معطوفات خویش معطوف ست بر والقناطیر المقنطرة یعنی انیست و اسپان چرانیده یا داغ کرده
شده یا اسپان با سیماهای نیک و شکل مرغوب که بهر آراستن آید و بر کوهان سبب زینت نمایند و مواشی از شتر و گاو
و گوسپند که مردم مال اولاد را چون اولاد خویش پرورند و تربیت آن بهر و شفقت کنند و کشت و کشتاورزی که
مزرعه اهل حراثت را بدان مثابه محبوب بود که یکی از مزارعان در بهشت [illegible] از زر و گندم و از خدا آن را بدعا خواست
چنانچه در حدیث صحیح آمده و تصریح آن بیان شده محبت این چیزها که مذکور شده است و حب ریاست گشته است و حب
ریاست با اتباع از متابعت و انقیاد پیوست ذٰلِكَ مَتَاعُ الْحَيٰوةِ الدُّنْيَا ۚ وَاللّٰهُ عِنْدَهٗ
حُسْنُ الْمَاٰبِ ۝ چون جمله سابقه بیان تزیین امور مذکوره بر وجه ابتلا آمده متضمن نهی از رغبت دران و
ولع بودن بدان شد این جمله القلیل مضمون مذکور دارند و دلیل [illegible] مسطور [illegible] اعلام لهو آ
زینت لا ناصر [illegible] لا یلیق ان ترغب مخیلان قولک متاع الحیوة الدنیا را [illegible] جمله والله عنده
حسن المآب بیان اصطلاح آن چیزهای که مذکور ست در آخرت و این ردست بر کافران و طعن ست بر حال ایشان که
آن را که آراسته شده دل بر فانی داشتند و قناعت بر متاع دنیوی قلیل کردند و از عطای جزیل اخروی محروم گشتند
و چیزهای که از این بهتر بود و کدام خسارت از این بالاتر باشد یعنی انیست آن مذکور از امور مسطور متاع حیوة دنیا
یعنی سبب برخورداری زندگانی دنیا ست [illegible] انیست که بدان در زندگانی دنیا برخوردار توان گشت و سود مند شوند
و خدای که این مستمتع نزد ویست نیکی رجوع جای بازگشتن یا خوبی بازگشتن از نعیم باقی و درجات عالیه بهشت که بلکه
لایق بهار قبست از آن ست [illegible] بازگشتن به خوبتر بود و از این تنبیه نمایند مرغوب‌تر باشد [illegible]
متمتع بها الکسب قُلْ اَؤُنَبِّئُكُمْ بِخَيْرٍ مِّنْ ذٰلِكُمْ ؕ خیر مذکور عبارت ست از [illegible]
آیت مسطور للذین اتقوا عند ربهم جنات تجری بیان آن ست [illegible] در جواب [illegible]
را و انبئکم برای عرض احسان انباست به آنچه بهتر از متاع دنیاست و جمله قل اؤنبئکم معترضه است میان بیان [illegible]
مذکور برای امر پیغمبر صلی الله تعالی علیه و سلم بعرض احسان انبا [illegible] و ذا اسم اشارت ست سوی متاع دنیا که بالا
مذکور شده و کم حرف خطاب ست [illegible] از اعراب بدان بدین جهت که حرف ست و معنی خطاب [illegible] که محبت متاع
دنیا [illegible] یعنی انیست بگو ای محمد آیا خبر کنم شما را بچیزی که بهتر ست از متاع دنیا سوال متاع دنیا ذکر کرده بود
ذکر مسبب آیت که بهتر از متاع دنیا نیست آورد انبانه چیزی که بهتر از متاع دنیاست [illegible] موصول پیوست با انبا [illegible]

از مضمون اؤنبئکم بخیر من ذلکم آمده چه چیز حاصل خواهد گشت **جواب** در والله عنده حسن المآب بنا بر آنچه مضمر است
از متاع دنیا بر سبیل اجمال بود از انباء که مضمون بخیر من ذلکم است یعنی از آنچه مضمر است از متاع دنیا که جنات
و خلود در آن است روی خواهد نمود **سوال** چون اؤنبئکم بخیر من ذلکم آن بنا از تنبیهین حسن مآب مذکور متضمن بود
در مضمون قل اؤنبئکم بخیر من ذلکم معهود باشند تعریف بلام عهد باید نه تنکیر نشاید خبر را نکره آورد و تعریف چرا نکرد **جواب**
در مقام مدح از جهت قصد تعظیم تنکیر آمده باوجود مقتضی تعریف از جهت افادت تعظیم تنکیر سزاوارتر شده چنانچه کسی گوید
جاءنی رجل و دیگری گوید رجل مبارک فاکبر یعنی رجل عظیم جاءبک **لِلَّذِينَ اتَّقَوْا عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّاتٌ
تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا** جنات مبتدا است للذین اتقوا خبر مقدم است
عند ربهم ظرف مستقر است مر ظرف مستقر را تجری من تحتها الانهار صفت است مر جنات را خالدین حال است الذین اتقوا را
که مجرور لام است و تواند بود للذین صفت خیر باشد یعنی بخیر کائن للمتقین بود و بدین وجه جنات خبر مبتدای محذوف دانند
جمله هو جنات مستانفه در بیان خیر پندارند و این وجهی موجه است قراءة جنات بکسر تا بدل از خیر موید این وجه است
یعنی آنست که آنچه بهتر است مر متقیان نزد پروردگار ایشان بوستانهائی که روان است فرود آن جویهای در حالتی که ایشان
در آن جاوید باشند تا ابد هیچگاه بیرون نیایند و قرب مذکور که مفهوم عند است مأول بقرب مکانت است نه بقرب مکان
که خدای عز و جل منزه است از آن **وَأَزْوَاجٌ مُطَهَّرَةٌ وَرِضْوَانٌ مِنَ اللَّهِ** رضوان بکسر را
و ضم او خوانده‌اند یعنی یکی دانند و ازواج با معطوف خویش عطف است بر جنات و تنکیر رضوان برای تعظیم است ای
و رضوان عظیم من الله یعنی آنست مر متقیان را بهشتها و زنان پاک گردانیده شده از ادناس نسوان که
در ایشان حیض و نفاس نباشد و بول و غایط و مانند آن ایشان را نباشد و خشنودی عظیم از پروردگار کریم **وَاللَّهُ
بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ** این جمله تذییل است یعنی آنست و پروردگار بیناست بحال بندگان حال
ایشان داند و جزا دادن تواند **الَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا إِنَّنَا آمَنَّا فَاغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَقِنَا
عَذَابَ النَّارِ** موصول با صله صفت عباد است ای بالعباد الذین یقولون ربنا الآیة یا صفت
الذین اتقوا است یا منصوب المحل است بتقدیر اعنی کلمه ندا بتقدیر یعنی ربنا متضمن است مر ندا را برای ربوبیت و تعظیم
مستفاد الیه با اضافت و اظهار اهتمام در جمله که با بعد او است اننا آمنا مقول یقولون است فاغفر لنا سببیه است
بر طریق انتباه فاء سببی یعنی آنست آنانکه میگویند ای پروردگار ما بدرستی ما ایمان آوردیم پس بیامرز برای ما گناهان
ما را و از عذاب نار ما را نگاه دار **الصَّابِرِينَ وَالصَّادِقِينَ وَالْقَانِتِينَ وَالْمُنْفِقِينَ
وَالْمُسْتَغْفِرِينَ بِالْأَسْحَارِ** الصابرین با معطوفات خویش صفتی دیگر است مر عباد را یا متقیان را یا
منصوب المحل است بتقدیر اعنی [illegible] آنکه [illegible] کنند یعنی [illegible] کنند نفس خود را بر اتیان حسنات و اجتناب از

از سیات و کسانیکه زبان قال و زبان حال ایشان مطابق واقع بود یعنی آنچه بگویند و آنچه نمایند موافق واقع باشد و کسانیکه
قایم اند در عبادت و ثابت اند بر طهارت یعنی دعا کننده اند و طاعت آرنده اند و کسانیکه اتفاق کننده اند مالهای خویش
را در راه خدای تعالی یا انفاق میکنند علمهای خویش را بر طالبان یا انفاق کننده اند جاههای خود را در برآوردن حوایج محتاجان
و کسانیکه مشغول اند باستغفار و خواهش آمرزش در اسحار و تخصیص وقت سحر از جهت شرف و خطر است در خبر آمده است
در اول شب ندا میشود که بایستند عابدان عابدانی که خدا قیام ایشان خواسته است می ایستند و آنچه مقدر کرده است
از عبادت می آرند بار دیگر ندا میشود که برخیزند قانتان کسی را که خدای خواسته است بر میخیزد و در خشوعی و قیام صلوتی میباشد
چون وقت سحر می آید ندا میشود که برخیزند مستغفران کسی را که خدا خواسته است بر میخیزد و آنقدر استغفار که نصیب او
کرده اند میکند ازین معلوم شد که وقت سحر وقتی با احترام است و این وقت را باستغفار مناسبت تمام است و نیز در خبر است هرکه
شب برخیزد و دو رکعت نماز بگذارد و هفتاد بار استغفار کند او را از مستغفران نویسند و در زمره مستغفران یابد **سوال**
چون در الصابرین صبر بر طاعت و صبر از معصیت مراد دارند معصیت کجا باشد که استغفار کنند پس استغفار با صبر از معصیت
چگونه جمع شود و صحت آن چه نوع بود **جواب** تواند بود که صابر از معصیت اند توبه استغفار کنند از معاصی گذشته یا از تقصیر
و فوات ترقی کردن و انتقال افزودن در طاعات و عبادات بعضی گفته اند که این آیه از طوایف کرام مشتمل است بر پیغمبر و یاران
رضی الله تعالی عنهم و علیه السلام والصلوة صابران زمره اند طاعت ایشان صبر است و سرور طایفه پیغمبر است بر جفا و دشمنان
و اذای ایشان صبر کرد و همواره دل بر شکیبائی آورد و صادقان جماعتی اند که سر ایشان امیر المؤمنین ابوبکر صدیق رض است
قانتان فرقه اند که صدر ایشان عمر فاروق رض است و منفقان گروهی اند که عثمان عفان رض آن گروه را مهتر است و مستغفران
قومی اند که علی کرم الله وجهه از جمله آن قوم برتر است رضی الله تعالی عنهم اجمعین **شَهِدَ اللّٰهُ اَنَّهٗ لَاۤ اِلٰهَ اِلَّا هُوَ
وَالْمَلٰٓئِکَةُ وَاُولُوا الْعِلْمِ قَآئِمًا بِالْقِسْطِ** الله فاعل است مر شهد را قائما بالقسط حال
دایمه از وست ان با هم و خبر بتقدیر بانه او علی انه مفعول اوست و بودن او حال موکده که شرط او آنست که بعد جمله اسمیه باشد
بعد شهد الله که جمله فعلیه است مشکل است مگر آنکه او را موکد بعد جمله هو آنکه از جمله لا اله الا هو فهم میشود اعتبار کنند از قبیل انه
ابوک عطوفا گردانند یا جمله شهد الله را که از صفات خداست مستلزم دوام و بقاست بمنزله اسمیه گویند و بعد از صحت
وقوع حال موکده جویند و اگر قائما بالقسط را نصب علی المدح دارند بتقدیر اعنی بپندارند درست باشد تنکیر قائما و نبودن زیراکه
مفعول اعنی چنانچه در نحن العرب اقری الناس للضیف معرفه آمده و منصوب بتقدیر اعنی شده باشد بتقدیر اعنی قائما با تنکیر نیز مستعمل
شده و شهادت به دو معنی مستعمل است گواه شدن و آن عبارت از مشاهده و عیان است و گواهی دادن **سوال** شهادت
اخبار مبنی از مشاهده و عیان نه مبنی بر ظن و حسبان و توحید نفی است از محسوسات نیست که بمشاهده و معاینه پیوندد متعلق
شهادت چگونه شود **جواب** بعضی مفسران شهد را بیان و تبیین کنند و بعضی باول با خبر گویند و بعضی بمعنی علم دارند و صحیح مجاز بملازمه

این معنی با شهادت پندارند صاحب کشاف شهید را در اسناد وصفی حق از استعاره پیش از دل داشته و در اسناد فرشتگان و اولو العلم استعارت از اقرار نیز داشته مینوال شهید یکبار مذکورست در یک لفظ دو معنی حقیقی یا مجازی یا مختلف مراد نتوان داشت ارادت دو معنی از یک لفظ بر هیچ وجهی درست نتوان پنداشت از شهد بمعنی دلالت و اقرار چه نوع مراد بود و بچه وجه صحیح باشد چون سبب رفع الملائکة فعل محذوف بود و این عطف جمله بر جمله باشد و جمله ثانیه یعنی و شهد الملائکة بمعنی بیان حال و عامل حال بود پس برین تقریر دو معنی مذکور از دو لفظ مراد باشد از یک لفظ مراد نبود و جمله شهد الله مقرره مر مضمون جمله سابقه را که اثبات توحید و نفی تثلیث و تشریک ست در و ایماء است در قایل شدن بالوهیت عیسی ست۔ معنی اینست گواهی داده است خدای تعالی بیان کرده است بدرستی خدا یکی ست جز او معبودی بحق نیست و گواهی داده اند یعنی اقرار کرده اند و اعتراف نموده اند فرشتگان علیهم السلام و خداوندان علم از پیغمبران و علمای اسلام زهی شرف اهل علم که گواهی ایشان در نظام گواهی خدا بود و ذکر ایشان با ذکر خدای مقرون باشد معتزله تقدیم فرشتگان را بر مطلق اهل علم موجب تفضیل فرشتگان بر انبیا دارند و خواص ملک را افضل از خواص بشر پندارند نزدیک اهل سنت و جماعت تقدم از جهت سبق در خلقیت بود از جهت فضل در منزلت نباشد شرف علم پوشیده نیست شرف آدم به نسبت فرشتگان بعلم همین معنی ست در تفسیر آورده هر که تکیه کرده بر فراش خود نظره در علم کند بی آنکه فکر در جاهل افگند بهترست مراد را این حال از عبادت عابدان هفتاد ساله گفته اند علم وضیع را شریف گرداند و فقیر را بغنا رساند و ضعیف را قوی کند بخیل را در سخاوت افگند مستور را بشهرت رساند بعید را قریب گرداند در حدیث مسطور فردا قیامت علما را خطاب شود یا معشر العلماء لم اضع علمی فیکم الا لعلمی بکم و لم اضع علمی فیکم الا لعلمی بکم و لم اضع علمی فیکم لا عذبکم انطلقوا فقد غفرت لکم فیقولون یارب و محبوبنا فیقول انتم و محبوبکم علما را در جهان کاری ست و نظر دیگر خدای تعالی بزرگی ایشان باری ست علمی که ایشان بیان کنند و دمی و قلمی که درین کار زنند تا قیامت هر که بدان عمل کند همچنین ثواب او در نامهٔ ایشان ثبت شود و جزا عملهای ایشان بی قصور و نقصان ایشان را بدهند همچنین ثواب عالمان نصیب عالمان گردانند فطوبی لهم ثم طوبی لهم و بشری لهم ثم بشری لهم لطف کاری که ز هر کار گزینی علم ست فخری که بود فخر یقینی علم ست صدری که در دو سرای نشینی علم ست حکمی که بزوال آن نه بینی علم ست این چنین کسان را چرا مرتبه شهادت نشود و شهادت ایشان را چگونه محل احتجاج و اعتماد نبود تواند بود که از اولو العلم مومنان مطلق مراد باشند چه ایشان عالمان اند باربند اند که بعلم خویش گرویده و بتصدیق برزیده گواهی بوحدانیت داده و سر در بندگی نهاده لَا إِلٰهَ إِلَّا هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ۝ تکرار این جمله برای تاکید از جهت اهتمام در اثبات وحدانیت و نفی تشریک و تثلیث و رد بر ترسایان در قایل شدن ایشان بالوهیت عیسی و در ذکر العزیز الحکیم صنعت تشابه الاطراف ست و آن اینست که ختم کنند کلام را بچیزی که ملایم ست مر ابتدا را چنانچه لا تدرکه الابصار و هو یدرک الابصار و هو اللطیف الخبیر صنعت لطیف مناسب ست مر لا تدرکه الابصار

معنی اینست که فرمود ای گروه علما من ننهادم علم خود را در میان شما مگر علم من بشماست و ننهادم علم من در میان شما مگر علم من بشماست و ننهادم علم خود را در میان شما مگر برای اینکه سبیل رشاد و طریق سداد که آن سبیل راه حق باشد بمردم کنند و اگر این چنین نباشد برآینه عذاب خواهم کرد شما را ای گروه الطلاق درویش راستی اختیار خواهند کرد و التماس دعا مغفرت و غفران باشند باقی کلام وا شارهٔ مواضع عبارت فارسی تمام است چنانچه بیت مولوی ای خوش خبری باحی و شما راستی شمار ای بشارت باد بشارت و تحفیهای مشاهد بجز این علما درستی کرده ۱۲۱ سید محمد صادق

را او صفت خبیر مناسب است مر وعید را که الا ایشان را اینجا نیز صفت عزیز مناسب است مر توحید را تا داند شریک که مضمون الا اله الا هو است چه هر که غالب است او را کسی شریک نتواند شد والحکیم مناسب است مر صفت قیام بالقسط که هر که حکیم است هرگز از عدل تجاوز نکند معنی آنست نیست الهی موجود بحق سزاوار پرستش مطلق مگر او که عزیز است اندادنتا قادر است که هیچ سزاوار کار از عدل تجاوز نکند قایم بعدل بود إِنَّ الدِّينَ عِندَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ تحقیق این جمله تعلیل است مر تا که او از جهت روا نگاه کفار است و بر قرائت کسائی ان الدین عند الله الاسلام بالفتح همزه خوانند بدل اشتمال از انه لا اله الا هو دا شد معنی آنست بدرستی دین نزد خدای در علم او اسلام است و اسلام همان ست ایمان و اسلام یکی ست را دو نام ست چه اگر ایمان غیر اسلام بودی بر حکم آیت و من یبتغ غیر الاسلام دینا فلن یقبل منه مقبول نشدی

وَمَا اخْتَلَفَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ إِلَّا مِن بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْعِلْمُ

این جمله عطف ست بر جمله ان الدین عند الله الاسلام یا بر جمله شهد الله انه لا اله الا هو و اختلاف نکرده اند آنکه ایشان را کتاب داده شده اند یعنی یهود و نصاری و فرقه جهود و ترسا مگر بعد آنکه ایشان را علم آمده بود و حق تحقیق شده و پس آنکه آمده ست ایشان را علم یعنی اختلاف ایشان بعد آمدن علم بر وجه مکابره بود و بر وجه جهل و نادانی نبود چه یهود عیسی را منکر شدند و بر رسالت او قائل نگشتند بعد علم بودن ایشان بر رسالت و ظهور معجزات ظاهره و دلالت بتظاهر او از احیای موتی و ابراء الاکمه و الابرص و امثال آن بانکار پیوستند و نصاری رسالت موسی را با مشاهده معجزات روشن او چون ید بیضا و عصا و انفلاق بحر و بر داشتن طور و سایه کردن ابر و مانند آن منکر گشتند و شک نیست که این سبب علم ست و اختلاف ایشان بعد حصول علم بود چه در رسالت این چنین صاحبان معجزات هیچ عاقلی را شک و ریبی نمی رسد و بعضی از نصاری عیسی را بعد علم بسمات حدوث از عجز و احتیاج و گرسنگی و تشنگی و تغیر احوال از صغر تا کبر و نوم و جز آن اله گفتند و اطلاع بر صفات عبودیت که منافی الوهیت و علامات مخلوقیت که منافی ثبوت صفت معبودیت است معبود دانستند و بعضی یهود عزیر را با آنکه می شناختند که او پسر فلان است و میدانستند که خدا منزه از فرزندان ست ابن الله گفتند و در ره این چنین مکابره رفتند بَغْيًا بَيْنَهُمْ مفعول له است مر فعل مثبت که از استثنا فهم میشود و تقدیر کلام اختلف اهل الکتاب من بعد ما جاءهم العلم بغیا ای فما اختلفوا الا بعد ما جاءهم العلم معنی آنست اختلاف کردند اهل کتاب بعد آمدن علم و حاصل شدن فهم از جهت آنکه میان خویشتن یعنی و رشک بردند در ریاست خویش دیدند و از انقیاد و استنکاف کردند خود را بر حق و خود را آوردند وَمَن يَكْفُرْ بِآيَاتِ اللَّهِ فَإِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ ○ من یکفر شرط است و جزا او محذوف است ای نجازیه فان الله سریع الحساب تعلیل ست و تاکید او از بهر ابراز وعید بسبب [illegible] معنی آنست که کافر شود بعلامات قدرت و دلائل وحدانیت و قبول نکند پس از خدا بترسد و از کافری باز گردد زیرا که خدا سریع الحساب

فا در بر عقاب و عذاب سخت از جهت اقوال و افعال عقاب بخواهد کرد و بعد محاسبه و در تیه معاقبه خواهد آورد فَإِنْ حَاجُّوكَ فَقُلْ أَسْلَمْتُ وَجْهِيَ لِلّٰهِ وَمَنِ اتَّبَعَنِ ط فا سببیست جمله سبب مضمون کلام سابق است و من اتبعن بر ضمیر اسلمت وجهی لله بود و عطف بر ضمیر متصل بغیر تاکید بمنفصل از جهت فصل روا باشد معنی آنیست چون حق محقق گشت و بشهادت خدا و فرشتگان و اهل علم پیوست پس اگر مخالفان با تو محاجه کنند و مخاصمه و مجادله ورزند بگو ذات خود مر خدای را سپردم و بدین حق تصدیق کردم و وجه بمعنی ذات آمده چنانچه در وجه حجت و دیگری و وجه ربک تحقیق شده وَقُلْ لِلَّذِينَ أُوتُوا الْكِتٰبَ وَالْأُمِّيّٖنَ ءَأَسْلَمْتُمْ ط و قل عطف ست بر جمله شرطیه که جزا او امر ست یعنی فان حاجوک فقل اسلمت استفهام برای تقریر ست معنی حمل مخاطب بر اقرار تا بدانچه مطلوب است اقرار کنند و دم صدق و راستی زنند معنی آنیست بگو مر کسانی را که داده شده اند کتاب یعنی توریت و انجیل که آنرا امید داشتند و دیگر مر امیان را یعنی مشرکان مکه را که ایشان کتابی و قرآنی نداشتند اسلام آورده اید و انقیاد دین اسلام کرده اید و این برای آنست تا ایشان اقرار کنند و اسلمنا گویند فَإِنْ أَسْلَمُوا فَقَدِ اهْتَدَوْا ج وَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا عَلَيْكَ الْبَلٰغُ ط فان اسلموا شرطی ست محذوف الجزا فقد اهتدوا تعلیل ست ای فان اسلموا نجوا لانهم قد اهتدوا و این شرطیه مذکور ست برای بیان حال مخاطبان بعد گفتن ءاسلمتم معنی آنیست پس اگر اسلام آرند و اقرار کنند که ما اسلام آورده ایم و دین حق را تصدیق کرده ایم در دنیا از گمراه خواندن و کشته شدن نجات یابند و در آخرت از معذب شدن و سوختن رها شوند زیرا که راه راست یافتند و سوی مامن اسلام شتافتند و اگر روی گردانند از ایمان آوردن و اقرار کردن بایمان و اسلام کردن ترا زیان نکند و در مضرت نیفگنند زیرا که نیست واجب بر تو مگر رسانیدن و تو رسانیدی و آنچه بر تو واجب بود بجا آوردی وَاللّٰهُ بَصِيرٌۢ بِالْعِبَادِ ۝ این جمله تذییل ست معنی آنیست ع ۲ ۱۱
و خدای بیناست بهمه بندگان کار ایشان می بیند و نیت ایشان میداند و بحسب اعمال و نیات جزا دادن و سزا کردن میتواند إِنَّ الَّذِينَ يَكْفُرُونَ بِآيٰتِ اللّٰهِ وَيَقْتُلُونَ النَّبِيّٖنَ بِغَيْرِ حَقٍّ وَيَقْتُلُونَ الَّذِينَ يَأْمُرُونَ بِالْقِسْطِ مِنَ النَّاسِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ ۝ أُولٰٓئِكَ الَّذِينَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ ز وَمَا لَهُمْ مِنْ نٰصِرِينَ ۝ یقتلون ثانی از باب نصر و بر صیغه مضارع از باب مفاعلت خوانده بر حسب خلاف قرائت معنی مختلف و الله جمله و من یکفر بآیات الله فان الله سریع الحساب جمله فان تولوا فانما علیک البلاغ جمله والله بصیر بالعباد بلوح سوی وعید کفار بود و سامع منتظر بیان آن شود جمله را مستانف آورده و بر وجه استیناف فصل کرده تواند بود که ان الذین یکفرون بآیات الله کنایه از یهود باشد از باب کنایه از موصوف بود و این جمله را تقریر مضمون جمله سابقه که از ان لحوق عذاب بکافران فهم میشود دارند و تاکید آن از جهت آنکه ایشان معذب بودن خویش را انکار

میکردند عذاب الیم را منکر میشدند لن تمسنا النار الا ایاما معدودة ویشفع لنا آباؤنا الانبیاء میگفتند پس اورا فبشرهم بمعنی انذرهم
از باب استعارت ضد برای ضد بود و استعارت تهکمیه یا تملیحیه باشد چنانچه درین بیت آمده و دلبر و هر بمعنی غزل مستعمل
شده بیت ❊ دلبری صغیری شنیده رسید ❊ هر سری زلفش بگوشه غمزه شد ❊ من ناصرین اسم ما نافیه است من زائده است
لهم خبر است ظرف مستقر است و جمله وما لهم من ناصرین عطف است بر جمله اولئک الذین حبطت اعمالهم و جمله اولئک تا آخر جمله آیت بود
مر فبشرهم بعذاب الیم سؤال استغراق مفرد اشمل بود آوردن صیغه جمع و بنا در ناصرین بچه معنی روی نمود جواب تواند
اختیار صیغه جمع از جهت رعایت فاصله بود و توافق او آخر آیات باشد معنی اینست بدرستی آنکسانیکه بآیات خدا کفر
میورزند و انبیاء را بغیر حق میکشند و کسانی را که امر بعدل میکنند و از ظلم و جور مانع میشوند یا گویند مقاتله میکنند با کسانیکه
از ظلم مانع میکردند پس مژده ده ایشانرا بعذابی دردناک و ضرب کن بخبری متضمن بیم و باک ایشان آنانند که عملهای ایشان
در دنیا و آخرت ناچیز شده و هیچ کاری ایشانرا سودمند نیامده و نیند ایشانرا یاری دهندگان و نصرت کنندگان روایت
کرده اند بنی اسرائیل در اول ساعت از روز چهل و سه پیغمبر را کشتند و صد و دوازده عابد که بامر معروف استاده بودند هم در آخر آن روز
بکشتند اَلَمْ تَرَ اِلَى الَّذِيْنَ اُوْتُوْا نَصِيْبًا مِّنَ الْكِتٰبِ يُدْعَوْنَ اِلٰى كِتٰبِ
اللّٰهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ يَتَوَلّٰى فَرِيْقٌ مِّنْهُمْ وَهُمْ مُّعْرِضُوْنَ ۝ روایت کرده اند مردی
و زنی زنا کردند قضیه ایشان پیش حکام وقت آوردند حکم توریة در باب زانی محصن رجم بود حکام از وجاهت زانی و مرتبه مذکوره آن
زن شاهد مذکور شایع نمود حکم بنابر آن تحریف کردند و از رجم بروی سیاه کردن آوردند و گفتند بسوی محمد بروید و این حکم پرسید
شاید در شریعت او آسانی بود این هم برما آسان شود پیش پیغمبر صلی الله تعالی علیه وسلم آمدند پیغمبر صلی الله تعالی علیه وسلم
نیز حکم رجم فرمود ایشان قبول نکردند و این حکم را در معرض ظلم و جور آوردند پیغمبر صلی الله تعالی علیه وسلم فرمود حکم توریة
نیز همین است شما توریة را بیارید حکم مذکور از توریة بیرون آرید ایشان از آوردن توریة اعراض کردند دل بر نمودن توریة
نیاوردند و بعضی گویند توریة آوردند ابن صوریا که بزرگترین احبار ایشان بود خواندن گرفت تا آنکه بر حکم رجم رسید از
خواندن آن اعراض کرد عبد الله سلام رضی الله عنه که او نیز از احبار ایشان بود و پیش پیغمبر صلی الله تعالی علیه وسلم
ایمان آورده بود در اعلاء دین کوشش مینمود گفت حکم رجم را چرا میپوشی و در اثبات سخن باطل چرا میکوشی توریة را
از دست او بستد حکم رجم را از توریة بر خواند ابن صوریا با جماعت یهود خجل و منفعل شدند حق بظهور پیوست این آیت در شان
ایشان نازل گشت همزه استفهام برای انکار است و انکار نفی اثبات باشد و تنکیر نصیبا برای تعظیم است یعنی نصیبا عظیما بود
چه ایشان احبار بودند و در حفظ لفظ و فهم معنی خود در ایشان بسیار بودند از ضبط لفظ و درک معنی نصیب وافر داشتند و خود
را از لفظ و معنی آن بسهل گمان واقف می پنداشتند با وجود آنکه از کتاب خویش صاحب حظ وافر و نصیب کامل بودند
از دعوت بسوی همان کتابی که نصیب داشتند اعراض و تولی مینمودند جمله یدعون الی کتاب الله حال است از الذین اوتوا

نصیباً من الکتاب که مجرور الی ست لیحکم بینهم ای لیحکم الکتاب یا لیحکم الرسول متعلق ست بیدعون ثم یتولی عطف ست بر یدعون و هم معرضون حال ست جملۂ الم تر الی الذین اوتوا نصیبا من الکتاب تا آخر از اهل کتاب حکایتی دیگر ست تقریر جملۂ سابقه را که باز داشتست از کفر و اشراک و تثلیث بود مقرر ست معنی آیت چنین آمد آیا ندیدی یعنی دیدی ای محمد سوی کسانیکه داده شدند نصیبی عظیم از کتاب و بهره تمام از کلامی با صدق و صواب خوانده میشوند بسوی کتاب ایشان یعنی توریت تا میان ایشان از آنچه اختلاف کرده اند حکم کند و ایشان را از ظلمت اشتباه بیرون آرد و فریقی از ایشان روی میگردانند و اطاعت لازم نمیدانند و ایشان همیشه صفت اعراض از حق دارند و گاهی بدین حق روی نمی آرند **سوال** تولی و اعراض یکی ست میان ایشان در معنی فرقی نیست غیر از یک معنی بدو عبارت مختلف در افادت تجدد و استمرار چگونه آید و صحت آن چه نوع روی نماید **جواب** ثم یتولی بصیغۂ تجدد اخبار ست از حدوث تولی که بعد از دعوت بسوی کتاب بود و هم معرضون اخبار از اعراض ایشان از حق و صواب باشد و ظاهر ست که اعراض بعد از دعوت سوی کتاب متجدد و حادث دارند و اعراض از حق و صواب در جبلت و طبیعت ایشان ثابت و مستمر میدارند و ایراد ثم یتولی دلالت میکند بر وقوع تولی بعد قرار دعوت و گذشتن و یافتن مهلت ذٰلِكَ بِاَنَّهُمْ قَالُوْا لَنْ تَمَسَّنَا النَّارُ اِلَّآ اَيَّامًا مَّعْدُوْدٰتٍ این جمله مستانفه است چنانستی که کسی گفت بای سبب یتولون عن الحق و هم معرضون عن الکتاب فقیل ذلک بانهم قالوا لن تمسنا النار الا ایاما معدودات معنی انیست آن یعنی روی گردانیدن ایشان از دین و منکر شدن از حق یقین بسبب آن ست که گفته اند ایشان را آتش نخواهد سود مگر چند روزی معدود در میان ایام معدودات گذشته و ذکر آن بالا رفته وَغَرَّهُمْ فِيْ دِيْنِهِمْ مَّا كَانُوْا يَفْتَرُوْنَ ○ این جمله عطف ست بر جملۂ قالوا لن تمسنا النار معنی انیست و ایشان را در دین مغرور گردانید و بهلاک ابد رسانید آنچه افترا میکردند و نا بوده میگفتند چنانچه لن تمسنا النار الا ایاما معدودات و یشفع لنا آباؤنا الانبیاء و نحن ابناء الله و احباؤه و جز آن از کلمات نا ستوده و سخنان نا بوده فَكَيْفَ اِذَا جَمَعْنٰهُمْ لِيَوْمٍ لَّا رَيْبَ فِيْهِ فا سببیه است جملۂ مسبب مضمون جمل سابقه است ای صنعوا فی الدنیا ما ذکرنا فکیف یکون حالهم او فکیف یصنعون اذا جمعناهم الآیة و استفهام برای تهویل و تخویف ست و جمله بیان فظاعت حال کافران و شناعت اعمال ایشان معنی انیست کردند آنچه کردند در دنیا پس چگونه خواهند کرد در آخرت در آن وقت که جمع خواهم کرد ایشان را در روزی که آمدنی ست و آنچه در وی موعود ست شدنی ست وَوُفِّيَتْ كُلُّ نَفْسٍ مَّا كَسَبَتْ عطف ست بر لا ریب فیه و ما موصوف محذوف ست ای و وفیت جزاء و ایراد ماضی بطریق و نفخ فی الصور معنی انیست و تمام داده شود هر نفسی در آن روز جزا آنچه کسب کرده ست و بیابد جزا آنچه آورده است وَهُمْ لَا يُظْلَمُوْنَ ○ حال است از ضمیر کلام سابق ای فکیف اذا وفیناهم جزاء ما کسبوا و اصابهم العذاب والحال انهم لا یظلمون فی ذلک لانه

بپنجشنبه و لا یکون العذاب موضوعا فی غیر موضعه یعنی انیست و حال آنست که ایشان مظلوم نباشند یعنی ایشان را
ز عذاب همان رسد که مستوجب آن شده اند و وضع عذاب در موضع آن بود پس ظلم نباشد. قُلِ اللّٰهُمَّ مٰلِكَ الْمُلْكِ
تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ وَتَنْزِعُ الْمُلْكَ مِمَّنْ تَشَاءُ وَتُعِزُّ مَنْ تَشَاءُ وَتُذِلُّ
مَنْ تَشَاءُ ط اللهم منادی است حرف ندا محذوف است بدل میم مشدد شد و عوض حرف ندا است یعنی
یا الله است و کوفیان یا الله را منادی دارند و میم مشدد را ... مانع پندارند مالک الملک صفت منادی یا
صفت منادی مفرد که مضاف بود منصوب باشد چون یا زید صاحب الفرس و تواند بود منادی دیگر بود بتقدیر یا مالک الملک
باشد جملهٔ ندائیه یا جملها یکه بعد اوست مقول قل است و قل بمعمول خویش معترضه است برای تلقین ثنا که تلقین آن از
آداب دعاست و تواند بود که اشارت سوی بود قول نصاری بود تقریر مضمون جمل سابقه باشد که چون خدای عزوجل را
بدین صفات ثنا گوید و بطلان قول نصاری بالوهیت عیسی پدید آید که عیسی مالک الملک نبود و در ذات او صفت ملک بر داد
ملک واستدن آن روی ننمود قدرت بر همه چیز با صفت او نبود و هم چنین کم و بیش کردن شب و روز و بیرون آوردن زنده
از مرده و مرده از زنده و روزی دادن بغیر حساب کار او نباشد هم ازین جهت فصل کرد بغیر حرف عطف آورد و جملهٔ تؤتی الملک
من تشاء جمله است چون کفار از یهود و نصاری فقر و ضعیف است پیغمبر دیدند از آوردن ایمان روی گردانیدند و
از انقیاد پیغمبر علیه السلام اعراض کردند پیغمبر صلی الله تعالی علیه و سلم آرزو کرد که اگر مسلمانان ملک فارس و روم بگیرند
کافران ... و فر ایشان دین اسلام پذیرند و بعضی گویند چون پیغمبر را صلی الله تعالی علیه و سلم مکه فتح گشت پیغمبر
فرمود که شما را ملک فارس و روم بفتح خواهد پیوست منافقان و یهودان این سخن را استبعاد کردند و در بعضی
لاف و گزاف آوردند گفتند هیهات هیهات کجا فارس و روم کجا محمد و این کلمات این آیت نازل شد و این نظم
بوده پیوسته و بعضی گویند در حفر خندق سنگی پیدا شد یاران از کافتن آن عاجز شدند پیغمبر را علیه الصلوة و السلام خبر کردند پیغمبر صلی الله علیه و سلم
آمد و بدست خود کلند گرفت بر سنگ ... زد از آن سنگ آتشی برآمد و هوا روشن گشت پیغمبر صلی الله تعالی علیه و سلم
فرمود در این روشنائی مرا قصرهای حیره پدیدار گشت بار دیگر کلند زد باز آتش برآمد که نشان آن در هوا رسید
پیغمبر صلی الله تعالی علیه و سلم فرمود در روشنائی چشمهای من قصرهای روم دید بار دیگر کلند زد آتش برخاست پیغمبر صلی
الله تعالی علیه و سلم فرمود حق تعالی در این روشنائی قصرهای صنعا بمن نمود و جبرئیل مرا خبر کرده است که امت تو همه
جهان ضبط خواهد کرد و همه زمین در تصرف تو خواهد آورد و منافقان و یهودان و ترسایان و مشرکان و شنائان را که
گویندگان عیب ... که برای قتال او جمع شده اند و پیغمبر برای دفع شر ایشان در حفر خندق مشغول گشته بر آشفتند و میان
خویش گفتند محمد خلق را مشغوف میدهد بگرفتن ملک حیره و صنعا و روم امید واهی میسازد پیغمبر صلی الله تعالی علیه و سلم
چون این شنید خواست دعا کند تا الله ... بدرد ... ابتدا این آیت نازل شد و این نظم بوده پیوسته تا این شمارا

بقدر آنکه بوین دعا ساز و پیش تو دعا بدین کلمات پرداز معنی اینست بگو یا محمد ای بار خدا ای مالک ملکی همه ملک ملک تست
بلکه هر کرا خواهی بدهی و از هر که خواهی بکشی توانی که ملک فارس و روم از اهل او بیرون آری و بمسلمانان امت محمد صلعم بار دهی
و هر کرا خواهی عزیز گردانی و هر کرا خواهی بذلت و خواری برسانی و آنچه در تفسیر آورده که ازین ملک مالک نبوت مراد باشد
یا مالک قناعت و عافیت و مانند آن مناسب بود آیه بِيَدِكَ الْخَيْرُ ؕ ای بامرک و فی تصرفک
کل خیر کالنصرة والغنیمة والهدایة والسعادة والصحة والعافیة والقوة والرفاهیة والقناعة والغناء والامن والفراغ
والعدالة وضبط الجوارح والاخلاق الحمیدة وسائر النعم والفضائل الخیر مرفوع بر ابتدا است بیدک خبر مبتدا است و لام
در الخیر استغراق است ای بیدک کل خیر و این جمله تقریر جمله سابقه است بر وجه تعمیم بعد تخصیص معنی اینست بامر تست
و در تحت تصرف تست چون عزت و رفاهیت و فتح و نصرت و غنیمت و سعادت و هدایت و صحت و عافیت و امن
و فراغ و ضبط جوارح و اعضا و حرمت قوی ظاهر و باطن در رضاء خداوند و اخلاق حمیده و اوصاف پسندیده و سایر فضائل
و محاسن و شمائل این همه در تحت تصرف خدا است عطایای حق جل جلاله هر کرا خواهد بدهد و از هر که خواهد باز ستاند و
باضداد آن مبتلا گرداند نعوذ بالله منها تعیین ذکر خیر از جهت مقام است تقیید نیست زیرا که قائل شدن بدین که شر
بارادت خدا نیست چنانچه معتزله میگویند این بغی است إِنَّكَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ○
این جمله تذییل است تاکید او از جهت ابراز مقصود ثنای باریتعالی بر وجه و کادت و استواری است معنی اینست بدرستی
که تو بر همه چیزی قدرت داری توانی که ملکی از ملکی بکشی و بدیگری بسپاری توانی که ذلیل را عزیز کنی و عزیز را در ذلت افگنی
تُولِجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ وَتُولِجُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ وَتُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ
وَتُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ وَتَرْزُقُ مَنْ تَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ ○ این جمله با معطوفات خویش بیان کمال
قدرت خدا و تبیان فطرت حق سبحانه و تعالی مفید است هم تاکید و تقریر جمله انک علی کل شیء قدیر و بغیر حساب تتمیم است
بیان کثرت رزق یا تکمیل است بدفع ایهام قلت چنانچه در و یطعمون الطعام علی حبه جرده وجه مذکور گشته معنی اینست
درازی توشب را در روز یعنی ساعات شب کم کنی و ساعات روز بیفزائی و درازی روز در شب که بکاهی روشنائی
یعنی ساعات روز تاریکی شب بیفزائی و بیرون آری زنده را از مرده و مرده را از زنده چون آدم علیه السلام از گل و ناقه
از سنگ و چوزه از بیضه و مؤمن از کافر و دانا از نادان و چون کافر از مومن و جاهل از عالم و طالح از صالح و بیضه
از ماکیان و روزی دهی بغیر شمار هر کرا خواهی یعنی شمار از روی کثرت یا بغیر حساب در آخرت لَا يَتَّخِذِ الْمُؤْمِنُونَ
الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ ج لا یتخذ نهی غائب است المؤمنون فاعل او است
الکافرین مفعول اول و اولیاء مفعول دوم و مقصود ازین جمله نهی معنی دوستی کافران و الزام مجانبت ایشان است روا
کرده اند دران هنگام که عبد الله بن ابی بن سلول و منافقان دیگر با جهودان و ترسایان محبت ورزیدند و ایشان را

دوستی گزیدند غیبت مسلمانان برایشان بشگفتند واسرار مومنان بکافران میرسانیدند این آیه وارد گشت واین نهی بوده
پیوست تا مسلمانان مخلص باکافران دوستی نکنند ومومنان منافقان بدین بلا مبتلا نشوند ومعنی گویند این آیه در قصهٔ حاطب
بن ابی بلتعه وارد شده وقصهٔ او چنان بود که حاطب بن بلتعه مکتوبی بسوی اهل مکه نبشت بدست عورتی برای رسانیدن داد
پیغمبر را خبر شد امیر المومنین علی را فرستاد تا دنبال کند ونبشت آرد هر کجا که بیابد مکتوب بطلبد امیر المومنین علی رضی الله عنه
دنبال آن عورت شتافت اورا در باغی یافت خواست تا دل بر صدق نهد ومکتوب گیرد بعد ازان عورت مذکوره دل بر صدق
نهاد وبرون مکتوب را انکار کرد امیر المومنین علی رضی الله عنه تیغ برهنه فرمود ومکتوب مذکور که در موی گیسو پنهان کرده
بود بیرون کشید امیر المومنین علی مکتوب مذکور پیش پیغمبر آورد وقصهٔ آنرا ذکر کرد مضمون آن این بود من حاطب بن ابی بلتعه
الی اهل مکة ان محمدا قصدکم فخذوا حذرکم چون این مکتوب پیش پیغمبر خواندند واین مضمون بر زبان راندند حاطب بن ابی بلتعه حاضر
بود واین عمل پیغمبر را از وحی دشوار شد وامیر المومنین عمر گفت یا رسول الله دعنی اضرب عنق هذا المنافق پیغمبر صلی الله تعالی علیه
وسلم فرمود انه شهد بدرا وما یدریک لعل الله ان یکون قد اطلع علی اهل بدر فقال اعملوا ما شئتم فقد غفرت لکم یعنی حاطب بن ابی
بلتعه در جنگ بدر حاضر بود وچه دانی یا عمر شاید بود که خدای بعد اطلاع بر اهل بدر گفته باشد هر چه خواهید از اندک وبسیار
از عبادت بکنید بهشتی من شما را آمرزیدم وگناهان شما را محو کردم امیر المومنین عمر از کشتن او باز ماند حاطب گوید در نبشتن
مکتوب بسوی کافران بر زبان براند وگفت یا رسول الله من برنگشته ام وبکفار نپیوسته ام وعداوت پیغمبر علیه السلام نگزیده ام
سری پنهان نرسانیده ام مکتوب از جهت مخالفت اهل اسلام ننبشته ام ودر ره بطلان نرفته ام لیکن من اهل وفرزندان در مکه دارم
کسی برامد وکننده ایشان نمی پندارم تا ایشان را بنبشتن مکتوب محبتی اظهار کردم تا ایشان اهل وعیال را متعرض نشوند و
ایذا نکنند در مکتوب چیزی ننبشته ام که مسلمانان را زیان کند وکافران را نفع باشد از جهت ترس ایذا کافران محبتی با او
اظهار کردم وخود را بعرض دوستی او بردم در دل من بغض ایشان متمکن وعداوت ایشان بسر من است پیغمبر صلی الله تعالی علیه
وسلم اورا صادق دانسته درین قصه معذور داشت **سوال** چون او را محبت با کافران نبود بلکه بغض ایشان که در دل داشت
ظاهر نشود وورود لا یتخذ المومنون الکافرین اولیاء در حق او نبود نزول آیت در شان او نباشد **جواب** ورود
نهی از محبت ایشان در حق عامهٔ مومنان است باعتبار آنکه منافقان کافران را دوست گرفته بودند وبا ایشان آمد شد
میبودند وورود استثنا یعنی قوله الا ان تتقوا منهم تقیه در حق حاطب بن ابی بلتعه که او از جهت خوف کفار محبت اظهار کرده
بود ودل او بر بغض متمکن داشت وصورت محبت مینمود پس ورود آیه باعتبار معنی مذکور در حق عامهٔ مومنان باشد وباعتبار
استثنا در شان حاطب بن ابی بلتعه بود معنی آنست نمیگیرند مومنان کافران را دوستان از غیر دشمنان یعنی مسلمانان
گذشته کافران را دوست نگیرند واز جهت محبت اسلام هیچ دوستی ایشان نپذیرند کافری پیش پیغمبر صلی الله تعالی علیه
وسلم آمد وگفت آمده ام تا ترا در جنگ یاری دهم پیغمبر صلی الله تعالی علیه وسلم فرمود انا لا نستعین بمشرک وبرو

لن یستعین بکاری که از کافر آید نا آبرده خوشی نفعی که از دشمن حاصل شود ناخاسته بهتر وَمَنْ يَفْعَلْ ذٰلِكَ فَلَيْسَ
مِنَ اللّٰهِ فِي شَيْءٍ إِلَّا أَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقٰىةً ط این جمله شرطیه یا جزا خویش یعنی مذکور تذییل ست الا ان تتقوا منهم تقیة استثنا
مفرغ ست از لا یتخذ المؤمنون الکافرین یا از فلیس من الله فی شیء بسبیل التفات از غیبت سوی خطاب ای لا یتخذ المؤمنون الکافرین اولیاء فی جمیع
الاوقات الا فی وقت اتقائکم او فلیس من الله فی شیء الا فی وقت اتقائکم تقاة و تواند بود که تقاة مفعول به باشد یعنی ما یتقی منه من ضرر فی النفس و
المال و تواند بود که مصدر بود بر طریق یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله حق تقاته یعنی نیست هر که این کار کند یعنی دل بر دوستی کفار گمارد پس نیست الا
از خدای در هیچ چیز یعنی از ثواب خدا بهره ندارد مگر آنکه از ایشان بپرهیزید پرهیزیدنی و بترسید ترسیدنی یا گویند مگر آنکه بپرهیزید از کافران و بترسید
چیزی را که در خور ترس ست از ایشان پس بجهت آن اظهار دوستی کنید و در دل بغض ایشان باشید این رخصت باشد و این معنی نفاق نبود اظهار دوستی
و اخفای دشمنی با بیگانگان ست اما بدان این عمل حکمت و ادب معاشرت با ایشان ست که استوا ظاهر و باطن با ایشان در دین مضرت
آرد پس چاره نباشد که مبتلا بدین عمل مرخص بود و در حدیث صحیح ست مردی پیش در پیغمبر استیذان کرد پیغمبر فرمود اذنوا له بئس
اخو العشیرة او درآمد پیغمبر صلی الله تعالی علیه و سلم با او بشره و خوشخوئی و گشاده روئی پیش آمد چون او بازگشت ام المؤمنین
عایشه رضی الله عنها پیش پیغمبر صلی الله تعالی علیه و سلم گفت یا رسول الله چون آن مرد پیش در آمد مذمت کردی و چون درآمد
بشره و خوشخوئی پیش آمدی آن چه بود و این چه روی بود پیغمبر صلی الله تعالی علیه و سلم فرمود آن بیان واقعه بود تا حال
معلوم شود و این مصلحت بود تا دشنام نگوید پیغمبر صلی الله تعالی علیه و سلم این حدیث فرمود آن من شر الناس من ترکه الناس
اتقاء فحشه و این حدیث صحیح ست در این معنی صریح ست وَيُحَذِّرُكُمُ اللّٰهُ نَفْسَهٗ ط وَإِلَى اللّٰهِ الْمَصِيرُ ۝
جمله یحذرکم الله نفسه تذییل ست متضمن وعید شدید ست و الی الله المصیر تذییل دیگر ست یعنی [illegible] و میترساند
خدای شما را از ذات خویش که منتقم ست قهار ست و او را عقوبت هر که خواهد اقتدار ست چون شما با دشمنان او دوستی گیرید
و با ایشان آمیزش پذیرید بی شبهه شما را دشمن گیرد و به شما طاقت نیاید و بر این جهت مبتلا بعذاب و عقاب او گردید
بسوی حسابگاه خدا که جای جزا و سزا ست شک نیست که بازگشت شما ست این آیه متضمن ست مر مذمت کافر شدن
و شک آوردن و صفت المسیح ابن الله و ان الله ثالث ثلاثة گفتن و مقال نحن ابناء الله و احباؤه قائل شدن و دعوی
تشفع آباؤنا الانبیاء کردن که اهل کتاب میکنند و خود را در آتش می افکنند خدای عز و جل ایشان را در حذر می آرد و از گناهان
دیگر [illegible] ایشان باز میدارد قُلْ إِنْ تُخْفُوا مَا فِي صُدُورِكُمْ أَوْ تُبْدُوهُ يَعْلَمْهُ اللّٰهُ ط
ای ان تخفوا ما فی صدورکم من ولایة الکافرین و محبتهم او تبدوه یعلمه الله این جمله نیز تقریر ست مر مضمون کلام سابق
را مضمون این بود آن نهی از محبت کفار و مذمت ایشان ست و چون سؤال آید که بنده دشمن خود را دوست میدارد
ننگ نیست که دوست دشمن را در حضور دشمنی آرد و دشمن خویش بینداند و نظر لطف و کرم بر و نگمارد یعنی نیست گوی
همه اگر پوشیده دارید آنچه در سینه‌های شماست یا آشکار کنید خدای آنرا بداند و جزا و سزا آن بتواند وَيَعْلَمُ

مَا فِي السَّمٰوٰتِ وَمَا فِي الْاَرْضِ ط این جمله عطف است بر مجموع جملهٔ شرطیه است عطف بر جزا نیست بنابر رفع و انتفاء جزم مبنی برین معنی است و چون در جملهٔ سابق علیها مخصوص ذکر علم ما فی صدورکم بود این جمله که مضمون او ذکر علم ما فی السموات والارض است ذکر عام بعد خاص بود معنی آنست که میداند خدای رب العالمین آنچه در آسمانها است و هم در زمین وَاللّٰهُ عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيْرٌ این جمله تذییل است برای بیان علم در آیت سابق کنایت از جزا دادن است چون حصول کمال منوط بدانند جزا دهد و این بیان قدرت است و بیان قدرت است که جزا دادن بود و الله بعلم ما فی صدورکم فیجازیکم والله علی کل شیء قدیر فیقدر علی مجازاتکم معنی آنست و خدای جزا دهنده است زیرا که اعمال شما داند و بر همه چیز قادر است جزا دادن تواند يَوْمَ تَجِدُ كُلُّ نَفْسٍ مَّا عَمِلَتْ مِنْ خَيْرٍ مُّحْضَرًا وَّمَا عَمِلَتْ مِنْ سُوْءٍ تَوَدُّ لَوْ اَنَّ بَيْنَهَا وَبَيْنَهٗٓ اَمَدًا بَعِيْدًا ط یوم ظرف است معمول است مر تود را یا اذکر یعنی یاد کن ما عملت من خیر مفعول است تجد را من خیر بیان ما است محضرا مفعول دوم است تجد را و ما عملت من سوء عطف بر ما عملت من خیر محضرا و بعد ما عملت من سوء محضرا تقدیر بود محضرا که اول مذکور است حذف کرده است ضمیر موصول در ما عملت هر دو محل محذوف است تقدیر ما عملته و ضمیر بینها بر نفس است و ضمیر بینه بر ما عملت یا بر یوم مذکور است و امد در لغت مسافت است و منصوب است از جهت آنکه اسم ان است و بینها و بینه ظرف است خبر مقدم بر اسم شده و ان با اسم و خبر خویش فاعل فعل محذوف آمده و لو برای تمنی است ای لو ثبت ان بینها و بینه امدا بعیدا ای و تود النفس لو ان بینها و بین ذلک الیوم امدا بعیدا یوم تجد کل نفس ما عملت من خیر محضرا و ما عملت من سوء محضرا و جمله تود با متعلقات خویش مقرر ترهیب و تخویف که مضمون آیه سابق است باشد و تواند بود که یوم ظرف اذکر محذوف بود و ما عملت من سوء مبتدا و جمله تود خبر مبتدا دارند و جمله ما عملت اسمیه بود تا آخر حال از کل النفس پندارند ای اذکر یوم تجد کل نفس ما عملت من خیر محضرا وادّة بعد ما عملت منها و جمله اذکر با متعلقات خویش مقرر آمده چنانچه در جمله تود گفته شده معنی آنست و در روز یافتن هر نفسی آنچه از نیکی و بدی عمل کرده در نامهٔ اعمال خویش حاضر آورده بدین صفت که دوست دارد و آرزو برد هر نفسی کاشکی که ثابت بودی میان او و میان عمل بد آفتی بعیده یا عمل بد نکردی یا گوید کاشکی که ثابت بودی میان او و میان آن روز جزا دوری بعید مدیده تا این الم نشین نیابد یعنی بر وجوه دیگر بر وفق وجوه اعراب حاصل شود بر اصحاب فهم مشکل نبود وَيُحَذِّرُكُمُ اللّٰهُ نَفْسَهٗ تکرار است و تاکید و تغلیظ در وعید چه چون وعید مکرر شود زیادت بر تحذیر بود معنی این آیه

ع ۱۰ بیان است که گذشته و ذکر آن بالا رفته وَاللّٰهُ رَءُوْفٌۢ بِالْعِبَادِ معنی آنست خدای مهربان صاحب رافت است و عاطفت است بر بندگان سوال در مقام تحذیر و ترسانیدن ذکر رافت چه ملایمت دارد و این جمله را درین مقام بچه وجهی آوردند جواب تحذیر و باز داشتن از معاصی از جمله رافت است با اینکه اکمال تحذیر و هم ترهیب می آید لایم یاس در می نماید بذکر رأفت و هم مذکوره را دفع کرده و نیز امیدوار می آرد این جمله بر وجه اول تذییل است و بر وجه دوم تکمیل

قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللّٰهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللّٰهُ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَاللّٰهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ ○ چون اهل کتاب دعوی محبت خدا میکردند و نحن ابناء الله واحباؤه میگفتند جمله قل ان کنتم تحبون الله تا آخر نازل گشت و مقصود جمله سابقه که رد اعتقاد آن یهود و نصاری ست تقریر پیوست چون این جمله مقرر جمله سابقه بود فصل او از جمله سابقه روی نمود جمله شرطیه مقول قل ست یحببکم الله جواب امرست فانجزم شده و یغفر لکم عطف ست بر یحببکم جمله والله غفور رحیم تذییل ست یعنی اینست بگو ای محمد اگر هستید شما برین صفت که دوست میدارید خدای را پس اتباع من کنید یعنی عیسی را بنده خدا و رسول او خوانید و خدا و پسر خدا مگوئید و مشرک مشوید در راه حقیقت میروید بر پی من بروید در کار دین متابع من شوید خدا دوست دارد شما را و بیامرزد مر شما را گناهان شما و خدای آمرزنده است خطایا آمرزد بخشاینده است عطایا بخشد. قُلْ أَطِيعُوا اللّٰهَ وَالرَّسُولَ این جمله تقریر ست مر مضمون قل ان کنتم تحبون الله فاتبعونی یعنی اینست بگو ای محمد اطاعت کنید خدای را در توحید و عبادت که بر حکم انی انا الله لا اله الا انا فاعبدونی واجب میگردانند و اطاعت کنید رسول خدای را که محمد ست و او در شان عیسی خبر میدهد ان عیسی عبد الله و ابن امته و کلمته القاها الی مریم و روح منه میرساند شما هم تصدیق برین بدانید و عیسی را هم بدین صفت بخوانید فَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّ اللّٰهَ لَا يُحِبُّ الْكٰفِرِينَ ○ این شرطیه است محذوف الجزا ای فان تولوا فانهم محرومون عن محبته شده و جمله فان الله لا یحب الکافرین تعلیل جزاء محذوف ست و جمله فان تولوا معترضه است برای بیان حرمان کسانیکه از طاعت خدا و رسول روی گردانیدند و طاعت را لازم نمیدانند یعنی اینست پس ایشان اگر از طاعت خدای و رسول خدا روی گردانند از محبت خدای محروم مانند زیرا چه خدای کافران را دوست ندارد و در معرض دوستی نیارد و تواند که تولوا بمعنی تتولوا باشد یعنی خطاب بود إِنَّ اللّٰهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ وَنُوحًا وَآلَ إِبْرَاهِيمَ وَآلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ ○ چون یهود اصطفای موسی را و نصاری اصطفای عیسی را منکر اند و عیسی و موسی هر دو از آل عمران اند چه موسی پسر عمران ست و عیسی پسر مریم بنت عمران و عمران که پدر مریم از اولاد همان عمران که پدر موسی ست و میان ایشان هزار و سیصد سال ست پس هر دو از آل عمران که پدر موسی ست باشند پس یهود و نصاری منکر اصطفاء بعض آل عمران بودند و در قواعد علم معانی آورده اگر در جمله محکوم علیه متعدد باشد چنانچه انی احب زیدا او اولاده والسامع منکر محبته احد اولاده و خالی الذهن عن الباقین فالتاکید واجب گردد لا لانکار ان کان خالی الذهن عن الباقین جمله را باعتبار انکار حکم در بعضی تاکید واجب بود و چون این جمله نیز دلالت میکند برین که عیسی که آل عمران ست فرزند خدای نبود چون بنده آدمی و پسر برگزیده او بود لائق خدائی نباشد این آیه نیز مثبت ابطال قول نصاری ست ثانی ابن الله بودن و اله بودن عیسی ست برین طریق مقرر مضمون جمل سابقه گشت از کمال اتصال بوصل نپیوست یعنی اینست در ستی که برگزیده است خدای آدم را که او را با احسن تقویم آفرید و بتعلیم اسما مکرم گردانید و به مرتبه بود در مسجود ملائکه رسانیده و ابو البشر ساخته و کار دین و دنیا او پرداخته و برگزیده نوح را که او را ابو البشر ثانی کرده در بعد طوفان جهان از نسل او

پیدا کرده و او را در باز عمر آفریده از جهة خیر الناس من طال عمره وطاب عمله گردانیده و از طوفان نجات داده و در قبول دعا بر وی گشاده و همه کفار بدعاء او هلاک گشتند و مسلمانان همین بمتابعت او خلاص یافتند و برگزیده آل ابراهیم را که جمیع پیغمبران کس را ازین آل بدرجه پیغمبری رسانید خصوصا خاتم انبیا محمد مصطفی صلی الله علیه وآله وسلم را که آل ابراهیم است افضل همه مخلوقات واعظم همه موجودات واجل همه اصحاب جلالت واعظم همه ارباب رسالت گردانید و برگزیده آل عمران بن یصهر را که موسی کلیم الله پیغمبری با عظمت وجاه خداوند آیات بینات مظهر معجزات ظاهر است نماینده ید بیضا پیدا آرنده ثعبان از عصا و عیسی روح الله مقرب بارگاه الله پیغمبری با خلقتی شریفه و صاحب خلقتی لطیفه محیی موتی مبرئ مرضی مخصوص بعجایب معجزات مبعوث به آیات بینات هر دو که با سنخ آن کمال الهی هم ازین آل با جلال اند چه موسی عمران بن یصهر را پسر است و عیسی پسر مریم بنت عمران بن ماثان که او از نسل عمران بن یصهر پس ثابت شد که خدای عز وجل آل عمران را برگزیده و علم علو ایشان را عالی گردانیده ایشان را در زمانه ایشان بر عالمیان تفضیل داده و در فضل بر آدم و نوح و آل ابراهیم و آل عمران گشاده و تفضیل هر یکی را از مذکوران بر عالمیان مقید بر زمانه او باید و گرنه تفضیل بر پیغمبر ما که افضل مخلوقات و اعظم مکونات است علیه الصلوة والسلام لازم آید ذُرِّيَّةً بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ ط ذریة حال است از آل ابراهیم و آل عمران یا تمیز است ای من حیث ان کل واحد من الآلین ذریة طرق طاب زیادا یا تکمیل است برای دفع وهم کسی که گمان برد که ایشان فرزندان شده اند پسران اند چه آل چنانچه بمعنی فرزندان بود بمعنی متابعان نیز باشد و بعضها من بعض در محل نصب آمده بر این که صفت ذریة واقع شده معنی اینست خدای تعالی برگزیده آل ابراهیم و آل عمران را در حالتی که ایشان فرزندان اند آن هر دو آل ذریه ایشان اند وَاللّٰهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ج این جمله تذییل است ای سمیع لاقوالهم الدالة علی اصطفائهم علیم بافعالهم الموجبة لاجتبائهم و بر تقدیری که او قالت امرأة عمران متعلق سمیع علیم دارند این جمله بیان اصطفا مریم پندارند ای سمیع لمقالة امرأة عمران علیم بنیتها الدالة علی اصطفائها بنتها التی هی من آل عمران مؤکد مضمون جمله با صفا را اثبات اصطفاء در معنی او بود و ظهور حکم در بعض تحقیق ظهور حکم در کل با معنی اینست و خدای شنواست مقاله این برگزیدگان که دال بر اصطفا است شنیده است اعمال ایشان را بر اجتبا است دانسته و صفت صفوت ایشان دیده و بر تقدیری که اذ قالت امرأة عمران متعلق با ذکر بود معنی تا نیز اصطفا کل بیان صفت بعض بود و اِذْ قَالَتِ امْرَاَتُ عِمْرٰنَ رَبِّ اِنِّيْ نَذَرْتُ لَكَ مَا فِيْ بَطْنِيْ مُحَرَّرًا فَتَقَبَّلْ مِنِّيْ ج واو معطوف است [illegible] تقدیر بتقدیر یارب متضمن ثنای خدا بربوبیت و اثبات عبودیت در حق خویشتن بمنافت با جلال [illegible] است که اول است مر قالت [illegible] از حسبت اسرار نذر و ایجاب تحریر و کاوت است محررا حال [illegible] یا تمیز است [illegible] اذ کر اذ قالت امرأة عمران تا آخر که متضمن ذکر زاده شدن مادر عیسی ع و حدوث اصول [illegible] ابطال ان قول نصاری تا که اگر اله بودی زاده شده از دیگری نبودی [illegible] در افادت این [illegible] کما اذ قالت امرأة عمران

سمیع علیم بود چنانچه ذکر آن گذشته و بیان آن بالا رفته معنی اینست یاد کن ای محمد آن هنگام که گفت زن عمران بن ماثان که مادر مریم بود در این مقالت از مادر مریم دران حال که حمل مریم در شکم وی نمود ای پروردگار من بدرستی من نذر کرده‌ام آنچه در شکم من است برای تو نذر کرده‌ام از روی تحریر یا در حالتیکه اراده تحریر او در دل آورده‌ام و تحریر ولد پیش ایشان عبارت از گردانیدن او از خدم بیت المقدس و گذاشتن در کار خدای تعالی و تقدس بود و این معنی مخصوص بذکور داشتند و اناث را روی ننمودندی که تحریر پیوسته بعد بلاغت ورا اعتنا مخیر گشتی اگر خواهد بر تحریر مذکور و بر بودن او از خدام بیت المقدس ثابت ماند یا باز گردد و باختیار خویش خود را گرفتار عمل دنیا گرداند پس این تحریر را یا ولد محرر را از من قبول بکن بسند و رضا بر من رد مکن إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ ۝ این جمله تذییل است و تاکید او از جهت ابراز مدح بر وجه وکادت است معنی اینست بدرستی تو هم قبول کننده دعائی و داننده احوال یا نی اخلاص نیت میدانی قبول عمل بتوانی فَلَمَّا وَضَعَتْهَا قَالَتْ رَبِّ إِنِّي وَضَعْتُهَا أُنْثَىٰ لما ظرف است تا که بعد اوست جمله قالت رب انی وضعتها انثی با متعلقات آن عطف است بنا بر قالت امراة عمران انثی حال است ضمیر وضعتها عاید است بر ما فی بطنی بتاویل نسمة یا نفس یا انثیت او باعتبار تانیث حال بود و تاکید جمله انی وضعتها انثی از جهت ابراز مضمون که تحسر است بر وجه وکادت و تاکید جمله از جهت اظهار مضمون بر وجه وکادت است و این نوع تاکید بلفظ اعادت است الخ چنانچه در رب انی کذبون برای وکادت شکایت آمده اللهم انا نستعینک برای اظهار استعانت بر وجه وکادت موکد شده معنی اینست پس آن هنگام که مادر مریم بار بنهاد و دختری را که در شکم او بود زاد گفت ای پروردگار بار بنهادم که در شکم من بود بنهادم پسر مطلوب دانستم دختر زادم وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا وَضَعَتْ وَلَيْسَ الذَّكَرُ كَالْأُنْثَىٰ یعنی والله اعلم بما وضعت بصیغه متکلم خوانند و داخل قول مریم دانند و بعضی والله اعلم بما وضعت بصیغه غایب [illegible] خوانند [illegible] قال [illegible] این جمله برای استعظام فضیلت مولوده انثی با منافات آن بسوی علم خدای [illegible] دانسته و برای [illegible] و لیس الذکر کالانثی عطف است بر جمله سابقه معنی اینست و خدای عالم تر است بآنچه آورده [illegible] که در وی نهاده [illegible] و نیست پسری که او طلب کرده است مانند دختری که آورده است وَإِنِّي سَمَّيْتُهَا مَرْيَمَ این جمله عطف است بر انی وضعتها انثی تاکید از جهت ابراز ابتهاج و تفاول بتسمیه مذکور بر وجه وکادت است معنی آنکه بدرستی من او را مریم نام کردم و مریم بلغت عبرانی عابده را گویند بدین تفاول او را بدین نام [illegible] وَإِنِّي أُعِيذُهَا بِكَ وَذُرِّيَّتَهَا مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ ۝ [illegible] است بر انی سمیتها مریم تاکید او از ابراز [illegible] بر وجه وکادت است معنی اینست بدرستی من پناه میگیرم او را و فرزندان او را از شر شیطان [illegible] و اندر [illegible] حق تعالی دعای او [illegible] عیسی صلوات الله علیه را [illegible] من شیطان [illegible] فَتَقَبَّلَهَا رَبُّهَا بِقَبُولٍ حَسَنٍ عطف است بر قالت امراة عمران معنی اینست

پس قبول کرد مریم را پروردگار مریم و پسندید او را برای خدمت رهبانیه و او را بهتر از محرران گردانید روایت کرده اند در آن روز چهار هزار محرر در بیت المقدس بودند و در جاروب زدن و خاکروبی و تعهد مرمت و محافظت آلات و عظمت او اهتمام مینمودند کسی ایشان را بنام نخواندند و نام مریم تا قیامت درین باب باقی ماند وَأَنْبَتَهَا نَبَاتًا حَسَنًا عطف است بر تقبلها معنی آنست و غذا داد او را و انمای حسن و بیفزود در قوت عقل و تن و غذا که سبب انبات است انبات نام کرد ذکر سبب خاص و اراده سبب آورده و انبات حسن آنست که در ظاهر و باطن اثر کند و موجب حسن صورت و سیرت گردد و نیکی خلق و خلق پیدا آرد و ظاهر و باطن را بر خوبی و نیکی ثابت دارد و بعضی گویند انبات عبارت از آنست که نشو و نمای که از آن حاصل شود زیادت بر عادت بود وَكَفَّلَهَا زَكَرِيَّا عطف است بر انبتها نباتا حسنا کفل بر صیغه ثلاثی و تفعیل خوانند معنی بر حسب اختلاف قرأت مختلف است و زکریا ممدود و مقصور آمده و مهموز و غیر مهموز شده بر قرأت اول زکریا فاعل است و ضمیری که عاید بر مریم است مفعول است و کفل بالتشدید لازم ای کفل لها زکریا و بر قرأت دوم فاعل ضمیریست که عاید بر خداست و زکریا مفعول کفلها است معنی آنست زکریا تربیت او را بر خود گرفت و متکفل شد و پرورش او بپذیرفت و بر قرأت کفلها مشدده فا معنی آنست خدای تعالی زکریا را متکفل کرد و در التزام آورد که مریم را پرورش کند و ملتزم قدم در تربیت او زند روایت کرده اند که مادر مریم بر حکم نذری که در حالت حمل کرده بود بعد از زادن مریم را در جامه پیچیده و در مسجد بیت المقدس انداخت زکریا متکفل پرورش او شد در محراب مسجد داشت برای او در محراب مکان عالی ساخت چون آمدی به نردبان بر رفتی و چون باز گشتی در آن بستی و گفته اند برای تعهد و تفقد از زکریا دایه اجیر گرفته بود و برای آن دایه طعام و آب آوردی و از جهت تربیت مریم رعایت او بواجبی کردی كُلَّمَا دَخَلَ عَلَيْهَا زَكَرِيَّا الْمِحْرَابَ وَجَدَ عِنْدَهَا رِزْقًا تا اینجا است مرحله منتهها الی انتهاء در بالا فلم تخرجها الی زکریا الا انه کلما دخل علیها الی آخرها معنی آنست زکریا او را بیاموخت شد و غذای او را محتاج زکریا نکرد بلفضل و کرم خویش روزی داد و برد هر بار که زکریا به مریم در محرابی که جای او ساخته بود در آمدی و برای تفقد و تربیت او آمدی رزقی از غیب میوه تابستان در زمستان و میوه زمستان در تابستان می یافت در شگفت میشد و در مسألت می شتافت روایت کرده اند که مریم هیچ پستان نمکید و شیر هیچ عورتی نچشیده از عالم غیب رزقی نزدیک خویش میدید در هفته ای که بروزه نشو و نمای یکساله میرسید نتیجه از قدرت خدای در مریم روی نمودی خلایق از معاینه آن در تعجب بودی تا معلوم شود پرورنده او بنظر در ظاهر زکریاست و از روی تحقیق پرورش او از خداست قَالَ يَا مَرْيَمُ أَنَّى لَكِ هَذَا قَالَتْ هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ قال و قالت هر دو جمله مستانفه است در جواب فما ذا قال و ما ذا قالت معنی آنست زکریا گفت ای مریم از کجاست ترا این انواع نعم مریم گفت از نزد خداست و اثر قدرت حق تعالی است إِنَّ اللَّهَ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ ○ این جمله تعلیل است و تاکید او از نزد است ابراز بهجه و چه کلام است معنی آنست

خدای هر کرا خواهد بیشمار روزی دهد یا روزی دهد و حساب نطلبد یا بغیر جستجو بدهد و طمع نیفتد و تکاپوی بخشد و این
حکایت یعنی ان الله یرزق من یشاء بغیر حساب از کلام مریم در جواب زکریاست یا اخباری از خدای تبارک و تعالی ست
روایت کرده اند در وقت پیغمبر زمان قحطی بود روزی فاطمه رضی الله تعالی عنها را خبر گرسنه بودن پیغمبر رسید
دشوار نمود قرصی و پاره گوشتی بر طبقی نهاده پیش پیغمبر صلی الله تعالی علیه و سلم فرستاد پیغمبر صلی الله تعالی علیه و سلم با طبق
مذکور در خانه فاطمه آمده و در مقام او در آمد چون فاطمه طبق کشاد طبق را پر از نان و گوشت دید دل او بر حیرت افتاد پیغمبر صلی
الله تعالی علیه و سلم فرمود ای دختر من هیچ میدانی که این طعام از کجا رسید فاطمه رضی الله تعالی عنها گفت رزقی از خدا هست
و خدای عز و جل هر کرا خواهد رزق بیشمار دهد چون فاطمه رضی الله تعالی عنها همان جواب گفت که مریم زکریا را گفته بود پیغمبر صلی
الله تعالی علیه و سلم الحمد لله الذی جعلک شبیهة بسیدة نساء بنی اسرائیل فرمود بعده امیر المومنین علی و حسن و حسین و جمیع
اهل بیت رضی الله تعالی عنهم طلب کردند آن طعام خوردند سیر شدند طعام چنانچه بود باقی ماند بعده فاطمه رضی الله تعالی
عنها آن طعام را قسمت آورد میان همسایگان بخشش کرد هُنَالِكَ دَعَا زَكَرِيَّا رَبَّهُ
معترضه است میان معطوف و معطوف علیه یعنی و اذ قالت الملئکة که عطف ست بر و اذ قالت امرأة عمران یا استئناف است
در جواب ماذا صنع زکریا حین عرف شان مریم یعنی اینست در ان هنگام که زکریا مرتبه مریم را که نزدیک خداوند داشت دید
و علو او را مشاهده آثار در دل آورد آرزو کرد که از خواهر مریم که زوجه زکریا بود فرزندی مثل او آید و ولدی همچو او از روی ناامیدانه
بخدا خواست کرد و تعلیق دعا بر آورد و بعضی گویند چون زکریا میوه در غیر وقت از عالم قدرت معاینه کرد از روی فرزندی در
کبر سن از زن نازاینده در دل آورد قَالَ رَبِّ هَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ ذُرِّيَّةً طَيِّبَةً
قال بیان دعا یا بدل از وی باشد یعنی اینست گفت زکریا و درخواست کرد از حق جل و علا ای پروردگار من فرزندی پاک
و پاکیزه ببخش مرا إِنَّكَ سَمِيعُ الدُّعَاءِ ○ این جمله تذییل است و تاکید او از جهت ابرام و تحریک
و کاوشت است یعنی اینست بدرستی تو پذیرنده دعائی اجابت کننده سوالهائی فَنَادَتْهُ الْمَلٰٓئِكَةُ
وَهُوَ قَائِمٌ يُصَلِّي فِي الْمِحْرَابِ ۙ این جمله معطوف است بر قال رب هب لی و جمله هو قائم حال ست از
مفعول نادته و جمله یصلی حال ست از فاعل قائم فنادته بتذکیر و امالت خوانند یعنی یکی وانند یعنی اینست پس آواز کردند
زکریا را فرشتگان در این حال که او استاده در محراب بود نماز میگذارد و در حضرت خدای پرستش مینمود و بعضی از ملائکه
جبرئیل مراد دارند ذکر او بلفظ جمع برای تعظیم میدارند أَنَّ اللّٰهَ يُبَشِّرُكَ بِيَحْيٰى مُصَدِّقًا
بِكَلِمَةٍ مِنَ اللّٰهِ یبشرک بصیغه مضارع از باب نصر و از باب تفعیل خوانند یعنی باب تفعیل تکثیر مبالغت
دانند مصدقا حال ست از یحیی و تاکید او از جهت تقدیم ملوح ست چه آمدن فرشتگان بعد دعا کردن زکریا ملوح ست
بر آوردن بشارت استجابت و رسانیدن مژده اجابت باعتبار تقدیم ملوح زکریا را تشریف بمنزله سائل کرد و صدر او مولد آورد

این جمله بیین ندا مذکور بود یا مقول قولی که مضمون ندا ست باشد یعنی نادیته الملائکة وقالوا ان الله یبشرک بعضی ان الله بفتح همزه خوانند محمول بر اضمار یا بتقدیر فنادته الملائکة بان الله یبشرک دانند معنی اینست پس ندا فرشتگان ندا کردند وبشارت آوردند وگفتند بدرستیکه خدا بشارت میدهد ترا ببخشیدن وعطا کردن یحیی در حالیکه تصدیق کننده است بعیسی که کلمه است از خدا گفته اند اول کسی که عیسی را تصدیق کرد وبه نبوت او اعتراف آورده وبا او موافقت نمود یحیی علیه السلام بود ویحیی مشتق از حیا باشد یا ماخوذ از حیات باشد روایت کرده اند که یحیی صلوات الله علیه کار عصمت بدین مرتبه رسانید که هرگز گناه نکرده ودر خاطر نیندیشیده ودل او بدان حاضر نبوده که گاهی غفلت بر دل او روی ننمود ونیز روایت کرده اند از خوف خدای چندان گریست که پوست وگوشت رخسارهای او از سیل دموع سوده گشت ودندان وباطن دهان بظهور پیوسته بود واز جهت ستر رخساره او نمد می نهاد واز سیل اشک نمد مذکور قرار نمیگرفت می افتاد وَسَيِّدًا وَحَصُورًا وَنَبِيًّا مِّنَ الصَّالِحِينَ ○ وسیدا با معطوفات خویش عطف ست بر مصدقا معنی اینست ودر حالتیکه صاحب سیادت ومهتری باشد ودر قوم خود خداوند سروری وسروری بود وبازدارنده است نفس خود را از زنان با قدرت بر ایشان از جهت احتراز از اشتغال بغیر کردگار متعال ودر حالتی که پیغمبری باشد ناشی از خاندان صلاح ودودمان فلاح یعنی پیغمبری ناشی از اولاد پیغمبران یا پیغمبری کاین از زمره نیکان وامام شافعی که بدین آیه تمسک کرد وخلوت گرفتن برای عبادت از مشغول شدن بنکاح فاضلتر گفته چه حق سبحانه تعالی یحیی را بحصور بودن مدح کرد واین صفت را در حیز ستایش یادگی آورده وآن منافی اشتغال نکاح بود ومخالف اشتغال بزنان باشد از جهت ابو حنیفه رضی الله تعالی عنه جواب آنست که مدح بچیزی منافی افضلیت غیر نشود چنانچه کسی را بعلم ظاهر ستاید بدین ستایش فضل او بر علم باطن نباید چنانچه کسی را مدح کنند بغنا مستلزم نبود فضل او بر فقر را

قَالَ رَبِّ أَنَّىٰ يَكُونُ لِي غُلَامٌ وَقَدْ بَلَغَنِيَ الْكِبَرُ وَامْرَأَتِي عَاقِرٌ

قال مستانفه است رب انی یکون لی غلام بمقول قال ست واستفهام برای تعجب ست وقد بلغنی الکبر حال ست وامرأتی عاقر حالی دیگر ست معنی اینست گفت زکریا چگونه باشد یا از کجا حاصل شود فرزندی مرا وحال اینست که مرا پیری رسیده وزن من نازاینده است روی فرزند ندیده سوال زکریا علیه السلام ظهور خوارق عادات در شان مریم مشاهده کرده ودر وقت پیری خویش ونازایندگی زن دل بر زاینده شدن فرزندی آورد ودر جای ظهور خارق عادات در ره دعا رب هب لی من لدنک ذریة طیبة شتافت بشارت ان الله یبشرک بیحیی یافت درین بشارت چه جای تردد بود که استعجاب انی یکون لی غلام ازو روی نمود جواب استعجاب از نقص عادت متضمن استعظام قدرت است وشکر وسپاس بر عجیب نوازشست یعنی از فضل وکرم کردی واین بشارت بظهور آوردی ما گر نه این نعمت اگر در خور من نبود ومرد پیر وزن نازاینده را این دولت چگونه روی نمودی گفته اند زکریا دران وقت صد وبیست ساله وبعضی [illegible]

نود و نه ساله و بعضی گویند نود و سه ساله بود و زن او هشتاد ساله و بعضی گویند نود و هشت ساله و بعضی نزدیک بصد بود و نیز بود
قَالَ كَذٰلِكَ اللّٰهُ يَفْعَلُ مَا يَشَآءُ ۝ جمله مستأنفه است در جواب ماذا قال الله له
او ماذا قال الملک حین قال زکریا ذلک کذلک خبر مبتدا محذوف دارند تقدیر کلام الامر کما بشرت پندارند یا تقدیر کلام الامر
کما ذکرت انک بالغت للکبر و امرأتک عاقر بود و تواند بود که کذلک مفعول یفعل محذوف را بقرینه سیاق کلام بتقدیر یفعل الله
مثل ذلک الفعل العجیب باشد. و در کشاف کذلک الله را مبتدا و خبر دانسته و بمعنی علی نحو هذه الصفة الله ای صفة خالق الامور الغریبة
الله پنداشته و یفعل بایشان را بیان او گفته و از کذلک بطریق مثال لا بمجمل بمعنی تعریف جسته یعنی اینست گفت کردگار
جلاله یا گوید گفت جبرئیل کار چنانست که بشارت داده شد یا چنان است تو ذکر کرده که زن تو نازاینده است و تو پیر
رسیده یا این هم که این صفت باشد و را آفریند فرزندا ابتدا شود یا گویند بیافریند خدای مثل این خلق عجیب و امر غریب
زیرا که خدای بکند از افعال غریبه عجیبه آنچه خواهد یا گویند خدای کند آنچه خواهد کردنی مثل این کردن و بیافرید آفریدنی مثل
این آفریدن از سنگ ناقه پیدا گرداند عصا را اژدها سازد و از زن نازاینده ولد چرا پیدا نکند قَالَ رَبِّ اجْعَلْ
لِّيْٓ اٰيَةً ؕ قال مستأنفه است در جواب ماذا قال حین قیل له ذلک یعنی اینست گفت زکریا ای پروردگار
من بگردان برای من علامتی که پیش از حاصل شدن دلالت بر حصول کند و مصداق صدق این وعده شود سوال در
وعده خدای که در صدق آن هیچ شبهه نیست طلب علامت که مصداق صدق شود بچه معنی ست جواب انبیا را در
وحی برای تحقیق اینکه وحی از خدا است تامل افتد و استدلال بعلامتی باشد که بدان تحقق وحی و تحقیق ملک شود و نظیر آن
که چون ابراهیم علیه السلام ذبح ولد در خواب دید بر وحی تحقیق حال جست اهذا حلم من الله ام من الشیطان گفت و پیغمبر صلی الله
تعالی علیه و سلم بعد دیدن جبرئیل علیه السلام گفت زملونی زملونی دثرونی دثرونی محتاج سوی تامل گشت که این از شیطان
یا از ملک ست تا آنکه خدای تعالی علم ضروری آفرید که این جبرئیل ست و آنچه می آرد وحی از کردگار جلیل ست قَالَ اٰيَتُكَ
اَلَّا تُكَلِّمَ النَّاسَ ثَلٰثَةَ اَيَّامٍ اِلَّا رَمْزًا ؕ قال مستأنفه است جمله که بعد اوست مقول ست الا رمزا استثنا
منقطع ست ای ان لا تکلم الناس کلاما الا رمزا اضافت آیت سوی کاف خطاب بادنی ملابسه است یعنی اینست خدای گفت
علامتی که تو میجویی آن بود که سه روز با مردمان سخن نگویی مگر آن گفتن بر وجه اشارت بدستی و ردی و چشمی و ابرویی و سلب
قدرت تکلم خارق عادتی شود که علامت خارق عادت و دیگر تواند بود وَاذْكُرْ رَّبَّكَ كَثِيْرًا وَّسَبِّحْ
ع ۱۱ بِالْعَشِيِّ وَالْاِبْكَارِ ۝ این جمله عطف است بر جمله که مفهوم کلام سابق هست و سبح باستیفا بر خویش عطف ست
بر وجه مناسبتی که گفت فانتشر بما بشرت تبشیرا و اذکر ربک کثیرا ای ذکرا کثیرا و سبح الی آخره یعنی اینست چند شود بشارت را
کرده به بشارت داده کردگار و یاد کن پروردگار خود را یاد کردن بسیار در شامگاه و بامداد و او را پاکی یاد آر دیگر فرا اند که قدرت
تکلم بغیر ذکر نمانده بود و از کلامی دیگر جا بر شده و فا در ین ایام ذکر خدای بسیار و شکر آن بدین بگذارد وَاِذْ قَالَتِ

الملٰئكة يٰمريم ان الله اصطفٰك وطهّرك واصطفٰك على نساء العٰلمين○ لفظ الله اسم آن ست اصطفاك با معطوفات خويش خبر آن ست وان با اسم و خبر خويش مقول قال ست و جمله اذ قالت الملائكة معطوف ست بر اذ قالت امرأة عمران تاكيد او ازجهت بشارت اصطفا بر وجه و كاوت ست معنى اينست و چون فرشتگان گفتند يا جبرئيل گفت اى مريم بدرستى خداى عزوجل ترا بقبول احسن [illegible] كرامات [illegible] مقامات عليه برگزيده است و ترا از ادناس حقيقت حيض و نفاس بنا و حكميه چون كفر و زنا پاك و پاكيزه گردانيده است و ترا بولادت عيسى بغير پدر بفضل جزوى بر زنان تمام عالم يا بفضل كلى بر زنان عالميان كه در زمانه تو اند برگزيده داشت يٰمريم اقنتى لربك واسجدى واركعى مع الرّٰكعين○ جمله ندائيه مكرر ست براى تاكيد اين جمله نيز با متعلقات خويش داخل مقول ست معنى اينست اى مريم ايستاده شو در عبادت خدا و سجده بكن مر پروردگار تقدس و تعالى را و نماز بگذار با نمازگزارندگان و ركوع كن با ركوع كنندگان و در زمره ايشان برو و از جمله ايشان شو يعنى از بنى اسرائيل را در نماز ركوع بود و يعنى را نبود مريم را در نماز موافقت با ركوع كنندگان فرمود ذٰلك من انباء الغيب نوحيه اليك وما كنت لديهم اذ يلقون اقلامهم ايهم يكفل مريم وما كنت لديهم اذ يختصمون○ ذلك مبتدا است من انباء الغيب حال ست نوحيه اليك خبر مبتدا است يا بر عكس يا هر دو خبر بود و جمله استفهاميه ايهم يكفل مريم بيان جهت القاء اقلام ست يا بتاويل [illegible] متعلق بيلقون اى يلقون اقلامهم فى تعيين من يكفل مريم و اذ يلقون ظرف ست مر ما كنت و لديهم ظرف مستقر ست مر ما كنت را خبر و جمله و ما كنت با متعلقات خويش عطف ست بر ذلك من انباء الغيب و آن معترضه است براى منت بر پيغمبر عليه السلام كرامهم الصلوات و اظهار معجزات آنحضرت باظهار از غيبيات و ما كنت لديهم اذ يختصمون عطف ست بر ما كنت لديهم اذ يلقون يعنى اين قصه با مريم و با عيسى و بنا تكفل زكريا تربيت او را و در تكفل او اختصام مردمان و القاء اقلام براى ترجيح و تعيين يكى از ايشان از اخبار غيب ست و نبوده تو اى محمد نزديك ايشان در ان وقت كه قلمهاى خويش را در آب مى انداختند و آنرا بر طريق قرعه و ترجيح [illegible] مى انداختند يعنى هر يكى مى گفت من [illegible] شوم و ديگرى [illegible] و پس مشاهده منتفى بود و تو امى بودى تتبع كتب اخبار از تو نيايد [illegible] مذكوره عقلى نيست تا ادراك آن بعقل كردن توانى پس ناچار خبرى كه البته مطابق واقع ست يا محسوس يا معقول ست يا بالنقل صحيح متحقق ست يا خبر صحيح متواتر [illegible] محسوس شود و خبرى كه هر سه نبود سبب آن علم وحى حق باشد

سوال براى [illegible] مشاهده را نفى كرده سماع و عقل را چرا ذكر نياورده **جواب** در انبا مذكور نفى [illegible] ظاهر ست از بيان مستغنى ست ليكن نفى مشاهده [illegible] مشاهده اين امور ظاهر ترا است [illegible] همه دانستند كه پيغمبر عليه السلام در ان وقت نبوده [illegible] ذكر و براى اظهار عبادت ايشان نفى ست كه زعبادت [illegible] ظاهرى [illegible] معلوم [illegible] باشند

اذ قالت الملٰئكة يٰمريم ان الله يبشّرك بكلمة منه اسمه المسيح

عِیسَی ابْنُ مَرْیَمَ وَجِیهًا فِی الدُّنْیَا وَالْآخِرَةِ وَمِنَ الْمُقَرَّبِینَ

بدل ست از اذ قالت الملائکة یا مریم ان الله اصطفیک تا چه این زمان رد آن گفتار در یک وقت بود و ان الله مقول است مر قالت و جمله اسمه المسیح صفت ست مر کلمه را که عبارت از ولدی ست که بدو بشارت داده اند تذکیر ضمیر بدین اعتبار ست بدل ست از المسیح یا خبر ثانی دیگر ست سوال ابن مریم صفت عیسی نتواند بود زیرا که عیسی محمول بر اسم ست و اسم او لفظ عیسی بن مریم نیست و خبر دیگر مر اسمه نیز نتواند بود که چون خبر بعد خبر باشد لازم آید که ابن مریم علم بود و این صفت عیسی ست حمل او بر اسم با معنی ست جواب تواند بود که لفظ ابن مریم از جهت تعیین عیسی از علم بمنزله چون ابن عمر و ابن عباس بود و محمول بر اسمه شود و تواند بود که از اسمه یا بدل علیه و یعرف به و هو به مراد فرا رند منافی حمل ابن مریم اگرچه غیر علم بود نپندارند اگر اسمه بمعنی علم بود و ابن مریم علم نباشد خبر مبتدا محذوف مقدر چه هو ابن مریم گویند تحت معنی برین طریق فهمند سوال برین وجه جمله هو ابن مریم چه فائده او چیست جواب جمله تکمیل تعریف فائده و دفع وهم باشد چه جمله ان الله یبشرک بکلمة منه اسمه المسیح بن مریم مقصود از و بشارت بولدی ست که مخصوص بمریم بود و منسوب بمردی نباشد و اطلاق بشارت بولد موهم آن بود که فرزندی بر وفق معتاد باشد بجمله هو ابن مریم بیان اختصاص ولد مریم بود و دفع وهم مذکور شود وجیها حال ست از کلمة که مفعول به است مر یبشرک و تنکیر او برای تعظیم ست و من المقربین عطف ست بر وجیها معنی اینست چون گفتند ملائکه یا جبرئیل ای مریم بدرستی خدای بشارت میدهد ترا بفرزندی که اثر کلمه خدا بود یعنی بغیر واسطه پدر در رحم مادر بکلمه کن حاصل شود علم از فرزند همچون قدوم عیسی بن مریم است درین حال که در دنیا و آخرة صاحب جاهست ممتاز از امثال و اشباه است و درین حال که از مقربانست و مراد از ان قرب مکانت ست و قرب مکان سوال عیسی در وقت تبشیر موجود نبود و تبشیر در حال وجاهت نبود وجیها متعلق بیبشرک چگونه شود جواب بر طریق مجاز فی زید و عمرو مقر صائدا به غدا حال مقدره باشد یا بمعنی وجیها فی علم الله دارند یعنی در حالت تبشیر وجیه بود

وَیُکَلِّمُ النَّاسَ فِی الْمَهْدِ وَکَهْلًا وَمِنَ الصَّالِحِینَ

عطف ست بر وجیها و عطف فعل بر اسم صفت آمده چنانچه در فالق الاصباح و جعل اللیل تحقیق نموده و حالی که جمله است عطف کردن او بر حال مفرد روا است چنانچه در کم من قریة اهلکناها فجاءها باسنا بیاتا او هم قائلون و هم قائلون عطف ست بر بیاتا که مفرد ست یا محمول ست بر حذف مبتدا و جمله اسمیه حال ست ای و هو یکلم الناس فی المهد و کهلا یا عطف باشد بر ظرف مستقر یعنی ثابت که صفت کلمه واقع شده و کهلا عطف ست بر فی المهد و من الصالحین عطف ست بر و یکلم الناس ازین آیه نیز رد اعتقاد نصاری که عیسی را اله میگفتند و ان الله مشتری کرد و دالست بر اینکه وجود او مسبوق بعدم ست و آن منافی قدم ست و بهمین منافی الوهیت بود و موجب بطلان دعوی نصاری که او را اله میخوانند باشد معنی اینست و با مردمان سخن گوید در حالیکه در گهواره باشد سوال در تفسیر آورده که عیسی را در گهواره نگردهاند و برای او گهواره پیدا نیاورده اند ظرفیه فی المهد چگونه باشد و صحت او چه نوع روی نماید جواب انبیا کنایه از پدر او ست که آن حق او همچو مهد بود و طریق

قرارگاه او میشود یا حقیقت وعده بود و کلام محمول بر حذف دو مضاف شود و معنی چنین بود که بگوید در زمان استحقاق النبوه
سخن خواهد گفت در زمان طفولیت و سخن گوید با مردمان در هنگام کهولت یعنی در حالتی که کهل شود در تبلیغ شریعت سخن گوید
و از جمله صالحان باشد قَالَتْ رَبِّ أَنَّىٰ يَكُونُ لِي وَلَدٌ وَلَمْ يَمْسَسْنِي بَشَرٌ
جمله مستأنفه است در جواب ما ذا قالت مریم استفهام برای تعجب است و لم یمسسنی بشر حال است یعنی ای رب مریم گفت مرا
فرزند از کجا باشد و ولد چگونه شود و حال آنست که بمن هیچ بشری نرسیده و هیچ شوهری روی من ندیده قَالَ كَذَٰلِكِ
اللَّهُ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ این ترکیب نظیر کذلک الله یفعل ما یشاء آمده و وجوه اعراب
یعنی او بالا مذکور شده إِذَا قَضَىٰ أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُن فَيَكُونُ ۝ این جمله بیان کیفیت
خلق است یا تعلیل اوست و این آیت نیز چو آیات سابقه رد اعتقاد نصاری است در باز داشتن از اعتقاد الوهیت عیسی
معنی اینست که وقتی که قضا کند خدای کاری را و بخواهد که آن کار حاصل گردد بدو بس است بگوید مراد را موجود شو خلق عیسی
ازین قبیل بود و لیس زاده شدن مبنی بر تعبیر به استعاره التفات نمود و بدانکه نزدیک اشعری ایجاد متعلق بکلمه کن بود و بر قول اهل
سنت این کلام مجاز از سرعت ایجاد باشد روایت کرده اند چون جمعی از فرشتگان یا جبرئیل مریم را بشارت دادند
و ان الله یبشرک بکلمة منه اسمه المسیح عیسی ابن مریم آنگاه مریم گفت مرا بشری مس نکرده یعنی هیچ مردی بمن نرسیده فرزند از کجا
شود و این معنی چگونه متمشی بود گفتند هم چنین است خدای آنچه بخواهد بکند بعده جبرئیل در جیب و یا در دامن او دم خویش دمید
ناگاه مریم خود را بارور شده دید چون شکم برآمد زکریا علیه السلام چنانچه بر حکم عادت در مقام او می آمد چنین بچه در شکم او دید
از تهمت بترسید با زن خود گفت مریم بارور شده این بلا از کجا افتاد او گفت ای زکریا این همان مریم بتول است که ما شنیده بودیم
که عیسی را بغیر پدر خواهد زاد این کلمات بگذار او را نزدیک ما بیار زکریا و اهل خانه او بدین حدیث متعلق گشتند و از خوف تهمت ترسان
گشتند چون مریم در خانه زکریا در آمد زن زکریا علیه السلام بیحیی علیه السلام حامله بود با مریم گفت فرزندیکه در شکم من است فرزند
در شکم تست سجده کرد و تواضع نمود تو بهترین زنانی و حمل تو بهترین حملها است مرا چو توئی این چنین اتهام خطا است زن زکریا
از معامله حمل خویشتن که حمل او کرده زکریا را خبر کرد و بدین خبر مریم را برائت ساخت آورد و زکریا گفت من از تهمت خویش
بترسیدم نه از تهمت مریم که جز من آنجا دیگری نبود و ازین حمل حمل بر تهمت شود و بعد از درد زه گرفت مریم از خلق دور تر رفت
و از غایت شرم تنها گشت و چون او را درد زه بکمال رسید و پیچش بچه ساعته گردانید گفت کاشکی که پیش ازین مردمی و شیئی
متروکی منسی بودمی و نیز روایت کرده اند و در اخبار و قصص آورده اند یوسف بن یعقوب بن ماثان ابن عم مریم برادرزاده عمران
بود و بر یوسف مذکور کسی خبر حمل مریم باز نمود گفت پادشاه او را خواهد کشت و این عار نیز بر ما خواهد بود یوسف مذکور مریم را
بیرون آورد و از آن مقام در مقامی دیگر برد خواست مریم را بکشد و ازین تمنا عصمت بر یاد فرشته بر صورت آدمی گردید و با وی
او را آن گفت مریم بی شوهر از غیب حامله شده و در شکم او روحی پاک در آمد این را نگهدار و پیشه عفیفان نگذاشتی تا آنکه با شکم

شها و عیسی را زیر درخت خرما ... نزاد جبرئیل گفت اندوهگین مباش درخت خرما را بجنبان اگرچه درخت خشک است میوه خواهد داد و از وی در کنار تو خرمای تر خواهد افتاد بعده یوسف مذکور مریم و عیسی را پنهان ساخت و بتعهد و تفقد ایشان پرداخت چون چهل روز گذشت و عجایب قدرت خدای مشاهده کرد او را با پسر از محلی که پنهان کرده بود در قوم آورد و ایشان از دیدن بچه متحیر گشتند و همه بیک زبان مریم را گفتند پدر تو مردی بدی نبود و مادر تو نیز بدکاره نبود این چه زاده و از تو چه افتاد مریم زبان گرد آورد و اشارت بسوی عیسی کرد و سخن گفتن عیسی حجت آورد ایشان گفتند با کودکی که در گهواره است چگونه سخن گوییم و از گفتار چه نفع جواب جواب عیسی در سخن آمد گفت انی عبد الله اتانی الکتاب و جعلنی نبیا و جعلنی مبارکا اینما کنت و اوصانی بالصلوة والزکوة ما دمت حیا الی قوله و یوم ابعث حیا بعد از آن خود را از سخن گفتن باز کشید تا آنکه بمبلغی از عمر که کودکان سخن میگویند رسید بعد سی سالگی عیسی را وحی تبلیغ شرایع شد و معنی و یکلم الناس فی المهد و کهلا عبارت ازین آمده

وَيُعَلِّمُهُ الْكِتٰبَ وَالْحِكْمَةَ وَالتَّوْرٰىةَ وَالْاِنْجِيْلَ ۝ ج

و یعلمه عطف است بر یکلم الناس یا بر یبشرک یا بر وجیها و این بر قرأة و یعلمه بصیغه غایب اشکالی ندارد و بر قرأة و نعلمه بصیغه متکلم اسناد بسوی خدا و از یبشرک مشکل شود زیرا که کلام سابق مقول فرشتگان است و معطوف بر مقول فرشتگان مقول فرشتگان باشد و صیغه متکلم چون مسند بسوی خدا شود مقول خدا باشد نه مقول فرشتگان و حل این اشکال بدو وجه است یکی آنکه این را بدین تقدیر مقول لیقول محذوف دارند که او معطوف بود بر یبشرک ای ان الله یبشرک بولد کذا و یقول نعلمه دوم آنکه یبشرک مقول فرشتگان است زیرا که بشارت از باب قول است پس چنانستی که گفتند ان الله یقول نهب لک ولدا کذا پس و نعلمه عطف باشد بر نهب لک ولدا و کذا که از مفهوم ان الله یبشرک فهم میشود و اگر مسند بسوی فرشتگان باشد تا بر کلام ظاهر بود عطف بر ان الله یبشرک دارد یعنی قالت الملائکة ان الله یبشرک بولد کذا و نحن نعلمه یا مامور شد ایشان یا عطف باشد بر یکلم الناس و وجیها و یکلم و رسولا و مصدقا احوال مقدره باشند زیرا که اینها امور مستقبله اند چون حال واقع شود حال مقدره بود چنانچه گذشت در بیان آن رفته و معنی آنست و بیاموزاند خدای او را یا بیاموزانیم ما کتاب یعنی کتابت که از معظمات علوم اوست یا جنس کتاب منزل و حکمت یعنی علم حلال و حرام و توریت و انجیل که مشتمل بر بسیار امور و بینه است روایت کرده اند که در زمان عیسی علیه السلام هیچ کسی خط خوبتر ازو نداشتی و کسی را کسی در هیچ کار بهتر از وی نمی پنداشتی بر این تقدیر که از کتاب جنس کتاب مراد شود و ذکر توریت و انجیل بعد ذکر کتاب از جهت اظهار شرف ذکر خاص بعد عام باشد و نیز روایت کرده اند چون عیسی را پیش معلم آوردند معلم گفت بسم عیسی گفت الله معلم گفت الرحمن عیسی گفت الرحیم معلم متحیر شد بسکه عیسی لفظی که پیشتر از آن سبقت بر زبان می آورد چون معلم گفت ابجد عیسی گفت معنی ابجد چیست معلم گفت نمیدانم عیسی گفت الف آلاء خداست با بهاء اوست جیم جلال اوست دال دوام اوست معلم گفت کسیکه عالمتر از من است او را چگونه تعلیم کنم و من تلقین او چه نفع رسد مادر گفت اگر تعلیمش نمی کنی او را در صبیان بگذار که این پایه و از مجلس خویش بیرون مکن و چون عیسی را

گو دکان نشستی و با کودکان سخن گفتی از آنچه ایشان خورده اند خبر کردی و آنچه مادر و پدر برای ایشان ذخیره کرده بر زبان آوردی وَرَسُولًا إِلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ عطف است بر احوال سابقه و تنکیر او برای تعظیم است معنی آنست و در حالتی که رسول عظیم جلیل است فرستاده شده سوی بنی اسرائیل است که نخستین انبیای بنی اسرائیل یوسف بن یعقوب بود و آخر عیسی بن مریم [illegible] أَنِّي قَدْ جِئْتُكُمْ بِآيَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ انی بر قرائت فتح همزه تقدیر بانی که صله رسولا بر طریق ارسله بانی بود و بر قرائت کسر همزه مقول قول مقدر تا لا باشد و بآیة برای تعدیه است یا بمعنی الصاق ربکم صفت است قرآنیه متعلق است بجئتکم [illegible] معنی اینست فرستاده شده سوی بنی اسرائیل [illegible] گوینده این گفتار است [illegible] بتحقیق آمده ام با نشانی بر شما [illegible] از عجایب قدرت و معجزه از بدایع فطرت از پروردگار شما أَنِّي أَخْلُقُ لَكُمْ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ فَأَنْفُخُ فِيهِ فَيَكُونُ طَيْرًا بِإِذْنِ اللَّهِ بدل است از آیه یا خبر مبتدای محذوف است [illegible] انی اخلق لکم فانفخ عطف است بر اخلق فیکون طیرا باذن الله عطف است بر فانفخ معنی اینست بدرستی من برای شما تقدیر کنم یعنی پیدا نمودن شما پیکری از گل همچو هیئت طیر پیدا کردانم پس در وی بدمم و در دمیدن [illegible] پس بمشیت خدا پرنده شود [illegible] مذکور زندگانی یابد گفته اند [illegible] اسرائیل برای [illegible] عیسی صورت شب پرک اختیار کردند و او از گل صورتی بر هیئت شب پرک پیدا آورد و در وی دمید در ساعت زنده شد و پرید وَأُبْرِئُ الْأَكْمَهَ وَالْأَبْرَصَ عطف است بر اخلق معنی اینست و کور مادرزاد را که از شکم مادر بدین صفت آمده و در چشم او صفت بصر مخلوق نشده باذن خدا بینا کنم و مرد برص زده را اندام سفید شده که باتفاق حکمای علاج است بمشیت خدا بری گردانم روایت کرده اند [illegible] بر عیسی علیه السلام پنجاه هزار مریض جمع [illegible] بدم عیسی به می شدند و بقدم خویش [illegible] معالجت [illegible] و اسم اعظم توجه نمودی حکایت کرده اند که این خبر بجالینوس رسید که او استاد اطبا بود و او این کار [illegible] عجب می نمود گفت کور مادرزاد و ابرص که بخلانیدن سوزن در محل [illegible] او خون بیرون نیاید بر قاعده اطبا و قانون حکما علاج نپذیرد و هیچ دوائی صفت صحت نگیرد اگر این چنین اکمه و ابرص به شود معلوم گردد که معجزه بود و این چنین اکمی و ابرصی را بپیش عیسی آوردند عیسی علیه السلام بدست خود بر چشم اکمه و بر موضع برص مسح کرد و دست خود بران آورد و هر دو به شدند اکمه بینا گشت و ابرص بصحت پیوست بعضی معجزه را دیدند ایمان آوردند و بعضی حمل بر سحر کردند مسلمانان گفتند بعد از این [illegible] و گفتند مانند زنده کردن [illegible] خواستند عیسی گفت وَأُحْيِي الْمَوْتَىٰ بِإِذْنِ اللَّهِ این جمله عطف است بر جمله وابرئ الاکمه معنی اینست و زنده میگردانم مردگان را باذن خدای تعالی چند نفر مرده زنده کرد و بر صفت حیاتی که داشتند آورد و ایشان زنده ماندند و فرزندان زادند مگر سام بن نوح که خدا او را زنده گردانید باز بعد از ساعتی بمیر [illegible] بعضی از کافران گفتند این عمل [illegible] معالجت ممکن بود و یا فسون نیز درست [illegible] اگر برهان علم این پیدا آید

صادر است بجهت روی می نماید و آن آنست که آنچه میخوریم و آنچه نگه میداریم پنهان آگاه شود و ما را از آن خبر دهد عیسی صلوات الله گفت وَأُنَبِّئُكُم بِمَا تَأْكُلُونَ وَمَا تَدَّخِرُونَ فِي بُيُوتِكُمْ و انبئکم عطف است بر جمله و احیی الموتی بما تاکلون و ما تدخرون فی بیوتکم متعلق اند با نبئکم معنی اینست و بیاگاهانم شما را بآنچه میخورید و بآنچه در خانهای خویش ذخیره میکنید إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَةً لَّكُمْ إِن كُنتُم مُّؤْمِنِينَ این جمله از تذییل است تاکید این جمله از جهت آنست که کافران مضمون جمله را منکر اند و بر انکار مصر اند از جهت رد انکار و تاکید کرد و از جهت اصرار ایشان تو اکید آورد معنی اینست بدرستی که درین آگاه شدن دانا گاهیدن هر آئینه معجزه است برای شما و علامتی ست برای صدق ما اگر باشید شما خواهندگان و طلب کنندگان ایقان وَمُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيَّ مِنَ التَّوْرَاةِ مصدقا معمول فعل محذوف است بقرینه و جئتکم ای جئتکم بآیة و جئتکم مصدقا و کلام از قبیل عطف جمله بر جمله است نه از قبیل عطف مفرد بر مفرد زیرا آنچه بآیة مفعول به است عطف حال بر مفعول به درست نباشد مگر آنکه بآیة را معنی بیع دارند و جار مجرور را حال پندارند عطف حال بر حال بود به تقدیر فعل حاجت نباشد اما بر تقدیریکه بآیة برای تعدیه بود بآیة لا محاله مفعول به باشد مصدقا عطف بر وی نبود معمول فعل محذوف باشد چنانچه بالا گذشت و ذکر آن پیشتر رفت معنی اینست آمده ام بر شما با آیتی یا آورده ام بر شما آیتی را در حالتیکه تصدیق کننده ام کتابی را که پیش از من بود از تورات و کتب دیگر چون صحف ابراهیم و موسی وَلِأُحِلَّ لَكُم بَعْضَ الَّذِي حُرِّمَ عَلَيْكُمْ آن نیز متعلق بفعل محذوف است و کلام از قبیل عطف جمله بر جمله است و لاحل بر قول متقدمان بعد اظهار لام مفعول به است و بر قول متاخران مفعول له است بر تقدیر اول عطف بر مصدقا نتوانند زیرا آنچه عطف مفعول به بر مفعول له بر حال روا نیست پس چاره نبود که متعلق فعل محذوف دارند و عطف جمله بر جمله پندارند مگر آنکه و لاحل لکم متعلق حال شود ای و مبعوثا لاحل لکم آن زمان عطف مفرد بر مفرد باشد بتقدیر فعل حاجت نبود معنی اینست و آمده ام بر شما تا حلال گردانم بعض چیزیکه بر شما حرام گردانیده شده بود و بعد بعثت عیسی علیه السلام بعضی از آنچه پیش کافران حرام است و اشت حلال این روی نمود و جِئْتُكُم بِآيَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ عطف است بر جئتکم نکره بعد نکره مقتضی مغایرت است و دلالت بر معجزه کند معنی اینست و آمده ام بر شما با معجزة دیگری یا آورده ام معجزه دیگر را که اثری ست از آثار قدرت پروردگار شما فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُونِ فاء سببیه است معنی اینست پس بسبب اینها بترسید از خدا و بطاعت کنید مرا إِنَّ اللَّهَ رَبِّي وَرَبُّكُمْ فَاعْبُدُوهُ این جمله تذییل بالتعلیل است برای بیان اعتقاد ترسایان است که ایشان مثل الثلثة اند مگفتند عیسی را آله می انگاشتند توحید را منکر بودند بجهت رد انکار ایشان تاکید کرد ان الله ربی و ربکم با ان آورد معنی اینست بدرستی خدای عز و جل پروردگار من است و پروردگار شما پس او را بپرستید و بادا پرستش کنید هَٰذَا صِرَاطٌ مُّسْتَقِيمٌ این جمله تذییل است معنی اینست این توحید و عبادت

پروردگار راه مستقیم ست واستوار بر که درین راه ثبت ناید از مهالک نجات یابد فَلَمَّآ اَحَسَّ عِيْسٰى مِنْهُمُ الْكُفْرَ قَالَ مَنْ اَنْصَارِيْٓ اِلَى اللّٰهِ لما ظرف ست معمول ست مر قال فا از روی معنی بر قال درآمده جمله عطف ست بر مضمون کلام سابق ای قال عیسی کذا وکذا فقال حین احس منهم الکفر من انصاری الی الله ای ملتجیا الیه او ملاالی وبه معنی اینست پس هرگاه که احساس کرد عیسی از ایشان اسباب کفر را یعنی کلمات کفر شنید اعمال کفر دید و بر کینه وضغینه ایشان مطلع گشت و بدریافت خواستن ایشان کشتن او را مخافت هلاک پیوست یا از احساس علم یقینی هیچو علمی که حاصل بحس باشد مراد دارند کفر را که امر باطنی ست متعلق بعلم گویند متعلق احساس نپندارند گفت عیسی کیانند یاری دهندگان من که مایلند سوی دین خدا یا کیانند یاری دهندگان در ره الله که من رونده ام سوی اعلاء دین حق سبحانه تعالی قَالَ الْحَوَارِيُّوْنَ نَحْنُ اَنْصَارُ اللّٰهِ ۚ اٰمَنَّا بِاللّٰهِ ۚ وَاشْهَدْ بِاَنَّا مُسْلِمُوْنَ رَبَّنَآ اٰمَنَّا بِمَآ اَنْزَلْتَ وَاتَّبَعْنَا الرَّسُوْلَ فَاكْتُبْنَا مَعَ الشّٰهِدِيْنَ ۝ جمله قال الحواریون مستانفه است در جواب ماذا قال الحواریون حین قال عیسی من انصاری الی الله وجمله نحن انصار الله مقول قال ست آمنا بالله جمله معلله است واشهد معمول ست بر تقدیر قلنا که معطوف بود بر آمنا وجمله ندائیه یعنی ربنا آمنا بما انزلت معترضه یا باشد بنکته اعتراض توصیف خدای بربوبیت و توصیف خویش بخصوصیت بود آمنا بما انزلت بدل اشتمال ست از آمنا بالله بر وجه التفات از غیبت سوی خطاب واتبعنا الرسول عطف ست بر آمنا بالله فا در فاکتبنا مع الشاهدین سببیه است معنی اینست حواریان یعنی یاران مخلص و دوستان خالص که دم موافقت او زدند و وعده نصرت او کردند گفتند مائیم انصار دین خدا اعوان پیغمبر مبعوث ما بخدا ایمان آورده ایم و دین اورا تصدیق کرده ایم وگواه باش ای عیسی بدین که ما مسلمانانیم و مومنان موقنانیم ترا بر ایمان خویش گواه گرفتیم واشهد بانا مسلمون گفتیم ای پروردگار ما ایمان بدانچه فرستاده وکتابی که داده آورده ایم واتباع رسولی که فرستاده کرده ایم پس بنویس مارا از جمله امت خیر الانبیا که گواهی خواهند داد در روز قیامت برای انبیا بنویس مارا با مومنانی که بر وحدانیت تو گواهند و بر صدق پیغمبران تو آگاه اند یا بنویس مارا با پیغمبران که زبان تزکیه خواهند گشاد و در حق امت خود گواهی خواهند داد حواری در لغت یار مخلص را گویند حواریان عیسی جماعتی از یاران مخلص او بودند و بظاهر و باطن با او خلوص اخلاص مینمودند در وجه تسمیه ایشان بحواری اختلاف کرده اند در کتب اخبار اقوال مختلفه آورده اند بعضی گویند دوازده کس نقا از کدورت ظاهر و باطن بودند که ایشان اخلاص واختصاص با عیسی مینمودند ایشان را از جهت نقا بودن از کدورات حواری گویند بحواری یعنی آرد میده که نقا از سبوس است مناسبت تشبیه جویند و بعضی گویند جماعتی بودند که جامه می شستند و سپید کردن آن اهتمام مینمودند عیسی ایشان را الفت در سفید کردن جامه چه کوشید در تصفیه دل و سپید کردن آن کوشش کنید ایشان را حواری گویند و مناسبت او با هر که بمعنی سپیدی ست جویند و بعضی گویند حواریان عیسی طایفه رنگرزان بودند

که با عیسی اخلاص و اختصاص نمودند و سبب آن آنست قصه آنچنانست که مادر عیسی عیسی را پیش هر معلمی که انداخت آن معلم علم او بیش از علم خویش یافت چون او را عالمتر از خود یافت نگذاشت دل بر تعلیم او نگماشت آخر برنگریزی بشاگردی سپرد روزی رنگریزی که پیر عیسی بصورت استادی مینمود از دکان خویش جای رفته بود عیسی همه جامها یکجا ساخت و در خم نیل انداخت چون استاد در خانه رسید دکان را از جامها خالی دید متحیر گشت و خاطر او بتعلق پیوست عیسی گفت تعلق مکن همه جامها از دکان برداشته ام و در خم نیل انداخته ام رنگریز مذکور بتعلق بیشتر گشت و دل او بزیادت تعلق پیوست که رنگهای مختلف مطلوب بود صاحبان جامه را چه روی خواهم نمود عیسی گفت تعلق مکن جامه هر یکی را بکشیم برنگی که مطلوب داشت رنگین شده او را بدهم همچنین کرد رنگریز را در تحیر و تعجب آورد و این حکایت بعلم رنگریزان دیگر پیوست گفتند این عمل نموده و شعبده است این جامها را بشویید و تحقیق آن بدان بجویید چند جامه بار مذکور می شستند رنگ جامه خوبتر و روشنتر میشد چون حقیقت او تحقیق کردند بعیسی ایمان آوردند و بخلوص اخلاص پیوستند و یاران مخلص او گشتند ایشان را از جهت نقاوت باطن و صفوت خاطر حواری گویند و نسبت ایشان بحواری جو بینند و بعضی گویند جماعتی از ملاحان صید ماهی میکردند ماهی بسیار بدام شست بیرون می آوردند عیسی علیه السلام و نصیحت سفت بر ایشان بطریق موعظت گفت ماهی چه میگیرید کاری بگزینید که صید دلها کنید نفس عیسی در ایشان اثر کرد ایشان را به ایمان و اخلاص آورد همه گرویدند ایمان آوردند و اخلاص ورزیدند مصاحب عیسی شدند حواری او گشتند و بعضی گویند ملکی طعامی کرده بود عیسی را در کاسه خویش تنگی نمود کاسه ها همه خالی گشتند کاسه او با فزونی پیوسته پرسید این کیفیت و این شان عجیب از چیست گفتند از عیسی پسر مریم است او را شانی معظم است عظمت عیسی در خاطر او واقع گشت با اخلاص و با ایمان پیوست ملک گذاشت گذاشت و خود را در صحبت عیسی داشت و با جماعت خود چنان صحبت ورزید که بدرجه حواریان رسید بهمین اثر و تسمیه حواری بمناسبت باطن بروشنائی دلها یا تنقیه و تصفیه دل یا حواری بمعنی همه ردائی سپید را جمع کرده ... مذکور و احادیث مسطوره را در زمره حواری آورده و بعضی حواری مخصوص بر دوازده تن دارند غیر ایشان را حواری نخوانند و بعضی کسانی را که بعیسی ایمان داشتند همه را حواری دانند و جمیع مومنان امت او را حواری پندارند **وَمَكَرُوا وَمَكَرَ اللَّهُ وَاللَّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ** ۝ و مکر را معطوف ساخت بر فعلی که مفهوم است ای کفروا ومکروا مکر الله عبارت است بر مکر وارد در روی صنعت مشاکلت و استعارت تمثیل است مشاکله چون کما تدین تدان و تمثیل چون فلان وهب الملل والله خیر الماکرین تذییل است یعنی انبیا کفار کفر ورزیدند و در هلاک عیسی کوشیدند و مکر کردند و در معرض کشتن آوردند خدای ایشان را جزای مکر داد و مکافات مکر ایشان کاری که مکر خوانند بینا دنهاد خدای بهترین کسانیست که مکافات مکر کنند و جزای مکر دهند و جزای و سزا را از خوشتر آید و بهتر از دیگران روی نماید و در مطلق است قدرت او بر همه چیز محقق است **روایت** کرده اند کسی را از ایشان بصورت عیسی گردانیدند و او را از ایشان کشتند

ع ۱۳ ربع

عیسی را زنده بر آسمان برآورد و ایشان را میان خویش یکدیگر در قتال آورد و دوازده هزار نفر کشته شدند و جان بملک الموت سپردند **قصه** آن آنست چون عظمت و جلال عیسی پیدا گشت و ابراء اکمه و ابرص و زنده شدن مردگان بشهرت پیوست با وجود معجزات ظاهره و آیات متظاهره بیشتری نگرویدند کفر و عداوت ورزیدند با وجود جمعی عظیم از مومنان و وعده نصرت از ایشان چون در شریعت او قتال مشروع نبود و قتال نفرمود بلکه کافران گرد شهر دین بودند و با عیسی صورت عداوت مینمودند از جهت حشمت و ناموس و قوت قدرت و مهتری ترسیدند و بکشتن او لشکر کشیدند عیسی و حواریان در غرفه درآمدند کافران غرفه را گرد گرفتند ملک جهودان یهودا را بدان غرفه برآورد و امر بکشتن عیسی کرد او درآمد خدای تعالی حجابی بر چشم او گماشت یهودا چون عیسی را نیافت در باز گشتن شتافت خدای تعالی شبه عیسی بر روی انداخت خلق بکشتن او برانگیخت چون او را بر صورت عیسی دیدند گرفتند بر دار کردند و بعضی گویند در مقامی که عیسی بود شب برفتند عیسی علیه السلام را گرفته چوبی بر دار بهر او نصب کردند خواستند تا بر دار کشند تاریکی پیدا آمد و فزعی و غوغایی برآمد فرشتگان میان عیسی و میان ایشان حائل شدند عیسی را بر آسمان بردند و شبه عیسی بر یهودا افتاد خلق همون را بر دار نهادند و بعضی گویند در آینه مردی ططوس یا طیطیانوس نام غیر یهودا بود و او را در نظر خلق بر صورت عیسی نمود همون را گرفته بر دار کردند. **إِذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَىٰ إِنِّي مُتَوَفِّيكَ وَرَافِعُكَ إِلَيَّ وَمُطَهِّرُكَ مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا وَجَاعِلُ الَّذِينَ اتَّبَعُوكَ فَوْقَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِلَىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ** اذ ظرف است برای مکر الله یا مر مفهوم خیر الماکرین ای یحکم بانه خیر الماکرین اذ قال الله یا متعلق است باذکر محذوف و این جمله متضمن بیان جزای مکر بودن او در ظاهر اظهار خبری و اخفای خبری بر صورت مکر باشد **سوال** جزای مکر و فعل عقاب ماکران در وقت بردن عیسی بر آسمان بود و در وقت گفتن این سخن روی نمود و ظرف نیست قول مذکور مر جزای عقاب به سلوک چگونه آید و صحت او بچه وجه روی نماید **جواب** در هنگام وعده اکرام عیسی و متابعان عیسی علیه السلام عقوبت مکر ایشان موعود بود از سوء خود بموجب تعبیر کرده باین وجه اذ قال الله یا عیسی را ظرف و مکروا و مکر الله و الله خیر الماکرین آورده و یا عیسی تا آخر مقول قال است جمله ندائیه مقدمه است برای تنبیه و جمله انی متوفیک تا آخر مقصود بمقال است و تاکید این جمله برای ایراد وعید به تبدیل کافات و فوق الذین کفروا مفعول دوم است مر جاعل را ای جاعل الذین اتبعوک کائنین فوق الذین کفروا یعلونهم فی الحجة الی یوم القیمة متعلق است بجاعل یا متعلق است بمعنی عالی و فایق یعنی اینست و خدای جزای مکر ایشان داد یا گویند حکم کرده شد که او بهترین کسانی است که جزای مکر و بد و سزای گناه می گویند یاد کن آن هنگام که خدای تعالی گفت ای عیسی بدرستی من ترا از مصاحبان تو ستاننده ام و بسوی فرشتگان خود یا سوی آسمان برآرنده ام و از آلودگی کافران ترا پاک کننده ام و کسانی را که متابعان تو اند در حجت تا روز قیامت بالا تر از کافران گردانیده ام و بعضی متوفیک

بمعنی نیک دارند و بعضی برین طریق پندارند ای عیسی بدرستی من ترا خوابانیده و نایم گردانیده ام و بسوی فرشتگان باسمان برآرنده ام **روایت** کرده اند چون حق سبحانه تعالی عیسی را بر آسمان برداشت اول خواب را بر وگماشت تا در برداشتن هیبت نخورد و متعلق نگردد و اسناد توفی بدرفع سوی ذات خدا از جهت کرامت عیسی ست و تواند بود متوفیک بمعنی مزیل شهوتک فی الطعم والشرب بود و بمعنی جاعلک کالمتوفی فی زوال المشتهی یعنی دور خواهم کرد از تو شهوات طعام و آب و خواهم گردانید ترا همچو متوفی مستغنی از طعام و شراب گفته اند عیسی صلوات الله علیه آدمی بود بعد از رفع او از طبیعت فرشتگان روحی شد و جسمانی بود روحانی گشت و لطافت فرشتگی پیوست پیغمبر صلی الله تعالی علیه وسلم خبر کرد که در آخر زمان بوقت خروج دجال عیسی صلوات الله علیه از آسمان فرود آید بصخره بیت المقدس نماز شروع نماید منادی ندا کند و آوازه در جهان افگند بدرستی عیسی از آسمان نزول کرد و یمن و برکت خویش در دنیا آورد دجال چون ندا را بگوش بشنود همچو نمک بگدازد بمقدمه و دجال هفتاد هزار جهود باشند عیسی علیه السلام و مسلمانانی که با او باشند جهودان مذکور را بکشند و بعضی از ایشان پنهان شوند در هر مکانیکه پنهان شوند از آن مکان ندا آید ای محمدی اینجا یهودی ست بیا او را بکش بر آید و هر جا که یهودی پنهان شده باشد کسی پیدا شود که جای او بنماید و نیز **روایت** کرده اند بعد بیرون آمدن عیسی کافری بر روی زمین نماند مگر آنکه مسلمان شود یا مطیع الاسلام باشد قال الله تعالی هو الذی ارسل رسوله بالهدی و دین الحق لیظهره علی الدین کله ولو کره المشرکون قال علیه السلام زویت لی الارض فاریت مشارقها و مغاربها وسیبلغ ملک امتی ما زوی لی منها آن زمانه زمان ظهور این وعده است بعده چهل سال میان خلق باشد و بر شریعت پیغمبر علیه السلام عمل کند زنی بخواهد و از آن زن او را اولاد شوند و بعضی گویند دختر شود اول و دختر بمیرد و بعده عیسی علیه السلام وفات یابد و در روضه پیغمبر صلی الله تعالی علیه وسلم مدفون گردد **ثُمَّ إِلَيَّ مَرْجِعُكُمْ فَأَحْكُمُ بَيْنَكُمْ فِيمَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ ○** این جمله عطف ست بر مقول اذ و اذ قال الله بهذا القول ثم بهذا القول و خطاب جمع بعد ذکر عیسی و ذکر متبعان و کافران خطاب ست مر عیسی و فریقین را و جمله فاحکم عطف ست بر جمله الی مرجعکم عطف فعلیه بر اسمیه بر طریق زید فی الدار فاطعمه و زید اتی فاکرمه **یعنی** اینست پس بسوی حسابگاه من بازگشت شما ست پس حکم خواهم کرد میان شما در چیزی که اختلاف میکنید در میان خویش یکدیگر مخالفت می ورزیدند **فَأَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا فَأُعَذِّبُهُمْ عَذَابًا شَدِيدًا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَمَا لَهُمْ مِنْ نَاصِرِينَ ○ وَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَيُوَفِّيهِمْ أُجُورَهُمْ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ ○** در آیت سابق بیان فریقین و حکم کردن میان ایشان جمع کرد این آیت که متضمن تفصیل ست برای تفریق آورد اما متضمن معنی شرط ست شرط او محذوف است خبر او در مقام شرط قایم شده فا در جواب در آمده ناصرین اسم ماست من زایده است لهم خبر ماست همو آن

والهم من ناصرین حکایة اخرویست آینده است و نا برای نفی حال بود و استقبال او در امر آینده بچه وجه باشد
جواب مستقبلی را که متیقن الوقوع است گاهی بر طریق و نفخ فی الصور بلفظ ماضی ذکر کنند گاهی بلفظ حال آرند و معنی بر
استقبال پندارند و اما الذین آمنوا و عملوا الصالحات این شرطیه عطف است در شرطیه سابق و جمله والله لا یحب الظالمین
تذییل است تاکید است مر جمله فاما الذین کفروا تا آخر معنی اینست اما کافران پس ایشان را عذاب سخت خواهیم داد در دنیا بانواع
مشقت و عقوبت خواهیم آورد و عذابی سختی در دنیا مسخ کردن و صورت گردانیدن چنانچه بعضی بوزنه شدند و بعضی خوک گشتند
و اسیر گردانیدن و کشتن و برده ساختن و بخواری جزیه ستدن و در آخرت بجاوید بودن در عذاب نار و نیش زدن
گزیدن کژدم و مار و انواع رنج و عنا و اصناف محنت و بلا و نیستند ایشان را یاری دهندگان و نصرت کنندگان و اما آنانکه
ایمان آوردند و کارهای نیک کردند پس خدای ایشان را جزاها ایشان تمام دهد و درجات جنان و مثوبات بی پایان
بخشد و بر قرائة نوفیهم معنی چنین آید دهیم ما ایشان را اجرها و خدا ظالمان را دوست ندارد و گذرندگان حدها را بر دوستی
نیارد ذٰلِكَ نَتْلُوْهُ عَلَيْكَ مِنَ الْاٰيٰتِ وَالذِّكْرِ الْحَكِيْمِ ○ ذلک مرفوع المحل بر ابتدا ست
جمله نتلوه مفسر اوست ای نتلوا ذلک نتلوه معنی اینست آن مذکور را از خبرها در مریم و عمران و عیسی و جز آن برمیخوانیم
آن را بر تو ما برمیخوانیم این مذکور را در حالتی که او از مضمون آیات و ذکر استوار است یعنی اِنَّ مَثَلَ عِيْسٰى عِنْدَ اللّٰهِ
كَمَثَلِ اٰدَمَ خَلَقَهٗ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ قَالَ لَهٗ كُنْ فَيَكُوْنُ ○ کاف برای تشبیه است و جمله خلقه
من تراب بیانیست بر وجه شبه یعنی آفرینش انسان از خاک آفرینشی عجیبه و غریبه است همچنان آفرینش آدمی زاده
بی پدر امری غریب و عجیب بود و وجه شبه کون کل عجیبا غریبا باشد چنانچه گویند کلامه کالعسل فی الحلاوة ای کونه
کل منهما یستطیبه النفس چه حلاوت را مشترک پنداشته اند استطابت که لازم حلاوت است مشترک داشته اند و قول
بر قول عامه اهل سنت گفتن کن مجاز از ایجاد بود و عطف او بر خلقه عطف شیء در نفس او باشد و بر قول اشعری که گفتن کن
را ثابت میدارد و وجود اشیا حاصل بکلمه کن می پندارد تراخی علت از معلول می آید و این بدیهه محال مینماید **جواب**
تواند بود از خلقه معنی اراده خلقه جویند بر طریق کم من قریة اهلکناها فجاءها باسنا معنی اردنا اهلاکها کما گویند به هر دو قول اشکال
می آید بدین اتقصی روی نماید و بر قول اشعری خلقه بر حقیقت دارند و ثم برای تراخی در مرتبه پندارند چنانچه و ثم کان
قرینه است ۱۲
من الذین آمنوا گفته اند و با تقدم ایمان تراخی در مرتبه رفته اند ثم قال له عطف است بر خلقه من تراب کن قول قال را
فیکون بمعنی کان عطف است بر قال ارادة حکایت بصیغه مضارع از جهت استحضار صورت بدیعه وجود است و جمله ان مثل عیسی
تا اینجا آیه نیز رد کفار نصاری و بطلان مقالات ایشان در شان این مقتدی و انکار موجود از جهت رد انکار تاکید جمله
سابق نمود و معنی اینست بدرستی حال عجیبه عیسی نزدیک خدای عز و جل همچو مثل آدم است که او را از خاک صورت کرد
پس گفت مر او را موجود شو پس موجود گشت و افساد نیست و لوازم و توابع آن باسیاد خدای همه او جود است

الحق من ربك لام عهد است یعنی این حق که تقریر یافته سابقه است معنی آنست حق مذکور یعنی خبر عیسی و آنچه بالا گذشته که عیسی بنده خدا بود و برگزیده حق جل و علا است اله نبود و ابن الله نباشد و قول نصاری که ان الله ثالث ثلاثة میگویند و المسیح ابن الله میخوانند باطل است و قایل قول مذکور ضال و مبطل است خبری است که این از پروردگار تو جز او حق نیست و کلامیست صادر از او کلام او صدق است فلا تکن من الممترین ○ پس مباش معنی آنست چون این معنی دانستی پس مباش از شک آرندگان و از فرقه تردد کنندگان سوال پیغمبر معصوم است کفر و شک با او نسبت ندارد و نهی از شک از شان او چگونه می آید جواب عصمت منافی ابتلاء و تکلیف نبود و از توجه امر و نهی مانع نشود و این امر و نهی نظر بقدرت است نه نظر بعصمت و اگر نظر بر عصمت بگمارند نهی مذکور بر طریق تعریض از امت نشمارند چنانچه پیغمبر موذی را الا تؤذنا گویند و تعریض از موذی که مصاحب اوست جویند فمن حاجك فيه من بعد ما جاءك من العلم فقل تعالوا ندع ابناءنا وابناءكم ونساءنا ونساءكم وانفسنا وانفسكم ثم نبتهل فنجعل لعنت الله على الكاذبين ○ مناسبت آیه است با جمل سابقه که متضمن اثبات توحید و نفی تشریک بود علم مضمون آن حاصل گشت حق حقیقی بر صدق واقعی بظهور پیوست و شک نیست که بتیقن حقیقت خویش و تیقن بطلان خصم باعث بر مباهله شود در وقت ابتهال بر دلیری آرد و چون محاجه وفد نجران که در شان عیسی پیغمبر داشتند چنانچه در صدر سوره گذشته تا آیه ان مثل عیسی عند الله کمثل آدم رسید و هر یکی از ایشان این آیه از پیغمبر شنیدند این را جوابی نداشتند دلش بر تمسک ابدم فهم گماشته گفتند ما فهم نمیکنیم که چه میگوئی و نمیدانیم که بدین سخن چه میجوئی این آیت نازل گشت و این نظم بورود پیوست و نحن لفظا مفرد نیست و معنی او جمع است بدلیل تعالوا و ابناءکم و نساءکم و تعالوا مقول قل است ندع جواب امر است ثم نبتهل عطف است بر ندع و ندع متناول است هر همه قوم از دو سو و بکافران و در ابناءنا ابناءکم و نساءنا و نساءکم و انفسنا و انفسکم لف و نشر است ای ندع ابناءنا و تدعوا ابناءکم و ندع نساءنا و تدعوا نساءکم و ندع انفسنا و تدعوا انفسکم ثم نبتهل فنجعل عطف است بر نبتهل معنی آنست پس آنانکه از نصاری با تو مجادله کنند بمجادله بمجاحده پیش آیند در این که او را پسر خدا و المسیح ابن مریم گویند و در راه تثلیث گفتن ان الله ثالث ثلاثة گویند بحجج قاطعه و دلایل ساطعه تو قبول نکنند و خود را در راه کتمان و انکار حق افگنند از پس آنچه آمده است ترا از علم یقینی بقرآن حجت و برهان پس بگو بشتابید این کار را در یابید در مقام مباهله بیائید و در کار ابتهال [illegible] بخوانیم ما و شما همه ابنا پسران و زنان و الفس خویشتن را و بعضی گویند الانفس ما خویشتن مسلمانان مراد اند که همه بر حکم المؤمنون کنفس واحدة در مقام اتحاد اند پس یکدیگر دعا کنیم و خود را به مباهله افگنیم پس بگردانیم لعنت را بر دروغ گویندگان و افترا نموده گوئی بر بندگان گفته اند چون پیغمبر صلی الله تعالی علیه و سلم این سخن گفت ایشان گفتند ما باز گردیم در کار خود فکر کنیم بعد بیائیم ترا اعلام

پس باز گشتند و میان خویش خلوت کردند و در مشورت شدند و میان خویش یکدیگر گفتند که این مرد پیغمبر مرسل است
فرستادهٔ خدای عز و جل است اگر شما با او مباهله کنید خویشتن را از بیخ و بن بر افگنید زیرا که هر قومی که با پیغمبری مباهله کردند
خود را در هلاک و فنا آوردند اگر میخواهید بر دین خویش باشید با او بمصالحت و مسامحت پیش آیید و با او صلح کنید و در
اوطان خویش باز گردید روز دیگر پیغمبر صلی الله تعالی علیه و سلم در صحرا بیرون آمد و در مباهله اقدام نمود با استصحا
ب امیر المؤمنین حسن و حسین پسران او و فاطمه و پس فاطمه علی بود رضی الله تعالی عنهم الی یوم الدین و از عایشه رضی الله
تعالی عنها مروی است آن زمان که پیغمبر صلی الله تعالی علیه و سلم اهل خود را برای مباهله بیرون آورد و بر وی گلیمی سیاه
معلّم بود امیر المؤمنین حسن و حسین و فاطمه و علی را در زیر آن درآورد و در صدد صدق صفت در شان ایشان انما یرید الله
لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا گفت چون ایشان آمدند پیغمبر صلی الله تعالی علیه و سلم گفت قصه
عیسی گفتیم و بیان او کردیم و ذکر حجج بطلان اعتقاد نصاری به نهایت رسید و دل حقیقت دین حق را رای العین دیدید
اگر شما از قبول کردن آن ابا آرید دل را بر مکابره گمارید بیایید تا مباهله کنیم و هر که میان فریقین دروغ گوست او را
سنگ لعنت بزنیم چون ایشان پیغمبر را با اهل خویش برای مباهله بیرون آمده دیدند و کلمات مذکوره از پیغمبر صلی الله
تعالی علیه و سلم شنیدند میان خویش گفتند مباهله مکنید که این شخص نبی است که اگر دعا کند به دعای او زمین ته و بالا
شود و اگر بخواهد کوه از جای خویش بجنبد مباهله اختیار نکردند و بمصالحه پیش آمدند بر دو هزار حله در سالی هزار در رجب
هزار در صفر و سی زره و سی اسپ و بعضی سی شتر نیز گویند صلح کردند و درین باب مواثیق وثیقه و عهود انیقه
در میان آوردند پیغمبر صلی الله تعالی علیه و سلم فرمود چون شما از مباهله ابا آوردید مسلمان گردید و دل بر حق دارید
ایمان آرید از اسلام ابا آوردند و گفتند با صلح میکنیم برین که با ما جنگ نکنی و نترسانی و ما را از دین ما نگردانی برین طریق
اختیار کردند و با یکدیگر عهدنامها و وثیقها نبشتند و محصلی خواستند ابو عبیده جراح بر ایشان محصل و حاکم گشت
بر ایشان وقت پیغمبر صلی الله تعالی علیه و سلم گفت اگر ایشان صلح نمیکردند و دل بر مباهله می‌آوردند از جهت آنکه
بر باطل بودند و مکابره برین قیاس جرأت مینمودند همه قرده و خنازیر میگشتند و بخواری دیگر نصاری از جهان میبرفتند
نصرانی و نصرانیه در جهان باقی نماندی و تا قیامت این جنس باز موجود نگشتی و در روایتی فرمود هلاکت بر اهل نجران نزدیک
رسیده بود اگر مباهله میکردند بملامت پیش می‌آمدند تمام وادی با آتش افروخته شدی و نام و نشان اهل نجران باقی
نماندی إِنَّ هَٰذَا لَهُوَ الْقَصَصُ الْحَقُّ [illegible] در اثنای کلام برای بیان حقیقت
قصه مباهله و تاکید او یعنی بر انکار کفار است [illegible] از قصه عیسی و نجران ذکر کردیم
مقصود از آن اثبات توحید و نفی تشریک است و تفصیل [illegible] در میان آوردیم قصه [illegible]
وَمَا مِنْ إِلَٰهٍ إِلَّا اللَّهُ [illegible] مضمون [illegible] که اثبات توحید و نفی الشرک

حقیقت

معنی انیست و نیست معبودی بحق مگر خدای سزاوار پرستش مطلق حاصل مضمون قصه مذکور همین ست و شک نیست
که حقیقت آن یقین ست وَاِنَّ اللّٰهَ لَهُوَ الْعَزِيْزُ الْحَكِيْمُ ۝ ای الغالب علی اعلاء الحق وافناء الباطل
الذی اثر مباهلة الحکیم الذی یقتضی حکمته نصر المحقین وقهر المبطلین عند مطالبة تمییز الحق عن الباطل این جمله حال ست از ضمیر
نبتهل یا نزتمیل اوست و ایراد او با تاکیدها از جهت تنزیل کفار منزله منکران مضمون جمله با اصرار ست چه اگر بدین صفات مجدا
نگرویدندی مر خدای را مخالفت نشوید و جمله ان هذا لهو القصص الحق که در میان عامل و حال واقع ست معترضه است چنانچه
گذشت و وجه اعتراض آن ببیان پیوست که معنی انیست مباهله کنیم و حال آنکه نیست بدرستی هر آئینه هموست عزیز یعنی تو
غالب در وقت مباهله حق را عالی کردن تواند باطل را بفنا و هلاک رساند حکیم ست حکمت او اقتضا کند که نزدیک طلب
مباهله حق را از باطل جدا کند محقان را نصرت دهد و مبطلان را بشکند فَاِنْ تَوَلَّوْا فَاِنَّ اللّٰهَ عَلِيْمٌۢ
بِالْمُفْسِدِيْنَ ۝ فاء فان تولوا سببیه ست جزاء ان تولوا محذوف ست ای فان تولوا یجازیهم الله و بیان ع ۶
حق سببیست برای جزا دادن کسانیکه از حق روی گردانیدند فان الله علیم بالمفسدین تعلیل جزاء محذوف ست زیرا نچه علم قادر
بمفسدان مستلزم ست مر سزا کردن ایشان را و تواند بود و فان الله علیم بالمفسدین بحکم ملازمه مذکور کنایت باشد از مجازات جزاء
ایشان بود و حاجت بحذف نشود و تاکید جمله از جهت آنست که ارتکاب کفر علامت آن بود که کافر جزاء را منکر است
انکار تنزیل کردن او منزله منکر چرا باید بدین اعتبار تاکید جمله شاید معنی اینست پس اگر کافران از حق روی بگردانند بر قول حق
ثابت نمانند بدرستی خدای علیم ست باحوال مفسدان و اعمال مبطلان نتیجه کار ایشان بداند سزای آن برساند قُلْ
يٰۤاَهْلَ الْكِتٰبِ تَعَالَوْا اِلٰى كَلِمَةٍ سَوَآءٍۢ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ اَلَّا نَعْبُدَ اِلَّا اللّٰهَ وَلَا
نُشْرِكَ بِهٖ شَيْـًٔا وَّلَا يَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضًا اَرْبَابًا مِّنْ دُوْنِ اللّٰهِ ؕ قل مستانفه است جمله ندائیه یا محمد که الله
او سنت مقول قل ست الا نعبد با معطوفات خواهش بیان است مر کلمه را امام کلبی در تفسیر خویش آورده چون جعفر طیار جماعتی
از صحابه را جانب حبشه روان کردند قریش جمع شدند و یکدیگر گفتند شما بر جماعتی که بر نجاشی هجرت کردند [illegible]
کماریدمالی جمع کنید و کسی را با هدایا بر نجاشی بفرستید دو مردی از اهل رای عمرو بن العاص و عماره و لید را اختیار کردند
هدایا نجاشی ایشان را سپردند تا ایشان پیش نجاشی برند و میان ایشان حائل شوند تا سوی ایشان احسان نکند
بلکه ایشان را گرفته اینجانب بفرستند عمرو بن عاص و مصاحب او در راه بحر روان شدند جعفر و یاران او براه خشکی اختیار
کردند فرستادگان کفار شتابی گزیدند پیش از جعفر طیار در حبشه رسیدند چون بر نجاشی بادشاه حبشه آمدند و در مجلس او
در آمدند بر رسم کفار پیش او سجده کردند و رو بر زمین آوردند و گفتند که گروه ما را اینجا خواهند آمد [illegible] ترا انشا کرده اند بدرستی
ایشان اخلاص خود را تاب داده اند و بار ابر تو فرستاده اند تا خبر واقعه که اینجا حادث شده برسانیم و تا بدین قضیه
بطریق نیکو ایشان مطلع گردانیم در میان ما مردی بیرون آمده میگوید که من رسول خدایم و دعوی میکند که شما را است بنام ما

اورا نادانی چند متابعت کردند و دانایان در معرض قبول نیاوردند که پیر متابعان او نزد ما آمدیم و حال بر وی تنگ کردیم
در گوشه رفتند و بحبشی پناه گرفتند تا آنجا مردمان در آیند و از آنجا ایشان توانند که بیرون آیند چون از روزگار تنگ
آیند توجه در این جانب کردند جعفر برادرزاده خویش را بر تو فرستاده و دل بر خراب کردن این ملک نهاده با تو همان
می خواهد که بر ما خواسته در جهان از دست او نفیری خاسته فرستادگان او بر تو می آیند تا پیش تو تملق نمایند تو بار از در
آوردن بر وی مانع شوی و میان ما و او حائل گردی مطلوب ما آنست چون ایشان بر تو برسند نظر لطف بر ایشان
نگماری و ایشان را بجانب ما سپاری و مصداق سخن ما در نکوهش آیندگان و علامت راستی ما در مذمت ایشان آنست چون
خواهند آمد پیش پادشاه بتکبر سجده نخواهند کرد و بر رسم مجلس پادشاهان رو بر زمین نخواهند آورد چون جعفر با یاران خود
آمد پیش در نجاشی بانگ استیذان علیک حزب الله زد نجاشی گفت بفرمایید این آواز کیست او را باره دیگر آواز کند
و آنچه گفته است بار دیگر گوید بار دیگر آواز کرد همان سخن بر زبان آورد نجاشی گفت ایشان را دستوری دادم و در برایمان
بر ایشان گشادم گو این آیندگان با امان خدای در آیند و سلاح خویش باز نمایند عمرو بن عاص چون این سخن از نجاشی
شنید بتحیر سوی یار خویش دید گفت می بینی که چگونه تکلم میکنند و چه نوع دم اجابت میزنند چون در آمدند بتواضع پیش پادشاه
سجده نکردند و رو بر زمین نیاوردند چه سنت اسلام رفته بود و حکم که سلام باید گفت عمرو بن عاص به نجاشی گفت مصداق
سخن ما ظهور یافت این آینده از تکبر بتواضع نگشتاده نجاشی گفت شما را چه مانع شد که پیش ما سجده نکردید و رو بر زمین
نیاوردید و تحیتی که آیندگان میگویند نگفتید و بر رسم در آمدن آیندگان پیش پادشاهان نرفتید جعفر گفت ما خدای را
سجده میکنیم که ترا آفرید و ملک بخشید تحیة بسجده کردن و برای تعظیم سر بر زمین آوردن رسم ما بود که ما سجده اصنام بودیم
پیش سنگی این نوع تنزل مینمودیم پیغمبر آخر الزمان که در کتب موعود بود و حکم بعبادت افراخت ما را از سجده کردن بر غیر خدا
باز داشت بتحیت سلام که تحیت اهل بهشت است امر کرد و بر رسم نیکخواهی و دعا و ثنا یکدیگر آورد چون نجاشی گفتار
او را شنید قوت راستی و درستی او دید او را و عمرو بن عاص را گفت شما پیش من با یکدیگر گفت و شنید و آنچه دارید
در میان افگنید جعفر گفت تو پادشاهی از پادشاهان روی زمینی از اهل کتابی و از ارباب تمکینی با تو سخن بسیار نباید
و پیش تو هیچ طول سخن بر قدر ضرورت شاید یکی از ایشان را فرما که سخن گوید تا دل و زبان من نقصی نبود بعد جعفر
التماس کرد تا پادشاه از ایشان سه چیز پرسد بعد جواب این سه چیز میان ما وقت گفت و شنید برسد اول آنکه
بندگانیم یا آزادگانیم اگر بندگانیم که از ملاک خود گریخته ایم ما را تسلیم ارباب باکنند و در سید ایشان نگفته نجاشی
از ایشان پرسید که ایشان کیانند جواب کنند که احرار کرام آزادگان عظام اند نجاشی گفت از تحریت قیمت کسی بر ایشان
دست ندارد تا کسی ایشان را مدد سپارد دوم آنکه خونی ناحق کرده ایم اولیای مقتول را آزرده ایم که مستحق گرفتن باشد
و سپردن باولیا مقتول باشیم گفتند هیچکس را نکشته نگریخته اند و قطره از خون ناریخته اند سوم آنکه مال کسی بغیر حق گرفته

یا حضرت کسی تنبیه برفته ایم که بطلب آن مال را بگیرند و سبب آن آزار ما بنه بیرند پس نجاشی گفت اگر برایشان قنطاری یعنی
پوست گاو پر زر واجب باشد بر من ادا آن لازم بود عمرو گفت ایشان قبل ازین مال کسی نستده اند و هیچ شی از حق کسی
نگرفته اند نجاشی گفت برایشان چه چیز دارید و دل بر طلب گرفتن ایشان بچه طور نهاده اید عمرو گفت ما و ایشان بر یک دین بودیم
و دران ملت آبای خویش بهم بودیم ایشان ازان دین برگشتند و متابع محمد شدند پس فرستادند ما را قوم ما بسوی تو
تا ایشان را بما بسپاری و ایشان را از مخالفت دین که ازان برگشتند باز آری نجاشی گفت پس آن چه که شما آورده اید
نشسته رشوت گرفته است باز بستانید ایشان را که برین آمده اند و در زمان من درآمده اند بیرون نتوانید بعد ازان نجاشی توجه
بجعفر که صاحب او گرد و روی بسوی ایشان آورد و گفت با من راست بگوئید و حیله و تزویر مجوئید که دین قدیم را چرا
ترک دادید و بچه سبب رو بدین دیگر نهادید جعفر گفت دینی که آنرا گذاشته ایم دین شیطان بود که شیطان ما را بکفر ورزیدن
بخدای و عبادت کردن بسنگ میفرمود و دینی که اکنون دل بران داشته ایم دین خداست و دینی است که رسانیده محمد مصطفی صلعم
و مضمون کتابی آورده مصدق انجیل و مضمون توریه و انجیل نجاشی گفت سخنی خوب گفتی بر جای خود باش بکوفتند و ترسیان که
[illegible] بخود در انتظار بوده فرمود که ناقوس بزنند تا امر اجتماع قوم دهند چون قسیسان یعنی استادان ترسایان جمع شدند و رهبانان
یعنی عابدان معابد ایشان گرد آمدند نجاشی رو برایشان آورد و بدل توجه بسوی ایشان کرد و گفت سوگند میدهم
شما را بخدای که فرستاده است بعیسی انجیل که میان عیسی و میان قیامت پیغمبری میآید و گفته میشود مبعوث شدن او در
کتب مخوانید گفتند آری چنین پیغمبری هست که عیسی بصفت او ما را بشارت داده و فرمود هر کس بوی ایمان آورد بمن ایمان آورده و هر کس که بوی کفر ورزید کفر ورزیده
است نجاشی گفت ای جعفر ازین داستان چیزی تغییر و تبدیل کرده بر خوان جعفر آیت و اذا سمعوا ما انزل الی الرسول ترى
اعینهم تفیض من الدمع مما عرفوا من الحق برخواند هر یکی از ایشان از چشمها اشکها روان شد نجاشی گفت زیادت بکن ازین حکایت
خوب و ازین داستان مرغوب جعفر سوره بنی اسرائیل و سوره طه خواند نجاشی و اهل مجلسش از بلاغت و لطافت این کلام
حیران ماندند عمرو بن عاص گفت بفرما اگر تواند سورتی که دران ذکر مریم و عیسی است بخواند و قصه ایشان را بشنو بر خوان
تو دیگر معانی از آن آیه خوش شود تا نجاشی گفت در عیسی پسر مریم چه میگوئید و در شان او چه میگوئید جعفر گفت همان میگوئیم که
در شان او خدای عز و جل بیان کرده و پیغمبر صلی الله تعالی علیه و سلم آنرا از خدا آورده نجاشی گفت آن چیست بگو تا بدانم
جعفر گفت عیسی کلمه خداست و روحی از حق تبارک و تعالی است القا کرده است از نفس کرم آن کلمه را بمریم داد
مرده زنده کردی و اکمه را در بینائی آوردی و ابرص بدعای او بهی پذیرفتی و هر لنگ بدعای او صحیح گشتی و صورتی از گل بهیئت صورت
پرنده پرداختی و دران دم زدی باذن خدا زنده ساختی و در روایتی آورده نجاشی جعفر را گفت مرا بگو صاحب شما
بشما چه میگوید و چه میفرماید از چه چیز باز میدارد و بچه امر میکند جعفر گفت آنچه قرار داده حکم ازان می آرد و در مردم نیست که آنچه بروی
منزل شده میخواند و امر بمعروف و نهی از منکر میکند و به رحم و احسان میفرماید و امر میکند که خدای را بپرستید و دیگری را

ف ۱
یعنی ترسایان ذکر
ای علمای ایشان بیعتم
نجاشی قول عیسی علیه السلام
را بایشان عبارت گفتند
که عیسی فرموده است
که هر که ایمان بیاورد
آخر الزمان قول ما آورده
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

بیاد دست نگه نبید بعده از سورهٔ قرآن سوره روم و عنکبوت و سورهٔ کهف و مریم برخواند چون آیتی که در آن ذکر مریم است بر زبان راند عمرو بن عاص خواست تا ایشان را بروی به خشم آرد گفت این مرد دلیر است عیسی را [illegible] نجاشی گفت بخدای که نفس من بید اوست که آنچه در باب خویش عیسی گفته بود این مرد چیزی بیرون تجاوز نکرد پس [illegible] بر زبان آورده از راهبان ایشان که حاضر بودند از شنیدن گفتار جعفر سوره [illegible] ناخوش نبود و نجاشی از ایشان بپای جعفر ایشان دانشمندان ما اند بخواهند که با شما چیزی گویند و تحقیق کار شما جویند شما گفت و مقصد بکنید مارا [illegible] بکنیم بشنوانید و از [illegible] هر چه دارید بگوئید [illegible] و در راهبانان ایشان سخن آغاز کردند جعفر [illegible] آورده گفت عیسی کارهای خدا میکرد مرده را زنده میکرد و بیمار را تندرستی آورد و هیچ چیزه را این چنین میدانید و بدین احوال موصوف میدانید چون سخن میان ایشان بتطویل کشید پیغمبر منتظر جبرئیل علیه السلام پیغمبر را صلی الله علیه و سلم رسانید آیه قل تعالوا الآیه پیغمبر فرود آمده پیغمبر علیه السلام بر جعفر فرستاد و جعفر در مناظره تلاوت این آیه بیاد و نهاد نجاشی گفت ای گروه مسلمانان و راهبان برخیزید ایشان را زیاده مرحبا و با ایشان بمجلس من که همین [illegible] سخن ما پیش بشنید و نجاشی با اسلام اقرار کرد به پیغمبر علیه السلام ایمان آورد و خبر اسلام خویش به پیغمبر علیه السلام فرستاد پیغمبر را با اسلام خوشخبری داد و از مسلمانان و راهبانان ایشان سی و دو کس به پیش پیغمبر روان شدند و بشوق پیغمبر [illegible] چون شنیدند که پیغمبر صلی الله تعالی علیه و سلم جماعتی از انصار روم پیش آمده بود و میان ایشان [illegible] و اندر آمدن توقف [illegible] روم [illegible] پیغمبر صلی الله تعالی علیه و سلم دین انبیا را به ایشان بیان کرد تا آنکه ایشان را در گریه آورد و همه پیش آمدند و بر وفق آن اقرار کردند شهادت لا اله الا الله و شهادت ان محمدا عبده و رسوله گفتند در دین در آمدند و از [illegible] ربنا آمنا بما انزلت و اتبعنا الرسول فاکتبنا مع الشاهدین گفتند قوم ایشان [illegible] کرده بدین عمل مذکور نکوهش آورد بعده این آیت در کیفیت نکوهش کنندگان نازل گشته و این قسم بود و پیوسته [illegible] گاه [illegible] علیه السلام پیش پیغمبر صلی الله تعالی علیه و سلم خبر فوت نجاشی رسانید و از وفات او آگاه گردانید پیغمبر صلی الله تعالی علیه و سلم فرمود برادر دینی شما نجاشی ایمان آورده و بر یاران شما احسان کرده و بر ایمان و احسان مرده جان بحق خویش بجهت حق سپرد اگر چه نجاشی [illegible] انصار [illegible] پیغمبر علیه السلام هم در مدینه بر جنازه او نماز [illegible] سوال [illegible] نماز گزارید [illegible] جنازه [illegible] جواب [illegible] پیش پیغمبر [illegible] این عمل از خصائص پیغمبر صلی الله تعالی علیه و سلم بود [illegible] بگواهی [illegible] اهل کتاب [illegible] میان [illegible]

از دیدند

گرفتند و یهود عزیر را معبود گفتند فَإِن تَوَلَّوْا فَقُولُوا اشْهَدُوا بِأَنَّا مُسْلِمُونَ
جمله شرطیه عطف ست بر قل و اختلاف میان معطوف و معطوف علیه افراد و جمع از بیان نکند چنانچه در و بشر الذین آمنوا بعد
یا ایها الناس اعبدوا آمده معنی اینست پس اگر کافران از توحید رو گردانند و بر اشراک معبودان مصر باشند پس بگوئید ای مسلمانان که
گواه شوید ای کافران بدین که ما مسلمانانیم و بدین خدای عز و جل منقادیم و تواند بود که خطاب مر حاضران را بود و از کافران و
مسلمانان معنی چنین باشد بگوئید ای مسلمانان حاضران را گواه شوید و بدانید ما مسلمانانیم و بدین اسلام منقادیم و با سلام
معترف شده ایم و با ایشان ملتزم گشته ایم و تواند بود که این کلام تعریض بود از این که ما کافر نه ایم چنانچه شما کافرید منکر نه ایم چنانچه شما
منکرید يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تُحَاجُّونَ فِي إِبْرَاهِيمَ وَمَا أُنزِلَتِ التَّوْرَاةُ
وَالْإِنجِيلُ إِلَّا مِن بَعْدِهِ تکرار ندا از برای تاکید ست و استفهام برای انکار بر وجه توبیخ ست یعنی لا ینبغی الاحتجاج لعدم
استثنا مفرغ ست از ما انزلت التوریة و جمله ما انزلت التوریة والانجیل حال ست تقدیر و از جمله تعالوا الی کلمة سواء بیننا و بینکم رد مخالفت
و محاجه اهل کتاب بود و درین جمله ذکر امری که در ان اتفاق ست و جای مخالفت و محاجه نیست روی نمود مقصود ازین
جمله نیز رد مخالفت و محاجه ایشان ست بذکر چیزی که در ملزوم آن اتفاق دارند و در لازم منازعت و محاجه میکنند چه اتفاق
دارند که توریت و انجیل بعد زمان ابراهیم نازل شده و ملت یهودیه و نصرانیه بعد نزول توریه و انجیل پیدا آمده و آنچه در زمان
متاخر حادث شود و منازعت در ثبوت آن در زمان متقدم ضروری البطلان بود و ازین نیز جای منازعت و محاجه نیست
این هر دو جمله در غرض اتحاد دارند جمله ثانیه را مقرر اول پندارند هم ازین جهت فصل کرد بغیر حرف عطف آورد معنی اینست ا
ای اهل کتاب نشاید شما را که مخالفت ورزید و در شان او محاجه کنید و او را یهودی خوانید و نصرانی دانید و حال اینست
که فرو دنیامده است توریه و انجیل مگر بعد زمان او و توریه بعد هزار سال آمده و انجیل بعد دو هزار سال نازل شده و دین یهود
و نصاری بعد توریه و انجیل حادث گشته و نیز اضطراب و انقلاب و اختلاف و انحراف ظهور پذیرفته ابراهیم که سابق
بر توریت و انجیل ست او را یهودی بودن چه نسبت بود و با نصرانی بودن چه اضافت باشد أَفَلَا تَعْقِلُونَ ﴿۶۵﴾
همزه برای استفهام ست و فا برای عطف بر معطوف علیه محذوف ست ای الا تعلمون تاخر التوریة والانجیل و تاخر ملة
الیهودیة والنصرانیة عن زمانه فلا تعقلون بطلان دعواکم ان ابراهیم کان یهودیا او نصرانیا و استفهام مذکور برای استبعاد و تعجیب ست
یعنی [illegible] و نادریافتن این چنین ظاهری امری عجیب بود و کاری عجیب باشد معنی اینست ای ندانید
و در نمی یابید ابراهیم پیش از توریه و انجیل و پیش از ملة یهودیه و نصرانیه بود ملة یهودیه و نصرانیه بعد از او در دین نمودند هَا أَنتُمْ
هَؤُلَاءِ حَاجَجْتُمْ فِيمَا لَكُم بِهِ عِلْمٌ فَلِمَ تُحَاجُّونَ فِيمَا لَيْسَ لَكُم
بِهِ عِلْمٌ وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنتُمْ لَا تَعْلَمُونَ ﴿۶۶﴾ ها حرف تنبیه است انتم مبتدا است هؤلاء خبر مبتدا است
و جمله حاججتم حال ست از معنی اشارت که تقدیرش جار مجرور یعنی فیما لکم به علم متعلق ست بحاججتم فا در فلم تحاجون سببیه است

فیما لیس لکم به علم متعلق است بتحاجون و تواند بود که هؤلاء موصول بمعنی الذین و حاججتم صله او بود و جمله ها انتم هؤلاء تقریر جمله سابقه
باشد و جاء والله یعلم و انتم لا تعلمون تذییل است معنی آنست شما هان ای گروه که تحاجه ناپسندیده کردید در چیزی که
شما را نوعی از علم بود بدین معنی که ذکر آن چون صفت پیغمبر و جز آن در کتاب شما بود پس در چیزی که نیست شما را بدان هیچ علمی چرا
تحاجه میکنید و بچیزیکه شما هیچ وجه آگاهی ندارید در گفتن و شنیدن میشوید یعنی چیزیکه پیش از شما بهزار سال و دو هزار سال
باشد شما آنرا ندانید و چیزی که ندانید در ان تحاجه کردن چگونه دانید بمجادله بغیر علم مقتضای حماقت بود و موجب فضیحت
باشد و خدای میداند که ابراهیم یهودی و نصرانی نبود و شما نمیدانید و شما انچه میدانید بحماقت و جهالت مراتب ما
كَانَ إِبْرَاهِيمُ يَهُودِيًّا وَلَا نَصْرَانِيًّا وَلَٰكِنْ كَانَ حَنِيفًا مُسْلِمًا وَمَا
كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ ○ این جمله معلله است و مقرره جمله سابقه است و لکن کان حنیفا استدراک است برای دفع وهم
چه نفی یهودیه و نصرانیت موهوم آن بود که غیر یهودیه و نصرانیت هم آن بود که غیر یهودیه و نصرانیت دینی باشد
که ابراهیم بران بود و بجمله ولکن کان حنیفا دفع آن وهم کرد و این استدراک بر وجه تکمیل آورد معنی اینست نبوده است ابراهیم
یهودی و نه نصرانی و لکن مسلمان پاک بود و نبوده است از مشرکان یعنی بر وی هیچ وجه اشراک جلی یا خفی صوری و معنوی روی نمود
إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ لَلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ وَهَٰذَا النَّبِيُّ
وَالَّذِينَ آمَنُوا ط یهود خود را با ابراهیم سزاوار تر میگفتند و نصاری خود را اولی بابراهیم میدانستند این آیت در رد ایشان
نازل شد و از جهت انکار ایشان مضمون جمله را تاکید کرد و چون انچه رد اعتقادی از اعتقادات باطله اهل کتاب است که خود را اولی
بابراهیم میدانند و اقرب بوی میخواندند موافق است جمل سابقه که در بیان اعتقادات فاسده ایشان بود فصل کرد و تعبیر عطوفت
آورد معنی آنست بدرستیکه سزاوار ترین مردمان بدین ابراهیم و قریب ترین ایشان بوی هر آینه کسانی اند که او را پیروی کردند
و این پیغمبر یعنی محمد صلی الله تعالی علیه وسلم و آنکسانیکه ایمان بوی آوردند ذکر پیغمبر و استعداد بوی با تکرمش ابدان ابراهیم از جهت
اظهار شرف و عظمت تخصیص است بعد تعمیم وَاللَّهُ وَلِيُّ الْمُؤْمِنِينَ ○ این جمله معترضه است برای
مدح مومنان معنی انیست و خدای دوست مومنان و معین و ناصر ایشان است وَدَّتْ طَائِفَةٌ
مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَوْ يُضِلُّونَكُمْ وَمَا يُضِلُّونَ إِلَّا أَنْفُسَهُمْ وَمَا يَشْعُرُونَ ○
این جمله نیز متضمن حکایتی و شکایتی از کافران است متقرر است تشنیعات سابقه ایشان را معنی اینست دوست
داشتند طایفه از اهل کتاب و آرزو بردند کاشکی که شما را گمراه گردانند و از راه دین باز رانند [illegible] آرزو نیز گمراهی است
و این نوع تمنی فساد و تباهی است و میدانند که خود را گمراه میکنند و راه خویش را خود میزنند يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ
تَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَأَنْتُمْ تَشْهَدُونَ ○ تکرار جمله ندائیه برای تاکید [illegible] است که ندا
برای [illegible] آنست و [illegible] برای انکار است و جمله انتم تشهدون حال است معنی اینست ای اهل کتاب بآیات خدا

چرا کافر میشوید از جهت چه چیز کفر میورزید و حال آنست که شما بحقیت تورات گواهی میدهید و آیات قرآن را موافق
تورات می‌یابید یا گویند چرا انکار میکنید معجزاتی را که اظهار کرده است آنرا خدا و حال آنست که شما در هنگام ظهور آن حاضر
یعنی مشاهده میکنید و معاینه می‌بینید يَٰٓأَهۡلَ ٱلۡكِتَٰبِ لِمَ تَلۡبِسُونَ ٱلۡحَقَّ بِٱلۡبَٰطِلِ وَتَكۡتُمُونَ
ٱلۡحَقَّ وَأَنتُمۡ تَعۡلَمُونَ ۝ این جمله ندائیه نیز مکرر برای تاکید است و بالجمله توبیخ از توبیخات سه گانه است یعنی ای
ای اهل کتاب چرا حق را بباطل میپوشید و چرا در پوشیدن حق میکوشید حقی که در تورات محقق است اظهار نمیکنید یعنی نعت
آن پیغمبر امی را و حال آنکه شما حقیقت آنچه محمد می‌آرد و میداند و بطلان آنچه شما میگوئید میدانید با علم مکابره
میکنید و در دین حنیف ناپوده میآمیزید وَقَالَت طَّآئِفَةٞ مِّنۡ أَهۡلِ ٱلۡكِتَٰبِ ءَامِنُواْ بِٱلَّذِيٓ
أُنزِلَ عَلَى ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَجۡهَ ٱلنَّهَارِ وَٱكۡفُرُوٓاْ ءَاخِرَهُۥ لَعَلَّهُمۡ يَرۡجِعُونَ ۝
آمنوا مقول است مر قالت طائفه و وجه النهار یعنی اول النهار ظرف است مر آمنوا و اکفروا عطف است بر آمنوا و جمله ولا
ولا تؤمنوا آخر معطوف است بر وی است بالکلیه یعنی اینست و گفتند طایفه از کسانی که داده شده‌اند کتاب و شمعان یهود
خالی و رین با سپ ایمان آرید بکتابی که فرستاده شده است بر پیغمبران یعنی آیت تحویل قبله در وقتی که با ما بقرآن در اول
روز و آغاز آن قرآن که تنزیل پیغمبر برای ما نیابید برای ایشان است چو منزل برای ایشان می‌پندارند بر روح دست قرآن را
منزل برای ایشان میدارند و کفر ورزید در آخر روز یا از قبله بگردید و بسوی صخره بیت المقدس رو آرید تا برای ایشان باز
گردیده بسوی دین ما یا بسوی قبله ما گمان آنکه اهل کتاب مردمان دانا اند از دینی که در آمده بودند یا از قبله که بآن توجه
نموده بودند رجوع نکرده‌اند و بدین قدیم و قبله قدیم روی نیاورده‌اند شاید کسانیکه بدان دین و بدان قبله ایمان
آورده‌اند بهمین فکر در شک شوند و از دین خویش بتابعیت شما رجوع کنند نه تنها طمع خام در تدبیر ناتمام که اهل دین
[illegible] در بیان آنکه بعد از اطلاع پیغمبر بر مکر و خداع ایشان بعمل ایشان مغرور نشوند وَلَا تُؤۡمِنُوٓاْ إِلَّا لِمَن
تَبِعَ دِينَكُمۡ قُلۡ إِنَّ ٱلۡهُدَىٰ هُدَى ٱللَّهِ أَن يُؤۡتَىٰٓ أَحَدٞ مِّثۡلَ مَآ أُوتِيتُمۡ
أَوۡ يُحَآجُّوكُمۡ عِندَ رَبِّكُمۡۗ اینهم نیز مقول این طایفه است عطف بر آمنوا و جمله قل ان الهدی هدی الله
[illegible] ایشان در حیله و تدبیر کار بر پیغمبران ان یوتی احد متعلق است بلا تؤمنوا تاکید شده و معنا
ای بالا [illegible] اعتقاد مدارید ان یوتی احد مثل ما اوتیتم او یحاجوکم عند ربکم حتی ستعتقد و بعضی ان یوتی بفتح همزه
[illegible] باین یعنی الان یوتی دانند یعنی اینست و خبر کسی که پیروی کرده است دین شما را استوار مدارید
و [illegible] که داده شود کسی مثل آنچه داده شده است شما را از علم و حکمت و کتاب و [illegible]
الا ایشان [illegible] که بسبب کتمان کشته و با اعتقاد شما مشکل شود اظهار این معنی بخبر ایشان و دین خویش
[illegible] مومنان اقرار شما در دین خویش استوار شوند و فقیر را متردد

رجوع نزد ند و کافران سوی مسلمانان رغبت کنند و مسلمان شوند قُلْ إِنَّ الْفَضْلَ بِيَدِ اللَّهِ يُؤْتِيهِ
مَنْ يَشَاءُ ۚ ط این جمله معترضه است زیرا که چون ضلال اهل کتاب و اضلال ایشان در اضلال ذکر کرد
ازان گفت قل ان الهدی هدی الله چنانستی که کسی سوال کند با اهم ضلوا و لم ینالوا الهدی فقیل قل ان الفضل بید الله یوتیه
من یشاء تاکید جمله ازجهت تقابل ملوح به تنزیل غیر سائل بمنزله سائل ست معنی اینست بگو ای محمد بدستی که فضل بید
قدرت خداست از مواهب کردگار جل و علا ست هر کرا خواهد بدهد و این گنج هر جا که خواهد بنهد خدای را کسی باز نتواند داشت
و بکجا بد و بهر باطل و هم و هم نتواند گذاشت وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ ۝ و الله بخشاینده است و واسع خبر
علیم خبری دیگر است این جمله تذییل ست معنی اینست و خدای فراخ عطاست ازین جهت نا القدر رساند که کسی حاجت
و احصار آن نتواند همینست پادشاهی ست که خزانه غیب وی هر دو عالم یک گدا بخشش داناست است صلاح و فساد
د باطن هر یکی داند بر حسب آن بدانچه سزاوار است برساند يَخْتَصُّ بِرَحْمَتِهِ مَنْ يَشَاءُ ۚ ط
جمله فعلیه خبر سوم است هر یک را معنی اینست خدای تعالی هر کرا خواهد برحمت خاص خویش مخصوص گرداند و بآثار رحمت
از رسالت و نبوت و ضلالت و هدایت و غفران برساند وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ ۝
سلطانست یک واسع علیم معنی اینست و خدای خداوند فضل عظیم است همه بخشش کرم و لطف قدیم است
صد ساله گناه ببخشد از فضل وی کرم او بکلیم مدهم سوی بد دیگر کار د گنه کار دل بفضل او بندد وَمِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ
مَنْ إِنْ تَأْمَنْهُ بِقِنْطَارٍ يُؤَدِّهِ إِلَيْكَ ۚ وَمِنْهُمْ مَنْ إِنْ تَأْمَنْهُ بِدِينَارٍ
لَا يُؤَدِّهِ إِلَيْكَ إِلَّا مَا دُمْتَ عَلَيْهِ قَائِمًا ۗ ط من موصول است جمله شرطیه که بعد اوست صله
اوست موصول با صله مرفوع المحل بر ابتدا است و خبر ... من اهل الکتاب مقدم ... و منهم من ان تامنه بدینار
لا یوده الیک همچنین در ما دست ... فعل ... ای الی احد و الیک فی وقت من الاوقات
الا فی وقت دوام که علیه قائما ... وقت ... ان ... و المصدر ...
د هو قوله و قالت طائفة من اهل الکتاب خطاب ان تامنه الیک ... معنی اینست و از اهل کتاب
کسانی اند که اگر او را در قنطاری امین داری یعنی در پوست او بیا بر زر امانت داری رسانند سوی تو آنرا اداکند و هم
و طلب باز نخواهی چون عبد الله بن سلام که یکی از انصار دو ویست اوقیه زر سپرده بود و بعد چندگاه از وی آن را
طلب کرد بی مساوات و مماطلت بر حکم امانت و دیانت برساند و بر حکم قوله ان الله یامرکم ان تودوا الامانات الی
اهلها با ذا مقرون گردانید و بعضی ازیشان کسانی اند که اگر دیناری او را امین داری و بوجه امانت او را بسپاری خیانت
کنند هرگز باز ندهند چون فنحاص بن عازورا یهودی که مردی او را یک دینار امانت داده بود او دل بر خیانت نهاده دینار
نگه دارد بی دیانتی باز ندادی مگر آن وقت که ایستاده بودی باشی و دل ... بر تقاضا و طلب آن نهاده یعنی گوید

قسم اول عبارت از انصاری ست که ایشان مشهور بدیانت و موصوف بصیانت اند و قسم دوم عبارت از یهود ست که ایشان منسوب بخیانت و جنایت اند ذٰلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا لَيْسَ عَلَيْنَا فِي الْأُمِّيِّينَ سَبِيلٌ ذلک مرفوع المحل بر ابتدا است جمله لیس علینا فی الامیین سبیل مقول قالوا ست، قالوا خبر ان ست ان با اسم و خبر مجرور بباء ست جار و مجرور در خبر مبتدا است و جمله ذلک بانهم مستانفه است در جواب بای سبب یصنعون ذلک معنی اینست آن یعنی خلاف موجب دیانت و خیانت بسبب آنست که درستی ایشان گفتند نیست بر ما در شان ایذا گروه امیان یعنی غیر اهل کتاب که خواننده نبودند و گاهی در خواندن و نبشتن کوشش ننمودند راهی از مواخذه و بابی از تبعه که ایشان ایذا مخالفان حلال میدارند و دران مواخذه و تبعه نمی پندارند و بعضی بهر امت نبی امی را امیان گویند و نسبت سوی الف ام می دهند و استدن مال و ایذا ایشان جایز دانند و گویند که استحلال مذکور در کتابی یافته ایم و در توریت منعی ازان در نیافته ایم وَيَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ وَهُمْ يَعْلَمُونَ ○ و یقولون عطف ست بر صله من واقع شده ای و منهم من یقولون علی الله الکذب و جمله و هم یعلمون حال ست معنی اینست و میگویند بر خدا این نوع گفتار دروغ در حالتی که میدانند که دروغ میگویند و در راه نابوده گفتن می پویند یعنی میگویند اخذ مال کسی که در دین ما نیست ما را حلال ست و کتاب ما یعنی توریت ناطق بر صدق این مقال ست بَلَىٰ مَنْ أَوْفَىٰ بِعَهْدِهِ وَاتَّقَىٰ فَإِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ ○ بلی بمعنی ایجاب نفی سابق ست ای بلی علیهم فی الامیین سبیل من اوفی مبتدا است فان الله یحب المتقین خبر مبتدا است رابط وضع مظهر موضع مضمر ست بعلت عموم و جمله من اوفی بعهده مستانفه است برای بیان حکم ضد مذکور فان الضد یظهر حسنه الضد و تاکید از جهت ابراز مدح بر سبیل کنایه ست معنی اینست آری بر ایشان در ایذا امیان و گرفتن مال ایشان و مال امت محمد صلی الله تعالی علیه و سلم سبیل مواخذه و تبعت هست زیرا که گرفتن مال بناحق حرام مطلق ست و در حرام مطلق مواخذه و معاقبه محقق ست هر که بعهد خدای یعنی بعهدی که در باب رد امانت و ترک خیانت وارد است وفا کند و از خدای عز و جل در ترک ادای امانت ترسد و از عمل خیانت پرهیز پس بدرستی خدا دوست میدارد مر متقیان را یعنی خداپرستان را و پرهیزگاران را إِنَّ الَّذِينَ يَشْتَرُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَأَيْمَانِهِمْ ثَمَنًا قَلِيلًا أُولَٰئِكَ لَا خَلَاقَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ وَلَا يُكَلِّمُهُمُ اللَّهُ وَلَا يَنْظُرُ إِلَيْهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلَا يُزَكِّيهِمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ○ یشترون بمعنی یستبدلون ست و در عبارت قلب ست ای یبیعون عهد الله بثمن قلیل یا بمعنی یستبدلون باشد بر وجه مجاز در عبارت قلب نبود و موصول با صله اسم ان ست اولئک مرفوع المحل بابتدا است جمله لا خلاق لهم فی الآخرة خبر مبتدا است و جمله اولئک خبر ان ست و جمله و لا یکلمهم الله با معطوفات خویش عطف ست بر لا خلاق لهم از باب عطف فعلیه بر اسمیه و جمله و لهم عذاب الیم عطف ست بر اولئک جمله ان الذین یشترون تا آخر معترضه است برای

[illegible] فرقه [illegible] چون ایشان [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

تاکید کرد [illegible] [illegible]

صلی الله تعالی علیه وسلم [illegible] [illegible] گواه [illegible]

[illegible] [illegible]

[illegible] [illegible]

[illegible] [illegible]

عهد [illegible] [illegible]

نازل گشت [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible]

[illegible] [illegible]

خویش [illegible] [illegible]

در روز قیامت [illegible] [illegible]

غفران پاک گرداند [illegible] ایشان را [illegible] [illegible]

نماید وایشانراست [illegible] دردناک [illegible] وَإِنَّ مِنْهُمْ لَفَرِيقًا يَلْوُونَ أَلْسِنَتَهُم بِالْكِتَابِ
لِتَحْسَبُوهُ مِنَ الْكِتَابِ وَمَا هُوَ مِنَ الْكِتَابِ وَيَقُولُونَ هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَمَا هُوَ
مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَيَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ وَهُمْ يَعْلَمُونَ

منهم ظرف مستقر است [illegible] لفریقا اسم ان [illegible]

بالکتاب صفت [illegible] ما هو من الکتاب حال است ویقولون [illegible]

مقول یقولون [illegible] حال است ویقولون [illegible] علی الله [illegible]

[illegible] الکذب [illegible] حال [illegible]

[illegible] [illegible]

[illegible] [illegible]

[illegible] [illegible]

[illegible] [illegible]

و بدرستی بعضی از ایشان هر آینه گروهی اند که زبانها خویش را در قرائة کلامی که افترا میکنند می پیچند میگردانند و میگویند که این
توریة است کتاب خداست از نزد حق سبحانه تعالی است یعنی بر طریق خواندن توریة میخوانند و در ادای آن زبان می پیچند
و میگردانند تا گمان برید شما که آن از توریة است و حال آنکه نیست که آن از توریة نیست بلکه نابوده باشد از تحریف و افترا است
و میگویند این کلام خدا است فرستاده حق سبحانه تعالی است و حال آنست که آن کلام خدا نیست بلکه صرف دروغ و محض افترا و بهتان است
و دروغ نابوده میگویند افترا بر خدا میکنند و حال آنکه ایشان از اهل دانش اند بر موجب دانش نمیروند یا گویند و حال آنست
که ایشان میدانند که دروغگویانند و افترا کننده گان اند یا گویند و حال آنست که ایشان زشتی کذب را میدانند و دروغ
گفتن را قبیح میدانند یا دانستن راه در چاه می افتند و با علم مرتکب کار جاهلان میشوند. و درین آیه دلالت است که غیر
قرآن را بطریق قرآن نخوانند. و در لهجه و ادای مشابه او نگردانند چنانچه سامع بداند که او قرآن میخواند و همچنین کرسی دار
یعنی مذکر را نشاید که بعد خواندن قاری آیتی از قرآن پیش کرسی سخن غیر یعنی قرآن بر زبان راند چنانچه عامی آنرا معنی قرآن
داند و چون نخواهد که بعد خواندن قاری قرآن را چیزی از غیر تفسیر قرآن بگوید. و رسانیدن فائده غیر معنی قرآن بگوید باید
که تنبیه کند و فصلی در میان آن کند چنانکه گوید تفسیر قرآن تمام گفت فائدهٔ دیگر یاد آمده است یا حدیثی یا حکایتی شنیده
شده است چیزی از امثال این کلمات گوید جدائی غیر یعنی قرآن از قرآن جوید مَا كَانَ لِبَشَرٍ أَنْ يُؤْتِيَهُ
اللَّهُ الْكِتَابَ وَالْحُكْمَ وَالنُّبُوَّةَ ثُمَّ يَقُولَ لِلنَّاسِ كُونُوا عِبَادًا لِي مِنْ دُونِ اللَّهِ
ان یؤتیه الله بتاویل مصدر اسم کان است لبشر خبر است الکتاب با ما بعد او مفعول دوم است مر یؤتیه الله ثم یقول للناس
عطف است بر ان یؤتیه الله و کونوا عبادا لی من دون الله مقول یقول است و جمله ما کان لبشر تا آخر معترضه است
برای بیان نزاهت انبیا از افعال ناگزیده و اقوال ناپسندیده ابو رافع قرظی و سید نصاری نجران پیش پیغمبر صلی الله تعالی
علیه و سلم آمدند و تقاضا نمودند و از همه بیباکی کردند و گفتند ای محمد میخواهی که ما ترا بپرستیم و پرستش تو بربوبیت بکنیم بغوی در معالم التنزیل
آورده که پیغامبر فرمود معاذ الله ان نامر بعبادة غیر الله در انهنگام که این آیه فرود آمد بر روایة اول در کشف
الکشاف ایراد کرده امر بغیر عبادت بسیار واقع شده چنانچه امر بعقوبات و معاملات که در شرع قسیم عبادات اند آمده
معاذ الله ان نامر بغیر عبادة الله چگونه آید و صحت او چه نوع روی نماید این سوال را جوابی ذکر نکرده و حل اشکال
در میان نیاورده جواب آنست این کلام را بر حذف موصوف حمل کنند تقدیرش معاذ الله ان نامر بعبادة غیر عبادة الله
گویند یعنی بامر و در روایتی یکی شود اشکال برود بعضی گفته اند نزول این آیه در شان یهود و نصاری است که میان خویش
اختلاف کردند کلمات محمد را در میان خویش آوردند و میگفتند ما شما را او تبعیم نسبت کردن سوی ابراهیم زیرا چه تابع
ابراهیم ما ایم و نصاری گفتند اسلیم ابراهیم ایم نسبت کردن سوی ابراهیم سزاوار تر از شما ایم پیش پیغمبر آمدند
و اختلاف خویش ذکر کردند پیغامبر فرمود شما هر دو نابوده میگوئید و نسبتی بی مناسبت میجوئید بر ملت ابراهیم نیم را

متابعت کنید و هم موافقت من نمایید ایشان گفتند تو میخواهی که ما ترا پرستیم و بربوبیت بپذیریم پیغمبر صلی الله تعالی علیه وسلم فرمود معاذ الله که من غیر خدا را پرستیم یا کسی را فرمایم که غیر خدا را پرستد من از عبادت غیر خدا نهی میکنم از من امر بعبادت غیر خدا چگونه واقع شود دران هنگام این آیه نازل گشت واین بیان بظهور پیوست وبعضی گویند مردی پیش پیغمبر صلی الله تعالی علیه وسلم گفت چنانچه میان ما بهم یکدیگر سلام گوئیم یا چنانچه در میان ما رسم پرستش است پیش تو سجده کنیم پیغمبر فرمود مر غیر خدا را سجده کردن روا نبود که پرستش مخصوص بخدا است دیگری را نسزد لیکن پیغمبر خویش را اکرام کنید واقدام حقوق شناسید واز حد تجاوز نکنید ودر معرض پرستش وعبادت نیارید دران هنگام این آیه نازل گشت واین حکم بپایان پیوست معنی نیست سزاوار مر بشری را که بدهد او را خدای کتاب که ناطق است بدانکه هیچ نیست سزاوار پرستش مطلق و بدهد خدای او را حکم یعنی حاکم بودن میان مردمان بحق یا حکم را یعنی حکمت دارند وحکمت عبارت از دانستن چیزها چنانچه باید وکردن کارها چنانچه شاید بپایان رسد وبدهد او را پیغامبری که عبارت از تبلیغ حق بود ونهی از باطل باشد پس بگوید مر مردمان را شما بندگان من باشید واز غیر خدا را پرستید کسی که صاحب کتاب است که ناطق است بحق وکسی که حاکم است بحکمت وکسی که مخبر است از صدق محقق از چنین باطل از و نیاید واین نوع ناحق از و نزاید وَلٰكِنْ كُوْنُوْا رَبَّانِيّٖنَ ای ولکن یقول کونوا ربانیین یعنی ولیکن بشری که او را کتاب وحکم ونبوت داده اند مردمان را بگوید شما ربانی باشید منسوب بسوی رب شوید ربانی منسوب بسوی رب بود بزیادت الف ونون بر طریق روحانی ونورانی باشند ورب را سه معنی ست یکی رب صفت است یعنی این بود مردان خدای بود یعنی بندگان خدا باشید که علم را در طاعت خدای صرف کنید وعلمی که بحق رساند مشغول وبالوف شوید دوم رب مصدر معروف یعنی پروردن یعنی باشید منسوب بسوی پروردن طالبان علم بدانستن وتعلیم کردن یعنی باشید عالمان که بتعلیم وتدریس مشغول شوند وطالبان را بعلوم صغار وکبار تربیت کنند یا پروردن علم خود با انضمام عمل یعنی باشید شما عالمان که علم خود را بعمل خود پرورند چه عالمان بی عمل چراغ درجهان بی بینا از محمد بن حنفیه رضی منقول ست چون ابن عباس رضی الله عنهما وفات یافت وروح پاک او بسوی عالم علوی شتافت گفتند ربانی این است مرد ورونق علم وعمل از چهره عالم برد سوم رب مصدر مجهول یعنی پرورده شدن یعنی باشید منسوب بسوی پرورده شدن که اول بعلوم صغار پرورش یابید بعده بسوی علم کبار بشتابید یا منسوب بسوی پرورده شدن یعنی پرورده بعلم ودرس گردید مربای علم وتدریس باشید بِمَا كُنْتُمْ تُعَلِّمُوْنَ الْكِتٰبَ وَبِمَا كُنْتُمْ تَدْرُسُوْنَ ۝ تعلمون بر صیغه مضارع از ثلاثی مجرد واز باب تفعیل خوانده اند و اختلاف قراة مختلف دانند جار ومجرور متعلق بکونوا ربانیین هست یعنی باشید مردان خدا باشید منسوب بسوی رب گردید ببودن شما عالمان وببودن شما درس کنندگان وآموزندگان یا باشید شما بعلم ودرس پرورنده طالبان یا بوده شما پرورش بعلم وتدریس یافته ومربای درس استادان گشته سوال علم وتدریس ذکر کرده عمل را در ذکر نیاورده وسبب ربانی بودن مجرد علم وتدریس بسند نبود بلکه انضمام عمل نیز لازم شود گرنه کسی که عالم باشد وتدریس کند وعمل بدان علم نکند

[illegible] مسلمانی بود و [illegible] سبب علم [illegible] مطلق و واقع [illegible] نشود و آن با اقتران [illegible] باشد که عالم که عمل بعلم نکند بمنزله

جاهل بود [illegible] کرده [illegible] که عالم [illegible] کند اگر عمل او بر خلاف او بود زبان قال

او مخالف زبان حال او باشد [illegible] [illegible] بسوء الحال [illegible] که بعد

[illegible] اگر [illegible] تقدیر [illegible] القول [illegible] کان [illegible] القول باشد و اگر رفع تقدیر کنند چنانکه

[illegible] القول [illegible] قرآن [illegible] مذکور شود و تغییر [illegible]

[illegible] باشد [illegible] ما کان لبشر الآیه در قوت آنست که لا یقول

[illegible] أَنْ تَتَّخِذُوا الْمَلَائِكَةَ

وَالنَّبِيِّينَ أَرْبَابًا [illegible] محذوف است [illegible] یقول کونوا

ربانیین [illegible] بگوید که ربانی باشید بعلم و درس خویش

[illegible] بود چنانکه در ما سلف [illegible]

[illegible] تتخذوا الملائکة والنبیین اربابا [illegible] آنست و نشاید مر پیغمبری را که بگوید

[illegible] أَيَأْمُرُكُمْ بِالْكُفْرِ

بَعْدَ إِذْ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ [illegible] آنست امر نمیکند و نمی فرماید

رسول خدا بکفر [illegible] وَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ لَمَا آتَيْتُكُمْ

مِنْ كِتَابٍ وَحِكْمَةٍ ثُمَّ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَكُمْ لَتُؤْمِنُنَّ بِهِ وَلَتَنْصُرُنَّهُ

قَالَ أَأَقْرَرْتُمْ وَأَخَذْتُمْ عَلَىٰ ذَٰلِكُمْ إِصْرِي قَالُوا أَقْرَرْنَا قَالَ فَاشْهَدُوا

وَأَنَا مَعَكُمْ مِنَ الشَّاهِدِينَ [illegible] آتیتکم و آتیناکم [illegible] واحد و جمع خوانند و معنی بر حسب آن دانند

[illegible] میثاق النبیین [illegible] بر اذکر که در اذ قال الله یا عیسی

[illegible] واقع شده و در اضافت میثاق سوی

پیغمبران [illegible] آنکه اضافت میثاق [illegible] کنندگان باشد یعنی گرفت میثاق از پیغمبران ولتؤمنن به ولتنصرنه

[illegible] ایشان [illegible] آنکه اضافت میثاق بسوی عهد ستانندگان [illegible] بسوی عهد کنندگان یعنی میثاق که پیغمبران

عهد [illegible] سوم آنکه از میثاق النبیین میثاق [illegible] مراد شود که ایشان اولاد پیغامبرانند و اضافت

سوی عهد کنندگان باشد کلام محمول بر حذف مضاف شود ای اخذ الله میثاق اولاد النبیین و هم بنو اسرائیل یا در لما

شرطیه است و لام موطئه قسم است بر شرط درآمده زیرا که میثاق بمنزله قسم است و لام لتؤمنن لام جواب قسم است و لتنصرنه

عطف است [illegible] بعد قسم [illegible] جزاء شرط [illegible] سوی قسم کنند [illegible] جواب قسم دارند [illegible] یعنی جزاء ان

شرط باشد بنا بر این تقدیر من بیانیه بود و جمله لما آتیتکم تا آخر بیان اخذ میثاق النبیین و جمله مسطوره باشد ثم جاءکم عطف است بر آتیتکم و ثم جاءکم رسول بمعنی
مستقبل است زیرا چه مجیء پیغمبران در هنگام عهد مستقبل بود و ایراد به صیغه ماضی در آن وقت از جهت تیقن وقوع سابق شود و استفهام در
أأقررتم برای تقریر است یعنی بحمل مخاطب باقرار و جمله قال أأقررتم مستانفه است در جواب ماذا قال الله و جمله قالوا مستانفه است
در جواب ماذا قالوا و قال فاشهدوا مستانفه است در جواب ماذا قال و جمله و انا معکم من الشاهدین حال است یعنی و نیست یاد کن یا
محمد آن هنگام که خدا میثاق بنی اسرائیل یا پیغمبران یا میثاق پیغمبران با بنی اسرائیل یا میثاق خود را با اولاد پیغمبران که بنی اسرائیل اند گرفت
هر آینه هر چه بدهم شما را از کتاب و حکمت پس بیاید شما را رسولی بیاید کتابی را که با شماست مصدق باشد هر آینه ایمان بیاورید بدو و هر آینه
او را یاری کنید و هر یکی از شما میثاق را گرفته و پذیرفت گفت خدای با میثاق گویا اقرار کردید بر ایمان آوردن بدو و نصرت کردن او و عهد من گرفتید
گفتند اقرار کردیم و اعتراف نمودیم خدای گفت پس میان خویشتن بر اقرار یکدیگر گواه باشید و من نیز با شما ام گواهی که بستانیدم و بر اقرار شما از گواهانم
و تواند بود که ما موصوله باشد یعنی الذی آتیتکم من الکتاب و الحکمة ثم جاءکم رسول مصدق لما معکم لتؤمنن به و لتنصرنه سوال ثم جاءکم
رسول مصدق لما معکم عطف بر صله است در وی ضمیر موصول باید و درین جمله ضمیر موصول نمی نماید جواب لما معکم
عبارت است از کتابی که داده اند و این از باب وضع مظهر موضع مضمر باشد و وضع مظهر موضع ضمیر را رابطه بود سوال لام
موطئه قسم بر شرط در آید و درین تقدیر دخول او بر ما چگونه می آید جواب ما مذکور که موصول است متضمن معنی شرط است
لام موطئه قسم بدین تقدیر نیز داخل بر شرط بود و آتیتکم و ثم جاءکم بمعنی مستقبل باشد زیرا که در هنگام میثاق سابق بر نزول
آیات تورات مستقبل بود و مجیء پیغامبر را که مصدق تورات است در زمان آینده روی نمود و لتؤمنن به که از روی لفظ جواب
قسم است از روی معنی خبر مبتدا است در هنگام اخبار شرط بر بنا تقدیر معنی چنین بود هر آینه چیزی که بدهم شما را از کتاب و حکمت
پس بیاید بر شما رسولی که مصدق است کتابی را که با شماست تا آخر معنی که گفته شده سوال ضمیر عاید بر رسول است
ضمیری دیگر است که بر مبتدا یعنی لما آتیتکم من کتاب عاید شود و جمله بغیر عاید سوی مبتدا خبر چگونه بود جواب ضمیر عاید
بر رسول متضمن ربط با مبتدا است چه لتؤمنن به بدین تقدیر لتؤمنن برسول مصدق لما معکم وضع مظهر موضع مضمر
است چنانچه گذشت در ذکر آن بالا رفته و بمعنی لما آتیتکم بکسر لام خوانده لام برای تعلیل دانند و ما مصدریه بود و جار و مجرور
متعلق بمفهوم کلام که استیثاق و استحلاف باشد ای استحلفکم لایتایی ایاکم من کتاب و حکمة ثم مجیء الرسول مصدق لما معکم
لتؤمنن به و لتنصرنه بدین تقدیر تعلیل باشد و معنی چنین بود سوگند میدهم شما را از جهت آنکه شما را بعض چنین کتاب و حکمت داده ام
و در فهم و علم آن بر شما گشاده ام و از جهت آنکه تصدیق کننده باشند مر کتابی را که با شما بود هر آینه بدو ایمان آرید و هر آینه
هر آینه دل بر نصرت او گمارید و بر تقدیر کسر لام نیز تواند بود که ما موصوله باشد تقدیر کلام چنین بود استحلفکم الذی آتیتکم
من کتاب و حکمة ثم جاءکم رسول مصدق لما معکم لتؤمنن به و لتنصرنه بدین تقدیر من بیانیه بود و معنی چنین باشد سوگند
میدهم شما را از جهت چیزی که داده ام شما را از جنس کتاب و حکمت پس آمده است بر شما رسولی که مصدق است مر آنرا

هر آئینه هر آئینه بروا یمان آرید و هر آئینه هر آئینه او را یاری کنید سوال لتؤمنن کلام خبری بود و مقصود کلام تاکید امر
بایمان آوردن و یاری دادن ایشان باشد و در خبر خدای تخلف چگونه واقع شود و امتناع وقوع ایمان و نصرت از ایشان
چه توقع متصور بود جواب اخبار اینجا بمعنی امر ست لان اخذ المیثاق یکون فی الطلب لا فی الخبر و ایراد امر بصیغه خبر بر
تاکید و تفاول دارند و قسم چنانچه متعلق بخبری باشد چون باشد الافعال کذا طلب نیز چون بالله اخبرنی و بالله اجلس متعلق
بپندارند فمن تولی بعد ذلک فاولئک هم الفسقون ○ فاء در فمن تولی سببیه است
حکم این جمله مسبب حکم جمله سابقه است من مرفوع المحل بر ابتدا است جمله فاولئک هم الفاسقون خبر مبتدا است من لفظا مفرد
معنی او جمع ست افراد ضمیر تولی باعتبار افراد لفظ است و جمع کردن اولئک باعتبار معنی است یعنی انیست پس کسانیکه از ایشان
روی گردانند و بر عهد نیز روند پس ایشان بر فسق مقصور باشند در حالیکه تحقق تولی فاسقانند سوال بر تقدیری که عهد و میثاق
چنانچه مفهوم ظاهر لفظ است با انبیا باشد ازین آیت نسبت اعراض و تولی و فسق سوی انبیا که معصوم اند لازم آید جواب
انبیا که مبعوث اند برای اصلاح کار امتان اند و ایشان اصل اند و امتان در تبع ایشان اند عهد با ایشان عهد با امتان است
و ذکر من تولی در شان امتان بود افغیر دین الله یبغون وله اسلم من فی السموت
والارض طوعا وکرها والیه یرجعون ○ یبغون بصیغه معروف بغیبت و خطاب و یرجعون بصیغه
مجهول بغیبت و خطاب خوانند و معنی بر حسب آن دانند استفهام برای انکار بر وجه توبیخ ست و فا عاطفه است معطوف علیه
محذوف ست ای یتولون عن العهد فیبغون غیر دین الله و تقدیم مفعول بر فعل از جهت آنست که سبب انکار همو ست و توبیخ
متعلق بروست و جمله وله اسلم تا آخر حال ست و جمله والیه یرجعون عطف است بر وی و این جمله استفهامیه متضمن است برای
منع از کفر معنی انیست از دین خدا اعراض میکنند پس غیر دین خدا میجویند و حال آنست که مر او را انقیاد کرده اند و بر طاعت
او گردن نهاده اند تا آنکه در آسمانها و زمین همه معترف باسلام و دین اند بعضی بالطبع چون فرشتگان و آدمیان مسلمان زاده
یا مسلمان شده بوضوح دلائل ایمان و بعضی بکره چون برده کرده شدگان و باکراه مسلمان گشتگان و در هنگام معاینه همه کافران
و شما بسوی حسابگاه او باز گردانیده خواهید گشت و بجزا و سزا خویش خواهید پیوست قل امنا بالله وما
انزل علینا وما انزل علی ابرهیم واسمعیل واسحق ویعقوب والاسباط وما اوتی موسی
وعیسی والنبیون من ربهم لا نفرق بین احد منهم
ونحن له مسلمون ○ و جمله آمنا بالله تا آخر مقول قل ست و ما انزل علینا با معطوفات
خویش عطف ست بر مجرور بالله ای آمنا بالله و بما انزل علینا و النبیون ذکر عام بعد خاص ست جمله لا نفرق حال ست از فاعل
آمنا و نحن له مسلمون حالی دیگر ست له متعلق ست بمسلمون از جهت رعایت فاصله مقدم شده است جمله قل تا آخر معترضه است
مقویه و از تحریض بر اسلام باشد معنی انیست بگو ای محمد ایمان آورده ایم یعنی من و متابعان من بخدا و بدانچه فرستاده شده است

برابراهیم و اسمعیل و اسحاق و یعقوب یعنی دوازده سبط فرزندان یعقوب علیهم السلام و آنچه داده شده است موسی و عیسی و پیغمبران دیگر از پروردگار خویش ذو الجلال و الاکرام میان هیچ جماعتی از ایشان فرق نمیکنیم و جدائی نمی افگنیم که بعضی را [illegible] آریم و بعضی را بگذاریم همه پیغمبران ایمان آورده ایم و همه را تصدیق کرده ایم و با مراد اتفقنا و گردن نهاده ایم و برطاعت او گردن نهنده ایم سوال در سوره بقره و ما انزل الینا و ما انزل الی ابراهیم الآیه ذکر کرده و اینجا و ما انزل علینا و ما انزل علی ابراهیم آورده نکته چیست و این فرق بر چه وجه مبنی است جواب چون اینجا مذکور لفظ قل است و آن خطاب به پیغمبر است و ورود بر پیغامبران است پس انزل علینا مبنی است که ورود وحی بر پیغامبر باشد بمعنی الی بود و آنجا لفظ قولوا است و آن خطاب مؤمنان را است و ورود وحی بر مؤمنان نیست بلکه وصول وحی به تبلیغ او سوی ایشان است انزل الینا مبنی است بر وصل الینا و محل الی باشد و در [illegible] وجه اشکال است چه عکس این در قرآن نیز مستعمل است چنانچه در بلغ ما انزل الیک و در وما انزل الی ابراهیم و آمنوا بالذی انزل علی الذین آمنوا جواب اصالت الی بر نسبت است و علی بر نسبت رسول جواز استعمال عکس به تاویل منافی نبود و استعمال یکی را بجای دیگری بر وجه مجاز مانع نباشد چه استعمال علی در آیه آمنوا بالذی انزل علی الذین آمنوا ظاهر است که بر حقیقت نبود چه نزول کتاب بر پیغمبران است غیر پیغمبران نباشد لکن مؤمنان از قرآن فایده میگیرند و احکام ادراک می یابند بر وجه مجاز تاویل نزول بر ایشان گویند و صحت استعمال آن بتاویل [illegible] و همچنین استعمال الی که دال بر انتهاست در پیغامبر بلغ ما انزل الیک بر وجه اطلاق چه تبلیغ از وی تجاوز نخواهد کرد و بدیگران خواهد رسید بلکه تبلیغ فرشته به پیغامبر منتهی شده استعمال علی [illegible] پس انتها بر اطلاق بود و محتاج سوی تقیید و تاویل باشد. وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ ○ این جمله عطف است بر جمله فمن تولی بعد ذلک و آنچه در میانه آمده معترضه است چنانچه گذشت من شرطیه است یبتغ شرط است مجزوم شده غیر الاسلام مفعول است و دینا تمیز است یا دینا مفعول است مر یبتغ و غیر الاسلام حال است از دینا از جهت نکارت ذو الحال مقدم شده [illegible] معرفه نمیشود و اضافه او منافی حالیت نباشد معنی آنست و هر که غیر اسلام دینی را از دین [illegible] و او در آخرت از زیان زدگان باشد چه زیان زدگی بالاتر ازین دارد که چه خسارت برتر از [illegible] سودی بر دست نیفتاد بلکه گنج مایه [illegible] ازلی در روح و راحت لایفنی گم کرده در رنج ابدی و عذاب سرمدی بر دست [illegible] نزول [illegible] کوکب [illegible] شکست كَيْفَ يَهْدِي اللَّهُ قَوْمًا كَفَرُوا بَعْدَ إِيمَانِهِمْ وَشَهِدُوا أَنَّ الرَّسُولَ حَقٌّ وَجَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ ○ استفهام برای انکار و استبعاد است ای لا یهدی الله قوما کفروا بعد ایمانهم و جمله و شهدوا عطف است بر مفهوم ایمانهم [illegible] فعل بان باشد ای بعد ان آمنوا و شهدوا [illegible]

وشهادتهم بان الرسول حق یا وشهدوا حال باشد از فاعل کفروا بعد ایمانهم ای وقد شهدوا ان الرسول حق و در جملهٔ وجاءهم البینات بیان وجوه است که در جملهٔ وشهدوا رفته و بیان آن گذشته وجملهٔ والله لا یهدی القوم الظالمین تذییل است وجملهٔ کیف یهدی الله معترضه است برای بیان حکم مرتدان وشناعت حال ایشان یعنی چگونه راه نماید خدا قومی را که کافر شدند بعد آنکه مسلمان گشتند و دیدند که رسول حق است گواهی دادند یا معنی چنین گویند کافر شدند بعد ایمان آوردن وتحقیق رسول گواهی دادن یا معنی چنین که کافر شدند بعد ایمان خویش وحال آنکه بتحقیق رسول گواهی داده بودند وآمده بود ایشان را با معجزات ظاهره و دلائل متظاهره یعنی خدای ایشان را راه نموده بود و ایشان بر آن راه نرفتند با رهنمائی حق بگمراهی پیوستند و خدا راه ننماید گروهی را که ظالمانند و ستمکارانند یعنی تیجا [illegible] کنندها اند و دل را بر تغیر حق نهاده اند سؤال چندین ظالمان از ظلم باز آمدند وچندین مرتدان در دین درآمدند وچندین کافران مسلمان گشتند وبهدایت پیوستند وانّا آیه نفی هدایت مرتدان و ظالمان علی الاطلاق فهم میشود واثبات دوام هدایت در حق این طایفه می آید جواب این آیه وارد است در حق قومی مخصوص که مرتد شدند و از مدینه در مکه رفته با اهل مکه پیوستند اکثری از ایشان تا وقت مردن کافر بودند و ارتداد افزودند باز بسوی هدایت وایمان نیامدند مگر یکی از ایشان که او دل بر دین آورده و نزد پیغمبر صلی الله تعالی علیه وسلم آمد و توبه کرد یا جنس مرتدان که تعمیم نمایید گفته دارند خدا تعالی بعلم قدیم دانسته که ایشان گاهی ایمان نیارند گفته است که این چنین مرتدان را هدایت نخواهد بود و این چنین گمراهان را هدایت روی نخواهد نمود وبعضی گویند این آیه وارد است در باب یهود که بعد علم کتاب خویش که ذکر رسالت پیغمبر در آن مسطور بود ایمان به پیغامبر داشتند پس بعد بعثت پیغمبر [illegible] کفر ورزیدند و از اسلام محروم گشتند یعنی کافرانیکه خدای در حق ایشان عدم هدایت و دوام نخواست خواسته بود ایشان را هرگز راه راست نخواهد نمود و کافرانی که ایشان را هدایت بخشیده و ظالمانی که ایشان از ظلم باز خزیده از این قبیل نه اند و درین زمره که محکوم علیه بعدم هدایت اند غیر داخل اند أُولَٰئِكَ جَزَاؤُهُمْ أَنَّ عَلَيْهِمْ لَعْنَةَ اللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ ○ خَالِدِينَ فِيهَا لَا يُخَفَّفُ عَنْهُمُ الْعَذَابُ وَلَا هُمْ يُنظَرُونَ ○ إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا مِن بَعْدِ ذَٰلِكَ وَأَصْلَحُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ ○ اولئک مبتدا است جزاؤهم مبتدا دوم است ان با اسم و خبر بتاویل مصدر خبر مبتدا دوم است و مبتدا دوم با خبر خود خبر مبتدا اول است و می‌تواند بود جزاؤهم بدل اشتمال بود از اولئک ان با اسم و خبر خود یعنی خبر اولئک باشد خالدین فیها حال است لا یخفف عنهم العذاب حال است از ضمیر خالدین [illegible] ولا هم ینظرون الا الذین تابوا استثنا منقطع است فان الله غفور رحیم تعلیل است بجزای محذوف [illegible] فیه معطوف بر تابوا الا الذین تابوا فقبل الله توبتهم وغفر لهم لان الله غفور رحیم وجملهٔ اولئک مستانف است در جواب سؤال جزاؤهم [illegible] جزای ایشان [illegible] آن بود که بدرستی بر ایشان لعنت خدای و فرشتگان و آدمیان همه باشد [illegible] عذاب ایشان [illegible]

تا کرده اند و نه ایشان از عذاب مهلت داده شوند تا چندگاه از عذاب بیاسایند مگر کسانیکه بعد کفر توبه کرده اند و ارتداد باز آمده اند و
خود را بر دین و صلاح آوردند خدای تعالی هدایت ایشان خواسته بود و ایشان ظالمان را راه دین نمود و توبه نمودند توبه ایشان خدای تعالی قبول کرد
و ایشان را در معرض عفو و غفران آورد زیرا که خدای امرزگارست توبه گناهگاران بپذیرد و گناه بدکاران ببخشد روایت
کرده اند حارث بن سوید از دوازده یاران جماعتی که مرتد شده بمکه پیوسته بودند تایب شده بازگشت بتوجه بدین اسلام مومن گشت
إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بَعْدَ إِيمَانِهِمْ ثُمَّ ازْدَادُوا كُفْرًا لَنْ تُقْبَلَ تَوْبَتُهُمْ
وَأُولَٰئِكَ هُمُ الضَّالُّونَ ۝ ثم ازدادوا عطفست بر کفروا و موصول با صله اسم ان ست و لن تقبل
خبر انست و اولئک هم الضالون عطفست بر لن تقبل توبتهم و چون در آیه مذکوره قبول توبه خویش بیان نموده برای انکار نفی قبول
توبه اصرار نمودند تاکید که در ان و لن آورد و چون این جمله تقریر مضمون کلام سابق ست فصل کرد بغیر حرف عطف است
معنی اینست بدرستی آنکسانیکه بعد ایمان آوردن کافر شدند و کفر و کافری ورزیدند پس آن از روی کفر افزودند و اقامت
و کفر کردند و اقامت بر کافری آوردند هرگز توبه ایشان قبول کرده نشود و ببره راه هم ایشان نرود و ایشان گمراه اند راه گم کرده
یعنی مقصود اند بر غوایت و محروم اند از هدایت سوال ارتداد هر چند که باشد منافی قبول توبه نبود و مرتد با اصرار ارتداد که دارد
چون توبه کند توبه او قبول افتد نفی قبول توبه از مرتد چگونه آید و صحت مضمون لن تقبل توبتهم چه نوع روی نماید جواب
ان الذین کفروا بعد ایمانهم ثم ازدادوا کفرا کنایت از جهودانست که ایشان بعد ایمان آوردن بموسی و توریه و بعیسی و انجیل کافر
شده اند پس بکافری بمحمد و قرآن کفر افزودند یا گویند جهودان پیش از بعثت پیغمبر چون صفت پیغمبر علیه السلام در توریه خوانده بودند
ایمان و اخلاص نمودند بعد بعثت پیغمبر بسبب ریاست و عدم کیاست عهد شکستند و کفر ورزیدند بعده با نواع بدخواهی و اضعاف
فساد و تباهی بر کفر و کافری افزودند ایشان را خدای تعالی مطرود ساخت و در ورطه دوام کفر انداخت هرگز ایشان توبه نخواهند
کرد و ایمان نخواهند آورد و نفی قبول توبه ایشان از جهت عدم توبه بود و انتفاء قبول توبه بعد ثبوت توبه نباشد إِنَّ الَّذِينَ
كَفَرُوا وَمَاتُوا وَهُمْ كُفَّارٌ فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْ أَحَدِهِمْ مِلْءُ الْأَرْضِ ذَهَبًا
وَلَوِ افْتَدَىٰ بِهِ ذهبا تمیز است و لو افتدی به عطفست بر جمله محذوفه و لو للوصل است ای لو تصدق
و لو افتدی به و مقصود از و لو تسویه است ای مساویان الصدق و الافتداء چنانکه لا کرمک و اکرمنی ای لا کرمک
و لو اهنتنی و اکرمتنی در جمله سابقه نفی قبول توبه کرد و درین جمله نفی قبول فدیه بر سبیل استیناف آورد و تاکید جمله از جهت
انست که کفار مضمون جمله را منکر اند و بر انکار مصر اند معنی اینست بدرستی آنکسانیکه کافر شدند و بر کفر و کافری مردند
پس هرگز از یکی از ایشان قبول کرده نشود اگرچه پری زمین زر تصدق کنند سوال درین آیت در خبر ان فا آورده و در
سابق فا نه کرده فرق چیست و آمدن فا بیان و ترک آن بچه وجه مبنی ست جواب درین آیه موت بر کفر مذکور است
سببیت آن عدم قبول توبه و فدیه را اگرچه پری زمین زر بود مشهور ست و چون سببیت محقق باشد محل فا بود و در آیه سابقه کفر

خوار زدیاد کفر مذکور است و آن سبب برای عدم قبول توبه نبود چه چندین کافران با زدیاد ایشان در کفر توبه کنند و توبهٔ ایشان قبول شود و یا اعتقاد سببیست محل فوایا نشد سبب برای عدم قبول توبهٔ ایشان چیزی دیگر است و آن آنست که خدای دوام کفر ایشان خواسته و ایشان را هر در طریق استدامت کفر انداخته پس ایشان توبه نخواهند کرد و ایمان نخواهند آورد چنانچه گویند ان الذین اشتکاء اگر چه لانه علوی بخلاف ان الذی اکرماک فاکرمه

ع ۱۱

أُولَٰئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ وَمَا لَهُمْ مِنْ نَاصِرِينَ ۝ من در من ناصرین زائده است در اسم ما نافیه لهم عذاب خبر است مقدم شده و این جمله عطف است بر جملهٔ سابقه و جملهٔ سابقه یعنی اولئک لهم تاکید است مر عدم قبول فدا انهم ازین جهت مفصول آمده ناصرین جمع قلت است ایراد جمع قلت دال برین است که ایشان را از ناصران عدد قلیل نیز نباشد تا تواند بود که جمله و ما لهم من ناصرین تکمیل باشد یعنی نیست این طایفه ای که مر ایشان راست عذاب دردناک یعنی عذابی با بیم و باک و نیستند مر ایشان را یاری دهندگان و بدانکه در حق ایشان اول نفی قبول فدیه کرد و بعده نفی قبول صرف مال بر وجه فدیه یا غیر فدیه در بیان آورد و بعده نفی یاری دهندگان و شفاعت کنندگان که ذکر گذشت و بهمه ها خلاص

الجزو ۴

لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّىٰ تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ ط ۵

این جمله معترضه است چنانچه ذکر آن پیشتر خواهد آمد معنی اینست نیابید نیکی و نیکوکاری را تا آنکه نفقه کنید بعضی از چیزهایی که آن را دوست میدارید یعنی تا یافتن نیکی و نیکوکاری منتهی شود با نفاق آنچه محبوب شما بود و درین آیت دلیل است که محبت دنیا از جهت انفاق در راه خداوند مذموم نباشد محبت دنیا برای استیفاء هوا مذموم بود و حب الدنیا رأس کل خطیئة بهمین معنی است زیرا آنچه محبت دنیا از جهت انفاق خطا نیست چه دنیا که برای این است دنیا محض نیست ملحق بدین است و در حدیث است لا حسد الا فی اثنین رجل آتاه الله القرآن فهو یتلوه آناء اللیل والنهار فیقول لو اوتیت مثل ما اوتی لفعلت مثل ما فعل و رجل آتاه الله المال فهو ینفقه آناء اللیل والنهار فیقول لو اعطیت مثل ما اعطی لفعلت مثل ما فعل یعنی آرزو روا نیست مگر در دو چیز مردی که داده است خدای او را پس او میخواند و پس روی میکند آنرا در ساعات شب و روز پس کسی که گوید اگر داده شدمی مثل آنچه این مرد داده شده است هر آئینه کردمی مثل آنچه این کرده است و مردی که داده است خدای او را مال و او خرج میکند آنرا در رضای خدا در ساعات شب و روز پس کسی گوید اگر داده شدمی مثل آنچه او داده شده است هر آئینه کردمی آنچه او کرده است بحدیث مذکور حصر مطلب ثابت شده آرزو روا نیست مگر در محض دین که در تلاوت قرآن و پس روی کردن آنست یا در دنیا که وسیلت دین است و آن مالیست که در کار دین صرف شود و بجز این محض دنیاست که مصروف در هوا گردد بیاک سنج آن صاحب دولتی که دولت دنیا یابد توفیق تصرف کردن آن در رضای خدا بسوی دولت آخرت گشته باید نعم المال الصالح للرجل الصالح در شان او بود و ان الله یحب العبد الغنی التقی الخفی مدیح او شود و ما اموالکم ولا اولادکم بالتی تقربکم عندنا زلفی الا من آمن و عمل صالحا فاولئک لهم جزاء الضعف بما عملوا ثمرهٔ جزای کار او گردند بیت غنی بجود دهد مبرت چو خویش را آراسته زبهر

عمل که بیارد جزا دو تا دارد و روایت کرده اند چون آیه لن تنالوا البر حتی تنفقوا مما تحبون فرود آمد ابو طلحه رضی الله عنه گفت احب اموالی من زمینی ست که آنرا بیرحا میخوانیم وقف کنم در مصارف خیر و هر جا که خواهی صرف گردانم پیغمبر صلی الله تعالی علیه وسلم فرمود بخ بخ ذاک مال رابح و انی احب ان تجعلها فی الاقربین ابو طلحه زمین مذکور بر قرابتان خویش که فقیر بودند قسمت کرد و بر جامی هیچ مبرت از ملک خویش بیرون آورد زید بن حارث رضی الله تعالی عنه اسپی داشت که آنرا بغایت خوشتر می پنداشت چون مضمون این آیه در دل کرد اسپ مذکور را پیش پیغمبر آورد و گفت یا رسول الله این اسپ را نصیب کسی گردان و هر کرا خواهی برسان پیغمبر صلی الله تعالی علیه وسلم اسامه را مستحق دید اسپ مذکور به وی بخشید امیر المومنین عمر رضی الله عنه بابو موسی اشعری نبشت که برای او کنیزکی دلبند از مسبیات بخرد و آنرا برای او بفرستد ابو موسی اشعری مضمون او را بگوش دل شنید کنیزکی که در خوبی لطیفه باشد خرید و بر امیر المومنین عمر رضی فرستاد و امیر المومنین عمر را دلبند افتاد برای خدمت خویش خوش کرد چون آیه لن تنالوا البر حتی تنفقوا مما تحبون یاد آورد کنیزکی مذکور را آزاد گردانید مالی که محبوب شده بمصرف بر رسانید وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ ○ ما شرطیه مرفوع المحل بر ابتداست آمده تنفقوا شرطست مجزوم شده من شیء بیان ما است جمله فان الله به علیم جزاء شرطست خبر مبتداست تاکید جمله از جهت ایراد آن بر سبیل کنایت است و اگر علم خدا کنایت از جزا دادن دارند تاکید جمله از جهت تقدیم انفاق که مادح بر خبر است پس دارند این جمله شرطیه تذییل ست معنی اینست و آنچه انفاق کنید شما از هر چیزی که بود و از آنچه اسم شیء برو واقع شود بدرستی خدا بدان داناست کیفیت و کمیت آن داند و جزا دهد عوض آن در دنیا و آخرت تواند كُلُّ الطَّعَامِ كَانَ حِلًّا لِبَنِي إِسْرَائِيلَ إِلَّا مَا حَرَّمَ إِسْرَائِيلُ عَلَى نَفْسِهِ مِنْ قَبْلِ أَنْ تُنَزَّلَ التَّوْرَاةُ تنزیل بتشدید و تخفیف خوانند و معنی یکی داند کل الطعام مبتداست جمله کان با اسم و خبر خویش خبر مبتداست الا ما حرم اسرائیل علی نفسه از کل الطعام مستثنی ست من قبل ان تنزل التوریة ظرفست مر حرم اسرائیل علی نفسه را چون بآیه فبظلم من الذین هادوا حرمنا علیهم طیبات احلت لهم و بصدهم عن سبیل الله کثیرا و اخذهم الربوا و قد نهوا عنه و اکلهم اموال الناس بالباطل و اعتدنا للکافرین منهم عذابا الیما بیان کرد و بیان و علی الذین هادوا حرمنا کل ذی ظفر و من البقر و الغنم حرمنا علیهم شحومهما الا ما حملت ظهورهما او الحوایا او ما اختلط بعظم ذلک جزیناهم ببغیهم و انا لصادقون در ذکر آورد و حلالهایی که بر بنی اسرائیل چنانچه جانوران ناخن دار تمام و پیه گاو و غنم پیه پشت و غیر پیه روده و غیر پیهی آمیخته با استخوان ست چنانچه دنبه و پیه پهلو و مغز استخوان محرم شده بواسطه ظلم ایشان و بسبب باز داشتن ایشان از راه خدا و گرفتن ایشان ربوا و خوردن ایشان مالها را بناحق حرمت او بر وجه عقوبت ایشان آمده ایشان منکر شدند و تکذیب پیغمبر آمدند و گفتند هر چه بر ما حرام ست مخصوص ما نیست عام ست انبیا سابقه سوی گناه ما نبوده و از آدم تا این دم حرام است پیغمبر رد وی نموده که این چیزها بر ایشان حرام نبود و دعوی کردند که این معنی در توریة آمده و عموم تحریم آن مبین شده این آیه در تکذیب ایشان نازل گشته و برجوع سوی توریة که نیز دافع

را بهره‌ور بوده است معنی آنست که کل جنس طعام غیر مردار و خون مسفوح و خوک که آن حرام قدیم است بر بنی اسرائیل حلال بود مگر آنچه اسرائیل یعنی یعقوب علیه السلام پیش از نزول توریه بر خود حرام گردانید که آن تحریم آن حرام نمود و آن چنان بود که یعقوب علیه السلام مرضی داشت که آنرا از جهت جانی می پنداشت نذر کرد که اگر من ازین جهت شفا یابم و نعمت عافیت دریابم را با آنها بر سلامم و طعامی که محبوب‌ترین اطعمه نزد یکسان او گوشت شتر و شیر آن بود آنرا بر خود حرام گردانید بحرام گردانیدن او برای حکم مطعومات مذکور بحرمت انجامید بنی اسرائیل را اگرچه حرام بود در متابعت او میکردند و ازان احتراز مینمودند جز آنکه اسرائیل بر خود حرام کرده بود دیگر محرمات اصلی که ذکر آن بالا رفته و بیان آن در گذشته همه حل داشت هیچ یکی را از مطعومات تحلیل حرام نمی پنداشت بعضی ازان که در آیه مسطور است بشومی گناه ایشان بایشان تحریم آن حرام شده در وجه عقوبت ایشان تحریم آن آمده این معنی را که منکر میشوند و بحرمت قدیم قائل میگردند دروغ محض و افترا صرف است مقصود ازین آیه تکذیب ایشان در باب حل طعام و حرمت آنست و مقصود از آیات سابقه در تثلیث و قائل شدن بالوهیت عیسی و فرزندی او و قائل شدن او در شان ابراهیم بیهودیت و نصرانیت بود و چون مقصود این آیه با آیات سابقه تکذیب ایشان است نظر در مقصود این آیت بآیات سابقه نمود هم ازین جهت فصل کرد حرف عطف نیاورد در جمله لن تنالوا البر حتی تنفقوا مما تحبون و آنچه معطوف است بر و مقرر شده است برای مدح انفاق از محبوبات و بودن آن سبب نیل بر است قُلْ فَأْتُوا بِالتَّوْرٰىةِ فَاتْلُوهَا إِنْ كُنْتُمْ صٰدِقِيْنَ ○ فأتوا بالتورية مقول قل است و فاتلوها عطف است بر فأتوا و جمله قل فأتوا مستانفه است چنانچه گویا که سامع گفت ماذا اقول حین یتلون من التورية و يتلونه الينا فقيل قل فأتوا بالتورية ای قل اذهبوا فأتوا بالتورية فاتلوها معنی آنست بگو ای محمد برو بیارید توریه و بخوانید اگر شما راست گوئید که این سخن در توریه مسطور است و این معنی دروغ مذکور است فَمَنِ افْتَرٰى عَلَى اللّٰهِ الْكَذِبَ مِنْ بَعْدِ ذٰلِكَ فَأُولٰٓئِكَ هُمُ الظّٰلِمُوْنَ ○ من موصول یا شرطیه مرفوع المحل بر ابتدا است فاولئک هم الظالمون خبر مبتدا است من بعد ذلک ظرف است فا در فمن افتری سببیه است این جمله بتقدیر فیقال یا تاویل فیکم [illegible] مسبب کلام سابق است چه آوردن توریه و تلاوت کردن آن سبب است برای گفتن این سخن و حکم کردن که چون از توریه بیارید آنرا و توریه تلاوت کنید و مدعای ایشان در توریه بیرون نیاید افترای ایشان ظاهر شود در این اثنا که فمن افتری علی الله الکذب من بعد ذلک فاولئک هم الظالمون گوئید و حکم بظالم بودن او چون سبب کرد معنی آنست پس کسانیکه بعد پیدا شدن حجت افترا کنند و بعد تحقیق گشتن حق و صدق بر وجه مکابره دروغ گویند و کذب ایشان ظاهر گردد و وقت صدق پیدا آید پس ایشان مقصور بر ظلم باشند یعنی باطل را در موضع حق آرند و تجاوز از حق و صدق کنند بوند قُلْ صَدَقَ اللّٰهُ فَاتَّبِعُوْا مِلَّةَ إِبْرٰهِيْمَ حَنِيْفًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِيْنَ ○ این جمله مستانفه است چنانچه گویا که سامع گفت ماذا اقول لهم بعد ما ظهر کذبهم و بطلان قولهم فقیل قل صدق الله فی جمیع ما اخبر

من بطلان التثلیث و بطلان القول بالوهیة عیسی و بکونه ابن الله و بکون ابراهیم یهودیا او نصرانیا و بطلان دعویهم
بان ما حرم علیهم لم یکن بظلمهم و عصیانهم بل کان حراما علی جمیع الامم یعنی شریعت نوح و آدم فاسد نیست پس ظهور صدق خدای
عز و جل و کذب شما و بطلان ملت یهودیه و نصرانیه متضمن اقرار و کذب سبب ست برای اتباع آنکه ملت ابراهیم که مسلم است
پاک ست و ملت او راست و درست ست و جمله ما کان من المشرکین تذییل ست چه هر که مسلمان پاک باشد مشرک
نبود معنی آنست که ای محمد راست گفته است خدای عز و علا در اخبار از کذب و بطلان ملت شما پس اتباع ملت کنید
و پیروی دین او ورزید در مسائل که ابراهیم مسلمان پاک بود و اشراک نداشته و جز توحید از وی مروی نبود اِنَّ
اَوَّلَ بَيْتٍ وُّضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِيْ بِبَكَّةَ مُبٰرَكًا وَّهُدًى لِّلْعٰلَمِيْنَ ۝
وضع للناس صفت بیت ست و مبارکا حال ست از ضمیری که در ظرف مستقر است که صله واقع شده و هدی للعالمین
عطف ست بر مبارکا سوال اول بیت اسم ان واقع شده و للذی ببکة خبر و بودن مسند الیه نکره و مسند معرفه در
کلام عرب نیامده است جواب ترکیب را محمول بر قلب دارند تقدیر کلام ان الذی ببکة لاول بیت وضع للناس
پندارند چنانچه صاحب مفتاح و لا یک موقف منک الوداعا محمول بر قلب داشته تقدیر و لا یک لو داع موقفا منک پنداشته
و توان بود که حمل بر قلب نکنند للذی خبر مبتدا است محذوف دارند ای ان اول بیت وضع للناس لهو البیت الذی ببکة
تا خبر او جمله واقع شود و مفرد معرفه نباشد و چون این کلام متضمن مدح خانه کعبه است کنایت ست از بودن کعبه اعظم بیوت
عبادت خدا با توجه در نماز باعتبار معنی کنائی مکنی عنه که یهود و نصاری منکر آنند و بر انکار مصر آنند رد انکار کرد و جمله موکد بنا کعبه
آورد چنانچه ان ابراهیم لاواه حلیم و انه مات فی الشتاء که کنایت ست از انی لمحزون تحقیق شده و در ان ربک یعلم انک تقوم
ادنی من ثلثی اللیل که کنایت ست از ان الله یرید ان یخفف عنک آمده و چون این جمله و جمل سابقه موافق اند در رد
اعتقاد باطله یهود و نصاری و بیان بطلان عقاید ایشان از اله دانستن عیسی و ان الله ثالث ثلثه گفتن و عیسی را ابن الله
خواندن و در طعامهای که بر ایشان حرام ست حرمت قدیم غیر مبنی بر گناهان ایشان پنداشتند و بیت المقدس را اولی
باستقبال کردن و در صلوة افضل از کعبه دانستن چون مقصود همه جمل بیان شناعت حال و بطلان مقال ایشان بود از ین جهت
جمله مذکوره موکد و مقرر جمل سابقه باشد معنی آنست بدرستی اول خانه که وضع شده است برای عبادت و ساخته شده
جای عبادت ایشان هر آئینه خانه البیت که آن ست در بکه مرادف ست مر مکه و تسمیت مکه ببکه لانها تبک اعناق الجبابرة
الا تبین بجرامها و خلاقها و جای هدی ست مر عالمیان را و بدانکه مراد از بیت مکی در حدیث ست مسجد حرام اول مسجدی
که بنا بیت مقدس بچهل سال از و متاخر آمده و بعضی گویند آدم صلوات الله علیه بعد فرود آمدن بر زمین اول خانه که
بنا کرده است همین ست و بعضی گویند خانه از یاقوت سرخ از آسمان فرود آمد از مکانیکه خانه کعبه است نصب کردند طواف گاه
آدم ساختند بعد از ان از روزی طوفان بر داشتند در آسمان چهارم بردند طواف گاه فرشتگان کردند و کعبه بجای او بنا شده

برابر او درزمین آمده چنانچه اگر از آن سوزنی بیفتد بر بام کعبه برسد و بعضی گویند اول خانه که در زمین بنا کردند کعبه بود بنا او از فرشتگان برای آدمیان که موعود بودند باشد و توانند بود که بنا او از ایشان برای خود بوده و مدعا قبله برای آدمیان باشد و بعضی گویند بعد از طوفان این خانه را اول ابراهیم علیه السلام بنا کرد و مردمان را گرد بر گرد آن برای طواف آورد و بعضی گویند اول خانه که بعد از طوفان نوح پیوست و مردمان برزیارت آن دل بستند همین است خانه مبارک است که برکت او قرار زمین است و از امیر المومنین علی کرم الله وجهه مرویست که پیش از کعبه خانها بود و کعبه از خانهائی است که برای خیر و هدی مبنی است ابراهیم آن را عمارت کرد و مردمان را بر قصد زیارت او آوردند و بعد از آن خراب گشت و مدتی بر آن گذشت قومی از جرهم که زن اسمعیل علیه السلام از ایشان بود مرمت نمودند بنا آن از ایشان روی نمود بعد از چندگاه قوم عمالقه آمدند آن بنا را خراب کردند باز عمالقه رخ آوردند بنا آن مرتب کردند باز خراب گشت و بانهدام پیوست آخر قریش بنا کرد و دل بر مجاوری نهاد و توطن در آن آورد و بعضی گویند آبی که پیش از خلقت آسمان و زمین موجود شده بود بر روی آب کفی بر شکل خانه بود و هزار سال پیش از خلقت زمین روی نمود و بعده زمین فرو گسترانیدند بعده آن خانه را در زمین بیت نخستین گردانیدند فِيْهِ اٰيٰتٌۢ بَيِّنٰتٌ مَّقَامُ اِبْرٰهِيْمَ ۚ آیات مبتدا است فیه خبر است جمله مستانفه است چنانچه کسی که سامع بود بیان اولیت و اولویت خانه مذکور بتوجه مردمان بسوی او در نماز سوال کرد صف لنا صفته برزبان آورد فیه آیات بینات بر سبیل استیناف وارد گشت جواب سوال مذکور بیان سببیت یا گویند فیه ظرف مستقر است حالی دیگر است آیات فاعل ظرف واقع شده مقام ابراهیم عطف بیان آیات آمده از جهت آنکه مشتمل است بر آیات چند و مقام ابراهیم سنگی است که در آن نقش قدم ابراهیم برآمده و آن مشتمل چند معجزه شده و نرم شدن سنگ و درآمدن قدم تا کعبها در آن نقش پا در آن و باقی ماندن آن در اعصار و دهور و عدم تغییر نقش مذکور و عدم تحول آن بمرور اعوام و دهور و توانند بود که مقام ابراهیم بدل بعض از آیات بود یا مبتدای محذوف الخبر بتقدیر مقام ابراهیم باشد و بهر دو تقدیر از باب اکتفا دارند و از قبیل حبب الی من دنیاکم ثلث الطیب والنساء و قرة عینی فی الصلوة پندارند چه در بیان اکتفا بدو چیز اکتفا کرد سوم را نیاورد و بعضی نیست در آن خانه آیات بینات است مقام ابراهیم از جمله آن آیات است وَمَنْ دَخَلَهٗ كَانَ اٰمِنًا ؕ این جمله عطف است بر فیه آیات بینات یا بر آن اول بیت وضع للناس یعنی اینست که هر که در وی درآید از آفات دنیا و عذاب آخرت ایمن باشد مسئله ملتجی متعلق برین آیت است و آن اینست قاتل آید یا جانی طریقی که مستحق کشتن باشد اگر در کعبه یا در حرم کعبه درآید نزدیک امام ابی حنیفه او را از آنجا نکشند تا آنکه آنجا باشد او را ایمن دارند و برای کشتن بزور بیرون نیارند ولیکن طعام و آب ندهند تا بمقتضای طبیعت خود بیرون رود و امان مرتفع شود و امام شافعی جانی را که در حرم درآید قیاس میکند بر جانی که بر حرم جنایت کند او را باتفاق ایمن نمیدارند و تعمیمات نصوص عقوبات درون حرام اجرا بحکم خفیه بعت برد و سایر می‌ دارد و امام شافعی امان را که در آیه مذکور است محمول بر امان از عقوبت اخروی میدارد و ابو حنیفه رضی الله تعالی عنه ملتجی را از جهت عمل باطلاق کان آمنا تا آنکه داخل حرم است ایمن میگوید و با جراء حکم عقوبت بعد بیرون آمدن از عمومات نصوص عقوبات

ف ۱ بموجب این فرموده رسول الله صلی الله علیه وسلم که دوست کرده شده از دنیای شما اول پاکیزگی جامه دوم زنان سوم تازگی چشم من در برپا کردن نماز و بعضی از طیب مراد خوشبو گرفته اند که دماغ شریف را تازه میکرد و درین صورت اگر طیب بفتح طا و کسر یای مشدده مخفف خوانده شود بمعنی پاکیزگی باشد و اگر بکسر طا و سکون یا خوانده آید بمعنی بوی خوش گردد و در هر دو معنی درست سزاوار مقام است ۱۲ مولانا سید محمد صادق علی سلمه ربه

تفسیر بحر به وَلِلّٰهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا
حج البیت بفتح حا و کسر خوانند بفتح حا مصدر و بکسر حا اسم و بعضی هر دو را مصدر حج گفته اند حج البیت مرفوع برابتدا است
لله خبر مقدم است علی الناس متعلق بظرف مستقر است یعنی لله و من استطاع الیه سبیلا بدل است از الناس بدل البعض از کل سبیلا
بمعنی بلاغا و وصولا از باب مجاز مرسل مذکور سبب است بمعنی بلاغا و وصولا از باب مجاز مرسل بذکر سبب و اراده مسبب
مفعول استطاع است الیه متعلق است بمعنی سبیلا ای وصولا و بلاغا الیه و این جمله عطف است بر جمله سابق معنی آنست
و برای خدا بر است حج خانه کعبه و قصد زیارت او بر مردمان بر کسی که تواند رسید بآن بسوی او بملک زاد و راحله و امن طریق
و نفقه عیال و اطفال و امثال آن وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللّٰهَ غَنِيٌّ عَنِ الْعٰلَمِينَ ○
این جمله عطف است بر جمله سابقه جمله فان الله غنی عن العالمین تعلیل است مر جزای محذوف را ای من کفر لم یضر الله شیئا
لان الله غنی عن العالمین در و من کفر فان الله غنی عن العالمین مقام فان الله غنی عنه بود و بجای ضمیر ذکر عالمین از جهت تعمیم
بر وجه کنایه پیش از ذکر خاص ابلغ شود لان الکنایة ابلغ من التصریح و التلویح اولی من التصریح و تواند بود که از و من کفر کفران نعمت
قدرت و استطاعت بنا گزاردن حج و بنا آوردن مناسک آن مراد دارند و ذکر کفران نعمت بلفظ کفر که در روی ابهام
معنی کفر که ضد ایمان است تغلیظ و تشدید بدین پیش ازین معنی اینست هر که حج یهود و نصاری کافر شود و شرف هست را انکار
گردد و بفرضیت حج اعتقاد نکند اعتقاد در نماز بدو روی نیارد خدای را زبان نکند و در شان او منقصی میفگند زیرا چه بدرستی
خدای غنی است از عالمیان بی نیاز است از جهانیان قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللّٰهِ
وَاللّٰهُ شَهِيدٌ عَلَىٰ مَا تَعْمَلُونَ ○ استفهام برای انکار بر وجه توبیخ است و جمله حالیه است مر تکفرون را توبیخات که گذشته و آینده هم
تشنیعات که بالا رفته همچو توبیخات سابقه را تقریرست و تناول عام همه را تاکید و تکریرست معنی اینست بگو ای محمد ای اهل کتاب
چرا کافر میشوید بآیات کتاب خدا که وارد است در یگانگی خدای و بی شبهگی عیسی و بودن تحریم طیبات باشد است گناه شما و در
نماز بخانه کعبه توجه کردن او را از فضل نبوت عبادت دانستن و تواند بود از آیات معجزات که دال است بر صدق پیغامبر
مراد شود معنی چنین بود ای اهل کتاب معجزات پیغمبر را که دال است بر صدق چرا منکر میشوید و حال آنست خدا گواه است
بدانچه شما از خبیث و اشراک و تحریف کتب و دشمنی با پیغمبر و توجه سوی غیر قبله و انکار فرضیت حج و غیر آن میکنید قُلْ
يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللّٰهِ مَنْ آمَنَ تَبْغُونَهَا عِوَجًا
وَأَنْتُمْ شُهَدَاءُ وَمَا اللّٰهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ ○ استفهام در لم تصدون برای انکار بر وجه توبیخ است و یا اهل الکتاب
تکرار ندا است برای تاکید جمله لم تصدون و بعد ذکر لم تکفرون ذکر خاص بعد عام بود یا از لم تکفرون مدلول عقلی باشد و مراد از سبیل
الله بر وجه استعاره علی مصرح دین است من موصول یا جمله یعنی من آمن مفعول است مر تصدون را تبغونها عوجا حال است یا حال است از تصدون یا
بیان او است یا تعلیل است و ضمیر تبغونها بسبیل الله است و تانیث ضمیر از جهت آنست که سبیل مونث سماعی است عوجا مفعول است

مرتبغون یا و ضمیر تبغونها تبغ مفعول ست بر طریق ایصال ای تطلبون لها عوجا و جمله وانتم شهداء حال هست و جمله وما الله بغافل عما تعملون تذییل ست معنی اینست. بگو یا محمد ای اهل کتاب از دین خدا مومنان را چرا باز میدارید و بهتان بر ایشان را از دین باز گردند چرا میگمارید گاهی خبر نابوده که موسی لا نبی بعدی گفته است میگوئید گاهی روایه کردن از توریة که شریعت موسی لا تنسخ برای شبهه انداختن ایشان میجوئید حلیه پیغمبر را که در توریة بود میگردانید گاهی آن حلیه دیگر مینمائید تا مسلمانان را بدین تلبیس از دین حق بگردانید برای راه دین خدا کژی میجوئید و آن را نسبت کژی منسوب کرده و مقصود شما آن تکذیب و حال آنکه شما گواهانید بدانچه در توریة از صحت دین اسلام مذکور هست و صدق پیغمبر صلی الله تعالی علیه وسلم مسطور شما اصحاب آگاهی و ارباب گواهی اید خلاف واقع چرا میگوئید و در راه باطل چرا می پوئید و نیست خدای عز و جل غافل از کارها شما یعنی آنچه میکنید میداند و سزای آن بشما میرساند يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنْ تُطِيعُوا فَرِيقًا مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ يَرُدُّوكُمْ بَعْدَ إِيمَانِكُمْ كَافِرِينَ ۝ ندا مر مومنان برای تنبیه ایشان است و شرطیه که بعد اوست بیان ست مر مضرت طاعت کافران ان تطیعوا شرط ست یردوکم جزای شرطست در آیه سابق اهل کتاب را بر وجه توبیخ خطاب کرد درین آیه خطاب مومنان برای تحذیر ایشان کرد و ایشان را از طاعت دشمنان باز داشت و بمنع کردن ایشان از طاعت کافران که اشارت ست سوی بطلان مذهب ایشان پرداخت پس این جا نیز متضمن تشنیع ایشان باشد موافق مقصود آیات سابقه بود هم ازین جهت فصل کرد و بغیر واو آورد معنی اینست ای مومنان اگر گروهی را از اهل کتاب اطاعت کنید و دم متابعت ایشان زنید باز گردانند ایشان شما مرتد شده بعد گرویدن یا کافر گشته بعد مومن شدن وَكَيْفَ تَكْفُرُونَ وَأَنْتُمْ تُتْلَىٰ عَلَيْكُمْ آيَاتُ اللَّهِ وَفِيكُمْ رَسُولُهُ ۗ وَمَنْ يَعْتَصِمْ بِاللَّهِ فَقَدْ هُدِيَ إِلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ ۝ ع ۱۰ استفهام برای تعجب و انکار ست و جمله وانتم تتلی علیکم حال ست فقد هدی تعلیل ست جزا محذوف ست ای ومن یعتصم بالله یفلح لانه هدی الی صراط مستقیم و جمله شرطیه یعنی ومن یعتصم بالله الی آخره عطف ست بر شرطیه سابقه یعنی ان تطیعوا تا آخر بجامع تقابل و جمله وکیف تکفرون معترضه است معنی اینست چگونه شما کافر شوید و چه نوع شما کفر ورزید و حال اینست که آیات کتاب بر شما خوانده میشود و در میان شماست رسول خدای که شما را پند میدهد و شبهات شما را دور میکند و در مواضع لغزش شما می آگاهاند و وحی خدا بشما میرساند و کسیکه بخدای پناه گیرد و بدین او چنگ زند بدرستی او سوی نجات شتابد از عذاب خلاص یابد زیرا که خدای او را سوی راه مستقیم و دین قویم راه نمونی کرده و در ایمان و ایقان آورده سوال ازان تطیعوا فریقا من الذین اوتوا الکتاب یردوکم بعد ایمانکم کافرین چنین می آید که مومنان بر تقدیر اطاعت ایشان کافران را مردود سوی کفر کردند البته کافر شوند و از وکیف تکفرون که استبعاد کفر ایشان ست و انکار کفر آید و این تا از روی ظاهر متناقض مینماید جواب وکیف تکفرون کنایت ست از کیف تطیعونهم و اطاعت در معرض تردد ست مظنه استبعاد و تبعید ست با اینکه

اگر استفهام برای توبیخ بمعنی لا ینبغی لکن یکون باشد سوال وارد نشود یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تُقَاتِهِ این جمله مستانفه است برای بیان اعتصام بدین خدا چنانستی که سامع گفت کیف نعتصم بدین الله فقیل یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله حق تقاته ای اعتصموا بالتقوی و اتقوا الله حق تقاته معنی اینست ای مومنان بترسید از خدای حق ترسیدن و بترسید حق ترسیدن در تفسیر آورده است حق تقوی آنست که طاعت کنید چنانچه بعد از آن عصیانی نباشد و ذکر کنید چنانچه بعد از آن نسیانی نبود و شکر گذارید و میل بر کفران نیارید و بعضی گفته اند حق تقوی آنست که در کار خدا ملامت کننده دامن گیر او نشود و اگر جهان مخالف بود در متابعت حق در راه فتور و تقصیر نرود و بصدق و عدل زیسته اگر چه بر نفس خویش باشد یا در حق پدر و پسر خود گفته اند چون این آیت نازل شد کار بر مسلمانان دشوار شد و عمل ایشان بعبودیت پیوست حق تقوی که توانند محافظت و شرایط آن که دانند تا آنکه آیه فاتقوا الله ما استطعتم نازل گشت حکم این آیت نسخ پیوست سوال حق تقوی اگر مقدور بود فاتقوا الله ما استطعتم ناسخ او نشود و اگر مقدور نبود در منسوخ مذکور پیش از نسخ تکلیف بما لا یطاق لازم آید و تکلیف ما لا یطاق نزد بعضی عقلا جایز نیست نزدیک بعضی عقلا جایز است لیکن واقع نشود دلیل وقوع آن باجماع منتفی است و انتفاء وقوع نسخ را منافی است جواب حق تقوی بمعنی مذکور حکم مقدور بود لیکن دشواری داشت تکلیف بما فیه حرج نمود و استطاعت که در فاتقوا الله ما استطعتم مذکور است بمعنی انتفاء حرج آمده و تکلیف بحق التقوی که در وی حرج بود باشتراط استطاعت که بمعنی انتفاء حرج است منسوخ شده سوال از ثبوت نسخ تکلیف بحق تقوی لازم می آید که قبل النسخ تکلیف بما فیه حرج واقع شده و انتفاء وقوع آن مر است پیغامبر را بآیات وما جعل علیکم فی الدین من حرج منصوص آمده جواب وما جعل علیکم فی الدین من حرج نفی منقطع است دایم نیست بر طریق ما رکب الامیر و ما کتبه الوزیر بدلیل تکلیف قیام لیالی بقوله تعالی قم اللیل الا قلیلا نصفه او انقص منه قلیلا او زد علیه که آن را آیه ان ربک یعلم انک تقوم ادنی من ثلثی اللیل و نصفه و ثلثه و طائفة من الذین معک والله یقدر اللیل والنهار علم ان لن تحصوه فتاب علیکم فاقرؤا ما تیسر من القرآن بر گرفته اند و منسوخ گفته اند و بدلیل صیام لیالی که بآیت احل لکم لیلة الصیام الرفث الی نسائکم هن لباس لکم و انتم لباس لهن علم الله انکم کنتم تختانون انفسکم فتاب علیکم و عفا عنکم فالآن باشروهن و ابتغوا ما کتب الله لکم و کلوا و اشربوا حتی یتبین لکم الخیط الابیض من الخیط الاسود من الفجر بیان حرج پیوسته و منسوخ گشته وَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنْتُمْ مُسْلِمُونَ جمله و انتم مسلمون حال است ای لا تموتن الا فی حال کونکم مسلمین و استثنا متکلم بیانی نیز بالاستثنا است ای لا تموتن کائنین علی غیر حال الاسلام جمله و لا تموتن عطف است بر اتقوا معنی اینست و جز در حالت اسلام ممیرید و مرگ در حالت کفر بر خود مپذیرید سوال نهی از فعل اختیاری باید و موت باختیار متعلق نیست نهی از آن چگونه آید جواب در فعلی که قیدی بود نهی متوجه سوی آن قید شود چنانچه در لا تات زیدا الا و انت الطمع انهی مذکور از اتیان ندارند بلکه از طمع بنیاد ندای لا تکن طامعا عند اتیانک زیدا اینجا هم از این قبیل است و معنی

ارجاء می هم برین سبیل است ای لا تکونوا علی غیر الاسلام عند موتکم جواب دیگر آنکه امر و نهی که از افعال طبایع و انفعالات است چنانچه کن کریما و لا تکن لئیما و افرح و لا تحزن و ابک و لا تضحک بود متعلق بارتکاب اسباب آن که اختیاری ست شود ف اعتصموا بحبل الله جمیعا ولا تفرقوا عطف ست بر واتقوا الله و لا تفرقوا عطف ست بر واعتصموا حبل در لغت رسن هست و آن استعارت از دین یا قرآن یا عهد و پیمان چه دین و کتاب و عهد سبب رضای خدا که مقصود اصلی ست رسانند چنانچه رسن کسی بدو آویزد از فرود بالا برد یا از بالا فرود آرد بدین وجه برسن میماند معنی آنست بدین خدای را یا بکتاب او که قرآن ست یا او همه چنگ در زنید و متفرق مشوید و فرقه فرقه مگردید واذکروا نعمت الله علیکم اذ کنتم اعداء فالف بین قلوبکم فاصبحتم بنعمته اخوانا ج واذکروا عطف ست بر ولا تفرقوا علیکم حال ست از نعمة الله ای اذکروا النعمة کائنة علیکم اذ کنتم ظرف ست مر ظرف مستقر یعنی علیکم متضمن ست مر تقلیل را فاصبحتم بمعنی صرتم ست ضمیر خطاب اسم اوست اخوانا خبر اوست ای اصبحتم بسبب نعم التالیف اخوانا روایت کرده اند که اوس و خزرج دو برادر مادری و پدری بودند هر دو صاحبان جاه و دستگاه شدند میان ایشان بسببی عداوت حاصل گشت که بدان عداوت هر یکی بمحاربه پیوستند و آن عداوت و محاربه میان ایشان صد و بیست سال و بعضی گویند صد و شصت سال بود تا آنکه پیغمبر صلی الله تعالی علیه وسلم هجرت کرد و در مدینه نزول فرمود ایشان را دعوت سوی اسلام کرد هر دو را بشرف اسلام آورد هر دو فریق بشرف اسلام مشرف شدند و میان خویش عهد موافقت بستند اخوت اسلام میان ایشان جامع شد و کار ایشان بمحبت پیوست کینهها و ضغینهها که میان ایشان بود بصحبت و الفت بدل گشت تا روزی بعد اسلام نیز میان ایشان محاربه افتاد و میان یکدیگر مقاتله نزدند و آنچنان بود که پیغمبر را صلی الله تعالی علیه وسلم حماری یعفور نام بود و او با منافقان صورت دشمنی نمودی و چون او بحکم معجزه پیغامبر منافقان را شناختی هر جا که منافقی دیدی نزدیک او شدی بول انداختی تا روزی عبد الله بن ابی سلول او منی در لافگاه خویش نشسته بود حمار مذکور صورت عداوت نمود دم جانب او آورد و نزدیک او بول کرد عبد الله مذکور نگهبان او را گفت نح عنا هذا الحمار فانه یوذینا یعنی حمار را از ما دور دار یا از ایذا او نگهدار سعد بن معاذ خزرجی که از مخلصان پیغامبر صلی الله تعالی علیه وسلم در صورت غضب گرد بغضب گفت یا لعین الحمار رسول الله صلی الله علیه وسلم تقول فذاک یعنی ای ملعون این سخن در شان حمار پیغمبر میگوئی زاهانت حمار او میجوئی یکدیگر در گرفتند و سفیهه شدند و در مقالت افتادند اوسیان گفتند شرف و عظمت ما راست چه خزیمه ذو الشهادتین و حنظله که غسل داده فرشتگان است و سعد بن معاذ از ماست خزرجیان گفتند شرف ما راست و عظمت ما را بود که چهار کس که قرآن را تمام یاد کرده اند در زمان خود بلکه بحفظ کلام الله سرافراز گردیده اند یعنی ابی بن کعب و سعد بن عباده و زید بن ثابت و عبید بن خدیبه ازین ها ازمیان ما اند عزت و حشمت و کمال و جلال و مکانت و احترام پیش پیغامبر صلی الله تعالی علیه وسلم

که ایشان راست همه صید ایشانند و اوسیان گفتند اگر اسلام نیامدی و دولت پیغمبر علیه السلام حاصل نشدی ما شما را بکشتیم و فرزندان شما را بنده ساختیم و زنان شما را بغیر مهر می یافتیم خزرجیان گفتند میان ما و شما عداوت در زمان طویل بوده و اسلام نیز هنگام به مدینه روی نموده و ما با شما نکاح [illegible] شما را هیز دیم در خانها شما در می آمدیم اگر این کار میتوانستید چرا نکردید و دعوی خویش را پیش نیاوردید همه میدانند که این سخن محض لاف ست و این کلام عین گزاف ست ایشان این گفتار بسیار بر زبان راندند و هر وقت آن یکدیگر را اشعار خواندند سخن زیادت شد یکدیگر را دشنام افتادند و زبان بشتیمه کشادند بعد از آن کار بجنابیه تعال کشید تا آنکه بجد قتال رسید اوسیان یا آل اوس گفتند خزرجیان یا آل خزرج ندا کردند فرقه سلاح بر داشتند و جلبی را معرکه ساختند پیغامبر صلی الله تعالی علیه وسلم شنید با جماعتی از انصار رسید آمدن پیغمبر ایشان را دشوار آمد هیبت پیغمبر در دل ایشان در آمد پیغامبر صلعم میان ایشان بر شتری سوار استاده بخواندن یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله حق تقاته الآیة زبان کشاد از محاربه باز ماندند بر حکم امر پیغمبر دل بر صلح و آشتی نهادند پیغامبر صلی الله تعالی علیه وسلم در خواندن آیت مذکور ایشان را بر تقوی و اعتصام بدین خدا آورد و نهی از تفرق و اختلاف کرد و از محاربه و مقاتله که در ایام جاهلیت داشتند بمودت مبنی بر اخوت اسلام تالیف [illegible] الفت یافتند یا دولت و بیرون آوردن ایشان از کفر بعطا ایمان و نعمت اسلام میسر گردانید گفت اذکروا نعمة الله علیکم یعنی اندیشه یاد کنید نعمت خدای را که بر شما ست و رحمتیکه بر شما ست چون شما در جاهلیت دشمنان بودید و یکدیگر آثار عداوت مینمودید پس خدای میان دلهای شما الفت داد و در خاطر شما یکدیگر بمودت ایمان و اخوت اسلام دوستی نهاد تا بمودت ایمان و اخوت اسلام میان خویش میثاق محبت محکم بستید و بنای مودت استوار کردید پس یکدیگر بسبب نعمت خدای که ایمان و اسلام ست برادران گشتید۔ وَكُنْتُمْ عَلٰى شَفَا حُفْرَةٍ مِّنَ النَّارِ فَاَنْقَذَكُمْ مِّنْهَا ۔ وکنتم معطوف ست بر کنتم اعداء و انقذکم معطوف ست بر کنتم علی شفا حفرة یعنی ایستاده بودید شما بر کرانه گوی از آتش پس شما را از آن گو که رهانید و بکرم خویش شما را از آن دور گردانید و از افتادن در آن نگاهداشت بمحافظت ازلی محفوظ ساخت و این تمثیل ست از باب [illegible] و وجه التمثیل حال ایشان در کفر بسبب در آمدن ست و اعطای اسلام که مسبب [illegible] از آن ست بحال کسی مانند که در کرانه گو که آتش باشد قریب آن بود که شفیق کسی او را از آن گو که دور گرداند و او را از افتادن در آتش ایمن سازد و ازین ورطه برهاند و ازین مهلکه خلاص داد كَذٰلِكَ يُبَيِّنُ اللّٰهُ لَكُمْ اٰيٰتِهٖ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُوْنَ ۝ کذلک نعت مصدر محذوف ای تبیینا مثل ذلک التبیین الذی بینه المبین یبین الله لکم آیاته مفعول ست مر یبین را لعلکم تهتدون یعنی لکی تهتدوا متعلق بیبین [illegible] آیات کتاب خویش را بیان [illegible] مضمون آن در دلهای شما امید که تا شما راه یابید [illegible] از آن و انچه [illegible] تا شما را هدایت [illegible] و از آن هدایت [illegible] روی نگردانید

وَلْتَكُنْ مِّنْكُمْ اُمَّةٌ يَّدْعُوْنَ اِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُوْنَ بِالْمَعْرُوْفِ
وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ ط ولتکن عطف ست بر امر سابقه و من برای تبعیض ست و یدعون وانچه عطف
بر وست صفت ست مر امت را معنی اینست و کوباشند از جمله شما گروهی که سوی خیرات دعوت کنند و بهر است
در دل افگنند و لفرایض و واجبات امر شوند و بر کارهای پسندیده بیارند و از منهیات و منکرات و از کارهای ناشایسته
باز دارند وَاُولٰٓئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُوْنَ ○ اولئک مرفوع المحل مبتدا است المفلحون خبر مبتدا است
هم ضمیر فصل ست و جمله معترضه است برای مدح داعیان خیر و مانعان از شر و امران معروف ناهیان از منکر و تواند
بود که معطوف است بر جمل سابقه بود از باب عطف اسمیه بر فعلیه باشد معنی اینست و ایشان ای محمد صلی الله تعالی
علیه و سلم هم ایشان رستگاری یابندگانند و بفوز و فلاح رسندگانند **سوال** مامور بامر معروف و نهی منکر همه
مسلمانانند و نیکخواهی یکدیگر همه مامورانند چنانچه در آیت کنتم خیر امة اخرجت للناس تامرون بالمعروف و تنهون
عن المنکر در خطاب همه مومنان آمده و الآمرون بالمعروف و الناهون عن المنکر همه مسلمانان را متناول شده
و من تبعیض ثابت شود که امر و نهی مخصوص در حق بعض بود و توفیق بچه باشد تلفیق بچه حاصل شود **جواب**
امر معروف و نهی منکر از فرض کفایت ست که واجب بر کل شود و باداء بعض از کل ساقط گردد چون امر معروف
و نهی منکر باعتبار وجوب در حق کل بود و باعتبار ادا در حق بعضی باشد میان دلائل مخالفت نیاید توفیق روی نماید
جواب دیگر آنکه امر معروف و نهی منکر واجب بر کسانی ست که مشاهده فعل کنند و حکم آن دانند محل قابل القبول
کنند و امر و نهی کردن توانند چون امر معروف مخصوص بمشاهده کنندگان عالم و قادر باشد و ایشان بعض مکلفانند مامور
بوده کل قادران که بعض مکلفانند باشند و آیة کنتم خیر امة اخرجت للناس تامرون بالمعروف و تنهون عن المنکر از باب
خطاب کل بفعل بعض دارند بر طریق ایتها العیر انکم لسارقون پندارند و بدانکه امر بتقوی و اعتصام بقرآن و دین جمله
حکمت بدنی ست و بیان علم اخلاق ست یعنی علم اصلاح نفس ست و آن لازم بر هر یکی بایقان ست و امر معروف
و نهی منکر از جمله حکمت بدنی ست و آن مخصوص بعلما و امرا ست یعنی کسانیکه دانند و توانند بر وجهی که باید و شاید
دین حق را بخلق رسانند آیة قوا انفسکم و اهلیکم نارا و حدیث ابدا بنفسک ثم بمن تعول و حدیث کلکم راع و کلکم
مسئول عن رعیته اشارت سوی هر دو علم مذکور ست و قوانین هر دو علم در کتب اخلاق و علم سیاست مسطور ست
و با هر دو علم مذکور را هر چه ایجاز و اختصار در تحفه ابراهیم شاهی باز دیده ام و آیین در فوائد و غرر شود هر دو علم در سلک
انتظام کشیده ام فان رغبت فعلیک بهما و در حدیث کسی را که امر معروف و نهی منکر بمبالغت کند در مدیح او صفته
خیر الناس الآمرون بالمعروف و الناهون عن المنکر گفته و آمده است در اثر افضل الجهاد الامر بالمعروف و النهی عن
المنکر امر معروف انواع ست امر بفریضه فریضه است چنانچه امر بپنجوقته نماز و روزه ماه رمضان و امر بواجب واجب ست

چون امر باضحیه و صلوة عید بر قول کسی که واجب گوید و جبران وامر بسنت سنت ست چون امر بجماعت و سنن رواتب
وامر مستحب مستحب ست چون امر بتعجیل افطار و تعجیل مغرب ونهی از منکر محرم چون نهی از زنا و شرب خمر فرض بود ونهی از
مکروه تحریمه که بحرام قطعی نیست چون نهی از نماز در خانه که دران خانه جانب قبله دیوار استاده یا جیبا صور بنهاده و نهی الادراج
واجب باشد صاحب کشاف امر معروف را دو قسم یعنی واجب و مستحب گفته فرض و واجب را در واجب مندرج داشته
وامر سنت و مستحب در مندوب داخل پنداشته ونهی از منکر یک قسم آورده ترک فرض را که حرام ست و ترک مکروه
تحریمه را که واجب ست واجب نام کرده و مکروه تنزیهیه منکر نبود تا نهی از وی نهی از منکر باشد و در کتب اهل علم آورده است
که امر معروف مختص بولاة نبود بلکه هر مسلمانی مامور بامر معروف ونهی از منکر باشد چنانچه آیه کنتم خیر امة اخرجت للناس
تامرون بالمعروف وتنهون عن المنکر بران ناطق و حدیث من رای منکم منکرا فلیغیره بیده فان لم یستطع فبلسانه و
ان لم یستطع فبقلبه وذلک اضعف الایمان بآن موافق ست یعنی هر که عالم و قادر ست بر باز داشتن از منکر او را لازم است
که باز دارد و امر بمعروف ونهی از منکر که بدان مامور ست بجا آرد در تفسیر حکایتی آورده که زاهدی در خانهٔ پادشاهی آمد
و در وی بر و آورد و از منکراتی دید نهی کرد همه آلات لهو که در مجلس او یافت بر وجه حسبت بشکستن او شتافت پادشاه گفت ترا
بمهمه حسبت که داده است گفت کسی که تاج سلطنت بر سر تو نهاده است پادشاه گفت من تاج و تخت از خلیفهٔ عهد و زمان یافته ام
و این مرتبه تفویض او دریافته ام زاهد جواب داد مرا این مهم پروردگار خلیفه داده است که ابواب علم و عمل بر من گشاده است پادشاه
گفت در تو استعداد حسبت دیدم ترا محتسب سمرقند گردانیدم زاهد گفت من خود را از شغل تو معزول کردم و عهده مذکور بتو سپردم
که عهدهٔ تو در معرض عزل ست و عهده که مرا خدای داده محض فضل ست خدای فضل خویش باز نخواهد گرفت و عهدهٔ الهی
معزول نخواهد پذیرفت پادشاه گفت از من حاجتی بخواه تا برآرم و حق کلمات تو بجا آرم زاهد گفت حاجت من
آنست که مرا از دوزخ نجات دهد و رضوان خازن بهشت مرا در سایهٔ جنان آسوده سازد پادشاه گفت این وظیفه
من نیست ولا تحت من نباشد زاهد گفت خدای حوایج مرا میداند و برآوردن آن بفضل عمیم خویش میتواند پادشاه چون
کمال او را مشاهده کرد و ادا مراسم اعتقاد پیش آورد چون عمل او برای خدا دید با جلال و احترام باز گردانید زاهد مذکور
دو بیت انشا کرد شعر شیئان لم یوتهما مسلم * الا توفی الاجر بالمحشر * الامر بالمعروف والنهی عن * جمیع ما یوتی
من المنکر سوال چون امر معروف وظیفه همه باشد فرق میان محتسب و غیر محتسب چه بود جواب محتسب که
پادشاه تفویض احتساب کرده و او را از جهت خویش برای این عمل متعلق گردانیده و او را این کار چون نماز و روزه فرض عین شده
وغیر او را بر وجه فرض کفایت است و نیز غیر محتسب را نزدیک بعضی ولایت امر معروف بلسان بود ولایت امر معروف بید نباشد یعنی امر بزبان
تواند کرد و کسی را بر تقصیر او تعزیر بحبس نتواند کرد بلکه تعزیر کردن او منکر بود محتسب را ولایت باشد که او را از جهت این
تقصیر کنند و بعضی گفته اند که غیر محتسب را در اثنا ارتکاب منکر وقت مشاهده فعل اگر قادر باشد ولایت تعزیر بود

[illegible]

و عمل او بعموم قول پیغامبر صلی الله علیه و سلم من رای منکم منکرا فلیغیره بیده باشد بعد از فراغ از فعل او را ولایت تعزیر نیست و حسبت را ولایت مطلقا نیست و باید دانست که در حسبت نقد آورده کسیکه مشاهده منکر میکند اگر بداند که مرتکب منکر امر او را قبول خواهد کرد و تعدی در شتم و ضرب و قتل پیش نخواهد آمد امر کردن واجب آید و باز ماندن نشاید و اگر بداند که مامور او را در ضرب و شتم نخواهد آورد لیکن امر او را اطاعت نخواهد کرد امر واجب نشود و در امر و ترک امر مخیر شود لیکن افضل آن باشد که امر کند و اگر بداند که نخواهد شنید و کار او را بقذف و دشنام خواهد کشید افضل آن باشد که امر نکند و خود را در معرض قذف و دشنام نیفگند و اگر اکبر رای او نیست که اگر امر معروف خواهد کرد مامور او را در معرض قتل خواهد آورد و یا خواهد کشت از جهت خوف کشتن مرخص باشد لیکن امر کردن و اختیار کشته شدن افضل بود زیرا که مرگ شهیدی حیات جاودانی میگردد و فوت قتل را منفعت حیات جاودانی معارض نشود **سوال** اگر مردی در صف قتال در می آید و بر کافران حمله نماید اگر بداند که ایشان را زیانی رسانیدن تواند روا باشد که در آید و در شهادت و سعادت بر خود گشاید و اگر بداند کافران را بدر آمدن او هیچ مضرتی نخواهد رسید و کار او بقتل و هلاک خواهد کشید حمله کردن او محمول بر تهور و نادانی بود و در چنین جان دادن او را ثواب شهادت حاصل نشود و در امر معروف اگر بداند که امر معروف هیچ نفع نخواهد کرد او کشته خواهد شد افضل آنست که امر کند اگر کشته شود شهید باشد میان دو صورت مذکور فرق چیست و صحت آن بر چه وجه مبنی ست **جواب** قیاس همین بود که حکم هر دو مسئله یکسان باشد و حکم در هر دو صورت برابر بود لیکن ناروائی حمله مذکوره از جهت آنست که این کار مسلمانان را در دین زیان است چه شهید شدن مسلمانان تقویت کافران است و در صورت امر معروف در کشته شدن او هیچ زیان در دین نخواهد بود بلکه در دین رونق خواهد افزود و در باختن جان که برای رونق دین بود موجب نیل درجه شهادت شود **سوال** میان دعوت سوی خیر و میان امر معروف فرق چیست و افتراق چه بر چه مبنی ست **جواب** دعوت سوی خیر بیان خیر بود و اصحاب سعادت را بمحض دعوت سعادت مشاهده است که دل بر خیر نهند صاحب خیر شوند و اگر بعد دعوت در تحصیل خیر راغب نشوند محتاج بامر و نهی نگردد چنانچه کفار را که دعوت اسلام نرسیده باشد اول دعوت سوی اسلام کنند بعد از آن سوی ذمه بعد از آن قتال که امر معروف است بجا آرند هم چنین بنا کردن مسجد و تاذین و ثبوت دعوت سوی نماز است اگر بدعوت سامع نشنود امر معروف متوجه گردد **وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ تَفَرَّقُوا وَاخْتَلَفُوا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ** الخ این جمله با معطوفات خویش جمله نهیه است بر اشارات سابقه بمعنی ایستید و مباشید در اختلاف در دین همچو کسانیکه متفرق گشتند و فرقه فرقه شدند و در دین اختلاف کردند یهود و نصاری شدند از بعد آنکه آمد ایشان را آیات ظاهره و معجزات متظاهره که موجب همراهیان در دین و موافقت در یقین چه یهود متفق شدند در انکار نصاری را و منکر شدند رسالت عیسی را و نصاری با یهود مخالفت ورزیدند رسالت موسی را منکر گشتند و هر دو فریق با امت محمد مخالف شدند انکار رسالت محمد صلی الله تعالی علیه و سلم کردند بهمین اختلاف در دین کافر

شده‌اند و از بقیه دین اسلام بیرون آمده‌اند و اختلاف در دین غیر اختلاف در اعمال بود چنانچه میان مجتهدان سلف واقع شد
که در باب آن پیغامبر صلی الله تعالی علیه وسلم اختلاف امتی رحمة گفته و در صدد مذهب ایشان نیفتد که ایشان همه در
اصل دین اختلاف نه ورزند بر دین اسلام متفق اند اختلاف در بعض اعمال است که آن اختلاف در اصل دین نیست و
أُولَٰئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ يَوْمَ تَبْيَضُّ وُجُوهٌ وَتَسْوَدُّ وُجُوهٌ یوم ظرف ست منصوب
بلهم و لهم ظرف مستقر ست خبر اولئک واقع شده و عذاب عظیم فاعل او آمده یا متعلق بمحذوف که بمعنی ثابت ست چون اسلام که معنی
تسلیم بود یا متعلق بعظیم یا بمستقر که باذکر محذوف باشد بذکر عذاب عظیم که واقع در روز قیامت خواهد بود تخصیص بود ذکر قیامت ساری نمود
باذکر یوم تبیض وجوه وتسود وجوه و چند کلمه دیگر ذکر قیامت کرد و جزا و سزا در بیان آورد و تواند بود که عذاب عظیم مبتدا باشد لهم
خبر مقدم او بود و جمله اسمیه خبر اولئک باشد و جمله اولئک لهم عذاب عظیم عطف ست بر تفرقوا یا معترضه است برای تهدید والحاق وعید بمعنی ثابت
مر ایشان کاین ست مر ایشان را عذابی عظیم و عقابی فخیم در آن روز که بعضی رویها یعنی رویهای مومنان سپید شود و بعضی
رویها یعنی رویهای کافران سیاه گردد و بعضی گفته اند این حال در آن وقت باشد که خلایق را بسوی سجده خوانند مسلمانان
سجده کنند کافران پشتهای ایشان چون تخته‌ها گردد و سجده کردن نتوانند و چون سر آوردن سر از سجده رویهای مسلمانان بتابش
انوار نورانی شود کافران روی ایشان را تابان ببینند از غایت اندوه رویهای ایشان سیاه گردد و بعضی گفته اند این
حال در هنگام خواندن نامه‌ها واقع شود کافر چون نامه خویش بخوانند و بر جرم و توجه عذاب ابد دانند آتش حزن در تاب شود
روی او سیاه گردد و مسلمان در نامه ایشان ایمان یابد و بشارت نعیم الابد یابد متطهر و مستبشر شود و از خوشی بهجت مسرت
او روشن گردد و بعضی گفته اند چون مومنان کافران همین صفت شوند و افتراق میان فریقین فارق بود و در حدیث آمده
یحشر المومنین یوم القیمة وجوههم مثل القمر لیلة البدر و یحشر الکافر و وجوهه اسود مظلم و بعضی گویند این حال نزدیک وزن اعمال
پیدا آید و بعضی گویند این حال افتراق و تغیر در هنگام فراق فریق فی الجنة و فریق فی السعیر روی نماید چه این وقت هنگام
ایقان بفوت ملک ابدی ست و استیقان توجه ملک سرمدی ست و وقت آمد که همه از هیبت آن بگداز نزدیک
باشند که از تابش اندوه آن رنگهای ایشان بگردانند و سیاه سازند تا پیدا شود بعض ذلک و ابیض وجوه بعضها
و حکمت در افتراق الوان امتیاز مجرمان ست از محسنان چنانچه گفت یعرف المجرمون بسیماهم و چون خطاب امتازوا
الیوم ایها المجرمون صادر شود فرشتگان در آیند در جدا کردن مشرکان باشند همین علامت مومنان را از مجرمان
شناسند فَأَمَّا الَّذِينَ اسْوَدَّتْ وُجُوهُهُمْ أَكَفَرْتُمْ بَعْدَ إِيمَانِكُمْ این ماضی بمعنی
مستقبل ست و مستقبل را بتعیین الوقوع التعبیر بماضی کنند چنانچه ونفخ فی الصور آمده و فزع من فی السموات تحقیق همزه استفهام
در اکفرتم تقدیرا فیقال لهم برای انکار بر وجه توبیخ ست ای لم یکن ینبغی لکم ان تکفروا یعنی نبایستی که کافر شدن و نشایستی
کفر ورزیدن و جمله استفهامیه مقول یقال محذوف ست ای فیقال لهم اکفرتم و جمله خبر مبتدا است جواب اما

واما برای تفصیل یا اجمالست بعد ایمانکم ظرف است فرا کفرتم **سوال** تقیید بظرف مذکور مقتضی آنست که کفر مسئول که
موجب توبیخ است بیان وجوه است مقید بمرتدان بود و استحقاق توبیخ و اسوداد وجوه مطلق هر کافران را نباشد و چنین
نیست بلکه سیاهی روی در حق کافران است هم در کافران اصلی هست و هم در مرتدان هست قال الله تعالی و یوم القیامة
تری الذین کذبوا علی الله وجوههم مسودة چون سیاه شدن روی کافران بر اطلاق بود تقیید آن بقید بعد ایمانکم بچه معنی
باشد **جواب** بعضی اهل تفسیر این آیه را وارد در شان بنی قریظه و بنی النضیر که با پیغمبر بعد ایمان عهد شکستند و مرتد
گشتند دارند و وجه اکفرتم بعد ایمانکم متضمن تقیید و ترتیب در سبب دانسته اصول فقه تقیید و اطلاق در سبب چون ازوا عن کل حسب
و عهد وا دوا عن کل حر و عبد من المسلمین منافقی پندارند و بعضی مطلق وارد در حق کفار دارند و از ایمان مذکور ایمان روز میثاق
و بعضی حمل بر عهدنامه و معاونت کنند یعنی بعد ظهور دلائل یا آنکه دانند اما متضمن معنی شرط ست و این شرطیه باشرطیه که معطوف
بروشده تفصیل اجمالی ست که در یوم تبیض وجوه و تسود وجوه بود آمده **معنی** اینست پس هر چه باشد آنانکه سیاه شده
بسیاهی کفر رویهای ایشان پس مر ایشان را گفته آید بعد ایمان خویش یعنی ایمان بتکلیف و ابتلا یا ایمان روز قالوا بلی کافر
شده ید یا گویند ابعد ظهور دلائل ایمان دبراهین یا یقان کفر ورزیدید نشایستی که کافر شوید و نبایستی که کفر ورزند **فَذُوقُوا
الْعَذَابَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ** فا سببیه است و با نیز سببیه است **معنی** اینست چون کافر شدید
پس عذاب را بسبب کفر خویش بچشید عذاب را بمطعومی ناخوش آینده تشبیه کرد و چشیدن که از لوازم مطعوم است بر سبیل تخییل
آورد **سوال** چشیدن عذاب بمعنی ادراک بود و بالاثبات عذاب عظیم کرده جمع میان دو کلام بچه وجه باشد **جواب** شک
نیست که کفار از جهت کفر ایشان که جریمه عظیم ست عقاب شدید و عذاب عظیم بود و استعمال چشیدن که بمعنی ادراک ست
از جهت قلاعت ذنب ایشان ست که فظاعت ذنب ایشان بمثابه ایست که عذابی عظیم بر نسبت آن قلیل نماید و در ادراک
بمنزله چشیدن آید **سوال** فا و با هر دو برای دلالت بر سببیت آرند تکرار اراده سببیت را بچه وجه سایغ پندارند **جواب**
تکرار از جهت تاکید در بیان سببیت کفر بود و تقویت افضا او سوی عذاب عظیم باشد و تواند بود که فا را برای ترتیب فعل دانند
و با را برای اثبات استحقاق پندارند تا سبب بود تا کید نباشد معنی چنین آید چون شما بعد ایمان کفر ورزید عذابی را که بسبب کفر
خود مستحق شده اید بچشید **وَأَمَّا الَّذِينَ ابْيَضَّتْ وُجُوهُهُمْ فَفِي رَحْمَةِ اللَّهِ**
این ماضی نیز بمعنی مستقبل آمده چنانچه در اسودت گفته شده ای و اما الذین ابیضت وجوههم ففی رحمة الله **معنی** اینست
و اما آنکسانیکه روی ها ایشان سپید شود و بنور ایمان نورانی گردد پس ایشان همین یقان که این اند در رحمت الله یعنی در نعیم
جنان و این مجاز مرسل ست از باب ذکر حال و اراده محل ست بود تواند بود که مراد از رحمت انواع نعیم ست که آثار رحمت
و کرم ست باشد و این مجاز از باب ذکر مسبب و اراده سبب بود **هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ**
این جمله تکمیل ست و هم عدم خلود را مزیل ست **معنی** اینست ایشان یعنی مومنان که رویهای ایشان سپید باشد

و نورانی بود و در بهشت جاودان باشند و در نعیم جنان همیشه مانند و درین کلام صنعت جمع و تفریق و تقسیم آمده زیرا که بیاض وجوه
مومنان و سواد وجوه کافران بعد از بعث و حشر خواهد شد بذکر آن جمیع مردمان در حشر و بعث مفهوم شده در یوم تبیض
وجوه و تسود وجوه آنگاه میان ایشان گفته در حشر و نشر پیوسته ماند و فریق بعد از جمع تفریق کرد در فاما الذین اسودت وجوههم
و اما الذین ابیضت وجوههم برای هر یکی حکمی مخالف دیگری آورد و در ذکر سواد و بیاض و رحمت و عذاب جمع میان اضداد
شده صنعت طباق حاصل آمده تِلْكَ آيٰتُ اللّٰهِ نَتْلُوْهَا عَلَيْكَ بِالْحَقِّ وَمَا اللّٰهُ يُرِيْدُ
ظُلْمًا لِّلْعٰلَمِيْنَ ۝ این جمله تذییل است متضمن جمع کردن بیان تفاصیل است جمله نتلوها علیک
صفت آیات است یا خبری دیگر است مر تلک را یا حال است از معنی اشارت و درو اسناد مجازی است ای نتلو علیک
جبرئیل بامرنا و جمله و ما الله یرید عطف است بر جمله و تلک آیات الله للعالمین مفعول است مر ظلما را لام زایده برای تقویت
عمل معنی اینست این آیاتی است فرستاده خدا تلاوت میکند آنرا بر تو جبرئیل بامر ما و نیست خدای خواهنده ظلم
بر عالمیان و جوینده ستم بر جهانیان سوال عالمین صیغه جمع است و در آمدن نفی بر جمع موجب نفی شمول باشد شمول نفی نبود
یعنی چنین آید نمیخواهد خدای ظلم را بر همه عالمیان و نمیجوید ستم را بر همه جهانیان بر طریق ارادت ظلم در حق بعضی [illegible]
خلاف حکمی که مطلوب و مقصود است مفهوم گردد جواب آری دخول نفی بر جمیع دلالت بر نفی شمول کند نه شمول
نفی مگر آنکه دلیلی مقتضی شمول نفی باشد چنانچه ان الله لا یحب الکافرین آمده و در و الله لا یحب الظالمین تحقیق شده
و این ترکیب ازین قبیل است چه همه دانند اخبار شمول نفی قیام دلیل است معنی برین است هیچ کاری لایق و [illegible]
خدای نباشد هیچ ظالمی محبوب خدا نبود مردود و از درگاه رانده و جدا اصل آنست آیات مشتمل بر عقاب و ثواب بحق و عدل است و عقاب زیادت
از استحقاق نبود و ثواب کم از استحقاق نشود تا ظلم افتد. و جور باشد هر دو از ظلم بری است و از جور عاری است وَلِلّٰهِ
ع ۸ مَا فِي السَّمٰوٰتِ وَمَا فِي الْاَرْضِ وَاِلَى اللّٰهِ تُرْجَعُ الْاُمُوْرُ ۝ جمله و الی الله
ترجع الامور عطف است بر لله ما فی السموات و ما فی الارض و جمله و لله ما فی السموات و ما فی الارض عطف است بر جمله
سابق یعنی و ما الله یرید ظلما للعالمین یا حال است معنی اینست خدا نخواهد بر جهانیان ظلم را و حال اینست که ملک اوست
و در تحت و تصرف اوست آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است هر تصرفی که در ایشان کند ظلم نباشد چه تصرف در محل آنست
یقینی است و همه کارها بسوی خدا رد کرده میشود و جمیع امور بسوی او باز گردانیده میشود و بر قراءة ترجع بصیغه معروف
معنی چنین آید همه کارها باز گردد سوی كُنْتُمْ خَيْرَ اُمَّةٍ اُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَاْمُرُوْنَ بِالْمَعْرُوْفِ
وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَتُؤْمِنُوْنَ بِاللّٰهِ ط نزول این آیه در شان ابن مسعود و معاذ بن جبل و ابی ابن کعب
و سالم مولی ابی حذیفه آمده و در معالم ایشان نازل شده روایت کرده اند که دو نفر یهودی مالک بن الصیف و وهب
بن یهودا نزد ایشان آمدند و گفتند بر طریق لاف بر ایشان که دین ما بهتر از دینی است که شما را بران [illegible]

از شما اگرچه شما مارا بهتر از خود می‌دانید بعضی گویند وارد در شان صحابهٔ پیغمبر است از مهاجران و انصار که در مدینه با پیغمبر صلی
الله تعالی علیه وسلم بودند ظاهراً و باطناً پیروی متابعت پیغمبر صلی الله تعالی علیه وسلم می‌نمودند و بودند ایشان خیر الامم [illegible]
به اصل ظاهر معنی است نیز دلالت می‌کند چنانچه پیغمبر صلی الله تعالی علیه وسلم در شان ایشان فرموده اصحابی کالنجوم بایهم اقتدیتم اهتدیتم و نیز در حدیث
آمده لو انفق احدکم مثل احد ذهبا ما ادرک مد احدهم ولا نصیفه و شیخ ایشان که شرف صحبت رسول یافتند در زمان نزول وحی
دریافتند خیر القرون قرنی برهان خیریت ایشان است و ملحوظ گشتن ایشان بالاختصاص دلیل دیگر بر اکمل است ایشان که بر زبان
[illegible] ثم الذین یلونهم ثم الذین یلونهم و بعضی گویند این آیه وارد در شان [illegible] است که [illegible] اجابت اند و در [illegible]
[illegible] مسلمانان است که بنعمت اسلام یافتند [illegible] تامرون بالمعروف و تنهون عن المنکر [illegible] باشد [illegible]
وجه است خیریت ایشان [illegible] و هیچ عاقل در خیریت این امت شک ندارد و در حدیث صحیح آمده [illegible]
[illegible] آخره و در حدیث دیگر است ان امتی فی سائر الامم کالقمر فی النجوم و نیز است خیر الانبیا خیر الامم باشد و متابع خیر
[illegible] است خیر الناس بود [illegible] در حصول انچه [illegible] لتکن منکم امة یدعون الی الخیر تا آخر بود [illegible]
[illegible] و کان [illegible] بود که ناقص [illegible] خیر امة خبر او بود [illegible]
دارند [illegible] و کان [illegible] شما [illegible] خدا [illegible]
خیریت بود [illegible] توان بود [illegible] باشد [illegible] کان [illegible] حال ایشان لکن [illegible]
و خیر امة اخرجت للناس حال مقدره بود تقدیر کلام [illegible] اگر کان خیر امة اخرجت للناس [illegible] و بعضی چنین گفته‌اند [illegible]
شما در این حال که مقدر است بودن شما بهترین امتی از امتان که بیرون آورده شده است از عدم بوجود برای نفع مردمان
[illegible] بعضی مدار داشته‌اند چنانچه در کان من الجن یعنی صار من الجن گفته‌اند خیر امة اخرجت للناس خبر گفته‌اند است
[illegible] کلام [illegible] بعد امتثال با امر [illegible] الامر بالمعروف و النهی عن المنکر و الایمان بالله خیر امة اخرجت للناس [illegible]
باشید شما بعد امتثال انچه بدان امر کرده شده اید خیر الامم گشته‌اید و جمله تامرون بالمعروف [illegible] است [illegible]
[illegible] خیر امة اخرجت للناس لانکم [illegible] امر است تامرون بالمعروف و تنهون عن المنکر و تؤمنون بالله یعنی
شما بهترین امتی که بیرون آورده شده است از عدم بسوی وجود برای نفع مردمان امر میکنید بکارهای نیک از فرائض و واجبات
و [illegible] از [illegible] از حرام و مکروه [illegible] و ایمان می‌آرید بخدای در [illegible] باشد امران و ناهیان [illegible] توانند بود
[illegible] بالله ایمان [illegible] که خدای امر کرده است بایمان آوردن بان و تصدیق و اقرار کردن آن مراد دارند
[illegible] و تقدیم [illegible] ایمان [illegible] سوال مسلم است [illegible]
[illegible] ایمان در دیگر [illegible] حصول [illegible]
تا خیر [illegible] سبب [illegible] تامرون بالمعروف و تنهون عن المنکر [illegible] بودن [illegible]

خیر الامم مذکور شده و ذکر آن بر وجه تعلیل برای پیدا آمدن او برای نفع مردمان آمده و نفع امر معروف و نهی منکر در حق دیگران از جهت آنکه موضوع است برای منفعت معروف خویش نفع و در حق دیگران محتاج سوی بیان جهتی حادثی باشد در حق مومنان باعتبار تقویت و امداد و در حق کافران تلقین و ارشاد که چون کافران محاسن ایمان او بینند متابعت او نگزینند شک نیست که منفعت او در نهی محقق است تقدیم و تاخیر بظهور اختیار مبنی است **سوال** از تامرون بالمعروف و تنهون عن المنکر که صیغه خبر است چنان می آید که امر معروف و نهی منکر از ایشان حاصل بوده از آیه و لتکن منکم امة یدعون الی الخیر و یامرون بالمعروف و ینهون عن المنکر که صیغه طلب است چنان می آید که امر معروف و نهی منکر از ایشان مطلوب باشد پس آن روایه بدین جهت تعارض می آید از روی ظاهر حجاب ازالت می باید **جواب** شبهه نیست که امر معروف و نهی منکر از ایشان در وقت طلب غیر حاصل است و بعد امتثال از بعضی حاصل میشود و تامرون بالمعروف و تنهون عن المنکر از باب اسناد فعل بعض سوی کل بود

وَلَوْ اٰمَنَ اَهْلُ الْكِتٰبِ لَكَانَ خَيْرًا لَّهُمْ مِنْهُمُ الْمُؤْمِنُوْنَ وَاَكْثَرُهُمُ الْفٰسِقُوْنَ ○

این شرطیه عطف است بر فعلیه سابقه منهم المومنون و اکثرهم الفاسقون مستانفه است جملیه است مر حال ایمان ایشان در قلت و کثرت معنی آنست اگر همه اهل کتاب ایمان می آوردند و به ابن سلام بگرویدندی ایشان را بهتر بودی چه بهتر بودی بعضی از ایشان چون عبد الله بن سلام و اصحاب او مومنان اند و بیشتر ایشان فاسقان اند هر جا که در قرآن ذکر فاسقان و ظالمان و فاجران بعد مومنان افتاده است مراد ازان کافرانند لَنْ يَّضُرُّوْكُمْ اِلَّاۤ اَذًى ؕ این جمله نیز مستانفه است چون گفت و اکثرهم الفاسقون چنانستی که کسی گوید الا الیضرونا قال لن یضروکم الا اذی هم ازین جهت لن برای تاکید نفی است معنی آنست هرگز زیان نکنند شما را کافران مگر آنکه بر زبان لافی زنند و گزافی گویند بکلمات ناپسندیده اذی شما جویند و تنکیر اذی برای نوع است یعنی نوعی از اذی که اذی زبانی است گاهی گاهی دین خود را از دین شما به برتری رسانند و گاهی شما را کمتر از خویش خوانند گاهی در شان خدا [illegible] کنند گاهی قائل بزرگ و فرزند شوند گاهی در راه تثلیث پویند ان الله ثالث ثلثة گویند گاهی ان الله فقیر و نحن اغنیاء مدعا سازند گاهی بگفتار ناپسندیده پیدا شده سفله پردازند گاهی در حق پیغمبر خدا بتشنیع پیش آیند گاهی زبان با اهانت منزلت و حط مرتبه گشایند گاهی صفات که او را که در تورات مسطور است بگردانند گاهی او را ساحر و مجنون خوانند گاهی لاف و گزاف بنا باشد از دعاوی زنند گاهی خبر نابوده لن تمسنا النار الا ایاما معدوده ذکر کنند ازین چنین لاف چه آید و ازین نوع گزاف چه گشاید دروغ را چه فروغ و اگر سخن باطل چه حاصل است

ز هر یک بگوش دلم زا استادی * که بهتر ز بیهوده گفتار است

سخن که مو تحقیق نیست اندرو هیچ چه بانگ کلاغ که نزدیک عاقلان خوار شده چو طبل بیکند آواز تهی هنری سزاوار طبل و غبار را سبزترین سزاوار است اما غیر اذی زبانی مبنی از قتل و جرحی و قلبی و اسری نتوانند کرد و بعضی منتهیا تا و تنقیص جانی نتوانند آورد و الله یعصمک من الناس کسی را خدا نگاه دارد و از دشمن چه بیم آرد و چه دهشت خوف دارد قطعه گر دشمنت

اری ست نگهبان قوی ترسیت ٭ می باش معتصم بخداوند مستعان ٭ ور زیر پای پیل سر مور کس ضعیف ٭ از دستگیری
گر پیش مانده در امان ○ وَاِنْ یُّقَاتِلُوْكُمْ یُوَلُّوْكُمُ الْاَدْبَارَ عطف است بر فعلیه سابقه بمعنی آنست
و اگر اهل کتاب با شما قتال کنند بگردانند و متوجه کنند بسوی شما پشتها خویش را یعنی بهزیمت پشت دهند اگرچه بقتال پیش
شما بشتابند و در قتال پیش شما مظفر نباشند منهزم شوند و پشت داده بروند ثُمَّ لَا یُنْصَرُوْنَ ○ ای لا ینصرهم
احد عطف بر جمله شرطیه است معطوف بر جزا نبود که اگر معطوف بر جزا بود مجزوم شود معنی اینست پس چون ایشان
در مقاتله منصور نشوند پس از آن منصور نگردند کسی ایشان را یاری نکند و هم و قدم ور الفرصت ایشان زنند تا مکافات این
هزیمت کنند و باز بجنگ پیشتر آیند چنانچه اوس و خزرج و بنی قریظه و جنگ احزاب منهزم شدند بعده هرگز قدرت
نیافتند تا آنکه بعضی چون بنی النضیر جلا گشتند و بعضی چون بنی قریظه بنهب و قتل پیوستند همه مستاصل شدند و آنانکه ماندند
پراگنده گشتند و ایراد ثم تراخی در مرتبه است که این خبر در بشارت مومنان بالاتر از خبر اول است چه هزیمتی که بعد از آن
مردم با کسی که نصرت کند و منهزم شده باز بر جنگ رو می نهند چنانستی که هزیمت نبود و شکست روی نمود لیکن هزیمتی
که بعد آن افتراق بود و منهزم شده با قوت جنگ نشود کاری عظیم و شأنی فخیم باشد و جمله لا ینصرون تکمیل است برای دفع
و هم آنکه در کلام سابق ملحوظ بود که ایشان ادبار می گردانیدند اگر گاهی بسوی جنگ شتابند نصرت یابند نفی نصرت
ایشان را بر مسلمانان بتصریح آورده و هم مذکور را دفع کرد ضُرِبَتْ عَلَیْهِمُ الذِّلَّةُ اَیْنَ مَا ثُقِفُوْٓا اِلَّا
بِحَبْلٍ مِّنَ اللّٰهِ وَحَبْلٍ مِّنَ النَّاسِ این جمله حالیه است از فاعل لن یضروکم و قد مقدر است بر طریقه جاءکم
حصرت صدورهم یا جمله مستانفه تعلیلیه است مر مضمون لا ینصرون را و در ذلة استعاره بالکنایه است تشبیه ذلت بخیمه در
احاطت و اشتمال و در اثبات ضرب که نسبت بخیمه دارد تخییل است بر طریق نطقت الحال و حبل عبارة از عهد است
از باب استعارت مصرحه با تشبیه عهد بحبل در استواری و استحکام و مراد از حبل من الله و حبل من الناس عقد
ذمه است که با ذمیان هم خدای عهد امان کرده و هم مومنان برین تقدیر از ذلة مذکوره ذلة قتل و اسر و نهب و قرار بر جزیه
شده بلام عهد که مبنی بر قتال است مراد شود چنانچه از وان یقاتلوکم یولوکم الادبار ثم لا ینصرون فهم شده و نیز در آیه
دیگر قتل و اسر تسبب ثقف و وجدان گردانیده و اقتلوهم حیث ثقفتموهم گفته و اینجا ذلت را مبنی بر ثقف یعنی وجدان
گردانیده ضربت علیهم الذلة اینما ثقفوا گفته این نیز اشارت است که از ذلت ذلة قتل مراد شود و آن بعد هزیمت میگردد
اگرچه ذلت مطلقه که مبنی بر کفر است باقی است الا بحبل من الله مستثنی مفرغ است ای ضربت علیهم الذلة اینما
ثقفوا فی جمیع الاحوال الا متمسکین بحبل من الله و بحبل من الناس ای بذمتهم کالملبس فی الاستیناف و الاتصال
بمعنی الا عطف و مقتضی مغایرت چنانچه در جاءنی زید و ابو عمرو جاءنی رجل و در این جا بتحقیق شده مراد از هر دو
یعنی حبل من الله و حبل من الناس یک معنی که ذمه است چون باشند اسبابش گسسته است که عطف نکرده

نکره بر نکره مقتضی مغایرت بود مگر آنکه دلیلی بر اتحاد قایم شود چنانچه جاءنی ابو زید و ابو عمرو و چنانکه [illegible] ثانی زید [illegible] با ابو بکر
لعمرو و درین آیه نیز دلیل قایم است که واقع ذلت قتل در حق کافران ما دام که کافر بوده در شرع همین یک چیز است که آن قتل
[illegible] است معنی آنست زده شده بر ایشان خیمه ذلت از کشتن با آنچه در حکم وست از برده کردن و بنده ساختن
این کنایت است که خواری مذکور محیط ایشان گشت و ملازمت با ایشان پیوست هر جا که یافته شوند با ایشان بود مگر که
از ایشان نگردد مگر بسبب عهدی که از خدای و از مردمان با ایشان شود و تقیید چون عهد مذکور از خدای و مردمان دریابند از قتل
و آنچه در حکم اوست از اسیر کردن و برده ساختن امان یابند تواند بود که از حبل من الله حبل من الناس اسلام مراد باشد
چون کافر مسلمان میشود عهد بسته است با خدای و عهد موافقت با مسلمانان میکند و ایشان را ولی خویش میگیرد و ولایت
ایشان بر خویش می پذیرد کما قال الله تعالی والمؤمنون والمؤمنات بعضهم اولیاء بعض برین تقدیر جمله [illegible] میگردد
و معنی چنین بود زده شده بر ایشان خیمه خواری و محیط گشت ذلت مر ایشان را هر جا که یافته باشند خواری ملازم ایشان باشد
در هر حالی که باشند مگر در حالی که ملتبس بایمان گردند و ملابس اسلام شوند و تواند بود که از حبل من الله ایمان مراد شود و از حبل
من الناس عقد ذمه چنانچه در بعضی تفاسیر آمده برین تقدیر جمله [illegible] باشد یعنی چنین بود زده شده بر ایشان
ذلت در جمیع احوال مگر در دو حال حال ایمان و حال جزیه و پیمان **وَبَآءُو بِغَضَبٍ مِّنَ اللّٰهِ**
[illegible] است این جمله عطف است بر جمله ضربت علیهم الذلة یعنی [illegible] ایشان بسوی دار آخرت با ستحقاق خشم
که کاین از خدای است [illegible] یعنی مستحق غضب خدا گشتند و مستوجب قهر او شدند **وَضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ**
الْمَسْكَنَةُ عطف است بر ضربت علیهم الذلة یعنی زده شده بر ایشان [illegible] یعنی [illegible] که این [illegible]
[illegible] اگر غنی باشند خود را فقیر نمایند و لباس فقر پوشند تا طمع در مال ایشان نشود و از ایشان مطالبه جزیه [illegible]
و بعضی گویند کنایت است از برده شدن ایشان [illegible] بیرون آمدن از [illegible] مال بود و آن کمال مسکینی و
فقر ایشان باشد که بنده [illegible] و آنکه [illegible] ملک او [illegible] **ذٰلِكَ**
بِاَنَّهُمْ كَانُوْا يَكْفُرُوْنَ بِاٰيٰتِ اللّٰهِ وَيَقْتُلُوْنَ الْاَنْبِيَآءَ بِغَيْرِ حَقٍّ
این جمله مستانفه است چنانستی که چون گفته شد وضربت علیهم الذلة و باءو بغضب من الله وضربت علیهم المسکنة [illegible]
سوال کرد که بای سبب ذلک یعنی بکدام سبب است خواری ایشان و غضب خدا و استحقاق عذاب و [illegible]
فقر و مسکنت فقیل ذلک بانهم الآیه و ذکر بغیر حق تتمیم است معنی اینست آن یعنی امور مذکوره بسبب آنست که ایشان بآیات
خدا کافر گشتند و پیغامبران را بغیر حق کشتند **سوال** قتل پیغمبرانی که گذشته اند [illegible] پیغمبری که در آن وقت بود
یعنی محمد رسول الله صلی الله تعالی علیه و سلم او را قتلی روی ننموده [illegible] یقتلون الانبیاء [illegible]
جواب این طایفه در کشتن پیغمبران [illegible] بعضی را کشته اند [illegible] محمد صلی الله تعالی علیه و سلم [illegible]

کشتن او دیگر و ند پس ایشان هنوز در کار کشتن حق اند از کشتن پیغمبران فارغ نشده اند این تقریر مفتاح است و بعضی دیگر گویند از انبیا اگرچه صیغهٔ جمع است اما مراد یکیست که آن محمد رسول الله صلی الله تعالی علیه و سلم است چنانکه از ملائکه در اذ قالت الملائکة یا مریم ان الله یبشرک جبرئیل مراد است و وجه آن آنست یکی را که عظیم القدر باشد به حکم رب واحد بعدل [illegible] دارند و از و بتعبیر جمع آرند و ایشان قاصد قتل پیغمبر بودند و در آلات و اسباب آن اشتغال نمودند و مقید باشد قول بغیر الحق بقتل است پس چنانستی که ایشان در کار قتل مشغول دارند و در حالت تحصیل این کار اند و قادر مطلق [illegible] من الناس [illegible] و هر باره از مثلان قتل سلامت بیرون می آرد سوال قتل انبیا ناشایسته تکه بغیر حق کار ایشان کاری بوده که بدان کار ایشان را استحقاق کشتن آید وجه ذکر بغیر حق چه بود و فائده او چه باشد جواب این را تقیید واقعی دارند [illegible] پندارند تصریح [illegible] و از جهت تصریح بشناعت حال ایشان بود و تشریح قباحت اعمال ایشان باشد ﴿ذَٰلِكَ بِمَا عَصَوا وَّكَانُوا يَعْتَدُونَ﴾ ق اگر مشار الیه دو اسم اشارت یکی باشد از عصیان و عاصی شدن به ترک ایمان و اختیار کفر مراد بود و از اعتدال تجاوز از حد و ظلم در حق پیغامبران کشتن ایشان بغیر حق خواسته شود و این آیه تکرار آیه اولی برای تاکید باشد و ذلک اشارت بر کافر گشتن و کشتن انبیا دارند این جمله را برین وجه برای بیان سبب مبتلا شدن ایشان بلا و کفر و مرتکب شدن این چنین گناه عظیم یعنی قتل انبیا بغیر حق مستانفه پندارند چنانستی که کسی سوال کرد باعث سبب وقوع فی الکفر و قتلوا الانبیاء قیل ذلک بما عصوا و کانوا یعتدون یعنی چنین باشد یعنی کافر شدن و مبتلا بکفر گشتن و آزردن پیغمبران و ارتکاب کفر ایشان بشومی آن که ایشان عاصی شدند و از حد تجاوز کردند و بشومی اصرار بر معاصی در کفر افتادند و درین آیه دلیل بود که گناهگار بشومی اصرار بر گناه و تجاوز از حد بدان در کفر افتاد ﴿لَيْسُوا سَوَاءً مِّنْ أَهْلِ الْكِتَابِ أُمَّةٌ قَائِمَةٌ يَتْلُونَ آيَاتِ اللَّهِ آنَاءَ اللَّيْلِ وَهُمْ يَسْجُدُونَ﴾ این جمله موکده است [illegible] جمله منهم المؤمنون و اکثرهم الفاسقون [illegible] یعنی اهل کتاب مومن باشند و بعضی کافر برابر شوند من اهل الکتاب [illegible] ذکر تقسیم مومنان و بیان [illegible] ایشان است و جمله یتلون آیات الله [illegible] و دیگر [illegible] مراد [illegible] یسجدون [illegible] ذکر سجده و اراده صلوة از باب ذکر جزء و اراده کل است و جمله و هم یسجدون حال است از ضمیر یتلون اهل کتاب برابر نیند بعضی از ایشان گروهی بحق قایم اند یعنی بر حق مستقیم اند آیات خدا را در ساعات شب میخوانند احکام آن را [illegible] و ایشان سجده کنندگانند یعنی نماز میگذارند و درآن قرآن میخوانند و امام زاهد یتلون آیات الله بمعنی تلاوت توریة و انجیل داشته یعنی یتلون آیات الله من التوریة و الانجیل پنداشته و این مشکل است زیرا چه مسلمانان را خواندن توریة و انجیل ممنوع است و خواندن آن در شرع [illegible] نا ستوده [illegible] پیغامبر خدا صلی الله تعالی علیه و سلم ورقی از توریة بدست امیر المومنین عمر بن خطاب دید [illegible] رضی الله عنه [illegible] لو کان موسی حیا لما وسعه الا اتباعی مگر آنکه در رد این [illegible]

بیان آنکه [illegible] پیغمبر صلی الله علیه و سلم [illegible] فعل از عمر رض [illegible]

بلکه ایشان مانع بود و نزول این آیت پیش از وقت مذکور باشد چنانچه عبدالله بن سلام از پیغمبر صلی الله تعالی علیه وسلم درخواست کرده
بود که در نماز شب توریه بخوانم و بقرآن که الفت دارم بر زبان رانم تمام علما گفته است که در دو آیة سوای اهل الکتاب آیة
قائمة در شان چهل کس از نجران سی و دو از حبشه و هشت از روم که بر دین عیسی بودند و از بشارت پیغمبر که در حق کتاب
خویش خوانده بودند دوستی پیغمبر مینمودند پیغامبر را پیش از بعث پیغامبر تصدیق کرده دل بر صدق پیغمبر آورده بودند و ایشان بر دین
مسلمانان بودند نصاری غسل جنابت نمیکردند ایشان غسل جنابت بجا می آوردند و آنچه در کتاب خویش از شریعت پیغمبر صلی
الله تعالی علیه وسلم دانسته بودند که چنین خواهد بود اتباع آن مینمودند تا آنکه پیغامبر صلی الله تعالی علیه وسلم مبعوث گشته
و علم دین نبوی بظهور پیوست تصدیق کردند و خود را بر یاری دادن پیغمبر آوردند این آیة توصیف و مدح ایشان است
دیگر ایشان را ثانی توریه و انجیل گوید عیب نبود و هیچ مشکل نبود يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَ
يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُسَارِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ
وَأُولَٰئِكَ مِنَ الصَّالِحِينَ ۝ این جمله با معطوفات خویش حال است از ضمیر یتلون ای یتلون آیات الله اناء اللیل
حال کونهم مومنین و آمرین ناهین و مسارعین یا از ضمیر یسجدون ای یسجدون مومنین بالله و الیوم الآخر [illegible] یا بدل
اشتمال است از یتلون [illegible] ایمان [illegible] احسب کشاف [illegible] ایشان [illegible]
[illegible] این آیات [illegible] آیات کتاب خدا را [illegible] حال [illegible]
قیامت [illegible] آیات [illegible] امر [illegible] یعنی [illegible]
حرام و مکروه [illegible] احکام و اقسام امر معروف و نهی منکر گذشته و بیان آن بالا رفته و [illegible]
یعنی کمال رغبت [illegible] هنگام آن دل بر تحصیل آن می بندند و کاهلی و تاخیر در آن [illegible] از فوت [illegible]
می ترسند و از محروم شدن از ثواب آن ترسان [illegible] باشند و ایشان از اهل صلاح اند و از کسانی اند که صلاح برای [illegible]
و بعضی گویند ایشان از جمله صالحان اند یعنی اصحاب محمد صلی الله تعالی علیه وسلم اند و بعضی گویند مراد از صالحان [illegible]
یعنی صالح اند برای نعیم جنان و سزاوارند برای نیل رضوان وَمَا يَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ فَلَنْ يُكْفَرُوهُ
[illegible] آن [illegible] ما [illegible] است [illegible] خیر [illegible]
[illegible] جمله [illegible] جمله سابقه شکر و کفر [illegible]
[illegible] معنی [illegible] است معنی [illegible] و آنچه ایشان
از نیکی [illegible] آن باز داشته نشوند [illegible] از ثواب دادن [illegible] کرده و اینجا [illegible]
از تقصیر آن که [illegible] است [illegible] شکر که کفر است آورده و بر قرائت خطاب از باب التفات از غیبت بسوی خطاب بود
[illegible] ذکر اعمال [illegible] ثواب باشد یعنی چنین آید [illegible] از نیکی [illegible]

آن باز داشته نشوید وَاللّٰهُ عَلِيمٌ بِالْمُتَّقِينَ ۝ این جمله تذییل ست یعنی اینست و خدای علیم ست باحوال متقیان و اعمال پرهیزگاران که چون کریم هر رنج کسی بداند رنج او را ضایع نگرداند خدای عزوجل اعمال ایشان میداند حسب احوال ایشان داودن میتواند ابواب شکوری و شاکری بر ایشان خواهد گشاد و انواع عطایا خواهد داد و ترک جزا نخواهد کرد و کار ایشان بحرمان نخواهد آورد إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَنْ تُغْنِيَ عَنْهُمْ أَمْوَالُهُمْ وَلَا أَوْلَادُهُمْ مِنَ اللّٰهِ شَيْئًا چون در آیت سابقه ذکر مؤمنان و اعمال صالحه ایشان کرد و جزاء ثواب ایشان در بیان آورد سامع منتظر بیان حال کافران گشت بدین جمله بر سبیل استیناف شان ایشان بیان پیوست و چون کافران مضمون این خبر را منکر بودند اموال و اولاد خویش را نافع میپنداشتند و نحن اکثر اموالا و اولادا میگفتند انکار ایشان را ذکر کرد و این جمله را موکد آورد و معنی اینست بدرستی کسانیکه کفر ورزیده‌اند و بخدای نگرویده‌اند هرگز نفع نکند ایشان را مالهای ایشان از عذاب خدای تعالی هیچ چیزی از نفع و نه فرزندان اموال و اولاد را از جملهٔ امور نافعه بنفی نفع در حق ایشان تخصیص کرد و ذکر اموال بر اولاد مقدم آورد زیرا که این دو چیز برای انتفاع معد اند و کفار بکثرت اموال و اولاد فخر میکنند نحن اکثر اموالا و اولادا میگویند بحصول این هر دو ابتهاج میجویند و حصول اولاد که مبنی ست بر تزوج و استیلاد و رسانیدن ایشان در درجهٔ کمال و رسیدن ایشان بمرتبهٔ نکاح رسانیدن موقوف ست بر اموال پس شاید که این دو چیز را تخصیص کنند باید که اموال را مقدم گردانند وَأُولٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ۝ این جمله تذییل ست چون اخبار بعدم نفع مال و اولاد متضمن ست مر ابعاد از کلام سابق ابعاد مفهوم شود این جمله موکد آن مفهوم بود معنی اینست و ایشان اصحاب دوزخ اند و آنجا پاینده باشند مَثَلُ مَا يُنْفِقُونَ فِي هٰذِهِ الْحَيٰوةِ الدُّنْيَا كَمَثَلِ رِيحٍ فِيهَا صِرٌّ أَصَابَتْ حَرْثَ قَوْمٍ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ فَأَهْلَكَتْهُ وَمَا ظَلَمَهُمُ اللّٰهُ وَلٰكِنْ أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ ۝ مثل مبتدا است و ما مصدریه ست ای مثل انفاقهم یا موصوله است ای مثل الذی ینفقونه یا موصوفه است ای مثل شیء ینفقونه کمثل ریح خبر مبتدا است و از ریح دو مضاف محذوف ست ای کمثل مهلک اصابة ریح و جمله فیها صر صفت ست مر ریح و صر از اضداد ست بمعنی گرمی سخت و سردی سخت آمده و هر دو معنی در کلام عرب مستعمل شده اصابت حرث قوم بمعنی دیگر ست مر ریح یا حال ست بتقدیر قد جمله ظلموا انفسهم صفت ست مر قوم را و جمله ما ظلمهم الله تذییل ست جمله ولکن انفسهم یظلمون تکمیل ست و هم این معنی را که ایشان اصلا مظلوم نه اند تذییل ست و درین آیه تشبیه انفاق کافران ست در ناچیز شدن و بی نفع گشتن بکشت ظالمان که او را باد سموم خشک گرداند یا باد دمی که در و سردی سخت بجز آن بی بر اند و جمله مثل ما ینفقون بطریق ذکر حسابیت کافران ست که از آیه سابق مفهوم شده معنی اینست حال مالی که از کافران آنجا در حیات دنیا یعنی زندگانی مجیات فانی که نزدیکتر است بدایشان از زندگانی اخروی جاودانی پیش از تحصیل ایمان که اساس عبادات است و بنای قربات ست هیچ عبادتی بی ایمان کار نیاید و ثمره هیچ قربتی بغیر او روی ننماید انفاق

و بگمان آنکه ایشان را در آخرت نافع خواهد بود و ثمرهٔ بدیشان رسیدنی خواهد شد صرف میکردند همچو حال محل اصابت بادیست که دران باد سردی ست که کشت زار ثمر مرده گرداند یا گرمی ست چون باد سموم که گیاه را بسوزاند که رسید باد مذکور کشت قومی را که ظلم کرده اند بر نفس خویش باکتساب معاصی و خود را مضرت رسانیده اند بشومت و نحوست آن باد آن که دران کشت مدتی مشقت دیده و رنج کشیده زمین شگافته و تخم انداخته آب داده دل بر بسته آن که دران کشت مدتی مشقت دیده تنقیهٔ آن نهاده مدتی منتظر ربیع بوده تا کشت مذکور بالیده موجب خوشی مزارع گشته و سبب بهجت او شده بتازگی رونق پیوسته پس آن کشت را از نفع کلی باز دارد و صاحب آن کشت را خائب و خاسر گرداند و خدای عز و جل ظلم نکرده است بر ایشان بضایع کردن مشقت و محروم گردانیدن از منفعت لیکن ایشان بوده اند که بر نفسهای خویش ظلم میکردند و ببدکرداری و گناهکاری و کفر و عصیان شومت و نحوست بر خود می آوردند آن حال ایشان را بشومت گناهان روی مینمود و هلاک و احراق کشت ایشان بغیر استحقاق ایشان نبود یٰۤاَیُّهَا الَّذِیۡنَ اٰمَنُوۡا لَا تَتَّخِذُوۡا بِطَانَةً مِّنۡ دُوۡنِكُمۡ لَا یَاۡلُوۡنَكُمۡ خَبَالًا ط این آیت وارد ست در شأن بعضی مؤمنان که با بعضی منافقان و جهودان و ترسایان دوستی داشتند و ایشان را دوستان و مخلصان خویش می پنداشتند و بر ایشان بدوستی میرفتند و اسرار خویش میگفتند بدین سبب بعضی اسرار مؤمنان بکافران میرسید کشف اسرار افتند و فساد میکشید این آیه در نهی ایشان نازل گشت و این نظم در حق ایشان بورود پیوست خبالا مفعول دوم است مر لا یالونکم را بتضمین معنی منع ای لا یمنعونکم فسادا و اگر در لا یالونکم تضمین معنی منع نکنند خبالا مفعول نبود و تمیز یا ظرف دانستن آن مشکل نیست زیرا که بر تقدیر تضمین معنی منع خبالا مفعول دوم ست تمیز و ظرف نیست پس تمیز و ظرف بودن او بنا شد مگر بتقدیر عدم تضمین از جهت آنکه الا بمعنی قصر فیه لازم ست تعدیه بسوی کم که مفعول اول ست درست نیاید مگر آنکه [illegible] تضمین مفعول دوم محذوف دارند یعنی لا یمنعونکم جهدا [illegible] فسادا یا تمیز یعنی لا یمنعونکم [illegible] خبالا [illegible] یا ظرف یعنی [illegible] فی الخبال چنانکه گویند تصحیح وجه تمیز و ظرف در خبالا بدین طریق جو بینند و جمله یا ایها الذین آمنوا لا تتخذوا [illegible] من دونکم است برای تنبیه مؤمنان بنهی ایشان از بطانت کافران و جمله لا یالونکم معلله است [illegible] مؤمنان [illegible] یعنی صاحب راز [illegible] سر از غیر اهل دین خویش یعنی [illegible] از شما فساد را باز نمیدارند هر فسادی که در وسع امکان و طاقت ایشان ست بر شما بیکبار رها ایشان را دوست مسازید و سر خویش در گوش با ایشان مگویید زیرا که ایشان در ره فساد می پویند و تباهی کار شما میجویند این جنس کسان لایق همدستی نباشند و مراد از کشف اسرار شنیدند وَدُّوۡا مَا عَنِتُّمۡ ۚ قَدۡ بَدَتِ الۡبَغۡضَآءُ مِنۡ اَفۡوَاهِهِمۡ ۚۖ وَمَا تُخۡفِیۡ صُدُوۡرُهُمۡ اَكۡبَرُ ط ما مصدریه است عنتم یعنی رنج و هلاک است این جمله معلله است و جمله قد بدت البغضاء نیز معلله است بهر طریق ودوا ما عنتم و جمله و ما تخفی صدورهم حال ست از قد بدت البغضاء یا معترضه است

برای بیان حال دل ایشان و اسناد و ما تخفی صدورهم اکبر مجاز عقلی ست والمعنی وما یخفونه فی صدورهم معنی اینست ایشان
رنج شما را دوست میدارند و دل بر هلاک شما میگمارند بدرستی ظاهر شده است میان مردمان دشمنی از دهنهای ایشان که از
ایشان بسبب ابتلاء دشمنی سخنی بیرون می افتاد که دلالت بدشمنی ایشان میکند مصرع ع می تراود و چکد آنچه در آوند است
و آنچه سینهای ایشان آنرا پنهان میدارد و آشکارا بر زبان نمی آرد و در فساد بزرگترست و در تباهی اکثر است قد
بَیَّنَّا لَکُمُ الْاٰیٰتِ اِنْ کُنْتُمْ تَعْقِلُوْنَ ۝ این جمله تقریرست مر بیان سابق را معنی اینست بدرستی بیان
کردیم ما برای شما آیات یعنی علامات دشمنی کافران و نشانهای خواهش فساد و تباهی ایشان اگر شما عاقل باشید و دشمنان را
بشناسید از ایشان احتراز نمائید که سر خویش بر ایشان نکشائید و دشمن هر چند که دوستی نماید بر حکم طبیعت بدشمنی و مضرت
پیش آید دشمن اگر نه جزو کار دوستی کند در دهم جزو دشمنی زند چنانچه آن نه جزو دوستی را محو گرداند و در عداوت کارد
باستخوان رساند بحیثیتی که قابل علاج نماند و هیچکس اصلاح آن فساد نتواند در تفسیر آورده که خلیفه با صدق و ثواب امیر المومنین
عمر خطاب رضی الله تعالی عنه کارکنی را در قبیله فرستاد چون آن کارکن بر قبیله دل بر عمل نهاد و دران قبیله دخل و خرج بسیار یافت
در محافظت حساب جمع و خرج آن صعوبتی دریافت بر امیر المومنین عمر رضی الله تعالی عنه در عریضه عرض کرد و عرض خویش از
محافظت جمع و خرج پیش آورد و باز نمود که دران قبیله یهودی ست که در حساب تمام درایت و در محافظت جمع و خرج کمال کفایت
دارد اگر از خلیفه دستوری آید و سپردن این کار بدو مصلحت نماید این کار او را فرمایم و این عمل بدو تسلیم نمایم چون عریضه بر خلیفه
رسید خلیفه دستوری مصلحت ندید حدیث مذکور را لا جواب کرد و در خواست او را در معرض جواب نیاورد چون جواب
عریضه بکارکن رسید جواب حدیث مذکور ندید و انگاشت خلیفه را سهو افتاده و گرنه این چنین کیفیتی را چگونه جواب نفرستاد
بار دیگر که عریضه بمصالح عرض میکرد حدیث مذکور را باز در کتابت آورد و باز دید بلا جواب شد هیچ پاسخ نفرستاد سوم
بار باز آن قصه در قلم آورد و عرض آن عرض کرد خلیفه بدان نیز واگذاشت و حدیث او را لا جواب ساخت کارکن را پیدا شد که
مگر جواب آن بحضور تعلق دارد اختیار کرد که خود بحضرت رو آورد چون کارکن مذکور بحضرت آمد و در نظر خلیفه در آمد امیر المومنین
عمر رضی دره بر دست گرفته رو بسوی او آورد و راست بجای او دره میزد و آیت یا ایها الذین آمنوا لا تتخذوا عدوی الآیة میخواند تا آنکه
کارکن فریاد توبه بر آورد و دل و زبان بر پشیمانی آورد و یاران شفاعت کردند خلیفه را بر عفو آوردند خلیفه گفت اگر نه بیکردی
بر حکم این آیه دره بسیار بخوردی و در حدیث آورده که کافری بر پیغمبر آمد و گفت من آمده ام تا ترا یاری دهم و با کافران برای
لشکر تو جنگ کنم پیغمبر فرمود انا لا نستعین بمشرک و بروایتی لن نستعین بمشرک که بر کافری در یاری دادن مسلمانان چه اعتماد
و بر وفا کردن سخن او چه اعتماد چه اگر کافر بظاهر یاری پیش آید بباطن در یاری کافران کوشش نماید چه مسلمانان یاری از
جهت دنیا دارند یاری کافران مراعات دین همی پندارند و در معارضه دین را ترجیح بر دنیا بود و این سبب یاری کافران نشود
بالغرض اگر کافری چند بسبب عهد بسر برد هر که برابر او نسبتی از جهت دین نه لشکر بر کفار برد فی الجمله صحبت ایشان زیانکار

در مناطحت دین با لغت ایشان سراسر راسخ است مخالطت با کافران و مصاحبت با ایشان جز بحاجت باشد جایز نبود و بعضی در
خاص نزد ما باشد چون مسلمانی طبیب حاذق نباشد بر طبیب کافر باید نبض و دلیل خویش بنماید و چون کالائی که محتاج الیه
بر کافری باشد برای خریدن آن بیرون روند و خریدار آن کالا شوند یا مالی که مسلمانان سره کردن آن نمیدانند کافری نماید
که سره کردن تواند چنانچه بیست خراسان کسی در سره و سیمی نخواند مگر آن زمان کاسب و سهیم نمانند ها أنتم أولاء
تحبونهم ولا يحبونكم ها برای تنبیه است انتم مبتدا اولاء مبتدای دوم تحبونهم خبر مبتدا است جمله خبر مبتدا
اول است و تواند بود انتم مبتدا باشد و اولاء خبر مبتدا بود تحبونهم و لا يحبونكم حال از معنی اشارة بطریق هذا بعلی شیخا ای انتم المشار الیهم
حال کونکم تحبونهم ولا یحبونکم و الرابط ضمیر الفاعل و بر قول اخفش اولاء موصول است بمعنی الذین تحبونهم ولا یحبونکم صله او است
موصول با صله خود خبر مبتدا است برین هر دو وجه خطاب در تحبونکم از باب تغلیب خطاب است بر غیبت بطریق انتم قوم
تجهلون بر طریق شعر انت الذی اخلفتنی ما وعدتنی و اشمت بی من کان فیک یلوم و انت التی کلفتنی دلج السری و جون القطا بالجلهتین جثوم
این جمله تقریر و تشنیع است در حق کسانیکه کافران را دوست میدارند و جمله سابقه مبنی بود از ان برین مضمون مقرر کلام سابق باشد
هم ازین جهت فصل کرد بغیر حرف عطف آورد معنی اینست آگاه باشید شما ای مسلمانان جهودان را دوست میدارید
و ایشان شما را دوست نمیدارند و با دوست داشتن شما ایشان شما را در خیر دوستی نمی آرند و تؤمنون
بالکتاب کله این جمله عطف است بر تحبونهم و لا یحبونکم و این جا معطوف محذوف است بدلالت
سیاق کلام ای تؤمنون بالکتاب کله ولا یؤمنون بالکتاب کله بل یؤمنون ببعض الکتاب چه نصاری ایمان می آرند بانجیل
و بتوریه ایمان نمی آرند و یهود ایمان می آرند بتوریه و دل بر ایمان آوردن بانجیل نمیگمارند همچنین هر دو فریق بعض قرآن ایمان
می آرند چنانچه و الهکم اله واحد و لا اله الا الله و بعض ایمان نمی آرند چنانچه محمد رسول الله و آیة لقد جاءکم رسول من انفسکم
عزیز علیه الایة و مانند آن صاحب کشاف و منتقدین دیگر واو و تؤمنون را واو حال داشته اند و این مشکل است چه مضارع
مثبت چون حال واقع شود واو حال آوردن روا نبود یا آنکه با وجود معطوف علیه صحت عطف جمله بر حال کردن بمعنی
مجازی بمعنی حاجت باشد مگر آنکه بتاویل و انتم تؤمنون دارند چنانچه در قمت و اصک وجهه و انا اصکه در قول
شاعر شعر فلما خشیت اظافیرهم نجوت و ارهنهم مالکا تحقیق و اذا لقوکم قالوا آمنا و اذا خلوا
عضوا علیکم الانامل من الغیظ اذا درین محل برای استقرار است و این جمله با معطوف خود
عطف است بر و لا یحبونکم ای و لا یحبونکم و اذا لقوکم معنی اینست و چون با شما بینند ایشان شما را میگویند ایمان آورده ایم
و موافقیم شما را و دل خود را با خصوصیت اسلام گماشته ایم و کینه با شما نداشته ایم و چون تنها میشوند اظهار خشم
میکنند و بر شما از غایت خشم انگشت بدندان میگزند و چون دیدن این صورت کمال خشم است بنماید قل موتوا بغیظکم
با برای الصاق است ای موتوا ملتبسین بغیظکم با برای مصاحبت است و این دعا است بر ایشان تا وقت

ای دوموا غیظکم الی ان تموتوا جمله مقول قل است و قل مستانفه است چنانکه گویی چون حق سبحانه و تعالی بیان نفاق ایشان کرد و غیظ باطنی ایشان پیدا آورد سامع گفت ما ذا اقول لهم حینئذ فقیل قل موتوا بغیظکم معنی اینست بگو غیظ شما تا وقت مردن شما باقی بود تا مردن شما با غیظ ما باشد که غیظ شما ما را هیچ زیان نمیکند و شما را در رنج می افگند و تواند بود که باشد ای موتوا بسبب غیظکم یعنی بگو چنان غیظ گیرند که بسبب غیظ بمیرند چه رنج غیظ بر آنجا مدد دیگر بیایند درین که بموت رسانند و بعضی گویند که این قول نفسی است یعنی خطاب نه و تحریست ای قل فی نفسک یعنی بگو ای محمد در خاطر نه گفتنی در ظاهر که خشم باشید تا از جهان با غیظ بروید بیت بمیر تا برهی ای حسود کین رنجیست که از مشقت آن جز بمرگ نتوان رست إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ پنهان داشتن ایشان کینها را اشارت آنست که ایشان خدای تعالی را بسر پنهان خویش عالم نمیدانند و علم خدای را بکینها که در سینها است منکراند بظهور علامت انکار استعمال ادات تاکید کرد جمله را مؤکد آورد و برین وجه این جمله داخل مقول باشد بمضمون موتوا بغیظکم را مقرر بود که مضمون الغیظ پنهان کنایت از این است که غیظ پنهان ایشان را سود نمیکند و ما را در زیانی نمی افگند چون مضمون موتوا بغیظکم چنین است معلوم است که مقصود از ان الله علیم بذات الصدور همین است لا جرم تقریر باشد تاکید و تقریر بود که چون خدای کینهای سینها داند ما را بدان آگاه گرداند پنهان داشتن غیظ شما را هیچ نفع نکند ما را و مضرتی نیفگند و تواند بود که داخل مقول نبود و متصل آیه و اذا لقوکم قالوا آمنا و اذا خلوا عضوا علیکم الانامل بود و جمله استینافیه در جواب هل لهم نفع من النفاق باشد جمله ان الله علیم بذات الصدور کنایت از انا نعلم النفاق دارند و جمله قل موتوا بغیظکم معترضه است بدرستی خدا داناست عالم است بکینهای پنهان صاحب سینهای ایشان که در سینهای ایشان جای گرفته صاحب قاموس گفته إِنْ تَمْسَسْكُمْ حَسَنَةٌ تَسُؤْهُمْ وَإِنْ تُصِبْكُمْ سَيِّئَةٌ يَفْرَحُوا بِهَا وَإِنْ تَصْبِرُوا وَتَتَّقُوا لَا يَضُرُّكُمْ كَيْدُهُمْ شَيْئًا این جمله با سوابق خویش نیز از تقریر بیان عداوت و تحقیق اثر نفاق منافقان است معنی اینست اگر برسد شما را ای مسلمانان نیکی یعنی حسنه از مالی و امنی و فراخی و نصرتی و مانند آن ایشان را ناخوش کند و اگر بشما بدی از غلبه رنج علت و فقری و تعلق باطنی و خوفی و هزیمتی و مضرتی ملحق شود ایشان را شاد گرداند این صفت از صفات آثار عداوت است و علامات شقاوت است و اگر در هنگام عداوت ایشان شکیبایی کنید از ترک دوستی و آمیزش با ایشان امر کرده شده اید و از آنچه نهی کرده شده اید از دوستی و آمیزش با ایشان باز ایستید زیان نکند شما را ای مومنان مکر ایشان هیچ چیزی از زیان و تواند بود از تصبروا صبر بر طاعت و عبادات خدای و از تتقوا اجتناب از ارتکاب معاصی مراد بود و لا یضرکم بکسر ضاد و سکون را از ضاره یضیره اجوف یایی و لا یضرکم بصیغه مضاعف از باب نصر ینصر قرائت بقیه این لفظ نیز در قرائت بحرف شرط مجزوم است لیکن در لا یضرکم بصیغه مضاعف از جهت التقاء ساکنین حرکت آورده اند از جهت اتباع عین حرکت ضمه اختیار کردند معنی بدین کلمه آید اگر صبر کنید بر طاعت و عبادات و پرهیزید

از معاصی و مخالفات زیان نکند شما را کید و مکر دشمنان هیچ چیز زیان این سخن بیان آن بود که شما در تنگی حال و خلق تا توقع کنید از عداوت
و مضرت و قصد دشمن هرگز بنا ایشان نرسد چون کسی خود کار خدای تعالی وا گذارد او را در کنف حمایت خود آورد بیت تو خدا را شو اگر جمله عالم دریاست
بجان اگر بسوی تو دست بر گردد حکما گفته اند اگر خواهی غالب آمدن بر اعدا در تقوی خدا کوش چون در تقوی بلند پیغمبر باشی سپر تقوی بالاتر از دشمن نیاید
آیٰ اِنَّ اللّٰهَ بِمَا یَعْمَلُوْنَ مُحِیْطٌ ۝ این جمله تنزیل است بر قراءت تفاوت بخطاب تاکید است عرض عبارت و تتقوا لا یضرکم کیدهم ۱۲ ع ۱۱
شیئا و لا یضرکم بکسر ضاد و سکون را از ضار یضیر و بعضی بضم ضاد و تشدید را خوانده اند بمعنی ضرر از باب نصر ینصر و این لفظ برین قراءت مجزوم است
لیکن در لا یضرکم بصیغه جزم از جهت التقای ساکنین حرکت آورده از جهت اتباع ضمه حرکت ضمه داده اند ان الله بما یعملون محیط چون خدای تعالی بعلم
و قدرت محیط به تقوی و صبر شماست پاداش خواهد کرد و از کید ایشان شما را در مضرتی نخواهد آورد و بر قراءت تعملون بصیغه خطاب تاکید ذکر کافران که از
واذا لقوکم قالوا آمنا الآیه فهم میشود درست باشد معنی چنین بود چون خدای تعالی بعلم و قدرت بکل ایشان محیط است عمل ایشان که کید و عداوت است
و اندوه فتنها آن ایشان را اظهار کردن تواند بر تقدیر ان تصبروا و تتقوا جمله شده برای بیان محبت مومنان از کید منافقان و کید
بودن ایشان بمضرت ایشان وَاِذْ غَدَوْتَ مِنْ اَهْلِكَ تُبَوِّئُ الْمُؤْمِنِيْنَ مَقَاعِدَ لِلْقِتَالِ ط
روایت کرده اند چون مسلمانان را در روز جنگ بدر ظفر بر کافران بود و فتح علیهم و نصرت بر ایشان دست داد و هفتاد کس از
مبارزان کفار کشته شدند و هفتاد تن از پیران قریش اسیر شده بدست آمدند و بعضی منهزم گشتند و گریخته در مکه رفتند
کسانیکه پدران یا پسران ایشان کشته بودند چون عکرمه پسر ابوجهل و امثال او گرد آمدند در پی انتقام شدند و ابوسفیان
که قافله سالار بود نزد او رفتند و برای این کار از و یاری جستند ابوسفیان ایشان را امید بخشید و آنچه از سلاح و توشه حاجت بود
یاری کرد و ایشان در محاربه و مقاتله آورده هزار مرد از قریش گرد آمدند و ابوسفیان سر ایشان شد و سران دیگر
چون خالد ولید و عمرو بن عاص و عکرمه بن ابوجهل همراه روان شدند و همه زنان چون هند زن ابوسفیان و ام حکیم
زن عکرمه و فاطمه زن حارث و برزه زن صفوان و همچنین سران دیگر زنان و فرزندان برابر خویش آوردند و قصیده
ها در کشتن کینه منقبت با پیغمبر صلی الله تعالی علیه و سلم با اهتمام تمام و استعداد تام کردند و جبیر بن مطعم وحشی را که غلام
او بود بر کشتن حمزه بر راه کرد و به ترغیب وعده آزادی او را بر کشتن حمزه ورد و گفت اگر حمزه بن عبد المطلب را بکشی از
مال آزاد باشی و صفوان شاعر را برابر آورده بود که مردمان را تحریص بر قتال کند و بهیچ محاربه و مقاتله مبارزه در دلها
رغبت بر قتال افگند اگر سلامت باز گردی سوگند میخوریم که ترا یاری کنیم و اگر کشته شوی دختران ترا هیچ دختران خود
دانیم لشکر کافران در روز چهارشنبه در کوه احد رسید پیغامبر صلی الله تعالی علیه و سلم رسیدن ایشان شنید عبد الله
بن ابی بن سلول را که وقتی با او مشورت نکرده طلب کرد و پیش خویش برای مشورت آورد و قصه آمدن لشکر کفار گفت
از روی صواب جهت او و اکثر انصار رای ماندن در مدینه زدند و از بیرون آمدن برای جنگ منع کردند گفتند
اگر ایشان همانجا باشند چون مقام آب و گیاه نیست بدحال شوند و اگر بمدینه آیند مردان مدینه قوت و سعت خویش

نمایند همه نفیر عام کنند بچگان و زنان سنگ بزنند و اگر بازگردند شر ایشان بکفایت رسد و غرامت ایشان مرتفع گردد و آنچه رای عبد الله بن ابی بن سلول و اکثر انصار بود پیغامبر صلی الله تعالی علیه وسلم را سازنع نمود تا بیند آن لیکن فرمود من گشته شدن گاوان گرد بر گرد خویش در خواب دیدم تعبیر گشته شدن بعضی یاران خویش کرده ام و دیده ام در شمشیر تیغ من دندانه پیدا آمده این خواب در خاطر من مائل بهزیمت شده و نیز دیده ام که دست در زرهی در آورده ام آنرا تاویل بحصاری شدن در مدینه کرده ام این رای صواب است موافق تعبیر آن خواب است بهتر است که در مدینه توقف نمایم برای قتال بیرون نیایم یاران دیگر را رای بر بیرون آمدن افتاد و هر یکی از ایشان بر محاربه و مقابله دل نهاد گفتند یا رسول الله مقدار یک کرسنگ کافران فرود آمده اند و عازم جازم محاربه شده اند اگر برای محاربه بیرون نرویم متهم بعجز و بد دلی شویم ما را بسوی این مکان بیرون آر و از نعمت شهادت محروم مدار پیغامبر صلی الله تعالی علیه وسلم در خانه آمد و زره پوشیده بیرون آمد یاران که داعی به بیرون آمدن پیغامبر صلی الله تعالی علیه وسلم را برای محاربه کفار مذکور زده بودند و درین کار باهتمام جهد مینمودند پشیمان گشتند و همه باتفاق یک دیگر گفتند که ما را خطا افتاد این کلمات برای خویش گفتیم و اختیار خود را باختیار پیغامبر صلی الله تعالی علیه وسلم که صاحب وحی هست بازنه ایستیم چون پیغامبر علیه الصلوة والسلام زره پوشیده و مستعد شده بیرون آمد آنچه در خاطر ایشان گذشته بود عرض کردند و خود را باعتراف به تقصیر خطا آوردند. یاران عباس رضی الله تعالی عنه بر پیغامبر صلی الله علیه وسلم فرستادند و از اتفاق و اعتراف بخطاء خویش خبر دادند چون عذر خواست کردند که در هر چه در رای جهان آرای نبوی صواب نماید عمل کردن بدان فرماید پیغامبر فرمود که هیچ پیغامبر را نشاید چون زره پوشیده بیرون آید پیش از جنگ باز گردد و باهل [illegible] پیوند و پیغامبر صلی الله تعالی علیه وسلم از خانه ام المؤمنین عائشه صدیقه رضی الله تعالی عنها بیرون آمد آن بامداد روز شنبه پانزدهم شوال بود که پیغمبر علیه السلام بنیت محاربه بر کافران توجه نمود در شعب کوه احد رسید هنگام محاربه نزدیک رسید پیاده شد افواج قتال می آراست و هر کسی بجای نشستن چون مقدمه و ساقه و جناحین و قلب باستظهار قتال معین می ساخت عبد الله بن جبیر را با چهل مرد در آن شعب داشت و خود با صحابه عزم پیشتر گماشت ایشان را گفت شما را هر حالی که بود و هر کاره که شود شما این جا را بگذارید و آن دره نگهدارید نباید کافران ازین راه در آیند و از پس و پیش چیره دستی نمایند چون پیغمبر علیه السلام با صحابه پیشتر شد گفته اند مسلمانان هزار تن و بعضی گویند نهصد و پنجاه تن و بعضی گویند هفتصد نفر بودند که با سه هزار تن کافران چیره دستی نمودند عبد الله بن ابی بن سلول منافق از جهت اباء از نفاق و مخالفت بودن در رای و اتفاق نشدن داد با ثلث لشکر روی بهزیمت نهاد عمرو بن حزم انصاری دنبال او کرد او را سوگند بسیار داد و بر باز گشت سوی معرکه می آورد که از پیغامبر منحرف مشو و از لشکر مسلمانان رو متاب منافق مر او را جواب گفت لو نعلم قتالا لاتبعناکم ای لو نری قتالا لاتبعناکم اگر رای ما بر قتال بودی شما را پیروی میکردیم و ما روی بر قتال می آوردیم و شما میدانید که در آغاز مشورت رای ما بر قتال نبود و فکر قتال در دل ما صواب نمینمود و بعضی گویند معنی لو نعلم قتالا لاتبعناکم اینست اگر قتال شما را قتال میدانستیم هر آینه پیروی شما میکردیم و لکن

ما قتال شما را اقبال نمیدانیم بلکه تهور و اهلاک نفس میخوانیم چون این منافق رفت و بگفت عمرو بن حزم بازگشتند دو طائفه
مذکور از مؤمنان مخلص چنانچه درین لشکر بودند در میمنه و میسره بشجاعت و جلادت مشهور بودند یعنی بنی سلمه و بنی حارثه روی
بعجز و ملال آوردند و قصد بازگشتن کردند چون ایشان مؤمنان مخلص بودند و خدای ولی ایشان بود اگرچه بر خلاف حال خویش
قصدی مینمودند ایشان را یاری کرد و دل ایشان را ازین قصد باز آورد و در جنگ ثبات قدم داد و در ادراک سعادت
بر ایشان گشاد روایت کرده اند که ایشان میگفتند ما شادی نمیکنیم و هم فخر نمیکنیم بدین که قصد نکردیم و آنچه
قصد میکردیم و خود را بر قرار نیاوردیم نگریختیم و بعبدالله بن ابی سلول نپیوستیم که این همه بعنایت خدای بود و بحمایت حق جل و
علا روی نمود لیکن شادی و فخر ما بدین هست که ما را خدای در کلام خویش یاد کرده که والله ولیهما ما را در زمره اهل
ولایت آورده چون پیغامبر بسوی محاربه توجه آورد و عزم و اهتمام از آن بیشتر بود بیشتر کرد چون روان شد ناگاه
دم اسپی در قبضه شمشیر او رسید او را از نیام کشید پیغامبر صلی الله تعالی علیه و سلم بانحوه گفت تیغ در نیام در آر و این
حال فال بد مکن گردن تیغ بدار پیغامبر بیشتر شد لشکر دست بر شمشیر بردند و بر کفار حمله آوردند کفار حمله ایشان تحمل
نکردند و روی بهزیمت آوردند چون روبهان از پیش شیر بگریختن شتافتند و مال و اسباب افتاده گذاشتند یاران
پیغمبر غنیمت را گرفتند و بمدینه پیوستند و بعضی یاران عبدالله بن جبیر را دیدند که فتح شد و کفار منهزم شدند یاران همه
غنایم گرفتند و گفتند ما محروم چرا مانیم و خود را از اسباب و اموال بی نصیب چرا گردانیم پیغامبر صلی الله تعالی علیه و سلم
از جهت محافظت در هنگام محاربه داشته بود و اکنون محاربه رفت فتح روی نمود مقام گذاشتند ایشان نیز بسوی غنیمت
شتافتند با عبدالله بن جبیر جز هشت تن نماندند فرشتگان از جهت مخالفت ایشان مر امر پیغامبر را که برای مدد می آمدند
نیامدند پیغامبر صلی الله تعالی علیه و سلم در معرکه با چند نفر ستاد و تنها ماندند ناگاه خالد که دره مذکور را خالی دید با فوج
خویش بسوی معرکه جهید عبدالله بن جبیر و هشت تن که برابر او مانده بودند تاب او نیاوردند بعضی کشته شدند و بعضی
منهزم گشتند تا آنکه بر پیغمبر صلی الله علیه و سلم رسیدند پیغامبر علیه السلام تیغ کشید و گفت من یاخذ منی بحقه یعنی این تیغ
را بحق از من که میگیرد و این کار که می پذیرد ابو دجانه انصاری گرفت و حمله کرد و تبختر کنان خود را در صف ایشان در آورد
بزخم تیغ حمله ایشان را باز داشت پیغامبر را از ایشان نگاه داشت میان ایشان در جنگ بود تا آنکه او را سعادت
شهادت روی نمود یاران دیگر حمله میکردند و در معرکه در می آوردند تا آنکه جنگ بگرم گشت و شعله نائره او نیز باشتعال
پیوست هنده زن ابوسفیان و زنان دیگر مردان را تحریص بر قتال میکردند و دف میزدند و سرود و کلمات میگفتند
شعر نحن بنات الطارق ٭ نمشی علی النمارق ٭ ان تقبلوا نعانق ٭ ان تدبروا نفارق ٭ امیرالمؤمنین علی
رضی الله تعالی عنه در جنگ در آمد طلحه بن طلحه را که از علماء قریش بود مجروح کرد و جماعتی دیگر از زیر تیغ آورد و خود مجروح
گشت و بجراحت بسیار پیوسته پیش پیغامبر علیه السلام بر زد تا تیر بر تن مبارک او نیاید و زخم شمشیر شمرد

[illegible]

پیغامبر صلی الله تعالی علیه وسلم در هر زخمی بدست خویش لعاب دهن مبارک خود میمالید جراحات مذکور بالتیام می انجامید تا آنکه همه جراحتها ملتئم گشت و تن مبارک او بصحت پیوست باز در معرکه آمد و در جنگ درآمد حمزه بن عبد المطلب که شیر شیران و امیر دلیران بود در معرکه درآمده و با انبوه بسیار که یکی از سران لشکر کفار بود هم تیغ شد بحمله اول او را کشت و حبشی که غلام جبیر بن مطعم بود بر حکم تحریص سابق اقدام بر قتل حمزه نمود و نیم نیزه خویش جنبانید میان ناف و عانه آورد میان دو پا کشید حمزه رضی الله عنه افتاد و جان عزیز خویش بروضه جنان فرستاد تا آنکه هفتاد نفر مسلمان بسعادت شهادت پیوستند و هفتاد نفر مجروح گشتند و بعضی گویند ثلث مسلمان کشته شدند و ثلث مجروح شدند و ثلث منهزم گشتند و در روایت اول موافق نظم کریم است که ان یمسسکم القوم قرح فقد مس القوم قرح مثله معلوم میشود که در جنگ بدر از کفار هفتاد تن کشته و هفتاد تن اسیر شده بودند تا آنکه با پیغمبر هیچکس نماند ناگاه سنگی بر رخساره مبارکه رسید پیغامبر را مجروح گردانید و دندان مبارک اثر زخم پیدا گشت و ساق مبارک نیز بجراحت پیوست چون پیغامبر صلی الله علیه وسلم قصد تقریب بتکیه عجز و بندگی اظهار خدای میان جرو کمان علانیه در آن محل کسی ندا کرد الا ان محمد قد قتل و بعضی گویند آن آواز از ابلیس بود و اعوان دشمن قدیم آثار عداوت ظاهر نمود و مسلمانان را هزیمت افتاد و هر یکی رو بفرار نهاد تا آنکه کفار درآمدند و درپی تفحص قتلی شدند و در قتلی برای جستن پیغمبر آمدند خدای پیغمبر را بر حکم والله یعصمک من الناس از نظر ایشان پوشیده داشت و نظر ایشان بر روی نگماشت و زنان ایشان نیز در معرکه درآمدند قتلی را مثله میکردند و از بینی ها و گوشها مر ایشان را قلاده ساختند و در گردنهای خویش آویختند و قلاده های خویش که از زر و جواهر داشتند بوحشی قاتل حمزه بخشیدند هنده زن ابوسفیان بر سر حمزه رسید شکم درید جگر کشید بخشید و بغیظ خائید کفار کام خویش گرفتند سوی مکه بازگشتند مسلمانان را ضعفی قوی پیدا آمد و رعبی عظیم در دل درآمد تا آنکه بعضی از ایشان خواستند که بعبد الله بن ابی بن سلول منافق بپردازند و او را برای امان ابوسفیان وسیلت سازند همدران وقت مالک بن نضر و انس بن مالک که بر عجز ایشان وقوف یافته دید جماعتی از اصحاب رسید خبر پیغامبر صلی الله تعالی علیه وسلم پرسید ایشان گفتند قد قتل رسول الله گفت شما در کار چه خواهید کرد و خود را بر کدام کار خواهید آورد اکنون شما همه بر آنچه پیغمبر شما کرده است بمیرید بعده مالک مذکور بر کفار حمله کرد و روی بر قتال ایشان آورد تا آنکه جنبه او را کشتند آنرا جسم کشته یافتند کعب بن مالک اول کسی که پیغامبر را زنده در میان کشتگان طلبیده دید و بسر باد بر آورد ای مسلمانان بشارت هر شما را پیغمبر خدا زنده در میان شما است پیغامبر صلی الله تعالی علیه وسلم اشارت کرد که خاموش باش همه صحابه که متفرق شده بودند در میان قتلی تفحص نمودند چون خبر حیات پیغمبر یافتند بجان و دل شتافتند پیغامبر صلی الله تعالی علیه وسلم بر خاست امیر المومنین علی رضی الله تعالی عنه تیغ خویش که از بدن کافران گلرنگ شده بود و چهره خون آلود پیغامبر را نمود و گفت ای رسول الله این تیغ کافران را چندان زده که از غایت کشتن منحنی شده بعده فاطمه رضی الله تعالی عنها

بمشکیزه آب آورده روی پیغامبر شست خون دور کرد پیغامبر صلی الله تعالی علیه وسلم سوی سالم دید گفت یا سالم
کیف یفلح قوم فعلوا هذا برسول الله وهو یدعوهم الی الله وفی روایة کیف یفلح قوم خضبوا وجه نبیهم بالدم وهو یدعوهم الی
ربهم بعده پیغامبر صلی الله تعالی علیه وسلم خواست که بر ایشان دعای بد کند و هلاک ایشان خواهد آیه آمد لیس لک
من الامر شیء او یتوب علیهم آیه وارد شد پیغامبر از دعاء بد باز ماند و بعضی گفته اند بعضی صحابه درخواست کردند
که دعا بهلاک ایشان کند پیغامبر فرمود اللهم اهد قومی فانهم لا یعلمون بعده پیغامبر صلی الله علیه وسلم امیر المومنین علی
را گفت در عقب که برو و بر حال ایشان مطلع شو اگر بر شتران سوار گشته و اسپان را جنیبت ساخته باشند بدانکه از اینجا
باز گشته جانب مکه میروند و اگر بر عکس چیزی بین دریابی بدانی که سوی مدینه متوجه شده اند امیر المومنین علی رضی الله
تعالی عنه رفت و از حال ایشان آگاه گشت آنچه سوار شدن ایشان بر شتران و جنیبت ساختن اسپان معائنه کرده
بود پیش پیغامبر صلی الله تعالی علیه وسلم باز نمود پیغامبر علیه السلام از تفحص کشتگان روی سوی معرکه کرده دل بر
تفحص ایشان آورد کشتگان را هر جا که افتاده می دید و از حال سعد بن ربیع می پرسید که او از زندگان است و از مردمان
سالم است یا از مجروح شدگان است مردی گفت من نظر بکارم و خبر او بیارم آن مرد برای تفحص حال او شتافت
او را با رمقی زنده یافت گفت ای سعد پیغمبر ترا یاد کرده است و درین وقت پرسش حال تو در دل آورده است کسی
نشان تو نداده بدان جهت مرا برای تفحص فرستاده سعد بن ربیع گفت پیغامبر علیه السلام را سلام ما برسانی و از حال
من آگاه گردانی و بگوئی جزاک الله خیرا ما جزی نبیا عن امته و یاران را نیز سلام گوئی و مکافات این کار با کفار در یاری
دادن پیغامبر با ایشان بجوی و تنبیه کنی که لا عذر لکم ان یطرق الی نبیکم و فیکم عین تطرف یعنی شما نزدیک خدای عذری
ندارید که راه یافته شود بسوی پیغمبر شما و در شما چشمی باشد که پلک بر پلک میزند و این کنایت از حیوة است یعنی هلاک نشده
این کار بجوئید و در راه یاری و مددگاری پیغامبر بپوئید این کلمات گفت و در خوابگاه راحت ابدی خفت آن مرد باز گشته
پیغامبر را این خبر گفت بعده پیغامبر صلی الله تعالی علیه وسلم در طلب حمزه بن عبد المطلب شتافت او را در میانه وادی
کشته مثله کرده شکم دریده جگر کشیده یافت پیغامبر علیه السلام فرمود تا او را در بردی پیچیدند و آن برد خرد بود اگر سر می
پوشیدند پا برهنه میماند و اگر پا می پوشیدند سر برهنه میشد بکفن ضرورت عمل کردند برو نماز جنازه گذاردند بر
شهیدی که می آوردند پهلوی او میداشتند نماز میگذاردند و میبرداشتند و دیگری را می آوردند تا آنکه بر هفتاد شهید
نماز گذاردند بر حمزه هفتاد نماز واقع گشت و حمزه برین فضیلت پیوست بعده هم در پناه کوهی نشستند ذکر ضعف
خویش میکردند و از واقعه که واقع شد از مقتول شدن یاران و مجروح شدن پیغامبر صلی الله تعالی علیه وسلم بر دل
می آوردند همدرین بودند که کافران را خبر رسید که پیغامبر علیه السلام زنده است باز گشتند و جماعتی از ایشان باز
سوی معرکه شتافتند بر بلندی که پیغامبر با یاران در تهیه آن نشسته بودند هنده زن ابوسفیان رسید جماعتی از لشکر

اسلام کشته شده دید گفت با شما را جزاء روز بدر دادیم وانچه شما کرده بودید مکافات آن با شما کردیم ابوسفیان [illegible] او روی بسوی امیرالمومنین عمر آورد بر بینا یعنی ذکر مکافات جنگ بدر کرد پیغامبر علیه السلام امیرالمومنین عمر را گفت اجبه عمر جواب درشت داد درست گفت لا سواء قتلانا فی الجنة وقتلاکم فی النار یعنی برابر نیست کشتگان شهیدگان ما بر حکم سعادت ببهشت و در نعیم بهشت رسیده اند و کشتگان شما بر صفت شقاوت عداوت بعذاب جحیم پیوسته اند ابوسفیان گفت ای عمر سوی ما نزدیکتر بیا تا سخنی از تو پرسیم وقلقی از خاطر خود دور کنم پیغامبر فرمود برو و بر گفتار او مطلع شو امیرالمومنین عمر نزدیک تر رفت و گفت بپرس برگشت ابوسفیان گفت ترا سوگند بخدا میدهم که محمد کشته شد یا هنوز میان شما زنده است عمر گفت اللهم لا وانه لان یسمع کلامک ابوسفیان گفت والله ترا صادق تر یافته ام از ابن قمئه که او گفته بود محمد را من کشته ام بعده ابوسفیان در کلام نرم در آمد و بعذر خواهی پیش آمد بخدای تعالی کشتگان شما مثله بامر من نشده اند و کسانیکه این کار کرده اند باذن من نکرده اند هم درین بودند که خالد ولید با جماعتی کثیر آمد خوفی در دل یاران پیغامبر در آمد نظر در صدمت خویش کردند اندوهگین گشتند پیغامبر صلی الله تعالی علیه وسلم در دعای مقهوری ایشان مشغول گشتند در دعا اهتمام نصرت مومنان پیوست گفت اللهم ان هذه الاصابة هم الذین یعبدون فی هذه البلدة وانهم ان یقتلوا لا تعبد اللهم امر فرعنا بعده آیه لا تهنوا ولا تحزنوا وانتم الاعلون ان کنتم مومنین برای تعزیت و تقویت ایشان فرود آمد صحبت و شادی در دل ایشان در آمد بدین تقویت یاران پیغمبر گرد آمدند و حمله کردند کفار را از بلندی فرود آوردند و بمال ایشان شتافتند غنایم بسیار یافتند ایشان رفتند و مقهور گشتند و مسلمانان بر مضمون وانتم الاعلون مظفر و منصور باز گشتند هر چند بسبب کشته شدن یاران و هزیمت موجب حزن بود مسرت حیات پیغمبر صلی الله تعالی علیه وسلم بعد آن آواز فتح و خبر صحیح بر همه حزنها غالب شده فتح و نصرت یافتن در آخر کار و بعد مغلوب شدن غالب آمدن بر کفار نعمتی عظیم پنداشتند موجب شکر عظیم انگاشتند و قصه مذکوره متضمن چند آیت است آیه و اذ غدوت من اهلک مهد این قصه است و صاحب کشاف درین قصه بیرون آمدن پیغمبر صلی الله تعالی علیه وسلم را بعد نماز جمعه می آرد و آن از روی ظاهر با اذ غدوت من اهلک که دال بر غدوست موافقت ندارد مگر آنکه گویند چنانچه صاحب کشاف ثابت شده باشد بیرون آمدن پیغمبر از خانه بعد از نماز جمعه بود و بیرون آمدن از لشکر برای قتال در بامداد شنبه روی نمود و اذ غدوت ظرف اذکر محذوف است اگر غدا از افعال ناقصه بود بسوی المومنین خبر غدوت باشد و اگر تامه یعنی بامداد کردن دارند تبوی حال از فاعل او پندارند و جمله و اذکر و اذ غدوت عطف است بر جمله و اذ اخذ الله میثاق النبیین که بتقدیر و اذکر اذ اخذ الله بالا گذشته و بعض فصلی که در میان آمده میان دو کلام واقع شده چنانچه بیان آن بالا رفته و وجه اعتراض هر یکی بجز پیوست یعنی اینست یاد کن یا محمد چون بامداد از اهل خود بیرون آمدی و در مکان جنگ در آمدی مومنان را جایهای نشستن برای انتظار قتال و نگاه

درآمد کفار روز شنبه بجبال تعیین میکردی خود با لشکر بر کفار حمله آوردی و فوجها را برای نگهبانی در دره میداشتی تا کافران
از پس پشت نیایند تعیین میکردی وَاللّٰهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ۝ این جمله تذییل است یعنی
خدا تعالی شنوا است گفتار تو با ایشان که از جا مجنبید و بهیچ حال تا من بشما برسم پیشتر و پیشتر مشوید بشنود دانا است
کسانی را که مخالفت امر تو شدند و دل بر غنیمت مال آوردند سوی مدینه غنایم شده باز گشتند و بر انتها اگر گذشتند میداند
إِذْ هَمَّتْ طَائِفَتَانِ مِنْكُمْ أَنْ تَفْشَلَا اذ همت بدل اشتمال است از اذ غدوت یعنی هلاک
هم مذکور بعد از غدو بود و ملابسه با و داشتند و تواند بود که متعلق بغدون سمیع علیم باشد یعنی اینست خدای شنود و دید
کار شما را دران وقت که قصد کردند دو طایفه از مومنان یعنی بنی سلمه از خزرج و بنی حارثه از اوس بیان که بد دلی کنند
و دم از بد دلی زنند وَاللّٰهُ وَلِيُّهُمَا این جمله حال است معنی اینست و خدای ولی ایشان بود یاری
کرد ایشان را بر ثبات و قرار آورد وَعَلَى اللّٰهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ ۝ این جمله معترضه است
برای بیان تحریص مومنان بر توکل معنی اینست و که مومنان را بر خدای توکل کنند و مسلمانان کار بدو سپارند و فا
فلیتوکل المومنون زائده است یا در جواب اما محذوف است ای اما علی الله فلیتوکل المومنون و تواند بود که از بهر
طایفتان معمول اذکر محذوف باشد این جمله تقریر و تاکید مضمون آیه سابق بود به بیان مضرت ترک صبر که از بعضی واقع
شده و با ظهار منفعت صبر و ثبات قدم که بعضی را خدای توفیق بخشید چنانچه قصه آن گذشته و ذکر آن بالا رفته سوال
فرار از جنگ معصیت است هم آن نیز معصیت باشد و عزم معصیت معصیت بود و موجب اثم و بزهکاری شود و کسی را که
خدای مدح بولایت خویش میکند و خود را ولی ایشان میگوید هم مذکور لایق ایشان نبود و سزاوار نباشد که از ایشان
واقع شود جواب تواند بود که هم مذکور بر وجه عزم نبود و با تردد مقرون باشد از باب حدیث نفس دارند از باب عزم
نبوده از ان پس موجب اثم نبود و مستوجب اخذ نباشد قال علیه السلام ان الله تجاوز عن امتی ما حدثت به انفسها ما لم تعمل او تتکلم
وَلَقَدْ نَصَرَكُمُ اللّٰهُ بِبَدْرٍ وَأَنْتُمْ أَذِلَّةٌ ج این جمله جواب قسم محذوف است ای اقسم لقد نصرکم
الله ببدر و انتم اذلة و جمله قسمیه مذکوره معترضه است میان جمله و علی الله فلیتوکل المومنون و جمله و اتقوا الله که
عطف است بر وجه التفات از غیبت سوی خطاب مذکور است و برای یاد دهانیدن نصرت جنگ بدر و امیدوار کردن
ایشان بر نصرت در جنگ احد نیز بقیاس بر جنگ بدر برای باز داشتن دو طایفه که قصد بد دلی کرده و دل بر فرار آورده
بودند معنی اینست سوگند یاد میکنم که هر آئینه بدرستی یاری کرد شما را خدای در روز بدر و امیدوار باشید که درین جنگ
نیز نصرت خواهد نمود و بد دلی مکنید حق تعالی در فتح و ظفر بر شما خواهد گشاد قصه بقول احسن السیر [illegible] گویند که
[illegible] فقیه النقی مرد و بدر نام چاهیست که میان مکه و مدینه صاحب او بدر نام داشته آن چاه بنام صاحب او
گشته و تسمیه باسم بدر پیوسته و حال اینست که شما ضعیف بودید بال و اسلحه و مرکب اندک داشتید و عدد شما

نیز اندک بود و جماعت شما قلیل مینمود گفته اند همه سیصد و سیزده تن بودند و در تمام لشکر یک اسپ و چند شتر که بنوبت بر هر شتری چند کس
نفر بنوبت سوار میشدند و از اذله درین محل ضعیفی و بینوائی مراد است خواری مراد نیست چه مومنان اصحاب عزت اند
خواری برایشان نسبت بنا بر اهل خرد مومنان را خوار نه پندارند و بعضی گویند خواری در نظر کافران مراد است که ایشان
در نظر کافران خواری داشتند و از جهت ظاهر حال ایشان را بی نیست و بی دستگاه خویش خوار می پنداشتند و کافران هزار
هزار تن بودند شهر ایشان نزدیک بود از خلق شهر نیز استمداد مینمودند و برابر ایشان اسپ و اموال و اسلحه بسیار بود
از روی ظاهر ایشان را غلبه و شوکت مینمود اول حربی که پیغامبر را واقع شد این حرب بود و این در سال دوم هجرت
روی نمود و پیغامبر صلی الله تعالی علیه وسلم و مسلمانان بر خدا توکل کردند و کار خود را بحق سپردند و
ذلت و خجالت متعلق نشدند حق سبحانه تعالی مدد فرشتگان فرستاد تا شکست کافران را برباد داد از رؤسای
مکه هفتاد نفر کشته شدند و از سران قریش هفتاد نفر اسیر گشتند دیگر [illegible] فتحی عظیم
و او کاری عظیم برحسب مطلوب افتاد سوال نصرت خدا بر معلوم مخاطبان بود کسی دران منکر و متردد نبود آوردن
تاکید قسمی بچه وجه بود و بکدام جهت باشد جواب مقصود ازین [illegible] فتح اندر است تاکید با [illegible]
است و دران تردد است چنانچه دران ابراهیم اعنی وانها ت فی الذی آمده و دران ربک یعلم انک تقوم ادنی
من ثلثی اللیل و نصفه تحقیق شده فَاتَّقُوا اللّٰهَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ ○ ای در فاتقوا الله
لعلکم تشکرون یعنی لکی تشکروا و متعلق است بلقد نصرکم الله یعنی انیست پس پرهیزگار باشید از خدا هم [illegible] دار
کفار ثابت قدم باشید بالنعمت خدا را شکر کنید تا شاکر شوید و خدای شما را نصرت کند چنانچه در روز بدر نصرت کرد
و فتح و ظفر آورد چنانچه دران روز آور اِذْ تَقُوْلُ لِلْمُؤْمِنِيْنَ اَلَنْ يَّكْفِيَكُمْ اَنْ يُّمِدَّكُمْ رَبُّكُمْ
بِثَلٰثَةِ اٰلَافٍ مِّنَ الْمَلٰٓئِكَةِ مُنْزَلِيْنَ ○ و برای ماضی است و تقول نیز ماضی است [illegible]
دال برای استحضار حال بدیعه است چنانچه در والله الذی ارسل الریاح فتثیر سحابا گفته اند و درین مقال بیان
مفسران اختلاف است اکثر مفسران برینکه این حکایت مقالت جنگ احد است رفته اند بدین تقدیر این ظرف
بدل است از اذ همت طائفتان منکم ان تفشلا و استفهام در الن یکفیکم برای انکار است و انکار نفی اثبات بود
ای یکفیکم و جمله الن یکفیکم مقول تقول است منزلین حال است یا تمیز و منزلین بصیغه اسم مفعول از باب تفعیل و
افعال خوانده اند یعنی [illegible] آن خوانند یعنی [illegible] مومنان [illegible]
اظهار مینمود آیا بسنده نیست که مدد کند شما را پروردگار شما بسه هزار از فرشتگان در حالتیکه نزول یافتگان [illegible]
برای ایجاب نفی است که در الن یکفیکم مذکور شده یعنی [illegible] برای تاکید بود [illegible]
اری امداد مذکور کفایت کند و فتح و ظفر برآن حاصل شود بَلٰٓى اِنْ تَصْبِرُوْا وَتَتَّقُوْا وَيَاْتُوْكُمْ

بلىٰ إن ويأتوكم من فورهم هذا يمددكم ربكم بخمسة آلاف من الملائكة مسومين

چنانچه پیشتر علیه مذکور شد تا گفته است اذا وعد فی المدد بعدد معین کان سائلا قال بل نزاد علی هذا العدد فقال بلی ان تصبروا و تتقوا ویأتوکم من فورهم هذا یمددکم ربکم بخمسة آلاف من الملائکة مسومین معنی اینست اگر صبر کنید و ثابت قدم باشید و از عزل و گریز بپرهیزکنید و بر فور و بی درنگ بیایند بر کافران مدد کند شمارا پروردگار شما به پنجهزاری از فرشتگان علامت کرده دستارهای مخصوص آورده و بعضی مسومین بکسر واو خوانند یعنی او علامت کننده خویش و اسپان خویش بعلامتی معین دانند و بعضی گویند این سؤال در جنگ بدر بود و بنابرین تقدیر اذ یقول متعلق لنصرکم الله ببدر شود و جمله [illegible] برای یاد دهانیدن نصرت جنگ بدر وجه قیاس میان هر دو وار گردانیدن در نصرت حقیقی باشد و بهر دو تقدیر اشکال هست و بر هر دو وجه ورود سؤال هست بر تقدیری که این مقال در جنگ احد باشد وعدهٔ نصرت چگونه متخلف شود و اگر مدد آمده باشد وقوع هزیمت چگونه شود مگر آنکه گویند وعدهٔ امداد فرشتگان مقید بشرط ان تصبروا و تتقوا بود و بانتفاء شرط تحقق وعده رفته شود و اگر گویند وعدهٔ مدد پنجهزار فرشتگان مقید بشرط مذکور بود و وعدهٔ سه هزار مطلق است مقید نیست جواب گوییم مقصود از امداد سه هزار و پنجهزار نصرت است پس مقصود از هر دو یکی است و حکم واقعه در حادثه واحد چون تقیید یافت بگیرد حکم تقیید صفت اطلاق پذیرد و حمل مطلق بر مقید در حادثه واحد بشود مطلق مقید گردد و بعضی گویند درین جنگ نیز مدد فرشتگان فرود آمده بودند ولی از جهت [illegible] مخالفت مسلمانان نصرت نشد [illegible] بود و دیگر گویند از رسیدن مدد فرشتگان کشتگان ما سوز نیز حصول نصر لازم نمی آید و نیل فتح واجب نمی نماید لقوله تعالی و ما جعله الله الا بشری لکم و لتطمئن قلوبکم به و ما النصر الا من عند الله العزیز الحکیم یا آنکه گویند در آغاز جنگ احد مدد فرشتگان و نصرت مسلمانان بود و هزیمت کافران و فرار ایشان و گذاشتن اموال ایشان مسلمانان بدان غنایم مشغول شدند و شکست یافتند گروهی سوی مدینه باز گشتند روی نمود و روایت کرده اند که سعد وقاص رضی الله تعالی عنه گفت دو مردی که مثل ایشان را وقتی ندیده بودم و باز گاهی ندیدیم در راست و چپ پیغمبر بودند بر کافران حمله میکردند و هم از سعد وقاص مروی است که گفت من سوی کافران تیری انداختم مردی خوب روی تیرهای من باز می آورد و من او را نمی شناختم و دانستم که فرشته بود که امداد میشود و نیز روایت کرده اند مصعب بن عمیر علم گرفته پیغمبر شهید شد و قتادهٔ پا مصعب فرشته گرفت با آنکه مصعب پیغامبر معلوم کرد که آن فرشته است که علم گرفته است چون بعضی یاران که پیغمبر ایشان را در شعب داشته بود و آنرا مرکز پیغمبر بجا و ذکر کرده تنبیه نمودند و آوردند کافران ازان شعب راه یافتند سوی پیغمبر شتافتند و بشو بیست مخالفت ایشان امر پیغامبر را هزیمت افتاد و بعد باز [illegible] و منصور شدن آفت باد و دراین چنین شکستی که مسلمانان را واقع شده بود و این چنین هزیمتی که پیغامبر را علیه السلام روی نمود تا آنکه آوازه کشته شدن پیغامبر چند آمد توان دانست مسلمانان را چه حال پیش آمده چنانچه [illegible] که و ذکر آن بالا رفته درین حالت یاران پیغمبر در پناه کوه نشسته بودند بیکدیگر احوال خویش میگفتند پیش پیغمبر باز میشدند تا ناگاه

که باز گشته بود بالای کوه برآمد مسلمانان را حالتی صعب پیش آمد پیغامبر صلی الله تعالی علیه وسلم دعا کرد و یاران حمله نمودند بدعای پیغمبر ظفر یافته منصور شدند کافران مقهور گشتند یاران این ظفر را ظفر عظیم پنداشتند از ابن عباس رضی الله عنهما مروی است که پیغامبر را صلی الله تعالی علیه وسلم فتحی و نصرتی که در جنگ احد بود در هیچ جنگی روی ننموده بر تقدیری که مقالت مذکوره در جنگ بدر باشد به آیه انی ممدکم بالف من الملائکه مردفین مخالف بود چه آنجا مدد به هزار فرشته بوده و این جا مدد به سه هزار و پنج هزار مذکور شده مگر آنکه مدد مذکور به ضعفات دارند هزار را بضم دو هزار سه هزار شود و سه هزار را بضم دو هزار دیگر پنج هزار شود وَمَا جَعَلَهُ اللّٰهُ اِلَّا بُشْرٰى لَكُمْ وَلِتَطْمَئِنَّ قُلُوبُكُمْ بِهٖ وَمَا النَّصْرُ اِلَّا مِنْ عِنْدِ اللّٰهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ ۝ ولتطمئن معطوف است بر بشری لکم که مفعول له است بتقدیر لام است ای وما جعله الله الا بشری لکم و لتطمئن قلوبکم به و جمله وما جعله الله الا بشری لکم و لتطمئن معترضه است و قصر مذکور قصر قلب است ای جعله الله بشری لکم لا لنصرکم وما النصر الا من عند الله عطف است بر وما جعله الله یا حال است یعنی اینست و نگردانیده است خدای گفتار پیغمبر الن یکفیکم ان یمدکم تا آخر یا نگردانیده است خدای مدد کردن شما بفرستادن فرشتگان یا نگردانیده است خدا بسیاری مدد را مگر از برای بشارت دادن مر شما را تا بدان مستبشر گردید و از برای آنکه آرام گیرد دلهای شما بگفتار مذکور یا بفرستادن مدد و تکثیر عدد و بسط او مستظهر شوید زیرا که یکی از فرشتگان برای اهلاک همه کفار کافی است از انضمام دیگری مستغنی است چه یک فرشته شهرهای قوم لوط را از زیر و زبر گردانید و ایشان را بهلاک و استیصال رسانید و نیست یاری کردن و فتح و ظفر پیدا آوردن مگر از قدرت خدای العزیز بکمال القدرة او سبحانه که غالب است کسی بر وی غالب نیست و نتواند استوار کار نیست همه کارها او استوار است هر چه کند بحکمت کند الحکیم نصر فرشتگان فضل نیست فتح و ظفر تو سید ای انها است تا یبدو در دعا تیغ غطا در هیچ خطه فی مدد توکی رسد دست بدهد ظفر که گوشه ظفر یافته شود و دیده و دیده بسیط لِيَقْطَعَ طَرَفًا مِّنَ الَّذِينَ كَفَرُوا اَوْ يَكْبِتَهُمْ فَيَنْقَلِبُوا خَائِبِينَ ۝ لام متعلق است بنصرکم و تواند بود که متعلق ولقد نصرکم الله ببدر باشد و تواند بود که مضمون وما النصر الا من عند الله بود و تواند بود که خبر مبتدا محذوف باشد ای ذلک لیقطع او یکبتهم عطف است بر لیقطع فا در فینقلبوا سببیه است معنی اینست آن نصر یا امداد حاصل شد تا ببرد خدای عز و جل طایفه را از کافران یعنی بشکستن یا اسیر کردن و هلاک گرداند چه تعدی و بلغه هلاک و افنا رسانند یا بخزی افگند و رسوا سازد و در بند هزیمت و فرار اندازد پس بگردند نومید گشته از آنچه مطلوب داشتند و زیان زده در کاری که سود می پنداشتند لَيْسَ لَكَ مِنَ الْاَمْرِ شَيْءٌ این جمله معترضه است میان معطوف و معطوف علیه برای تسلیه پیغمبر در دفع عیب و عار در آنکه کار بر حسب مطلوب باشد و ظفر بر کفار بر حسب مقصود دست ندهد چه کار تو که از نصرت کسی بیرون باشد یا از حاصل شدن آن عیب بود معنی اینست نیست ترا و در تصرف تو هیچ چیزی از کار بندگان

با آنکه کار بر حسب مطلوب تو حاصل نگشت و فتح و ظفر که مقصود بود بحصول نپیوست ز اندوه آن دل خود را بازدار و اندیشه
آن در خاطر خود مگذار زیرا که هر چه در تحت قدرت کسی نبود او را در نیافتن آن عیب نرسد مصرع هر چه کند او کند آنکه هر چه
دهد خدا دهد بیت یک ذره تصرف کاری عباد را نه بر دست کس نداد فما شاء فهو کان ۞ أَوْ يَتُوبَ
عَلَيْهِمْ أَوْ يُعَذِّبَهُمْ فَإِنَّهُمْ ظَالِمُونَ ۞ ای یقبل الله توبتهم ان تابوا واسلموا او یعذبهم ان
اصروا علی الکفر و آن فعل با معطوف خویش عطف ست بر او یکبتهم فانهم تعلیل ست چون وعید تعذیب ملوح بر ظلم ایشان
بود بتقدیم ملوح تاکید جمله سابق شود و معنی اینست بغیر برای آنست که طایفه از ایشان هلاک شوند یا خوار گردند چنانچه
در جنگ بدر هفتاد تن از سران قریش کشته شدند و هفتاد تن اسیر گشتند و باقی ماندگان گریختند بهزیمت پیوستند
تا توبه کنند و همچو خالد بن ولید و عمرو بن عاص و ابو سفیان ابن حرب مسلمان شوند خدای تعالی توبه ایشان قبول
کند و بدین که ایمان آرند و دل بر اسلام گمارند یا بر کفر مصر اند خود را بورطه عذاب آخرت رسانند خدای تعالی ایشان را
بکفر ایشان عذاب کند و در ورطه عقوبت افگند زیرا که ایشان ظالم اند از حد تجاوز کنند که مستحق عذاب باشند
و لایق عقوبت شوند چنانچه کافران که بر کفر مردند و خود را بعقارب و حیات دوزخ سپردند سوال تعذیب کفار
مترتب بر ظلم و کفر ایشان باشد مترتب بر منصور شدن و ظفر یافتن مسلمانان نبود و عطف او بر لیکبت و لیقطع که
لام کی که دال بر ترتب سبب واقع شده اند چگونه مستقیم آید و صحت آن بچه وجه و چه نوع روی نماید جواب
لام مذکور لام عاقبت است دلالت بر تعقیب دارد نه بر ترتب چنانچه در فالتقطه آل فرعون لیکون لهم عدوا و حزنا آمده
و در لدوا للموت وابنوا للخراب تحقیق شده و هر یکی ازین چهار چیز هلاک کفار یا هزیمت یا قبول توبه اگر تایب شوند یا
تعذیب بر تقدیری که کافر مانند منعقب منصور شدن مسلمانان بود اگرچه مترتب نباشد وجه دیگر آنست که گفته اند
بعضی وقتها پیغمبر خدا صلی الله تعالی علیه و سلم در باب کفار اگرچه جفا میکردند هدایت میخواست و دعا اللهم اهد
قومی فانهم لا یعلمون میخواند و بعضی وقت از جفای کافران تنگ می آمد اللهم العن فلانا و فلانا بر زبان میراند روایت
کرده اند چون رخساره و دندان مبارک علیه السلام مجروح شد خواست که ایشان را دعای بد کند و بدعای خویش
در هلاک و فنا افگند خدای تعالی چون میدانست که بعضی از ایشان بدولت اسلام خواهند پیوست و بشرف
اسلام و ایمان مشرف خواهند گشت پیغامبر را دعای بد کردن در حق ایشان رخصت نداد بلکه این آیه فرستاد
که از دعا کردن مانع افتاد برین وجه لیس لک من الامر شیء جمله معترضه است میان فلیتوکل المومنون و میان و لا تهنوا
و لا تحزنوا چنانچه بالا گذشت و ذکر آن رفته یا او بمعنی الی ان یا الا ان باشد یعنی چنین بود نیست مر ترا از کار چیزی
یا مگر آنکه ایشان توبه کنند یا خدای ایشان را عذاب کند سوال بعد از غایت و استثنا خلاف حکم سابق ثابت
شود و نفی لازم آید در هنگام توبه یا تعذیب خدای ایشان را پیغمبر صلی الله تعالی علیه و سلم امری یا چیزی از تصرف

در کار ایشان ثابت کرد و همه دانند کسی را بر کسی هیچ کاری نیست و تصرفی جز امر و تصرف خدا اثبات نشود
لیس لک من الامر شیء کنایت است از لا تحصل ما ابتغیت و لا تیسیر ما تمنیت من هدیهم او ذهبهم الی ان الالان ان یتوب الله
علیهم ان تابوا فتحصل ما تمنیت من هدیهم او یعذبهم لظلمهم فتیسیر ما ابتغیت من اذاهم یعنی لیس لک من الامر شیء کنایت است
ازین که هدایت کفار بر حسب مطلوب تو نشود و هلاک ایشان بارادت و قصد تو بحصول نپیوندد مگر آنکه خدای قبول کند
توبه ایشان را اگر توبه کنند هدایت ایشان بر مضمون اللهم اهد قومی فانهم لا یعلمون مطلوب تست حاصل شود یا عذاب
کند خدای ایشان را اگر مصر باشند عقوبت ایشان که بر حکم اللهم العن فلانا و فلانا مسئول تست بحصول پیوندد وَلِلّٰهِ
مَا فِی السَّمٰوٰتِ وَمَا فِی الْاَرْضِ یَغْفِرُ لِمَنْ یَّشَآءُ وَیُعَذِّبُ مَنْ یَّشَآءُ ط
این جمله معترضه دیگر است برای تائید ولایت توفیق توبه و قبول آن و حرمان از توبه و عذاب کردن برایشان آن و جمله
یغفر لمن یشاء و یعذب من یشاء بیان اثر ملک و تحقق تصرف در ان است معنی اینست مر خدایراست
آنچه در آسمانها و زمین است هر کرا خواهد بیامرزد و هر کرا خواهد عذاب کند وَاللّٰهُ غَفُوْرٌ رَّحِیْمٌ ○ ع
این جمله تذییل است مر یغفر لمن یشاء را بوعده مغفرت و وعید تعذیب جمله مذکور برای تاکید وعده غفران به مبالغه آورد و از جهت کمال
کرم و اظهار غلبه رحمت وعید تعذیب را تاکید نکرد معنی اینست و خدای آمرزگار است گناهان بیامرزد و بخشاینده است
عطایا بخشد یٰۤاَیُّهَا الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا لَا تَاْكُلُوا الرِّبٰوۤا اَضْعَافًا مُّضٰعَفَةً
عادت عرب بود یکدیگر را میدادند چون مهلت تمام شدی در ربوا چندان زیادت میکردند مهلتی دیگر می نهادند
چون آن مهلت تمام شدی ربوا دیگر می آوردند همچنان مهلتی دیگر میکردند چنانچه باین کیفیت میکردند واضعاف اضعافا
در قباله می آوردند و بر حکم قباله مال از مدیون می بردند و آنرا بالحق و ترد میخوردند هر آینه سابق ذکر زیان کردن
مال دیگران بر وجه ربا بیان فرمود این جمله ندائیه با جمله که بعد ازوست میان معطوف یعنی و اطیعوا الله و الرسول و معطوف علیه
یعنی و علی الله فلیتوکل المؤمنون معترضه آورده اضعافا مضاعفة حال است از الربوا اسم مفعول از باب مفاعله که از باب تفعیل خوا
و معنی هر دو یکی و انند معنی اینست ای مومنان ربوا را یعنی فضل خالی از عوض در اموال ربویه که در شرع اند ک
این نیز حرام است بر وجه ربویه که تضعیف اضعافا مضاعفة چنانچه عادت شما ست مخورید و فضل خالی از عوض را
که بقاری مانده است اینه وَاتَّقُوا اللّٰهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُوْنَ ○ عطف است بلا تاکلوا معنی اینست از خدا
بترسید از خوردن ربوا تا رستگار شوید از عقوبت خوردن مال حرام بپرهیزید در ربوا از انسانی که رو تا رستگاری حلال و نماز
وخود را باستحلال آن در کفر میندازید وَاتَّقُوا النَّارَ الَّتِیْۤ اُعِدَّتْ لِلْكٰفِرِیْنَ ○
عطف است بر و اتقوا الله معنی اینست بپرهیزید از آتشی که ساخته شده است برای کافران چون شما باستحلال ربوا
کافر گردید لاجرم مستحق آن شوید و درین آیت اشارت است که خوردن ربوا گناهی است که از اعداد بران تهدید است الخ

از ایشان بدان و با استحقاق عذاب استقلال نمیکشد و ربا خوار نشسته است آن در درکهٔ کفر میرسد و گفته اند که بعضی گناهان از آن جنس اند که شوم است آن بمعنی سوی زوال عرفان شود و سبب محروم شدن از نعمت ایمان کرده چنانچه عقوق والدین و قطع رحم و بی باکی در ظلم و خیانت در امانت و ربا خوردن را نیز ازین باب شمرده اند و این را هم درین قسم مندرج کرده اند نعوذ بالله من ذلک و معتزله بدین آیه برای استحقاق خلود مرتکب کبیره تمسک کنند چه در نهی از اکل ربا که گناه کبیره است جمله واتقوا النار التی اعدت للکافرین آورده و وعید کافران برای آن ذکر کرده جوابش آنست که ذکر وعید کافران از جهت اقتضا کند سوی [illegible] استحلال و استحقاق او [illegible] با اقتضا [illegible] خویش باشد

سوال چون مومنان مرتکب کبیره گناهی کنند اگر شفیعی [illegible] با غضب برابر اندازهٔ گناه در دوزخ [illegible] اعداد بکافران چه وجه دارد و در تفسیر مطابق واقع چه نوع باشد [illegible] از برای کافران و مستعد کرده [illegible] آن برای ایشان بوجه اختصاص بدیشان شود و منافی در آمدن دیگران نباشد چه مقامی که برای کسی یا محلی بود که دیگری را که در آن ساکن شود تا آنچه بهشت برای متقیان ساخته اند و فاسقانی که خدای عفو [illegible] با [illegible] سبب گناه از فیض بیرون آرد در بهشت در آرد و نظیر آن آنکه مسجد [illegible] برای نزول مسافر ساخته شده اگر صاحب [illegible] را نیز در آن [illegible] ساخته اند اگر [illegible] که درو خود [illegible] واطیعوا الله والرسول لعلکم ترحمون [illegible] اطاعت [illegible] فرمانبرداری خدا و رسول او در امتثال اوامر و اجتناب نواهی اطاعت کنید و فرمان خدای و فرمان رسول را اطاعت کنید تا رحمت کرده شوید و مستحق نیل نعمت گردید وسارعوا الی مغفرة من ربکم وجنة عرضها السموات والارض اعدت للمتقین سارعوا با واو و بغیر واو خوانده اند [illegible] و جملهٔ عرضها السموات والارض صفت جنت مرتب را [illegible] و بر تشبیه است [illegible] تشبیه ای عرضها کعرض السماء والارض و مقصود بیان وسعت و فراخی است [illegible] از پروردگار خویش شتابید و سوی اسباب یافتن جنتی [illegible] که عرض او [illegible] آسمانها و زمینها بود و چون عرض هر یکی [illegible] و چون عرض اینقدر بود طول [illegible] بیاورد و تقدیر آسمان و زمین برای تشبیه عرض بهشت [illegible] خلق در می آید در منظر وسیع نماید زمین و آسمان است [illegible] یعنی منتهای [illegible] آسمان و زمین [illegible] کسی [illegible] اعدت للمتقین جملهٔ حالیه بود و بتقدیر قد بر طریق [illegible] حضرت [illegible] باشد [illegible] است ساخته کرده

شده است برای متقیان بهشت و نعیم آن و تخصیص جنت بمتقیان تا در آمدن فاسقانی که خدای در حق ایشان عفو خواهد
یا بعد از تعذیب بقدر گناه از دوزخ بیرون آرد و در آیت اعدت للکافرین گذشته و ذکر آن بالا رفته و بدانکه اسباب
حصول مغفرت و وصول جنت که امر بمسارعت آن شده این چنین باشد موافق دین و متابعت شرع مبین و اجتناب
از عصیان و توبه کردن بعد از وقوع شدن این و سایر جنایات بدی و تقوی ست **سوال** مسارعت ضد تاخیر است
اگر مذکور برای وجوب باشد امر واقع بر فور شود و در هیچ امری جواز تراخی و تاخیر نبود و بر قول ابو حنیفه در امر مطلق جواز
تراخی و تاخیر دارند واجب بر فور نپندارند و اگر امر و سارعوا برای استحباب باشد در اوامری که تاخیر آن مستحب است
چون تاخیر نماز بامداد تا اسفار و تاخیر نماز ظهر ابراد استحباب مسارعت منقوض شود **جواب** تواند بود که امر
سارعوا برای وجوب دارند مقید بوقت خوف فوت پندارند عجلوا بالصلوة قبل الفوت و سارعوا بالتوبة قبل الموت
عبارت آنست و همین معنی را بیان ست و تواند بود که امر مذکور امر مطلق برای استحباب مسارعت بود و تاخیر بعض عبادات
بدلیل از باب خصوص عام باشد **الَّذِينَ يُنْفِقُونَ فِي السَّرَّاءِ وَالضَّرَّاءِ** موصول با صله صفت المتقین
یا خبر مبتدا محذوف ست یا مفعول اعنی ست **معنی** اینست آنانکه در کارهای دینی چون جهاد و حج و طلب علم
و غیر آن انفاق میکنند و در حاجت فقرا چون زکوة و صدقات تطوع و مانند آن در سرا و ضرا دو عبارت است و عبارت تیسیر
سرا در لغت بمعنی او مسرت ست و در استعمال بمعنی اسباب مسرت چون غنا و صحت و ارزانی و مانند آن ذکر کنند و ضرا
در لغت بمعنی مضرت و در استعمال آثار آن چون فقر و مرض و گرانی و مانند آن مراد دارند **وَالْكَاظِمِينَ الْغَيْظَ**
عطف ست بر الذین ینفقون **معنی** اینست و کسانیکه فرو میخورند خشم را از گناهکارانی که بر ایشان قادرند و عمل بر
موجب خشم نمیکنند **وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ** عطف ست بر الکاظمین **معنی** اینست و عفو
کنندگان از گناهان مردمان و درگذرندگان از ایشان **وَاللّٰهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ** این جمله تذییل ست
معنی اینست و خدای نیکوکاران را دوست میدارد و به نظر لطف و کرم سوی ایشان نگرد در حکایت آورده اند
غلامی از غلامان امیر المومنین عثمان بن عفان رضی الله تعالی عنه کاسه آش گرم بر روی ریخت و امیر المومنین عثمان رضی الله عنه
صورت خشم انگیخت آن غلام والکاظمین الغیظ گفت امیر المومنین عثمان در گذشت خشم را گفت باز غلام مذکور والعافین
عن الناس ذکر کرد امیر المومنین عفوت عنک بر زبان آورد باز غلام مذکور کرد والله یحب المحسنین احسان تحریر
جست امیر المومنین اعتقتک گفت و بعضی مثل این معامله از حسن بن علی رضی الله تعالی عنهما نیز روایت
کرده اند و صدر الدین این معنی آرزو آورده اند و کظم غیظ یعنی فرو خوردن خشم کاری عظیم الشان ست یا از باب قهر نفس
و جهاد با شیطان ست و نفس بر انتقام موجب خشم سعی آرد و شیطان بر ایذا و ایلام جانی بیگانگان دارد
آنست که بر نفس و شیطان غالب آید و موافقت و متابعت ایشان ننماید و بدانکه عفو از گنهکار و کرده او ناکرده گردانیدن

بار تحسین معامله پیش آمدن چنانچه خوف از دل او برود و ترس از خاطر او زائل شود کار بگردان زینک نقصان ست مخالفت نفس و شیطان ست این چنین عمل از نفوس بزرگ آید و این نوع کار از ذوات معتقی روی نماید و احسان سوی کسی که بدی کرده است و مکافات بدی به نیکی از اعظم امور و اجل اجور ست احسانی ست عاری از دواعی مقرون با مانع قوی ست بیت آنها که بحق ما بدیها کردند ✦ گر دست دهد بجز نکوئی نکنم

وَالَّذِينَ إِذَا فَعَلُوا
فَاحِشَةً أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ ذَكَرُوا اللَّهَ فَاسْتَغْفَرُوا لِذُنُوبِهِمْ
وَمَنْ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ إِلَّا اللَّهُ وَلَمْ يُصِرُّوا عَلَىٰ مَا فَعَلُوا وَهُمْ
يَعْلَمُونَ ۝ أُولَٰئِكَ جَزَاؤُهُمْ مَغْفِرَةٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَجَنَّاتٌ تَجْرِي
مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَنِعْمَ أَجْرُ الْعَامِلِينَ ۝

جمله شرطیه صله موصول ست و موصول با صله عطف ست بر الذین ینفقون و ظلموا انفسهم عطف ست بر شرطیه ذکروا الله جزای شرط ست و استغفروا لذنوبهم عطف ست بر ذکروا الله و من در ومن یغفر الذنوب استفهامیه ست الا الله استثنا ست از کلام ضمیر موجبه جمله و من یغفر الذنوب معترضه است و لم یصروا علی ما فعلوا عطف ست بر فاستغفروا و هم یعلمون حال ست از معنی نفی ای ترکوا اصرارهم علی ما فعلوا حال کونهم عالمین باصرارهم و الاضرار او حال کونهم عالمین بقبح العصیان بدین وجه اصرار منتفی ست و علم ثابت چنانچه گویند ما جاءنی حارس حیاته حرس منتفی بود و حیات ثابت باشد یعنی ترک الحرب حیاته اولئک مرفوع المحل بر ابتدا ست جزاهم مغفرة خبر مبتدا ست من ربهم صفت ست مر مغفرة را و این جمله مستانفه ست برای بیان جزای تائبان و تواند بود که والذین اذا فعلوا فاحشة مبتدا بود و جمله اولئک جزاهم مغفرة من ربهم خبر او باشد و جنات عطف ست بر مغفرة و جمله تجری من تحتها الانهار صفت ست مر جنات خالدین فیها حال ست و نعم اجر العاملین بتقدیر نعم اجر العاملین اجرهم تذییل ست و جمله والذین تا آخر معترضه ست و نکته اعتراض بیان جزای تائبان بعد بیان جزای متقیان بپندارند یعنی اینست آنکسانیکه چون ایشان کاری ناشایسته کنند و بر نفس خویش بارتکاب گناه ظالم شوند بدین معنی او بمعنی واو بود یا تردید در عبارت باشد یعنی از فاحشه گناه کبیره و از ظلم گناه صغیره باشد و بعضی عکس این را صواب پندارند و بعضی فاحشه اسم زنا دانند و ما دون آن را از نظر و مس و قبله مظلمه خوانند یاد کنند خدا را بدین که او قاهر ست بر عذاب و عقوبت قادر ست عظمت و جلال او را یاد آرند و از ایشان فاحشه و ظلم کردن بر نفس خویش شرم دارند عصیان را و اوامر و نواهی او جایز پندارند دل بر پشیمانی بنهند عصیان او را بر خود نپسندند پس آمرزش خواهند از گناهان و پشیمانی کردن از عصیان و کیست بجز خدا که آمرزد گناهان را یعنی استغفار کنند و هم اصرار بدانچه کرده اند نرسند در این حال که بدانند اصرار و زیان و زشتی کردار و اصرار عبارت ست از اراده مقیم بودن بر معصیت و مستقیم بودن در آن و بعضی گویند اصرار عبارت ست از عزم

توبه و نا پشیمان شدن از گناه و عصیان و آن معنی اصرار ست از معنی اولئک ایشان یعنی تائبان و مستغفران جزاؤهم پاداش ایشان مغفرة آمرزش
ست از پروردگار ایشان و جناتی که روان ست زیر درختان آن بانهار نهرهای آن جویها و در آن حالی که در آن جاودان با
و دایم باشند و نیک ست اجر عاملین و ثواب عمل کنندگان و رود آیه در شان خرما فروشی ست که عورتی خوب روی برای
خریدن خرما بر او آمد و او گفت درون دکان خرما خوبتر ست آن عورت با او در دکان در آمد او را بگرفت و بوسه زد و آن عورت
گفت چرا نگاه داری از خدای شرم دار آن مرد پشیمان شد و تایب گشت و دیگر وجه در نزول این آیه آن ست که بعضی گویند دو یاری از یاران پیغمبر
بوده اند یکی انصاری و دوم ثقفی پیغمبر خدای صلی الله تعالی علیه و سلم میان ایشان عقد مواخات کرده ایشان را با هم برادر ساخته بود هم
برادری آورده هر یکی قایم مقام دیگری بودی و مراعات حقوق برادری بجا آوردی هر که میان ایشان در سفر رفتی دوم تعهد و تفقد
اهل و عیال او بر خود لازم گرفتی وقتی غزوه سفر پیامد ثقفی افتاد و انصاری در مدینه باز ماند و تعهد خانه او می‌نمود انصاری مذکور برای
تفقد خانه او بیش در آمده بود از احوال خانه ثقفی تجسس می‌نمود زن ثقفی سر شسته آب از موی می‌افشاند نظر انصاری بر اعضای
او افتاد انصاری چشم چون او را دید آشفته شده درون خانه در آمد و فریفته شده نزدیک او آمد عورت مذکور چون او را دید آمدن
دید تن خود را بسوی خود پوشید دست بر رو داشت و او را از دیدن روی خویش باز داشت انصاری از شیفتگی پشت
دست او را بوسید عورت گفت از خدا بترس شرمنده شد باز پس رفت عورت گفت چه کردی خود را بر خیانت آورده
و خدای را عاصی شدی و شرمنده گشتی انصاری مذکور پشیمان شده از آن کار شرمندگی ناله و زاری کنان از شهر بیرون رفت
در کوه و دشت ماندی [illegible] سودی تا آنکه پیغمبر صلی الله تعالی علیه و سلم
از سفر مراجعت کرده روی بشهر آورد و هر کسی از برادران و قرابتان اهل سفر را باستقبال رسید ثقفی انصاری را نیافت
تعجب کرد و متفکر گشته [illegible] که انصاری [illegible] که التفات بمن نکرد و چه افتاد که خود را بر ترک ملاقات
ما آورد چون در شهر در آمد بگران در خانه آمد از انصاری باز پرسید از زن خویش قصه تمام بشنید از [illegible]
هم بران راه در طلب انصاری روان شد و در جستن او اهتمام کرد تا آنکه نشان یافت و برای ملاقات او شتافت
و دید که در سجده افتاده عفو از گناه میخواهد و بزاری [illegible] اخی می‌گوید ثقفی چون حال او را دید کلمات مذکور
از و بشنید گفت برخیز تا بخلق بیا پیغمبر در مدینه بیا [illegible] عفو خدا هم جا است و جستن غفران بخواه آنجاست انصاری
مذکور با ثقفی بسوی مدینه رسیده [illegible] حال گناه خویش بر ابوبکر و عمر رضی الله عنهما آورد ذلیل ایشان
استعظام گناه او کرده خیانت بر اهل غازی در حضر کمال غیرت خدا آورده بعد از آن پیش در پیغامبر صلی الله علیه و سلم
رسید پیغامبر خدا [illegible] پیغامبر صلی الله تعالی علیه و سلم اذن بدر آمدن کرد و از شنیدن
حال او آورد چون قصه خویش پیش پیغامبر صلی الله تعالی علیه و سلم باز نمود پیغامبر صلی الله تعالی علیه و سلم او را بیرون
کردن از مدینه فرمود و غمناک گشت و کار او بنا امیدی پیوست این آیه در شان او نازل گشت و در حق او بود و

پیوسته است. بعضی گویند نزول این آیت در شان جماعتی است که پیغامبر صلی الله تعالی علیه وسلم در شعب کوه احد داشته
و ایشان را دران دره برای نگاه داشت اینکه کافران از پی ایشان درنیایند گماشته و گفته بود که ازین جا مجنبید
ازین مقام تا من نیایم. [illegible] ایشان چون مردمان دیگر را دیدند [illegible] بیرون رفتند و [illegible] آورده
امر پیغامبر را مخالفت کردند بعد پشیمان شدند. این آیه در شان ایشان نازل گشت و [illegible] ایشان بوده و [illegible]

قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِكُمْ سُنَنٌ فَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانْظُرُوا كَيْفَ كَانَ
عَاقِبَةُ الْمُكَذِّبِينَ ○ [illegible]
و مانند آن طرق گذشته و بیانش [illegible] است [illegible]
هم ازین جهت فصل کرد بغیر حرف عطف آورد فا در فسیروا فی الارض [illegible]
از جهت استفهام که موجب صدر کلام است مقدم شده و جمله کیف کان [illegible] متعلق انظروا [illegible] انظروا فی [illegible]
عاقبة المکذبین [illegible] معنی آنست [illegible] پیش از شما [illegible] هلاک شدگان [illegible]
برای حاصل کردن علم باحوال ایشان در زمین [illegible]
[illegible] قوم لوط قدم زنند [illegible]
اعمال و احوال ایشان معتقد دارند [illegible] پیغامبران [illegible]
ایمان نیاوردند [illegible] **هَذَا بَيَانٌ لِلنَّاسِ وَهُدًى**
وَمَوْعِظَةٌ لِلْمُتَّقِينَ ○ [illegible]
التشجيع [illegible] والتعذيب ذكر احوال الامم السالفة [illegible]
معنی آنست آنچه ذکر کردیم [illegible]
کردن [illegible]
هلاک و نجات ایشان همه بیان است برای مردمان تا آثار نیکی و بدی دریابند [illegible]
[illegible] متقیان را یعنی مر نفوس [illegible] برای تقوی و پرهیزگاری [illegible]
یا متقیان بالفعل مراد [illegible] ثبات بر هدی و موعظت مراد دارند [illegible]
[illegible] **وَلَا تَهِنُوا وَلَا تَحْزَنُوا** ولا تهنوا ولا تحزنوا [illegible]
و ذکر آن [illegible] یعنی [illegible] سست مشوید [illegible] کافران [illegible] یاران
ایشان [illegible] **وَأَنْتُمُ الْأَعْلَوْنَ**
إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ ○ [illegible] وانتم الاعلون حال است ان کنتم مؤمنین متعلق انتم الاعلون است یا [illegible]

ولا تحزنوا معنی اینست و شما سستی مکنید بهزیمت جنگ احد و اندوهگین مشوید بکشته شدن اخوان خویش و حالی آنست
که شما عالی ترید و در درجه بر ایشان علو دارید اگر باشید شما ایمان آرندگان و تصدیق کنندگان اینجا دو سوال ست یکی
آنکه اعلون اسم تفضیل ست و اسم تفضیل که دال بر فضل مفضل بر مفضل علیه بود مقتضی شرکت ایشان در اصل صفت باشد
پس در وانتم الاعلون لازم آید که کافران را با مومنان در علو شرکتی ست و بدیهی است که ایشان مخطانند ایشان را هیچ علوی
نیست استعمال اسم تفضیل چگونه آید و صحت آن بچه نوع روی نماید جواب کافران را بغالب آمدن بر مسلمانان در جنگ
احد علو دنیاوی بود و مسلمانان را بحصول درجه شهادت و وصول بسعادت و مرتبه آخرت علو اخروی روی نمود و علو اخروی
بالاتر ست از علو دنیوی پس شرکت مسلمانان و کافران در نفس علو و زیادت علو مسلمانان ثابت شود و برین طریق استعمال اسم
تفضیل مستقیم آید جواب دیگر آنکه در تفضیل مذکور مفضل و مفضل علیه مسلمانان را دارند تفضیل مومنان بر مومنان
باعتبار دو حال شمارند یعنی شما عالی ترید بفتح مکه و خیبر و فتحهای دیگر در استقبال از نفسهای خویش ای مومنان در غزوه
حال یا گویند بالاترید هم در جنگ احد در آخر کار از نفسهای خویش در بدایت کارزار یا شما عالی ترید در هزیمت جنگ احد
از نفسهای خویش در نصرت جنگ بدر علو دنیاوی بود و در هزیمت جنگ احد در رسیدن بمرتبه شهادت علو آخرت روی نمود
سوال دوم ان کنتم مومنین صیغه تعلیق ست مشروط بعدم جزم و عدم تحقیق ست و ایمان ایشان محقق بود صحت استعمال آن بچه
نمود بعضی از ایشان نفاق داشتند در واقعه مومن نبودند ایمان کل جماعت محروم الوقوع نبود از جهت عدم جزم استعمال این صیغه نمود جواب
ان کنتم مومنین بمثوبات الشهداء مراد دارند و معنی موقنین بدرجات الآخرة پیش آرند چه کسی که
او ثواب شهدا بداند شهادت را بهتر از فتح ظاهری خواند **ان یمسسکم قرح فقد مس
القوم قرح مثله** قرح بضم قاف و فتح آن خوانند هر دو لغت بر طریق ضعف و ضعف یکی دانند ان یمسسکم
قرح شرطی ست مجزوم نه الجزاء ان یمسسکم قرح فلا تهنوا ولا تحزنوا فقد مس القوم قرح جمله فقد مس القوم قرح مثله تعلیل جزای محذوف ست
و جمله شرطیه معترضه برای تسلیه مومنان و دلداری ایشان ست معنی اینست اگر برسد شما را جراحتی سستی کردن نباید
و اندوهگین بودن نشاید زیرا که پیش ازین بتحقیق رسیده است گروه کافران را در روز بدر جراحتی مثل این چه در جنگ احد هفتاد
تن کافران کشته شدند و هفتاد تن اسیر گشتند این برابر آنست و این واقعه چنان ست جای وهن نبود و مقام حزن
نباشد یا این که کافران بعد هزیمت در جنگ بدر سستی نکردند و در مکافات آوردند شما هم سستی نکنید و در مکافات
کوشید و توانند بود این هر دو حالت در بیان فتح و هزیمت در جنگ احد باشد و ذکر هزیمت کافران که در اول جنگ بود اول
مسلمانان را فتحی شد و جمعی کثیر از کفار کشته شدند و مجروح گشتند تا آنکه اسپان و کالاها گذاشتند و مسلمانان در غنیمت
مشغول شدند تا آنکه جماعت تیر اندازان که در کوه سیدا داشتند بهوای غنیمت مقام گذاشتند کافران دره مذکور خالی یافتند
بسوی محاربت شتافتند مسلمانان را شکستند آنچه رسید باز در آخر کار فتح مسلمانان را بود و کافران را هزیمت روی

شود بسرعت تمام سوی مکه رفتند و مسلمانان را دنبال نگرفتند در مدینه نزول آمد آیه ان یمسسکم قرح بیان همین شرح و مسائل بود و بیان هر دو هزیمت باشد **سوال** ان یمسسکم صیغه مستقبل است و قصه مذکور که بیست از واقعه ماضی است میان لفظ و معنی تنافی است **جواب** این آیه وارد است برای تعزیت مسلمانان مقصود آنست و لاتهنوا و لاتحزنوا فیما اصابکم من القرح والجرح والحال انتم الاعلون ذاتا اصابکم من سعادة الشهادة انما سبب لعلو درجاتکم و ابدیة حیاتکم ولایکون مایاتی بالسعادة السرمدیة قرحا بل فرحا لایکون الحیوة الابدیة جراحة بل راحة وهذا نفی لوقوع القرح والجرح وسبب لحصول الحزن والوهن ثم قال علی سبیل التسلی ان یمسسکم قرح فقد مس القوم قرح مثله ان لم یکن فیکم مس قرح ولکن بعدم الانحلال والملاحظة مس القوم الکافرین قرح مثله معنی این آیه آنست و سست مگردید و اندوهگین مشوید و حال آنست که شما عالیترید آنچه شما را رسیده است از قرح و جرح که موجب سعادت و شهادت است یک مرتبه علیا است بسبب علو درجات شماست این چنین قرح را فرح دارید و این نوع جراحت را راحت پندارید و جمله ان یمسسکم مقصد دیگر است در تعزیت مسلمانان بر وجه تسلیم بودن وجه مذکور لفظ بر حصول سبب وهن حزن یعنی اگر ثابت شود مس قرح و اصابت جراحت هم سستی نباید و اندوه نشاید زیرا که کافران را نیز مثل این رسیده و ایشان نیز مثل آن مشقت دیده و برابری با خصم موجب سستی نبود و منفی سوی اندوه نشود **وتلک الایام نداولها بین الناس** تلک مبتدا است الایام صفت او نداولها خبر مبتدا است و تلک الایام اشارت است سوی ایام فتح و نصرت و غنیمت چنانچه در جنگ بدر بود **سوال** بالا ذکر هنگام هزیمت و ایام قرح و جرح و قتل مسلمانان است که در جنگ احد بود و با وجود قربت اشارت سوی ایام نصرت و غنیمت که بعید است از چه سابق نبود **جواب** تلک که برای اشارت سوی بعید است سوی ایام غنیمت که بعید است اشارت دارند سوی ایام هزیمت که قریب است اشارت نمیدارند و نیز مقصود درین محل وعده تبدیل هزیمت مومنان بنصرت ایشان است و مداولت ایام نصرت کافر مستلزم است عکس را پس تبدیل ایام هزیمت بنصرت بر وجه کنایت شود والکنایة ابلغ من التصریح والتلویح اوصل من التصریح و جمله اسمیه عطف است بر جمله سابقه عطف تسلیه بر تسلیه است معنی آنست آن ایام میگردانیم آنرا میان شما گاهی شما را غنیمت بوده است ایشان را هزیمت گاهی ایشان را هزیمت بود و شما را غنیمت چنانچه شاعر گوید شعر فیوم علینا ویوم لنا ویوم نساء ویوم نسر **بیت** درین جهان سرای آبنوسی که گهی ماتم بود گاهی عروسی **ولیعلم الله الذین آمنوا** این جار مجرور عطف است بر جار مجرور محذوف که متعلق نداولها است ای تلک الایام نداولها بین الناس لمصالح کثیرة ولیعلم الله الذین آمنوا **سوال** لام که مقتضی حدوث ما بعد او و انتفاء ما قبل او بود و علم تعالی و تعلق او بمعلومات و بکائنات قدیم است وقوع او بعد لام چه وجه دارد **جواب** تعلق بعلوم نباشد و درین محل معنی علم دارند و ظهور تعلق معلوم بعلم امری حادث است و مبنی بر الحسا

پندارند معنی اینست آن ایام میگردانیم آنرا میان مردمان از جهت مصلحتها است و حکمتها چون اظهار قدرت کامله که هرچه خواهد
تواند گاهی رنج دهد و گاهی راحت رساند و لقا و دارا دست شاید گاهی نصرت دهد و گاهی هزیمت افکند که فعال لما یرید بار
ازان بست لا یسئل عما یفعل و بشارت بر آنست و اظهار بی نیازی از نیکی نیکوکاران و بی گزندی بدکرداران از نیکان و بد
هر کرا خواهد در هلاکت اندازد و در پایه زدنی کار بر سازد وی دیگر سازد و اظهار جلال و عظمت خدای و اشعار به عاجزی و
بندگی غیر او هرچند که افضل خلائق و اعظم برایا باشد مقصود از عاقبت و خصوص هرکه هست بود حکم خدای بر و نفاذ یابد و قضا
او بر و جاری شود تا ظاهر شود که ظهور امور عجیبه و حصول شئون غریبه که از پیغامبر صلی الله تعالی علیه و سلم ظهور می یابد از قدرت
کردگار قادر است ازین نیست که او کاهن است یا ساحر است که اگر خلاف آمدن چنین علیه السلام متعلق بذات پیغمبر بود
با وجود پیغامبر مسلمانان را این حالی روی ننمودی و هرآینه از حکم و مصالح که در ضمن این شکست و هزیمت خفی بودی لا ریب الا
وتا بداند خدای یعنی تا ظاهر شود علم او که ثابت بر ایمان که بودند که روی بر میگردانند و توان بود که لیعلم متعلق بفعل محذوف بود
که آن فعل معطوف بر نداولها باشد یعنی نداول المداولة لیعلم الله الذین آمنوا و چنین در تفسیر این کلام التفات است از غیبت بسوی
تکلم است برای تصریح باسمی که مستجمع جمیع صفات کمال است و معنی چنین بود آن ایام را میگردانیم و اینکار میکنیم تا خدای بداند
یعنی علم او ظهور یابد که ثابت بر ایمان که بودند و از ایمان که روی میگردانند و تمیز کند مومنان را از کسانیکه به هزیمت
مومنان در ایمان تردد کردند و در عظمت پیغامبر نقصانی را معتقد شدند **وَيَتَّخِذَ مِنكُمْ شُهَدَآءَ** و بگیرد از شما شهیدان
و یتخذ معطوفست بر لیعلم و من تبعیض است شهدا جمع شهید است و در ضمن منکم شهداء التفات است از غیبت بسوی خطاب
چه لیعلم الله الذین امنوا ذکر مومنان بصیغه غایب بود و در ویتخذ منکم شهداء ذکر مومنان بر وجه خطاب روی نمود و معنی
اینست تا بداند کسانی را بعد لحوق مصیبت هزیمت بر ایمان ثابت باشند و تا بسازد بعضی از شما را شهیدان که بشهادت
پیوندند و بحیات ابدی برسند و تواند بود شهدا جمع شهید بمعنی گواهان باشد معنی چنین بود و تا بگیرد بعضی از شما را در روز
قیامت گواهان باعتبار ثبات بر ایمان و عدم وقوع تردد و ریب بر تبلیغ پیغامبران برامم و انکار کافران که تبلیغ ایشان
منکر خواهند گشت و با نکار خواهند پیوست چنانچه در وکذلک جعلناکم امة وسطا لتکونوا شهداء علی الناس ذکر آن آمده و در
مشروح شده **وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ** جمله معترضه است میان معطوف یعنی و یمحص و معطوف علیه
یعنی لیعلم برای بیان کسانیکه بدین صفت باشند یعنی بر هزیمت ثابت بر ایمان نباشند و هزیمت را موجب انخذال دانند و خواری و نگونساری خوا
معنی اینست و خدای دوست ندارد ظالمان یعنی کسانی را که از حد بندگی تجاوز کنند و اسلام و دلالت و نبوت را از
ظهور آثار کمال خدای مانع دانند و مضمون این بیت گواه کنند جگر که گوید که مکن و ر خاک کند گهر که گوید که بکن در
خاطر نگذرانند **وَلِيُمَحِّصَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا** معطوفست بر لیعلم الله الذین آمنوا مومنان را حکم
السیف محاء للذنوب بمرگ شهیدی پاک گرداند یا بمشقت مصیبت هزیمت که کل مصیبت کفارت مسلمانان را طهارت

وَيَمْحَقَ الْكَافِرِينَ ۝ عطف است بر ليمحص الله الذين آمنوا يعنى انيست و تا عمل كافران را محو گردانند
چنانچه هيچ اثر آن نماند هزيمت درحق مسلمانان منافع مذكوره دارد و ثمرات مسطوره مى آرد و كافران هيچ چون هزيمت
شود هزيمت ايشان موجب محو شدن عمل ايشان شود زيرا كه چون منهزم گشتند در دنيا و در آخرت بى بهره خواهند گشت
و در هيچ گاهى بهره نخواهند پيوست ايام نصرت و هزيمت ميان مردمان نشست و ليعلم الله الذين آمنوا و ليمحص الله
و يمحق الكافرين مبنى بر هزيمت كافران نيست ائمه تفسير معنى اين بدين وجه تقرير كرده اند و استقامة معنى برين وجه
آورده اند برين تقدير اعادت لام در ليمحص الله الذين آمنوا كه داخل منافع هزيمت مومنان است مشكل شود و در
وقوع منافع جميع مضمر تكرار باشد و اگر و ليعلم الله الذين آمنوا و يتخذ منكم شهداء مترتب بر هزيمت مومنان دارند و
الذين آمنوا در ليمحص الله الذين آمنوا كافرانى كه بعد از هزيمت ايمان آرند چون ابو سفيان و خالد وليد و امثال
ايشان مراد دارند و از تمحيص تخلص ايشان از كفر و تطهير ايشان بر حكم الاسلام يجب ما قبله فرتوبى كه در حالت كفر
كرده بودند اراده كنند و از للكافرين ثابتان بر كفر ميرندگان بران مراد شوند و ليمحص الله الذين آمنوا و يمحق الكافرين
بيان عاقبت هزيمت كافران بود چه كافران بعد هزيمت اگر مسلمان شوند تمحيص خطايا و تطهير ذنوب ايشان حاصل
آيد و اگر بر كفر مانند سعى ايشان محو گردد و عمل ايشان ناچيز بود در دنيا نافع آيد و ثمره در آخرت روى نمايد و وجه اعادت
لام هويدا گردد و الذين آمنوا تكرار نبود برين وجه الذين آمنوا بمعنى يومنون شود و ذكر مستقبل بصيغه ماضى براى تفاول
بر طريق غفر الله بود و اين وجه در خاطر مولف اصلح شانه و صانه عما شانه گذشته در نظر ارباب انصاف ظاهر خواهد گشت تقليد
و تقليد ايشان خواهد پيوست أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تَدْخُلُوا الْجَنَّةَ وَلَمَّا يَعْلَمِ اللَّهُ الَّذِينَ
جَاهَدُوا مِنْكُمْ وَيَعْلَمَ الصَّابِرِينَ ۝ ام منقطعه است از اثبات و همين وجه آن كه مضمون كلام
سابق نسبت و ثمره كه مضمون ام منقطعه است براى تقرير و تثبيت است چنانستى كه كسى گفته خير نلتم ما نهر يته و كرهتموها بل
قد حسبتم ان تدخلوا الجنة علم خداى بمجاهدان و صابران كنايت است از وقوع جهاد و صبر از ايشان حسبان دخول بهشت
بغير جهاد كنايت است از قصد ترك آن اى حسبتم ان تدخلوا الجنة و لما تجاهدوا لم يظهر تعلق جهادكم بعلمه و لما تصبروا في
الجهاد و لم يظهر تعلق صبركم بعلمه اى حسبتم و قصدتم تركه و اين جمله منفيه بلما حال است از فاعل تدخلوا يا فاعل ام حسبتم
و يعلم الصابرين منصب باضمار ان و بعد واو جمع بر طريق زر فى و ازور كسا اى و ليجتمع الزيارتان تقديره و لما يجتمع
نهاد ان العلمان و مجزوم از جهت عطف بر مجزوم لما و تحريك از جهت التقاء ساكنين و اختيار فتح از جهت اتباع ما قبل يعنى نفست
شما محزون بهزيمت مى شويد لحوق مشقت را مكروه ميداريد بلكه گمان ميبريد كه در خواهيد آمد در بهشت در حالى كه هنوز جهاد نكرده ايد
و تعلق جهاد شما بعلم خدا ظهور نيافته و هنوز صبر نكرده ايد بر مشاق جهاد و تعلق صبر شما بعلم خدا ظاهر نگشته يعنى بعيد است كه بغير جهاد و در بهشت
در آييد و جنت كه نعمت ابدى است بى مشقت روى نمايد هيچكس را گنج بى رنج ميسر نيست نه بينى كه گنج ميسر نشود و بى ضرر او گرفتن مار

کم کار کرد * و چون جهاد شما بحصول پیوست و مشقت صبر شما در جهاد هویدا گشت این را سبب دخول جنان پندارند
و مکروه شمارند وَلَقَدْ كُنْتُمْ تَمَنَّوْنَ الْمَوْتَ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَلْقَوْهُ فَقَدْ رَأَيْتُمُوهُ
وَأَنْتُمْ تَنْظُرُونَ ۝ لام در جواب قسم محذوف ست ای اقسم لقد کنتم تمنون الموت من قبل ان تلقوه ع ۱۴
و خطاب مر بعضی صحابهٔ پیغمبر راست که ایشان در جنگ بدر حاضر نشده بودند و بشنیدن ثواب شهدای بدر آرزوی
جنگ و حصول سعادت شهادت میکردند و هم بهوای مرگ شهیدی پیغامبر را باعث بر خروج شدن و بر خلاف رای
پیغامبر بیرون آمدن در جناب احد رای زدند و سر جنگ و محاربه آوردند جنگ ندیده بودند مشقت حرب نچشیده
تاب نیاوردند پای پس آوردند نزدیک نماندند لشکر بر هزیمت آوردند کشته شدن یاران بچشم خویش دیدند و رنج و
عناء هزیمت کشیدند اند و غمگین میبودند و جزع و زاری مینمودند و این جمله معترضه است برای تنبیه ایشان که چیزیکه آرزو
میکردند از وقوع آن چرا اندوه میکنند و مطلوبی که داشتند و آنرا بدعا میخواستند چون بحصول پیوست موجب اندوه نبود
و سبب حزن نشود و معنی اینست هر آئینه بدرستی آرزو میکردید شما این نوع مرگ یعنی مرگ شهیدی را که یاران شما یافتند
پیش از آن که ببینید بدرستی آنچه آرزو میکردید دیدید و جمله و انتم تنظرون حالیه است سوال ذکر و انتم تنظرون بعد
ذکر قد رایتموه تکرار است چه نظر بمعنی رویت است و ذکر رویت دو بار ست جواب تواند بود که از تنظرون مراد
شود در کلام تکرار نبود و تواند بود که نظر دل که عبارت از فکرت ست اراده کنند از حیز تکرار بیرون افکنند و اگر هر دو نظر
چشم مراد دارند متعلق متفاوت تقدیر کنند ای قد رایتم الحرب و انتم تنظرون الی غلبة اعدائکم او قتل اخوانکم او وقوع السیوف
و اثر حسام الصفوف تکرار نباشد و ذکر یک جزو دو بار نبود و تواند بود که رایتموه مشتق از رای باشد و این اشارت
بود بدان رای که ایشان را بر محاربه واقع شده پیغامبر را بدان رای و محاربه آورده و تنظرون بمعنی تفکرون باشد یعنی بر
نوع آید هر آئینه بدرستی شما آرزو میکردید حرب را که سبب موت ست پیش از آنکه شما آنرا ببینید و حال آنست که شما
رای زدید و رای او را بر محاربه آوردید و درین حال که شما متفکر بودید و تامل مینمودید یعنی برای شما بهتر نبود بعد اندیشه
روشن نمود چیزیکه آنرا آرزو میکردید پیش پیغمبر صلی الله تعالی علیه و سلم رای بدان زدید از وقوع آن ناخوشنود
چرا میشوید و از حصول آن اندوهگین چرا میگردید سوال تاکید در کلام ابتدائی غیر موجه است ایراد تاکیدی را درین
کلام چه وجه است جواب چون مخاطبان بعد وقوع جنگ که متمنای ایشان بود ناخوش شدند و باصابت
آنچه ایشان را رسیده اند وهگین گشتند چنانستی که تمنی خویش را انکار کردند و آرزوی خود را منکر شدند ایشان را تنزیل
منزلهٔ منکر کرده جمله را تاکید آورد قوله تعالی وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ چون در هزیمت واقعه جنگ احد
عبد الله بن قمیه بر پیغامبر صلی الله تعالی علیه و سلم حمله آورد و چه سنگی انداخت رخساره و دندان پیغمبر را مجروح ساخت
و مصعب بن عمیر که در جنگ بدر و احد علمدار پیغامبر صلی الله تعالی علیه و سلم بود با عبد الله مذکور بجنگ پیوست

میان پیغمبر واو حائل شد محاربه میکرد تا آنکه در محاربه شهید گشت عبد الله قمیه مذکور فریاد برآورد و میان مردمان گفت که من محمد را
کشته ام ندا کرد ازین آواز میان یاران آوازه برآمد و در گوشها مردمان چنان محمد قد قتل آمد و بعضی گویند شیطان آواز
انداخت و در میان مردمان این سخن را مشهور ساخت یاران موت پیغامبر را صلی الله تعالی علیه و سلم استعظام
کردند و نفیر عام برآوردند مالک بن نضیر او انس بن مالک بر جمعی از صحابه گفت ای قوم خرد بباد دادید و دل بر سستی
نهاده اید اگر رسول علیه السلام کشته شد پروردگار او زنده است که نمیرد و فنا و زوال نپذیرد زندگانی بعد پیغمبر چه کار
خواهد آمد شما نیز با عزت و کرامت بمیرید و دامن موافقت و متابعت او بگیرید این سخن گفت و حمله کرد خود را در فوج
کافران در آورد انس بن مالک گفت رضی الله تعالی عنه مالک بن نضیر را در سن نزدیک حمله کردن گفت بوی بهشت
را از نزدیک کوه احد می یابم بهوا در آمدن آن می شتابم تا آنکه چندان قتال کرد که هشتاد و چند زخم بر تن او رسید آخر شهید
گشت و بحیوة ابدی پیوست چنانچه در قصه ذکر او رفت و بیان صفت او گذشت در شان او آیه رجال صدقوا ما عاهدوا الله
علیه نازل گشت آوازه قتل پیغامبر صلی الله تعالی علیه و سلم میان اهل اسلام نفیری عظیم و حالتی فظیع واقع شده
هم بیقرار شدند روی بفرار آوردند و قصر اسلام را خراب شده پنداشتند تحمل این خبر فظیع نتوانستند استعظام هلاک
پیغامبر را از ایشان تنزیل منزله دعوی برائت آوازه هلاک و وجه شدن آن با صفت رسالت کرد آیه وما محمد الا رسول
برای رد دعوی شرکت بر وجه قصر افراد آورد و این جمله مقتصره است برای تنبیه برین که پیغامبر با آنکه جلیل القدر در دنیا
و عقبی است برای حکم کل نفس ذائقة الموت بری از فنا و هلاک نیست یعنی اینست و نیست محمد مگر موصوف بصفت
رسالت صفت برائت از هلاک ندارد و کسی که او را مخصوص از عموم کل نفس ذائقة الموت می پندارد و در هلاک او که از اخلال
ربقه بندگی است استبعاد و استعظام چیست تبلیغ دین کرده و وحی خدا بشما آورده بموت او دین نخواهد گشت و بقتل
او اعتقاد مومنان راسخ بانقلاب نخواهد پیوست قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ این جمله بعدا است
مر مضمون جمله سابقه هم ازین جهت عطف نکرد و بغیر حرف عطف آورد و معنی اینست که بدرستی پیش از وی پیغامبران گذشته
اند و همه از جهان رفته اند أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ فا سببیه است و همزه برای انکار است اگر
متصل قد خلت من قبله الرسل باشد تکذیب تسبیب بود و چه گذشتن پیغمبران بابقاء دین ایشان سبب بقاء دین بر تقدیر موت یا هلاک
پیغامبر باشد نه برای انقلاب دین سبب بود و معنی اینست گذشتن پیغمبران و باقی ماندن دین ایشان او سبب شود
یا نشود برای اینکه بر تقدیر موت پیغامبر یا کشته شدن او از محاربه دشمنان باز مانید یا از دین اسلام روی گردانید
و اگر متصل و ما محمد الا رسول باشد توبیخ و تسبیب بود تقدیر کلام لا ینبغی ان یتسبب استعظام هلاک تحقیق مضمون هذه الشرطیة
شود معنی چنان بود نباید و نشاید استعظام شما بر هلاک او را بشاید که مرد یا کشته شد ان او چه اسباب دین و زوال شرع
مبین اعتقاد کنید که آن سبب شود برای مضمون شرطیه مذکور که اگر او بمیرد یا بالفرض کشته شود شما بر پاشنهای

خویشتن بازگردید یعنی از جهاد و از محاربهٔ دشمنان باز مانید یا از دین اسلام و شرع پیغامبر علیه السلام بر می گردید
ومن ینقلب علی عقبیه فلن یضر الله شیئا وسیجزی الله
الشاکرین ○ جمله و من ینقلب علی عقبیه فلن یضر الله شیئا تذییل است جهت افإن مات او قتل انقلبتم علی
اعقابکم و انکار انقلاب مفهوم گشته بود و جمله مفهوم جملهٔ سابقه تاکید پیوسته و آیه آورده و سیجزی الله الشاکرین برای بیان
جزای مومنان و ترغیب و تنبیهاست در ایشان آمده چنانچه در جمله قد افلح المومنون و در آیة الذین یحملون العرش الآیه هر آن کس
اظهار شرف ایمان مذکور شده معنی آنست هر که باز گردد بر پاشنه‌های پای خویش یعنی از جهاد باز ماند و از محاربهٔ دشمنا
ن روی گرداند یا مرتد شود و از دین بیرون رود پس هرگز خدای را زیانی نکند و در مضرتی نیفگند بلکه هر زیانی که بود او را
بود و هر مضرتی که شود او را شود و زود باشد که خدا شاکران را جزا دهد و مثوبات ایشان در کنار ایشان نهد یعنی
کسانی را که شکر نعمت معرفت و اسلام گذارند یا هر مشقتی و مضرتی که رسد دل بر آن ثابت دارند حکایت آورده اند
که سفیان ثوری رحمة الله علیه مردی را بی چشم و بی دست و پا در بیابانی افتاده دریافت او را برگرفت و برسانید
او در سایه بنشاند چون او را برگرفت شنید که او الحمد لله علی نعمائه میگفت در خاطر گذرانید که این شخص که در چه حال می گوید
بر کدام نعمت شکر خدا میگوید این شخص بنور باطن خطرهٔ او دریافت بجواب آن گفت نعمت اجل من المعرفة در دل داد و شناخت
وما کان لنفس ان تموت الا باذن الله کتابا مؤجلا و نبود نفسی را ان تموت اسم
کان است لنفس خبر اوست الا باذن الله متعلق است بان تموت کتابا مؤجلا متعلق است بفعل محذوف ای کتب الموت
کل واحد کتابا مؤجلا و کان مذکوره تواند بود که ناقصه باشد و تواند بود که بمعنی صار بود ای ما صار الموت اصلا لاحد الا باراده
دارند یعنی و ما النفس ان تموت پندارند معنی آنست و نیست مر هیچ نفسی را که بمیرد مگر بمشیت خدا اگر چه خود را در مهالک
اندازد و در معارک در ورطهٔ هلاک اندازد تا خدا نخواسته باشد نمیرد و پیش از اجل حیات فنا نپذیرد و بمشیت
از مرگ حذر کردن دو روز روا نیست ✤ روزیکه قضا باشد و روزی که قضا نیست ✤ روزیکه قضا باشد کوشش نکند سود
روزیکه قضا نیست در او مرگ روا نیست ✤ نبشته شده است موت هر یکی نبشتنی بمردن مهلت تعیین کرده و بوقت
بوقت معین گردانیده که پیش از آن نمیرد و بیش از آن بقا نپذیرد این جمله معترضه است مقصود ازین تشجیع مبارزان است
که چون بدانند که پیش از اجل نمیرد و بیش از اجل بقا نپذیرد و از در آمدن بمعارک و رفتن بمهالک نترسد چون اجل
نرسیده باشد در معرکه در آید کار کند و بسلامت باز آید و اگر اجل رسیده باشد اگرچه بگریزد آن وقت نگذرد و اینجا مقصود بیان
حمایت خدای عز و جل و کلاءت اوست در حق پیغامبر صلی الله تعالی علیه وسلم که در وقت غلبهٔ کفار یاران بهزیمت رفته
و او تنها مانده و مجروح گشته اسباب موت دیده و میان کشتگان افتاده کفار در تفحص او ریخته آمده و در طلب او غلو
کرده چون خدا مرگ نخواسته بود اگرچه یاران گذاشتند عنایت که هرگز نگذاشت بر حسب حکم ما الله

من الناس از تعرض ایشان نگاهداشت سوال استعمال مثل این کلام چنانچه گوید ما کان لک ان تشتمنی
وما کان لفلان ان یضرب اباک زیرا فعال اختیاری ست و معلوم ست که موت از امور اضطراری ست جواب
موت که موقوف بر اجل و مبنی بر قضای ازل ست با مری اختیاری میماند که موقوف به اذن کسی بود و هیچ کسی بی تیسیر
اذن او اقدام بر آن نتواند استعمال این عبارت در شان موت بر وجه تمثیل بود از قبیل ارائک ایها المفتی تقدم
رجلا و تاخر اخری باشد سوال از اذن که مشیت مراد دارند چه وجه بود و چه علاقه باشد جواب [illegible] اذن بمعنی
معنی فک حجر ست یعنی علم نیز آمده و علم مقتضی [illegible] مشیت ست استعمال او بمعنی مشیت استعمال اسم سبب در
مسبب. ومن یرد ثواب الدنیا نؤته منها ومن یرد ثواب
الاخرة نؤته منها این جمله نیز با معطوف خویش معترضه است برای بیان تفصیل جزا بر حسب ارادت چه
تعنا یعنی اینست و هر که بخواهد در جهاد منفعت دنیا یعنی غنیمت یا ناموری و هویدا کردن شجاعت و دلاوری
و جز آن از امور دنیاوی که در دل می آرد آن چیزهای که تعلق بدنیا دارد او را از آنچه خواهد بدهیم و هر که بخواهد مثوبات
اخروی خواسته او را بخشیم سوال در آیة دیگر آمده ومن کان یرید العاجلة عجلنا له فیها ما نشاء لمن نرید یا معنی
مراد دنیا را متعلق بارادت و مشیت کرده و درین آیة حکم بدادن مراد دنیا مطلق آورده در دو آیت صورت تعارض
می آید از روی ظاهر مخالفت مینماید جواب مطلق و مقید چون در یک حکم وارد شوند مطلق را بر مقید حمل کنند
و در بعض تفاسیر آیة مطلق را منسوخ بآیة مقید آورده و دعوی تاخیر مقید نسخ کرده و این سخن مشکل ست زیرا که
نسخ در اخبار باطل ست مگر آنکه نسخ بمعنی نسخ وضعی که عبارت از تقیید ست بود و معنی او همین ست تقیید
مطلق باشد چه در خبر صدق مطلق و مقید روا بود چنانچه کسی اعتقت امس رقبة گوید بعد از آن بگوید اعتقت رقبة
مومنة لتقیید او چه بد سوال آنست که این دو آیة را از باب اطلاق و تقیید ندانند از باب تفصیل و اجمال پندارند چه
آیت ومن یرد ثواب الدنیا نؤته منها محتمل ست مر ایتا بر وجه تعیین مشیت ایتا یا ایتا بر وجه جواز و عدم حکم
بتردید در مشیت بر وجه عدم جزم و آیة من کان یرید العاجلة عجلنا له فیها ما نشاء لمن نرید تفسیر او بود و بیان آنست
که دادن آن متعلق بمشیت ست آنچه خواهد و هر کرا خواهد بدهد سوال بودن دو آیة مذکوره از باب اطلاق و تقیید
بچه وجه متعین ست و بودن ایشان از باب اجمال و تفسیر متعین بچیست جواب نسبت کلام خبری بجهت خارجی بود
متعلق بتحقیق در زمانی از ازمنه باشد و متحقق در خارج را متعین و امر مطلق نمی باید لیکن از موجود خارجی اگر مبهم و مجمل
باشد چنانچه در جاء فی انسان انسان جائی در نگاه مبهم متعین ست مطلق نیست مطلق گفتن او [illegible]
چه هر فردی را محتمل ست از جهت جهالت و احتمال مجمل ست و ایضا آیة ومن یرد ثواب الدنیا [illegible]
کسانی ست که در جنگ احد دل بر غنیمت داشتند و [illegible] برای ایشان [illegible]

گذاشتند و من یرد ثواب الآخرة تعریض ست از کسانیکه در کار خدای برای ثواب اخروی جان و تن در باختند و آنچه

وَسَنَجْزِي الشَّاكِرِينَ م

مراد ایشان از درجات و مثوبات یافتند فطوبی لهم ثم طوبی لهم

سین برای تحقیق ست یعنی اینست تحقیق ست که جزا خواهیم داد کسانی را که شکر نعمت بجا آرند و دل بر جهاد و اعلاء و اسلام گمارند و این جمله تذییل ست مقرر مضمون و من یرد ثواب الآخرة نؤته منها ست و تکرار ذکر جزاء شاکران از جهت اهتمام و اعتناست **وَكَأَيِّنْ مِنْ نَبِيٍّ قُتِلَ مَعَهُ رِبِّيُّونَ كَثِيرٌ**

یعنی و کاین بر وزن دلع و قتل بصیغه ماضی مجهول از باب نصر بصیغه ماضی معروف از باب مفاعله خوانند و معنی بر حسب اختلاف قراءة مختلف دانند ضمیر که در معه است عاید بر نبی ست ربیون جمع ربی منسوب سوی رب است و نسبت سوی رب ربی بحرکات ثلثه در با فی بزیادة الف و نون بر طریق روحانی و نورانی آمده است اصل او در با فتح است باقی از تغیراتی ست که در اسم منسوب بر سبیل شذوذ می آید و او مرفوع است از جهت آنکه فاعل معه است جمله ظرفیه حال ست از ضمیر قاتل و تواند بود که ربیون فاعل فعل مذکور بود و معه حال از ربیون باشد و کاین بمعنی کم خبریه برای تکثیرات و تکثیر بتقدیر جمع کثیر و بدل از ربیون ست یا خبر مبتدا محذوف ست ای هم جمع کثیر و این جمله تکمیل ست زیرا که و هم قلت را که از ربیون که صیغه جمع قلت ست فهم میشود مزیل ست **سوال** در محلی که بیان کثرت مطلوب بود استعمال جمع قله بچه وجه باشد **جواب** تنبیه برین ست که مردمان ربانی یعنی بندگان خاص خدای اگرچه بسیار باشند بر اندازه کثرتی که در ایشان شاید اندک نمایند یا اینکه در لفظی که جمع کثرت منتفی ست استعمال جمع قلت بجای جمع کثرت ضروری ست **سوال** در تفاسیر مسطور ست که سعید بن جبیر روایة میکند که نشنیده ایم پیغمبری را که در قتال کشته شده است این قول کشاف یا عادت ضمیر قتل بر نبی مخالف این روایت آمده است **جواب** مفهوم از روایت سعید بن جبیر انتفاء مقتول شدن پیغمبران در قتال بود و مفهوم آیت بر تقدیر عود ضمیر بر پیغامبر مقتول در آیه و یقتلون الانبیاء بغیر حق تصریح مقتول شدن در غیر قتال محقق گشته پس معارضه نبود و مخالفت نباشد و جمله و کاین من نبی عطف است بر و ما محمد الا رسول **یعنی** انیست و چند از پیغمبر که قتال کرد یا کشته گشت و هلاک و فنا پیوست درین حال که با او مردان خدای بسیار بودند و مدد و یاری مینمودند یا گویند چندین از پیغامبر که قتال کردند یا گویند کشته شدند مردان خاص خدای درین حال که قتال با او بودند و اظهار اخلاص و اختصاص با او مینمودند **فَمَا وَهَنُوا لِمَا أَصَابَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَمَا ضَعُفُوا وَمَا اسْتَكَانُوا** فما و هنوا با معطوفات خویش عطف ست بر فعلیه سابقه یعنی قاتل و ضمیر فما و هنوا و ما ضعفوا و ما استکانوا عاید بر قوم پیغمبران مذکور ست **یعنی** پس سست نشدند قوم آن پیغامبران از جهت چیزی که رسید ایشان را در راه رضاء خدا که از آثار عداوت اعدا و موجبات شقاوت اشقیا و انواع جفا و اصناف بلا و ضعیف نگشتند و مسکنت ننمودند و بخواری [illegible]

واین تعریض هست از کسانیکه بعد آوازه کشته شدن پیغمبر صلی الله تعالی علیه وسلم از جانب موت او ایشان را
وهن وضعف وخوف پیش آمد تا آنکه خواستند عبد الله بن ابی بن سلول منافق را واسطه سازند وبامان خواستن
از ابوسفیان پردازند وَاللّٰهُ يُحِبُّ الصّٰبِرِيْنَ ○ این جمله تذییل ست معنی اینست خدای دوست
دارد صابران را یعنی کسانیکه بر مصیبت وهزیمت صبر کنند وهنگام غلبه دشمن بر محاربه ثابت مانند پای سپس نیارند
وجای خویش نگذارند واین تعریض ست از کسانیکه ایشان بر صبر توفیق یافتند ودر حالت ضعف بر محاربه ومقاتله
دشمن شتافتند وَمَا كَانَ قَوْلَهُمْ اِلَّآ اَنْ قَالُوْا رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا ذُنُوْبَنَا وَ
اِسْرَافَنَا فِيْٓ اَمْرِنَا وَثَبِّتْ اَقْدَامَنَا وَانْصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكٰفِرِيْنَ ○
الا ان قالوا استثنا است مفرغ ست اسم کان ست وقولهم خبر ست ربنا اغفر لنا مقول قالوا است واین جمله عطف
ست بر مفاد وهنوا معنی اینست ونبوده در هنگام کارزار گفتار صابران با ربانیان مگر این گفتار ای پروردگار ما
بیامرز برای ما گناهان ما را واسراف ما یعنی ضایع کردن ما در کار خویش پامال راه او وقت را ثابت دار قدمهای ما را بر کارزار
ونصرت ده ما را بر گروه کفار فَاٰتٰىهُمُ اللّٰهُ ثَوَابَ الدُّنْيَا وَحُسْنَ ثَوَابِ الْاٰخِرَةِ ؕ
عطف ست بر وما کان قولهم الا ان قالوا وگرنه فهم بر اتیان الله محمول شود فساد معنی آید معنی اینست پس داد خدا
ایشان را ثواب دنیا یعنی فتح وغنیمت ونامورى وصیت شجاعت ودلاوری ونیکوئی ثواب آنجهان یعنی بهشت ونعیم
آن در ثواب آخرت ذکر حسن کرد لفظی دال بر فضل ثواب آورد وسوال ثواب آخرت آینده است واستعمال ماضی درو
بجعل موعود بمنزله موجود مجاز باشد ودر ثواب دنیا ماضی ست لفظ آتیهم بر نسبت ثواب دنیا حقیقت است ودر یک
لفظ حقیقت ومجاز چگونه جمع شود جواب کلام بمعنی اردنا ایتا ثواب الدنیا وحسن ثواب الآخرة محمول بود بمعنی اراده
۱۵ ع ۵ ثواب دنیا وآخرت بماضی مشکل نشود وَاللّٰهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِيْنَ ع این جمله تذییل ست معنی
اینست وخدای نیکوکاران را دوست دارد وفضل وکرم بر ایشان گمارد يٰٓاَيُّهَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوْٓا اِنْ
تُطِيْعُوا الَّذِيْنَ كَفَرُوْا يَرُدُّوْكُمْ عَلٰٓى اَعْقَابِكُمْ فَتَنْقَلِبُوْا خٰسِرِيْنَ ○
روایت کرده اند که بعد وقوع هزیمت منافقان مر مومنان را گفتند سوی برادران خویش باز گردید ودر دین
ایشان در آئید این آیت در شان ایشان وارد گشت واین نظم برای تنبیه مومنان بود وپیش ست این جمله
تقریر ست بر مضمون جمله یا ایها الذین آمنوا ان تطیعوا فریقا من الذین اوتوا الکتاب یردوکم بعد ایمانکم کافرین آیت کریمه
ودو جمله که میان این دو جمله معترضه است میان دو کلام متصل آمده واین دو سببیت مر کسانی زیرا که قوم خواستند از
ابوسفیان امان خواستند مطیع او شوند تطیعوا یردوکم شرط وجزا مجزوم شده اند فتنقلبوا خاسرین عطف ست
بر یردوکم معنی اینست ای مومنان اگر کافران را اطاعت کنید وخود را در زلت طاعت ایشان افگنید ایشان

شما را بر پاشنهای پای شما باز گردانند یعنی سبب شوند که شما را بملا ارتداد برسانند پس زیان زده گردید و خایب و خاسر شوید بَلِ اللّٰهُ مَوْلٰىكُمْ ۚ وَهُوَ خَيْرُ النّٰصِرِينَ ○ بل برای انتقال سوی اهم است بطریق لا این نمی باید بل اکرمه و هو خیر الناصرین عطف است بر الله مولاکم معنی آنست بلکه خدا یاری دهنده شماست ای مؤمنان و او بهترین یاری دهندگان است محتاج بسوی موالات و این یاری بسوی ابو سفیان نه آید مثل این خطره باطل بر خود نپسندید و خود را بر سستی نگمارید مثل این اندیشه در دل نیارید سَنُلْقِي فِي قُلُوبِ الَّذِينَ كَفَرُوا الرُّعْبَ بِمَا أَشْرَكُوا بِاللّٰهِ مَا لَمْ يُنَزِّلْ بِهِ سُلْطَانًا ۚ روایت کرده اند چون کفار سوی مکه باز گشتند تا نیمه راه مکه رفتند از باز گشت خویش پشیمان شدند و گفتند ما هیچ نکردیم کار بنهایت نرسانیدیم بزودی باز گشتیم باقی ماندگان را نکشتیم خود را برین آوردند که سوی مدینه باز گردند تا که ایشان آرام نگرفته اند کار ایشان آخر رسانند و ایشان را بالقهر و غلبه مستاصل گردانند حق تعالی رعب در دل ایشان انداخت ایشان را از جماعت اندک منهزم ساخت جمله سنلقی بیان نصرت است از بل الله مولاکم و هو خیر الناصرین فهم شده یا استئناف است کانهم قالوا ما ذا یقع بعد هذا فقیل سنلقی الآیة رعب و رعب بطریق عسر و عسر خوانند و معنی یکی دانند معنی آنست زود باشد که بیندازیم در دلهای کفار خوف را بسبب شریک گردانیدن ایشان بخدای چیزی را که نفرستاده است بدان چیز حجتی پند یعنی سنگها را تراشند و آن را معابد و مساجد سازند و در عبادت شریک خدا گردانند و سزاوار پرستش دانند و هر عاقلی را که دل بکار دهد داند که این کار حجتی ندارد و سوال نفی تنزیل حجت مقتضی وجود حجت باشد و چون درین کار حجتی نیست مقام نفی وجود بود بجای نفی تنزیل نباشد جواب تواند بود که نفی صفت از جهت انتفاء موصوف بود چنانچه لا تری الضب بها ینجحر من الاضب و الانجحار گفته اند اینجا نیز بمعنی لا سلطان و لا تنزیل رفته اند وَمَأْوٰىهُمُ النَّارُ ۚ وَبِئْسَ مَثْوَى الظّٰلِمِينَ ○ مخصوص بذم محذوف است ای بئس مثوی الظالمین النار جمله و ماواهم النار حال است و بئس مثوی الظالمین تذییل است معنی آنست و جای ایشان آتش سوزان است و بد است مقام ظالمان وَلَقَدْ صَدَقَكُمُ اللّٰهُ وَعْدَهُ إِذْ تَحُسُّونَهُمْ بِإِذْنِهِ ۖ حَتّٰى إِذَا فَشِلْتُمْ وَتَنَازَعْتُمْ فِي الْأَمْرِ وَعَصَيْتُمْ مِنْ بَعْدِ مَا أَرٰىكُمْ مَا تُحِبُّونَ ۚ مِنْكُمْ مَنْ يُرِيدُ الدُّنْيَا وَمِنْكُمْ مَنْ يُرِيدُ الْآخِرَةَ ۚ ثُمَّ صَرَفَكُمْ عَنْهُمْ لِيَبْتَلِيَكُمْ ۖ وَلَقَدْ عَفَا عَنْكُمْ ۗ وَاللّٰهُ ذُو فَضْلٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ ○ لام در جواب قسم محذوف است اذ ظرف است صدقکم تحسونهم بمعنی ماضی است بدلالت اذ و ایراد مضارع از جهت استحضار صورت قطعیه قیل است [illegible] مجاز شرکه [illegible] ابتدائیه است ما تحبون مفعول است اراکم را اذا

ای من بعد اراءة الله ایاکم ما تحبونه جزای شرط محذوف ست ای منعتم النصر یعنی منع النصر در وقت [illegible] وتنازعتم
دال بر سبق تحقق نصر بود محقق می‌شود پس راست کردن وعدهٔ نصر باشد وبعضی جزای شرط اعطاکم الامر تقدیر کنند وایشان
حکایت از نصر دوم که از کافران بالای کوه منهزم شدند وسوی مکه رفتند دانند واین تقدیر بر وجهی تا نید صدقکم الله وعده
ظاهرتر ست وموافقت او با سیاق اکثر ست وتواند بود که حتی جاره باشد واز آنهم بر طریق اذا یقوم زید اذا القعد عمرو
بود یعنی مجرور المحل شود درین تقدیر حتی بمعنی الی دارند ما بعد او در ما قبل او در [illegible] متعلق تحسونهم یا متعلق نصرکم که
صدقکم الله وعده است پندارند ای نقد نصرکم الله اذ تحسونهم ای تقتلونهم الی وقت فشلتم وتنازعتم وعصیانکم
اسناد فشلتم وتنازعتم وعصیتم اسناد فعل بعض سوی کل بود بر طریق فعقروها واذ قتلتم نفسا فادارأتم باشد زیراکه عبدالله
بن جبیر رضی الله تعالی عنه وچندتن از یاران او در محلی که پیغامبر صلی الله علیه وسلم داشته بود مانده بودند جماعتی
وتنازع وعصیان نمودند جمله منکم من یرید الدنیا ومنکم من یرید الآخرة تعلیل ست مر اختلافات مذکور دلیل [illegible]
ثم صرفکم عنهم عطف ست بر صدقکم الله لیبتلیکم متعلق ست بصرفکم ولقد عفا عنکم این لام نیز در جواب قسم محذوف ست
ای واقسم لقد عفا عنکم جملهٔ قسمیه وعطف ست بر جملهٔ قسمیهٔ سابقه وجمله والله ذو فضل علی المؤمنین تذییل ست [illegible]
کرده اند چون پیغامبر صلی الله تعالی علیه وسلم ویاران او بعد جنگ احد در مدینه فرود آمدند در هر جانبی مصیبت زده ماتم زده
هر طرفی اندوه وغم کسی حمزه را یاد میکند وکسی طلحه را در دل می آرد کسی از عبدالله جبیر می پرسد وکسی از مصعب
بن عمیر باز پرس میکند هر کسی را از ایشان یاد می‌آید در هر خانه از مصیبت فریاد میرسد در تعجب شدند ودر شک افتادند
که خدا وعدهٔ نصر کرده بود واین هزیمت از چه افتاد ومژدهٔ فتح داده بود واین حادثه از کجا زاد واین آیة یعنی ولقد صدقکم
الله الآیة نازل گشت واین نظم پیوسته [illegible] معنی انیست بدرستی که راست کرد خدای با شما وعدهٔ نصرت خویش را
که دران هنگام که شما کافران را بارادت ومشیت حق می کشتید تا آنکه بزدلی کردید ومنازعت کردید
با امر پیغامبر صلی الله علیه وسلم عاصی شدید بعد از آنچه از غالب آمدن بر دشمن وشکست ایشان نمود بشما آنچه دوست میداشتید بعضی
از شما میخواهند دنیا را یعنی مال میجویند بسوی غنیمت می پویند وآن کنایت ست از تخلف کنندگان در [illegible] بعضی
از شما کسانی اند که میخواهند آخرت یعنی بهشت زاد رضوان ونعیم جاودان واین کنایت ست از عبدالله جبیر و
یاران که مرکز نگذاشتند وسعادت شهادت یافتند بعد از آن باز داشت شما را از کافران وتا اظهار کند آنچه
پنهانست از حال شما وظاهر شود قدرت وحکمت خدا وبدرستی از شما [illegible] شما را عفو کرد [illegible]
نیاورد وخدای عز وجل فضل [illegible] صاحب افضال ست بر مسلمانان خطا یا آمرزد وعطا بخشد [illegible]
مخصوص گرداند بنصرت وغنیمت وفیض نعمت وگاهی مبتلا گرداند بمنع نصرت ووقوع هزیمت بمقتضای حکمت ولقد
صدقکم الله تا آخر تکمیل ست برای دفع وهم انتقام در حصول نصر حق سبحانه تعالی که آنرا [illegible]

النصر الموعود میگفتند چون پیغمبر صلی الله تعالی علیه وسلم عبد الله جبیر را با جماعتی از تیراندازان در دره تنگ کوه بداشت
وبر نگهبانی دره مذکور بگماشت تاکید کرد که بهیچ وجهی جا مگذارید و دل را بر ترد و میارید و خود را پیشتر شده روی بقتال
آورد و بر فوج کافران حمله کرد حمله پیغمبر را تحمل نکردند و پشت دادند و روی بفرار و هزیمت نهادند مسلمانان ایشان را دنبال
کرده میرفتند و ایشان هر جایی میگشتند کفار مالهای خویش انداختند و انداختن مال سبب خلاص میساختند یاران بغنیمت
مشغول گشتند و از معرکه بسوی مدینه رفتند چون تیراندازان عبد الله جبیر که پیغامبر صلی الله تعالی علیه وسلم ایشان
را در دره کوه داشته بود آثار فتح معاینه کردند دل بر غنیمت آوردند بسوی غنیمت شتافتند و عبد الله جبیر را با چندتن
مخصوص گذاشتند خالد ولید دره را خالی دید هم از آن ره جانب لشکر پیغمبر دوید یاران اگرچه اندک مانده بودند مقاومت
نمودند خالد ولید عبد الله جبیر را با چند تن که برابر او مانده بودند کشت حادثه مذکور حادث گشت چنانچه قرآن بالا گذشت
و بیان آن پیشتر رفت این آیت بیان آنست که وعده نصرت بوفا پیوست و حمله مسلمانان هزیمت کافران و غنیمت مسلمانان
مقرون گشت تا آنکه بعضی یاران بد دلی کردند و بر آمدن کافران از پیش گریختند رو بهر جانبی آوردند پیغامبر صلی الله
تعالی علیه وسلم میگفت الی عباد الله انا رسول الله پشت داده کجا میروید یعنی بسوی من بیایید ای بعضی از شما در کار
نگهبانی دره عبد الله جبیر را مخالفت کردند و کسانیکه موافق او بودند گفتند جا نباید گذاشت امر پیغمبر را انگاشت باید داشت
و بعضی گفتند امر از جهت محاربه بود چون محاربه آخر گشت و فتح و ظفر بحصول پیوست مردمان غنیمت گرفتند و با غنیمتها
در مدینه رفتند یا برای چه محروم شویم ما هم برای غنیمت برویم طایفه مذکوره امر پیغمبر را عاصی شدند و راه دشمنان را
خالی کردند تا خالد بن ولید در آن راه در آمد چنانچه گذشت و در میان قصه بعین گشت سوال آیه اذا فشلتم و
تنازعتم فی الامر اگر شکایت از یاران عبد الله بن جبیر باشد فشلتم و تنازعتم فی الامر در حق ایشان منطبق نبود چه رفتن ایشان لطمع
بود نه بسبب جبانت و بد دلی روی نموده و اگر شکایت از یارانی که از جنبش پیغامبر فرار کردند و ندا الی عباد الله
الی عبد الله انی رسول الله را در اجابت نیاورده بودند در حق ایشان فشلتم صادق آید صدق تنازعتم روی نماید
چه ایشان را در میان بد دلی روی نمود و در میان ایشان منازعتی نبود جواب صواب آنست که آن حکایت هر دو وقت دارند و
شکایت از هر دو فریق پندارند فشلتم شکایت از فرار کنندگان و مرتکبان هزیمت و تنازعتم حکایت از یاران
عبد الله بن جبیر که از روندگان برای غنیمت و معصیت مشترک است مخالفان امر الی عباد الله الی عبد الله انا
رسول الله و مرتکبان هزیمت و مخالفت امر لا تبرحوا هذا المکان در حق روندگان از جهت غنیمت و شکست
نیست که نصرت اولی بر هر دو صادق است و تقریر مضمون آیه من بعد ما اریکم ما تحبون را موافق است
اذ تصعدون و لا تلوون علی احد اذ متعلق است بصرفکم یا متعلق است
باذکروا محذوف و اذکروا مقدر کلام سابق بود و هیچ کلام سابق بیان تقصیر و جبانت باشد و اذ برای ماضی

ایراد او بصیغهٔ مضارع برای حکایت حال ماضی داشتند از جهت استحضار صورت بدیعه که قرار و بیقراری از ایشان ظهور دار شده پندارند و لا تلوٗن عطف است بر تصعدون معنی اینست پس بازداشت شمارا از کافران خداوند عزّ و علا بعد غالب آمدن و نصرت یافتن شما و بشوم مخالفت از پیغامبر شمارا انفرار و سلب قرار مبتلا کرد و وقوع شکست و حصول هزیمت آورد و عصیان شما مبتلا گردانید شمارا بهزیمت دران هنگام که در فرار بیقرار شده برکوه می رفتید یا باستیلا و خوف آشفته شده در زمین میگریختید و بسوی کسی نمی نگریستید و التفات نمی کردید وَالرَّسُوْلُ يَدْعُوْكُمْ فِيْٓ اُخْرٰىكُمْ این جمله حال ست معنی اینست و پیغمبر شمارا در ساقه و در پس ماندگان شما سوی خویش میخواند یعنی الیّ عباد الله الیّ عباد الله انا رسول الله من یکر فله الجنة بر زبان می آورد و شما ولها باد داده می رفتید و آواز پیغامبر نمی شنیدید روایتست کرده اند در هنگام هزیمت که لشکر فرار نمود باقی نزدیک پیغامبر سیزده تن مانده بود ابوبکر و علی و طلحه و ابن عوف و سعد بن ابی وقاص از مهاجران و باقی هشت از انصاریان فَاَثَابَكُمْ غَمًّا بِغَمٍّ لِّكَيْلَا فاثابکم عطف ست بر تصعدون که بمعنی ماضی ست و تواند بود که عطف بر صرفکم باشد غما مفعول دوم ست مر اثابکم و کم مفعول اول ست با در بغم سببیه است متعلق ست باثابکم ای اثابکم غما بسبب غم الرسول معنی اینست پس جزا داد خدا تعالی جزا قتل و جرح یاران و هزیمت بسبب غمگین کردن شما پیغمبر را بجرم معصیت یا گوییم جزا داد شمارا غم کشته شدن یاران و غم از جانب قتل پیغامبر که بر تر بود شمارا از غم رفتن جان جهان غنیمت تحزنوا عَلٰى مَا فَاتَكُمْ وَلَا مَآ اَصَابَكُمْ لکیلا تحزنوا متعلق ست باثابکم ای اثابکم غما بغم لتعتادوا بالغم و تتمرنوا معنی اینست پس جزا داد شمارا جزا و اندوهگین کردن تا بغم خوگیر شوید و حصول اندوه در طبیعت پذیرید و بعد از ان اندوهگین نشوید بر محبوبی که فوت شده است و بر مکروهی که رسیده است یعنی چون عزیزان فوت شدند و کار هزیمت کشید غم بسیار رسید بیشتر ازین هرچه فوت شود در نظر شما بدین نسبت آسان نماید وَاللّٰهُ خَبِيْرٌۢ بِمَا تَعْمَلُوْنَ ۝ این جمله تذییل ست معنی اینست و خدا عزّ و علا آگاه است در کارهای شما هیچ کاری بروی پوشیده نباشد و هیچ چیزی بر وی پنهان نبود عصیان و پشیمانی شما پس اند و جزا دادن و عفو کردن تواند ثُمَّ اَنْزَلَ عَلَيْكُمْ مِّنْۢ بَعْدِ الْغَمِّ اَمَنَةً نُّعَاسًا عطف ست بر اثابکم امنة مصدر ست بمعنی امن مفعول به است مر انزل را ای انزل علیکم امنا نعاسا بدل او ست چه خواب اثر امن ست بدل مذکور بدل اشتمال بود و تواند بود که نعاسا مفعول به باشد امنة حال او بود از جهت آنکه حال از نکره مقدم شده و تواند بود که امنة جمع آمن باشد چنانکه جمع خازن بمعنی آمنین بود و بتقدیر حذف مضاف حال از ضمیر علیکم باشد یعنی اینست پس از ان یعنی بعد از اصابت غم فرو فرستاد بر شما امنی را یعنی خواب

را که از ایمنی است یا فرستاد خواب را درین حال که شما خداوند ایمنی اید یا درین حال که شما ایمن اید یَغْشٰی
طَآئِفَةً مِّنْكُمْ این جمله صفت ست مر نعاسا را معنی آنست خوابی را که میپوشد پیشتر طایفه از شما
را آسایش کرده اند بعد بازگشتن کافران بساعتی پیش از آن ایشان هنوز از معرکه باز نگشته بودند که در دلهای
ایشان امنی در آمد که ایشان را خواب آمد هیچکس نبود که او را در پس سپر خود غنودن روی ننمود چنان می خفتند که هر بار
تیغ از دست می افتاد و باز بر میگرفتند وَطَآئِفَةٌ قَدْ اَهَمَّتْهُمْ اَنْفُسُهُمْ يَظُنُّوْنَ بِاللّٰهِ
غَيْرَ الْحَقِّ ظَنَّ الْجَاهِلِيَّةِ يَقُوْلُوْنَ هَلْ لَّنَا مِنَ الْاَمْرِ مِنْ شَيْءٍ وطایفة بتقدیر طایفة اخری
مرفوع المحل بر ابتدا است و جمله قد اهمتهم انفسهم خبر مبتدا است یظنون حال ست از مفعول اهمتهم و تواند بود که یظنون
خبر باشد قد اهمتهم حال از فاعل یظنون بود یا معترضه میان مبتدا و خبر باشد و تواند بود که قد اهمتهم صفت طایفه باشد
و یظنون حال از مفعول اهمتهم بود و خبر محذوف باشد ای وطایفة اخری متصفة بهذا فی حال کذا لم یغشهم النعاس و جمله یقولون
بیان ست مر جمله یظنون را هل لنا مفعول ست مر یقولون را و جمله و طایفة اخری حال ست از یغشی معنی آنست و طایفه
دیگر ست یعنی طایفه منافقان که نفسهای ایشان ایشان را در رنج داشتند و همیشه بر عیب جوئی و بدگوئی مسلمانان
گماشته بودند بخدای عز و جل گمانی ناحق را همچو گمان جاهلیت یعنی گمانی مختص ملت جاهلیت یا گمان اهل جاهلیت میپرسند
هل لنا من الامر من شیء ای ما لنا من امر النصر والظفر نصیب قط میگویند و همه کار به تقدیر خدای دفع میکنند قُلْ
اِنَّ الْاَمْرَ كُلَّهٗ لِلّٰهِ کله برفع و نصب خوانند نصب بر تاکید الامر که با اسم ان ست و بر رفع بر آنکه
مبتدا بود و لله خبر و جمله خبر ان باشد و اینجا این جمله مستانفه است چنانستی که پیغامبر سوال کرد ماذا اقول لهم حین
یقولون ذلک فقیل قل ان الامر کله شد تاکید جمله از جهت اسرار ایشان خدا جر وجه و کاوت ست معنی آنست
بگو ای محمد بدرستی که امر همه امر خدای را بود و هیچ کاری بر دست دیگری نباشد يُخْفُوْنَ فِيْٓ اَنْفُسِهِمْ
مَّا لَا يُبْدُوْنَ لَكَ ای من ظن غیر الحق و این جمله حال ست از فاعل یقولون یا تقریر ست
مر یظنون را یا تفسیر الحق معنی آنست که در نفسهای خویش پوشیده میدارند آنچه آنرا پیش تو پیدا نمی آرند و بدین که
اگر ایشان بیرون نمی آمدند کشته نمیشدند اعتقاد میکنند يَقُوْلُوْنَ لَوْ كَانَ لَنَا مِنَ الْاَمْرِ شَيْءٌ
مَّا قُتِلْنَا هٰهُنَا ای یقولون فی انفسهم او یقول بعضهم لبعض سرا لو کان لنا من الغلبة والنصر ما قتل
اصحابنا و اخواننا ههنا لکنه قتل اصحابنا فلیس لنا من النصر والغلبة علی المشرکین شیء این جمله بیان ست مر یخفون فی انفسهم
ما لا یبدون لک را معنی آنست که در نفسهای خویش یا بعضی مر بعضی را بر طریق سر میگویند اگر ما را چیزی
از امر غالب آمدن و ظفر یافتن بودی ما هر آینه اینجا کشته نمیشدیم یعنی یاران ما قتل و هیچ اینجا روی ننمودی
قُلْ لَّوْ كُنْتُمْ فِيْ بُيُوْتِكُمْ لَبَرَزَ الَّذِيْنَ كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقَتْلُ اِلٰى مَضَاجِعِهِمْ ۱۹

ای قدر علیهم القتل این جمله مستانفه است چنانستی که پیغمبر گفت ماذا اقول لهم حین یقولون ذلک فقیل قل لو کنتم فی بیوتکم لبرز الذین کتب علیهم القتل الی مضاجعهم و خطاب به لو کنتم متناول ست مر زندگان و کشته شدگان را بر وجه تغلیب معنی اینست بگو اگر شما در خانهای خویش می بودید و بسوی کوه احد بیرون نمی آمدید و بر رای بعضی که اختیار ماندن در مدینه بود عمل میکردید و خود را به ننگ جبانت و نجافت می شمردید هر آئینه بیرون می آمدند کسانی که نبشته شده بود برایشان کشته شدن و مقدر بود در شان ایشان هلاک گشتن ایشان البته بیرون می آمدند در محلی که خوابگاه ایشان یعنی جای هلاک ایشان مقدر بود و میرفتند و تقدیر ازل نگشتی و حکم خدا به تبدیل نمی پیچیدی هر یکی سوی آن محل شتافتی حکم خدای نفاذ یافتی موضع موت را خوابگاه گفتند بحکم النوم اخ الموت میان خوابگاه و میان موضع موت مناسبت جوئید وَلِيَبْتَلِيَ اللَّهُ مَا فِي صُدُورِكُمْ وَلِيُمَحِّصَ مَا فِي قُلُوبِكُمْ عطف ست بر محذوف ای فعل الله ذلک المصالح جمة و حکم محکمة و لیبتلی الله و لیمحص و فعلیه محذوفه مستانفه است جواب لماذا فعل معنی اینست خدای این کار کرد و عار هزیمت بر مسلمانان و هلاک پیش آورد از جهت مصالح بسیار و حکمها را استوار که مکنون ست در علم او و مقرون ست بحکم او و تا خدای انچه پیدا نشست پیدا آرد از چیزها ی که در سینه های شما اختفا دارد و ظاهر گرداند که نهال ایمان که در ریاض دلها مومنان مغروس ست تند باد مصائب و حوادث زوال نمیگیرد و در کار ایقان که در مراکز اسرار موقنان مذکور ست یا سبب نوائب و شدائد قصوری نمی پذیرد و تا پاک گرداند اخلاص را در دلها شما ست از آشوب نفاق و دو وار و از آسیب شقاق بلا را نعمت دانید و نقمت را راحت خوانید هر چه از خدا ست حکمت پندارید و انچه از حکم شود خیریت انکارید وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ ۝ ای بصاحبة الصدور من الخطرة و الفکرة و العداوة و الضغینة و المخالفة و المنافقة این جمله تذییل ست معنی اینست و خدای علیم ست بخطرها سینها و فکرها دلها فکره و خطره و کینه و ضغینه و اخلاص و نفاق را صاحب سینها میگویند زیرا انچه سینها جای این چیزها ست و هر که این چیزها بداند دور کردن آن تواند إِنَّ الَّذِينَ تَوَلَّوْا مِنكُمْ يَوْمَ الْتَقَى الْجَمْعَانِ إِنَّمَا اسْتَزَلَّهُمُ الشَّيْطَانُ بِبَعْضِ مَا كَسَبُوا موصول با صله اسم ان ست یوم التقی الجمعان ظرف تولوا ست جمله انما استزلهم الشیطان خبر ان ست در آیت سابق ذکر فرار بعضی مومنان و تولی ایشان از معرکه بود باعث بر سوال از حال ایشان شدن ان الذین تولوا منکم بر وجه استیناف گفته و جمله را موکد آورده و از کلام سابق فصل کرد معنی اینست بدرستی آنکسانیکه از شما ای مسلمانان از جنگ روی گردانیدند و خود را فرود دره فرار از جمعیت رسانیدند در آن روز دو جماعت یعنی مسلمانان و کافران بجنگ در محاربه پیوستند و صف مقاتل که در معرکه مقابل گشته ذات بجسته و از پیش نخواسته است ایشان

شیطان مکر بعض اعمال که کسب آنست ایشان یعنی روی گردانیدن دیگر بختن و جا گذاشتن و حرص بر غنیمت کردن و دل بر مال آویختن اما در ثبات ایمان مثل اعلای اسلام و دین و وثوق بر محبت سید المرسلین و طپیدن از جهت پیغمبر علیه السلام و اعتنا در قهر کفار و اهتمام در آمرزش نداشتند و در دل خویش فتوری عظیم درین امور نی یافتند و فعل ایشان را ذلت خواندن و نسبت او سوی شیطان کردن از ادب لطف ست از کردگار دیان در شان زمره ایشان وَلَقَدْ عَفَا اللّٰهُ عَنْهُمْ لام در جواب قسم محذوف است ای و الله قسم لقد عفا الله عنهم این جمله معترضه است برای بشارت عفو و مژده غفران معنی اینست هر آئینه بدرستی عفو کرد چون دانست که ایشان ازین کار پشیمان شده اند و تعذر لو به آمدند یعنی خدای لغزش را از ایشان بسبب پشیمانی ایشان عفو کرد و عصیان ایشان در عوض آمرزش آورد اِنَّ اللّٰهَ غَفُوْرٌ حَلِیْمٌ ۝ این جمله تذییل است و تاکید جمله از جهت شمار یاری بر وجه و کادت و استواری ست معنی اینست بدرستی خدای آمرزگار است و بردبار ست جرائم را بیامرزد و در عقوبت شتابی نکند ع ۱۶ یٰٓاَیُّهَا الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا لَا تَکُوْنُوْا کَالَّذِیْنَ کَفَرُوْا وَقَالُوْا لِاِخْوَانِهِمْ اِذَا ضَرَبُوْا فِی الْاَرْضِ اَوْ کَانُوْا غُزًّی لَّوْ کَانُوْا عِنْدَنَا مَا مَاتُوْا وَمَا قُتِلُوْا این جمله در انشاء قصه احد معترضه است برای نهی مومنان و منع مسلمانان از تشبیه بکفار در مثل این گفتار معنی اینست ای مومنان مباشید مانند کسانی که کافر شدند و گفتند مر برادران نسبی یا دینی خویش چون جانبی سفر کردند یا بغزا رو آوردند و آنجا مردند یا کشته شدند اگر نزد ما می بودند نمی مردند و کشته نمی شدند سوال اذا برای استقبال است و متعلق قالوا که ماضی است بطریق مستقبل محال شود و جه ربط این کلام چیست و صحت او بر چه وجهی ست جواب اذا درینجا بمعنی اذ آمده و ماضی بعد او بمعنی مستقبل نیست چنانچه در حتی اذا ساوی بین الصدفین و حتی اذا بلغ بین السدین لِیَجْعَلَ اللّٰهُ ذٰلِکَ حَسْرَةً فِیْ قُلُوْبِهِمْ لام متعلق مفهوم کلام است ای نجاتهم قاعدین عن الحرب لیجعل الله ذلک حسرة فی قلوبهم عند موتهم حیث لم یستشهدوا فی الآخرة حین یرون درجات الشهداء معنی اینست بدین گفتار و بدین اعتقاد خدای ایشان را از بیرون آمدن برای جنگ با کافران بازداشت و از مرگ شهیدی محروم ساخت تا بگرداند خدای حرب و نایافتن مرگ شهیدی حسرتی عظیم در دلهای ایشان نزد مرگ گویند چون مرگ بعلتین بود کاشکی که مرگ شهیدی روی نمود و در قیامت چون درجات شهیدان بینند بر فوات آن مرگ شهیدی حسرت کنند وَاللّٰهُ یُحْیٖ وَیُمِیْتُ این جمله نیز معترضه است برای بیان آنکه رفتن در جنگ مرگ نیارد و باز ماندن موت را باز ندارد معنی اینست و خدای هر کرا خواهد زنده دارد و هر کرا خواهد در موت در وقتی آرد و حیات و اماتت صفت او ست توانند که در معرکه در صف دشمنان

در بر آرد و زنده و سلامت و عافیت بیرون آرد و تواند در حرز حریز و حصن حصین بنشاند و بی تیغ و تیر بمیراند شعر من لم یمت بالسیف مات بغیره تنوعت الاسباب والموت واحد حکایت آورده اند که خالد ولید رضی الله تعالی عنه در وقت مرگ میگفت و بر حال خویش می آشفت در اندام من یک بدستی نیست که در وی زخم تیغی یا تیری نرسیده و هیچ جزوی از اندام نمانده که در جراحت نکشیده اکنون سوی آنجهان میشتافتم و دولت مرگ شهیدی نیافتم وَاللّٰهُ بِمَا تَعْمَلُوْنَ بَصِيْرٌ ○ یعملون و تعملون بصیغه غایب و خطاب خوانند معنی بر حسب اختلاف صیغه دانند این جمله تذییل ست معنی اینست خدای بدانچه ایشان میکنند یا کنید بدانچه شما میکنید بیناست و بکردار همه از نیکی و بدی داناست یعنی بازماندن شما از جنگ و بیرون آمدن در محاربه می بیند و هر کرا خواهد بعطا سعادت و شهادت بگزیند. وَلَئِنْ قُتِلْتُمْ فِيْ سَبِيْلِ اللّٰهِ اَوْ مُتُّمْ لَمَغْفِرَةٌ مِّنَ اللّٰهِ وَرَحْمَةٌ خَيْرٌ مِّمَّا يَجْمَعُوْنَ ○ متم بضم میم بر طریق قلتم و بکسر میم بر طریق خفتم خوانند و معنی هر دو قراءة یکی دانند و یجمعون بصیغه خطاب و غیبت خوانند و معنی بر حسب آن دانند لام موطیه قسم ست ای اقسم لئن قتلتم فی سبیل الله او متم لمغفرة نکره موصوفه مبتدا ست خیر خبر است جمله جواب قسم است مفید فائده و جزای شرط بتقدیر لیذکرن هذه الفتنة عند ذلک او لیحکم بهذا الحکم هنالک و جمله قسمیه مذکوره معترضه است برای فضل بیان شهید شدن یا در کار خدای مردن معنی اینست اگر شما در راه رضاء خدا چون جهاد یا امر معروف و نهی منکر شوید یا در راه حج و طلب علم و ما شابه آن بمیرید هر آئینه آمرزش گناهان از خدا و رحمتی از و بهتر ست از آنچه ایشان می آرند و برای منافع دنیا نگاه میدارند اگرچه چندین پری زمین باشد یا تودهای آن بآسمان رسد. وَلَئِنْ مُّتُّمْ اَوْ قُتِلْتُمْ لَاِلَى اللّٰهِ تُحْشَرُوْنَ ○ این لام نیز موطیه قسم ست ای اقسم لئن متم لالی الله تحشرون این در آیه اولی که بیان مغفرت و رحمت ست تقدیم قتل که افضل ست و الیق بثواب ست ملائم بود و در آیه ثانیه که بیان حشر است تقدیم موت که حتف انف که از قتل اکثر ست مناسب بود و تقدیم الی الله بر تحشرون از جهت تعظیم اسم الله است یا از جهت حصر است و ذکر اسم الله که مستجمع جمله صفات ست متضمن ترغیب و ترهیب است و در آیه اولی که مسوق برای ثواب بود مقید بفی سبیل الله کرده و در آیت دوم که در بیان حشر ست فی سبیل الله نیاورده و در حشر اموات اطلاقی ست بهر طریقی که بمیرد و بهر گونه که کشته شود حشر خواهد بود و حسابگاه خدای جل و علا و عم نواله روی خواهد نمود و آیه اولی متضمن ترغیب ست و آیه ثانی مشتمل بر ترغیب و ترهیب ست چنانچه مذکور شده و مشرح در بیان آمده و تنبیه ست که چون حشر خواهد بود و هول و فزع حشر روی خواهد نمود مردن و کشته شدن در راه خدا باید تا حشر با بهجت و رونق روی نماید معنی اینست سوگند میخوریم که هر آئینه اگر بمیرید یا کشته شوید هر آئینه بسوی حساب گاه خدا حشر کرده شوید

فَبِمَا رَحْمَةٍ مِّنَ اللّٰهِ لِنْتَ لَهُمْ وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيْظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوْا مِنْ حَوْلِكَ فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَشَاوِرْهُمْ فِي الْاَمْرِ فَاِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللّٰهِ اِنَّ اللّٰهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِيْنَ ۝

فبما ظرف است جار و مجرور متعلق ست بفعل متاخر و تنوین رحمة برای تعظیم ست ای فبرحمة عظیمة من الله ما زائده است برای تاکید یا برای تحسین نظم و جمله شرطیه اعنی ولو کنت فظا غلیظ القلب لانفضوا من حولک معطوف ست بر جمله لنت لهم فا در فاعف سببیه است جمله فاذا عزمت فتوکل علی الله عطف ست بر انشاءات سابقه ان الله یحب المتوکلین تذییل ست برای تاکید از جهت اظهار مقصود بر وجه وکادت ست و جمله فبما رحمة من الله معطوفه است بر جمله محذوفه ای خالفوا امرک فلنت لهم برحمة من الله و جمله محذوفه تقریر عصیان و مخالفت ایشان ست که مضمون کلام سابق ست و حصول تاکید بزیادت کردن ما و منشاء افتادن تاکید در سایر حروف زائده که برای تاکید گفته اند مشکل ست چه اگر استعمال او برای افادت معنی بود زائده نباشد و اگر استعمال او بغیر معنی ست تاکید از کجا آید جواب آنست که زیادت آوردن حرف که خلاف ظاهر ست موجب تکرار نظر در معنی کلام می افتد و تحقیق اصل معنی کلام بتکرار نظر می شود همچو اثبات شئ بر بینه می باشد چنانچه در معنی مجاز و در معنی مکنی عنه زیادت وکادت گفته اند و از جهت آنکه همچو دعوی شئ ببینه است ابلغ از حقیقت و تصریح داشته اند همچنین در التفات که تغیر اسلوب ست تنشیط سامع است مبنی از کمال بلاغت گفته اند اما افادت تحسین نظم امری وجدانی ذوقی ست حاکم در و ذوق سلیم و طبع مستقیم است سوال معنی تاکید و تحسین درین حروف حقیقی نیست لعدم الوضع مجازی نیست لعدم الاتصال ارادت آن از حروف زائده از کدام قبیل است جواب تاکید و تحسین مذکور غرض آوردن این حروف ست و اثر استعمال آنست نه معنی این حروف نیست مطلب آوردن آن در حقیقت و مجاز بمعنی ست معنی آنست بعضی یاران پیغمبر نافرمانی کردند و عصیان ورزیدند پس بسبب رحمتی که از خدای در شان تو بود تا آنچه لایق و ظاهر می شود با ایشان نرمی کردی و در نکوهش و سرزنش بنا در وی بلکه تعزیه کردی و کلمات تسلیه گفتی و اگر می بودی تو درشت سخت دل هر آئینه از گرد بر گرد تو پراگنده شدندی و متفرق گشتندی بسبب نرمی تو دل بر خدمت نهادند و از تو دور نیفتادند چون با ایشان نرمی کردی و دل ایشان را چون صید در قید آوردی عفو کن جرایم ایشان را که در تعلق بحق تو دارند و آمرزش خواه برای ایشان از خدای در آنچه متعلق بحق امنیه است تا خدای در رحمت خود آرد و ایشان را مشیر خویش ساز و در کار با مشورت ایشان پیروی کن که مشورت از آداب موافقت ست و استصواب رای از اصحاب امر فقته ست گفته اند [illegible] و اگر در آن کس لایق این کار نباید مشورت را و اگر کثرت انکار کنند

تا ثمن عدد مختار فوت نشود و عدد سهو و مختار بزرگان هست نزد و سر تعیین عدد آنست که لشکر پنج قسم است
مقدمه و ساقه و قلب و میمنه و میسره و هر یکی را بحسب عادت سری و نائی باشد سران لشکر کم از ده نباشند
چون برای مشورت ده کس مختار باشند غالبا هم با این ده کس که سران لشکراند مشورت بود و مختار ایشان مختار
توابع ایشان باشد اختیار همه لشکر حاصل شود و اگر با این ده کس مشورت نکنند یعنی ازین سران را اعلام مصلحت
ندهند ایشان خود را مجبور دانند دل بر موافقت نیارند و وقت کار از راه مخالفت پای پس آرند کار از دست برود
مقصود حاصل نشود و اصل امور و معظم شیون لشکر اتفاق است و میان مجاهدان در بذل جهد تا نشستند لیا آن کار
قرار نگیرد و مقصود حصول نه پذیرد و اثنا عشر الفا لن یغلبوا اذا کانت کلمتهم واحدة یعنی دوازده هزار مرد هرگز
مغلوب نشوند اگر همه یک سخن یکدل شده بودند. اتفاق لشکر و وفاق ایشان بی مشورت نبود و این مقصود بی
استصواب از یکدیگر میسر نشود و چون در کاری که از اخفای آن مطلوب با فقد اظهار و اشاعت آن مصلحت افتد
خواهد که مضمون حدیث مذکور حاصل کند و جمال کان حقا علینا نصر المؤمنین بی شک و شبهه بیند و بر دشمنان چیره شدن
ذو الجلال آید و بر ذروه سعادت متیقن فتح برآید و دوازده هزار مرد را معین کند و موافق گردانند تا بلوغ عدد مسطور فرد
فرد را میثاق موافقت بستاند یا سرانی که با ایشان مشورت روی می آرد هر یکی را مشورت با معتبران افواج بگمارد و
از هر یکی عدد موافق آن بپرسد تا آنکه بدین عدد برسد و گفته اند در مشورت مستشیر رای خود پوشیده دارد و اگر غالبا
مستشیر بر موافقت در دل نیارد و از هر یکی تنها کرده بپرسد و علیحده کرده استفسار کند و گر نه احتمال دارد که یکی را
خود بیند یا بجهت دیگری پوشیده در موافقت و اتباع او کوشد و می باید کاری که مطلوب است مشیر این کاره
باشد و گر نه بر سخن او محل اعتماد نبود و در مشورت فایده نکند مشورت بفرا و جهاد با تاجر سود نکند و مشورت خرید
و فروخت با نمازی موافق نیاید و مشورت در امور اسلام با کافر زیان کند و مشورت احکام شرع با جاهل فایده
ندارد و مشورت عطایا با بخیل ثمره ندهد و می باید که اخلاص مشیر که بتجربه تحقیق شده باشد و گر نه سخن او
محل اعتماد نبود و با اخلاص الهام و دانش باید که بیداری هر کار را است نباید مستشیر روشن ضمیر مخلص بی
غرض باشد مستشیر که از مشیر رای جوید مشیر باید که سخن بحجت و برهان گوید چون سامع در حجت بیند سخن در دل
نشیند و به اتفاق مشیران اگر رای مستشیر مخالف هم باشد اظهار کند تا ایشان بحجت موافق شوند یا چیزی که
غرض دارند که رای ایشان پسندیده گردد و از جماعت زیان و سود پیدا آید و امور مذموم و محمود متعارض
نماید در مشورت جانبی ترجیح نپذیرد و خاطر خطیر مستشیر و مشیر چیزی قرار نگیرد مثلا را جنگ و عطا را بر منع
و احسان را بر ایذا و احیا را بر قتل ترجیح دهد و چیزی را که حسن لذاته است بر چیزی که حسن لغیره باشد بالاتر
نهد چون در مشورت اتفاق شود و اختیار یک قسم راجح بود و استخاره هم کرده و توکل بر خدای تعالی پیشه آرد

وظفر از وی جوید و توکلت علی الله گوید قال الله تعالی فاذا عزمت فتوکل علی الله پادشاه اگرچه خود را سلیمان و سکندر داند باید آصفی دارد و ارسطوی را برای استشارت خواند و در حدیث آمده است ما خاب من استخار و لا ندم من استشار یعنی نومید نشد کسی که از خدای خیریت خواست و پشیمان نگشت کسی که در کار مشورت داشت و در حدیث دیگر است ما شقی عبد بمشورة قط و ما سعد باستغناء رای یعنی بدبخت نگشت بنده بمشورت و موافقت راستی و نیکبخت نشد هیچ خودرایی بترک استصواب رای شعر اذا عن امر علیک التوی * فشاور لبیبا ولا تعصه * وان کنت فی حاجة مرسلا * فارسل حکیما ولا توصه * وقال آخر * شاور صدیقک فی الخفی المشکل * واقبل نصیحة ناصح متفضل * فالله قد اوصی بذاک نبیه * فی قوله شاورهم وتوکل * اگر مشاور از اشتغال مشورت یعنی فارغ نبود بظاهر و باطن اصحاب مشورت را ملامت نکند العبد یدبر والله یقدر در دل آرد و اگر نه کسی در مشورت دیگر دل دیگر نکارد حق سبحانه تعالی پیغمبر علیه السلام را امر بمشورت آورد و بعد امر بعفو و استغفار امر بمشورت کرد زیرا که ترک مشورت سبب مخالفت و عصیان اصحاب است و مشورت سبب موافقت و طاعت ارباب سنت اگر عمل مشورت بود عصیان واقع نشود و حاجت بعفو استغفار نیفتد یعنی چون عزم کنی و بجزم دل بر کاری نهی بر خدای تعالی توکل آر و کار بمشیت او سپار بدرستی خدای متوکلان را دوست دارد و بر موجب دوستی کار متوکلان برآرد ان ینصرکم الله فلا غالب لکم وان یخذلکم فمن ذا الذی ینصرکم من بعده این جمله با معطوف خویش تعلیل امر بتوکل است که بالا گذشته و ذکر آن رفته و استفهام مذکور برای انکار است من مبتدا است ذا اسم اشارت خبر اوست موصول با صله صفت او است معنی آنست اگر خدای شما را یاری کند پس بر شما غالب آینده نبود و اگر فرو گذارد و در معرض یاری دادن نیارد کیست که شما را نصرت کند و فرو گذاشتگان او را یاری دهد یعنی هیچکس نیست که یاری کند و هیچ نیست که نصرت دهد وعلی الله فلیتوکل المؤمنون ○ فا در فلیتوکل المؤمنون زائده است برای تحسین لفظ یا تاکید است علی الله لیتوکل المؤمنون معنی آنست و بر خدای که مومنان توکل کنند و خود را در حمایت و کلایت او افکنند یعنی کار بدو سپارند و دل بر کرم او گمارند وما کان لنبی ان یغل و روایت کرده اند که غنایم غزوی از غزوات قطیفه سرخ در جمع نشده بود و در وقت قسمت قطیفه مذکور در غنایم نبود منافقان گمان بردند که پیغامبر صلی الله تعالی علیه وسلم از برای خود برداشته و دل بر استدلال آن گماشته و پیغمبران علیهم السلام از موجب خست و علت ذلت و از آنچه مستوجب نقص باشد چون دزدیدن و غلول معصوم اند خصوصا تهمت خیانت و نسبت تعرض در امانت که هم موجب خست و رذیلت است هم مستوجب منقصت در کار ملت حق در بیان نزاهت ساحت ایشان را از جریمه خیانت و تهمت تعرض امانت که کاری شنیع و گناهی فظیع است وارد گشته و پیش اولو الالباب ظاهر و هویداست که این چنین رکیک و خسیس و امثال این جریمه و

لایق منصب نبوت نبود و در خور مرتبهٔ رسالت نبود و سبب آن تهمت بدامن عصمت ایشان نرسد این جمله در اثنای
قصهٔ جنگ آمده معترضه است برای بیان نزاهت پیغمبران علیهم السلام معنی اینست نیست شایان مر پیغمبری را
که خیانت کند و این چنین جریمه را که در طبیعت و شریعت مذموم است مرتکب شود وَمَن يَغْلُلْ يَأْتِ
بِمَا غَلَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ این شرطیه حال است یا عطف است معنی اینست هر که چیزی را خیانت
کرده است برابر خود در روز قیامت بیارد یعنی خاین با خیانت خویش روز قیامت در محشر که شهدا انبیا و رسل رسوا
خواهد بود و غیر خاین مکرم بکرامات دیانت موصوف از رسوائی خیانت خواهد بود ثُمَّ تُوَفَّىٰ كُلُّ نَفْسٍ
مَّا كَسَبَتْ عطف است بر جملهٔ شرطیهٔ مذکوره نه بجزای او اگر عطف بر جزا آمدی و محروم شدی معنی اینست پس
داده شود هر نفسی آنچه کسب کرده است و آنچه از خیر و شر و طاعت و معصیت آورده است این جمله تکمیل است
زیرا که چون از نکوهش غلول و اثبات مضمون و من یغلل یات بما غل یوم القیامة وهم آن می آمد که غال از سبب استحقاق
غلول از ثواب نیکیها که کرده است محروم گردد و این سیئه مذهب جزای حسنات شود بدین آن وهم را دفع کرد و جمله
را بر وجه تکمیل آورد وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ ○ این جمله حال است معنی اینست و ایشان مظلوم
نشوند به تنقیص ثواب طاعت و نه زیادت عقاب معصیت أَفَمَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَ اللَّهِ كَمَن بَاءَ
بِسَخَطٍ مِّنَ اللَّهِ همزه برای انکار است و فا عاطفه است و معطوف علیه محذوف است ای أیستوی
الغال وغیره فیکون من اتبع رضوان الله کمن باء بسخط من الله بر این وجه این تعلیل است بر نکوهش غلول و تصویب
غال و نفی تسویه میان غال و غیر او اگر غال همچو غیر غال باشد برابری میان نیکوکاران و بدکاران لازم میاید معنی اینست آیا
آنکه پس روی سبب خوشنودی خدا میکند یعنی از کارها نیک می آید همچو کسی که باشد که باز گردد با خشم خدای تعالی
یعنی از کارها ناپسندیده روی میاید وَمَأْوَاهُ جَهَنَّمُ این جمله حال است از ضمیر باء بسخط
من الله یا معطوف است معنی اینست نیکی کننده همچو بدی کننده بود و جای بدی کننده در دوزخ باشد و توان
بود که غال باشد از ضمیرهات باغل یوم القیامة یا عطف بر شرطیه بود و معنی چنین آید هر که خیانت کند با خیانت خویش
در روز قیامت بیاید و جای او دوزخ بود وَبِئْسَ الْمَصِيرُ ○ این جمله تذییل است و مخصوص به ذم محذوف است
ای و بئس المصیر هم معنی اینست و بد بازگشتنی است بازگشت کسی که با خشم خدا باز گردد یا بازگشت کسی که خیانت
کند هُمْ دَرَجَاتٌ عِندَ اللَّهِ هم مبتدا است ضمیر هم عاید است بر من اتبع رضوان الله درجات
خبر است برای صحت حمل یا مضاف مقدر است یعنی متبع اقدر گشته ای جزاهم درجات یا مضاف سوی جزاهم ذو درجات
عند الله این جمله تقریر است مر انکار تسویه میان خائن و غیر خائن توانید بود که معنی بر سر ده درجه شود و جنان
کشاده خواهد شد و این کلام را از باب تشبیه بود که مبتدا داخل شده که در جات فی الفنا و

یعنی ایشان همچو درجات‌اند در تفاوت بعلو و انحطاط یعنی بعضی خائنان عالی اند و خائنان سافل اند و شک نیست که تشبیه این دو طایفه بدرجات تشبیهی در غایت بعد و غرابت ست و غرض او استطراف ست از جهت ندرت شبه به نزدیک جمهور تشبیه معنی اینست ایشان خداوند درجات عظیم اند و خائنان مفضوح و رسوا باشند و بر تقدیر که اراده تشبیه معنی چنین آید ایشان در تفاوت بعلو و انحطاط همچو درجات باشند میان خویش در علو و انحطاط متفاوت بوند وَاللّٰهُ بَصِيرٌ بِمَا يَعْمَلُونَ ۝ این جمله تذییل ست معنی اینست و خدای بیناست بعملهای ایشان دیانت و خیانت عملهای ایشان داند و تواند که هر یکی را بجزای آن رساند لَقَدْ مَنَّ اللّٰهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِّنْ أَنفُسِهِمْ لام در جواب قسم محذوف ست ای اقسم لقد من الله الآیة اذ بعث متعلق ست بمن اینجا بر وجه ظرفیت و جمله معترضه است برای بیان فضل اهل اسلام او منت نهادن بر پیغمبر علیه الصلوة والسلام معنی اینست سوگند میخورم هر آئینه بدرستی منت نهاد خدای یعنی فضل کرد بر مؤمنان فضلی که شایان منت نهادن بود و سزاوار ذکر کردن و در شمار آوردن و ایشان را ممنون ساختن بدان باشد در آن هنگام که فرستاد رسولی را که بعضی ایشان ست یعنی مشارک ایشان در نسبت از جهت بودن او از آدمیان نه از فرشتگان و جنیان یا از جهت بودن او از زمینیان نه از آسمانیان چه هر یکی بیکی و نیکی نفسی اهل جنسیت را از مشارکت در نوع و از مشارک در مسکن خوشتر دارند و الفت و صحبت با او بیشتر تواند از و فائده بهتر گیرد و بیند او را از و تر پذیرد اجنبی را دیر یابد که مالوف شود و پیش از الفت و صحبت استفادت نبود و نیز بر گزیدن یکی از جمله قومی شرف ایشان باشد و برگزیدن فردی از جنس فخر ایشان بود یا از جهت بودن او امی از امیان که منسوب سوی ام القری که ناحیه غیر زرع مشتهر بنا دانستن دین و شرع در آن ناحیه مسکن عالمی نبود لاجرم سکنه او را تعلیم علم رد شود تا از و علم گیرند و تلقین تعلیم بپذیرند و وجه منت نهادن بر ایشان برین وجه آنست که امی از امیان که بیان علم پیشینان و پسینیان کند و صنادید اهل کتاب را ملزوم و محجوج گرداند تا ایشان حقیت او را خوبتر دریابند بقبول و انقیاد و اطاعت او شتابند و علم او را محض فیض خدای دانند نه باستعداد و قوت او و شکل کردن توانستن ذات او معجزه او بود و نشان و برهان او شود و تخصیص مؤمنان بفضل و منت نهادن با آنکه او رحمت عالمیان و نفع جهانیان ست از جهت آنست که ایشان ببعث او سود مند گشتند و بهدی او مهتدی شدند و بتعالیم او شتافتند و یافتند بدو شرف یافتند يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِن كَانُوا مِن قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ ۝ این جمله با معطوفات خویش صفتی دیگرست مر رسول را یا حال مقدر ست و ان مخففه از مثقله است و لام در لفی ضلال مبین فارقه است میان ان نافیه و ان مخففه از مثقله و این جمله تذییل ست زیرا که از جمله بعث فیهم رسولا من انفسهم ضال بودن ایشان پیش از بعثت رسول مفهوم بود بدین جمله

تا که این مفهوم بدهی نبود معنی اینست رسولی آیات کتاب او بر ایشان بخواند و ایشان را از لوث مناهی باز داشتن او ازان و بیان کردن اوزشتی آن یا از مالهای ایشان را با ایجاب زکوة پاک گرداند و ایشان را قرآن تعلیم کند و علم حلال و حرام بیاموزاند و حکمت را چند معنی دیگر است که بالا گذشته در سورهٔ بقره ذکر آن رفته چنانچه ابن عباس رضی الله عنهما گفته حکمت در قرآن هر جا که مذکور شده بمعنی علم حلال و حرام آمده و بدرستی ایشان پیش از فرستادن او در گمراهی ظاهر بودند و در ضلال مبین بودند سنگ میتراشیدند و آنرا میپرستیدند و جادو میدیدند و بخدای نمیگرویدند کدام گمراه ازین بالاتر بود و کدام ضلال ازین ظاهرتر باشد أَوَلَمَّا أَصَابَتْكُم مُّصِيبَةٌ قَدْ أَصَبْتُم مِّثْلَيْهَا قُلْتُمْ أَنَّىٰ هَٰذَا لما ظرف زمان است متعلق است بقلتم که جواب اوست انی هذا بمعنی من این هذا اصیبت مقول قلتم را و قلتم با متعلقات خویش عطف است بر محذوف ای عصیتم الرسول و ترکتم الموضع الذی عینه لکم لما اصابتکم مصیبة و قلتم حین اصابت مصیبة انی هذا و استفهام برای تقریر است بمعنی تثبیت ای قد اصبتم و قلتم کذا یا برای توبیخ بمعنی ما کان ینبغی لکم و کذلک جمله معترضه باشد برای مذمت تثبیت کار ناپسندیده و یا برای توبیخ بکردار و گفتار ناگزیده و قوله لما اصابتکم مصیبة یعنی بمصیبة احد قد اصبتم مثلیها من النصرة النصرة فی بدر و النصرة فی احد قبل الهزیمة او مثلها من النصرة فی بدر حیث قتل منکم فی هذه الهزیمة سبعون و قتلتم یوم بدر سبعین و اسرتم سبعین او النصرة فی بدر و النصرة فی احد قبل الهزیمة او نصرتین فی احد نصرة قبل الهزیمة و نصرة بعد الهزیمة کما عرفت فی القصة معنی اینست امر رسول را رها گذاشتید و سوار غنیمت مقامی که برای شما تعیین کرده بودند گذاشتید و دران هنگام که شما را بشومی آن مصیبتی در روی نمود که شما را دو چندان نصرت در فایت رسیده بود چه در جنگ احد هفتاد مرد کشته گشتند و در جنگ بدر هفتاد کافران کشته شدند و هفتاد تن از ایشان اسیر گشتند یا گوئید یک نصرت در جنگ بدر بود و نصرت دیگر در جنگ احد پیش از هزیمت روی نمود یا هر دو نصرت هم در جنگ احد دارید یکی پیش از هزیمت و دیگری بعد از هزیمت پندارید و شما گفتید که این مصیبت چراست و این فرار و هزیمت از کجاست تحقیق ...... املا کردید و این گفتار پیش آوردید این کار از شما ناسزا و این گفتار و کردار از ما نشناسیتی قُلْ هُوَ مِنْ عِندِ أَنفُسِكُمْ شما بود تا هزیمت چنانستی که پیغامبر صلعم پرسید ماذا اقول لهم [illegible] قالوا [illegible] فقیل قل هو من عند انفسکم یعنی بگو این فرار و هزیمت از نزد نفسهای شماست و بشومی آنست که شما امر پیغامبر را مخالفت کردید مقامی که پیغامبر صلی الله تعالی علیه و سلم شما را با اهتمام تمام داشته بود خالی کردید و بغنیمت آوردید تا هزیمت بشما گشتید و بفرار پیوستید و بعضی گویند این بشومی آن بود که رای برخلاف پیغامبر بیرون آمدن از مدینه زدید تا تردد رحمی درین باب تاخیر کردید و بعضی گویند بشومی آنکه در جنگ بدر صحابه مشاورت کردند و پیغامبر در استعداد مال فدا و رها کردن اسیران جنگ بدر عمل فرای ابوبکر صدیق رضی الله تعالی عنه کرد و دل بر اختیار [illegible]

بعده آیت لولا کتاب من الله سبق لمسکم فیما اخذتم عذاب عظیم فرود آمد پیغامبر صلی الله تعالی علیه وسلم فرمود لو نزل
بنا عذاب ما نجا الا عمر بر هزیمت احد تسوی ان بود یعنی عمر را درین هزیمت جزء حتمی و کلفتی روی نمود ان الله
علی کل شیء قدیر ۝ این جمله تذییل ست و تاکید او از جهت اظهار مقصود که تناهی باری ست بر وجه
کمال و استواری ست یعنی اینست بدرستی که خدای بر هر چیزی قادر ست همچنین مقدور او ست تواند که غالب
گرداند و تواند که مغلوب کند و تواند که نصرت دهد بعده منهزم شده را قوت دهد و بفتح رساند وما اصابکم
یوم التقی الجمعان فباذن الله ما اصابکم مبتدا ست فباذن الله خبر مبتدا ست یوم التقی الجمعان
ظرف ست تا در خبر دراید از جهت آنکه مبتدا متضمن ست معنی شرط را و مبتدا مذکور یعنی ما اصابکم یوم التقی الجمعان فباذن
الله تواند بود که حال باشد از ضمیر [illegible] از باب اتیتک والجیش قادم و اتیتک والشمس طالعة ای قائم انی نهار و
[illegible] والحال انما اصابکم یوم التقی الجمعان بمشیت الله شده و اراده معنی اینست اصابت مصیبت را
استنکار و استبعاد کرده بود و انی هذا بر زبان آورده بود حال اینست که آنچه شما را در روز احد رسید و از قتل و هزیمت بمشیت
خدای و ارادت او بود آنچه بمشیت خدای و ارادت او برسد در وجه جای استبعاد بود و چه محل استنکار باشد و تواند بود که
عطف باشد بر جمله [illegible] و عده دیگر اینست که خدای در [illegible] و کرم بر شما کند و شما را در جنگ احد و بار
باری داد و آنچه از قتل و هزیمت در روز یکشنبه و کرده یکدیگر میان خویش بجنگ پیوسته [illegible] شده و مسلمانان را که
اضطراب و اضطرار پیش آمده بمشیت خدای بود و باز دشتا و روی نمود قرح او تنافی نصرت نبود و منافی وقوع
نباشد چه تواند بود که هر دو در حکم فرق شود هم فراق واقع شود هم نصرت و هم [illegible] آن هزیمت که بعد نصرت است موجب اخلاف وعده نصر
نبوده و منافی انجاز وعده ظفر نشود ولیعلم المؤمنین ولیعلم الذین نافقوا واو درین آیه متصله است و لام
در لیعلم برای مصیبت [illegible] مومنین مفعول فعل لیعلم ولیعلم الذین نافقوا عطف ست بر ظرف مستقر یعنی فباذن الله
ای ما اصابکم یوم التقی الجمعان فکاین باذن الله یا بقضاء و قضاء اند و کاین لیعلم المؤمنین ولیعلم الذین نافقوا معنی اینست که مصیبت
جنگ احد و [illegible] او بود از مشیت [illegible] بوده ست لیعلم [illegible] و قضا او تا جدا کند خدای عزوجل مومنان را از منافقان و جدا کند
منافقان را از مومنان و ظاهر شود که کدام زمره از مومنان مخلص بود و کدام فرقه نفاق ایمان نا بوده [illegible] چون مومنان مصیبت
[illegible] کشیدند [illegible] بحکمت باحق [illegible] و موجب حیات اخروی دارند و [illegible] و بندگی [illegible] و خواست خدا آنها
کنند و آنرا موجب اختلاط اسلام و مسلمانان نگویند اخلاص ایشان در ایمان ظاهر شود و چون منافقان [illegible] ایمان ندارند و حیات
اخروی را امید کنند در مصیبت [illegible] لشکر نصر سابق و [illegible] متاخر [illegible] دارند و لشکری هزیمت را [illegible] نفاق ایشان هویدا
گردد [illegible] میان [illegible] فرق حاصل آید و هر فرقه از فرقه دیگر متفرق نماید وقیل لهم تعالوا قاتلوا فی سبیل الله
او ادفعوا قول این جمله عطف است بر نافقوا و لیعلم الذین نافقوا و قیل لهم تعالوا قاتلوا بدل اشتمال ست تعالوا معنی اینست که

در بیان از هزیمت [illegible]
موافق مذهب اهل سنت و
جماعت [illegible]
[illegible]

بدانند کسانی را که نفاق ورزیدند و پای از دائرهٔ اخلاص بیرون کشیدند. و گفته شد مر ایشان را بیائید برای رضای حق تا اعلای دین او قتال کنید یا بنیت دفع شر کافران از خویش و اهل و مال خویش در دل بیفگنید یا بکثرت در دل کافران هیبت افگنید بغیر قتال یعنی کردن قتال القصاص پردازید. گفته اند چون پیغمبر صلی الله تعالی علیه وسلم روی بقتال آورد و صفهای قتال را راست کرد و عبد الله بن ابی سلول منافق با ثلث لشکر فرار ورزید عمرو بن حزم انصاری دنبال او رفته سوگند داد که پیغامبر را مگذارید و ایشان را در معرض فرار بیائید بیائید در رهٔ خدا قتال کنید یا در دفع کافران مدد نمائید و بر آنچه توانید ایشان را از قتال باز دارید قَالُوا لَوْ نَعْلَمُ قِتَالًا لَّاتَّبَعْنَاكُمْ قالوا جمله مستأنفه است چنانستی که کسی گفت ماذا قالوا حین قیل لهم تعالوا قاتلوا فقیل قالوا لو نعلم الخ الا اتبعناکم معنی اینست گفتند ایشان اگر ما این قتال را قتال میدانستیم هر آئینه پس روی شما میکردیم شما را اتباع نمیکنیم از جهت آنکه قتال شما را قتال نمی دانیم بلکه آنرا تهور و منفعت القای نفس در تهلکه میخوانیم هُمْ لِلْكُفْرِ يَوْمَئِذٍ أَقْرَبُ مِنْهُمْ لِلْإِيمَانِ این جمله مستأنفه است کانه قیل کیف حالهم یومئذ فقیل هم للکفر یومئذ اقرب منهم للایمان ای هم اشد قربا للکفر یومئذ ای یوم اذ ترکوا النبی صلی الله تعالی علیه وسلم وفروا عنه الرسنة منهم ای من انفسهم قربا للایمان لانهم بانعزالهم عن المسلمین قربوا الی الکفر فکان قربهم الی الکفر اشد من قربهم الی الایمان معنی اینست ایشان سخت ترند در قرب سوی کفر و کافران از نفسهای خویش در قرب ایمان یعنی قربی که ایشان را بسوی کفر است از قربی که بسوی ایمان است بیشتر است يَقُولُونَ بِأَفْوَاهِهِمْ مَّا لَيْسَ فِي قُلُوبِهِمْ این جمله معلله سابقه است معنی اینست میگویند منافقان بدهنهای خویش آنچه نیست در دلهای ایشان یعنی بدهنهای خویش آشنا میگویند و در دل دشمن اند وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا يَكْتُمُونَ ۝ این جمله تذییل است معنی اینست و خدا داناتر است بنفاقی که ایشان بپوشند و بعداوتی که با مسلمانان در آن میکوشند الَّذِينَ قَالُوا لِإِخْوَانِهِمْ وَقَعَدُوا لَوْ أَطَاعُونَا مَا قُتِلُوا موصول با صله خویش در محل رفع است بتقدیر هم الذین قالوا یا در محل النصب بتقدیر اعنی علی الذم یا در محل جر بدل است از ضمیر قلوبهم یا از ضمیر افواههم و قعدوا بتقدیر قد قعدوا حال است از ضمیر قالوا ای قالوا هذا القول والحال انهم قد قعدوا عن الحرب معنی اینست آنانکه مر برادران دینی را گفتند و حال اینست که خود جنگ را ترک داده نشسته اند اگر برادران ما ما را طاعت میکردند و گفته ما را می شنیدند از مدینه بیرون نمی آمدند کشته نمی شدند قُلْ فَادْرَءُوا عَنْ أَنفُسِكُمُ الْمَوْتَ إِن كُنتُمْ صَادِقِينَ ۝ این جمله مستأنفه است چنانستی که سامع گفت ماذا اقول لهم حین قالوا فقیل قل فادرءوا الآیة امر تعجیز است و فا سببیه است ان کنتم صادقین شرطی است مستغنی از جزا اکتفا بما مضی معنی اینست بگو یا محمد پس شما از نفسهای خویش موت را دفع کنید اگر در گفتار خویش راست گویانید چون تدبیر شما از دیگری قتل و دفع شور تدبیر شما در دفع موت خویش اولی باشد روا چه کرده

بعد از نزول این آیه منافقان که در جنگ بیرون نیامده بودند در حق شهدا گفتند اگر ایشان نزد یک ما می‌ماندند
کشته نمی‌شدند بر فراشهای خویش می‌مردند و جان بملک الموت می‌سپردند و بازماندگان را از جهاد ایشان را نفع نکرد و عمل ایشان
ذلت خیانت پیدا آورد و لَا تَحْسَبَنَّ الَّذِيْنَ قُتِلُوْا فِيْ سَبِيْلِ اللّٰهِ اَمْوَاتًا تحسبن بفتح
سین و بکسر سین خوانند یعنی هر دو یکی دانند خطاب مر پیغامبر را علیه الصلوة والسلام بود یا مر مخاطب غیر معین را باشد الذین قتلوا
مفعول اول ست امواتا مفعول دوم ست جمله معترضه است برای بیان فضل شهدا کشته شدگان در اعلای دین خدای
بدل کردند مرده پندار کشته شمار بَلْ اَحْيَآءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُوْنَ ای بل هم احیاء مقربون
عند ربهم قربا لمکانة لا لقرب المکان یرزقون حال ست از ضمیر احیاء از ضمیر عند ربهم یا صفت ست مر احیا را التعلیل
یعنی چنین نیست بلکه ایشان زندگانند نزد پروردگار خویش روزی داده میشوند فَرِحِيْنَ بِمَآ اٰتٰىهُمُ اللّٰهُ
مِنْ فَضْلِهٖ حال ست از ضمیر احیا یرزقون یا از ضمیر احیا عند ربهم که ظرف مستقر ست یا از ضمیر احیا
یعنی زیست در حالی که شادانند بدانچه خدای ایشان را از فضل خویش داده و ابواب لطف و کرم بر ایشان
گشاده وَيَسْتَبْشِرُوْنَ بِالَّذِيْنَ لَمْ يَلْحَقُوْا بِهِمْ مِّنْ خَلْفِهِمْ اَلَّا خَوْفٌ
عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُوْنَ یستبشرون عطف ست بر یرزقون بالذین متعلق یستبشرون ست الا خوف ربع
علیهم بدل اشتمال ست از الذین لم یلحقوا بهم من خلفهم یعنی اینست و شاد میشوند و شادی میکنند بسبب آنکه
بر ایشان نپیوسته‌اند و خواهند پیوست بواسطه شهادت با ایشان الحق خواهند گشت و سوی این درجات هر آینه
شتافته‌اند و این مراتب خواهند یافت و در تفسیر ثعلبی آورده چون بنده در ره خدا با کفار در محاربت [illegible]
[illegible] از آسمان برای او گشاده شود و زنی از حوران بهشتی بر وی آید و بر روایتی حور عین ذکر کرده [illegible]
[illegible] دعا می‌کنند ای بار خدای او را ثابت دار و بر استوار [illegible] قدم آرد چون از جنگ
[illegible] فرار [illegible] و در طلب [illegible] مغفرت [illegible] او [illegible] و در هنگام [illegible]
[illegible] خدای عز و جل بان فرشتگان [illegible] او در کار خدای و سر اندازی او در اعلای کلمه [illegible]
[illegible] گویند ای بار خدای ما [illegible]
[illegible] قربان شود [illegible]
[illegible]
[illegible] فرشتگان [illegible]
[illegible]
[illegible]

تو نان او با روح او بر آسمان برد و نزد قربانیدن او در تحیت شوند و در حدیث آمده که ارواح شهدا در شکم پرندگان سبز در می آرند و ایشان را در مرغزار بهشت میگذارند تا هر سو که خواهند بپرند هر جا که خواهند بچرند روز در پریدن و چریدن گذرانند و مقدار قوت و غذا از ثمار جنت بردارند و باز گردند بقندیلهای زرین که زیر عرش معلق است جا گیرند و شب آنجا مأوی سازند و مقر پذیرند خدای عز و جل از ایشان سوال کند چه آرزو دارید و دل به تمنای چه چیز می آرد ایشان گویند ما را چه آرزو باشد که در مرغزار بهشت می چریم و در انهار بهشت آب میخوریم و در قندیل عرش منسب مییابیم و از فضل و کرم تو همه چیز در راحت داریم چون سوال بتکرار شود و بیان آرزو ناچار افتد گویند آرزو داریم که ما را باز بدنیا فرستی تا بار دیگر قتال کنیم و در راه رضای تو کشته شویم و نیز در حدیث آمده چون شهدا طیب حال و سرور بال و فرح و شادمانی و ظهور آثار رحمت ربانی در خود مشاهده کنند اخوان و خلان و احباب و اصحاب خویش را که در دنیا گذاشته اند یاد آرند دل بر نیکخواهی ایشان و در طلب رسیدن ایشان در مرتبه که ایشان یافته اند بگمارند بگویند ای بار خدا حال ما به دوستان و برادران ما که برسانند و قصه راحت و استراحت ما بر ایشان که برخوانند فرمان شود بپیغمبر که حال شما آگاه گردانم و بواسطه پیغامبر ایشان را این خبر برسانم حق سبحانه تعالی بمضمون این آیت فرستاد و اخوان و خلان ایشان را از حال ایشان خبر داد و روا باشد که مراد آن بود که در قیامت فرمان شود برگزیدگان خلق مرا بخوانید و ایشان را بدرجات ایشان برسانید فرشتگان گویند بار خدایا ایشان کیانند ایشان را بکدام نشان دانند فرمان شود ایشان از زمره شهداء الله که بتیغ کافرین کشته اند سر از جهت اعلای دین من انداخته اند ایشان را بیارند و خونهای ایشان روان باشد و تیغهای ایشان بر کتفهای ایشان بود رنگ او رنگ خون نماید و از آن بوی مشک آید با این صفت در مساکن بهشت درآرند و بدرجات عالیه برآرند و در حدیث آمده است الجنة تحت ظلال السیوف یعنی بهشت در سایه تیغها بود یعنی نزد یکسا مقتول باشند این تمثیل است یعنی قرب ایشان به بهشت بدان میماند چنانستی که خود بهشت را از زیر سایه تیغها میدانند و در حدیث دیگر آمده که السیوف مفاتیح الجنة یعنی تیغها کلید درهای بهشت است چنانستی که تیغها را غازیان کشاینده درهای بهشت است بدان بهشت را بگشایند و درون بهشت درآیند و در حدیث آمده شهید را شفاعت مقبول بود هر شهیدی چهل کس را و بعضی گویند هفتاد کس را شفیع شود فطوبی لهم ثم طوبی لهم و بشری لهم ثم بشری لهم و بدانکه نهی از حسبان موت ایشان بقوله لا تحسبن الذین قتلوا کنایت است از انتفاء موت چنانستی که گفت لیس الذین قتلوا فی سبیل الله امواتا بل احیاء سوال [illegible] مناسبت که در ایشان موت ثابت است و حیات منتفی است و نفی صفت ثابت که موت ایشانست و اثبات صفت منتفی که حیات ایشانست چگونه [illegible] است بچه طریق آید و چه وجه صحت پذیرد جواب بر دو طریق تمثیل و استعارت یعنی حال ایشان [illegible] ایشان نفی موت کنند و حیات ثابت دارند بر طریق [illegible]

بدان نمانند که از وی نفی بشریت کنند و ملکیت او ثابت دارند يَسْتَبْشِرُونَ بِنِعْمَةٍ مِّنَ اللَّهِ وَفَضْلٍ این جمله مکرر است
برای تاکید هم ازین جهت بغیر واو آورده و تنکیر نعمت و فضل برای تعظیم و تفخیم است معنی آنست شاد میشوند و شادی میکنند بیافتن نعمتی عظیم
از خدای عز و جل و فضلی از حق سبحانه تعالی وَأَنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُؤْمِنِينَ اگر بفتح ان باشد عطف بر
فضل بود معنی آنست شاد میشوند بتحقیق فخیم از خدای که در حق ایشان آمده و فضلی که درباره ایشان شده و بدین که خدای
اجر مومنان ضایع نکند و ایشان را از ثواب بی نصیب نگرداند و اگر بکسر خوانند جمله مستانفه باشد برای قد جاء الحق و زهق
الباطل ان الباطل کان زهوقا و آنکه از جهت تاکید بود و معنی چنین باشد بدرستیکه خدای اجر مومنان ضایع نکند و ثواب عمل
ایشان بدیشان برساند الَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِلَّهِ وَالرَّسُولِ مِن بَعْدِ مَا أَصَابَهُمُ الْقَرْحُ
لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا مِنْهُمْ وَاتَّقَوْا أَجْرٌ عَظِيمٌ ای للذین احسنوا فی الاستجابة الکامله المبالغة والاتیان
من غیر تانی و توانی واتقوا عن مظنة المخالفة فی الطاعة و من برای بیان موصول الذین استجابوا لله والرسول
صفت المومنین است یا خبر مبتدا است یا خبر مبتدا محذوف باشد ای هم الذین یا منصوب و خبر او
للذین احسنوا منهم واتقوا اجر عظیم باشد و کلمه من برای بیان ایشان بود و عطف بر قوله ولا تحسبن
الذین کفروا که معطوف و معطوف علیه است روایت کرده اند چون ابوسفیان با لشکر اعدا از جنگ احد بازگشت
در روحا رسیده بود که از بازگشتن بپشیمانی پیوست خواست در مدینه بیاید و پیغمبر را و شوکت خویش نماید پیغامبر
صلی الله علیه وسلم این خبر شنید روز یکشنبه دوم روز از جنگ احد بیرون آمدن برای مقابله ابوسفیان لازم دید اگرچه
لشکر را مصیبت جراحت بود و بیرون آمدن و مقاومت کردن با ابوسفیان دشوار مینمود پیغمبر صلی الله علیه وسلم
خواست که با شجاعت کامله و همت عالیه بیرون آید و قوت خویش ظاهر نماید گفت بیرون نیاید با ما مگر کسی که دی با ما حاضر بوده
و از جا مرشدن با ما تخلف نشوده و مدد جستن از متخلفان نکرده و پندارند که آمدن ایشان برابر خویش ضایع نه پنداشته
هم با جماعت جرحی و مصیبت زدگان قتلی با سوار نه هفتاد کس از مبارزان چون خلفاء اربعه طلحه و زبیر و عبد الرحمن
بن عوف و ابن مسعود و حذیفه و ابو عبیده جراح و جابر و امثال ایشان بیرون آمدند حق سبحانه تعالی در دل ابوسفیان
و لشکر او رعبی و هیبتی انداخت ابوسفیان بهزیمت بازگشتن پرداخت جماعت سواران عبد شمس بر سفیان گذشته
ایشان را یکبار شتر مویز داد و جانب مدینه فرستاد تا خبر قوت و شوکت او یاران پیغمبر را برسانند و چنانچه دانسته
و توانسته سوی مدینه بازگرداند تا حرکت بازگشتن علیه پیغمبر باشد و وهم فرار در وی ظاهر نشود و سواران عبد شمس
پیش پیغامبر صلی الله تعالی علیه وسلم آمدند و خبر شوکت ابوسفیان رسانیدند و یاران پیغمبر را درین کار ترسانیدند
ایشان حسبنا الله ونعم الوکیل گفتند و جانب لشکر ابوسفیان متوجه گشتند و در لشکر ابوسفیان رعب زیادت افتاد
فرار روی سوی مکه نهادند و یاران پیغمبر با جمعیت بازگشتند بغنیمت آمره و فراغ پیوستند الذین استجابوا لله والرسول

ع ۱۶

در شان ایشان است آنجماعت که درین چنین وقت اجابت کردند و در لباب آورده که بعضی گویند چون ابو سفیان در هنگام باز گشتن از جنگ احد ندا کرد و گفت ای محمد موعد ما موسم بدر است سال آینده اگر تو خواهی بیا پیغامبر فرمود ان شاء الله تعالی موعده ما موسم بدر است اگر تو درین کار تنی چون در سال آینده موسم بدر نزدیک رسید پیغامبر صلی الله تعالی علیه وسلم بیرون آمد بر حکم وعده بمصلحت و ابو سفیان را بیرون آمدن مصلحت نه افتاد و دل او بر بیرون آمدن رغبت نداد و گفت سال قحط است وقت بیرون آمدن نیست تاخیر در بیرون آمدن از جهت این مصلحت است نعیم بن مسعود را گفت اگر تو در مدینه بروی محمد را از بیرون آمدن باز داری تا خلاف وعده بجانب سوی او شود و منسوب به من نشود ترا ده شتر بدهم نعیم بن مسعود رفت در مدینه آمد یاران پیغامبر را ملاقات کرد و با هر کسی گفت رای بیرون آمدن شما نیک نبوده است بیرون آمدن از شما سلامت نماند مگر کسی که بگریخت و بذیل فرار آویخت و درین وقت با او بیرون آمده و با تو گشت بسیار رسیده بشما شده و شما با این ضعف بسوی او بیرون می آیید چرا نمی نشینید و اگر کسی از شما سلامت نیابد مگر کسی که گریخته باشد ازین امر یاران پیغامبر متامل می بودند و درین کار متفکر شدند چون پیغامبر این سخن شنید گفت والذی نفسی بیده لاخرجن وان لم یخرج معی احد منکم یعنی بخدای که هر آینه بسوی ایشان بیرون می آیم اگر چه هر یکی از شما با من نیاید هیچ کسی موافقت نماید پیغامبر علیه السلام با هفتاد مرد و بروایتی با هفتاد سوار بیرون آمد ایشان حسبنا الله نعم الوکیل میگفتند با لشکر پیغامبر جانب موعد بیرون رفتند تا ببدر رسیدند جمع قوافل دیدند و بازاری آراسته یافتند در خرید و فروخت مشغول شدند حق تعالی رعب در دل ابو سفیان و لشکر او انداخت بر بیرون آمدن نیرو نیافت و بعضی گویند ابو سفیان بیرون آمده بود باز گشت لشکر پیغامبر صلی الله تعالی علیه وسلم مرفه الحال فارغ البال بغنیمت و فضل پیوسته مسرور و منصور با مدینه باز گشتند الذین استجابوا لله والرسول در شان ایشان نزول پیوسته معنی آنست آنها که مر خدا را و رسول خدا را پاسخ داشتند و دل بر طاعت ایشان در بیرون آمدن برای قتال گماشتند از بعد آنکه رسیده بود ایشان را از جنگ احد جراحت و شکستگی و زحمت و خستگی همگنانی که نیکوئی کردند در طریق خوب بر قتال بر آوردند یعنی بیرون آمدن برغبت بی کراهت و نمائی صدق موافقت بی تانی و توانی به نیت اظهار شجاعت و پرهیزیدن از عصیان امر خدا کردند در طاعت مر ایشان را اجری عظیم و ثوابی جسیم است که اجر بر قدر تعب باشد و ثواب به اندازه مشقت بود

الَّذِيْنَ قَالَ لَهُمُ النَّاسُ اِنَّ النَّاسَ قَدْ جَمَعُوْا لَكُمْ فَاخْشَوْهُمْ فَزَادَهُمْ اِيْمَانًا وَّقَالُوْا حَسْبُنَا اللّٰهُ وَنِعْمَ الْوَكِيْلُ ۝ فَانْقَلَبُوْا بِنِعْمَةٍ مِّنَ اللّٰهِ وَفَضْلٍ لَّمْ يَمْسَسْهُمْ سُوْٓءٌ وَّاتَّبَعُوْا رِضْوَانَ اللّٰهِ وَاللّٰهُ ذُوْ فَضْلٍ عَظِيْمٍ ۝

بر هر روایت که یاد کرده شد جماعت مستجیبان و جماعت ترسانیده شدگان یکی است الذین قال لهم الناس بدل است از الذین پیش یا منصوب بر مدح و تقدیر ستایش مر المؤمنین را یا مرفوع یعنی مستند با خبر مبتدای محذوف و فقست بر روایتی که ترسانیدگان

سواران عبد شمس بودند الناس بر معنی جمعیت باقی ست و بر روایتی ترساننده نعیم بن مسعود بود در قال لهم الناس مراد از
جنس جمع واحد باشد چنانچه در اذ قالت الملائکة یا مریم جبرئیل مراد ست و الناس قد جمعوا لکم مقول قال ست و ان کید او از
آنست که رسیدن خبر از جانب مکه ملوح آوردن خبری باز ابو سفیان ست بتقدیم ملوح سامعان را تنزیل منزله سایلان
کرد چه او را چو که آورده و فاخشوهم سببیه ست فزادهم عطف ست بر قال لهم الناس و قالوا عطف ست بر فزادهم ایمانا
حسبنا الله مقول قالوا ست و نعم الوکیل بتاویل مقول فی شانه عطف ست بر حسبنا الله یا تذییل ست فانقلبوا عطف ست بر قالوا
بنعمة حال ست از فاعل انقلبوا ای فانقلبوا متلبسین بنعمة من الله و صفت ست بر نعمة ای نعمة کائنة من الله و فضل عطف ست بر نعمة
لم یمسسهم سوء حالی دیگر ست و درین تکمیل ست برای دفع وهم آنکه نعمت مقرون با مشقت و رنج بود و اتبعوا رضوان
الله عطف ست بر فانقلبوا و جمله و الله ذو فضل عظیم تذییل ست معنی اینست آنکسانی که گفتند مر ایشان را مردمان
یعنی سواران عبد شمس یا گفت ایشان را نعیم بن مسعود بدرستی مردمان یعنی ابو سفیان و لشکر او بدرستی جمع کرده اند
جماعتی را که پراگنده شده بودند برای ایشان بترسید و از ایشان پس بیفزود گفتار ایشان ایمان
و ایقان بکفایت خدای و کفایت او و عون حق و عنایت او و حسبنا الله و نعم الوکیل گفتند جانب ابو سفیان برای
قتال رفتند یعنی بسنده است ما را خدای در دفع کید دشمنان و مقهور کردن ایشان او نیکو وکیل ست در بر آوردن
کارها و حاصل کردن مطلوبها پس گشتند در عقب گفتن کلمه حسبنا الله بنعمتی عظیم و فضلی عمیم ایشان را بدی نرسید
و کارشکنی انجا نیابید چیزی را که دران خشنودی خدای بود پس روی کردند ظفر بر نی که مطلوب بود یافتند انما ذلکم

الشیطن یخوف اولیاءه فلا تخافوهم وخافون ان کنتم مؤمنین ○

انما برای حصر ست اسم اشارت یعنی ذا مبتدا ست و آن اشارت ست بسوی بازدارنده و ترساننده کم حرف
خطاب ست الشیطان خبر مبتدا ست و جمله یخوف حال ست از الشیطان با سبب و اقدام علی الکلیم لیست یا
از معنی اشارت بر طریق هذا بعلی شیخا یا مستانفه ست در جواب سوال یا ذا الیه [illegible] مقدم ست و این
مؤکد ست [illegible] و لو با ما بود ذلکم مبتدا باشد الشیطان صفت او یخوف خبر باشد یا بدل الله در شیطان
استعارت باشد و [illegible] شیطان ست مراد باشد و ضمیر اولیاء بر ذلکم الشیطان و تو [illegible] آنست که ضمیر اولیا
عاید بر ناس گویند و [illegible] نبود که اولیاء مفعول دوم باشد مفعول اول محذوف بود ای یخوفکم اولیاءه و الکسائی
فاء فلا تخافوهم سببیه است ان کنتم مؤمنین شرطی ست بمعنی از آنجا که ایمان مقتضی اینست نیست ترساننده
و بازدارنده شما از قتال مگر [illegible] شیطان که [illegible] یا [illegible] شیطان یعنی آن دشمن
ایمان مگر آنکه [illegible] نماید و نیابت میگردانند اولیاء خود را که از [illegible] دوستان او [illegible]
یا گویند اولیاء خدا را میترساند و [illegible] ایشان را [illegible] میگردانند شما را از اولیاء خویش [illegible] از کافران در خوف

می اندازد و از ایشان مخالفت میسازد پس شما را از ترسیدن بایندگان مذکور در بیرون آمدن بسوی جنگ مترسید و در باز
آمدن از جنگ از عذاب من بترسید و از مخالفت امر پیغامبر بپرهیزید اگر شما مومنانید در ایمان موقنانید و این شرط
نیز برای تشکیک در ایمان نبوده بلکه برای تحقیق خوف از خدای و عدم خوف از دیگران باشد چنانچه لا افعل کذا ان کنت
بشرا و لا افعل کذا ان کنت عاقلا وَلَا يَحْزُنْكَ الَّذِينَ يُسَارِعُونَ فِي الْكُفْرِ
ولا یحزنک بر صیغه نهی غایب از ثلاثی مجرد و از باب افعال خوانده‌اند و معنی هر دو یکی است این نهی معطوف است بر
لا تحسبن الذین قتلوا فی سبیل الله امواتا و تواند بود که میان معطوف و معطوف علیه معترضه باشد برای تنبیه و تحریض و تسلیه
و اظهر آنست زیرا آنچه و لا تحسبن الذین کفروا انما نملی لهم خیر لانفسهم معطوفست بر و لا تحسبن الذین قتلوا الآیه چنانچه پیشتر
بتواتر آمده معنی اینست و محزون نگرداند ترا کسانیکه در راه کفر می‌شتابند و مسارعت در هلاک را بر اندیشه و تامل ترجیح
می‌نهند بی تامل و تفکر کفر می‌ورزند و در ورطه هلاک می‌افتند و بعضی از ایشان کفر خویش را می‌پوشند و باظهار ایمان و محبت
با مسلمانان بر وجه نفاق در مضرت اسلام میکوشند إِنَّهُمْ لَنْ يَضُرُّوا اللَّهَ شَيْئًا
این جمله معللست مر لا یحزنک را معنی آنست اندوهگین نگرداند ترا کافران زیرا آنچه ایشان هرگز زیان نرسانند
خدای را به چیزی زیان اگر جهانیان همه کفر ورزند و در مخالفت کوشند در ملک او چه نقصان شود و از ملک او چه بیرون رود
کسی که تواند آسمان و زمین و آنچه در میان ایشان است در یک زدن ناچیز گرداند و همه کائنات را در یک دم زدن بعدم رساند
و او را از عداوت عدوی که گمان شده از اشقیا و شقی چه منظر مضرت بود و تواند بود لن یضروا الله بتقدیر لن یضروا اولیاء الله
باشد که کافران در عداوت دشمنان اولیاء خدا را چه زیان کنند اگر غالب آیند غنیمت گیرند در فناست دنیا پذیرند و اگر
مغلوب شوند درجات آخرت یابند و بسعادت حیات ابدی مشتاقند چیست تو خدا را باش اگر چه همه عالم دریا
بخدا اگر سر موئی قدمت تر گردد دوست خدا را عداوت دشمن چه زیان دارد سپاه حق را که محق صادق است
ابطال مبطلان چه مضرت آرد بیت اگر جهان همه دشمن شود ز دولت دوست * خبر ندارم از ایشان که در جهان اند
مستند يُرِيدُ اللَّهُ أَلَّا يَجْعَلَ لَهُمْ حَظًّا فِي الْآخِرَةِ جمله مستانفه است چنانچه
گوئی ماذا یرید بهم فقال یرید ان لا یجعل لهم حظا فی الآخرة معنی اینست میخواهد خدای که نگرداند برای ایشان
نصیبی در آخرت و بنده‌ها در آنجهان مهر او شده تا ناظر بر نعمت قهر گردانند و لیکن صفت عدل با انتقام رسانند
وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ ○ این جمله تکمیل است زیرا آنچه از نفی ارادت نابودن نصیب از ثواب
آخرت وهم آن آید چنانچه ثواب نصیب نشود عقاب هم نباشد این وهم را دفع کرده فرمود و لهم عذاب عظیم و برای تکمیل آورد
چه ایشان را نه همین بی نصیبی از ثواب شود و نصیبی عظیم از عذاب باشد معنی اینست مر ایشان راست عذابی عظیم و عقاب
نعیم إِنَّ الَّذِينَ اشْتَرَوُا الْكُفْرَ بِالْإِيمَانِ لَنْ يَضُرُّوا اللَّهَ شَيْئًا وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ○

این جمله مستانفه است که چون در آیه سابقه ذکر کافران اصلی کرد چنانستی که سامع منتظر بیان حال کافران ارتداد شده
گشتست درین آیه ذکر حال ایشان به بیان پیوست و تاکید جمله از جهت ابراز مقصود که تنزیه حضرت از زیان بکفر ورزیدن
کافرانست بر وجه کادست و این نوع تاکید چون تاکید شکایت در رب ان قومی کذبون بلغا را عادتست در تاکید
جمله انهم لن یضروا الله شیئا در آیه سابقه همین وجه باید گفت و هم برین طریق تقفی باید جست و جمله و لهم عذاب الیم
عطفست بر لن یضروا الله شیئا یعنی اینست بدرستی آنکسانیکه خریدند کفر را بایمان و بدل کردند این را بدان یعنی
بکفر پیوستند زیان نکنند ارتداد ایشان خدا برا یا اولیاء خدا برا هیچ چیزی از زیان و مر ایشان را عذاب دردناک بود
عقاب سهمناک باشد **وَلَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّمَا نُمْلِي لَهُمْ خَيْرٌ لِأَنْفُسِهِمْ**
لا تحسبن بصیغه مخاطب و غیبت هر یکی بکسر سین و فتح آن خوانند یعنی بحسب اختلاف قراء مختلف خوانند. ما مصدریه است
یا موصوله ست ما کافه نیست حق او آنست که جدا از ان بنویسند لیکن برسم قرآنی کتابت او بر خلاف قیاس موصول آمده خطان
لا یقاسان خط العروض و خط القرآن و ما نملی لهم ان ست خیر لهم لانفسهم خبر ان ست و ان با اسم و خبر خویش بدل است از الذین کفروا که مفعول
اول لا تحسبن الذین ست و بر قراءة لا یحسبن بصیغه غایب موصول با صله فاعل ست ان با اسم و خبر بجای دو مفعول است و بر قراءة
خطاب فاعل او ضمیر مخاطب باشد مفعول با صله فاعل نبود سوال چون الذین با صله مفعول اول باشد و انما نملی
لهم خیر بدل از وی بود لا تحسبن را مفعول دوم نباشد اقتصار بر یک مفعول آید و آن نشاید جواب چون
انما نملی لهم بدل از مفعول اول باشد و مبدل در حکم تنحیه است مقصود بنا بر همین بدل بود چنانستی که گفت لا تحسبن
انما نملی لهم خیر و ان با اسم و خبر خویش بعد افعال قلوب بجای دو مفعول ست و تواند بود که انما نملی لهم خیر بدل [illegible] مفعول
بود بحذف مضاف از مفعول اول ای لا تحسبن الذین حال کفروا انما نملی لهم خیر یا بحذف مضاف از جانب ثانی ای لا تحسبن الذین
کفروا اصحاب هذه الصفة بدین وجه اشکالی نیاید جمله و لا تحسبن الذین کفروا عطفست بر لا یحزنک الذین یسارعون
فی سبیل الله [illegible] یعنی اینست مپندار ای محمد کافران را یا مپندارند کافران که مهلت دادن ما زمانی دراز
بدان بهتر ست مر ایشان را بلکه چون کافران از اهل طاعت نه اند خیر ایشان منفعت ندارد و معصیت ایشان [illegible]
می آرد مهلت دادن ایشان خیر نبود و امهال ایشان برای زیادت شر و بزهکاری باشد **إِنَّمَا نُمْلِي لَهُمْ**
لِيَزْدَادُوا إِثْمًا وَلَهُمْ عَذَابٌ مُهِينٌ ○ این ما کافه است موصول نیست زیرا که
وفق قاعده است این جمله مستانفه است چنانستی که سامع گفت چون در داشتن ایشان خیر نیست برای چه ایشان
را مهلت میدهند فقیل انما نملی لهم الآیة یعنی اینست مهلت نمیدهیم ایشان را مگر برای اینکه زیادت کنند بدکرداری
و بیفزایند ایشان از روی بزهکاری و مر ایشان راست عقابی که خوار کند و عذابی که در خواری فرا ری افگند چون لام
مقتضی آنست که معصیت باراده خدا متعلق نیست لام لیزدادوا اشعار الام عاقبت دارد نه لام غرض نه [illegible] ارند

بر مذهب اهل سنت لام تعلیل ست ما قبل او علت ست برای ما بعد او چنانچه طاعت بار از رحمت متعلق بود و معصیت نیز متعلق بدو باشد مَا كَانَ اللّٰهُ لِيَذَرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلٰى مَا اَنْتُمْ عَلَيْهِ حَتّٰى يَمِيزَ الْخَبِيثَ مِنَ الطَّيِّبِ ط میزیر بصیغهٔ مضارع از باب ضرب یا از باب تفعیل خوانند و میان آن فرق نیست در مبالغت و عدم آن ندانسته لام زایده است برای تاکید نفی و فعل منصوب ست بتقدیر آن و خبر کان ست بتقدیر مضاف در اسم

اوای با کان [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

و باد الشعور شما حال ایشان را برابر [illegible] که بر ایشان اعتماد میکنند و در [illegible] مشورت شما می آید و اسرار خود [illegible] و از ایشان [illegible] [illegible] در کار شما و کرم خواهد کرد [illegible] اگر [illegible] را از طیب اماثت خواهد کرد تا آنکه خبیث را از طیب یعنی منافق را از مومن مخلص جدا کند و میان ایشان در دل پیغامبر خود تمیز افگند تا پیغامبر مخلصان و منافقان را بداند [illegible] هرگز [illegible] را از خبیث جدا نگرداند [illegible] منافق با اظهار ایمان کفر میپوشد و منافق در حضرت شما [illegible] [illegible] [illegible] التفات از غیبت بسوی خطاب [illegible] التفات تو بیت مخاطبان با ایمان در اخلاص باشند و تقدیم [illegible] فَمَا كَانَ اللّٰهُ لِيُطْلِعَكُمْ عَلَى الْغَيْبِ لام لیطلعکم بر طریق لیذر المؤمنین ست و [illegible] ست بر نفی سابق و خبر ست او بر طرف حقیقت لیذرکم بحذف مضاف از اسم کان یا از خبر ست چنانچه گذشت معنی اینست و نیست حقیقت خدای که شما را بر علم غیب مطلع گرداند و کمن را بعنی خویش نفاق باطن ایشان را دریابد و بذات خود بداند که از وی غیب ست علم بایدو لٰكِنَّ اللّٰهَ يَجْتَبِي مِنْ رُسُلِهِ مَنْ يَشَاءُ عطف ست بر و ما کان الله لیطلعکم علی الغیب ستدراک ست از و تکمیل ست زیرا که از کلام سابق وهم می آید که چون خدای کسی را بر غیب مطلع نگرداند این معنی را هیچ کس نداند این وهم را دفع کرد این جمله بر وجه تکمیل آورد معنی اینست لیکن خدای از رسل و پیغمبران خویش برگزیند هر قومی که خواهد باعلام آنچه می دانند و تعلیم آنچه دیگران نمیدانند یعنی پیغامبران باعلام خدای بر غیب مطلع شوند و دیگران غیب از زبان ایشان بشنوند این معنی موافق ست مر آنچه جای دیگر گفت فلا یظهر علی غیبه احدا الا من ارتضی من رسول فَاٰمِنُوْا بِاللّٰهِ وَرُسُلِهِ ج فا سببیه است معنی اینست پس ایمان آرید بخدا که او غیب داند و ایمان آرید به پیغمبران خدا که ایشان غیب ندانند مگر باعلام او ایشان غیب نتوانستند باعلام خدای بعض مغیبات را بدانند و باز خدای آن را بخلق برسانند و دیگری را بغیر واسطهٔ رسل اطلاع بر علم غیب نبود و بی واسطهٔ اعلام علم غیب نشود و آنچه از بعض اولیا را بر وجه کرامت

اطلاع بر غیب میشود و شعور به مغیبات حاصل میگردد و هر وجه ظن دارند بر و صدیقین بپندارند از ظن غیب دیگر بود و علم غیب دیگر باشد هم برین معنی ست که گفته اند کرامات الاولیاء ظنیة **وان تؤمنوا وتتقوا فلكم اجر عظيم ○** جمله شرطیه تذییل ست زیرا که تحریض بر ایمان و اتقا مقرر ست مر امر بایمان بخدای و رسل جهت ذکر او در ذیل امر بایمان تذییل باشد معنی اینست اگر ایمان آرید و متقی گردید پس مر شما راست ثواب عظیم بود و جزای جسیم **ولا يحسبن الذين يبخلون بما آتاهم الله من فضله هو خيرا لهم بل هو شر لهم سيطوقون ما بخلوا به يوم القيامة** معطوفست بر ولا تحسبن الذين كفروا انما نملى لهم خير لانفسهم الآية و جمله و ما كان الله ليذر المؤمنين تا آخر معترضه است و لا تحسبن الذين كفروا بتاویل هم اعتقد و بقراءة یا خطاب ست مر پیغامبر را یا مخاطب غیر معین را بر قراءة یا ضمیر غایب عاید به پیغمبر ست یا بر حاصل که مضمون فعل ست بهر دو تقدیر الذین مفعول اول ست بحذف مضاف یعنی و لا تحسبن انت یا رسول الله او یا مخاطب او لا یحسبن رسول الله او لا یحسبن حاسب بخل الذین یبخلون بما آتیهم الله من فضله هو خیرا لهم بل هو شر لهم و بر قراءة یا بصیغه غایب الذین یبخلون فاعل باشد و مفعول اول بقرینه سیاق محذوف دارند ای و لا تحسبن الذین یبخلون بما آتیهم الله من فضله بخلهم هو خیرا لهم و هو ضمیر فصل ست چون خبر معرفه باشد یا اسم تفضیل میان مبتدا و خبر و اینجا دو مفعول الباب ثابت ست در اصل مبتدا و خبر بوده در آمدن ضمیر فصل حکم مبتدا و خبر دارند بل هو شر لهم اضراب ست معنی اینست هر آینه مپندار ای محمد یا ای مخاطب یا هر آینه مپندارد رسول خدای یا هر آینه مپندارد پندارنده بخل کسانی را که بخل میکنند بانچه داده است حق تعالی ایشان را از فضل خویشتن بخیلی میکنند خیر برای ایشان بلکه بخل شر عظیم ست در شان بخیلان که مال را گرد آرند و نگاه میدارند و هیچ جای خرج نکنند و کسانی را که باید داد ندهند و در مواضع خیر از هیچ رنج زکوة و جهاد و طلب علم و جز آن صرف نکردانند و بمصارف خیر از محتاجان و درماندگان نرسانند رنج تحصیل مال و نگاهداشت آن ببرند و آن را نه بهند و نخورند تا بهیچ بهره نگیرند هیچ شری بدتر ازین نبود و هیچ بدی بالاتر ازین نشود و بشر مال بخیل بحادث او وارث **قطعه** خواجه که مال جمع کرد و نخورد ✦ زان همه مال بهره کی دارد ✦ یا بتاراج حادثات دهد ✦ یا بمیراث خوار بگذارد ✦ عقل نه پسندد که سوال از مصارف بازدارد و برای غیری بگذارد و نه ای خسارت که بحلال عیش فقرا بود و حساب ایشان اغنیا را باشد پیغمبر چرا اظهار فقر نکند و چرا بود که عذر نیاز دارد و باشد که ایشان طوق کرده شوند بنحیر که بدان بخیلی کردند در روایت آمده مال بصورت ماری در گلوی او انداخته بر طریق طوق ساخته شود و او را از سر و پای او میگزد و میگوید **مصراع** من مال توام که مار گشتم ✦ بعضی گویند که روز قیامت مال او را طوق آتشین سازند و در گلوی او اندازند و در محلی دیگر آمده که آنکه زر و نقره را گنج کرده [illegible] چون زکوة و صدقه دیگر باز میدارند زر و نقره ایشان در آتش دوزخ گرم کرده شود و بر پیشانی های ایشان و پهلوی ایشان و پشتهای ایشان داغ نهاده آید چه ایشان گره مال بی گشاینده و چون فقیر بر پیشانی گره پیدا میکردند و از [illegible] پهلو گردانیده اعراض میکردند

زید باشد بیاد بیاورند سوی مسائل بنوبت می آورند و گفته شود مر ایشان را این گنج شماست که گرد آورده بودید برای
نفسهای خویش بچشید از آنچه جمع کرده اید بچشید وبال بخیلی با این مالها که میبود اما کسی که مال [illegible] نمود
حقوق دیگران در تصرف او بود چون قاضی و ولی و قائمی و متولی و وکیلی در تصرف [illegible] مال [illegible]
بیت المال چون حقوق را از استحقاق نگاه دارد و اموال را از مستحق آن باز دارد و نتواند [illegible] آن مال
چه وبال شود و ازین حال چه نکال پیش آید یا ازین وبال و این نکال در حق [illegible] و [illegible]
التصرف بجای آرند مصرع وای صد وای صد و هزاران وای پست [illegible] که مال [illegible] بحساب [illegible]
همه بمالکان نسپارند بر گردن خویش بار گران از جهت دیگران بردارند یا اموال [illegible] او را با خود برند و
زمین که ملکی عظیم و مالی جسیم است از ثری تا ثریا ملک شود و محافظت [illegible] نگهبانی [illegible] هر که یک بدست
زمین از آن کسی بناحق بستاند خدای عز و جل آنرا تا هفت زمین طوق گردن او گرداند [illegible]
که یک بدست زمین کسی بناحق بستاند و بدانکه در عموم یبخلون [illegible] بخل [illegible]
بخل در بیان علم که از طالبان باز دارد و محتاجان نگاه دارد [illegible] کرده
صدا است نکند با وجود قدرت [illegible] در کار وامانده و درمانده [illegible] او را [illegible]
بخلا انکار [illegible] وَلِلّٰهِ مِيْرَاثُ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ این جمله تذییل است [illegible] از آسمان [illegible]
مال بخیل بود [illegible] داشتن مال که [illegible] ماند [illegible] فهم کلام سابق [illegible]
روی شود [illegible] میراث اهل آسمان و زمین [illegible] باقی ماند [illegible]
عارضی [illegible] ایشان [illegible] از ملک [illegible]
که مال را از مصارف باز دارد [illegible] و از فضای ملک او بیرون [illegible]
۱۸ ع را [illegible] وَاللّٰهُ بِمَا تَعْمَلُوْنَ خَبِيْرٌ ۝ یعملون بصیغه [illegible] غایب خوانند [illegible]
اختلاف [illegible] اول التفات [illegible]
را ترک [illegible]
آنچه از مصارف باز [illegible]

لَقَدْ سَمِعَ اللّٰهُ قَوْلَ الَّذِيْنَ قَالُوْٓا اِنَّ اللّٰهَ فَقِيْرٌ وَّنَحْنُ اَغْنِيَآءُ ۘ سَنَكْتُبُ مَا قَالُوْا وَقَتْلَهُمُ الْاَنْۢبِيَآءَ بِغَيْرِ حَقٍّ ۙ وَّنَقُوْلُ ذُوْقُوْا عَذَابَ الْحَرِيْقِ ۝ وقف لازم

سنکتب بصیغه متکلم معروف و نصب و قتلهم الانبیاء و سنکتب بصیغه مجهول و رفع و قتلهم [illegible] یقول
بر صیغه غایب و متکلم خوانده [illegible] بر قالوا [illegible] حسب اختلاف قرات و صیغه [illegible]

کرده اند که پیغامبر صلی الله تعالی علیه و سلم ابوبکر صدیق رضی الله عنه را بسوی گروهی از یهود فرستاد تا راه اسلام نماید و اداء نماز و زکوة فرماید امیر المؤمنین ابوبکر روی بسوی ایشان آورد و طلب را بعبارت ان تقرضوا الله قرضا حسنا تعبیر کرد یهود از سر بی باکی ان الله فقیر و نحن اغنیاء گفتند امیر المؤمنین ابوبکر رضی الله عنه ازین سبب آشفت طپانچه بر روی او زد چنانچه خون بیرون آمد گفت اگر من نظر بر عهد و پیمان نمیکردم بر بی باکی ترا گردن میزدم جهود [illegible] قضیه پیش پیغمبر آورد از ابوبکر شکایت کرد پیغامبر علیه السلام گفت مر ابوبکر رضی الله تعالی عنه را این عمل از تو چگونه زاد و بر طپانچه زدن یهودی ترا چه باعث افتاد ابوبکر گفت آن سخنی گفت که تحمل کردن نتوانستم و این عمل را محض حسبت دانستم پیغمبر فرمود سخن چه بود که ترا این حسبت نمود ابوبکر گفت آن سخن را بزبان نتوانم آورد و تلفظ بدان نتوانم کرد پیغامبر گفت مثل آن در دعوی و خصومت و مجلس حکومت بر وجه حکایت می باید و برای اظهار حق میشاید امیر المؤمنین ابوبکر سخنی که شنیده بود ذکر کرد و بوجه حکایت بر زبان آورد جهود مسطور منکر گشت و بانکار پیوست حق سبحانه تعالی بر تصدیق صدق صدیق این آیه فرستاد و حق را بر باطل و صدق را بر کذب ترجیح داد و بعضی گویند چون آیت ان تقرضوا الله قرضا حسنا فیضاعفه له اضعافا کثیرة نازل شد جهودان بشنیدند چون چشم احول یعنی راست کژ دیدند گفتند خدای از ما قرض میخواهد قرض خواهنده فقیر بود و قرض دهنده غنی باشد این آیه در شان ایشان نازل گشت و این نظم در حضور ایشان بود و پیوسته لام در جواب قسم محذوف ست ای اقسم لقد سمع الله این جمله معترضه است برای ذکر شناعت گفتار کافران و قباحت کردار ایشان و جمله سنکتب مستانفه است در جواب ماذا یفعل الله حین یقولون ذلک و درین جمله التفات از غیبت بسوی تکلم و سین برای تحقیق ست و نقول لهم عطف ست بر سنکتب ذوقوا عذاب الحریق مقول نقول ست یعنی اینست هر آینه بدرستی شنیده است خدای گفتار کسانی که گفتند بدرستی خدا فقیر ست و ما اغنیائیم تحقیق ست بنویسیم یا گوینده بنویسد فرشته آنچه گفتند و بنویسیم آن فراهم و بنویسیم کشتن ایشان پیغمبران را بغیر حق که آن گفتار و این کردار هر دو ناشایست است و بگوئیم ایشان را بدانچه گفتند و کردند یا گوینده بگوید خدا عذاب حریق بچشید و رنج عقاب بکشید عذاب حریق را بچشیدن تعبیر میکند و چشیدن کلامیست بر وجه تخییل اثبات میگردانند و ذوق مبنی بر قلت است از جهت تنبیه بر عظم که عذاب حریق بر نسبت معصیت و طاعت ایشان اندک بود و در قلت بمنزله چشیدن باشد این سخن برو [illegible] گفته اند یا برو [illegible] ایشان را آنچه قرآن قائل شده بهر دو وجه از باب علو در کفر و ناپاکی و بنهایت رسیدن در بیباکی است جهودان ازین چنین بی ادبی باک ندارند و دل بر این چنین بی باکیها میگمارند گاهی [illegible] ذٰلِكَ بِمَا قَدَّمَتْ اَيْدِيْكُمْ وَاَنَّ اللّٰهَ لَيْسَ بِظَلَّامٍ لِّلْعَبِيْدِ ۝ ذلک مرفوع بر ابتدا است بما قدمت ایدیکم خبر ابتدا است و ذلک اشارت است بر عذاب مذکور و عقاب مسطور وان الله لیس بظلام للعبید عطف ست بر ما قدمت ایدیکم سوال با قدمت ایدیکم

مجبور باشد جبهه اینست سبب عقاب بود و نابودن خدای ظلام و انتفاء ظلم از و سبب عقاب نباشد پس عطف مذکور چگونه
آید و صحت او بچه نوع روی نماید **جواب** انتفاء ظلم کنایت ست از ثبوت عدل و سبب تعذیب مجموع این دو چیز ست
جرم مجرمان و عدل کردگار دیان معنی اینست آن عذاب مذکور و عقاب مسطور بسبب جرمی ست که دستهای شما
آنرا پیش فرستاده است و اکتساب کرده چون اکثر گناهان متعلق بدست بود نسبت همه گناهان بر وجه تغلیب بسوی
دست شایع نمود بدرستی که خدای عادل ست ظالم بر بندگان نیست و سبب برای عقاب این دو معنی ست جرم
بندگان و عدل کردگار دیان **سوال** ظلام صیغه مبالغه است نفی متوجه سوی صفت مبالغه شود اصل ظلم منتفی
نگردد و در صفت خدای اصل ظلم منتفی ست وجه استعمال صیغه مبالغه چیست **جواب** مراد ازین درین محل نفی مجموع
بود بر طریق ولا تری الضب بها ینجحر یعنی لا ظلم ولا مبالغة فی الظلم باشد ایراد صیغه مبالغه در بیان تعریض ست از اثبات
ظلامیت در کافران چنانچه در بیت کعب زهیر **شعر** لا یفرحون اذا نالت رماحهم قوما ولیسوا مجازیعا اذا نیلوا استعمال
مجازیع جمع مجزاع که صیغه مبالغه ست آمده و محمول بودن مبالغه در جزع بر وجه تعریض از کفار که ایشان را چون
زخمی میرسد جزع بسیار میکنند و خود را در قلق و اضطراب می افگنند بتحقیق شنید **الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ عَهِدَ
إِلَيْنَا أَلَّا نُؤْمِنَ لِرَسُولٍ حَتَّىٰ يَأْتِيَنَا بِقُرْبَانٍ تَأْكُلُهُ النَّارُ** موصول با صله خبر مبتدا محذوف
است ای هم الذین قالوا و جمله مستانفه است چنانستی که سامع چون لقد سمع الله قول الذین قالوا ان الله فقیر
ونحن اغنیاء سنکتب بشنید گفت من هؤلاء المجازفون الحمقی فقیل هم الذین قالوا ان الله عهد الینا الی آخره و نتواند
بود که الذین قالوا ان الله عهد الینا بدل از الذین قالوا ان الله فقیر باشد یا مفعول اعنی بود و معنی اینست ایشان یعنی گوینده گان
ان الله فقیر ونحن اغنیاء همان طایفه اند که گفتند ان الله عهد الینا بدرستی خدا با ما عهد کرده است که برسول ایمان نیاریم
و دل بر تصدیق او نداریم تا قربانی نیارد بغیر آنکه آتش فرو برد آتشی از آسمان پیدا آید قربانی را بسوزد موقوف داشتن
ایمان بمعجزه معین و رد کردن معجزات دیگر که مساوی آن بالاتر باشد ترجیح بلا مرجح است و باتفاق عقلا ترجیح بلا مرجح
باطل ست و نیز این سخن بقصد تعنت میگویند نه تحصیل تصدیق بدلیل آنکه جمعی عظیم و کثیر از پیغامبران معجزات آوردند و معجزه
معینه را ایشان خواستند این نیز اظهار کردند یعنی قربانی داشتند آتشی از آسمان بر گماشتند با وجود این پیغامبران را
کشتند نه مومن و مصدق گشتند **قُلْ قَدْ جَاءَكُمْ رُسُلٌ مِّن قَبْلِي بِالْبَيِّنَاتِ وَبِالَّذِي قُلْتُمْ
فَلِمَ قَتَلْتُمُوهُمْ إِن كُنتُمْ صَادِقِينَ ۝** این جمله مستانفه است چنانستی که چون سامع گفت ماذا اقول لهم
حین قالوا ذلک قیل قل قد جاءکم رسل من قبلی و تنکیر برای تکثیر و تعظیم ست ای عدد کثیر و آیات عظیم و استفهام
لم قتلتموهم برای انکار و توبیخ ست ای ما کان ینبغی قتالکم معنی آنست بگو ای محمد بدرستی آورده اند پیغامبران بسیار
جلیل القدر معجزات ظاهره معینه که شما گفتید و خصوص آتش قربانی را که شما جستید قربانی داشتید دل بر سوخته شدن

آن گاه شنید آتشی از آسمان بقربانی پیوست قربانی مذکور چنانچه مطلوب شما بود سوخته گشت پس پیغمبران را بعد ظهور آنچه خواستید چرا کشتید یعنی نبایستی که ایشان را بکشتید و نشایستی که این کار کنید اگر شما راست گوی بودید و طالب حق می نمودید

فَإِنْ كَذَّبُوكَ فَقَدْ كُذِّبَ رُسُلٌ مِنْ قَبْلِكَ جَاءُوا بِالْبَيِّنَاتِ وَالزُّبُرِ وَالْكِتَابِ الْمُنِيرِ ۝ الزبر جمع زبور است چون رسل جمع رسول است ابن عامر بیک روایت بالزبر و بالکتاب المنیر و بیک روایت بالزبر والکتاب المنیر و بیک روایة او باقی قراة والزبر والکتاب المنیر بغیر با در هر دو محل خوانند بعضی نحویان در آوردن با و ترک کردن آن معنی یکی گویند و بعضی آوردن با را بجهت دلالت بر تعدد و تقل داشته اند فا اول سببیه است و فا دوم تعلیل است مر جزاء محذوف را ای فان کذبوک فلا تحزن الآیة قد کذب رسل من قبلک جمله معترضه است برای تسلیه دل پیغامبر صلی الله علیه وسلم معنی آنست چون حال پیغمبران گذشته دانستی پس اگر ترا تکذیب کنند و دروغ گو خوانند اندوهگین مباش و دل خود را بحزن محزون مکن زیرا که تکذیب کرده شده اند پیغامبران بسیار و رسل عظام و کبار که پیش از تو گذشتند و اعمار طویله و اقدار جزیله داشتند معجزات و آیات ظاهر نمودند و زبر و کتاب روشن آوردند زبر عبارت است از صحیفهای گذشتگان چون صحف آدم و شیث و ادریس و دیگر پیغامبران و کتاب منیر عبارت است از کتب مشهور یعنی توریت و انجیل و زبور و بعضی گویند کتاب منیر جنس کتاب بود و زبر و کتاب بیک معنی باشند و تواند بود که زبر بمعنی کتب عام دارند و مراد از کتاب منیر توریت بر طریق ذکر خاص بعد عام بدارند و دال آیه یا حسرة علی العباد ما یاتیهم من رسول الا کانوا به یستهزؤن و آیات دیگر که برین معنی ست بر صیغه عموم آمده و دال برین که جمله پیغامبران مکذب شده و رسل جمع منکر ست و جمع منکر دال بر جمعی غیر معین ست موجب استغراق نیست ایراد لفظ رسل که جمع منکر ست درین جمله بکدام معنی ست جواب آنست تواند که عموم او باعتبار توصیف بصفت من قبلک که صفت عام ست باشد جمله رسل را که پیش از پیغامبر بودند متناول شود یا این که در جمعی که معین و معلوم اگر از جهت تعظیم صورت تنکیر متکلم آرند منافی ارادت جمع نه بیدارند چنانچه در وبث منهما رجالا کثیرا و نساء آمده و در بعثت رسل و انبیا صلوات الله علیهم اجمعین تحقیق شده سوال چون از رسل کل رسل مراد شود نسبت آوردن افراد کتب سوی کل رسل صحیح نبود جواب نسبت مذکوره نسبت صفت بعضی سوی کل بدارند بر طریق فکذبوه فعقروها بیدارند سوال نسبت آوردن ببیان نسبت کل را نسبت بعض شناختن مجاز باشد در کلام واحد مجاز و حقیقت جمع شود جواب نسبت مذکوره را که نسبت سوی جمع است مجاز از نسبت حقیقی لیکه صادق بر کل و بعض ست گویند بعضی از لزوم جمع میان حقیقت و مجاز باثبات عموم مجاز جویند كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ این جمله معترضه است برای بیان موت و یاد دهانیدن فوت گفته اند چون آیه کل من علیها فان وارد شد زمینیان بفنا مذکور قائل شدند و فرشتگان گمان بقا بردند و خود را از موت حفظ و دوام حیات آوردند این آیه

نازل شد آسمانیان و زمینیان در عموم کل نفس ذائقة الموت در آمدند همه و بچشیدن تلخی موت شدند معنی اینست هر نفسی شربت موت را چشنده است و هر تنی تلخی مرگ کشنده است بیت هر که آمد بجهان خواهد رفت نیک و بد یادگار نخواهد ماند آدم صفی الله علیه السلام که اصل همه بود در دنیا باقی نداشتند نوح را که آدم ثانی بود از جهت درازی عمر حیات او صورت بقا میشود زنده نگذاشتند ابراهیم خلیل الله با خلعت خلت و با تراهست ملت بمرگ پیوست موسی کلیم الله با شرف تکلیم و اصطفا و تکریم از موت نرست سلیمان با خاتم سلیمانی و ملک عظیم و کامرانی حیات جاودانی نیافت یوسف با دعوی انی حفیظ علیم و تفضیل و زیبایی ان هذا الا ملک کریم در راه آن جهان شتافت عیسی صلوات الله را اگرچه بردا شتند در آسمان جای او قرین افلاک ساختند آخر کار خواهد مرد و جان تسلیم بملک الموت خواهد سپرد محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم متوج بتاج اصطفا مشرف بتشریف لولاک مکرم بتکریم آتیناک اعطیناک که دعوی انا افصح العرب او راست و صفت لی مع الله وقت لا یسعنی فیه ملک مقرب و لا نبی مرسل او را نیز از لقای ملک الموت چاره نبود آخر الامر شربت موت چشید شعر لو کان فی الدنیا بقاء لساکن لکان رسول الله فیها مخلدا نظم اندیشه ز مرگ مصطفی باید کرد شادی و طرب جمله رها باید کرد او با شرف کمال خود زنده نماند ما را طمع خام چرا باید کرد و تواند بود که این جمله مقرر بر این تسلیه پیغامبر علیه السلام دیگر بود یعنی چنین باشد از این تکذیب اندوه مکن و غم و حزن را در دل خود جا مده هر نفسی بمرگ خواهد پیوست و این تکذیب کنندگان ناچیز خواهند گشت از گذشتگان نه تکذیب ماند نه مکذبان نه ایشان خواهند ماند نه تکذیب ایشان هر نفسی خواهد مرد و گفتار و کردار خویش با خود خواهد برد بر چند گاه این مکذبان نیز نخواهند بود و نام و نشان ایشان در جهان نخواهد بود وانما توفون اجورکم یوم القیمة توفیه دو مفعول میطلبد یقال وفیه اجره و وفیته الغریم دینه اینجا مفعول اول قائم مقام فاعل شده و اجورکم مفعول دوم منصوب مانده معنی اینست ثواب تبلیغ در روز قیامت خواهد دید و با جزا در روز جزا خواهد رسید اینجا اگر تکذیب کنند چه زیان باشد اگر قدر نمی دانند چه کم شود فمن زحزح عن النار وادخل الجنة فقد فاز ای فمن نجی والبعد فا سببیه است و ادخل عطف است بر زحزح فقد فاز جزاء شرط است معنی اینست پس بعد از مردن هر که از آتش دور کرده آمده در بهشت در آورده شد پس بدرستی برستگاری پیوست و نیکبختی ابدی او را باز گشت وما الحیوة الدنیا الا متاع الغرور ○ این جمله تذییل است معنی اینست و نیست جهانی که نزدیک تر است مگر متاع فریفتن و سبب فریفته گشتن و این تشبیه مؤکد است که حذف اداة یعنی الا کمتاع الغرور و متاع غرور کالایی را گویند که بدو خریدار را بفریبند تا بخرد چون بخرد و بر عیبی مطلع شود پشیمان گردد سوال مغرور گرداننده کرا گرداند و فریبنده که را میفریبند جواب مغرور گرداننده شیطان است و دنیا در چشم طالبان آدمی آراید و تلبیس او را آراسته مینماید یعنی را فریفته میگرداند و

مطلع بر تلبیس نشوند فریفتن ایشان نمیتوانند عاقل آنست که تلبیس ابلیس را دریابد و در راه شیفتگی و فریفتگی به دنیا نشتابد بیت حاصل دنیا ازین تا نبود * چون گذرنده است نیز هیچ لَتُبْلَوُنَّ فِيٓ أَمْوَالِكُمْ وَأَنفُسِكُمْ وقف وَلَتَسْمَعُنَّ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَٰبَ مِن قَبْلِكُمْ وَمِنَ الَّذِينَ أَشْرَكُوٓا أَذًى كَثِيرًا ط لام در جواب قسم محذوف است ای والله لتبلون فی اموالکم وانفسکم ولتسمعن عطف است بر لتبلون من الذین اوتوا الکتاب متعلق است بلتسمعن و من الذین اشرکوا عطف است بر من الذین اوتوا الکتاب اذی مفعول است مر لتسمعن را این جمله معترضه دیگر است برای تحمل و صبر که دنیا دار بلا و مقام ابتلا است و آدمیان آفریده شده اند در رنج و مشقت و بلا و تعب و محنت و عنا چنانچه گفت لقد خلقنا الانسان فی کبد بیت ندانیم آمده از پی دل خوشی * مگر از پی رنج و محنت کشی * و نعمت ابدی آخرت و محنت فانیه دنیا منوط است و مسرت با حیات آنجهان بعنا و بلا این جهان مربوط است چنانچه گفت ام حسبتم ان تدخلوا الجنة ولما یاتکم مثل الذین خلوا من قبلکم مستهم الباساء والضراء و چنانچه گفت ام حسبتم ان تدخلوا الجنة ولما یعلم الله الذین جاهدوا منکم ویعلم الصابرین چنانچه خبر کرد از ایذاهای کردار کفار گفت وما اصابکم یوم التقی الجمعان فباذن الله و از ایذاهای گفتار ایشان در شان خدا چنانچه گفت لقد سمع الله قول الذین قالوا ان الله فقیر ونحن اغنیاء و در شان پیغامبران علیهم السلام چنانچه بیان کرد والذین قالوا ان الله عهد الینا الا نؤمن لرسول حتی یاتینا بقربان تاکله النار درین آیه خبر کرد از بلاهای آینده از رفتن مال و جان پیش آمدن و مجروح شدن و در رنج اسیر گشتن در جهاد و رفتن مال در رنج نفس با مراض و اوجاع و مردن بغیر قتل بر فراش بر وجه معتاد و بسماع گفتار کافران از اهل کتاب و مشرکان و دشنامها از انواع ذمیمه و اصناف نکوهیده چون هجا کعب بن اشرف و جفا بنی قریظه و نضیر و ایذا دیگران تا خود را به رنج کشی دهند و دل بر مشقت و محنت نهند و بدانند که در دنیا که دار محنت است از تحمل رنج و مشقت چاره نیست و جز صبر و پرهیز از جزع و فزع تدبیر و سعی نیست آینه برفتن مالها و نفسها مبتلا خواهید گشت و بانواع بلا در نفسهای خویش خواهید پیوست و هر آینه هر آینه خواهید شنید از کسانیکه داده شده اند کتاب یعنی یهود و نصاری و از کسانی که شریک گردانیده اند یعنی مشرکان کلمات اذی بسیار و سخنان فتنه انگیز بیشمار همچو کعب اشرف و دشنامهای او و تحامل فنحاص و هجا انشا را بیت هم بانگ و درد او گفتی که در وی شن میکشیم * دم مکش کین درد با بسیار می باید کشید * و إِن تَصْبِرُوا وَتَتَّقُوا فَإِنَّ ذَٰلِكَ مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ ۝ فان ذلک من عزم الامور جزای شرط است تاکید جمله از صبر آنست که ترک صبر در جفای از زبان خلاف است انکار فضیلت صبر است بر ایذای ایشان و لغو اماره است انکار ایشان را تعویل بشرط میکرد جمله را که آورد این شرط است محذوف الجزا جمله شان و ذلک من عزم الامور تعلیل جزا محذوف است ای تصبروا و تتقوا ینفعکم فان ذلک من عزم الامور ای من معزومات التی یجب

ون عزم و تقصد حکایت بر لبه عطف ست بر شرط ملتبیه و در شرط لا یبلحد و قد یعنی لتبلون و لتسمعن [illegible] [illegible] بود ای ان تجزعوا الا ینفعکم وان تصبروا و تتقوا ینفعکم فان ذلک من عزم الامور یعنی [illegible] شما را ابتلا به بلاها روی خواهد نمود و شنیدن کلمات روی خواهد نمود اگر جزع واقع شود نفع و اگر صبر کنید و از تقوی پرهیز کار پسندیده و عمل گزیده در دو جهان تحمل شما [illegible] باشد و در آخرت بشیر جمیل و موجب اجر جزیل گردد و این کار از شما خوب آید و در نظر عقل مرغوب نماید زیرا که از کارهایی هست که بران عزم باید و بجد آهنگ آن شاید یا از عزائم امور ست یعنی اعمال اصلی ست که خدای بر همه امتها واجب گردانیده و از اینجا [illegible] رسانیده لزوم صبر و تقوی بر همه امم بود و نسخ پذیر نیست مثل این کار را نزدیک خدای عز و جل شانی ست **وَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ لَتُبَيِّنُنَّهُ لِلنَّاسِ وَلَا تَكْتُمُونَهُ فَنَبَذُوهُ وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ وَاشْتَرَوْا بِهِ ثَمَنًا قَلِيلًا** لتبیننه [illegible] و خطاب [illegible] میثاق و غیبه در وقت حکایت آن و انتصاب این ظرف متعلق اذکر محذوف ست و جمله عطف است بر [illegible] اذکر از [illegible] کرده و در شکایت ازحال کافران ست و حکایت از سوء معاملۀ ایشان [illegible] اذکر [illegible] بیان [illegible] معامله ایشان با پیغامبر علیه السلام بود با او جنگ کردند [illegible] بیان [illegible] معاملۀ ایشان با خداست که عهد او را شکستند و میثاق او را پس پشت انداختند [illegible] و در کتمان حلیه او و ذکر نبوت او که در کتاب بود کوشیدند و [illegible] واقع شده [illegible] آنکه بیان این کلام متصل ست سابق [illegible] لتبیننه جواب قسم ست که از اخذ میثاق فهم می‌شود یعنی میثاق گرفته [illegible] [illegible] ست [illegible] استعارت ست از [illegible] آن [illegible] اشتری [illegible] یکی مفعول به بواسطه و دوم مفعول بی‌واسطه یقال اشتریت المتاع بدرهم [illegible] مفعول اول اشتری که بواسطه ست مشتری ست [illegible] مفعول دوم [illegible] ثمن [illegible] مفعول اول [illegible] با آن [illegible] مشتری با آنچه [illegible] و لهذا در کتب [illegible] آمده [illegible] لا اشتری الیوم شیئا یعنی امروز چیزی نخرم [illegible] بنده [illegible] درم [illegible] و چیزی نخرید [illegible] مبیع است و ثمن مشتری [illegible] ثابت [illegible] ثمن قلیل مذکور که ایشان ستده بودند [illegible] کالا [illegible] کالا [illegible] ثمن [illegible] و سوگند [illegible] اگر بنده باسپی [illegible] چون بنده را با اسپ [illegible] و اسپ را ثمن [illegible] تحقیق گشت لاجرم [illegible] عنوان [illegible] بیان [illegible] ایشان [illegible]

اشتروا فعل بیع ذکر کنند عبارت باشد بثمن قلیل آرد **جواب** عهد را که مبیع ست بدل آوردن یا آوردن ثمن بها خسیسه و ثمن یا ترک باد حقیر مبیع انداخت تا مبیع بودن که عهد مقصود ست بکنایت ثابت شود ابلغ از تصریح باشد و تواند بود که اشتروا بمعنی باعوا شود و مجری بر ظاهر نباشد و در عبارت قلب بود ای باعوا عهدهم بثمن قلیل چنانچه در وشروه بثمن بخس گفته اند **سوال** مقلوب بر قول صحیح تعبیر تضمین اعتبار لطیف مقبول بود اعتبار لطیف درین قلب چه باشد **جواب** اعتبار لطیفه درین قلب آن بود که صورت قلب بر صورت کنایت مذکور می آید و آن ابلغ از تصریح مینماید **سوال** تعلق عهد با اشتروا بچه وجه آید و صحت او بچه طریق روی نماید **جواب** عهد را در اتفاق و انتفاع بمتاعی کار آمدنی تشبیه کنند و از این روجه تخییل متعلق اشتروا گردانند چنانچه در نطقت الحال حال را از حیث دلالت بناطق تشبیه میکنند و نطق را بر وجه تخییل مسند سوی او میگردانند. و تواند بود که اشتروا عبارت از استبدال بود معنی استبدلوا بعهدهم ثمنا قلیلا شود یعنی عهد خویش بر ایشان سپرند بدل آن ثمن قلیل بردند معنی آیت نیست یاد کن یا محمد آن هنگام که خدای عز و جل گرفت میثاق کسانی که کتاب داده شده اند تا هر آینه آنرا بیان کنند و از مردمان نپوشند پس آنرا پس پشت انداختند متروک و منسی ساختند و عهد شکستند و بدل بها اندک گرفتند **فَبِئْسَ مَا يَشْتَرُونَ** ما بمعنی نکره منصوبه است و رابطه ضمیر محذوف ست و مخصوص بالذم نیز محذوف ست ای بئس شیئا یشترونه مشتراهم و جمله تذییل ست معنی انست پس بد چیزی ست که ایشان آنرا میخرند یا گویند بد چیزی ست که بدل میکنند **لَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ يَفْرَحُونَ بِمَا أَتَوْا وَيُحِبُّونَ أَنْ يُحْمَدُوا بِمَا لَمْ يَفْعَلُوا فَلَا تَحْسَبَنَّهُمْ بِمَفَازَةٍ مِنَ الْعَذَابِ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ○** اتی بمعنی فعل آمده است چنانچه انه کان وعده ماتیا و چنانچه شاعر گوید مصرع لا تنه عن خلق و تاتی مثله ای تفعل مثله لا تحسبن بصیغه خطاب و غیبت و فلا تحسبنهم بصیغه خطاب و غیبت و افراد و جمع خوانند بر قرأت لا تحسبن بصیغه خطاب خطاب مر پیغمبر صلی الله تعالی علیه و سلم راست موصول با صله مفعول اول ست بمفازة بمعنی ملتبسین بمفازة مفعول دوم ست و بر قرأة لا یحسبن بصیغه غیبت موصول با صله فاعل ست و مفعول اول محذوف ست بقرینه جمله ثانیه ای لا یحسبن الذین یفرحون بما اتوا و یحبون ان یحمدوا بما لم یفعلوا انفسهم ملتبسین بمفازة و لا یحسبنهم بر قرأة صیغه غایب و جمع ضمیر فاعل و هم که ضمیر مفعول ست هر دو عاید بر الذین یفرحون و اجتماع ضمیر فاعل و مفعول از خصایص افعال قلوب ست و بر قرأة لا تحسبنهم بصیغه خطاب در هر دو و بر قرأة غیبت در هر دو جمله ثانیه تذییل ست یا تاکید ست فاز آیه است و بر قرأة غیبت در اول و خطاب در ثانی جمله ثانیه معطوف بر جمله اولی باشد [illegible] هر دو مفعول محذوف دارند بر طریق [illegible] سبب نزول این آیه وارد است در [illegible] یهود [illegible] کتاب شکستند و [illegible] آن نوشتند صفت پیغمبر را پوشیده بودند و در [illegible] او گو شنیدند [illegible] فعل ناشایسته شاد شده و دانستند که کاری کردند چون در آیه سابقه عمل اهل کتاب از ابتلا

میثاق و استبدال عهد ایشان در بیان آورده است که سامع بشنیدن جرم جرم ایشان هل یکونون بمفازة من العذاب سوال کرد این جمله بر وجه استیناف آمده و جملهٔ لهم عذاب الیم تذییل ست یعنی اینست پندار این شگفتندگان که شاد میشوند بکار ناشایسته که کرده اند و عمل ناپسندیده که آورده اند از حق پوشیدن و در کتمان صفت پیغمبر کوشیدن و دوست میدارند که ایشان را بستایند براست گوئی و راستکاری که نابوده مینمایند پس هر آئینه ایشان را ای نبی بنجات از عذاب پندار و در معرض خلاص از عقاب بانکار مر ایشان راست عذاب دردناک و جاوید بیم و باک وَلِلّٰهِ مُلْكُ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ ط این جمله تذییلی دیگرست مر عذاب الیم را مقررست یعنی اینست و مر خدای راست بیقین ملک آسمانها و زمین و آنچه در وست در تحت تصرف اوست مالک ملک اوست مخصوص بدوست مصراع

ملک نه ملک منقلب ملک نه ملک مشترک ٭ وَاللّٰهُ عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيْرٌ ع این جمله تذییلی دیگرست مر قدرت عقاب فخیم را مقررست یعنی اینست و خدای عز و جل بر همه چیز تواناست همه ممکنات در تحت قدرت او بوده هیچ بجاهد بلکه از هیچ چیز عاجز نشود اِنَّ فِیْ خَلْقِ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ وَاخْتِلَافِ الَّیْلِ وَالنَّهَارِ لَاٰیٰتٍ لِّاُولِی الْاَلْبَابِ ج الَّذِیْنَ یَذْكُرُوْنَ اللّٰهَ قِیٰمًا وَّقُعُوْدًا وَّعَلٰی جُنُوْبِهِمْ وَیَتَفَكَّرُوْنَ فِیْ خَلْقِ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ تنکیر الآیات برای تعظیم و تکثیر ست ای الآیات عظیمه و علامات فخیمه این جمله تقریرست مر بیان کمال قدرت را که از و اللّٰه علی کل شئ قدیر فهم شده یا تعلیل ست در کمال قدرت دلیل ست و تاکید او از جهت ابراز مدعی بر صورت وکادت ست یا گویند ناگرویدن و کفر ورزیدن کافران از علامات انکار مضمون جمله است بالضرورة علامت انکار تنزیل منزله منکران کرد و جمله را موکد آورد یعنی اینست بدرستی در آفریدن آسمانها که مظاهر بدایع قدرتند و آفریدن زمین که مستقر عجایب فطرتست و مختلف شدن لیل و نهار ببودن لیل زمان قرار و بودن نهار هنگام کار و بودن لیل ظلمانی و بودن روز نورانی و اختلاف میان شبها و روزها بدرازی و کوتاهی و بودن بعضی هنگام صلاح بعضی زمان تباهی هر آئینه نشانهاء جلائل و دلائل جزائل ست بر عظمت ملک خداوند و کمال تصرف حق جل و علا در حق ملک و ملکوت توهم سر موئی گذاشته نه در خط شدگی با هر خط و نیست دست خط ده علی الخصوص بر چنین هیکل علوی معلق با کواکب منیره و نجوم مستنیره و اجرام بسیط سفلی منطبق با کواکب درنها مجادیه و نجوم و اشجار نامیه و جبال شامخه و اطوار رانیه و عناصر موالید گوناگون و سائر عجائب و غرائب ربع مسکون چگونه علامت قدرت نبود و نشان کمال ملک و تصرف نشود مر خداوندان عقول و ارباب ادراک محسوس و معقول که یاد کنند خدا را ایستاده و نشسته و بر پهلوها غلطیده و بعضی مراد از ذکر نماز گویند چه نماز بی ذکر نبود و در هر سه حالت روا باشد نفل بر اطلاق و فرض بر تفصیل باطلاق فرض ایستاده در حالت قدرت بر قیام و نشسته یا رکوع و سجود در حالت عجز از قیام و غلطیده یا در حالت عجز از قعود و گفته اند الذاکرین اللّٰه کثیرا ایشان اند که در هر سه حالت ذاکر باشند و در آفرینش آسمانها و زمین تفکر کنند و انچه مر ایشان ست منظر

ع ۱۹

عبرت بینند رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هٰذَا بَاطِلًا مقول ست مر یقولون که محذوفست و این جمله حال ست از فاعل یتفکرون ای یتفکرون قائلین ربنا ما خلقت هذا باطلا و باطلا صفت مصدر محذوفست یا حال ست از هذا ای ما خلقت هذا خلقا باطلا بلا فائدة بل فيه فائدة معرفتك بالتفكر فيه و هو مجال التفكر فيه یعنی اینست تفکر کنند در حالی که گویند ای پروردگار ما نیافریدهٔ آفریدنی باطل بی فائده این مخلوق عظیم را بلکه آفریدهٔ تا در و تفکر کنند و بدان تفکر معرفت تو حاصل گردانند کمال ترا در یابند و بشناختن صفات علام تو مشتاق شوند سُبْحٰنَكَ فَقِنَا عَذَابَ النَّارِ ۝ رَبَّنَآ اِنَّكَ مَنْ تُدْخِلِ النَّارَ فَقَدْ اَخْزَيْتَهٗ وَمَا لِلظّٰلِمِيْنَ مِنْ اَنْصَارٍ ۝ سبحانک معترضه است برای تنزیه از آفریدن چیزی بی حکمت ناپسندیده و کردن کاری بی عاقبت حمیده فا در فقنا سببیه است این جمله قدرت حق ست یعنی بر توانائی قادر مطلق ست و در جملهٔ والله علی کل شیء قدیر ذکر خدا بر وجه غیبت بود و درین جمله التفات کرد از غیبت بسوی خطاب آورد از جهت تنبیه برین که کسی قادر ست بر همه چیز باشد توجه بسوی او و خواهش حاجت از و سزاوار بود جملهٔ فقنا عذاب النار دعا ست بوقایت از عذاب نار بر سبیل اطلاق متناول ست بر اندک و بسیار یا مخصوص ست بمنافقان دعا بوقایت از عذاب نار و خلود در عذاب بود کنایت از وقایت از کفر و مردن بر آن باشد بر وجهی که فقنا عذاب النار را مطلق دارند انک من تدخل النار را نیز مطلق باید داشت و بر وجهی که آن را مقید بخلود دارند اینرا مقید بخلود باید داشت تا ارتباط مستقیم آید و سیاق کلام سابق تمام شد بنای ندای دیگر برای استعطاف ست و چون مضمون انک من تدخل النار مذمت و دور خیبان و نکوهش ایشان ست از جهت ایراد ذم بر وجه و کادات تاکید کرد جمله را بان آورد و من در من تدخل النار شرطیه است فعل مستقبل را جزم کرد و در محل نصب ست از جهت آنکه مفعول مر فعلی را که بعد او ست من مذکور با لم ست هم معمول بر طریق ایا ما تدعوا فله الاسماء الحسنی فقد اخزیته جزا شرط ست و ما در و ما للظالمین بمعنی لیس ست من انصار هم اسم ما ست من در و زائده است للظالمین خبر او ست بر و مقدم شده و این جمله معترضه است در اثنا دعا برای مذمت کافران معنی اینست پاکی یاد میکنیم ترا تنزیه میکنیم از همه عیبها چون بر همه چیز توانائی و همه کار را مالکی میتوانی که بر ما نظر عفو گماری و ما را از آتش نگاهداری پس ای پروردگار ما ما را از آتش نگاهدار بدرستی که آتش از اندک و بسیار ای پروردگار ما هر کرا از مومنان و کافران در آتش در آری و بعذاب دوزخ بسیاری ظاهر شود صورت رسوائی او خواستهٔ و حکم کرده شود بر و که او را در صورت یا در صورت و معنی برای خواری داشته و بر وجه تقیید بخلود معنی چنین باشد بدرستی که کسی را در آری در نیران و در دوزخ بر سبیل جاودان پس بتحقیق بخواری او حکم کرده او را برسوائی آورده و نیند از مر ظالمان را یاری دهندگان یعنی کافران را نصرت کنندگان که مانع عذاب شوند و حائل از نکال گردند سوال در آیهٔ دیگر آمده یوم لا یخزی الله النبی والذین آمنوا معه مضمون این آیه آنست که پیغامبر و مومنان را در آخرت خزی نبود و مضمون این آیت در حق هر که در دوزخ در آید اخبار از خزی او ست

پس مسلمانی که در دوزخ در آید او را نیز خزی باشد پس میان دو آیت معارضه می آید و از روی ظاهر مخالفت می نماید
جواب آیة یوم لا یخزی الله النبی والذین آمنوا ثابت شود که مومنان را خزی نبود و این آیة محمول بر تشبیه است
یعنی چنین بود انک من تدخل النار فقد اخزیته من المسلمین لتطهیره لا لتعذیبه وتجعل حاله فی الایلام کحال من اراد
اخزاءه وایلامه تابیدا فیکون للمسلمین بذنوبهم ایلام فتمثیل بالاخزاء لا اخزاء حقیقة کما یقال من صام عاشورا فقد صام
الدهر کله او یقال من اذی مسلما فقد هدم الکعبة ای حاله فی صوم عاشورا فی نظر الشرع کحال صوم الدهر وحال موذی المسلم
فی فظاعة الاثم کحال هادم الکعبة وان لم یتحقق لا صوم الدهر ولا هدم الکعبة برین تقدیر معنی چنین بود هر که را [illegible]
از مسلمانان بمثابت عذاب و گناه از جهت تطهیر او در آتش در آری بدرستی که در معذب شدن و در رسیدن حالتی
که بخزی و عذاب بر سبیل تابید که کافران راست مانند پیدا کرده پس اثبات خزی بر سبیل تمثیل بود نه بطریق تحقیق باشد
و آیة دلالت بر عذابی که مانند خزی باشد کند و دلالت بر تحقیق خزی نبود در صورتی مانند خزی دارند و معنی پاک کردن
از لوث معاصی پندارند یا گویند از من تدخل النار فقد اخزیته دخول بر وجه خلود مراد بود و صاحب کبیره را دخول بر وجه خلود
نیست اخزا ثابت نشود برین تقدیر از فقنا عذاب النار نگهدار مومنان فقنا خلود عذاب النار مراد دارند و جمله را کنایه
از فقنا الکفر الموجب لخلود عذاب النار پندارند یا گویند مراد از والذین آمنوا معه صحابه پیغمبر اند نه مومنان دیگر از والذین
آمنوا القید معه خارج باشند در حق عامه مومنان انتفا خزی لازم نیاید سوال مذکور را صورت ورود نماید یا والذین
آمنوا معه مبتدا از جمله نورهم یسعی بین ایدیهم خبر او پندارند که عطف بر النبی نباشد انتفاء خزی لازم نیاید **رَبَّنَا إِنَّنَا
سَمِعْنَا مُنَادِيًا يُنَادِي لِلْإِيمَانِ أَنْ آمِنُوا بِرَبِّكُمْ فَآمَنَّا رَبَّنَا فَاغْفِرْ لَنَا
ذُنُوبَنَا وَكَفِّرْ عَنَّا سَيِّئَاتِنَا وَتَوَفَّنَا مَعَ الْأَبْرَارِ ۝** مفعول سمع چون شی بود که از مسموعات
نیست ذکر صفتی یا حالی که از باب مسموعات ست لازم بود چنانچه سمعت رجلا یقول کذا و سمعتک تقول او قال
کذا ینادی للایمان صفت ست منادیا را و افادت صفت باعتبار قید للایمان ست ان در ان آمنوا مفسره است
بعد ندا که متضمن معنی قول ست بر طریق نادیناه ان یا ابراهیم فآمنوا عطف ست بر سمعنا ربنا تکرار ندا است برای
استعطاف و داعی بودن بر اجابت فا در فاغفر لنا سببیه است این جمله دیگر ست برای تقریر خواهش و فایده
از نار یعنی اینست ای پروردگار ما بدرستی ما شنیدیم رسولی ندا کننده را برای ایمان ندا میکند آمنوا بربکم میگوید
و بتصدیق دین اسلام میخواند ما را بایمان دگوش دل کردیم پس ای پروردگار ما ایمان آوردیم پس بیامرز برای ما گناهان
کبیره ما را و درگذران از ما گناهان صغیره ما را و بمیران بمصاحبت نیکوکاران سوال مرگ خواستن یعنی مشابه
صحبت طلب مرگ اینجا چه توجیه می آید جواب در توفنا مع الابرار مقصود طلب صحبت ابرار است در هنگام
موت طلب موت مقصود نیست طلب متوجه سوی قید ست توفنی مسلما که یوسف علیه السلام در دعا گفته

ام بدین معنی ست ربنا و آتنا ما وعدتنا علی رسلک ولا تخزنا یوم القیمة

ثلثة ارباع انک لا تخلف المیعاد ۝ علی رسلک ای لاجل تصدیق رسلک او بمقابلة تصدیق رسلک او یقال من وعدتنا

علی ستة رسلک من النصرة فی الدنیا والثواب فی العقبی بیان اول اسی دیگر مفعول مقدر است بیان معطوف یعنی ربنا و آتنا

و معطوف علیه یعنی توفنا برای استقامت و لا تخزنا معطوف بر و آتنا و جمله انک لا تخلف المیعاد تعلیل ست و بر مضمون

جمله مذکوره دلیل ست یعنی ای پروردگار ما بده ما را آنچه وعده کرده بر زبان پیغمبران ما را در روز قیامت ما را

در خواری میفگن از رسوا ساز بدرستی که تو وعده برا خلاف نکنی و میعاد را در خلاف نیفگنی سوال آنچه موعود است

لامحاله کاین است او خود ناخواه وفا خواهی کرد پس خواستن آن و دعا در دادن موعود چه حاجت باشد و در خواهش آن چه فایده شود

جواب آنست چنانچه در خبر اعلام مقصود نمی افتد لازمی از لوازم خبر چون اظهار تحسر در رب انی وضعتها انثی مراد میشود

در دعا نیز بعض لوازم مقصود میگردد چون اظهار محبت در اللهم ارحم محمدا و ابعثه مقاما محمودا الذی وعدته و اظهار عجز در

عبودیت و احتیاج در ربنا و آتنا ما وعدتنا علی رسلک و اللهم ارزقنا مع ان الرزق موعود جواب دیگر آنکه او

اشعار بعدتنا علی رسلک آنست که ازو دعا ثبات بر ایمان و موت با ایمان باشد تا وعده که مشروط بایمان است در حق او

ثابت شود و گویا طلب ثواب موعود مشروط بایمان است یعنی ما را با ایمان بمیران تا مستحق ثوابی که موعود است بشرط ایمان

در روز قیامت خوار مساز و در خواری شرمندگان میفگن از رسوائی و خزی مخصوص ست بکافران یا یوم لا یخزی الله النبی والذین

آمنوا معه که نفی ست از مومنان مومن دعا بانتقام از خزی برای چه کنند و در خواهش انتقای آن برای چه زند جواب

دیگر آنکه لا تخزنا کنایه ست از دعا بنگاه داشتن از کفر تا از جهان با ایمان بروند و مبتلا بخزی و رسوائی نشوند

فاستجاب لهم ربهم انی لا اضیع عمل عامل منکم من ذکر او انثی بعضکم

من بعض عطف است بر مضمون کلام سابق که از دعای سابق مفهوم شده چنانست که گفته دعوا فاستجاب

لهم ربهم الآیة من ذکر او انثی بیان ست مر عامل و جمله بعضکم من بعض تعلیل ست مر تشریک اناث با ذکور در استحقاق

مثوبات معنی آنست پس مر ایشان را پروردگار ایشان اجابت کرد دعای ایشان را در حین استجابت و رد گفت

مرینه که پروردگار شما ام عمل هیچ عامل از شما از جنس مردان یا زنان ضایع نگردانم زیرا که بعضی از شما از بعضی ناشی شده مردان

و زنان چون عیسی از مریم و زن از مرد چون حوا از آدم و فرزندان دیگر پسران و دختران از پدران و مادران پیدا آمده پس

از اجر اعمال و اعتبار آن مساوات نمود اند و زنان از جهت آنکه ذکر عمل کنندگان در قرآن بالفاظ مذکور شده و ذکر زنان

تصریح نیامده چنانچه ان الذین آمنوا و عملوا الصالحات و امثال آن گمان فرق داشته در جزای اعمال بنظر افتراق

چنانچه ام سلمه رضی الله تعالی عنها روایت کرده اند که گفت یا رسول الله انی اسمع الله یذکر فی الهجرة الرجال

دون النساء در جواب ایشان این آیه آمد و بیان کرد که عمل هیچکس از مرد و زن ضایع نکنم و در ضیافت و سقعت جزا

و تواند بود که جمله بعضکم من بعض معترضه است مشتمل بر تاکید اصول که فروع باشد یعنی چنین آید یعنی [illegible] از بعضی فروع از اصول پیدا آمده در عمل اصل بر فرع ترجیح ندهیم عمل هیچ کس از اصول و فروع ضایع نکنیم و [illegible] معنی بعضکم من بعض اقوی من بعض و ادنی گویند و اعتراض برای قصد تقسیم و تاکید [illegible] تقسیم بر قوی و ضعیف و وضیع و شریف [illegible] چنین آید ما عمل هیچ عامل کننده ضایع نکنیم کسی را [illegible] از ذکر و انثی اصل و فرع قوی و ضعیف و وضیع و شریف و ادنی و اعلی هیچ یکی را محروم نگذاریم [illegible] عامل را [illegible] وجود داریم و [illegible] گوناگون از نعمت حیات و صحت و عافیت [illegible] طاعات و خیرات و اکتساب حسنات و [illegible] کفر و گناه [illegible] فالذین هاجروا واخرجوا من دیارهم

واوذوا فی سبیلی وقاتلوا وقتلوا لاکفرن عنهم سیاتهم

ولادخلنهم جنات تجری من تحتها الانهار ثوابا من عند الله

قتلوا بر صیغه ماضی مجهول ثلاثی مجرد و از باب تفعیل خوانند و تفعیل [illegible] و تکثیر [illegible] و بعضی قاتلوا ثلاثی در قرآن مقدم بر قتلوا دارند [illegible] سوی مقتول لازم نیاید در کلام تناقض [illegible] معطوفات [illegible] لاکفرن جواب قسم [illegible] ولادخلنهم [illegible] بر لاکفرن [illegible] تجری من تحتها الانهار [illegible] ثوابا [illegible] ثوابا یعنی اینست پس آنکسانیکه هجرت کردند [illegible] الصلوة والسلام [illegible] دین اسلام [illegible] در اعلاء دین [illegible] و کارزار کردند [illegible] کشته شدند باقی ماندگان کارزار کردند [illegible] ایشان [illegible] باشند [illegible] کامل از نزد خدا [illegible] والله عنده حسن الثواب ۝ [illegible] لا یغرنک تقلب الذین کفروا فی البلاد ۝ [illegible] السلام [illegible] از [illegible] کردن [illegible] باشد [illegible] گشت کردن کافران در بلاد [illegible]

و اولاد ایشان و میل نکند دل تو سوی کافران و نظر نکند چشم تو در فقر خویش و رفاهیت ایشان مَتَاعٌ قَلِيلٌ
خبر مبتدا است محذوف ای متاعهم متاع قلیل یعنی متاع ایشان متاعی است اندک یا مبتدای است محذوف الخبر ای
لهم متاع قلیل و این جمله معلله جمله سابقه است معنی آنست که ایشان راست متاع قلیل یعنی بمشقت نفس
ناخوشی نباید پیوست و بتنعم کافران است مائل نباید گشت **قطعه** ای دل چه کنم خدا همین میخواهد سوی
زندانان چو این میخواهد زان رو عون لعین نشسته بر تخت زرین لا نعمت همه بر دشمن دین میخواهد فی الجمله ایام عمر
خواهد رفت اوقات و فقر و فخر خواهد آمد و زمان مسرت و کثرت مال خواهد گذشت هنگام نکال و وبال هویدا خواهد
گشت نظر باید کرد که مومن فقیر را در آخرت چه جمال و کمال خواهد بود و کافر صاحب مال و منال را در ان جهان
چه وبال و نکال روی خواهد نمود **حکایت** درویشی را عمر به درویشی رفت و پادشاهی را حیات در پادشاهی گذشت
درویش در هنگام مردن از شکر نعمت درویشی و لذت فقر شادان و پادشاه از زوال دستگاه پادشاهی و عیش و جاه
پشیمان و از درد و غم نالان و این کلامست گویان کاشکی صد چاه بودی جاه نه همچو خاشه روبی بودمی
و شاه نه خشک باد اپر و بال آن همای که مراد سایه خود داد جاهی جهان در معرض شیفتگی و در حیز فریفتگی
بود تمام و بنیاد هزار چندان چون فانی ست نسبت کامرانی جاودانی و شادمانی جنانی اندک باشد ثُمَّ
مَأْوٰىهُمْ جَهَنَّمُ وَبِئْسَ الْمِهَادُ ○ جمله بئس المهاد تذییل است یا عطف است بر متاع قلیل معنی آنست
پس بازگشت و مرجع کافران دوزخ باشد و دوزخ بد قرارگاهی بود لٰكِنِ الَّذِينَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ لَهُمْ
جَنّٰتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهٰرُ خٰلِدِينَ فِيهَا کلمه لکن در عطف مفرد نفیه
لا دارند و حکم او بر عکس حکم لا بنداند یعنی لا چون جاءنی زید لا عمرو برای عطف منفی بر مثبت بود و لکن چون ما جاء
زید لکن عمرو برای عطف مثبت بر منفی باشد و در عطف جمله یعنی لیکن آیه است برای اضراب از کلام اول است لکن در این
آیه برای عطف بر مفرد نباشد للذین اتقوا ربهم عطف بر فاعل لا یغرنک بود و جمله لهم جنات تجری را صله دارند معنی بر این
جمله بیان آنکه برای آنکه مغرور نکند ترا تقلب کافران و نعم ایشان لیکن فریفته کنند و شیفته گردانند متقیان را آنچه برای ایشان
راست جنانی که جاری است در زیر درختان آن یا قصرهای آن جویها درین حال جاوید باشنده اند ایشان در آن
و بنا بر او و لکن الذین اتقوا مبتدا باشد و جمله لهم جنات خبر بود و دخول لکن بر جمله دارد معنی او بر اضراب است از ما
نُزُلًا مِّنْ عِنْدِ اللّٰهِ در عرف نسبه طعامی است که نزیل گویند و او اول طعامی که پیش مهمان آرند آنرا نزل
خوانند نزلا حال است از جنات که فاعل ظرف مستقر است یعنی لهم واقع شده یعنی لهم جنات حال که نزلا من عند
الله معنی آنست در حالتی که جنات نزل است از نزد خدای یعنی از قدرت حق سبحانه تعالی سؤال جنات را
نزل گفت و نزل اول طعام مهمان را گفته اند بنابرین و دیگر چیست که مقصود به معانی محصول او باشد جواب

تهیه نیست اگر نعیم جنان را با تهیه ما لا عین رأت ولا اذن سمعت نزل خوانند و مقصود بضیافت رویت رحمن و
درجه قرب مکانت و کرامت صحیفه معنویه بعنوان من الملک الحی الذی لا یموت الی الملک الحی الذی لا یموت دانند و نیل
رضوان بحکم رضوان من الله اکبر بهتر از جنات دارند و مقام بشارت قرینه احل علیکم رضوانی فلا اسخط علیکم ابدا ذلک اعلی مقصود
اعلی می‌شمارند و تواند بود مفعول مطلق باشد مر فعل محذوف را از باب له علی الف درهم عرفا و لا اله الا الله ایمانا یا شهد
و این را مصدر موکد گویند تقدیر کلام چنین باشد بر تقدیر نزل او عطا نزل یعنی مر ایشان راست جنات روزی داده
شوند روزی دادن نزل یا از قبیل ضربته سوطا باشد بتقدیر یعنیا قوموا نزلا یعنی امی لهما قوموا منیافته نزل یعنی مهمان
داشته شوند مهمان داشتن نزل و تواند بود که تمیز بود از فاعل لهم ای لهم نزل جنات وَمَا عِندَ اللَّهِ
خَيْرٌ لِّلْأَبْرَارِ ما عند الله خیر للابرار خبر مبتدا است و جمله تذییل است معنی آنچه است و آنچه نزدیک
خدا است از رویت و صحیفه اکرام مر نیکوکاران را از نعیم جنات و بعضی از ما عند الله نعیم جنان مراد دارند معنی کلام بر این
طریق شمارند و آنچه نزد خدا است از نعیم بهشت مر ابرار بهتر است از نعیم دنیا مر کفار وَإِنَّ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ
لَمَن يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَمَا أُنزِلَ إِلَيْكُمْ وَمَا أُنزِلَ إِلَيْهِمْ خَاشِعِينَ لِلَّهِ لَا يَشْتَرُونَ
بِآيَاتِ اللَّهِ ثَمَنًا قَلِيلًا این جمله عطف است بر مضمون فنبذوه وراء ظهورهم واشتروا به ثمنا قليلا
یعنی آنچه اذکروا اذ اخذ الله میثاق النبیین تا آخر دلالت بدین میکند که همه نابردن للعهد و یشترون به ثمنا قلیلا و
ان من اهل الکتاب لمن یؤمن بالله الی آخره تواند بود که حال باشد از فاعل فنبذوه واشتروا یعنی حال آ
که بعضی از ایشان چنین اند و ایراد این عطف یا حال برای تکمیل است بر جمله فنبذوه وراء ظهورهم شعر
فسقی دیارک غیر مفسدها صوب الربیع و دیمة تهمی به خاشعین لله حال است از فاعل یؤمن که بمعنی جمع است
لا یشترون بآیات الله ثمنا قلیلا حال دیگر است و تاکید جمله از جهت آنست که اعتقاد سامعان بر عموم نبذ
اهل کتاب میثاق را امارت انکار مضمون این جمله بود محل تاکید باشد معنی آنست بدرستی اهل کتاب که عهد
شکسته کاشته و بدل عهد ثمن قلیل را ستانده کاشته و بعضی از ایشان هر آینه کسانی اند که بخدای و بچیزیکه فرستاده
شده است بسوی شما یعنی قرآن ایمان می آرند و بچیزیکه فرستاده شده است بسوی ایشان یعنی توریت و انجیل
ایمان دارند مر خدای را فروتنی کننده اند و عبادت و طاعت آرنده اند درین حال که بآیات خدای که در تو
متضمن نعت پیغمبر و حلیه او بود و بدین که آنرا نهفته نشیدند و در ابطال آن نکوشیدند و آنرا بکافران تفسیر نکردند بدل آن بها
ان نستدند أُولَٰئِكَ لَهُمْ أَجْرُهُمْ عِندَ رَبِّهِمْ این جمله مستانفه است و جواب سؤال
مقدر است معنی آنست ایشان ای محمد مر ایشان راست ثواب ایشان نزدیک پروردگار ایشان إِنَّ
اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ ○ این جمله تذییل است و تاکید از جهت اظهار سرعت بسیل مکافات یعنی

بہ رستی خواہند شتافت حساب او زود است عقاب او حسنات پیشینیان و پسینیان بقدر دوشیدن گوسپندی آخر کنند یا بقدر یک پلک زدن مرتبت گردانند روایت کرده اند چهل کس از اهل کتاب سی و دو از حبشه و هشت از روم بر پیغامبر صلی الله تعالی علیه و سلم آمدند و در مجلس معلی در آمدند کلام پیغمبر شنیدند و بشرف اسلام گزیده پیوستند مومنان مخلص گشتند این آیه در باب ایشان نازل گشت و این نظم در حق ایشان بوده و پیوست و بعضی گویند در حق عبد الله بن سلام و یاران اوست که او نیز از اهل کتاب بود حق سبحانه تعالی او را راه راست نمود بدولت ایمان پیوسته مسلمان پاک گشت یاران او نیز بدو پیوستند مومنان مخلص گشتند و بعضی گویند نجاشی پادشاه حبشه که پیغمبر را ندیده بود و آنچه از حال پیغمبر او را رسیده در دل او پسندیده نمود بحکم مصراع ولاذن تعشق قبل العین احیانا بر قضیه مصراع گوش پیش از چشم عاشق میشود محبت پیغمبر در دل او افتاده به پیشوائی سعادت و به رهنمونی دولت ایمان او رد پیغامبر هرچه آورده است تصدیق کرد پیش از آنکه به پیغامبر رسد اجل او رسید و خدای تعالی او را بدولت او را از این جهان در آن جهان کشید هم در روز وفات او جبرئیل علیه السلام خبر مرگ او رسانید و پیغامبر را مردن او برو و صلت سلام آنگاه گفت پیغامبر علیه السلام یاران را فرمود اخاکم قد مات فقوموا فصلوا علیه پس با یاران در گورستان بقیع آمد حجاب برگرفتند پیغامبر صلی الله تعالی علیه و سلم سر نجاشی را دید سوی جنازه او توجه کرد نماز جنازه او خواند چنانچه حق اسلام است بجا آورد و این آیت در شان او نازل گشت و این نظم در حق او بوده و پیوسته یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا اصْبِرُوا وَصَابِرُوا وَرَابِطُوا وَاتَّقُوا اللّٰهَ لَعَلَّکُمْ تُفْلِحُونَ ۝ در سبب صبر بر ایذای گفتار کفار ذکر کرده و قائل شدن ایشان بالوهیت عیسی و گفتن و دانستن او پسر خدای و ابراهیم را یهودی و نصرانی گفتن و امثال آن آورده در آخر سوره صبر بر ایذای ایشان فرموده به مصابره و مرابطه امر شود بعده بطریق تعمیم بعد تخصیص و ذکر عام بعد خاص و اتقوا الله که متضمن همه اوامر و نواهی و جامع انواع صلاح و فلاح واقعا است مضاف تباهی است گشت و بدان حصول فوز ابدی و اصابت فلاح سرمدی برای مخاطبان و جمله ندائیه که بعد اوست در آخر سورت بر وجه تنبیه آورده و سورت را بآیه مذکوره ختم کرده معنی اینست ای مومنان بر ایذای کفار از گفتار و کردار صبر کنید و بجفا ایشان اندهگین مباشید و چون ایشان در محاربت باشند و بر تیغ و تیر شما صبر میکنند شما نیز هم بر ایشان باشید [illegible] در صبر ایشان شریک گردید و تیغ و تیر ایشان تحمل کنید و جای پس نارید تا ایشان غالب نیایند و سرحدها را نیابید و اسپان را بسته بجهایند و عنان اسپان را گرفته منتظر باشید بشنیدن آوازه کفار سوار شوید بشتابید قال الله تعالی و اعدوا لهم ما استطعتم من قوة و من رباط الخیل ترهبون به عدو الله و عدوکم و در تفسیر آورده که در حدیث آمده رباط یوم فی سبیل الله افضل من عبادة الف رجل کل رجل نعیما الله الف سنة کل سنة منها ثلثمائة و ستون یوما

ع ۱۱

کل یوم منها عمر الدنیا سبع مرات و من اعتق الف رقبة و افضل من صدقة اهل الارض جمیعا و در حدیث دیگر آمده من یوم و لیلة فی سبیل الله جعل الله بینه و بین النار سبع خنادق کل خندق منها مثل سبع سموات و سبع ارضین صبر بر جفاء کافران و عناء محاربه ایشان و در وقوع شهادت و جراحت و نقصان اموال و انفس بعد قتال ست و مرابطه و انتظار قتال پیش از وقوع قتال ست و مصابره ثبات قدم در مقاتله و قرار در معرکه و امتناع فرار از مهلکه و رجال ست و بعضی از صبر صبر بر عبادت گویند و معنی صبر نفس بر عبادت خدا جویند یعنی نفس خویش را بر عبادت حبس کنید و امر او بجا آرید و خود را از منهیات باز دارید و از مصابره ثبات برابر و مقاومت با شیطان در هنگام مزاحمت و وسوسه او و باز داشتن از طاعت و عبادت مراد ست و از مرابطه دل بر طاعت بستن و منتظر عبادت ماندن و مستعد برای دفع وسوسه او مراد بود که آن نیز از باب جهاد ست از پیغامبر صلی الله تعالی علیه و سلم روایت کرده اند رجعنا من الجهاد الاصغر الی الجهاد الاکبر این را جهاد اکبر خوانند که محاربه با شیطان ست او دشمن پنهان ست و مقاومت با دشمن پنهان نه کاری آسان ست و نیز مضرت شیطان در دین و مضارت کفار در دنیا بود و مضرت دین بتر از مضرت دنیا باشد و از خدا بترسید تا رستگار شوید لعل که در کلام خداست نه در شان مخاطبان برای بیان رجاست و ختم سورت بذکر تقوی که جامع ائتمار همه اوامر و اجتناب از همه نواهی ست و موجب همه انواع صلاح و مانع همه اصناف تباهی ست و بذکر فلاح که اصل مثوبات ست و معظم منافع و مکرمات ست از باب حسن مقطع آمده و سزاوار استحسان شده چه اعلام بحصول مرام و ایذان بانتهاء کلام ست والله اعلم بالصواب و الیه المرجع و المآب

سورة النساء

سورة النساء مدنی ست صد و هفتاد و شش آیه سه هزار و هشتصد و چهل و پنج کلمه شانزده هزار و سی حرف ست ربط این سوره با سوره آل عمران آنست که ختم سوره آل عمران بامر اتقا ست و مبدء این سوره نیز امر بتقوی ست بدانکه سوره را بذکر اتقاء و تنبیه بآفریدن خدای جل و علا مردان و زنان بسیار را از نفس آدم علیه السلام و حوا افتتاح کرد بعده چون خلقت رجال و نساء از نفس آدم و حوا مستلزم مقارنت ارحام ست ارحام را در ذکر آورد و چون عرب را در جاهلیت عادت بود که اولیای ایتام ذوی الارحام حقوق ایشان را متعرض نمی شدند و اموال ایشان را میخوردند بعد امر باتقا از قطیعت ارحام و از هتک حقوق ایشان بر وجه ذکر خاص بعد عام و آتوا الیتامی اموالهم گفت و باز داشت ایشان ازین شیمه غلیظه جسیمه بعده بجمله وان خفتم الا تقسطوا فی الیتامی فانکحوا ما طاب لکم من النساء از ذکر یتامی بسوی ذکر نساء تخلص حاصل گشت از اینجا تا جمله الرجال قوامون علی النساء احکام زنان بذکر پیوست تا آنکه جمله و یستفتونک فی النساء چنانچه در تفسیر آمده بر جمله الرجال قوامون علی النساء عطف کرد بعده آیه کلاله که متضمن توریث اخوة و اخوات آمده بر وجه ترتیب مذکور شده سوره بران تمام گشته و کلام بانتها پیوسته و شک نیست جملهای که از یک باب ست از مقاصد آن متغایر بود از جهت اتحاد باب میان ایشان ارتباط و اتصال باشد و اگر مقصود از جمله یکی ست هر یکی در مقصود کلی متمم دیگری ست

معتبر معانی که بیان مجمل مذکور آمده بیان کلامها متصل واقع شده و مجمل دیگر که از تفریعات و تکمیلات و تاکیدات و تقیدات و تعلیلات در محلهای که مذکور اند مستغنی از شرح و بیان هستند سوال این سوره مدنی ست و صاحب کشاف در سوره البقره یا ایها الناس اعبدوا ربکم الذی خلقکم ذکر کرده و قضیه کلی آورده هر جا که یا ایها الناس آمده مکی ست و هر جا یا ایها الذین آمنوا مذکور شده مدنی ست چون این سوره مصدر بیا ایها الناس است مدنی نبود قاعده مذکور منتقض شود **جواب** هر دو قاعده مذکور نظر باغلب و اکثر ست و تخلف آن قلیل و نادر ست یا ایها الناس اتقوا ربکم و یا ایها الناس اعبدوا ربکم در سوره البقره مدنی آمده و یا ایها الذین آمنوا قوا انفسکم و اهلیکم نارا مکی بودن او ثابت شده در سوره تحریم قاعده بر اصل ست و این آیه و امثال آن از این قبیل ست که تخلف قاعده بدلیل ست این سوال و جواب در سوره البقره گذشته و بتصریح و توضیح ...

سورة النساء مدنية وهي مائة وست وسبعون آية

بسم الله الرحمن الرحيم

يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَخَلَقَ مِنْهَا زَوْجَهَا وَبَثَّ مِنْهُمَا رِجَالًا كَثِيرًا وَنِسَاءً

موصول با صله یعنی الذی خلقکم من نفس واحدة تا آخر مشعر است مر ربکم سوال ترتیب حکم بر مشتق دلالت بر علیت ماخذ اشتقاق میکند پس لازم آید که خلقت آدمیان از نفس واحد علت اتقا بود وجه علیت خلقت مذکور برای امر بتقوی چیست و اتیان تقوی بران چه معنی دارد **جواب** اتقا شکر نعمت الهی شماست و شک نیست که ایجاد و اساس همه نعمتهاست فیض نعمت موجب شکر شود و سپاس گردد یا گویند خلقت مذکوره که از بدایع قدرت است دلیلی ظاهر بر کمال قدرت ست و کمال قدرت موجب مخافه بود و سبب اتقا گردد و خطاب با بنیان عام ست و هر انام یا خاص ست باهل زمان پیغامبر علیه السلام و مراد از نفس واحد آدم است صلوات الله علیه و سلامه یعنی ای مردمان یا ای آنانکه پیغامبر مبعوث سوی شماست از پروردگار خود بترسید و از مخالفت اوامر و نواهی او بپرهیزید پروردگاری آنکه شمارا از یک تن آدم پیدا کرد و جفت او حوا را از استخوان پهلوی او بیرون آورد روایت کرده اند چون آدم علیه السلام آفریده شد تنها بود و از بر وی او کسی روی نمود همدمی نداشت که با او الفت گیرد و صحبت پذیرد در قوتی آدم در خواب بود از استخوان پهلوی چپ او زنی روی نمود و تغییر استخوان و جدا شدن آن آدم را آزرده نکرد در هیچ نیاورده اگر برو آزرده گشتی دلها با ایشان الفت نپذیرفتی و بعضی خلقت حوا از بقیه گل آدم دارند خلقت او از پهلوی او بپندارند و این روایت با آیه و خلق منها زوجها مخالف مینماید و با خبار است تقیید موافق مینماید و حوا بر وزن فعلا ست مونث احوی مشتق ست از حوة و حوت حوا لکونها من حوة شفتیها کذا فی ... الکتاب وجه تسمیه گویند که سیاهی زند و این رنگ در لب از الوان محمود و از صفات ستوده است و بعضی گویند حوا مشتق از حی ست حوا نام کرده تلقیب ساس حی و این قول مشکل ست زیرا که حی لفیف مقرون بیاء ...

خوانده‌اند و مشتق از و نتواند بود لعدم التناسب فی اللفظ مگر آنکه ابدال هر دو یا بواو بر سبیل شذوذ قائل شوند پس اینکه
در حیوان ابدال یا ثانیه بواو بر سبیل شذوذ قائل شده‌اند و چون خلقت زن در اصل طبیعت یا از استخوان [illegible]
بود و طبیعت او خالی از کجی نباشد و خلقت حوا لعینی که نیز خلقت او بیرون نشسته روی نشود [illegible] الی ادم ا
با آدم پیوندی داد و سعادت صحبت و الفت او روزی نشاد و جمله خلق منها زوجها بمعنی اولی اگر عطف بر خلقکم من
نفس واحدة باشد تکرار لازم آید زیرا که مضمون جمله اول آفریدن همه آدمیان از آدم است و مضمون جمله دوم
آفریدن همه از آدم و حوا و فرزندان وست پس معطوف بر جمله محذوفه باید داشت ای خلقها من تراب فخلق منها زوجها
و بث منهما الاولاد ذکورا و اناثا و این بیان خلقت کیفیت آدمیان و ترتیب مجموع و متصل ایشان بود و بر تقدیر دوم
یعنی بر آن وجه که از ناس هر دو مائی مراد شوند که پیغامبر [illegible] میان ایشان است عطف بر مذکور باشد حاجت سوی
محذوف نبود زیرا که چون بر معنی تکرار نمی آید بلکه تعمیم بعد تخصیص میفهماید چنانستی که گفت یا ایها الناس الذی بعثت رسول الله
الیکم اتقوا ربکم الذی خلقکم من نفس واحدة و خلق جمیع الادمیین منها یعنی ای آدمیانی که معاصر [illegible] در زمان شما
بترسید از خدا که آفریده است شما را از نفس واحده و آفریده است از آن نفس همه آدمیان را و توان گفت که حال باشد
ای و قد خلق منها زوجها و این جمله مشتمل نیست بر تقسیم آدمیان که مخلوق اند از نفس واحده و هم یکی از ایشان که زن
است مخلوق از نفس او ست بغیر انضمام دیگری و در اولاد مخلوق اند از نفس با انضمام مادر ایشان [illegible]
[illegible] پس چنانستی که گفت خلقکم من نفس واحدة و قد قسمکم اقساما [illegible]
نیز بغیر احتیاج سوی حذف درست آید و تکرار نباشد سوال رجالا و نساء اگر جمع منکر شد و جمع منکر [illegible]
بر یک جماعت غیر معین شود دلالت بر همه نکند و اینجا مقصود همه رجال و همه نساء است [illegible]
روا است جواب دلالت جمع منکر بر یک جماعت غیر معین در صورتی که باشد که تنکیر برای افراد [illegible] اگر
تنکیر برای تکثیر یا تعظیم باشد دلالت بر استغراق جمیع [illegible] کند چنانچه در آیه وان یکذبوک فقد کذبت
رسل من قبلک آمده و در کلام بعضی افاضل بعث الله رسلا و انبیا صلوات الله علیهم اجمعین [illegible]
تحقیق شده مقصود تکذیب بعض رسل [illegible] رسل را اینجا [illegible] مقصود تعظیم و تکثیر باشد اینجا از این
قبیل است و تصریح بوصف بکثیرة برین معنی دلیل است و نیز تواند بود که از تنکیر ثابت [illegible]
بدلیل عموم مراد باشد چنانچه در علمت نفس ما احضرت و علمت نفس ما قدمت و اخرت تحقیق شده [illegible] من
[illegible] خیر من علم واحد آمده و همچنین [illegible] خیر من [illegible] و رجال خیر من نساء اینجا نیز دلیل بر عموم قائم است [illegible]
مذکوره غیر لازم است **واتقوا الله الذی تساءلون به والارحام** ۵
جمله واتقوا [illegible] عطف است بر اتقوا ربکم الذی خلقکم من نفس واحدة [illegible]

از نفس واحده که ارباب انعام و موجب نعمت مواصلت و بودن ایشان ذوی الارحام بود و این جمله معطوف ذکر اقوات
ماموران بعظمت منعم و عظمت نعمت ارحام سابق مزداسی واتقوا الله الذی تعرفون عظمته وعظمة نعمة الارحام النعمة
بها علیکم حیث تساءلون فیما بینکم بذکره و بذکر الارحام تساءلون بتشدید اصل او تتساءلون بود تا را سین کردند
و در سین ادغام کردند و در بابی تفعیل و تفاعل ادغام تا در فا کلمه که مقارن باشد بسیار است چنانچه اطّهر و ادّثر
و اثاقل و او از باب تفاعل برای مشارکت متعدی است مفعول اصل فعل در باب تفاعل فاعل گردد و مشار
فاعل اصل فعل شود چنانچه در ضرب زید عمرو و التضارب زید و عمرو گویند و اگر در اصل فعل مفعول غیر صالح برای
مشارکت بود در باب تفاعل باقی ماند چون تجاذبنا الثوب و تضاربنا بالسیف و ترافعنا القضیة الی القاضی
اینجا یتساءلون از قبیله دوم است معنی اینست تتشارکون فی السوال از بعضکم بعضا شیئا هذا ذاک و ذاک
هذا مضاف محذوف ست ای بذکره یعنی ناصقون لسنا لکم بذکر الله و بذکر الارحام والارحام بنصب و جر خوانند
جر عطف بر ضمیر مجرور که در به است و اند سوال در عطف بر ضمیر مجرور اعادت جار واجب بود عطف والارحام بر ضمیر
به بغیر اعادت با چگونه باشد جواب ترک اعادت جار درین آیه بر سبیل شذوذ بود شاذ منافی فصاحت نباشد
معنی اینست بترسید از خدای که بیکدیگر سوال میکنید و سوال را بذکر او و ذکر ذوی الارحام ملحق میگردانید که عادت عرب بود
در هنگام آنکه بعضی از بعضی بیکدیگر سوال میکردند یا عطفی یا مشدد اعطنی بالرحم بر زبان می آوردند و این قسم سوال که میکنند
برای تحمیل بر اجابت دارند چنانچه یا لله اخبرنی عن کذا یا کسی که میخواهد که ایستاده شود بالله اجلس چنانچه ابن عباس
مر انصار را گفت یا لاوا دوا النصر لاسلتم یا گویند اعطنی شیئا لمرضاة الله و مرضاة الله والارحام یا گویند لقد قوا الله
اشد و التقرب الیه و رعایة الارحام یا نصب والارحام با نصب این جهت عطف بر لفظ الله در واتقوا الله است ای اتقوا الله واتقوا
عصیانه واتقوا الارحام واحذروا قطیعتها چون خدای عز و جل در ابتدای ایجاد و تخلیق آدم و آدمیان را
بقدرت کامله خویش از کتم عدم بصحرای وجود رسانید و زن و فرزندان آدم را از نفس واحده آدم ناشی گردانید
چون جماعتی را هیچ سوی یک نفس باشند چاره نبود که میان خویش اقارب و ذوی الارحام و در معاش ایشان را
با مداد کرم و اقامت نعم خویش و تربیت والدین و تناصر عشایر و تعاضد اقارب متعلق ساخته و در
شان ایشان بمدد و معونت و الفت و محبت اقارب و عشایر نیز واخت ازین جهت حق والدین و ذوی الارحام
را تالی حق خدا باید داشت بعد حق خدا حق ایشان را لازم باید دانست پس ذکر و بث منهما رجالا کثیرا و نساء
ملایم باشد و عطف ذکر ایشان بر ذکر خدا سابق بود و پیدا نکه حق سبحانه تعالی رعایت ذوی الارحام بمبالغه بیان کرده
چنانچه در آیه و قضی ربک الا تعبدوا الا ایاه و بالوالدین احسانا حق والدین را بعد حق خویش آورده جهالت
حقوق والدین متیقن است و شناعت عقوق والدین مبرهن است و مراعات حقوق اقارب در ذوی الارحام

داخل حقوق والدین ست واذا قطیعت ایشان داخل حقوق والدین ست چه اقارب قرابتی با پدر دارند یا قرابتی
با مادر و پدر پس ایذای ایشان لا محاله آزار پدر یا آزار مادر یا آزار هر دو خواهد بود و آزار ایشان عقوق [illegible] عقوق
مادر و پدر خواهد بود و نیز ازین جهت خدای عز و جل صلهٔ رحم را در مکان عالی داشته و پیغامبر علیه السلام نیز حق ایشان
را در شان تعظیم نگاه داشته قال الله تعالی ویقطعون ما امر الله به ان یوصل وقال فهل عسیتم ان تولیتم ان تفسدوا
فی الارض وتقطعوا ارحامکم وقال علیه السلام ان الرحم شجنة من الرحمن فقال الله من وصلک وصلته ومن قطعک
قطعته یعنی رحم جزوی از اسم رحمن ست پس گفت خدا مر رحم را هر که پیوندد بتو با او پیوندم و هر که قطع کند از تو
از وی قطع کنم قال علیه السلام ان للرحم لسانا یوم القیامة تحت العرش عند المیزان یقول رب من قطعنی فاقطعه الیوم
ومن وصلنی فصله و در حدیث دیگر آمده من احب ان یبسط له فی رزقه وینسأ فی اثره فلیصل رحمه **انَّ اللّٰهَ**
كَانَ عَلَيْكُمْ رَقِيبًا ○ این جمله تذییل ست و چون رقیب بودن خدای و عالم بودن او باحوال باکنایه
ست از وعده جزا و سزا و امر بتقوی بسوی مضمون آن جمله باعتبار معنی کنایه ملوح تاکید جمله سابق شود و معنی آن
بدرستی که خدای ناظر ست و عالم باحوال و افعال شما و بر شما نگاهبان ست چه عالم بودن خدای بهر دان و نگاهبان
بودن او در کار ایشان باعث بر تقوی و حامل بر آنست **وَآتُوا الْيَتَامَىٰ أَمْوَالَهُمْ** عطف ست
بر واتقوا الله بر وجه تخصیص بعد تعمیم از جهت اهتمام ایشان مال یتیمان و اعتنا بنهی از خوردن آن که در عرب بدین بلا
مبتلا بودند چه در خوردن مال یتیم مبالغت می نمودند بر حکم ولایت و وصایت مال یتیمان در قبض می آوردند و آن
را در هواهای خویش صرف میکردند این آیه در شان ایشان نازل گشته و در باب ایشان بوده پیوسته و یتامی
جمع یتیم ست یتیم بچه بی پدر را گویند چون ببلاغت رسد اسم یتیمی ازو زائل گردد و معنی آن نسبت بعد بلوغ اعطوا
یتیمان را مال نهی ایشان **سوال** دادن مال یتیمان بعد بلاغت ست در حالت یتیمی نسبت قوله و آتوا الیتامی اموالهم چه معنی
جواب درین محل از یتامی بالغان مراد باشند تسمیه یتامی باعتبار ما کانوا علیه گفته چنانچه شتر ناقه عشرا که
ماه حمل گذشته باشد گویند و بعد از زادن نیز بده عشرا فلان باعتبار آنکه عشرا بود تسمیه کنند **سوال** [illegible]
مجاز چه بود و وجه آن چه باشد **جواب** سر استعمال آن مجاز اشارت بدان ست که بعد بلوغ در دادن مال ایتام
چنان سرعت باید چنانچه دادن مال ایشان بدیشان در حالت یتیمی نماید **وَلَا تَتَبَدَّلُوا الْخَبِيثَ**
بِالطَّيِّبِ عطف ست بر و آتوا الیتامی اموالهم معنی آنست و خبیث را بطیب بدل مکنید یعنی مال [illegible]
که مال یتیمان ست میستانید تا بدل آن مال خویش که حلال ست بدهید و تواند بود که معنی چنین باشد بدل مکنید کار
را که خیانت و خباثت ست بدل فعل شایسته که محافظت مال و صلاح حال ست صلاح را بدل بفسق [illegible]
و امانت مکرده خیانت اختیار مکنید **وَلَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَهُمْ إِلَىٰ أَمْوَالِكُمْ** عطف ست بر ولا تتبدلوا

والی بعضی هیچ سست معنی اینست که مالهای ایشان را با مالهای خویش مخلوط سازید و بال بر گردن خویش منهید سوال خوردن مال یتیمان حرام است منفرد باشد یا منضم بمال خورنده پس تخصیص نهی بخوردن مال یتیمان در حالت انضمام با مال خورنده چیست و این قید برای چه آورده است جواب سبب نزول مال یتیمان را که متکفل میشدند با مال خویش خلط کرده میخوردند تخصیص نهی بدین صورت از جهت آن گشت که این قبیح معمول ایشان است یا آنکه گوییم خوردن مال یتیمان با وجود مال خویش قبیح تر است و شناعت و قباحت او اکثر است چه کسی را که مال نبود در خوردن مال دیگری مظنه حاجت باشد و خوردن مال دیگری بغیر حاجت خوردن شنیع تر بود ازین که دست بر مال دیگری بحاجت برند إِنَّهُ كَانَ حُوبًا كَبِيرًا ○ این جمله تعلیل است مر نهی مذکور را تا کسی را از جهت آنکه خوردن مال یتیم ملامت آن بود که خورنده آن منکر مضمون جمله باشد در بودن آن گناه کبیره مستبعد بود بواسطه بودن او است انکار تنزیل منزله منکر کرده جمله را موکد آورده یعنی بالتحقیق خوردن مال یتیم گناهی کبیر است نه گناه صغیره است خورنده مال یتیم چیزی باشد در پی حیله بود در قیامت گرفتار شود بر شقاوت و عاقبت بد باشد وَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تُقْسِطُوا فِي الْيَتَامَىٰ فَانْكِحُوا مَا طَابَ لَكُمْ مِنَ النِّسَاءِ مَثْنَىٰ وَثُلَاثَ وَرُبَاعَ بالا ذکر یتامی بود و درین جمله از ذکر یتامی بسوی ذکر نساء تخلص کرده میفرماید ان لا تقسطوا مفعول است خفتم و خفتم با متعلقات خود شرط است معنی اینست اگر بترسید که در یتیمان عدل نتوانید کرد و مخالفت باشد که مال یتیمان ناحق خورده شود و خوردن مال یتیمان گناه بزرگ دانید و ازین گناه که جور کردن بر یتیمان است از آنکه از بسیاری زنان و جور کردن بر ایشان نیز باز آیید که هر دو حرام است و از باب جور و ظلم است پس نکاح کنید از زنان آنچه حلال باشد دو کس دو کس و سه کس سه کس و چهار کس چهار کس برین عدد زیادت نکنید تا در جور نیفتید برین وجه این آیه نفی در میان عدد بود مسبوق بر اسم مثنی بر اعداد ثلثه باشد سوال واو برای جمع است پس مقتضی او است جمع میان اعداد ثلثه باشد یا جمع نه زن چنانچه مذهب بعضی است جواب آن است که واو اینجا دلالت بر تخییر میان اعداد ثلثه دارد است نه جمع مخاطبان از تخییر در اباحت بر تخییر مخاطبان جمیع در فعل آید یعنی مخاطبان را این عدد ها تخییر است هر کدام که اختیار کنند روا است اما جمع در فعل روا نیست و چون اگر در اباحت جمع کنند نه بود و الحاصل با چهار تزویج کنند نه دو نفر شود و اگر تزویج را با چهار جمع کنند نه گردد و عدد ورای اعداد ثلثه لازم می آید نظیر این ترکیب آنست که گویند اقتسموا هذا المال الذی هو الف مثنی و ثلاث و رباع در حق جماعه مذکور امر بهر سه عدد بود تقاسمان توانند که دو کان و سه کان و چهار کان قسمت کنند و نتوانند که غیر قسمت قسمتی دیگر نمایند و بعضی ایراد میکنند و گویند رفع اشکال برین طریق نه میشود آن درست نبود و صحیح نباشد زیرا که واو دلالت بر اباحت اعداد کند بر سبیل تخییر یکی عدد مباح شود و دیگر نیست بلکه هر سه عدد مباح بود عدد دیگر روا نباشد بعضی گویند سبب ابتلاء و فضیلت عظیم بود نه در خوردن مال

یتیمان به زنا کردن دلیری مینمودند چون آیه ولا تاکلوا اموالهم الی قوله انه کان حوبا کبیرا نازل شد و ایشان از خوردن مال یتیمان که گناه کبیره است توبه کردند و بازماندند و [illegible] و بیشتر آمدند فرمان آمد که اگر شما را از خوردن مال یتیمان که گناه کبیره است بترسید و از خوردن آن بازمانید آیه ولا تقربوا الزنا انه کان فاحشة و ساء سبیلا که زنا کردن [illegible] بترسید پس نکاح کنید آنچه خوش آینده است مر شما را از زنان دوگان و سه گان و چهارگان بلکه برای بیان نکاح زنان یتیمان باشد بدین تقدیر نیز مسوق برای بیان عدد نبود و بعضی گویند عرب زنان بی شمار نکاح می آوردند و بر ایشان که بی شستوان می بودند جور میکردند فرمان آمد اگر شما از خوردن مال یتیمان بترسید و از جور بر ایشان بپرهیزید از جور بر زنان یتیمه نیز محترز شوید پس زنان غیر یتیمه را دوگان و سه گان و چهارگان نکاح کنید و نکاح کردن زنان یتیمه در جور افتید بدین تقدیر نیز مسوق برای بیان عدد نبود بلکه برای بیان نکاح زنان غیر یتیمه باشد و بعضی گویند عرب زنانی را که فرزند یتیم داشتند نکاح میکردند و ایشان را از نفقه و تربیت فرزندان باز میداشتند و مشغول بخود میساختند بر یتیمان ضرر میرسید و حال ایشان ابتر و بی بهره گشتی فرمان شد اگر شما از جور کردن بر یتیمان میترسید بر یتیمان زنانی که میخواهید نکاح کنید زنان نخواهید تا بر یتیمان جور نرود و حال ایشان ابتر نشود سوال زنان عقلا اند در حق ایشان من که برای عقلا است بایستی آورد و کلمه ما که مخصوص برای غیر عقلا است چرا استعمال کرد جواب زنان هر چند عقلا اند ایشان از جهت نقصان عقل حکم غیر عقلا دارند و در شان ایشان سایغ نیست جواب دیگر آنکه کلمه ما چنانچه در غیر عقلا آرند در صفات عقلا نیز استعمال کنند چنانچه لا تدری ما زید کریم ام لئیم غنی ام فقیر **فان خفتم الا تعدلوا فواحدة او ما ملکت ایمانکم** این شرطیه عطف است بر شرطیه سابق و تعقیب باعتبار حکم و بیان فواحدة مفعول فعل محذوف است ای فالزموا واحدة یا فانکحوا واحدة او ما ملکت ایمانکم عطف است بر واحدة اگر قاری واحدة را [illegible] الزموا [illegible] صحت عطف است ظاهر باشد اگر عامل او فانکحوا [illegible] ما ملکت ایمانکم [illegible] یا الزموا [illegible] یعنی [illegible] پس اگر بترسید که در زیادت بر یک زن عدل نتوانید کرد و حقوق زنان بجا نخواهید آورد پس یک زن را نکاح کنید یا کنیزک [illegible] لازم گیرید زیادت کردن بر یک زن [illegible] خود را بر جور [illegible] یا کنیزکان را بگیرید [illegible] سوال [illegible] واحده [illegible] اعداد مذکوره دلالت کند بر [illegible] در نکاح زیادت [illegible] یک زن [illegible] یا دست بردن روا نباشد و در شرع [illegible] شود و احکام نکاح از [illegible] وطی و لزوم عدد [illegible] مترتب میگردد جواب [illegible] از جهت خوف [illegible] بر یک زن مباح شود و اقدام بر وی حرام لغیره باشد از جهت [illegible] لیکن از جهت [illegible] نافی انعقاد و منافی ترتب احکام نشود چنانچه طلاق در [illegible] [illegible]

مباح نیست بعد وقوع احکام طلاق مترتب میشود و همچنین وضو بآب مغصوب و بزنج تسکین مغصوب مباح نیست و بعد وقوع احکام مترتب میگردد ذٰلِكَ أَدْنَىٰٓ أَلَّا تَعُولُوا ط این جمله معلله است ای نکاح واحده والتزام واحده او ما ملکت ایمانکم ای عدم الزیادة علی الواحدة او ما ملکت ایمانکم اقرب بان لا تعولوا ای لا تمیلوا الی الجور من عال المیزان اذا مالت او من العول بمعنی الزیادة علی المقدرة المحدودة ومنه العول فی مسائل الفرائض او من عاله بمعنی تحمل مؤنته قال علیه السلام من عال جاریتین حتی تبلغا الحدیث وتقدیر قوله ادنی اقرب ان لا تتحملوا المؤنة وهو کنایة عن انتفاء کثرة العیال ای ادنی بان لا تکثر عیالکم فتحملوا مؤنتهم معنی آنست یعنی التزام واحده و عدم زیادت بران نزدیکتر است بر این که شما بسوی جور میل نکنید یا بدین که بر زبان جور نرود و شما خود را بستم در جور مافکنید تا بدین شمار اعیال بسیار نشود و تحمل بار کشی نفقه سؤال زنان و کنیزکان در جور باز گرفتن و محل فرزند زادن همچو حره اند قلت عیال در ایشان بچه وجه دارند جواب مقصود از تسری قضاء شهوت ست حصول ولد مقصود نیست عزل بغیر اذن او روا ست پس مظنه قلت اولاد باشد مستوجب تقلیل عیال باشد بخلاف منکوحات که دران عزل بغیر اذن روا نبود لاجرم موجب تکثیر عیال باشند وَآتُوا النِّسَاءَ صَدُقَاتِهِنَّ نِحْلَةً ۚ عطف ست بر شرطیه سابقه نحله منصوب ست بر مصدریة ای وآتوا النسا صدقاتهن نحلة بمعنی نحلوهن نحلة موهوبة عن طیبة انفسکم یا حال باشد از فاعل وآتوا که مخاطبانند بمعنی ناحلین او ذوی نحلة و روا نبود که نحله بمعنی دین باشد نصیب او از قبیل ضربته سوطا بود ای وآتوا النسا صدقاتهن ایتاء نحلة یعنی آنست زنان را مهرهای ایشان بواسطه دین و بداعیه دیانت بدهید و بدادن مهر اظهار خطر نبات آدم کنید یا لو بدهید مهرهای زنان که در حالة عطیه است از عطا و بخشش ست در حق ایشان یا گویند بدهید مهرهای زنان را در حالیکه بطیب نفس خویش دهنده اید و بخوشی خاطر بذل کننده آید و تواند بود خطاب مر اولیا را بود که عادت بود مهر دختران را قابض میشدند و دختران را نمیدادند ایشان را بدهید فَإِن طِبْنَ لَكُمْ عَن شَيْءٍ مِّنْهُ نَفْسًا فَكُلُوهُ هَنِيئًا مَّرِيئًا ۝ این جمله عطف ست بر واتوا النسا یعنی این بیان بعد بیان آنست خطاب فان طبن لکم بر وفق خطاب اول ست و نفسا تمیز ست از فاعل طبن ای فان طابت نفوسهن لکم متعلق ست بطبن تضمین معنی و عن بمعنی بتضمین بعض تعدیات فکلوه جواب شرط ست ضمیر کلوه عاید است بر صدقاتهن بتاویل صداق هنیا مریا هر دو صفت اند مر مصدر محذوف را ای اکلا هنیا و مریا یا مصدر اند بمعنی هنیا مریا بر طریق قمت قائما یا حال ست از مفعول کلوه حال کونه هنیا مریا معنی آنست پس اگر خوش شود نفسهای ایشان ببخشند مر شما را ای شوهران بی نیاز شده و از چیزی از مهر پس بخورید آنرا خوردنی گوارا گلو نگیرد و ناگوار صفنه پدید و لذت دهد و باز بزه کاری نشد و اگر خطاب مر اولیا را بود معنی چنین باشد ای اولیا بدهید زنان را که از شوهران ایشان بر حکم ولایت مهرهای دختران ایشان قابض شده اید عادت عرب بود که مهرهای دختران می بستند و ایشان را نمیدادند فرمان شد که مهرهای ایشان

بدہید بناحق حق ایشان مدارید حق ایشان بدیشان بسپارید بعد استیذان اگر ایشان مر شما را بطیب نفس خود
چیزی ازان بخشند خود فی سلیم وگوارا بخورید چنانچه بالا گذشت و پیشتر ذکر آن رفت وَلَا تُؤْتُوا السُّفَهَاءَ
اَمْوَالَكُمُ الَّتِي جَعَلَ اللهُ لَكُمْ قِيٰمًا وَّارْزُقُوْهُمْ فِيْهَا وَاكْسُوْهُمْ
وَقُوْلُوْا لَهُمْ قَوْلًا مَّعْرُوْفًا ۝ بعضی قیما بغیر الف خوانند بمعنی یکی دانند ولا تؤتوا السفهاء و در اینجا ذکر شما مضرت
است برای خیانت مال از اضاعت سفها خطاب به اولیا و اوصیا راست و مراد از اموالکم اموال سفها
اضافت اموال سفها سوی مخاطبان بوجه مجاز بود و معنی او چنین آید مالهای سفها که در عصمت شما است مالها
خاصه شما که قیام شما بدان ست باشد وارزقوهم فیها واکسوهم وقولوا لهم قولا معروفا ملایم ست که اموال
مذکور مال سفها دارند وابتلوا الیتامی الی قوله فادفعوا الیهم اموالهم دال برین وجه میدارند و بعضی گویند مخاطب
ولا تؤتوا السفهاء ملاک مالند و مراد از سفها بیخردان از زنان و فرزندان فساق و جهال اند برین وجه اموالکم
التی جعل الله لکم قیاما بر حقیقت بود و محتاج سوی تجوز نباشد و معنی بر وجه اول اینست و مدهید ای اولیا
و اوصیا زهر که سفها را یعنی نادان و بیخردان را که بیهوده و بیجا اسراف کنند و مال را در غیر مصارف شرع تلف
گردانند و مالهای ایشان که در عصمت و وجوب حمایت شما مالهای شما آمده و مدار بقا و قیام شما شده
و ایشان را در مالهای ایشان نفقه دهید و عشا تعیین کنید و کسوتی که لایق بود بپوشانید و ایشان را سخن
خوب بگوئید و آرام دل ایشان بجوئید و ذکر مصلحت و منفعت کنید و همسایه خواهی و مصلحت جوئی بر نهید
معنی بر وجه دوم چنین بود مدهید ای مالکان مال بیخردان را از زنان و اولاد جهال و مالی که خدای عز وجل شما
را رسانیده و آنرا مدار قیام و بقای شما گردانیده و ایشان را از مال خویش رزق و کسوت مدهید و سخن خوش
مرغوب بگوئید و طیب نفوس ایشان بجوئید چنانچه گوئید که مال برای شما مینهیم هرگاه هم حاجات شما
در دل می آریم بدین نام خواهیم مرد احوال باهم شما خواهید برد وَابْتَلُوا الْيَتٰمٰى حَتّٰى اِذَا بَلَغُوا
النِّكَاحَ فَاِنْ اٰنَسْتُمْ مِّنْهُمْ رُشْدًا فَادْفَعُوْا اِلَيْهِمْ اَمْوَالَهُمْ این جمله معطوف است بر جمله
ولا تؤتوا السفهاء اموالکم ای وابتلوا الیتامی فی تسلیم اموالهم الیهم وابتلوا امر است از ابتلا و ابتلا در لغت آزمودن
است مخاطب برین اولیا و اوصیائی اند که اینان آل یتامی اند حتی اذا بلغوا نهایه است اذا بلغوا النکاح شرط است
ای اذا بلغوا وان النکاح و از نکاح وطی مراد است و این زمان بالغ شدن است و بیرون آمدن از حد صغر است و تواند بود
عقد نکاح مراد بود و هم آن نیز بحسب عادت بعد زمان بلوغ حاصل شود فان آنستم منهم رشدا جزا شرط است
آن شرط با این جزا مترتب جزا ابتدا است چنانچه فرض حتی الامر چون و چنانچه پیشتر گذشت فائده فان آنست تعالی
[illegible] حتی [illegible] جمله [illegible] و [illegible] وابتلوا [illegible] و [illegible] الی [illegible]

الیتامی الی وقت بلوغهم النکاح و جملهٔ فان آنستم منهم رشدا فادفعوا الیهم اموالهم معطوف بود بر وابتلوا الیتامی
یعنی اینست و یتیمان را بیازمائید و عقل ایشان را امتحان کنید بعضی گویند ایشان را اندک مالی بسپارید و در
معاملهٔ ایشان نگاه کنید و بعضی گویند مال دادن حاجت نبود آزمودن ایشان بنظر کردن در ادراکات عقلی و استعدادات
عقلی باشد و بعضی گویند آزمودن ایشان آنست در حال او از اهتمام در دین و هشیاری در کار دنیا بنگرید و علامات صلاح
و فلاح آثار دریابید تا آنکه چون بلغوا برسند بهنگام عقد نکاح یا اوان وطی و وقت مباشرت برسد قوای ظاهر و باطن بکمال پیوندد و
عقل و هوش قوت گیرد اگر در امتحان مذکور رشد ایشان ببینید و صلاح کار ایشان در دین و دنیا دریابید پس مالهای
ایشان دفع کنید و مالی برای مصلحت نگهبانی داشته بودند تسلیم نمائید سوال اگر دریافتن رشد و صلاح
با امتحان حالت صغر باشد بنسبت زمان تفویض ماضی بود و استقبال که مدلول این شرطیه است مستقیم نیاید و اگر بعد بلوغ
باشد امتحان حالت صغر ضایع افتد فایده نماند جواب ابتلا و بلوغ و ایناس رشد هر سه بنسبت زمان دفع
انس مستقبل است و دخول ان و اذا بر مستقبل است و بودن او ماضی بنسبت زمان حصول بلوغ در مستقبل بودن او بزمان
تکلم ماضی و ابتلوا الیتامی فان آنستم منهم رشدا فی حال صغرهم فادفعوا الیهم اموالهم وقت بلوغهم من غیر تاخیر و تنکیر رشدا
برای توضیح سخن است ای نوعا من الرشد و هو الرشد فی التصرفات المالیة و اگر در امتحان رشدی ظاهر نشود نزدیک امام
اعظم تا بیست و پنج سال توقف کنند چون بیست و پنج سال شود مالها را بدو تسلیم نمایند رسیدن او تا بیست و پنج
سال که دلیل بر رشد است اقامت مقام رشد کنند و بر قول صاحبین سفیه را با آنکه سفیه است از تصرفات باز دارند
تصرفات او نافذ ندارند و مال او تسلیم او نکنند و در معرض توی و تلف نیفکنند تا آنکه رشد او بظهور پیوندد و عقل و
دین او را بپسندند ولا تأکلوها اسرافا و بدارا ان یکبروا عطف است بر ولا تؤتوا
السفهاء یعنی اینست مخورید آنرا بر وجه اسراف و اضاعت بر وجه پیشدستی بر رسیدن ایشان بسن بلوغ و بقصد
اینکه پیش از بزرگ شدن ایشان چنانچه خواهیم بخوریم تا ایشان بزرگ نشده اند و مال از ما نکشیده اند بهره گیریم
ومن کان غنیا فلیستعفف ومن کان فقیرا فلیأکل بالمعروف
جملهٔ شرطیه که جزا امر است عطف است بر نهی سابق هر که از احکام و اوصیا غنی است از مال یتیمان عفاف ورزید و
و در باب خوردن مال ایشان بکوشند نگهبانی مال ایشان برای خدا کنند و درین کار در طلب رضای خدا جزا از آخرت طلبند و هر که
از احکام و اوصیا فقیر باشد از مال یتیم بخورد بر وجهی که پسندیدهٔ شرع بود یعنی بر قدر ضروری کار و بهره از نه معتاد و اجرت
فاذا دفعتم الیهم اموالهم فاشهدوا علیهم تا این جمله عطف است بر
یعنی اینست پس چون اموال ایشان بسوی ایشان دفع کنید بر دادن اموال گواه گیرید تا مسلمانان شما را به مال
ایشان و تبرئه بودن مال گواه باشند و شهادت ایشان سبب برائت از تهمت بود و ستاننده را مانع از انکار افتد

وَكَفٰى بِاللّٰهِ حَسِيْبًا ۝ با زائده است ای کفی الله حسیبا و حسیبا حال است یا تمیز این جمله تذییل ست معنی آنیست و خدای جل و علا بسنده است درین حال که حساب کننده است یا ازین روی که محاسب کننده است در کار شما قدر مدفوع و آنچه در حق یتیم خرج شده و آنچه شما در حق خویش خرج کرده اید میداند و جدا کردن حق از باطل و صلاح از فساد میتواند لِلرِّجَالِ نَصِيْبٌ مِّمَّا تَرَكَ الْوَالِدٰنِ وَالْاَقْرَبُوْنَ وَلِلنِّسَآءِ نَصِيْبٌ مِّمَّا تَرَكَ الْوَالِدٰنِ وَالْاَقْرَبُوْنَ این جمله وارد است در توریث زنان بیان حکمی ست از احکام ایشان و چون میان این جمله و جمل سابقه اختلاف بخبریه و انشائیه بود از جهت کمال انقطاع ترک عاطف سلیم نمود روایت کرده اند اوس بن صامت انصاری وفات یافت ورثه زن و سه دختر بود و پسر عم گذاشت پسران عم او مال او گرفتند و زن او و دختران او را محروم کردند چه عادت ایشان در جاهلیت این بود که زنان و اطفال را میراث ندهند مگر مردان تیغ زن و مجاهدان را نصیب میراث نکنند زن اوس مذکور پیش پیغامبر صلی الله تعالی علیه و سلم شکایت از ایشان کرد پیغمبر فرمود باش تا حق تعالی درین باب بچیزی وحی کند بعد ازان حالت جبرئیل علیه السلام این آیه آورد پیغمبر صلی الله تعالی علیه و سلم پسران عم اوس کسی را فرستاد که مال اوس را پراگنده مکنید و در تملک کل آن مرسید مرا حق عز و جل زنان را نیز نصیبی از میراث حکم کرده تا آنکه در تعیین انصبا آیه یوصیکم الله فی اولادکم وارد شده پیغامبر صلی الله تعالی علیه و سلم بحکم تقدیر قرآنی درمیان فرقانی زن اوس مذکور را ثمن دهانید و دختران را ثلثان باقی پسران عم را نصیب گردانید و بعضی گویند چون رفاعه وفات یافت و پسر و دختر گذاشت همه میراث پسر برد و دختر را محروم کرد این آیه در باب او نازل گشته و در شان او بود و پیوست مِمَّا قَلَّ مِنْهُ اَوْ كَثُرَ نَصِيْبًا مَّفْرُوْضًا مما قل منه او کثر بدل ست از مما ترک بتکرار عامل و نصیبا منصوب ست بتقدیر اعنی یا حال موطئه ست بیان هیئت متعلق بصفت ست چنانچه جاءنی زید رجلا صالحا ای للرجال نصیب کائن من متروک الوالدین و الاقربین معنی آنیست مردان را ست نصیبی از آنچه گذاشته اند مادر و پدر و اقربا و زنان را نصیبی از آنچه گذاشته اند مادر و پدر و اقربای ایشان قلیل ست یا کثیر جلیل ست یا یسیر در حالتیکه آن نصیب نصیبی مقدر ست بتقدیری مجمل که بآیه یوصیکم الله مفصل است وَاِذَا حَضَرَ الْقِسْمَةَ اُولُوا الْقُرْبٰى وَالْيَتٰمٰى وَالْمَسٰكِيْنُ فَارْزُقُوْهُمْ مِّنْهُ وَقُوْلُوْا لَهُمْ قَوْلًا مَّعْرُوْفًا این جمله بعد ذکر انصبا مفروضه معترضه است برای بیان تبرع در حق حاضران هنگام قسمت انصبا مفروضه معنی آنیست و چون حاضر شوند در هنگام تقسیم میراث میان وارثان خویشاوندان قرابتی که وارث نشده اند و یتیمان و مسکینان پس چیزی بایشان را از مال مقسوم نصیب کنید و آنچه فراخی توفیق دهد بدهید و این امر استحبابیست بعضی گویند واجب بود و هنوز واجب ست مردمان از بخل این را

گذاشته و بهترین واجب نیز داخته و بگویید مر ایشان را سخن نیک نرم که آنچه سید هم لایق شما نیست شما را پیشتر از این دادن بایستی خواه بسیار است و الا زیادت شایستی القلیل عند الله کثیر بنده و دارید مثل این سخنان نرم بگویید و خشنودی خاطر ایشان بجوئید و پیشتر پیش نیائید و در نظر ایشان صورت گدائی ننمائید بگوئید که کجا آمدید حقی معین ندارید بدین وجه که از این قسمت قسمت میراث مراد دارند خواطر سائران و در شهد انیدارند میراث حق ایشان شده دیگری را ولایت نیست که از حق ایشان بدهد چیزی از مال بر دست کسی که او در الغیبی تعین نشده بنشد و بعضی گویند از قسمت مذکور قسمت موصی است که در حال مرض اموال را قسمت کند باید که قرابتیان فقیر و یتیمان و مسکینان که در وقت قسمت حاضر شوند از جمله ثلث نصیب کنند محروم نگردانند و چیزی بدهانند وَلْيَخْشَ الَّذِينَ لَوْ تَرَكُوا مِنْ خَلْفِهِمْ ذُرِّيَّةً ضِعَافًا خَافُوا عَلَيْهِمْ فَلْيَتَّقُوا اللَّهَ وَلْيَقُولُوا قَوْلًا سَدِيدًا لیخش امر غائب است جمله شرطیه یعنی لو ترکوا من خلفهم ذریة ضعافا خافوا علیهم صله الذین است موصول با صله فاعل است امر لیخش که امر غائب است فلیتقوا الله عطف است بر لیخش و لیقولوا قولا سدیدا عطف است بر فلیتقوا قولا سدیدا مفعول مطلق است و این جمله معترضه است برای تنبیه کسانی که موصی را بر تصدیق کل مال آرند و از گذاشتن برای ورثه باز دارند یعنی اینست و گویند بترسند از کار خویش و یاد آرند حال روزگار خود کسانی که اگر بگذارند از پس مرگ خویش فرزندان ضعیف بر ایشان بترسند و از ضایع شدن و بی مایه بودن ایشان بیندیشند پس که بپرهیزند اما در حال حیات تحمیل به پراگنده کردن مال و ضایع کردن ورثه نکنند به دست خویش خیر بکن و ورثه ترا کار سخت آید خیر تو ترا کار آید و ثمره آن در دنیا و آخرت روی نماید و گو بگویند سخن درست و استوار اساس چنانچه پیغمبر گفت صلی الله تعالی علیه وسلم لان تدع ورثتک اغنیاء خیر من ان تدعهم عالة یتکففون زیادت بر ثلث تصرف کردن نهند و پیروی در اجابت تحمیل نکنند اِنَّ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ الْيَتَامَىٰ ظُلْمًا إِنَّمَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ نَارًا منصوب است از جهت آنکه مفعول مطلق است از قبیل ضربته سوطا ای یظلمون ظلما او یاکلون للظلم یا مفعول فیه است ای وقت ظلمهم یا مفعول به است بر فعل محذوف ای یرتکبون ظلما جمله موکده است یا حال است ای یاکلون اموال الیتامی ظالمین او ذوی ظلم وجه تاکید آنست کسانی که مال یتیمان میخورند و بر خوردن آن دلیری میکنند حال ایشان امارت آنست که ایشان این را سبب نار نمیدانستند مضمون جمله را منکر اند از جهت ظهور علامات انکار ایشان تنزیل بمنزله منکران کرد جمله را موکد آورد نارا مفعول یاکلون است مراد از نار حرام است از باب مجاز مرسل بذکر مسبب خاص و اراده سبب است بر طریق انی ارانی اعصر خمرا و اگر بر حقیقت دارند خوردن آتش بر وجه تمثیل پندارند چنانچه گویند خاک در دهن افتاد و خار در چشم او خار در شکم او یا گویند فلان گوشت خوک بخورد یا خون آدمی می‌آشامد و در انما یاکلون فی بطونهم نارا اقتصر

و بر تقدیر تمثیل و بودن نار بر حقیقت یعنی یاکلون فی بطونهم نارا انما طعاما بود و بر تقدیر مجاز مرسل و ارادهٔ سبب حرام هم
یعنی انما یاکلون فی بطونهم حراما لا حلالا استهزا بل اصرار ایشان بر خوردن حرام منجر له اعتقاد و استحلال باشد و محل بیشتر عقوبت
برای وعید کسانیکه مال ایشان میخورند و بخوردن مال یتیمان بر ایشان ظلم میکنند یعنی نیست بدرستی آنکسانیکه
میخورند مالهای یتیمان را خوردنی بظلم یا در حالتی که ظالمند میخورند مگر حرام را که سبب آتش است یا گویند مگر آنکه عین آتش است
میخورند و در حدیث است روز قیامت اکل مال یتیم را از گور بر انگیزند و حال این باشد که از گور او دود از دهن و از گوشها
و بینی و چشمهای او دود بیرون می آید و پیش مردمان این حال علامت ظاهر خوردن مال یتیمان باید و در حدیث دیگر
آمده پیغامبر صلی الله تعالی علیه وسلم سفر مایید در شب معراج جماعتی را دیدم که فرشتگان انگشت سوزان را لقمه
لقمه در دهن های ایشان در نهی آرند و آن همچنان سوزان از دبرهای ایشان بیرون می آید پرسیدم ایشان کیانند
گفتند خورندگان مال یتیمان اند یعنی گویند خورنده مال یتیم بیهوش شود لب او طریقه لب شتر باشد لب بالینه
بر بینی چسپیده و لب زیرین بشکم رسیده و مسافت لبها بدین قیاس بود که گفته اند دهان ایشان سوزنده چهل گز باشد
مالک دوزخ او را بگیرد و در آتش دوزخ بخوراند و نیز گفته اند مال حرام در شکمهای ایشان آتش خواهد گشت و بعضی گفته‌اند
باطن ایشان خواهد پیوست و عرب در خوردن بغیر پری شکم اکل فی بعض بطنه و در پری شکم اکل فی بطنه اطلاق کنند
و اینجا یاکلون فی بطونهم افتاده عبارت از خوردن پری شکم آمده **وَسَیَصْلَوْنَ سَعِیْرًا ۝** ع ۱ ۱۰
سیصلون بصیغه معروف و مجهول خوانند و معنی بر حسب آن باشد و سیصلون سعیرا عطف است بر انما یاکلون فی
بطونهم نارا یعنی اینست و زود باشد که در آیند ایشان یا در آورده شوند در آتش سوزان نزول این آیه در شأن
مردی از غطفان است که بر مال برادرزاده یتیم خود والی گشت و مال ندکه بخوردن او پیوست **یُوْصِیْکُمُ اللّٰهُ**
فِیْٓ اَوْلَادِكُمْ لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْاُنْثَیَیْنِ یوصیکم امر میکند الله و بیان میکند فی اولادکم ای در شان میراث
اولادکم للذکر مثل حظ الانثیین بیان است مر یوصیکم یا مجمل است بر تقدیر قول جمله تفصیل است یا حال است ای یوصیکم
الله فی اولادکم قائلا للذکر مثل حظ الانثیین و جمله یوصیکم الله تا آخر بیان است مر جمله للرجال نصیب مما ترک
الوالدان الی قوله نصیبا مفروضا یعنی اینست خدای در شان میراث اولاد شما وصیت میکند و سوال شما درست
بیان می آرد مر ذکر را مثل حظ دو انثی بود یعنی نصیب مرد مساوی نصیب دو عورت باشد یا گویند خدا شما را وصیت
میکند در شان میراث اولاد شما للذکر مثل حظ الانثیین میگوید مثلا اگر مردی وفات یابد و دو دختر و یک پسر
گذارد مال او بمناصفه قسمت کنند یعنی پسر را بدهند نیمی و دو دختران را بدهند و اگر چهار دختر باشند چهار دختر را چهار
سهم بدهند و پسر را دو سهم مساوی بدهند سوال این حکم در آیه یوصیکم الله فی اولادکم للذکر مثل حظ الانثیین
در حق اولاد ثابت آمده اما در حق سایر عصبات چون اخوت و اخوات و اعمام و عمات و در اقارب دیگر چون اخوال

و فالات بچه ثابت شده **جواب** تواند بود که بدلالت نص باشد چه هر که این آیت بشنود بداند که پسر یا دختر
از جهت فضل ذکورة بود و تواند بود ثبوت این آیه کلاله دارند یعنی بآیه ان امرؤ هلک الی قوله وان کانوا اخوة رجالا و
نساء فللذکر مثل حظ الانثیین ثابت شده باشند **سوال** نزول این آیه در شان توریث زنان است چه عرب زنان را میراث
نمیدادند مقصود آیه بیان میراث ایشان است تقدیم ذکر ایشان بایستی ترکیب صورت الانثیین مثل حظ الذکر شایستی **جواب**
تقدیم ذکر از جهت اظهار شرف ذکورت بود یا قصد مبالغت بقلب تشبیه بطریق بنونا بنو ابنائنا و ابو حنیفة ابو یوسف
باشند **سوال** حظ دو دختر و دو خواهر در حالت انفراد از ذکور ثلثان بود و پسر را بحکم تشبیه مذکور حظ یک پسر نیز ثلثان باشد
جواب نصیب دو دختر که ثلثان گفته اند مقید بحال عدم ذکور داشته اند درین آیه بیان حکم در صورت اجتماع ذکور و اناث است این
بصورت مساوات قدر نصیب یک پسر و دو دختر باشد درین صورت دختران را استحقاق ثلثین نیست تا تشبیه در استحقاق
ثلثین بود **فَإِنْ كُنَّ نِسَاءً فَوْقَ اثْنَتَيْنِ فَلَهُنَّ ثُلُثَا مَا تَرَكَ** ای فان کانت البنات نساء
فوق اثنتین فکذا فوق اثنتین صفت است مر نساء را خبر دیگر است این شرطیه معطوف است بر اسمیه سابقه یعنی للذکر مثل
حظ الانثیین و تعقیب باعتبار حکم و بیان است **سوال** شک نیست که دختران از جنس نساء اند در خبر فان کن فوق
اثنتین بسنده بود ذکر نساء را چه فائده باشد **جواب** ذکر نساء برای بیان تمحض زنان و تجرد دختران از پسران است
معنی اینست اگر باشند دختران زنانی مجرد بالای دو زن یعنی سه یا چهار یا زیادت بران مر ایشان را دو ثلث بود از آنچه
میت ترک داده باشد **وَإِنْ كَانَتْ وَاحِدَةً فَلَهَا النِّصْفُ** عطف است بر جمله سابق و واحدة
به رفع و نصب خوانند بر تقدیر نصب کانت را ناقصه و بر تقدیر رفع تامه دانند معنی اینست اگر باشد دختر میت یکی
نصیب یعنی با او برادری و خواهری نبود پس مر او را نصف آنچه میت گذاشته است باشد و میراث دو دختر هم چو زیادت
بر دو دختر بر قول جمیع صحابه غیر ابن عباس ثلثان است و باقی مر عصبات ایشان است بر قول ابن عباس میراث
دو دختر هم چو یک دختر نصف بود و قول صحابه در مقدار شرعی که غیر معقول و محمول بر سماع است در حکم حدیث باشد
چون درین حکم مذکور جمیع صحابه غیر ابن عباس اتفاق دارند بر قول کسی که خلاف واحد مانع تحقق است اجماع بود و که مسئله
خلافیه شد علما قول عامه صحابه گرفتند و بر قول ابن عباس که مخالف عامه است نرفتند و تواند بود که میراث دو دختر
ثلثان مقرر که بدلالت میراث اختین که در آیه یستفتونک فی الکلالة منصوص علیه است گفته باشند که چون دو خواهر
ثلثان متروک میبرند دو دختر که اقرب از دو خواهر اند کمتر از ایشان نیابند میراث دو دختر اگرچه در آیه مذکور نیست
بدلائل مذکوره ثلثین گفتند **وَلِأَبَوَيْهِ لِكُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا السُّدُسُ مِمَّا تَرَكَ إِنْ
كَانَ لَهُ وَلَدٌ** السدس مبتدا است لابویه خبر مقدم است لکل واحد منهما بدل است از لابویه بدل بعض
از کل چه هر یکی از دو بعض دو است و تواند بود که لابویه خبر باشد مر مبتدا ای را که محذوف است بدلالت سیاق ای

ولابویه السدسان والسدس مبتدا و لکل واحد منهما خبر مبتدا باشد مقدم شده بر وی و جمله لابویه السدسان احتمال تقسیم بر وجه للذکر مثل حظ الانثیین داشت این جمله مبینه آورد تا بیان کند که تقسیم سدس میان ایشان بر وجه تنصیف شد بر وجه تثلیث ان کان له ولد شرط است مر استحقاق ابوین سدسان را مستغنی است از جزا از آنکه ما مضی و جمله بر هر دو وجه عطف است بر للذکر مثل حظ الانثیین یا عطف است بر یوصیکم الله فی اولادکم از باب عطف اسمیه بر فعلیه که در بیان میراث اولاد مذکور است و این جمله برای بیان میراث ابوین آمده و چون میراث ابوین از جمله ولایه سابقه ثانیه است در بیان آن تعبیر باسمیه کرده و میراث اولاد از جهت وصیت و سلیقه لاحقه جا داده است در بیان آن فعلیه آورد و معنی وصیت وصیت میکند شما را خدای یعنی بیان میکند حکم میراث را در اولاد شما للذکر مثل حظ الانثیین و لابویه لکل واحد منهما السدس میگوید بیان اولاد تقسیم للذکر مثل حظ الانثیین و میان مادر و پدر بتقدیر وجود اولاد تسویه تقسیم سدسین است و بر تقدیر که ولابویه خبر مبتدا است محذوف دارند بتقدیر و لابویه السدسان میدارند معنی همین بود که مقصود همین باشد که بیان کردیم لیکن برین وجه لکل واحد منهما السدس جمله ترک تکمیل بود زیرا که جمله و لابویه السدسان که مقصود از تقسیم سدسین است موهم تقسیم للذکر مثل حظ الانثیین بود این جمله برای دفع این وهم بر وجه تکمیل رد می شود و تواند بود و لابویه عطف بر فی اولادکم باشد بتقدیر یوصیکم الله فی ابوی المیت بود و جمله و لکل واحد منهما السدس بیان ایضا در حق ابوین وارد است چه للذکر مثل حظ الانثیین بمنزله القول محذوف دارند و بدا وجه حسن بیان معنی برین وجه چنین آید خدای تعالی حکم میراث بیان میکند در شان اولاد شما للذکر مثل حظ الانثیین و در شان مادر و پدر شما لکل واحد منهما السدس میگوید و در ایراد ضمیر غائب در لابویه بعد فی اولادکم بصیغه خطاب التفات است از خطاب بسوی غیبت و در اولاد ضمیر بعد ایراد ضمیر کم فی اولادکم بصیغه جمع شبه التفات است و سر آنست که نسبت ابوین بصیغه تثنیه بسوی واحد است چه پدر نسبت جمع و تثنیه با واحد است باین اعتبارات اولاد که صیغه جمع است مضاف بسوی جمع بود و معنی جمع موافق با جمع باشد فَإِن لَّمْ يَكُن لَّهُ وَلَدٌ وَوَرِثَهُ أَبَوَاهُ فَلِأُمِّهِ الثُّلُثُ فلامه بضم و کسر همزه خوانند و معنی هر دو یکی دانند عطف است بر شرطیه سابقه معنی آنست اگر میت را ولدی نباشد و وارث از وی مادر و پدر فحسب باشند ثلث مال او مادر را باشد و بیان حصه پدر مفهوم شود که پدر را ثلثان بود اما اگر با ابوین وارث دیگر باشد چنانچه با ابوین شوهر یا زوجه بود مادر را بعد از نصیب زوج [illegible] باقی آید [illegible] رضی الله عنه که مادر را درین صورت نیز ثلث کل مال باشد [illegible] آنچه [illegible] تصریح ببیان شده و حصه پدر به بیان ضرورت آمده زیرا که چون دو کس در کل مال شریک باشند اگر حصه یکی ازیشان معین شود ما بقی [illegible] را ضرورت حصه دیگری باشد فَإِن كَانَ لَهُ إِخْوَةٌ فَلِأُمِّهِ السُّدُسُ [illegible] عطف است بر شرطیه سابقه اخوة اینجا برادران و خواهران را متناول شده بر طریق ابوین را با تغلیب ذکور بر اناث

آمده و انثوه را تناول تثنیه و جمع پندارند در دو برادر و سه یا زیادت بر آن یک حکم دارند **سؤال** صیغه که موضوع برای
جمع بود تثنیه بچه طریق متناول شود **جواب** بارادت مافیه اجتماع بود زیرا که در تثنیه اجتماع فرد و ثانی هست و صیغه جمع اراده
جمع و تثنیه از باب عموم مجاز باشد **معنی** آنست اگر باشد مر میت را یا مادر و پدر و یا خواهران دو یا سه یا زیادت بر آن
از مادر و پدر یا از پدر یا از مادر باشد مر میت را یا مادر و پدر برادران یا خواهران دو یا سه یا زیادت بر آن از مادر و پدر یا از
پدر مادر را سدس بود و پنج سدس پدر را باشد و برادران مذکوره مادر را از ثلث بسدس آرند اگرچه ایشان با وجود پدر
استحقاق چیزی ندارند و این را حجب نقصان گویند **مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ يُوصِي بِهَا أَوْ دَيْنٍ**
خبر مبتدا است محذوف ای و ما ذکرنا من المواریث من بعد وصیة یوصی بها او دین یوصی بصیغه معروف و مجهول خوانده‌اند
معنی بر حسب آن دانند و تنکیر وصیت برای نوعیت است یا ارادت نوعی از وصیت یعنی وصیت بثلث یا بدانچه کم از
ثلث بود چه وصیت بزیادت از ثلث روا نباشد و همچنین تنکیر دین نیز برای نوعیت است مراد دین عباد است نه دین الله
از صدقات واجبه غیر مراد است **سؤال** دین مقدم است بر وصیت در ذکر چرا از وصیت مؤخر افتاده **جواب**
تا تقدیم تبرع بر واجب در شان تبرع اهتمام و مبالغت فایده دهد و **معنی** آنست این همه بعد وصیت است که میت بدان
وصیت کند یا بعد دینی است که بر ذمه او باشد چه وصیت بر قدر ثلث و دین مقدم بر مواریث بود و آن مقدار
که بدین و وصیت متعلق بود وارثان را حق نباشد **آبَاؤُكُمْ وَأَبْنَاؤُكُمْ لَا تَدْرُونَ**
أَيُّهُمْ أَقْرَبُ لَكُمْ نَفْعًا آباءکم مبتدا است و ابناءکم عطف بر وی است ایهم موصول است صدر صله او محذوف
از این جهت مبنی بر ضم شده بر طریق ثم لننزعن من کل شیعة ایهم اشد علی الرحمن عتیا و موصول با صله مفعول لا تدرون
و لا تدرون با متعلقات خویش خبر مبتدا است نفعا تمیز است از فاعل اقرب لکم متعلق است به نفعا مقدم شده
از این جهت که ظرف است یا کلام محمول است بر تقدیم و تاخیر آن مبتدا با خبر خویش یعنی جمله آباءکم و ابناءکم تا آخر
معترضه است برای بیان وجه تقدیر کردن خدای سهام وارثان و ابطال کردن وصیت در حق ایشان و بیان
آن که فرض در حق مادر و پدر و قرابتیان قریب که بآیه کتب علیکم اذا حضر احدکم الموت ان ترک خیرا الوصیة للوالدین
و الاقربین ثابت شده بود با آیت مواریث یعنی یوصیکم الله فی اولادکم تا آخر نسخ آن روی نمود و قول پیغمبر علیه
الصلوة و السلام ان الله اعطی کل ذی حق حقه الا لا وصیة لوارث موافق این ناسخ آمده **معنی** آنست نمیدانید
که کدام کس از پدران شما و پسران شما نزدیکترست بشما از روی سود مند بودن و کدام کس نافعتر و بیشتر است
از روی منفعت [illegible] و دانی تا بجهت نصیب ایشان [illegible] فرض شود و تقدیر سهام انصبا ایشان بشما متعلق
گردد پس شما میان ایشان آنکه نافعترست شما را در دین و دنیا نمیدانید و شما ترجیح بعضی بر اعتقاد سود مند بودن
بعضی بر دیگری [illegible] خدای تعالی سهام [illegible] کرد و تفصیل آن شما در وصیت شما در حق ورثه در حیز [illegible]

و تواند بود که [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

فریضة من [illegible]

[illegible] إن الله

كان عليما حكيما ○ [illegible]

[illegible]

[illegible] ولكم نصف ما ترك أزواجكم

إن لم يكن لهن ولد [illegible]

[illegible] فإن

كان لهن ولد فلكم الربع مما تركن من بعد وصية يوصين

بها أو دين [illegible] ولكم نصف ما ترك أزواجكم [illegible]

[illegible]

[illegible] ولهن الربع مما تركتم إن لم يكن

لكم ولد فإن كان لكم ولد فلهن الثمن مما تركتم من بعد وصية توصون بها أو

[illegible]

بر فرزندی بنا شد و اگر فرزند از فرزندی پیدا آید ایشان را استحقاق ثمن روی نماید بعد تنفیذ وصیتی که شما بدان وصیت کنید
یا بعد قضاء دینی که دارید دارید وَإِنْ كَانَ رَجُلٌ يُورَثُ كَلَالَةً أَوِ امْرَأَةٌ وَلَهُ أَخٌ
أَوْ أُخْتٌ فَلِكُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا السُّدُسُ فَإِنْ كَانُوا أَكْثَرَ مِنْ
ذَٰلِكَ فَهُمْ شُرَكَاءُ فِي الثُّلُثِ مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ يُوصَىٰ بِهَا أَوْ دَيْنٍ غَيْرَ
مُضَارٍّ وَصِيَّةً مِنَ اللَّهِ یوصی بفتح صاد و کسر او خوانند و معنی بر حسب آن دانند کلاله در اصل مصدر است بمعنی ضعف
و سستی از ماندگی براه و گاهی اطلاق کنند بر وارثی بغیر جهت پدری و پسری و گاهی بمعنی موروثی است که او را پدر و پسر نباشد
و گاهی بمعنی قرابتی بغیر جهت پدری و پسری بود و رجل اسم کان است یورث خبر کان کلاله حال است و تواند بود یورث صفت
رجل باشد کلاله خبر کان بود و او امرأة عطف است بر رجل وله اخ و اخت حال است و ضمیر له بمیت است [illegible] حال را
از ضمیر یوصی و بر قراءة یوصی بر صیغه مجهول حال است از موصی که مفهوم یوصی است و وصیة من الله منصوب است بر آنکه مصدر
مؤکد است مر فعل یوصیکم را [illegible] عطف است بر کل [illegible] و یورث بصیغه
مجهول از ارث باشد تقدیر آیه بمعنی چنین بود و اگر باشد مردی یا زنی بر این صفت که از وی میراث یافته شود کلاله یعنی بی پسر و
پدر بود یا گویند اگر مردی موروث شده بود در حالی که کلاله باشد یا زنی که موروث شده باشد [illegible] در حال آنکه مرده را
مذکور است برادر یا خواهر از جهت مادر پس هر یکی را از خواهر و برادر ششم حصه مال آید میان خواهر و برادر در استحقاق سدس تساوی
روی نماید پس اگر برادر و خواهر مادری زیادت باشند [illegible] پس ایشان [illegible]
در ثلث باشند این همه از بعد تنفیذ وصیتی که از میت واقع شده باشد یا بعد [illegible] مرده که بار آن بر گردن خویش برده در حالی
که ضرر زیان رساننده ورثه نبود و زیادت کننده در وصیت بر قدر ثلث نباشد وصیت کرده شده [illegible] از نزد
خدای عز و جل و علا [illegible] که برادر و خواهر مادری آمده [illegible] ثابت شده و اینجا کلاله [illegible]
[illegible] حکم اخوت و اخوات اعیانی و علاتی [illegible] خواهر گشت [illegible] برادر و خواهر مادری [illegible] اینجا مذکور
[illegible] سوال [illegible] دلالت میکند [illegible] ضمیر [illegible]
و [illegible] ضمیر [illegible] لکل واحد منهما [illegible] اخ او اخت [illegible] احد الامرین [illegible]
نماید جواب [illegible] مذکور [illegible] احد الامرین باشد وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَلِيمٌ
این جمله تذییل است [illegible]
تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ وَمَنْ يُطِعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ يُدْخِلْهُ جَنَّاتٍ تَجْرِي
مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَذَٰلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ وَمَنْ
يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَتَعَدَّ حُدُودَهُ يُدْخِلْهُ نَارًا خَالِدًا فِيهَا

جمله تلک حدود الله جمع است مر حدود مان را در تکلیف و ابتلا و محافظت حدودی که تعیین کرده است خدای تعالی و جمله شرطیه یعنی من یطع الله و رسوله با معطوف خویش دال ست بر تفریق میان ایشان بطاعت و عصیان و تقسیم باثبات جنت در حق مطیعان و نار در حق عاصیان خالدین و خالدا حال است از ضمیر یدخله و افراد ضمیر یدخله باعتبار لفظ من ست و جمع کردن خالدین و لهم عذاب مهین باعتبار معنی ست یدخله بصیغه جمع متکلم در صیغه واحد ذکر غایب خوانند و معنی بر حسب آن داشته معنی اینست آن احکام یعنی احکام مذکوره از احکام یتامی و منکوحات و وصایا و مواریث حدهاست که خدای تعیین کرده تجاوز از آن در چنین منع آورده و هر که اطاعت کند خدا را و رسول او را و امر و نواهی در آرد خدای او را یا در آریم او را علی اختلاف القراءتین در بهشتها یا باغها که روانست جویها از زیر درختان یا بناهای آن درین حال که جاوید باشند دران و در آوردن بهشت بر وجه خلود فوز عظیم و رستگاری فخیم است و هر که نافرمانی کند خدای را و رسول او را و در آرد یا گویند در آریم او را در آتش سوزان درین حال که جاوید باشند ایشان دران و آن خلود عصاة در نار نزدیک اهل سنت و جماعت عبارتست از طول مکث بود بر حقیقت نباشد و اگر بر حقیقت دارند محمول بر استحلال پندارند یا در عموم حدود الله ایمان نیز در آید از تعدی جمیع حدود تعدی از حد ایمان آید و خالدین فیها صفت جنات و خالدا فیها صفت نار نتواند بود زیرا نچه اگر خالدین صفت جنات و خالدا حقیقت نار باشد صفتی جاری بر غیر من هی له بود از ابراز ضمیر در وی واجب آید و اینجا ابراز ضمیر نشده پس چاره نبود که حال از ضمیر یدخله باشد **وَلَهُ عَذَابٌ مُّهِيْنٌ** ۝ این جمله تذییل ست معنی اینست و مر او راست عذابی خوار کننده و بهوان آرنده و این اخبار استحقاق بود و اخبار از وقوع نباشد بوقوع عذاب در حق عاصی متیقن ندارند متعلق بمشیت پندارند **وَالّٰتِيْ يَأْتِيْنَ الْفَاحِشَةَ مِنْ نِّسَآئِكُمْ فَاسْتَشْهِدُوْا عَلَيْهِنَّ اَرْبَعَةً مِّنْكُمْ** در آیه للرجال نصیب مما ترک الوالدان والاقربون وللنساء نصیب مما ترک الوالدان والاقربون توریث زنان ذکر کرده و عنایتی در باب ایشان آورده درین آیه عقوبتی از عقوبات زنان مذکور شده و ذکر جنایتی از جنایات ایشان کرده آیه ان الذین یاکلون اموال الیتامی ظلما انما یاکلون فی بطونهم نارا ذکر عقوبت اکل اموال یتامی کرده و درین آیه ذکر عقوبت زانیات آورده و یاتین بمعنی یفعلن ست چنانچه در آیت ولا تحسبن الذین یفرحون بما اتوا ای بما فعلوا گفته اند و زنا را فاحشه گویند چه قبح او از بیشتر از گناهان بر تر است و زنا از اکثر گناهان اکثر ست معنی آنست و زنانی آنکه زنا کنند و فاحشه زنا را مرتکب شوند از زنان شما ای مسلمانان پس گواه گیرید چهار کس را از زمره مسلمانان بر زنان ایشان **فَاِنْ شَهِدُوْا فَاَمْسِكُوْهُنَّ فِي الْبُيُوْتِ حَتّٰى يَتَوَفّٰهُنَّ الْمَوْتُ اَوْ يَجْعَلَ اللّٰهُ لَهُنَّ سَبِيْلًا** این جزا شرطیه عطف ست بر فاستشهدوا معنی اینست پس اگر چهار کس گواهی دهند بر وقوع زنا مستحق شوند پس زنان زانیه را در خانها حبس کنید یعنی در خانها نگاه دارید بیرون رفتن مگذارید تا جزای فعل گذشته و فضیحت از فعل آینده باشد تا آنکه موت یعنی ملک الموت جانهای ایشان بستاند و

ع ۲

ایشان را متوفی گردانند و تواند بود که موت را در نسبت بهلاک بستانیده جان تشبیه کنند و صفت توفی بر وجه تخییل
صفت او سازند یا بگرداند خدا برای ایشان راهی یعنی نکاحی روزی کند یا توبه نصیب گرداند یا بیان حکمی دیگر غیر
حبس کردن آید و نزول وحی مشتمل بر بیان آن روی نماید چنانچه در حدیث آمده روزی پیغامبر صلی الله تعالی علیه وسلم
بعد نزول این آیة بیرون آمد و دم از بیان حکم این مسئله زد خذوا عنی خذوا عنی قد جعل الله لهن سبیلا البکر
بالبکر جلد مائة و تغریب عام والثیب بالثیب جلد مائة و رجم بالحجارة الخ و نظر به حکم زانیات جست **واللذان**
یأتیٰنها منکم فاٰذوهما واللذان مشدد بنون مکسوره و مخففا خوانند و معنی یکی و آنند موصول
با صله مبتدا فآذوهما خبر مبتدا است و جمله معطوف است بر جمله واللاتی یأتین الفاحشة من نسائکم معنی آنست مردی
و زنی آنکه ایشان زنا کنند و خود را در ورطه فاحشه افگنند پس ایشان را برنجانید و دلهای ایشان را آزرده گردانید
به تعبیر تشنیع ایشان بگوئید مر وی را گوئید از خدا نترسیدی که این چنین جریمه عظیمه بر خود بستی مر زن را گوئید ای ستمگر
کردی این چنین کاری زشت آوردی پرده خود دریدی و عار و ننگ اقارب و خویشان خویش گردیدی مثل و مانند این
تشنیعات و امثال این توبیخات کنید و دم تادیب و توبیخ زنید در این آیة ذکر زانی و زانیه بر وجه تغلیب بر صیغه
تذکیر کرد اللذان یأتیانها بر طریق زید و هند تاما آورد **فان تابا و اصلحا فأعرضوا عنهما ان
الله کان توابا رحیما** ○ جمله فان تابا و اصلحا فاعرضوا عنهما معطوف است بر جمله فآذوهما جمله ان الله کان توابا رحیما تذییل
تاکید جمله از جهت ابراز وعده بر وجه وکادت است و مثل این تاکید بیشتر بلغا را عادت است
اگر توبه کنند و در صلاح درآیند و شعار صالحان پس از ایشان اعراض کنید از تشنیع و توبیخ باز باشید و ایشان
را زانی و فاسق مخوانید و طعنه مزنید و سرزنش مکنید بدرستی خدا می قبول کننده توبه است و بخشاینده و مهربان
در تفسیر آورده جمله واللذان یأتیانها منکم فاذوهما در نظم مؤخر آمده و در نزول مقدم شده در حق زانی و زانیه
زبانی از تعبیر و تشنیع و تهدید و توبیخ بود بعد از آن بآیة فامسکوهن فی البیوت عقوبت حبس ایشان رعایت نمود
بعد بآیة الزانیة والزانی فاجلدوا کل واحد منهما مائة جلدة منسوخ گشت بعده اطلاق آیة جلد بآیة رجم در حق محصن الشیخ
والشیخة اذا زنیا فارجموهما البتة نکالا من الله بشرط تشیخ پیوست بعده تلاوت این آیة منسوخ شده و اتفاق بر
کتابت او در مصحف آمده قرآن را نخوانده لیکن حکم آن باقی مانده و بعضی گفته اند واللاتی یأتین الفاحشة نازل
در شان زنانی که میان خویش کار بد کنند و در مالیدن فرج بفرج لذت گیرند و آیة واللذان یأتیانها منکم در شان
دو مردی که میان خویش کار بد کنند و خود را بر لواطت و نجاست افگنند بدین وجه از باب نسخ نبود و الرسم
تبدیل نباشد زنا از کارهای بس ناپسند است در دنیا و آخرت زیان کاریست در دنیا آبرو ببرد و مشهور و شرمسار سازد
و در آخرت بی نور گرداند و در عذاب اندازد و در حدیث آمده روز قیامت آن زنان [illegible] مردان [illegible] زنان [illegible]

یا بد هر یکی بشتابند و این علامت گنهکاری ایشان دریابد در دوزخ از فرج زانیان گندگی خیزد که بشامه اهل دوزخ
از آن پرهیز دو در حدیث آمده که بپرهیزید از زنا که در زنا سه عقوبت در دنیا و سه عقوبت در آخرت است [illegible] رونق از روی
عمر او کوتاه کند و رزق را بتنگی آرد و فقر را بر وی گمارد و در آخرت بسختی حساب مبتلا گردد و بخشم خدای آرد و [illegible] دوزخ
بسیار [illegible] دانند که کلمه کفر باکراه رخصت پذیرد و زنا از کبایر است هیچ عذری اباحت نگیرد و زنا در همه ادیان حرام
اگر چه [illegible] شرع وارد نشدی طبع حرام [illegible] این [illegible] و [illegible] عاقل [illegible] وقتی جبرئیل علیه السلام
پیغامبر صلی الله تعالی علیه وسلم را از حال جعفر طیار خبر کرد که خدای تعالی چهار خصلت جعفر را [illegible]
و بدان سبب نظر رحمت بر وی گماشت پیغامبر صلی الله تعالی علیه وسلم جعفر را طلبید و از [illegible] پرسید جعفر
گفت یا رسول الله اگر غیر تو سائل بودی دل من بجواب توجه ننمودی اما چون [illegible] چاره ندارم که هر چهار را در
نظر تو بشمارم یکی آنست که من در جاهلیت بت نپرستیدم که سر نهادن پیش سنگی که [illegible] نفعی و زیانی ندارد
نپسندیدم دوم آنکه وقتی خمر نیاشامیدم و از زوال عقل شریف [illegible] سوم آنکه [illegible] زنا نکردم [illegible]
رسوائی نیاوردم چهارم آنکه از هنگام بلوغ دروغ بر زبان من نرفت [illegible] نابود [illegible] گشت [illegible]
فرمود دانستم که بدین خصلت مرتبه طیران یافته با فرشتگان طیار گشته انما التوبة على الله
للذين يعملون السوء بجهالة ثم يتوبون من قريب
چون در کلام سابق ذکر توبه بود و [illegible] که سامع [illegible] قبول توبه [illegible] ایشان [illegible] استینا
فصل کرد این جمله را بغیر حرف عطف آورد و از توبه قبول توبه مراد است [illegible] قبول الله توبه یعنی انما
التوبة على الله انما قبول الله التوبة باشد و قید بجهالت قید واقعی است [illegible] گناه [illegible]
او منزل منزله نادانی است معنی آنست نیست قبول کردن خدای توبه را مگر برای کسانی که [illegible] بدی کنند
بعد از آن پشیمانی کشته در زمان قریب [illegible] توبه [illegible] حتی اذا حضر احدهم الموت آورده [illegible] ذکر کرده مقابله [illegible]
دلالت میکند که تا آنکه وقت حضور مرگ نشده و زمان یاس یعنی معاینه فرشتگان و نزع جان نیامده زمان قریب
بود هنگام قبول توبه باشد و در حدیث آمده وان الله یقبل توبة العبد ما لم یغرغر و غرغره هنگام [illegible] وقت نزع
جان و دیدن فرشتگان و نامسموع بودن ایمان مردمان است تا اگر مسموع شود ایمان [illegible]
علی در علی الله برای تاکید وعده است از آنکه توجب میماند باستعمال علی [illegible]
میخوانند معتزله که بحقیقت دارند از آنکه اصلح بر خدای واجب پندارند فاولئك يتوب الله
عليهم فا در جواب شرط محذوف است [illegible] قریب فاولئک [illegible]
[illegible] ایشان [illegible] اگر [illegible]

قبول گردانند و بدرجهٔ التائب من الذنب کمن لا ذنب له برسانند و این تکرار دال ست برین که توبه خویش از عنصر فضل
البته بقبول ست و لامحاله بقبول موصول ست وَكَانَ اللّٰهُ عَلِيمًا حَكِيمًا ○ این جمله تذییل آیت ست
معنی اینست و هست خدای علیم بهمه چیز حکیم در همه کارها و توبه و پشیمانی عاصیان بداند و بحکمت وعده قبول
را بایفا رساند وَلَيْسَتِ التَّوْبَةُ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ حَتَّىٰ إِذَا حَضَرَ أَحَدَهُمُ
الْمَوْتُ قَالَ إِنِّي تُبْتُ الْآنَ وَلَا الَّذِينَ يَمُوتُونَ وَهُمْ كُفَّارٌ ۚ جملهٔ و لیست التوبة عطف ست
بر جملهٔ انما التوبة و لا الذین یموتون عطف ست بر للذین یعملون السیئات لا زائده ست برای تاکید نفی ای و لیست
التوبة للذین یموتون و هم کفار جمله و هم کفار حال ست معنی اینست قبول توبه مر کسانی را که بدیها کنند تا آنکه مرگ
حاضر آید و هنگام نزع جان شود فرشته خود را نماید اکنون بگوید توبه کردم این زمان پشیمان گشتم و نیست قبول
توبه مر کسانی را که می میرند و حال اینست که ایشان کافرند أُولَٰئِكَ أَعْتَدْنَا لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا ○
این جمله تذییل ست معنی اینست که ایشان یعنی هر دو طایفه بی بیم و بیباک ساخته کردیم برای ایشان عذابی
دردناک در مورد آیة اختلاف کرده اند بعضی نزول این آیت را در قبول توبه کافران گفته اند چنانچه روایت کرده اند
مردی از قریش مست شده شعری خواند و در آن مدح لات و عزی بر زبان راند و امثال آن در مقال آورد و انکار
بعث کرد چون هشیار شد او را خبر کردند و در ملامت و مذمت آوردند آن مرد پشیمان گشت و بدین مصیبت
انا لله و انا الیه راجعون گفت و در خواهش قبول توبه پیوست این آیه در حق او فرود آمد و بعضی گفته اند نزول
تمام آیت در حق قبول توبه مسلمانان عاصی از معاصی ست بدلیل آنکه بالا ذکر توبه زانیان مسلم بود و درین آیه قبول
همان توبه بیان فرمود بدین طریق از وهم کفار فساق مراد شود و اطلاق کفار بر وجه تغلیظ بود بر طریق و من کفر
فان الله غنی عن العالمین و من ترک الصلوة عامدا فقد کفر و بعضی گویند آیه للذین یعملون السوء بجهالة ثم یتوبون
من قریب وارد در شان مؤمنان عاصی ست که پیش از حضور موت توبه کنند و پیش از هنگام غرغره تائب
شوند و لیست التوبة للذین یعملون السیئات حتی اذا حضر احدهم الموت نازل در شان منافقان ست و لا الذین
یموتون و هم کفار در حق کافران ست چه توبه مؤمنان یعنی بر ایمان و اعتقاد باشد و ایمان و اعتقاد پیش از غرغره
تائب بود و ظاهر است که توبه ایشان پیش از حضور موت باشد و منافقان و کافران که اعتقاد بر ایمان ندارند
جز نزدیک بحضور موت و مشاهده عذاب ایمان نیارند نزدیک حضور موت مقبول نبود و صحت نباشد
منافقان و کافران اگرچه هر دو فریق کافرند در عدم قبول توبه هنگام حضور موت برابرند لیکن دو فرقه مختلف اند
لهذا برای دلالت بر دیگری کفره در معرض اتحاد بیاورد سوال چون انما التوبة علی الله للذین یعملون السوء بجهالة
ثم یتوبون من قریب در حق مؤمنان باشد لازم آید که توبه ایشان از معاصی در حالت یأس مقبول نبود در انجا

کلمهٔ انما برای حصر ست و چون قبول توبه تا زمان پیش از یاس و غرغره منحصر شد پس روایتیکه [illegible]
غرغره توبهٔ عاصی از معاصی مقبول بود و توبه از کفر مقبول نباشد این روایت موافق این آیه چگونه شود و جمع [illegible]
چه نوع بود جواب است بر تقدیری که تمام آیه در شان قبول توبهٔ کافران باشد حصر مستقیم آید چه قبول توبهٔ کافران
مقصور ست بر وقوع توبه پیش از غرغره و ایمان آوردن پیش از یاس نبود قبول توبه و اعتبار ایمان ایشان در وقت یاس
منفی ست سوال وارد نشود و بر دو وجه آخرین بر قول کسانیکه گفته اند توبهٔ مومنان عاصی از معاصی در حالت یاس
همچو توبهٔ کافر مقبول نباشد چنانچه در تفسیر از اهل خراسان نقل کرده اند هم حصر مستقیم بود و بر قول کسانیکه فرق کنند
توبهٔ مومنان در حالت یاس مقبول گویند سوال آید و در آیه فقها مخالفت آن نمایند مگر آنکه بر قول ایشان انما را
حصر ندارند برای مجرد تاکید پندارند بدلیل آنکه محلهٔ فاولئک یتوب الله علیهم که بیان این انما ست آنرا [illegible]
مقرون نساخته امام زاهد رحمة الله علیه بعبارت آنکه هر آئینه که معنی تاکید [illegible] کرده معنی [illegible] نفی و اثبات
نیاورده و به قول کسانیکه گویند قبول توبهٔ مسلمانان عاصی از معاصی در وقت یاس و غرغره بر سبیل [illegible]
بلکه معلق بمشیت بود اگر از جهت شرف ایمان ایشان قبول کنند فضل وارند و اگر نه بجهت توبه آنکه اختیاری [illegible]
قبول نکنند عدل پندارند چنانچه امام زاهد اختیار کرده حصر [illegible] قبول توبه بر وقوع قبل الیاس [illegible] حصر [illegible]
آن بمشیت هم حصر مستقیم آید و سوال وارد نشود اما این قول که امام زاهد اختیار کرده و توبهٔ مومن فاسق را
بمشیت و ~~[illegible]~~ [illegible] پنداشته بر اختیار از دو وجه مکلف یکی آنکه اگر قبول توبهٔ عاصی در حالت یاس [illegible]
حتم و نزول [illegible] متعلق بمشیت شود حالت اختیار و حالت اضطرار برابر شود و میان این دو حالت برابری [illegible]
نباشد و دوم آنکه هیچ عاصی را احتمال عذاب و دخول نار نباشد زیرا که هیچ عاصی نیست که در وقت یاس تایب
نشود و از گناه پشیمان نگردد چنانچه هیچ کافر نیست که در حالت یاس ایمان نیارد لقوله تعالی و ان من اهل الکتاب
الا لیؤمنن به قبل موته و قوله تعالی فلما راوا باسنا قالوا آمنا بالله وحده و کفرنا بما کنا به مشرکین [illegible]
لما راوا باسنا [illegible] مشکل ست و حل او [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] الا [illegible] و ان [illegible]
[illegible] توبه برابر باشد توبه را هیچ اثر [illegible]
[illegible] باس [illegible] توبه [illegible] پشیمانی [illegible]
[illegible] حاصل گشت [illegible] معلوم ست [illegible]
[illegible] قبول گوید اگر [illegible] احتمال قبول [illegible]
[illegible] معلوم [illegible] آمده [illegible]

واجب دارند بعدم قبول ضایع نپندارند چه بعد از ثبوت صحت عمل مشیت عدم قبول یعنی ضایع کردن عمل با
وآن که بقوله تعالی ان الله لا یضیع اجر المحسنین منتفی بود و اگر محمول ست لا بدی گفتن واجب باشد زیرا اگر قبول
بمعنی افزودن ثواب و تضعیف اجر گویند که بر این معنی القبول لا بدی گفته اند مشیت عدم قبول بدین معنی در همه اعمال و
در همه اوقات میان توبه با سر و غیر آن در معنی فرق نبود و اگر گویند نسبت این چنین تقیید برای ترتیب عفو متعلق
باید داشته است و ترتیب قبول بر وی متیقن نباید پنداشته است هم تقیید باشد درست نبود زیرا که توبه مذکور را اگر شرائط
صحت پیوسته سببیت او برای عفو گناه بدلائل قطعیه ثابت گشته و اگر شرائط صحت موجود نبود احتمال قبول بر وجه
حتم نباشد چنانچه گذشته و ذکر آن بالا رفته پس دعوی تعلق توبه مؤمن عاصی از معاصی در وقت یأس مشیت
و صحت قبول نپذیرد و هیچ وجه قرار نگیرد و محل نظر و تامل اند وجه اول یعنی لزوم تسویه میان حالت
اضطرار و حالت اختیار یعنی بر بین ست که توبه مذکور اضطراری ست و همچنین نیست بلکه ماهیت توبه که عبارت
از ندم و عزم بر عدم ست اختیاری ست و فعل اختیاری بی اختیار حاصل نشود و با اضطرار متحقق نگردد و بعد
زمان مذکور اختیار بود و اگر زمان اختیار نباشد ندم و عزم که اختیاری ست حاصل نشود چون توبه حاصل
نشود محل مشیت قبول نباشد و وجه دوم یعنی لزوم عدم صلاحیت عذاب در حق هر مؤمنی که عاصی ست یا ایمان
آنکه هیچ مؤمنی عاصی نیست که در وقت یأس توبه نمیکند و پشیمان نمی شود چنانچه هیچ کافر نیست که در وقت
یأس ایمان نمی آرد و دل بر تصدیق نمی گمارد و در تفسیر منع ست و سند منع آن ست که برای ایمان آوردن
هر کافری در وقت یأس آیت قرآن ذکر کرده دلیل آورده و برای توبه هر مؤمن عاصی از معاصی دلیلی ذکر
نکرده نه آیتی و حدیثی در این باب نیاورده و هیچ حکمی بی دلیل ثابت نشود و دعوی مذکور در این محل صحت
نبود با آنکه مؤمن در وقت مرگ ممکن ست که بیهوش باشد و وقت بیهوشی محل لزوم نبود پس تحقق توبه مذکور
را با احتمال مسلوب مسلم ندارند و در تفسیر نه پندارند اما ایمان آوردن کافر در وقت یأس دلیل وان من
اهل الکتاب الا لیؤمنن به قبل موته و آیه فلما رأوا بأسنا الآیة ثابت گشته و باخبار مخبر صادق پیوسته که هیچ
ندارند و دل او نیز ایمان آوردن آنچه چون ایمان بغیب نبود بقبول نه پیوندد و نیز مشاهده عذاب مستلزم
توبه نبود زیرا نتیجه یقین ایمان که حیوان ایقان اعیان ست غیر حالت یأس موجب توبه نمیشود و محتاج
اختیاری علیحده میگردد و بعد تلقین عیانی توجه اضطراری چگونه بود و بغیر اختیاری توبه چگونه حاصل آید اگر
اینجا سوال کنند ایمان نیز فعل اختیاری ست چه تصدیق و اقرار بغیر اختیاری نمی باشد پس ایمان نیز
اضطراری نبود با اختیار متعلق باشد ایمان کافر در وقت یأس اختیاری بود بعد نگرود جواب آن ست
که شکی نیست که ایمان فعل اختیاری ست با اختیار حاصل میشود و لیکن مشروط صحت او و هو کون الایمان بالغیب

فایت می باشد زیرا انچه ایمان بدان از فرشتگان و امور آخرت بر وجه غیبت فرض بود و بمشاهده پیوست
ایمان بغیب منتفی گشت ایمان ایشان در وقت یاس ازین جهت معتبر نبود که ایمان بغیب نیست ایمان بمشاهده
برخلاف آن معنی ست چنانچه در تفاسیر در آیه یوم یاتی بعض آیات ربک لا ینفع نفسا ایمانها لم تکن آمنت
من قبل او کسبت فی ایمانها خیرا آورده و سبب صحت توبه عاصی از معاصی بعد ظهور آیت تفرع کرده بعد مشاهده
فرشتگان موسلهٔ ظهور امور اخروی و علامات قیامت توبه مومنان از گناه مقبول ست آن بر وفاق مسموع
و معقول از کتب معتبر منقول ست یٰاَیُّهَا الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا لَا یَحِلُّ لَکُمْ اَنْ تَرِثُوا النِّسَآءَ
کَرْهًا ط در آیه والتی یاتین الفاحشة بیان حکم سفاح زنان بود درین آیه حکمی از احکام نکاح ایشان بروی
شود و چون در آیات سابقه بر آیه توبه بیان احکام زنان بود چنانستی که سامع برای احکام دیگر از احکام زنان
منتظر و سائل شود و این جمله را بر وجه استیناف آورد و از کلام سابق فصل کرد در میان ذکر احکام زنان ذکر توبه
و قبول توبه را معترضه انداخت ان ترثوا النساء کرها فاعل ست مر لا یحل کرها بضم کاف و فتح او خوانند بضم بمعنی
اکراه و بفتح بمعنی کراهیت دانند هر دو وجه بنصب حالیست بمعنی مکرهات و کارهات یا بر مصدریه ست از باب ضربته
سوطا ای لا یحل لکم ان ترثوا النساء ارثا یا کراه او بکراهیت یا ظرف ست ای وقت اکراه او کره روا
کرده اند در جاهلیت و در آغاز اسلام نیز عادت بود چون مردی بمردی و زنی گذاشتی پسر وی که از زنی دیگر بودی
یا اقرب اقارب او جامهٔ خویش بران زن یا بر خیمه او انداختی زن میت را بهم مهر قدیم منکوحه خود ساختی این آیه در
منع ایشان وارد گشت و این نظم در باز داشتن ایشان بود و پیوست معنی اینست ای مومنان زنان اموات
را همچو اموال اموات وارث مشوید یعنی چنانچه بعد مردن ایشان اموال ایشان میراث میگیرید زنان ایشان را
نیز بگیرید و بعضی گویند که ایشان زنان اموات را منکوحه نمیساختند و محبوس میداشتند تا آنکه بمیرند و بر حکم
شوهری میراث از ایشان بگیرند میراث گرفتن ایشان که برین طریق بود برین آیه ازین نوع میراث گرفتن منع فرمود
و قید کره قید واقعی بود احترازی نباشد بر طریق خشیة املاق در آیه ولا تقتلوا اولادکم خشیة املاق باشد دلالت
برین نکند که در صورت انتفاء آن قید نهی از وارث گشتن نبود وَلَا تَعْضُلُوْهُنَّ لِتَذْهَبُوْا
بِبَعْضِ مَآ اٰتَیْتُمُوْهُنَّ اِلَّآ اَنْ یَّاْتِیْنَ بِفَاحِشَةٍ مُّبَیِّنَةٍ ج این نهی بر جمله لا یحل لکم
ان ترثوا النساء کرها اگرچه بصورت خبر ست معطوف شده زیرا که باعتبار آنکه نفی حل اثبات تحریم ست بمعنی لا ترثوا
این جمله عطف ست بر جمله لا یحل لکم ان ترثوا النساء کرها اگرچه بصورت خبر ست معطوف نشده زیرا که باعتبار آنکه نفی
حل اثبات تحریم ست لا ترثوا النساء کرها آمده الا ان یاتین استثناء مفرغ ست ای لا یاتین فی جمیع الاوقات
الا وقت ان یاتین بفاحشة مبینة ای لا تحبسوهن الزنا فانه لکن بینة و هن ان تمردت الازواج علی وجه عقوبة الزنا

روایت کرده اند اهل مدینه را در منکوحه ساختن زنان پدران و قرابتان بر نهج مسطور استمتاع مقصود نداشتند بر این عمل ایشان را از شوهر دیگر باز میداشتند تا ایشان را محبوس دارند و بترک دخول و ترک نفقه بیازارند تا بتنگ آیند و طلب خلع نمایند و از زنان بدین جفا و بلا مال ایشان را که پدران یا قرابتان ایشان داده بود ببربایند تا آنکه کبیشه بنت معن انصاری که زن ابو قیس بن الاسلت انصاری بود بعد مردن او پسر او حصین بن ابی قیس بر وی جامه انداخت او را منکوحه خویش ساخت بر وی جفا میکرد و او را بستوه می آورد نه وطی میکرد و نه نفقه می آورد و نه بیرون آمدن رخصت میداد و نه در ره رهائیش بروی میگشاد کبیشه مذکوره پیش پیغامبر صلی الله تعالی علیه وسلم آمد در شان او فرمود در خانه بباش تا آنکه در شان تو خدای فرمانی فرستد و بیان حکمی کند زنان دیگر که همین حال داشتند بر سوائی که کبیشه کرده بود گماشتند پیش پیغامبر صلی الله تعالی علیه وسلم آمدند و قصه خویش عرض کردند این آیه نازل گشت و حکم حادثه بیان پیوست معنی اینست منع میکنید زنان را از خواستن شوهر منکوحه ساختن ایشان بر نهج مذکور و آوردن دل ایشان بر وجه مسطور جفا و عنا بر ایشان مگمارید و جامه انداختن و منکوحه ساختن بی خطبه و بی نفقه در میشید مدارید برای آنکه ببعض چیزی که پدران یا اقارب شما داده اند ببرید یا ایشان را بفقر و احتیاج بسپرید و این محض جفا و عین عناست و بعضی گویند ضمیر لا تعضلوهن بر منکوحات موروثات که بعد مردن شوهر ایشان بر ایشان جامه خویش بیندازند و بکره منکوحه خویش سازند عاید نیست بلکه عاید است بر منکوحاتی که بتراضی شوند و در نکاح مهر معجل نشتابند و بعد نکاح چون شوهران ایشان را خوش نکنند و صحبت ایشان را مکروه دانند از خوف مطالبه مهر و از جهت آنکه مهر معجل داده اند طلاق گفتن نتوانند که بطلان دادن معجل ضایع خواهد گشت و باقی مهر مطالبه خواهد پیوست و ایشان را بترک دخول و بترک انفاق مضرت و مشقت نمایند تا آنکه ایشان بتنگ آمده طلب خلع پیش آیند و مهر معجل که استده اند باز دهند و باقی مهر بخشند آیه و لا تعضلوهن لتذهبوا ببعض ما آتیتموهن در باب ایشان نازل گشت این عمل از ایشان منع پیوست یعنی اینست مانع مشوید منکوحاتی را که خوش نمیکنند بگذارید و نکاح ایشان باقی مدارید و بنا گذاشتن و نکاح باقی داشتن ازین که ایشان شوهران دیگر خواهند جفا و نکایت و عنایت دیگری بینا هند باز مدارید و دل بر باز داشتن و حبس کردن ایشان در موت دل مگمارید مگر آنکه بیارند فاحشه مبینه یعنی مرتکب شوند معصیه خسیسه زنا را وَعَاشِرُوهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ معطوف است بر و لا تعضلوهن معنی اینست و زندگانی کنید با منکوحات به نیکی بر وجهی که شرع پسندیده و طبع نکو کند فَاِنْ كَرِهْتُمُوهُنَّ فَعَسٰى اَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَّيَجْعَلَ اللّٰهُ فِيْهِ خَيْرًا كَثِيْرًا فان کرهتموهن شرطی است محذوف الجزا فعسی ان تکرهوا شیئا تعلیل جزاست ای و ان کرهتموهن فلا تفارقوهن

این تفسیر علیه عطفست بر جمله سابقه معنی اینست پس اگر بعد نکاح کردن مکروه پندارید زنانرا و خوش نکنید روی
و خوی ایشانرا [illegible] جدائی ایشانرا مپسندید بزندگانی نیک بدارید زیرا که شاید بود شما چیزی را مکروه پندارید
و دل بر صحبت او نگمارید و گرداند خدای عز و جل خیر بسیار گرداند شما را از آثار آن صبر کامل برسانند فرزندان نصیب کنند
که در دنیا و آخرت بکار آید و کار اولی و اخروی بسعی او برآید حکایت صوفی زنی خواست بغایت بد مزاج و
بدخوی یافت انواع جفا آوردی صوفی مذکور بر آن صبر کردی و خود را مطیع او ساخت و برضاجوئی او پرداخت
روزی زن مذکوره بر صوفی مذکور فرمایش کرد او را برای ساختن آشامی برای خویش آورد صوفی چون مطیع او بود آنجا
سعی و شفقت بسیار بدین کار پرداخت و بدشواری تمام آشامی مهیا ساخت و دیگ گرم برداشت پیش آن زن
مذکوره داشت آن صوفی نمک فراموش کرده بود آن زن را آشام مذکوره بی مزه شد و زن مذکوره از غضب [illegible]
دیگ گرم بر صوفی شکست کرده و دان دیگ در گلوی صوفی افتاد صوفی را درین حال فتحی دست داد و کار بر حسب
مطلوب گشت وَاِنْ اَرَدْتُّمُ اسْتِبْدَالَ زَوْجٍ مَّكَانَ زَوْجٍ وَّاٰتَيْتُمْ اِحْدٰىهُنَّ
قِنْطَارًا فَلَا تَاْخُذُوْا مِنْهُ شَيْـًٔا این شرطیه عطفست بر شرطیه سابقه جمله و آتیتم احدیهن قنطارا بتقدیر قد
حالست ای وقد آتیتم احدیهن فلا تأخذوا جزاست جمله سته معنی اینست اگر شما بدل کردن زنی بجای زنی خواهید
و یکی از ایشانرا پوست گاو پر زر داده باشید هیچ چیزی از آن مال مگیرید نشست رجوع در عطیه بر خویش مپسندید
بعضی گویند قنطار هزار و دویست اوقیه بود هر اوقیه چهل درم نقره باشد و در معنی قنطار چند وجه دیگر بالا گذشت
و بیان مشروح رفته سوال زوج نکره است و نکره در کلام مثبت وحدت تقاضا کند و لفظ احدیهن در آتیتم احدیهن
تصریح بوحدتست تعلق زوج و احدیهن و قنطار باحد با اردتم و فلا تأخذوا منه شیئا که خطاب جماعتست چگونه
باشد جواب خطاب جمع بر طریق اذا قمتم الی الصلوة فاغسلوا هر دو فردی علیحده بود خطاب مر جمع را بصفت
اجتماع حیثیت مجموعی نباشد و چون خطاب جمع هر فردی را علیحده دارند خطاب جمع بمعنی افراد واحد کم ای
کان مشکل نپندارند اَتَاْخُذُوْنَهٗ بُهْتَانًا وَّاِثْمًا مُّبِيْنًا ۝ استفهام برای انکار بر وجه توبیخست
ضمیر تأخذونه بر شئ مأخوذ ست ای أتأخذون ذلک الشئ بهتانا منصوبست بنزع خافض ای ببهتان واثما یا بر
مصدریه از قبیل ضربته سوطا ای أتأخذونه بهتانا واثما یا مفعول له است که سبب فعلست نه غرض بر طریق قعد
عن الحرب جبنا و خرج مخافة الشر یا مفعول فیه است ای لتأخذونه وقت بهتان و اثما یا مفعول به است مر فعل
محذوف را ای مرتکبون بهتانا یا حالست از فاعل أتأخذونه ای أتأخذونه باهتین و آثمین بهتان بغایت
افترا بر وجه مکابره بود چنانچه او مبهوت و متحیر شود و جمله أتأخذونه تعلیلست یا تذییلست معنی اینست ای
و بهتان جریمه و افترا سیئه عظیمه مگیرید چیزی را از آنچه زنانرا داده اید این چنین خست نشاید و حیا

این نوع رکیک نباید زیرا آنچه چون شما بدل کردن زنی بزنی خواهید و طلب فرقت از قبل شما باشد و از زنان سبب استرداد آنچه ایشان را داده اید حاصل نشود گرفتن مال ایشان نتوان مگر بروجه افترا و ارتکاب سبب استرداد مال برایشان چنانچه گوید مهر معجل داده بودم و تو تسلیم نفس خویش نشودی و پیش از تسلیم مرا تمکین کردی تا بر من حرام شدی یا گوید نفقه یکساله داده بودم یکسال نشوز ورزیدی مستحق نفقه نشدی یا گوید به هدیه بشرط اطاعت و موافقت داده بودم اطاعت و موافقت نکردی و خود را بر مخالفت و ابا از طاعت آوردی بهتان افترا کردن حجت بود و اثم مبین گرفتن مال بی صورت حجت باشد زیرا که در گرفتن مال بی صورت حجت اثم ظاهر نماید و در افترا حجت اثم در صورت حجت بهتان می باید برین وجه بود و معنی او بود و اگر از اثم مبین اثم افترا مراد شود واو بر حقیقت باشد وَكَيْفَ تَأْخُذُونَهُ وَقَدْ أَفْضَىٰ بَعْضُكُمْ إِلَىٰ بَعْضٍ وَأَخَذْنَ مِنْكُمْ مِيثَاقًا غَلِيظًا ۝ این استفهام نیز برای انکار است معطوف است بر استفهام سابق خطاب در کیف تاخذونه مر شوهران راست خطاب بعضکم مر ازواج و زوجات راست بر سبیل تغلیب و جمله وقد افضى بعضكم الى البعض حال است و جمله واخذن منكم عطف است بر جمله وقد افضى بعضكم معنی اینست و چگونه بگیرید چیزی را از آنچه زنان را داده اید و حال آنست بعضی از شما با بعضی خلوت کرده یعنی بعضی از شما سوی زنان یا زنان سوی شوهران آمده و این کنایت است از جماع یا از خلوت صحیحه بود که بدان لزوم مهر متأکد میشود و داده چگونه استرداد شود و استردادن غیر مهر از هدیه و عطیه نزدیک مروت مستحسن نبود ذکر ازواج و زوجات تصریح نکرده تا التصریح سبیل سوی قضای شهوت در مکان خالی رفتن برای کار معلوم نیز کرنوع معین نشود و تعیین داعی و حامل و مقصود قائل مستور بود و گرفته اند زنان از شما عهدی استوار و پیمانی برای احکام کار که عقد نکاح عهد وفاق و وداد و میثاق ازدواج و اتحاد است و پیمان اختلاط املاک و التزام امتزاج و اشتباک است عهدی درست و پیمانی استوار برای وفا در مدت حیات و ترک جفا تا روز وفات و وسیلت زوجیت اقوام وسائل نوع ایشان و احکم روابط دلهای آدمیان است آدمی که ظاهر و باطن خویشتن بتو سپارد و وثیقت کند که همه عمر صحبت تو گذارد قطعیت و آزار که با او کرده آید و باز گرفتن مهری که او را داده اید پسندیده مروت نبود و گزیده فتوت نباشد وَلَا تَنْكِحُوا مَا نَكَحَ آبَاؤُكُمْ مِنَ النِّسَاءِ إِلَّا مَا قَدْ سَلَفَ ط این جمله عطف است بر جمله وان اردتم استبدال زوج مکان زوج و آتیتم احداهن قنطارا فلا تاخذوا منه شیئا چه شرطیه که جزا او نهی است نهی مقید بشرط بود و عطف نهی بر و مناسب باشد در تفسیر امام زاهد رحمة الله علیه آورده نفی الآیة لا دلیل لما ورد النهی من الارث امراة الاب کرها فابتغوا بطلب ذلک وکانوا یزوجون بنساء آبائهم فحرم الله تعالی ذلک بهذه الآیة وجه این جمله عطف بر جمله لا یحل لکم ان ترثوا النساء کرها که در معنی نهی است باشد از روی معنی مناسب تر بود و نکاح در لغت

وطی است و در شرع عقدی مخصوص است و الا استثنی لکن است ای لکن ما سلف لا تاخذون به و ایراد او برای دفع وهم
کسی است که گمان برد که بعمل بمنهی عنه که پیش از نهی گذشته است نیز مواخذه متوجه شود و از نکاح مذکور عقد مراد
دارند و چون پسران را نکاح منکوحات پدران حرام داشته حرمت وطی موطوات بدلالت ثابت پندارند و چون
نکاح که مقدمه وطی است حرام باشد وطی بطریق اولی حرام بود و معنی آیت چنین آید نکاح مکنید زنانی را که پدران
شما نکاح کرده اند و ایشان در حبالهٔ خویش آورده اند لیکن آنچه گذشت یعنی نکاحی که گذشت بدان ماخوذ نباشید زیرا که
پیش از ورود نهی منهی نبود و نیز تواند بود که از نکاح مذکور وطی مراد شود و نهی مذکور نهی از وطی باشد و معنی آیت چنین آید
وطی مکنید آنچه پدران شما از جنس زنان خواه زوجه یا کنیزکان ملک یمین یا بنکاح یا بغیر آن وطی کرده اند و ایشان را به نسبت
شما در حکم مادری باطلاق آورده اند پس ازین حرمت وطی موطوات پدران بر سبیل اطلاق بعبارت این آیت ثابت بود و حرمت
نکاح منکوحات پدران باشارت این تحقق گردید چه مقصود از نکاح وطی است پس در حکم وطی بود نکاح منکوحهٔ پدر در معنی
وطی موطوهٔ پدر باشد اِنَّهٗ كَانَ فَاحِشَةً وَّمَقْتًا این جمله تذییل است و چون ارتکاب این قول
امارت قبح او ست مرتکبان او را بمنزلهٔ منکران کرده بر طریق جملهٔ مستقله [illegible] معنی [illegible] جمله را مؤکد
آورد و معنی آنست بدرستی که نکاح منکوحات پدران و وطی موطوات ایشان پسران را عیبی فاحش بود یعنی فا
غلیظ و سبب خشم خدا باشد وَسَآءَ سَبِيْلًا و سبیلا تمیز است مر ضمیر ساء را مخصوص بذم محذوف
ای ساء سبیلا سبیله این جمله تذییل ست معنی آنست و بد راهی است راه ایشان یعنی نکاح کنندگان موطوات پدران
یا وطی کننده منکوحات ایشان حُرِّمَتْ عَلَيْكُمْ اُمَّهٰتُكُمْ وَبَنٰتُكُمْ وَاَخَوٰتُكُمْ وَعَمّٰتُكُمْ
وَخٰلٰتُكُمْ وَبَنٰتُ الْاَخِ وَبَنٰتُ الْاُخْتِ امهاتکم مفعول ما لم یسم فاعله است مر حرمت را و بناتکم و معطوفات
دیگر تا والمحصنات معطوفند بر امهاتکم چون در آیت سابق ذکر تحریم منکوحات و موطوات پدران کرد سامع را
بر سوال از سایر محرمات آورد جمله حرمت علیکم امهاتکم الآیة مستانفه بود جواب سوال مقدر باشد
معنی آنست حرام گردانیده شده اند بر شما مادران شما جدات مادری و پدری را اگرچه بوسایط باشند
و در حکم امهات دانسته شده و دختران شما اگرچه بوسایط باشند و در حکم دختران اند و خواهران شما و عمات
یعنی خواهران پدران شما و خالات یعنی خواهران مادران شما و دختران برادر و دختران خواهر برادر و خواهر پدر
و خواهر مادر باطلاق همه اصناف خویش را [illegible] اعیانی و علاتی و اخیافی را شامل اند تحریمی که مضاف است و
اعیان بود بقول امام شافعی مراد از حرمت فعل باشد یعنی در حرمت علیکم المیتة والدم تحریم اکل و در حرمت
الخمر تحریم شرب [illegible] دارند و در حرمت علیکم امهاتکم و بناتکم تحریم نکاح پندارند در آیت سابقه یعنی ولا تنکحوا ما نکح آباؤکم
که در تصریح نکاح آمده است مؤید تاویل امام شافعی ست امام ابوحنیفه رضی الله تعالی عنه تقدیر بر فعل نکرده قایل بعموم

۳ ع ۸

عاین شده و حرمت فعل را مبنی بر حرمت عین داشته اعیان برد و نوع بیند انشته یکی آنکه عین او چون گوسپند و گاو و غیر آن حلال باشد حرمت او با عتبار تعلق حق غیر بود دوم آنکه او را چون میت و خون و خنزیر حرام دانند حرمت علیکم اخواتکم از باب حرمت فعل منهی بران محل باشد **وَأُمَّهَاتُكُمُ اللَّاتِي أَرْضَعْنَكُمْ** یعنی اینست و حرام گردانیده شده اند بر شما مادران شما که شما را در مدت رضاع شیر داده اند **وَأَخَوَاتُكُم مِّنَ الرَّضَاعَةِ** یعنی اینست و خواهران رضاعی شما که از جهت شیر خوردن خواهران اند همچو زاده مادر اند **وَأُمَّهَاتُ نِسَائِكُمْ** و حرام گردانیده شده اند بر شما مادران زنان شما یعنی مادران منکوحات مدخوله یا غیر مدخوله باشند و در حرمت موبده همچو امهات اند **وَرَبَائِبُكُمُ اللَّاتِي فِي حُجُورِكُم مِّن نِّسَائِكُمُ اللَّاتِي دَخَلْتُم بِهِنَّ** و قید فی حجورکم عادی ست احترازی نبود چه دختر زن اگر در پرورش شوهر نبود هم بروی حرام باشد **سوال** چون فی حجورکم قید احترازی ندارند در ذکر او چه فائده هست **جواب** فائده ذکر او تقویت جهت تحریم و تأیید آن باشد چه دختران که در عادت شایان اینست همچو دختر در کنار پرورده شود سزا و در حرمت بود چون دختر بود در قید مذکور فائده عظیم هست ذکر حجر و در یعنی من نسائکم اللاتی دخلتم بهن برای مثل این فائده در اصطلاح اهل معانی مسمی به تتمیم هست و با در دخلتم بهن برای تعدیه است بر طریق و نصیب با برای مصاحبت ست معنی آیت چنین آید حرام گردانیده شده اند بر شما دختران زنان شما که از شان ایشان اینست که پرورده شوند در کنار شما ای زمره شوهران از زنان شما که ایشان را در مکان خالی در آورده اید در گوشه خلوت یا ایشان در آمده اید و این کنایت ست از جماع و برین تقدیر حرمت ثابت ست با جماع و مس بشهوت نزد ادرین باب بعضی در حکم جماع دارند و بعضی او را در حکم جماع نپندارند **فَإِن لَّمْ تَكُونُوا دَخَلْتُم بِهِنَّ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ** ای فان لم تکونوا دخلتم بهن فلا جناح علیکم ان تنکحوا الربائب این جمله معترضه است برای بیان حکم دختران زنان غیر مدخوله بها یعنی اینست پس اگر زنان را وطی نکرده باشید پس بزهکاری نباشد بر شما درین که دختران ایشان را نکاح کنید زیرا که بغیر دخول با در او حرام نشود و بخلاف مادر زن که بمجرد نکاح پیش از دخول بهر زن حرام میگردد **سوال** علت در حرمت [illegible] بعضیت ست و بعضیت بوطی تعلق دارد در حرمت مادر زن نکاح را اقامت مقام وطی کرده بعضیت قائل شده اند و در تحریم دختران نکاح را قائم مقام وطی نگفته ثبوت حرمت قائل نشده میان ایشان فرق چیست و تفاوت بر چه مبنی است **جواب** فرق میان ایشان آنست که ورود نص در امهات نسائکم بصفت اطلاق آمده و ورود نص در ربائبکم اللاتی فی حجورکم من نسائکم اللاتی دخلتم بهن بر سبیل تقیید و این بر شیوه چون ورود نص مطلق و مقید در دو حکم شود موجب حمل مطلق بر مقید نبود **سوال** قید من نسائکم اللاتی دخلتم بهن بهر دو حکم مذکور ست چرا متعلق هر دو نشود هر دو حکم

بتقیید مذکور چرا مقید نبود چنانچه در انت طالق و عبدی حران دخلت الدار گفته اند و بر تعلیق طلاق و عتاق بدخول دار رفته اند **جواب** تعلق این قید بهر دو حکم جایز نیست از آنچه در تعلق من نسائکم اللتی دخلتم بهن من بیانیه بود و در تعلق او بربائبکم اللتی فی حجورکم من ابتدائیه باشد و در یک لفظ در یک ترکیب دو معنی مختلف داشتن جایز نبود **سوال** بعضی امهات نسائکم را مقید بقید مذکوره دانسته اند امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه و ابن عباس و زید و ابن عمر و ابن زبیر و امهات نسائکم اللتی دخلتم بهن خوانده اند و ابن عباس رضی الله عنه برین رفته و الله ما نزل الا کذا گفته بقول صحابه بذکر تقیید چرا نگفته و بعض مذکور را چرا مقید بقید مذکور ندانسته **جواب** قراة مذکوره بر سبیل احاد است متواتر نیست بخبر واحد اطلاق کتاب را تقیید نتوان کرد و اطلاق دلیل قطعی را بدلیل ظنی در حیز تقیید نتوان آورد **وَحَلَٰٓئِلُ أَبۡنَآئِكُمُ ٱلَّذِينَ مِنۡ أَصۡلَٰبِكُمۡ** حلایل جمع حلیله است و حلیله منکوحه را گویند و قید من اصلابکم از باب تکمیل بود برای رفع وهم در آمدن زن پسر خوانده در تحریم باشد چون مردمان متبنی را پسر میخواندند و در نفقه و لباس و طعام و آب هیچ پسر میدانستند **سوال** بتقیید الذین من اصلابکم چنانچه زن پسر خوانده از تحریم بیرون می آید زن پسر رضاعی نیز خارج مینماید **جواب** تخصیص بربین صفت بر قول صحیح موجب تخصیص نفی ماعدا نبود و نص از حکم پسر رضاعی ساکت باشد حکم حرمت زن پسر رضاعی بحدیث یحرم من الرضاع ما یحرم من النسب ثابت گردد معنی آنست و منکوحات پسران شما که از اصلاب شما اند یعنی از آب صلب شما مخلوق اند **وَأَن تَجۡمَعُواْ بَيۡنَ ٱلۡأُخۡتَيۡنِ** در اختین حرمت فعل ذکر کرده کلام بر صورت حرمت عین فایده داد که هر یکی از اختین بانفراده محل نکاح بود و حرمت عین در هیچ یکی نباشد معنی آنست حرام گردانیده شده است بر شما جمع کردن میان دو خواهر در نکاح و این در حق ناکحات است و در وطی بملک یمین و این در شان مالکان است بملک یمین اگر یک خواهر در نکاح باشد دوم خواهر را در نکاح نتوان آورد و اگر یک خواهری را بملک یمین وطی کرد تا این موطوه از ملک بیرون نیاید وطی خواهر دوم را که مملوک اوست نشاید **إِلَّا مَا قَدۡ سَلَفَۚ** این مستثنی منقطع است الا بمعنی لکن است معنی آنست لکن جمع کردن میان دو خواهر که گذشت و در ایام گذشته بعمل آمده است بدان ماخوذ نباید که پیش از ورود تحریم بود و از جهت عدم دلیل حرام نمی بود **إِنَّ ٱللَّهَ كَانَ غَفُورٗا رَّحِيمٗا** این جمله تذییل است تاکید حکم از جهت ابراز شان باری تعالی بوجه دلالت و استمرار سنت معنی آنست بدرستی که خدای آمرزگار است گناهی که بنادانی کرده اید از آن درگذرد رحیم است چرا چیزی که از شما واقع شده ببخشد

وَٱلۡمُحۡصَنَٰتُ مِنَ ٱلنِّسَآءِ إِلَّا مَا مَلَكَتۡ أَيۡمَٰنُكُمۡۖ

والمحصنت اینجا باتفاق قرا بفتح صاد است و از وی ذوات ازواج مراد ست و در غیر این محل در تمام قرآن در لفظ محصنات منکر و در معرف بفتح و کسر خوانند بر حسب اختلاف قراة بمعنی مختلف دانند والمحصنت عطف است بر محرمات سابقه ای و حرمت علیکم المحصنات یعنی اینست و حرام گردانیده شده اند بر شما زنان شوهر دار مگر زنان شوهر دار که برده شده اند و در دار اسلام آمدند و شوهران ایشان در دار حرب ماندند که ایشان بتباین دار یا بسبی بر حسب اختلاف از شوهران جدا شدند و ذوات ازواج نماندند **سوال** حکم صدر اینجا اثبات حرمت نکاح بود پس در مستثنی اثبات حل نکاح شود و همه روا شد با مملوکات نکاح بمعنی پیوندد **جواب** لا نسلم که در حکم صدر کلام حرمت نکاح بود بلکه بر اصل ابو حنیفه رضی الله تعالی عنه حکم او حرمت عین باشد حرمت عین او را اخراج از محلیت فعل میکند و حرمت فعل مبنی بر حرمت عین میشود و اگر تسلیم کنیم که حکم صدر کلام حرمت نکاح چنانچه مذهب شافعی ست حرمت فعل بود و بمعنی کلام حرم علیکم نکاح اینها تمام باشد جواب گوییم و تقصی از اشکال چنین که نکاح مملوکات تعبیر با ملک را روا بود و برین طریق مملوکات محل حل نکاح باشد **سوال** برین تقدیر انتشار ضمیر لازم می آید و کلام نیز رکیک میشود چه ضمیر علیکم حکایت ناکحان است و ضمیر ما ملکت ایمانکم حکایت مالکان است **جواب** خطاب در هر دو محل یعنی علیکم و ما ملکت ایمانکم مومنان راست و عود ضمیر برین نوع با اختلاف و ما صدق علیه روا است چنانچه در و من لم یستطع منکم طولا ان ینکح المحصنات المؤمنات فمن ما ملکت ایمانکم من فتیاتکم المؤمنات گفته اند و در النساء ضمیر منکم و ایمانکم بیکران رفته اند فالمعنی حرم علیکم ایها المؤمنون نکاح المحصنات من النساء الا ما ملکت ایمانکم فانها لم یحرم علیکم ایها المؤمنون **سوال** ما ملکت ایمانکم عام است متناول همه اقسام ارادت تعیین سبیات چیست و تعیین این قسم بر چه وجه مبنی ست **جواب** اینجا سبیات شوهر دار بر دست آمده اند و بر حسب اختلاف بسبی یا به تباین دار بی شوهر شده اند هر آینه زیرا آنچه قسمی دیگر از مملوکات است صالح نه اند که از ما ملکت ایمانکم مراد باشند چه اگر شوهر ندارند داخل محصنات نباشند استثنا متصل درست نیاید و استثنا منقطع نیز صحیح نماید زیرا آنچه چون ایشان را شوهر نباشد و سایر اسباب حرمت منتفی بود ایشان ما وراء ذلکم باشند حل ایشان بعموم و احل لکم ما وراء ذلکم ثابت گردد برای اثبات حل ایشان استثنا مذکور حاجت نبود و اگر شوهر دارند داخل محصنات باشند با وجود تحقق سبب حرمت استثنا از حرمت صحیح نبود چون غیر سبیات مراد نتوان داشت سبیات متعین باید داشت **سوال** چون سبیات بسبب تباین دار یا بسبی بر حسب اختلاف بی شوهر باشند داخل محصنات که عبارت از زنان با شوهر اند نمایند استثنا ایشان از محصنات چگونه صحیح بود و استثنا متصل چه نوع درست آمده **جواب** ایشان پیش از طرو حکم فرقت و وقوع فرقت به تباین دار یا بسبی باستصحاب حال محصنات بودند و از روی ظاهر ذوات ازواج بودند

استثنا برای بیان بیرون آمدن ایشان از حکم محصنات نه بیان انتفاء احصان ایشان بود و بیان وقوع فرقت
بتباین دار یا بسبی بر حسب اختلاف که میان علماست باشد پس در ایشان ذو اعتبار شد دخول ظاهری باعتبار
استصحاب حال و استثنا باعتبار خروج شرعی بتبدل احوال و برای استثنا متصل دخول من وجه کافی بود دخول
من کل وجه حاجت نباشد و نظیر این آنست که گویند لا تقبل شهادة هؤلاء الصبیان الا فلان فانه بالغ و چنانچه
در قول امام شافعی رحمة الله علیه در رد مراسیل آمده لا اقبل المراسیل الا مراسیل سعید بن المسیب فانی تتبعتها فوجدتها
مسانید و چنانچه در صور تأکید المدح بما یشبه الذم و بالعکس استثنا متصل گفته اند و بدخول من وجه دون وجه قائل
شده اند كِتٰبَ اللّٰهِ عَلَيْكُمْ مصدر است مر فعل محذوف را ای کتب الله علیکم حرمة هذه المحرمات
کتابا و قدر تقدیرا یعنی نبشته است نبشتنی خدای حرمت این محرمات را بر شما یعنی تقدیر کرده است تقدیر
کردنی و آن مصدر مؤکد مضمون جمله سابقه است از قبیل له علی الف درهم عرفا و الله اکبر دعوة الحق و تواند بود که کتاب
الله علیکم منصوب بر اغرا باشد بتقدیر الزموا کتاب الله بود یعنی چنین گویند لازم گیرید کتاب خدا را که بر شما است
یعنی دل بران دارید و عمل بران لازم شناسید وَاُحِلَّ لَكُمْ مَّا وَرَآءَ ذٰلِكُمْ و احل بر صیغه
ماضی معروف مجهول خوانده اند و معنی بر حسب آن دانست ای و احل لکم ما وراء ذلکم ما ذکر من المحرمات این جمله عطف است
بر جمله حرمت علیکم امهاتکم یعنی انیست و حلال گردانید خدای برای شما آنچه ورای محرمات مذکور است یا گوییم
حلال گردانیده شده است برای شما آنچه ورای زنان مسطوره است یعنی ایشان را محل نکاح و وطی شما گردانیده و خبر
حل ایشان بشما رسانیده سوال مطلقه ثلثه پیش از آنکه شوهر دوم بخوابد شوهر اول را و زنی که زیاده بر چهار زن است
صاحب چهار زن را و مالکه مملوک را و حبلی از ولد ثابت النسب همه مردان را حلال نه اند نکاح با ایشان روا نبود
و منکوحه نشوند و شک نیست که ایشان ورای محرمات مذکوره اند و غیر زنان مسطوره اند پس عموم و احل لکم ما وراء ذلکم
چگونه آید و شمول ایشان را چه نوع روی نماید جواب زنان مذکوره از عموم و احل لکم ما وراء ذلکم بدلائل خصوص مخصوص
گشته اند و از عموم عام مذکور بیرون رفته اند مطلقه ثلثه بقوله تعالی فان طلقها فلا تحل له من بعد حتی تنکح زوجا غیره
مخصوص شده و زنی که زیاده بر چهار زن است بقوله تعالی فانکحوا ما طاب لکم من النساء مثنی و ثلث و ربع بیرون آمده
و نکاح مالکه مملوک منافی طاعت زن و جریان امر شوهر است پس مفوت مصالح نکاح باشد و مستند بما اجماعی است
الشی یفوت بفوات اغراضه یعنی فوات اغراض شی فوات او بود و حبلی غیر زنا که نکاح او باجماع باطل است عموم
احل لکم ما وراء ذلکم از غیر شامل است در نکاح حبلی از زنا اختلاف علماست نزدیک امام ابو یوسف نکاح حبلی زنا قیاسا
بر حبلی غیر زنا بجامع احترام ولد باطل بود و تخصیص عام مخصوص البعض بقیاس روا باشد و امام اعظم بما افتاده امام
یا زافی ببطلان نکاح حبلی زنا قائل نیستند و از احل لکم ما وراء ذلکم بیرون نمی آرد [illegible]

اما تلکم بصیغهٔ مجهول آورده و در بیان مر قرآنی بصیغهٔ معروف خوانده صیغه معروف ذکر کرده درین تفرقه نکته چیست و
این فرق بر کدام وجه مبنی ست **جواب** حل از باب تنبیه و توبیخ ست نسبت او سوی خویش بتصریح کرده و در حرم
که از باب تغیر و تضییق ست برای ترک تصریح بنسبت فعل مجهول آورده **أَنْ تَبْتَغُوا بِأَمْوَالِكُمْ**
مفعول له است بتقدیر لام و یا برای الصاق ست ای احل لکم ما وراء ذلکم لان تبتغوهن باموالکم **سوال** در حذف
لام از مفعول له بیان او وجه بیان امل اتحاد در فاعل و زمان شرط آمده و شک نیست که اینجا هر دو شرط فایت
شده چه ابتغا فعل مخاطبان و احلال فعل خداست و احلال ماضی ست و ابتغا مستقبل ست با فوات شرط
حذف لام چگونه روا است **جواب** در کتب نحو آورده این شرط در غیر ان و ان ست چه جواز قمت الیوم ان
امس او ان اکرامک امس هو مسلم صاحب کشاف ارادت ان تبتغوا تقدیر کرده تا اتحاد فاعل و زمان حاصل
گردد و بر تقدیر قاعده مذکوره که روایت کردیم حاجت بتقدیر چیزی نمیشود و تواند بود ان تبتغوا باموالکم بتقدیر ضمیر
بدل اشتمال باشد از ما وراء ذلکم ای احل لکم ما وراء ذلکم ابتغاءکم ایاهن باموالکم **معنی** انست حلال کرد
خدای برای شما ما وراء محرمات مذکوره را تا ایشان را بمال خویش بجوئید و وطی ایشان برین نهج طلب کنید و بدانکه مهر
در نکاح بغیر تسمیه لازم نشود لیکن نزدیک امام اعظم بنفس عقد واجب بود زیرا که با در باموالکم برای الصاق ست و لا
بد ست ملصوق مال با ابتغا کرده و ابتغا صحیح بعقد ست پس مال ملصق بعقد باشد و نزدیک امام شافعی لزوم مهر در نکاح
بغیر تسمیه بعد وطی بود زیرا که مهر عوض بضع ست و لزوم بدل بیش از استیفا مبدل نباشد **مُحْصِنِينَ**
غَيْرَ مُسَافِحِينَ حال ست از فاعل ان تبتغوا ای ناکحین غیر زانین **معنی** انست بجوئید زنان را
بمال خویش در حالت که نکاح کننده در حال که زانی اید یعنی مال خویش را صرف در نکاح کنید در سفاح صرف نکردانید
چه صرف کننده در سفاح مال را ضائع سازد و خود را محکوم علیه در نکال و عذاب اندازد و خسر الدنیا والآخرة
شود از جهت دین و دنیا خاسر گردد **فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ**
فَرِيضَةً فما استمتعتم مبتدا است فاتوهن اجورهن خبر مبتدا انست مراد از اجور مهر ست ضمیر مبتدا محذوف
است ای فاتوهن اجورهن علیه فریضه حال ست از اجورهن **معنی** انست پس آنچه تمتع یافتید از جماعی یا خلوت
صحیحه بر خوردار یک گرفتید پس ایشان را مهرهای ایشان در حالت که آن مهرهای ایشان مقدر ست بمقابله آن بدهید
و تواند بود که ما عبارت از زنان باشد افراد لفظ بر رعایت ما بود و ضمیر جمع فاتوهن از جهت معنی وارد شده و استعمال
کلمه ما که مخصوص ست بغیر عقلا در حق زنان باعتبار صفت بود یا بتشبیه زنان ناقصات عقل بغیر عاقلان پندارند
و تواند بود که جمله فما استمتعتم تا آخر معترضه باشد اعتراض او در اثنا ذکر حکم نکاح برای بیان حکم متعه بود بمعنی چنین
آید پس آنچه بر خوردار یک گرفتید و برات از زنان تمتع پذیرید پس ایشان را اجورهای ایشان بدهید و مهور ایشان در حالت

که مقدر است تسلیم کنید بدین وجه حکم این آیت منسوخ بود آنچه ناسخ نکاح متعه است ناسخ حکم این آیه باشد روایت کرده اند در غزاتی لشکر را درنگ افتاد و مردمان را توقان مزاحمت داد و این آیه نازل گشت با متعه تجویز پذیرفت و آن آنست که مردی زنی را بمدت معینه بخواهد و بعد از آن نکاح کند با انتهاء مدت معینه نکاح منتهی شود بی مهر و جدا شود که این زن را بگذارد و بر وی واجب بود که او را تا ظهور برات رحم او در بیت عدت نگاه دارد و لیکن نکاح متعه منسوخ گشته است بخبری که است پیوسته پیغامبر صلی الله تعالی علیه وسلم انی کنت امرتکم بالاستمتاع من هذه النساء الا ان الله حرم ذلک الی یوم القیامة و در حدیث دیگر آمده من کان عنده شیء من هذه النساء التی تمتع بهن فلیخل سبیلها و ابن عباس رضی الله تعالی عنه میگوید این آیة منسوخ نیست و از امام مالک نیز این نوع مروی شده و در بعضی روایت است که ابن عباس ازین سخن رجوع کرده و گفته که از آنچه من در نکاح متعه در باب صرف گفته بودم از آن توبه کردم و رجوع نمودم وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِيمَا تَرَاضَيْتُمْ بِهِ مِنْ بَعْدِ الْفَرِيضَةِ و لا جناح علیکم عطف است بر احل لکم ما وراء ذلکم ان تبتغوا باموالکم یعنی نیست و نیز بزه کاری نیست مر شما را در آنچه یکدیگر راضی شوید و مهر را بتراضی بعد از تقدیر یکدیگر زیادت یا نقصان کنید إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا ۝ این جمله تذییل است تاکید او از حیثیت ثنا باری بر وجه حکمت و استواری است یعنی آنست که بدرستی خدای دانا است استوار کار است مصالح شما را و آنچه شرع کند بحکمت و استواری کند وَمَنْ لَمْ يَسْتَطِعْ مِنْكُمْ طَوْلًا أَنْ يَنْكِحَ الْمُحْصَنَاتِ الْمُؤْمِنَاتِ فَمِنْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ مِنْ فَتَيَاتِكُمُ الْمُؤْمِنَاتِ ۚ این جمله عطف است بر جمله فما استمتعتم به منهن محصنات در قرآن بچند معنی آمده زن شوهر دار چنانچه بالا گذشته محصنات بمعنی حرایر چنانچه درین آیت و نیز گذشته و محصنات بمعنی عفایف بریه از زنا چنانچه در آیت والذین یرمون المحصنات ثم لم یأتوا باربعة شهداء مذکور شده و یعنی حرایر مسلمات موطوات بنکاح صحیح در مساله رجم زنا بیان پیوسته طولا ای فضل مال و این مفعول مطلق است از باب ضربته سوطا ای ومن لم یستطع استطاعة لطول ان ینکح المحصنات مفعول له است ای من لم یستطع لطوله و آن هر دو قید اثبات است نه قید نفی و ان ینکح مفعول است مر لم یستطع را و تواند بود طولا بمعنی غنا و علاء مفعول به لم یستطع باشد بدین وجه ان ینکح متعلق طولا دارند تعلق او بتقدیر فی تعلق ظرف و بتقدیر لام تعلق غرض بندارند یعنی آیه چنین آید هر که نتواند بفضل مال یا از جهت فضل مال که محصنات را نکاح کند پس گو یعنی از آنچه مالک است آنرا دستهای شما ای مومنان از کنیزکان مومنه در نکاح آرید یا گویند هر که برای نکاح محصنات مومنه یا در مهر نکاح کردن ایشان دادن مال نتواند پس کنیزکان مسلمانان که مومنه باشند نکاح کند مر گرد آید و این آیه بظاهر خود دلیل مذهب امام شافعی است که جواز نکاح امه مشروط بعدم استطاعت نکاح حره

باشد بر تقدیر وجوب استطاعت نکاح حره و انتفاء این شرط منتفی بود و موید او قول ابن عباس ست رضی الله
تعالی عنهما من ملک ثلثمایة درهم فرض علیه الحج وحرم علیه نکاح الامة و نیز نکاح امة موجب بنده ساختن ولد
بود و حر را با وجود قدرت نکاح حره بنده ساختن ولد خویش را روا نباشد ابو حنیفه رضی الله تعالی عنه
ازین آیة تفصی میجوید و امام شافعی را بدو وجه جواب میگوید یکی آنکه عدم شرط نزدیک عدم شرط عدم اصلی
بود و عدم او بعدم دلیل ست نه بدلیل عدم که بمعارض شود زیراکه عدم شرط موجب عدم او نبود پس عدم
اصلی ثبوت را بعمومات جواز نکاح چون فانکحوا ما طاب لکم من النساء و امثال آن منافی نباشد دوم آنکه
نکاح را دران ینکح المحصنات بر وطی حمل میکنند و عدم استطاعت وطی حره را کنایة از عدم وجود حره در
فراش او میدارد و آیه را بر مسئله اجماعی حمل میکنند که نکاح امة با بودن حره در نکاح درست نیست مسئله مذکوره
موافق آیة مسطوره برین معنی ست و قید کنیزکان بمومنات نزدیک امام شافعی رحمة الله علیه موجب عدم
جواز نکاح کنیزکان کتابیة ست زیراکه او وصف را ملحق بشرط میدارد و عدم شرط را موجب عدم حکم میداند
و نزدیک ابو حنیفه رحمة الله علیه اصل در جایب وصف آنست که علت حکم باشد و عدم علت موجب عدم
حکم نبود و عدم وصفی که شرط است چگونه موجب عدم حکم شود و ابو حنیفه حکم شرط و وجود مشروط نزدیک وجود شرط
میدارد و عدم حکم نزدیک عدم شرط بعدم دلیل میگوید نه بدلیل عدم کی میدارد **وَاللّٰهُ اَعْلَمُ بِاِیْمَانِکُمْ
بَعْضُکُمْ مِّنْۢ بَعْضٍ** ای بحال ایمانکم ای یعلم من الحر و العبد و الحرة و الامة من هو احسن
و اثبت فلا تفصیل بین الحر و العبد و الحرة و الامة فی الایمان فرب عبد یکون احکم ایمانا من الحر بعضکم من بعض
ای بعضکم قریب من بعض لا یتحقق التفاوت بینکم بعد تقاربکم فی الایمان فلا تستنکفوا من نکاح الاماء بعضکم
من بعض جمله است مر جمله فمنکم من فتیاتکم المومنات را و جمله و الله اعلم بایمانکم معترضه است برای بیان
حکمت تجویز باثبات صفت ایمان و عدم اعتداد ایشان دران یعنی آنست و دانا ترست خدا بحال
ایمان شما شاید ایمان کنیزک را از ایمان حره استوارتر داند و شاید ایمان حر را ضعیف تر از ایمان بنده خواند
بعضی از شما در باب ایمان قریب اند از بعضی میان مومنان در ایمان تمیز نباید و در القاب فرق کردن
نشاید و حر را از نکاح امة چه جای استنکاف بود و چه محل استکبار باشد **فَانْکِحُوْهُنَّ بِاِذْنِ
اَهْلِهِنَّ** فا سببیه است جمله مترتب ست بر والله اعلم بایمانکم بعضکم من بعض یعنی آنست چو
میان شما در ایمان فرق نیست استنکاف بی معنی ست کنیزکان را باذن صاحبان ایشان نکاح کنید و هم
تفریع و تعلیم فرمود سوال نکاح ایشان از ضمن ما ملکت ایمانکم که بتقدیر فانکحوا فهم شده بود و هم باید برا
چه ذکر کرده و دیگر برای چه آورده جواب آنست از جهت اظهار ترتب صحت نکاح بر ثبوت اهلیت نکاح با ایمان

و ترتیب افتقار اذن نکاح مالکان بر قرینه متضمن التفات از غیبت سوی خطاب شود و این جمله بیان لزوم اذن
مالک در نکاح کنیزکان بود چه نکاح اما بغیر اذن مالک موقوفا منعقد شود و اگر مولی اجازت کند جایز افتد و اگر رد
کند مردود گردد و نزدیک امام شافعی نکاح بعبارت زنان اگرچه حره باشند منعقد نشود و این آیه حجت ما بود
چه مولی را اذن متعلق است مباشرت عقد متعلق نیست مناط متمسک ایشان است مباشرت عقد برایشان
گذاشت و اذن را متعلق بمولی داشت وَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ عطف است بر فانکحوهن
معنی آنست و بدهید کنیزکانی را که نکاح کنید مهرهای ایشان بنیکی چنانچه گزیده شرع بود و پسندیده طبع باشد بدو اینه
و تقاضا و مکافات بدوان و حقارت باز بید مُحْصَنَاتٍ غَيْرَ مُسَافِحَاتٍ وَلَا مُتَّخِذَاتِ أَخْدَانٍ
اخدان جمع خدن است الخدن و الخدین دوست محصنات و غیر مسافحات و لا متخذات اخدان احوال مقدره
از مفعول فانکحوهن ای فانکحوا الاماء مقصود آیت عفاف هن و عدم زناء هن و عدم کونهن متخذات اخدان و اگر حال مقدره
دارند تقیید شرعیت نکاح بحال وجود عفاف و عدم نکاح باشد و تقیید نکاح اما بحال تحقق عفت و استغنا زنا شود تحقق
شرعیت نکاح زوانی منتفی گردد و همچنین اگر حال دارند از مفعول آتوهن اجورهن پس تقیید ایتاء مهور محصنات قسم
مسافحات شود اگر زوانی را نکاح کنند دادن مهر واجب نباید و همچنین نیست و اگر حال ازین که در فانکحوهن یا
در آتوهن است دارند احوال مذکوره قیود ایتا یا قید نکاح افتد و حکم تقیید مخالفت در منکوحات غیر عفائف جواز نکاح
زوانی یا عدم حکم نفی باشد و حکم چنین نیست مگر آنکه گویند مذهب اصل ابوحنیفه مفهوم مخالف حجت نیست و از عدم
قید عدم حکم نفی آید و در صورت عدم قید جواز نکاح و وجوب ایتا بعمومات بنصوص که درین باب وارد است ثابت
شده سوال وارد نگردد و صواب آنست که هر سه حال باشد از معنی فعل که از نسبت اجورهن فهم میشود ای
جاء اجورهن الاجور الملتبسة بهن حال کونهن محصنات غیر مسافحات و لا متخذات اخدان و هی المهور اللاحقة الملتبسة
بهن حال کونهن غیر زانیات ما یشترط الزناة للزوانی معنی چنین آید بدهید اجرها که منسوب است سوی ایشان
درحالیکه ایشان غیر زانیات آشکارا و غیر زانیات پنهان از گیرندگان دوستان که در صحبت با بیگانگان
بدوستی گیرند برای زنا دوستی ناپسندیده و شوهری نابوده پناه گیرند اجوری که زوانی مر زانیان را
تعیین کنند و آنرا برای ایشان ملتزم شوند و ادای آن برایشان لازم نباید و از زوانی دعوی مهر زنا صحت
نیابد فَإِذَا أُحْصِنَّ فَإِنْ أَتَيْنَ بِفَاحِشَةٍ فَعَلَيْهِنَّ نِصْفُ مَا عَلَى الْمُحْصَنَاتِ مِنَ
الْعَذَابِ احصن بصیغه مجهول و معروف خوانده اند و معنی بر حسب آن دانند فاذا احصن شرط است
فان اتین شرط دوم است فعلیهن جزاء شرط دوم است شرط دوم با جزاء خویش جزاء شرط اول است و جمله شرطیه
یعنی فاذا احصن با جزاء خویش معطوف است بر آتوهن اجورهن یعنی چنین آید چون محصنه باشند پس اگر احصان

اگر فاحشه زنا را مرتکب شوند پس بر ایشان نیمه از عقوبت حرایر آید از صد تازیانه که [illegible] پنجاه تازیانه زده شود
زیرا که رق منصف حدود و حقوق بود و از عذاب مذکور جلد مراد است نه رجم چه رجم تنصیف پذیر نباشد و مراد از
محصنات مذکور حرایر اند که مستوجب جلد باشند نه [illegible] احصان شرعی که علامت وجوب رجم بود و آن
قابل تنصیف نباشد و احصان که در فاذا احصن مذکور است این [illegible] شوهردار شدن کرده [illegible] چنانچه
در والمحصنات من النساء باتفاق مفسرین شده و این جا ابن عباس رضی الله عنه به حکم مفهوم [illegible]
شرط یعنی بر تقدیری که شوهردار نباشد قائل [illegible] و در اصل ابی حنیفه [illegible] مفهوم [illegible]
و عدم شرط موجب [illegible] عدم مشروط نباشد [illegible]
این نص و بیان آن مخالفت نباید سوال [illegible] احصن اذا استعمال کرده و در اتین بفاحشه [illegible]
و این تفاوت بر چه مبنی است جواب اتیان بفاحشه یعنی زنا [illegible] قلیل الوقوع است [illegible]
بود و احصان یعنی شوهردار شدن کنیزکان که موافق طبع و شرع کثیر الوقوع [illegible] اذا با [illegible] سوال و بالا ذکر
غیر مسافحات بر وجه تنکیر بود اینجا بر وجه تعریف روی نمود و النکرة اذا اعیدت معرفة کانت الثانیة عین الاولی
اینجا چنانچه بیان کردی مغایرت می آید کلام موافق قاعده مذکوره نشد جواب [illegible] قرینه آمده [illegible]
بدلیل شده ذلک لمن خشی العنت منکم [illegible] علی الاطلاق [illegible]
و بیان شرط جواز آنرا تشدید است معنی انست [illegible] یعنی جواز نکاح کنیزکان مخصوص بکسی [illegible]
و از وقوع این جریمه فاحشه خائف بود و لیکن امام شافعی رحمة الله علیه ذلک را اشارت بر جواز نکاح [illegible]
[illegible] میدارد و آن را بر حکم این آیه مخصوص بخائف زنا می پندارد و بر تقدیر قدرت بر نکاح حره که [illegible]
خوف زنا است نکاح امه منعقد نمیدارد و ابو حنیفه رحمة الله علیه ذلک اشارت بر جواز نکاح [illegible]
نکاح نمیدارد و اباحت نکاح بر حکم این آیه مخصوص بخائف زنا نمی پندارد و بر تقدیر قدرت بر نکاح حره که [illegible]
[illegible] خوف زنا است نکاح را مکروه [illegible] مباح نمیداند بدلیل سیاق کلام یعنی وان تصبروا خیر لکم [illegible]
این ذلک بر هر دو قول اشارت است بر [illegible] نکاح [illegible] باشد و آن مخصوص بخائف بودن از زنا [illegible]
[illegible] خوف زنا متعلق بقدرت نکاح حره دارند و بقول امام اعظم متعلق [illegible] بودن حره در نکاح [illegible]
پس اختلاف میان ایشان مبنی بر اختلاف ایشان در مدلول آیه بود و آیه مذکوره احتمال [illegible]
شود وان تصبروا خیر لکم و ان [illegible] امر [illegible]
و این جمله معطوف است بر جمله ذلک لمن خشی العنت یعنی انست و صبر کردن [illegible] از نکاح اماء [illegible]
مستغنی [illegible] که [illegible] خلقت بنی آدم است [illegible]

هلاک برق میگردد و شک نیست که احتراز ازین منقصت بهتر و عزیمت در تحرز از آن اکثرست وَاللّٰهُ غَفُوْرٌ رَّحِيْمٌ ۝ این جمله تذییل است چه اختصاص جواز نکاح اما بخشیت وقوع زنا مفهوم میشود بنکاح اما بغیر خشیت زنا یا بعد نکاح حره یا بعدم قدرت بنکاح حره بر حسب اختلاف ناجایز و موجب اثم باشد و از جمله والله غفور الرحیم نیز تحقق اثم که از کلام سابق مفهوم شده بود مفهوم میگردد بدین طریق این جمله بما سوی که مفهوم کلام سابق [illegible] تاکید مفهوم را [illegible] معنی آنست و خدای آمرزگار است خطایا بیامرزد و بخشاینده عطایا میبخشد يُرِيْدُ اللّٰهُ لِيُبَيِّنَ لَكُمْ وَيَهْدِيَكُمْ سُنَنَ الَّذِيْنَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَيَتُوْبَ عَلَيْكُمْ لام زائده است و در تقدیر یرید لیبین لکم با معطوفات خویش متعلق است بیرید و این جمله مستانفه است مبنی [illegible] من احکام النساء والیتامی والوصایا والمواریث والحقوق والحدود [illegible] والمعاملات وغیر ذلک مما ذکر فقیل علی سبیل الاستیناف یرید الله لیبین لکم ما خفی علیکم من الاحکام والمصالح و یهدیکم سنن الذین من قبلکم لتقتدوا بهم و یتوب علیکم ای یقبل توبتکم و قبول توبه کنایه از وقوع توبه بود چه قبول توبه بغیر وقوع او نباشد معنی آنست میخواهد خدای جل و علا تا بیان کند آنچه مخفی بود بر شما از احکام زنان و حقوق ایشان و حد ارتکاب محرمات و اکتساب اباحات و وعد و وعید اخروی و صلاح معاش دنیوی و آنچه شما در جاهلیت از کارهای دین و دنیا بر خلاف آن بودید چنانچه بر یتیمان ظلم میکردید و مالهای ایشان میخوردید و زنان زیاده بر چهار نکاح میکردید و میان ایشان عدل نگاه نمی آوردید و چنانچه زنان را میراث نمیدادید و دختران را از میراث محروم میکردید و بزنان پدران و اقارب جانب خویش می انداختید و ایشان را بدین عمل منکوحه خویش میساختید و تا بنماید شما را [illegible] کسانیکه پیش از شما بودند از انبیا و صلحا تا بدیشان اقتدا کنید و متابعت ورزید چون تقوی و صله ارحام و استقلال بحلال و تحرز از حرام و اعتصام بدین و تشبث بحبل متین و ذکر توبه در قبول توبه برای آن بود و بیان زمان توبه و کیفیت تحصیل این از انحضرت روی نمود تا دلهای شما را توبه گیرد و چون توبه کنید خدای عز و جل توبه شما بپذیرد وَاللّٰهُ عَلِيْمٌ حَكِيْمٌ ۝ این جمله تذییل است و در صفت [illegible] است چه علیم ملایم [illegible] بیان [illegible] ملایم است [illegible] و قبول توبه معنی آنست و خدای علیم است بهر چه [illegible] و بیان آن تواند حکیم است بمقتضای حکمت [illegible] نیکان را هدایت کند و توبه تایبان قبول گرداند وَاللّٰهُ يُرِيْدُ اَنْ يَّتُوْبَ عَلَيْكُمْ این جمله معطوف است بر تذییل سابق متضمن [illegible] تاکید ارادت قبول توبه و جمله اسمیه که خبر او فعل مضارع است برای استمرار تجدد آمده چنانچه در یستهزئ بهم و تقدیم تحقیق شده معنی آنست خدای تواناست [illegible] ارادت قبول توبه همیشه دارد و

این کار هموار می آرد پس سزاوار بود که اکنون آن کار از وآید و ارادت قبول توبه از وی پدید نماید

وَيُرِيدُ الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الشَّهَوَاتِ أَنْ تَمِيلُوا مَيْلًا عَظِيمًا ۝

عطف است بر یرید الله لیبین لکم معنی اینست و میخواهند کسانیکه پیروی میکنند دواعی شهوات را یعنی یهود و نصاری که شما از جاده دین و منهج شرع متین میلی عظیم کنید و خود را همچو ایشان در اتباع شهوات انگیزید چنانچه بعض محرمات نیز مباح شمرند چون بنات اخوت و اخوات و بنات ابن قیاس بر بنات عمات و بنات خالات همچو ایشان حلال پندارند و زمام نفس و دل بکلی بدست قاید شهوت بسپارند چه خرمن شهوت خرمن دیگری را سوختن طلبد و اسیر گشته دیگری را اسیر گشته خواهد يُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُخَفِّفَ عَنْكُمْ جمله مستانفه است چون اتباع شهوات را نکوهید و سبیل شهوات نپسندید چنانستی که کسی از توسیع مجال قضاء شهوات و تکثیر مواضع حل چون اباحت زیاده زنان تا چهار و اباحت کنیزکان بملک یمین آنقدر که باشند و اباحت نکاح کنیزکان غیر با وجود آنکه متضمن ارقاق ولد است که راهی از سبیل شهوات و قسمی از رغبت و لذات است سوال کرد بر سبیل استفهام و گفت یرید الله ان یخفف عنکم معنی اینست میخواهد خدای که تخفیف کند یعنی کار را بر شما سبک گرداند و در شهوات شما از توسیع مجال قضا شهوت و تکثیر مواضع رغبت آسانی نهد که تضمین آن بر شما ثقیل بودی و کار دشوار نمودی وَخُلِقَ الْإِنْسَانُ ضَعِيفًا جمله حالیست ای وقد خلق الانسان ضعیفا یعنی ضعیفا عن تحمل شهوة الجماع عاجزا عن مقاومة سطوتها چون نفس اماره سر برآورد و روی بر سرکشی و سرفرازی آرد تن که اسیر شهوت است و دل که گرفتار سطوة و قاع است از مقاومت او ضعف دارد و معارضت سطوة شهوت را طاقت نیارد حق سبحانه تعالی مجال قضاء شهوت را فراخ کرد و مواضع حل را فسحت و وسعت داد پس آورد تا عمل برایشان دشوار نگردد و کار قضاء شهوت برایشان آسانی پذیرد از سعید بن المسیب مرویست که بعد از هشتاد سال رسیده و حال قوای او سستی گرفته یک چشم بکلی رفته و چشم دوم شبکور گشته بود و میگفتی که صبر از زنان نمیتوانم کرد و دل از صحبت ایشان باز نمیتوانم آورد و هم از سعید بن المسیب رضی الله تعالی عنه مرویست که ابلیس گفت ما اتیت من بنی آدم قط الا اتاهم من قبل النساء و جای دیگر آمده النساء حبایل الشیطان و بعضی گویند مراد از ضعف خلقت آنست که از آب مهین آفریده و رنج اختلاف طبایع کشیده مبتلا بگرسنگی و تشنگی گشته دیگر با وسرما از تاب و طاقت رفته یعنی بر وضعف آنکه کمی رنج و عنا رساند یعنی غذا مایه در شکم بشود و بلانی لقمه از حلق فرو رود و گاهی رنج بشکند تن او تازد و گاهی تاب حرارت تب بسازد و گاهی سست تن او را چون آب گرداند گاهی رطوبت بعض بعضی هلاک سازند و قطعه آن ... که بهشت بسوالی او و سوم مه برلار لادوام برآورده اند لا به امتداد چهار گانه دوار کاشتی

آمیزند که آب گاه خاک گهی نار گاه باد این تشنه و گرسنه گرفتار آب و نان یکدم نرست از غم و گاهی نگشت شاد نگریسته بلا و سراسیمه عنا [illegible] در دور این و آتش زمانه نداده وا داد تا مرغ جان سبکبار نسیم [illegible] یکنفس [illegible] از چنگال [illegible] تمناش امنی نداد و چون فلسفت او بر ضعف بود لایق ارادت تخفیف در جواز تیسیر ترفیه باشد و در تفسیر [illegible] و از ابن عباس رضی الله عنه روایت کرده که ثمانی آیات فی سورة النساء خیر لهذه الامة مما طلعت علیه الشمس و غربت در سورهٔ نساء هشت آیتی نازل گشته است بهتر است مر شما را از آنچه بر آمده است بر آن آفتاب و فرو رفته یکی یرید الله لیبین لکم دوم والله یرید ان یتوب علیکم سوم یرید الله ان یخفف عنکم چهارم ان تجتنبوا کبائر ما تنهون عنه نکفر عنکم سیئاتکم پنجم ان الله لا یظلم مثقال ذرة ششم ان الله لا یغفر ان یشرک به و یغفر ما دون ذلک لمن یشاء هفتم و من یعمل سوءا او یظلم نفسه ثم یستغفر الله یجد الله غفورا رحیما هشتم ما یفعل الله بعذابکم ان شکرتم و آمنتم و کان الله شاکرا علیما یٰۤاَیُّهَا الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا لَا تَاْكُلُوْۤا اَمْوَالَكُمْ بَیْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ در حقایق یا ایها الذین امنوا لا یحل لکم ان ترثوا النساء کرها تا حلال اتاخذونه بهتانا و اثما مبینا نهی از جفا بر زنان و گرفتن و خوردن مال ایشان بود و بعده از جمله و لا تنکحوا ما نکح آباؤکم من النساء تا اینجا بیان محرمات بتفصیل و توضیح روی نمود در این جمله و معطوفات او نهی از خوردن مال مردمان بباطل بر سبیل تعمیم تخصیص و نهی از قتل نفوس معصومه که ذکر آن نهی های سابق اهم است ذکر کرد و تحریم آن را بر وجه اعتراض برای بازداشت از آن در میان آورد تا مخاطبان چنانچه از محرمات مذکوره بازمانند از خوردن اموال باطل و کشتن نفوس معصومه نیز بازماندن لازم دانند یعنی ای مومنان مخورید میان خویش یکدیگر بباطل مالهای که نسبت بشما دارد چنانچه بعضی از بعضی بباطل گیرد و بناحق در تصرف آرد چون مال غصب و سرقه و خیانت و مقرون بخلاف دین و دیانت چنانچه بیان آن در علم شریعت آمده و شأن آن در علم حلال و حرام مبین شده و چون جنس مومنان را مخاطب کرد اضافت اموال سوی جنس ایشان بصیغه خطاب آورد و بینکم عبارت است از آشکارا خوردن و بر وجه شهرت آوردن چنانچه از آن شرم ندارند و عیب نپندارند که آن باستخفاف کشد و باستحلال رسد اِلَّاۤ اَنْ تَكُوْنَ تِجَارَةً عَنْ تَرَاضٍ مِّنْكُمْ تجارة برفع و بنصب خوانند برفع تکون تامه و بنصب تکون ناقصه خوانند بحذف و اسناد از اسم تکون ای الا ان تکون [illegible] حصول اموال تجارة یا بحذف مضاف از جزای الا ان تکون الاموال ربح تجارة بر هر تقدیری استثناء مذکور استثناء منقطع است چه صدر کلام مقید است بباطل و بودن تجارت از تراضی از احوال باطل نیست، تقدیر چنین بود لا تاکلوا اموالکم بینکم بالباطل لکن معمول التجارة عن تراض منکم مباح فیه الاکل و قید عن تراض احتراز است از تجارت بر وجه اکراه بغیر رضا یعنی انیست خوردن اموال بباطل حرام بود و انکه بر مالی که [illegible] سود [illegible] اهل تجارت صحیحه نیست که ناشی از تراضی است خوردن آن مباح باشد و سا

اسباب ملک چون هبه و صدقه و غیر آن در بودن هر یک سبب صحیح برای ملک ملحق بتجارت دارند و موجب حل التصرف باشد بر وجه شرع پندارند وَلَا تَقْتُلُوٓا أَنفُسَكُمْ عطف است بر لا تاکلوا اموالکم بینکم بالباطل معنی اینست و نفسها خویش را یعنی مسلمانان را و اهل دین خویش را که نفسهای ایشان همچون نفسهای شماست مکشید که چون ایشان را بکشید چنانستی که نفسهای خویش را کشته باشید و این نهی از قتل مسلمانان است بعد از نهی از خوردن مال ایشان إِنَّ ٱللَّهَ كَانَ بِكُمْ رَحِيمًا ۝ این جمله تذییل است تاکید را از جهت ابراز مقصود شان باری بر وجه کمال رحمت و استواری است معنی اینست بدرستی که خدای شفقت در شان شما خداوند رحمت و عطیه بخشاینده از معصیت و خطیئه است تلقین نیکی و منع از بدی هر دو از رحمت و از آثار فیض نعمت است سؤال اکل اموال الغیر بالباطل و سایر تصرفات در نهی برابر بود اکل را تخصیص نهی بچه وجه باشد جواب اکل معظم همه تصرفات است منشا غذا و نماست در همه اجزای بدن در آید و در گوشت و پوست و رگ و تداخل نماید پس نهی ازو اهم بود و اهتمام در وی اتم باشد. وَمَن يَفْعَلْ ذَٰلِكَ عُدْوَٰنًا وَظُلْمًا فَسَوْفَ نُصْلِيهِ نَارًا ذلک اشارت باکل اموال باطل و بر قتل نفس است و اشارت بلفظ ذلک بمذکور بود بر طریق لا فارض ولا بکر عوان بین ذلک عدوانا و ظلما مفعول له است ای و من یفعل للتعدی و الظلم یا مفعول مطلق است از باب ضربته سوطا ای و من یفعل ذلک فعلا بعدوان و ظلم یا مفعول فیه است ای و من یفعل ذلک فی وقت عدوان و ظلم یا تمییز باشد ای و من یفعل ذلک الفعل من حیث انه عدوان و ظلم یا حال بود ای و من یفعل ذلک ذا عدوان و ظلم فسوف نصلیه نارا جمله جزاء شرط است تنکیر نارا برای تفخیم و تهویل است سوال فا برای تعقیب مع الوصل بود و سوف برای استقبال بعید باشد جمع میان دو حرف متنافی چگونه آید جواب [illegible] نیست که سوف برای استقبال بعید است در فعلی که بعید باشد و [illegible] تبعید و فا را دال بر وصل انباء و ذکر وعید دارند میان [illegible] حصول [illegible] ذکر او و اختیار [illegible] تنافی نه پندارند جمله و [illegible] میان [illegible] یعنی ولا تتمنوا [illegible] معطوف علیه یعنی لا تاکلوا اموالکم معترضه است برای تهدید [illegible] وعید یعنی چنین آید هر که فعل مذکور یعنی اکل اموال بباطل و قتل النفس از جهت ارادت تعدی و ظلم کند و این کار بر وجه تعدی و ظلم آرد امر سر انجام او را در آتش در آریم و در عقاب و عذاب آریم وَكَانَ ذَٰلِكَ عَلَى ٱللَّهِ يَسِيرًا ۝ جمله و کان ذلک علی الله یسیرا تذییل است معنی اینست و هست این در آوردن مجرمان در آتش بر خدای عزوجل آسان إِن تَجْتَنِبُوا۟ كَبَآئِرَ مَا تُنْهَوْنَ عَنْهُ نُكَفِّرْ عَنكُمْ سَيِّـَٔاتِكُمْ وَنُدْخِلْكُم مُّدْخَلًا كَرِيمًا ۝ معترضه است برای ترغیب الی الطاعة [illegible] بعد ترهیب [illegible] آنکه بنده را طاعت فرمانهای خدای از اوامر و نواهی [illegible] و در نواهی

بترک واجب بود و بترک طاعت فرمانها او بترک مامور به و زاجر و فعل منهی عنه در نهی معصیت و گناه باشند و معاصی برابر نیست بعضی بزرگ است که آنرا کبیره گویند و بعضی خرد است که آنرا صغیره خوانند و در تعیین کبیره اختلاف کرده اند و اقوال مختلف آورده اند بعضی انچه در آن حدی واجب گشته یا بذکر وعید نار یا بذکر غضب پیوسته چون زنا و سرقه و شرب خمر و قذف محصنات و قطع طریق و قتل عمدا و مانند آن کبیره است و هر چه غیر آن بود چون دواعی و هر چه در وی اصرار شود چنین است لا صغیرة مع الاصرار حالی ازین سمت و لا کبیرة مع الاستغفار شاهد برین است و بعضی گویند کبیره آنست انچه خدای در قرآن به کبیر یا عظیم بودن آن تصریح کرد چنانچه بقوله تعالی ان الشرک لظلم عظیم و ایذاء پیغامبر و نکاح ازواج او بعد او بقوله تعالی و ما کان لکم ان تؤذوا رسول الله و لا ان تنکحوا ازواجه من بعده ابدا ان ذلکم کان عند الله عظیما و اکل اموال یتامی بقوله تعالی و لا تأکلوا اموالهم الی اموالکم انه کان حوبا کبیرا و قتل اولاد بقوله تعالی ان قتلهم کان خطأ کبیرا و بعضی گفته اند کبیره آنست که حرام بعینه باشد و صغیره آنست که حرام لغیره بود و بعضی گفته اند انچه ثابت شده است حرمت او بنص قرآن کبیره است و غیر آن صغیره را بعضی گفته اند کبایر منهیاتی است از آغاز سوره نساء تا آیه ان تجتنبوا کبائر ما تنهون عنه مذکور شده و آن از نهی صریح آمده و بعضی گویند گناه کبیره سه است کفر که کافر است و ضلال که بتبدیل اعمال شرا دیدند جهان را ساخته و کفران یعنی ناسپاسی کردن و ناشاکر بودن و بعضی گویند گناه کبیره چهار است شرک و امن از عذاب خدای تعالی و یاس از مغفرت او و قنوط از رحمت او و بعضی گناه کبیره سبعه موبقات را گویند و حصر آن برین هفت نموده شرک بخدا و سحر و قتل نفس بغیر حق و اکل ربوا و اکل مال یتیم و قذف محصنات مومنات و روی گردانیدن از جنگ بدین که یک کس از دو کس یا ده کس از بیست کس یا صد کس از دویست کس و امثال آن تا آنکه دوازده هزار تن از مسلمانان یکدل متفق بر محاربه شوند چون آن شمار عدد برسد و همه را دل بر اعلاء کلمه اسلام باشد ایشان هرگز مغلوب نشوند و ایشان را فرار از کافران همه دنیا روا نباشد بقوله علیه السلام اثنا عشر الفا لن یغلبوا اذا کانت کلمتهم واحدة و بعضی بر هفت مذکور دو زیادت کنند یعنی و الحاد در حرم یعنی میل کردن از حق در مقام متبرک حرم عدد کبائر نه گویند و بعضی یمین غموس یعنی سوگند دروغ بر فعل گذشته زیادت کنند تا بود ده رسانند و بعضی سرقه و شرب خمر برین ده زیادت بیفزایند عدد کبائر دوازده دارند و بعضی گویند کبائر هفده است چهار در دل شرک بخدای و اصرار بر معصیت یعنی قصد کردن آن کرتی دیگر و ناپشیمان شدن از آن و نومید شدن از رحمت خدای و ایمن بودن از مکر و چهار در زبان است گواهی دروغ و قذف محصن و سوگند دروغ بر امر گذشته سرایت اثبات باطل یا ابطال حقی و سحر و سه در شکم شرب خمر و قدر مسکر از هر شرابی و اکل مال یتیم بظلم و اکل ربوا و دو در فرج زنا و لواطه و دو در دست قتل و سرقه و یکی در پا فرار از جنگ و یکی در جمیع اندام عقوق والدین و بعضی

گویند کبائر بیست است دوازده آنکه بالا گذشته و هشت دیگر ربا و ترک صلوة متعمدا و منع زکوة و حسد و کبر و حیفت در وصیت یعنی زیادت بر ثلث و تکفیر مسلمانان و نقض عهد و بعضی قطیعة رحم و جمع میان صلوات بغیر عذر و منع فضل آب از تشنه بعد از سیراب شدن خود و خیانت در غنیمت و هجران قرآن و قمار و کتمان شهادت و انقلاب از هجرت و دروغ گفتن و بیع آلات حرب بر دست کفار که ظلم زیادت کنند عدد کبائر سی گویند و بعضی تا هفتاد رسانده و بعضی قریب هفتصد گویند و بعضی در کبائر عدد معین ندانند بلکه از اسم نسبی خوانند هر گناهی بنسبت آنچه فروتر از وست کبیره است و بنسبت آنچه بالاتر از وست صغیره است اما بیان اکبر کبائر آنست که در حدیث آمده الا انبئکم باکبر الکبائر قالوا بلی یا رسول الله فقال الاشراک بالله و عقوق الوالدین و شهادة الزور و کان متکیا فجلس و قول الزور فقال الا و قول الزور و شهادة الزور قال الراوی و کان یقولها حتی قلت لیته سکت و بآن این آیه معتزله تمسک کنند که تکفیر سیئات و ادخال جنت موقوف بر اجتناب از کبائر دانند مرتکب کبائر مخلد در نار پیداست که مذهب ایشان خطاست لقوله تعالی ان الله لا یغفر ان یشرک به و یغفر ما دون ذلک لمن یشاء و قوله تعالی یا عبادی الذین اسرفوا علی انفسهم لا تقنطوا من رحمة الله ان الله یغفر الذنوب جمیعا هر دو آیه در غفران فارق میان کبیره و صغیره نیست قائل شدن بعدم غفران کبیره دلیل عدم مواخذه صغیره مخالف این هر دو آیه باشد چنانچه معتزله بر آن رفته اند جواب از تمسک ایشان برین آیه آنست که کبائر مذکوره را حمل بر انواع کفر برای کفار ساخته اند بر طریق قرارداده معنی اینست اگر شما یکسو روید از کبائر آنچه نهی کرده میشود یعنی انواع کفر که کبائر منهیات است بگذارید و خود را از اصناف کفر و کافری دور دارید اگر خواهیم گناهان شما را از کبائر و صغائر دور کنیم و شما را در جای در آوردنی یا جای در آوردن یا در آمدنی و در آوردنی که بزرگ است قبل العذاب بمشیته عفوا فضلا یا بعد العذاب بر قدر گناه عدلا در آریم **وَلَا تَتَمَنَّوْا مَا فَضَّلَ اللّٰهُ بِهٖ بَعْضَكُمْ عَلٰى بَعْضٍ** روایت کرده اند که مردمان نصیب خویش در میراث دو چند نصیب زنان یافتند در آرزوی تضعیف ثواب آخرت افتادند و زنان نصیب خویش نصف نصیب مردان ملاحظه کردند دل بر تمنای نصف عقوبت آخرت آوردند مردان و زنان مذکور از تمنی فضل دنیا و نقص آن در آخرت منهی گشتند و از قیاس ثواب و عقوبت آخرت بر نصیب دنیا منع پیوستند برین وجه ما فضل الله مجهول بر خلاف جمله معطوف بتقدیر ما فضل الله و نقص باشد تا نهی مذکور متناول مردان و زنان شود و بعضی گویند که ام سلمه رضی الله عنها و چند زنی با او گفتند کاشکی خدای بر ما جهاد فرض کردی و در جهاد ثوابی که مردان را میرسد ما را نیز میرسیدی ایشان از آرزوی فضلی که مردان دارند منهی شدند و از مثل این آرزو که متضمن حسد است ممنوع گشتند و این جمله عطف است بر لا تاکلوا اموالکم بینکم بالباطل و خطاب هر دو با مردان و زنان راست و تذکیر بر وجه تغلیب است معنی بر وجه اول اینست فضلی و نقصی که در دنیا دارید حصول

آنرا در آخرت آرزو میبرید و ثواب و عقاب آخرت را بر نصیب دنیا قیاس مکنید و بر وجه دوم معنی آنست و آرزو مکنید
چنانچه ام سلمه و زنان دیگر آرزو کرده بودند و دل بر آن نهاده که مخصوص به مردان است آورده‌اند سؤال آنرا و بروی
که بدان فضل داده است خدای تعالی بعضی را بر بعضی اگر بر وجه زوال نعمت بود حسد باشد و اگر مثل آنرا آرزو برد بغیر
ارادت زوال آن آرزوی غبطه بود و حسد نباشد و منهی عنه نبود چنانچه اگر زید را فضل داده اند بر عمرو به نعمت علم
اگر عمرو آرزو کند که مثل علمی که زید راست بیابد و مثل غنائی که او دارد و بیابد غبطه بود و حسد نباشد چون تمنا با
الفضل بغیر ارادت زوال غبطه بود و حسد نباشد منهی چگونه آید جواب آرزو بردن آنچه خدای بدان تخصیص
را بر بعضی فضل داده و میان ایشان در قسمت فرق نهاده یکی را مخصوص گردانیده به صفت عالیه و دیگری را مخصوص
کرده به صفت سافله اگر صاحب صفت سافله آرزو کند صفت عالیه را که دیگری بدان مخصوص است اگر متضمن
ارادت زوال آن نعمت نبود ولی متضمن ارادت زوال تخصیص آن نعمت به زوال فضل او که نعمتی دیگر است شود حسد
باشد محتاط نبود بخلاف غبطه در صفت غیر مخصوص که آرزوی مثل او بغیر ارادت زوال او هیچ وجه ارادت زوال نعمت
او و خصوص آن نباشد **قطعه لمؤلفه** دو سنگ آسیا هم سنگ و همتاست ⁂ چرا این عالی و آن سافل
آمد ⁂ نه در وزن اند یکسان هر دو پله ⁂ درین سنگ و دران زر حاصل آمد ⁂ دو مرد هم نژاد و شد در یکتا
یکی بیدل و دیگر عاقل آمد ⁂ زبان در کام گویا شد دو کس را ⁂ یکی سحبان و دیگر باقل آمد ⁂ قسمنا بینهم حق
الحق بحسب در قسمت حق باطل آمد **لِلرِّجَالِ نَصِيبٌ مِّمَّا اكْتَسَبُوا وَلِلنِّسَاءِ نَصِيبٌ**
مِّمَّا اكْتَسَبْنَ این جمله تعلیل است بر نهی مذکور و دلیل است بر وجه اول یعنی آنست حصول فضل [illegible] دنیا
را در آخرت آرزو مکنید زیرا که در آخرت از جزاء اکتساب نصیبی معین است مر مردان را نصیبی معین است مر
زنان را جزاء مردان چیزی افزاید و نه جزاء زنان چیزی نقصان پس آرزوی زیادت و نقصان نباید یعنی [illegible]
نشاید بر وجه دوم معنی چنین آید فضلی که خدای کسی را داده است آنرا آرزو نباید کرد و دل بر خواهش آن نباید نهاد
زیرا که هر یکی را نصیبی است که دیگری را مقام آرزوی بآن نیست و بعضی دو مورد می را که در آیه
ولا تتمنوا ما فضل الله به بعضکم علی بعض مذکور است مورد آیه للرجال نصیب مما اکتسبوا وللنساء نصیب مما
اکتسبن داشته‌اند این جمله را ابتدائیه غیر متصل بجمله ولا تتمنوا ما فضل الله به بعضکم علی بعض میسازند پس
و وجه معنی چنین آید مردان را نصیبی است از آنچه کسب کردند و زنان را نصیبی از آنچه کسب کردند [illegible]
بر سبیل تنصیف چنانچه افزونی آن از زنان بر طریق میراث یا معنی سبب نزول آنست صحابه رضوان الله تعالی علیهم اجمعین
روایت کرده اند که نزدیک پیغامبر صلوات الله علیه و سلم عورتی آمد [illegible]
نهاد گفت که من واسطه بعضی زنانم پیش تو در طلب حکمی فرستاده آمده‌ام [illegible]

گفتن با تو برسد او را خوش آید و پسندیده نماید بعده مقصود در میان آورد و مطلوب پیدا پیش پیغامبر صلوات الله علیه تقریر کرد و گفت یا رسول الله ان الله رب الرجال ورب النساء وآدم ابو الرجال وابو النساء وحوا ام الرجال والنساء وبعثك الله تعالى الى الرجال والنساء فالرجال اذا خرجوا في سبيل الله وقتلوا فاحياء عند ربهم يرزقون وان خرجوا فلهم من الاجر ما علمت ونحن نخدمهم ونحبس عليهم فهل لنا من الاجر شئ قال نعم اقرئي النساء السلام وقولي لهن ان طاعة الزوج واعترافا بحقه تعدل ما هنالك وقليل منكن يفعله وَاسۡـَٔلُوا اللّٰهَ مِنۡ فَضۡلِهٖ وَسۡئَلُوا اللّٰهَ مِنۡ فَضۡلِهٖ سلوا الله من فضله بحذف همزه بعد نقل حرکت او بسوی سین و ترک همزه وصل همزه و نقل از جهت استغنا خوانند و معنی یکی دانند این جمله عطف است بر لا تتمنوا و معنی آنست و بجویید از خدای نعمتهای را که در خزانه غیب نامزد از فضل او بود ناشی از کرم و لطف او شود نعمت از خدای بغیر ارادت زوال نعمت از دیگری جوئید این را در لغت غبط گویند و در آیه ولا تتمنوا نهی از حسد بود و اسئلوا الله من فضله تجویز غبطه روی نمود برین معنی من برای ابتدای غایت باشد و تواند بود که من تبعیض دارند سؤال بعض آثار فضل او پندارند چه خواستن کل آثار فضل تنها و نیز از حد بود و بر حاکم او جواز تحکم تنزیها و حقیقة انه لا یحب المعتدین مرضی خدا نباشد باید که خواهش نعمت برای خود که متضمن زوال نعمت از دیگری بود نکند که آن حسد است و حسد بر مقتضای عقل و شرع کار بد است الحسود معترض على الله بانعامه على من سواه حسد فائده ندارد و خیر ستیزه و اندوه ثمره نیارد اِنَّ اللّٰهَ كَانَ بِكُلِّ شَيۡءٍ عَلِيۡمًا ۝ این جمله تذییل است چه دانستن هر چیز مستلزم مر دانستن اعمال بندگان و دانستن احوال بندگان مستلزم است مر جزا دادن ایشان پس ان الله کان بکل شیء علیما کنایه از آن است مجازی بود و از جمله للرجال نصیب مما اکتسبوا وللنساء نصیب مما اکتسبن جزا مفهوم شده این جمله باعتبار معنی کنائی جمله تاکید مفهوم او آمده سو که مفهوم او بود لاجرم تذییل باشد و چون جمله للرجال نصیب مما اکتسبوا وللنساء مما اکتسبن ملوح بر معنی مجازات است این جمله را بتقدیم ملوح مؤکد کرد و او است تاکید آورد و معنی آنست بد سلوکی هست خدا بهر چیزی علیم است دل از حسد و کینه و تصفیه و تحمل که سزاوار احسان است و ممنوعی که لایق حرمان است داند و هر یکی را بدانچه لایق او است از قبض و بسط و رفع و خفض بحکمت محکمه میرساند وَلِكُلٍّ جَعَلۡنَا مَوَالِيَ مِمَّا تَرَكَ الۡوَالِدٰنِ وَالۡاَقۡرَبُوۡنَ این جمله معترضه است میان معطوف و معطوف علیه موالی مفعول اول است مر جعلنا لکل مفعول دوم است ای لکل شیء جعلنا موالی ای وارثه و یحرزونه مما ترک الوالدان صفت است مر مضاف الیه کل که مقدر است کلام بتقدیر و لکل شیء از مال مما ترک الوالدان والاقربون جعلنا موالی وارثه یا بکل بتقدیر لکل احد و مما ترک متعلق بمضمون موالی متضمن در انتما مما ترک پندارند بر وجه دوم از ترک ضمیر عاید بسوی کل و احد مستتر بود و الوالدان الاقربون بتقدیر هم الوالدان والاقربون بیان موالی باشد بر وجه اول معنی آنست برای هر چیزی

یا بر هر مالی را که از شو که مادر و پدر و قرابتان گردانیده ایم خداوندان که آن را میراث برند و خداوند او باشند بر وجه دوم معنی چنین باشد و مر هر یکی را گردانیده ایم وارثان متروکه او که میراث او برند ایشان مادر و پدر و اقربای او باشند ﴿وَالَّذِينَ عَقَدَتْ أَيْمَانُكُمْ فَآتُوهُمْ نَصِيبَهُمْ﴾ عقدت بتخفیف تا ثلاثی و ماضی باب مفاعله خوانند و بر طریق مسافرت و مسفرت معنی یکی دانند روایت کرده اند که در جاهلیت چون مردی مردی را خوش کردی به ظرافت و ملاحت او در دل آوردی میان خویش معاقده تناصر لقا میکردند و بیکدیگر سوگند میخوردند بر این که خون من خون تو باشد و کینه من کینه تو بود و تو از من میراث بری و من از تو میراث برم و تو بسبب من مطالب شوی و من بسبب تو مطالب شوم و تو عاقله من باشی و من عاقله تو باشم یعنی هر یکی از جهت دیگری دیتی که واجب شود بدهد و هر یکی خلیف دیگری باشد چون یکی از ایشان مردی با ورثه خلیف او ششم حصه میراث بردی و جمله والذین عقدت ایمانکم بر تقدیری که مبتدا بود والذین عقدت ایمانکم فآتوهم فی شانهم آتوهم نصیبهم دارند معطوف بر جمله و لکل جعلنا موالی مما ترک الوالدان والاقربون نهادند و فا در خبر از جهت آن بود که مبتدا متضمن معنی شرط باشد چنانچه ابو العیاش مبرد و الزانیة والزانی فاجلدوا و ایراد رفت فآتوهم را خبر مبتدا گفته و بر تقدیری که مبتدا نبود و الذین عقدت ایمانکم بر نصب خوانند بر تقدیر که انشا جویند و لکل جعلنا موالی متضمن معنی و آتوهم بود کلام از باب [illegible] باشد [illegible] کسانی که عقد بسته است با ایشان دستهای شما یا عقد بسته است سوگندهای شما و این اسناد مجازی است یعنی عقد بسته اید به دستهای خویش چه در عقد دست بر دست می نهادند [illegible] سوگندها میکردند پس بدهید ایشان را نصیب ایشان یعنی میراثی که برای ایشان تعیین شده بود پیغمبر صلی الله تعالی علیه و سلم [illegible] را تقریر فرمود و دادن میراث مقرر داشت و از احیا [illegible] الاسلام [illegible] و امثت روایت کرده اند که پیغمبر صلوة الله علیه در فتح مکه خطبه گفت [illegible] در جاهلیت سوگندی خورده و بر تناصر و توارث عهد کرده [illegible] اسلام آن را [illegible] بلکه استواری آورد و سعید بن جبیر رضی الله عنه گفت که من در جاهلیت خلیف کسی بودم چون آن [illegible] وفات میراث از پسر او خواستم پسر گفت که این حکم در جاهلیت بود اسلام آن را برگرفته برای مخاصمت تو به پیغمبر صلی الله تعالی علیه و سلم کردیم قضیه مذکور پیش پیغمبر صلی الله تعالی علیه و سلم در عرض آوردیم این آیه نازل گشت و این حکم بوده و پیوست مضمون این آیه چندگاه معمول بود و خلیف را میراث میدادند تا آیه واولوا الارحام بعضهم اولی ببعض و آیه یوصیکم الله الایه منسوخ گشت و حکم میراث بردن خلیف نسخ پذیرفت و بعضی گویند والذین عقدت ایمانکم فآتوهم نصیبهم وارد شده در باب ولاء موالات و آن آنست که کافری غیر عربی بر دست کسی پیش مردی مسلمان

نشود و آنرا مولی خویش سازد و دیه که بر وی واجب شود بدهد اگر وارثی دیگری نباشد میراث هم او برد و این آیه بنزد
وجه منسوخ باشد بر قول عامه صحابه رضی الله تعالی عنهم شریعت مولی الموالات از ثوابت است و مذهب ابو حنیفه رضی
الله عنه همین است و مذهب امام شافعی و امام مالک رحمهما الله در مولی الموالات بر خلاف آنست یعنی ولای موالا
در هنگام وجود وارث از جهت حق وارث و در هنگام عدم وارث از جهت حق بیت المال موجب وراثت نیست
نزدیک ابو حنیفه مولی الموالات بعد از جهات عصبات و صحابه وارث بود مؤخر از ذوی الارحام باشد و چون حکم ولکل جعلنا آمد
بیان نصیب هر یکی از ورثه یعنی سنت تکمیله والذین عقدت ایمانکم فآتوهم نصیبهم را عطف بر کرده و ذکر ورثه سببی
را نیز در بیان آورد اگر والذین عقدت ایمانکم را عطف بر الوالدین و الاقربون داریم فآتوهم نصیبهم یعنی نصیب بسبب
نسبی و سببی بدهید ایشان را و تفاوت تقسیم بر ترتیب بود و در بعض یعنی آسان نمی باشد إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَىٰ كُلِّ
شَيْءٍ شَهِيدًا ۝ این جمله تذییل است تاکید او از جهت امر ایشان بر صورت وکاد یعنی نیست
خدا هست بر هر چیزی گواه پنهان و آشکارا بدانید که هیچ نهانی بر وی پنهان نماند بر تمرد و سوا چون گواه است و بر دقا
یا آن آگاه است اَلرِّجَالُ قَوّٰمُوْنَ عَلَى النِّسَآءِ بِمَا فَضَّلَ اللّٰهُ بَعْضَهُمْ عَلٰى بَعْضٍ
این جمله استینافیه است چون در آیه سابقه ذکر تفضیل مردان بر زنان و نهی زنان از آرزو بردن فضل مردان بود
چنانستی که سامع از جهت فضل مردان سوال کرد گفته باشد بال الرجال فضلوا علی النساء و با جهت فضل علیهن این
جمله بر وجه استینافی وارد گشته سوال مقدر بجواب پیوسته علی النساء یعنی قوامون قیمون یعنی حاکمان
علی النساء والون علیهن چاره و تدبیر یعنی با فضل الله متعلق است یعنی با او و ضمیر بعضهم راجع بآنست که جمع است
و زنان بر سبیل تغلیب بصیغه جمع مذکر آورده و بعض منه فضل کنایه از مردان و بعض مفضل علیه کنایه است از زنا
از باب کنایه از موصوف بذکر رجال و نسا تصریح کرده با فضل الله الرجال علی النساء و بدین سبب که کنایه
ابلغ است از تصریح و تلویح و تصریح یعنی ایست مردان قایم اند با مور زنان و کثیر القیام اند در کارها
ایشان آمر و ناهی اند بر ایشان قربانیش دارند و دل بر حمایت و نگهبانی ایشان بسبب چیزی که خدا
عز و جل بیان فضل داد بعضی را بر بعضی یعنی مردان را بر زنان از کمال قوت تن و اهلیت تصدی انجمن و نبوات و
امامت کبری و صغری و اهلیت ولایه اولی و آخری و مزیت و کثرت عبادت و اهلیت قضا و شهاد
وَّ بِمَآ اَنْفَقُوْا مِنْ اَمْوَالِهِمْ عطف است بر بما فضل الله یعنی ایست و بسبب انفاق
کردن ایشان اموال خویش را در غزو و جهاد و جمع اول کلام فضلا و سنّت آنست که انفاق مقتضیات سخاوت و بذل
و صفت سخا و بذل موجب مزید فضل است قال علی کرم الله وجهه اعط من شئت تکن امیره
باخوان تو گر خلیفه نام است چون باز تو خورده تو از غلام است و نزول این آیه در شان سعد بن ربیع است

که بزرگی از بزرگان انصار بود نشوز ورزید و سر از ربقهٔ طاعت او کشید ربیع او را ادب کرد و طپانچه بر روی او زد پدر او پیش پیغمبر صلی الله تعالی علیه و سلم آمد شکایت کرد و قصهٔ حال او پیش پیغامبر صلی الله علیه و سلم آورد رای پیغامبر صلی الله تعالی علیه و سلم بقصاص قرار گرفت و صورت حکم [illegible] خواست بنیاد نهاد این آیه نازل شد که مردان بر زنان [illegible] پیغامبر صلی الله تعالی علیه و سلم فرمود ما چیزی خواستیم و خدای تعالی چیزی خواست و آنچه خدا خواست [illegible] قرآن [illegible] و حکم [illegible] کرد [illegible] آورد فالصالحات قانتات حافظات للغیب بما حفظ الله در [illegible] زنان را در حکم و قبول ایشان در تحت ولایت شوهران [illegible] شوهران [illegible] ایشان [illegible] جمع کرد [illegible] از صالحات [illegible] دیگر [illegible] مستحق [illegible] پس صالحات قانتات یعنی زنان صالحه طاعت دارنده فرمان خدا و امر شوهر [illegible] نگاه دارنده اند حقوق و حالهای شوهران و نفوس و فروج خود را در غیبت ایشان بنگاه داشتن خدای جل و علا و رعایت و کفایت خویش ایشان را واللاتی تخافون نشوزهن فعظوهن واهجروهن فی المضاجع واضربوهن [illegible] واللاتی تخافون نشوزهن [illegible] الزانیة والزانی فاجلدوا [illegible] یعنی اللاتی [illegible] یقول [illegible] الصالحات قانتات [illegible] معنی آنست و زنانی که [illegible] نشوز ایشان را [illegible] نشوز و ظهور علامات [illegible] از طاعت [illegible] پند دهید [illegible] شوهر نصیحت کنید [illegible] زنان را [illegible] شوهران [illegible] از طاعت ایشان [illegible] نشوز [illegible] موجب [illegible] رسوائی [illegible] افکنده [illegible] که بغیر اذن شوهر بیرون نیایند و چنانچه باید و شاید طاعت ایشان [illegible] زنانی که بی اذن شوهران از خانه پای خود بیرون نهند فرشتگان ثواب و رحمت بر ایشان لعنت کنند [illegible] در کاری که در آن فرشتگان رحمت نیز لعنت کنند چه کار بود [illegible] آمده [illegible] زن از خانهٔ شوهر بغیر اذن او بیرون رود تا آنکه باز نگردد هیچ نمازش مقبول نشود [illegible] دیگر آمده هر زنی که او را شوهر او در فراش خویش طلب کند و او از طاعت شوهر ابا آرد [illegible] بیرون آید [illegible] چنانچه بیرون آید [illegible] از پوست [illegible] مگر آنکه [illegible] و نصیحت گوئید و از ایشان صلاح کار جوئید ابو منصور رحمه الله [illegible]

او عظة ما یلین القلوب القاسیة ویرغب الطبایع النافرة و پند کرا العواقب یعنی پند کلامی ست که دلهای سخت را نرم گردانند و طبیعتهای رمنده را ترغیب کند و آخر امور را که عاقبت نیکی نیکی و چنین درجه است و عاقبت بدی بدی و چنین درکه است یاد دهد و اگر بپند باز نیایند و بسوی طاعت باز گشت نمایند پس پندی در دل ایشان اثر نکند و سر خوابگاه سنگین ایشان را نرم نگرداند صحبت هجر باید بدل از گریه جفا کاران را به سبزه بر سنگ نروید چه کم باران آید ایشان را در خوابگاه های ایشان ترک دهید در خوابگاه های ایشان فرو نه و اگر در مضاجع ایشان بروید روی سوی ایشان مکنید شاید هجران در خوابگاه انتباه شود و خطره نشوز از دل ایشان بر رود و اگر تدبیر هجران مضاجع وا داده است و بار نشوز از ایشان نرود و این خطیه جلیه و جریمه عظیمه از سر وقت ایشان نگذرد و احتیاج بتادیبی دیگر افتد و تدبیری بالاتر حاجت شود ایشان را زدنی نرم بزنید و خوف در دل ایشان افگنید که ضرب مولم را طاقت نیارند و باندک دردی خود را بهلاک سپارند فَإِنْ أَطَعْنَكُمْ فَلَا تَبْغُوا عَلَيْهِنَّ سَبِيلًا جمله شرطیه که جزا او انشا است انشا و نهی است عطف است بر انشائیه سابقه تواند بود و تواند بود که فا در فان اطعنکم جزائیه باشد شرطیه جزای شرط محذوف بود ای اذا وعظتموهن و هجرتموهن فی المضاجع و ضربتموهن فذلک فقیل اذا فعلتم ذلک فان اطعنکم فلا تبغوا علیهن سبیلا شرط مذکور با جواب خویش مستانفه باشد چنانستی که سامع گفت ما ذا نفعل بهن فذلک فان اطعنکم فلا تبغوا علیهن سبیلا یعنی انیست پس اگر اطاعت کنند زنان شما را بترغیب و ترهیب و بنصیحت و تادیب پس بر ایشان راهی از ایذا مجوئید و بیاد آوردن نشوز گذشته و سرزنش کردن بعصیانی که رفته در راه آزار ایشان مپوئید که آن مقتضای عقل نبود و موجب دانش نباشد إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيًّا كَبِيرًا ۝ ای متعالیا عن ان یظلمکم علیهن و موافقتکم ایاهن علی نشوزهن عنه او عنا و ان اشد کان علیا کبیرا و مع علوه فیشان یغفر العصیان و یقبل التوبة والحوبة فانتم احق بان تعفوا اذا تابت وانقبه التوبة این جمله تذییل ست تاکید او از جهت ابراز ثنای باری بر وجه وکادت و استواری ست یعنی بدرستی خدای عالی ست بزرگ ست برتر ست ازینکه راضی شود بظلم کردن شما بر زنان بعد توبه و رنجانیدن ایشان یا بگوئید خدای عزوجل با کمال علا و جلال کبریا توبه از گناه می پذیرد و بعد از توبه از گناه گذشته نمیگیرد و شما سزاوارترید که بعد از توبه از گناه گذشته بگذرید و توبه نشوز از ایشان بپذیرید وَإِنْ خِفْتُمْ شِقَاقَ بَيْنِهِمَا فَابْعَثُوا حَكَمًا مِنْ أَهْلِهِ وَحَكَمًا مِنْ أَهْلِهَا عطف است بر جمله سابقه و خطاب با ولات حکم مر حکام راست یا مر اولیا و اقربای زوجین را نسبت با مسلمانانی را که بر حال ایشان مطلع اند از همسایگان و دوستان بین مصدر ست یعنی وصل و فراق و ظرف است یعنی وسط بسکون ثلثه بود که اینجا مضاف الیه

بمعنی وصل یعنی پیوند و تواند بود که ظرف بود و اضافت شقاق بسوی ظرف، بر وجه اتساع باشد چنانکه مکر اللیل والنهار و یا سارق اللیلة و این وجه محل نظر است چه بین چون ظرف باشد منصوب بظرفیت بود یا مجرور بمن شود چنانچه سعد قائما بین یدیه و من بین ایدیهم مگر آنکه بین اسم بمعنی مکان گیر آمده باشد چون اذا یقوم زید اذا یقعد عمرو بمعنی وقت قیام زید وقت قعود عمرو گفته اند چنانچه کوفیان بدین سوی بران رفته اند برین وجه اضافت شقاق سوی مکان کنایت از شقاق ایشان باشد چنانچه کرم خانه فلان و علاقه مجلس کنایت از کرم ذات او بود و معنی اینست اگر از تفرق پیوند شوهر و زن یا از تفرق مکان ایشان بترسید پس حکمی از اهل شوهر و خاندان او و حکمی از اهل آن زن و خویشاوندان و آشنایان او بفرستید تا ایشان بروند درین کار شارع شوند سر احوال ایشان دریابند و دریافت سبب و غرض ایشان نمایند و از رنجش و صلاح مزاج امتزاج دریابند دل بر اصلاح و فلاح آورند ان یریدا اصلاحا یوفق الله بینهما ضمیر تثنیه در یریدا و بینهما عاید بزوجین است و تواند بود ضمیر حقیقی و در ان یریدا عاید بر دو حکم مذکور باشد و ضمیر بینهما عاید بزوجین بود و تواند بود هر دو ضمیر بر دو حکم دارند و توافق بین الحکمین توافق بین الزوجین پندارند و جمله شرطیه یعنی ان یریدا اصلاحا یوفق استیناف است برای بیان منفعت فرستادن و معنی اینست اگر بخواهند زن و شوهر اصلاح را دل بر صلاح کار آرند و خاطر بر سامان معیشت بگمارند از هر که بیراهی و تباهی بود باز آیند و بصلاح و سداد گرایند خدای عز و جل میان ایشان توفیق و تحقیق کند موافقت بخشد و دلهای ایشان را موافق گرداند و ایشان را به نیل ائتلاف برساند یا گوئیم اگر بخواهند دو حکم مذکور اصلاح میان زوجین و رفع تفرق مسطور خدای میان دو حکم موافقت بخشد و توفیق توافق کلمات در هر دو کلمات صلح آمیز و سخنان موافقت انگیز گویند و میان خویش در دل حصول موافقت جویند بحسن نیت ایشان موافقت حاصل شود و توافق بحصول پیوندد ان الله کان علیما خبیرا ط این جمله تذییل است تاکید این جمله از جهت ابراز شان بایشان بر وجه و کادت بمعنی اینست بدرستی که خدای علیم است باحوال همه خبیر دارست یعنی آگاه است باحوال همه میل و تفریق دلهای ایشان بداند و بر طبیعت قبول و رد مزاج نیک و بد آگاه است میان ایشان سامان دادن تواند واعبدوا الله ولا تشرکوا به شیئا این جمله در اثنای حکم نسا معترضه است برای تحریص بر توحید و پرستش خدا و بازداشت از تشریک باکردگار تقدس و تعالی و دادا اعتراضیه است بمعنی اینست خدای را بپرستید و چیزی را با او شریک مکنید کسیکه از عدم بوجود آورده نابوده را محل تکلیف هستی کرده و با نواع نعم رسانیده و مستعد انواع اصناف کرم گردانیده بعقل مقتضی شود که او را پرستش بکنند و دانش نه پسندد که بکردار خویش دیگری را شریک گردانند وبالوالدین احسانا رسانا مفعول مطلق است

برای تاکید ای احسنوا بالوالدین احسانا یعنی اینست احسان کنید بایشان مادر و پدر را احسان کردنی
و شکر احسان ایشان بگذارید و سپاس نعمت پرورش را که ایشان در صغری آورده‌اند بجا آرید و نیکو سخن
کردن در حق مادر و پدر کاری عظیم و درجه فخیم است حق سبحانه تعالی آن را تالی عبادت و توحید آورده و حق مادر
و پدر را تالی حق خویش ذکر کرده باید که فرزند خدمت و طاعت مادر و پدر را لازم داند مگر آنکه امر بمعصیت کنند
که با طاعت ایشان از طاعت خدای عزوجل باز مانند بسیار خدمت ایشان را اندک پندارند اگرچه خدمت
ایشان بسیار باشد محقر انگارند حکایت است فضل بن یحیی در محبس برای یحیی آب گرم کردی برای
وضو پیش یحیی آوردی شبی نگهبانان زندان از آتش کردن منع کردند و او را میسر نشد افروختن آتش [illegible]
چراغ آب گرم کرد پیش یحیی آورد و بدین طریق آب گرم رسانید و یحیی را آب گرم وضو کنانید نگهبانان زندان
این معنی دریافتند شبی دیگر چراغ نیز باز داشتند فضل آفتابه زیر بغل خود گرم کرد و [illegible] پیش [illegible] کرد
آب را در حضر گرمی آورد و از جهت آنکه گرمی بر سبیل عادت داشته خود را گنهکار پنداشت و اگر مادر و پدر
ایشان بموت آیند و بفرقت مرگ پیروی خویش فرو گذارند آنچه در حیات مرضی ایشان بود بجا آرند و در
بر خلاف رضای ایشان نروند که آن نیز از باب حقوق و انتساب هست که حقوق ست چه ایشان در حکم احیا اند
و درک اسباب رضا و سخط بالاتر از آن اند چنانچه در حال حیات ایشان از عقوق و تحمل کردن تقصیر در حق
ایشان احتراز داشتند بعد وفات ایشان نیز از مثل آن نگاه باید داشت و ایشان را دعا کنند و مغفرت طلبند و از مال خود
در سبیل ایشان صدقه دهند و قرآن خوانند و زیارت روند و هرچه بروح ایشان و ثواب و ثمره آن با ایشان اند
سبب خوشنودی و خوشی روح ایشان گردد و او را نیز همان قدر ثواب بود و ذره از اجر او کم نشود
با دوستان و قرابتان ایشان پیوندند و آزار دوستان و قرابتان ایشان نپسندند و در حدیث
آمده که ان ابر البر ان یصل الرجل اهل ود ابیه بعد ان یولی الاب و بدانکه حقوق والدین بسیار است و جزئیات آن
بسیار است و از هرچه بگوید افزون است و از حد و عد احصا بیرون است حق سبحانه تعالی همه را [illegible]
مادر و پدر نصیب کناد و مادر و پدر را از ایشان خشنود گرداناد وَبِذِي الْقُرْبَىٰ عطف است بر
بالوالدین ای واحسنوا بذی القربی یعنی اینست ای خداوند قرابت نیکوئی کنید و حقوق ایشان
بعد حقوق مادر و پدر دارند مردم باید با اقارب پیوندد و آزار ایشان نپسندد و اقارب هرچند که [illegible]
[illegible] پیش ایشان [illegible] بود [illegible] میان اقارب طبعی و خلقی است
یا [illegible] باشد [illegible] در کتب فقه آورده
اغنیا در شهری که ساکن باشند زکوة مال خویش فقرای همان شهر را بدهند [illegible] مگر آنکه اقارب

ایشان در شهر دیگر فقیر باشند بر ایشان بود در شهر دیگر فرستادن نتوانند ازین مسئله معلوم شد که اقارب را حقی هست که اجانب را نیست و در حدیث هست لا یدخل الجنة قاطع و در حدیث دیگر آمده و لا تنزل الملائکة علی قوم فیهم قاطع رحم قطع رحم گناه بزرگ است و قطیعت هم سبب خرابی است علی الخصوص قطیعت اخوة و اخوات القربیه زیرا که اختصاص با آبا و امهات اند آثار مادر و پدر بسبب ایشان بیشتر بود و عقوق ایشان همچنانکه عقوق اخوة و اخوات بیشتر باشد چه بعد پدر رفته اکنون برادر و خواهر بجای پدر مادر چون از مرگ پدر برادر بجای پدر بود برادر بهنگام هیجا است بازو بهرخو که باشد عزیز است ازین روی احسان در حق ایشان احسان [illegible] است و [illegible] در شان ایشان [illegible] بی بدل است وَالْيَتٰمٰى وَالْمَسٰكِيْنِ عطف است بر ذی القربی ای و احسنوا بالیتامی والمساکین معنی اینست و نیکوئی کنید در حق یتیمان [illegible] که بی پدر باشند [illegible] ایشان بتربیت و احسان محتاج ترند اگر کسی در حق ایشان احسان [illegible] غالب اینست که هلاک شوند [illegible] تربیت ایشان [illegible] اینجاست که پیغامبر صلوات الله علیه فرموده انا و کافل الیتیم [illegible] و مساکین [illegible] که در معاش [illegible] گرانبار [illegible] قوت [illegible] است که پیغامبر صلوات الله علیه از خدا خواسته اللهم احینی مسکینا و امتنی مسکینا و احشرنی فی زمرة المساکین گفته توان دانست که احسان [illegible] کسان چسان باشد [illegible] در چه مرتبه برسد وَالْجَارِ ذِي الْقُرْبٰى والجار عطف است بر الوالدین ای و احسنوا بالوالدین و بالجار ذی القربی صفت است مر الجار را معنی [illegible] و احسان کنید همسایه که خویشاوند و قریب او بود یعنی مسکن او قریب مسکن شما باشد وَالْجَارِ الْجُنُبِ عطف است بر الجار ذی القربی معنی اینست احسان کنید همسایه که دور بود و دور باشد خانهای ایشان یکدیگر نزدیک نباشد جنب مشتق از جانب و جانب در لغت دوری است جنب را اگر [illegible] از جهت دوری او از مسجد و از نماز جنب گویند و بعضی از الجار ذی القربی همسایه که خویشاوند است مراد دارند و الجار الجنب همسایه بیگانه پندارند بدین وجه در جار ذی القربی بعد ذکر ذا القربی [illegible] تعمیم بود ذکر خاص بعد عام بود گفته اند همسایگان سه نوع اند بعضی یک حق دارند چون همسایه کافر [illegible] حق جوار حقی دیگر ندارد و بعضی که دو حق دارند چون همسایه مسلم بیگانه که او را حق جوار و حق اسلام [illegible] استحقاق [illegible] و بعضی را سه حق بود یا حق جوار و حق اسلام و حق قرابت [illegible]

وَالصَّاحِبِ بِالْجَنْبِ عطف است بر مجرورات گذشته ای و احسنوا بالذی صحب بالجنب یعنی نیکوئی احسان کنید بکسی که صحبت داشته باشد با شما در پهلوی یعنی موافقت در راهی یا استفاده از جهت یا نماز گذاردن در مسجدی یا جمع شدن در مجلسی و مدرسه یا اجتماع در بازاری یا شریک شدن در کاری یا اعتقاد پیری یا حاضر شدن در تدریس یا اجتماع در دیوانی یا فراگیری اسیری و مانند آن حق صحبت نیز حقی مستحق و مراعات این حق بر همه محقق است در دنیا و آخرت بکار آید و منافع دنیوی و اخروی بر آن مترتب شود و بعضی گویند که از الصاحب بالجنب زوجه مراد بود بر این وجه حقیقة الصاحب بالجنب ملازم است [illegible] تا او را کنند تفسیر [illegible] و الانسان الصاحب بالجنب گویند **وَابْنِ السَّبِيلِ** عطف است بر الصاحب بالجنب ای و احسنوا الی ابن السبیل این و ابن را بمعنی صاحب استعمال کنند چنانچه گویند ابن [illegible] و فلان ابن [illegible] قوله [illegible] ابناء الدنیا ابن السبیل یعنی صاحب راه یا شد یعنی مسافر و احسان کنید در شان او که مسافر کسی است که در راه مانده باشد و از توشه در مانده بود و از خانه خود دور است طریق سوال نمیداند و قصد ایشان کسی نمیخواند باید کردن حال او در راه باحسان سوی او [illegible] این تفسیر [illegible] **وَمَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ** ای و احسنوا بما ملکت ایمانکم یا مالک شدن [illegible] از مالک شدن [illegible] بندگان و اماء [illegible] ایمانکم کنایه از مالکیت باشد اختیار این عبارت کرده و معنی [illegible] یعنی نیکوئی احسان کنید در شان مملوکان که قهر [illegible] ایشان کسی در دنیا نبود [illegible] ایشان [illegible] بایشان [illegible] و [illegible] یا [illegible] و قلم [illegible] و [illegible] کار [illegible] شفقت و دیده بکسب خویش پیدا آرند و هر چه از کسب ایشان حاصل شود مالک را گردد و هر چه از کسب خویش بغیر اذن مولی کسی را بخشند غاصب باشند و اگر وی یا بیماری [illegible] آن از سوای کوشش خائن و سارق گردند احسان در حق ایشان بغایت مهم است نیکی و نیکوئی کردن در حق ایشان نیک است آفرین و حدیث پیغمبر [illegible] الصلوٰة و ما ملکت ایمانکم یعنی نماز بر پای دارید و زیردستان را بیازارید و ما ملکت ایمانکم لعموم تناول مملوکات از انواع حیوانات است در حق همه نیکوئی و غایت احسان باید و تسییر کردن و سیر کرد نیشان اهتمام و اعتنا [illegible] الاسیر از ما [illegible] یعنی فرزندان آدم علیه السلام با حسن تقویم تکریم علی الخصوص بشرف اسلام مشرف باشند [illegible] قرین [illegible] هر [illegible] که کفر ایشان با کفر [illegible] و [illegible] گشته و [illegible] که [illegible] ایشان را [illegible] کنند و در هر کاری [illegible] باید در تفقد ایشان [illegible] باید [illegible] ایشان [illegible] ایشان را [illegible] و [illegible] پای خویش واشند [illegible] اعمال خود [illegible] **إِنَّ اللّٰهَ لَا يُحِبُّ مَنْ كَانَ مُخْتَالًا فَخُورًا** امر بعبادت که عبارت از کمال تعظیم

در جمله واعبدوا الله یعنی از دوست داشتن خدای مر خضوع بندگان بود از آن اعتبار محبت بکبر و فخر مفهوم شود این جمله تاکید مفهوم بود و تذییل باشد و چون کلام سابق مشتمل بر مضمون این جمله بود تقدیم یعنی تاکید جمله سابق بود یعنی اینست بدرستی خدای عزوجل کسی را که خداوند خیلاست و تکبر است بدانچه دارد مفتخرست با فقرا بزرگی نماید و با مسکین بتکبر پیش آید دوست ندارد و حق جل وعلا تقدس و تعالی ادبار چنین دوستی نیارد الَّذِينَ يَبْخَلُونَ وَيَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبُخْلِ وَيَكْتُمُونَ مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ بخل بضم با و بخل بفتحتین بر وزن رشد و رشد هر دو خوانده شده بمعنی هر دو یکی دانند الذین بدل است از من کان مختالا فخورا یا مرفوع است بر ذم بتقدیر هم الذین یا منصوب است بر ذم بتقدیر اعنی الذین یبخلون یعنی اینست خدا دوست نمیدارد منکران فخر کنندگان را آنانکه بخیلی ورزند و دیگران را به بخیلی امر کنند خود چیزی ندهند و دیگران را از دادن منع کنند اگر کسی بدیشان ملتجی شود ناخوش گردند چنان دانند که خزانهای ایشان غارت کردند و مالهای ایشان بنهب و تاراج بردند و میپوشند آنچه داده است خدا ایشان را از فضل خویش از نعمت و ثروت و غنا گره مال پیش کسی نگشایند و بر پیشانی گره زده بزبان حال خود را فقیر نمایند و اگر کسی از ایشان چیزی بخواهد خود را بزبان قال نیز فقیر گویند و بدعوی فقر از سوال او تفصی جویند هم ازین جهت گفته اند البخیل یعیش عیش الفقرا و یحاسب حساب الاغنیا [illegible] کرده اند که بعضی از رؤسا اهل کتاب در راه بخیلی رفتند و امساک مال جستند و بعضی گفتند انفاق مکنید و دم بذل و سخا مزنید این آیت در شان ایشان وارد گشت و این نظم در حق ایشان بود و پیوسته بعضی گویند این آیت وارد است در باب کسانیکه صفات پیغمبر را صلوات الله علیه که در توریت بود میپوشیدند و در کتمان نعت رسالت او کوشیدند و مراد از یکتمون ما آتاهم الله من فضله کتمان نعت رسالت پیغمبر یا کتمان مال باشد وَأَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ عَذَابًا مُهِينًا ۝ این جمله تذییل است یعنی اینست و ساخته کرده ایم یا برای کافران که متصف بصفات مذکوره و متسم بسمات مسطوره اند عذابی خوار کننده و عذابی در هوان و خواری افکننده چه ایشان مال برای عزت خود میداشتند و دل بر نفی رسالت میگماشتند تا ریاست ایشان را از متابعت مانع میشود و محبت موعظت از راه عصبیت باز میدارد و سزاوار آن باشند که ایشان را عذابی خوار کننده آید و انواع عقوبت خواری و اهانت روی نماید وَالَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ رِئَاءَ النَّاسِ وَلَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَلَا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ والذین عطف است بر الذین یبخلون یا بر الکافرین یعنی اینست آنکسانیکه انفاق میکنند از جهت نمود آنکه بمردمان و ایمان نمی آرند بخدا و بروز جزا در انفاق نظر بر وعده خدا ندارند و دل بر جزا روز جزا نگمارند این انفاق همچو بخیلیست در خسران ثواب بلکه سخت تر از آنست در استحقاق عذا

فعلیه [illegible] وَمَن يَكُنِ الشَّيْطَانُ لَهُ قَرِينًا فَسَاءَ قَرِينًا ○ ای ومن یکن الشیطان قرینا له ای مقارنا له فساء صاحبا له لا یفلح ولا یصلح حاله لانه [illegible] قرینا تمیز است از فاعل فساء و ضمیر است مفسر بنکره و مخصوص بذم محذوف است و جمله تذییل است و معنی آنست که هر که شیطان مر او را قرین باشد یعنی مقارن و مصاحب او بود فلاح نیابد و کار او صلاح نپذیرد بد قرینی است شیطان او را از کار دین باز دارد و بر بخل و ریا [illegible] آورد و وسوسه [illegible] او را در دنیا [illegible] هلاک گرداند. وَمَاذَا عَلَيْهِمْ لَوْ آمَنُوا بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَأَنْفَقُوا مِمَّا رَزَقَهُمُ اللَّهُ استفهام است و ذا موصول است یعنی الذی علیهم و شرطیه [illegible] از جزا [illegible] و انفقوا عطف است بر آمنوا و جمله [illegible] برای بیان [illegible] کافران و حال ایشان [illegible] ایشان کرده در حصول منفعت باشد و کمال زیان بود و معنی آنست ایشان را چه شدی و بر ایشان چه لازم آمدی اگر بخدای و روز قیامت ایمان می آوردند و از آنچه روزی کرده است خدای ایشان را در رضای خدا انفاق میکردند. وَكَانَ اللَّهُ بِهِمْ عَلِيمًا ○ این جمله تذییل است معنی آنست و هست خدای تعالی بر ایشان علیم کار ایشان داند و دادن جزا آن تواند. إِنَّ اللَّهَ لَا يَظْلِمُ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ و [illegible] سابقه ذکر کرد که بخیلان را و بانفاق مال را [illegible] عذاب خوار کننده خواهد بود و [illegible] اعمال ایشان [illegible] و ثمره روی نخواهد نمود و این [illegible] باشد [illegible] باشد و دادن جزا [illegible] بر جا است [illegible] تنزیل [illegible] ان الله لا یظلم [illegible] آورد یعنی بدرستی خدای عزوجل بهیچ ذره ظلم نکند و این [illegible] باشد و مثقال ذره عبارت از قلت بود و نفی کثرت بدلالت ثابت شود [illegible] و دادن آن برای [illegible] که شرک پنهان است [illegible] این عصیان ظلم بود [illegible] وَإِنْ تَكُ حَسَنَةً يُضَاعِفْهَا وَيُؤْتِ مِنْ لَدُنْهُ أَجْرًا عَظِيمًا ○ حسنة بر قرائت نصب خبر است [illegible] بر مثقال ذره [illegible] قراة رفع اسم است [illegible] و حذف نون [illegible] بود و تشبیه نون در استعمال [illegible] و این [illegible] مثقال ذره [illegible] معنی آنست که [illegible]

ده چند گرداند و بیشتر از ده چندانکه خواهد برساند و بدهد از نزد خویش یعنی از خزاین کرم خود اجری عظیما و مزدی بزرگ بخشد

عطایی جسیم فَكَيْفَ إِذَا جِئْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِيدٍ وَجِئْنَا بِكَ عَلَىٰ هَٰؤُلَاءِ شَهِيدًا

فاء جواب شرط محذوفست یعنی ان کان هذا الآن فی ... فکیف یکون حالهم اذا جئنا من کل امة بشهید

جئنا بک علی هؤلاء شهیدا ... یعنی اینست

اگر ایشان در دعوی ظلم مکابره کنند پس این چنین مکابره کردن در روز قیامت نتوانند زیرا که در آن روز که از هر امتی

گواهی طلبند و ترا گواه بر ایشان خواهیم آورد ... بر ایشان ... بر امت تو

را از باطل و صدق را از کذب جدا خواهیم کرد يَوْمَئِذٍ يَوَدُّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَعَصَوُا الرَّسُولَ

لَوْ تُسَوَّىٰ بِهِمُ الْأَرْضُ وَلَا يَكْتُمُونَ اللَّهَ حَدِيثًا ای یوم اذا کان کذا که تنوین

او عوض است از اذ کان کذا ... مراد ... برای ... است و جمله یود مشتمل ... الذین

کفروا است در جواب اذا یکون حال الذین کفروا ... یعنی اینست دوست دارند آنکسانی که

به پیغمبر صلوات الله علیه نگرویده و کفر و کفران ورزیده و پیغمبر را نافرمانی کرده و برسالت او ایمان ناآورده

بعضی گویند این حکایت از حال یهودست که کتمان صفت پیغمبر کردند و ... آوردند آن روز

که حال ایشان ظاهر شود و نجات از گناه ... ایشان ... وقتی که تمنی کنند و آرزو برند کاشکی که برابر کرده

شدندی با ایشان زمین یا زمین یکسان گشته بودندی و کتمان نمیکردند از خدای حدیث حقیقت نعت ...

او که در توریت بود پوشیده ... و در کتمان حق و ستر صدق نمیکوشیدند و لایکتمون عطف است بر یود و تواند بود

که عطف بر تسوی باشد برین تقدیر تسوی و لایکتمون ... ماضی ... و ایراد او بصیغه مستقبل برای استحضار صورت

... حال و ... فاحشه اعمال ایشان باشد ... یعنی برابر کردن ... المفعول ...

النعل بالنعل میگویند یعنی چنین بود کاشکی که برابر کرده شود زمین بر ایشان و گردانیده شود زمین ...

ایشان ... قلب بود و نکته قلب مبالغت باشد چنانچه ... مقلوب چون ... آبا ...

ابو یوسف گفته ... تواند بود که تسویه زمین یعنی هموار کردن ... هموار کرده شود ...

ایشان در زمین ... زمین را هموار سازند ... و تفسیر باشد يَا أَيُّهَا الَّذِينَ

آمَنُوا لَا تَقْرَبُوا الصَّلَاةَ وَأَنْتُمْ سُكَارَىٰ حَتَّىٰ تَعْلَمُوا مَا تَقُولُونَ

روزی عبد الرحمن بن عوف رضی الله تعالی عنه طعامی موجود کرد و ... در مجلس آورد جماعتی ...

الله علیه ... حاضر شدند ... وقت نماز ... یکی از ایشان ... در نماز ...

... در قرآن ... یا ایها الکافرون ...

ما تعبدون و بجای لا انتم عابدون ما اعبد انتم عابدون ما اعبد خواند در شان ایشان این آیه نازل گشت و این نظم بود و پیوسته این جمله معترضه دیگرست برای بیان حکمی که مطابق حادثه است آمده و موافق واقعه هنگام ورود واقع شده یعنی اینست ای مؤمنان نزدیک مشوید نماز را در حالی که شما مستید تا آنگه مستی برود و هوشیار شوید و بدانید که چه میگوئید یعنی میان نفی و اثبات فرق کنید و معنی را از تصحیف آن جدا دانید و گویند نماز در بیهوشی آید و در بیهوشی صحت ندارد و بعضی از روی تفاسیر نهی از صلوة موضع صلوة یعنی مسجد مراد دارند و این کلام را مجاز پندارند یعنی چنین باشد ای مومنان مسجد را نزدیک مشوید در حالتی که شما مست باشید تا بدانید که چه میگوئید یعنی هوشیار شوید از آدمیان بیهوش که مسجد و غیر مسجد را نشناسند و زبان ایشان را آلوده گوئی فرق نکنند مسجد را نگاه باید داشت و این چنین کسان را در مسجد نباید گذاشت چنانچه مسجد را از صبیان و مجانین نگاه میدارند و ایشان را درون نمیگذارند مستان را نیز باز دارند و ایشان را درون نگذارند و چون از آن نهی است از نماز گذاردن در حالت مستی بطریق اولی ثابت شود پس ثبوت او بر وجه کنایت باشد و الکنایة ابلغ من التصریح والتلویح اولی من التصریح

وَلَا جُنُبًا إِلَّا عَابِرِي سَبِيلٍ حَتَّىٰ تَغْتَسِلُوا جنب کسی جنابت را گویند بر واحد و تثنیه و جمع واقع شود و عطف است بر مضمون و انتم سکاری ای لا تقربوا الصلوة حال کونکم ذوی سکر و لا ذوی جنابة و عطف مذکور بر وجهی که از صلوة مسجد مراد دارند ظاهرست یعنی چنین باشد نزدیک مشوید مسجد را در حالتی که جنب باشید و در حالتی که جنابت باید مگر در حال گذشتن در راه بدین معنی که در مسجد شوید برای غسل بیرون رفتن یا بیرون شدن از مسجد با جنابت حاصل شود بیرون شدن بر وجه عابر سبیل بود یا بیرون مسجد جنب شوید و راه آب غسل جز در مسجد نبود و درین صورت نیز عبور جنب در مسجد بضرورت شود نزدیک ابوحنیفه و بی آمدن جنب در مسجد بی ضرورت روا نباشد و امام شافعی رحمه الله بظاهر اطلاق استثنا تمسک کند و قول جنب در مسجد بر وجه عبور و مرور جایز گوید و ابوحنیفه رضی الله تعالی عنه بتقیید صورت ضرورت چنانچه بالا گذشت تقیید جوید پس در آمدن مسجد در حالت جنابت در غیر صورت ضرورت منع الی الغسل باشد این حکم در نماز بطریق اولی بود پس ثبوت او در نماز بر وجه کنایت باشد و الکنایة ابلغ من التصریح اما اگر از صلوة حقیقت عبادت مراد باشد و از عابری سبیل مسافران عادم الماء مراد شوند و استثنا حکم باقی بعد استثناست تقدیر چنین بود لا تقربوا الصلوة حال کونکم ذوی سکر حتی تعلموا ما تقولون و لا تقربوا جنبا حال کونکم مسافرین غیر واجدین للماء حتی تغتسلوا و اگر الا بمعنی غیر بود صفت جنبا باشد مفهوم حاصل شود یعنی چنین بود نزدیک مشوید نماز را یعنی نماز مگذارید در غیر حال بودن شما مسافران عادم الماء تا غسل کنید و از جنابت پاک شوید منفیا بودن منع صلوة بغایت اغتسال مقید بجنبان غیر مسافر باشد در جنبان مسافر که سبب تیمم باشد منفیا بغایت تیمم است چنانچه در آیه تیمم معلوم شده سوال عدم جواز

عبادت و درحق [illegible] مفہم کہ غیر قادر بر استعمال آب از جہت مرض یا فقد آب است یا خوف عدو یا سبعی سبب است جہت
عدم قدرت بر آب نیز مباح است مفید آنکہ فعل اغتسال نیست آخر نیز استثنا باشتی و ذکر آن بعد الا عابری
سبیل شایستہ بود [illegible] این کلام محمول بر حذف معطوف باشد ای الا عابری سبیل و امثال الحیولانی عدم
القدرة علی استعمال الماء جواب دیگر آنکہ این کلام استثنا مسافران ست بعبارت و استثنا مریضان و امثال
ایشان ست بدلالت زیرا کہ ہرکہ بشنود بداند کہ استثنا مسافران از آن جہت نیست کہ مسافرند بلکہ از جہت عدم
قدرت بر استعمال آب ست و زیرا کہ [illegible] چنانچہ در شرع تیمم ست چہ مرضی در حالت [illegible] و دشمن و فاقد آب است
و در عدم قدرت با مسافران برابر اند و برابری در علت دلالت بر برابری در حکم کند پس ایشان نیز بدلالت مستثنی
باشند سؤال سکری کہ از دانستن گفتار خویش باشد مانع از دانستن گفتار دیگری بود و کسی را کہ صلاحیت
فہم خطاب نباشد او را خطاب چگونہ توان کرد جواب سکری کہ بر طریق عذر است از جہت تقصیر بود [illegible]
[illegible] از جہت [illegible] در حکم [illegible] دارند [illegible] ہشیاری میدارند تا آنکہ سکران بطریق [illegible] مخاطب بصوم و صلوة
باشند و طلاق و عتاق او [illegible] باشد چون [illegible] ازو ساقط نشد [illegible] ہمچو ہشیار [illegible] سکران
[illegible] فہم کہ بعد از آن محظور حاصل شود [illegible] باشد وَإِنْ كُنْتُمْ مَرْضَىٰ
أَوْ عَلَىٰ سَفَرٍ أَوْ جَاءَ أَحَدٌ مِنْكُمْ مِنَ الْغَائِطِ أَوْ لَامَسْتُمُ النِّسَاءَ فَلَمْ تَجِدُوا
مَاءً فَتَيَمَّمُوا صَعِيدًا طَيِّبًا فَامْسَحُوا بِوُجُوهِكُمْ وَأَيْدِيكُمْ او علی سفر عطف ست بر مرضی
او جاء احد منکم عطف ست بر [illegible] یعنی [illegible] و اگر باشید بیماران یا کائن
بر سفر یعنی مسافر یا آمده باشد یکی از شما از زمین نشیب و این کنایت ست از حدثی کہ برای آن در زمین نشیب فرود
ستاده ست یا لامستم [illegible] یا بسوده باشید زنان را و ملامست کنایت از جماع است پس آب را نیابید پس قصد کنید خاک پاک
را قصد کنید [illegible] پس مسح کنید بروی خویش و دستہای خویش را [illegible] سؤال نایافتن آب در مرضی شرط نبود
و مریض را با وجود آب از جہت مرض تیمم روا باشد فلم تجدوا ماء متعلق مرضی چہ نوع دارند و قید او چگونہ [illegible]
جواب اصل علت برای تجویز تیمم انتفا قدرت بر استعمال آب ست و عدم قدرت چنانچہ بنابودن آب
باشد ہمچنین بنارسیدن بود بسبب انتفا آلت یا بخوف سبع یا عدو یا نارسیدن آب بخوف ضرری باستعمال
او مثل تشنہ ماندن یا از مرض افزودن یا بسیار تاخیر شدن یا در دین زیان کردن چنانچہ نماز جنازه و نماز عید
کہ خلف ندارند فوت شود سؤال تیمم مباحست بر آمدن یکی از شما از غائط چگونہ مترتب می شود و ہمچنین چہ نوع مستقیم می آید
جواب [illegible] صحیح دال بر [illegible] علاحده بود و منافی [illegible] واحد باشد چنانستی کہ گفت و ان کان احد منکم
اعنی ان کان مریضا او علی سفر او جاء احد منکم [illegible] فتیمموا صعیدا طیبا

إِنَّ اللّٰهَ كَانَ عَفُوًّا غَفُورًا ۝ این جمله تذییل است و تاکید از جهت ابراز شان باری [illegible] عفو و مغفرت
[illegible] معنی آنست و بدرستی خدای عفو کننده است مر کسانی را که [illegible] تمسک کنند چون اهل
[illegible] آمرزنده است مر خطای کسی را که بسبب سکر در قراءة [illegible] نماز
[illegible] أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ أُوتُوا نَصِيبًا مِّنَ الْكِتَابِ يَشْتَرُونَ الضَّلَالَةَ وَيُرِيدُونَ
أَن تَضِلُّوا السَّبِيلَ ۝ این جمله معترضه است برای تشنیع کفار متصل است بجمله [illegible] سابقه که در
تشنیع کفار بود و جمله یا ایها الذین امنوا در اثنا [illegible] اعتراض [illegible]
[illegible] برای تعظیم است من الکتاب صفت [illegible] است یشترون حال است از الذین اوتوا [illegible]
[illegible] عطف است بر یشترون [illegible] ان تضلوا السبیل [illegible] ایشان [illegible]
[illegible] حال ایشان [illegible] انکار است [illegible] الم تر یعنی الم تعلم [illegible]
[illegible] الم تنظر الی الذین اوتوا الکتاب [illegible]
سوی کسانیکه [illegible] داده شده اند [illegible]
آن چنانچه [illegible] حال ایشان [illegible]
میکنند [illegible] راه راست [illegible] گمراهی می آرند [illegible] شما نیز راه گم کنید [illegible] وَاللّٰهُ
أَعْلَمُ بِأَعْدَائِكُمْ ۝ این جمله معترضه است برای تنبیه مخاطبان [illegible]
خدای بحال دشمنان ایشان معنی آنست و خدای عزوجل داننده تر است بحال دشمنان شما که ایشان چه
میکنند و در باب شما چه میخواهند وَكَفَىٰ بِاللّٰهِ وَلِيًّا وَكَفَىٰ بِاللّٰهِ نَصِيرًا ۝ این جمله
حالیست [illegible] ان تضلوا السبیل معنی آنست و حال آنکه [illegible] بسنده است
[illegible] ۝ مِّنَ الَّذِينَ هَادُوا يُحَرِّفُونَ
الْكَلِمَ عَن مَّوَاضِعِهِ وَيَقُولُونَ سَمِعْنَا وَعَصَيْنَا من الذين [illegible] بیان للذین
اوتوا نصیبا من الکتاب [illegible] و تواند بود من [illegible] باشد کقوله ونصرناه من القوم الذین کذبوا
بایاتنا [illegible] الذین هادوا [illegible] محذوف المبتدا باشد [illegible] تقدیر کلام چنین باشد
من الذین هادوا قوم یحرفون الکلم [illegible] یقولون
یحرفون سمعنا و عصینا [illegible]
تفصیل من الذین هادوا [illegible] حال کسانیکه داده شده اند [illegible] از کتاب
[illegible] انست [illegible] باری [illegible]

کسانیکه دین یهود ورزیده‌اند و بر تقدیر ثانی که جمله ابتدائیه بود یعنی جماعتی بود و بعضی از جهودان قومی اند
که تحریف میکنند کلم را از مواضع آن چنانچه در توریت در جای صفت پیغمبر علیه السلام اسمر ربعه بود آدم طوال
ساختند و حکم رجم را گردانیدند و یکی دیگر پرداختند و میگویند گفتار ترا شنیدیم و فرمایش ترا عصینا
شنیدیم یعنی بگوش شنیدیم بدل عصیان ورزیدیم یا شنیدیم و رعایت و بجا نمی آریم در نهان و گفته
وَاسْمَعْ غَيْرَ مُسْمَعٍ عطف است بتاویل هذا القول و هذا القول یعنی سمعنا و عصینا
عطف است بر سمعنا و لا و عطف انشا بر خبر نباشد غیر مسمع حالست از فاعل اسمع این کلام را
از یهود توجیه دارند محتمل وجهین متضمن بدی و نیکی نیز دارند ای اسمع غیر مسمع کلاما مرضیا و ناشنیدن
کلام مرضی حال بد بود یا غیر مسمع کلاما تکرهه و ناشنیدن کلام مکروه حال نیک باشد یا معنی غیر مسمع
غیر مسمع بشنو یا گوینده ناشنوا بود و دعا بکری و ناشنوائی که حال بدیست چه بنده یا غیر مسمع باشد و از اسماع معنی دشنام
دارند غیر مسمع یعنی غیر مشتوم فیما بزنه معنی اینست و بگوئید بشنو در حالتیکه غیر شنوانیده شده سخن پسندیده
و کلام گزیده یا گوئید بشنو در حالتیکه غیر شنوانیده شده چیزی یعنی نشنوی و این دعا بکری و ناشنوائی بود از
باب بدخواهی باشد یا گوئید بشنو در حالیکه غیر شنوانیده شده کلامی مکروهی که دل ترا ناخوش گرداند و این باز
نماید یا گوئید بشنو در حالتیکه مشتوم نشده بر بینی هر دو وجه از باب نیکخواهی دارند و گوی نیشنیدن
پندارند وَرَاعِنَا عطف است بر اسمع معنی اینست و میگویند راعنا که در لغت عربی خود این
مراعاة است یعنی مراعات بکن یار او در لغت سریانی تشنیع و دشنام است اما یهود بمضمون لغت سریانیه میکنند
و قاصد شدند و هم لغت سریانی ایشان باشند میان خویش میگویند دشنام گفتیم و میان مسلمانان میگویند خود
مراعات کردیم مثل این محاورات مدح و ذم میکردند و در راه عداوت و اهانت میرفتند چنانچه گاهی پیش پیغامبر
صلی الله تعالی علیه و سلم می آمدند بجای السلام علیک السام علیک میگفتند و سام در لغت عبری مرگست ایشان
سلام میکردند و ایشان در دل قصد دعای مرگ می آوردند پیغامبر علیه السلام و علیک میگفت تا آنکه روزی
عائشه رضی الله عنها فهم کرد و گفت علیکم السام واللعنة پیش پیغامبر علیه السلام اظهار کرد که چه میگویی یا رسول
الفحش والتفاحش چه میگوئید و در معنی بیانی که در حق تو چه میگویند حق سبحانه تعالی از نفاق و شقاق ایشان خبر داد
و داغ عداوت و شقاوت و نفاق و شقاق بر جبین ایشان نهاد لَيًّا بِأَلْسِنَتِهِمْ وَطَعْنًا
فِي الدِّينِ یعنی لیا للکلام فی السنتهم و لی در لغت پیچیدن و طی کردن است و آن وقت سخن مر راعنا
یعنی و اظهار بغض یعنی میگویند این کلمات را به پیچیدن سخنان و طی کردن زبان چون
جامه که اظهار کند که موجب اظهار چیزی دیگر و انتشار چیز دیگر است یعنی میگردانند سخن را در زبانهای خویش

تا مقصود ایشان پوشیده شود و غیر مقصود ظاهر گردد چنانچه السام علیک که دعا بدست بر وجهی میگویند
که السلام علیک که دعا ایست ظاهر میشود و راعنا که در زبان عبرانی دشنام ست باعتلا یا بخطی ادا میکنند
که راعنا که طلب مراعات مفهوم میگردد و نیز وجه طعن در دین یعنی میگویند اگر پیغامبر صلی الله تعالی علیه وسلم
بودی و دشنام ما را دریافتی و لیّاً و طعنا منصوب اند بر مصدر بتقدیر یلوون و یطعنون از باب ضربته سوطا [illegible]
یقولون قول لیّ و طعن و تواند بود ظرف زبان باشد ای یقولون کذا وقت لیّ بالسنتهم و طعنا فی الدین [illegible]
بود و تواند بود مفعول له باشد ای یقولون للیّ و طعن و یا مفرد و حال باشند ای یقولون حال کونهم ذوی لیّ
بالالسنة و طعنا فی الدین معنی اینست میگویند این سخن را بر وجه پیچیدن زبان چنانچه بعض لفظ پیچیده شود
وَلَوْ أَنَّهُمْ قَالُوا سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا وَاسْمَعْ
و بعض پنهان چنانچه گذشته و ذکر او بالا رفته ای لو ثبت انهم قالوا این جمله معترضه است برای بیان آنچه
وَانْظُرْنَا لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ وَأَقْوَمَ
ایشان را بایستی گفت ذکر آنچه شایستی آورد معنی اینست اگر ثابت شدی گفتن ایشان بجای سمعنا
وعصینا سمعنا و اطعنا و بجای و اسمع غیر مسمع اسمع و بجای راعنا انظرنا هر آیینه ایشان را بهتر بودی و راست
تر و درست تر بودی در دنیا بدانع نفاق نمی پیوستند و در آخرت بدرک اسفل نمیرفتند سوال خیر او
اقوم اسم تفضیل اند و اسم تفضیل مقتضی آنست که در مفضل علیه تحقق اصل فعل باشد چنانچه زید افضل من
عمرو مقتضی آنست که در عمرو اصل افضل باشد و زید بیشتر از آن بود و در نفاق و کفر ایشان خیری اصلا نیست
استعمال خیر او اقوم که اسم تفضیل ست چگونه آید و صحت آن چه نوع روی نماید جواب در استعمال اسم
تفضیل در مفضل علیه تحقق اصل فعل تحقق حاجت نبود بفرض کفایت باشد چنانچه عادت عرب است گویند الانسان
اکثر من واحد و زید افقه من الحمار و عمرو اعلم من الجدار و معلوم ست در واحد کثرتی نیست و گمان فقه و علم
در حمار و جدار نیز نیست لیکن بنا تفضیل بر فرض ست که اگر در واحد کثرتی فرض کنند بیشتر از آن بود و اگر در جدار
فقهی مفروض گردانند زید فقیه تر از آن باشد شک نیست که این کلمات که ایشان گفته اند ایشان را هیچ سود
نکرد و در شان پیغمبر صلی الله تعالی علیه وسلم هیچ وهنی و هیچ نقصانی پیدا نیامد بیت سنگ بد گوهر اگر کاسه زرین
بشکند * قیمت سنگ نیفزاید و زر کم نشود * اگر خاکساری خاک را جانب آفتاب بیندازد آفتاب را هیچ زیان
نکند سر و ریش خود را خاک آلوده سازد بیت گر خاک بر آفتاب پاشی * شک نیست که خاکسار باشی
لئیم را در امانت کریم عرقی خونخواری شود و کریم از آزار جفائی آسیب هوائی که طبع کریم بود خبر نکرم مکافات
نشود و سفاهت ایشان را مکافات بحلم کرد و بمقابله بدی معامله نیکو پیش آورد چنانچه شاعر گوید شعر
وذو سفه یخاطبنی بجهل * فاکره ان اکون له مجیبا * یزید سفاهة و ازید حلما * کعود زاده الاحراق طیبا

بیت دشنام اگر دهی بفصیحی * چاره نبود بجز شنیدن * گر سگ بگزد ترا چه گویی * تو باز توانیش گزیدن
پیغمبر صلی الله تعالی علیه وسلم ایشان را دعوت سوی دین میکرد و از ضلال بهدایت می آورد و برای ایشان
از خدای دین و دنیا مسئلت میکرد و آنچه در اولی و اخری موجب منفعت و عزت ایشان ست در خواست
می آورد ایشان از لئیمی خویش احسان را باساءت و اکرام را باهانت و منفعت را بمضرت مکافات میکردند و نه گرهی
سیاه بر آن اقتضا کند لئیمی ایشان این پیش آرد بیت مه نور می فشاند و سگ بانگ میکند * مه را چه جرم خصلت
سگ چنین بود وَلٰكِنْ لَعَنَهُمُ اللّٰهُ بِكُفْرِهِمْ فَلَا يُؤْمِنُونَ اِلَّا قَلِيْلًا الا قلیلا
مستثنی ست از لعنهم الله یعنی اینست و لکن ایشان را خدای بکفر ایشان لعنت کرده و در معرض ابعاد از رحمت
خویش آورده و از خیریت و سداد و ایمان و انقیاد دور انداخته این محرومان را چون خفاش از نور آفتاب محروم
ساخته و این دولت کجا یابند و باین راه چگونه شتابند پس ایمان نیارند و ابواب کفر و کفران نگذارند مگر اندکی که
از ایشان همچو عبدالله بن سلام و یاران او که بدولت اسلام مشرف گشتند و باستحقاق رحمت ابدی پیوستند
و الا قلیلا استثنا از لا یؤمنون تواند بود و بر اینچه اگر استثنا از لا یؤمنون باشد استثنا از مصدر محذوف بود یا از فاعل
بود و اگر مصدر محذوف باشد معنی چنین بود لا یؤمنون ایمانا الا ایمانا قلیلا و صفت ایمان بقلت و کثرت آید کلام با مذهب
معتزله موافق نماید چه نزدیک اهل سنت ایمان قابل زیادت و نقصان نشود و متصف بقلت و کثرت نبود و اگر از فاعل
لا یؤمنون باشد رفع بر بدل مختار بود و لفظ نصب غیر مختار باشد و همه قرا بنصب خوانده اند اتفاق قرا بر وجه غیر مختار آید
و اتفاق ایشان بر وجه غیر مختار نشاید چنانچه ائمه نحو در الا امرأتک گفته اند که الا امرأتک مستثنی ست از فاسر باهلک
از لا یلتفت منکم احد مستثنی نیست تا اتفاق قرا بر وجه غیر مختار نباید و قراءة ایشان غیر مختار نماید و نیز چون لعنهم الله بر سبیل
عموم بغیر استثنا باشد اثبات ایمان در بعض مناقض آن بود زیرا که چون بعضی را دولت ایمان روی نماید عموم لعنت
مستقیم نباید و اگر استثنا از لعنهم الله دارند و ضمیر لا یؤمنون بر باقی بعد الاستثنا بود و هیچ اشتباه نشود و بهترین
وجهی ست که در تفسیر لا یؤمنون را بر عموم داشته و تصریح بلا یؤمنون الا قلیلا و الا کثیرا کرده يٰۤاَيُّهَا الَّذِيْنَ
اُوْتُوا الْكِتٰبَ اٰمِنُوْا بِمَا نَزَّلْنَا مُصَدِّقًا لِّمَا مَعَكُمْ مِّنْ قَبْلِ اَنْ نَّطْمِسَ وُجُوْهًا
فَنَرُدَّهَا عَلٰۤى اَدْبَارِهَاۤ در آیه الم تر الی الذین اوتوا نصیبا من الکتاب ذکر اهل کتاب بر وجه غیبت بود
درین آیه از غیبت سوی خطاب التفات نمود معنی اینست ای اهل کتاب بدانچه فرستاده ایم آنرا یعنی قرآن در حالتی
التصدیق کننده است و راست دارنده است مر چیزی را که با شماست یعنی توریت ایمان آرید و آنچه در کتاب
خدای عز و جل نازل شده است تصدیق دارید و پیش از آنکه روی قومی را از شما محو کنیم و چشم و بینی و ابرو ناپدید
گردانیم و بر نهار صورت قفا بسازیم یا مراد از طمس وجوه محو کردن وجاهت در دشمنان و دور کردن شرف و بزرگی

دارند. و در محو ابروی بمنزله دور کردن بینی و چشم و ابرو پندارند معنی چنین بود ای اهل کتاب ایمان آرید و دل بر انقیاد و اذعان بگمارید پیش از آنکه حول شما بگردانیم و از عزت و وجاهت بخواری رسانیم و رویهای شما را گوشتین چون روی ملس مسطح شده بی نگار کنیم و شما را از مقامهای که آمده بودید خوار شده و جدا کرده یعنی در زمین شام که از آنجا در زمین مدینه آمده بودید برگردانیم اَوْ نَلْعَنَهُمْ كَمَا لَعَنَّا أَصْحَابَ السَّبْتِ و مسخ کنیم ایشان را چنانچه مسخ کردیم یا ایها الذین اوتوا الکتاب که منادی است بر وجه التفات از خطاب بسوی غیبت و نکته التفات آن است که چون ایشان را از مواجهه اعراض کرد و بیان لحوق لعنت و مضرت بر ایشان بر وجه التفات آورد و معنی چنین است یا آنکه را لعنت کنیم چنانچه اصحاب سبت را لعنت کردیم و در تفسیر وجوه و تعبیر بر صورتی دیگر آوردیم یا گوش خوار کنیم در روی برهم نهاده از وجاهت بیرون آریم و در هوان و حقارت در آریم چنانچه اصحاب سبت را خوار کردیم و در هوان و حقارت آوردیم سوال یهود ایمان نیاوردند و همه ایشان بر قرار خود ست پس چگونه طمس متحقق نشده و وقوع این وعید کی خواهد بود و عذاب ایشان کی رو خواهد نمود جواب محقق این وعید مشروط بعدم ایمان کل ست چون بعض ایمان آوردند شرط و لاجرم وعید مجهول نپیوست جواب دیگر آنکه اگر طمس وجوه مذکور و لعنت بمعنی خواری و نگونساری آمده شک نیست که آن واقع شده در بنی قریظه بعضی را کشتند و بعضی را جلا کردند قلعها و خانهای ایشان بدست خویش و بدست مسلمانان ویران ساختند و سقوف و حیطان را بر زمین انداختند و ذلیل گشتند بجلا و عنا و خواری واقع گشته و وعید بحصول پیوست و اگر طمس بمعنی محو صورت و لعن بمعنی مسخ و تغییر بصورتی دیگر را داریم وقوع این معنی نزد ارباب یهود منتظر و مترقب پندارند سوال در روایت آمده که بعد از بعثت حضرت رسالت صلوات الله علیه مسخ مرفوع شده انتظار مسخ یهود مذکور بر خلاف روایت مسطور بود و ترتب خبری که شارع نیست چگونه باشد جواب قائل این سخن صحت این روایت را منع میکند و بر تقدیر صحت محمول بر مسخ عام وارد یا وقوع مسخ ایشان را در قیامت پندارند وَكَانَ أَمْرُ اللَّهِ مَفْعُولًا ۝ این جمله تذییل ست یعنی وهست کار خدای کرده شده و بحصول موصول آمده کاری که خدا خواسته است و بارادت و مشیت او بوده کرده خواهد گشت و بحصول خواهد پیوست إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدِ افْتَرَى إِثْمًا عَظِيمًا ۝ در حق کفار الحاق وعید کرد و ذکر وعید بمصر ملعون آورد و بعد الحاق مذکور بعدم غفران ملوح بود که تنها شرک و کفر را سزا مرد و بتقدیم تلویح ساخت را تنزیل بمنزله سائل کرد بر وجه استیناف جمله را مفصول و موکد آورد و جمله و من یشرک بالله مستطرد فقد افتری اثما عظیما تعلیل ست مر جزاء محذوف را ای و من یشرک بالله لا یغفر له لانه قد افتری اثما عظیما و شرطیه تذییل ست یعنی آنست بدرستی خدای اشراک را یعنی شریک گردانیدن کسی را با او در عبادت یا در حکم آ

از موجبات کفر و نقض تصدیقات است چون اشتمال بر ایمان نیامرزد و بیامرزد و آنچه فرود تر آنست از ارتکاب گناه صغیره و کبیره کسی را که خواهد و درین آیه رد قول معتزله است که قائل اند بعدم غفران کبایر و بعدم مواخذه صغایر که بغیر ما دون ذلک لمن یشاء التصریح است بدین که ما سوای کفر که شرک است اگر خواهد بیامرزد و لیکن هر که مجرم از کبایر باشند چون ارباب معصیت اند اگر توبه نکرده بمیرد سوال آنکه ان الله لا یغفر ان یشرک به [illegible] بظاهر قرینه تقیید بطلب غفران است [illegible] در وی ذکر نیست و غفران ما دون الکفر درین آیه متعلق بمشیت است میان دو آیه از روی ظاهر تعارض می آید و از روی صورت تخالف پیدا می شود جواب آنکه آیه ان الله یغفر الذنوب جمیعا بنظر توبه وارد است در جواب خواهش قبول توبه والجواب ینطبق علی السوال و غفران مذکور مقید بتقدیر توبه باشد و یغفر ما دون ذلک لمن یشاء بر تقدیر عدم توبه است زیرا که چه بر تقدیر عدم توبه میان کفر و معاصی فرق هست کفر مشیت مغفرت ندارد و معاصی مشیت مغفرت دارند و غفران کبیره چون در حکم آیه خلاصه صورت توبه و عدم توبه بود و در میان ایشان اتفاق نیست شان نزول آنکه [illegible] کرده و در قتل [illegible] شدن در جنگ احد وحشی قاتل حمزه را مولی او گفته بود که اگر حمزه را بکشی ترا آزاد گردانم و بغیر جمعیت رسالت حمزه در هنگام جنگ در کشتن کسی مشغول بود و وحشی [illegible] مشغول [illegible] در کشتن او [illegible] بمولی او بعد کشتن حمزه بعهد ایفا رسانید و مولی او آزاد کرد [illegible] وحشی و یاران او از کشتن حمزه پشیمان گشتند و دل بر خواهش [illegible] پیغمبر صلی الله تعالی علیه و سلم [illegible] و گناه خود را عظیم دانستند [illegible] عدم قبول توبه در آمد [illegible] در حضرت پیغمبر صلی الله تعالی علیه و سلم نوشتند که ما دل [illegible] حضرت پیغمبر ایم لیکن [illegible] و آنکه لا یدعون مع الله الها آخر و لا یقتلون النفس التی حرم الله الا بالحق و لا یزنون و من یفعل ذلک یلق اثاما یضاعف له العذاب یوم القیامة و یخلد فیه مهانا [illegible] ما هر سه کار کرده ایم [illegible] مضمون [illegible] اثاما [illegible] پیغمبر صلی الله تعالی علیه و سلم آیه الا من تاب و آمن و عمل عملا صالحا فاولئک یبدل الله سیئاتهم حسنات و کان الله غفورا رحیما در جواب ایشان فرستاد بشارت [illegible] قبول توبه [illegible] ایشان [illegible] عمل صالح نباید [illegible] پیغمبر صلی الله تعالی علیه و سلم [illegible] ایشان [illegible] آیه ان الله لا یغفر ان یشرک به و یغفر ما دون ذلک لمن یشاء فرستاد ایشان خود را [illegible] پیغمبر صلی الله تعالی علیه و سلم آیه یا عبادی الذین اسرفوا علی انفسهم لا تقنطوا من رحمة الله ان الله یغفر الذنوب جمیعا [illegible] ایشان آمدند و [illegible] اسلام در آمدند و چون [illegible] غفران [illegible]

بر حکم قصه مذکور مترتب بر توبه باشد. این آیه متمسک مرجیه نشود و متضمن رد مذهب معتزله نشود اما وحشی و یاران
او باتفاق عفو بمشیت که صفت خداست از بنده غیب است موجب تیقن عفو نشد دل بران ننهادند حال خود را
بار دیگر پیش پیغامبر صلی الله تعالی علیه و سلم شرح دادند چون ان الله یغفر الذنوب جمیعا شنیدند و آن را وارد
در جواب سوال قبول توبه که فعل بنده است دیدند و توبه را در دل خویش صحیح یافتند امیدوار قبول شتافتند
در حضرت نبوی آمدند و در ایمان و اسلام در آمدند أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يُزَكُّونَ أَنفُسَهُمْ بَلِ اللَّهُ
يُزَكِّي مَن يَشَاءُ روایت کرده اند که جماعتی از یهود آمدند و صبیان خویش برابر آوردند از پیغامبر صلی الله
تعالی علیه و سلم پرسیدند این صبیان گناهی دارند پیغامبر صلی الله تعالی علیه و سلم گفت نی گفتند ما نیز هیچو
ایشانیم مخصوص بفضل و کرمیم انچه روز میکنیم شب عفو میشود و انچه شب میکنیم روز عفو میگردد و چنانچه جهودان دیگر
نحن ابناء الله و احباؤه و لن تمسنا النار الا ایاما معدودة و لن یدخل الجنة الا من کان هودا او نصاری گفتند
این آیه در شان ایشان وارد شد الم تر استفهام برای انکار است و دیدن سوی ایشان کنایت از دانستن
حال ایشان است و بل ابتدائیه است اضرابیه نیست برای انتقال سوی اهم است و از جمله الم تر الی الذین مقصود
تشنیع اهل کتاب است و بیان قباحت اعمال ایشان است مقرر است مر مقصود جملهای سابقه هم ازین جهت فصل کرد
بغیر حرف عطف آورد و معنی اینست ندانسته ای محمد یعنی دانسته حال کسانیکه مدح میکنند نفس خویش را و دعوی
میکنند پاکی را از بدیها یعنی ما هیچو این صبیان از گناهان پاکیم میگویند و خود را ابناء خدا و احباء خدا میخوانند
لن تمسنا النار الا ایاما معدودة دعوی میکنند و لن یدخل الجنة الا من کان هودا او نصاری اعتقاد دارند بلکه خدا
مدح کند هر کرا خواهد و انچه در دست بیان کند علم او حق است خلاف واقع نشود کلام او صدق است تزکیه کسیکه
سزاوار تزکیه است مشکل نه چه مستحق باشد وَلَا يُظْلَمُونَ فَتِيلًا ای لا یظلمهم الله فتیلا فتیلا
منصوب است از باب ضربته سوطا ای و لا یظلمون بقدر فتیل فتیل تار مستطیل است که در شگاف هسته خرما
باشد و بعضی گویند فتیل پلیته شکل است از ریم که میان دو انگشت بیرون آید و هر دو معنی عبارت
از قلت و حقارت است و جمله لا یظلمون معترضه است برای نفی اتصاف خدا بظلم بر بندگان
بتنقیص ثواب و بزیادت عقاب معنی اینست مظلوم نشوید بر قدر فتیلی به تنقیص ثواب اعمال
ستوده و بزیادت عقاب ترکیه نابوده انْظُرْ كَيْفَ يَفْتَرُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ
کیف حال است از فاعل یفترون از جهت مصدر مقدر شده و استفهام بمعنی تعجب و استبعاد
آمده و جمله کیف یفترون بتاویل مصدر مفعول است مر انظر را ای انظر فی کیفیة افترائهم انهم
عند الله ازکیاء و این جمله نیز برای تشنیع کافران است و مقرر دیگر تشنیعات ایشان است هم ازین جهت

فصل کرد بغیر حرف عطف آورد معنی انیست به بین یا محمد یا به بین ای بیننده که چگونه دروغ را بر خدای افترا میکنند
که خود را نزد خدا از کیا میدانند وَكَفَىٰ بِهِ إِثْمًا مُّبِينًا ای وکفی بهذا الافترا و به فاعل کفی است ع ۸
با در وی زائده است اثما مبینا حال است یا تمییز است بر طریق کفی بالله شهیدا و جمله تذییل است معنی انیست بسنده
است این افترا درین حال که گناهی ست پیدا أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ أُوتُوا نَصِيبًا مِّنَ الْكِتَابِ
يُؤْمِنُونَ بِالْجِبْتِ وَالطَّاغُوتِ وَيَقُولُونَ لِلَّذِينَ كَفَرُوا هَٰؤُلَاءِ
أَهْدَىٰ مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا سَبِيلًا روایت کرده اند که کعب بن اشرف و حیی بن اخطب بعد جنگ احد
اند خواستند که با پیغامبر صلی الله تعالی علیه وسلم نقض عهد کنند و کمر مخالفت بندند در مکه آمدند تا با اهل مکه بر مخالفت
پیغمبر صلی الله تعالی علیه وسلم معاهده کنند جمع شدند میان استار حرم معاهده کردند بعد معاهده در مسجد
حرام نشسته ابو سفیان بن حرب پدر معاویه گفت ای گروه یهودان سوگند میدهم شما را بکردگار دیان برین
افعال که ما می آریم و دل بر مداومت آن میگماریم و برین افعال که محمد و اصحاب او می آرند و همت بر تحصیل
آن میدارند بر راه راست میان ما کیست در هیچ نگویند آن فرقه میان ما کیست کعب بن اشرف
گفت شما کار خویش و کار او بگوئید بعد از ان فرق میان خویش و میان او بجوئید ابو سفیان گفت ما خانه کعبه را
آباد آن میداریم و با اقارب و خویشان بر جمله بجا می آریم و مهربانی و مهمانان نیکو میکنیم و هم از رعایت دین پدران
خویش منحرف نیم محمد دین پدران خود را گذاشته و مخالفت اقارب و عشایر خود را پیشه ساخته شورانگیزی چند میان ایشان کرده
و ایشان را از شورانگیزی آورده و موطن آبا و اجداد را ترک داده و دینی دیگر بنیاد نهاده و غوغا انگیخته فتنه
خونی ریخته ایشان گفتند بر هیچ که باز نمائید نزدیک تر بود که شما آید باز ابو سفیان گفت که شما اهل کتاب اید
محمد نیز صاحب کتاب است و او جانب شما رفته نزدیک شما جانب گرفته ما را بر معاهده شما اعتماد نشود و بر میثاق
شما وثوق نبود مگر آنکه شما با ما موافقت ورزید و نسبی که از ان ما ست یکی را جبت نام است دوم را طاغوت سجده
کنید ایشان متابعت کردند پیش بتان در سجده روی بر زمین آوردند این آیه در شان ایشان نازل گشت وقال
فهم در حق ایشان بود و پیوست همزه برای انکار است و دیدن سوی کسی کنایه است از دانستن حال او چنانچه
گذشت جمله سابقه که حکایت از تزکیه ایشان خویشتن را بود و آن قصه ناشایستگی تزکیه نفس بود این جمله مقرر
مضمون آیه سابقه از صدقه تزکیه نابوده از ایشان در حق خویش و کافران بیان وقوع تزکیه نابوده ایشان در حق
دیگران یعنی تعظیم جبت و طاغوت میجویند مشرکان را اهدی من المومنین سبیلا میگویند کسانی که دیگران را بر
تزکیه نابوده کنند و ذم تزکیه خویش چرا نزنند چنانستی که گفت خود را تزکیه بوده میکنند مشرکان را اهدی من المومنین
سبیلا میجویند معنی انیست نه دانسته یعنی دانسته حال کسانی که نصیبی از کتاب داده شده اند ایمان بجبت و طاغوت

یا آنکه معبودی را که غیر خدا است جبت گویند و شیطان را طاغوت خوانند یا بتان ایشان جبت [illegible] پرستش [illegible] شیطان بود و دیگران طاغوت یعنی شیطان که باعث بر پرستش غیر خدا است [illegible] باشند و می‌گویند مر کافران را از ایشان یعنی کافران [illegible] که [illegible] از مومنان [illegible] نسبت [illegible] سوی [illegible] [illegible] أُولَٰٓئِكَ الَّذِينَ لَعَنَهُمُ اللَّهُ [illegible] ایشان آنانند که خدا ایشان را لعنت کرده و از رحمت خویش بدور آورده وَمَن يَلْعَنِ اللَّهُ فَلَن تَجِدَ لَهُ نَصِيرًا ○ این جمله [illegible] یعنی نیست مر آن را که او را خدا لعنت کند و از رحمت خویش بدور افکند پس هرگز او را یاری دهنده و نصرت کننده که از لعنت نگاه دارد و به نیکی و نیکوئی آرد أَمْ لَهُمْ نَصِيبٌ مِّنَ الْمُلْكِ فَإِذًا لَّا يُؤْتُونَ النَّاسَ نَقِيرًا ○ ام منقطعه است یعنی بل و همزه که مضمون ام است برای انکار است یعنی [illegible] نیست ایشان را نصیبی از ملک و آن [illegible] است [illegible] الجبت والطاغوت [illegible] [illegible] ایشان با پیغمبر صلی الله تعالی علیه وسلم [illegible] لهم نصیب من الملک فاذا لا یؤتون الناس نقیرا [illegible] نقیر [illegible] [illegible] ایشان [illegible] ایشان [illegible] [illegible] از [illegible] دل ایشان [illegible] [illegible] ایشان [illegible] أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَىٰ مَآ ءَاتَىٰهُمُ اللَّهُ مِن فَضْلِهِۦ ۖ فَقَدْ ءَاتَيْنَآ ءَالَ إِبْرَٰهِيمَ الْكِتَٰبَ وَالْحِكْمَةَ وَءَاتَيْنَٰهُم مُّلْكًا عَظِيمًا ○ فَمِنْهُم مَّنْ ءَامَنَ بِهِۦ وَمِنْهُم مَّن صَدَّ عَنْهُ ۚ وَكَفَىٰ بِجَهَنَّمَ سَعِيرًا ○ ام منقطعه است یعنی بل و همزه که مضمون ام است برای [illegible] [illegible] لهم نصیب من الملک [illegible] پیغمبر صلی الله تعالی علیه وسلم [illegible] [illegible] [illegible] صلی الله تعالی علیه وسلم [illegible] [illegible] [illegible] ایشان [illegible] فقد آتینا آل ابراهیم

الکتاب و جمله وکفی بجهنم سعیرا تذییل است یعنی انیست نی بلکه حسد میکنند مردمان را آرزو میکنند زوال
ایشان را یعنی پیغامبر و آل پیغامبر را بر آنچه خدای عز و جل از فضل خویش ایشان را داده و درهای نعمت بر
ایشان گشاده زیرا آنچه بدرستی داده ایم آل ابراهیم را کتاب و حکمت و نبوت و حشمت و داده ایم ایشان
را ملکی عظیم و ملکی عظیم موسی از آل ابراهیم بود و او را کتاب دادیم و بروی توریت فرستادیم و صاحب مرتبه نبوت
کردیم و بمنصب رسالت او را برگزیدیم و یوسف و داود از آل ابراهیم بودند ایشان را بنبوت برگزیدیم و لوای ملک
ایشان برافراشتیم و سلیمان از آل ابراهیم بود و را بنبوت و حکمت برآوردیم و بملک عظیم که مضمون رب هب لی
ملکا لا ینبغی لاحد من بعدی است مخصوص کردیم پس بعضی از ایشان ایمان آوردند و بعضی از ایشان بحسد
از ایمان آوردن باز ماندند و حسد بآل ابراهیم بدلیل حسد کردن با پیغامبر صلی الله تعالی علیه و سلم و آل او
با غمه و غیر صاحب نعمتی از جهت نعمتی دلیل بغض با صاحب نعمتی دیگر بود و بس بنده است آتش دوزخ
درین حال که افروخته شده و برای عذاب بازماندگان مستعد مهیا آمده اِنَّ الَّذِیْنَ کَفَرُوْا بِاٰیٰتِنَا
سَوْفَ نُصْلِیْهِمْ نَارًا ط و در جمله کفی بجهنم سعیرا العذاب کفار بتلویح کرد و تقدیم نموده بر وجه
تذییل سامع منزله سائل این جمله را بفرض که مفصول آورد و معنی انیست بدرستی آنکسانیکه کفر ورزیدند و آیات
کتاب ما را تکذیب کردند و تصدیق آن نکردند سرانجام ایشان را در آتش در آریم و بار از نهاد ایشان
برآریم کُلَّمَا نَضِجَتْ جُلُوْدُهُمْ بَدَّلْنٰهُمْ جُلُوْدًا غَیْرَهَا این جمله نتیجه و
بر کیفیت احراق ایشان را بنار و سوخته شدن ایشان کرات بسیار و این کلام از قبیل بدلنا الله من خوف
امنا و بدله من توبه ثوبا بود ای اعطاه الله بدل الخوف امنا و عوض بدل توبه ثوبا یعنی بدلنا جلودهم
بجلود و چون زبان بدلنا جلودهم بجلود لازم آید در نظم با نیست پس چاره نیست که محمول بر استعمال که ذکر کردیم
باشد و معنی انیست هر بار که پوستهای ایشان نضج گیرد و پختگی پذیرد بدهیم ایشان را بدل آن پوستهای پخته
و نضج گرفته پوستها غیر آن یعنی سالم و درست چنانچه بود پیمان و مغایرت مذکور مغایرت وصفی بود نه مغایرت
یعنی بنا شد چنانچه سپید را سیاه گردانند لا غیرا لغیر هی ساختند و فوجی را جمع کنند تغیر وصف بود تغیر ذات
نباشد چه اگر تغیر ذات گویند پوستی دیگر باشند و پوستی دیگر جنایت نکرده باحراق آن تعذیب غیر جانی لازم آید
و تغییر جنایت تعذیب ظلم نماید سوال احراق جزء ذاتی احراق ذات بود و ایلام جزء بنا شده اگر آن جسد
جدا بودی چه مفصول را از جهت عدم حس درد نبودی پس احراق پوست جدید تعذیب ذات باشد
جدید بودن پوست موجب تعذیب غیر جانی نشود جواب مسلم است که احراق جزء در حالت انفصال
موجب ایذا و تعذیب نبود اما در حالت اتصال باحراق هر جزء ایلام و رنج میرسد پس احراق جلد جدید

تعذیب غیر جانی بود پس جلد مذکور را جلد جدید نباید پنداشت و مغایرت مذکور مغایرت وصفی باید داشت لِيَذُوقُوا الْعَذَابَ متعلق ست به بدلنهم عذاب را ور کراهت طبع تشبیه کرده بمطعوم تلخ و بدبوی آورده چشیدنی اثبات کرد بر سبیل تخییل معنی انیست تا بتغیر صفت و نو ساختن پوست و سوختن پوست هر باری ایشان عذاب را بچشند و درد آن بکشند إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَزِيزًا حَكِيمًا

ربع

این جمله تذییل ست تاکید او از جهت ابراز تنافی باری بر وجه مکابدت و استواری ست معنی انیست بدرستیکه خدای هست عزیز یعنی غالب بر امر خویش هر چه خواهد تواند کرد حکیم و استوار کار ست کار را چنانچه باید و شاید بجا آورد وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَنُدْخِلُهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا در آیه سابق ذکر کافران و عذاب ایشان کرده و در آیه أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يَزْعُمُونَ أَنَّهُمْ آمَنُوا بِمَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ وَمَا أُنْزِلَ مِنْ قَبْلِكَ يُرِيدُونَ أَنْ يَتَحَاكَمُوا إِلَى الطَّاغُوتِ وَقَدْ أُمِرُوا أَنْ يَكْفُرُوا بِهِ وَيُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُضِلَّهُمْ ضَلَالًا بَعِيدًا که پیشتر خواهد آمد نیز ذکر کافران و بیان کفر و ضلال ایشان ست این آیه در اثنا ذکر کافران معترضه است برای بیان فضل مومنان معنی انیست و آنکسانیکه ایمان آورده اند و اعمال صالحه کرده اند زود باشد که مر ایشان را در بهشت که روان ست زیر خانهای آن جویها در آریم ایشان را در جنات مذکوره همیشه باشنده در آنجا و همیشه برخورداری گیرند و هیچ گاهی فنا نپذیرند لَهُمْ فِيهَا أَزْوَاجٌ مُطَهَّرَةٌ جمله ظرفیه است معنی انیست در حالیکه مر ایشان را در جنات زنان باشند از دنائت پاک گردانیده و از اقذار بپاکیزگی رسانیده وَنُدْخِلُهُمْ ظِلًّا ظَلِيلًا عطف ست بر سندخلهم جنات تجری ظلا مفعول دوم ست مر ندخلهم بر وجه اتساع ظلیلا صفت ست مر ظلا بر طریق شعر شاعر و لیل الیل معنی انیست در آریم ایشان را در سایه سایه دار مصئون از حر و برد نه گرم ضار و نه سرد زیانکار إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا این نیز معترضه ست برای تنبیه مومنان و نصیحت ایشان و تاکید جمله از جهت آنست که حال خیانت کنندگان امانت علامت آنست که او را بامانت مامور نشمارند و مضمون این جمله را منکر اند از جهت ظهور امارت انکار ایشان را تنزیل منزله منکران کرده جمله را موکد آورد معنی انیست بدرستی خدای میفرماید شما را که بسپارید امانتها را سوی اهل آنها یعنی کسانیکه مستحق دادن آنند و بتسلیم کردن آن مستحقانند روایت کرده اند که چون پیغامبر صلی الله تعالی علیه وسلم مکه را فتح کرد دل بر نماز گذاردن درون کعبه آورد و عثمان بن طلحه که کلید دار کعبه بود در دادن کلید توقف نمود بعضی گویند عثمان مذکور آن روز اسلام نداشت بالای بام کعبه رفت و دل بیگمرد و ندادن کلید گماشت و گفت اگر من ترا پیغمبر دانم کلید کعبه ترا برسانم

امیر المؤمنین علی مرتضی رضی الله عنه بالای بام برآمد کلید مذکور بزور از وی بستد در بگشاد و پیغامبر صلی الله تعالی علیه وسلم در خانهٔ کعبه درآمد در نماز روی بر زمین نهاد عباس رضی الله عنه که سقایه زمزم تسلیم او بود کلید داری کعبه درخواست نمود و پیغامبر در طواف کعبه شروع کرد جبرئیل علیه السلام آیه ان الله یأمرکم ان تؤدوا الامانات الی اهلها آورد و پیغامبر صلی الله تعالی علیه وسلم علی را اکرام امر شد و چه فرمود که کلید او را بسپارد و بیاد دادن کلید دل او را بیازار امیر المؤمنین بر حسب کلید او را داد و بنرمی و عذرخواهی زبان بگشاد عثمان مذکور گفت چیست که آن زمان غلظت کردی و کلید بقهر از من بستدی و این زمان چیست که بنرمی پیش آمدی و در عذرخواهی درآمدی امیر المؤمنین علی گفت خدای در شان تو آیه ان الله یأمرکم ان تؤدوا الامانات الی اهلها فرستاد و التزام ادای امانت را تاب داد عثمان مذکور دل بر اسلام آورده اقرار برسالت پیغامبر صلی الله تعالی علیه وسلم کرد و پیغامبر صلی الله تعالی علیه وسلم فرمود که تا خانهٔ کعبه باشد و طائفهٔ طایفان گرد وی طواف کنند صاحب کلید عثمان بن طلحه و اولاد او باشند سوال چون کلید مذکور بزور ستده بودند بر وجه امانت منطبق نشود و قصه مطابق آیه چگونه شود جواب درین قصه یک روایت اینست که عثمان مسلمان بود از جهت تقریر عهدهٔ خویش در تسلیم کلید توقف می نمود پیغامبر صلی الله تعالی علیه وسلم نزدیک خانهٔ کعبه ایستاده شد بر عثمان مذکور گفت اگر تو ایمان بخدای و روز قیامت داری باید که کلید خانهٔ کعبه بمن بسپاری عثمان مذکور گفت کلید بگیر بنزد امین میدارم و این امانت بتو می سپارم کلید مذکور آورد و پیغامبر را بر وجه امانت تسلیم کرد عباس رضی الله عنه کلید و عهده داری آن از پیغامبر صلی الله تعالی علیه وسلم می طلبید این آیه برای باز داشت عباس نازل گشت و این نظم بوده و پیوست برین آیه با روایت موافق است و قصه با قرآن مطابق است و بروایت دیگر که عثمان مذکور هنوز کفر داشت و دل بر اطاعت پیغامبر صلی الله تعالی علیه وسلم نمی گماشت امیر المؤمنین علی رضی الله عنه قصد کرد کلید مذکور بقهر و غلبه گرفت پیش پیغامبر صلی الله تعالی علیه وسلم آورد برین روایت تسمیهٔ او بامانت از جهت آن بود که مال ماخوذ بقهر از حربی بنظیر آنکه مال مذکور هم در دست او امانت مسلمانی بود در دست آخذ اگرچه بقهر ستانده امانت باشد از جهت آنکه ملک شخص حربی نیست و اصل غنائم نبود و کلیدی که از عهد خلیل الرحمن پیدا اند بر دست کلید دار سپرده اند بر وجه امانت نگاه دارنده و در بعضی کتب افتاده عثمان کلید مذکور شیبه را که برادر او بود سپرد خود و برابر پیغامبر صلی الله تعالی علیه وسلم در مدینه آمد بهم اینجا مرد کلید مذکور بر دست شیبه و اولاد شیبه است و در قبضهٔ ایشان است برضای اولاد عثمان نیست و اگر برضای اولاد عثمان مذکور نبود حکم پیغمبر صلی الله تعالی علیه وسلم بدوام اقرار عهد برایشان معمول نشود و بدانکه هر چند که نزول آیه خاص بود فاما از جهت عموم لفظ عام باشد تمام

حقوق دنیاوی و دینی دارند مستحقان بجز رد همه امانت پندارند هر یکی مامور است که ودیعت را بمودع سپارد و بعد طلب او سپردن توقف ندارد و اگر کسی را مالی دهد که فلان را برسان او مامور باشد بدین که مال مذکور را بدان کس برساند و پیغام او گذارد و در هنگام پیغام گذاری چیزی پنهان ندارد و شهود مامورند چنانچه تحمل شهادت کرده اند بوقت شهادت را ادا کنند و وقت کار حق را نپوشند و دانشمندان که خدای عز و جل علم در سینهای ایشان بر آنشته مامورند که امانت را ادا کنند و از مستحق باز ندارند و وصی و ولی که اموال بر حکم وصایت و ولایت در قبض ایشان می آید مامورند که اموال مذکور را در هنگام طلب صاحبان بی توقف ادا نمایند و متولیان اوقاف مامورند که اموال را از مصارف باز ندارند و حق محافظت و دیانت بجا آرند و حجاب امرا مامورند که قضیه که اصحاب حوایج بدیشان سپارند ایشان پیش امیر بی تغییر و تبدیل گذارند و پادشاهان را که حق سبحانه تعالی مال عامه مسلمانان در تصرف ایشان آورده و ایشان را قابض آن مال کرده مامورند که باهل آن بدهند و در کار عامه مسلمانان خرج کنند و رعیت مامورند که حق پادشاه گذارند و نیکوی او بجا آرند و سر از طاعت او بیرون نیارند و با او در هیچ چیز خیانت روا ندارند وَإِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ عطف است بر ان تؤدوا الامانات و اذا حکمتم بین الناس ظرف است میان عاطف و معطوف فاصل شده ای و یامرکم اذا حکمتم بین الناس ان تحکموا بالعدل یعنی آنست میفرماید شما را چون حاکم شوید میان مردمان بعدل حکم کنید إِنَّ اللَّهَ نِعِمَّا يَعِظُكُمْ بِهِ نعما بفتح نون و کسر عین و بکسر نون و کسر عین و سکون او با خفا کثرت تا التقاء ساکنین علی غیر حده نباید خوانند و معنی همه یکی دانند نعم از افعال مدح است فاعل او ضمیر مستتر ما بمعنی نکره منصوبه مفسره ضمیر است یعظکم به صفت ما است مخصوص بمدح محذوف است ای ان الله نعم شیئا یعظکم به ادا الامانات و الحکم بالعدل و یعظکم اگر چه جاری بر غیر من هی له است ابراز ضمیر نکرد زیرا که التباس نیست و ابراز ضمیر از فعل واجب نیست مگر در صورت التباس چنانچه زید و عمرو ضاربه هو الخلاف هند زید الثقر پیوسته نیست چون حال کسانیکه پند مذکور نمی پذیرند و حفظ منظور در دل نگیرند علامت است که این را و حفظ نیک نشد باشند مضمون این جمله را منکر اند لهذا بجهت تاکید علامت انکار ایشان تنزیل بمنزله منکران کرده جمله را موکد آورده یعنی آنست بدرستی که پروردگار و یان نیکو چیزی است که پند میدهد شما را بدان یعنی ادای امانت و حکم بعدل [illegible] ایشان إِنَّ اللَّهَ كَانَ سَمِيعًا بَصِيرًا ۝ این جمله تذییل است تاکید اول است ابراز ثنای باری بر وجه مؤکد و استواری معنی آنست بدرستی که خدا شنوا است گفته شما را میشنود و بیناست کردار شما را می بیند ادای امانت و خیانت بر وی مخفی نباشد و حکم بعدل و جور از وی پوشیده

بنود بهما اعمال شما دانا و جزا دهندۀ آن داند يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ این جمله معترضه است برای تنبیه و نصیحت مومنان روایت کرده اند که پیغامبر صلی الله تعالی علیه وسلم خالد بن ولید را بر لشکر امارت داد و برای تاختن قبیله فرستاد عمار بن یاسر دران لشکر بود چون نزدیک قبیله رسیدند همه قبیله از وی فرار نمودند مگر یک کس از ایشان پیش عمار بن یاسر آمد و در خیمۀ او در آمد و گفت درین وقت اگر من اسلام آرم مرا سود کند عمار گفت آری اسلام تو نافع بود خالد ولید با لشکر عمار را اعتبار نکرد و مال او بستد و او را در بند و اسیر آورد عمار بن یاسر خالد ولید را گفت امان من بوی رسیده و مال او را بگیر منازعت کنان پیش پیغامبر صلی الله علیه وسلم رسیدند و هر دو قصه پیش پیغامبر صلی الله تعالی علیه وسلم باز دیدند عمار با خالد سخنان درشت گفت خالد در غضب شد و داد از پیغمبر صلی الله تعالی علیه وسلم جست گفت یا رسول الله روا میداری که این غلام مرا پیش تو استخفاف کند و عزت مرا در معرض هوان افگند اگر حرمت تو نبودی من بروی چنان و چنین میکردم و اگر حرمت و هیبت تو نبودی او را بدانچه سزاوار است می آوردم عمار مولی هاشم بن مغیره بود ازین جهت خالد را غلام گفت و سید انبیا پیغامبر صلی الله تعالی علیه وسلم امانی که عمار داده بود تقریر کرد و آن مرد را گذاشت و عمار را از امان دادن بغیر امر امیر باز داشت خالد را گفت ای خالد از غضب بر عمار باز مان و او را لایق غضب مدان که هر که عمار را اهانت کند خدای عز و جل او را اهانت افگند و هر که عمار را دشمن دارد خدای او را دشمن دارد عمار از مجلس باز گشت خالد و برای استغفار دنبال او رفت جامۀ او گرفت استادگی کرد و خشنودی آورد و عمار خشنود گشت و از کلماتی که خالد گفته درگذشت درین حادثه این آیه نازل گشت و این معنی بدیشان پیوست معنی آنست ای مومنان طاعت کنید خدای را و طاعت کنید رسول را و امر آنرا که خدای عز و جل ایشان را آمر و ناهی گردانیده است و بدرجۀ فرماندهی رسانیده و ایشان سعی دارند برای صلاح دین و دنیا و نگهبانی امور اولی و آخری بطاعت ایشان صلاح دین و دنیا باشد و امتثال اوامر و نواهی ایشان فلاح اولی و اخری بود و مخالفت ایشان روا نباشد و بیرون آوردن سر از ربقۀ طاعت ایشان سعی در فساد و تباهی بود و گفته اند الامیر اذا عدل فله الاجر و علی الرعیة الشکر و اذا جار فعلیه الوزر و علی الرعیة الصبر پس باید که بر عدل امیر شکر باید و بر جور او صبر شاید خطرۀ مخالفت امیر زیان دارد و فکر خروج از طاعت او خرابی آرد و چون اطاعت و امتثال امرا که حکام بر خلق اند واجب باشد اطاعت علما که حکام بر امرا اند بطریق اولی واجب بود و گفته اند الامراء حکام علی الناس و العلماء حکام علی الامراء و بعضی گویند که آیۀ اولی ان الله یأمرکم ان تؤدوا الامانات الی اهلها در حق ولاة و امیران است و آیۀ اطیعوا الله و اطیعوا الرسول در حق رعایا و مأموران است

امرا امیران مامورند بدین که حقوق رعیت را ادا نمایند و باز داشتن حقوق بجور و ظلم پیش نیایند و رعایا
مکلف اند همه در طاعت امیر باشند و سر از طاعت او بیرون نکشند مگر آنکه یقین شود که امر بمعصیت میکند
و در معصیت خدای افگند آن زمان چاره نیست که طاعت فرمان خدای کنند و با امیر در معصیت موافقت نکنند و یا
نزنند با وجود آنکه معصیت فرماید یعنی خروج بر وی نشاید بلکه با او بیان حکم کتاب و سنت پیش ایشان و
بخواهش متابعت شریعت و نصیحت سعی نمایند فَاِنْ تَنٰزَعْتُمْ فِیْ شَیْءٍ فَرُدُّوْهُ
اِلَی اللّٰهِ وَالرَّسُوْلِ عطف است بر امر سابق و ان تنازعتم فی شیء فردوه تعقیب و در حکم و بیان تحقیق
آنست پس اگر منازعت کنید شما با امرا در چیزیکه بر خلاف شریعت میفرمایند چه صورتی که بر تخالف
قواعد دین و مخالفت قوانین شرع مبین مینماید پس قضیه را بسوی حکم خدا و رسول بازگردانید و در حکم
آن تمسک بکتاب و سنت مصطفی لازم دانید اِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُوْنَ بِاللّٰهِ وَالْيَوْمِ
الْاٰخِرِ و این شرط برای تاکید است نه برای تشکیک و تردید چه تعلیق امری کاین موجب
تاکید بود چنانچه گویند تفعل کذا ان کنت آدمیا و لا تفعل کذا ان کنت انسانا معنی اینست اگر شما
مومنانید و بخدا و روز قیامت میگروند کاینست. و بظاهر این آیة بعضی منکران حجت قیاس تمسک کنند
چه بر تقدیر منازعت و وقوع اختلاف امر برجوع سوی کتاب و سنت کرده و بر لزوم متابعت قرآن و
حدیث آورد و اگر قیاس حجت بودی تعیین این دو چیز روی نمودی و این تمسک خطاست
همواست چه تمسک بقیاس نیز رجوع سوی کتاب و سنت بود و تمسک بمعنی که مستنبط از ایشان
باشد رجوع سوی کتاب و سنت گفتن تصریح کتاب و سنت گویند و گاهی بمعنی که مفهوم از ایشان است
زیرا آنچه در همه صور اختلاف صریح کتاب و سنت نتوان یافت لابد سوی مستنبط باید شتافت پس این آیة
معنی حجیت قیاس نبود بلکه دال بر حجیت او شود و تقیید برجوع سوی کتاب و سنت بوجود تنازع و اختلاف
اشارت میکند که بر تقدیر انتفاء نزاع و ثبوت اجماع برجوع سوی کتاب و سنت حاجت نبود و در آن
هنگام اجماع کافی باشد یا این که در تمسک باجماع نیز رجوع شود بکتاب و سنت شده است که حجیت اجماع
بآیة ومن یشاقق الرسول من بعد ما تبین له الهدی ویتبع غیر سبیل المؤمنین آمده و بحدیث لا تجتمع امتی
علی الضلالة و ما راه المؤمنون حسنا فهو عند الله حسن ثابت شده ذٰلِكَ خَيْرٌ وَّاَحْسَنُ
تَاْوِيْلًا این جمله تذییل است معنی اینست آن یعنی بازگشت سوی کتاب و سنت نزدیک ع
اختلاف از روی عاقبت و سر انجام کار دلیل آرام قرار بهتر و نیکوتر است از تمسک بظنیات و قوانین که
بران حکم نا انجامد و تعلق مصالح و منافع که در آن حکم قضیه بنا را بود و نوانند بود و ذلک اشارت بمجموع

بود و بر مضمون تمام آیه باشد یعنی چنین باید ادا ولاة و امرا امانات حقوق رعایا و حکم کردن ایشان بعدل
و طاعت کردن مأموران امرا را و بازگشتن سوی اتباع کتاب و سنت در وقت وقوع اختلاف میان پادشاه
و رعیت کاری گزیده و شانی پسندیده است اَلَمْ تَرَ اِلَی الَّذِیْنَ یَزْعُمُوْنَ اَنَّهُمْ اٰمَنُوْا بِمَآ اُنْزِلَ
اِلَیْکَ وَمَآ اُنْزِلَ مِنْ قَبْلِکَ این جمله متصل است بجمله الم تر الی الذین
اوتوا نصیبا من الکتاب یؤمنون بالجبت والطاغوت زیرا که این جمله در نکوهش منافقان است و جمله الم تر الی
الذین اوتوا نصیبا من الکتاب یؤمنون بالجبت والطاغوت در نکوهش جهودان و ترسایان است هر یکی متضمن
شکایت از کافران بود مقرر مقصود که بیان شناعت احوال ایشان است باشد مقتضای که در میان دو کلام
متصل واقع شده روایت کرده اند منافقی را با یهودی خصومتی افتاد یهودی منافق را سوی پیغامبر
صلی الله تعالی علیه وسلم خواند و منافق یهودی را بجانب کعب بن اشرف راند پیش پیغامبر صلی الله تعالی
علیه وسلم حق جانب یهودی ظاهر گشت مدعا یهودی بحکم نبوی پیوست منافق بحکم پیغامبر صلی الله تعالی
علیه وسلم رضا نداد و دل او بانقیاد ننهاد چون از پیش پیغامبر بیرون آمدند طلب حکم از ابوبکر کردند بدانچه پیغامبر
صلی الله تعالی علیه وسلم حکم کرده بود ابوبکر را همان حکم خواست نمود منافق گفت بحکم ابوبکر نیز راضی نیستم تا پیش
عمر نرویم درین قضیه عمر بن خطاب حکم خواهد کرد لاجرم منافق مذکور یهودی مسطور را پیش عمر رضی الله عنه آورد
یهودی با پیش عمر گفت درین قضیه محمد حکم کرده و حق را بما باز آورده این مرد راضی نگشت و دل بر حکم ابوبکر بست
و مرا پیش ابوبکر آورد ابوبکر بر وفق حکم محمد حکم کرد این مرد نیز بحکم ابوبکر راضی نشده برای طلب حکم پیش تو آمده
امیر المؤمنین عمر از منافق پرسید که قضیه چنین است منافق گفت آری واقع همین است برین جمله پیش
امیر المؤمنین اعتراف کرد زبان خود را به اقرار آورد امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه تیغ کشیده سر منافق که بحکم
پیغامبر صلی الله تعالی علیه وسلم راضی نبوده برید قضیه یهودی بعدل عمر آسوده عمر گفت کسیکه بحکم رسول
خدا راضی نشود سزای او همین است برین نوع میان حق و باطل فرق کرد و حقیقت حق و بطلان باطل پیدا
آورد و اولیای مقتول عمر را پیش پیغامبر صلی الله تعالی علیه وسلم آوردند دعوی قصاص کردند امیر المؤمنین
عمر ارتداد او بیان کرد و خود را از قضیه قصاص بیرون آورد پیغامبر صلی الله تعالی علیه وسلم در مدح او صفت
یا عمر انت الفاروق گفت دران روز چون عمر در فرق میان حق و باطل شتافت از پیغامبر صلی الله تعالی
علیه وسلم خطاب فاروق یافت این آیه در حق آن منافق نازل گشت و شناعت او بیان پیوست معنی
آنست ای ندیده سوی کسانیکه گمان میبرند که بدانچه منزل است سوی تو یعنی قرآن و بدانچه
منزل است پیش از تو یعنی کتب سابقه ایمان آورده اند و دین اسلام تصدیق کرده اند یُرِیْدُوْنَ

أَن يَتَحَاكَمُوا إِلَى الطَّاغُوتِ وَقَدْ أُمِرُوا أَن يَكْفُرُوا بِهِ جمله مستانفه بیانیست که چون گفته شد الم تر الی الذین یزعمون گذا سائل پرسید ماذا یفعلون فقیل یریدون ان یتحاکموا و جمله و قد امروا حال ست ان یکفروا به بتقدیر بان یکفروا به مفعول دوم ست امروا و معنی آنست میخواهند که برای حکم خصومت سوی بت یا سوی شیطان روند جوینده حکم او شوند و حال آنست که بکفر ورزیدن بطاغوت فرموده شده اند و بیزار شدن از و مامور آمده اند کعب بن اشرف را که منافق مذکور میخواست که برای حکم بر و میبرد و در خیانت بطاغوت تشبیه کنند و اسم طاغوت که مشبه به است برای کعب بن اشرف که مشبه است بر و مستعار آورد برین طریق در آیه مذکور صفت استخدام ست زیرا انکه طاغوت را دو معنی ست یکی معنی او شیطان ست دوم کعب بن اشرف که مشبه بدان ست در یریدون ان یتحاکموا الی الطاغوت کعب بن اشرف مراد شده و در ضمیر او یعنی و قد امروا ان یکفروا به معنی دیگر شیطان مقصود آمده و تواند بود که حال تحاکم بسوی کعب بن اشرف بحال تحاکم بسوی طاغوت تمثیل کنند و بر وجه تمثیل تحاکم سوی کعب بن اشرف تحاکم سوی طاغوت خوانند برین طریق مراد از طاغوت شیطان بود کلام از باب استخدام نباشد وَيُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَن يُضِلَّهُمْ ضَلَالًا بَعِيدًا ۝ عطف ست بر یریدون ان یتحاکموا و بعیدا صفت ست مر ضلالا معنی آنست میخواهد شیطان که گمراه سازد و در گمراهی اندازد گمراهی دور از هدی ضلالی دور از اهتدای چنانچه باز گشتن از ان سوی حق نزدیک نبود و رجوع سوی جاده هدی بروی میسر نشود وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا إِلَىٰ مَا أَنزَلَ اللَّهُ وَإِلَى الرَّسُولِ رَأَيْتَ الْمُنَافِقِينَ يَصُدُّونَ عَنكَ صُدُودًا ۝ تعالوا معنی ائتوست الی ما انزل الله متعلق ست بدو تعالی با متعلقات خویش فاعل واقع شده جمله شرطیه عطف ست بر جمله یریدون ان یتحاکموا الی الطاغوت و در آیه المنافقین وضع مظهر موضع مضمرست برای ذکر نفاق ایشان معنی آنست چون گفته شود مر ایشان را بیایید سوی حکمی که خدای فرستاده و سوی رسول خدای عزوجل که حکم ست بحق او را او ببینی منافقان را از تو اعراض کنند و دم مخالفت زنند اعراض کردنی و روی گردانند روی گردانیدنی فَكَيْفَ إِذَا أَصَابَتْهُم مُّصِيبَةٌ بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ ثُمَّ جَاءُوكَ يَحْلِفُونَ بِاللَّهِ إِنْ أَرَدْنَا إِلَّا إِحْسَانًا وَتَوْفِيقًا ۝ فا سببیه است جمله سبب کلام سابق ست چه در کلام سابق ذکر حال ایشان بود ذکر اصابت مصیبت بعد ذکر سبب ارتکاب معصیت سابق نمود و اذا متعلق ست بفعلی که بر دلالت سابق محذوف ست ای فکیف یکون حالهم اذا اصابتهم مصیبة ثم جاؤک عطف ست بر اصابتهم مصیبة یحلفون با جمله حال ست از فاعل جاؤک ان اردنا الا احسانا و توفیقا جواب قسمی ست که مفهوم یحلفون ست چه پیغامبر صلی الله تعالی

علیه وسلم میان ایشان حکمی کرده حق را بظهور آورده که پیغامبر صلی الله تعالی علیه وسلم قبول نکردند و می بحکم
دیگر آوردند بعد از آن بسبب آن اهانتها ایشان را مصیبتی رسید و باتفاق منافقی که او را امیرالمؤمنین عمر بحکم
ارتداد کشته کار ایشان بفضوح و رسوائی کشیده بعد آن گناه را منکر شدند و پیش پیغامبر صلی الله تعالی
علیه وسلم آمدند و سوگند دروغ خوردند ان اردنا الا احسانا و توفیقا گفتند این آیت تلمیح قصه مذکوره و تلویح
سوی حکایت مذکوره است معنی آنست پس چون تباهی گرفت و فساد پذیرفت حال ایشان که توشنیده
که سوی غیر تو برای خصومت بردند و چون پیش تو آمدند میان ایشان حکم کردی ایشان بحکم تو راضی نشدند
حکم ترا رد کردند و در آن بسبب در آنچه آوردند چه حال بیشتر آمد چه جسارت رد می نماید چون ایشان را
بشومت جریمه که کرده اند و خطیه که آورده اند مصیبتی رسید آفتی بر ایشان افتد پیش تو نیایند
و جریمه مذکوره را انکار نمایند سوگند دروغ نخورند که نخواسته بودیم بر فتن برای حکم پیش غیر تو مگر نیکوئی کردن در
شان تو و از منازعه نمودن است و اتفاق و فضل است فارغ کردن دل و زبان تو از جهت ارادت صلح و توفیق
و قصد اصلاح و تلفیق سوال رسیدن مصیبت مذکوره بسبب جریمه مسطوره و منکر شدن ایشان و سوگند
خوردن در انکار آن بهر حکم قصه مذکوره واقعات گذشته و ملازمت مقدم گشته است اینجا اصابت
مصیبت و انکار جریمه و آنچه در شیر اذا آمده و کهی مستقبل شده میان معنی ایشان با قصه
مسطوره که دال بر معنی این فعل است چگونه مطابق آید و چه نوع موافق نماید جواب شکی نیست که مقصود
استعظام مر واقعات گذشته است چنانچه ذکر آن در قصه مذکور رفته است لیکن در آیة آنرا تعبیر مستقبل کرده در بیان آن
فعل مستقبل با ماضی واقع بعد اذا آورده چنانکه در واقعات گذشته استعمال کرد مستقبل کنند و حکم جزئیات گذشته با فادر
امر کلی چو میند از حیثیت آنکه کلی متناول جزئیات بود و جریمه جزئیات متناول شود فهم حکم جزئی از حکم کلی بر طریق
کنایت بود و کنایت ابلغ از تصریح باشد اُولٰٓئِكَ الَّذِيْنَ يَعْلَمُ اللّٰهُ مَا فِيْ
قُلُوْبِهِمْ اولئک مبتدا است الذین یعلم الله ما فی قلوبهم خبر مبتدا است این جمله کنایت است
از انبع انکارهم و حلفهم علی ذلک و باعتبار معنی مکنی مستانفه است در جواب فعل یفعل انکارهم و حلفهم
معنی آنست ایشان آنانند که خدای عز و جل میداند آنچه در دلهای ایشان است از نفاق و فساد
اختلاف و شقاق و چون آنچه در دلهای ایشان است معلوم خدای بود انکار و سوگند دروغ سود نکند
فَاَعْرِضْ عَنْهُمْ وَعِظْهُمْ فا سببیه است و عظهم عطف است بر فاعرض معنی آنست
پس اعراض کن از انتقام کافران و مکافات کردن در جنایات ایشان صورت قهر نمائی و تقبیل و گفتن تنبیه
سیاقی تا نگویند محمد مسلمانان را می کشد و ایمان آوردن نفع نمیکند چه پیش رود و لفصیحت جیاونه نماید

پند گیرند و نصیحت پذیرند وَقُل لَّهُمْ فِي أَنفُسِهِمْ قَوْلًا بَلِيغًا ○ فی انفسهم متعلق ست بقل لهم بحذف مضاف ای قل لهم فی شان انفسهم معنی چنین باشد و بگو ایشان را در شان نفسهای ایشان و در بیان حال ایشان در تخویف و ترهیب گفتار بلیغی بنهایت رسنده و بغایت ترساننده متضمن الحاق وعید جهاد و قتال و ابعاد و قتل و استیصال تا اگر دل از نفاق باز ندارند و بر خلوص ایمان و اخلاص ایقان نیارند در نفاق باقی باشند و دل را از کفر و کافری باز نگردانند میان ایشان و میان مشرکان فرق نشود از قتال و جهاد چاره نبود و تواند بود که فی انفسهم متعلق ببلیغا باشد معنی چنین بود و بگو مر ایشان را گفتاری رسنده در نفسهای ایشان و جاگیرنده در دلهای ایشان و این کلام از قبیل تنزیل مفعول بمنزله ظرف باشد چنانچه بحثت فیه بجای بحثت عنه و یجرح فی عراقیبها نصلی بجای یجرح عراقیبها آمده و تواند بود در فی انفسهم حذف دو مضاف دارند ای وقل لهم فی وقت تفرد انفسهم و خلوهم عن الاغیار یعنی چنین بود بگو مر ایشان را در هنگام تنها بودن نفسهای ایشان و خالی بودن مجلس از دیگران و آن عبارت از مشافهه بود و پند دادن بر وجه راز باشد که پند در خلوت خوبتر آید و بر وجه مشاوره پسندیده تر نماید و ترسانیدن از جهت دین لازم بود تا از کفر باز مانند و دل بر ایمان و اخلاص متوجه گردانند وَمَا أَرْسَلْنَا مِن رَّسُولٍ إِلَّا لِيُطَاعَ بِإِذْنِ اللَّهِ این جمله عطف ست بر اولئک الذین یعلم الله معنی نیست و نفرستاده ایم هیچ پیغامبر را مگر برای آنکه اطاعت کرده شود و بمشیت خدای مطاع گردد و ترک اطاعت کسی که مرسل ست برای آن که او را اطاعت کنند و سر در ربقه انقیاد او نهند همه دانند که چه ناپسندیده کاری و چه ناشایسته کرداری ست سؤال چون ارسال رسل برای اطاعت کردن مردمان در اوامر ایشان بر سبیل عموم باشد و بعث ایشان مقصود بران بود تخلف چگونه پذیرد و صورت انتفا چه نوع گیرد جواب اللام بمعنی لیجب طاعته بود یعنی لیوجب طاعته نه باشد برین معنی تخلف نباید سوال وارد نشود وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذ ظَّلَمُوا أَنفُسَهُمْ جَاءُوكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَّحِيمًا ○ اذ ظرف ست مر جاؤک و جاؤک خبر ست مر ان و ان با اسم و خبر خویش فاعل ست مر فعل محذوف ای ولو ثبت انهم جاؤک حین ظلموا انفسهم فاستغفروا عطف ست بر جاؤک و استغفر لهم الرسول عطف ست بر فاستغفروا الله لوجدوا الله جواب لو ست این جمله عطف ست بر مضمون کلام سابق زیرا چه کلام سابق یعنی فکیف اذا اصابتهم مصیبة بما قدمت ایدیهم ثم جاؤک یحلفون بالله الی قوله اولئک الذین یعلم الله متضمن ست مر معنی لم ینفعهم ترکنا لهم والکلام ولو انهم اذ ظلموا انفسهم جاؤک فاستغفروا الله استغفر لهم الرسول لوجدوا الله توابا رحیما و در جمله

و استغفر لهم الرسول بعد جاؤک التفات ست از خطاب سوی غیبت از جهت تنبیه بر مناط اجابت و بر رسالة المستغفر وعظمته چه اگر واستغفرت گفتی تصریح بذکر رسالت که داعی سوی اجابت ست نشودی **سوال** شرط و جزا ر لو منتفی بود و جزا را این جمله یعنی لوجدوا الله توابا رحیما ثابت ست منتفی نیست جزا بودن او مر لو را درین ترکیب هیچ معنی ست **جواب** لوجدوا الله توابا رحیما مجاز ست از لازم ست جزاهم فالمعنی لنزل جزاءهم لانهم لم یجیئوک ولم یستغفروا الله ولم یستغفر لهم الرسول پس انتفاء جزا باعتبار مفهوم بود باعتبار منطوق نباشد یعنی آنیست ایشان بر تو آمدند کردار خویش را منکر شده اند و بران سوگند دروغ خوردند ایشان را هیچ سود ندارد و چیزی منفعت نیاورد زیرا که خدای انچه در دلهای ایشان ست میداند و اظهار آن میتواند واگر ایشان بر تو می آمدند و معترف بکردار بد خویش میشدند از خدای آمرزش میخواستند اللهم اغفر لنا میگفتند و پیغمبر صلی الله تعالی علیه وسلم نیز آمرزش می جستی اللهم اغفر لهم میگفتی ایشان را خدا را قبول کننده توبه میگرفتند و بسوی نیل رحمت او می شتافتند یعنی جرایم ایشان زائل شدی و گناهان ایشان بزوال آمدی **سوال** در قبول توبه عاصی محض توبه از معاصی کافی بود استغفار پیغامبر صلی الله تعالی علیه وسلم شرط نباشد و اینجا برای قبول توبه استغفار رسول را با توبه ضم میکنند و هر دو را شرط قبول توبه می افگنند **جواب** در عمل تحکیم غیر پیغامبر صلی الله تعالی علیه وسلم متهم ساختن پیغامبر صلی الله تعالی علیه وسلم بود و رد حکم پیغمبر صلی الله تعالی علیه وسلم بعد قضاء او اهانت او باشد و در توبه از ایذاء بنده رضا و خوشنودی صاحب او شرط ست مجرد ندم کافی نیست توقف قبول توبه در خوشنودی پیغمبر صلی الله تعالی علیه وسلم مبنی بر همین معنی ست آمدن ایشان بر پیغامبر صلی الله تعالی علیه وسلم و استغفار کردن پیغامبر صلی الله تعالی علیه وسلم برای ایشان دلیل بر خوشنودی پیغمبر صلی الله تعالی علیه وسلم باشد توقف قبول توبه بران باعتبار تضمن آن مر حصول شرط خوشنودی بود بخلاف توبه عاصی در سایر انواع کفر و معاصی که درین معرض نبود درین شرط نباشد **فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتّٰى يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنْفُسِهِمْ حَرَجًا مِمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا** فا سببیه است و قسم و جوابه مقدر ای فلا ایمان لهم اذ لیس لهم ایمان حیث ارتدوا عن حکومتک وعدموا التعدیل علیک و مالوا فی التحکم الی غیرک و تواند بود که بعد لا فعل محذوف باشد بتقدیر فلا یؤمنون بود و ربک لا یؤمنون جواب قسم مؤکده باشد بر طریق لا افعل کذا حتی یحکموک متعلق ست بلا یؤمنون فیما شجر بینهم متعلق ست بیحکموک ثم لا یجدوا عطف ست بر یحکموک و یسلموا تسلیما عطف ست بر لا یجدوا و معنی آنیست چون ایشان بیامدند و [illegible] نکردند پیغامبر صلی الله تعالی علیه وسلم برای ایشان استغفار نکرد [illegible]

نگشت پس ایمان از ایشان بحصول نه پیوسته که ایشان حکمی که تو کرده‌ای، در کردند و بر دو بحکم دیگری آوردند سوگند بخورم به پروردگار تو که چون این معانی از ایشان ثابت شد ایشان ایمان نیارند یا ایمان ندارند تا آنکه ترا حاکم سازند و بحکم تو بپردازند در هرچه میان ایشان مشتبه گشته و با اختلاف پیوسته بحکم تو و در نفسهای خویش در حکم تو تنگدلی و ناخوشی نیابند و بدان انقیاد ورزند و گردن نهند تسلیم کردنی و انقیاد ورزیدنی و تواند بود که لا زائد برای تاکید بود چنانچه در لا اقسم و لئلا یعلم زیادت لا برای تاکید تحقیق قسم و علم گفته اند و فا بر سر و ربک دارندا سته فوربک لا یؤمنون و تاکید باعتبار تکرار لفظ آید چنانچه در کنایت و مجاز از جهت حاجت سوی تکرار لفظ بلیغ پیدا شند اند و التفات و قلب را موجب انقیاظ داشته اند یعنی چنین بود سوگند میخورم به پروردگار تو که ایشان مومن نباشند تا ترا حاکم نسازند و بحکم تو نپردازند وَلَوْ اَنَّا كَتَبْنَا عَلَيْهِمْ اَنِ اقْتُلُوْٓا اَنْفُسَكُمْ اَوِ اخْرُجُوْا مِنْ دِيَارِكُمْ مَّا فَعَلُوْهُ اِلَّا قَلِيْلٌ مِّنْهُمْ الا قلیلا رفع و نصب خوانند رفع بر بدل و نصب بر استثنا و دانند بود درین محل از قبیل نعم العبد صهیب لو لم یخف الله لم یعصه است نه از قبیل لو اتیتنی لاکرمتک و نه از قبیل لو کان فیهما آلهة الا الله لفسدتا و ان در ان اقتلوا مفسر بعد فعل کتابت که فعلی است متضمن معنی قول واقع شده و طریق نادیناه ان یا ابراهیم آمده یعنی انست اگر ثابت شدی بدرستی ما نبشته‌ایم بر ایشان که شما نفسهای خویش را بکشید یا از دیار خویش بیرون آیید مطیع نمی‌شدند و این کار نمیکردند مگر اندکی از ایشان که متصف اند باخلاص و ایمان مثل ثابت بن قیس بن شماس و عبدالله بن ابی سلام و امثال ایشان روایت کرده اند چون زبیر بن عوام و شخصی که با او خصومت داشت بعد حکم پیغامبر صلی الله تعالی علیه و سلم برای زبیر محکوم له شده بود از پیش پیغمبر صلی الله تعالی علیه و سلم بیرون آمدند پیش مقداد بن اسود یهودی که با او خصومت بود گذشتند مقداد پرسید که پیغامبر صلی الله تعالی علیه و سلم که محکوم له گشت منافق گفت زبیر بن عوام که ابن عمه پیغمبر است صلی الله تعالی علیه و سلم مطلوب او بحکم پیوسته یهودی که نزدیک مقداد بن اسود نشسته بود کلام او متضمن طعن پیغامبر صلی الله تعالی علیه و سلم میل کردن سوی پسر عمه نمود جهود مذکور آنچه از کلام او فهم کرد بشنفت قاتل الله هولاء یؤمنون و یلعنون فی قضائه گفت و نیز جهود مذکور گفت آیا موسی علیه السلام حکم بقتل نفس کرد انقیاد کردند تا آنکه موازنه هفتاد هزار مرد را درین قضیه تیغ آوردند امیرالمومنین عمر و ابن مسعود رضی الله عنهما مفاخرت جهود را شکستند و جواب سخن او چنانچه باید و شاید گفتند و جواب گفتند که اگر پیغامبر صلی الله تعالی علیه و سلم ما را بگوید که خود را بکشید بهر حال اجابت کنیم و از سر و جان خویش در گذریم نیز ایشان این آیه درین حادثه وارد شد و بر وجه اعتراض متضمن شکایت از یهودان زمانه پیغمبر صلی الله تعالی علیه و سلم آمده اگر ضمیر علیهم بر جهودان بود که ذکر ایشان بالا تر از منافقان مسطور است از قلیل

کسانی که از جهودان مسلمان گشتند و بدولت اسلام و اخلاص پیوستند چون عبد الله
او مراد شوند و اگر ضمیر بر منافقان باشد که ذکر ایشان نزدیک گذشته مستثنا بمنافقانی
که گشتند چون عبد الله بن ابی سلول و زید بن ثابت بن قیس بن شماس مراد باشد ولو انهم
عظون به لکان خیرا لهم واشد تثبیتا
ست بر مضمون شرطیه که متضمن ست مر معنی ولو انهم امروا الشیء لا یفعلون الا قلیلا منهم معنی آیت
د آنچه بدان پند داده میشوند از ترک نفاق و شقاق و ترک میل سوی غیر پیغمبر صلی الله تعالی
حکم پیغامبر صلی الله تعالی علیه و سلم بعد از قضا و بعد وقوع آن توبه کردن هر آئینه بهتر بود
یا از قتل و مخافت قتل و نگاهداشتن جان و مداومت ایمان و در آخرت از عقاب بشدید
ن می یافتند و در راه نجات و رستگاری می شتافتند واذا لاتینهم من لدنا اجرا
ولهدینهم صراطا مستقیما این جمله عطف ست بر لکان خیرا لهم معنی اینست و آن هنگام
د از کار ناشایسته بعد از وقوع رجوع میکردند بدادیمی ایشان را از نزد خویش
ی نمودیمی ایشان را صراطی مستقیم لکن این سعادت ایشان را نصیب نگشت و این دولت
دل را درین راه نبردند و در وادی نفاق و ضلال مردند ومن یطع الله والرسول
ین انعم الله علیهم من النبیین والصدیقین
داء والصالحین این جمله معترضه است برای تحریض بر طاعت و انقیاد و
روایت کرده اند ثوبان مولی پیغامبر صلی الله تعالی علیه و سلم با پیغامبر صلی الله تعالی علیه و سلم
پیدا داشت و زمان جدائی پیغمبر را زمان حیات خویش می پنداشت روزی پیش پیغامبر آمد زار و نزار گشته
پیغامبر صلی الله تعالی علیه و سلم چون او را برین حال دید از حال او پرسید گفت
رنجی و دردی ندارم و بیمار که من بیمارم لکن وقتی که از پیش تو میروم و هنگامی که از تو
اشتیاق تو مرا این حال پیش می آید و از القیام تو در من این خیال ره می نماید علی الخصوص
جدائی خویش از تو می ترسم که چون تو در بهشت بروی اگر من در آنجا رسیدن نیابم
رگز در نیابم و اگر مرا این دولت نصیب شود منزل من دورتر از مقر جلال تو بود و اگر چه آنجا
یم جمال پاک ترا چگونه بینم چون درین فکر می پردازم لاجرم برین صورت میگذارم این آیه
ست و در حق او بود و دیگر ست پیغامبر صلی الله تعالی علیه و سلم فرمود والذی نفسی بیده
کون احب الیه من نفسه و ابویه و اهله و ولده والناس اجمعین و شاید

که در حق محبت پیغامبر صلی الله تعالی علیه وسلم از ثوبان منقول ست از جماعتی از صحابه محکی ست و مقالتی که پیغامبر
را با ثوبان درین حال بود با جماعتی از صحابه مروی ست صحبت محبت انسیت و برهان عشق این چنین ست
معنی آنست کسانیکه اطاعت کنند خدای را و رسول خدای را در اوامر و نواهی و دور دارند خود را از فساد
و تباهی پس ایشان ای محمد با کسانی باشند که خدای ایشان را نعیم داده و در احسان و انعام بر ایشان گشاده
از پیغمبران صلوة الله تعالی علیهم اجمعین یعنی صاحبان راستی و راست گوئی و نیکی و نیکوئی و شهیدان
یعنی کسانیکه در راه خدای عز و جل جان خود را درباخته و سر خویش در اعلاء کلمه علیا انداخته
و صالحان و آنچه در حکم ایشان اند یعنی کسانیکه متصف بصلاح و متسم بفلاح اند وَحَسُنَ اُولٰٓئِكَ ست
رَفِيْقًا ۝ رفیقا تمییز ست یا حال از فاعل ای حسن اولئک من حیث انهم رفقاء یعنی آنست نیکو
رفیق آن طائفه عظیمه و همدم و همراه آن زمره کریمه ذٰلِكَ الْفَضْلُ مِنَ اللّٰهِ ۚ وَكَفٰى بِاللّٰهِ
عَلِيْمًا ۝ جمله ذلک الفضل من الله تذییل ست و جمله و کفی بالله علیما تذییل بعد از تذییل ست ع ۱۱
یعنی آنست آن یعنی مقرون بودن با این اصحاب دولت و رفیق بودن با این ارباب نعمت فضلی ست
از خدای سبحانه تعالی پسندیده است خدای از آن روی که علیم ست طاعت مطیعان را داند و مقادیر
ثواب ایشان داند یٰٓاَيُّهَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا خُذُوْا حِذْرَكُمْ فَانْفِرُوْا ثُبَاتٍ اَوِ انْفِرُوْا
جَمِيْعًا ۝ وَاِنَّ مِنْكُمْ لَمَنْ لَّيُبَطِّئَنَّ ۚ این خطاب مر کسانی راست که کلمه اسلام
از ایشان صادر شده متناول مومنان مخلص و منافقان را آمده بدلیل آنکه در آیه و ان منکم لمن لیبطئن که
بعد اوست منافقان را بعضی ازین مخاطبان داشته و در ورطه شکایت انداخته و جمله لیبطئن جواب قسم
محذوف ست و اقسم با جواب خویش صله من ست اخبار از قسم ست و انشاء قسم الیست صله جمله
خبریه باشد جمله انشائیه نبود و موصول با صله خویش اسم ان ست منکم جار و مجرور خبر آن ست چون اسم
ان موخر از خبر گشت لام تاکید در اسم در آمد کلام بر طریق وان من شیعته لابراهیم آمد تاکید جمله ان
آنست که منافقان درنگ کردن خویش را منکر بودند و در درنگ خویش انکار بلیغ می نمودند از
ردا انکار تاکید کرد و از جهت اصرار ایشان بر انکار تواکید آورد و جمله و ان منکم لمن لیبطئن تا آخر ذکر منافقان
ست بعد شروع در ذکر قتال معترضه است برای شکایت از منافقان که در اطاعت امر قتال درنگ
کنند و بیرون آمدن را در تانی و تاخیر افگنند و ثبات یعنی جماعات متفرقات حال ست و جمیعا بر حال ست
یعنی مجتمعین بر جمله فانفروا با معطوف خویش ست عطف بر خذوا حذرکم و جمله ندائیه مذکور برای تنبیه است
و جمله خذوا حذرکم مستانفه است چنانستی که چون جمله سابقه یعنی و من یطع الله والرسول الآیة

ترغیب بر طاعت خدا و رسول کرد سامع را در مسارعة با تضییع لمن لم یطع الله والرسول آورد و معنی آیت
ای مومنان برای جهاد اسلحهٔ خویش را بگیرید پس بیرون آیید در حالتی که جماعت متفرقه باشید یعنی فوج
فوج گروه گروه و خیل خیل یا بیرون آیید با پیغامبر صلی الله تعالی علیه وسلم یکبارگی در حالتی که
مجتمع اید لشکر بزرگ ساخته و باتفاق و اجتماع در یکجا. و بعد پرداخته بدرستی یعنی از شما هست آنکه
کسی هست که سوگند میخورم هر آئینه برای بیرون آمدن سوی جهاد درنگ میکنند و رفتن در جهاد
که دران شتابی و عجلت باید درتانی و تاخیر می افگنند. فَإِنْ أَصَابَتْكُمْ مُصِيبَةٌ قَالَ قَدْ
أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيَّ إِذْ لَمْ أَكُنْ مَعَهُمْ شَهِيدًا ○ این جمله شرطیه عطف است بر جملهٔ وان منکم
لمن لیبطئن و جملهٔ قد انعم الله علی مقول قال است و لم اکن معهم شهیدا ظرف است مر انعم الله علی
معنی اینست پس اگر بعد از درنگ کردن شمارا مصیبتی برسد یا هزیمتی واقع شود درنگ کننده مذکور
در دل خود یا در مساره با همراز خویش گوید بدرستی که در حق من انعام و احسان کرده و در حمایت و صیانت
خویش آورده چون با بیرون آیندگان در بیرون آمدن رغبت ننمودم و در جماعتی که ایشان را مشقت و
هزیمت و قتل و جرح رسید حاضر نبودم که اگر با ایشان بیرون می آمدم مثل ایشان مصیبت زده میبودم
وَلَئِنْ أَصَابَكُمْ فَضْلٌ مِنَ اللَّهِ لَيَقُولَنَّ كَأَنْ لَمْ تَكُنْ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُ مَوَدَّةٌ يَا لَيْتَنِي
كُنْتُ مَعَهُمْ فَأَفُوزَ فَوْزًا عَظِيمًا ○ تکن بصیغهٔ مذکر و تانیث خوانند و معنی یکی دانند
لام لئن اصابکم موطئهٔ قسم است لیقولن از جهت لفظ جواب قسم است و از جهت معنی جزای شرط است کان
مخففه است از ثقیله ملغی شده بر جملهٔ فعلیه درآمده و جملهٔ کان لم تکن بینکم و بینه مودة صاحب کشاف
میان قول و مقول معترضه داشته متضمن تشبیه ثبوت مودت قائلان با انتفاء مودت پنداشته و اهل
آنست که این جمله را از فاعل لیقولن حال دارند یعنی لیقولن مشابها بمن لم تکن بینکم و بینه مودة پندارند و بجواز
ترک واو در جملهٔ اسمیه که مصدر است بکان قائل شوند و بر وفاق قول شاعر تمسک فقلت عسی
ان تبصرینی کانما بنی حوالی الاسود الحوارد و ندا یا لیتنی بحذف منادی بتقدیر یا قوم لیتنی مقول است
کنت معهم خبر است مر لیت فافوز جواب تمنی است با فاء واقع شده و باعتبار آن منصوب آمده و جملهٔ شرطیه یعنی ولئن اصابکم
من الله عطف است بر شرطیه سابقه معنی اینست و اگر رسد شمارا فضلی از خدا یعنی ظفر و نصرت و فتح و غنیمت هر آئینه هر آئینه بگویند
ای گروه من کاشکی که من با ایشان بودمی چنانچه ایشان غنیمت کردند غنیمت کردمی پس گفته تفسیر
تعظیم می یافتم و بهره عظیم بهره مند میگشتم چنانستی که نبود میان آن گوینده و میان جماعتی که بیرون آمده اند
و ایشان را فضلی از خدا رسیده دوستی که دعوی میکردند و خود را بسر اظهار آن می آوردند

دوست آنست که چون دوستی را نعمتی برسد شاد گردد و حسد نکند و ایشان بدینکه غازیان را نعمتی
رسیده آرزو میبرند و میخوانند و بگویند چه میشد که اگر ما می بودیم با ایشان شریک میشدیم خصوص نعمت
از ایشان میبردیم و آرزوی شرکت آرزوی زوال خصوص نعمت نیست و این حسد نیست و حسد منافی
دوستی فَلْيُقَاتِلْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ الَّذِينَ يَشْرُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا بِالْآخِرَةِ
فاء سببیه است موصول با صله مفعول است مر فلیقاتل را و فاعل او ضمیر است عاید بر مؤمنین مخلصین آن عبارت
از منافقان است و افراد ضمیر از جهت افراد لفظ من بود و اگرچه معنی او جمع باشد منافقان از جهت اسلام
ظاهری صلاحیت خطاب دارند و در تحت خطاب در می آیند با این که امر بقتال متضمن است مر امر بخلاص شدن
و از نفاق بیرون آمدن بر این وجه سببیه متعلق است بتشنیع مبطئان و بیان شناعت حال ایشان معنی
اینست چون مبطئان را تشنیع کردیم و شناعت حال ایشان در بیان آوردیم پس گو قتال کنند در رضا
خدا و برای اعلای کلمه خدا کسی که در قتال درنگ میکند و خود را در ورطه مخالفت با مؤمنان می افگند
با کافرانی که حیات دنیا بآخرت میخرند و باختیار حظ دنیا بحظوظ آخرت میبرند باید که درنگ کردن در
بیرون آمدن برای قتال بگذارند و خود را از ورطه نفاق بیرون آرند و توانا بود که ضمیر فلیقاتل عاید
بر اخذ صلاح قاصد فلاح صاحب حسن نیت و واجد قوت طبیعت باشد معنی چنین بود پس گو قتال کنند اشخاص
صلاح قاصد فلاح با کافرانی که چنین و چنین اند دنیا را بر دین میگزینند بدین طریق فاء سببیه است متعلق
بمقدر که باشد و جمله مترتب برو بود وَمَن يُقَاتِلْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيُقْتَلْ أَوْ يَغْلِبْ فَسَوْفَ
نُؤْتِيهِ أَجْرًا عَظِيمًا فیقتل او یغلب عطف است بر شرط ایشان از این جهت مجزوم شده و فسوف نؤتیه
جزای شرط است و این جمله معترضه است برای بیان استحقاق مقاتلین جزا را مغلوبا و غالبا معنی آنست
هر که در رضای خدای تعالی قتال کند پس کشته شود یا غالب آید پس سرانجام او را اجری که برای مجاهدان
موعود است بدهیم برای شهدا درجات شهادت و برای غالب آیندگان درجات غازیان و مجاهدان
بر دهیم کذا در کتب تفسیر عظیم را بهشت تعبیر کرده و این تاویل مشکل است و محل تامل است زیرا که بهشت
موعود برای همه مؤمنان است قاعد و مجاهد در وی یکسان است لقوله تعالی وَكُلًّا وَعَدَ اللَّهُ الْحُسْنَىٰ ای
کلا من القاعدین والمجاهدین وعد الله الجنة و برای مجاهدان وعده اجر عظیم کرده و آن را مقابل جنت آورده قال
الله تعالی وَفَضَّلَ اللَّهُ الْمُجَاهِدِينَ عَلَى الْقَاعِدِينَ أَجْرًا عَظِيمًا دَرَجَاتٍ مِّنْهُ وَمَغْفِرَةً وَرَحْمَةً از این آیه ظاهر میشود که اجر
عظیم عبارتی از جنت نبود چه اجر عظیم را بمقابل جنت ذکر کرده و مغایر او آورده بلکه اجر عظیم عبارت
از درجات جنت باشد اصل جنت نبود چنانچه در آیه دیگر تصریح میشود وَمَا لَكُمْ لَا تُقَاتِلُونَ

فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ وَالْوِلْدَانِ والمستضعفین مجرور
عطف بر فی سبیل الله بحذف مضاف ای وفی خلاص المستضعفین بر وجه ذکر خاص بعد عام یا منصوب
هست بر اختصاص بتقدیر واخص من انواع سبیل الله اغاثة المستضعفین این جمله معترضه دیگر هست
برای تحریص بر قتال کافران و برانگیختن مؤمنان بر مقاتله ایشان در جمله سابقه ذکر مقاتلان بر وجه
غیبت بود در این جمله خطاب کرد التفات از غیبت بسوی خطاب آورد استفهام برای انکار بر وجه توبیخ
معنی انیست و چیست مر شما را که در راه رضای خدای عزوجل قتال نمیکنید و در تخلیص ضعیفان از مردان
و زنان و بچگان نمیکوشید و ضعفا آنانند که در مکه مانده بودند و کفار مکه بر ایشان جفا میکردند
الَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا أَخْرِجْنَا مِنْ هَٰذِهِ الْقَرْيَةِ الظَّالِمِ أَهْلُهَا وَاجْعَلْ لَنَا
مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا وَاجْعَلْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ نَصِيرًا موصول با صله صفت
المستضعفین هست ربنا اخرجنا من هذه القریة الظالم اهلها مقول یقولون و اجعل لنا من لدنک ولیا
و اجعل لنا من لدنک نصیرا معطوف اند بر اخرجنا الظالم صفت قریه هست چون صفت سببی است
در وی اعتبار تانیث موصوف نکردند اعتبار فاعل کردند نحو مررت بهند الحسن غلامها و مررت بزید الحسنة
جاریته معنی انیست آنکسانیکه میگفتند ای پروردگار ما از دهی که ظالم اند اهل آن ده بیرون [illegible]
آر ما را و بگردان برای ما از نزد خویش دوستی که ما را حمایت کند و بگردان برای ما از نزد خویش یاری
کننده که در خلاص ایشان یاری دهد الَّذِينَ آمَنُوا يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا
يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ الطَّاغُوتِ فَقَاتِلُوا أَوْلِيَاءَ الشَّيْطَانِ إِنَّ كَيْدَ الشَّيْطَانِ
كَانَ ضَعِيفًا موصول با صله مبتدا است جمله یقاتلون خبر مبتدا است و الذین کفروا یقاتلون
معطوف هست بر جمله سابقه فا در فقاتلوا سببیه است اولیاء الشیطان مفعول قاتلوا هست و از اولیاء
الشیطان کافران مراد شده این از باب وضع مظهر موضع مضمر هست و جمله ان کید الشیطان کان ضعیفا
تذییل هست و چون بتشبیه کافران باولیاء الشیطان [illegible] مضمون جمله [illegible] تقدیم [illegible] تاکید جمله ان کید
الشیطان کان ضعیفا سائغ شود و جمله الذین آمنوا یقاتلون فی سبیل الله [illegible] تذکیر [illegible] تعلیل
یا امر تحلیلی مسطور را دلیل هست معنی انیست مؤمنان قتال میکنند با کافران در راه رضای خدا
و یاران کافران قتال میکنند با مسلمانان در راه متابعت شیطان بدرستی که شیطان ضعیف [illegible]
بد سگالی او باطل باشد و ضعیف شوکت ندارد و باطل قوت ندارد و مسلمانان بحکم [illegible] قریب [illegible]
غالب آیند اگرچه اندک باشند [illegible] فانه لکثیر [illegible] ظاهر [illegible]

ع

اعلاء دین حاصل شود و تحلیل ضعفا میسر گردد اَلَمْ تَرَ اِلَى الَّذِيْنَ قِيْلَ لَهُمْ كُفُّوْٓا اَيْدِيَكُمْ وَاَقِيْمُوا الصَّلٰوةَ وَاٰتُوا الزَّكٰوةَ مسلمانان در آغاز اسلام در مکه ضعیف بودند کافران از جهت کثرت خویش بر ایشان قوت میشوند انواع اذی میکردند و در هوان و حقارت می آوردند ایشان از حمیت و شجاعت از تن و جان خویش بر میخاستند و از پیغامبر صلی الله تعالی علیه و سلم در قتال ایشان اذن میخواستند پیغامبر صلی الله تعالی علیه و سلم بر حکم مقتضا خرد و بر حسب فکر صحابه تا مصلحت شود و چنانچه شران را باید و شاید کفوا ایدیکم میفرمود این آیه در شان ایشان ست و این آیه همین معنی را بیان میکند این جمله معترضه است در بیان شجاعت یاران پیغامبر صلی الله تعالی علیه و سلم و دستوری که خواستن بقتال کافران در هوان و ضعف اسلام معنی اینست آیا ندیدی سوی کسانیکه گفته شد مر ایشان را که دستوری خواستن ایشان بقتال کافران باز دارید دستها خویش را از قتال با ایشان تا رسیدن هنگام آن از قتال باز مانید و در نماز که حیا و اکبر ست مشغول باشید و زکوة مال بدهید فَلَمَّا كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقِتَالُ اِذَا فَرِيْقٌ مِّنْهُمْ يَخْشَوْنَ النَّاسَ كَخَشْيَةِ اللّٰهِ اَوْ اَشَدَّ خَشْيَةً فریق مبتدا است منهم صفت ست مر فریق یخشون خبر مبتدا است الناس مفعول به است مر یخشون و اذا برای مفاجات ست مضاف ست سوی جمله اسمیه که بعد او ست معمول او مر معنی مفاجات که مفعول او ست و لما حینیه ظرف ست مر معنی مفاجات را از روی معنی و اخل بر عامل لما بود و جمله معطوف ست بر قیل لهم کفوا باشد تقدیر چنین آمد الم تر الی الذین قیل لهم کفوا ایدیکم فوقع مفاجات زمان خشیة فریق منهم الناس حین کتب علیهم القتال کائنین کاهل خشیة من الله مشبهین بهم او کانا شدین باشد خشیة منهم معنی اینست هرگاه که فریضه کرده شد بر ایشان قتال ناگاه گروهی از ایشان میترسیدند از مردمان در کشته گشتن و مجروح شدن همچو کسانیکه میترسند از خدای یا سخت تر از روی ترس یا همچو کسانیکه سخت ترند از روی خشیت از ترسندگان از خدای در ترسیدن چه میرسانیدن در احتمال تاخیر میدارند کشتن در حال یقین میسپارند قَالُوْا رَبَّنَا لِمَ كَتَبْتَ عَلَيْنَا الْقِتَالَ لَوْلَآ اَخَّرْتَنَآ اِلٰٓى اَجَلٍ قَرِيْبٍ این جمله عطف ست بر جمله سابقه و لولا اخرتنا بدل اشتمال ست از جمله لم کتبت علینا القتال و این کلام خواهش بیان وجه حکمت بود نه بر وجه اعتراض روی نمود معنی اینست و گفتند ایشان ای پروردگار ما چرا بر ما قتال فرض گردانیدی و چرا ما را در حیز هلاک رسانیدی چرا ما را مهلتی نزدیک که دران قوت گیریم و توانائی قتال پذیریم تاخیری نکردی و چرا ما را در صعوبت قتال انداختی و در رنج قتال آزرده ساختی و این قول و این ترس از مومنان از جهت فکرت مصلحت بقیه حیات که همه اعمال خیر مبنی بران ست

و تحرز از توهم شماتت اعدا بود و از جهت خواهش حیات دنیا و اهانت درجات اخروی روی نموده و تواند
که امر بکف ایدی و مخلصان و منافقان همه را باشد و چون قتال فرض شده فریقی یعنی منافقان از قتال
ترسنده گویند لولا اخرتنا شدند مومنان بر همت و جمعیت خویش ماندند قُلْ مَتَاعُ الدُّنْيَا قَلِيلٌ
وَالْآخِرَةُ خَيْرٌ لِّمَنِ اتَّقٰى قف و جمله والآخرة خیر لمن اتقی عطف ست بر متاع الدنیا قلیل
و هر دو مقول قل ست و قل مستانفه است چنانچه پیغمبر گفته باشد اقول لهم حین قالوا ذلک فقیل
قل کذا معنی اینست بگوای محمد متاع دنیا و برخورداری گرفتن بدان اندک بود و همه خزاین و دفاین
و گنج شمی کسی را باشد نیست حاصل دنیا ز کهن تا بنو هم چون گذرنده است نیرزد بجوی و آخرت
بهتر ست از دنیا مر ارباب تقوی را که نعم جنان یابند و بسوی ملک عاد و پیش تابند حیات دنیا یا تیقن
در حیات اخروی چه مصلحت بود و چگونه سبب برای ترک قتال باشند وَلَا تُظْلَمُوْنَ فَتِيْلًا
و لایظلمون بصیغه خطاب و غیبت خوانند و معنی بر حسب آن دانند و لایظلمون فتیلا عطف ست بر جمله
والآخرة خیر لمن اتقی معنی اینست و آخرت بهتر ست مر کسانی را که متقی اند اعمال نیک دارند جزاء عمل
ایشان بنقصان نخواهد پیوست و ایشان بمقدار فتیلی مظلوم نخواهند گشت و فتیل ریسمان شکل بود که
در استخوان خرما باشد و آن بقلت مثل زنند و او را در مقام بیان قلت ذکر کنند چنانچه بیان او گذشته
و ذکر آن بالا رفته اَيْنَ مَا تَكُوْنُوْا يُدْرِكْكُّمُ الْمَوْتُ وَلَوْ كُنْتُمْ فِيْ بُرُوْجٍ
مُّشَيَّدَةٍ ط چون منافقان در شان کشتگان جنگ احد گفتند اگر ایشان نزدیک ما می بودند کشته
نمی شدند و نمی مردند این آیه در شان ایشان وارد گشت و گفتار ایشان برد پیوست و این جمله مستانفه ست
برای رد مقاله منافقان و ابطال گفتار ایشان و تحریص مومنان بر جهاد کافران معنی اینست در هر جای
که باشید و هر جا که گریزید مرگ سوی شما بشتابد و شما را دریابد اگرچه در بناهای عالی ره یابید و در برجهای
گچ کرده باشید حکایت کرده اند که زنی اجیری داشت و شتری زاد اجیر را برای طلب آتش فرستاد
اجیر مذکور چون پیش در آمد مردی را دید که از ولادت پسر پرسید و میگوید این زن چه بار نهاد اجیر
جواب داد و دختر گفت بدانکه این دختر نمیرد و اجل او را این نگیرد تا صد زنا نکند و خود را درین
چنین رسوائی نیفگند و بعد از صد زنا ترا که اجیر مادر اوئی منکوحه شود و بعد از آن مرگ او بسبب عنکبوتی
بود و همراه او بدان سبب پیری گردد و بنهایت برسد اجیر مذکور بقصد ظهور کذب این قائل شکم آن دختر
پاره کرد و خنجر مذکور را از جهت خویش بر عدم مطابق واقعه آورده دیگر بجهت تا دختر مذکور پیش از زنا و نکاح
و نه بسبب عنکبوت بمیرد خبر یک آمد کرده است و حق صدق نگیرد و اجیر مذکور از آن عمل کرده و برفت شهر

دیگر در مقامی دیگر پیوست و قوم آن خبر یافتند که آن دختر هنوز حیات دارد و ممکن است که رو بصحت آرد و او را
کردند تا گاهی ملتیم گشت و جراحت مذکور بصحت پیوست دختر مذکور بزرگ شد و زنا پیشه کرد و آن فاحشه عظیمه
می آورد تا آنکه در ساحلی از سواحل بحر رومی آورد و آنجا نیز این کار پیشه کرد و اخیر مذکور بیشتر برسم تجار دران ساحل
رسید زنی جمیله را برای نکاح طلبید عورتی نشان این زن گفت او را رغبت کرد و در نکاح خویش آورد و با او
بیماند و عیش و عشرت میراندند روزی حکایت پاره کردن شکم دختری بدو گفت زن مذکوره حالی خود را دریافت
که قصه مذکور قصه او ست از وی بشنفت گفت این حال من بوده و در شکم خود را نمود و شوهر گفت خبر آمد در راست
گشت و مصدق بمشاهده پیوست خبر موت او بعنکبوت یاد آورد برجی در صحرا بنا آورد و آن را بگچ کرد تا محل
عنکبوت نبود و جامی در آمدن او بنا شد استحکام داد با آن زن دران برج در عیش بودی از لطافت این مقام
عنکبوت روی ننمودی روزی نظر زن بر عنکبوتی بر سقف برج افتاد او را از مرگ او نشان داد ناگاه عنکبوت
از سقف بر زمین رسید این عورت بسر انگشت پای خود مالید زهر آن عنکبوت میان ناخن و گوشت انگشت فرا
در آمد حیوة عورت مذکوره بسر آمد و امام زاهد رحمة الله علیه این قصه در تفسیر خود آورده لیکن چند چیز
مخالف این ذکر کرده یکی آنکه مخبر از حال آن مولود پیغمبر آن زمانه را داشته و بجای عدد صد زنا هزار گفته
و بعنکبوت مرگ مرد مشتاق نساخته و افتادن عنکبوت بر روی مرد و آماس گرفتن آن گفته و شک نیست
که ذکر او کنتم فی بروج مشیدة که درین آیه است مقتضی تلمیح این حکایت است وَإِنْ تُصِبْهُمْ حَسَنَةٌ
يَقُولُوا هٰذِهِ مِنْ عِنْدِ اللّٰهِ وَإِنْ تُصِبْهُمْ سَيِّئَةٌ يَقُولُوا هٰذِهِ
مِنْ عِنْدِكَ این جمله یعنی وان تصبهم حسنة یقولوا هذه من عند الله با معطوف نیز مقرر است
برای شکایت از حال منافقان و حکایت از ایشان روایت کرده اند بعد آنکه پیغامبر
صلی الله تعالی علیه وسلم و مهاجران در مدینه قرار گرفتند منافقان میان خویش می گفتند تا آنکه
این مرد در مدینه قرار گرفته زروع و ثمار با نقصان پذیرفته این حکایت قول منافقان است و شکایت
از گفتار ناپسندیده ایشان است یعنی آنست که اگر ایشان را نیکی از ارزانی و فراخی در منافع زروع و ثمار
و ایمنی و فراغ و قرار برسد و بشفقتی و نعمتی و ارزانی و سعتی بحصول پیوندد بگویند این از نزد فضل خدا است
و اثر لطف حق جل و علا است و اگر برسد ایشان را بدی از اضداد امور مذکوره و خلاف مشتهیات مطلوبه
نسبت بتو کنند و ناشی بنحوست قدم تو دانند قُلْ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ اللّٰهِ
مستأنف است چنانچه گویا پیغامبر گفت ماذا اقول حین یقولون من عندک فقیل کل من عند الله یعنی آنکه
هر یک خیر و شر و نفع و ضر از نزد خدا است و از اراده و مشیت و قضای حق جل و علا است

فَمَالِ هٰؤُلَاۤءِ الْقَوْمِ لَا يَكَادُوْنَ يَفْقَهُوْنَ حَدِيْثًا ۝ استفهام برای
توبیخ است ما مبتدا است هولاء خبر مبتدا است لا یکادون حال است عامل در وی معنی فعل است ای مالهم یحصلون
حال کونهم لا یکادون یفقهون حدیثا مفعول است مر یفقهون را و یفقهون فعل مضارع خبر لا یکادون است
و فا در فمال هولاء القوم سببیه است معنی اینست پس چیست مر این قوم را که نزدیک نه اند که هیچ حدیثی
را دریابند نه حدیث نیکی دانند و نه حدیث بدی شناسند و ندانند که باسط و قابض و نافع و ضار خدا است
و این همه مربوط بارادت و قضا است و نسبتها می نابوده کنند و سخنان ناپسندیده گویند نسبت واقعی
درنیابند و بسوی نسبت نابوده و ناپسندیده شتابند مَآ اَصَابَكَ مِنْ حَسَنَةٍ فَمِنَ اللّٰهِ
وَمَآ اَصَابَكَ مِنْ سَيِّئَةٍ فَمِنْ نَّفْسِكَ ما موصول با صله مرفوع المحل برای ابتدا است من حسنة
بیان ما است فمن الله خبر مبتدا است واقع شده متضمن معنی شرط است فا در وی درآمده و جمله و ما اصابک
من سیئة بجمله سابقه معطوف است و برای ارتباط بدو بجامع تضاد مصروف است و خطاب مر غیر معین را
این تفصیل است متعلق تخلیق کل اشیاء و بیان آنست که همه انواع اشیاء مذکوره و تقسیم مسطوره متعلق
بتخلیق خدا جل جلاله و عم نواله تعلق نیکی ابتدائیست بمحض فضل و کرم بود و تعلق اصابه بدی بنائیست
مبنی بر شومت گناه بندگان باشد یعنی آنکه از بنده گناه صادر شود و جریمه بحصول می پیوندد و بیشتر
که خدای عفو کند و اگر خواهد بشومت گناه بگیرد چنانچه در آیتی دیگر آمده و ما اصابکم من مصیبة فبما کسبت
ایدیکم و یعفو عن کثیر و در حدیث آمده است نیست هیچ از خراشیدن چوبی و مضطرب شدن رگی
و لغزیدن پای مگر بشومت گنهی و نحوست خطائی و عفو کردن عذاب بسیار باشد و آمرزیدن او غالب بود
و مجاهد رضی الله عنه روایت کرده که نیست از مسلمانی که او را رنجی و مشقتی برسد یا دوال نعلین او بشکند
یا خاری در پای او خلد یا چیزی از دست او بیفتد مگر آنکه بسبب صدور گناهی بود و وقوع خطائی باشد
و عفو کردن خدای بسیار است و آمرزیدن او بیشمار یعنی اینست آنچه ترا ای مخاطب از نیکی نفع چون
نعمت وجود باشد ابتدائیست بی سابقه اختیاری و کسبی و بی واسطه رنجی و تعبی و ایجاد قوی طبیعت و بیرون آوردن
در رحم و صغر و سایر امور ابتدائیه بمحض لطف و کرم بی سابقه اختیاری و کاری بود یا آنکه مبنی بر ابتلا است
چون آثار طاعت نخستین که ابتلائی است یقین حاصل آید پس همه نیکیها از اسباب [illegible]
و علل و معلولات ابتدائی یا مبنی وار بر ابتلائی روی نماید و آنچه برسد ترا ای مخاطب از بدی [illegible]
و مضرت و درد و مصیبت و محنت و عنا و آفت و بلا بنائی بود یعنی بر شومی است از گناه [illegible]
بر شومت اقتراف بدیها از ذنوب و آثام باشد سوال و بدو ریح طفل و بهیمه مشقت و مضرت چگونه [illegible]

عقل یافته و باختیاری کارهای [illegible] بنائی ست علوم مبنی بر کدام معنی ست جواب [illegible] و
منتفی و متفرقی که ایشان را میرسد بنسبت بحضرت نیست بلکه تقصیر ایشان [illegible] نیل درجات و ازدیاد مثوبات و باخرت
ست چون داروی تلخ و علاج مولم و ضرب و تعریک معلم از روی معنی انعام ست اگر چه بصورت ایلام
ست لکن چون سفها برا ادراک آن [illegible] معصیت با کفر بود [illegible] کفر و معصیت [illegible] کفری و معصیتی
دیگر باشد و آن بر دیگری و آن بر دیگری تسلسل آید و اگر باز گردد و متقدم مبنی بر متأخر بود دور آید پس لازم
آید همه بجبار راجع شود سوی قهر ابتدائی بود و چنانچه [illegible] راجع سوی فضل ابتدائی باشد جواب اسبابی
اختیاری واقع شود و اسباب اختیاری سوی صورت کسبی و اختیار یا منافات بود زیرا که جهتی که بدان جهت
منافات سوی باری ست جهت خلق و آفریدگاری ست و آن بدین جهت مبنی بر [illegible] بود [illegible] و حکمت با
ست بودن او از جهت آنست که حاصل بکسب و اختیار ماست که [illegible] و صورت
کسب و اختیار مقصور بر ماست بدین حیثیت غیر منافات سوی حق جل و علا [illegible] بود و خطاب [illegible] پیغمبر
را باشد و مراد بحذف منافات یا بر وجه مجاز است [illegible] ما اصابک [illegible] فمن الله
و ما اصابک من سیئة فمن نفسک معنی آنست آنچه برسد ترا ای محمد [illegible] از نیکی
از خداست از فضل و کرم و احسان حق جل و علا و آنچه برسد از بدی ترا از نفس تو بود و از شومی [illegible] گناه و خطا
تو باشد یا گویند آنچه برسد است ترا از [illegible] ایشان [illegible] ایشان [illegible] گناهان
و معتزله [illegible] عبارت از طاعت و خیر [illegible] از معصیت و شر [illegible] معصیت
را حکم این آیت اقتضا [illegible] نفع و ضرر [illegible] و مشقت و امثال
آن چنانچه بالا گذشت گوییم رد مذهب معتزله وَأَرْسَلْنَاكَ لِلنَّاسِ رَسُولًا
[illegible] حقیقت [illegible] و مجازی و تنکیر رسولا برای تفخیم ست این جمله معترضه [illegible]
برای [illegible] پیغمبر صلی الله تعالی علیه وسلم [illegible] ایشان [illegible]
مر بیان رسولی عظیم الشان جلیل البرهان وَكَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا ۝ با زائده است ای کفی
بالله شهیدا و شهیدا یعنی شاهد ست معنی اینست و بسنده است خدای از آن روی گواه است
یا در حالتی که گواه است یعنی برای رسالت تو بر رسالت و بودن تو عظیم الشان جلیل البرهان یا گواه است
بر انکار کافران و گفتار ناپسندیده ایشان این جمله تذییل ست مَنْ يُطِعِ الرَّسُولَ فَقَدْ
أَطَاعَ اللَّهَ هر که اطاعت رسول [illegible] اطاع الله [illegible] است ای من
یطع الرسول [illegible] اطاع [illegible] الناس [illegible] من یطع

الرسول بعد از ارسلناک التفاتست از خطاب سوی غیبت [illegible] برای تنبیه [illegible]
طاعت چه بنا بر طاعت رسالت است و او در این خطاب تصریح بذکر رسالت نیست [illegible]
کرده اند چون پیغامبر صلی الله تعالی علیه وسلم گفت [illegible] اطاعنی فقد اطاع الله
منافقان گفتند این مرد دعوی خدائی میکند [illegible] و طاعت خود را طاعت خدا میخواند
میخواهد که ما او را بخدا گیریم چنانچه [illegible] ما او را [illegible] و در رد ایشان
این آیه نازل گشت و مقصود آنست که [illegible] هر که طاعت کند فرستاده خدا
را که اوامر و نواهی خدا میرساند و خلق را بسوی طاعت [illegible] طاعت خدا کرده [illegible]
معنی طاعت خداست زیرا که [illegible] فرمان [illegible] میرساند و طاعت او را طاعت پادشاه دانند
وَمَنْ تَوَلَّى فَمَا أَرْسَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِيظًا و هر که روی گردانید [illegible]
فما ارسلناک [illegible] الا البلاغ انا ما ارسلناک علیهم حفیظا و این جمله
معطوف است بر شرطیه سابقه و در جمله سابقه ذکر پیغمبر بر وجه غیبت بود و درین جمله التفاتست از غیبت
سوی خطاب از غیبت باز گشته سوی اصل خطاب که در وما ارسلناک للناس رسولا بود و حاصل مجموع
معنی آنست که هر که از طاعت تو روی گرداند ترا زیان ندارد و آن را خود [illegible]
زیرا که نفرستاده ایم ترا [illegible] ایشان [illegible] برای [illegible] ایمان [illegible]
بر تو رسانیدن فرمان بود فرمان رسانیدی [illegible] هر که طاعت کرد سعادت یافت
و هر که عصیان ورزید سوی شقاوت شتافت [illegible]
عصیان کرد وَيَقُولُونَ طَاعَةٌ و میگویند [illegible] منافقان [illegible]
منافقان یعنی [illegible]
[illegible]
ناطاعت یعنی [illegible] ایشان [illegible] کار ما طاعت است هر چه فرمائی
بجا آریم و از هر چه باز داری خود را از آن باز داریم فَإِذَا بَرَزُوا مِنْ عِنْدِكَ بَيَّتَ
طَائِفَةٌ مِنْهُمْ غَيْرَ الَّذِي تَقُولُ [illegible] یعنی با ظهار [illegible] بعضی [illegible]
و معنی بر هر دو وجه یکی است [illegible] پس چون از نزد تو بیرون آیند
طائفه از ایشان در شب [illegible] غیر آنچه تو میگوئی [illegible] وَاللَّهُ يَكْتُبُ
مَا يُبَيِّتُونَ [illegible]

دمی بپردازند در نامهای اعمال ایشان مینویسد تا بدان ایشان را سزا کند فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ فاء سببیه است معنی اینست چون حال چنین است میل اعراض مکن از عقوبت ایشان که مصلحت در این است وانتقام را توقف دار و دل بر مکافات آن که صلاح کار ایشان است و خیریت همدران است ایشان کلمه اسلام گفته و پناه تو گرفته اگر بکشی و انتقام کشی که ایشان حال نفاق ایشان ندانند ایشان را مسلمان خوانند ترا کشنده مسلمانان دانند ایمان نیارند وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ عطف است بر فاعرض معنی اینست توکل کن بر خدای عز و جل و کار بدو تسپار و دل بر عون و عنایت او دار منتظر باش خدای انتقام تو خواهد کشید و ایشان را مستاصل خواهد گردانید شرارت ایشان دفع خواهد کرد و کار بر حسب مطلوب تو خواهد آورد وَكَفَى بِاللَّهِ وَكِيلًا با الله فاعل کفی است با زائده است و وکیلا حال است یا تمیز معنی آنست بسنده است خدای در قلع و دفع ایشان در حالت که وکیل است یا از آن رو که وکیل است برای کارسازی بندگان کار ایشان کند مراد ایشان حاصل گرداند و این جمله تذییل است در این آیه امر با عراض فرموده و این حکم در بدایه اسلام بود و بآیه یا ایها النبی جاهد الکفار والمنافقین واغلظ علیهم منسوخ گشت و حکم او بنسخ و تبدیل پیوست أَفَلَا يَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ فا عاطفه است معطوف علیه محذوف است ای ایسمعون فلا یتدبرون القرآن یا یتلون تقدیر کنند ای یتلون فلا یتدبرون القرآن فیجدوه مصدقا متوافقا ولا یجدوا فیه اعوجاجا واختلافا و تناقضا و تفاوتا همزه برای انکار بر وجه توبیخ است ای لا ینبغی لهم ان یسمعوا فلا یتدبرون او ان یتلوه فلا یتدبروه این جمله توبیخ است مر منکران رسالت پیغامبر را و اعراض کنندگان از طاعت او در ترک تفکر در حجیت رسالت و معجزه باقیه قرآنی معنی اینست قرآن را می شنوند نیز تفکر نمیکنند یا میخوانند قرآن را پس در الفاظ و معانی او تفکر نمیکنند تا بیند که او را راست و درست یابند و بری از اختلاف و کژی دریابند و آنچه از روی ظاهر اختلاف نماید محمول بر دو زمان بود تا دفع تعارض نیست و محمول بر ناسخ بودن یکی و منسوخ بودن دیگری است یا اول نیز موافق است محمول بر مطابقت است چنانچه آیت فوربک لنسألنهم اجمعین با آیه فیومئذ لا یسأل عن ذنبه انس ولا جان از روی ظاهر مخالفت نماید محمول بر اثبات سوال عرصه قیامت و نفی آن بر وقت دیگر میان ایشان تعارض نمی آید وَلَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا ۝ جمله شرطیه عطف است بر شرطیه که از مضمون کلام سابق فهم میشود یعنی ان یتدبروه لم یجدوا فیه اختلافا کثیرا و اذا لم یجدوا بعد التدبر فیه اختلافا فاعلم انه لیس من عند غیر الله بل من عند الله و ما کان من عند الله یجب تصدیقه و تصدیق من جاء به فیجب تصدیق القرآن و تصدیق من جاء به و هو الرسول صلی الله تعالی علیه وسلم معنی اینست اگر تدبر میکردند دل بر تفکر الفاظ و معانی او

می آورد و بهمه متوافق و ملایم همدیگر هستند و هرگز اندر تعارض و اختلاف نمی یافتند و اگر قرآن از غیر خدا
بودی هر آئینه در وی اختلاف بسیار یافتندی یعنی بسیار بودی تعارض و تناقض می یافتند و چون با تدبیر اختلاف
و تعارض و تناقض نمی یافتند و چون بعد تدبیر اختلاف و تعارض نیابند ثابت شود که بهمه وجه مستقیم در لفظ
و معنی هست و با این چنین فصاحت و بلاغت و راستی و درستی و سلامت و استقامت این کلام از غیر خدا
نیست و هر کلامی که از خداست حق و صدق باشد و تصدیق آن کلام و تصدیق مبلغ یعنی پیغامبر صلی الله تعالی
علیه وسلم واجب بود سوال مسلم است که در قرآن اختلاف و تناقض نیست کلامی سالم در الفاظ و معنی است
لکن عدم اختلاف در کلام غیر خدا هم ممکن هست بلکه واقع هست و وقوع آن مشاهده هر جا هست از چندین
خطب و رسائل و کتب مروجی هست از آغاز تا انجام محکم هست و در آن اختلافی نزد و تعارضی نیست و اما هم بسیار
کلام غیر خدا هم و وقوع اختلاف کثیر در وی ملازمه که از آیه لو کان من عند غیر الله لوجدوا فیه اختلافا کثیرا مفهوم میشود
مشکل هست و ادراک آن بغایت صعب و معضل هست **جواب** بلاغت کلام مطابقت مقام است
و احاطه مطابقت مقام جز بعلم علام الغیوب ممکن نبود و جز به معرفت احوال مستوره مخفیه حاصل نشود و چه در کلام
متکلم غیر بلیغ از جهت آنکه مقامات کلام نمیداند و تطبیق کلام با مقتضیات مقام نمیتواند از جهت مطابقت
و عدم مطابقت اختلاف بسیار واقع شود و تعارض و تناقض بینهما بحصول پیوندد و همچنان در کلام بلیغ که از احوال
باطنیه غافل و مقامات مخفیه نشناسد هر چند که با مقامات ظاهره تطبیق کند و احوال که از آن ناپیدا اند تطبیق نتواند
در کلام او باعتبار مخالفت احوال مخفیه اختلاف بود یا بعض احوال که او نادانسته است مطابق نشود و هم ازینجا
علماء معانی گفته اند لا یبلغ کنه البلاغة الا علام الغیوب غیر کلام خدای هرگز برین طریق از اختلاف
خالی نبود یا بعضی احوال مطابق باشد و یا بعضی مطابق نشود و از همین است قرآن آیه معارضه نباید وَ اِذَا
جَآءَهُمْ اَمْرٌ مِّنَ الْاَمْنِ اَوِ الْخَوْفِ اَذَاعُوْا بِهٖ ای و اذا جاء المنافقین عطف است
بر یقولون طاعة که آن نیز قصه منافقان بود و عطف قصه منافقان بر قصه منافقان شود و معنی اینست
چون بیاید منافقان را خبر امری و شانی از خوفی یا امنی و امانی یعنی از ایمن بودن سریه یا غالب بودن
نیز کی که آنرا پیغامبر صلی الله تعالی علیه وسلم برای محاربه فرستاد از اراجیف که از جهت مصلحت کتمان آن می باید
یا از جهت خوف مفسدت اشاعت آن نمی شایست یا اخبار کاذبه که مفتریات منافقان و موضوعات
ایشان هستند بحالت خوف خبر امن میگویند و در حالت امن خبر خوف میگویند تا مردمان دلگیر شده
و در خوف افتند و در حالت امن خبر خوف میگویند تا مردمانی که میخواستند بروند بجهاد بیندیشند و باز ایستند
این نوع اخبار مشهور میکنند و بر دوست و دشمن میرسانند و دوستان و دشمنان بر آن اطلاع می یابند

و در تدبیری که مقتضای عداوت است می شتابند وَلَوْ رَدُّوهُ إِلَى الرَّسُولِ وَإِلَى أُولِي الْأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَهُ الَّذِينَ يَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ لَاتَّبَعْتُمُ الشَّيْطَانَ إِلَّا قَلِيلًا ۝ این هر دو جمله در اثنا کلام معترضه است و برای بیان حال مخبران مذکوره قائلان مسطور معنی آنیست اگر ایشان همت و کار آن اخبار و تدبیر اصلاح کار سوی پیغامبر صلی الله تعالی علیه وسلم باز میگردانیدندی یا در گوش امرا که ولاة امورند میرسانیدندی تدبیر و مصلحت آن به ایشان میگذاشتندی و این اخبار شنیده را پیدا نشستندی و خود برای خویش عمل میکردندی و این را بزبان نمی آوردندی و میگفتندی این امور را پیغامبر صلی الله تعالی علیه وسلم و بزرگان امرا دانند و تدبیر مصالح آن ایشان توانند ما را با گفتن این اخبار چه نسبت بود و با ذکر این کار چه علاقه باشد مصراع ع حدیث مصلحت ملک خسروان دانند ۞ هر آینه آنکسانیکه بیرون آرند امور مخفیه را بقریحه صافیه و فراست وافیه یعنی اخبار جهان استطلاع امور کیهان که وظیفه ایشان ست پیدا نشستندی و تدبیر دفع مضرت و جذب منفعت آن بتوانستندی و اگر نبودی فضل خدا و رحمت او بر شما هر آینه شما شیطان را پیروی میکردید مگر اندکی که در گمراهی نمی افتادندی و در الا قلیلا مرجع دو وجه است یکی آنکه مستثنی باشد از اذاعوا به یا لاتبعتم الشیطان بغیر استثنا بود و متناول کل شود دوم آنکه مستثنی از لاتبعتم الشیطان باشد برین تقدیر از فضل ارسال رسل و از رحمت او انزال کتب مراد باشد یعنی چنین بود و اگر نبودی فضل خدا یعنی ارسال رسل و رحمت او یعنی انزال کتب هر آینه شما شیطان را پیروی میکردید و طغیان را مرتکب میشدید مگر اندکی از شما که پیش از ارسال رسول و پیش از انزال کتاب مهتدی بعقل شدند و ایمان به پیغمبر آوردند چنانچه بحیرا راهب و ورقه نوفل و قیس بن ساعده و امثال ایشان که عدد ایشان سی و چند نفر گفته اند سوال لولا امتناع دلالت بر امتناع ثانی بنا بر وجود اول دارد و اتباع شیطان را از جهت وجود فضل فرض خدا مستثنا و در حیز امتناع می آرد چون استثنا بر حکم و اکثرهم الفاسقون اتباع مخاطبان شیطان را ثابت بود معنی لولا بر حکم قاعده مذکوره مشکل شود جواب است که خطاب بقول لولا فضل الله علیکم و رحمته لاتبعتم الشیطان الا قلیلا کسانی اند که ایمان به پیغامبر آورده اند و در ایشان اتباع شیطان منتفی است این وجه برای استقامت معنی لولا کافی است و بیان امر و امر منتفین لاحق است بر طریق همزه لمز و در ذکر این معنی صنعت طباق است فَقَاتِلْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ این جمله متصل است بجمله و من یقاتل فی سبیل الله فـ سبب است و توانند بود که متصل باشد بقوله تعالی قل متاع الدنیا قلیل عطف کرده اند بر گفتاری مقدر که مفسر بیان قوله کلام متصل باشد معنی چنین است پس قتال کن در راه رضای خدا برای یافتن کمال جزا

لَا تُكَلَّفُ اِلَّا نَفْسَكَ تکلیف متعدی بسوی دو مفعول است ضمیر مخاطب مفعول اول است
الا نفسک بحذف مضاف مفعول دوم است ای لا تکلف الا فعل نفسک او قتال نفسک و جمله حالیه است
از ضمیر فقاتل یعنی انیست قتال کن در راه خدا تعالی و ترا بدیگری طلب نیست و ترا در هر حال کار فعل النفس
خویش تکلیف کرده میشوی بغیر کار خود مبتلا نه یعنی ترا ضرر نمیشود که قتال کنی اگرچه کسی با تو بیرون نیاید و در
بیرون آمدن و قتال کردن موافقت ننماید یا سپاه همراه داری و ذات سپاه تو بالا ست باز از تکلیف دیگران
ترا سستی نباید و ایشان ترا زیان ندارد و کار دیگران به تو [illegible] نباید وَحَرِّضِ الْمُؤْمِنِيْنَ
عطف است بر قاتل یعنی انیست بر انگیز و برآغاز [illegible] را بر قتال چنانچه ایشان خود بیرون آیند
و بغیر تکلیف تو در این کار سعی نمایند عَسَى اللّٰهُ اَنْ يَّكُفَّ بَاْسَ الَّذِيْنَ كَفَرُوْا
این جمله سببیه است مرتب شده بر امر قتال پیغمبر صلی الله تعالی علیه وسلم و تحریص مومنان بر قتال یا
معلله است یعنی انیست نزدیکست باز دارد سختی و درشتی کافران را و ایشان را نرم سازد
و رعب و خوف شما در دل ایشان اندازد و روایت کرده اند خدای سبحانه تعالی پیغمبر را قاتله کار مسلمانان
ساخت و در دل ابوسفیان خطر تا بیرون آمدن برای جنگ انداخت و فکر کرد که این سال قحط است
خود را بیرون نباید آورد و [illegible] این تنگی در این [illegible] کار تا عالم شروع نباید کرد و بعضی گویند
از مکه بیرون آمده بود خدای تعالی ترسی در دل او انداخته باز گشته شد وَاللّٰهُ اَشَدُّ
بَاْسًا وَّاَشَدُّ تَنْكِيْلًا این جمله تذییل است یعنی انیست و خدای سخت تر است
از همه و خدا سخت تر است از روی عقاب روایت کرده اند که ابوسفیان در روز احد
چون بازگشته [illegible] وعده کرد پیغمبر صلی الله تعالی علیه وسلم وعده داد او را در بدر صغری [illegible] آورد
چون [illegible] رسید در آن بازگشت [illegible] که در ماه ذی القعده [illegible] جمع میشوند با بیان و
مشتری و بایع [illegible] گفته اند که پیغمبر صلی الله تعالی علیه وسلم با هفتاد سوار آنجا
رسید [illegible] ابوسفیان را آنجا ندید مسلمانان [illegible]
سوی خرید [illegible]
از آن خرید [illegible] دوستان در [illegible]
خویش آمدند [illegible] مَنْ يَّشْفَعْ شَفَاعَةً
حَسَنَةً يَّكُنْ لَّهٗ نَصِيْبٌ مِّنْهَا ۚ وَمَنْ يَّشْفَعْ شَفَاعَةً سَيِّئَةً يَّكُنْ
لَّهٗ كِفْلٌ مِّنْهَا [illegible]

روی خواهد نمود و این جمله با معطوف خویش میان ذکر منافقان معترضه است برای بیان حکم شفاعت یعنی اینست هر که شفاعت کند شفاعتی حسنه مراد او را بواسطه آن شفاعت نصیبی عظیم بود و سبب او جزای جزیل باشد شفاعت در لغت خواهش از کسی است برای نفع دیگری چنانچه از کسی برای کسی منفعت خواهد یا دفع مضرتی از کسی جوید و شفاعت حسنه آنست که متضمن ابطال حقی یا اثبات باطلی نبود و اخلال بمسلمانی و ایذا بمؤمنی نباشد چنانچه پیش حاکم از جهت مدعا علیه بخواهش نشینند تا گواهان مدعی دم نکشند و گواهی بر مدعا علیه زند یا نفع مدعی جوید تا حاکم بشنود بلا تزکیه گوید و بعضی گویند شفاعت حسنه آنست که از کسی منفعت کسی یا جلب منفعت بسوی خویش خواهد و درین کار در راه ارتشا و ناموس نجستن و رشوت گرفتن نرود و هر که شفاعت کند شفاعتی سیئه او را بحکم نصیب نصیبی ازان بدی باشد و نصیبی ازان جریمه بود و شفاعت سیئه ضد شفاعت حسنه است چنانچه کسی نفع کسی جوید باخذ رشوت یا ابطال حقی یا اثبات باطل خواهد برای جلب منفعتی و کفل بمعنی نصیب دانند لیکن آنرا در نصیب بدی استعمال کنند وَكَانَ اللّٰهُ عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ مُّقِيتًا ای مقتدرا حفیظا شهیدا حسیبا مجازیا جمله تذییل است معنی اینست و هست کردگار دیان بر همه چیز قادر نگاهبان گواهی دهنده حساب کننده جزا دهنده سزا کننده همه چیز داند و جزا دادن آن تواند وَإِذَا حُيِّيتُم بِتَحِيَّةٍ فَحَيُّوا بِأَحْسَنَ مِنْهَا أَوْ رُدُّوهَا این جمله نیز معترضه است برای بیان حکم تحیت معنی اینست و چون تحیت کرده شوید شما یعنی بدعای یا بسلامی و تعظیمی یا اکرامی پس شما تحیتی کنید نیکوتر و خوبتر ازان یعنی تحیت کنید با کلامی و دعائی که مثل آن بود باز گردانید در حق جواب تحیت بی نقصانی بگذارید روایتست که آورده اند مردی پیش پیغامبر صلی الله تعالی علیه و سلم بالسلام علیکم تحیت نمود پیغامبر علیه السلام در جواب او وعلیک السلام و رحمة الله فرمود و مردی دیگر بالسلام علیک و رحمة الله تحیت آورد پیغامبر صلی الله تعالی علیه و سلم بلفظ وعلیک السلام و رحمة الله و برکاته در جواب او تحیت کرد و دیگری بتحیت السلام علیک و رحمة الله و برکاته شتافت پیغامبر صلی الله تعالی علیه و سلم وعلیک در شان او سزاوار یافت گفت یا رسول الله برای ایشان زیادت کردی و برای من چیزی زیادت نیاوردی پیغامبر صلی الله تعالی علیه و سلم فرمود امری که در جواب سلام آمده همه در سلام خویش بکار داشتی برای من چیزی از الفاظ تحیت نگذاشتی بضرورت مثل تحیتی که کردی کردم و آنچه در سلام گفتی مثل آن آوردم و نیز چون فرشتگان ابراهیم را گفتند سلاما یعنی سلمنا علیک سلاما بصورت جمله فعلیه که دلالت بر حدوث میباشد ابراهیم صلوات الله علیه در جواب ایشان سلام گفت برفع بر ابتدا تا بصورت جمله اسمیه شود و دلالت بر دوام و ثبوت بود و تحیت ابراهیم احسن از تحیت ایشان آید و نیکوتر

و نیز باید دانست که سلام از سنن اسلام سنت و جواب آن از واجبات اسلام است بشرط آنکه بر کسی که سلام گویند مشغول بکار دینی چون معلمی فرمودن و قاری قرآن و مدرس در وقت بیان و مفتی در وقت فتوی و حاکم در هنگام حکومت و قضا نباشد و بشرط آنکه او را در معصیت نداند و مشغول بعصیان نبیند زیرا که عاصی سزاوار سلام نبوده و مستحق تحیت نشود اما پیش پادشاه در هنگام جلوس در مجلس سلطنت در وقت استفتا و پرسیدن یکبارگی بعض اساتذه دین دار و علمای متشرع شعار ترک سلام مشاهده شده و آن هم برین قاعده محمول آمده اگر او در حال نشسته است در کار دین است او را شاغل نباید گشت و اگر در تکلم سلام پیش او نشاید گفت و قوی بر ضعیف سلام گوید و بسلام آرام دل ضعیف جوید تا از قوی ایمن شود و رعیت قوی از خاطر ضعیف برود چنانچه راکب بر راجل و قائم بر قاعد و جمع کثیر بر ایشان گوید یا سلام گوید منحط بر عالی از جهت اعلام چون صغیر بر کبیر و قلیل بر کثیر و رعیت بر پادشاه و شاگرد بر استاد و مرید نصف
بر پیر إِنَّ ٱللَّهَ كَانَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ حَسِيبًا ۝ این جمله تذییل است و تاکید او از جهت ایراد صیغ باری بر وجه دکادت و استمرار است معنی آنست بدرستی که هست خدای بر همه چیز محاسب یعنی حساب کننده بر حسب آن جزا دهد و سزا کند ٱللَّهُ لَآ إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ ۚ لَيَجْمَعَنَّكُمْ إِلَىٰ يَوْمِ ٱلْقِيَٰمَةِ لَا رَيْبَ فِيهِ ۗ الله مبتدا است لا اله الا هو خبر مبتدا است لیجمعنکم جواب قسم محذوف است ای اقسم لیجمعنکم الی یوم القیمة لا ریب فیه و الی بمعنی فی است ای لیجمعنکم فی یوم القیامة اقامت حرف جر مقام حرف آمده است اما بهتر آنست که الی متعلق لیجمعنکم باشد متضمن معنی حشر و جمله الله لا اله الا هو معترضه است برای توحید و معنی آنست خدای نبودی بحق سزاوار پرستش بمطلق جز او نیست سوگند میخورم که هرآینه جمع خواهد کرد شما را خدا در روز قیامت که هولناک روزی است
ع ۱۱ وَمَنْ أَصْدَقُ مِنَ ٱللَّهِ حَدِيثًا ۝ من استفهامیه است و استفهام برای انکار مرفوع المحل بابتدا است و اصدق خبر مبتدا است و حدیثا تمیز است و جمله تذییل است معنی آنست که راست تر از روی گفتار از خداوند کردگار جل و علا در کلام او کذب محال باشد چه کذب مبنی بر حاجت یا مخافت است و خدای عز و جل از هر دو صفت مذکوره منزه بود و نیز کلام او نفسی است و کلام نفسی عبارت است از علم انتساب خطاب و آن همه حق است و صواب مخالفت واقع در علم جهل مرکب باشد از کسی که جهل ازو بری محال است کذب در کلام او محال بود سؤال اینجا لفظ الی بمعنی فی گفته اند سبب [illegible] ایشان آن احتمال حقیقت و مجاز مذکوره برایهام مناسب تضمین است جواب الی بمعنی او غایت است غایت مکانی یا زمانی یا نظر [illegible] مناسب بود ذکر [illegible] باشد و [illegible]

بر کلام خدا باعتبار آنکه مشتق از حدوث شده است برای حدوث کلام حق سبحانه و تعالی تمسک کند و خود را در ورطهٔ غلط و خطا افگنند تمسک ایشان مذکور خطا است و احتجاج مسطور نارواست اطلاق لفظ حدیث که مشتق از حدوث است بر کلام قدیم که صفت خدا است یعنی معنی قایم بذات حق سبحانه و تعالی است روا نبود اطلاق او بر کلام بمعنی عبارات صادره که دال بر کلام خداست روا باشد و اطلاق او در آیت بدین معنی است بر معنی اول نیست تمسک معتزله درست نباید و صحت احتجاج ایشان روی ننماید فَمَا لَكُمْ فِي الْمُنٰفِقِيْنَ فِئَتَيْنِ وَاللّٰهُ أَرْكَسَهُمْ بِمَا كَسَبُوْا روایت کرده اند مسلمانان در باب منافقان دو گروه بودند در شان ایشان اختلاف مینمودند و بعض ایشان را نظر باجرای کلمهٔ اسلام مسلمان میداشتند و بعضی نظر باظهار کفر کافر میداشتند این آیت بر وجه توبیخ وارد گشت و این نظم بوده و پیوسته و بعضی گویند این آیت در باب عرنیان وارد است که ایشان شکایت از مرض کردند و هوای مدینه را ناسزاوار گفتند پیغامبر صلی الله تعالی علیه و سلم ایشان را گفت شتران صدقات که جمع شده اند شما نزدیک آن بباشید تا شامیدن شیر شتر و بول شتر دارو کنید ایشان رفتند تا شامیدن مشغول گشتند بعد صحت مرتد شدند روی سوی قبایل خویش آوردند شتران صدقه را با خویش بردند پیغامبر صلی الله تعالی علیه و سلم کسان را بتعاقب ایشان فرستاد و باز گردانیدن و کشتن ایشان فرمان داد با شتران گرفته آوردند و دمار از نهاد ایشان برآوردند و این وجه منظور فیه است چه بعد ثبوت ارتداد و قتل اختلاف نباشد این آیه که در شان اختلاف صحابه است موافق ماده نمیشود و بعضی گویند وارد در حق قومی است که ایشان مسلمان شده و هجرت کرده بمدینه آمده باز بغیر اذن پیغامبر صلی الله تعالی علیه و سلم در مقامهای خویش رفتند از آنجا به پیغمبر نوشتند ما بر دین مستقیم و بر اسلام مستقیم ایم از جهت آنکه هوای مدینه ما را سازوار نبود و بجهت مرض در استقامت نبود باز گشته ایم و از دین خود نگشته ایم گفتار ایشان دلیل بر اسلام بود و رفتن ایشان بغیر اذن پیغمبر صلی الله تعالی علیه و سلم دلیل بر ارتداد شد و مسلمانان در شان ایشان دو فرقه شدند این آیه در شان ایشان نازل گشت و بوده و پیوسته و بعضی گویند این آیه وارد است در حق کسانیکه در روز جنگ احد همراه پیغامبر صلی الله تعالی علیه و سلم بیرون رفتند در وقت جنگ سوی مدینه باز گشتند در باب گشتن ایشان مسلمانان اختلاف کردند و مسلمانی ایشان را در حیز نزاع آوردند و بعضی گویند این آیت وارد در حق کسانیکه در مکه خانهای خویش مسلمان شدند و هجرت که در آن وقت فرض بود بجا نیاوردند بعده بجبر اهل مکه در جنگ بدر بیرون آمدند چون ضعف لشکر پیغامبر صلی الله تعالی علیه و سلم مشاهده کردند خود را بر قتال آوردند در شان مسلمانان اختلاف کردند خدای خبر بکفر ایشان کرده و قصهٔ ایشان در بیان آورد

و این مرتدان از جهت آنکه ایشان مسلمان بودند باطن ارتداد ورزیده اند و ارتداد بتصریح نشود [illegible] منافق نام
کردند ایشان را نفاق آورد و سیاق کلام یعنی حتی یهاجروا فی سبیل الله فان تولوا ملایم این وجه است
ما استفهامیه است و استفهام برای توبیخ است مرفوع المحل بابتدا است لکم ظرف مستقر است خبر مبتدا است
فئتین حال است از معنی فعل ای ما تصنعون حال کونکم فی شان المنافقین فئتین [illegible] متعلق است
تا آیا [illegible] که در بیان نفاق منافقان گذشته چه نفاق ایشان سبب است برای توبیخ مسلمانان در اختلاف کردن در
کفر ایشان و جمله که در میانه معترضه آمده میان کلامین متصلین واقع شده چنانچه بالا گذشته و مقصود
هر یکی بیبان پیوسته یعنی اینست پس چیست مر شما را در شان منافقان چه میگوئید در باب ایشان در حالتی
که شما دو گروه اید در میان خویش اختلاف کرده اید گروهی ایشان را بکلمه توحید مسلمان میدانستند و گروهی
بکتمان کفر ایشان را کافر میخواندند و حال آنست که خدا ایشان را در بلا انداخته بدانچه کسب
کرده اند مبتلا ساخته و نگونسار کرده در خذلان آورده أَتُرِيدُونَ أَنْ تَهْدُوا مَنْ أَضَلَّ
اللّٰهُ وَمَنْ يُضْلِلِ اللّٰهُ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ سَبِيلًا ○ این جمله استفهامیه
بیان استفهامیه مذکوره است و استفهام برای توبیخ [illegible] است که منافقان [illegible]
و اصلاح عمل ایشان میجویید اگر خدا [illegible]
[illegible] یعنی اینست ای میخواهید [illegible]
میجویید که براه آرید کسانی را که خدا ایشان را [illegible]
که هر که را خدای گمراه گرداند هرگز نیابی او را راهی که سلوک آن او را [illegible]
كَمَا كَفَرُوا فَتَكُونُونَ سَوَاءً [illegible]
[illegible] لو تکفرون کما کفروا بیان [illegible]
یعنی اینست که ایشان مسلمانان [illegible]
شما را [illegible] آرند [illegible] ایشان [illegible]
[illegible] شما کافر شوید [illegible] ایشان [illegible]
و چون [illegible] دیگران [illegible] فَلَا تَتَّخِذُوا مِنْهُمْ أَوْلِيَاءَ حَتّٰى يُهَاجِرُوا
فِي سَبِيلِ اللّٰهِ [illegible]
تا آنکه [illegible] فَإِنْ تَوَلَّوْا فَخُذُوهُمْ
وَاقْتُلُوهُمْ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ وَلَا تَتَّخِذُوا [illegible]

جمله شرطیه که جزای او انشاست عطف است بر مثل سابق یعنی در بیان است معنی
از هجرت روی گردانند و هجرت را فریضه ندانند یا روی گردانند از ایمان و مرتد شوند
ایشان را بگیرید و بکشید هر جا که یابید در حل یا در حرم و مگیرید از ایشان دوستان و
مددگار إِلَّا الَّذِينَ يَصِلُونَ إِلَىٰ قَوْمٍ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُم مِّيثَاقٌ
مستثنی است از ضمیر هم از لا تتخذوا منهم و این ذکر بیان است و بیان حکم معاهدان
ایشان را بگیرید و بکشید مگر کسانی که پیوند می‌یابند بمعاهدان و دل بر عهد میثاق که
با شما عهد کردند أَوْ جَاءُوكُمْ حَصِرَتْ صُدُورُهُمْ أَن يُقَاتِلُوكُمْ
أَوْ يُقَاتِلُوا قَوْمَهُمْ حصرت صدورهم حال است از ضمیر جاءوکم و
معنی آنست یا آمده اند بر شما با امان در حالی که گرفته شده است سینها ایشان
محاربه شوند یا با قوم خویش قتال کنند یعنی از قتال باز آمده و در امان شما در آمده و
وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَسَلَّطَهُمْ عَلَيْكُمْ فَلَقَاتَلُوكُمْ این جمله معترضه است برای بیان
منت خدای عزوجل بر شما در بازداشتن ایشان معنی آنست اگر خدای
بر شما مسلط کردی ایشان را با شما در قتال آوردی هر آینه ایشان
و بقوت حمله می آوردند فَإِنِ اعْتَزَلُوكُمْ فَلَمْ يُقَاتِلُوكُمْ وَأَلْقَوْا إِلَيْكُمُ السَّلَمَ فَمَا
جَعَلَ اللَّهُ لَكُمْ عَلَيْهِمْ سَبِيلًا این بیان است استثنا مذکور را
جمله مسطور ای فان اعتزلوکم فلم یقاتلوکم والقوا الیکم السلم ای سلموا عن محاربتکم
ایشان گوشه گیرند با شما و با شما جنگ نکنند و صلح کنند و از شما امان بخواهند
از شما ایمن شوند اسلام ... زیرا چه خدای بر شما را در قتال ایشان
دین اسلام ... جنگ را سابق بود
سَتَجِدُونَ آخَرِينَ يُرِيدُونَ أَن يَأْمَنُوكُمْ وَيَأْمَنُوا قَوْمَهُمْ كُلَّ مَا رُدُّوا إِلَى الْ
فِتْنَةِ أُرْكِسُوا فِيهَا این حکایت جماعتی است از بنی اسد و
اهل مکه که چون بر مدینه می‌آمدند ایمان می‌آوردند چون بر قوم خویش باز گشت
میکردند صفت است آخرین را و آخرین مفعول اول است مر تجدون ان یأمنوکم
و یأمنوا قومهم ... ان یأمنوا جمله کلما ردوا مفعول دوم است
تا آخر ... ایشان

که بیابید شما جماعتی دیگر غیر حاضران مدینه را میخواهند که از شما باظهار ایمان ایمن باشند و از قوم خود باظهار کفر امان یابند هر بار که ایشان در قتال مسلمانان انگیخته شوند بفتنه و نگونسار گردند **فَإِنْ لَمْ يَعْتَزِلُوكُمْ وَيُلْقُوا إِلَيْكُمُ السَّلَمَ وَيَكُفُّوا أَيْدِيَهُمْ فَخُذُوهُمْ وَاقْتُلُوهُمْ حَيْثُ ثَقِفْتُمُوهُمْ** این شرطیه عطف است بر شرطیه سابقه یعنی اگر [illegible] پس از شما [illegible] و آشتی در میان نیارند و دستهای خویش را از شما باز ندارند پس بگیرید شما ایشان را و بکشید در هر مکانی که بیابید و در هر زمانی که دریابید **وَأُولَٰئِكُمْ جَعَلْنَا لَكُمْ عَلَيْهِمْ سُلْطَانًا مُبِينًا** این جمله تذییل است یعنی ایشانند ای مسلمانان مر شما را بر ایشان قوت حجتی ظاهر گردانیده‌ایم بدین که بقتال ایشان دستوری داده‌ایم و ایشان را پیش شما بخواری آورده‌ایم و مالگذار شما کرده‌ایم و اسیر شما گردانیده‌ایم و در ربقه بندگی در آورده‌ایم **وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ أَنْ يَقْتُلَ مُؤْمِنًا إِلَّا خَطَأً** روایت کرده‌اند عیاش برادر مادری ابوجهل پیش پیغامبر صلی الله تعالی علیه وسلم ایمان آورد و پیش از هجرت پیغامبر صلی الله تعالی علیه وسلم از ترس برادران در مدینه آمد پشته بلندی برای ماندن اختیار کرد مادر او سوگند خورد که تا عیاش نیاید زیر سقفی نرود و طعامی و آبی نخورد ابوجهل و حارث بن زید در طلب او رفتند تا او را در مدینه بر پشته بلند یافتند روی بدو آوردند و از حال مادر خبر کردند و گفتند خود بروند بیا بدینی که اختیار کرده باش و دل مادر مخراش عیاش با ابوجهل و حارث بن زید چون از مدینه دور رفتند دستهای او را بر کتفهای او بستند چندان چوب زدند عیاش حارث را گفت ابوجهل برادر منست با من هم خود بهتر است تو که باشی که چوب بر من اندازی و مرا دردمند سازی والله من ترا هر جا که یابم در کشتن تو تلبث ننمایم ایشان عیاش را در خانه در آوردند همچنان بسته پیش مادر آوردند مادر گفت بند او را بگشایند و بر وی رحم نمایند تا دینی که اختیار کرده از آن بیرون نیاید و با شما موافقت ننماید مدتی در بند بود تا آنکه اقرار نمود بعد چند گاه حارث مذکور مسلمان شد عیاش را از مسلمان شدن او خبر نبود او را در قبا یافت بحکم سوگند در کشتن او شتافت مسلمانان گفتند مسلمان شده بود و او را گرفته پیش پیغامبر صلی الله تعالی علیه وسلم آوردند پیغامبر صلی الله تعالی علیه وسلم از قتل [illegible] عیاش قصه باز گفت در شان او این آیه نازل گشت و در حق او این حکم بیان پیوست در آیه سابقه ذکر قتال و جهاد بود و در آیات آینده نیز ذکر قتال و جهاد با کفار است این آیه در اثنای ذکر قتال برای بیان حکم قتال مسلمانان خطا را و غرامت [illegible] افتاد والا خطأ منصوبست از جهت آنکه مفعول له است ای لاجل الخطأ یا مستثنی فیه است یعنی الا وقت خطأ یا مفعول مطلق است از باب ضربته سوطا ای الا قتلا خطأ یا صفت مصدر

محذوف است ای الا قتلا خطأ یا حال ست ای الا خاطئا یعنی اینست نیست لایق مر مومن را که بکشد مومنی
دیگر را مگر از جهت خطا یا مگر وقت هنگام خطا یا مگر کشتنی بخطا یا مگر در حالتیکه قاتل خاطی است
و خطا بر دو محمل دو وجه برین طریق آید و اعراب او هم برین وجوه روی نماید و قتل خطا آنست که قصد قتل
مشروع کند بغیر قصد قتل که ممنوع است واقع شود چنانچه قصد شکار می کند شکاری نبود آدمی باشد یا قصد حربی کند
حربی نبود مسلم یا ذمی بود وَمَن قَتَلَ مُؤْمِنًا خَطَأً فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُّؤْمِنَةٍ وَدِيَةٌ
مُّسَلَّمَةٌ إِلَىٰ أَهْلِهِ این جمله عطف است بر جمله و ما کان لمؤمن ان یقتل مؤمنا الا خطأ
فتحریر رقبة مبتدا است محذوف الخبر ای فعلیه تحریر رقبة و این جمله خبر مبتدا است که متضمن معنی شرط است
و هم ازین جهت در وی فا در آمد و دیة عطف است بر فتحریر رقبة یعنی اینست هر که بکشد مومنی را از جهت
خطا کردن یا در هنگام خطا یا کشتنی بخطا یا در حالتیکه قاتل خاطی است یا کشتنی خطا پس بروی آزاد کردن رقبه
مومنه باشد که آزاد کردن رقبه کافر از کفارت روا نبود و این مجمع علیه است و همچنین رقبه بیکار شده چون
رقبه مذکوره که منافع اعضای او بفوات پیوسته است و در رقبه صغیره اختلاف علما است نزدیک بعضی از جهت
آنکه فایت الاغراض است روا نیست نزدیک عامه روا است اگرچه اغراض در حال فایت است لیکن رجای
حصول این ثابت ست بخلاف اعمی که فی الحال بود و در حال او حصول اغراض از وی مرجو نباشد و بر وی است
دیتی که سوی اهل او تسلیم کرده شود و با ولیاء مقتول مسلم گردد و بر حسب سهام مواریث بورثه او مسلم
گردانیده آید و آن را میان ورثه علی فرایض الله قسمت کنند و بقضای دیون و وصایا او همچون سایر
ترکات مصروف گردانند و اگر وارثی نبود وارث او عامه مسلمانان باشند در بیت المال مسلمانان گردانند
اما دیه مذکور بر عاقله قاتل است تحمل عقل یعنی دیه از ولایت عواقل ست و اگر قاتل را عاقله نبود دیت
در بیت المال باشد و اگر در بیت المال مالی نبود دیه در مال قاتل آید إِلَّا أَن يَصَّدَّقُوا
استثنی منقطع است ای فدیة مسلمة الی اهله فی جمیع الاوقات الا وقت تصدقهم علیه بها یعنی اینست
بر وی است دیه یعنی بر قاتل است بر جمیع اوقات مگر در وقتی که اولیای مقتول بدیه بر قاتل تصدق کنند
و حق دیه را ساقط گردانند فَإِن كَانَ مِن قَوْمٍ عَدُوٍّ لَّكُمْ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَتَحْرِيرُ
رَقَبَةٍ مُّؤْمِنَةٍ این شرطیه عطف است بر اسمیه سابق و تعقیب در بیان ست یعنی اینست
پس اگر باشد مقتول بوجه خطا از قومی که شما را دشمنانند یعنی از فرقه که کافران محارب اند و حال اینست که او
مسلمان است از اهل ایمان است از جمله حربیان مسلمان شده و بحقیقت اسلام اعتقاد کرده یا مردی
که از دار حرب در دار اسلام بیاید مسلمان شود و باز بمصلحتی بر اهل خویش در دار حرب رود مسلمانی او را

باشند و حکم او بکفارت نپیوندد و برین صورت بر قاتل آزاد کردن بنده مومن بر وجه کفارت لازم آید اگرچه دیه لازم نبود زیرا که اولیا حربیان اند استحقاق دیه ندارند وَإِن كَانَ مِن قَوْمٍ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُم مِّيثَاقٌ فَدِيَةٌ مُّسَلَّمَةٌ إِلَىٰ أَهْلِهِ وَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُّؤْمِنَةٍ این جمله عطف است بر جمله سابقه یعنی اینست اگر مقتول بوجه خطا از قومی باشد که میان شما و میان ایشان عهد و پیمانی بود پس بر وی است دیتی تسلیم کرده شده سوی اهل مقتول و اولیا او آزاد کردن رقبه که بخدای گرویده و دین اسلام گزیده فَمَن لَّمْ يَجِدْ فَصِيَامُ شَهْرَيْنِ مُتَتَابِعَيْنِ تَوْبَةً مِّنَ اللَّهِ عطف است بر جزا یعنی بر جمله سابقه توبه از خدای یعنی قبول توبه است یقال تاب الله علیه توبة ای قبل توبته قبولا کائنا من الله و تواند بود که توبه بمعنی رجوع بود و بر تقدیر اول من الله صفت توبه دار و بر تقدیر ثانی من سببیه ای تاب توبة سببها فضل الله بر هر تقدیری توبه مصدر باشد منصوب بفعل محذوف و فعل محذوف تاکید لنفسه بود چه قبول توبه مستلزم توبه است و تحریر رقبه و روزه دو ماه است پس تاب العبد توبة او تاب الله علیه توبة مفعول له تحریر رقبه و روزه و ... باشد از قبیل له علی الف درهم اعترافا و الله اکبر دعوة الحق بود و حاصل معنی اینست پس هر که رقبه مومنه را نیابد که آزاد کند یا دیه که آزاد کند پس بر وی است روزه داشتن دو ماه پیاپی بغیر فصل و بغیر آنکه در میان دو ماه روزی بغیر روزه بگذارد و توبه کند او توبه کردنی که ناشی از فضل خدا و توفیق او بود و یا او بسبب قبول کند خدای توبه او را قبول کردنی که کائن از خدای باشد وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا این جمله تذییل است یعنی و هست خدای دانا بهر ضمیری که حال خطا در کشتن بر وی پوشیده نیست حکیم در آخر الحال و تقدیر کفارت جنایات همه بحکمت محکم او منوط و با احکام احکام او مربوط است وَمَن يَقْتُلْ مُؤْمِنًا مُّتَعَمِّدًا فَجَزَاؤُهُ جَهَنَّمُ خَالِدًا فِيهَا روایت کرده اند در قبیله بنی النجار مسلمانی را قتیل یافتند برادر قتیل پیش پیغمبر صلی الله تعالی علیه و سلم از این قصه اعلام داد و پیغمبر صلی الله تعالی علیه و سلم شخصی را از بنی فهر با برادر مقتول به بنی النجار فرستاد و گفت ایشان را سلام من برسانید و بگوئید اگر شما بقاتل این علم دارید او را به برادر او که مدعی است بسپارید تا بر منهج شرع قصاص کند و اگر توفیق یابید هم عفو کنند اگر قاتل او را نمی یابید بدیه بسوی او فرستید پیغام کس دیه مقتول مذکور برسانید چون فهری مذکور فرمان پیغمبر صلی الله تعالی علیه و سلم رسانید و آنچه امر پیغمبر صلی الله تعالی علیه و سلم بود بگذاشت گروه بنی النجار سر بر خط اطاعت نهاده بگفتار سمعا و طاعة زبان گشادند و برادر او را دیه مقتول مذکور دادند برادر او دیه بستد با فهری که فرستاده پیغمبر بود علیه السلام بسوی رسول الله صلی الله تعالی علیه و سلم باز گشتند

وسوسهٔ شیطان باستدن دیه بکشتن فهری مذکور جرأة نمود چه شیطان او را وسوسه کرد که ستدن دیه رضا دادی برانتقام دل را تشفی دهی فهری را بکشتن و بکشتن مسلمانی انتقام برادر بکش دیه زیادت ببر و نام مردی جلدی برآور وسوسهٔ شیطان درو اثر کرد فهری را کشت و از دین مرتد گشت جانب مکه رفت اول ارتداد در دین او واقع شد این آیه در شان او فرود آمد معنی اینست هر که بکشد مومنی را بناحق در حال که متعمد باشد یعنی قاصد کشتن او بود جزاء او آنست که او را در دوزخ در آرند جاوید در آتش باشد **سوال** جاویدی در دوزخ خاصه کفار بود و عموم آیه موافق مذهب معتزله میشود که ایشان گناه کبیره را موجب کفر میدارند و مستوجب خلود در نار میدانند **جواب** صاحب گناه کبیره را چون قاتل عمدا در آیه یا ایها الذین آمنوا کتب علیکم القصاص فی القتلی مومن خوانده فمن عفی له من اخیه شیء قاتل عمد با ولی مقتول اخوة اسلام اثبات کرده در آیه و ان طائفتان من المؤمنین اقتتلوا باغی را که صاحب کبیره است مومن خوانده و در حدیث آمده که در عهد پیغمبر صلی الله تعالی علیه وسلم مسلمانی مسلمانی را کشت پیغامبر ولی مقتول را گفت هل لک فی العفو یعنی ترا در عفو رغبتی هست او گفت لا باز گفت هل لک فی الدیة قال لا یعنی ترا رغبت در دیه هست او گفت لا دو سه بار اعادت میکرد و او لا میگفت آخر دیه قبول کرد پیغامبر صلی الله تعالی علیه وسلم قاتل را بلزوم تجدید ایمان نیاورد و این نیز دلیل است که قاتل عمد کافر نیست چه اگر قتل عمد موجب کفر بودی پیغامبر صلی الله تعالی علیه وسلم قاتل مذکور را چنانچه دادن دیه فرمود تجدید ایمان نیز فرمودی چون ثابت شد که مرتکب گناه کبیره از ایمان بیرون نمی آید و کافر نمیگردد و چاره نیست که خلود را مجاز از طول مدت دارند بر طریق خلد الامیر حبسه پندارند لیکن مقصود از استعمال این مجاز تشدید بود مطلوب از ذکر طول مدت بلفظ خلود تغلیظ باشد و تواند بود که حکم بخلود در نار مقید بصورت استحلال و استخفاف بود که مستحل و مستخف گناه کبیره کافر بود و کافر مستوجب خلود در نار باشد و امام زاهد رحمه الله قید ارتداد زیادت میکند یعنی کلام و من یقتل مومنا متعمدا ارتداد میگوید اشکال خلود مومن در نار دفع میشود لیکن برین تقدیر استحلال معصیت و ارتداد برای جزا و خلود در نار کافی بود جزاء قتل از ان رو که قتل سبب مذکور نباشد و سوق این برای بیان جزاء قتل است توضیح این جواب مشکل است مگر آنکه خلود در جهنم جزاء ارتداد دارند و اعد لهم عذابا الیما که متضمن وعید عذابی منکر است بیان وعید عذاب قتل پندارند و امام زاهد رحمه الله علیه جوابی دیگر نیز گفته که جزاؤه جهنم خالدا فیها برای جزا نیست که لایق قاتل عمد بود و سزائیست که قاتل مذکور شایان او باشد نه بیان جزایی که او را بالفعل رسد و منافی صفت اسلام بود چنانچه پادشاهی کسی را گوید کار

که تو کرده‌ای عمدا او کشتن ست یا سلاسل و اغلال است و ست لکن با ملازمان حضرت را گفتیم و در سلاسل و اغلال
نکشیم وَغَضِبَ اللّٰهُ عَلَيْهِ وَلَعَنَهٗ وَأَعَدَّ لَهٗ عَذَابًا عَظِيمًا ۝
و غضب الله علیه عطف ست بر جزاء یعنی جهنم خالدا فیها از باب عطف ست فعلیه بر اسمیه یعنی چنین باشد قصدا
بروی غضب کند و از رحمت خود دور افکند و عذابی عظیم مر اینی او را ساخته گرداند و لعن مر صاحب کبیره بحکم
و لا یلعن صاحب الکبیرة محمول بر استحلال و استخفاف باشد یا لعن بمعنی الابعاد از رحمت بود چنانچه در لعن الله
المحلل والمحلل له و لعن الله الواشمة والمستوشمة گفته اند و بدانکه قتل گناهی و عصیانی عظیم ست و در فقها
این گناه همین یک حرف بسنده است که اجرای کلمه کفر باکراه رخصت پذیرد و قتل مسلم بناحق بهیچ عذری اباحت
رخصت نگیرد و از ابن عباس روایت کرده اند در حرمت قتل عمد توبه مقبول نیست و این مشکل ست چه
بدل توبه از هر گناهی باجماع ثابت باشد پس این قول خلاف اجماع بود تاویل آن است که خصم خشنود شود
و از رضا هیبت متحقق نگردد پس توبه او متحقق نباشد نه آنکه توبه بعد از وجود شرایط مقبول نبود
يٰٓأَيُّهَا الَّذِينَ اٰمَنُوٓا إِذَا ضَرَبْتُمْ فِي سَبِيلِ اللّٰهِ فَتَبَيَّنُوا وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ أَلْقٰىٓ إِلَيْكُمُ
السَّلٰمَ لَسْتَ مُؤْمِنًا تَبْتَغُونَ عَرَضَ الْحَيٰوةِ الدُّنْيَا فَعِنْدَ اللّٰهِ
مَغَانِمُ كَثِيرَةٌ ط یعنی فتبینوا بمعنی از تثبت خوانند و بر حسب اختلاف قراءة معنی مختلف شود
سلام بالف و حمزه بی الف خوانند و معنی یکی دانند روایت کرده اند مردی از جماعت گروه خویش تنها
مسلمان شده بود گروه همه کافران کینه و ضغینه و دشمنی و عداوت مینمودند یکی از مسلمانان برای تاخت ایشان
مع مسلمانان مذکور با گوسپندان خویش بر کوهی بر آمد چون لشکر مسلمانان دید رسید از ایشان آواز الله اکبر
آمد و دانست که ایشان مسلمانانند او نیز آواز کلمه طیبه بلند بر آورد و به ایشان مسلمان و از اسلام کرد و سلام
داد زید دانست که مسلمان نیست کلمه بمصلحت میگوید و از کشتن خلاص می جوید بر وی حمله آورد و کشت آنچه از
وی بود با گوسپندان همه ببرد چون این حکایت بسمع پیغمبر صلی الله تعالی علیه وسلم پیوست موجب اندوه
و ناخوشی پیغامبر صلی الله تعالی علیه وسلم گشت گفت خوب نکردید مسلمانی را بعد از گفتن کلمه زیر تیغ
در دادید اسامه بن زید بپیش پیغامبر صلی الله تعالی علیه وسلم گفت یا رسول الله آواز از هیبت ترس
تیغ بکلمه اسلام پناه میجست پیغامبر صلی الله تعالی علیه وسلم فرمود چرا دل او نشکافتی تا آنچه در دل او
ریافتی احکام مبنی بر ظاهر بود و اطلاع بر نیت باطن حاجت نباشد در شان او این آیه نازل گشت و در
سبب او این نظم بود و پیوسته گفت مومنا مفعول است مر لا تقولوا تبتغون حال است از فاعل لا تقولوا
او در فعند الله مر برای تعلیل ست مغانم مبتدا است کثیرة صفتش او ست [illegible] خبر ست [illegible]

و لا تقولوا عطف است بر تبینوا و لمن القی متعلق بلا تقولوا است معنی اینست ای مومنان چون در راه رضای خدا یعنی برای اعلاء کلمة العلیا بر روی زمین بروید و کسی پیش شما گوید که من مسلمانم بدین اسلام در آیام نفی اسلام مکنید لست مومنا مگوئید پس در کشتن او توقف کنید و دست خویش از و باز دارید خود را در ورطه قتل مسلمان میفگنید تا آنکه حال او پیدا آید و تحقیق شان او در وی نماید چه شما حال باطن او نمیدانید در این حال نفی ایمان برون کالائی که حیات دنیاست و بکار آید مجوئید نظر در ان مکنید و از جهت سلب و غنیمت کسی را که پیش شما اسلام خویش ظاهر کند مکشید زیرا که نزد خدای یعنی معلوم و مقدر حق سبحانه و تعالی غنیمت او بسیارست یعنی غنیمتها بیشمارست آنرا باین نباید گذاشت و این را برابر آن نشاید پنداشت كَذٰلِكَ كُنْتُمْ مِّنْ قَبْلُ فَمَنَّ اللّٰهُ عَلَيْكُمْ فَتَبَيَّنُوْا تکریر فتبینوا برای تاکید است و ذلک در کذلک اشارت است بر مظهر ایمان یا بعدم اطلاع کسی بر حقیقت آن کذلک خبر است مر کنتم من قبل ظرف است و این جمله توقف و تانی مذکور را تقریر و تایید است و جمله فمن الله علیکم عطف است بر جمله کذلک کنتم معنی اینست شما پیش ازین همچنین بودید یعنی چون مسلمان شدید باسلام اقرار کردید و تصدیق دل پنهان بود اسلام بر حکم ظاهر پذیرفتند پس خدای بر شما فضل کرد و بر حکم ظاهر شما را در عصمت آورد شما را نیز با دیگران همچنین بود و همچنین معامله باید نمود پس در کشتن کسی که پیش شما اظهار ایمان کند و خود را در حیز آشتی و یگانگی افگند توقف کنید و بشتابی تیغ و تیر مزنید خواهست حرمت اسلام نگاه دارید و تعظیم کلمه اسلام بجا آرید اِنَّ اللّٰهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُوْنَ خَبِيْرًا این جمله تذییل است تاکید او از جهت ابراز شان باری بر وجه و کاوش و استواری است معنی اینست بدرستی که خدای بعملهای شما آگاه است آگاهی او بر احوال شما بری از اشتباه است مقصود او در کلمه گفتن و مطلوب شما در کشتن میداند و جزاء و سزای آن دادن میتواند و جمله یا ایها الذین آمنوا اذا ضربتم فی سبیل الله فتبینوا اشارت بحکم جنائی نیست که متضمن با جهت عمد بود چه اظهار اسلام بلفظ بکلمه طیب و سلام گفتن بر مسلمانان که نشانه اسلام و قاطع شبهه کفر است ازین جهت قتل مذکور قتل عمد باشد و ازین جهت که بواسطه بودن مقتول در دار حرب و دیگر تخلف او از مسلمانان و ملتجی شدن بکوه با گوسپندان خود موجب شبهه آن بود که کلمه از اخلاص نگوید بلکه با اظهار ایمان نابوده پناه از کشتن میجوید بدین جهت قتل خطا باشد باعتبار جهت خطا پیغامبر صلی الله تعالی علیه و سلم امر بکفارت کرد و اعتاق رقبه فرمود و باعتبار جهت عمد بزه کار و اثم بود و استغفار جست بدین طریق این جمله متصل آیه قتل خطا و قتل عمد بود از جمل معترضه باشد لکن از جهت اختلاف جزو انشا عطف است بر بعض صلات سابق

نکرده فعل کرد بغیر حرف عطف آورد لَا يَسْتَوِي الْقَاعِدُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ غَيْرُ أُولِي الضَّرَرِ وَالْمُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فَضَّلَ اللَّهُ الْمُجَاهِدِينَ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ عَلَى الْقَاعِدِينَ دَرَجَةً غیر اولی الضرر بر هر سه اعراب رفع و نصب و جر خوانند برفع بدل است از القاعدون بنصب بر استثناء و بجر صفت المؤمنین دانند درجة تمیز است از النسبة و گویا این فضل اشد درجة المجاهدین و جمله فضل الله تعلیل است بر نفی استواء اثبات تفاوت میان مجاهدان و قاعدان و دلیل است و چون در آیه ستجدون آخرین الی قوله سلطانا مبینا و آیاتیکه بالا تر از آن است ذکر جهاد بود جمله لا یستوی القاعدون ذکر جزاء مجاهدان و ذکر عدم استواء قاعدان با ایشان بر سبیل استیناف در جواب ما شأن المجاهدین والقاعدین تا آخر روی شود چون این کلام بآن کلام از روی معنی متصل بود اعتراض معترضانی که در میان گذشته و ذکر آن بالا رفته میان دو کلام متصل واقع باشد معنی آنست برابر نه اند قاعدان یعنی بازماندگان از جهاد که غیر عذرداران اضطرار اند یعنی غیر کسانیکه بازماندن از جهاد ضرورت دارند چون کسانی که بکوری یا لنگی یا به بیماری یا عذری دیگر مبتلا باشند و مجاهدان یعنی جهاد کنندگان بصرف اموال و بذل انفس خویش در راه رضای خدا و اظهار دین اسلام و اعلای کلمه علیا یعنی میان قاعدان و مجاهدان برابری نبود و استوا نباشد بعلت آنکه فضل داده است خدا کسانی را که جهاد میکنند بصرف اموال خویش و رنج ابدان خود در رضای خدای نشستگان خانهای بازماندگان از جهاد و غزا بدرجه نیل غنیمت که اهل جهاد بدان مخصوص است و مرتبه که مجاهدان را مخصوص است وَكُلًّا وَعَدَ اللَّهُ الْحُسْنَىٰ وَفَضَّلَ اللَّهُ الْمُجَاهِدِينَ عَلَى الْقَاعِدِينَ أَجْرًا عَظِيمًا دَرَجَاتٍ مِنْهُ وَمَغْفِرَةً وَرَحْمَةً کلا مفعول اول است مر وعد الله الحسنی مفعول دوم است تنوین در کلا بدل اضافت است ای کل فریق من القاعدین والمجاهدین وعد الله المثوبة الحسنی درجات با معطوفات خود منصوب بدلیست از اجرا عظیما و اجرا عظیما مفعول مطلق است مر فضل الله از باب ضربته سوطا یا مفعول به است بتضمین و اعطاء اجرا عظیما معنی آنست و فضل داده است خدای مجاهدان را بر قاعدان بعطا اجری عظیم و ثوابی جسیم یا گوئید تفضیل کرد مجاهدان را و عطا کرد ایشان را اجری عظیم و ثوابی جسیم گفته اند مجاهد را بر قاعد هفتاد درجه فضل باشد از درجه تا درجه سیر اسب تیز رو شصت ساله و در روایتی هفتاد ساله راه بود وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا این جمله تذییل است معنی آنست و هست خدا آمرزنده تقصیرات و خطایا آمرزنده رحیم است مواهب و عطایا بخشنده سؤال در آیه مذکور تفضیل مجاهدان بر قاعدان یکبار بیک درجه ذکر کرده و درجه مذکور کدام است و درجات مسطوره کدام اند بار دیگر بالتفضیل

۱۳ ع ۵

بدرجات آورده و مفضل بدرجه گفته‌اند و مفضل بدرجات کدامند جواب در فضل الله المجاهدین باموالهم وانفسهم علی القاعدین درجة بحکم قاعدة المعرفة اذا اعیدت معرفة کانت الثانیة عین الاولی قاعدان غیر اولی الضرر باشند و قاعدان اولی الضرر متناول لفظ نشوند و مراد از درجه که بصیغه وحدت مذکورست درجه مثوبت نفس جهاد بنسبت جنس مجاهدان دارند و درجات مسطور بصیغه جمع بنسبت افراد مجاهدان بحسب تفاوت مراتب ایشان متعدد و بمقدار کمیت و کیفیت جهاد که از کسی در وجود آمده مرتبت و کمیت جهاد که از دیگران واقع شده متباین خواهد بود و درجات ایشان بحسب اختلاف حال ایشان مختلف و متعدد روی خواهد نمود جواب دیگر آنکه از درجه مذکوره درجه نیل غنیمت که درجه دنیاوی ست و از درجات درجات اخروی مراد بود و از قاعدان قاعدان غیر اولی الضرر چنانچه بالا گذشته مراد باشد جواب دیگر آنکه احتمال دارد که لا یستوی القاعدون من المؤمنین غیر اولی الضرر والمجاهدون فی سبیل الله متناول قاعدان و مجاهدان جهاد اصغر و اکبر باشد و فضل الله المجاهدین باموالهم وانفسهم علی القاعدین درجة در حق مجاهدان و قاعدان جهاد اصغر بود زیرا که فضل مجاهدان جهاد اصغر بر قاعدان از جهاد مذکور هم در درجه جهاد با کفارست و فضل مجاهدان جهاد اکبر که جهاد با نفس شیطان ست بر قاعدان ازین جهاد در درجات بسیارست کسی که با نفس و شیطان جهاد دارد خویشتن بطاعات و عبادات بسیار می آرد اجر از طاعات بسیار میگیرد بر تارک این جهاد بدرجات بسیار مفضل میشود و در کشاف آورده قاعدانی که مجاهدان بر ایشان مفضل بیک درجه اند قاعدان اولی الضرر اند چون مجروحان و مفلوجان که بر محاربه و در جهاد غیر قادرند و قاعدانی که مجاهدان بر ایشان بدرجات مفضل اند قاعدان اصحا اند زیرا که قاعدان بضرر از جهت آنکه در فوت جهاد در تاسف و حسرت می باشند و جهاد با کفار آرزو می برند و قصد ایشان آنست که اگر قدرت یابند پیش از همه بیفتند ایشان بچنین نیت و قصد طوبیت در آخرت مثوبات مجاهدان خواهند یافت و بدرجات اخروی محظوظ خواهند گشت و دیگر درجه درجات که حصول غنیمت ست از مجاهدان مفضول اند از فضل درجات اخروی موصول اند برین وجه چون در صدر آیه قاعدان غیر اضرا مذکور بود اینجا قاعدان [illegible] مراد باشند قاعدة المعرفة اذا اعیدت معرفة کانت الثانیة عین الاولی جاری نبود و معنی عبارت مذکوره با قاعده مسطوره مطابق نباشد و نیز در لفظ کشاف تناقض می آید که بالا والمعنی علی القاعدین غیر اولی الضرر ذکر کرده و اینجا تقیید قاعدان مفضل علیهم باضرار در میان آورده و این تناقض ظاهر می نماید مگر آنکه گویند القاعدین در جمله فضل الله المجاهدین علی القاعدین اجرا عظیما بحکم قاعده مذکوره قاعدان غیر اولی الضرر مراد نیند لکن در فضل الله المجاهدین باموالهم وانفسهم علی القاعدین درجه مفسر مغلوب را نمی و القاعدین الاضرا محمد قصد داشته

کلام تقیید یعنی علی القاعدین غیر اولی الضرر والقاعدین الاضرا نیز داشتند قاعده مذکور بمرعی آمده و مشترکت قاعدان
اضرا یا قاعدان اصحا در مفضل بودن مجاهدان بلفظی علاحده بر طریق جاءنی رجل فاکرمت الرجل بواضحا
ثابت شده برین طریق قاعده مفضول بوده بودن تفضیل مجاهدان بر قاعدان یکدرجه بر قاعدان اضرا مستقیم
یا شده در کلام کشاف تناقض شود و تقدیر کلام چنین آید لایستوی القاعدون من المومنین غیر اولی الضرر فضل
الله المجاهدین باموالهم وانفسهم علی القاعدین غیر اولی الضرر والقاعدین الاضرا وفضل الله المجاهدین علی القاعدین
غیر اولی الضرر فحسب اجرا عظیما درجات سوال برین تحقیق فضل مجاهدان بر مطلق قاعدان ثابت نشود بر غیر
اضرا بدرجات و بر اضرا بیکدرجه مقتصر بود بثبوت فضل نفی استوا ثابت کرده قید غیر اولی الضرر را در لایستوی
القاعدون من المومنین غیر اولی الضرر فائده بود جواب در لایستوی القاعدون نفی استوا مجاهدان با
قاعدان بر سبیل عموم است و این در حق قاعدان باید تا عدم استوا مجاهدات با اضرا که مخصوص بیکدرجه
است از حکم عموم بیرون آید والمعنی لایستوی القاعدون من المومنین غیر اولی الضرر من کل وجه بخلاف اولی الضرر
فان المجاهدین فضلوا علیهم بدرجة واحدة و ساووهم بدرجات فظهر ان بین المجاهدین والقاعدین غیر اولی الضرر
البون البعید واولی الضرر یقربون منهم ولا یفارقونهم الا بدرجة و در طی شرح کشاف آمده اضرا غیر اضرا هم در قاعدانی
که مذکور در نظم قرآن اند داشته و برای اصلاح معنیه و استقامت اتحاد و نسبت صدر آیه را حمل بر حذف
معطوف کرده و کلام بتقدیر لایستوی القاعدون من المومنین غیر اولی الضرر و اولی الضرر آورده و این مخالف
قصه نزول است چون استقامت جواب بر نهجی که بیان کردیم بی تقدیر معطوف مستقیم آید تقدیر معطوف
بی حاجت نماید با این که در تفسیر آورده که این آیه اول مطلق نازل شده بود و ابن ام مکتوم در خویش عذر
عمی و ید او حرمان خویش پیغامبر صلی الله تعالی علیه وسلم تا الیه پیغامبر زید بن ثابت را که کاتب وحی
بوده پرشانه گوسپند تحریر میفرمود لفظ غیر اولی الضرر الحاق کردن فرمود زید بن ثابت گفت والذی نفسی
بیده کانی انظر الی ملحقها ای موضع الحاقها عند صدع اشکاف فی الکتف الذی کنت اکتب فیه فتقیید
مذکور برای تطییب قاعدان اولی الضرر اراده شده اگر معطوف یعنی و اولی الضرر تقدیر کنند مقصود از تقیید مذکور
که تطییب قلوب اولی الضرر است فوت شود سوال تقیید بعد از اطلاق نسخ اطلاق بوده و لایستوی القاعدون من المومنین
غیر اولی الضرر والمجاهدون فی سبیل الله کلام خبری است و کلام خبری نسخ پذیر نباشد تقیید اطلاق مذکور
چنانچه روایت کرده اند چگونه آید و صحت این چه نوع روی نماید جواب اطلاق و تقیید در مسلم
الثانی صحیح نشود متاخر ناسخ متقدم باشد چنانچه در حمل مطلق بر مقید رفته اند عند الحکم الواحد لا تفصیل الا مقصور
متضاد دین گفته اند با در خبر که متعلق نسبت خارجیه است مطلق بصفت اطلاق در خارج موجود شود

جز جزا معنی نباشد و در هنگام جهالت آن معین خبر مجمل بود نص مقید بیان آن مجمل باشد از باب تقیید
مطلق نیست بیان مجمل ست چنانچه گویند جاء نی رجل بازگویند جاء نی رجل کوفی یا گویند جاء نی انسان
بازگویند جاء نی زید بتسمیه این نسخ بی معنی ست و بر تقدیر تسلیم آنکه تقیید مطلق باشد خبر را معنی انتقاد از
تقیید لایستوی القاعدین و المجاهدین پندارند تقیید در انشا بود و در خبر نباشد سوال چون آیه
هم مطلق باشد هم مقید در قرآن دوبار چنانچه منزل شده چرا کتابت نکردند مطلق را ترک دادند مقید را در کتابت
آوردند جواب ورود او بغیر قید اگرچه روایت کردند در اخبار آورده اند لکن متواتر نه پیوسته
و قطعی نگشته و قرانیت به تیقن نه پیوسته کتابت کردن آن در مصحف خبر منقل متواتر روا نبود و بغیر
قطع نبشتن در مصحف جایز نباشد چنانچه روایت کرده اند که فاتحة الکتاب دو بار نازل شده لکن نزول
او دوم بار تیقن نگشته و متواتر نه پیوسته فاتحه را در مصاحف دوم بار نه نبشتند و یکتابه در مصحف
بدعی قرانیت او نگشتند و فبای الاء ربکما تکذبان و قوله ویل یومئذ للمکذبین که تکرار نزول تیقن شده بود
در کتابت او در مصاحف بر سبیل تکرار حق و صواب شود إِنَّ الَّذِينَ تَوَفَّاهُمُ
الْمَلَائِكَةُ ظَالِمِي أَنْفُسِهِمْ توفهم فعل ماضی ست بر طریق توفهم که در بعض قراة خوانده اند و تواند بود که
مضارع باشد بحذف تا بتقدیر تتوفهم الملئکة بر طریق تنزل و تلظی مضارع بقرینه سیاق کلام بمعنی ماضی
بود و ایراد صیغه مضارع از جهت استحضار صورت قطیعه حال متوفی شدن ایشان باشد در آیه سابق
ذکر انحطاط تارکان جهاد بود دال ملوح گشت سوی انحطاط و خسارت تارکان هجرت که هم بر ترک هجرت
باشند و همین صفت مردند سامع را باعتبار تقدیم ملوح سائل داشت ان الذین توفیهم الملئکة تا آخر
بر سبیل استیناف جواب سوال انداخت هم ازین جهت بغیر حرف عطف آورده و به آن موکد کرد و این
آیه وارد ست در شان جماعتی که از دل مسلمان شدند لیکن فرضیت هجرت را منکر شدند بانکار فرض
مرتد گشتند و در جنگ بدر برابر مشرکان بیرون آمدند مقتول گشتند و بعضی گویند وارد ست در شان
قومی که مسلمانان شدند و معتقد فرضیت هجرت بودند لیکن ایشان را هجرت میسر نیامد میان کفار ماندند
چون کفار در جنگ بیرون آمدند ایشان بموافقت ایشان بیرون شدند چون در معرکه رسیدند مسلمانان
را اندک و ضعیف دیدند کافران را بسیار قوی یافتند در حقیت اسلام شاک شدند و در علو اسلام
متردد گشتند در جنگ مذکور کشته شدند و بعضی گویند وارد ست در شان کسانیکه در مکه ایمان آوردند
و از کافران اخفاء اسلام خویش کردند و در میان ایشان کشته شدند قوت بیرون آمدن از ایشان
ظاهر گشت و استعداد هجرت کردن بوضوح پیوسته باوجود قدرت بیرون آمدن و استعداد هجرت کردن

بیرون

ایشان واجب بود در اخفاء اسلام و اختیار مقام با کفار ممتد و گشته‌اند ازین جهت استحقاق ترک فریضه هجرت محکوم علیه بالظلم و کفر شدند معنی آنست بدرستی که آنانکه جان ایشان را فرشتگان موت ستدند درین حال که ایشان بر نفسهای خویش بسبب نفاق یا بسبب کفر بر حسب اقوالی که در ورود آیت گذشت و ذکر آن بالا رفت ستمکاری ورزیدند. قَالُوا فِيمَ كُنْتُمْ جمله قالوا خبر ان الذین ست رابطه محذوف است ای قالت الملائکة لهم و ضمیر قالوا بر ملئکه است جمله فیم انتم مقول ست و جمله قالوا کنا مستضعفین فی الارض مستانفه است در جواب ماذا قال هولاء حین قالت الملائکة فیم کنتم قالوا کنا مستضعفین فی الارض قالوا الم تکن ارض الله واسعة مستانفه دیگریست در جواب ماذا قالت الملائکة حین قالوا و کذا جمله الم تکن مقول قالوا است استفهام برای انکارست فتهاجروا جواب استفهام آمده با فا منصوب شده و فا در جمله فاولئک سببیه است چه گفتار مذکور از فرشتگان و گفتار مذکور از ایشان سببیه است برای این جزا که آن بود که قالوا فیم کنتم حال باشد و هر دو قالوا است تا نفه است چنانچه گذشت بر جمله فاولئک خبر آن باشد فا از جهت تضمن مبتدا معنی شرط است خبر آن محذوف دارند جمله فاولئک تعلیل پندارند ای ان الذین توفهم الملائکة ظالمی انفسهم هلکوا لان ماویهم جهنم و جمله ان الذین توفهم الملائکة تا آخر معترضه است برای بیان قصه مذکور تا کهیدا و از جهت ابراز مقصود بر وجه و کاوت ست معنی آنست گفتند ایشان را فرشتگان در چه کار بودید بسبب چه در میان کافران توقف نمودید و این گفتار از فرشتگان در جواب از ایشان در هنگام مردن ایشان بوده و در هنگام یاس بعد مشاهده ملائکه موت روی نمود اگر کسی سوال کند که در هنگام یاس کلام مسموع نباشد کلام ایشان در هنگام یاس چگونه مسموع شود جواب آنست که در وقت یاس کلام مسموع آدمیان نشود اما فرشتگان را معامله آدمیان در وقت یاس با ایشان ست چرا مسموع نشود و بر قول بعضی کسی که این گفتار از فرشتگان و از ایشان بعد موت در تربت همچو سوال منکر و نکیر و جواب موتی وارد سوال مذکور وارد نه پندارند قَالُوا كُنَّا مُسْتَضْعَفِينَ فِي الْأَرْضِ این جمله مستانفه است چنانچه گذشت معنی آنست گفتند ایشان که در زمین بکه ضعیف بودیم آنا نمی توانستیم قدرت نابوده گفتند و بعضی دروغ پیش آمدند حال ایشان بکذب مقال ایشان بود و مقال ایشان بشهادت حال ایشان دروغ شود چه اگر ضعیف می بودند در بیرون آمدن سوی جنگ چگونه قوت می نمودند سوال فیم کنتم سوال از ظرف ست در جواب اما ذکر ظرفی باید کنا مستضعفین فی الارض بیان صفت است صفت بیان ظرف چگونه شود جواب استعمال فا در سوال از صفت آمده است چنانچه در بازید کنی الکریم ام لئیم گفته اند معلوم شده و استعمال فی در صفت و گردانیدن او ظرف اعتباری روا است این معنی

وارشید فی الغنة وعمرو فی محنته والشمس فی الکسف والبدر فی کلف چنانست یعنی چنانکه گفت و در کدام
صفت بودید و چه صفت داشتید گفتند در صفت ضعیف بودیم و تواند بود یا عبارتست از مکان بود فیم
کنتم سؤال از مکان باشد مقصود جواب وکنا مستضعفین فی الارض لفظ فی الارض وارشد تقدیر کلام
کنا فی الارض یکند مقصور بین مستضعفین شده ارند و تواند بود که از فیم کنتم فی ای محل کنتم مراد شود وکنا مستضعفین
فی الارض کنایه از لم تکن فی محل یکونا مستضعفین فی الارض بود معنی چنین آید فرشتگان گویند شما در چه
کار بودید و در کدام عمل سعی مینمودید ایشان بجواب گویند ما در زمین بکه ضعیف بودیم از جهت ضعف از هیچ
کاری سعی نمودیم **قَالُوٓا اَلَمْ تَكُنْ اَرْضُ اللّٰهِ وَاسِعَةً فَتُهَاجِرُوْا فِيْهَا**
ای قالت الملائکة این خبر مستأنف است چنانچه بالا رفت و استفهام برای انکار ست یعنی گفتند
فرشتگان نبود زمین خدای فراخ تا که در آن هجرت میکردید از صحبت کفار بیرون می آمدید
بساختگی که برای جنگ کردید فریضه هجرت بجا می آوردید **فَاُولٰٓئِكَ مَاْوٰىهُمْ جَهَنَّمُ**
وَسَآءَتْ مَصِيْرًا و جمله وساءت مصیرا تذییل است تاکید مفهوم سابق فاولئک اشارت است
بر الذین توفهم الملائکة ظالمی انفسهم که عبارتست از تارکان هجرت سوی پیغامبر صلی الله تعالی علیه وسلم باوجود
قدرت معنی اینست پس ایشان ای محل جای ایشان دوزخ بود و بازگشت بسوی دوزخ بد بازگشتی باشد
وجه آنکه توبیخ فرشتگان تارکان هجرت را بر اختیار مصاحبت کافران دلیلی ظاهرست برین که قرار با مفسدان
نشاید و اهل صلاح را از ایشان فرار باید و در حدیث است من فر بدینه من الارض الی ارض و ان
کان شبرا من الارض استوجبت له الجنة الحدیث **اِلَّا الْمُسْتَضْعَفِيْنَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَآءِ**
وَالْوِلْدَانِ لَا يَسْتَطِيْعُوْنَ حِيْلَةً وَّلَا يَهْتَدُوْنَ سَبِيْلًا
استثنا ست از وعید تارکان هجرت باعتبار عذر عدم قدرت من الرجال با معطوفاته خرشان بیان
مر المستضعفین جمله لا یستطیعون با معطوف خویش صفت است یا حال است بطریق القدر علی اللئیم
حسینی معنی اینست تارکان هجرت جای ایشان دوزخ بود مگر کسانی را که عذر ضعیف باشد از مردان
ضعیفه از مردان و زنان و بچگان که حیله بیرون آمدن و تدبیر مسافر شدن نتوانند یعنی از جهت قلت
مال و بر کثرت عیال و سستی تن و ضعیفی بدن و یعنی بسبب آنکه نمی یابند راهی را که از آن بروند و مبتلی بعقوبت
کردار ند متوجه شوند **فَاُولٰٓئِكَ عَسَى اللّٰهُ اَنْ يَّعْفُوَ عَنْهُمْ** این جمله تعلیل است بر استثنا
مذکور و تعلیل است معنی اینست زیرا که امید است این فرقه از وعید خارج باشد و خدای از ایشان تخلف هجرت
را عفو کند **وَكَانَ اللّٰهُ عَفُوًّا غَفُوْرًا** ۝ این جمله تذییل است معنی اینست

خدای تعالی را عفو کننده و مهربان را آمرزنده دید و آنکه الا المستضعفین من الرجال و النساء استثنا
منقطع است چه ناتوانان از مردان و زنان و کودکان داخل الذین توفّهم الملائکة ظالمی انفسهم نشده اند و اولئک
اشارت سوی ایشان است و داخل اشارت اولئک مأویهم نباشند الا در کلام مذکور بمعنی لکن بود و تقدیر کلام لکن
مستضعفین الرجال والنساء معذورون لیسوا من اهل تلک الوعید شد و ابن عباس رضی الله عنهما گوید من و مادر من
که داخل استثنا بودیم من از صبیان و مادرم از زنان بودیم من بیان معذوران باعتبار شدیم قدرت هجرت سوی پیغمبر صلی
الله تعالی علیه وسلم نداشتیم و آن وعید در زمان نزول این آیه مخصوص بهجرت [illegible] بود و فرضیت هجرت بعد فتح مکه منسوخ
گشت قال صلوات الله علیه لا هجرة بعد الفتح روایت کرده اند چون آیت ان الذین توفّهم الملائکة ظالمی
انفسهم نازل گشت مسلمانان را غم و حسرت حال مسلمانانی که از جهت عجز و ضعف در مکه مانده اند در خاطر
گذشت هلک اخواننا الذین کانوا بمکة گفتند عفوی و کرمی در باب ایشان حسب استثنا مذکور وارد گشت
و رجای عفو ایشان نیز بیان پیوست سوال هرگاه حکم مذکور تنزل استثنا بطور منفصل از صدر باشد
و استثنا منفصل از صدر روا نبود استثنا مذکور که منفصل است چگونه آید و صحت آن چه نوع روی نماید
جواب فصل از صدر کلام در استثنا متصل که بیان تغییر است روا نبود چه بیان تغییر موصول باید منفصل
نشاید استثنا مذکور منقطع است و استثنا منقطع را صدر کلام متناول او نبود و تغییر نباشد بلکه مقصود از وی
نوع دیگر است از باب تکمیل بود از اینجا که منفصل آوردن او روا باشد. وَمَنْ يُهَاجِرْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ
يَجِدْ فِي الْأَرْضِ مُرَاغَمًا كَثِيرًا وَسَعَةً در آیه سابقه مضرت ترک هجرت کرد و درین آیه ذکر منفعت
هجرت در بیان او و معنی آنست و هر که در طاعت خدا چون حج و طلب علم و صحبت پیغمبر صلی الله
تعالی علیه وسلم هجرت کند سفر او موجب فراخی رزق و تحصیل اسباب و تکثیر احباب و استجلاب ضیافات
و استحصال کرامات و افادات و [illegible] پیدا شود و استفادات اخر و تفصیل آن در مقام خود نمیتوان شد
وَمَنْ يَخْرُجْ مِنْ بَيْتِهِ مُهَاجِرًا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ يُدْرِكْهُ الْمَوْتُ
فَقَدْ وَقَعَ أَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ این آیه معطوف است بر شرطیه سابقه در شرطیه سابقه بیان منفعت دنیاوی
بود درین شرطیه بیان منفعت اخروی روی می نماید فقد وقع اجره علی الله بمقابل جزا محذوف و مبنا است
ای و من یخرج من بیته مهاجرا الی الله و رسوله ثم یدرکه الموت و لم یبلغ المقصد فقد وجبت [illegible]
وقع اجره علی الله استعمال [illegible] دال بر وجوب است بر قول معتزله و حقیقت است چه نزد ایشان
اصلح بر خدا واجب بود و نزدیک اشعری مجاز است از تاکید وعده و تفضیل [illegible] واجب و نزدیک اهل
سنت وجوب جعلی است مبنی بر قاعده اصل است که چون [illegible] [illegible] [illegible] نمیکند [illegible]

آلات و اسباب مهیا آورد و مستحق ثواب و عقاب گردانید و ثواب را از جهت اقتضای فضل و عقاب را از جهت اقتضای قهر بصورت وجود رسانید معنی آنست هر که از خانه خویش در حالتیکه هجرت کننده است بسوی طاعت خدا بیرون آید و در راه رضای خدا و طلب ثواب و جزا توجه نماید بصدق نیت و حسن طویت بشتابد پس از آن او را مرگ دریابد هجرت او را فوت کند اگرچه بمقصد نرسد چون بحسب نیت بهجرت پیوندد و مستحق اجر واصلان گردد همچنان که از اقدام بر اتمام قدم زد از روی فضل و کرم بوقوع اجر و سزا روا بود **روایت** کرده اند پیری که عمر او بصد و چند سال رسیده بود آیه ان الذین توفیهم الملائکة الی قوله لا یستطیعون حیلة و لا یهتدون سبیلا شنود و تفسیر آن ماجرا شنید گرده دل او بر اقدام در هجرت آورد و پسران او گفتند تو ضعیفی و ضعیفان و ناتوانان معذور داشته خدا اند نباید ترک هجرت پیغامبر صلی الله تعالی علیه و سلم شنیده اند آن پیر گفت مستثنی کسانی اند که حیله نتوانند و راه ندانند من راه میدانم و حیله میتوانم مهاجرت بسوی پیغمبر صلی الله تعالی علیه و سلم لازم آید تا اقامت میان کافران بر خود نپسندید در منزل تنعیم رسیده بود که او را واقعه مرگ روی نمود و دست بر دست داشت و دل بر صورت بیعت گماشت و گفت ای بار خدایا با تو بیعت میکنم و خود را در عهده عهدی انگنم بر آنچه دوستان مخلص با پیغمبر عهد کرده اند و بعهدی که خود را بر عهده آن آورده اند زبان به بیعت مذکور گشاد و جان عزیز بملک الموت در داد وَكَانَ اللّٰهُ غَفُورًا رَّحِيمًا و این جمله تذییل ست معنی آنست هست خدا آمرزنده بخشنده ۱۴ جرم تاخیر هجرت یا آمرزنده خطایا و تقصیر و رساننده فتوح بسوی پیغمبر صلی الله تعالی علیه و سلم عفو کننده وَإِذَا ضَرَبْتُمْ فِي الْأَرْضِ فَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَقْصُرُوا مِنَ الصَّلٰوةِ إِنْ خِفْتُمْ أَنْ يَّفْتِنَكُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا اذا برای شرط است جناح اسم است مر لیس علیکم ظرف مستقر است جمله فلیس علیکم جناح جزای شرط است ان یفتنکم الذین کفروا مفعول است مر خفتم و ان خفتم شرطی است مستغنی از جزا و اکتفا بما سبق و جمله شرطیه یعنی و اذا ضربتم فی الارض معطوف بر جمله سابقه است چه در جمله سابقه تحریض بر سفر هجرت بود و درین جمله حکم سفر که قصر صلوة است بیان فرمود ان خفتم ان یفتنکم الذین کفروا شرطی عادی است احترازی نیست که سفرها خصوصا در زمین عرب که آبادانیها در راه دور است یا خوف شانی معلوم است که خوف برای قصر صلوة در سفر شرط نبود و با امن و امان در آبادان خوف خطر متحقق نشود و قصر صلوة جایز باشد و بعضی خوف را شرط احترازی دانند و قصر مذکور قصر احوال است در ارکان بقرینه سیاق حمل بر صلوة خوف کنند پس تقدیر او معنی چنین آید چون شما بر روی زمین بروید مسافر شوید پس نیست بر شما بزه درین که نماز را قصر کنید یعنی از چهار رکعتی بدو رکعتی آرید امیر المؤمنین عمر رضی الله تعالی عنه

ازین قصر بیان معنی قصر کرده تا آنکه برو اشتراط ان خفتم ان یفتنکم الذین کفروا مشکل شده از پیغامبر
صلی الله تعالی علیه وسلم جهت قصر صلوة با عدم خوف بگفتن القصر الصلوة ونحن آمنون وقد قال الله تعالی
فلیس علیکم جناح ان تقصروا من الصلوة ان یفتنکم الذین کفروا جهت پیغامبر صلی الله تعالی علیه وسلم صدقة
تصدق الله بها علیکم فاقبلوا صدقته گفت وبعضی قصر مذکور را بقرینه سیاق یعنی واذا کنت فیهم فاقمت لهم
الصلوة بتخفیف قدر قراءة وتفریق جماعت چنانچه در صلوة خوف آمده بر قصر احوال حمل کنند ومعنی مذکور چنین
گویند چون شما بزمین بروید بر شما باکی نبود که نماز را قصر کنید برین که کمتر از قراءة مسنون آرید ویک نماز را
باد و طایفه چنانچه در کتب فقه بیان کرده بگذارید اگر ترسید که کافران شما را در فتنه اندازند وبقتل یا بجرح
مفتون سازند ابن عباس رضی الله عنه این معنی فهم کرده واز جهت اشتراط خوف آیة را هم برین معنی آورده
واین مقید بخوف نیست شهر والبته نیست برین قول اذا ضربتم فی الارض زیادت افتد در تقیید بدو فائده نبود
مگر آنکه از ضربتم فی الارض سفر مراد ندارند رفتن از درون شهر در صحرا مراد بدارند برین صورت قید باشد
چه صلوة خوف درون شهر جایز نبود و بدانکه قصر ذوات صلوة در حالت سفر یعنی شطر صلوة آوردن و بجای
چهار رکعت دو رکعت گذاردن بر قول ابو حنیفه واجب بود ونزدیک امام شافعی مباح باشد یعنی اگر چهار گانه
گذارد وهر چهار از فرض واقع شود اگر دو گانی گذارد هم از فریضه رسته بود وابو حنیفه فرض ظهر مسافر
همچو فرض فجر او بود دو رکعت دارد واگر چهار گانی آرد دو رکعت فرض ودو رکعت نفل بود وبهر یکی
چه صدقة تصدق الله بها علیکم فاقبلوا صدقته میکنند ودر فهم معنی حدیث بر وفق مذهب خویش امام
ابو حنیفه میگوید پیغامبر صلی الله تعالی علیه وسلم این را صدقه خواند وصدقه در چیزیکه محتمل تملیک نیست اسقاط
محض باشد چنانچه ولی مقتول با قاتل در بگوید تصدقت علیک بالقصاص مقصود اسقاط قصاص بود وچون دو رکعت
ساقط شود فجر او ظهر مسافر دو رکعت بود زیادت بران نفل محض باشد وقصر واجب گردد تا خلط بالنفل نشود
وامام شافعی میگوید پیغامبر صلی الله تعالی علیه وسلم قصر صلوة را صدقة نام کرده وصدقه صدقه نشود تا
متصدق علیه قبول نکند وهر چه او چهار گانی گذارد صدقه مذکور را قبول نکرده باشد پس صدقه نشده وهر چهار
رکعت که بیارد فرض بود واگر دو رکعت گذارد صدقه را قبول کرده باشد ودو رکعتی که بیارد فریضه بود از
جهت امام اعظم جواب آنست که قبول آن بوجه بر فعل نیست قبول صدقه اعتقاد بمشروعیت است
قبول قول پیغامبر صلی الله تعالی علیه وسلم بسبب کافی باشد قبول فعل خبری را احتیاج الیه نباید وا
موقوف علیه نباید داشت لکن جمله لیس علیکم جناح موافق قول امام شافعی است در بودن قصر مباح
چه نفی جناح بحسب عرف در مباح مستعمل کنند در واجب را ادعا و عادت بیشتر حرج واجب ولازم گویند

و خوارج قصر صلوة مسافر را از چهار رکعت بظاهر ان خفتم ان یفتنکم الذین کفروا مشروط بخوف دارند و در حالت امن و انتفا خوف قصر صلوة جایز نمیدارند نزاع خوارج مخالف اجماع ست و از بطلان و امتناع سستن هذا باب و الی الله المرجع و المآب هیچ یکی از اقوال مذکوره و مذاهب مسطوره چنانچه مبین گشت از وضوح بیان پیوسته خالی از اشکالی و عاری از توجه بمقالی نیست و بر هر یکی بر قواعد علم چنانچه بیان کرده شد ایرادی و اعتراضی هست اما اگر در معنی قصر مذکور قصر ذوات و قصر حال جمع کنند هر دو مراد دارند هیچ شرطی ضایع نگردد و آیه لیس علیکم جناح مخالف نشود و تقدیر کلام چنین بود و اذا سافرتم فلیس علیکم جناح ان تقصروا من الصلوة ذاتاً و حالاً ذاتاً بشرط السفر و حالاً بشرط الخوف فالجمع بین القصرین مباح فیوافق قوله فلیس علیکم جناح یعنی حرجی باشد چون شما بر روی زمین بروید یعنی چون مسافر شوید پس بر شما باکی و بزه نبود و لزوم تبعه و اثمی نشود و یعنی جایز باشد شما را محض سفر که قصر کنید و نماز را از چهارگانی بدوگانی و دوگانی را در جماعت بتفرق با طایفه یک رکعت و با طایفه دیگر یک رکعت دیگر بگذارید چنانچه در صلوة خوف آمده و در کتب فقه بیان شده همین یعنی روا باشد شما را که جمع کنید بین القصرین اگر خایف باشید برین تقریر ایرادی نبود و اشتباهی نباشد

إِنَّ الْكٰفِرِيْنَ كَانُوْا لَكُمْ عَدُوًّا مُّبِيْنًا ۝ این جمله تذییل ست تاکید او از جهت تقدیم ملوح است که ان خفتم ان یفتنکم الذین کفروا ملوح ست بر عداوت کافران بتقدیم ملوح سامع را منزل منزله سائل کرد جمله را موکد آورد و صیغه فعول واقع بر جمیع شود افراد صفت یعنی مبینا باعتبار افراط لفظ بود و ایراد لفظ عدو بمعنی جمع بصیغه مفرد اشارت ست برین که جماعت کافران در شان عداوت یکدیگر بموافقت چون یک تن بودند و در عداوت بمنزله یک ذات باشند معنی اینست بدرستی که کافران هستند مر شما را دشمنان پیدا عداوت ایشان ظاهر ست مخفی نیست هر یکی را در عداوت کاری و شانی هست وَاِذَا كُنْتَ فِيْهِمْ فَاَقَمْتَ لَهُمُ الصَّلٰوةَ فَلْتَقُمْ طَآئِفَةٌ مِّنْهُمْ مَّعَكَ وَلْيَاْخُذُوْٓا اَسْلِحَتَهُمْ فَاِذَا سَجَدُوْا فَلْيَكُوْنُوْا مِنْ وَّرَآئِكُمْ وَلْتَاْتِ طَآئِفَةٌ اُخْرٰى لَمْ يُصَلُّوْا فَلْيُصَلُّوْا مَعَكَ وَلْيَاْخُذُوْا حِذْرَهُمْ وَاَسْلِحَتَهُمْ و اقامت یعنی ارادت اقامت ست فلتقم طائفة منهم معک جزای شرط ست و لیاخذوا عطف ست بر فلتقم و ضمیر لیاخذوا بر طایفه مصلیه است چه حمل سلاح چون در دفع باشد آن منافی صلوة نبود تا با غیر مصلیه که در برابر عدو می ایستد برین وجه در اخذ سلاح اشکال [illegible] و صاحب کشاف از حذر تیقظ و تحفظ مراد داشته و تیقظ و تحفظ را شبیه بحذر سپها ساخته تعلق اخذ بدو کرده بر وجه توسیع بر وجه مسلمانان دل کافران را با هر قولی که دارند قوی نه پندارند و غالب نپندارند و در معرض غفلت نیارند اهمال

خفیه از ایشان نکنند و تا اسباب استعداد بر وجه تیقظ و تحفظ و حزم و هشیاری و احتیاط بپندارند فاذا سجدوا
عطف ست بر شرطیه اذا کنت فیهم فاقمت لهم الصلوة فلتقم و خطاب من ورائکم پیغامبر صلی الله تعالی علیه وسلم
راست پیغمبر در وقت بازگشت ایشان تنها ست ابرار و بصیغه تثنیه باعتبار یاران که پیش ازین پیغمبر صلی الله تعالی علیه وسلم
با جماعت بود یا باعتبار یأول الیه که پس ازین بآمدن طائفه دوم جماعت روی خواهد نمود ولتأت طائفة
بر فلیکونوا من ورائکم فلیصلوا معک عطف ست بر فلتأت ولیأخذوا حذرهم عطف ست بر فلیصلوا و
واذا کنت فیهم عطف ست بر شرطیه واذا ضربتم فی الارض بر دوا روایت کرده اند پیغامبر صلی الله تعالی علیه
وسلم در قتالی بود نماز پیشین با کل لشکر گذارد مشرکان دیدند پشیمان شدند که چرا درین وقت حمله نکردیم
و در هنگام نماز بر ایشان زور نیاوردیم بعضی از ایشان گفتند پس ازین نماز دیگر ست که ایشان را از پدران
و فرزندان ایشان محبوب تر است آن نماز ایشان ادا خواهند کرد ما بر ایشان حمله خواهیم آورد این آیه بر بیان
تعلیم صلوة خوف نازل گشت و حکم آن بیان پیوست معنی اینست چون باشی تو ای محمد میان جماعت خائفان
پس بخواهی که اقامت کنی نماز را با ایشان پس گو بایستد طایفه از ایشان که با تو نماز گذارد و طایفه دیگر روی
سوی دشمن آرد و گو بگیرد طایفه دیگر که برابر دشمن ایستاده اند و نماز نمیگذارند سلاح خویش را پس
طایفه ساجده با تو سجده گذشتند و رکعت را بقید سجده گردانند پس گو بروند طایفه دیگر که یک رکعت گذارده اند
پیش تو برابر عدو بایستند و گو بیایند طایفه دیگر که نماز نکرده اند پس تو در رکعتی که باقی مانده است اقتدا
کنند یک سجده با ایشان بگذارد و سجده و قعده اخیره بجا آر سلام بگو اتمام نماز خویش بجو مسبوقان سلام
نگویند و گو مسبوقان پیش بروند با دشمن برابر شوند و گو بگیرند حذر خویش یعنی زره و سپر که بدان خود را از زخم
نگاه دارند و سلاح خویش را چون تیغ و خنجر که بدان اگر حاجت افتد زخم کنند طایفه که یک رکعت گذارده پیشتر رفته
بود و برابر با عدو می بود پس آید نماز لاحقانه بی قراة تمام کنند سلام دهد برابر عدو بایستد طایفه مسبوقان
پس آیند نماز مسبوقانه با قراة تمام کنند سلام گویند صورت صلوة خوف از ابو حنیفه رحمه برین جمله مروی شده
آمده و عبدالله بن عمر رضی الله تعالی عنهما از پیغامبر صلی الله تعالی علیه وسلم صلوة خوف همین صورت
روایت کرده و نزدیک امام مالک و امام شافعی صلوة خوف بر صورتی دیگر ست و آن اینست که امام
با طایفه اولی یک رکعت بگذارد و ایستاده در اداء باقی ارکان توقف کند تا آنکه طایفه اولی یک رکعت دیگر
لاحقانه تمام کنند و سلام گویند بروند و برروی دشمن بایستند بیایند طایفه دیگر که نماز نگذارده و برروی
دشمن ایستاده بودند بیایند با امام اقتدا کنند امام با ایشان یک رکعت باقی بگذارد و بنشیند و سلام گوید
و ایشان رکعت دوم مسبوقانه با قراة بگذارند بعض صحابه چون سهل و غیر او برین صورت روایت کرده لکن

ظاهر کتاب موافق مذهب نیست که ابوحنیفه رح اختیار کرده و حدیث انما جعل الامام اماما لتأتموا به فلا تختلفوا علیه
موافق این صورت است نه در صورتی که مالک و شافعی اختیار کرده اند مخالفت با امام لازم می آید و مخالفت
امام بحکم حدیث منهی عنه است و بر قول امام مالک و امام شافعی از فاذا سجدوا فاذا صلوا مراد باید داشت
ذکر جزو تشریف که سجده است و اراده کل بر وجه مجاز مرسل باید نمود است زیرا که آمدن طایفه دوم بعد
تمام شدن نماز ایشان بوده نه بعد سجده ایشان باشد و بدانکه نزدیک امام ابویوسف صلوة خوف مقید است
بحال حضور بدلیل و اذا کنت فیهم فاقمت لهم الصلوة چه نزدیک او شرعیت صلوة خوف از جهت ادراک
فضیلت امامت پیغمبر است صلی الله تعالی علیه و سلم بغیر حضور پیغمبر صلی الله تعالی علیه و سلم صلوة خوف
مشروع نیست چون پیغامبر صلی الله تعالی علیه و سلم حاضر نباشد هر طایفه با امامی تمام نماز بگذارد و نزدیک
امام اعظم رح و اذا کنت فیهم فاقمت لهم الصلوة بعبارت بیان صلوة خوف در صورتیست که پیغامبر صلی الله
تعالی علیه و سلم حاضر باشد و بخواهد که اقامت صلوة و امامت در ان بنفس خود کند و بدلالت در حق هر امامی
که اتباع قوم بوده مطلوب باشد چه در زمان پیغامبر صلی الله تعالی علیه و سلم علت برای شرعیت صلوة خوف
اقامت امام نماز را برای جمله قوم بجماعه واحده بوده و در هر امامی که این علت موجود شود در حق ایشان صلوة
خوف مشروع است چه امامان دیگر نوایب از حضرت پیغامبر صلی الله تعالی علیه و سلم اند امامت ایشان حکم
امامت پیغامبر صلی الله تعالی علیه و سلم دارد و اگر این معنی مطلوب نیفتد بلکه مطلوب افتد که بجماعت
تمام نماز بگذارند صلوة خوف مشروع نباشد عهد پیغامبر صلی الله تعالی علیه و سلم و عهدی دیگر یکسان بود
وَدَّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْ تَغْفُلُونَ عَنْ أَسْلِحَتِكُمْ وَأَمْتِعَتِكُمْ فَيَمِيلُونَ
عَلَيْكُمْ مَيْلَةً وَاحِدَةً لو برای تمنی است جمله لو تغفلون بیان ود الذین کفروا است
فیمیلون با متعلقات خویش عطف است بر تغفلون و جمله ود الذین کفروا تعلیل است مر شرعیت صلوة خوف
را یعنی شرع لکم تفریق الجماعة فی صلوة الخوف لانه ود الذین کفروا الی آخره یعنی آنکه تفرق جماعت
در صلوة خوف بر نهج مسطور و بر وجه مسطور در بیان پیوست زیرا که کافران دوست میدارند و آرزو میبرند
کاشکی که شما ای مسلمانان از اسلحه و کالای خویش غافل شوید و دست از اسلحه و دل از محافظت امتعه باز دارید
پس ایشان بر شما یکبارگی حمله آرند و دل بر تافتن نگمارند تا شما خود را یاد آرید و اسلحه بردارید کار خویش
کنند در رخت و کالای در غنیمت و تاراج افگنند وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ إِنْ كَانَ بِكُمْ أَذًى
مِنْ مَطَرٍ أَوْ كُنْتُمْ مَرْضَى أَنْ تَضَعُوا أَسْلِحَتَكُمْ وَخُذُوا حِذْرَكُمْ لا برای نفی جنس است جناح
اسم او ست مبنی بر فتح شده علیکم ظرف مستقر است خبر او آمده اذی اسم کان است بکم خبر او ست

کان با اسم و خبر خویش شرطیه است معترض است یعنی از جزا اکتفا بمعنی او کنتم مرضی عطف است بران کان بکم
اذی من مطر ان تضعوا بتاویل مصدر فی ان تضعوا متعلق است بجناح و خذوا حذرکم عطف است بر امر با حسنه که از نفی
جناح در وضع اسلحه مفهوم میشود و چنانستی که گفت ضعوا اسلحتکم ان کان بکم اذی من مطر او کنتم مرضی و خذوا حذرکم
جمله و لا جناح علیکم تا آخر معترضه است برای بیان رخصت که بقدر مطر یا مرض سلاح از دست بدارند و در پشت
بنهاده بگذارند که آن عادت قاعدان باشد و خلاف عادت مجاهدان بود و معنی آنست و نیست باکی و نیزه اگر باشد
ملامت و عتاب بشما نیست و اذی از سبب باران یا باشید شما رنجوران در بین که اسلحه خویش را از دست بیفگنید
و بی اسلحه باشید زیرا که در باران اسلحه آواره شود و زنگ گیرد و لمعان آن برود و در مرض برگرفتن اسلحه دشوار
آید و بار گران آن بر تن گران نماید بدین عذر ترک سلاح را مباح دارند و حذر را یعنی آنچه تن را از زخم دشمن نگه دارد چون
زره و سپر و امثالها را دیگیرید تا اگر دشمن هجوم کند حذر دافع زخمهای ایشان گردد و فرصت اسلحه گرفتن شود
ان الله اعد للکفرین عذابا مهینا این جمله تذییل است تاکید جمله بتقدیم تلویح است چه جمله ان
الکافرین کانوا لکم عدوا مبینا که بالا گذشته تلویح برین است که ایشان را سزای عداوت میرسد برای ایشان عذاب
مهیا بود بتقدیم تلویح سامع را بتنزیل منزل سائل کرده و جمله را موکد آورده و معنی آنست بدرستی خدای مهیا ساخته کرده
برای کافران عذابی خوار کننده و در خزی و خذلان افگننده فاذا قضیتم الصلوة فاذکروا الله
قیاما و قعودا و علی جنوبکم این شرطیه عطف است بر شرطیه سابقه
یعنی اذا کنت فیهم فاقمت لهم الصلوة فلتقم الآیة و تعقیب در بیان است چه بیان این حکم بعد بیان اوست
و معنی آنست چون نماز را بطریقی که مشروع است ادا کنید پس خدای را در حالتی که ایستاده اید و در حالتی که
نشسته اید و در حالتی که بر پهلو خفته اید یاد آرید که ذکر عبادتی که وابسته است آنرا وقتی موقت نبود و حالی
معین نباشد و مسلمانان باید که چون از نماز فارغ شوند از ذکر فارغ نشوند و در جمیع احوال در حالت امن و خوف
و مرض و صحت و سفر و اقامت در حالت قیام و قعود و اضطجاع یعنی خفته بر پهلو در ذکر باشند و تواند که
که از فاذا قضیتم الصلوة معنی فاذا اردتم قضاء الصلوة دارند فاذکروا یعنی صلوا نماز بگزارید این جمله بیان جمله
سابق بود و رخصت مریض باشد فاذا اطمأننتم فاقیموا الصلوة این شرطیه
عطف است بر شرطیه سابقه معنی آنست پس وقتی که شما قرار گیرید یعنی از خوف با امن آیید پس نماز را با
کمال اقامت کنید بغیر تفریق میان طایفه و طایفه بگذارید یا بدون آنکه مریض یا مجروح باشید با قامت ارکان نماز
بشتابید ان الصلوة کانت علی المؤمنین کتبا موقوتا این جمله تذییل است چه
جمله سابقه تلویح است بدین توقیت بود و بتقدیم تلویح تاکید جمله مبالغه نمود و معنی آنست بدرستی نماز هست بر شما

نبشته شده یعنی فرضیت او در اوقات معینه آمده که تجاوز از آن روا نبود و تفاوت از آن جایز نباشد
وَلَا تَهِنُوا فِي ابْتِغَاءِ الْقَوْمِ و سستی مکنید بر آیه قتال که بالا گذشته یعنی بروا اقتلوهم حیث ثقفتموهم
که در میانه معترضه بود از جهت وقوع میان دو کلام متصل سابقا بود و چون اعتراض از یکی در ذیل او بیان گشته
و تنسیخ پیوسته یعنی اینست برای قتال سست شوید و در طلب کردن گروه کافران سستی نمایید اِنْ
تَكُونُوا تَأْلَمُونَ فَإِنَّهُمْ يَأْلَمُونَ كَمَا تَأْلَمُونَ وَتَرْجُونَ مِنَ اللَّهِ مَا لَا يَرْجُونَ
این شرطیه با متعلقات خویش تاکید امر قتال و تقریر آنست که چون مسلمانان را وعده شورش و خبر چنان
اذیت و دل می انگند که درد زخم را از تیغ بر سیند الم مسلمانان برسیدن زخم تجربه دم الو توقع نبود و محل استعمال آن
باشد لیعده الم کافران را بالم مسلمانان که بر حکم طبیعت بشریت بر زخم خوردن درد مند میشوند تشبیه کرده جار مذکوره
را برای ابراز تشبیه مذکور بر وجه وکا وسته جمله فانهم یالمون کما تالمون موکد آورده معنی اینست اگر شما از زخمها کافران
درد مند میشوید و متاثر میگردید بدرستی کافران نیز چنانچه شما درد مند می شوند و متاثر میگردند و شما
امید میدارید از کردگار دیان از فتح و نصرت در دنیا و ثواب آخرت آنچه امید نمیدارند کافران ایشان بر درد و صبر
میتوانند و از قتال باز نمی مانند شما چرا بر درد صبر نمیکنید و از قتال چرا باز میمانید وَكَانَ اللَّهُ
عَلِيمًا حَكِيمًا و این جمله تذییل است معنی اینست هست خدا دانا به همه چیز و بمشقت شما نیز دانا ع
جزا دادن آن میتواند حکیم است یعنی استوار کار است همه کار او بحکمت باشد و در رسانیدن فتح و ظفر دادن نیز
بحکمت باشد اِنَّا اَنْزَلْنَا اِلَيْكَ الْكِتٰبَ بِالْحَقِّ لِتَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ
بِمَا اَرٰىكَ اللّٰهُ روایت کرده اند مردی از خانه شخصی طعمه نام زرهی که در انبان
آرد داشته بود و ند کند تا بواسطه سبوس آرد رنگ نگیرد دزدید و انبان آرد که با زره مسلمان از خانه او بدزد
کشید بالای بامی بر آمد که با بامهای همسایگان اتصال داشت بالای بام میرفت تا در خانه خود فرود آید ناگاه
دید که در انبان سوراخی هست که آرد در زمین می افتد بیرون ایشان نماید بالای بام یهودی رسیده
انبان مذکور با زره مسلمان در صحن خانه او انداخت یهودی او را دنبال کرد و شناخت چون بامداد خصم زره را در خانه
دنبال اثر گرفته در خانه یهودی شتافت یهودی گفت فلان مسلمان در خانه من انداخته و ازین پیش من [illegible]
چون مسلمان مذکور را پرسیدند منکر شد و سوگند زبان گشاد و تبری از دزدی نمود و خیانت و جریده وا
بنیاد نهاد و مسلمانان دیگر بر طهارت او شهادت دادند و بگواهی بر صلاح او پیش آمدند و جهودان در حق یهودی بر برائت
آن مثل این ادعا گواهی میکردند و بر دیانت و صیانت او با طباق و اتفاق گواهی دادند پیغمبر
صلی الله تعالی علیه وسلم باعتبار کفر او و کفر گواهان و اتهام دروغ در گواهی ایشان و نقیض شنیدن آن

درخانهٔ یهودی مذکور و ترجیح دیانت مسلمان مسطور برین که وقوع دزدی از یهودی بعید نیست ظن مردم می شود پیغمبر
صلی الله تعالی علیه وسلم بدین گمان از جهت مسلمان مذکور با یهودی مسطور خصمی بنماید و او را بوقوع خیانت
در حیز اتهام می آورد و قصد کرد اگر بنوعی سرقه یهودی تحقق بشود دست قطع نموده متوجه گردید و مسلمان از تهمت بری
باشد و این داغ از جبین مسلمانان برود و این آیه نازل گشت و صدق یهودی به تبیین پیوست پیغمبر صلی الله تعالی
علیه وسلم را تنبیه شد تا از جهت طالبان خائنان خصمی نکند و بغیر ظهور حق و رسیدن علمی بوحی خدا کسی را بتهمت نگذارند
و بعضی بجای انداختن در خانهٔ یهودی ودیعت دادن ذکر کرده اند و قصه برین نهج نوشته اند که مسلمان مذکور یهودی مذکور
را آواز داد و انبان آرد با زره مسطور سپرد و بطور ودیعت در خانهٔ او نهاد و باقی قصه همان بود که ذکر آن بالا گذشته
و بیان پیوسته و بعضی گفته اند انبان مسطور با زره مذکور در خانهٔ خود آورد و چون اثر آرد دید انبان مذکور را از خانه
خود کشید تا اثر آرد بر خانهٔ یهودی برود و او را با خیانت و چون روز شد اتباع اثر کردند و ره می بخانهٔ یهودی
آوردند یهودی گفت فلان مسلمان امانت داده است در خانهٔ من ودیعت نهاده است و این سخن
باور نداشتند و دل بر عصبیت او گماشتند و گفته اند چون این آیت نازل گشت و برائت یهودی از سرقه
و سرقهٔ مسلمان بظهور پیوست سارق مذکور که در جاهلیت نیز سارق بود و بعد از اسلام نیز از دزدی روگردان
نشد و چون کار او بوقوع و ظهور رسید از دین اسلام ارتداد ورزید و اصرار بر این کار ورزید تا در خیبر مرد و جان
خبیثه بقرار رسید و اعیاذا بالله و بعضی گویند بعد مرتد شدن مدتی زنده بود و دزدی و دلیری می نمود
تا آنکه در کشتی سوار شده و از اهل آن مالی دزدید بهمین سبب اجل او رسید اهل کشتی او را در دریا انداختند
و هلاک او را سبب دفع شر او ساختند این جمله مضمون قصه دیگر است ... تنبیه پیغمبر صلی الله تعالی علیه وسلم
و تاکید او از جهت اجرای تنبیه پیغمبر صلی الله تعالی علیه وسلم در وجه کمال است و آنچه خلاصه مضمون است یعنی البته
ما فرستادیم بسوی تو کتاب یعنی قرآن بحق و صدق متحقق را فرستادیم و مطابق مضمون آن دادیم تا حکم کنی بدانچه ترا خدا
عزوجل نموده و یا تعالی کنی بدانچه فرموده و بعضی از مفسران ارائه که الله نموده بالهام مراد داشته و
محققان آنرا علاوه انا انزلنا الیک الکتاب بالحق نپندارند **وَلَا تَكُن لِّلْخَائِنِينَ خَصِيمًا**
عطف است بر مفهوم جملهٔ خبریهٔ سابقه که از روی معنی انشائیه طلبیه است چه لام در لتحکم لام کی است و او
بر مطلوب دلالت دارد پس مقصود کلام طلب حکم بحق نماید چنانچه گفت احکم بین الناس بالحق بما اریک الله
ولا تکن للخائنین خصیما یعنی از جهت خائنان مباش یعنی کسانیکه با مردمان خیانت می کنند
و کالا بدزدی می برند و منکر میشوند و تبری میورزند و خود را متصل بکمال نزاهت و دیانت ... جهت دزدی بدیگری می اندازند
تو بسبب اعتماد ظاهر اسلام و مجرد دعوی دیانت از جهت ایشان خصم مباش ... از ...

بخصومت کردن بخائن وَاسْتَغْفِرِ اللّٰهَ عطف است بر ولا تکن للخائنین خصیما معنی انیست و آمرزش بخواه از خدای از خصمی کردنی که از تو افتاد از جهت کسی که دزدی کرد و بر دیگری بهتان نهاد اِنَّ اللّٰهَ كَانَ غَفُورًا رَّحِيمًا این جمله تذییل است و چون جمله ان الله کان غفورا رحیما کنایت است از ان الله یغفر لک [illegible] جمله استغفر [illegible] این جمله باعتبار معنی [illegible] بتقدیم [illegible] تاکید جمله سابق شود و معنی انیست بدرستی خدای [illegible] آمرزنده [illegible] بخشنده [illegible] وَلَا تُجَادِلْ عَنِ الَّذِينَ يَخْتَانُونَ أَنْفُسَهُمْ إِنَّ اللّٰهَ لَا يُحِبُّ مَنْ كَانَ خَوَّانًا أَثِيمًا این جمله [illegible] سابقه [illegible] ان الله لا یحب من کان خوانا اثیما تذییل تاکید او از جهت تقدیم [illegible] جمله ولا تجادل عن الذین یختانون انفسهم [illegible] سامع را سائل کرد جمله را [illegible] معنی انیست مجادله مکن [illegible] از جهت کسانیکه نفسهای خویش را خائن میدانند [illegible] از خیانت [illegible] در دفع [illegible] بدرستی خدا دوست نمیدارد کسی را که [illegible] سوالی شک نیست که خدا اهل خیانت را دوست ندارد خوانا را که صیغه مبالغه است [illegible] ایراد صیغه مبالغه تعریض [illegible] این آیه در شان [illegible] برای برائت خویش از دزدی [illegible] انتفاء حکم را با انتفاء قید مذکور [illegible] این در تعریض آیه [illegible] شعر لا [illegible] يَسْتَخْفُونَ مِنَ النَّاسِ وَلَا يَسْتَخْفُونَ مِنَ اللّٰهِ وَهُوَ مَعَهُمْ إِذْ يُبَيِّتُونَ مَا لَا يَرْضَىٰ مِنَ الْقَوْلِ این جمله [illegible] از من کان خوانا اثیما جمع کردن [illegible] افراد کان خوانا [illegible] از لا یستخفون من الله [illegible] معنی انیست [illegible] پنهان میکنند [illegible] نمی‌کنند و حال انیست که او بعلم و قدرت با ایشان [illegible] پنهان [illegible] میکنند [illegible] که خدا [illegible] وَكَانَ اللّٰهُ بِمَا يَعْمَلُونَ مُحِيطًا این جمله تذییل سابق است معنی انیست و هست خدای بعلم و قدرت محیط بعمل ایشان یعنی عالم باحوال و اعمال آشکارا و پنهان [illegible] هَا أَنْتُمْ هٰؤُلَاءِ

جَادَلْتُمْ عَنْهُمْ فِي الْحَيٰوةِ الدُّنْيَا فَمَنْ يُّجَادِلُ اللّٰهَ عَنْهُمْ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ اَمْ مَّنْ يَّكُوْنُ عَلَيْهِمْ وَكِيْلًا
انتم مبتدا است هؤلاء خبر مبتدا است یا برای تنبیه است جادلتم حال است از معنی اشارت بر طریق [illegible]
تنبیها یا هؤلاء بمعنی الذین موصول بود و جادلتم صله او و موصول با صله خبر مبتدا باشد و در من یجادل الله استفهام
انکاری است و فا سببیه و ام بمعنی بل است و [illegible] متعلق [illegible] [illegible] حمایت [illegible]
سابقه در پیش پیغمبر صلی الله تعالی علیه و سلم را سعی نمود از مجادله خائنان در حیات دنیا [illegible] مجادله از جهت سایر
مسلمانان است یعنی [illegible] [illegible] از جهت خائنان مجادله کردید پس کیست که با خدای از جهت
ایشان در روز قیامت که مجادله خواهد کرد و چون خدای ایشان را فرو خواهد گرفت [illegible] و جزا اعمال [illegible] افعال
خواهد [illegible] بلکه کیست که عذر خواهد بود و وکیل از جهت خائنان حامی و نگاهبان مر ایشان وَمَنْ يَّعْمَلْ سُوْٓءًا
اَوْ يَظْلِمْ نَفْسَهٗ ثُمَّ يَسْتَغْفِرِ اللّٰهَ يَجِدِ اللّٰهَ غَفُوْرًا رَّحِيْمًا ۝ در این آیه بیان مغفرت [illegible]
آن مجادله [illegible] در شأن منفعت اقرار بگناه و وجه استغفار از آن روی [illegible] از جهت این
مناسبت [illegible] یعنی و هر که بکند بدی [illegible]
[illegible] بر آینه خدای را آمرزنده بخشاینده یابد [illegible] بدی کردن [illegible] و ستم بر نفس خود
کردن باشد [illegible] ایشان
[illegible] اول عمل [illegible] عمل [illegible] زبان
خود [illegible] یا از اول گناه صغیره و از ثانی گناه کبیره [illegible] با استغفار [illegible] قول معتزله
که نزدیک ایشان صغیره مجرد از کبیره مغفور است با استغفار محتاج نباشد. وَمَنْ يَّكْسِبْ اِثْمًا فَاِنَّمَا
يَكْسِبُهٗ عَلٰى نَفْسِهٖ [illegible] یعنی و هر که گناهی را کسب کند کسب
زیان [illegible] وَكَانَ اللّٰهُ
عَلِيْمًا حَكِيْمًا ۝ [illegible] یعنی و هست خدای [illegible]
[illegible] وَمَنْ يَّكْسِبْ خَطِيْٓئَةً اَوْ اِثْمًا ثُمَّ
يَرْمِ بِهٖ بَرِيْٓئًا فَقَدِ احْتَمَلَ بُهْتَانًا وَّاِثْمًا مُّبِيْنًا ۝ [illegible] ۱۶ ع ۸
یعنی و هر که کسب کند [illegible] کسب کند گناهی را [illegible]
[illegible] نسبت آن [illegible] [illegible]
[illegible] پس [illegible] کرده [illegible]
پس [illegible] گناه [illegible]

دگناه خود بر دیگری بربندد و عمل خویش بر دیگری اندازد و او را بجرمی مستحق عقوبت سازد و بعضی خطیئه بمعنی گناه صغیره و اثم بمعنی گناه کبیره دارند باقی معنی همانجا بیان کرده شده است بپندارند **سوال** رمی یعنی انداختن چنانچه رمی تیر و حجر در اعیان بود با گناه که عرض است رمی را چه نسبت باشد **جواب** نسبت کردن کسی بگناه دشنام است و آن در آزردن مانند ہجم حجاره و سهام است چون او را بحجاره و سهام تشبیه کرده رمی که ملایم مشبه به است در تشبیه آورد گناه را که موجب گناه گشتن و هلاک پیوستن است تشبیه به تیر کرد و اثبات رمی را بر وجه تخییل آورد **وَلَوْلَا فَضْلُ اللّٰهِ عَلَيْكَ وَرَحْمَتُهٗ لَهَمَّتْ طَّآئِفَةٌ مِّنْهُمْ اَنْ يُّضِلُّوْكَ** خطاب به پیغامبر صلی الله تعالی علیه وسلم است ان یضلوک مفعول است مرهمت بتقدیر بای بان یضلوک جمله ولولا فضل الله علیک ورحمته تا آخر معترضه است برای بیان عصمت پیغامبر صلی الله تعالی علیه وسلم و تحقق فضل خدا بر وی معنی آنیست و اگر بر تو فضل خدا و رحمت او نبودی و آثار فضل و کرم روی ننمودی هر آئینه قصد میکردند طایفه از مردمان که از جهت طعمه سارق مجادله میکردند و میخواستند که از راه حکم حق که برائة یهودی و بیگناهی اوست ترا باز دارند و بگمان در ره باطل که تهمت سرقه یهودی بود آرند در بعضی روایت افتاده که ورود آیه در وفد ثقیف است که پیش پیغامبر صلی الله تعالی علیه وسلم آمدند بشرط آنکه بتان نا شکنند و تمتع از زنان کنند بیعت خواستند پیغامبر شرط ایشان قبول نکرد و دل بر اجابت ایشان نیاورد و این آیه در مقال ایشان نازل گشت و قصد پیغامبر صلی الله تعالی علیه وسلم بیان پیوست معنی آنیست چون بر تو فضل خدا و رحمت او بود ایشان قصد حکم بگمان کردند بر برائة مسلمان سارق و بر تهمت یهودی صادق گواهی دادند تا تو بسرقه نابوده یهودی حکم کنی و بخیانت غیر واقعه او را بعقوبت افگنی لیکن قصد مذکور از ایشان روی ننمود از جهت آنکه فضل خدا و رحمت او بر تو بود **سوال** لولا ابتناعی برای انتفا . ثانی از جهت وجود اول بود پس لولا فضل الله علیک و رحمته لهمت طایفة منهم ان یضلوک را دلالت بر انتفا هم اضلال از جهت وجود فضل خدا باشد و شک نیست که هم حکم نابوده از ایشان روی نمود اگرچه ایشان را مقصود ایشان دست نداد و از پیغامبر صلی الله تعالی علیه وسلم اصدار حکم نیفتاده **جواب** آنست گواهان مذکور بر یهودی مستور هم حکم سرقه نابوده نداشتند چه دل و زبان خود را بر گواهی دروغ بر سرقه یا بر اقرار بسرقه نگماشتند گواهی بر صلاح سارق و دیانت او میدادند و زبان بگواهی که موجب حکم شود میکشادند اگر فضل خدای نبودی ایشان قصد گواهی دروغ میکردند و پیغامبر صلی الله تعالی علیه وسلم را بر حکم سرقه نابوده می آوردند **وَمَا يُضِلُّوْنَ اِلَّآ اَنْفُسَهُمْ وَمَا يَضُرُّوْنَكَ** و در آیه سابق از فضیلت نافی که در جزء سابق مذکور مجادله میکردند نفی هم اضلال

پیغامبر صلی الله تعالی علیه وسلم کرد بگواهی آنها هم اضلال را در نفی آورد و درین آیه بر تقدیر تسلیم گفت و در برابر ست
شأن پیغامبر صلی الله تعالی علیه وسلم بر تقدیر گواهی بدروغ و توقع حکم بران و انتفاء مضرت او سخت اگر
بفرض ایشان گواهی دروغ میدادند و پیغامبر صلی الله تعالی علیه وسلم را بحکم سرقه نا بوده می آوردند پیغامبر
صلی الله تعالی علیه وسلم دل بر قبول ایشان آوردی و حکم بسرقه یهودی کردی این عمل از پیغامبر صلی الله تعالی
علیه وسلم ضلال نبودی بلکه بری و اقامت واجب بنمودی که حاکم چون بگواهی گواهان حکم کند عمل بما شده
شرع کرده باشد اگر گواهی ایشان بزور باشد گمراهی ایشان بود حاکم را هیچ مضرت نکند در دنیا و نه در آخرت
زیانی نیارد معنی اینست اگر گواهی دروغ پیغامبر صلی الله تعالی علیه وسلم بر حکم بسرقه یهودی آرند گمراه
کننده نباشند مگر نفسها خود را پیغامبر را اتباع شرع بود و بر موافقت آن عمل باشد و زیان نرسانند ترا هیچ
زیانی نه در آخرت نه در دنیا او انی مِنْ شَیْءٍ وَأَنْزَلَ اللّٰهُ عَلَیْكَ الْكِتٰبَ وَالْحِكْمَةَ وَعَلَّمَكَ
مَا لَمْ تَكُنْ تَعْلَمُ این جمله با چیزی که معطوف ست بدو حال ست بتقدیر قد از ضمیر مفعول یضرونک
معنی اینست و فرستاده است خدا بر تو کتاب را یعنی قرآن را و حکمت را یعنی علم حلال و حرام را که تو عمل
بدان داری و متابعت آن روی می آری و نیز آنچه نمیدانستی پیش از وحی آموزانید و بدانچه آگاه نبودی چنانچه
برات یهودی از تهمت سرقه و اظهار سارق بودن مسلمان سارق آگاهانید وَكَانَ فَضْلُ اللّٰهِ
عَلَیْكَ عَظِیْمًا ○ این جمله عطف ست بر و انزل الله یا تذییل ست ای و کان فضل الله علیک
باعطاء النبوة و اتیاء العصمة و الحکمة و تعلیم ما لم تکن تعلم من علم الاولین و الآخرین و غیر ذلک فضله عظیما
معنی اینست و هست فضل خدای عز و جل بر تو فضلی عظیم و رحمتی و نهایتی عظیم عظمت فضل پیغامبر صلی الله تعالی
علیه وسلم را حدی در تقریر نیاید و غایتی در تحریر نگنجد انا اعطیناک در شان او ست و لقد آتیناک سبعا
من المثانی و القرآن العظیم از مقدمات برهان او دعوی آدم و من دونه تحت لوائی او را و مفخرت انا سید
ولد آدم او را از انبیا افضل مخلوقات ست و در فضل بدو کسی نرسد اعظم مکنونات ست از مکنونات الهیه
برابر او نبود سر حلقه انبیا و رسل سر دفتر هداة سبل آسمان جهان فتوت آفتاب فلک نبوت قدوة اصفیا
قبله انبیا حاوی فضائل همه ارباب فضیلت مغبون و محروس ازو هم بقیمت و رذیلت صاحب خلق عظیم
متصف بوصف کریم توسن افلاک رام او املاک کرام خدام او دیده فلک همتا او ندیده بهمتا کمند تسا
رفعت او نرسیده الم نشرح لک صدرک شرح صدر او و رفعنا لک ذکرک تاج و شاهی او ست عالم اسرار
علم تعلیم اله عالم عمل تخلقوا باخلاق الله خواجه نظامی را نسبت صورت از آن نام الهی نیست [illegible]
میمی بمها یا ی [illegible] معنی [illegible] [illegible] تمم طو بی لمن [illegible] [illegible]

فِي كَثِيرٍ مِّن نَّجْوَاهُمْ إِلَّا مَنْ أَمَرَ بِصَدَقَةٍ أَوْ مَعْرُوفٍ أَوْ إِصْلَاحٍ بَيْنَ النَّاسِ

قوم طعمه بن ابیرق که برای برائت او از سرقه و القای تهمت بر یهودی و پیدا آوردن حجتهای باطله ناپسندیده که یک دیگر داشتند و در ان اندیشه میگفتند چنانچه گذشت اذ یبیتون ما لا یرضی من القول این آیه در شان ایشان را گر قضیه ایشان بلفظ عام وارد شده و ضمیر نجویهم عاید بناس است و از الا من امر بصدقه مضاف محذوف است ای الا نجوی من امر بصدقه و در محل جر است از جهت بدل از کثیر یا منصوب المحل است از جهت استثناء و تواند شد که استثنا مذکور منقطع باشد سوال کثیر منکر است و از جمع منکر استثنا متصل نمی‌شود چه از جهت عدم تیقن دخول استثنا متصل نتواند بود و از جهت انتفاء تیقن عدم دخول استثنا منقطع نیز روی نتواند نمود پس بمعنی غیر بطریق جاءنی رجال الا زیدا باشد قسمی از باب استثنا متصل یا منقطع نبود جواب اگر در جمع مذکور بقرینه دخول تیقن باشد چنانچه لقیت اهل محله الا زیدا استثنا متصل بود و اگر بقرینه تیقن عدم دخول بیند از چون جاءنی رجال الا زیدا الحمار استثنا منقطع وارند اینجا نکره مذکور را نجویهم که مجرور است بیان کرد و بیان آنها بمعرفه منکر مذکور را در ضمیر تعریفی آورد و اگر از نجویهم جنس مراد شود و الا نجوی من امر استثنا متصل شود و اگر نجوی معهود یعنی نجوای باطله مراد کرده و الا نجوی من امر بصدقه استثنا منقطع باشد بمعنی لکن است یعنی نیست خیر و نیکی در بسیاری از راز گفتن مردمان چه حکایتی که مردمان بر وجه راز گویند و پنهان کردن و پوشیدن آن خواهند متضمن آنست که اندیشه ایشان کسی نبود و جستن زیان شخصی باشد و اغلب آنست که در راز مردمان خیریت نبود و نیز خالی از شر نباشد مگر از گفتن کسی که امر کند بصدقه یا به نیکی دیگر یا اصلاحی میان مردمان که متضمن خیریست بری و معرا از شر بود و درین اشارت است که امر بصدقه و معروف و باصلاح میان مردمان هر چند مشتمل بر خیریت کلی است لیکن تحقیق آن که یا امور با حاجت امر بسته باشد بحالت اسرار و تا حقیقت مامور ظهور نیابد و اگر امر مذکور بطریق سر باشد حال امر مستور ماند و جز ایشان کسی نداند و مساره درین امور و راز گفتن در [illegible] اشیا امری است پسندیده و کاری گزیده است و بدانکه در تفسیر آورده مراد از معروف قرض است که قرض نیز مر محتاج را در حکم صدقه است و ذکر او با صدقه مناسب باشد بلکه قرض دادن را بهتر از صدقه دارند که قرض بقدر که دفع حاجت است بدو حاصل میشود و شرمندگی ستاننده و تکبر دهنده بر اندازه صدقه نبود و در قرض [illegible] صدقه [illegible] ستانند و مالی در هنگام طلب باقی ماند و بعضی از صدقه صدقه واجبه مراد گویند و از معروف صدقه تطوع گویند و در حدیث است کلام ابن آدم کله علیه لا له الا ما کان من امر بمعروف او نهی عن منکر او ذکر الله یعنی کلام آدمی همه زیان اوست و نفع او نیست مگر کلامی که از جنس امر معروف یا نهی منکر بود یا ذکر خدا تعالی مستثنی [illegible] باشند زیرا که خیر بدو [illegible] فرق کلام [illegible] یا صلح بود و معصیت نبود و کاری

و در مصابیح تقویت منسوبست و زبان کاری سفر روایت کرده اند که مردی پیش سفیان رضی الله عنه
مضمون این حدیث را صعب داشت و ورود آن را از پیغمبر صلی الله تعالی علیه وسلم تعجب نمود سفیان
رضی الله عنه موافق این حدیث آیة لا خیر فی کثیر من نجواهم الا من امر بصدقة او معروف او اصلاح بین الناس
و سورة والعصر ان الانسان لفی خسر الا الذین آمنوا وعملوا الصالحات تا آخر سورة ذکر کرد و برای تصحیح مضمون
حدیث نظم قرآن را حجت آورد **وَمَن يَفْعَلْ ذَٰلِكَ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ فَسَوْفَ نُؤْتِيهِ
أَجْرًا عَظِيمًا** ○ ذلک اشارتست سوی امر باشیا مذکوره یا سوی مامور [illegible] یعنی هر که بکند
کار مذکور را یعنی راز گفتن و خیرات مذکوره یا هر که کند خیرات مذکوره را از جهت طلب خشنودی [illegible]
حق سبحانه تعالی پس سرانجام بدهیم او را اجری عظیم و ثوابی قوی قال علیه الصلاة والسلام انما الاعمال بالنیات
و بر قراءة یؤتیه بصیغه غائب ضمیر راجع است بر حق سبحانه و تعالی یعنی [illegible] پس سرانجام بدهد [illegible]
است از غائب سوی متکلم و نکته التفات [illegible] و قوع عطیه است [illegible] سوی خویش این جمله تذییل ست
بران بر تقدیری که اشارت بر راز گفتن با امر با بر فعل امر بود ظاهر است و همچنین بر تقدیری که اشارت بر فعل
مامور بود زیرا آنچه امر بچیزی که موجب خیر باشد فعل او بطریق اولی خیر بود [illegible] فعل مامور [illegible]
امر بدان معلوم شده بود این جمله متضمن [illegible] الی [illegible] باشد **وَمَن يُشَاقِقِ الرَّسُولَ
مِن بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُ الْهُدَىٰ وَيَتَّبِعْ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ نُوَلِّهِ مَا
تَوَلَّىٰ وَنُصْلِهِ جَهَنَّمَ** و جمله ومن یشاقق الرسول تا آخر عطف است بر ومن یکسب خطیئة او اثما الآیة
و جمله معترضه [illegible] که در میان آمده میان دو کلام متصل واقع شده یعنی و هر که مخالفت کند پیغمبر را صلی الله تعالی علیه
وسلم از پس آنکه ظاهر شد مر او را راه راست و معلوم شد مر او را دین حق بمخالفت و پیروی راه مومنان را پس رو
کند یعنی پیروی غیر چیزی که همه مومنان بر آنند بالاتفاق آن را حق می پندارند پیروی غیر راه مومنان بمتابعت کند
روی گردانیم او را و در آخرت سوی چیزی که آن را دوست داشته است و بیاریم و در آخرت [illegible]
است از کفر و عصیان و مخالفت پیغمبر صلی الله تعالی علیه وسلم و مومنان [illegible] آن [illegible]
آن بیمم او را در دوزخ در آریم و مارا از منزل او [illegible] **وَسَاءَتْ مَصِيرًا** این جمله تذییل ست
ضمیر ساءت جهنم ست یعنی [illegible] دوزخ جای بازگشتن [illegible] سوال [illegible]
[illegible] فاعل او [illegible] ضمیر [illegible]
جهنم [illegible] چگونه روا باشد جواب [illegible]
[illegible] که [illegible]

ع ۱۷

او سارق معصیت است ازین قبیل بود فاعل بودن غیر ذوالعلم و غیر مضاف سوی ذو اللام و غیر ضمیر منهم وارد نشود روایت کرده اند این آیت در شان طعمه سارق نازل شده و در قضیه او فرود آمده که بعد ظهور سرقه مرتد گشته بکفار پیوسته آنجا بنزول بر دزدی آورده و بهمین کار اختیار کرده بر روایتی در حفره دیوار سنگی بروا فتاد و مجروح شد گرفتار گشت و بفضوح و رسوائی پیوست اهل مکه از جهت آنکه او بدیشان پیوسته بود نکشتند و بر آن دیگران در کشتن او راضی نگشتند توزیع کردند او را با قافله شام بیرون آوردند از قافله نیز چیزی دزدید در محل ضنیه بدست آوردند سنگسار کردند و بعضی گویند سفره بر شتری آویخته بود برای کشادن آن سعی نمود صاحب شتر دید چوبی گران زد که بدان حیات او آخر رسید بعضی گویند گروهی از قریش در مدینه آمدند مسلمان شدند باز مرتد شده در مکه رفتند این آیت در شان ایشان فرود آمده و در بیان حکم ایشان نازل گشته هرچند که این آیه در موردی مخصوص وارد گشته در مخالفت پیغامبر صلی الله تعالی علیه وسلم و مومنان بوده پیوسته اما لفظ او عام ست متناول هر مخالفتی بود و محمول بر هر شاقه باشد بدین اعتبار ائمه کرام و اجله عظام برای حجت اجماع بدین آیه متمسک کنند و مخالفت مومنان در حکمی که ایشان اتفاق کرده اند روا ندارند إِنَّ اللّٰهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهٖ وَيَغْفِرُ مَا دُوْنَ ذٰلِكَ لِمَنْ يَّشَاۤءُ در آیات سابقه ذکر عذاب کفر و عصیان بود چنانستی که کسی از ایشان بر گرفتن عذاب و غفران بدیر رفتن آن مساغه شود این جمله بر وجه استیناف مفصول گشته بر طریق کلام طلبی بتاکید پیوست معنی اینست بدرستی که خدای نیامرزد این که شریک آورده شود یعنی کسی با او در پرستش شریک گردانیده آید چه جریمه شرک و کفر چون کسی برادامن گیرد بهیچ وجه عفو و غفران نپذیرد و آنچه ورای شرک و کفر ست بیامرزد مر کسی را که خواهد هم ازینجا گفته اند کلام حاصل که بغیر توبه بمیرد در مشیت خدا موکول باشد ان شاء الله عفا و ان شاء عذب ان شاء غفران و ان شاء عقاب ان الله لا یغفر ان یشرک به وارد در شان طعمه سارق ست که مرتد شده مرد و خود را بدو فرج سپرد و یغفر ما دون ذلک لمن یشاء وارد در شان وحشی قاتل حمزه است که مسلمان گشت و بتوبه و ندامت پیوست و بعضی گویند پیری پیش پیغامبر صلی الله تعالی علیه وسلم آمد و گفت من گناهان بسیار کرده ام لکن بخدا شریک نیاورده ام مرا امید آمرزش بود و گناه آمرزش شود و یغفر ما دون ذلک لمن یشاء در شان او نازل گشت و در حق او بوده پیوست وَمَنْ يُّشْرِكْ بِاللّٰهِ فَقَدْ ضَلَّ ضَلٰلًا بَعِيْدًا ۝ این جمله تذییل ست معنی اینست هر که بخدای شرک آرد و در پرستش دیگری با او شریک دارد پس بدرستی که گمراه شود گمراه شدنی دور از حق گمراهی بعیدی که صاحب او از مقصد دور افتاده و در هلاکت بیم هلاک برخود کشاده إِنْ يَّدْعُوْنَ مِنْ دُوْنِهٖۤ إِلَّاۤ إِنٰثًا ۝ ان نافیه است و جمله با معطوف خویش تعلیل ضلال و دلیل گمراهی مشرکان رسالت معنی اینست نمیخوانند بمعبودیت و نمیگیرند بالوهیت از غیر خدا

بخدای دیگر اناث را یعنی بتانی را که بر صورت انثی می‌سازند و بر هیئت مادینه می‌پردازند چنانچه لات و عزی و مناة هر سه بر صورت انثی بودند و بر هیئت مادینه و نیز گفته‌اند هر قبایل عرب بتان بر صورت اناث داشتند و آن را انثات الفلان می‌نامیدند وَاِنْ یَّدْعُوْنَ اِلَّا شَیْطٰنًا مَّرِیْدًا ۝ و نمی‌خوانند و آنچه پرستند مگر شیطان مرید را دیو عتی را که متمرد است و شیطانی را که عنید است یعنی سر از طاعت بیرون کشیده و به رتبه تمرد رسیده سؤال ایشان شیطان را نمی‌پرستیدند و چون پرستش شیطان نمی‌کردند پس این اخبار مذکور مطابق واقع چگونه بود و موافق حادثه چه نوع شود جواب چون عبادت اوثان با غیر او به تعلیم شیطان است عبادت اوثان طاعت او بود و پرستش ایشان پرستش او باشد یعنی که می‌بینند شیطان در مرتبه عبادت اوثان نزدیک ایشان می‌آید و با ایشان مصاحبت می‌نماید تا عبادت اوثان عبادت او بود و تعلیم ایشان تعلیم او شود سؤال چون به اثبات عبادت شیطان نفی عبادت اصنام نمی‌آید به تعبیر نفی عبادت اوثان قصر بر پرستش شیطان چگونه روی نماید چنانکه گفت ما فی الدار الا زید و ما فی الدار الا عمرو میان اجتماع قصر و میان ان یدعون الا اناثا و ان یدعون الا شیطانا مریدا که یکی منافی دیگری است چگونه مستقیم بود و چه توجیه صحیح باشد جواب در ان یدعون الا اناثا دعوت عبادت مراد شود و در ان یدعون الا شیطانا مریدا دعوت طاعت با اختلاف متعلق تنافی مرتفع شود یا آنکه قصر اضافی به نسبت الوهیت دار بر نسبت اصنام نپندارند و تعدد قصر اضافی تنافی نباشد در میان ایشان تخالف بود یا آنکه ان یدعون الا شیطانا مریدا بر سبیل ترقی ان یدعون الا اناثا مکرم قصر به وجه تنزیل فرازند و قصر ان یدعون الا اناثا بر وجه تحقیق باشد لَّعَنَهُ اللّٰهُ وَقَالَ لَاَتَّخِذَنَّ مِنْ عِبَادِكَ نَصِیْبًا مَّفْرُوْضًا ۝ جمله لعنه الله صفت است مر شیطان را و قال معطوف است بر وی یا حال است از شیطانا متفق است و قال لعنه الله بر این تقدیر جمله و جمله معترضه و لام در لاتخذن جواب قسم محذوف است یعنی اقسم لاتخذن و جمله قسمیه مقول قال است معنی آنکه نمی‌پرستند نمی‌خوانند ایشان مگر شیطان متمردی را که لعنت کرده است خدا او را و گفته است آن شیطان به خدای هر آینه هر آینه بگیرم از بندگان تو برای متابعت خویش نصیبی که مقدر است از هر هزاری نهصد و نود و نه که قسمت ازلی برایشان حکم شده متابع من خواهند بود و ایشان را عذاب دوزخ خواهد بود و از هزار یک نفر مؤمن خالص و مرا بر وی دست نشود کما قال ان عبادی لیس لک علیهم سلطان و فرموده لاغوینهم اجمعین الا عبادک منهم المخلصین عبارت از ایشان است در تفسیر آورده که از امام حسن روایت کرده که من کل الف تسعمائة و تسع و تسعون الی النار وَّلَاُضِلَّنَّهُمْ وَلَاُمَنِّیَنَّهُمْ وَلَاٰمُرَنَّهُمْ فَلَیُبَتِّكُنَّ اٰذَانَ الْاَنْعَامِ وَلَاٰمُرَنَّهُمْ فَلَیُغَیِّرُنَّ خَلْقَ اللّٰهِ ۭ و لاضلنهم با معطوفات دیگر عطف است بر لاتخذن تاکید است برای ابراز و به وجه و کاوت است معنی آنست که هر آینه ایشان را گمراه کنم به راهی که از راه ایشان را

وقف لازم

اعمال در نظر ایشان بسبب شهوت و هر آئینه هر آئینه ایشان را بانچه نابوده است آرزومند سازم تا از طول
امل کوشش عمل را در تقصیر اندازم تا باشند بطول حیات تا آخر توبه کنند و خود را در وقت آخر از اصرار بر گناه افگنند
براه توبه نگیرند و یکایک تغیر توبه میسر نشود و هر آئینه هر آئینه ایشان را بفرمایم براه ناپسندیده تمام پس هر آئینه هر آئینه
ایشان گوش های انعام را شکافته کنند و آن چنانچه عادت ایشان در بحیره و سائبه بود علامت تحریم گردانند
و هر آئینه هر آئینه ایشان را امر کنم و در وجوه انکم فلیغیرن خلق الله و آن را بر خویشتن لازم دانند و در تفسیر تغییر
مذکور اقوال است انچه تفسیر را در و اختلاف مقال است بعضی گویند تغییر خلق الله دین است که همه مخلوق بر آنند
و بحکم کل مولود علی الفطرة ثم ابواه یهودانه و ینصرانه و یمجسانه آن را میگردانند و بعضی تغییر مذکور
کشیدن چشم شتر حامی یعنی شتری که ده شتر زاده باشد مالک او بکشیدن چشم از سواری و بار کردن امان داده چنانچه عادت
ایشان بوده و بعضی از تغییر خلق الله خصی کردن فحل پنداشته اند و آن در بهایم نزدیک عامه علما مباح بود و در
آدمی حرام باشد ابو حنیفه رضی الله تعالی عنه خریدن آدمی خصی را استخدام و استمساک او مکروه گفته زیرا چه رغبت
کردن سوی او مردمان را بر خصی کردن باعث شود و میل سوی خریدن قصد است کنانیدن او و خلق را داعی بر آن
فعل نامشروع گردد و بعضی گویند مراد از تغییر خلق الله نمودار شیب با خضاب است و آن عمل نیز مذموم و ناشایسته
و تغییر نامحمود است و این قول درست نمی نماید و صحت آن در نظر نمی آید که خضاب سرخ مشروع بلکه مسنون است
و خضاب سیاه غازی را برای جوان نمودن پیش دشمنان نزد بعضی علما و شوهر برای رفع نفرت زنان نزدیک
امام ابو یوسف ماذون است علی الخصوص سپیدی موی که از پیش وقت روی نموده باشد پیش از انصرام ایام
جوانی عارض بود که از روی تحقیق تغییر نبود و تغیر و پیری باشد پس از تغییر مذکور ارادت تغیر خضاب نشاید و حمل کردن آن بر
عمل شیطان نشاید مگر آنکه خضاب سیه پیران پیر برای خواستن شوهر جوان یا خضاب کنیزک پیر برای فروختن بقیمت
گران یا برای فریفتن زن دلال زنی کردن بود پس در این صورت تغییر شیب بشباب و تبدیل بیاض بسواد عمل ناگزیده
و کار ناپسندیده باشد و بعضی تغییر خلق تغییر بوشم که رسم بعضی زنان است بر حکم لعن الله الواشمة و المستوشمة دانند
و بعضی تحریم انچه مخلوق است برای خوردن و تحریم انچه موضوع است برای سواری کردن تغییر خلق الله خوانند
و بعضی از تغییر مذکور تشبه مردان بزنان و زنان بمردان خواهند و بعضی گویند تغییر خلق الله بعد فلیبتکن آذان الانعام
تعمیم بعد تخصیص بود و همه تغیرات را متناول باشد مگر تغیری که بعذری رخصت شده چنانچه بریدن عضوی که بجهت
در تباهی افتد و اطبا بریدن آن مصلحت دیده و داشتن آن ناپسندیده یا بعقوبت جنایتی تغییر خلق مأمور به
شود چون قطع ید سارق و قطع دست و پای قاطع طریق یا از جهت منفعتی معمول افتد چون قص شارب و نتف ابط
و حلق عانه و موی سر و خصی کردن شتران و اسپان و گاوان وَمَن يَتَّخِذِ الشَّيْطَانَ وَلِيًّا مِّن

دُوْنِ اللّٰهِ فَقَدْ خَسِرَ خُسْرَانًا مُّبِيْنًا ط این جمله تذییل است معنی آنست هرکه شیطان را دوست گیرد و ولایت او بر خویش پذیرد و مطیع او گردد و متابع او شود پس بدرستی که حکم کرده شود بر وی که زیان کار ظاهر زیان زده گشت و تحقیق در خسران و مضرت و زیان پیوست چه خود را بدست شیطان دشمن داده و دل بر اطاعت او نهاده دشمن جز زیان نفرماید و از اطاعت او جز زیان کاری نیاید يَعِدُهُمْ وَيُمَنِّيْهِمْ این جمله بیان خسران مذکور است یا تعلیل آن است معنی آنست وعده میکند با ایشان شیطان درازی عمر و فرصت توبه را و یافتن دستگاه خیر را و ایشان را در آرزوی آن می آرد و در حال بطالت میدارد و تواند بود که از یعدهم وعده فقر مراد شود چنانچه جای دیگر گفته الشیطان یعدکم الفقر یعنی چنین که شیطان در تصرف مال بوجود از ... میترساند و بدستگاه آینده آرزو میکنانند و در حال از خیر باز میدارد و در دل ایشان بر آرزو و آنچه نخواهند یافت می آرد وَمَا يَعِدُهُمُ الشَّيْطٰنُ اِلَّا غُرُوْرًا ۝ الا غرورا استثنی مفرغ است مفعول له است یا ظرف است یا مفعول مطلق است از باب ضربته سوطا ای وما یعدهم الشیطان الا وعدا بغرور یا حال است ای ما یعدهم الا غرورا و جمله وما یعدهم حال است یا عطف است بر جمله سابق و در یعدهم و ما یعدهم صنعت طباق است معنی آنست وعده میکند با ایشان شیطان مگر از جهت فریفتن یا وعده کردنی بغیر یقین یا در هنگام فریفتن یا در حالتی که او فریبنده است یعنی ایشان را بوعده های ناپسندیده فریب دهنده و فریفته کننده است اُولٰٓئِكَ مَاْوٰىهُمْ جَهَنَّمُ وَلَا يَجِدُوْنَ عَنْهَا مَحِيْصًا ۝ اولئک مرفوع المحل بر ابتدا است و جمله ماویهم جهنم خبر مبتدا است او با خبر در جواب یا شانهم مستانفه است و جمله لایجدون عطف است بر ماویهم جهنم معنی آنست ایشان جای ایشان دوزخ است و نیابند از دوزخ گریزگاهی و برای خلاص از عذاب پناهی وَالَّذِيْنَ اٰمَنُوْا وَعَمِلُوا الصّٰلِحٰتِ سَنُدْخِلُهُمْ جَنّٰتٍ تَجْرِيْ مِنْ تَحْتِهَا الْاَنْهٰرُ خٰلِدِيْنَ فِيْهَآ اَبَدًا ۝ موصول با صله مرفوع المحل بر ابتدا است و جمله سندخلهم با متعلق خویش خبر مبتدا است و جمله والذین امنوا وعملوا الصالحات سندخلهم معطوف بر جمله اولئک ماویهم جهنم است و جمله تجری من تحتها الانهار صفت جنات است و خالدین حال مقدر است از مفعول سندخلهم و نتواند بود که حال از جنات باشد چه اگر حال از او بود و جاری بر غیر من هو له باشد ابراز ضمیر واجب شود معنی آنست و آنانکه ایمان آوردند و اعمال صالح کردند زود باشد که درآریم ایشان را بباغ و بوستانها یا در بهشتها که روان بود جویها از زیر آن در آن حال که مقدر باشد جاوید بودن ایشان در آن بهشتها یا بوستانها وَعْدَ اللّٰهِ حَقًّا ط وَمَنْ اَصْدَقُ مِنَ اللّٰهِ قِيْلًا ۝ وعد الله مصدر است از فعل محذوف مؤکد نفس خود ای وعد الله وعدا و حقا ... مصدر است از فعل محذوف ... حقا ای ثبت ثبوتا و من در جمله و من اصدق استفهامیه است برای انکار ای لا احد اصدق من الله قیلا و قیلا

تمیز است از نسبت اصدق سوی ضمیر او جمله من اصدق تذییل است متضمن تأکید وعده است معنی آنست وعده کرده است خدای وعده کردنی ثابت شده است این وعده ثابت شدنی وکیست صادق تر از کردگار از روی گفتار یعنی چون که از قول خدای صادق تر بود وگفتار که از گفتار او راست تر باشد لَيْسَ بِأَمَانِيِّكُمْ وَلَا أَمَانِيِّ أَهْلِ الْكِتَابِ مستتر ضمیر است برای بیان این که با امانی غرض حاصل نمی شود و امنیه کار نمی آید الباء زایده است فی خبر لیس والضمیر لما یقع فی الآخرة ای لیس ما یحصل فی الآخرة امانیکم ای ما تتمنونه کالمغفرة القدر حصولها لکم ولا امانی اهل الکتاب من الامنیات الباطلة کقولهم لیشفع لنا آباؤنا الانبیاء ویحصل لنا النجاة بشفاعتهم ولن تمسنا النار الا ایاما معدودة ای لیس الواقع فی الآخرة ما تتمنون ولا ما تتمناه اهل الکتاب بل یحصل لکم ولهم فی الآخرة ما شاء الله واراده و معنی چنین است نیست آنچه حاصل خواهد شد در آخرت آنچه آرزو می برید شما ای مسلمانان و نه آنچه آرزو می برند آنرا اهل الکتاب از جهودان و ترسایان از نجات یافتن بشفاعت پدران ایشان که پیغامبران بودند و نارسیدن آتش ایشان را مگر در ایام معدوده واعتقاد نحن ابناء الله واحباؤه که ایشان پسران اند بلکه در آخرت هر کسی را آنچه آن بود که در حق مقدر باشد بیت باختیار تو سعدی چه التماس برآید ✽ گر او مراد نه بخشد تو گفتی که بجویی ✽ و تواند بود که با سببیه باشد جار و مجرور در خبر لیس بود معنی چنین شود نیست آنچه حاصل خواهد شد در آخرت از مثوبات بسبب آنچه در دلهای شماست از تمنیات و نه بسبب آرزوهای اهل کتاب بلکه مبنی است بر اراده رب الارباب جل وعلا تقدس وتعالی از آرزو بیرون کسی چه آید و از تمنی کسی چه گشاید بیت ایوان مراد بس بلند است ✽ آنجا هوس کسی رسیدن نتوان ✽ و بعضی خطاب در لیس بامانیکم به مشرکان دانند و بمقابل اهل کتاب ایشان را گردانند چه ایشان مواقف امور و مطالب جور بر طریقه دیگر دارند معنی چنین بود نیست موعود خدا آرزوهای شما ای مشرکان و نه آرزوهای اهل کتاب از جهودان و ترسایان بلکه امر اخروی بنسبت بما که خدای در کتاب خود خبر کرده و جزا و سزا ایشان است که خبر آن پیغامبر صلی الله تعالی علیه وسلم آورده یعنی در حق مشرکان اولئک ماویهم جهنم و در حق مسلمانان ان الذین آمنوا وعملوا الصالحات لهم جنات تجری من تحتها الانهار خالدین فیها ابدا مَنْ يَعْمَلْ سُوءًا يُجْزَ بِهِ وَلَا يَجِدْ لَهُ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلِيًّا وَلَا نَصِيرًا ۝ این جمله بیان است بر آنچه موعود است در آخرت در حق هر گروهی معنی آنست هر که عمل بد کند در آخرت بدان جزا داده شود و نیابد برای خویش از غیر خدای دوستی که جزا بدی از وی باز دارد و یاری دهی که بد حالی او را به نیکی آرد وَمَنْ يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَى وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ وَلَا يُظْلَمُونَ نَقِيرًا ۝ یدخلون بصیغه معروف از باب نصر و بصیغه مجهول از باب افعال خوانده شده و معنی بهر سبب آن دانند شرطیه یعنی هر که من الصالحات تا آخر معطوف است و جمله شرطیه سابقه یعنی ومن یعمل

ستوده افراد ضمیر یعمل و افراد ضمیر و هو مؤمن باعتبار لفظ من است و جمع کردن اولئک باعتبار معنی من است و من در من الصالحات
برای تبعیض است زیرا که هر یکی بعض اعمال می آرند چه همه اعمال آن هیچ یکی نتوانند آورد **و سوال** من تبعیض دلالت بر تبعیض مطلق
کند قلیل و کثیر را فرا گیرد و مدار استحقاق جزا تسویه میان قلیل و کثیر آید و آن درست نمی نماید **جواب** در عقاید کلامیه
مبرهن شده دخول جنت محض تفضل بود و استحقاق فضل بمجرد ایمان باشد و مراتب و درجات باعمال صالح آید در
شرط دو چیز ذکر کرده عمل صالح و ایمان یدخلون الجنة مترتب بر ایمان بود و لا یظلمون نقیرا مترتب بر عمل صالح بر وجه لف
و نشر غیر مرتب کرده **معنی** انست و کسانی که بعضی اعمال نیکو بجا آرند و حال آنست که ایشان مؤمن اند پس ایشان
در آورده شوند در بهشت از آن جهت که مؤمن اند مستحق فضل اند و ظلم کرده نشوند یعنی کم کرده نشود جزاء عمل صالح بقدر نقیر
یعنی شیء قلیل و حقیر و نقیر در عرب در بیان قلت مذکور بود و چه قلیل نقیر نشانی مشکل است که در شکاف استخوان خرما
باشد و آن در غایت حقارت و قلت است و انتصاب نقیر بر طریق مفعولیة مطلقا بر مصدریه است ای لا یظلمون
ظلما بنقصان نقیر من جزاء عملهم **وَمَنْ اَحْسَنُ دِيْنًا مِّمَّنْ اَسْلَمَ وَجْهَهٗ لِلّٰهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ**
وَّاتَّبَعَ مِلَّةَ اِبْرٰهِيْمَ حَنِيْفًا وَاتَّخَذَ اللّٰهُ اِبْرٰهِيْمَ خَلِيْلًا ○ استفهام برای انکار است یعنی نیکوتر
جمله استفهامیه تذییل است جمله خبریه سابقه است و جمله و اتخذ الله ابراهیم بتقدیر قد حال است ذکر او از باب
تتمیم است نکته ذکر او سبب الفت در اتباع است بر قول کسی که ابقال تضمن است ذکر این حال برای انقیاد نیز
توان گفت بر طریق اتبعوا من لا یسألکم اجرا و هم مهتدون و بعضی این را معترضه گویند و تذکار مدح ابراهیم
صلوات الله علیه خوانند **معنی** انست که نیکوتر است از روی دین کسی که ذات خود مر خدای را سپرده
و تمام خود را در کار او آورده و حال آنست او نیکو کننده است و نیکی در نیکو کاری ورزنده است یعنی اعتقاد
خوب دارد و عمل نیک می آرد و در احسان می ورزد و در حق خلق نیکی میکند و پیروی کرده است دین ابراهیم
در حالتی که او مسلمان پاک است یا در حالتی که ابراهیم مسلمان پاک است و حال آنست که خدای عز و جل او را دوست
گرفته و بدوستی پذیرفته **روایت** کرده اند که فرشته بر شهر ابراهیم علیه السلام بر صورت آدمی آمد و باواز
نرمی ذکر خدای کرد ابراهیم صلوات الله علیه گفت اینچه گفتی باز گو فرشته گفت من آنچه در ملک تست نیمه
اگر بدهی آنچه گفته ام باز گویم ابراهیم آنچه داشت تملیک او کرد و او را بار دیگر بر ذکر آورد و چون فرشته بار
دیگر بذکر خدا پیوست ابراهیم را شیفتگی زیادت تر گشت گفت آنچه گفتی باز گو فرشته گفت مرا فرزندان خود بخش
بده تا که اعادت آن از من بجوی ابراهیم صلوات الله علیه قبول کرد فرشته را باز بر گفتن ذکر آورد و زمزمه ذکر برآورد
ابراهیم را شیفته تر گردانید ابراهیم از وی بار دیگر ذکر جست فرشته در جواب او گفت نفس خود مرا بسپار آنگاه
باز بگو مرا بر ذکر آر ابراهیم پیمان کرد و خود را در خدمت او آورد گفت نفس من فدای نام خدا باد هنوز من

ذکر خدای خود را داد فرشته گفت ترا میرسد که دعوی خلت کنی و مرد دوستی خدا زیبد بیت گر حریف نرد عشقی
مال و جان و تن بباز ورنه هر طفلی تواند بی گردکان باختن ع بعد فرشته گفت من فرشته ام برای امتحان
خلت تو آمده ام خلت تو معلوم کردم که درجهٔ خلت بر محل افنا نفس تو و مال تو و فرزندان تو ترا ارزانی باد و بعضی
گفته اند چون ابراهیم خلیل الله علیه الصلوات والسلام را در پله منجنیق نهادند و جانب آتش فرستادند در آن هوا
جبرئیل علیه السلام گفت هل لک حاجة قال اما الیک فلا جبرئیل گفت قال الله قال حسبی من سؤالی علمه بحالی بدین
خلوص اخلاص بدرجهٔ خلت رسید و مرتبهٔ او بدین پایه کشید و بعضی گویند بانقیاد امر خدای بسوی ذبح ولد که عزیزتر
از جان او بود شتافت بدین سبب بوصول درجهٔ خلت یافت و بعضی گویند عادت او اطعام طعام و افشای
سلام و نماز شب در آن حال که خلق در منام ست بود او را بدین خواص درجهٔ خلت روی نمود گفته اند که ابراهیم
برای طلب مهمان دو کروه سه کروه رفتی تا مهمان نیافتی طعام نخوردی هم ازین جهت کنیت او ابو الضیفان شد
و بدین دلیل در درجهٔ مضافیت پیوست در تفسیر آورده که در سال قحطی ابراهیم صلوات الله علیه برای اضیاف طعام موجود
نداشت دل بر خلت خلیلی که او را در مصر بود گماشت برای طلب طعام بر وی کسان فرستاد او عذر گفت که احتیاج
مشترک ست طعام نداد غلامان از جهت دفع عار و فضیحت بی غرض بازگشتن ریگها جوالها پر کرده برای نمودار
خلق در خانه آوردند و ابراهیم صلوات الله علیه را از ظهور خلت خلیل مصری خبر کردند ناخوش در خواب رفت
ساره زوجهٔ ابراهیم از مقام خود برخاست تنگی گشاده دید که مائده سپید خالص ست بیرون آورد و مستعد پختن طعام
گردید نان از خبازان بپزانید و باضیاف چنانچه معتاد داشت رسانید چون ابراهیم بیدار شد بوی نان یافت
و در خانه رفاهیت طعام و اطعام دریافت گفت این طعام از کجاست ساره گفت از مصر فرستادهٔ فلان دوست شما
ابراهیم گفت فرستادهٔ خلیل مصری نیست بلکه فرستادهٔ خلیل جلیل جل و علاست ابراهیم خلیل آن روز بشرف خلت
مشرف گشت و بدین نسبت خلیل الرحمن پیوست **وَلِلّٰهِ مَا فِي السَّمٰوٰتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ**
این جمله تکمیل ست چه جملهٔ وَاتَّخَذَ اللّٰهُ اِبْرٰهِیْمَ خَلِیْلًا موهم آن بود که دوست گرفتن متضمن انتفاع و مبنی بر احتیاج
باشد این جمله برای دفع این وهم ست که کسی که آنچه در آسمان و زمین ست ملک او باشد و دنیا و آخرت
ملک بود او را باحتیاج چه کار باشد و بانتفاع چه حاجت بود معنی آیت ست و مر خدایراست بیقین آنچه کائن ست
در آسمانها و در زمین همه از عالم علوی و سفلی ملک خداست در تحت تصرف حق سبحانه و تعالی ست **وَكَانَ**
اللّٰهُ بِكُلِّ شَيْءٍ مُّحِيْطًا این جمله تذییل ست معنی آنست هست خدای بهر چیزی محیط بایجاد و فطرت ع ۱۸ ۱۱
و بعلم و قدرت و کیفیت احاطت متشابه است و معرفت مراد او مشتبه است و بعضی گویند اعتقاد
حقیقت مراد الله کنند و هم تاویل نزنند و بمعنی که لایق به تعالی تاویل کنند و آنرا القطع مراد الله ندانند.

چنانچه اینجا احاطهٔ علم و قدرت ما ول گویند و اصلاح معنی بر وجه تجوز چنین باید چه هر گاه احاطت چیزی باشد حال او داند قادر بر او بود و سزا کردن تواند وَيَسْتَفْتُونَكَ فِي النِّسَاءِ این جمله باز آیاتی که در صدر سورت که متضمن ذکر نساست باز میگردد و معطوف بر جملهٔ الرجال قوامون علی النساء از قبیل عطف قصه بر قصه چنانچه بدین جمله دیگر که در میان افتاده است هر یکی را ربط او در محل او بیان کرده آید سنن کلام قرآنی و سنت بیان فرقانی برین نوع است که در اثنای بیان احکام ذکر وعد و وعید و ذکر جنت و نار و امثال آن مذکور شده اند تا باعث بر قبول احکام و انقیاد تکالیف گردد و گاهی ذکر بعضی مناسبات بعضی بسوی قصه و حکایتی که متضمن فائده است میشود در میانه بسیار افتد باز بر سر بیان احکام رود که گرشته فصل بیان دو کلام متصل محل استبعاد نباشد چه اعتراضات و تذییلات و تکمیلات در کلام بلغا بسیار واقع است لا سیما کلام قرآنی و بیان فرقانی که بر وفق این طریق نشسته و این اسالیب بسیار ترا زیرا آنچه از راستا و چپ رفتن و باز بر سر راه مقصد آمدن دلیل قوت مرکب و برهان جلادت راکب باشد چه گون سوار از راه منحرف نتواند شد و بهر استا و چپ نتواند رفت هر چند سوار هی از راه راست و چپ تازد و خود را از راه دور تر اندازد و قوت و جلادت نماید باز بسر راه مقصد آید تازنده تر بود و بکمال جلادت ستوده گردد همچنین راکب کلام که از راه مقصد و مسلک معهود مرکب سخن را در هر جانبی تازد و در ضمن مقصد بذکر مقاصد دیگر پردازد قوت حصول مقاصد مختلفه نماید باز بسر اصل مقصد خود آید دلیل کمال بلاغت و شرافت او باشد صاحب کشاف در سورهٔ انعام در آیهٔ ثم آتینا موسی الکتاب الآیة معطوف بودن این جمله را بر ووهبنا له اسحاق ذکر کرده و این قول را با آنکه معطوف از معطوف علیه بسیار دور است بغیر نکیری در بیان آورده معنی آنست و طلب فتوی میکنند در شان زنان و میجویند از تو بیان حکمی در شان ایشان قُلِ اللَّهُ يُفْتِيكُمْ فِيهِنَّ این جمله مستانفه است جواب سوالیست که سائلی گفت ماذا اقول لهم حین یستفتونی فقیل قل الله یفتیکم فیهن خطاب در قل الله یفتیکم مر اهل را است که سوا رسیت کودکان و زنان و کودکان ضعیف و حقوق یتامی بدو انند یا خطاب مر اولیا و اوصیا را باشند تا مهور دختران و خواهران که از شوهران ایشان بستانند بدیشان برسانند و تصرف آنرا در حق ایشان سایغ ندانند و نتوانند بود و خطاب مر ازواج را باشد که بر زنان جور نکنند و مهور ایشان باز ندارند و بعد از مفارقت از شوهر دیگر مانع نشوند وَمَا يُتْلَى عَلَيْكُمْ فِي الْكِتَابِ فِي يَتَامَى النِّسَاءِ اللَّاتِي لَا تُؤْتُونَهُنَّ مَا كُتِبَ لَهُنَّ وَتَرْغَبُونَ أَنْ تَنْكِحُوهُنَّ وَالْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الْوِلْدَانِ وَأَنْ تَقُومُوا لِلْيَتَامَى بِالْقِسْطِ و ما یتلی موصول با صلهٔ خویش عطف است بر لفظ الله در الله فی الله یفتیکم یا بر ضمیر یفتیکم که فاعل است و عطف بر ضمیر مرفوع متصل بغیر تاکید بمنفصل چون میان ایشان فصل بود روا است ای الله یفتیکم فیهن و المتلوفی الکتاب و از سیاق کلام امام رازی رحمة الله علیه فهم میشود که یتلی علیکم

بر معطوف بر ضمیر فیهن باشد صاحب کشاف برین وجه نظر کرده و در حیز اختلاف لفظ و معنی آورده اختلال لفظ از جهت
آنکه عطف بر ضمیر مجرور بی اعادت حرف جار می آید و آن بر حکم قاعده نحو نمی شاید و از جهت معنی آنکه مقصود کلام افتا
در شان زنان ست نه در قرآن که ما یتلی علیکم عبارت از آن ست و اختلال لفظ محل و ما یتلی بر مفعول همه بر طریق
مالک و زید او حمل عبارت امام زاهد رحمة الله علیه بر بیان حاصل معنی تصحیح توان کرد و اختلال معنی را نیز
مضاف بتقدیر و مورد ما یتلی علیکم من قوله تعالی و ان خفتم ان لا تقسطوا فی الیتامی الآیة و غیرها در حیز صحت بتوان آورد
و اضافت در یتامی النساء بیانیه است از قبیل سوامع الکلم فی یتامی النساء بدل ست از فیهن و ترغبون ان
تنکحوهن یعنی فی ان تنکحوهن یا عن ان تنکحوهن بحذف حرف جر است ای ترغبون فی ان تنکحوهن ان کن جمیلات
و ترغبون عن نکاحهن ان کن دمیمات والمستضعفین من الولدان عطف ست بر فی النساء و ان تقوموا للیتامی
بالقسط عطف ست بر والمستضعفین معنی اینست بگو ای محمد خدای بیان میکند حکم را در شان زنان و آنچه
خوانده میشود بر شما در کتاب در شان زنان یتیمه از هر باب آنانکه نمیدهید شما ایشان را آنچه تقدیر کرده است
خدای برای ایشان از مهر و نفقه و جز آن و رغبت میکنید در نکاح ایشان بر تقدیر یکه جمیله باشند
و اعراض میکنید از نکاح ایشان بر تقدیر یکه قبیحه بوند و آنچه تلاوت کرده میشود
در کتاب در شان بچگان ضعیفه از آیة یوصیکم الله فی اولادکم که باطلاق خویش صغیر و کبیر را متناول ست آیة
ولیخش الذین لو ترکوا من خلفهم ذریة ضعافا خافوا علیهم و آنچه خوانده میشود بر شما در کتاب از برای استادان در شان
یتیمان یعنی برای یتیمان بفعل ایشان آیة و آتوا الیتامی اموالهم و لا تتبدلوا الخبیث بالطیب و آیة و ابتلوا الیتامی
حتی اذا بلغوا النکاح یعنی خدای بیان حکم میکند و آیات متلوه نیز بیان حکم میکنند **سوال** آنچه تلاوت کرده میشود
و در حق زنان یتیمان افتاد آن در حق زنان می آید و آنچه تلاوت کرده میشود در حق مستضعفین من الولدان افتا
او در حق زنان بچه وجه می آید **جواب** افتاء او اگرچه در زنان بعبارت نمی آید بدلالت می آید چه مطلوب باز ماندن
از ذریه ست و باز ماندن از ضرر در حق بچگان ضعیفه که ضعف موقت دارند لازم شدن در حق زنان که ضعف دایم
دارند لازم تر باشد و تواند بود که ما یتلی علیکم مبتدا بود و فی الکتاب خبر باشد و جمله معترضه بود و فی یتامی النساء
بدل از فیهن باشد و تواند بود که و ما یتلی علیکم واو قسم باشد ما یتلی در محل خبر بود و جمله قسمیه معترضه باشد و فی یتامی
النساء اللاتی بدل از فیهن بود بدل بعض از کل **سوال** والمستضعفین من الولدان عطف بر ضمیر فیهن نیست
و گرنه اعادت جار واجب شود پس چاره نبود که عطف بر یتامی النساء باشد و فی یتامی النساء بدل ست و معطوف
در حکم معطوف علیه باشد و المستضعفین من الولدان بدل از و نتواند بود بعدم الملابسة **جواب** بدل باعتبار
مقصود بود و مبدل منه در حکم تنحیه جهتی از اصالت و از عطف بر وی بدین اعتبار ست نه بجهت بدل ست پس

صحت بدلیت مطلوب لازم نیاید اگر جاءنی زید ابوک وعمرو گوید بنیه عطف کردن عمرو بر ابوک که بدلیت جایز
نباشد اگرچه عمرو بدل از زید نمیتواند بود زیرا که معطوف بودن او بر ابوک باعتبار اصالت اوست نه باعتبار
بدلیت پس چنانستی که گفته جاءنی ابوک وعمرو و مثل این صاحب کشاف در آیه فکفارته اطعام عشرة مساکین
من اوسط ما تطعمون اهلیکم داشته و او را بدل از اطعام عشرة مساکین نداشته اگرچه کسوتهم صلاحیت بدل از اطعام
عشرة مساکین ندارد چه غیره میان ایشان ملابسه نمی نیدارد وَمَا تَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ
بِهِ عَلِيمًا ○ این شرطیه تذییل ست و تاکید جزاء او از جهت ایراد تمام بابی مرزجیه و کادت به اسلوبی
معنی اینست انچه از نیکی بکنید بدرستی خدای هست آنرا داننده و ثواب آن بشما رساننده وَإِنِ امْرَأَةٌ
خَافَتْ مِنْ بَعْلِهَا نُشُوزًا أَوْ إِعْرَاضًا فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا أَنْ يُصْلِحَا بَيْنَهُمَا
صُلْحًا وَالصُّلْحُ خَيْرٌ یصلحا مضارع معروف از باب تفاعل با دغام تا در صاد و مضارع معروف از افعال
خوانند و معنی بر حسب آن داننده امراة فاعل فعل محذوفست مفسر است بخافت که مذکورست ای ان خافت
امراة خافت نشوزا او اعراضا مفعول ست مر خافت را من بعلها حال است از نکره متاخره و تواند بود من بعلها
مفعول خافت بود و نشوزا او اعراضا تمیز باشد ای خافت من نشوز بعلها او اعراضه و جمله شرطیه مذکوره عطف است
بر جمله اسمیه که مقول قل افتاده یعنی بگو این سخن معنی اینست و اگر زنی از نشوز شوهر خویش یعنی از خشم گرفتن و دور
بودن و باز داشتن نفس و نفقه بترسد و بسبب بعض از اسباب وقوع آن که از طرف خویش یا از شوهر مشاهده کند
چون بارشتی و ناراستگی و قصور و تقصیر خویش و مشاهده غلظت شوهر و معاینه اختلاف و انتفاء امتزاج طبیعت
و جبلت که مانع ست از ایتلاف یکدیگر پس باکی نیست بر این زن و شوهر او که میان خویش صلح کنند و دلها را
بر تحمل عنا آرند و صلح بهترست از فراق و دو نفاق خوبترست از شقاق بیت باز آن بود که صبر کند بر جفای یار
ترک رضای خویش کند در رضای یار مفسران ثبت کرده اند نزول آیه در شان خوله زن رافع بن خدیج که او
فرزندان بسیار زاد و بزرگ شد و آیسه گشت یعنی از حیض دیدن باز ماند رافع خواست زنی جوانی دیگر بخواهد و
او را طلاق گوید خوله بدریافت در راه صلح شتافت گفت مرا طلاق مکو و مفارقت من مجو در نفقه چنانچه بگذار
و فرمایش بخانه من بسیار و تو هر زنی که خواهی در نکاح خویش در آر و نوبت من بر سر ده روزی یا آن قسمت از
که ترا خوش آید باختیار خود دار آن مرد گفت پیغامبر صلی الله تعالی علیه و سلم را پرسیم اگر این نوع روا باشد
بکنم این آیه در شان او نازل گشت و این ظلم در حق او بود و پیوسته امام زاهد قصه خوله مذکور و نزول آیه یستفتونک
فی النساء قل الله یفتیکم فیهن آورده و در ذیل شان آن بیان کرد و سیاق آیت از و ما یتلی علیکم فی الکتاب فی
یتامی النساء اللاتی لا تؤتونهن ما کتب لهن و ترغبون ان تنکحوهن الی آخر الآیه باز قصه مذکوره مناسبت ندارد لیکن با آیه

وان امرأة خافت من بعلها در ذیل آیت ویستفتونک فی النساء مذکورست ملایم آیت قصه که ملایم ذیل بود در صدر می آرد وأُحضرت الأنفس الشح ثلاثی مجرد وی در تفسیر القاضی امراة متعدی بسوی یک مفعول بود در باب افعال که خاصیت او تعدیه است متعدی بسوی دو مفعول باشد در فعل مجهول مفعول اول قایم مقام فاعل بود مفعول دوم منصوب باشد این جا حال ست معنی آنست وحال آنست حاضر کرده شده نفسهای مردان و زنان پیش بخل و حاضر کردن کسی پیش کسی یعنی از بودن آنکس صاحب ولایه بود شح را از جهت متابعت کردن مر او را التشبیه بوالی و امیر بود و چه استعارت بالکنایه و اثبات آوردن النفس پیش او بر وجه تخییل باشد حاضر کردن کسی پیش کسی عبارتست از التزام طاعت و اختیار انقیاد و اطاعت حاصل معنی آنست این نفسها اسیر بخل اند و همواره ماسور او باشند مردان بخیلی کنند از گذاشتن حظ خویش و باز ماندن از میل سوی زنان جوان و زنان بخیلی کنند بگذاشتن مهر و نفقه خویش و گذاشتن نوبت خود سوی دیگران و این مقتضای طبع مردمان و موجب طبیعت ایشان ست شرع راه رهائی از اسیر بودن در دست بخیل نمود بر خلاف طبع ایشان عمل الصلح فرمود که این عملی باختیار خویش بود و در ان رعایت هر دو فریق باشد صاحب کشاف معنی واحضرت الانفس الشح جعل الشح حاضر الانفس ای ملازما لها غیر منفصل عنها داشته در اثبات تعلق احضار بالنفس و شح یعنی حاضر کردن شح پیش النفس برعکس تقریر اول پسندداشته هر دو تقریر از روی حاصل معنی یکی ست در اثبات ملازمه میان النفس و شح میان ایشان فرقی نیست بر تقریر صاحب کشاف معنی آنست و گردانیده شده بخل حاضر پیش النفس مردمان ملازم طبیعت زنان و شوهران وان تحسنوا وتتقوا فان الله کان بما تعملون خبیرا عطف ست بر شرطیه سابقه و اولی آنست که معطوف باشد بر لا جناح علیکم که جزا واقع شده چه نفی جرح در صلح و حصول مثوبت در احسان و اولویت این هر دو بر تقدیر خوف نشوز و اعراض شوهر پس عطفش بر جزا داشتن خوبتر آید و مستحسن و پسندیده نماید معنی آنست و اگر در حق زنان قدیم احسان کنید و حق صحبت بجا آرید و دل بر حقوق خدمت ایشان بگمارید بدروئی و زشت خوئی زن قدیم تحمل کنید و دم قطیعت وی نزنید پس بدرستی خدای تعالی بعملهای شما آگاه بود بکارهای شما عالم باشد هرچه در حق ایشان کنید داند و جزا دادن و ثواب رسانیدن احسان شما تواند ولن تستطیعوا ان تعدلوا بین النساء ولو حرصتم فلا تمیلوا کل المیل فتذروها کالمعلقة لن برای تاکید نفی ست و لو متصله است یا بمعنی ان اگر لو متصله باشد فلا تمیلوا جواب شرط محذوف باشد ای واذا بلغتم فلا تمیلوا کل المیل و اگر لو بمعنی ان شرطیه بود فلا تمیلوا جواب او شود بر تقدیری که لو متصله باشد معنی آنست و هرگز نتوانید که عدل کنید و میان زنان در هم تسویه برنید اگرچه در عدل حرص ورزید و در تسویه اهتمام کنید چه میل دل

داشتن شما از نفس خو دست شما نیست و برابری در مؤانست و ملامست و مطایبه و ملاعبه ممکن نبود پس عدل من کل الوجوه محال یا در حکم محال باشد و تکلیف مالا یطاق جایز نبود پس شما را بدین تکلیف نداید بلکه بدانچه توانید از تسویه در نوبت و نفقه و کسوت و سکنی و رعایت و حمایت و هدیه و عطیه مکلف اید و روایت کرده اند پیغامبر صلی الله تعالی علیه وسلم میان ایشان در قسم عدل کردی و هیچ یکی را بترجیح از دیگری نیازردی تا آنکه برای بردن در سفر قرعه انداختی نام هر که بیرون آمدی او را برای بردن سفر مختار ساختی اما عائشه رضی الله تعالی عنها از زنان دیگر محبوب تر بود و پیغامبر صلی الله تعالی علیه وسلم میل سوی او بیشتر بود از جهت آن میگفت اللهم هذه قسمی فیما املک ولا تواخذنی فیما تملک ولا املک یعنی میل القلوب والمحبة در حدیث است من لم یعدل بین نسائه جاء یوم القیامت واحد شقیه مائل پس هر که میان زنان برابری نکند و عدل نگه ندارد روز قیامت بیاید درین حال که یکی از دو جانب او فرو هشته بود حاصل معنی آنست هرگز عدل نتوانید کرد اگرچه در عدل کردن حریص باشید و چون عدل تمام نتوانید کرد میل بکلی مکنید و خود را در جور کلی میفگنید پس که آن زن را همچو معلقه بگذارید یعنی آویخته در هوا نه بالا تواند رفت و نه فرود تواند آمد و نه او را حظ زوجیت و اتفاق و نه او را همچو مطلقه اطلاق همچو محبوسه که نه دست او نه پای گریز

مصراع

زین سان مپسند که کسی جور کشد

و بر تقدیری که او معنی ان شرطیه بود فلا تمیلوا جزای او باشد معنی چنین باشد اگر شما زنی را که دوست میدارید در رغبت بر وی حرص ورزید و بمبالغت در و رغبت نمائید پس اعراض مکنید تمام اعراض از زنی که ازو اعراض مینمایید و جور مکنید بکل جور بر زنی که ازو نفرت دارید چنانچه ذکر آن گذشت و بیان آن بالا رفت وَإِنْ تُصْلِحُوا وَتَتَّقُوا فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ غَفُورًا رَحِيمًا ۝ جزاء این شرط محذوف است فان الله کان غفورا رحیما و این جمله عطف است بر جمله بالا است معنی آنست که دل بر اصلاح آرید و خود را از میل و جور باز دارید و از گذشته توبه کنید و میان زنان رسم عدل و تسویه نهید و از میل و جور بپرهیزید و از رنجانیدن زنان بترک عدل و بترک تسویه بپرهیزید خدای گناهان گذشته شما بیامرزد و خطاهای شما بخشد زیرا که بدرستی خدای هست آمرزنده گناهان بخشاینده بر بندگان وَإِنْ يَتَفَرَّقَا يُغْنِ اللَّهُ كُلًّا مِنْ سَعَتِهِ ۚ وَكَانَ اللَّهُ وَاسِعًا حَكِيمًا ۝ جمله شرطیه یعنی وان یتفرقا عطف است بر جمله لا جناح علیهما ان یصلحا بینهما صلحا و جمله والصلح خیر تا آخر معترضه است برای بیان صعوبت عدل داشتن میل و جور و جمله کان الله واسعا حکیما تذییل است معنی آنست و اگر زن و شوی یکدیگر جدا شوند و در راه صلح و آشتی نروند و کار ایشان باصلاح نه پذیرد و عمل ایشان سامان نگیرد خدای ایشان را از هر یکی از فتحهای خویش غنی گرداند زن را شوهری بهتر از آن رساند و عیش خوشتر از آن عیش بخشد و شوهر را زنی بهتر از آن زن رسد و حظی خوشتر از آن مهیا سازد و هست خدای فراخ عطا حکیم در کارها هر چه کند بحکمت کند

گاهی میان زن و شوی الفت دهد و گاهی در فرقت افگند وَلِلّٰهِ مَا فِي السَّمٰوٰتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ ما موصول با صله مرفوع المحل مبتدا است لله خبر مبتدا است ظرف مستقر است از باب وضع مظهر موضع مضمر است و این جمله عطف است بر جمله و کان الله واسعا حکیما معنی آنست و مر خدای راست هر چه در آسمانها و در زمین است همه عالم از علوی و سفلی ملک اوست و سزاوار است که غنی گرداند و در فوز آنست که فراخی بخشد وَلَقَدْ وَصَّيْنَا الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتٰبَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَإِيَّاكُمْ أَنِ اتَّقُوا اللّٰهَ لام در جواب قسم محذوف است ای والقسم لقد وصینا الذین ان در ان اتقوا الله مفسره است بعد فعل توصیه متضمن معنی قول است بر طریق ونادیناه ان یا ابراهیم و این جمله معترضه است برای جلالت شان تقوی که ما و گذشتگان بدان ماموریم و بجهد در بجا آوردن این ماجوریم معنی آنست و بسوگند یاد میکنیم هر آینه بدرستی امر کرده ایم کسانی را که بوده اند پیش از شما و امر کرده ایم شما را که از خدای بترسید و از شرک آوردن بدو و شریک گردانیدن دیگری با او بپرهیزید وَإِنْ تَكْفُرُوا فَإِنَّ لِلّٰهِ مَا فِي السَّمٰوٰتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ ان تکفروا شرطیه است محذوف الجزا و جمله فان لله ما فی السموات وما فی الارض تعلیل جزا محذوف است ای ان تکفروا لا تضروا الله فان لله ما فی السموات وما فی الارض تاکید او از جهت ابراز غنای باری بر وجه کمالست و استواری و ان تکفروا با جزای خویش عطف است بر اتقوا الله که مقول قول است که مدلول وصینا است سوال و اتقوا الله انشا است و شرطیه مذکور جمله خبریه است عطف خبر بر انشا چگونه آید و صحت آن چه نوع روی نماید جواب مقول قول بتاویل قلنا هذا القول بتاویل مفرد بود و خبر و انشا در وی برابر باشد معنی آنست و اگر کفر ورزید و کسی را با حق جل و علا شریک گردانید و از متقی بودن بیرون آئید خدای را عز و جل هیچ زیان نکند و عمل بد شما در ملک او هیچ مضرتی نیفگند زیرا آنچه ملک رب العالمین آنچه در آسمانها و زمین است املاک و افلاک و جن و انس و آنچه در عالم علوی و سفلی است ملک اوست لیکن شما حاجتمند وارو و کفر ورزیدن و ناگرویدن تا پرهیزیدن و سر از تقوی بیرون کشیدن او را چه زیان آرد وَكَانَ اللّٰهُ غَنِيًّا حَمِيدًا این جمله تذییل است معنی آنست و هست خدای کردگار بی نیاز ستوده کار وَلِلّٰهِ مَا فِي السَّمٰوٰتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَكَفٰى بِاللّٰهِ وَكِيلًا ۝ و جمله و لله ما فی السموات وما فی الارض مکرر است برای تاکید با زائده است در فاعل کفی و کیلا حال است از فاعل یا تمیز است از نسبت این جمله تذییل است معنی آنست و مر خدای راست بیقین آنچه در آسمانها است و در زمین است و بسنده است خدای عز و جل علا در آن حال که وکیل است یا از آن روی که وکیل است برای تدبیر کارها إِنْ يَشَأْ يُذْهِبْكُمْ أَيُّهَا النَّاسُ وَيَأْتِ بِآخَرِينَ این جمله بیان غنای خداست و اظهار قدرت جل و علاست که نسبت هلاک و قدرت کرده و ذکر آوردن دلیل غنا سلو

دی نیازی محقق ست یعنی اینست خدای عزوجل تقدس وتعالی قدرت دارد که اگر خواهد شمارا ای مردمان ببرد
دیگران را بیارد یعنی وجود شمارا بعدم رساند و در یک زدن ناچیز گرداند وَكَانَ اللّٰهُ عَلٰى ذٰلِكَ
قَدِيْرًا ○ واین جمله تذییل ست یعنی اینست وهست خدای عزوجل بران یعنی بر هلاک کردن قومی وآوردن
قومی دیگر بجای ایشان قادر یعنی بقدرت کامله و توانا ست بقوت شامله هیچ ممکن نیست که او بر ایجاد آن قادر
نبود و هیچ مخلوقی نیست که بر افنای آن توانا نباشد تواند که در دم زدنی آسمان وزمین وآنچه درایشان ست بعدم
رساند و همه عالم را به یک زدن ناچیز گرداند و صد هزار عالم این چنین پیدا آرد و صد هزار هزار نقوش خوبتر ازین
نگارد مَنْ كَانَ يُرِيْدُ ثَوَابَ الدُّنْيَا فَعِنْدَ اللّٰهِ ثَوَابُ الدُّنْيَا وَالْاٰخِرَةِ
این جمله تاکید بیان عظمت جل وعلاست و توضیح کمال قدرت حق سبحانه تعالی ست وجمله فعند الله ثواب الدنیا
والاخرة تعلیل اوست تقدیر اینست من کان یرید ثواب الدنیا فهو خاسر لان عند الله ثواب الدنیا والآخرة
یعنی اینست هر که خواهد از جهاد منفعت دنیا را چنانچه غازی غزا کند تا غنیمت یابد و حاجی برای امری
بسوی کعبه شتابد پس او زیان زده و خائب و خاسر شده است زیرا که نزد خدای و تحت قدرت او ثواب دنیا
وآخرة هست ثواب دنیا منفعتی خسیسه ذلیله است وثواب آخرت منفعتی نفیسه و جزیله است کسی که قادر
بر عطاء جزیل اخروی بود خواستن منفعت خسیسه دنیوی از و محض زیان کاری و خطاکاری باشد. وَكَانَ
اللّٰهُ سَمِيْعًا بَصِيْرًا ○ این جمله تذییل ست یعنی اینست و هست خدای عزوجل شنوا و بینا آنچه میگویید میشنود ۱۹ ع ۸
آنچه میکنید می بیند يٰۤاَيُّهَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا كُوْنُوْا قَوّٰامِيْنَ بِالْقِسْطِ شُهَدَآءَ لِلّٰهِ وَلَوْ عَلٰٓى
اَنْفُسِكُمْ اَوِ الْوَالِدَيْنِ وَالْاَقْرَبِيْنَ این جمله در اثنای بیان اقسام حقوق و احکام مقصود است برای طلب عدل از حاکمان
وصدق در شهادت از شاهدان که ثبوت حق متعلق بدان ست و عامل در علی انفسکم محذوف ست ای ولو کان
الحکم والشهادة علی انفسکم روایت کرده اند یعنی دو فقیری پیش پیغامبر صلی الله تعالی علیه وسلم مخاصمت
آمدند پیغامبر صلی الله تعالی علیه وسلم را در خاطر مبارک گذشت فقیر ضعیف بر غنی ظلم نتواند کرد گمان ظلم بر غنی
برد و خواست که حکم برای فقیر بر غنی کند این آیه فرود آمد و بعضی گویند که مردی از انصار پیش پیغامبر صلی الله
تعالی علیه وسلم گفت در ذمه پدر من حق کسی نیست و من بدان گواهم گواهی نمیتوانم داد زیرا که پدر من فقیر
دست بدون مال نتواند کند و این آیه در شان او نازل گشت و این نظم بود و وجه دیگر هست بر وجه اولی در بیان
عدل حاکم نص بود و استحکام شهادت ظاهر بود و بر وجه دوم در استحکام شهادت نص بود و در بیان عدل حکم ظاهر
باشد قوامین خبر تکونوا ست و شهداء لله خبر دیگرست مر کونوا را یا حال از ضمیر قوامین بر تقدیری که شهداء لله
خبر دیگر باشد مر کونوا را یعنی چنین آید ای مومنان در قیام بعدل در حکومت با شهود مبالغت کننده گان مر

برضای حق بصدق گواهی دهندگان اگرچه شهادت شما بر نفسهای شما بود و یا بر مادر و پدر یا بر خویشان و نزدیکان که نزدیک تر اند باشد **سوال** حکم شهادت بر مادر و پدر و خویشاوندان ممکن بود که پسری یا قرابتی بلزوم حقی بر ایشان حکم کند یا گواهی دهد و مجبر بلزوم شئی بر نفس خویش مقر ست و معلوم نیست که اقرار تا بر دیگری حکم شهادت یابد دیگر ست **جواب** درین شان مقر که بلزوم حقی اقرار میکند حکم علی نفسه و شهد علی نفسه میگویند بمحض اقرار او بر طریق حکم و شهادت الزام او میجویند چنانچه قاضی شریح مقر را شهد علیک ابن اخت خالتک گفت و با قرار والزام او جست اگر این اطلاق حقیقت بود سوال وارد نشود و اگر مجاز دارند از لو کنتم شهداء علی انفسکم و لو کنتم ملزمین علی انفسکم بر وجه عموم مجاز پنداشته اند **اِنْ يَّكُنْ غَنِيًّا اَوْ فَقِيْرًا فَاللّٰهُ اَوْلٰى بِهِمَا** ان يكن المحكوم له او المحكوم عليه او المشهود له او المشهود عليه غنيا او فقيرا فلا تنظروا في الحكم والشهادة الى الغناء والفقر و الى الصبر والصغر فتشهدوا على الغني وتتركوا الشهادة له لتجمله بالجميل وعدم تاذيه بذلك وتشهدوا للفقير وتتركوا الشهادة عليه ترحما وتحاميا من لحوق المشقة به وكلوا امرهما الى الله فان الله اولى بهما و این شرطیه تعلیل ست برای شهادت و حکم عجب معنی انست اگر باشد خصم در هنگام شهادت یا حکم غنی یا فقیر نظر منفعت در غنا و فقر او مکنید تا از جهت یسار و اقتدار از غنا حکم بزیان او مکنید و گواهی بر مضرت او مدهید و از او باز مانید و در فقیر از جهت ترحم و تحامی از مشقت او عکس این معامله ورزید در شان هر یکی آنچه پیدا است بگو و آنچه صدق ست اتباع آن بجوئید زیرا آنچه خدای عز و جل سزاوار ترست بدیشان از شما غنی و فقیر کار خدا بخدا بگذارید در حکم کردن و گواهی دادن میان ایشان فرق مکنید **سوال** عطف با و بمعنی احد الامرین ضمیر که عاید برو بود افراد واجب باشد چنانچه فی زید و عمرو و هو راکب آرند و بهما راکبان جایز نه پندارند بعد ان یکن غنیا او فقیرا فالله اولی بهما چگونه آید صحت استعمال ضمیر تثنیه بمحل افراد چگونه روی نماید **جواب** مسلم ست که مفهوم احد الامرین ست لیکن ضمیر مثنی عاید بر امرین که مضاف الیه ست وارنه بر احد که مضاف ست علیه نه پنداشته اند و عود او بر امرین بهتر ست از عود او بر احد الامرین زیرا آنچه اولی بودن خدای بدو جنس مستلزم مر اولی بودن خدای بیکی از ایشان که مقصود است بر تقدیر تثنیه بر وجه کنایت ثابت میشود و در صورت افراد اولی بودن بیکی بر وجه تصریح ست و الکنایة ابلغ من الصریح والتلویح اولی من التصریح **فَلَا تَتَّبِعُوا الْهَوٰۤى اَنْ تَعْدِلُوْا** ای فا سببیه است مضمون آیه سابق سبب ست برای نفی از اتباع هوا ان تعدلوا مشتق است از عدول ای لا تتبعوا الهوى للعدول من العدل معنی انست یعنی از جهت عدول از عدل و تجاوز از حق و صدق هوا النفس را اتباع مکنید و خود را بر میل طبع بر خلاف شرع با فگنید **وَاِنْ تَلْوٗۤا اَوْ تُعْرِضُوْا فَاِنَّ اللّٰهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُوْنَ خَبِيْرًا ۝** تلوا بصیغه فعل مضارع از لا یه یا از لی خوانند و معنی بر حسب آن دانند فا

تعلیل است مر جزای محذوف را ای فان تلووا او تعرضوا یعنی کرد ان را شد کان بما تعملون خبیرا این جمله شرطیه

که متضمن الحاق وعید است و الحاق وعید مستلزم نهی است یعنی التفات باشد بسیار است مر التفات سابق بود چنانچه

که گفت لا تتبعوا الهوی و ان تلووا او لا تعرضوا یعنی چنانچه اگر شما از راه [illegible] سخن حق را بگردانید و از صدق

اعراض کنید و خود را در جور هنگام حکومت و در کتمان وقت شهادت [illegible] بعملهای شما آگاه

هر چه کنید داند جزا اعمال شما بر حسب آن تواند یٰٓاَیُّهَا الَّذِیْنَ اٰمَنُوْٓا اٰمِنُوْا بِاللّٰهِ وَرَسُوْلِهٖ

وَالْکِتٰبِ الَّذِیْ نَزَّلَ عَلٰی رَسُوْلِهٖ وَالْکِتٰبِ الَّذِیْٓ اَنْزَلَ مِنْ قَبْلُ ؕ انزل بصیغه ماضی

از باب افعال و تفعیل معروف و مجهول خوانده اند یعنی [illegible] آن [illegible] در آیات سابقه [illegible] که از

ایمان است یا ذکر عدل در حکومت و شهادت که [illegible] الزام است ذکر کرده و تفصیل آن

آورد از حیثیت آنکه ذکر اصل محقق و مقرر فرع بود و مفصل کردن [illegible] محصل

برای عهد است و مراد از و محمد الرسول الله صلی الله تعالی علیه وسلم است معنی ای مومنان

بفرستاده او و کتابی که فرود آورده شده است بر رسول او و کتابی که فرود آورده شده است پیش از محمد

تصدیق دارید و سوال آنانکه ایمان آورده اند ایشان را امر بایمان چگونه آید جواب است از یا ایها الذین

آمنوا ایمان زبانی مراد بود و آمنوا امر بایمان جنانی [illegible] مراد بود

خطاب از یا ایها الذین آمنوا مر مومنان مخلص را بود و آمنوا امر [illegible] بر ایمان باشند معنی چنین شود ای مومنان

که با خلاص ایمان آورده اید بر ایمان خویش ثابت باشید و تواند بود که یا ایها الذین [illegible] خطاب مر کسانی را بود که ایمان

آورده اند به پیغمبری و کتابی که پیش از محمد بود و آمنوا [illegible] آوردن بمحمد و کتاب او [illegible] صلوات الله

وسلامه علیهم اجمعین و می شود وَمَنْ یَّکْفُرْ بِاللّٰهِ وَمَلٰٓئِکَتِهٖ وَکُتُبِهٖ وَرُسُلِهٖ وَالْیَوْمِ

الْاٰخِرِ فَقَدْ ضَلَّ ضَلٰلًۢا بَعِیْدًا ۝ فقد ضل الخ [illegible] مر جزای محذوف را

ای و من یکفر بالله [illegible] فانه ضل ضلالا بعیدا و این جمله [illegible] از کفر است [illegible] بر امر

ایمان بود و از جهت افادت توکید [illegible] است و تواند بود که این جمله [illegible] شرطیه [illegible] بتقدیر [illegible]

بذلک بجا و من یکفر [illegible] دارند جمله محذوف [illegible] بالتعلیل امر بایمان [illegible] معنی آیت چنین آید و هر که کافر

شود بخدا و فرشتگان او و کتابهای او و بفرستادگان او و بروز قیامت [illegible] هلاک شود [illegible] زیرا که

گمراه شده است گمراهی بعیدی یعنی گمراهی که دور است صاحب او از راه اِنَّ الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا ثُمَّ کَفَرُوْا

ثُمَّ اٰمَنُوْا ثُمَّ کَفَرُوْا ثُمَّ ازْدَادُوْا کُفْرًا لَّمْ یَکُنِ اللّٰهُ لِیَغْفِرَ لَهُمْ وَلَا لِیَهْدِیَهُمْ سَبِیْلًا ۝

بر تقدیری که در آیه سابقه از آمنوا امر بثبات بر ایمان بود و امر بدان [illegible] آیه [illegible] ارتداد [illegible]

کفر بلوح باشند بتقدیم ملوح مواضع را شامل دارند جمله را بهم کرده و مفصل آرند و بر تقدیری که از آمنوا ایمان بزبان مراد شود و آمنوا ایمان بدل باشد و آیه در ذکر منافقان وارند جمله بشر المنافقین که وعید منافقان ست متصل ذکر منافقان پندارند ان الذین آمنوا ابتین کلامین متسلین معنی معترضه بود برای بیان نکوهش مرتدان و تاکید او از جهت ابراز مذمت مرتدان بروجه وکادت باشد روایت کرده اند که این آیه در شان ابی عامر وارد گشت و در مذمت او بود پیوست که ابی عامر مذکور مسجد ضرار در جوار مسجدی بنا کرد و دل بر مضرت واضرار او آورد و بقصد اینکه مردمان درین مسجد نماز بگذارند و نماز گذاردن در مسجد دیگر ترک آرند چون پیغامبر صلی اللہ تعالی علیه وسلم مسجد ضرار را خراب کردن فرمود و در هدم او سعی نمود ابو عامر مذکور مرتد گشت و بکفر پیوست بعد چند گاه در اسلام در آمد باز از دایرۀ دین بیرون آمد بکفر بسر برد و هم در شقاوت مرد و بعضی گویند این آیه در شان کسانی وارد شده که بموسی صلوات اللہ علیه ایمان آوردند بعده کفر ورزیدند بعده بعیسی ایمان آوردند باز در کفر آمدند بعد از آن کفر زیادت کردند بمحمد صلی اللہ تعالی علیه وسلم ایمان نیاوردند معنی اینست بدرستی کسانیکه ایمان آوردند پس از آن کفر ورزیدند پس مومن گشتند پس از آن کافر شدند بعد از آن در کافری افزودند و در کفر از یاد نمودند تا آنکه هم بران مردند و جان و تن بدوزخ سپردند نبوده است خدای که ایشان را بیامرزد و نه ایشان را راه راست دهد بَشِّرِ الْمُنٰفِقِيْنَ بِاَنَّ لَهُمْ عَذَابًا اَلِيْمًا ۙ الَّذِيْنَ يَتَّخِذُوْنَ الْكٰفِرِيْنَ اَوْلِيَآءَ مِنْ دُوْنِ الْمُؤْمِنِيْنَ ۭ اَيَبْتَغُوْنَ عِنْدَهُمُ الْعِزَّةَ فَاِنَّ الْعِزَّةَ لِلّٰهِ جَمِيْعًا ۭ وَقَدْ نَزَّلَ عَلَيْكُمْ فِي الْكِتٰبِ اَنْ اِذَا سَمِعْتُمْ اٰيٰتِ اللّٰهِ يُكْفَرُ بِهَا وَيُسْتَهْزَاُ بِهَا فَلَا تَقْعُدُوْا مَعَهُمْ حَتّٰى يَخُوْضُوْا فِيْ حَدِيْثٍ غَيْرِهٖٓ ترجمه جمله یا ایها الذین آمنوا آمنوا علی اختلاف التقریر فیه یا ذکر مومنان مخلص ست یا ذکر منافقان ست و جمله ان الذین آمنوا ثم کفروا الآیه در ذکر مرتدان ست و مرتدان در ذکر ضد مومنان اند و مماثل منافقان اند بعده از جمله در جمله بشر المنافقین بعد ذکر مرتدان ذکر منافقان آورد لیکن بیان این محل از جهت اختلاف خبریت و انشائیت فصل کرد و موصول با صله یعنی الذین یتخذون الکافرین اولیاء من دون المومنین در محل نصب صفت المنافقین ست یا در محل نصب ست بمفعول اعنی محذوف ست یا در محل رفع بود و خبر مبتدا محذوف باشد و استفهام در ایبتغون عندهم العزة برای انکار بر وجه توبیخ ست یعنی لم ذلک قادر فان العزة لله جمیعا برای تعلیل ست و این جمله بر توبیخ مذکور دلیل ست تاکید جمله از جهت ابراز مخرج باری بر وجه وکادت و استوار ست و جمله وقد نزل علیکم فی الکتاب ان اذا سمعتم آیات الله یکفر بها او یستهزء بها فلا تقعدوا معهم حتی یخوضوا فی حدیث غیره حال ست از فاعل یتخذون الکافرین اولیاء

من دون المؤمنین را البدل داو تعیناست بغیر ضمیر [illegible] و قد تقدم الجنس و جمله أیبتغون عندهم العزة مستقل است
برای توبیخ و ضمیر شان ازان اداست منصوب محذوف است و حذف ضمیر شان بعد آن مخففه لازم است و جمله شرطیه که
میان ایشان و میان خبر آنست و آن با اسم و خبر خویش مفعول ما لم یسم فاعله است مر نزل را بر قراءة صیغه مجهول یا مفعول به
هواست که نزل را بر قراءة صیغه معروف آیه و قد نزل علیکم فی الکتاب تا آخر حکایت نزول آیه و اذا رأیت الذین
یخوضون فی آیاتنا است از سوره انعام که در مکه نازل شده آیه و ما علی الذین یتقون من حسابهم الآیه [illegible]
منسوخ حکم او آمده یعنی ای بشارت بده ای محمد منافقان را برسیدن عذاب دردناک ایشان را آنانکه میگیرند
کافران را دوستان از غیر زمره مؤمنان نزدیک کافران عزت میجویند در دوستی ایشان می پوسند
ایشان را دوست میگیرند دوستی ایشان و عزتی میجویند این معنی نشاید و این عمل نباید زیرا که همه عزت
مر خدا راست در دوستی دشمنان خدای هیچ عزتی نباشد گوهر عزت از معدن خواری چگونه جویند برای طلب
عزت جای که عزت نیست چگونه میجویند و حال آنکه فرود آورده شده است بر شما یا فرود آورده است خدای تعالی الکتاب
القرآن فی نزل که بدرستی شان اینست چون بشنوید شما آیات کتاب خدا که کفر ورزیده میشود و استهزا
کرده می آید پس با کفر ورزندگان بآیات خدا و استهزا کنندگان بدان منشینید و صحبت ایشان مکنید تا آنکه
ایشان از کفر و استهزا بآیات خدا باز مانند و زبان خود را بحدیثی دیگر مشغول گردانند إِنَّكُمْ
إِذًا مِّثْلُهُمْ این جمله تعلیل است [illegible] تاکید او [illegible] تقدیم ملحوظ است که جمله اذا اقعدوا
معهم ملحوظ [illegible] بدین که صحبت ایشان زیان دارد است الفت با ایشان ناسازوار است [illegible]
تقدیم ملحوظ [illegible] سائل گوید در [illegible] زیان انکار [illegible] ایشان است تاکید آورد یعنی
چنین باشید بدرستی شما اگر در این هنگام [illegible] کفر [illegible] قرآن را [illegible]
و الفت بموافقت ایشان [illegible] ایشان باشید [illegible] انتهای [illegible] ایشان آنجا
إِنَّ اللّٰهَ جَامِعُ الْمُنٰفِقِيْنَ وَالْكٰفِرِيْنَ فِيْ جَهَنَّمَ جَمِيْعًا ۝ الَّذِيْنَ
يَتَرَبَّصُوْنَ بِكُمْ و آیات سابقه [illegible] کافران و منافقان [illegible]
[illegible] در این آیه [illegible] حکم [illegible] تاکید او [illegible] ملحوظ است [illegible]
در کفر [illegible] در [illegible] تقدیم ملحوظ تاکید [illegible] ایشان [illegible]
[illegible] بدرستی خدای کافران را و منافقان را در دوزخ کنند [illegible]
آنانکه منتظر اند در حال شما می نگرند فَاِنْ كَانَ لَكُمْ فَتْحٌ مِّنَ اللّٰهِ قَالُوْٓا اَلَمْ نَكُنْ مَّعَكُمْ
فایده [illegible] تفسیر [illegible] همزه برای [illegible] انکار نفی اثبات بود [illegible]

شما را فتح از عنایت خدا بگویند مر مسلمانان را ما با شما نبودیم یعنی بودیم و در کارزار محاربه سعی نمودیم لظفر پیوستیم شریک
و غنیمت گشتیم وَإِنْ كَانَ لِلْكَافِرِينَ نَصِيبٌ قَالُوا أَلَمْ نَسْتَحْوِذْ عَلَيْكُمْ وَنَمْنَعْكُمْ
مِّنَ الْمُؤْمِنِينَ این جمله شرطیه عطف است بر شرطیه سابقه معنی اینست اگر باشد مر کافران را نصیبی از غلبه
در جهان از ایشان بخشی و نصیبی جویند و در بیان استحقاق گویند نگهبان بر شما نبوده‌ایم و در غالب آمدن
و ظفر یافتن شما سعی ننمودیم با ایشان بودیم در گفتار و کردار شما سعی می‌نمودیم سر بار مسلمانان شما را نگذاشتیم
و حکایتهای قوت شما بر ایشان می‌رسانیدیم و ایشان را سست و ضعیف می‌گردانیدیم بر ایشان بمثل این
کلمات بگویند و حصه حاصل ایشان از ایشان جویند فَاللَّهُ يَحْكُمُ بَيْنَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ
فا سببیه است معنی اینست پس خدای حکم خواهد کرد میان شما در روز قیامت مومنان را درکشیدن
جهار منافقان درجات خواهد داد منافقان از جهت این جفاکاری و بدکرداری در درک اسفل از دوزخ
خواهد فرستاد وَلَن يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا این جمله تذییل است ع
معنی اینست و هرگز نگرداند خدای عز و جل هیچ گاهی مر کافران را بر مومنان راهی دشمنان را بر دوستان
خویش ولایت ندهد بدکرداران را بر نیکوکاران حجتی پیدا نکند سوال کافران را بر مسلمانان بسیار
کار ست راهها مخاصمت و منازعت بسیار است اگر مسلمانی مال ذمی تلف می‌کند ماخوذ میشود و اگر کافری بنده را
که مسلمان است بخرد مالک میشود اگرچه او را جبر بر فروختن کنند و این ها از ولایت او بیرون آرند و نیز
اگر مسلمانی ذمی را بکشد نزدیک امام اعظم قصاص واجب شود جواب این آیت وارد است در باب
کافران معهود چون عبدالله بن ابی سلول و امثال او ایشان در عداوت پیغمبر غلو کردند و دل بر ایذای پیغامبر
صلی الله علیه و سلم آورده‌اند در قصد هلاک پیغامبر صلی الله تعالی علیه و سلم مشغول گشتند و بر پیغمبر [illegible] گفتند
خوار شده پیش یاران پیغمبر مردند و بخواری و نگونساری جان بملک الموت سپردند و از نفی غلبه کافران معهود
بر مسلمانان نفی غلبه جنس کافران نباید چه از نفی خاص نفی عام روی نماید و بر تقدیری که حکم العبرة لعموم اللفظ
لا بخصوص السبب کافران را درین آیت بر عموم دارند بر عطف این جمله بر جمله فالله یحکم بینکم یوم القیامت
بر طریق عطف یوم الجمعة و مناسبت مقید بقیدی که در جمله سابقه بود مستدلند هم سوال وارد نشود زیرا چه
در آن روز هیچ کافر را غلبه نخواهد بود و هیچ ظفری بر مسلمانان روی نخواهد نمود از امیر المومنین کرم الله وجهه
در این آیت تقیید نکرده صریح است و نیز قید روز قیامت مقرر صریح است بر این وجه بطلان است و مواخذه
دنیا وارد نشود و در کلام اشکالی نبود و بعضی از سبیل مذکور حجت دین مراد گرفته‌اند و شک نیست که هیچ عاقل
از بهر کافران حجت اثبات آئین خود منظور ندیده و دانسته‌اند که ایشان را برای اثبات دین خویش حجتی نخواهد بود

ذلیل برا ثبات آن روی نخواهد نمود دانچه امام شافعی میگوید که بقتل ذمی بر مسلم قصاص واجب نشاید دیگر نه کافر را بر مسلمانان ولایت قصاص ثابت شود و آن منفی ست بظاهر این آیت منفی نسخ نیست تمسک بآن معنی ست زیرا که چون بعض وجوهی مر کافران را بر مسلمانان چون شفعه در رهن و ضمان متعلقات بالاتفاق ثابت بود ولن یجعل الله للکافرین علی المؤمنین سبیلا عامی مخصوص البعض باشد حق قصاص نیز از نفی منصوص قصاص مخصوص گردد ان المنافقین یخادعون الله وهو خادعهم در آیه سابقه نکوهش منافقان بلوح بر صادر شدن بدی و زشتی از ایشان بود و بتقدیم بلوح تاکید جمله سابق نمود و جمله وهو خادعهم حال ست یا عطف ست معنی آنچیست بدرستی منافقان که در اظهار ایمان و اخلاص می کوشند و کفر باطنی را می پوشند در ظاهر موافقت میکارند و خدای عزوجل فیض نعمت و اظهار آثار رحمت از صحت و عافیت و عزت و رفاهیت بار او ست عقوبت مشتبه نعمت میکند و این کار که از کسی واقع شود در اظهار آنچه خلاف آن میخواهد بفعل مخادع نیمانند این کار را بر وجه تمثیل نه بر وجه تحقیق خداع میخوانند و تواند بود که خادعهم بمعنی مجازیهم بود و ذکر مجازیهم بلفظ خادعهم از قبیل مشاکله باشد بمعنی چنین باشد خدای سزا کننده منافقان است عقوبت کننده ایشان ست واذا قاموا الی الصلوٰة قاموا کسالیٰ یراءون الناس ولا یذکرون الله الا قلیلا ۝ کسالی حال ست از فاعل قاموا که جزای شرط ست و جمله شرطیه عطف بر جمله یخادعون که خبر ان واقع شد یراءون الناس حالی دیگر ست ولا یذکرون الله عطف ست بر یراءون یا حال ست از ضمیر قاموا ای قاموا مرائین غیر ذاکرین الا قلیلا صفت مصدر محذوف ست یا صفت زمان محذوف ای الا ذکرا قلیلا و الا زمانا قلیلا معنی آنچیست و چون ایستاده شوند سوی نماز ایستاده شوند در حالت که کاهلی کنندگان و سوی نماز بی رغبت آیند کاهلی کنند نماز برای نمودار مردمان میگذارند و خدای را نخوانند مگر یاد کمی آرند که مومنان بحکم اذکروا الله ذکرا کثیرا ذکر بسیار بود و قلت ذکر خدا نشانی نفاق باشد. مذبذبین بین ذلک لا الی هٰؤلاء ولا الی هٰؤلاء مذبذبین حال دیگر ست اسم مفعول ست من ذبذبه ای ذبه وطرده یعنی مذبذبین مطرودین بین جماعة المسلمین و فرقة الکافرین یقول المسلمون لستم منا ویقولوا والکافرون لستم منا این جمله بمعنی لا یصلون الی هولاء ولا یصلون الی هولاء حالی دیگر ست معنی آنچیست در رفتار گردانیده و انگنده شده گاشند و از میان مومنان و کافرانند بظاهر از کافران بیرون آمده بباطن در زمره مومنان در نیامده و در حیات میان مسلمانان باشند بعد ممات میان کافران روند نه بهمه وجه سوی مومنان آیند و نه بهمه وجه کافری نمایند ومن یضلل الله فلن تجد له سبیلا ۝ این جمله تذییل ست تذییل تقدیر بلیلله شد من یضلل الله شرطیه مبتدا ست موصول یا مرفوع المحل بر ابتدا ست فلن تجد له سبیلا جزا

مبینا است از جهت آنکه مبینا متضمن معنی ظهور شده در تفسیر آورده معنی آنست هر که گمراه کند او را خدای عز و علا نیابی برای رسیدن سوی حق راهی راستی او را تا بیاید و سیر بدی و در راه راست نیارد یا ایها الذین آمنوا لا تتخذوا الکافرین اولیاء من دون المؤمنین اتریدون ان تجعلوا لله علیکم سلطانا مبینا ۝ این جمله در اثنای ذکر منافقان معترضه است سلطانا مبینا مفعول اول مر ان تجعلوا را علیکم متعلق است بسلطانا یا حال است و ان تجعلوا مفعول است مر تریدون را استفهام در اتریدون برای انکار بر جهت توبیخ است ای تنبیه مومنان مخلص را از دوست گرفتن کافران که کار منافقان و شیوهٔ ایشان است محترز باشید و با کافران چون منافقان دم دوستی نزنید معنی آنست ای مومنان کافران را از غیر مومنان دوست مگیرید و دوستی ایشان را با خویش مپسندید میخواهید یعنی نشاید که بخواهید که مر خدای را برای استحقاق عذاب خویش حجتی ظاهر گردانید سوال کافر را دوست ساختن و بمحبت ایشان پرداختن اگر چه از دوستی مسلمان بود نشاید در رستی از محبت ایشان پرداختن اگر چه با دوستی مسلمانان بود نشاید در رستی از محبت ایشان تنها سوی دون المؤمنین چگونه سایغ آید جواب ذکر من دون المؤمنین تعریض از حال منافقان دارند که ایشان کافران را دوست دارند و دل بر دوستی مسلمانان نمی گمارند ان المنافقین فی الدرک الاسفل من النار ۝ و چون در آیات سابقه ذکر زشتی اعمال منافقان ملوح با استحقاق ایشان عذاب را از قبیل تفهیم ملوح فعل تاکید این جمله که متضمن تخصیص عذاب ایشان است سایغ شود معنی آنست بدرستی منافقان در درک اسفل از آتش باشند یعنی در پایه فروترین از دوزخ بوند چه دوزخ درکات است یکی فروتر دیگری چنانکه درجات بهشت درجات است یکی برتر دیگری در درجات هر چند برتر بود خوشتر و خوبتر بود و در درکات هر چند فروتر بود بدتر و سخت تر باشد و چون ایشان در باطن کفر داشتند ایشان را تصدیقی و ایمانی نبود با آنکه چشم از مسلمانان زیادت کردند چه خدا را و رسول را استهزا کردند و بد خواهی ایشان ورزیدند با اظهار موافقت مطلع بر اسرار ایشان می گشتند و بکافران میرسانیدند اسرار ایشان بکفار رسانیدند و آنرا سبب تفرقه ایشان ساختند چون ایشان با آنکه کفر داشتند دل بر فساد و ضرر گردن مسلمانان گماشتند عذاب ایشان سخت تر از عذاب کافران شد که کفر و نفاق ایشان با فزونی پیوسته ایشان را در قعر دوزخ اندازند و درک اسفل جای ایشان سازند ولن تجد لهم نصیرا ۝ این جمله حال است یا عطف است بر فی الدرک الاسفل که ظرف مستقر است او را نصرت معنی آنست هرگز نیابی ایشان را یاری دهنده که از عذاب برهاند در اخفی بودنها تا یافتن یاری کنایت است از نابودن یاری ذکر یافتن کرد و لن نفی گفت ذکر نایافتن نیست و در نا یافتن یاری دهنده فرمایش کنایه بود و تصریح تا ثبت نشود و الکنایة ابلغ من التصریح والله اعلم

من التصریح و تواند بود که این جمله تکمیل باشد برای دفع وهم کسی که گمان برد که ایشان را یاری دهی بود که از عذاب
مانع شود الا الذین تابوا واصلحوا واعتصموا بالله واخلصوا دینهم لله
استثنا از منافقان مذکور است معنی اینست بدرستی منافقان در درک اسفل دوزخ باشند ایشان
را یاری دهی نبود مگر کسانیکه توبه کردند و اصلاح ورزیدند و بخدا معتصم شدند دین خویش را برای خدا خالص گردانیدند
فاولئک مع المؤمنین ط فا برای تعلیل است این جمله بر استثنا دلیل است یعنی ایشان را از
حکم مذکور در خبر استثنا کردند زیرا آنچه با مومنان خواهند بود چنانچه در دنیا با مسلمانان توحید و اخلاص موافقت
نمودند در بهشت موافقت خواهند نمود و بودن ایشان با مومنان کنایت است از در آمدن در بهشت و نیل
درجات آن این عبارت اختیار کرد بتصریح بدر آمدن بهشت نکرد زیرا که این کنایت است و الکنایة ابلغ
من التصریح و التلویح اولی من التصریح معنی اینست پس ایشان با مومنان مخلص باشند در دوزخ نشوند و
معذب نگردند وسوف یؤت الله المؤمنین اجرا عظیما ○ این جمله تذییل است
معنی اینست و سرانجام خدای مسلمانان را ثوابی عظیم بدهد و درجات مستقیم بخشد چون تائبان از نفاق
با مسلمانان باشند ایشان نیز اجر عظیم یابند در بیان او بیان این عبارت اختیار کرد تصریح بسوف یؤتیهم اجرا
عظیما نیاورد تا این حکم بسبیل وکادت ثابت شود لان الکنایة ابلغ من التصریح و التلویح اولی من التصریح
ما یفعل الله بعذابکم ان شکرتم وامنتم ط ما استفهامیه مفعول است مر یفعل را از جهت
تضمن صدر کلام مقدم بر عامل شده ای شیء یفعل الله بعذابکم و با متعلق است بیفعل بر طریق اللهم افعل
بی و هم ما انت له اهل بر این تقدیر استفهام برای تقریر یعنی اقرار کنانیدن با تعذیب معنی چنین آید که کدام
چیز کند خدای در شان شما عذاب شما اگر شما شکر گوئید و معاصی را تارک شوید نفی یا بشارت ایجاب
یا اعلام بهم شما گوئید که لایق بکرم و حکمت او چه میدانید و خطاب مر جماعت منافقین را بود تا هر مخاطبی
اقرار کنند جنس عذاب را در حق مومن شاکر اعلام کند نه ایجاد نفی کند نه اثبات و اگر استفهام برای
انکار دارند معنی برین جمله پندارند چه کار کند خدای بعذاب کردن شما و از عذاب شما چه حاصل بود جلب
منفعت کند یا سلب مضرت شود یعنی در عذاب کردن شما هیچ کار بر نیاید و چیزی که از وی هیچ کار بر نیاید
کردن نشاید معنی اول باستقبال موافق تر است و الصواب نزدیک تر و این جمله استفهامیه تقریر است
مر اولئک مع المومنین را چه مضمون هر دو نفی عذاب است و درین کلام التفات است از غیبت بسوی
خطاب زیرا چه چنانچه در اولئک مع المومنین ذکر جماعتی که از ایشان نفی عذاب مقصود است بلفظ غیبت
بود و درین جمله ذکر ایشان بصیغه خطاب روی نمود و نکته التفات آنست که بعد حکم کردن بر غائبی بتغیری چون [illegible]

را اضطراب کنند و اقرار نکنانند چنانستی که او را در نشود کم مذکور متصف ساخته باشند و اظهار کرده که در حکم ذکر غیبت در حضور برابر است ذکری که در غیبت کردند نتوانند که بعینه در حضور نیز گفتند سوال تقدیم شکر بر ایمان چرا باشد که نیاید و بغیر یقینی نشاید جواب داعی آنست که ایمان بغیر معرفت خالق نبود و معرفت خالق بمعرفت نعم باشد و معرفت منعم بمعرفت انعام وا رند و معرفت انعام موجب شکر منعم است و شکر مقدم بر ایمان باشد طبعا فقدم ذکره وَكَانَ اللّٰهُ شَاكِرًا عَلِيمًا ○ ذکر مثیب بلفظ شاکر بصفت مشاکله است چنانچه در کلام تدبیر تلاف آمده و جزاء سیئة سیئة تحقیق شد و این جمله تذییل است معنی اینست که هست خدا شاکر طاعت بندگان یعنی ثواب دهنده عبادت کنندگان علیم هست بایمان شما و شکر شما میداند و جزا دادن بر قدر آن می تواند

لَا يُحِبُّ اللّٰهُ الْجَهْرَ بِالسُّوْٓءِ مِنَ الْقَوْلِ اِلَّا مَنْ ظُلِمَ

جزو ۶

روایت کرده اند امیر المومنین ابو بکر صدیق رضی اللّٰه تعالی عنه را شخصی دشنام میگفت ابو بکر رضی اللّٰه عنه چند بار تحمل التحمل ساخت و بآخر از معارضه او بپرداخت آخر بر حکم بشریت مکافات کرد و کلام ناپسندیده او را در معرض جواب آورد و پیامبر صلی اللّٰه تعالی علیه وسلم را این حکایت رسید پیغمبر صلی اللّٰه تعالی علیه وآله وسلم مکافات مذکور از امیر المومنین ابو بکر نپسندید استثنا مسطور در شان او نازل گشت بیان مذکور بوده و پیوسته و بعضی گویند مهمانی بر قومی آمد و مهمانخانه ایشان در آمد ذل بر اکرام او نگماشتند و او را بدکسانی بیار خدمات نداشتند او از ایشان شکایت کرد و بدی و ناشایستگی ایشان را در صورت حکایت آورد مردمان او را عتاب کردند و در معرض ملامت آوردند این استثنا در باب او نازل گشت و این بیان نیز بوده و پیوسته چه او مظلوم بود و واقعه صدق پیش مردمان باز نمود زیرا که در ان زمانه ضیافت حکم وجوب داشت و شرع و طبع آنرا لازم می پنداشت با آن مهمان حالت مخمصه داشت و دفع اضرار خویش از ان حیثیت می انگاشت من القول بیان سوء هست جار و مجرور یعنی با السوء الجهر که مصدر است متعلق شده و اعمال مصدر معرفت بلام در جار و مجرور بسیار آمده الا من ظلم بحذف مضاف استثنا متصل است ای لا یحب اللّٰه الجهر بالسوء الا جهر من ظلم و تواند بود که استثنا منقطع باشد و فقد منقطعا شود و چون بالا سخن در ذکر کافران بود و بیشتر نیز ذکر کافران و می خواهد بود جمله لا یحب اللّٰه الجهر بالسوء من ... اشاره ذکر کافران آورد برای تنبیه بر آنکه حکایت از کسی بیدی و اذن بشکایت از تعدی بر وجه اعتراض ذکر کرد تا در ضمن آن نکوهیدن حکایت منافقان در ذکر بدی مسلمانان حاصل شود و مقصود در داشتگی مومنان در شکایت تعدی ایشان ثابت شود و معنی آنست خدای عزوجل آشکارا کردن بدی کسی دوست ندارد چه این در دین و دنیا زیان کار باشد و فتنه انگیز و دو مهر می از فتنه خیز و مستحق وعید ان الذین یحبون ان تشیع الفاحشة فی الذین امنوا لهم عذاب الیم فی الدنیا والآخرة سازد و در ربط تادیب و تهذیب احکام انداز فی الجملة ذکر بدی کسی آشکارا کردن حسب مصلحه

عملی ست که خالق نه پسندد و خلق بحصول دشمنی میپیندد مگر جهر کسیکه مظلوم بود و ظالمی با او به بدی با وی پیش شده یا گویند
لکن مظلومی که شکایت از تعدی و حکایت از بدی ظالمان کند و انتصار و استغاثه و طعن و دعا یا نسبت
و شهادت و دعای بد کردن و آفت و بلا خواستن پیش آید مبغوض نباشد و ملام نبود و بعضی این تفسیر در حق
مظلوم بشتم مکافات شتم کننده نیز فائز دارند و این را از باب دفع اذی و شاهد [illegible] آنکه شتم وی [illegible]
حد نیابد و زیادت بر شتم ادنی نبود و در حدیث هست المستبان ما قالا فعلی البادی حتی یعتدی المظلوم سوال
در کشف نقل آمده اذا استثنی [illegible] الحاکم [illegible] اگر مکافات در شتم جائز بودی محتاج تعزیر ابتدا [illegible]
ننمودی جواب تعزیر مذکور از جهت هتک حرمت مجلس قضا آمده و یا باعتبار اذی و [illegible] در جفا
یکدیگر متوجه شده سوال نه موجب استثنا حکم مستثنی منه است پس لازم آید از مظلوم جهر
بسوء محبوب الله باشد و جهر بدی مظلوم را با لیاقت اولی بر الباب نه چنین جواز هست نه در حیز استحباب
جواب نفی محبت در عرف عامه در باب بدی [illegible] آیت و [illegible] لا یحب کل کفار اثیم اثبات بغض بود
بمعنی یبغض الله الجهر بالسوء الا جهر من ظلم فانه لا یبغض الله جهره بالسوء باشد. وَكَانَ اللّٰهُ سَمِيْعًا
عَلِيْمًا ۝ این جمله تذییل است معنی اینست و هست خدای شنوا انچه کسی را کسی بد و نیک گوید شنود
دانا است انچه کسی با کسی بدی و نیکی کند بداند اِنْ تُبْدُوْا خَيْرًا اَوْ تُخْفُوْهُ اَوْ تَعْفُوْا عَنْ سُوْٓءٍ
فَاِنَّ اللّٰهَ كَانَ عَفُوًّا قَدِيْرًا ۝ ان شرط و [illegible] جزا فان الله کان عفوا [illegible]
موهم [illegible] عجز از انتقام بود ذکر قدیرا برای دفع این وهم [illegible] تکمیل روی نمود و مظلوم را با ظالم [illegible]
انواع است یکی شکایت از ظلم و انتصار از حاکم و طلب حکم دوم بر حکم [illegible]
در عرض تظلم و انتصار نیاوردن سوم بر حکم [illegible]
کردن چنانچه قائل گوید بیت آنها که بحق ما بدیها کردند گر دست [illegible] چون [illegible]
یک مرتبه اول که حکایت از کسی به بدی و [illegible] شکایت از ظلم و تعدی هست باذن و اباحت ذکر کرده
و آنرا از قباحت [illegible] بیرون آورده [illegible] میان مرتبه [illegible] ذکر آن [illegible]
پیوسته معنی اینست اگر نیکی را در حق بدی کننده ظاهر کنید یا نیکی را در حق او پنهان دارید یا اگر نیکی نکنید
و بدی که پیش آید [illegible] عفو و در گذشتن نمائید خدای شما را [illegible]
[illegible] عفو کننده و بقدرت خویش [illegible] اِنَّ الَّذِيْنَ يَكْفُرُوْنَ بِاللّٰهِ وَرُسُلِهٖ
وَيُرِيْدُوْنَ اَنْ يُّفَرِّقُوْا بَيْنَ اللّٰهِ وَرُسُلِهٖ وَيَقُوْلُوْنَ نُؤْمِنُ بِبَعْضٍ وَّنَكْفُرُ
بِبَعْضٍ وَّيُرِيْدُوْنَ اَنْ يَّتَّخِذُوْا بَيْنَ ذٰلِكَ سَبِيْلًا ۝ اُولٰٓئِكَ هُمُ الْكٰفِرُوْنَ حَقًّا

جمله یکفرون اینند در صله یا معطوفات صله الذین ست موصول با صله اسم ان ست و اولئک مرفوع المحل
بر ابتدا است هم ضمیر فصل ست الکافرون خبر مبتدا ست و جمله خبر ان ست حقا مصدر ست مر فعل محذوف
را تقدیر حق هذا القول حقا ای ثبت ثبوتا از باب زید قایم حقا آمده توکید مضمون جمله سابقه شده وچون در
آیت ان المنافقین فی الدرک الاسفل من النار ذکر منافقان کرد و شان ایشان در بیان آورد وچنانستی که
سامع بیان حکم کافران مجاهر که کفر خود را نمی پوشیدند و در مجاهره و مکابره میکوشیدند منتظر گشت واز حال
ایشان بمسالت میپوست بیان حکم ایشان حسبت یا شان هولاء الکافرین المجاهرین غیر المنافقین گفت این آیت
برای حکم ایشان مستانفه آورد حکم ایشان را بر وجه تاکید ذکر کرد و کافران انواع اند بعضی کافرند بخدا و پیغمبران
خدا چنانچه دهریه عالم را قدیم گویند و مستغنی از موثر دانند قایم بوجود آله نشوند ودهری که ظاهر الفساد است
روند و مشرکان که قائل بوحدانیت صانع نشوند ودر راه توحید خالق نروند این هر دو طایفه بهیچ پیغمبری قائل
نه اند ایشان بخدا و پیغمبران خدا کافرند و بعضی قائل بصانع و آله باشند و بهیچ پیغمبری و به نبوت انبیا قائل
نشوند و گویند اگر پیغمبری مخالف عقل آرد سخن او مردود شود و اگر موافق عقل آرد عقل کافی بود این نیز ظاهر الفساد است
محل استبعاد است زیرا که شک نیست که آنچه عقل آنجا نمی رسد محتاج سوی ارسال انبیا بود و آنچه عقل ادراک
آن بمشقت دیدن و رنج کشیدن حاجت دارد انبیا آنرا بسهولت و آسانی در دلها آرند و بعضی کافران در ایمان
به پیغامبران فرق میکنند چون اهل کتاب که بعضی پیغامبران ایمان میآرند و بعضی ایمان نمی آرند یهودان ایمان بموسی آرند و از عیسی و محمد
بیزارند و ترسایان بگروند و رسالت موسی و محمد را کافر شوند معنی اینست بدرستی که آنانکه بخدا و پیغمبران او کفر
میورزند بخدا و رسول نمیگروند و این در شان دهریه و مشرکان ست که دهریه عالم را قدیم میگویند و قائل بصانع
عالم اند و مشرکان بایمان بوحدانیت ندارند هر دو طایفه قائل برسالت و نبوت نه اند و بهیچ رسولی و نبی نمیگروند
و آنانکه میخواهند که فرق کنند و جدائی افگنند میان ایمان بخدا و ایمان به پیغمبران بدین که ایمان بخدا آرند و بهیچ
پیغمبری نیارند چنانچه صابئه و براهمه که قائل نه اند بوجود آفریننده جهان و منکر اند مر جمیع پیغامبران و آنانکه میگویند
ببعضی پیغامبران ایمان آریم و بعضی را تصدیق نداریم چنانچه اهل کتاب و میخواهند که بگیرند میان کفر و ایمان راهی
که در ان ایمان ببعض بود و کفر ببعض باشد و نمیدانند که میان کفر و اسلام راهی دیگر نبود و واسطه نباشد همین که یک
پیغامبر کفر ورزیدند بلکه یک حکمی از احکام پیغمبران منکر گشتند کافر گشتند نعوذ بالله من ذلک ایشان مقصور اند
بر کفر چه ایمان به بعض پیغامبران ایمان حاصل نمیشود تا ایمان بجمیع پیغامبران نیارند و همه پیغمبران را تصدیق ندارند
داغ کفر از جبین نمیرود و نور ایمان ظاهر نمیشود و درست آمد این قول درست آمدنی و ثابت شد ثابت شدنی
وَاَعْتَدْنَا لِلْكٰفِرِيْنَ عَذَابًا مُّهِيْنًا ○ این جمله تذییل ست و وضع مظهر موضع مضمر برای تصریح

بعنا طاهبت یعنی اهانت وساخته کردیم برای کافران عذابی خوار کننده و در رسوائی و خواری ایشان [illegible]
وَالَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ وَلَمْ يُفَرِّقُوا بَيْنَ أَحَدٍ مِنْهُمْ أُولَٰئِكَ سَوْفَ
يُؤْتِيهِمْ أُجُورَهُمْ و نؤتیهم [illegible] بصیغه غایب خوانده‌اند یعنی بر حسب آن دانسته‌اند موصول با
صله مرفوع المحل مبتدا است و جمله اولئک [illegible] خبر مبتدا است [illegible] و جمله و یقولون نؤمن ببعض
و نکفر ببعض ذکر اهل الکتاب کرده ایشان را [illegible] ایمان به پیغمبران [illegible] کافرانند و جمله [illegible]
اهل الکتاب که بیشتر خواهد آمد نیز ذکر اهل کتاب است و جمله الذین آمنوا الآیه در اثنا ذکر اهل کتاب [illegible]
است اعتراض آورده برای مدح مؤمنان [illegible] یعنی آنانکه ایمان آورده‌اند بخدا و [illegible] فرستادگان
خدای و فرق نکرده‌اند میان پیغمبران در ایمان [illegible] ایشان [illegible] پاداشهای ایشان از نعیم [illegible]
وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا این جمله تذییل است [illegible] آمرزنده [illegible]
آمرزد و بخشاینده که عطایا بخشد يَسْأَلُكَ أَهْلُ الْكِتَابِ أَنْ تُنَزِّلَ عَلَيْهِمْ كِتَابًا مِنَ السَّمَاءِ
فَقَدْ سَأَلُوا مُوسَىٰ أَكْبَرَ مِنْ ذَٰلِكَ فَقَالُوا أَرِنَا اللَّهَ جَهْرَةً تنزل بصیغه [illegible]
و افعال خوانده یعنی بر حسب آن دانسته‌اند روایت کرده‌اند که بعضی اهل کتاب فرود آمدن کتاب را از آسمان
یکبارگی خواستند چنانچه جای دیگر آمده است لولا نزل علیه القرآن [illegible] گفتند یعنی [illegible]
و بعضی دیگر از یهود گفتند [illegible] بزرگی را التصدیق [illegible] از خدا بنام ما بعنوان هذا الکتاب [illegible]
الی فلان [illegible] پس ما آن را بخوانیم و مضمون آن [illegible] چنانچه جای دیگر گفته‌اند و لن نؤمن لرقیک حتی
تنزل علینا کتابا نقرؤه چه اگر برای تحقیق [illegible] بودی که آنچه
ایشان درخواست کردند [illegible] خدای عزوجل مر ایشان را فرستادی و در پای تحقیق [illegible]
ایشان گشادی جمله یسئلک اهل الکتاب [illegible] ایشان فقد سألوا
موسی تعلیل [illegible] اهل الکتاب ان تنزل علیهم کتابا
من السماء فلا تستعظمن فقد سألوا موسی اکبر [illegible] فقد سألوا موسی [illegible]
من ذلک یعنی [illegible] اهل کتاب [illegible]
بر ایشان کتابی یعنی قرآن [illegible] ایشان [illegible]
باشد بعنوان هذا من الله الی فلان و بن فلان [illegible] فلان بن فلان [illegible]
بخوانیم و مضمون آن بدانیم [illegible] ایشان [illegible]
دل خود را بدین [illegible] زیرا که ایشان [illegible]

فَاَخَذَتْهُمُ الصّٰعِقَةُ بِظُلْمِهِمْ جمله عطف ست بر قالوا ارنا الله جهرة معنی انیست پس گرفت ایشان را صاعقه آسمانی و آتش فلکی بظلم کردن و گذشتن از حد بندگی **سوال** کسانیکه تنزیل کتاب را از پیغامبر سوال نموده اند گویندگان ارنا الله جهرة نبوده اند نسبت سوال مذکور بسوی ایشان چگونه آید و صحت فقد سألوا موسی اکبر من ذلک چه نوع مطابق نماید **جواب** این از باب نسبت قول بعض سوی کل بود یا نسبت قول اصول سوی فروع باشد برین آیه معتزله در امتناع رویت متمسک کنند که خدای عز و جل رویت از ایشان نپسندید تا آنکه برین سوال ایشان را آتش آسمانی رسید جواب ایشان سوال رویت بر وجه تعجیز موسی و اعتقاد امتناع آن کرده بودند بدین سوال با موسی ستیزش و تعنتش نموده اند از جهت اعتقاد رویت کار ایشان بدین ورطه کشید و از جهت منکر شدن صفت شداد و ممتنع گفتن ممکن حتی الامکان ایشان را رسید آنچه رسید ثُمَّ اتَّخَذُوا الْعِجْلَ مِنْ بَعْدِ مَا جَآءَتْهُمُ الْبَيِّنٰتُ عطف ست بر فقد سألوا موسی اکبر من ذلک معنی انیست پس ایشان گوساله را پرستش گرفتند و بالوهیت پرستیدند بعد آنکه آمده بود بر ایشان حجج ظاهره و معجزات متظاهره **سوال** قایلان ارنا الله جهرة را صاعقه رسید و کار ایشان بهلاک کشید نسبت پرستیدن گوساله سوی ایشان چگونه آید و این خبر مطابق واقع چه نوع روی نماید **جواب** تواند بود که این از باب اسناد فعل بعض سوی کل بود یا اسناد فعل قومی سوی مثال و اشباه ایشان باشد فَعَفَوْنَا عَنْ ذٰلِكَ عطف ست بر ثم اتخذوا العجل معنی انیست پس ما ایشان را از پرستیدن گوساله عفو کردیم و در راه نیایش آوردیم **سوال** کفر عفو پذیر نبود و عفو از گوساله پرستی چگونه متصور شود **جواب** کفر چون ثابت باشد عفو نپذیرد لیکن خدای عز و جل بکفری که توبه و ایمان زایل شود و عفو کند بکفر گذشته نگیرد و تواند بود عفونا مذکور عبارت از توبه بود فعفونا عن ذلک بمعنی فرزقناهم التوبة باشد و تواند بود فا فعفونا فصیحه باشد عاطفه بر محذوف بود تقدیر چنین باشد ثم اتخذوا العجل من بعد ما جاءتهم البینات فتنبهوا وتبنا علیهم بایجاب قتلهم انفسهم فی التوبة فعفونا عن ذلک ولم نشدد علیهم وقبلنا توبة باقیهم بدون القتل چنین بود ایشان گوساله پرستیدند و گوساله را اله خواندند ما بر ایشان سختی قتل در توبه نهادیم بعد آن از باقی ماندگان برفع قتل یسر و آسانی دادیم پس عفو مذکور عفو از کفر نبود و عفو از تشدید مذکور باشد وَاٰتَيْنَا مُوْسٰى سُلْطٰنًا مُّبِيْنًا این جمله عطف ست بر فاخذتهم الصاعقة یا عطف ست بر فقد سألوا موسی اکبر یا حال ست ازو بتقدیر قد یا معترضه است برای مدح موسی معنی انیست و دادیم ما موسی را بگرفتن صاعقه گویندگان ارنا الله جهرة را حجتی ظاهره و معجزه متظاهره یا گویند ایشان از موسی خواسته اند بالاتر ازانکه از تو جسته اند و حال انیست که داده بودیم موسی را حجتی ظاهره و معجزه متظاهره از ید بیضا و فلق بحر و غالب آمدن بر اعدا را قویا یا گویند موسی پیغمبری عظیم الشان جلی البرهان بود

آیات بینه و لا یات مذ فیه بود و جمله مذکور بر سر تقدیری تکمیل بود برای دفع وهم آنکه مسالت مذکوره از جهت ثبوت ضعف موسی و انتقاد قوت او باشد وَرَفَعْنَا فَوْقَهُمُ الطُّورَ بِمِيثَاقِهِمْ وَقُلْنَا لَهُمُ ادْخُلُوا الْبَابَ سُجَّدًا وَقُلْنَا لَهُمْ لَا تَعْدُوا فِي السَّبْتِ وَأَخَذْنَا مِنْهُم مِّيثَاقًا غَلِيظًا ۝ لا تعدوا بسکون عین و تخفیف دال مضمومه و بسکون عین و تشدید دال مضمومه باظهار عین و اخفاء او خوانند و معنی بر هر سه قراءة یکی داننده و رفعنا با معطوفات خویش عطف ست بر یسالک اهل الکتاب عطف قصه بر قصه یعنی ابلیست و بر گرفتیم بالای ایشان کوه را تا پیمان کنند و در هم اختیار میثاق بر بندند یعنی رفع طور و سایر قصها بر مسطور در سوره بقره گذشته و بالا بیابان پیوسته و گفتیم ما مر ایشان را در بیت المقدس که موسی فتح کرده بود بخشوع و خضوع ... با فروتنی در آیید و گفتیم ما مر ایشان را از حدی که برای شما را درین کار تعیین شد تجاوز نکنید یعنی در روز شنبه بگرفتن ماهی سعی منمایید و گرفتیم ما از ایشان پیمانی درشت و عهدی درست و درین امر و نهیها ایشان خلاف کردند و عهد و پیمان بسر بردند حال خود را چنان ساختند لاجرم یافتند آنچه یافتند فَبِمَا نَقْضِهِم مِّيثَاقَهُمْ وَكُفْرِهِم بِآيَاتِ اللَّهِ وَقَتْلِهِمُ الْأَنبِيَاءَ بِغَيْرِ حَقٍّ وَقَوْلِهِمْ قُلُوبُنَا غُلْفٌ ۚ ما در فبما صله است یا زایده است برای تاکید مضمون کلام وجه تاکید بزیادت حرفی که از دو ترکیب صحیح معنی مراد نیست مشکل ست مگر آنکه گویند حرف زائده موجب تکرار نظر و تنبیه او تأمل ست تاکید مضمون کلام بتکریر نظر و بتکثیر تأمل حاصل ست چنانچه در آیه فبما رحمة من الله لنت لهم شرح گذشته و بیان آن بالا رفته و نقضهم میثاقهم و معطوفات او مجرور بباست و این جار و مجرور متعلق ست بفعل محذوف ای فبنقضهم میثاقهم وکذا فعلنا بهم ما فعلنا و بعضی لعناهم تقدیر کنند بدلیل آنکه در سوره مائده فبما نقضهم میثاقهم لعناهم و جعلنا قلوبهم قاسیة است و این جمله یعنی فبما نقضهم میثاقهم با فعل که متعلق اوست عطف ست بر جمله محذوفه معطوف علیه بر اخذنا منهم میثاقا غلیظا ای اخذنا منهم میثاقا غلیظا فنقضوا المیثاق فبنقضهم میثاقهم وکذا فعلنا بهم ما فعلنا یعنی ابلیست بسبب شکستن ایشان عهد خویش را و ناگرویدن ایشان بآیات خدا و کشتن ایشان پیغمبران را بغیر حق و گفتن ایشان قلوبنا غلف یعنی دلهای ما بغلاف کرده شده و در ستر و حجاب در آمده آنچه محمد میگوید در دلهای ما در نمی آید گفتاری مفهوم نمیشود بدین وجه غلف جمع اغلف بر طریق حمر که جمع احمر ست باشد و تواند بود که مخفف غلف باشد و غلف جمع غلاف بر طریق کتاب و کتب پندارند بدین معنی قلوبنا ذو غلف و غلیظ بود موافق معنی وجه اول باشد یا معنی بدین طریق گویند دلهای ما غلافها علم ست و اوعیه فهم ما از گفتار محمد غنی ایم از بیان او مستغنی ایم بَلْ طَبَعَ اللَّهُ عَلَيْهَا بِكُفْرِهِمْ فَلَا يُؤْمِنُونَ إِلَّا قَلِيلًا ۝ بل طبع الله علیها عطف ست بر مضمون مصدر اضراب ست از ذکر مصدر یعنی بفعل ... ای فبان نقضوا میثاقهم و ان قتلوا الانبیاء بغیر حق و ان قالوا قلوبنا غلف بل ما ان طبع الله علیها بکفرهم فلا یؤمنون

فعاقبناهم بما فعلنا من مسخهم قردة و خنازیر و تحریم الطیبات علیهم و سوق صنوف البلایا الیهم و فا سببیه است یا تعلیل است بمعنی آنست که گفتن قلوبنا غلف و دعوی پوشیدگی دلها نیست هیچ دلهای ایشان دیگری پرده و غلافی نیست بلکه خدای بر دلهای ایشان بکفر ایشان مهر کرده چنانچه نصیحتی و پندی در نیابد ایمانی و ایقانی و تحقیقی و اتفاقی روی نماید پس ایمان نیارند مگر اندکی از ایشان که خدای مهر ایشان زایل گردانید و ایشان را بمعرفت حق و دریافت صدق برسانید **و بکفرهم و قولهم علی مریم بهتانا عظیما** عطف است بر فبما نقضهم عامل در وی همان است که در فبما نقضهم تقدیر کرده اند فعلنا بالعنا و تواند بود که عطف باشد بر بکفرهم ای بل طبع الله علیها بکفرهم و بکفرهم و مطلوب بیان تکثیر کفر و تعداد انواع او باشد ای بکفرهم بموسی و بکفرهم بعیسی یعنی مهر کرده خدا دلهای ایشان را بشومی کفر ایشان بموسی و کفر ایشان بعیسی یا بکفر ایشان بتوریت و کفر ایشان بقرآن و غیر آن از کفرهای که دارند و کافریهای که می آرند و بسبب گفتن و افترا کردن ایشان بر مریم افترای عظیم و بهتانی عظیم **روایت** کرده اند جماعتی از ایشان عیسی را صلوات الله علیه گفتند تو ساحری مادر تو ساحره بود عیسی علیه السلام والصلوة دعای بد کردن بر ایشان بر خود التزام نمود دعا کرد بدین عبارت که اللهم العن من سبنی و سب والدتی گفت بدعای او ایشان بعقوبت پیوستند مسخ شدند بر صورت خوک گشتند و بعضی گویند بهتان عظیم آن بود که مریم را با او در زاده او یوسف بن ماثان که از اهل صلاح و فلاح و از جمله خدم بیت المقدس بود نسبت کردند و دو کس را که هر دو بری ازین کار و عری ازین کردار بودند تهمت ساختند کدام بهتان ازین عظیمتر بود و کدام افترا ازین عظیم تر باشد **و قولهم انا قتلنا المسیح عیسی ابن مریم رسول الله** عطف است بر فبما نقضهم و تاکید جمله از جهت آنست که مخاطبان در مضمون این جمله تردد داشتند چنانچه گفت و ان الذین اختلفوا فیه لفی شک منه و لفظ رسول الله تواند بود و صفت مسیح باشد داخل قول ایشان بر وجه استهزا بود زیرا که ایشان بصدق رسالت او معترف نبودند و تواند بود که قول خدا باشد مفعول اعنی بود و صفت او بنا شد بر وجه اول درین سخن کفر ایشان با افتخار بقتل عیسی استهزا برسالت او بود بر وجه دوم کفر ایشان با افتخار بقتل مذکور باشد منصوب بمعنی اعنیست و گفتن ایشان انا قتلنا المسیح عیسی بن مریم رسول الله یعنی بدرستی کشتیم ما عیسی بن مریم را که رسول خداست جل و علا **و ما قتلوه و ما صلبوه و لکن شبه لهم** مفعول ما لم یسم فاعله است شبه را و تواند بود در شبه ضمیری باشد عاید بمقتول که مضمون جمله مذکور است ای و لکن شبه من قتلوه بعیسی جمله و ما قتلوه و ما صلبوه معترضه است در اثنای حکایت برای تکذیب ایشان در قتل عیسی و جمله و لکن شبه لهم استدراک است برای اثبات بودن دعوی قتل عیسی غلط و دفع وهم وقوع کذب محض اند **روایت** کرده اند چون بد گویندگان عیسی و مریم بدعای عیسی مسخ شدند خدا و مسالکافران زیادت گشت و باز بعضی گفتند و در دل ایشان

یا فزونی پیوست قصد عیسی کردند و دل بر کشتن او آوردند و بهر رشته طلب او قتال با کفار نمود و عیسی را احتراز از ایشان
صواب نمود در خانه بنشست و در بند گرفت قصد کردند رو به آن خانه آوردند چون در آن خانه آمدند یهود تن در آمدند جبرئیل
علیه السلام عیسی صلوات الله علیه را بر آسمان برد و میان فرشتگان جای او جای کرد و حق عز و جل لطیفه بشری
از او دور گردانید لطیف ملکی رسانید ارضی بود سماوی گشت بشریت بملکیت پیوست حق سبحانه تعالی در وی پر فرشتگان
پرها آفرید و او را در میان فرشتگان رسانید گرد عرش طیران بخشید دران محل که عیسی صلوات الله علیه بود از آنجا
سوی آسمان نهضت شد جماعتی که قاصد او بودند و در کشتن او جهد داشتند کوشش تمام نمودند یکی از آن در لشکر ایشان
بر شبیه عیسی گفت بگمان او عیسی است بکشتند و بر دار نهادن پیوست جماعتی که گرد بیرون آمدند بر سر دربان انا
قتلنا المسیح بن مریم رسول الله گفتند معنی آنست که عیسی را کشته اند و بر دار نکرده اند لیکن ایقاع کرده شده است
شبه مقتول به عیسی پیش کافران واقع شده است شبیه عیسی بر دیگری پیش چشم ایشان وَإِنَّ الَّذِينَ
اخْتَلَفُوا فِيهِ لَفِي شَكٍّ مِنْهُ این جمله تنبیه عطف است بر فعلیه سابقه یا حال است تا کسید
او از جهت انکار مدعیان قتل است هر شک را زیرا که ایشان دعوی یقین داشتند و مدعی یقین منکر شک است
لیکن دعوی یقین و انکار شک بزبان داشتند و در دلهای خویش در این قضیه شک می یافتند اگر عیسی را کشته ایم
یار ما کجاست و اگر یار خود را کشته ایم ناپدید بودن عیسی از چه است چنانچه بالا گذشت حق سبحانه تعالی خبر از شک
ایشان کرد و یقین در صفت شک آورد و از جهت آنکه بزبان در قتل او دعوی یقین میکردند و در شک بودن خویش
انکار می کردند بر اصرار نمودند این جمله را ذکر کرد موکد بتاکید آورد معنی آنست بدرستی که آنانکه در قتل عیسی اختلاف
مینمودند هر آئینه در شان عیسی در شک بودند صورت واقعه جسته اند و میان خویش میگفتند اگر این مقتول عیسی است
یار ما کجاست و اگر یار ماست ناپدید بودن عیسی چرا است و بعضی گفتند تن مقتول تن یار ماست و روی او روی
ما چون روی عیسی است چون این دو جهت مختلف می یافتند لاجرم بسوی سبب در شک شتافتند **سوال**
گفته اند شبیه پیغامبر بر دیگری نشود در شبه ملهم چگونه مستقیم بود **جواب** شبه پیغمبر بر دیگری در زمان تبلیغ
روا ندارند اما در زمان بردن سوی آسمان که وقت باز ماندن از تبلیغ است ممنوع نه بینداریم **جواب**
دیگر آنکه در روی مقتول شبه عیسی نبود و در نظر ایشان شبه عیسی نمود روی مقتول شبیه عیسی است پنداشتند
و چشم ایشان در روی تخییل شبه عیسی می پنداشتند و ممنوع تحقق است نه تخییل تنها شد مَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ
إِلَّا اتِّبَاعَ الظَّنِّ این استثناء منقطع است زیرا که اتباع ظن از اهل علم نیست و جمله مالهم به من علم
مقرره است مر جمله سابقه را زیرا که نفی علم اثبات شک است معنی آنست نیست مر ایشان را علمی بدو لیکن اتباع
گمان ثابت است چنانچه در ایشان انتفاء علم از ثواب است وَمَا قَتَلُوهُ يَقِينًا ۝ بَلْ رَفَعَهُ اللَّهُ إِلَيْهِ

ای الی سمائه این جمله تکرار و ما قتلوه سابق ست برای تاکید او مفعول ست از باب ضربته سوطا یا حال ست یقینا متعلق ست بمضمون نفی هر دو فعل بر وجه تنازع باعمال ثانی و حذف از اول ای انتفی قتلهم ایاه انتفاء بیقین او انتفی قتلهم حال کونهم ذوی یقین فی انتفائه و اگر متعلق فعل دارند نفی متوجه سوی قید شود اصل فعل بثبوت ماند و فساد معنی آید مگر آنکه نفی متوجه سوی هر دو دارند بر طریق لا یسالون الناس الحافا میدارند ای لیس منهم سؤال و لا الحاح فکذا ههنا ای لیس منهم قتل و لا یقین و بعضی گویند در آیه تقدیم و تاخیر ست ای ما قتلوه بل رفعه الله الیه یقینا معنی اینست و نکشتند ایشان عیسی را بلکه بر داشته است او را سوی آسمان خویش خدای عز و جل وَكَانَ اللّٰهُ عَزِيزًا حَكِيمًا ۝ این جمله تذییل ست معنی اینست و هست خدای غالب هر چه خواهد بکند حکیم ست هر چه کند بحکمت کند وَاِنْ مِّنْ اَهْلِ الْكِتٰبِ اِلَّا لَيُؤْمِنَنَّ بِهٖ قَبْلَ مَوْتِهٖ ان نافیه است الا لیؤمنن جواب قسم محذوف ست جمله قسمیه صفت مبتدا محذوف ست من اهل الکتاب خبر مبتدا ست ای و من اهل الکتاب الا لیؤمنن به و ضمیر قبل موته و ضمیر لیؤمنن عاید بر احد من اهل الکتاب است و ضمیر به تواند بود که بر خدای عاید بود یا بر عیسی باز گردد یا بر محمد رسول الله صلی الله تعالی علیه وسلم و جمله عطف ست بر و ان الذین اختلفوا فی الکتاب یعنی شک منه معنی اینست نیست از اهل کتاب هیچ یکی مگر بر این صفت هر آئینه پیش از مردن خویش بخدای ایمان آرد یکی داند ثالث ثلثه نخواند یا گویند ایمان بعیسی پیش از مردن خویش آرد و او را رسول دارد و او را که ابن الله نپندارند یا گویند هر آئینه ایمان بمحمد آرد و او را رسول که عیسی بدو بشارت داده است گویند لیکن چون هنگام یاس مقبول نباشد وَيَوْمَ الْقِيٰمَةِ يَكُوْنُ عَلَيْهِمْ شَهِيْدًا ۝ عطف ست بر جمله و ان من اهل الکتاب الا لیؤمنن به قبل موته معنی اینست و در روز قیامت عیسی یا محمد بر انتفاء ایمان ایشان گواه باشند ایشان را در دعوی ایمان تکذیب کنند و بر کفر ایشان گواهی دهند و این جمله کنایت ست ازین که ایمانی که ایشان وقت یاس آرند نفع نکند فَبِظُلْمٍ مِّنَ الَّذِيْنَ هَادُوْا حَرَّمْنَا عَلَيْهِمْ طَيِّبٰتٍ اُحِلَّتْ لَهُمْ فبظلم بدل ست از فبما نقضهم میثاقهم و ما معطوفات او نیز یا ست فا یا عطف ست بر و لعنا و تنکیر در بظلم برای تفخیم ست یا برای تکثیر ست ای فبظلم کثیر حاصل من هذه الجرائم العظیمة الکثیرة صادر من الذین هادوا و اتخذوا دین الیهود و معطوف و معطوف علیه یا بدل و مبدل یعنی فبظلم من الذین هادوا و فبما نقضهم میثاقهم متعلق ست بحرمنا یا فبما نقضهم میثاقهم و کذا فعلنا بهم و ما فعلنا او لعناهم او عاقبناهم و او سخطنا علیهم او نحو ذلک فبظلم من الذین هادوا حرمنا علیهم طیبات و این کلام بدین وجه از باب عطف ست جمله بر جمله نه عطف جار و مجرور بر جار و مجرور و طیبات مفعول حرمنا ست تنکیر برای تعظیم ست و تکثیر ست احلت لهم صفت ست مر طیبات و در من الذین هادوا وضع مظهر موضع مضمر ست محل آن بود که فبظلم منهم گوید از جهت تصریح بذکر ایشان وضع مظهر موضع مضمر کرده و تعیین گناه

پس بظلم عظیم و تعدی کثیر از جهودان حرام گردانیدیم بر ایشان چیزهای خوش آینده که حلال گردانیده شده بود بر ایشان چون شحوم و البان شتر و هر حیوانی که ناخن دار است و امثال آن چنانچه جای دیگر فرمود وعلی الذین هادوا حرمنا کل ذی ظفر ومن البقر والغنم حرمنا علیهم شحومهما الا ما حملت ظهورهما او الحوایا او ما اختلط بعظم ذلک جزیناهم ببغیهم وانا لصادقون و درین محل در تفسیر لطیفه ذکر کرده که حق سبحانه تعالی میان امت پیغمبر ما صلی الله تعالی علیه وسلم که خیر الامم است و میان امم سابقه جهت فرقی آورده که در امم سابقه از جهت ارتکاب حرام غذاهای طیب حرام گشت و در امت پیغامبر صلی الله تعالی علیه وسلم حرمت حرامی که از ایشان واقع شده با حلال پیوست چنانچه گفت احل لکم لیلة الصیام الرفث الی نسائکم هن لباس لکم وانتم لباس لهن علم الله انکم کنتم تختانون انفسکم فتاب علیکم وعفا عنکم فالآن باشروهن وابتغوا ما کتب الله لکم وکلوا واشربوا الآیه وَبِصَدِّهِمْ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ كَثِيرًا ۝ وَأَخْذِهِمُ الرِّبَا وَقَدْ نُهُوا عَنْهُ وَأَكْلِهِمْ أَمْوَالَ النَّاسِ بِالْبَاطِلِ ۚ وبصدهم عن سبیل الله عطف است بر فبظلم من الذین هادوا و این متعلق بحرمنا بر طریق تزید مرت و بصدهم معنی اینست پس بظلمی که از جهودان واقع شده و بتعدی که از ایشان در وجود آمده بر ایشان طیباتی که حلال کرده شده بود حرام گردانیدیم و از اشتداد و اعتنافا بحرمان آوردیم و بباز داشتن ایشان مردمان را از راه رضای خدا باز داشتن بسیار و گرفتن ایشان ربوا را برای وجدان ثروت و بسیاره حال آنست که نهی کرده شده بودند از گرفتن ربوا و خوردن ایشان مالهای مردمان بباطل بغیر حق بخیانت و سرقه و غصب و ارتشا وَأَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ مِنْهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا ۝ اعتدنا فعل ماضی است از اعتاد بمعنی حضرنا این جمله تذییل است معنی اینست و ساخته گردانیدیم برای کسانیکه کافر شدند از جمله ایشان عذابی دردناک در نیران و این آیه دلیل است برین که کفار مخاطب بعبادت نه اند مخاطب اند بجهت آنکه ایشان را به ایراد نهی مکلف گردانیده و بعقوبت ارتکاب محرمات رسانیده لَكِنِ الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ مِنْهُمْ وَالْمُؤْمِنُونَ يُؤْمِنُونَ بِمَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ وَمَا أُنْزِلَ مِنْ قَبْلِكَ وَالْمُقِيمِينَ الصَّلَاةَ وَالْمُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَالْمُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ أُولَٰئِكَ سَنُؤْتِيهِمْ أَجْرًا عَظِيمًا ۝ ربع

لکن برای استدراک است الراسخون فی العلم مبتدا است والمؤمنون عطف است بر الراسخون فی العلم یؤمنون با متعلق خویش صفت المؤمنون است بتقدیر تنکیر در لام از جهت عدم عهدیت بر طریق ولقد امر علی اللئیم یسبنی یا بحذف موصول بتقدیر والمؤمنون الذین یؤمنون بما انزل الیک یا بدل است از مضمون جمله ای والذین یؤمنون بما انزل الیک وما انزل من قبلک و نزد والمقیمین الصلوة چند وجه است یکی آنکه عطف بر بما انزل الیک باشد بتقدیر یؤمنون بما انزل الیک و بالانبیاء المقیمین الصلوة [illegible]

وارند صاحب فاعل یومنون محمول برارادت یاران پیغمبر که مقیمان صلوة اند پندارند و تواند که مفعول اعنی بود
نصب علی المدح باشد چنانچه والصابرین فی البأساء والضراء گذشته و در سورة البقره رفته و کسی که از ام المؤمنین
عائشه رضی الله تعالی عنها روایت کرده که سه محل در قرآن خطاء کاتب افتاده یکی والمقیمین الصلوة دوم والصابئون
والنصاری فی قوله ان الذین آمنوا والذین هادوا والصابئون والنصاری سیوم ان هذان لساحران روایت
او صحت ندارد کسی که قواعد نحو داند این را مخالف قاعده نحو نخواند علی الخصوص قراة متواتر مکتوب در مصاحف
خلفا را چگونه ثبت کنند و تابعین و تبع تابعین خلفا عن سلف دم تصحیح آن چه نوع زنند تخطیه آن نارواست
بر ام المؤمنین عائشه رضی الله تعالی عنها افتراست که نقل تخطیه از ام المؤمنین عائشه رض خبر واحد است
و نقل والمقیمین در کتابت او در مصاحف متواتر است خبر واحد معارض متواتر نشود و پس تخطیه صواب نبود والمؤتون
الزکوة عطف است بر والمؤمنون یؤمنون بما انزل الیک والمؤمنون بالله والیوم الآخر عطف است بر المؤمنون
یؤمنون جمعا بهر دو سیاق ایشان با عقاید متعلق است چنانچه اعجبنی المکرم عمر وزید لو المکرم عمرا چون علم و کتاب برا
عمل است لهذا والراسخون فی العلم والمؤمنون یؤمنون بما انزل الیک وما انزل من قبلک ذکر عمل کرد و از جمله
اعمال صلوة و زکوة را آورد که صلوة اصل عبادت بدنیه است و زکوة اصل عبادات مالیه و عبادات دیگر از
بدنی و مالی تابع ایشان است و ذکر اصل ذکر تبع است بدین وجه ذکر صلوة و زکوة همه عبادات باشد بعد از ان
والمؤمنون بالله ذکر کرد که جامع است بر همه انواع ایمان را چه ایمان بخدای ایمان بذات و صفات اوست
و ایمان فرشتگان خدای و کتابهای او و پیغامبران او باعتبار اضافت مذکور داخل ایمان بخداست پس در ذکر
والمؤمنون بالله بعد از ذکر ایمان بکتاب تعمیم بعد تخصیص بود بعد از ان والیوم الآخر برای ذکر ایمان روز قیامت
که روز جزاست و ذکر مقتضی است ذکر کرد و آن روز را که روز نیل ملک ابدی یا روز ملک سرمدی است بر
طریق تخصیص در بیان آورد اولئک مبتدا دوم است سنؤتیهم خبر مبتدا دوم است اجرا عظیما مفعول دوم است
سنؤتیهم بتکلم و غائب خوانند و معنی بر حسب آن بدانند و تواند بود که اولئک در محل نصب بود
بر شریطه فعل محذوف و جب بر شریطه التفسیر باشد بر تقدیر سنؤتی اولئک سنؤتیهم بدانند سنؤتیهم را مفسر او پندارند
جمله مذکوره اسمیه یا فعلیه خبر مبتدا ما دل یعنی والراسخون با معطوفات او بود و جمله لکن الراسخون تا آخر تکمیل است
که درجمله سابقه مذمت اهل کتاب کرد و نکوهش ایشان در میان آورد و مبهم شد که همه اهل کتاب برین صفت
اند و بر مذمت سزاوار اند برین استدراک که دفع آن وهم کرد جمله را بر سبیل تکمیل آورد و معنی اینست لکن کسانیکه
راسخان در علم اند صاحبان ادراک و فهم اند و مؤمنان که ایمان می آرند برانچه فرستاده شده بر تو ای محمد
یعنی قرآن و برانچه پیش از تو فرستاده شده انجیل و زبور و جز آن بر پیغامبران که مقیم صلوة بودند و در اقامت صلوة

چو بدهند زکوة و دهندگان زکوة بخدا و روز جزا است ایمان آرندگان. گویند کسانیکه بقرآن و کتب گذشته ایمان می آرند یا مقیمان صلوة یعنی یاران پیغامبر و مسلمانان دیگر که نماز بر پا میدارند یا گویند تخصیص بعضی میان مومنان کسانیکه را سنت نماز میگذارند و را نسبت اقامت نماز دارند باقی بعضی همان است که گذشت و ذکر آن بالا رفته ای محمد زود باشد بدهیم ایشان را اجری عظیم و ثوابی فخیم

إِنَّا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ كَمَا أَوْحَيْنَا إِلَىٰ نُوحٍ وَالنَّبِيِّينَ مِن بَعْدِهِ ۚ وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطِ وَعِيسَىٰ وَأَيُّوبَ وَيُونُسَ وَهَارُونَ وَسُلَيْمَانَ ۚ وَآتَيْنَا دَاوُودَ زَبُورًا ۝ وَرُسُلًا قَدْ قَصَصْنَاهُمْ عَلَيْكَ مِن قَبْلُ وَرُسُلًا لَّمْ نَقْصُصْهُمْ عَلَيْكَ ۚ وَكَلَّمَ اللَّهُ مُوسَىٰ تَكْلِيمًا ۝

زبورا [illegible] و بیچ خوانش [illegible] و تنوین اسم [illegible] و اشد در روایت کرده اند چون جهودان گفتند که آیات متفرقه می آری کتاب خدای نمیباید که بخواهیم از تو کتابی یکدفعه چنانچه توریت بر موسی فرود آمده بود فرود آید حق سبحانه تعالی آیات بسیار در نکوهش ایشان فرستاد و بسیاری باقیم و چه از شرح او دشمناک گشتند و ما انزل الله علی بشر من شیء گفتند و ظاهر کردند [illegible] گفتن این آیت در رد ایشان نازل گشت و نظم [illegible] و چون [illegible] در [illegible] کسانیکه با انزل الله علی بشر من شیء گفته بودند [illegible] نزول کتاب [illegible] انکار می [illegible] را سوگند آورد و چون این جمله [illegible] و تکذیب ایشان [illegible] است [illegible] رسالت را افضل کرد رسالتی برای تعلیم و تکمیل است ای رسولا [illegible] یعنی اوحینا یا [illegible] یعنی قصصنا هم ای کما ارسلنا و [illegible] رسلا قد قصصناهم [illegible] رسلا لم نقصصهم [illegible] علیک [illegible] قصصنا هم [illegible] رسلا تواند بود و کلم الله موسی تکلیما [illegible] جمله [illegible] اوحینا که در کما اوحینا الی نوح والنبیین من بعده است و [illegible] حصول جلالت شان [illegible] تشبیه اجلال و اعظام خاتم پیغمبران است صلوات الله علیهم و [illegible] و کلم الله التفات از تکلم بسوی غیبت است یعنی آن است بدرستی ما بسوی تو ای محمد وحی کردیم چنانچه بسوی نوح و پیغمبران دیگر از پس نوح وحی فرو آوردیم و چنانچه وحی کردیم بسوی ابراهیم و اسمعیل و اسحاق و یعقوب [illegible] خلیل [illegible] اسباط نسل ابراهیم خلیل و دیگر پیغمبران چون عیسی و ایوب و یونس و هارون و سلیمان و چنانچه دادیم ما زبور داود را و چنانچه فرستادیم رسولان را که قصه رسالت و انبای ایشان بر تو ذکر کرده ایم و رسولانی که قصه ایشان بر تو ذکر نیاوردیم و چنانچه بسوی [illegible] کلیم [illegible] گفت [illegible] و کلم الله موسی تکلیما [illegible] تکلیم [illegible] تشریف مخصوص او [illegible] بدانکه حق سبحانه تعالی پیغمبر ما را صلی الله تعالی علیه وسلم اگرچه در وحی متاخر است [illegible]

و نبوت در ذکر مقدم داشت و نوح را علیه السلام بعد پیغامبر صلی الله تعالی علیه وسلم بر همه پیغمبران اگرچه بعضی از ایشان [illegible]
برتر ازو بود نامزد لطف پیغمبر ما ساخت چنانچه در آیت دیگر و اذ اخذنا من النبیین میثاقهم و منک و من نوح ذکر
او متصل ذکر پیغامبر بود و این قرب در شان او موجب عظمت و منقبت نموده و نوح صلوات الله علیه وسلامه
علیه برین مکرمت سزاوار است چه جلائل شمائل و جزائل فضائل او بسیار است بعد طوفان همه از میان از نسل
او بودند ازین جهت او را آدم ثانی گویند چنانچه در آیت آمده و جعلنا ذریته هم الباقین و در طول اعمار انبیاست و عمر و اکثر
ایشان بیشتر است از روی صبر گفته‌اند عمر او هزار و دویست سال رسید نهصد و پنجاه سال در دعوت کفار گذرانید
درین مدت هیچ موی او سفید نشد و قوتی از قوی او کم نگشت و هیچ دندان از دندانهای او و استخوانی از استخوانها
او سستی نپیوست و درین مدت در دعوت کفار از وی هیچ قصوری و تقصیری نرفت هر بار که دعوت ما کرد
کفار را در غضب آوردی چندان چندان میزدند که بیهوش گشتی تا سحر و آنکه هشیار شدی باز بدعوت پیوستی هر چند
ایشان جفا بیشتر کردند و دل او را بایذا ما می آزردند او بر جفا صبر کردی و روی بدعوت و نیکوخواهی ایشان آوردی
و او اول کسی است که دعا او بهلاک امت مستجاب شده بود و استجابت دعا هلاک همه دشمنان و ابقاء همه
دوستان او در اوردی نمود سوال درین آیت عیسی را بر جماعتی از انبیا که بر وی مقدم بوده‌اند چرا مقدم کرد و
او را متاخر از ایشان چرا نیاورد جواب از جهت سرزنش یهود که از ایشان نفی نبوت او میکردند و او را در طعن و ملامت
عیب می آوردند سوال سلیمان را که پسر داود بود چرا التقدیم کرد و ذکر پسر پیش از پدر چرا آورد جواب از
طیب خاطر پدر بفوقیت مرتبه پسر گفته‌اند هیچ پدر بفوقیت دیگری نگاه نکند مگر پدر که پسر را بر خویش فوقیت خواهد
رُسُلًا مُّبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ لِئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ
وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا ○ رسلا بدل است از رسلا که بالا رفته یا تاکید است بتکریر یا نصب علی المدح است
بتقدیر اعنی و اذ جهه معین است و جمله وکان الله عزیزا حکیما تذییل است یعنی نیست رسولانی که بشارت دهنده‌اند
به بهشت و درجات آن و ترسانندگان از دوزخ و درکات آن تا نباشد مر مردمان را حجتی بعد از ارسال رسل
چه مردمان پیش خدای حجت نتوانند کرد و عذر کرد و گناه خویش نتوانند آورد که کار ما کسی خبر نکرده و خبر دین پیش ما
نیاورده چون پیغمبران مبعوث شدند و تبلیغ دین کردند مردمان را حجت منقطع گشت و عذر با نتفا پیوست
و هست خدای عز و جل قوی غالب هرچه خواهد تواند حکیم است همه کارها مقرون بحکمت گرداند لٰكِنِ اللَّهُ يَشْهَدُ
بِمَا أَنزَلَ إِلَيْكَ أَنزَلَهُ بِعِلْمِهِ وَالْمَلَائِكَةُ يَشْهَدُونَ وَكَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا ○
چون یهودان ما انزل الله علی بشر من شیء گفتند در رد مقالت خود تیر آیت انا اوحینا الیک کما اوحینا الی نوح
[illegible] شنیدند گفتند از شهادت ابا آوردند تا تشهد [illegible] در زبان آورند و هم آن [illegible]

گواهی حاصل نشود استدراک کرد این جمله بر وجه تکمیل آورد و تعید انزل الیه بیان است مر یشهد یا استیناف است
در جواب کیف انزل یا تعلیل است مر یشهد را ای یشهد لانه انزله بالنظم البدیع الکامل الشامل بوجوه الاعجاز
فیکون کنایة عن کونه منزلا کاملا بلیغا بالغا اقصی درجات البلاغة و انزل الیه [illegible] شهادة منه
بحقیقته و جمله و الملئکة عطف است بر جمله الله یشهد و باء در کفی بالله زائده است و شهیدا حال یا
یا تمیز و جمله و کفی بالله تذییل است معنی اینست که یهود دیگر پیغمبر فرستاده شده است بسوی تو گواهی نمیدهند
لیکن خدای تحقیق بر تو فرستاده است گواهی میدهد براستی و درستی او و آگاهی داد که فرستاده خدا است را در حالیکه
که ملتبس است بعلم کامل او و مقرون است باخبار [illegible] در فرستادن [illegible] اعجاز شهادت [illegible] از کردگار
بی نیاز پس چون کتاب را مقرون با دلیل حقیقت فرستاده چنانستی که گواهی بحقیقت او داد و فرشتگان نیز
او گواهند بحقیقت آنچه بتو فرستاده است گواهی میدهند و خدای عز و جل بسنده است درین حال که حقیقت
قرآن یا از روی که بر حجت آن گواهی دهنده است اگر اهل کتاب بحقیقت آنچه منزل است بر تو گواهی
ندهند چه زیان کنند و اگر مشرکان بتو نگروند چه مضرت بود انّ الّذین کفروا وصدّوا عن
سبیل الله قد ضلّوا ضلالا بعیدا ۝ چون اهل کتاب کفر ورزیدند و باز داشتند
صلوات الله علیهم عداوت کردند [illegible] چیزی نابوده [illegible] شریعت موسی است
منسوخ نگشته گاهی گفتند موسی لا نبی بعدی گفته و از خود [illegible] کلمات نابوده دیگر آموختند
ایمان باز داشتند انواع گمراهی ایشان و کرد اصناف فساد و تباهی ایشان در بیان آورده چنانستی که سائل
از ضلال ایشان سوال کرد و گمراهی ایشان را در رسالت آورد [illegible] ضلال ایشان [illegible] ضلوا ضلالا بعیدا گفت
از بن جهت این جمله را مؤکد آورد بر وجه استیناف فصل کرد [illegible] یعنی آنانکه کفر ورزیدند و
پیش خلق کلمات نابوده باز داشتند [illegible] کلمات ایشان را بر اختیار کفر [illegible] ایمان باز داشتند
بدرستی که گمراه شدند و گمراهی که دور از راه راست است و طریق [illegible] از [illegible] شرع قویم و صراط مستقیم
که منهج رسل و انبیاست انّ الّذین کفروا وظلموا لم یکن الله لیغفر لهم ولا
لیهدیهم طریقا ۝ الّا طریق جهنّم خالدین فیها ابدا وکان ذلک
علی الله یسیرا چون بالا بیان ضلال ایشان کرد سابق را در معرض سوال آورد چنانستی که گفته ما
لیفعل الله بهم الا این جمله استیناف فصل کرد از جهت [illegible] آورد [illegible] الذین [illegible]
حال [illegible] است که مفهوم استثنا [illegible] ابدا معنی اینست [illegible]
آنانکه کافر شدند بظلم و عصیان [illegible] نسبت [illegible]

راهی غیر راه دوزخ ننماید و درین حالی که بودن ایشان در دوزخ باد و دران عین دران مقدر است و هست جاوید
ایشان در دوزخ و خدای کار آسان يٰۤاَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَآءَكُمُ الرَّسُوْلُ بِالْحَقِّ مِنْ رَّبِّكُمْ
در آیات سابقه نکال کفر و وبال ظلم و ضلال بیان کرد و در آن مقام ترهیب کفار بود و درین آیت بیان آمدن رسول
و اسباب ایمان و بیان خیریت آن در مقام ترغیب آورد و فصل از ترهیب تا این مقام آورده یا از جهت کمال
انقطاع باعتبار خیریت ان الذین کفروا الآیه و ایشان حکایه ما حاصل شده و شکایت از صنیع کفار و حکایت
از کردار و گفتار ایشان بر سبیل غیبت کرده چون پیامبرا نیست رو بخطاب بایشان کلام بر وجه التفات از غیبت سوی
خطاب آورد و معنی انیست ای مردمان بدرستی بشما رسولی از پروردگار شما بحق آمده یا بامر الحق باشد
معنی چنین بود بدرستی رسولی از پروردگار شما دین را که حق است و شرعی را که درست است بر شما آورد فَاٰمِنُوْا
خَيْرًا لَّكُمْ فاستجیب است و خیر منصوب بفعل مقدر ای و اختاروا خیرا لکم و هو الایمان و
اترکوا ما هو شر لکم و هو الکفر و معنی انیست ایمان آرید و کفر بگذارید آنچه خیریت در شما را اختیار کنید
کفر را که شر است ترک دهید وَاِنْ تَكْفُرُوْا فَاِنَّ لِلّٰهِ مَا فِي السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ
فان الله تا آخر قابل است مر جزا مقدر را ای بر او انیست ای ان تکفروا فلا ضیر کفرکم بملکوت الله سبحانه
فان لله ما فی السموات والارض دیوان جمله سابقه تلویح سوی این جمله بود و تحقیق هم بلوح تاکید جمله سابق بود و معنی
انیست اگر کفر ورزید و باطل آن سامع نرسید کفر شان در ملک خدای هیچ زیانی ندارد در وصفی در عظمت و نقصان
در کمال او نیارد زیرا چه هر چه ملک خدای را ثابت است آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است از کفر شما چه کند و از
سیر شما چه زیان آید وَكَانَ اللّٰهُ عَلِيْمًا حَكِيْمًا ۝ این جمله تذییل است و معنی انیست و هست خدا دانا
بهمه چیز با حکیم است بهمه کارها هر چه ملک اوست یا گوید و میداند و هر چه بخواهد بر وجه حکمت آوردن آن تواند يٰۤاَهْلَ
الْكِتٰبِ لَا تَغْلُوْا فِيْ دِيْنِكُمْ وَلَا تَقُوْلُوْا عَلَى اللّٰهِ اِلَّا الْحَقَّ این مر اهل کتاب راست خطابی دیگر است مر مقصود
خطاب سابق را که ترغیب بر ایمان است تقریر سابق بر ایشان است مقرر است الا الحق استثناست مفرغ آمد و مفعول
لا تقولوا علی الله واقع شده معنی انیست ای اهل کتاب در تعصب دین خویش غلو مکنید و بر خدا جز آنچه آن
حق است مگوئید مر صفات او آنچه متحقق است بگوئید و اگر لا تقولوا علی الله بمعنی لا تفتروا علی الله باشد الا الحق
استثنا منقطع بود و معنی چنین آید ای اهل کتاب در دین باطل خویش غلو مکنید و مگوئید بر خدا یعنی چیزها
جز سکینه و مشتمل نا بوده مگوئید و بر خدا نبندید و عیسی را ابن الله مخوانید و او را اله مگوئید
و در باره گفتن ان الله ثالث ثلثة سوئید که این همه نقصان بود و در خور آن نباشد لکن حق باید گفت و دانسته
شنوند اِنَّمَا الْمَسِيْحُ عِيْسَى ابْنُ مَرْيَمَ رَسُوْلُ اللّٰهِ وَكَلِمَتُهٗۤ اَلْقٰىهَاۤ اِلٰى مَرْيَمَ وَرُوْحٌ مِّنْهُ

چنانچه حق مذکور شد و قصر مذکور قصر قلب است برای رد اعتقاد ترسایان که عیسی را آله میگفتند و در رد اعتقاد نبوت و رسالت او میرفتند یعنی اینست نیست مسیح یعنی عیسی بن مریم مگر رسول خدا و بگزاشته کلمه حق جل و علا آنرا سوی مریم القا کرده و بدیعی از بدایع قدرت و عجبی از عجایب فطرت پدید آورده حاصل آنکه بی پدر شده و بتخلیق و تکوین خدا پدید آمده و روحی است از روحهایی که آفریده اوست یعنی روحی است ناشی از صنع او بی اصل از اینجا او بنده ایست از جمله عباد الله خدا و او را [illegible] است و [illegible] برای احیای آنچه مرده داند از این جهت سزاوار است که او را روح خوانند فَآمِنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ وَلَا تَقُولُوا ثَلَاثَةٌ تا آخر یعنی اینست ثلثه خبر مبتدا است محذوف یعنی لا تقولوا الآلهة ثلثة یعنی اینست پس ایمان بخدا و پیغمبران او آرید و خدای را ثالث ثلثه مگوئید انْتَهُوا خَيْرًا لَّكُمْ إِنَّمَا اللَّهُ إِلَٰهٌ وَاحِدٌ این جمله موکد نهی از تثلیث است یعنی انتهوا عن التثلیث واقصدوا خیرا لکم و جمله انما الله اله واحد نیز موکده است یعنی اینست از سه گفتن و سه خدا انگاشتن اگر باز آئید و توحید که بهتر است مر شما را اختیار کنید زیرا چه خدای یکی است جز او معبودی بحق نیست سُبْحَانَهُ أَن يَكُونَ لَهُ وَلَدٌ سبحانه مصدر است مر فعل محذوف را یعنی اسبحه تسبیحا ان یکون له ولد یعنی من ان یکون له ولد متعلق یعنی تنزیها ای انزهه من ان یکون له ولد یعنی اینست تنزیه میکنم او را تنزیه کردنی از اینکه باشد او را فرزندی یا زنی که این از باب تنزیه است از آثار احتیاج است و حق سبحانه تعالی از احتیاج غنی است و از امتزاج مستغنی لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ این جمله تعلیل است یعنی اینست زیرا آنچه مر او را یقین است آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است کسی که آنچه در آسمان و زمین است مالک او بود او را باحتیاج زن و فرزند چه نسبت باشد وَكَفَىٰ بِاللَّهِ وَكِيلًا این جمله تذییل است یعنی اینست و بسنده است خدا از آن روی که وکیل است کار را بسبب برآرنده جهانیان است کار جهانیان بحصول آرد و حاجت بیاری دهی ندارد و الزام مخالفان تواند و افحام ایشان تواند لَّن يَسْتَنكِفَ الْمَسِيحُ أَن يَكُونَ عَبْدًا لِّلَّهِ وَلَا الْمَلَائِكَةُ الْمُقَرَّبُونَ در سبب آورده اند که یعنی نصارای نجران پیش پیغامبر صلوات الله علیه آمدند و در مجلس جلی در آمدند و گفتند صاحب ما را چرا عیب میکنی و نسبت او را در وی منقصت میکنی گفت پیغامبر صلوات الله علیه فرمود صاحب شما کیست و چه عیب کرده ام او را چیست گفتند صاحب ما عیسی است و تو او را میگوئی بنده خدا است پیغامبر فرمود عیسی را زنهار که خدا ننگ نکند و این را عار و عیب نداند بلکه این صفت فخر و شرف خویش خواند این آیه در رد سخن ایشان فرود آمد و گفت و این نظم نیز موید مقصد است این جمله نیز موافق جمله های سابق در رد معتقدان با اهل کتاب آمده و باز از تعلق ایشان مسبوق شده و لهذا [illegible]

تاکید نفی ست ان یکون عبداً لله مفعول ست مر لن یستنکف ولا الملئکة عطف ست بر المسیح ولا زایده است برای تاکید نفی و مفعول فعلی که مضمون حرف عطف ست محذوف ست ای ولن یستنکف الملئکة المقربون ان یکون عبدا لله معنی انیست هرگز ننگ نکند مسیح یعنی عیسی بن مریم ازین که بنده مر خدای را باشد و مخلوق و مملوک او بود و فرشتگان مقرب ازین که بندگان خدای باشند مخلوقان و ممالیک او بوند ننگ و استنکاف نکنند و غیر خدا با همه عظمت و جلال که باشد بر نسبت عظمت و جلال او هیچ در هیچ بود و کسی را از بندگی خدا چه جای ننگ و چه مقام استنکاف باشد بیت همه هر چه هستند زان کمترند ٭ که با هستیش نام هستی برند سوال ظاهر این کلام ترقی از ادنی بسوی اعلی بود از قبیل فلان لن یستنکف عنه الوزیر ولا الامیر باشد پس فضل خواص ملک بر خواص بشر آید و این موافق مذهب معتزله نماید جواب اختلاف میان اهل سنت و جماعت در باب فضل خواص باشد بر خواص ملک در فضل مطلق ست اما فضل مقید بعضی را بر بعضی محقق ست فرشتگان را باعتبار سکونت در عالم علوی و جبلت بر لطافت و خلقت بر لطافت و کمال قدرت و قوت دانش بالتسبیح و تهلیل و دوام طاعت و عبادت پروردگار جلیل متفق ست یا واقع کسی مخالفت نتواند کرد و صدق را کسی انکار نتواند آورد و ترقی سوی اعلی باعتبار فضل جزئی بود باعتبار فضل مطلق نباشد جواب دیگر آنکه فضل عیسی بر افراد فرشتگان ثابت ست اما ترقی مذکور باعتبار اجتماع ایشان از توابت ست و جائز ان یحدث عند الاجتماع ما لم یکن عند عدمه کقوی الحبل جواب دیگر آنکه چون کافران عیسی را پسر خدا میگفتند و فرشتگان را دختران خدا میدانستند ذکر فرشتگان بر وجه تتمیم باشد چنانچه گویند فلان لا یستنکف عنه السلطان ولا رعیته از باب ترقی از ادنی بسوی اعلی نبود **وَمَنْ يَسْتَنْكِفْ عَنْ عِبَادَتِهِ وَيَسْتَكْبِرْ فَسَيَحْشُرُهُمْ إِلَيْهِ جَمِيعًا** ○ این جمله تذییل ست معنی انیست و کسانیکه از عبادت خدا استنکاف کنند و از پرستش او دم استکبار زنند پس زود بود که خدای عز و جل همه مردمان را سوی حسابگاه خود حشر کند مستنکفان را جزا دهد

فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَيُوَفِّيهِمْ أُجُورَهُمْ وَيَزِيدُهُمْ مِنْ فَضْلِهِ وَأَمَّا الَّذِينَ اسْتَنْكَفُوا وَاسْتَكْبَرُوا فَيُعَذِّبُهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا وَلَا يَجِدُونَ لَهُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلِيًّا وَلَا نَصِيرًا ○ این شرطیه با معطوف خویش بعد جمع مومنان صالح و مستنکفان در حشر سوی حسابگاه تقسیمست میان مومنان و کافران در معامله بعد از حشر ایشان و جمله ولا یجدون عطف ست بر فیعذبهم و ان خبر ست مر الذین استنکفوا که مبتداست و جمله عطف ست بر شرطیه سابقه سوال در جمله ومن یستنکف عن عبادته ویستکبر فسیحشرهم الیه جمیعا مستنکفان و مستکبران را در حشر جمع کرده بنده در تقسیم مومنان صالح داخل مستنکفان نه اند در تقسیم مستنکفان چگونه در آیند جواب صدر کلام محمول بر حذف معطوف

دارند بتقدیر و من یستنکف عن عبادته و یستکبر فسیحشرهم و غیرهم ندارند تقسیم مستقیم آید اشکال روی نماید چنانچه
ترکیب جمع الامام الخوارج فمن لم یخرج علیه کساه و حمله و من خرج علیه نکل به را بر مجمول بر حذف گفته اند و از اشکال القصی
جسته اند و اگر فاما الذین آمنوا و عملوا الصالحات بمعنی تابوا و آمنوا و عملوا الصالحات بعد استنکافهم و استکبارهم
بود و اما الذین استنکفوا و استکبروا فیعذبهم عذابا الیما بمعنی و اما الذین دآمنوا علی الاستنکاف و الاستکبار
باشد در تفسیر اشکال نبود سوال وارد نشود معنی اینست اما از حشر کرده شدگان آنانکه ایمان آورده اند و اعمال
صالحه کرده اند پس خدای ایشان را جزاهای ایشان تمام دهد و بفضل خویش در ثوابهای ایشان بیفزاید
اما آنانکه از عبادت او استنکاف کردند و از پرستش او استکبار ورزیدند و بران ماندند و تائب نشدند
پس عذاب کند ایشان را عذابی دردناک و نیابد ایشان را بر بیم فناک دنیا نیز برای خویش دوستی و نه یاری
دهنده که از عذاب رهانند و از عقاب برهانیش برسانند یا ایها الناس قد جاءکم برهان
من ربکم و انزلنا الیکم نورا مبینا ○ در آیه انا اوحینا الیک خطاب مر پیغمبر را بود در گزیدن وی
و برگشیدن بنبوت و اصطفا و تشریک او با سائر انبیا علیهم الصلوات اشهر بعد ازان در آیه یا ایها الناس
قد جاءکم الرسول بالحق من ربکم خطاب کرد این چنین رسولی بر شما آمده است بروی بگروید و آنچه او آورده است
بران ایمان آرید برای تقریر رسالت او پیش ایشان و تحقیق نبوت او پیش ایشان چنانچه پادشاه مر یکی را برآرد
او را ولایتی و اقطاعی سپارد و داور ابحضور اهل آن ولایت بگوید من ترا گزیده ام و برگشیده ام بخصوص تبلیغ
اوامر و احکام گردانیده ام بعده توجه سوی ایشان کند و بروجه تقریر تاکید برایشان بمشافهه گوید ای مردمان
این چنین کسی را بر شما فرستاده ام و حل و عقد ولایت شما بر دست او داده ام او را اطاعت کنید و امر
و نهی او را انقیاد ورزید بعده درین آیه خطاب مذکور را تاکید کرد و با ذکر پیغمبر ذکر کتاب نیز آورد برای زیادت تحریض
بر قبول و افزونی تحضیض بر طاعت رسول با ضم وعده مطیعان و وعید عاصیان لکن وعده مطیعان تصریح کرد و
وعید عاصیان را مضمر آورد تا در وقت فیض رحمت و مکرمت ذکر سخط و نقمت نبود و درینجا هم [illegible]
است جز ذکر لطف و مکرمت نشود و چون معنی این جمله مقصود جمله سابقه است فصل کرد و حرف عطف نیاورد
و چون ربط این کلام با کلام که گذشته از روی معنی متصل ست اعتراض جمل بمیانه بر محل ست معنی اینست ای
مردمان تحقیق سخن که آمده است بر شما از پروردگار شما برهان یعنی حجتی باقیه و دایمه یعنی قرآن و فرستاده ایم
سوی شما نوری پیدا یعنی نور پیشرو دهندی و تواند بود که از برهان من ربکم ذات پیغمبر صلوات الله علیه
مراد باشد و از نور مبینا قرآن مراد گردد فاما الذین آمنوا بالله و اعتصموا به فسیدخلهم
فی رحمة منه و فضل و یهدیهم الیه صراطا مستقیما ○

و در پیش از آیت شیر جمع و تقسیم است قد جاءکم برهان من ربکم و انزلنا الیکم نوراً مبینا جمع است فاما الذین آمنوا بالله
واعتصموا به یک شق تفصیل اوست شق دوم محذوف است ای و اما الذین کفروا فبخلاف ذلک معنی آنست
اما آنانکه ایمان بخدای آوردند و بدین او چنگ در زدند پس زود باشد که در آرد خدای ایشان را در رحمتی کثیر و عظیم
و در آرد در فضلی و زود راه نماید ایشان را سوی طاعت و عبادت خویش براهی مستقیم یستفتونک قل الله
یفتیکم فی الکلالة ان امرؤا هلک لیس له ولد و له اخت فلها نصف
ما ترک و هو یرثها ان لم یکن لها ولد قل در جواب ایشان اول یستفتونک بمسالة
فی الکلالة عبارت است که دو فعل یعنی یستفتونک و یفتیکم تنازع دارند و او را معمول ثانی و از اول محذوف میدارند
ان امرؤ هلک بر طریق و ان احد من المشرکین مرفوع است بفعل محذوف که فعل مذکور مفسر اوست و جمله ان امرؤ
هلک لیس له ولد و له اخت فلها النصف ما ترک با معطوفات خویش بیان استفتا و افتاء است و از معنی کلاله
انتبا است و جمله یستفتونک منفصل است بجمله یستفتونک فی النساء چه در سوره ذکر استفتاء و افتاء است لکن
[illegible] الکلام تا این مقام فصل کرد حرف عطف نیاورد چنانچه صاحب کشاف در فصل وجوه پیوسته
[illegible] آخر از جمله وجوه پیوستند [illegible] گفته و ترک عاطف از جهت طول کلام و تا این
مقام داشته و روایت کرده اند جابر بن عبد الله رضی الله عنه بود و پیغامبر صلوات الله علیه از راه کرم قدم رنجه
برای عیادت بخانه او آمد جابر گفت من کلاله ام مرا پسری نیست وارث از من خواهری است صورت
میراث من چیست و از من وارث کیست این آیت در شان او وارد گشت و این نظم بود و چیست و در بعضی
تفاسیر آورده اند جابر به پیغامبر صلی الله تعالی علیه و سلم آمد و گفت یا رسول الله مرا خواهری است و او را نصیب
چیست چون او را فوت شود [illegible] ما را از میراث او چه آید این آیت در شان او نازل گشت و این نظم بود و
حق سبحانه و تعالی حکم مردی [illegible] خواهر او بیان کرد و گفته اند اول برادر مرده و خواهر میراث برد و این
[illegible] بیابد که پسر و دختری ندارد و از جهت میراث مرگ او در انتظار دارد [illegible]
ستانی او را در هلاک [illegible] روایت اولی موافق لفظ قرآن است ان امرؤ هلک لیس له ولد و له اخت فلها
ما ترک اشارت به روایت دوم و این جواب از باب تلقی سائل است بغیر ما یتطلب بود و از مطلوب
حکم بر طریق یسألونک عن الاهلة قل هی مواقیت للناس باشد معنی آنست از تو ای محمد [illegible]
می طلبند در میراث کلاله حکم شرع میجویند بگوی خدای در باب کلاله بیان حکم [illegible]
[illegible] تفاصیل آن را شرح میدهد اگر فردی هلاک شود که او را فرزندی نبود و او را خواهری عینی و مادر
و پدری یا پدری باشد مر آن خواهر را نصف ترکه آید و اگر خواهری [illegible] برادر هر حکم تعصیب دارد

بال او شود وَإِنْ كَانَتَا اثْنَتَيْنِ فَلَهُمَا الثُّلُثَانِ مِمَّا تَرَكَ وَإِنْ كَانُوا إِخْوَةً رِجَالًا وَنِسَاءً فَلِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنْثَيَيْنِ این شرطیه عطف است بر شرطیه سابقه و تعقیب در بیان سبب یعنی بیان این بعد بیان آن است اثنتین خبر کانتا فائده او قسمت جمع [illegible] است بقطع النظر از صفت صغر و کبر و خوبی و زشتی و اعیانی و علاتی و خبر آن رجالا و نساء بدل است از اخوة و اطلاق اخوة بر رجال و نسا بر جهت تغلیب و این شرطیه عطف بر شرطیه سابقه یعنی انیست اگر خواهران کلاله دو باشند پس ایشان را از میراث دو ثلثان باشد و اگر باشند ورثه کلاله اولاد پدر مردان و زنان یعنی برادران و خواهران پس حکم للذکر مثل حظ الانثیین قسمت کنند و میان ایشان شرکت در میراث بدین نوع نیکست. يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ أَنْ تَضِلُّوا ای بیان المحذوف است ای ان لا تضلوا یا حذف مضاف یعنی کراهت ان تضلوا و جمله تقریر بیان سابق است یعنی انیست بیان میکند احکام خدای برشما تا گمراه نشوید یا از جهت ناخوش آمدن گمراهی شما تا با دانستن احکام در ضلال نیفتید وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ این جمله تذییل است یعنی انیست و خدای از چیزی دانا است همه چیزها داند و هیچ چیزی را مخفی نماند چون در صدر سورت ذکر و بث منهما رجالا کثیرا و نساء بود و در ختم سورت ذکر میراث رجال و نسا ملایم صدر شود و این را صنعت تشابه الاطراف گویند و به آوردن او تحسین کلام جویند و بدانکه سورة را بجمله یبین الله لکم ان تضلوا و الله بکل شیء علیم مذیل گردانید در بیان احاطت علم علام الغیوب همه چیزها با تمام رسانید و الا بر تمام کلام گشت معلوم شد که سخن با نتها پیوست و منتهی حسن شست و مختصی مستحسن است و الله اعلم بالصواب و الیه المرجع و المآب لا اله الا هو ربی توکلی علیه و حسبی

سورة مائدة

این سوره را سوره مائده گویند از جهت آنکه آیة اللهم ربنا انزل علینا مائدة من السماء تکون لنا عیدا لاولنا و آخرنا و آیة منک و ارزقنا و انت خیر الرازقین درین سورت است درین سورت ذکر مائده بود و این سوره را سوره مائده نام کردن ملایم شود سوال درین سورت مذکور بسیار چیزها بوده است و در هر یکی شانی و بیانی مسطور است و تخصیص اضافت سوره مذکور در سوره مائده چیست و تعیین اضافت مذکور بر چه مبنی است جواب سبب تخصیص مذکور است درین سوره باضافت سوره سوی آن یا از جهت آن است که امری عجیب خارق عادت است چون قصه بقره در سوره بقره و قصه آل عمران چون خلق عیسی بی پدر و ظهور عجایب قدرت در مریم و جز آن در سوره آل عمران یا از جهت آنست که تمام سوره در قصه او است چنانچه سوره یوسف یا اکثر سوره در بیان احکام آنست چون سوره نسا و این سوره از قسم اول است چه تنزیل مائده از آسمان امری عجیب و شانی غریب خارق عادت است باضافت سوره سوی او تخصیص شده و با تسمیه مذکوره توقیفی و از نقل صحیح تعیین آن نگاه رفته [illegible] مدنی است مگر آیة الیوم اکملت لکم دینکم الی قوله رحیم که مکی است [illegible] آیه و [illegible] هزار [illegible] کلمه و [illegible] هزار [illegible] حرف است

ع ۲۴

ربط این سوره با سوره نساء آنست که در آخر سوره نساء ذکر نقض عهد نگاشته بود و در اول این سوره امر بوفاء عهود در وی نمود و نیز در سوره نساء ذکر تحریم طیباتی بر ظالمان و ناقصان عهد کرده و درین سوره ذکر احلال مباحها برای وفاکنندگان عهود آورده و الله اعلم و یا آنکه این سوره بنداء مومنان و امر ایشان بایفاء عقود عهد پیمان افتتاح کرده و عهود مذکوره بذکر اصناف حلال و انواع تکالیف شرع پیغامبر صلوات الله علیه در بیان آورده و در آخر سوره جملی متضمن بیان عهود که در صدد سوره بایفاء آن امر کرده است مذکور گشته و نداء یا ایها الذین آمنوا برای تاکید تنبیه مکرر است تا آنکه جمله یا ایها الذین آمنوا شهادة بینکم الآیة ذکر کرده بعده قصه عیسی علیه السلام و هم ترتیب آورده بعده سوره را بجمله لله ملک السموات والارض مذیل کرد و نیز بمثل مذکور این سوره بنهایت رسانید مقاصد سوره بیان عهود باشند و ذکر اصناف احلال و تحریم بود شک نیست جملهای که از یک باب است اگر مقاصد آن متغایر بود از جهت اتحاد باب ایشان ارتباط و اتصال باشد و اگر مقصود از همه یکی است هر یک در مقصود کلی متحد و یکیست معتبر ثانی که در بیان جمل مذکوره آمده بیان کلامهای متصل واقع شده و جمل دیگر از هر نوع در محلهایی که آیت بیت الله و عونه بیان آن خواهد آمد و الله اعلم بالصواب و الیه المرجع و المآب

سورة المائدة مدنية وهي مائة وعشرون آية

منزل

بسم الله الرحمن الرحيم

یا ایها الذین آمنوا اوفوا بالعقود ۞ جمله ندائیه برای تنبیه آمده بر طریق مقدمه مقصود و مذکور شد جمله اوفوا بالعقود مقصود و بیان است متضمن مر ذکر امهات شرائع جلیله ایشان است معنی آنست ای مومنان عقود عهود مر او فاکنید یعنی پیمانهایی که شما را با خدا است از عهود طاعت خدای عز و جل بجا آمر و نواهی و عقود پیمانها باز مانده از فساد و تباهی بوفا رسانید که این همه بر قضیه عقد ایمانی در حکم انقیاد مسلمانی عهود معقوده و حدود محدوده است احلت لکم بهیمة الانعام الا ما یتلی علیکم غیر محلی الصید و انتم حرم ۞ جمله یا ایها الذین آمنوا اوفوا بالعقود افتتاح سوره بود و جمله احلت لکم بهیمة الانعام بیان بعض عهود مذکوره و درین مقصود سوال چون بهیمه و انعام هر دو یک معنی و ذوات قوائم اربع باشد هر دو را یک معنی بود اضافت جنس بهیمه سوی الانعام اضافت الشی الی نفسه باشد و این بر قول جمهور نحویان روا نبود جواب آنست بهیمه از انعام مجرد جنس مراد دارند و اضافت مذکوره بر طریق علم الفقه و یوم الاحد اضافت مسمی الی الاسم پندارند و بر تقدیر دیگری که بهیمه عبارت از چهار پایان دارند و انعام عبارت از شتر و گاو و گوسفند پندارند یا آنچه مانند آن است از آهو و گاو دشتی و خر دشتی و مانند آن برین وجه اضافت عام سوی خاص بود بر طریق علم الفقه و یوم الاحد اضافت بمعنی لام باشد و صاحب کشاف اضافت بهیمة الانعام بمعنی من داشته

از باب خاتم فضة توان پنداشت این مشکل ست زیرا که در اضافت بمعنی من مضاف الیه جنس مضاف باید و در بهیمة الانعام مضاف الیه اخص از مضاف ست چنین او نمی نماید مگر آنکه نزدیک صاحب کشاف اضافت عام سوی خاص مطلقا بمعنی من بود مقید بودن مضاف الیه جنس مضاف بنا بمذهب او فائده مذکور مسلم شود بغیر روایت تسلیم قاعده مروی سیبویه الی وارد نشود الا ما یتلی علیکم استثنا متصل ست غیر محلی الصید حال ست از معنی احلت لکم الانعام که متضمن است معنی احللنا لکم الانعام را یعنی احللنا لکم بهیمة الانعام حال کونکم غیر محلی الصید و بعضی گفته اند حال از ضمیر لکم و در ارشاد احلت لکم بهیمة الانعام حال کونکم غیر محلی الصید و انتم حرم یعنی محرمون و انتم حرم حال ست از معنی که مفهوم میشود از اسم صیادی غیر محل یا صید شده فی حال کونکم محرمین معنی اینست حلال گردانیده شده است بر شما بهائم یعنی چهار پایان از جنس نعام یعنی شتران و گاوان و گوسفندان و بعضی گویند آنچه بدیشان ماند چون آهو و نیل گاو و گورخر و مانند آن از آنچه شکار نکنند و انعام بر تقریر امام زاهد رحمة الله علیه هر دو نوع را مشتمل ست و این وجه اوفق و اشمل ست مگر آنچه تلاوت کرده میشود بر شما در قرآن چون آیت حرمت علیکم المیتة الی و ما ذبح علی النصب و جز آن در حالت که شما غیر حلال دانندگان شکار یا بند که آن را شکار کرده اید در حالت که محرم باشید و نا حلال دانستن کنایت از ناحلال بودن بود و این معنی بکنایت ابلغ از تصریح باشد اِنَّ اللّٰهَ یَحْکُمُ مَا یُرِیْدُ ۝ این جمله تذییل ست تاکید او از جهت ابراز مدح بر وجه وکادت ست معنی اینست بدرستی که خدای حکم کند از آنچه از تحریم و تحلیل و ایجاب و ندب خواهد حکم حق را بغیر چون و چرا قبول باید کرد و تعهد او را بغیر تردد بسر باید برد یٰۤاَیُّهَا الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا لَا تُحِلُّوْا شَعَآئِرَ اللّٰهِ وَلَا الشَّهْرَ الْحَرَامَ وَلَا الْهَدْیَ وَلَا الْقَلَآئِدَ وَلَآ آٰمِّیْنَ الْبَیْتَ الْحَرَامَ یَبْتَغُوْنَ فَضْلًا مِّنْ رَّبِّهِمْ وَرِضْوَانًا ط روایت کرده اند شریح مکی با جماعتی از متابعان در مدینه آمد یاران و متابعان خویش را بیرون مدینه گذاشته به پیغامبر صلوات الله علیه در آمد پیغامبر را گفت و هم کدام کار میفرمائی و خلق را بسوی چه دعوت میکنی پیغامبر گفت صلی الله تعالی علیه و سلم خلق را دعوت میکنم تا بتوحید خدا و برسالت من گواهی دهند و لا اله الا الله محمد رسول الله گویند گفت برابر سخن تو تصمیمی یاران اند که کاری بغیر مشورت ایشان نمیکنم اگر چه متابعان من اند من هم متابعت ایشان میکنم بعد مشورت اگر ایشان متوجه شوند من متوجه شوم و اگر ایشان برگردند من بر گردم بازگشت پیغامبر صلی الله تعالی علیه و سلم فرمود دخل علی بوجه کافر و خرج علی عقبی غادر و ما الرجل بمسلم از پیش پیغامبر صلی الله تعالی علیه و سلم بیرون آمد با جماعت خویش روان گشت بر شتران مدینه گذشت بسوی شتران قصد کرد و شتران مذکور را ابرد در سالی که پیغامبر صلی الله تعالی علیه و سلم برای عمره در مکه رفت پیغامبر و یاران در حدیبیه نزول کردند پیغامبر را کفار مکه از در آمدن و شتر آوردن بعمره مانع شدند تا در ذی القعده بود سوای بکه متوجه می شدند برای طواف کعبه می آمدند و آن گروه شتران مدینه برده بود برای آنکه طواف کعبه کنند

یا جماعت تمام با اموال تجارت می آمد مسلمانان که برابر پیغمبر بودند خبر یافتند از پیغمبر برای محاربه او و غارت کردن اموال او دستوری خواستند که او چون شتران مدینه برده است اموال و اسباب او بستانیم و چنانچه اهل مدینه را آزرده او را آزار برسانیم این آیت در شان ایشان نازل گشت و این نظم در حق ایشان بورود پیوست یا ایها الذین آمنوا بیانی دیگر آمده مر عهودی را که بایفای آن امر شده متصل است با احلت لکم از جهت اختلاف خبریت و انشائیت از آیت مفصول شده مراد از شعایر الله مناسک حج است که بعهد ابراهیم صلوات الله علیه آمده و حجاج را معمول شده و لا الشهر الحرام با معطوفات خویش معطوف است بر شعایر الله ای لا تحلوا الشهر الحرام یبتغون با متعلقات خویش حال است از ضمیر آمین در تفسیر آورده که بعضی گویند این آیت محکم است منسوخ نیست نزول آیات سورهٔ مائده در آخر عهد پیغامبر صلوات الله علیه تا آنکه آیهٔ الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی در حج وداع بود و پیغامبر صلی الله تعالی علیه و سلم بعد آن در اندک مدت رحلت فرمود و هیچ آیتی در وی منسوخ نیست محکم بودن او مبنی برین معنی است بعضی گویند این آیت منسوخ است کافران از قصد حج ممنوع شده و بآیهٔ یا ایها الذین آمنوا انما المشرکون نجس فلا یقربوا المسجد الحرام بعد عامهم هذا منسوخ آمده همچنین قتال در شهر حرام بعمومات آیات قتال منسوخ گشته و همچنین هدی و قلائد که کافران آرند و کافران که قصد بیت الحرام کنند منسوخ گشته **سوال** برین تقدیر منسوخ بودن این آیت محقق است قول کسانیکه محکم میگویند چگونه صادق است **جواب** اختلاف مذکور مبنی بر اختلاف در معنی آیت است کسانی که این آیه محکم گویند از آیت مذکور این معنی جویند ای مومنان تعارض شعایر خدا روا مدارید و باز داشتن مسلمانان که از مناسک حج باز دارد حلال مپندارید و شهر حرام یعنی ذی قعده و ذی الحجه و محرم و رجب را حلال مسازید و درین ماهها قتال مپردازید تا در ذی القعده آیندگان حج را امن باشد و در ذی الحجه گذارندگان حج را و در محرم بازگردندگان را آرام و قرار بود و در رجب قرار حاجیان که از حج بازگشته و فارغ حاجیان که برگذاردن حج دل بسته اند باشد و هدی و قلائد هدی و قاصدان خانهٔ کعبه را بغارت و قطع طریق متعرض مشوید این عمل را حلال مپندارید که این نیز امن طریق بود و مسلمانان را از حج باز دارد برین معنی آیه محکم باشد و نسخ نپذیرد که قطع طریق و باز داشتن مسلمانان از حج همیشه حرام خواهد بود و حل او بهیچگاه روی نخواهد شد و کسانی که این آیه را منسوخ گویند در معنی مذکور تعمیم کنند و معنی برین طریق جویند حلال مگردانید تعرض شعایر خدای را که از عهد ابراهیم علیه الصلوات الله آمده و مسلمانان و کافران آنرا معمول کرده کلمهٔ نیکیست اگرچه از ایشان در وجود آید تعظیم شعایر خدا خوب است اگرچه از کافران روی نماید مگر کافری قصد را صدقه دهد باز ندارند و اگر کافر با کافران از جهت مسلمانان قتال کند سلاح بپندارید و بقتال با کافران شهر حرام را متعرض مشوید و هدی و قلائد را اگرچه هدی و قلائد کافران باشند اگر بیایند و در حرم باشند مدارید و قاصدان خانهٔ کعبه را

اگرچه کافران باشند از خانهٔ کعبه مانع مشوید بدین معنی حکم این آیت چنانچه بالا گذشت منسوخ دارند محکم پندارند وَإِذَا حَلَلْتُمْ فَاصْطَادُوا این جمله معترضه هست برای بیان اباحت اصطیاد در حق غیر محرم یعنی ای چون حلال شوید و از احرام بیرون آئید روا باشد که شکار کنید شکاری بکشید امر مذکور برای اباحت بود برای وجوب نباشد چه امر لنا ست علینا نیست ترک موجب امر بمعنی حظر بود و برای ایجاب نیست برای اباحت باشد این تحریر درست نبود و صحیح نباشد زیرا چه موجب امر وجوب ست و آن قبل الحظر و بعده برابر ست و بدلیل آنکه فاذا انسلخ الاشهر الحرم فاقتلوا المشرکین حیث وجدتموهم امر برای وجوب ست اگرچه بعد الحظر ست وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَآنُ قَوْمٍ أَنْ صَدُّوكُمْ عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ أَنْ تَعْتَدُوا وَتَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَالتَّقْوَىٰ ۖ

وقف لازم

وَلَا تَعَاوَنُوا عَلَى الْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ شنآن بفتح نون اول و بسکون او خوانده شد و معنی یکی دانند ان صدوکم بفتح همزه بتقدیر لان صدوکم و بکسر همزه برای شرط خوانده شد و معنی بر حسب آن دانند این جمله عطف ست بر لا تحلوا شعائر الله ان صدوکم متعلق ست بشنآن ای لا یجرمنکم شنآن قوم لان صدوکم عن المسجد الحرام وان تعتدوا مفعول دوم ست و لا یجرمنکم ای لا یحملنکم شدة بغض قوم علی الاعتداء ای الانتقام الحاق مکروه بهم تعاونوا عطف ست بر لا یجرمنکم عطف ست امر بر نهی و لا تعاونوا عطف ست بر تعاونوا عطف نهی بر امر یعنی آ و کاسب نگرداند شما را دشمنی قومی یعنی دشمنی اهل مکه بر این که شما را از مسجد حرام باز داشته اند و دلها بر مخالفت شما گماشته اند یعنی کسب کننده و جرم اعتدا و تجاوز از حد و جور و جفا یعنی ظلم بر آیندگان در مکه دارندگان کالا در وی برای تجارت بکشتن و اسباب و اموال ایشان استدن و از حاجیان معتمران این طریق بردن غارت کردن و ایذا کردن دیگری بگناه دیگری ظلم بود و آزردن غیری بایذای غیری و جفا اعتدا باشد و بر نیکوکاری و پرهیزگاری یکدیگر یاری کنید یعنی یکدیگر را بر عفو و عدل و احسان و پرهیزگاری بیار باید و مکنید یکدیگر بر بزه کاری و ستمگاری یاری مکنید یعنی یکدیگر را بر انتقام و ظلم و ایذا تا رید زیرا که اعانت بر بر ست کما قیل علیه صلوات الله من دل علی خیر فله مثل اجر فاعله و من جهز مغارتا فقد غزاه و کذلک الاتفاق علی الحاج و الاعانة للعالم و المتعلم وَاتَّقُوا اللَّهَ ۖ إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ ○ جمله و اتقوا الله عطف ست بر انشاء ات سابق و جمله ان الله شدید العقاب تذییل ست بالتعلیل ست تاکید از حیث تذییل غیر منکر منزله منکر ست چه از ارتکاب عاصیان عصیان را امارت انکار تاکید جمله سابق باشد معنی اینست و از عذاب خدای بترسید و از عقوبت او بپرهیزید زیرا که بدرستی که خدای سخت ست عقاب او و درشت عذاب او حُرِّمَتْ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةُ وَالدَّمُ وَلَحْمُ الْخِنْزِيرِ وَمَا أُهِلَّ لِغَيْرِ اللَّهِ بِهِ وَالْمُنْخَنِقَةُ وَالْمَوْقُوذَةُ وَالْمُتَرَدِّيَةُ وَالنَّطِيحَةُ وَمَا أَكَلَ السَّبُعُ إِلَّا مَا ذَكَّيْتُمْ وَمَا ذُبِحَ عَلَى النُّصُبِ المیتة با معطوفات خود مفعول

ربع

بالسهم فاعله است بر حرمت الا ما ذکیتم استثناست از مذکورات سابقه یعنی منخنقه و موقوذه تا و ما اکل السبع
باستثنا مخصوص نیست بلکه هر کدام که میان ایشان ذبح پذیرد و مذبوح گردد حلال شود این آیه بیان چیزهایی ست
که در الا ما یتلی علیکم موعود بود و بعضی آنست حرام گردانیده شده است بر شما مردار یعنی آنچه بمرگ نفس خویش بمیرد
و خون مسفوح و گوشت خوک و مذبوحی که ذابح در هنگام ذبح نام غیر خدای بران بگیرد و خفه کرده شده یعنی بخفه کردن
و گلو فشردن کسی مرده یا قلاده او در درختی یا شاخی یا ستونی افتاده و بدان خفه شده مرده و آنکه بزخم چوب
یا سنگی هلاک شده و یا آنکه از کوهی یا از بلندیی افتاده و جان داده و آنکه بسبب زدن حیوانی دیگر تلف شده
و آنکه بعضی از درنده خوردن مگر آنچه ذبح کنید و بوقت ذبح بجنبد و خون بیرون آید و آنکه ذبح کرده شده است بر سنگها
نصب کرده شده که کافران برای پرستش نصب می کنند و ذبح حیوانی نزدیک آن سنگ قربت میدانستند
این همه را اهل جاهلیت حلال میدانستند و در خوردن آن باکی نمیداشتند و ان تستقسموا بالازلام
عطف است بر مفعول بالسهم فاعله است یعنی حرمت علیکم ان تستقسموا بالازلام یعنی آنست و حرام
گردانیده شده است بر شما که قسمتی از مال دیگری و بعضی کار خود ... یا انداختن تیرهای قمار بجوئید و در
مال مردمان در غیر شرایع شرع بجوئید و بعضی گویند مراد از استقسام بازلام آنست که در جاهلیت شتری را ده
نفر میکشتند و آن را حصه میکردند و نامهای شرکا بر حصه ها می انداختند نام هر که بر حصه آمدی آن حصه ازو شدی
و نام هر که بحرمان متعین شدی بهای شتر ازو میدادندی و او را از گوشت محروم میگردانیدند این آیه در
تحریم این عمل آمده و بیان حرمت او شده و بعضی گویند معنی ان تستقسموا بالازلام آنست که معرفت قسمت و نصیب
غیر متعین بازلام بجوئید نامهای چند تیر را و آنرا بر حصه ها انگنند و این چنان است که در جاهلیت سه تیری خورده
بساختند و بر یک امرنی ربی و بر دوم نهانی ربی نوشتند و سیم را خالی میگذاشتند چون کسی سفری یا نکاحی
یا کاری دیگر خواستی دست بدان تیرها انداختی اگر امرنی ربی بیرون آمدی بدان کار اقدام کردی و اگر نهانی ربی
ظاهر شدی از آن کار باز ماندی و اگر خالی بیرون آمدی اعادت کردی خود را باز بر تفاؤل آوردی و بعضی علما
امر و نهی منجمان را باعتقاد اسناد حکم بنجوم و ستارها در نسبت آن همچو استقسام بازلام حرام داشته اند و میان آن و این
فرقی ننهاده اند و در مدارک از شیخ تاویلات روایت کرده میان ایشان فرقی در بیان آورده و بدین عبارت
گفته و فی شرح التأویلات ... القول المنجم ان نجم کذا یأمر بکذا و نجم کذا ینهی عن کذا کما کان فعل اهل الکتاب ولکن المنجم
جعل النجوم دلالات وعلامات علی احکام الله تعالی و یجوز ان یجعل الله تعالی فی النجوم معانی و اعلاما یدرک بها
الاحکام و یستخرج بها الاشیاء ولا یطلع علی ذلک احد الا الانبیاء ... فیما یحکم علی الله و یشهد علیه بحکم و در مدارک
در آیه ان الله عنده علم الساعة و لا یجوز آورده و اما المنجم الذی یخبر بوقت الغیث والموت فانه یقول بالقیاس

والنظر في الطالع وما يدرك بالدليل ولا يكون غيبا على انه مجرد الظن والظن غير العلم وهم در تبارك در آيت لا يطلع على غيبه احدا الا من ارتضى من رسول آورده الولي اذا اخبر بشي فظهر فهو غير جازم عليه ولكنه اخبر بنا على رؤياه او بفراسة على ان كل كرامة للولي فهو معجزة للرسول وقال بعضهم في هذه الآية دلالة تكذيب المنجم وليس كذلك فان منهم من يصدق خبره وكذلك المتطببة يعرفون طبائع النبات وذا لا يعرف بالتامل فعلم بانهم وقفوا على علمه من جهة رسول انطمس اثره وبقي علمه في الخلق وآنكه در حديث آمده است كه هر او نسبت آن نسبت بسوى كواكب ممنوع است مراد ازان نسبت فعل و تاثير است چنانچه كاهنان ميكنند اما نسبت بسوى خدا وگردانيدن خدا ستاره را علامت بر وقوع آن ممنوع نيست تا اگر كسى آمدن آفتاب در برج سرطان استعداد مخالفت ازباران كند يا بدر آمدن آفتاب در برج قوس خانه شوى سازد و چون آفتاب در حمل آيد خانه صيفي پردازد اگرچه عمل بنجوم بود درين عمل مدام نباشد زيرا كه عمل بظن ست باعتقاد آنكه اين همه از خدا است از ستاره نيست ستاره را بجعل خدا اين علامتى و امارتى ست اگر خواهد اين چيز را نزد طلوع ستاره بيارد و اگر خواهد نيارد **ذلكم فسق** جمله معترضه است اشارت بر محرمات مذكوره است يعنى انفيست خوردن محرمات مذكوره فسق بود بيرون آمدن از حد فرمان خداى باشد و بعضى اشارت بر استقسام بالازلام دانند يعنى بر طريق پندار زدن آن عمل حرام يعنى استقسام بازلام فسق ست بيرون آمدن از فرمان حق است **اليوم يئس الذين كفروا من دينكم** روايت كرده اند روز جمعه وقت نماز ديگر عرفه در حج وداع پيغمبر صلى الله تعالى عليه وسلم بر ناقه عضبا سوار بود كه نزول اين آيت و وصول اين وحى روى نمود اندام پيغمبر صلى الله عليه وسلم در هنگام وحى چنان بگرانى پيوست كه عضبا ناقه چون بار برنتافت بنشست اين جمله معترضه است براى نوميدى كافران از غالب آمدن بر مسلمانان و بشارت مسلمانان بر قوت دين و غالب آمدن بر كافران ميان آيه محرمه و آيه رخصت يعنى فمن اضطر في مخمصة الآية و مراد از اليوم زمان حال يعنى الآن ست نه روز چنانچه گفت كنا شبابا والشيب شيخ وكنت صغيرا واليوم كبير ست و تواند بود كه حقيقت اليوم مراد بود و از اليوم روز نزول مراد باشد يعنى اليوم اكنون يعنى درين وقت و درين هنگام يا امروز نوميد شدند كافران از دست شما و دانستند كه اين دين قرار گرفت و ثبات پذيرفت انقلاب نگيرد و ابطال نپذيرد از انجهت كه مشاهده كردند كه اسلام بكمال قوت رسيده يعنى مسلمانى بنهايت شوكت انجاميد مكه فتح گشت قريش بانقياد پيوست و روسا قبائل فوج فوج در دين حق در آمدند مشركان از زيارت كعبه ممنوع شدند بعرفات در نزول آيت آمدند از اهل اسلام از عباد و زهاد اقوام و جماهير انام جمع شده كه آن مقدار وقتى جمع نشده بودند و بدين حشمت و شوكت هيچ وقت هيچ گاهى روى ننموده كفار كه گمان شكست خويش داشتند و مسلمانان اين حشمت هيچ نپنداشتند مشاهده قوت متانت شوكت نااميد گشتند و اعلاى خداى عزوجل لواى اسلام را دانستند **فلا تخشوهم واخشون**

فاسقین است یعنی نیست پیغمبر ایشان که خدای عز و جل ایشان را مقهور و مخذول گردانید و شما را بفتح و نصرت و عزت و حشمت رسانید از مقهور شدن چه ترس باشد و نترسید از من در عاصی شدن و سر از طاعت پیغمبر بیرون آوردن و با پیغمبر صلی الله تعالی علیه و سلم مخالفت ورزیدن و از ربقه بندگی و انقیاد او گردن کشیدن که سزاوار عقاب من گردید و مستحق عذاب من شوید اَلْيَوْمَ اَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ این جمله بدل اشتمال است از الیوم یئس الذین کفروا یا تاکید اوست یا استئناف است برای تعلیل و این الیوم نیز بمعنی الان است نه مراد ازو روز نزول است چنانچه بالا گذشت یعنی اینست اکنون یا امروز کامل گردانیدیم برای شما دین شما را یعنی بیان احکام دین را تمام کردیم و شما را بمعرفت قواعد اجتهاد و تمهید اساس قیاس آوردیم تا آنچه وحی نشده در باب آن بیندیشید و در قیاس کردن آن را بر آن اجتهاد نمائید و بعضی گویند اکمال دین باز داشتن شریعت از نسخ است یعنی دین را کامل گردانیدیم و شریعت را از نسخ باز داشتیم چنانچه بود زیرا که بعد ازین هیچ ناسخی نبود و نخواهد بود شریعت محکم گشته روایت کرده اند که بعد نزول این آیت پیغامبر صلی الله تعالی علیه و سلم هشتاد و یک شب یا هشتاد و دو شب در حیات بود و درین مدت حکمی جز یستفتونک قل الله یفتیکم فی الکلالة نازل نشده و بعضی گویند بعد این آیت هیچ حکمی نزول نیافته و بنزول حکم مذکور در باب حج پیش از رسیدن به عرفات نازل گشته بود و بعضی گویند آخرین آیتی که نازل شده واتقوا یوما ترجعون فیه الی الله تا آخر است بعد از نزول این آیه پیغامبر صلی الله تعالی علیه و سلم نه ساعت در حیات بود و بعضی گویند هفت روز و بعضی گویند بیست و یک روز بقا نمود و نزول آیت مذکور در منا بعد باز گشتن از عرفات روایت کنند و بعضی آخرین آیات در نزول آیه لقد جاءکم رسول من انفسکم دانند و این هر دو قول مخالف قول سابق نیست که آیه واتقوا امر بتقوی است و آن پیشتر ازان بسیار باید نازل شده حکم ابتدائی نیست و آیه لقد جاءکم رسول مدح پیغامبر بود و حکمی از احکام رو نموده و بعضی گویند اکمال دین بظفر و نصرت بر کافران است که اذا جاء نصر الله والفتح ورأیت الناس یدخلون فی دین الله افواجا عبارت ازان است در روز نزول آیت در عرفات هیچ مشرکی را قدرت حضور نبود و هیچ کسی را قوت معارضه روی نمود وَاَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي عطف است بر اکملت یعنی اینست و تمام کردم بر شما نعمت خویش را یعنی اسلام و علم شریعت یعنی حلال و حرام و تعلیم دانستن آنچه دانستنی است از احکام و بعضی گویند تمام کردم نعمتی را که از فتح مکه وعده کرده بودم وَرَضِيتُ لَكُمُ الْاِسْلَامَ دِينًا عطف است بر اتممت علیکم نعمتی و رضا بمعنی پسندیدن است و تعدی باللام و بمعنی خوشنود شدن و اختیار کردن یعنی اول اینجا است نه باللام مستعمل است و دینا حال است و تنکیر برای تعظیم شان است و رضیت لکم الاسلام حال گویند یا مفعول ثانی یا تمیز است عبارت از [illegible] فمن اضطر فی مخمصة یعنی [illegible]

لکم دینا الاسلام یعنی دینا ہو الاسلام معنی آنست دین اسلام برای شما پسندیده ام یعنی دین اسلام دین شما گردانیدم روایت
کرده اند بعد نزول این آیه به بشارت اکمال دین همه یاران مبتهج گشتند و بسرت اتمام شرع مبین مسرور گشتند مگر صاحب تحقیق
امیر المومنین ابوبکر رضی الله تعالی عنه بعد از کمال نقصان یاد آورد و بعد از ثبوت خطره زوال در خاطر کرد که پیغامبر
صلی الله تعالی علیه وسلم را ایشان برای اکمال دین گذاشته اند بعد اکمال دین نباید که سر برد به جنت اصل پیغامبر را
نزدیک دانسته تحمل کردن نتوانست گریان گشت و ناشناسی سوسیت یاران معنی که او دریافت در نیافتند از گریه او در
این چنین بشارتی متعجب گشتند فَمَنِ اضْطُرَّ فِي مَخْمَصَةٍ غَيْرَ مُتَجَانِفٍ لِإِثْمٍ روایت کرده اند
بنی لیث پیغمبر صلوات الله علیه آمدند و در مجلس سعادت او در آمدند و گفتند ما در زمینی که می باشیم که گاه گاه ما را مخمصه می باشد
در آن وقت از مردار چه چیز صالح برای خوردن بود فرمود آنچه در دیگ نه پخته اند و بوی خوش نچشیده اند و بوی
افزار انداخته اند که این نوع پختن مبنی از استلذاذ بود و خوردن مردار در مخمصه برای چه ضرورت است برای چه استلذاذ
روا نباشد این آیت متضمن ترخیص و تجویز اکل محرمات مذکوره است و متصل است بآیه حرمت علیکم المیتة
والدم ولحم الخنزیر تا وما ذبح علی النصب و جمله بیانه معترضه است چنانچه گذشت و وجه اعتراض بیان پیوست
معنی آنست پس هر که مضطر شود و محتاج گردد بسوی محرمات مذکوره در حالت که غیر میل کننده است
سوی بدی و غیر مرتکب شونده است مر بزه کار را بخوردن محرمات مثلا اسیری یا از محتاجی دیگر غصب کند
چنانچه سبب برای مردن او شود و بر قول بعضی یا لاسد رمق یا بر وجه تلذذ و بر طریق که گوشت حلال بخورند بخورد
فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ ○ تعلیل است مر جزای محذوف را یعنی فمن اضطر فی مخمصة غیر متجانف لاثم لا لوم
آخذه الله لان الله غفور رحیم و جمله فان الله غفور رحیم کنایت است از آن که الله بیامرزد و ببخشد و چون نفی مواخذه
که مضمون جزا است مقرر است تلویح سوی مضمون جمله باعتبار معنی کنایی عنه بود و بتقدیم تلویح تاکید جمله بسبیل القصد و معنی
آنست زیرا که خدای آمرزگار است خطایا بیامرزد و بخشاینده است عطایا ببخشد سوال فان الله غفور رحیم اشارت
است که اکل میتة با بقاء حرمت در اضطرار رخصت باشد چه غفران بعد العصیان بود و در کتب اصول الفقه مسطور است
که اکل این محرمات در حالت مخمصه مباح میگردد تا اگر از آن سد رمق یا قدر سد رمق نخورد و در گرسنگی بمیرد
بزه کار و گنهگار شود جواب درین باب میان علما اختلاف است اکثر اصحاب ابو حنیفه برین اند که محرمات
مذکوره در وقت مخمصه مباح میشود بقوله تعالی و قد فصل لکم ما حرم علیکم الا ما اضطررتم الیه چه استثنا از تحریم سوی
اباحت بود و بعضی علما ببقاء حرمت و رفع اثم بر وجه رخصت توفیر قائل اند و باشارت این آیت یعنی فمن اضطر
فی مخمصة الی قوله غفور رحیم تمسک میکنند و وجه قول اکثر آن است که اشارت مذکور معارض است مر مضمون استثنا
آیه و قد فصل لکم ما حرم علیکم الا ما اضطررتم و تعارض بین الاثنین موجب تساقط است و بعد تساقط اباحت

که اصل ست بر حکم استصحاب باقی باند یَسْـَٔلُوْنَكَ مَاذَآ اُحِلَّ لَهُمْ روایت کرده اند
که عیسی بن حاتم رض پیش پیغامبر صلی الله تعالی علیه وسلم گفت انا قوم نصید بالکلاب والبزاة فمن الصید ما ندرک
ذکوته ومنها ما لا ندرک بدین عبارت حکم حل صید چیست این آیه در شان او نازل گشت واین جمله برای حکایت
سوال مذکور وتلقین جواب مسئول بطور معترضه آمده وماذا احل لهم بمعنی ما الذی احل لهم مبتدا وخبر ست جمله مبنیه سوال
یا مفعول دوم ست مر یسالونک بتاویل یسالونک یقولون ما احل لهم واستعمال ضمیر غایب در ماذا احل لهم
در هنگام حکایت سوال ایشان ست اگرچه در وقتی که صدور سوال روی نموده ماذا احل لنا بصیغه متکلم بوده
معنی انیست می پرسند ترا ای محمد چیست که حلال گردانیده شده برای ایشان وچیست که دستوری داده
شده بخوردن وآشامیدن آن قُلْ اُحِلَّ لَكُمُ الطَّيِّبٰتُ قل جمله مستانفه است چنانچه
که چون پیغامبر صلی الله تعالی علیه وسلم یسالونک ماذا احل لهم شنید گفت ماذا اقول لهم حین یسالونی ماذا احل لهم
فقیل له قل احل لکم الطیبات معنی انیست بگو حلال گردانیده شده است برای شما طیبات یعنی جانوران
مذبوحات وَمَا عَلَّمْتُمْ مِّنَ الْجَوَارِحِ مُكَلِّبِيْنَ عطف ست بر الطیبات بحذف مضاف ازو صید و
ای وصیدات ما علمتم من الجوارح معنی انیست و برای شما حلال گردانیده شده جانوران شکار کرده جوارحی که تعلیم
کرده اید بتادیب وتخویف شکار آموخته اید وآن در سگ وامثال او آنست که بخواندن باز گردند وبارسال
را امتثال نماید تُعَلِّمُوْنَهُنَّ مِمَّا عَلَّمَكُمُ اللّٰهُ حال ست از ضمیر مکلبین یا حالی دیگر است
از فاعل علمتم یا جمله مستانفه است برای کیفیت تعلیم معنی انیست تعلیم میکنید شما جوارح را از طرق تعلیم در کلاب
در هنگام خوردن نبردن و زجر کردن و در سباع طیور چشم دوختن چنانچه دانندگان این کار رسیده اند وتعلیم
جانوران می توانند فَكُلُوْا مِمَّآ اَمْسَكْنَ عَلَيْكُمْ وَاذْكُرُوا اسْمَ اللّٰهِ عَلَيْهِ فا سببیه ست
واذکروا اسم الله علیه عطف ست بر کلوا معنی انیست پس بخورید از آنچه ایشان بگیرند ودر خوردن آن مشغول
نشوند برای شما نگاه دارند وشما نام خدا بر آن صید در وقت ارسال در زکوة اضطراری یاد کنید وتسمیه را
چنانچه در زکوة اختیاری می آرند بیارید نام خدای در وقت تیر انداختن وارسال کردن جوارح باید چنانچه در
زکوة اختیاری وقت ذبح کردن شاید وَاتَّقُوا اللّٰهَ عطف ست بر آیات سابقه معنی انیست
بترسید از خدا در فرق کردن میان حلال وحرام وتحرز از محرمات شرع پیغامبر صلی الله تعالی علیه وسلم ست
اِنَّ اللّٰهَ سَرِيْعُ الْحِسَابِ ۝ این جمله مبرد ومعنی باعث بر تقوی ست تعلیل ست بمضمون جمله واتقوا
تعلیل ست بر مضمون جمله واتقوا الله دلیل ست وچون امر بتقوی ملوح سوی مضمون جمله بود بتقدیم ملوح تاکید
جمله بیانیه نمود معنی انیست بدرستی که خدای تعالی بشتاب ست حساب را این کنایت ست از قرب قیامت

باشتاب ست حساب او چنانچه گفته اند که حساب پیشینیان و پسینیان در اندک از پلک زدنی مرتب خواهد شد و بانصرام خواهد پیوست بدانکه شکار جوارح که معلم نباشد از جهت جهل بکیفیت شکار حل نپذیرد و کسب ایشان که مصادر از نادانی و جهل بود رونق نگیرد و همچنین عمل آدمی که مبنی بر علم بود و بنادانی و جهل حاصل شود نزدیک خالق و خلق وزنی و وقعی ندارد و عاقل آنرا کسب نخیزد و عمل نیک نپندارد و نهی شرف علم طهور او در سگ پلید سرایت کند و او را پاک سازد و جانوریرا که در شکار او کشته شده و در جوارح مردار گردد و هیچ نپندارد و فرا نیست ناعالم را که هنگام ظلمت جهل بیکاری ست عبادت پندارند و عبادت جاهل را که صحت نیست و آن ندارد و در دین بهره ناقص علم نشوند و بعض بیکاریهای موجب بهره کاری شمارند الیوم احل لکم الطیبت الیوم بمعنی الیوم ست که بالا گذشته ظرف ست منسوب است باحل و جمله مقرره است مر جمله سابقه بمعنی آنیست اکنون تا امروز حلال کرده شد مر شما طیبات یعنی ذبیحات تا آنکه مستلذ نیز خبیثه که دل آنرا خبیث نداند و طبع آن را قذر نپندارد و چنانچه جایی دیگر گفته و یحل لهم الطیبات و یحرم علیهم الخبائث سوال حل طیبات پیش ازین ثابت بود و تقیید او بالان و الیوم چگونه روی شود جواب امروز تا اکنون بیان طیبات تمام شده بعد ازین بیانی دیگر حاصل نخواهد گشت و در احلال محللات وحی دیگر نزول نخواهد پیوست یعنی احلال طیبات که مقرر بود و اکنون تا امروز بیانها در وحی میشود و لکن از جهت جواز نسخ احتمال تبدیل داشت اکنون تا امروز که هنگام اکمال دین و اتمام نعمت است از نسخ امان یافت پس چنانکه حکم او محلل امروز آمده درین حال یا درین روز حلال ست و خفی نیست که پیش ازین زاده شده بود و در ورطه هلاک مینمود چون ازان ورطه ایمن شود ازان مهلکه خلاص یابد گویند امروز زاده شده و امروز از شکم یا در بیرون آمده وطعام الذین اوتوا الکتب حل لکم وطعامکم حل لهم وطعام مرفوع بر ابتداست حل لکم خبر مبتداست و جمله عطف است بر جمله سابق یا حال ست و جمله وطعامکم حل لهم عطف ست بر وی و معنی آنیست طعام اهل کتاب یعنی ذبیحه ایشان مر شما را حلال بود و طعام شما یعنی ذبیحه شما مر ایشان را حلال باشد و طعام در هر دو محل بمعنی ذبیحه ایشان گشت و اطلاق او بتقیید پیوست چه حل غیر ذبیحه از حبوب و ثمار مختص بملتی و مخصوص بدیانتی و دینی نباشد و بعضی مطلق طعام مراد داشتند و ذبیحه داخل عموم طعام نپندارند و اخبار بحلال بودن طعام ایشان را بیان و دیانت ایشان بود و بیان حکم و نصب تشریع در حق ایشان نباشد که ایشان مامور بان باشند بیش از ایمان مخاطب بشرایع نباشند والمحصنت من المؤمنت والمحصنت من الذین اوتوا الکتب من قبلکم اذا اتیتموهن اجورهن محصنین غیر مسافحین ولا متخذی اخدان والمحصنات عطف ست الیهما ای احل لکم الطیبات والمحصنات هر دو جمله معطوف است بیان معطوف و معطوف علیه تواند که مبتدا باشد و خبر او محذوف بود و جمله معطوف باشد بر وطعامکم حل لهم از قبیل زید قائم و عمرو ذاهب و نظیر آن معنی آنست

حلال گردانیده شده اند بر شما زنان حرائر وعفایف از مومنان و زنان حرائر وعفایف از کسانیکه داده شده اند کتاب پیش از شما یعنی یهودان و نصرانیان چون ایشان را مهرهای ایشان بدهید در آن حال که نکاح کننده اند سفاح کننده نه اند و نه گیرنده دوستان که بپنهانی دوستی بیامیزند وآن آمیزش را وسیله زنا سازند ومن یکفر بالایمان فقد حبط عمله وهو فی الآخرة من الخاسرین ○ و من شرطیه مرفوع المحل بر ابتدا است یکفر شرط ست فقد حبط عمله جزای شرط است خبر مبتدا است جمله وهو فی الآخرة من الخاسرین عطف ست یا حال ست یعنی نیست هر که کافر شود و کافر میرد عمل او ناچیز شود او را از عمل و در آخرت ثوابی و جزائی نبود و او را در آخرت از زیان کاران دارند عمری در عمل خیر بشتابد و از ان در آخرت هیچ بهره نیابد و این جمله رد گمان اهل کتاب ست که از حلال ذبایح اهل کتاب و کتابیات گمان بردند که دین ایشان مرضی ست و گفتند اگر دین ما مرضی نبودی ذبایح و نساء ما بر مومنان حلال نشدی و جمله را که از جهت دفع وهم آرند در اصطلاح اهل معانی تکمیل گویند و بدانکه تقیید حل محصنات و تقیید حل باتیان مهور باعتبار افضلیت ست نه باعتبار اصل حل که اصل حل در غیر زنان پارسا و غیر حرائر و بغیر ادا مهر ثابت ست و همچنین نکاح اماء کتابیه بر قول ابوحنیفه رضی الله عنه حلال بود و نزدیک امام شافعی حلال نباشد یا ایها الذین امنوا اذا قمتم الی الصلوة فاغسلوا وجوهکم وایدیکم الی المرافق وامسحوا برءوسکم

ایجاب طهارت در هنگام ارادت صلوة امر بایفاء عهدی دیگر ست و تکرار جمله ندائیه و امر بایفاء این عهد ایفاء عهود را مقرر ست یعنی یا ایها المومنون اذا اردتم القیام الی الصلوة فاغسلوا وجوهکم یعنی بقرینه وان کنتم جنبا فاطهروا و بقرینه ما یرید الله لیجعل علیکم من حرج ولکن یرید لیطهرکم و بقرینه تصریح بذکر حدث در تیمم که خلف وضوست ان کنتم محدثین تقدیر کنند تقدیر کلام اذا قمتم الی الصلوة وان کنتم محدثین فاغسلوا وجوهکم الآیة وان کنتم جنبا فاطهروا گویند و وجوب وضو را مقید بحدث دارند یعنی بقراءة اذا قمتم من مضاجعکم یعنی مقید بخاستن از خواب طلب احداث بدلالت پندارند و بعضی گویند این مطلق بود و پیغامبر صلوات الله علیه و مسلمانان را در هر نمازی اگرچه طهارت بودی وضو میکردندی و آن را فرض می پنداشتند تا آنکه بحدیث پیغامبر صلی الله تعالی علیه وسلم من توضا نور علی طهور بالم حدیث و احادیث دیگر درین باب بر نسبت مسلمانان از پیغامبر صلی الله تعالی علیه وسلم جز رسول الله بر نسبت ما موید باجماع شده منسوخ گشته و این قول ضعیف ست چه در تفسیر آمده که از سوره مائده هیچ آیتی منسوخ نشده صحیح آنست که این آیه ابتدا القرآن مقید بحدیث ست چنانچه بیان کرده ایم و ارند تقیید او بحدیث بر وجه نسخ نپندارند و بعضی قراءة قید من مضاجعکم مذکور نیست و در قراءة متواتر بقرینه سیاق کلام مقدر هست چنانچه بالا گذشت و بیان آن تشریح رفت سوال در تفسیر امام ناصر یشتی محل از سوره مذکوره منسوخ آورده و نواسخ آن ذکر کرده آیه ما علی الرسول الا البلاغ آیت قتال و آیه ولا آمین البیت الحرام الآیة به آیه یا ایها الذین آمنوا انما المشرکون نجس الآیة

ع ٥

و آیه انما جزاء الذین یحاربون الله و رسوله بتقیید بعدم توبه و آیه حرمت علیکم المیتة و الدم بجملته فمن اضطر تا آخر
و آیه فان جاؤک فاحکم بینهم او اعرض عنهم بآیه و ان احکم بینهم بما انزل الله و آیه یا ایها الذین آمنوا علیکم انفسکم بآیه
امر بمعروف و به محل از آیه یا ایها الذین آمنوا شهادة بینکم الی تمام دو آیه که متضمن جواز شهادت کافران است یکی او
آخران من غیرکم دوم فیقسمان بالله سوم استحق علیهم الاولیان الی آخره بقوله تعالی و استشهدوا شهیدین من رجالکم
منسوخ داشته و مطلقات را مقید پنداشته **جواب** در هر یکی از آیه مذکوره دو گمان جدا آمده و در هر یکی دو گمان بعضی
مذکوره شده که هر یک معنی منسوخ بوند و هر دو معنی منسوخ نباشد اختلاف در نسخ و عدم آن مبنی بر اختلاف در معنی است
پیش قائلان بعدم نسخ معنی منسوخ ثابت نیست تحقیق این در ذیل هر آیتی روشن خواهد گشت در توضیح و تشریح خواهد
معنی آنست ای مومنان چون بخواهید که سوی نماز برخیزید پس بشوئید رویهای خویش و دستهای خویش را تا آرنجها
بشوئید و بسرهای خویش مسح کنید **وَاَرْجُلَكُمْ اِلَى الْكَعْبَيْنِ** بنصب و جر خوانده اند بنصب
عطف است بر ایدیکم و بجر عطف است بر رؤسکم و مسح یا مفعول است بر حالت تخفف یا ارجلکم مجرور معطوف بر ایدیکم
باشد و جر او از جهت جوار رؤسکم بر طریق جحر ضب خرب بود و این قراة بر غیر حالت تخفف حمل کنند میان دو قراة
تعارض مجمل بر دو حال توفیق دهند **سوال** بر تقدیر قراة نصب بعطف بر ایدیکم و بودن رجل مغسول و حمل او بر غیر
حالت تخفف تعلق الی الکعبین مستقیم می آید زیرا که غسل تا کعبین فرضیت و کعبین در غسل مثل مرافق داخل میباشد
و بر تقدیر جر بعطف بر رؤسکم و حمل بر حالت تخفف و بودن او متعلق مسح تعلق الی الکعبین مستقیم نشود چه مسح تا کعبین
فرض نیست بلکه بقدر سه انگشت باشد **جواب** بدین تقدیر الی الکعبین غایت محل مسح است نه غایت فعل
مسح یعنی مسح کنید بر پایها که محل وقوع مسح از رؤس اصابع تا کعبین است معنی آنست پایهای خویش را تا شتالنگ
بشوئید درین حال که موزه نپوشیده اید یا گوئید بر پایهای خویش در حالی که موزه پوشیده اید بسه انگشت است
از انگشتان پای تا شتالنگ مسح کنید کعبین بر طریق اول غایت غسل باشد و بر تقدیر دوم غایت محل بود
سوال ایدیکم و ارجلکم جمع است و جمع چون مقابل جمع گردد مقتضی انقسام احاد الی الاحاد بود بر طریق رکب
القوم دوابهم باشد شستن یک دست و یک پای در خطاب در آید فرضیت غسل دست دوم و پای دوم بچه ثابت
شود **جواب** از جهت مشاکلت و مساوات در بودن هر یکی منتهای بدن از یمین و یسار چنانکه سر و پا
منتهاست از فوق و تحت تعین دو این را از باب دلالت النص دارند و ثابت لغوی پندارند و بعضی گویند غسل دست
دوم و پای دوم بفعل پیغامبر صلی الله تعالی علیه و سلم و این درست نشود چه فعل پیغامبر صلی الله تعالی علیه و سلم
نزدیک علما را موجب نباشد چنانچه در کتب فقه آمده و در اصول فقه تحقیق شده
و بعضی گویند فرضیت دست دوم و پای دوم باجماع بود و این نیز درست نباشد چه اجماع بعد وفات پیغامبر

صلی الله تعالی علیه وسلم حجت شده فرضیت شستن دست دوم و پای دوم در عهد پیغامبر صلی الله تعالی علیه وسلم برای او
دلیل باید که در حیات پیغامبر صلی الله تعالی علیه وسلم دلیل بود و حجتی شاید که در زمان رسول علیه السلام حجت باشد و تفصیل قضا
ایدیکم و ارجلکم برای جنس دارند و فرضیت غسل هر دو دست و هر دو پای را ادت کل بعبارت نص پندارند **سوال**
مرافق را جمع کرد و کعبین به اعتبار تثنیه آورد **جواب** در هر دستی یک مرفق است صیغه جمع بطریق انقسام الآحاد الی الآحاد مستقیم بود و
در هر پای دو کعب است از ایراد تثنیه چاره نیست **وَإِنْ كُنْتُمْ جُنُبًا فَاطَّهَّرُوا** این جمله عطف است بر فاغسلوا و جمله
شرطیه که جزای او امر است حکم او دارد و اگر اینجا فان کنتم محدثین فاغسلوا تقدیر کنند عطف است بر جمله شرطیه ظاهرتر آید و خوبتر نماید معنی چنین آید
و اگر باشید شما جنب لفظ جنب واقع بر واحد و جمع شود اینجا محمول بر جمع است معنی آنست اگر باشید شما خداوندان
جنابت پس مبالغت در پاک کردن اندام کنید و انچه شستن بدان امکان دارد و غسل آن مغسول را در بعض
مضمضت نیارد بشوئید و جنابت و اسباب جنابت در کتب فقه مسطور است و میان اهل اسلام مشهور است **وَإِنْ
كُنْتُمْ مَرْضَى أَوْ عَلَى سَفَرٍ أَوْ جَاءَ أَحَدٌ مِنْكُمْ مِنَ الْغَائِطِ أَوْ لَامَسْتُمُ النِّسَاءَ
فَلَمْ تَجِدُوا مَاءً فَتَيَمَّمُوا صَعِيدًا طَيِّبًا فَامْسَحُوا بِوُجُوهِكُمْ وَأَيْدِيكُمْ مِنْهُ** بعضی ائمه تفسیر از کلمه او
معنی واو جویند و معنی آیه برین طریق گویند و اگر باشید شما مریضان یا مسافران و بیاید جماعتی از شما از زمین نشیب
یا لمس کنید زنان را **سوال** چون او بمعنی واو باشد لازم آید که شرط تیمم مرض یا سفر که مجتمع با حدث و جنابت بود
آیه مذکور متضمن بیان حکم اصحاء مقیمان نبود در ثبوت تیمم در اصحاء مقیمان بدلیلی دیگر حاجت باشد آیه وافی بحکم
تیمم نبود اولی آنست که او بر حقیقت خویش دارند و بمعنی واو نه پندارند و کلام را بقرینه سیاق کلام در ورود محمل بر
حذف معطوف کنند تقدیر چنین بود وان کنتم مرضی او علی سفر او جاء احد منکم من الغائط او لمستم النساء و کنتم اصحاء مقیمین
فلم تجدوا القدرة استعمال الماء لبعده او لمانع من مرض او برد او خوف عطش او عدو او سبع او فقد الة او خوف فوت صلوة
بلا خلف کصلوة العید و صلوة الجنازة فتیمموا صعیدا طیبا و اگر خطاب وان کنتم مرضی او علی سفر امن محدثات و جنابت
که بالا مذکور شد باشد و خطاب او جاء احد منکم من الغائط او لمستم بر اصحاء مقیمان بود و کلام بغیر حذف معطوف مستقیم
باشد معنی آنست اگر باشید شما مریضان یا مسافران و برسد شما را حدثی یا جنابتی یا برسد شما را حدثی و شما
تندرستان مقیم باشید یا گوئید اگر باشید شما ای محدثان جنبان مریضان یا مسافران یا محدث شوید یا جنب گردید
و اگر یکی از شما ای اصحاء و مقیمان پس از جهت بعد آب بیر قدر یک کروه یا از جهت مانع از استعمال آن قادر بر استعمال
او نباشید چنانکه خوف از زیادت مرض یا هلاک از مرض یا فقد الت باشد یا خوف عطش یا خوف عدو یا خوف
صلوتی باشد بی خلف چون صلوة عید و جنازه بود پس زمینی را که پاک است قصد کنید پس روبهای خویش و دستهای
خویش را بدان بساید **سوال** ترتیب تیمم با جنابت بر هیچ یکی از غایت چگونه آید و صحت معنی آیه که اگر محدث

شود یکی از شما شما همه تیمم کنید چگونه روی نماید **جواب** مخاطبان بخطاب جمع هر یکی علیحده بود منافی تعلق با حد غیر معین نباشد **سوال** وجه تیمم که اخصر بود چرا نیاورد با وجود او جاء احد منکم الغائط چرا کرد **جواب** تا بنماید که خبر می از غایط بر وجه غیبت بود نه مواجهه مخاطبان بنسبت سوی فعل شنیع نشود ما یرید الله لیجعل علیکم من حرج ولکن یرید لیطهرکم ولیتم نعمته علیکم لعلکم تشکرون ۝ این جمله با معطوف خویش تذییل ست چون امر بوضو و غسل تطهیر و از مسیر سوی خلف در حالت عجز تیسیر و ابیاعل و خلف اتمام نعمت مفهوم بود این جمله با معطوفات خویش تاکید مضمون کلام سابق باشد و لام در هر سه محل زائده است و مفعول اراده کما فی قوله ردف لکم و فعل بعد لام منصوب ست بتقدیر ان یعنی آنست نمیخواهد خدای در الزام وضو و غسل و خلف ایشان که بر شما دشواری گرداند یا بر شما تنگی و رنجی رساند لکن میخواهد که پاک گرداند شما را از لوث حدث و جنابت و از آلایش جرم و معصیت چه در حدیث ست چون بنده مومن وضو میکند بمضمضه گناه دهن و در استنشاق گناه بینی میرود و بشستن روی گناه وجه و نظر زایل میشود تا آنکه از پلکها و چشم و از مژه ها فرو می افتد و بشستن دست گناه اخذ و بطش و آنچه بدست تعلق دارد جدا میگردد تا آنکه از زیر ناخن دست بیرون میرود و چون مسح سر کند گناه سر میریزد تا آنکه از سوراخهای گوشها بیرون افتد و چون پاها بشوید گناه پا نماند تا آنکه از زیر ناخنهای انگشتان پا در ریزد و در حدیثی دیگر ست چون مرد یا زنی برای غسل جنابت برخیزد خدای تعالی با فرشتگان مباهات میکند و میگوید ای فرشتگان من ببینید بنده از بندگان من برای غسل جنابت ایستاده و آیت از ما من برای پاک شدن خویش قدم نهاد گواه شوید که عمل ایشان پسندیده ام و گناه ایشان آمرزیدم و تمام کند برکت نعمت خویش بر شما یعنی بر ایمان دارد و در بهشت درآرد و در حدیث ست که پیغامبر صلی الله تعالی علیه وسلم از کسی دعا اللهم انی اسالک تمام النعمة شنید او را از تمام نعمت پرسید گفت هیچ میدانی تمام نعمت چیست گفت بیان کن یا رسول الله خیر تو لایق بیان نیست پیغامبر صلی الله تعالی علیه وسلم فرمود اصل نعمت ایمان ست و تمام نعمت بر ایمان داشتن و فرا آمدن بهشت ست و بعضی گفته اند تمام نعمت وجدان منعم بود و دیدار نعمت دهنده باشد رزقنا الله ذلک و حلنا بفضله هنالک و بدانکه وضو علی که متوضی را بسعادت رساند و بسیما اصحاب عبادت متسم گرداند انوار و آثار وضو در اعضا ظهور یابد هر که بیند انوار عبادت و آثار سعادت در روی و دست او بیابد در حدیث ست ان امتی الغر المحجلون من آثار الوضوء یوم القیامة لعلکم تشکرون ای لتشکروا استعیر لعل بمعنی لام کی هو ترتب المسبب علی السبب لشبهة الترتب المرجو علی موجب الرجاء علی الاستعارة التبعیة و این متعلق ست بیتم نعمته یعنی آنست تا تمام کند حق تعالی بر شما نعمت خویش را تا شما شکر نعمت بجا آرید و حق نعمت بگذارید مستحق افزونی نعمت باشید ۔ پس بحکم ای شکرهم

لا زیدنکم در استحقاق مزید نعمت و در آیت سوال بعد از تمام نعمت چه جای افزونی بود چه محل مزید باشد
جواب نعمت خدای را نهایت نیست انجام نعمت هنگام ابتدا نعمتی ست وَاذْكُرُوا نِعْمَةَ
اللّٰهِ عَلَيْكُمْ وَمِيثَاقَهُ الَّذِي وَاثَقَكُمْ بِهٖ این جمله معترضه است برای ذکر باعث بر طاعت
بعد تکلیف و طلب طاعت و تواند بود که عطف بر شرطیات سابقه بود و مراد از نعمت الله یا نعمت ایمان است
که برتر از همه نعم و معظم آثار کرم بر ما اقتضاست و تواند بود یا ارادت کل جنس بر وجه استغراق همه نعمتها مراد شود
و از میثاق مذکور الست بربکم قالوا بلی که متضمن ایمان و سمع و طاعت بود مراد بود و بعضی گویند میثاق مذکور میثاق
حدیبیه است که زیر شجره بود که آن را بیعت رضوان گویند که با پیغمبر صلی الله تعالی علیه و سلم که از یاران رضی الله
تعالی عنهم بر سمع و طاعت و اخلاص در طاعت روی نمود و تواند بود از میثاق مذکور میثاقی که متضمن قبول اسلام
و گرویدن به پیغامبر صلی الله تعالی علیه و سلم مراد بود و آن میثاق سمع و طاعت است در امتثال اوامر و اجتناب
از نواهی و اقامت طاعت و ترک فساد و تباهی باشد و تواند بود که از میثاق الذی واثقکم با ارادت کل جنس
بر وجه استغراق جمله مواثیق مذکوره مراد شود و همه مواثیق مسطور در تحت آن در آید معنی اینست ای مومنان
نعمت ایمان را با همه نعمتها که بر شما فائض شده یاد آرید و عهدی و میثاقی که با شما وثیقه کرده است دل بر یاد دوام داشته
آن گمارید چون نعمتها و عهدهای او را یاد کنید عقل نه پسندد که عهدهای منعم را بسر نبرند و بر وفای میثاق او نروند
اِذْ قُلْتُمْ سَمِعْنَا وَاَطَعْنَا اذ قلتم ظرف است مر واثقکم را ای واثقکم وقت قولکم هذا معنی
اینست یاد کنید عهدی را که عهد کرده اید در هنگامی که سمعنا و اطعنا بر زبان آورده اید زیرا که گفتن این سخن یعنی سمعنا
و اطعنا عهدیست بر سمع و طاعت و میثاق است بر انقیاد و اطاعت در امتثال جمله اوامر الهی و اجتناب
از ارتکاب همه نواهی وَاتَّقُوا اللّٰهَ عطف است بر اذکروا و این خطاب است جامع آمده مر همه اوامر
و نواهی مشتمل شده معنی اینست و از خدای عز و جل بترسید و امتثال اوامر و اجتناب نواهی کنید و تقوی
ورزید و پرهیزگار شوید اِنَّ اللّٰهَ عَلِيْمٌۢ بِذَاتِ الصُّدُوْرِ ۝ این جمله تذییل است تاکید را
از جهت ایراد شاهد بالغی بر وجه وکالت و استواری ست یا از جهت تذییل زمرهٔ عاصیان و فرقهٔ غیر
متقیان در شان مضمون این جمله منزله منکران یا تاکید از جهت آنست که جمله ان الله علیم بذات الصدور
کالتتمه است ازین که خدای عز و جل پنهان و آشکارا داند جزا و سزا او تواند و جمله واتقوا الله امر است
یا به القا البوح است بر وقوع جزا جمله را بتقدیم ملوح یا اعتبار معنی یکی جهت تذییل منزله کلام طلبی گردد جمله را موکد باورد
معنی اینست بدرستی خدا داناست بذات صدور یعنی بنیات و اعمال باطنی که کامن در سینهها است
چه کسی که امور مخفیه و اندا صور او نیز نیفتی او مخفی نماند و کسی که بر پنهان و آشکارا آگاه بود همه چیزها را معلوم

سزاوار آن باشند که از وی بترسند و از عاصی شدن از اوامر و نواهی او احتراز کنند یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِینَ لِلَّهِ شُهَدَاءَ بِالْقِسْطِ قوامین صیغه مبالغه است ای البالغین فی القیام للشیء و استعمال قیام و شهادت بباء آمده است چنانچه گویند قاموا بنصرة الدین و شهدوا بالحق المبین قوامین و شهداء بالقسط تنازع دارند و معمول ثانی محذوف از اول میدارند جمله کونوا قوامین تا آخر مر جمله اوفوا بالعقود که در صدر سوره بود بیانی دیگر است و جمله ندائیه یعنی یا ایها الذین آمنوا برای تاکید تنبیه مکرر است معترضاتی که در میانه بود در میان دو کلام متصل سابق شود معنی آنست ای مومنان باشید مبالغه کنندگان در قیام بحق و گواهی دهنده بصواب و صدق برای رضای خدا نه برای حطام دنیا وَلَا یَجْرِمَنَّكُمْ شَنَآنُ قَوْمٍ عَلَىٰ أَلَّا تَعْدِلُوا اعْدِلُوا ولا یجرمنکم نهی غایب است شنئان فاعل اوست معطوف است بر امر سابق معنی آنست و ندارد شما را دشمنی قومی برین که عدل نکنید و حاصل نشود بغض گروهی برین که بر کسی جور و ظلم ورزید هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوَىٰ ای للتقوی و نزدیکتر بود که صله اقرب محذوف بود و لام للتقوی برای تعلیل باشد ای قربا الی المنع لاجل تقواه هو ضمیریست که عاید بر عدل است که مصدر اعدلوا است زیرا که فعل متضمن مصدر است و جمله اعدلوا مقرر است و نهی از ترک عدل که بالا گذشته چه نهی از ترک عدل مستلزم امر بعدل است معنی آنست عدل ورزید میان دشمن و دوست فرق مکنید عدل از ظلم باز دارد و به تقوی و پرهیزگاری آرد وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ خَبِیرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ ○ جمله واتقوا الله عطف است بر انشائیه سابق یعنی اعدلوا جمله ان الله خبیر بما تعملون تذییل است و وجه تاکید او همان است که در ان الله علیم بذات الصدور گذشته و ذکر آن بالا رفته معنی آنست و بترسید از خدا بدرستی خدا آگاه است بعمل شما تا بدانچه عمل میکنید عمل شما داند جزا و سزا کردن تواند وَعَدَ اللَّهُ الَّذِینَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُم مَّغْفِرَةٌ وَأَجْرٌ عَظِیمٌ ○ و دوم مفعول وعد مقدر است بقرینه سیاق کلام ای الجنة الذین آمنوا و عملوا الصالحات جز این جمله معطوف است مر امر بتقوی و جمله لهم مغفرة و اجر عظیم مستانفه بود و حال بیان است مر وعده یا بدل است یا متعلق بمفعول وعد باشد چه وعده متضمن معنی قول بود معنی آنست وعده کرده است خدای برای آنکسان را که ایمان آوردند و عمل صالح کردند گفته است مر ایشان را یعنی مر کسانیکه ایمان آوردند و اعمال صالح کردند آمرزش معصیت و ثواب عظیم در طاعتها ذکر مغفرت را بر ذکر ثواب مقدم داشت زیرا که مغفرت متضمن دفع مضرت است و اجر عظیم متضمن جلب منفعت و دفع مضرت از جلب منفعت اهم است و فائده اعطا اتم وَالَّذِینَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآیَاتِنَا أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ الْجَحِیمِ ○ والذین کفروا امر نوع المقابل مبتدا است جمله اولئک اصحاب الجحیم خبر مبتدا است و جمله مستانفه است بر وعده سابق برای دلالت بر ثبات و دوام معنی آنست و آن کسانیکه کفر ورزیدند و آیات ما را تکذیب کردند یعنی نشانهای ما را ای محمد یا ای مخاطب خبر

اصحاب نوح باشند و نوح از ان ایشان ست و ایشان منسوب سوی او اند **یٰۤاَیُّهَا الَّذِیْنَ اٰمَنُوا اذْكُرُوْا نِعْمَتَ اللّٰهِ عَلَيْكُمْ** جملہ اذکروا نعمۃ اللہ علیکم مر جملہ اوفوا بالعقود را بیان دیگرست و جملہ ندائیہ یعنی یا ایہا الذین آمنوا برای تاکید تنبیہ مکرر ست علیکم صفت ست مر نعمت اللہ یا متعلق ست بنعمت که متضمن معنے انعام ست یعنی ای اہل ایمان ای دوستان نعمت خدای که در حق شما فایض شده و انعام شما که در باب شما آمده یاد آرید و شکر و سپاس آن بجا آرید شکر و نعمت نیز عقدی از عقود دین و حقی از حقوق رب العالمین ست روایت کرده اند که پیغامبر صلوۃ اللہ علیہ منذر بن عمر را با جماعتی برای حرب بنی عامر نامزد کرد و منذر مذکور در راه دل بر اعتماد کردن بنی سلیم که معاہد بودند آورده منتعد در مقام ایشان در آمد و میان ایشان فرود آمد و مقصد خویش بر ایشان گفت و براز ایشان نهفت بنی سلیم در عہد را فسخ نمودند با مسلمانان در گشت سر خیانت بپیمودند بنی عامر را خبر کردند و ایشان را بر آن استعداد کردن و پیشدستی نمودن آوردند بنی عامر مستعد شده بیرون آمدند راه ایشان گرفتند چون دوم روز ایشان در بیر معونه رسیدند بنی عامر را با لشکر عظیم مستعد دیدند غرض ایشان که یکایک افتادن بر بنی عامر بود و دست نداد محاربہ با ایشان بعد ہشیاری و مستعد شدن ایشان افتاد و جنگ پیوستند محاربہ عظیم کردند منذر و جماعتی که با او بودند همه شهید گشتند و وقت روان شدن ایشان مقام بنی سلیم شتری که مشترک میان چهار نفر بود رمیده منذر باز گذاشتن چهار نفر مذکور از جهت طلب شتر چاره ندید چهار نفر مذکور بازمانده مانده بودند یافتن سوی مقصود روانه شدند و قداری راه رفته بودند در جستن لشکر سعی نمودند عورتی پیش آمد از حال تلف شدن لشکر و پیوستن ایشان بشهادت خبر کرد خبر مذکور ایشان را بر باز گشتن بر پیغمبر صلی اللہ تعالیٰ علیہ وسلم برای رسانیدن این خبر آورد یکی از ایشان گفت من بعد تحیر یاران کرده در پی آرم باز گشتن با شما مصلحت ندارم ایشان رفتند و از نظر غایب گشتند او بجانب بیر معونه گشت و بعد مقتل اصحاب پیوست دید که کفار کار اصحاب فارغ کرده بودند بقسمت اموال ایشان آورده حمله کرد و بیم سوار شد و نفر از ایشان زیر تیغ آورده آخر کشته گشت بسعادت شهادت پیوست سه نفر مذکور که در رسانیدن خبر بپیغمبر صلی اللہ تعالیٰ علیہ وسلم مصلحت دیدند چون در مدینه رسیدند مردی را دیدند می آید و از غیر مدینه مینماید پرسیدند که از کدام قبیله گفت از بنی عامر ایشان دانستند این از قبیله ایست که اہل آن یاران ما را کشته اند مراد از کشتن ست فرود آمدند او را کشتند و با او دو برد و بنیه و بیار بود نهستند چون پیش پیغمبر علیه الصلوٰۃ والسلام آمدند خبر کردند خبر مذکور پیش از ایشان به پیغامبر علیه الصلوٰۃ والسلام رسیده بود پیغامبر صلی اللہ تعالیٰ علیہ وسلم فرمود که او از بنی سلیم بود و بنی سلیم معاہد بودند او را چرا کشتید و بر تبرع قتل معاہد را چه امر گفت سند ایشان گفتند که او خود را از بنی عامر گفت و عربی بودن خود را نه بعد از آن اولیاء مقتول از بنی سلیم آمدند طلب خونبهای مقتول را از قاتل کردند پیغامبر صلی اللہ تعالیٰ علیہ وسلم از جہت

آنکه قتل مذکور بر سبیل خطا بود حکم در باب ایشان بدیت فرمود اداء دیت از قتیل ایشان خواست مالی در خزانه موجود نداشت برای استقراض طلب تقدمه جزیه جانب یهود رخ آورد با شش نفر خلفاء اربعه و طلحه و عبد الرحمن رضی الله تعالی عنهم جانب ایشان توجه کرد و غرض مذکور با ایشان گفت ایشان قبول کردند با کرام و تعظیم رو آوردند میان خویش گفتند این چنین روز باز نیابیم می باید که امروز در کشتن او بشتابیم پیغامبر صلی الله تعالی علیه وسلم و یاران را بزبان داشتند و خود را در استعداد پیغمبر و یاران بشتافتند پیغامبر صلی الله تعالی علیه وسلم را جبرئیل خبر کرد و بیرون آمدن آورد و بر طریق بیرون آمدن آگاهانید و صورت [illegible] یافتن بیرون گردانید پیغامبر بیرون آمد چون دیر شد ابوبکر رض از حال پیغمبر پرسید بیرون آمد در پیغمبر صلی الله تعالی علیه وسلم رسید پیغمبر صلی الله تعالی علیه وسلم بروی این قصه گفت خود بیرون آمد و ابوبکر را بجای خود ایستاده کرد بعد از ان عمر رض بیرون آمد ابوبکر رض بوی هم این حال گفت و خود بیرون آمد و او را بجای خود بستانید هم بدین طریق همه بیرون آمدند و با پیغامبر صلی الله تعالی علیه وسلم در مدینه در آمدند شخصی گفت من محمد را دیدم که با یاران در مدینه در می آید کافران مذکور بمقصود خود رسیدن نتوانستند خایب و خاسر گشته متفرق گشتند خدای عز و جل بر حکم والله یعصمک من الناس عصمت خویش بر وی گماشت و او را از شر ایشان نگاهداشت درین آیه نعمت عصمت یاد دهانیده اند و شکر را همین میگردانند و بعضی گویند روزی پیغامبر صلی الله تعالی علیه وسلم از جنگی باز گشته بود در وقت گرمگاه در سایه درختی مغیلان استراحت نمود و تیغ خود را بر شاخ درختی آویخته داشت و دل را از اندیشه خوف و خطر پرداخت درختان مغیلان متفرق و از یکدیگر دور بودند و از یاران پیغمبر صلی الله تعالی علیه وسلم هر یکی سایه درختی گرفته متفرق شده غنوده ناگاه اعرابی بر پیغامبر رسید تیغ پیغمبر را از نیام کشید بر سر پیغامبر بر آورد و گفت ترا از من امروز که نگاه میدارد و از کشتن که باز میدارد پیغامبر صلی الله تعالی علیه وسلم سه بار گفت الله الله الله یعنی خدا می نگاه خواهد داشت اعرابی مذکور تیغ در نیام کرد و بر نهاد آمد و یاران قصد او کردند پیغامبر صلی الله تعالی علیه وسلم یاران را باز داشت و بر دنبال کردن او نگذاشت این آیه یاد دهانیدن نعمت و عصمت مذکوره است و بعضی گویند قریش دل بر کشتن پیغمبر نهادند مردی را برای کشتن فرستادند آن مرد دل بر کشتن پیغمبر گماشت حق سبحانه تعالی پیغمبر را از شر او نگاهداشت این مقال یاد دادن ست از ان حال

اِذْ هَمَّ قَوْمٌ اَنْ یَّبْسُطُوْٓا اِلَیْکُمْ اَیْدِیَهُمْ فَکَفَّ اَیْدِیَهُمْ عَنْکُمْ

اذ ظرف ست مر ظرف مستقر را یعنی الیکم یا مر معنی انعام که مضمون نعمت ست ان یبسطوا الیکم ایدیهم مفعول ست مر هم قوم معنی آنست یاد کنید نعمتی را که کاین بود بر شما از خدا یا گویند یاد کنید انعام خدای را بر شما در هنگامی که قصد کردند قومی که دراز کنند و بگشایند بسوی شما بکشتن و هلاک و تلف انداختن پس دستها

ایشان از شما باز داشت و شما را از شر ایشان نگاه داشت وَاتَّقُوا اللّٰهَ ۚ عطف ست بر اذکروا یعنی
اینست و از خدا بترسید و از عقوبت او بپرهیزید وَعَلَى اللّٰهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ ۝ ع ۶
فا زاید ست یا محمول ست بر حذف اما ای و على الله فليتوكل المؤمنون یعنی اینست و توکل کنند مؤمنان
بر خدای و کار خود بدو سپارند و روی بطاعت و فرمان برداری او آرند وَلَقَدْ أَخَذَ اللّٰهُ مِيثَاقَ
بَنِي إِسْرَاءِيلَ در آیات سابقه بیان جمله از نعمتها که بود و بتبشیر نیز با بیان جمله مذکوره تذکیر
آمنوا روی خواهد نمود این جمله تا آخر سبیل و کلام متصل به قصه اعتراض او از جهت ذکر قصه بنی اسرائیل و ذکر
بعضی از ایشان نقیبان جلیل الامر در جواب قسم محذوف ست ای اقسمت لقد اخذ الله میثاق بنی اسرائیل خبر از
جهت اظهار اهتمام در اعلام تاکید کرد و جمله را موکد بقسم و لام آورد و اخذ میثاق سوی اسم ذات مسند گردانید
از جهت اجلال و اعظام میثاق مذکور نسبت سوی اسم ذات ملایم دید یعنی اینست هر آئینه بدرستی گرفت خدای عزوجل
میثاق بنی اسرائیل وَبَعَثْنَا مِنْهُمُ اثْنَيْ عَشَرَ نَقِيبًا ۚ النقیب سر قوم را گویند که متفحص احوال ایشان
باشد و ایشان را بر صلاح و نیکی دارد بنی اسرائیل دوازده سبط بود و هر سبطی سری نقیبی بود که قیام با مور
ایشان نمود و این جمله عطف ست بر جمله اخذ الله یا حال ست بتقدیر قد ای اخذ الله میثاق بنی اسرائیل
وقد بعثنا منهم اثنی عشر نقیبا و در جمله التفات ست از غیبت سوی تکلم ای بعثنا گفت چه در تغییر
اسلوب سامع هشیار میشود و مضمون کلام بتکرار نظر باستواری می پیوندد یعنی اینست و برانگیختیم از بنی اسرائیل
دوازده کار فرما از رو سا و عظما که صلاح و فساد ایشان پدید نمودند و سخنان ایشان می شنیدند و در تفحص حال ایشان
می بودند و در اصلاح امور ایشان کوشش می نمودند وَقَالَ اللّٰهُ إِنِّي مَعَكُمْ ۖ عطف ست بر بعثنا و در آن
نیز التفات ست از تکلم سوی غیبت یعنی اینست و گفت خدای عزوجل مر بنی اسرائیل با مر دوازده نقیب را بدرستی
که من بنصرت و علم با شما ام یعنی بحال شما عالم ام و شما را ناصر ام چه هر که با کسی باشد عالم بحال او و ناصر او بود لَئِنْ
أَقَمْتُمُ الصَّلَاةَ وَآتَيْتُمُ الزَّكَاةَ وَآمَنتُم بِرُسُلِي وَعَزَّرْتُمُوهُمْ
وَأَقْرَضْتُمُ اللّٰهَ قَرْضًا حَسَنًا لَّأُكَفِّرَنَّ عَنكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَلَأُدْخِلَنَّكُمْ
جَنَّاتٍ تَجْرِي مِن تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ ۚ لام لئن اقمتم الصلوة موطیه قسم ست و بالاد قسم مقدر ست ای قسما
لئن اقمتم الصلوة و جمله لاکفرن از روی لفظ جواب قسم بود و لیکن از روی معنی جواب شرط باشد و لئن اقمتم الصلوة تا آخر معطوفها سبب
برای بیان جزاء مومنان یعنی و مزکی و گیرندگان عهد ایمانی و وفا کنندگان عقد مسلمانی یعنی اینست سوگند
که اگر شما نماز برپای دارید و از هیچ وقتی فوت نکنید و زکوة بدهید و بفرستادگان من ایمان آرید و ایشان را نصرت
و تعظیم پیش آئید و در اجلال و اعظام ایشان کوشش نمائید و از ایذا و اهانت نگاه دارید و بهر عبادتی که ایشان فرمایند

بجا آرید و خدا را قرض نیکو بدهید یعنی بر بندگان خدا تصدق کنید تا بر طریق قرض بدل آن باز یابید هر آینه بدیهای شما را در غفران آریم و هر آینه در جناتی که روان است زیر آن جویها در آریم سوال در تقدیم ذکر صلوة و زکوة بر ایمان که سابق بر همه عبادتست نکته چیست تا خیر او با استحقاق تقدیم هر چند وجه [illegible] است جواب آنست بر سبیل کنایه از اعتقاد کردن بر همه ارکان دین بود تا خیر او باعتبار [illegible] تقدیم [illegible] تخصیص باشد فمن كَفَرَ بَعْدَ ذَٰلِكَ مِنكُمْ فَقَدْ ضَلَّ سَوَاءَ السَّبِيلِ ۝ [illegible] و ذلک اشارت است بر میثاق مذکور یا بر بیان مسطور فقد ضل سواء السبیل تعلیل جزا بجهت [illegible] است ای لم یهتد الی المقصود لانه ضل سواء السبیل معنی آنست چون ثابت شد که حکم در عهد خلاف حکم [illegible] دیگر بود پس هر که کافر شود و کافر ورزد از شما از میثاق مذکور و بیان مسطور بمقصود نرسد و بمطلوب نپیوندد زیرا که آنچه از راه است گم کرده است و خدا از راه گمراهی آورده است فَبِمَا نَقْضِهِم مِّيثَاقَهُمْ لَعَنَّاهُمْ وَجَعَلْنَا قُلُوبَهُمْ قَاسِيَةً ما زائده است ای فبنقضهم میثاقهم و غرض از زیادت ما تاکید است و جهت حصول تاکید بزیادة حرف در آیه فبما رحمة من الله بالا رفته گذشته است جار و مجرور متعلق است بلعناهم این جمله معطوفست بقال الله انی معکم معنی آن پس بشکستن ایشان عهد خویش را ایشان را لعنت کردیم یعنی مطرود و ابعاد از رحمت خویش آوردیم و دلهای ایشان را سخت گردانیدیم و در هیچ [illegible] تاثیر نکند و [illegible] يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَن مَّوَاضِعِهِ این جمله تعلیل است بر قسوة دل و دلیل است معنی آنست میگردانند ایشان سخنان را از محلهای آن بدانکه بعض کلمات از کتاب دور کنند و کلمات دیگر بجای آن آرند چنانچه در حلیه پیغمبر صلی الله تعالی علیه وسلم [illegible] بود دور کردند آدم طوال آوردند تا چون مقابله کنند بحال [illegible] نماید [illegible] پیغمبر صلی الله تعالی علیه وسلم در آیه یا از معنی که مراد است بر او قرار ندادند بلکه محتمل [illegible] دیگر پندارند وَنَسُوا حَظًّا مِّمَّا ذُكِّرُوا بِهِ عطف است بر یحرفون [illegible] ماضی [illegible] حال [illegible] کلمات باشد و [illegible] چنانچه بالا گذشت معنی آن فراموش کردند نصیبی عظیم و بهره فخیم را از آنچه پندهای [illegible] داده شده بودند و ترک دادند و اعراض کردند و غفلت نمودند [illegible] عالمی را [illegible] سبب فراموشی [illegible] علم بود و سبب بی نصیب شدن از انتفاع باشد وَلَا تَزَالُ تَطَّلِعُ عَلَىٰ خَائِنَةٍ مِّنْهُمْ إِلَّا قَلِيلًا مِّنْهُمْ الا قلیلا منهم مستثنی از [illegible] است [illegible] متعلق [illegible] جمله [illegible] لا تزال که از افعال ناقصه [illegible] جمله لا تزال [illegible] [illegible] برای بیان دوام [illegible] در ایشان [illegible] صلی الله تعالی علیه وسلم [illegible]

و تا برای مبالغه است نحو علامة و نشاید و تواند بود که بمعنی جماعت خائنة باشد کالبصریة والکوفیة یعنی اینست و همیشه مطلع شوی بر خیانتی از یهودان مگر اندک از ایشان هرچند که در ادراک حال ایشان بای خیانت و سبیل ایشان و ریای بمعنی چنین آید و همیشه مطلع شوی بر مردی خائن یا جماعتی خائنة که گاهی از خیانت خالی نخواهد بود و همیشه خیانت ایشان هویدا خواهد شد فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاصْفَحْ فاء سببیه است و جمله کلام سابق است و اصفح عطف است بر فاعف یعنی اینست پس عفو کن از ایشان و در گذر از جرائم و گناهان بعضی این آیه را منسوخ به آیه قتال گویند و از ابن عباس با ختلاف روایات نقل چنین گویند و این نیز سبب بر دو وجه است یکی آنکه کسی که امر بعفو و صفح بیش از ذمه دارد و این آیت را منسوخ نپندارد و کسیکه بر حکم دعوت هم و باید بودن ایشان را در کفر ایشان در احکام دنیا جزو نپندارند و در آن عفو جرائم و صفح ایشان بود این آیت را منسوخ نگویند إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ ۝ این جمله تذییل است زیرا آنچه عفو جرائم از باب احسان است مامور به است محبوب و مرضی رحمان است و امر بدان ملوح سوی محبوب بودن آن بود بتقدیم ملوح تاکید جمله سابق شود یعنی اینست بدرستی که خدای نیکی کنندگان را دوست دارد پس عطایا دهد و خطا بخشد وَمِنَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّا نَصَارَىٰ أَخَذْنَا مِيثَاقَهُمْ فَنَسُوا حَظًّا مِمَّا ذُكِّرُوا بِهِ فَأَغْرَيْنَا بَيْنَهُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ إِلَىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَسَوْفَ يُنَبِّئُهُمُ اللَّهُ بِمَا كَانُوا يَصْنَعُونَ ۝ جار و مجرور یعنی من الذین قالوا متعلق است باخذنا میثاقهم انا نصاری مقول قالوا فنسوا عطف است بر اخذنا میثاقهم جمله فاغرینا عطف است بر فنسوا جمله و من الذین قالوا انا نصاری اخذنا میثاقهم با معطوفات خویش معترضه است برای حکایتی و شکایتی دیگر از اهل کتاب جمله و سوف ینبئهم الله بما کانوا یصنعون تذییل است و گویندگان انا نصاری کسانی اند که دین نصرانی دارند چه کسانیکه گویند این سخن اند بر حکم ظاهر نصرانیانند گفتن این سخن کنایت است از بودن ایشان نصاری همه از این جهت من الذین قالوا انا نصاری گفت من النصاری نگفت چه اگر من النصاری گفتی تصریح بنصاری بودن ایشان بودی و کنایت ابلغ است از تصریح و در سوف ینبئهم الله التفات است بعد ذکر اغرینا یعنی اینست آنکسانیکه انا نصاری گفتند یعنی نصرانی هستند میثاق گرفتیم و وثوق عقد سابق بستیم بر ایمان آوردن بمحمد و نبوت عیسی و جمیع پیغمبران صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین و بر اتباع هدی پس فراموش کردند و یاد نیاوردند نصیب خویش را از آنچه بدان ایشانرا ایفاء عهد و اقتداء دین پند داده شده بود در تدبیر پس اغرا کردیم یعنی برانگیختیم میان ایشان عداوت و کینه و دشمنی و ضغینه تا روز قیامت و سزا انتقام ایشان را خدای بعمل ایشان آگاه گرداند و بدانچه کرده ناکامی برسانند تا عمله خود خواهند و گزنده ای خویش دانند يَا أَهْلَ الْكِتَابِ قَدْ جَاءَكُمْ رَسُولُنَا

يُبَيِّنُ لَكُمْ كَثِيرًا مِمَّا كُنْتُمْ تُخْفُونَ مِنَ الْكِتَابِ وَيَعْفُوا عَنْ كَثِيرٍ ۵ درآیه سابق ذکر اهل کتاب بر وجه غیبت بود و درین ذکر ایشان بر وجه التفات از غیبت سوی خطاب روی نمود و قصد کلام ندا تنبیه برای تنبیه است و این جمله معترضه است برای بیان آنچه ایشان را باید کرد و چیزیکه ایشان را شاید و در معنی آنست ای اهل کتاب بدرستی که آمده است بر شما فرستاده ما بسیاری از آنچه از توریت می‌پوشیدید چون حکم رجم و حلیه محمد و بشارت بعثت او بیان میکند برای شما و بسیاری از جرایم شما عفو میکند و بنده در معنی در عقوبت نمی افگند قَدْ جَاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ وَكِتَابٌ مُبِينٌ ۝ يَهْدِي بِهِ اللَّهُ مَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَهُ سُبُلَ السَّلَامِ وَيُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِهِ وَيَهْدِيهِمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ ۝ یهدی به الله صفتی دیگرست مر کتاب را من اتبع رضوانه مفعول اول است مر یهدی سبل السلام مفعول دوم است و یخرجهم عطف است بر یهدی و یهدیهم الی صراط مستقیم عطف است بر یخرجهم و جمله قد جاءکم من الله نور تاکید است مر جمله قد جاءکم رسولنا یبین لکم که بالا گذشته است و معنی اینست بدرستی آمده است بر شما نور یعنی رسول که همچو نورست در نفس خویش ظاهرست و دین را مظهرست و کتابی ظاهر اللفظ و المعنی جدا کننده باطل از هدی کتابی که خدا بدان کتاب کسی را که پیروی کند رضای خدا را راههای دار السلام یعنی بهشت نماید و تواند نور سلام صفت خدائی باشد و معنی کلام یهدی به الله من اتبع رضوانه سبل الله ای سبل نیل رضاء الله آید و تقدیم هدایت بمن اتبع رضوانه کرد و ذکر او را بر سبل السلام مقدم آورد چه هدایت را سبق استعداد باید و تقدم قابلیت شاید که هر دلی پند نپذیرد و هر تنی به تابیه سامان نگیرد اگر نور آفتاب چه سود و بدره اصلح را الی داودی چه نفع کند و خدای ایشان را از تاریکیهای جهل سوی روشناییهای علم بیرون آرد و در روشنائی ایمان و نور یقین باذن و مشیت خویش ثابت دارد و ایشان را سوی راه مستقیم یعنی دین قویم راه نماید و در رونق کارها و تابش انوار او افزاید جمع کردن ظلمات و مفرد آوردن نور بشارتست سوی تکثیر انواع کفر و توحید ایمان چه ایمان عبارت از تصدیق جمیع چیزیکه آنرا پیغامبر از خدا آورده است بر وجه ایقان پس ایمان مفهوم واحد بود و کفر انکار هر رکنی از دین و هر حکمی ثابت بیقین حاصل است متعدد باشد سوال ذکر هدایت سوی صراط مستقیم بعد ذکر هدایت سوی سبل سلام تکرار بود و گفتن یک سخن دو بار باشد و آن بی حاجت نشاید و بی نکته نباید جواب تواند بود که اول بیان هدایت متعلق بیهدی و یخرجهم من الظلمات الی النور بیان یهدی و متعلق بمهتدی باشد و یهدیهم الی صراط مستقیم بیان ثبات بران و ارتداد و تواند بود که مراد از اول هدایت شریعت باشد و از دوم هدایت طریقت و از سوم هدایت حقیقت پندارند لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ لام در جواب قسم محذوف است ای قسم لقد کفر الذین الآیه جمله ان الله هو المسیح ابن مریم مقول قالوا واقع شده است

از جهت انکار کافران بود که آمده این جمله نیز شکایتی است از اهل کتاب و بیان شناعت کردار ایشان بود و هر دو جمله
در غرض برابر اند بدین وجه این جمله مقرر آن جمله است هم ازین جهت فصل کرد بغیر حرف عطف آورده و جمله یا اهل الکتاب
قد جاءکم رسولنا مقرر شده است بهمین کلام [illegible] چنانچه بالا گذشت و نکته اعتراض بجز بر [illegible] یعنی نیست
[illegible] هرآینه بدرستی که کافر گشتند کسانیکه ان الله هو المسیح بن مریم گفتند یعنی مسیح را با خدا اتحاد جستند
مسیح که پسر مریم است آنکه ذات [illegible] و این از ایشان مکابره صریح بود و پیش اهل خرد و سخن نابوده و ناپسندیده نمود
مسیح را که مخلوق مسبوق بالعدم است از حاجات و علامات حدوث [illegible] و [illegible] متناهی صفت موصوف
بصفات مناقب الهی است آنکه گویند [illegible] مکابره و بطلان پویند قل فمن یملک من الله شیئا ان اراد ان
یهلک المسیح ابن مریم وامه ومن فی الارض جمیعا من استفهام [illegible]
انکار است من الله حال از شیئا آمده از جهت نکارت و ذو الحال مقدم شده ای فمن یملک شیئا حال کونه من الله
فاء جزائی تعلیل است ان اراد شرطی است متعلق جمله [illegible] سابقه که [illegible] جزا را [illegible] جمله مقول قل
ای قل هذا الکلام المتضمن للتعلیل علی کفر الذین قالوا ان الله هو المسیح بن مریم و قل جمله مستانفه است چنانکه چون
پیغامبر صلی الله تعالی علیه و سلم کلام ناشایسته شنید ماذا اقول لهم گفت بر وجه استیناف فرمان شد قل
فمن یملک من الله شیئا یعنی [illegible] که مالک است چیزی را که [illegible] از خدا [illegible] باشد [illegible] آن اراد
ان یهلک المسیح را که پسر مریم است و مادر او را که مریم است هلاک کند و هر که در زمین است کلا و جمله مر عذاب کند
کسی که در معرض هلاک است با خدای چه نسبت بود و ذاتی را که در معرض [illegible] است با الوهیت چه ملاءمت باشد در
تفسیر آورده است مراد از جواز تعذیب جواز قدرت است جواز حکمت نیست [illegible] حکمت [illegible] قدرت [illegible] تعالی
ولله ملک السموات والارض وما بینهما یخلق ما یشاء والله علی
کل شیء قدیر ○ جمله ولله ملک السموات والارض تذییل است و جمله یخلق ما یشاء حال است یا تذییل
جمله والله علی کل شیء قدیر [illegible] است یا حال است یا تذییل است یعنی [illegible] مر خدای راست ملک آسمانها
و زمین و آنچه میان آن و این است آنچه خواهد بیافریند و آنچه [illegible] و حصول [illegible] و خدا
بر همه چیزی توانا است [illegible] از ایجاد و اهلاک [illegible] قدرت خدای [illegible] است وقالت الیهود والنصاری
نحن ابناء الله فاحباؤه [illegible] کرده اند پیغامبر صلی الله تعالی علیه و سلم یهود و نصاری
را از عذاب خدای ترسانید [illegible] عذاب [illegible] ایشان نحن ابناء الله واحباؤه [illegible]
گفتند [illegible] از خدا [illegible] این آیت نازل گشت و [illegible] ایشان [illegible] در
[illegible] از گفتار [illegible] اهل کتاب بود [illegible] از گفتار [illegible] گفتار [illegible]

الیشان روی شود و این جمله عطف ست و بر مضمون کلام سابق ای قالوا ما قالوا وقالت الیهود والنصاری یعنی گفتند معنی
انیست گفتند یهود و نصاری ما ئیم ابنا و احبار خدا با شیم معذب و مبتلا بالعقوبت و عذاب و بلا و اینکه خود را ابناء العبد
خوانند بدتر است ازانکه عزیر را یا عیسی را ابن الله دانند قُلْ فَلِمَ يُعَذِّبُكُمْ بِذُنُوبِكُمْ
این قل نیز مستانفه است چنانچه در آیت سابق گذشته فا در فلم یعذبکم سببیه است خبر آن مقال سبب برای
این سوال میشود و استفهام برای توبیخ ست معنی انیست بگو ای محمد اگر شما باشید پسران خدا و دوستان او تبارک
و تعالی پس چرا عذاب میکند شما را خدای بجرایم و آثام شما با وجا منسک الاه را امراض و اسقام در دنیا که بشاهده چنان
پیوسته و معاینه و اعلال متقرون گشته که آن را انکار نتوانید کرد و در چیز انکار نتوانید آورده و در آخرت بعذاب نار چنانچه
خود لن تمسنا النار الا ایاما معدودات میگویند و بعذاب چند روزه اعتراف میکنند بَلْ أَنْتُمْ بَشَرٌ
مِمَّنْ خَلَقَ قال بل انتم اضراب است از مضمون کلام سابق معنی انیست نه چنین است که شما ابناء و احبا
خدا اید بلکه شما آدمیانید از جمله آفریدگانید يَغْفِرُ لِمَنْ يَشَاءُ وَيُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ
این جمله محقق مخلوقیه و مقرر مخلوقیه است معنی انیست بیامرزد هر کرا خواهد بمومن گردانیدن و بصلاحیت عفو
رسانیدن و عذاب کند هر که را خواهد بنا دادن ایمان و میرانیدن بکفر و طغیان این حکم چنانچه در حق همه آدمیان است
در حق شما همان ست وَلِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا وَإِلَيْهِ الْمَصِيرُ ۝
این جمله تذییل ست مر جمله بل انتم بشر ممن خلق یغفر لمن یشاء یعذب من یشاء معنی انیست مر خدای راست ملک
آسمانها و زمین ست و آنچه میان ایشان ست و سوی او ثواب و عقاب بازگشت همه آدمیان ست يَا أَهْلَ
الْكِتَابِ قَدْ جَاءَكُمْ رَسُولُنَا يُبَيِّنُ لَكُمْ عَلَى فَتْرَةٍ مِنَ الرُّسُلِ أَنْ تَقُولُوا مَا جَاءَنَا
مِنْ بَشِيرٍ وَلَا نَذِيرٍ فَقَدْ جَاءَكُمْ بَشِيرٌ وَنَذِيرٌ وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ۝ جمله ندائیه مستانفه است ع ٣ ٨
برای بیان حجت تا ایشان را عذر نماند و کسی تحمل عذر کردن نتواند جمله یبین لکم حال ست از رسولنا علی فترة حالی دیگر
و مفعول یبین بقرینه محذوف بود و بتقدیر یبین لکم ما تحتاجون الیه باشد یا یبین منزل لازم بمعنی لفعل البیان بود
لیکن ذکر او مطلقا کنایت از ذکر او مقیدا بالمفعول المعین باشد یعنی پیغمبران که مبعوث برای شرایع اند چون بیان
شرائع معین بود ان تقولوا ای دفع ان تقولوا و آن مفعول له است فاعل رفع اگر پیغامبر را دارند تعلق مفعول له بجاءکم
رسول مستقیم باید لاتحاد الفاعل و اگر رفع صفت باری تعالی دارند مفعول له مذکور متعلق ارسلنا که مضمون جاءکم
رسولنا است باشد تا اختلاف فاعل نیاید و اگر مضاف مذکور محذوف ندارند بجواز حذف لام کی و لا تا فیه مستند اند
چنانچه در یبین الله لکم ان تضلوا رفته اند و تقدیر اذان لا تضلوا گفته اند فا در فقد جاءکم بشیر و نذیر فا تعلیل ست
بر دفع مقال مذکور و لیل ست و تنکیر در بشیر و نذیر برای تعظیم ست ای فرق لکم ما جاءنا من بشیر و لا نذیر و حذف والله

علی کل شئ قدیر توانا است معنی آنست ای اهل کتاب بتحقیق بشما فرستاده ما یعنی محمد آمده و مکرم بتکریم وحی شده درین حال که بیان میکند برای شما آنچه شما را حاجت بود در حالتی که این است بر فتور امر رسالت رسل و زمان انقطاع وحی و استقامت بعثت و انسداد سبل تا نگوئید شما که نیامده است بشارت رساننده و نه ترساننده چه آمده است بر شما بشارت دهنده عظیم و ترساننده فخیم برتر از همه بشارت دهندگان و بالاتر از همه ترسانندگان است و خدا بر همه چیزی تواناست قادر بر ارسال رسل و انبیاست هر کرا خواهد برگزیند و رسالت و نبوت دهد روایت کرده اند از موسی تا عیسی علیه السلام هزار و هفتصد سال بود و هزار پیغمبر که اول ایشان و آخر ایشان عیسی است درین مدت روی نمود و میان عیسی علیه السلام و پیغامبر ما صلی الله تعالی علیه و سلم ششصد سال و بعضی گویند پانصد و شصت سال و بعضی تا پانصد و چهل سال و بعضی گویند چهارصد و سی و چند گذشته و میان ایشان چهار پیغمبر مبعوث گشته سه چنان که از اذ ارسلنا الیهم اثنین فکذبوهما فعززنا بثالث معلوم شده و یکی دیگر را ایشان بدرجه نبوت پیوسته و از جمله سالهای مذکور صد و سی سال زمان نبوت چهار نبی مذکور است باقی زمان فترت مسطور است بر قول آخرین بعد از خمس صد و سی و چند سال نبوت چهار نبی مذکور سیصد سال بود کسانی که زمان فترت سیصد سال میگویند بدان قول متمسک میشوند وَإِذْ قَالَ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ يَا قَوْمِ اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ جَعَلَ فِيكُمْ أَنْبِيَاءَ وَجَعَلَكُمْ مُلُوكًا این جمله معطوف است برای حکایت امتنان و احسان بر قوم موسی علیه السلام از کردگار و بیان جمله جعل فیکم انبیاء معطوف است بر نعمت خویش مضاف الیه است مراد او ظرف است مر ظرف مستقر یعنی علیکم که صفت است مر نعمة الله را و نعمة الله مفعول است مر اذکروا جمله یا قوم یا جمله که بعد اوست مقول است مر قال موسی را و جعلکم ملوکا عطف است بر جعل فیکم انبیاء یعنی و یاد کن یا محمد و آن هنگام که گفت موسی مر قوم خود را ای قوم من یاد کنید نعمت خدای را که کائن است بر شما از جهت آنکه میان شما پیغمبران بسیار گردانید و شما را بمراتب ملوک رسانید روایت کرده اند که در بنی اسرائیل چهار هزار پیغامبر بود و بعضی گویند از نسل ایشان هشت هزار پیغامبر روی نمود و مذکور [illegible] خود را گویند بعد آنکه قبطیان شما را بنده ساخته بودند احرار گردانید و از ذل بندگی بعز حریت رسانید و بعضی هر کرا خانه و زنی و خادمی بود و دابه باشد او را ملک دانند و بعضی هر کرا منزلی فراخ باشد و آب روان بود او را ملک خوانند و بعضی گویند کسی که در خانه او هیچکس بغیر اذن او در نیاید او را در عهد ایشان ملک گفتندی شاید و بعضی گویند هر که او [illegible] باشند یا صاحب عالم بود و چه هر که فرزند آدم است در روی زمین از همه موجود است عالم صغیر است از روی حقیقت آدمی را عالم صغیر خوانند و بعضی او را عالم اکبر دانند و خادم بودن آدمی مر آدمی را اول در بنی اسرائیل روی نمود پیش از آنکه کسی دیگر را بود و انبیا سبب قوام دین و ملوک که قوام صلاح دنیا اند که در قومی که ایشان جمع شوند آن قوم نعمت دین و دنیا

جمع شود وکلام سنت ازان بالاتر باشد وَآتٰىكُمْ مَّا لَمْ يُؤْتِ اَحَدًا مِّنَ الْعٰلَمِيْنَ ○ عطف است بر جعلکم ملوکا موصول با صله مفعول دوم است مر آتیکم معنی آنست و داده است شما را خدای دیان آنچه نداده است درزمانه شما هیچ یکی را از جهانیان از کثرت نعم و بسیاری عدد چه دران شب که بنی اسرائیل از قبطیان بگریختند روز آمد فرعون بالشکر خویش دنبال ایشان کرده و دریا ایشان را راه داده و برامی روشنائی روز نهار گشاده ششصد هزار مرد مقاتل نماید از زاید بر شصت سالگی جز ان بودند و از بیست ساله صبیان و پیران زنان بودند و از دوازده سبط فرزندان دوازده پسر یعقوب هر سبطی پنجاه هزار مرد می شود و از ظفر یافتن بر فرعون بغرق شدن او راه یافتن ایشان در دریا و سایه کردن ابر در تیه و دادن من و سلوی و امثال آن از نعمتها جلیله که مخصوص بایشان بود و از امور عظیمه که ایشان را روی نمود يٰقَوْمِ ادْخُلُوا الْاَرْضَ الْمُقَدَّسَةَ الَّتِيْ كَتَبَ اللّٰهُ لَكُمْ وَلَا تَرْتَدُّوْا عَلٰٓى اَدْبَارِكُمْ فَتَنْقَلِبُوْا خٰسِرِيْنَ ○ در آیه سابقه امر بیاد کردن نعمت کرد چنانچه گفت فاذا تفرغ بعد ذکر النعمة بر وجه استیناف گفت یا قوم ادخلوا الارض الآیة موصول با صله یعنی التی کتب الله لکم صفتی دیگر است و لا ترتدوا عطف بر ادخلوا فتنقلبوا خاسرین جواب نهی آمده یا فا بتقدیر آن منصوب شده معنی آنست ای قوم در زمین پاک و پاکیزه یعنی زمین بیت المقدس یا زمین شام که خدای تعالی برای شما نوشته و مقرر ساخته درآیید و با من قرار و فراغ بسیار آنجا سیر نمایید و بر پاشنهای پا مگردید و در رو مگردانید و نپذیرید دعوت پیغمبر که زیان زده و خائب شده بازگردید روایت کرده اند که ابراهیم علیه السلام در زمین بیت المقدس آمده برکوهی از کوههای زمین مذکور برآمد فرمان شد تا آنجا که نظر توانند آن مقدار زمین تو باشد و از تو و از فرزندان ترا میراث بوده و دران زمین دران وقت جباران ساکن بودند قدها دراز بیشتری موازنه چهارصد گز یا چیزی کم و بیش داشتند میان ایشان عاج بن عوج که نام مادر او عنق است و بعضی عناق گویند دختر آدم صلوات الله علیه بود و آن دیگر در قامت و هیئت ممتاز نمود بیست هزار و سیصد و سی و سه گز در بالای گز داشته از زمین و سر خود زمی کسی ابر بسته خود آب از ابر خوردی و ماهی از قعر دریا بیرون آوردی دیگری و آفتاب پخته گردانیدی و آنرا خوردی و سه هزار و ششصد سال عمر داشت تا زمان موسی حیات یافت و عناق که مادر او بود هر انگشتی از آن او سه گز بیمود و جای نشستن او یک جریب زمین گرفتی و با این گرانی موازنه سیصد و شصت گز ده زمین جای ده رفتی اول خونی که در جهان بناحق ریخت قابیل پسر آدم بود و اول زنا که کرد از عنق مذکور دختر آدم مادر عاج مذکور پدید آمد و چون از وی زنا واقع شد خدای عز و جل او را ببلا مبتلا گردانید و او را تا هلاک رسانید حکایت کرده اند و در قصه آورده اند که موسی با لشکر خویش نزدیک زمین مذکوره فرود آمده بود دوازده نقیب را بجانب [illegible] تفحص کردن احوال ایشان را بفرستاد هر دوازده برگرفته پیش

بادشاه آورد و بعضی گویند عاج بن عوج ایشان را خود دید یکباره چند انگشت بیک کف دست خویش بر داشت در خار راورد و پیش زن خویش انداخت و گفت ایشان آمده اند میخواهند با ما جنگ کنند چه میگوئی ایشان را همچو آرد کنم و پیش تو افگنم زن او گفت ایشان را بگذار تا بروند بر قوم خویش حکایت شما کنند چون ایشان خبر مذکور شنوند بترسند باز گردند بعده یک اناری از باغ شکست برای خوردن پیش ایشان انداخت نیمه از انار مذکور هر دوازده نفر را سیر ساخت بعده گفت شما بروید نیمه انار مذکور را با خود برید چون ایشان از وی خلاص یافتند سوی لشکر خویش شتافتند یوشع از جمله دوازده نفر و کالوت در آن مشورت کردند و دل بعزم بر بین آوردند که خبر را پوشیده دارند اگر خلق بشنوند بترسند جانب ایشان غره نشوند اما موسی را خبر باید کرد او را آگاهی باید آورد چون در لشکر رسیدند کیفیت خویش پیش در خلوت باز دیدند بعضی ازین دوازده پیش زنان خویش این حکایت گفتند و این سر از ایشان نه نهفتند از ایشان این خبر در لشکر شایع گشت و باشتهار و انتشار پیوست خوف در دلهای ایشان در آمد و لشکر بزدلی پیش آمد قَالُوا يٰمُوسٰى إِنَّ فِيهَا قَوْمًا جَبَّارِينَ وَإِنَّا لَنْ نَدْخُلَهَا حَتّٰى يَخْرُجُوا مِنْهَا فَإِنْ يَخْرُجُوا مِنْهَا فَإِنَّا دَاخِلُونَ ○ ان فیها مقول قالوا است تاکید او از جهت آنست که آمدن پیغامبر صلی الله تعالی علیه وسلم برای تاختن استقامت امارت انکار مضمون جمله است بظهور علامت انکار تنزیل سامع منزله منکر شاید و ایراد جمله موکد باید و وجه تاکید جمله ثانیه همان است که در جمله اولی گذشته و ذکر آن به بیان پیوسته که در جمله اولی جمله فان یخرجوا منها با جزاء خویش عطف است بر جمله سابقه تاکید انا داخلون از جهت ابراز وعده بر سبیل وکادت است یا از جهت آنست مشاهده جبانت و الحاح بر مخالفت ایشان امارت آنست که سامع در آمدن ایشان را بعد بیرون آمدن جباران نیز منکر باشد بظهور امارت انکار سامع تنزیل او منزله تاکید جمله سایغ بود قالوا جمله مستانفه چنانستی که کسی گفت ماذا قال قوم موسى حین قال موسی ذلک قیل قالوا یا موسی الآیة یعنی اینست گفتند ایشان ای موسی درین قریه گروهی جباراند مردمان ستمگار اند بدرستی ما درین قریه تا هنگام بیرون آمدن ایشان ازینجا هیچ چون ایشان بیرون آیند بدرستی در آیندگانیم قَالَ رَجُلَانِ مِنَ الَّذِينَ يَخَافُونَ أَنْعَمَ اللّٰهُ عَلَيْهِمَا ادْخُلُوا عَلَيْهِمُ الْبَابَ فَإِذَا دَخَلْتُمُوهُ فَإِنَّكُمْ غَالِبُونَ وَعَلَى اللّٰهِ فَتَوَكَّلُوا إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ ○ من الذین یخافون صفت ست مر رجلان جمله انعم الله علیهما صفتی دیگرست یا حال ست مقید بر قید بر طریق حال کم حضرت صدره ای قال رجلان کانا من المسلمین الذین یخافون الله وهما یوشع وکالوت فمما اخبرا بذلک سماعهما ذلک من موسی علیه السلام و رجلان اسلما من الجبارین بذلک المستفید الا الغلبة موسى على فرعون و مشاهد تجلیه قومهم فانهم کانوا اعظام الاجسام جبناء القلوب جمله ادخلوا بطریق دخله علیه که بتباب البلد الباب مفعول نسبت مر ادخلوا نیز اجتماع جمله مقول قال ست اذا شرطیه است فانکم غالبون

جزاست تاکید او از جهت رد انکار است که سامعان انکار غلبۂ خویش داشتند بر آمدن جهد برایشان غالب نمی‌پنداشتند وجملۂ فاذا دخلتموه تا آخر تعلیل است برای امر ادخلوا دلیل است فاء در فتوکلوا در آمده است یا جمله است بر حذف اما و علی الله متعلق است بتوکلوا و جمله عطف است بر ادخلوا و جملۂ قال رجلان مستانفه است فاء در جواب ماذا قال السامعون حین قال موسی ذلک معنی آنست گفتند دو مردی از مسلمانان یعنی یوشع و کالوت دو مرد بودند از جباران که مسلمان شده بودند از آنکسانیکه از خدای میترسیدند یا از جباران که بخوف طبعی میترسیدند مردی که نعمت داده بود خدا عزوجل برایشان دو مرد نعمت خداشناسی بود خداترسی یا نعمت قرار دل یا خوف طبعی بر جباران درین در در آئید در در آمدن بر ایشان دلیری نمائید پس چون در آئید بدرستی که شما غالب باشید یوشع و کالوت غلبۂ ایشان بسماع از موسی دانسته بودند و آن مرد بسیار مسلمان شده لغالب آمدن موسی بر فرعون و تمیشا چه جبانت ها و قوم او نقبا گفتند و بر خدا توکل کنید اگر شما مومنانید. قَالُوا يٰمُوسٰى اِنَّا لَنْ نَّدْخُلَهَآ اَبَدًا مَّا دَامُوْا فِيْهَا این جمله نیز مستانفه است در جواب ماذا قالوا حین قال الرجلان ذلک نقیل یا موسی الآیة وجه تاکید این جمله گذشت و ذکر آن بالا رفت یا مصدریه است مصدر بتقدیر وقت ظرف است مر لن ندخلها ای لن ندخلها وقت دوامهم فیها معنی آنست گفتند ایشان ای موسی بدرستی ما درین قریه تا در وی جباران باشند هیچگاه یعنی همه عمر در نیائیم و با این اقویا در در آمدن قریۂ ایشان جرأت نمائیم سوال ما داموا برای توقیت است و ابدا برای تابید بود و تابید با توقیت چگونه جمع شود جواب تابید در توقیت یکسبب ذات چون مشد احد قادرا ابدا و هم تابید بشرط وصف چنانکه لا اغتسب حتی تحرک الاصابع ابدا مادام کاتبا این کلام از قبیل ثانی است سوال وارد نشود و بعضی از ابد روزگار دراز مراد دارند ما داموا فیها را بیان روزگار دراز قیاس ایشان بدرا محمول بر مجاز گویند و از اشکال مذکور نقضی جویند. فَاذْهَبْ اَنْتَ وَرَبُّكَ فَقَاتِلَآ اِنَّا هٰهُنَا قٰعِدُوْنَ ۝ فاء سببیه است انت تاکید ضمیر فاذهب است و ربک بر ضمیر فاذهب معطوف شده از جهت لغه بغیر فصل موکد آمده فقاتلا عطف است بر فاذهب انا ههنا قاعدون جمله مستانفه است در جواب ما تفعلون و چون جملۂ سابقه بلوح سوی مفهوم اول چو جمله بود بتقدیم بلوح تاکید جمله سابق نمود معنی آنست پس تو و پروردگار تو هر دو بروید پس با ایشان قتال کنید بدرستی ما اینجا می نشینیم جدا شما را می بینیم قَالَ رَبِّ اِنِّيْ لَآ اَمْلِكُ اِلَّا نَفْسِيْ وَاَخِيْ فَافْرُقْ بَيْنَنَا وَبَيْنَ الْقَوْمِ الْفٰسِقِيْنَ ۝ جمله ندائیه است مذکور برای استعطاف است و انی لا املک الا نفسی مقول قول است و ثانی جمله از جهت ابدا از تضرع بر سبیل و کادت است فاء در فافرق سببیه این جمله مستانفه است در جواب ماذا قال موسی حین قالوا ذلک معنی آنست گفت موسی ای پروردگار من بدرستی که مالک نیم مگر نفس خود و برادر خود و قدرت ندارم بر آوردن کسی بر محاربه با جباران پس جدائی افکن میان ما و گروه فاسقان یعنی حکم بکن در حق ما و حق ایشان و در شان ایشان

بجریان قال فانها محرمة علیهم اربعین سنة یتیهون فی الارض فلا تأس علی القوم الفٰسقین ﴿۲۶﴾ فا در فانها محرمة سببیه است چه دعای موسی سبب شد برای اینکه قوم موسی علیه السلام که مخالفت بودند از جهت زمین مذکور چهل سال محروم شدند و جمله قال مستأنفه است در جواب سؤال گویا قال الله حین قال موسی چه گونه حال بشد از تحریم و علیهم اربعین ظرف مستقر است سنة تمیز است مر اربعین را تأس بمعنی است فاسقین [illegible] است مترتب است بر فسق ایشان که مفهوم است از تحریم زمین ای محرمة علیهم بسبب فسقهم فلا تأس علی القوم الفاسقین ای فلا تحزن [illegible] بلا تأس [illegible] اینست گفت ای پروردگار پس بدرستی این زمین چهل سال بر ایشان حرام گردانیده شده و در حق ایشان از جهت آنکه حکم بجریان آمده در زمین سرگردان خواهند گشت در زمین تیه خواهند شد پیوسته پس از جهت ایشان فاسقان اند و بیکدیگر مباش و بایشان دل خود را محزون [illegible] این قوم بدعای موسی چهل سال در تیه محبوس شدند از آن منزل کوچ میکردند و در راه باز گشت می آوردند تمام روز میرفتند شب خود را هم در آن منزل می یافتند موسی ایشان را از این حال خبر کرده بود و از وی ظاهر شد که [illegible] با ایشان [illegible] نمیبود میان موسی و ایشان بدعای مذکور جدائی در حکم بود و صحبت روحی نمیبود چه ایشان محبوس در تیه شدند موسی و هارون آن دو مرد دیگر که ایشان را پند داده بودند یعنی یوشع و کالوب این چهار تن محبوس نبودند از زمین تیه بیرون میرفتند و از جهت موافقت قوم باز میگشتند و در تیه می آمدند و با قوم مصاحب می شدند و نیز روایت کرده اند عوج بن عنق از جهت آنکه هلاک فرعونیان از لشکر موسی شنیده بود و ایشان را اگرچه ضعیف میدانست اما از [illegible] بهم بود سنگی قدر وسعت لشکر موسی از کوه برگرفت بر سر کرد نزدیک لشکرگاه موسی آورد تا بر ایشان بزند و ایشان را زیر کوه آرد تا همه زیر کوه روند ناپیدا شوند خدای عز و جل هدهد را قوت داد تا بجهت سوراخ کردن کوه نهاد تا آنکه کوه مذکور را بر قدر سر او سوراخ کرد بدین سبب سر او در سوراخ مذکور آورد و کوه مذکور از سر او بر گردن او نشست بیرون آمدن سر از سوراخ کوه قوت او نشست موسی که از لشکر بیرون آمده بود عوج بن عنق را در این حالت که گفتیم شناخت قامت موسی علیه السلام ده گز و عصا نیز ده گز بود و موسی علیه السلام سوا بود ده گز از زمین جستن و عصا به کعب او رسید و در رود نیل افتاد جان و تن بهلاک و فنا داد و بل و قول گفته اند یکسال خلق [illegible] و نیز روایت کرده اند موسی علیه السلام از دعای جدائی مذکور پشیمان بود در شب خفتن تیه با ایشان همراه موافقت مینمود صبر در تیه بر ایشان تنگ گشت و بیزار شدن پیوسته موسی علیه السلام دعا کرد خدای تعالی سایه ابر و [illegible] دوازده چشمه یعنی اسرائیل پیدا آورد و بعضی گویند فرستاد من و سلوی [illegible] بیش از تیه بود [illegible] باقی بود [illegible] که جزای جرم باشد بمقام افضال و انعام بود جواب و بنیاد [illegible] و از ابتلا [illegible] اگر گفت رسد روا است بعد آنکه در تیه چهل سال گذشت [illegible] فتح کنند اختلاف است بعضی گویند موسی بود و بعضی گویند سوای موسی و هارون

علیهم السلام در تیه وفات یافتند فتح بر دست یوشع علیه السلام روی نمود وَاتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ ابْنَيْ آدَمَ بِالْحَقِّ إِذْ قَرَّبَا قُرْبَانًا فَتُقُبِّلَ مِنْ أَحَدِهِمَا وَلَمْ يُتَقَبَّلْ مِنَ الْآخَرِ جمله انشائیه عطف است بر اذکر که در آیه و اذ قال موسی لقومه مقدر است جامع میان دو قصه آنست که هر یکی در ذکر بیفرمانی و عقوبت عاصیان است قصه اول در ذکر بنی اسرائیل بود که موسی را عاصی گشتند و بعقوبت تیه [illegible] درین قصه ذکر عصیان قابیل و بعقوبت پیوستن اوست و هر یکی متضمن اعلام پیغمبر ماست تا بدانستن اخبار گذشتگان بوحی ظاهر شود که رسول خدا است و علم او مبنی بر اعلام وحی است اذ قربا بحذف مضاف ازوی بتقدیر نبا وقت کذا بدل است از نبا ابنی آدم یا ظرف است مر معنی اضافت ای اتل علیهم نبأ ابنی المضاف الی ابنی آدم فی وقت تقریبهما قربانا و متعلق بنا گشتن او بمعنی انبا و تحدیث که از لفظ نبا فهم میشود محل اشکال است که انبا در وقت قربان نیست حکایت شیء و حدیث چیزی بعد از وقوع او بود در هنگام وقوع او نباشد یعنی [illegible] ای محمد برای و درستی بخوان خبر دو پسر آدم برایشان که هر دو دل بر تقرب آوردند و برای خدا قربانی کردند پس از یکی مقبول گشت و قربانی دیگری بقبول نه پیوست روایت کرده اند حوا رضی الله عنها از آدم علیه السلام [illegible] بار باردار شد در هر باری که بار نهاد یک دختر یک پسر توامان زاد مگر شیث علیه السلام که تنها بود و با او همزادی نبود هشتصد و نود و نه فرزند شدند یا [illegible] پسر و چهارصد و نود و نه دختر آمدند بار اول که بار نهاد قابیل را با خواهر او زاد بار دوم که حامله گشت هابیل و خواهر او بوجود پیوست و خواهری که با قابیل زاده شده بود در غایت جمال بود و خواهری که با هابیل روی نمود در جمال چون خواهر قابیل نبود و در شریعت آدم صلوات الله علیه و سلامه میان برادر و خواهر عقدی نمی پیوست و خواهر برادر دیگر بنکاح حلال میگشت اما خواهری که با برادر همزاد بود آن خواهر آن برادر را نمیدادند چون قابیل و هابیل و خواهران ایشان بزرگ شدند ببلاغت یا قریب ببلاغت رسیدند آدم علیه السلام خواهر قابیل برای هابیل تعیین کرد و دل بر دادن خواهر هابیل بقابیل آورد چون خواهر قابیل جمیله تر بود این قضیه او را مرضی نبود گفت خواهر من جمیله تر است و من بدان سزاوارترم که او را در نکاح خود آرم آدم علیه السلام گفت هر دو قربانی بدهید و تقرب بقربانها کنید قربانی هر که مقبول شود برین خواهر همو سزاوار بود آدم علیه السلام همه فرزندان را [illegible] و بیان مسمیات اسما و خواص همه اشیا تو دانستی هر فرزندی را حرفتی و صنعتی آموزانیده بود و کیا و پیوسته دران شغل میبود قابیل حرفت کشاورزی داشت و هابیل جهت بچرانیدن گوسفندان بگذاشته چون آدم علیه السلام هر یکی را قربت فرمود هر یکی بسوی حرفت خویش توجه فرمود هابیل گوسفندی فربه از رمه خویش آورد و شیر و مسکه همتا کرد برای قربانی آورد و قابیل پشتواره از کشت گندم بر داشت و آن را در مکان قربت داشت هر دو

نیت قربت کردند دل بر قبول قربت مذکور آوردند تا ناگاه آتشی رسید قربانی هابیل را سوخته گردانید و در آن
زمان سوخته شدن قربانی علامت قبول بود و سوخته نشدن اثر قبول ردی بود و قربانی قابیل سوخته نشد
معلوم شد که قبول نیفتاد میان قابیل و هابیل عداوت شد و قَالَ لَأَقْتُلَنَّكَ این جمله مستانفه است
جواب ماذا که الینا یا در جواب ما صنع من لم یتقبل قربانه لاقتلنک مقول قال است معنی انست قابیل
کشتن هابیل بست بر وجه الابد و لاقتلنک گفت روایت کرده اند بعد قربانی مذکور هابیل در چرانیدن
گوسفندان خود بود در جایی که داشت [illegible] قابیل بر وی آمد گفت ترا خواهم کشت هابیل گفت مرا چرا خواهی کشت
گفت از جهت آنکه قربانی تو قبول افتاد و قربانی من قبول نشد و بدین سبب تو خواهر جمیله من خواهی برد و مرا خواهر قبیحه تو
خواهند داد فرزندان تو بر فرزندان من فخر خواهند جست و مردمان ترا بهتر از من خواهند گفت قَالَ إِنَّمَا
يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ ۝ لَئِن بَسَطتَ إِلَيَّ يَدَكَ لِتَقْتُلَنِي مَا أَنَا بِبَاسِطٍ
يَدِيَ إِلَيْكَ لِأَقْتُلَكَ إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ رَبَّ الْعَالَمِينَ ۝ قال با مقول خویش جمله مستانفه است چنانکه کسی
گفت ماذا قال المطالب منه [illegible] بالقتل فیقتل قال انما یتقبل الله من المتقین لئن بسطت الی آخره لام در لئن
لبسطت موطیه قسم است بر شرط آمده ما انا بباسط جواب قسم است جواب شرط را جواب قسم انداخت شرط را مستغنی
از جزا ساخت و ایراد جمله انما یتقبل الله من المتقین در جواب لاقتلنک مشکل است بیان مناسبت آن بمقال
مفصل است صاحب کشاف مناسبت میان ایشان برین وجه ذکر کرده و ملایمت برین صورت در بیان
آورده که ابعاد قابیل بقتل هابیل ناشی از حسد بود که از قبول قربانی هابیل و عدم قبول قربانی قابیل رو می نمود
این جمله بیان سبب قبول و عدم قبول مذکور شده و برای بیان برائت از جرمی که موجب قتل بود آمده و لفظ
بود لئن بسطت الی یدک لتقتلنی مقول قال باشد و این مقالت در جواب لاقتلنک مناسب و ملایم بود و
جمله انما یتقبل الله من المتقین [illegible] بجواب بیان سبب نامقبول شدن قربانی قابیل مذکور داشتند و از قابیل
جمله دیگر مثل این [illegible] العرش [illegible] مضمون [illegible]
اعتراض [illegible] ما انا بباسط یدی الیک لاقتلک [illegible] جمله بود بتقدیم [illegible] تاکید [illegible]
شود معنی انست هابیل گفت [illegible] عدم قبول [illegible] آن مرا گناهی نبود [illegible] زیرا که خدای جز از
متقیان قربانی قبول نکند اگر تو متقی باشی خدای قربانی ترا قبول نکند مرا گناه نبود و قابیل متقی نبود بدان سبب
قربانی او قبول رو نمی نمود [illegible] حسد ورزید [illegible] عقوق پدر کشید و نیز قربانی را [illegible]
و قربت خدای را اعظام و اجلال نکرد و هابیل [illegible] مکافات [illegible] لئن بسطت الی یدک لتقتلنی ما انا بباسط
یدی الیک گفت یعنی اگر تو دست برآوری که مرا بکشی من دست دراز نکنم تا بکشم ترا زیرا که من [illegible]

از خدای که پروردگار عالمیان ست و آفریدگاری که آفریدگار جهانیان ست سوال آنکه مقتول قادر دفع قاتل واجب بود و اگر نه مقتول در ترک دفع شریک در قتل خویش باشد جواب این را نفی بدایت دانند نفی دفع مقتول پس معنی چنین آید اگر تو بکشتن ما یادی شوی و در صدد ارتکاب منکر روی من بدایت نکنم و خود را درین بلا نیفکنم روایت کرده اند هابیل خفته بود قابیل سنگی بزرگ برداشت بر سر هابیل انداخت بدان سنگ او را بیجان ساخت اگر بیدار بودی بدفع آن پیش آمدی إِنِّي أُرِيدُ أَن تَبُوءَ بِإِثْمِي وَإِثْمِكَ فَتَكُونَ مِنْ أَصْحَابِ النَّارِ وَذَٰلِكَ جَزَاءُ الظَّالِمِينَ احتراز از بار بزه کاری اثر مخافت از کردگار باری ست پس این جمله مقرر جمله سابقه بود تا بدل اشتمال باشد هم ازین جهت فصل کرد و بغیر حرف عطف آورد فتکون عطف ست بر تبوء و جهت تاکید همان ست که در جمله سابقه گذشت معنی انیست بدرستی که میخواهم که برگیری بزه کاری را که ترا بسبب کشتن من خواهد بود و بزهکاری خویش را که بسبب جرایم دیگر از عقوق و حسد و غیران روی خواهد نمود و تواند بود دار از آنکه اثم قابیل بسبب قتل و از اثمی اثم مقتول بجرایم و معاصی که دارد مراد شود و تحمل اثم مقتول قاتل در آخرت بسبب ظلم او بود چنانچه در تفسیر آمده در آخرت نیکیهای ظالم مظلوم را دهند و اگر نیکیها نماند یا نباشد بدیهای مظلوم بر ظالم نهند چون بهر دو اثم بر تو نهند پس تو بهر دو جهت از اصحاب دوزخ باشی و بهر دو جهت مستحق نار شوی سوال برای بودن استحقاق آنرا از اصحاب نار یکی از آن دو اثم کافی بود منضم گردانیدن بهر دو اثم چه جهت باشد جواب مقصود ترتب این اثر بر هر دو به دیگر ابلغ در بیان سببیت از ترتب بر از یاد اسباب است ای فتکون من اصحاب النار بکلا الاثمین و مستحقا بذینک السببین وَذَٰلِكَ جَزَاءُ الظَّالِمِينَ این جمله تذییل ست معنی انیست و آن یعنی از اصحاب نار بودن در دوزخ عذاب و بدان جزای ظالمان و ستمگران ست ستمگاران ست که اسم ظالم بالاتر از کشتن نفسی بیگناه بود و جنایت که اسم جانی از قصد جان کسی باقی بسببی باشد علی الخصوص کسی بدایت بجریمه قتل کرده و در جهان اول این گناه پیدا آورده در حدیث هیچ نفسی در جهان کشته نمی شود مگر آنکه قابیل پسر آدم و سال شریک میگردد و در اول کسی ست که این جریمه از و نزاد و سنت قتل بنا نهاد و در حدیث دیگر ست من سن سنة سیئة فله وزرها و وزر من عمل بها الی یوم القیامة فَطَوَّعَتْ لَهُ نَفْسُهُ قَتْلَ أَخِيهِ فَقَتَلَهُ فَأَصْبَحَ مِنَ الْخَاسِرِينَ یقال طاعه و طاع له یطوع و یطاع طوعا و طوعه فرمان بردار شد طوعت از باب تفعل بمعنی مبالغه طوع بود و قتل اخیه منصوب بنزع خافض یا منصوب بر ظرفیت باشد ای طاعت له نفسه طوعا علی المبالغة و طاوعته قتل اخیه ای فی قتل اخیه و بعضی قتل اخیه را مفعول به پندارند طوعت را معنی سهلت دارند فقتله با معطوف خویش عطف ست بر طوعت جمله فطوعت عطف سببی بر قال لاقتلنک معنی انیست پس نفس او مر او را فرمان بردار گشت و بکشتن برادر یا در زمان کشتن او و در فرمان برداری مبالغت پیوست یا دل

فرمان برداری داشت و کشتن برادر را آسان پنداشت پس برادر را کشت و مرتکب این چنین جریمۀ عظیم گشت پس گشت از زیان زدگان و خایب و خاسر شدگان و در آثار آمده که قابیل کشتن هابیل میخواست لیکن صورت کشتن نمیدانست بدان جهت اقدام بران نمیتوانست ابلیس لعین بر صورت پرنده گشت پرنده دیگر را کشت قابیل از ابلیس بر صورت قتل آموخته بهمان طریق بقتل برادر پرداخت بسنگی بر سر او زد و او را بیجان ساخت بعضی گویند قابیل بخست طبیعت خویش صورت کشتن را اختراع کرد و نفس خبیث او این صورت را از خویش پیدا آورد روایت کرده اند تا آدم علیه السلام حاضر بود قابیل با آنکه خواهش قتل داشت اقدام نمینمود چون آدم علیه السلام بحج رفت این عمل از قابیل در غیبت او حاصل گشت از شومی آن عمل جهان نحوست گرفت طعوم و الوان و السن تغیر و اختلاف پیوست وحوش با آدمیان مستانس بودند بمشاهده این کار فرار نمودند بعد ازان بادی و غباری ظلمتی در جهان پدید آمد و هول و فزع در دلها در آمد آدم جبرئیل را از سبب متغیر شدن عالم پرسید جبرئیل خبر کشتن قابیل هابیل را با آدم رسانید آدم علیه السلام بشنیدن این خبر هولناک و غمناک گشت و دل او باندوه عظیم پیوست چون آدم از حج بازگشت قابیل را از حال هابیل پرسان گشت قابیل جواب گفت مرا نگاهبان او نکرده بودی قیام بمصلحت عامه سفر نفرمودی مرا چه لازم که گوش برین سوال نهم یا دم جواب درین کار زنم آدم علیه السلام از جهت هابیل غم و اندوه بسیار دید قریب بصد سال بعد ازین قضیه نخندید گفته اند لقمه بعضی ازانها که آدم خورده بود نطفه که ازان لقمه حصول یافت قابیل روی نمود قابیل مذکور بشومی آنکه منشا او لقمه حرام بود عقوق پدر و حسد برادر ازو روی نمود و برادر را بیگناه کشت مادر و پدر را عاق گشت و کار او بجائی کشید که کفر ورزید و بآتش پرستی گروید حکایت کرده اند که ابلیس بصورت آدمی بر قابیل آمد گفت آتشی که قربانی را نگرفت و قربانهای هابیل پذیرفت ازان سبب بود که آتش را پرستش مینمود اگر تو نیز بر آتش پرستی یعنی از خجالت عدم قبول قربان برهی این وسوسه او را در آتش پرستی آورد و کافر آتش پرست کرد قتل و کفر بنیاد نهاد نزدیک بعضی فرقه یاجوج و ماجوج از نسل او زاد فَبَعَثَ اللّٰهُ غُرَابًا يَّبْحَثُ فِي الْاَرْضِ لِيُرِيَهٗ كَيْفَ يُوَارِيْ سَوْاَةَ اَخِيْهِ ۚ قَالَ يٰوَيْلَتٰٓى اَعَجَزْتُ اَنْ اَكُوْنَ مِثْلَ هٰذَا الْغُرَابِ فَاُوَارِيَ سَوْاَةَ اَخِيْ ۚ فَاَصْبَحَ مِنَ النّٰدِمِيْنَ ۝ لیریه متعلق ست بقوله فبعث الله کیف حال ست فاء فصیحه ست جمله معطوف ست بر جمله محذوف ای قتله و ترکه فی العراء فخاف علیه السباع و سار متحیرا لم یدر ما یصنع فتحیر و تحیر فبعث الله غرابا یبحث فی الارض لیریه کیف یواری سوءة اخیه الآیة استفهام در اعجزت ان اکون برای تعجب ست قال مستانفه ست در جواب ما صنع قابیل حین رای ذلک یا ویلتی منادی مضاف ست بیای متکلم است الف بدل از یا ست بطریق یا غلاما و جمله ندائیه یا جمله که بعد اوست مقول قال ست ان اکون مفعول ست اعجزت بتقدیر من فاواری عطف ست بر اکون فاصبح عطف ست بر قال یعنی پس گشت قابیل هابیل را در مغاک

معانقة
عند المتأخرین

خالی گذاشت پس از زده ترسید از آنچه برداشت بار او بپاشید در پی او رنج شنید پدر شنید الست چه کنند این کار را چگونه بسر برد لیقه گویند برین طریق سه روز در رفت بعضی گویند برین حال یکسال گذشت لیکن فا فصیحت است برای تعقیب با وصل است موافق قرب مدت است تا لفت قائل شدن بمدت بعیده است پس برانگیخت خدای زاغی را که زمین میکاوید و زاغ دیگر کشته را در گو که می اندازد و بخاک پنهان میسازد تا قابیل را نماید که عورت برادر برین نوع پوشیدن باید گفت ای وای برین عجب است که عاجز شدم ازین که همچو این زاغ عمل کنم و عورت برادر خود را بپوشم پس پشیمان گشت و بحسرت و ندامت پیوست **سوال** پشیمانی توبه بود پس این اخبار از توبه او باشد **جواب** بعضی گویند پشیمانی او از قتل بود لیکن نه بجهت پشیمان گشتن صحبت توبه روی نمود و بعضی گویند پشیمانی از فضوح دنیا و شماتت پشیمانی بر وجه توبه نمی بنا داشت با آنکه گفته اند رنگ او سیاه گشته بود و اثر شومی جرم در رنگ و روی او لایح می بود **حکایت** آورده اند هرکه او را میدید بسنگی میزد تا که زخم او در او میرسید تا آنکه روزی فرزندی از فرزندان او سنگی انداخت قابیل مذکور را بیجان ساخت بعضی گویند خدای عز و جل بر وی بادی را گماشت او را در تابستان در گرم ترین زمینهای گرم اندازد و در زمستان در سردترین زمینهای سرد مبتلا سازد تا قیامت برین مبتلا و برین عذاب بسته شود مِنْ اَجْلِ ذٰلِكَ كَتَبْنَا عَلٰى بَنِيْٓ اِسْرَآءِيْلَ اَنَّهٗ مَنْ قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ نَفْسٍ اَوْ فَسَادٍ فِي الْاَرْضِ فَكَاَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيْعًا وَمَنْ اَحْيَاهَا فَكَاَنَّمَآ اَحْيَا النَّاسَ جَمِيْعًا جار و مجرور متعلق کتبنا ست ای من اجل کمال القبح القتل و شناعة هذا الفعل کتبنا علی بنی اسرائیل این جار و مجرور نیز متعلق است بکتبنا ضمیر منصوب متصل بان ضمیر شان است جمله شرطیه یعنی من قتل نفسا تا آخر خبر ان است و اسم با اسم و خبر خویش مفعول کتبنا ست **سوال** این حکم در حق همه آمده در تعلق بکتابت بنی اسرائیل چرا مخصوص شده **جواب** این حکم در توریة بود از جهت آنکه توریة نازل بر ایشان است تخصیص فرموده معنی چنین باشد از جهت قتل و زشتی این فعل بر بنی اسرائیل نبشتیم و باز داشتن ایشان از کشتن بناحق نبشتیم بدرستی شان نیست هرکه نفسی را بغیر قتل نفسی بکشد یا بغیر سببی که مرتکب شدن فسادی در زمین چون کفر و کشتی و قطع طریق و امثال آن چیزهای که موجب قتل است مرتکب شود پس چنانستی که همه مردمان را کشت و همه آدمیان را بهلاک رسانید و هرکه یک نفسی را زنده دارد و بین چنانستی که همه مردمان را بر صیانت از ممات آورد تشبیه قتل نفس واحد بقتل جمله مردمان در کشتن کشنده بدل مقتول در دنیا و طول مدت عذاب و تقدیم عدم استحلال و عذاب آید بر طریق استحلال و در آخرت درین معنی قتل نفس واحد و قتل جمله مردمان برابر بود از جهت فعل و قتل همه مردمان از جهت تسبب پیدا آمد چنانچه در شان قابیل ذکر آن گذشته و بیان آن بالا رفته و تواند بود که جار و مجرور یعنی من اجل ذلک متعلق است بمن النادمین بود برین وجه من النادمین و وقف نباشد و وقف در ذلک بود برین وجه معنی چنین

آید قابیل از بهر قباحت قتل و شناعت فعل از پشیمان شدگان گشت و ندامت و خسارت پیوست بدرستی
شان اینست تا آخر ترجمه کتبنا بر هر دو وجه ترتیل ست وَلَقَدْ جَاءَتْهُمْ رُسُلُنَا بِالْبَيِّنَاتِ ثُمَّ
إِنَّ كَثِيرًا مِنْهُمْ بَعْدَ ذَٰلِكَ فِي الْأَرْضِ لَمُسْرِفُونَ ○ این جمله معترضه دیگرست در بیان شناعت حال
کافران از زیادت قباحت شان بیشان لام جواب قسم محذوف ای اقسم لقد جاءتهم رسلنا بالبینات ثم ان کثیرا عطف ست
بر لقد جاءتهم رسلنا بالبینات ست و جواب القسم اند عطف ثم دلالت بر تراخی ست یعنی بعد آنکه مجی ایشان دیر گذشته و قرار
گرفته بود تاکید جمله اولی بلام و قسم و تاکید جمله ثانیه بان و لام و جمله اسمیه از جهت رد انکار منکران و اصرار ایشان بر آن
بود و معنی اینست سوگند یاد میکنیم و سوگند بقسم میکردانم هر آینه بر ایشان فرستادگان ما با معجزات ظاهره و حجج
متظاهره آمدند پس بدرستی ایشان بعد آمدن پیغمبران و آوردن معجزات ظاهره مسرفانند یعنی بحقوق پیغمبران ضایع
کنندگان و از حدود دین بیرون آیندگانند سوال ثم برای تراخی و ال بر تعقیب کنند تکرار را چه وجه باشد جواب
بعد ذلک موجب تعقیب در زمان ست و ثم برای تراخی در بیان ست پس تکرار نبود و بر تقدیر تسلیم تکرار مقصود
تاکید باشد إِنَّمَا جَزَاءُ الَّذِينَ يُحَارِبُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ فَسَادًا أَنْ
يُقَتَّلُوا أَوْ يُصَلَّبُوا أَوْ تُقَطَّعَ أَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ مِنْ خِلَافٍ أَوْ يُنْفَوْا مِنَ الْأَرْضِ
روایت کرده اند جماعتی بنی اسلام بر پیغامبر صلی الله تعالی علیه وسلم آوردند اصحاب ابو برده اسلمی
بر ایشان قطع طریق کردند این آیت در شان ایشان نازل گشت و اجمالا معلوم بود و این جمله برای بیان حکم
حادثه که واقع شده بر وجه اعتراض مذکور آمده یحاربون الله محمول ست بر حذف مضاف ای یحاربون اولیاء الله
سوال اگر لزوم حد قطع طریق محاربه با دوستان خدای و رسول یا مومنان شده شرط شود بر تقدیری که قطع طریق بر ذمیان
کنند لازم آید که حد قطع طریق لازم نشود جواب محاربه با ذمیان که در حمایت مومنانند مثل محاربه با ایشان
بود شرط حد مذکور موجود باشد جزاء الذین یحاربون الله و رسوله مرفوع بر ابتدا است ان یقتلوا با معطوفات خویش
خبر مبتدا است فسادا مفعول له است یا حال ست ای للفساد او ذوی فساد یا مفعول مطلق ست ای یسعون بمعنی فسادا
خلاف مصدر ست صفت موصوف مقدرست ای من جوانب مختلفه الایدی من جانب الیمین و الارجل من جانب الیسار
و جانب از ظروف نیست و من در ظروف بمعنی فی نیست و این جار و مجرور یا ظرف مستقر ست از تقطع یا حال ست از ایدیهم
و ارجلهم ای حال کون الایدی و الارجل واقعة فی جوانب مختلفه و قصر مذکور حقیقی بود چه عقوبت قطع طریق در همین نیست
یا ادعایی بود برای تاکید بود برای قصر تاکید باشد معنی اینست جزای کسانی که با خدای و رسول خدا محاربه کنند و بفساد و تباهی
می شتابند یعنی محاربه میکنند با دوستان خدای که خود را و مال خود را بحفظ خدای می سپرند و معتمد بر محافظت او بیرون آیند
و با پیغامبر خدای که حامی ایشان نسبت با ایشان در تحت ولایة او بند یا در تحت ولایت امرا او بند که کشته شوند

یا ایشان را بردار کنند یا دست و پا از جوانب مختلفه یعنی دست راست و پای چپ ببرند یا ایشان را از زمین ایشان
دور افگنند یعنی از وطن که ایشان ساکن بوده اند دور اندازند و در زمین دیگر ساکن سازند امیر المومنین عمر رضی الله تعالی
عنه کسی را از دار الاسلام سوی دار حرب جلا کرد و از آنجا ارتداد آورد امیر المومنین عمر ازین عمل پشیمان گشت و ازین کار
ندامت پیوست الا انفی احدا گفت و سوگند تاکید او حسبست نفی مذکور بر معنی حبس در دار الاسلام آورد ابو حنیفه رضی الله
عنه همین را اختیار کرد و در معطوفات با او درین آیه علما را اختلاف آمده اقوال مختلفه از ایشان ظاهر شده بعضی حمل بر توزیع
و تقسیم بر جنایات کنند و بسوی جنایتی جزا بر حسب آن رانند چنانچه تفصیل آن در کتب فقه آمده و بتصریح و توضیح پیوسته
شده و در قطع طریق بقتل مجرد بغیر اخذ مال قتل گویند و در جمع کردن میان اخذ و قتل بصلب حکم کنند و در مجرد اخذ مال
مقداری که در شرع اعتبار کرده اند بغیر قتل قطع مجرد لازم دانند و بعضی حمل بر تخییر کنند یا دشاه را میان هر چهار نوع
مخیر گردانند و این صحیح نیست زیرا که اگر در صورت اخذ مال مجرد مخیر میان قطع و قتل گویند قتل در غیر محل باشد و جزا زیادت
بر قدر جنایت آید و مخالف حدیث نماید قال علیه السلام لا یحل اراقة دم امرء مسلم الا باحدی ثلث معان کفر بعد ایمان
و زنا بعد احصان و قتل نفس بغیر نفس ذٰلِكَ لَهُمْ خِزْيٌ فِي الدُّنْيَا وَلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ
عَذَابٌ عَظِيمٌ ذلک مبتدا است خزی خبر مبتدا است لهم حال است از معنی اشارت بر طریق هذا بعلی شیخا فی الدنیا
صفت است مر خزی را عذاب مبتدا است عظیم صفت او است لهم خبر است فی الآخرة متعلق ظرف مستقر است یعنی ثابت است
یعنی جزای مذکور رسوائی هست مر ایشان را در دنیا و مر ایشان راست عذاب عظیم در آخرت إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا
مِنْ قَبْلِ أَنْ تَقْدِرُوا عَلَيْهِمْ فَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ این استثنا است از الذین ع ۵ ۸
یحاربون الله و رسوله و فا فاعلموا سببیه است معنی آنست جزای محاربان این جزا هاست مگر کسانیکه تایب شدند
و در راه پشیمانی از گناه مذکور روند پیش از آنکه شما بر ایشان قادر شوید و برای سزا کردن و جزا دادن بگیرید پس
بدانید بدرستی خدا غفور است گناه ایشان را مر نزد و رحیم است بر ایشان رحمت کند سوال اگر یغفر لهم الله و رحمهم
گفتی اخصر و اجمع بودی وجه اطناب چیست و دراز کردن سخن بر چه وجه مبنی است جواب اگر یغفر لهم الله و یرحمهم
گفتی بیان مغفور و مرحوم بتصریح بودی و برین وجه که مذکور شده بیان بر وجه کنایت آمده و الکنایة ابلغ من التصریح
و التلویح اولی من التصریح سوال اگر سارق از سرقه تایب شود حد سرقه بتوبه ساقط نمیگردد و قاطع طریق اگر پیشتر
از گرفتن تایب شود حد قطع طریق بود لازم نمی آید فرق چیست و این افتراق بر چه مبنی است جواب ایجاب حد
قطع طریق مقرون باستثنا نشده و توبه مانع وجوب است و در وجوب حد سرقه و سایر حدود استثنا وارد نشده
است استثنا حد واجب آمده حدی که واجب شده بتوبه مرتفع نشود و در حد قطع طریق از جهت لحوق استثنا توبه مانع
وجوب حد شود و رافع نمیگردد فافترقا سوال در باب سرقه نیز متصل بیان حد آیت فمن تاب من بعد ظلمه

واصلح فان الله یتوب علیه وارد شده و شک نیست که درین آیه اگرچه صیغه استثنا نیست معنی استثنا حاصل آمده هرچه جنایت سرقه بعد از توبه معاف گردد بنا بر حد برد چگونه شود جواب لا نسلم که این جمله در معنی استثنا بود چه توبه که رافع عقوبت اخروی ست مسقط حد نیست اکه اختلاط عالم از فساد ست منافی نبود و لحوق مغفرت و بنا و گاهی مزاحم نباشد نه بینی زنی عابده پیش پیغامبر علیه السلام در مجالس مختلفه اقرار بر زنا کرد و خود را در معرض سنگسار شدن آورد در هر مجلسی پیغامبر صلی الله تعالی علیه وسلم رد میفرمود او باز بر زنا اعتراف مینمود تا آنکه پیغامبر صلی الله تعالی علیه وسلم بعد چهار مجلس از سبب آنکه او حامله بود تا وضع حمل حد را در تاخیر آورد چون بعد وضع حمل آمد طلب اقامت حد کرد پیغامبر صلی الله تعالی علیه وسلم تا وقت فطام بچه تاخیر فرمود بعد فطام بچه را تا نانی بر دست داده پیش پیغامبر صلی الله تعالی علیه وسلم آورده و قصه خود باز نمود گفت این بچه از من مستغنی گشت آوان اقامت حد بحصول پیوست پیغامبر صلی الله تعالی علیه وسلم برو اقامت حد کرده بعده لقد تابت توبة لو قسمت علی اهل المدینة لوسعها بر زبان آورد یا ایها

الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ وَجَاهِدُوا فِي سَبِيلِهِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ ○ اتقوا الله با معطوفات خویش مر جمله اوفوا بالعقود بیانی دیگر ست جمله ندائیه برای تاکید تنبیه مکرر ست معترضه که در میانه بود میان دو کلام متصل سایغ نمود و لعلکم تفلحون بمعنی لکی تفلحوا متعلق بقوله وابتغوا الیه الوسیلة معنی اینست ای مومنان از خدای بترسید و از عذاب او پرهیزید و از شرک و معاصی باز مانید خود را از عذاب کفر و معصیت برهانید و بتوحید و عبادت توسل برو جوئید هر چیز که بدان با کسی توسل جوئید از بندگی و قرابت و اطاعت و رسالت و صداقت جز آن آنرا وسیلت گویند وسیلت بسوی باری عز و علا باشد و در راه رضا کوشش کنید و خود را در عبادت و اخلاص افگنید هر نوعی از عبادت دلیل سعادت ست و این متناول ست مر جهاد اصغر و اکبر را که اصحاب سعادت را عادت ست در راه جهاد اصغر و اکبر روید تا فوز و فلاح یابید و رستگار شوید ان

الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْ أَنَّ لَهُم مَّا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا وَمِثْلَهُ مَعَهُ لِيَفْتَدُوا بِهِ مِنْ عَذَابِ يَوْمِ الْقِيَامَةِ مَا تُقُبِّلَ مِنْهُمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ○ ان با اسم و خبر خویش فاعل ست مر فعل محذوف که شرط ست مر لو را یعنی ثبت لام لیفتدوا لام کی ست متعلق ست بلهم که ظرف مستقر ست مر ان را خبر ست افراد ضمیر مجرور که در به کرده ست براجع ما فی الارض و مثله بتاویل مذکور ست ما تقبل جواب لو ست جمله شرطیه خبر ست مر ان الذین کفروا واو جمله و لهم عذاب الیم عاطفه جمله و لهم ما فی الارض که خبر ان ست و این جمله یعنی لان الذین کفروا الخ تعلیل لزوم تقوی ست و جستن وسیلت بحق و کوشش کردن در طاعت مولی ست چه کافران که از شرک نپرهیزند و بایمان وسیلت نجات نجویند و در طاعت خدا کوشش نکنند حال ایشان چنین باشد بیان حال ایشان موید تقوی و وسیلت و کوشش شود و چون کافران مضمون جمله را منکر بودند تاکید کرد و چون جمله مذکوره مقرر طلب تقوی ست عطف نکرد و بغیر حرف عطف آورد

یعنی آنست بار مشی کسانیکه کفر ورزیدند و از شرک پرهیز نکردند اگر ثابت بودی که آنچه در زمین است همگی از معادن
و کنوز و جز آن و همچندان با آن مملوک است مر کافران تا آنرا بستدگان خدا بدهند و خود را از عذاب خدا باز خرند از ایشان
قبول کرده نشود و بدان رهائی ایشان نبود و مر ایشان راست عذابی دردناک و عقابی با بیم و باک یُرِیْدُوْنَ
اَنْ یَّخْرُجُوْا مِنَ النَّارِ وَمَا هُمْ بِخٰرِجِیْنَ مِنْهَا وَلَهُمْ عَذَابٌ مُّقِیْمٌ ۝ ان یخرجوا مفعول است
مر یریدون را و من النار متعلق است بیخرجوا و جمله و ما هم بخارجین منها حال است یا عطف است بر جمله و لهم عذاب مقیم عطف
بر اثر جمله است و ضمیر لهم عاید بکفار مذکور است و تقدیم مسند الیه با حرف نفی مقتضی تخصیص نفی است بمسند الیه مذکور
بود در حق مسلمانان بیرون آمدن از آتش ثابت باشد چنانچه در مبانی سبقت فی هذا الباب تحقیق شده و در ما انا قلت آید
برین طریق آیه مذکور را در اثبات خروج مومنان و عاصیان از نار دلیل اهل سنت دارند و مذهب معتزله را در انتفا
خلود اصحاب کبایر در نار مردود میدارند جمله یریدون ان یخرجوا من النار مستانفه است در جواب ما یصنعون حین
یکون لهم عذاب الیم یعنی آنست کافران خواهند که از آتش بیرون آیند و نیستند ایشان که از آتش بیرون آینده و بنا
و تا بیرون آمدن از نار مخصوص است بکفار مومنان گناهکاران از آتش بیرون آینده و بعد تعذیب بقدر گناه در بهشت
در آیند و مر کافران راست عذابی مقیم و عقوبتی مستقیم که از ایشان انتقال نکند و هیچ حال از ایشان جدا نشود وَالسَّارِقُ
وَالسَّارِقَةُ فَاقْطَعُوْٓا اَیْدِیَهُمَا این آیه در شان طعمه سارق که قصه او بالا رفته است نازل شده و این جمله
در بیان حکم حادثه سرقه معترضه است آمده والسارق والسارقة مبتدا است خبر او محذوف است یعنی السارق والسارقة
فیما یتلی حکمهما علیکم فاقطعوا بیان آن حکم است یا السارق والسارقة تاویل من سرق و من سرقت مبتدا متضمن شرط
فاقطعوا ایدیهما خبر او است و از ایدی ایمان مراد شده چنانچه در حدیث لیقطع السارق آمده و آن موافق قرآت ایمانهما
که قرأت غیر مشهور است تقیید مطلق بدو روا است یعنی آنست مرد و زنی که دزدی کنند حکم ایشان بیان کرده شود
دستهای ایشان ببرید ایشان را این عقوبت کنید جَزَآءًۢ بِمَا كَسَبَا نَكَالًا مِّنَ اللّٰهِ
ای عقوبة من الله جزاء مفعول له است ای للجزاء یا حال است ای فاقطعوا مجازین بما کسبا مفعول مطلق است
بتقدیر تجزیان جزاء بر طریق له علی الف درهم عرفا یا بتقدیر تجزیان جزاء بر طریق ضربته سوطا نکالا بدل است از جزاء بما کسبا
یعنی آنست ببرید دستهای ایشان را بر بدلی بر وجه جزاء و عقوبت از خدای جل و علا بر گناهی که کسب کردند
و قطع یمین که در دو وجه آورد و قطع مذکور از رسغ باشد دلیل تعیین آن تعیین ایمان اجماع و قرآت مشهور یعنی فاقطعوا ایمانهما
بود و سرقه در شرع آنست که مالی غیری از حرز و حفظ حافظی بکند و بر سبیل خفیه ببرد و حرز حجره یا خیمه یا تنگی باشد
یا صحرا یا مسجد چون نگاهبانی بیدار یا خفته با او بود و برای قطع ید مقدار نصاب سرقه شرط دارند و آن بر حسب اختلاف
که در کتب فقه مسطور است میدارند و در نصابش یعنی در زر یا کالای دزدی اختلاف است میان علما بعضی از ربع دینار

نقصان حرز و مالیت در بعضی صادر شوند و بعضی از جهت صورت حرز و مالیت قابل القطع شوند سؤال چرا السارق والسارقة مذکور شده کس بود در دو کس صحت استعمال ایدی که صیغهٔ جمع ست بچه وجه سائغ شود جواب از جمع تثنیه مراد دارند از قبیل فقد صغت قلوبکما ای قلباکما بندارند جواب دیگر آنکه از والسارق والسارقة جنس مراد است و جنس متضمن افراد است وَاللّٰهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ ۝ این جمله تذییل ست بمعنی آنست و خدای غالب ست بر کردن آنرا عذاب کند حکیم ست همه کار او بحکمت بود فَمَنْ تَابَ مِنْ بَعْدِ ظُلْمِهِ وَأَصْلَحَ فَإِنَّ اللّٰهَ يَتُوبُ عَلَيْهِ روایت کرده اند زنی پیرایه دزدید پیغامبر صلی الله تعالی علیه وسلم دست اش برید آن زن گفت یا رسول الله هل لی توبة این آیة در شان آن زن وارد شد و این وحی در باب او فرود آمده و حکم او عام بود تبرک لفظ عام بمخصوص صحاب نشود و فا سببیه است من تاب من بعد ظلمه مبتدا است جمله فان الله یتوب علیه خبر مبتدا است و تاکید جمله از جهت تردد آن زن ست در قبول توبه و سائل بودن او بقولها هل لی من توبة یا از جهت ابراز وعده قبول توبه بر وجه موکد ست یعنی آنست پس هر که بعد ظلم خویش یعنی بعد سرقه که ظلم است بر مسروق منه و ستمگاری ست برو توبه کند و صالح شود یعنی از فساد باز مانده پس بدرستی خدای توبه او قبول گرداند إِنَّ اللّٰهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ ۝ این جمله تذییل ست و تاکید او از جهت ابراز مدح باری بر سبیل و کادت و استواری ست یعنی آنست بدرستی که خدای آمرزنده است گناهان آمرزد و رحیم ست رحمت کند حکایت آورده اند که اعرابی شتر خویش را بخدای سپرد و نزدیک حرم گذاشت در حرم در آمد چون از آنجا بیرون آمد شتر مذکور را نیافت گفت یا رب این شتر از تو دزدیده اند و از حفظ تو برده اند مردی از بنی قبیس دست راست بریده و در گردن آویخته و مهار شتر دزدیده بدست چپ گرفته رسید گفت من این دزد دیدم سواری را دیدم که آمد و دست من برید و گفت این شتر را بخصم برسان و بگو که تو خصم شتری شتر خود بستان أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللّٰهَ لَهُ مُلْكُ السَّمٰوٰتِ وَالْأَرْضِ يُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ وَيَغْفِرُ لِمَنْ يَشَاءُ خطاب به پیغامبر است صلی الله تعالی علیه وسلم یا بجا مخاطب غیر معین و استفهام برای انکار ست و انکار نفی اثبات بود جمله یعذب من یشاء و یغفر لمن یشاء بیان تصرف ست از تصرفات مالک مطلق است مر مضمون الم تعلم ان الله له ملک السموات والارض را جمله الم تعلم تذییل ست موکد تصرفات رب جلیل ست جزالرام حد و اینجا سبب قطع ید و قبول توبه و غفران جو به بیان تصرفات شود معنی آنست آیا نمی دانی ای محمد یا ای مخاطب یعنی میدانی بدرستی که خدای مر او راست یقین ملک آسمانها و زمین چه آسمان و زمین و آنچه در ایشان ست همه در تحت تصرف اوست هر چه خواهد بکند و هر چه خواهد حکمت او با قضیه عالم شود و هیچ نیارد بما تا نگوئی بسیار مه نیارد زمین تا نگوئی بسیار ده هر کرا خواهد در عذاب افکند و هر کرا خواهد بیامرزد یعنی وجود شفا عذاب کند هر کسی را که خواهد چنانچه در حق سارق قطع ید فرماید و قاطع طریق را بقتل

خود مثل سب وقطع ونفی خزی و رسوائی نمایند و در آخرت چنانچه در حق کافر عذاب دایم خواهند بود و در حق عاصی که بی توبه بمیرد
عذاب بقدر گناه در مشیت داشته و در تفسیر مدارک گفته یعذب من یشاء من مات علی الکفر داشته و یغفر لمن یشاء من
الکفر پیدا شده بر تقدیر که در سوال می آید و از روی ظاهر مشکل مینماید باید که عذاب کسی که بر کفر میرد و غفران کسی که از کفر
توبه کند و دین اسلام بپذیرد و متعلق بمشیت نیست بلکه [illegible] و در حکم [illegible] تحقق [illegible] است جواب
آنست و قبل ازین مشکل چنان است که این کلام از باب ترتیب بر مشیت [illegible] بر طریق [illegible] بود از باب
تعلیق بمشیت مترتب بر طریق و یغفر [illegible] ذلک لمن یشاء [illegible] گویند یعذب من یشاء فی الدنیا بالمحن والمصائب
مع التوبة کالسارق ویغفر لمن یشاء فی الدنیا بالتوبة کقاطع الطریق وَاللّٰهُ عَلٰی کُلِّ شَیْءٍ قَدِیْرٌ ○
این جمله تذییل است معنی آنست که خدای بر هر چیز قادر است [illegible] و تایب [illegible] و عذاب کردن
گناه آمرزیدن سوال قدرت بر معدوم باشد و معدوم بر قول اهل سنت شی نیست و الله علی کل شیء قدیر
معنی ست جواب شی که متعلق بقدرت بود [illegible] وجود یابد بر وجه مجاز او را شی گویند چنانچه در من قتل
قتیلا فله سلبه زنده را که در عرضیت قتیل بیدارند چنانچه در انما امره اذا اراد شیئا ان یقول له کن فیکون
آمده و در انما قولنا لشیء اذا اردناه ان نقول له کن فیکون تحقیق شده یٰٓاَیُّهَا الرَّسُوْلُ لَا یَحْزُنْکَ الَّذِیْنَ
یُسَارِعُوْنَ فِی الْکُفْرِ [illegible] است برای دلجمعی پیغامبر صلی الله تعالی علیه وسلم
از اندوهگین شدن بکفر کافران و نفاق منافقان لا یحزنک نهی [illegible] موصول با صله فاعل اوست معنی آنست ای
فرستاده خدا اندوهگین نکنند ترا آنانکه در کفر شتابی مینمایند و بی تامل و توقف در کفر می آیند پیغامبر صلی الله تعالی
علیه وسلم را از جهت تعلیم بذکر نام [illegible] ندا [illegible] در ندا بلفظ یا محمد تصریح نیامده و تا یاد کرد صفت رسالت
[illegible] آید و بیان [illegible] است و روی نماید مِنَ الَّذِیْنَ قَالُوْٓا اٰمَنَّا بِاَفْوَاهِهِمْ وَلَمْ تُؤْمِنْ قُلُوْبُهُمْ
وَمِنَ الَّذِیْنَ هَادُوْا سَمّٰعُوْنَ لِلْکَذِبِ بیان الذین قالوا بیان الذین یسارعون فی الکفر است
ولم تؤمن قلوبهم حال است از فاعل قالوا بافواههم متعلق است بقالوا و من الذین هادوا عطف [illegible] سماعون للکذب
خبر مبتدا است محذوف است ای هم سماعون [illegible] است در جواب [illegible] الفریقین [illegible] سماعون مبتدا
باشد و من الذین هادوا خبر او جمله [illegible] شکایت است از طایفه یهود [illegible] للکذب مفعول است سماعون
لام در وی زاید است برای تقویت عمل اسم فاعل بر طریق انا ضارب لزید یا لام برای غرض است [illegible]
ای سماعون کلامک لیکذبوا علیک بالزیادة والنقصان معنی آنست از کسانیکه [illegible]
ایشان بگرویدند و در راه ایمان اخلاص نرفتند از کسانیکه یهود شدند و دین یهود آن اختیار کردند [illegible]
بمبالغه کذب را می شنوند [illegible] بگویند کلام ترا [illegible] زیاد [illegible] و نقصان کنند و بر تو [illegible] نا بوده [illegible]

سَمّٰعُونَ لِقَوْمٍ اٰخَرِينَ لَمْ يَأْتُوكَ يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ مِنْ بَعْدِ مَوَاضِعِهٖ

سماعون خبری دیگرست مر مبتدای را که در سماعون سابق مقدرست تا اینجا مبتدای دیگر محذوف است و جماعت [illegible] دیگرست لم یاتوک صفتی دیگرست مر قوم را یحرفون الکلم صفتی دیگرست یا حال است یا استیناف است و در جواب ما ذا یصنعون یعنی اینست شنوندگان اند از جهت قومی دیگر که بر تو نیامده اند و سماع کلام تو نکرده اند یعنی اهل خیبر سکنه بعض مواضع دیگر یا کلام تو تحریف کرده برای ایشان برسانند و ایشان را از احوال مجلس تو آگاه [illegible] گردانند

يَقُولُونَ إِنْ أُوتِيتُمْ هٰذَا فَخُذُوهُ وَإِنْ لَمْ تُؤْتَوْهُ فَاحْذَرُوا

این جمله حال است یا صفتی دیگر مر قوم را یا استیناف است در جواب ما یقولون [illegible] تحریف الکلم و [illegible] هذا مفعول است مر [illegible] یعنی اینست می گفتند چون بر محمد صلی الله تعالی علیه و سلم بروید و حکم قضیه پرسید اگر داده شوید این یعنی آنچه گفته ایم در شریعت محمد همان باشد که ما گفته ایم پس آن را بگیرید و بدل و جان بپذیرید و اگر آنچه ما گفته ایم داده نشوید و از محمد حکمی غیر آن شنوید پس حذر کنید و دل بران منهید روایت کرده اند که شریفی یا شریفه در خیبر زنا کردند و ایشان هر دو محصن بودند و حکم [illegible] محصن در تورات رجم بود ایشان [illegible] شرافت ایشان [illegible] تورات را در محل بیان رجم [illegible] [illegible] در گوش ایشان برسانید [illegible] پیغامبر صلی الله تعالی علیه و سلم [illegible] پیغامبر صلی الله تعالی علیه و سلم صورت [illegible] و دل [illegible] جماعتی از خیبریان با این زانی و زانیه [illegible] محمد [illegible] و [illegible] دل [illegible] [illegible] حکم این قصه از وی بپرسید اگر [illegible] جماعتی از خیبریان با جماعتی از بنی قریظه [illegible] پیغامبر صلی الله تعالی علیه و سلم [illegible] طلب حکم زنا [illegible] پیغامبر صلی الله تعالی علیه و سلم [illegible] حکم رجم گفت جماعت [illegible] آن [illegible] حکم [illegible] جبرئیل علیه السلام [illegible] پیغامبر صلی الله تعالی علیه و سلم [illegible] ابن صوریا [illegible] پیغامبر صلی الله تعالی علیه و سلم [illegible] پیغامبر صلی الله تعالی علیه و سلم ایشان را از حال ابن صوریا پرسید [illegible] پیغامبر صلی الله تعالی علیه و سلم [illegible] اگر [illegible] پیغامبر [illegible] گفت [illegible] ایشان [illegible] پیغامبر [illegible] ایشان [illegible] پیغامبر صلی الله تعالی علیه و سلم [illegible] [illegible] گفت [illegible] الله الذی لا اله الا هو الذی انزل التورة

علی موسی والذی اخرجکم من مصر وفلق لکم البحر وانجاکم من عدوکم واغرق فرعون واٰله والذی ظلل علیکم الغمام وانزل
علیکم المن والسلوی وانزل علیکم التوریة وبین فیها الرجم هل تجدون فی کتابکم الذی آتیکم فیه موسی الرجم علی من احصن
یعنی سوگند میدهم شما را بخدائی که نعمتهای او این است و عظمت او چنین است بگوئید تا محصن در کتاب توریة چه حکمی
یافته اید [illegible] ایشان [illegible] او گفت چون مرا سوگند دادی و دل بر شنیدن حق نهادی انچه حق است
باید گفت حق این است [illegible] در توریة یافته ایم اگر چهار گواه عدول بر زنا محصن شهادت دهند کالمیل فی المکحلة
گواهی دهند و در زنا [illegible] او [illegible] در رجم او [illegible] مستحق کشتن بسنگ شود پیغامبر صلی الله تعالی
علیه وسلم گفت چنین است و حکم شریعت ما نیز همچنین است و بعضی گویند چون پیغامبر صلی الله تعالی علیه وسلم
حکم رجم کرد ابن صوریا بران اعتراف آورد بعد ازین پیغامبر صلی الله تعالی علیه وسلم ابن صوریا را گفت با وجود
حکم علم کتاب شما این را چرا تحریف کردید رجم را بجای چرا آوردید او گفت از [illegible] با زنا واقع شده از جهت
شرف او رجم بگذاشتیم و اعدا در معرض تشنیع نیاوردیم تا آنکه از فقیری نیز زنا واقع شده او را بر حکم توریة در معرض
رجم آوردند مردمان درین باب غوغا کردند [illegible] ملامت را با فقیر [illegible] می آوردند تا از جهت فرونشاندن غوغا
جمع شدیم و حکم رجم [illegible] سیه کردن روی و سوار کردن بر شتر باژگونه آوردیم تا حکم [illegible] و ذلیل یکی بود و وضیع و شریف
برابر شود و روایت کرده اند چون ابن صوریا را [illegible] بتوبیخ ملامت کردند و او را در معرض
سرزنش [illegible] او گفت [illegible] سوگند دادن محمد اگر [illegible] خویش [illegible] اظهار این سخن نمی [illegible]
دانستم که [illegible] گفتم وازوی این حکم را می نهفتم دران معرض است یا اهل الکتاب قد جاءکم رسولنا یبین لکم کثیرا مما کنتم
تخفون من الکتاب ویعفوا عن کثیر فرمود [illegible] ابن صوریا دست خویش بر زانوی پیغامبر داشته و دل بر استفسار
کثیر [illegible] ویعفوا عن کثیر [illegible] گماشت پیغامبر علیه السلام جواب نیافت دوم بار پرسید جواب نداد سیوم
بار پرسید زبان ببیان آن نگشاد زیرا که خدا گفته است ویعفوا عن کثیر و آن در مقابله یبین لکم کثیرا مما کنتم تخفون من الکتاب
مذکور شده [illegible] لا یبین لکم کثیرا مما کنتم آمده و ابن صوریا که [illegible] سوال گماشته [illegible] ساکت [illegible] این [illegible]
داشت اگر پیغامبر صلی الله تعالی علیه وسلم در بیان آیه بیان [illegible] مخالف قران نماید پس ازان از خواب پیغامبر صلی الله
تعالی علیه وسلم پرسید تنام عیناک ولا ینام قلبی جواب شنید گفت راست گفتی و در راستی [illegible] و باز [illegible] الولد
[illegible] اشعار کرد پیغامبر صلی الله تعالی علیه وسلم [illegible] ولد را با مادر و پدر [illegible] با سبق آن یکی ازیشان
در میان آورد و بعد ازان [illegible] چرا فرزند [illegible] از مادر کدام است پرسید پیغامبر صلی الله تعالی
علیه وسلم [illegible] گوشت [illegible] از مادر است [illegible] و رگ از پدر است ابن صوریا
[illegible] اعتراف آورد [illegible] پیغامبر صلی الله تعالی علیه وسلم [illegible] ابن صوریا مذکور مسلمان گشت

بعد از اسلام بجهت بعضی گویند چون جهودان پیش پیغامبر صلی الله تعالی علیه وسلم آمدند و طلب حکم زنا محصن

کردند پیغامبر صلی الله تعالی علیه وسلم پرسید در باب زنا محصن در توریت چه یافته اید و درین قضیه حکم حق چیست در باب

ایشان گفتند فضیحت کردن و تازیانه زدن عبدالله بن سلام گفت دروغ مگوئید و در راه باطل مپوئید توریت را آورده

خواندن آن شروع کردند چون محل بیان حکم رسید خواننده آن آیه را زیر دست پوشید عبدالله بن

سلام گفت دست بردار چون برداشت آیه رجم که پوشیده بود بیرون آمد چون دست برداشتند آیه حکم رجم یافتند صدق عبدالله

بن سلام دریافتند و از دل به تصدیق او آمدند و اقرار به [illegible] کردند و بعضی گویند پیغامبر علیه السلام درین قضیه با یاران

به مدرسه [illegible] یهودان آمد و در مجلس ایشان در آمد گفت ای گروه سوگند میدهم شما را بخدای که فرستاده است

توریت بر موسی از عقوبت زنا محصن در توریت چه می یابید راست گوئید و در راه حق بپوئید ایشان ذکر حکم جلد و تسوید

وجه که اختیار کرده بودند پیغامبر صلی الله تعالی علیه وسلم باز نمودند استاد ایشان که در گوشه مدرسه نشسته بود

سکوت و خاموشی نمود پیغامبر صلی الله تعالی علیه وسلم او را سوگند داد او در حق زانی محصن بیان حکم رجم باز

گشاد پیغامبر صلی الله تعالی علیه وسلم از وی پرسید تغییر حکم [illegible] او همان حکایت [illegible] و زانی و تغییر

باز دید پیغامبر صلی الله تعالی علیه وسلم بر امضای حکم مذکور اقدام نمود و زانیه مذکوره را سنگسار کردن فرمود مردمان

عمل بحکم پیغامبر صلی الله تعالی علیه وسلم کردند و حق را ظاهر [illegible] سوال بود که در حکم رجم احصان زانی شرط

باشد و برای ثبوت احصان اسلام شرط بود در صاحب آن حکم مذکور صفت اسلام نبود بغیر احصان رجم ایشان

چگونه سائغ شود جواب [illegible] اسلام شرط مختلف فیها است نزدیک امام شافعی رحمة الله

علیه و یک روایت از امام ابو یوسف رحمة الله علیه برای احصان اسلام شرط نبود و این حدیث مستمسک

ایشان باشد و فرقه که امام اعظم و امام محمد رحمهما الله احصان اسلام شرط دارند توانند بود و دلیل شرطی است

اسلام [illegible] درین [illegible] آیه [illegible] تا آخر نازل گشت و امور مذکوره بیان پیوست

وَمَنْ يُرِدِ اللّٰهُ فِتْنَتَهُ فَلَنْ تَمْلِكَ لَهُ مِنَ اللّٰهِ شَيْئًا [illegible] شرطیه مرفوع المحل بر ابتدا است برای

آنکه شرط [illegible] فلن تملک له من الله شیئا جزا بشرط [illegible] خبر مبتدا است و جمله شرطیه [illegible] برای

بیان قدرت خدا [illegible] هرکه بخواهد خدای مفتون گشتن

و مبتلا شدن [illegible] ضلال [illegible] از خدای چیزی را مالک نگردی

[illegible] أُولٰئِكَ الَّذِينَ لَمْ يُرِدِ اللّٰهُ أَنْ يُطَهِّرَ

قُلُوبَهُمْ لَهُمْ فِي الدُّنْيَا خِزْيٌ وَلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ ۝ [illegible] مبتدا است

الذین [illegible] خبر [illegible] ولهم فی الد[illegible]

یا خبر دیگر باشد و جمله اولئک الذین لم یرد الله ان یطهر قلوبهم مستانفه است در جواب من الذین یرد الله فتنته و ارید
معنی آیت چنین که فریق چند اند ایشان آنکسانند که نخواسته است خدای دلهای ایشان را که از لوث کفر پاک گرداند
و بطهارت و نظافت ایمان و اخلاص برساند ایشان را مر ایشان راست رسوائی بظهور و ترویج نفاق و پیدا آمدن خلاف و شقاق
در دنیا و مر ایشان راست [illegible] عذابی بزرگ سماعون للکذب اکالون للسحت
سماعون بکذب است برای تاکید و مر سماعون للکذب را [illegible] الا الذین [illegible] اکالون خبری دیگر است
مر مبتدای که آنجا تقدیر است یعنی هم سماعون اکالون یا نحو دیگر صفت مر موصوف او را یعنی من الذین هادوا قوم سماعون
اکالون یعنی این است مبالغه شنوندگان [illegible] یافته اند بتغییر کتاب خدای
را کتاب خدای ساخته اند سحت را اکالون [illegible] خورندگان و سحت مال رشوت را گویند که سحت
در لغت استیصال است سحته و اسحته ای استاصله [illegible] استیصال از بیخ برکندن است و سحت خورنده را از بیخ بر کند
و مستاصل گرداند یا مال رشوت را سحت گویند از جهت آنکه برکت را می برد و از آنچه بر میکند که گفته اند اذا دخل
الرشوة من الباب خرج البرکة من الکوة یعنی چون رشوت از در درآید برکت از روزن بیرون آید روایت
کرده اند حاکمان بنی اسرائیل رشوت میخوردند و حق را باطل میکردند این آیت در شان ایشان نازل گشت
و این نظم بود و پیوسته در حدیث است لعن الله الراشی والمرتشی و امام زاهد روایت کرده است لعن الله الراشی
والمرتشی والرائش یعنی لعنت کند خدای رشوت دهنده را و رشوت گیرنده را و رائش را یعنی کسی را که میان
راشی و مرتشی برای دادن و ستدن رشوت درآید در این معامله سعی نماید و بدانکه مرتشی در ارتشای شبهه
آثم شود و در راشی تفصیل بود که اگر رشوت برای ابطال حقی یا برای اثبات باطلی میدهد ملعون باشد و اگر برای
دفع مضرت ظلم از خویش و صیانت از مضرت میدهد آثم نگردد و همچنین در رائش اگر مقصود او دفع ظلم از راشی
بود و صلاح کار کرده شد آثم نبود بلکه ماجور باشد و مال حرام غیر مال رشوت نیز سحت است مروت و دین از بیخ
برمیکند و صلاح و عفت را مستاصل میگرداند و مال حرام انواع است چون رشوت حاکم و مفتی و محتسب و عمال
و غیر ایشان از اصحاب اشغال و هرچه کاهن بخبر کردن از غیب بستاند و اجرت زن نایحه و مغنیه و شاعر
هجو گر و اجرت زانیه و بهای خمر و خنزیر و مردار و خون و اجرت آنکه نر برماده جهاند فان جاءوک
فاحکم بینهم او اعرض عنهم وان تعرض عنهم فلن یضروک شیئا
فان جاءوک شرط است فاحکم بینهم یا محمد خبر الشرط است فاحکم بینهم [illegible] او اعرض عنهم جزاء شرط واقع شده
فا در فان جاءوک سببیه است جمله سبب کلام سابق آمده و جمله وان تعرض عنهم فلن یضروک شیئا [illegible]
برای بیان امر میان مخیر از مضرت زبان و نقصان [illegible] کافران [illegible] کرده اند [illegible]

آیت در شان کسانی است که برای طلب حکم زنا محصن آمده بودند چنانچه قصه آن گذشته و دیگران بالا [illegible] گویند در شان بنی النضیر و بنی قریظه است که میان ایشان صلح برین جمله بود و توافق بدین شرط کرده بودند و جنایات بنی قریظه از جراحات و قتل نصف جنایات بنی النضیر بود و جراحات و قتل بنی النضیر ضعف جنایات بنی قریظه باشد اگر بنی قریظه یک جنایت بنی النضیر میکردند ایشان ضعف عوض میدادند و بنی النضیر اگر دو جنایت بنی قریظه میکردند یک جنایت عوض میدادند تا آنکه علم نبوت پیغامبر افراشته گشت و آثار معدلت ظاهر شد پس بنی قریظه گفتند نضیر و قریظه برادرند و برابر بودند در فرق فضلی نمیشود ما فرزندان نضیر و قریظه ایم خدای ما و دین ما و پیغامبر ما یکی است میان ما در فضل و فضیلت فرقی نیست پس در جنایت تفاوت چرا باشد و در غرامت فرق چرا بود برای طلب تسویه پیش پیغامبر رفتند و میان خویش از پیغمبر عمل خواستند پیغامبر صلی الله تعالی علیه وسلم در میان ایشان برابری حکم کرده و رعایت تسویه آورد و گفت بنی نضیر را فضلی بر قریظه نیست و باید ایشان قصاص ایشان یکسان و یکی است بنی النضیر آن نشنودند و سخنان ناپسندیده گفتند که ما بر حکم سابق که میان ما بسته است خواهیم بود و حکمی که حادث شده انقیاد نخواهیم نمود در شان ایشان آیه افحکم الجاهلیة یبغون الآیة نازل گشت و شناعت مقال ایشان بیان پیوست یعنی آنچه گفت اگر بر تو ایشان حکم جوینده بیایند و رغبت بر حکم تو نمایند روا بود که حکم میان ایشان پیش آئی و روا باشد که اعراض نمائی و اگر اعراض کنی از کافران و حکم کنی میان ایشان ترا زیان نکنند و مضرت رسانیدن نتوانند چه تو در عصمت خدائی و در پناه حق جل و علائی کسی که در عصمت خدای باشد او را هیچ زیان نرسد بیت تو خدا را شو اگر همه عالم دریاست ❊ سجده گر بر سوی قدرت ترگرد ❊ پیغامبر صلی الله تعالی علیه وسلم بحکم این آیت در حکم کردن میان ایشان و اعراض کردن از حکم مخیر بود گاهی حکم میکرد و گاهی اعراض مینمود و بعضی گویند تخییر مذکور بآیة و ان احکم بینهم بما انزل الله الیک منسوخ گشته و لزوم حکم میان کافران که بر حکم پیغامبر ثابت شد تخییر میان حکم و اعراض بنسخ پیوسته و کسی میگوید که در سوره مائده هیچ آیتی منسوخ نیست و هذه امر ان احکم برای اباحت میدارد تا نسخ تخییر که پیشتر بود میدارند وَاِنْ حَكَمْتَ فَاحْكُمْ بَيْنَهُمْ بِالْقِسْطِ و ان اردت الحکم نظیر اذا قرأت القرآن و این جمله شرطیه عطف است بر فان جاؤک فاحکم بینهم یعنی آنست چون بخواهی که حکم کنی میان کافران [illegible] حکم کنی بعدل میان ایشان صدق بگو حق بجو اِنَّ اللّٰهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِيْنَ ○ این جمله تذییل است برای التعلیل تاکید از جهت ابراز مقصود بوجه [illegible] است ما گو فید امر بقسط ملوح بمضمون این جمله بود و بتقدیم ملوح تاکید جمله سابق نمود معنی آنست بدرستی که خدا عدل کنندگان را دوست دارد و نظر لطف بر ایشان گمارد وَكَيْفَ يُحَكِّمُوْنَكَ وَعِنْدَهُمُ التَّوْرٰىةُ فِيْهَا حُكْمُ اللّٰهِ ثُمَّ يَتَوَلَّوْنَ مِنْ بَعْدِ ذٰلِكَ استفهام برای

تعجب جست وقتیکه عندهم التورية حال است ثم یتولون عطف است بر یحکمونک و کیف یحکمونک تا آخر معترضه است مشتمل بر تعجیب
باشد یعنی اینست عجب است که ایشان ترا حاکم سازند و بحکومت حکم تو پردازند و حال اینست که نزدیک
ایشان توریت هست که دران حکم خداست ثابت بحکم جل وعلا است پس از ان اعراض کنند حکم تو که بر وفاق حکم توریت است
روی میگردانند و این صفت محض را معلوم نمیدانند وما اولئک بالمؤمنین ع۹
این جمله حالیه است از فاعل یتولون یا تذییل است یعنی اینست و نیستند ایشان مومن بتو و بتوریت چه از
حکم تو و از حکم توریت اعراض میکنند و بحکم ترا نمی پسندند و حکم توریت را میگردانند انا انزلنا
التورية فیها هدی و نور استئناف است چون بالا ذکر توریت رفت چنانستی که سامع گفته باین لنا
صفت التورية فقیل انا انزلنا التورية همین حیث فصل کرد جمله را آنچه آورد فیها هدی و نور جمله حالیست
یا صفتیه مر توریت را بحذف التی ست سوال تقدیم فیها بر طریق لا فیها غول مقید قصر بود نفی هدی و نور از
سایر کتب آید جواب جمله مذکوره ظرفیه دارند از باب تقدیم خبریه پندارند و اگر بجمله اسمیه و تقدیم خبر
قائل شوند تنکیر هدی و نور برای نوعیت گویند نوعی از هدی و نور که مخصوص بتوریت بود چو بیند یعنی اینست
بدرستی ما فرو آوردیم توریة را درین حال که درو هدی و نور ست یعنی درو علمی که راه نماینده و دینی که ظلمت
ربا بد مسطور ست یحکم بها النبیون صفت توریت است بحذف موصول ای التورية
التی یحکم بها النبیون یا حال مقدره است از توریة که مفعول انزلنا ست بحکم حکایة گذشته است ایراد صیغه
مضارع از جهت استحضار صورت بایه حکم ست یعنی اینست فرستادیم ما توریت را که حکم کرده اند بدان
پیغمبران و عمل کرده اند ایشان بران روایت کرده اند که از موسی تا عیسی صلوات الله علیهم هزار پیغمبر
و بعضی گویند چهار هزار پیغمبر بودند که همه حکم بتوریت داشتند و بمتابعت آن میمودند سوال نبیون
جمع سلامت ست جمع سلامت جمع قلت بود در استعمال جمع قلت در عدد کثیر با وجود لفظ انبیا که جمع کثرت است
چه نکته باشد جواب تنبیه برین که انبیا نفوس قدسیه اند اگرچه بسیار باشند بنسبت مقداری که وجود
ایشان می باید و کثرت ایشان می شاید اندک اند الذین اسلموا صفت مادحه است
النبیون را یعنی اینست پیغامبرانی که حکم توریة را انقیاد کرده اند و راضی بدان شده اند واین تعریض ست
از مذمت کسانی که انقیاد حکم توریت نکردند و دل بر شریعت آن آوردند للذین هادوا
والربانیون والاحبار للذین هادوا متعلق بحکم بود والربانیون والاحبار معطوف بر النبیون باشد
ولام بمعنی ست بر طریق وان اساتم فلها ای علیها و بعضی محمول بر حذف معطوف دارند و کلام بمعنی یحکم
بها النبیون للیهود و علیهم پندارند یعنی اینست حکم میکردند پیغمبران و ربانیان و دانشمندان یهود را ان

یا گویند بر آمی جهودان و بر جهودان گاهی در نفع و گاهی در زیان یا نیان منسوبند بسوی رب و رب صفت خدا بود یعنی بندگان خاص خدا که کار ایشان عبادت خدا باشد یا رب بمعنی پروران دارند و ایشان را منسوب بسوی پرورش علم پندارند و ذکر احبار بعد ربانیان تعمیم بعد تخصیص بود و بعضی گویند ربانی آنست که عمل او بیشتر از علم است و حبر آنست که علم او بیشتر از عمل باشد بِمَا اسْتُحْفِظُوا مِنْ كِتَابِ اللَّهِ وَكَانُوا عَلَيْهِ شُهَدَاءَ جار و مجرور بدل اشتمال است از بها که در یحکم بها است یا با سببیه است متعلق بیحکم یا بعاملین است که مضمون احبار است ای الاحبار والعالمون بما استحفظوا کتاب الله و من مظهر بمعنی تفسیر است معنی آنست حکم میکنند پیغامبران و ربانیان و دانشمندان بتوریة بدانچه خواسته شده است یاد کردن و نگاه داشتن آن از ایشان و بدانچه بودند ایشان و حقیقة تیقن گواهان و از تبدیل و تحویل نگاهبانان و اگر با سببیه دارند معنی چنین پندارند حکم میکنند بتوریة پیغامبران و ربانیان و احبار بسبب یاد کنانیدن خدای ایشان را یا بسبب خواستن خدای از ایشان نگاه داشتن آن و باز داشتن از تحریف و تغییر و بدانچه هستند ایشان بر راستی و درستی آن گواهان بزرگی گفته است حق سبحانه تعالی نگاه داشتن توریة حواله دیگران کرد نگاه داشتن نتوانستند تحریف و تغییر روا آورد و حفظ قرآن بر حکم و انا له لحافظون منسوب بسوی خدا گشت لاجرم بتغییر و تحریف نپیوست فَلَا تَخْشَوُا النَّاسَ وَاخْشَوْنِ فا سببیه است جمله سببیه مضمون کلام سابق است ای اذ قد ذکرنا ان الحاکمین بالحق حکام التوریة وان التوریة یحکم بها النبیون والربانیون والاحبار الصادقون فلا تخشوا الناس ایها الحکام فی الحکم بالعدل علی وفاق التوریة واخشونی فی تحریفها والحکم بخلافها و درین کلام التفات از غیبت بسوی خطاب بود و توجیه امید از شکایت باشد معنی آنست چون ذکر کردیم که حاکمان از حکم توریة روی بگردانند و حکم او را تبدیل کنند پس مترسید ای حاکمان در حکم از مردمان و از من بترسید و حکم بناحق بر خلاف توریة مکنید وَلَا تَشْتَرُوا بِآيَاتِي ثَمَنًا قَلِيلًا عطف است بر فلا تخشوا الناس واخشون ای لا تستبدلوا بآیاتی ثمنا قلیلا اشتری بمعنی بیع بود و عبارت محمول بر قلب شود ای لا تبیعوا آیاتی بثمن قلیل معنی چنین بود آیات مرا بها اندک مفروشید یعنی آیات کتاب مرا مگردانید و بران ثمن مستانید وَمَنْ لَمْ يَحْكُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ ۝ این جمله تذییل است معنی آنست و کسانیکه بدانچه فرستاده است خدای حکم نکنند و حکم کتاب خدای نگردانند پس ایشان مقصور بر کفر باشند وَكَتَبْنَا عَلَيْهِمْ فِيهَا أَنَّ النَّفْسَ بِالنَّفْسِ وَالْعَيْنَ بِالْعَيْنِ وَالْأَنْفَ بِالْأَنْفِ وَالْأُذُنَ بِالْأُذُنِ وَالسِّنَّ بِالسِّنِّ وَالْجُرُوحَ قِصَاصٌ عطف است بر انزلنا التوریة ان با اسم و خبر خویش مفعول کتبنا است و دیگر معطوفات همه بنصب خوانند بحمل بر محل ان و ان مفتوح بعد کتبنا که بمعنی قول است در حکم مکسوره بود و عطف بر محل اسم ان مکسوره جایز باشد و هم بانکه مذکورات مبتدا باشند با خبر که تقدیر بعضی ملائم مجرور خویش دارند کلام بتقدیر ان النفس مقتولة

و العین مفقوءة والانف مجدوع والاذن مقطوع والسن مقلوع والجروح ذات قصاص پندارند معنی آنست
و در توریة نبشتیم و برایشان واجب کردیم بدرستی که نفس بنفس بقصاص کرده شود و بدل مقتول کشته گردد یعنی هر که
نفسی معصومه را بکشد نفس او بمقابله نفس مقتول بقصاص سپارند و در اطلاق نفس حر و بنده و مومن و ذمی در می آید
و شرع در کشتن بنده و ذمی کشتن حر و مسلم صغیر را باید چشم بچشم و بینی به بینی قصاص شود و گوش بگوش و دندان بدندان
بقصاص چون بود و جراحتها را خداوند قصاص بود در همه جراحتها الزوم متقاصد باشد مگر آنکه امکان برابری نداشت
و متقاصد در جراحتی نتوانند قائل بحکومت عدل بشوند آنچه حاکم عادل حکم کند بران بروند چنانچه در کتب فقه
مسطور است و در السنه فقها مذکور است و این نیز تعریضی است بمخالفت اهل کتاب احکام کتاب را چه در توریت
برابری مذکور بود و بنی نضیر با بنی قریظه در فراست بنا میست می افزودند یعنی بنی النضیر بدل یک کس دو کس از بنی قریظه
میکشتند و بدل یک عضو از ایشان دو عضو میگرفتند و به برابری راضی نمیشدند و بر حکم توریت که قصاص برابر است
نمی رفتند فَمَنْ تَصَدَّقَ بِهٖ فَهُوَ كَفَّارَةٌ لَّهٗ فا سببیست و من شرطیه مرفوع المحل بر ابتدا است
جمله فهو کفارة له جزای شرط است خبر مبتدا است فهو عاید است بر مصدر تصدق بطریق اعدلوا هو اقرب للتقوی
معنی آنست چون قصاص ثابت گشت و حکم جراحت برابری پیوست حکم قصاص لازم آید پس هر که بحق
قصاص تصدق کند یعنی قصاص که برای او واجب شده ساقط گرداند آن تصدق و عفو کفارت گناهان او باشد
و تواند بود ضمیر عاید بر جانی بود و عفو صاحب قصاص گناه جانی را ببرد وَمَنْ لَّمْ يَحْكُمْ بِمَآ اَنْزَلَ اللّٰهُ
فَاُولٰٓئِكَ هُمُ الظّٰلِمُوْنَ این جمله تذییل است معنی آنست و کسانیکه بدانچه فرستاده است خدا حکم
نکنند و هم مخالفت حکم خدای کنند پس ایشان ظالمانند از حد تجاوز کنندگانند وَقَفَّيْنَا عَلٰٓى اٰثَارِهِمْ
بِعِيْسَى ابْنِ مَرْيَمَ مُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ التَّوْرٰىةِ عطف است بر انزلنا التورية
یعنی مفعول دوم است بواسطه با مفعول اول محذوف است بدلالت علی آثارهم و ضمیر آثارهم بر پیغامبران است که
مذکور شد در جمله یحکم بها النبیون علی آثارهم ای انبیائی تقفاهم علی آثارهم بعیسی بن مریم معنی آنست آوردیم و قفینا
یعنی در عقب پیغامبران عیسی بن مریم را برپی ایشان در حالت مصدق آمده بتوریة را که پیش از وی نازل شده
وَاٰتَيْنٰهُ الْاِنْجِيْلَ فِيْهِ هُدًى وَّنُوْرٌ وَّمُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ التَّوْرٰىةِ
و آتیناه عطف است بر قفینا و معنی آنست و دادیم عیسی را انجیل درین حال که در وی هدی است و نور و در حال
تصدیق کننده است مر کتابی را که پیش از وی بود از توریة مذکور سوال انجیل را با دو وصف چه نسبت بود
و بودن توریة میان دو وصف بر چه وجه باشد جواب این عبارت از باب تذییل بود برای تمثیل
تحقق آن جمله مذکور است حاجت نباشد وَهُدًى وَّمَوْعِظَةً لِّلْمُتَّقِيْنَ ۝

عطف است بر مصدقا این نیز حال است یعنی دادیم او را انجیل را بجعل انجیل بر وجه مبالغت عین هدی و موعظت
چنانچه انما هی اقبال و ادبار بر آن رفته اند در حال نیز هدی و موعظه را گفته اند یعنی انیست و در حالیکه انجیل
راه نماینده است و پند دهنده است مر متقیان را یا عین هدایت و پند است هر دو بجهة مبالغت مر ایشان را
یعنی مر کسانی را که مستعد اند بر آنچه آن ما چنانچه در صدر سورۂ بقره گذشته و ذکر آن بالا رفته وَلْيَحْكُمْ اَهْلُ
الْاِنْجِيْلِ بِمَآ اَنْزَلَ اللّٰهُ فِيْهِ و لیحکم بلام کی و بصیغۂ امر غایب خوانند و وجه هر دو قراءة اختلاف دارند
بر قراءة لام کی جار و مجرور معطوف بر لیه هدی و موعظة که متعلق آتیناه الانجیل است دارند و بر قراءة صیغۂ امر غایب
خوانند مقول بر حذف قول و قلنا معطوف بر آتیناه باشند پند دارند یعنی انیست و دادیم عیسی را انجیل و گفتیم
که حکم کنند اهل انجیل و کسانیکه داده شده اند ازین امت خبر انجیل بدانچه وحی کرده است در وی خدای فرد واحد
حق جل و علا و ذکر انجیل بمقام ضمیر بود و در بما انزل الله وضع مظهر موضع مضمر برای تصریح باعث بر قبول
شرایع بود وَمَنْ لَّمْ يَحْكُمْ بِمَآ اَنْزَلَ اللّٰهُ فَاُولٰٓئِكَ هُمُ الْفٰسِقُوْنَ ○ این جمله تذییل است
یعنی انیست و کسانیکه بدانچه فرستاده است از راه خدای حکم نکنند پس ایشان مقصور بر فسق باشند
سؤال کسانی را که حکم نکنند بکتاب خدا بالا کافر خوانند باز ظالم گفته اینجا حکم بفسق کرد وجه تحقیق این سه وجه
چیست و تعیین هر یکی بر کدام وجه مبنی است جواب کسی که حکم بکتاب خدا نکند خود را درین هر سه صفت
افکنده چه بعضی صور خلاف حکم الله از حد کفر است چنانچه توحید را منکر شود و بعضی صور مخالف ظلم باشد چنانچه بنی النضیر
در باب خونبها ساختند یعنی قرار دادند خونبهای بنی قریظه را نصف دیت کردند و مقرر است بر دو چند او رد کنند و بعضی صور فسق باشد
چون تغییر ایام صیام و حیله ها در ماههای حرام و در تفسیر یمنی آورده و من لم یحکم بما انزل الله فاولئک هم الکافرون
در حق مسلمانان است که ایشان حکم بکتاب نموده و ترک کرده و من لم یحکم بما انزل الله فاولئک هم الظالمون در حق یهود است
در حق ایشان در توریة قصاص مرقوم بود ایشان زیاده حسب تبدیل یکی و دو کس را کشتند و من لم یحکم بما
انزل الله فاولئک هم الفاسقون در حق نصاری است شریعت ایشان در قتل عفو واجب بود امتثال
نکردند بر مطالبه دیت و قتل اصرار کردند وَاَنْزَلْنَآ اِلَيْكَ الْكِتٰبَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ
مِنَ الْكِتٰبِ وَمُهَيْمِنًا عَلَيْهِ عطف است بر جملۂ سابقه بالحق حال است از کتاب مصدقا
حال دیگر است یعنی انزلنا الیک الکتاب ملتبسا بالحق و مصدقا و مهیمنا عطف است بر مصدقا پیش ازان ذکر توریة
و انجیل کرد درین آیه ذکر قرآن آورد در کتاب اول الف لام عهد است و این جا الف لام جنس است و توان بود و الف لام
نیز الف لام عهد باشد برای عهد ذهنی یعنی کتاب معهود نزد ما علیه ای شاهدا علی صدقه یعنی در حالیکه گواه است
بر صدق کتابی که پیش از او بود و بیان آنچه در وی درو نموده بعضی مهیمنا را بمعنی محافظا علیه گویند بیان صفت

داشتن چو بینه یعنی تحریفات ایشان را بیان میکند آنچه واقعه بود در دلهای ایشان افگندند از ترس بیان آن و دیگر خوف رسوائی خویشتن تحریفی دیگر میکنند و بتغییر و تبدیل مشغول میکردند و توانند بود که [illegible] و مهیمنا مانیه اسناد مجازی بود یا اسناد صیغه اسم فاعل بسوی مفعول باز باشد [illegible] یعنی علیه را [illegible] مهیمنا بجای تقدیر کلام چنین بود و مهیمنا منزله علیه یعنی [illegible] دارد و نگاهبان ست فرستاده [illegible] و چنانچه گفته انا نحن نزلنا الذکر و انا له لحافظون یعنی کتاب نعت د فرستادیم بر تو کتاب یعنی قرآن [illegible] تصدیق [illegible] کتابهای [illegible] پیش از وی بود از کتاب و گواه است بر آن فَاحْكُمْ بَيْنَهُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللّٰهُ وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ عَمَّا جَاءَكَ مِنَ الْحَقِّ [illegible] و لا تتبع [illegible] بما انزل الله بعد انزلنا التفات است از تکلم سوی غیبت [illegible] چون بسوی تو قرآن را بر این صفت فرستادیم [illegible] پس حکم بکن میان مردمان بانچه خدای بر تو فرستاده و چنانچه باید و شاید بیان کن [illegible] و پس روی مکن هواهای جهودان را و تابع [illegible] ایشان را و اعراض مکن و منحرف مشو از آنچه آمده است بر تو از حق [illegible] صدق [illegible] یعنی [illegible] بفعل [illegible] و میان ایشان برابر [illegible] که حکم او [illegible] بتجلید و به تسوید و جبه [illegible] لِكُلٍّ جَعَلْنَا مِنْكُمْ شِرْعَةً وَمِنْهَاجًا [illegible] در آیات [illegible] گروهی که کلام [illegible] بوده دیگر [illegible] التفات از غیبت سوی خطاب [illegible] و منهاجا مفعول اول جعلنا است لکل [illegible] مفعول دوم ست [illegible] صفت مر لکل خطاب مردمان راست [illegible] مراد ست [illegible] هر گروهی را از شما ای مردمان گردانیدیم راهی که [illegible] و طریقه [illegible] پیغمبر صلی الله تعالی علیه وسلم بودند [illegible] ایشان هم یک شریعت وار [illegible] و روی [illegible] احکام بیان کرده او را بدان شریعت حکم کردن باید [illegible] تغییر میان قصاص [illegible] حکم کرده [illegible] قتل چنانچه شریعت [illegible] علیه السلام بود [illegible] شریعت عیسی [illegible] و در زنا محصن حکم [illegible] حکم جلد زانی محصن [illegible] چنانچه جهودان اقرار کردند [illegible] میان [illegible] قرظی در خون [illegible] برابری [illegible] تفضیل [illegible] بر قرظی چنانچه میان ایشان [illegible] یعنی خطاب لکل جعلنا متکلم پیغامبران [illegible] هر یکی را از پیغمبران گردانیدیم شریعتی و راهی که در آن [illegible] را راه دین نماید سوال [illegible] لازم آید که هر یک پیغامبران را شریعتی دیگر بود و راهی غیر راهی دیگری

بوده در روایتی آمده است که از موسی تا عیسی هزار پیغامبر و بعضی گویند چهار هزار پیغامبر بوده که همه بر یکی شریعت موسی توجه ننموده **جواب** آنکه یکی شریعتی علاحده داشت که دیگران را در خور قوم خود می بود لیکن از همه جهت با اقوام مختلفه شریعت موسی علیه السلام بود چنانچه در شریعت پیغامبر بحسب مسافران و مقیمان و زنان و مردان و عبید و احرار احکام مختلف نزول می نمود **سوال** بر هر دو تقدیر منکم که صفت است مر لکل جعلنا متصل بکل چرا نیاورد و از وی بچه نکته فصل کرد **جواب** در تقدیم و تاخیر بیدار کردن سامع و هشیار کردن مخاطب ست و باعث شدن او ست بر نظر و تامل که بیان یعنی در دل بآسانی قرار گیرد و ثبات و استقرار پذیرد و دیگر آنکه جار و مجرور یعنی لکل مفعول دوم ست مر جعلنا را تقدیم او از جهت اهتمام بذکر او ست چه مقصود درین کلام بیان اختصاص شریعت بهر یک قومی یا بهر یک نبی ست و بر هر دو تقدیر در منکم تغلیب حاضر بر غائب ست که از امتان امت پیغامبر صلی الله تعالی علیه و سلم حاضر بود و از پیغامبران پیغامبر علیه السلام و امتان دیگر غائب بودند پس وجه تغلیب بر غائب صیغه خطاب آورد و تنکیر شرعة و منهاجا برای افراد ست یا برای تعظیم **وَلَوْ شَآءَ اللّٰهُ لَجَعَلَكُمْ اُمَّةً وَّاحِدَةً** خطاب مر مردان راست و این موید ست مر تقدیر اول را که در لکل جعلنا منکم گذشته و بر تقدیر دوم از جهت احتراز از انتشار ضمیر این نیز خطاب مر پیغامبران راست بتقدیر لجعلکم و ذریاتکم واحدة بپندارند این شرطیه عطف ست بر فعلیه سابقه معنی اینست که اگر خواستی خدای عز و جل ای مردمان از اهل توریة و از اهل انجیل و از اهل قرآن شما همه را یک گروه گردانیدی و توافق در عمل بخشیدی سوی یک شریعت خواندی و متابعت یک طریقه کردی **وَلٰكِنْ لِّيَبْلُوَكُمْ فِيْ مَآ اٰتٰىكُمْ** لکن برای آنست لیبلوکم جار و مجرور متعلق ست مر فعل محذوف را ای جعلکم امما مختلفة و اقواما متعدده لیبلوکم معنی اینست و لکن شما را گروه های متعدد گردانید چنانچه میان شما در شرائع اختلاف افکند تا پیدا آید آنچه از حال شما عالم بود و کیست از شما که اعتراف میکند و کیست که [illegible] شریعتی دیگر تعلق بوی افکند چه هر قومی را ملایم حال آن روشنائی ببین آید و درشتی ملایم استعداد او بیرون شده **فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرٰتِ** فا تنبیه است پس خیرات را پیش گیرید بنیکی و نیکوکاری پذیرید براه جهت آنکه متفق برین ست عطف سببیه الیها بیان ست الی نیکی بکنید و مقابله او معلوم شد که از همه بدیها باز مانید و با یکدیگر پیشی کنید که بحال او ملائم تر باستعداد او موافق تر باشد بیشتر آرد و همت بتحصیل آن بیشتر گمارد و چون مسالک بر اعدل حد احسان و علما را افادت و بیان دنیا در ارشاد عباد ساعی باشند و فقرا و فقیران را فکر در جمال و جلال خدا و مقربان را ترک دنیا و عقبی و اغنیا را جود و سماحت و عمال را امانت و دیانت و مردان را جهد کردن و جوانان را خدمت خدای و طاعت پیران و بندگان را طاعت خدا

حسن خدمت ما و کان فی الجملة انچه نیکی پندارد و خود را بران دارد و انچه بدی انگارد و خود را ازان باز دارد
إِلَى اللَّهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعًا فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ ۝ مرجعکم مرفوع است بابتدا
و الی الله خبر مقدم است جمیعا حال است جمله تعلیل است مر فاستبقوا الخیرات را جمله تختلفون خبر است مر کنتم را و جمله کنتم
صله ما ست و جار مجرور متعلق است به فینبئکم جمله فینبئکم عطف است بر الی الله مرجعکم و تقدیم الی الله برای حصر است
یعنی الی الله لا الی غیره مفید قصر است معنی اینست سوی حسابگاه خدا باز خواهد گشت پس شما را بدانچه در ان
اختلاف دارید خبر خواهد کرد و نیک و بد هر یکی پیدا خواهد آورد پس اختیار نیکی باید و از بدی احتراز شاید
وَأَنِ احْكُمْ بَيْنَهُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ وَاحْذَرْهُمْ أَنْ يَفْتِنُوكَ عَنْ بَعْضِ
مَا أَنْزَلَ اللَّهُ إِلَيْكَ ۝ ان مصدریه است متعلق بفعل محذوف بود بتقدیر انزلنا الیک الکتاب و امرنا
ان احکم بینهم باشد و تواند بود که عطف بر کتاب دارند بتقدیر انزلنا ان احکم پندارند زیرا که انزال وحی است و
وحی متضمن معنی قول است پس گویا امر نداء او حینا الیک الکتاب و ان احکم و تواند بود که ان در ان احکم مصدریه باشد
ان احکم بتاویل مصدر منصوب بعطف بر الکتاب یا مجرور بعطف بر الحق بود و فلا تتبع اهواءهم با معطوفات خویش عطف
بر احکم است ای و انزلنا الیک الکتاب بالحق و طلب حکمک و طلب عدم اتباعک اهواءهم و حذرک عن ان یفتنوک ان
یفتنوک بدل اشتمال است از هم در واحذرهم یا مفعول له است بحذف مضاف ای واحذرهم مخافة ان یفتنوک
معنی اینست امر کردیم که حکم کن یا وحی کردیم که حکم کن بدانچه فرستاده است سوی تو خداوند تو و وحی کرده ا
بر تو حق سبحانه تعالی و پیروی مکن هواها ایشان را و بترس از ایشان که فتنه زده و مفتون شده سازند و غافل
شدن از بعض چیزی که فرستاده است حق جل و علا روایت کرده اند ابن صوریا و شماس بن قیس و جماعتی
از یهودان جمع شدند پیش پیغمبر صلی الله تعالی علیه و سلم آمدند که ما دانشمندان یهودانیم مقتدای ایشانیم
اگر ما مسلمان شویم و بدین تو بگرویم اکثر یهود مسلمان شوند و بدین تو بگروند ما را با کسی خصومتی افتاده اگر تو برای
ما حکم کنی اگرچه حق جانب خصم ما بود با تو ایمان آریم و دین یهود بگذاریم برای تنبیه پیغمبر این آیت نازل گشت
و مضمون بظهور پیوست فَإِنْ تَوَلَّوْا فَاعْلَمْ أَنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُصِيبَهُمْ بِبَعْضِ ذُنُوبِهِمْ
[illegible] ان یصیبهم مفعول است مر یرید الله را و ما در انما کافه است و جمله انما یرید الله بجای دو مفعول فاعلم
است و جمله فاعلم انما یرید الله جزاء شرط است و جمله شرطیه معترضه است برای وعید روی گردانندگان از حکم
قرآن معنی اینست پس اگر ایشان از حکم تو بدانچه فرود آورده است بر تو روی گردانند و حکم ترا حق ندانند
پس بدان بیقین که میخواهد خدای جل و علا که برساند بایشان را بسبب بعضی گناهان ایشان مصیبت و بلا بعض ذنوب تواند
بود که عبارت از تولی مذکور بود و کنایتست از اعراض مسطور باشد و لفظ بعض هیچ منکر گاهی برای تفخیم باشد

وگاهی برای تحذیر بود اینجا برای تفهیم است که قول مذکور گناهی عظیم و جرمی فخیم است وَإِنَّ كَثِيرًا مِّنَ
النَّاسِ لَفَاسِقُونَ ○ این جمله تذییل است یا حالیست و تاکید او از جهت رد انکار ست چه کافران فسق
خویش را منکر اند و بر انکار فسوق خویش مصر اند معنی اینست بدرستی که بسیاری از مردمان بترک طاعت خدای
عاصی باشند و اعراض کنندگان از احکام و فاسقان از حدود ایشانند أَفَحُكْمَ الْجَاهِلِيَّةِ يَبْغُونَ ط
یبغون بصیغه غیبت است و تبغون بتاء خطاب خوانده اند و بعضی بر نصب آن داده اند و استفهام برای تعجب است و فا عاطفه
بر معطوف علیه محذوف است ای ایتولون عن حکمک فحکم الجاهلیة یبغون این جمله معترضه است برای تعجیب از اتباع حکم جاهلیت
یا برای توبیخ بر آن معنی اینست تعجب بیشتر که یهود تولی می آیند حکم جاهلیت می خواهند یا استفهام برای توبیخ
یعنی نشاید که بر تو بیایند و بعضی از یهود تولی حکم جاهلیت را طلب نمایند وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ حُكْمًا لِّقَوْمٍ
يُوقِنُونَ ○ من استفهامیه است مرفوع المحل بر ابتدا است احسن خبر مبتدا است و استفهام بمعنی نفی است
من در محل [illegible] حکما تمییز است لقوم [illegible] خبر مبتدا است محذوف ای هذا القول لقوم یوقنون
یعنی لام بمعنی عند [illegible] متعلق بمقصود کلام [illegible] انتفی کون حکم غیر الله احسن من حکم الله عند قوم
یوقنون بصفات الله و احکامه معنی اینست و کیست نیکوتر از خدای از روی حکم و گفتار برای قومی را که
ایمان دارند و بصفات خدای ایمان می آرند يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْيَهُودَ وَ
النَّصَارَىٰ أَوْلِيَاءَ ۘ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ این جمله مرتبط اوفوا بالعقود را بیانی دیگر است یا ایها الذین
آمنوا برای تاکید تنبیه مکرر است معترضه ای که در میانه بود بیان ردکلام متصل و می شود و بعضهم اولیاء بعض تعلیل است
بر جمله لا تتخذوا الیهود والنصاری و دلیل است معنی اینست ای مومنان جهودان و ترسایان را دوستان خویش
مگیرید و بر حکم دوستی [illegible] ایشان [illegible] بعضی ایشان مر بعضی را دوستانند و ایشان همه شما را
دشمنانند باعتبار آنکه دوست دشمن دشمن باشد و دشمنی ایشان [illegible] با این چنین دشمنان دوستی
نباید کرد و ایشان را بهیچ وجه بمعرض [illegible] نباید آورد وَمَن يَتَوَلَّهُم مِّنكُمْ فَإِنَّهُ مِنْهُمْ ۗ
من شرطیه مرفوع المحل مبتدا است جمله یتولهم شرط است فانه منهم جزای شرط است خبر مبتدا است جمله شرطیه تذییل است
یا حالیست یا جمله معترضه است برای [illegible] معنی اینست هر که از شما ایشان را دوست
دارد [illegible] از جمله ایشان باشد و آنچه از آیه [illegible] صورت میل و دوستی
از جهت [illegible] دوستی نبود [illegible] مستحق
وعید نشود إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ ○ این جمله تذییل است و تاکید از جهت ابراز وعید
بر جرم [illegible] از جهت انکار [illegible] معنی [illegible] خدای راه ننماید قومی را که ظالمانند و در حق ایشان

ع ق

وقف لازم
وقف غفران

مقدر ست که تا بموت بر کفر و کافری مانند ایشان راه راست نگیرند و ایشان هدایت نپذیرند فَتَرَى الَّذِينَ
فِي قُلُوبِهِم مَّرَضٌ يُسَارِعُونَ فِيهِمْ يَقُولُونَ نَخْشَىٰ أَن تُصِيبَنَا دَائِرَةٌ موصول با صله مفعول
اول ست مر تری را و جمله یسارعون یقولون حال ست یا وجه این جمله بر عکس این مقال ست و تواند بود که تری
تبصر باشد پس درین صورت جمله حال بود و تواند بود یسارعون را مفعول دوم دارند یقولون را جواب ما ذا یصنعون [illegible]
پندارند ان تصیبنا دائرة مفعول نخشی ست و نخشی تا آخر مقول یقولون ست و جمله فتری الذین فی قلوبهم مرض
ای شک و نفاق یسارعون فی موالاتهم باشد یعنی آنست چنین آید خدای عز و جل ظالمان را هدایت نمی نماید
دل ایشان و راه هدی نیابد و هم بدین سبب است که می بینی کسانی را که در دلهای ایشان مرض نفاق ست اگرچه بظاهر
ایمان می آرند در باطن خلاف و شقاق دارند آن گروه در دوستی ایشان مسارعت میکنند و در هم موافقت و معاونت
ایشان میکنند درین حال که میگویند و عذر مصادقت و موافقت میگویند می ترسیم که ما را از بی سمتی حادثه
و اضطراری با ایشان دوستی میورزیم برای روز حوادث روزگار فَعَسَى اللَّهُ أَن يَأْتِيَ بِالْفَتْحِ أَوْ أَمْرٍ
مِّنْ عِندِهِ فَيُصْبِحُوا عَلَىٰ مَا أَسَرُّوا فِي أَنفُسِهِمْ نَادِمِينَ ۝ فا فی عسی سببیه است چه کردار و گفتار
ایشان سبب است برای این که این سخن گویند در غلبه غولیش و مدامست ایشان چونید و عسی از خدای ترجیه است و خبر
از کریم دلالت بر تحقیق کند و دلیل بر یقین وقوع باشد چه اطماع است برابر این یأتی دارند [illegible] پندارند
یعنی امید است نزدیک است خدای فتح را بکار آرد و دیگر آثار غلبه [illegible] خود پدید آرد فتح را کسی فتح مکه و کسی
فتح خیبر و فدک پندارد و امر من عنده را کسی قتل بنی قریظه و اجلای بنی النضیر پندارد و کسی [illegible] و وضع جزیه
بر اهل کتاب دارد و پس ایشان بنا بر این که نفاق را در دلهای خود پنهان کرده اند [illegible]
پشیمان گردند وَيَقُولُ الَّذِينَ آمَنُوا أَهَٰؤُلَاءِ الَّذِينَ أَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ
إِنَّهُمْ لَمَعَكُمْ یقول برفع بر قراءت [illegible] و او است [illegible] در جواب ماذا قال المؤمنون حینئذ و بر
قراءت با رفع معترضه بود برای حکایت مقال مؤمنان در هنگام [illegible] و بر قراءت واو
بالنصب یقول معطوف ست بر یأتی منصوب ست [illegible] استفهام
برای تعجب ست اضافت جهد ایمانهم [illegible]
جهدا فی ایمانهم تاکیدها و تغلیظها و جهد ایمانهم بدل ست از اقسموا یا حال ست ای اقسموا [illegible] جهد ایمانهم
بالنصب او از جهت ظرفیت بود برای اقسموا باشد فی وقت جهد ایمانهم یا النصب او از باب ضرب ضربا مطلقا
باشد ای اقسموا بالله یجهدون فی ایمانهم انهم لمعکم [illegible]
و در وقت قسم انا معکم گفته اند در وقت اختیار [illegible]

که سامع موافقت ایشان از منکران است معنی آنست که میگویند مومنان ایشان یعنی منافقان سوگند خوردند و در سوگندهای خویش کوشش نمودند یا در این حال که در سوگندهای خویش خداوندان کوشش بودند بدرستی که ایشان هر آئینه با شما اند بظاهر و باطن موافقانند در دین شما از نزول برنصرت شما میگمارند حبطت اعمالهم فاصبحوا خسرین ○ داخل مقول مومنان است حال است بتقدیر قد از معنی اشارت در سؤالاتی مشیر الیهم حال

ثلثة ارباع

کونهم قد حبطت اعمالهم یا مقول خداست بر سبیل استیناف چنانستی که سامع گفت کیف صار حالهم قال حبطت اعمالهم معنی آنست کارهای ایشان ضایع گشت و کردارهای ایشان بضیاع پیوست در دنیا خوار و زار گشتند و در آخرت در درک اسفل رفتند پس گشتند ایشان زیان زدگان خائب و خاسر شدگان کدام زیان ازین بالاتر کدام خسران ازین برتر که همه عمر در عمل ریا و نفاق مشقت کشیدند و حبه پشیزی مثوبت ندیدند بلکه بعقوبت ابدی رسیدند و مرارت عذاب سرمدی چشیدند نعوذ بالله من ذلک قطعه

آن کودک خاک بیز غربیل بدست *
میزد بدو دست روی خود میخست *
میگفت بهای های کافسوس و دریغ *
یک دانه نیافتم و غربیل شکست *

یا ایها الذین امنوا من یرتد منکم عن دینه فسوف یاتی الله بقوم یحبهم و یحبونه اذلة علی المؤمنین اعزة علی الکافرین ○ این آیت نیز مراد از اوفوا بالعقود را بیانی دیگر است یا ایها الذین امنوا برای تاکید تنبیه مکرر است علی المؤمنین و علی الکافرین متعلق اند باذلة و اعزة و جمله یحبهم و یحبونه صفت است مر قوم را و اذلة و اعزة هر یکی صفتی دیگر است معنی آنست ای مومنان هر که از شما از دین خویش مرتد شود و از اسلام سوی کفر باز گردد از تدارک ایشان مسلمانان دیگر را زیان ندارد زیرا که بعد مرتد شدن ایشان خدای قومی دیگر را آرد که ایشان را دوست دارد و ایشان او را دوست دارند و حقوق او را بجان و تن بجا آرند و تواضع کنند و مهربانی نمایند با مومنان و غالبان و قویان باشند بر فرقه کافران و در ذکر اعزة بعد ذکر اذلة علی المؤمنین تکمیل و [illegible] ایهام آن داشت که ذلة اضطراری بود ذکر اعزة علی الکافرین آورد و دفع وهم کرد یجاهدون فی سبیل الله و لا یخافون لومة لائم ○ این جمله معطوف [illegible] است معنی آنست که در راه رضای خدای جهاد کنند و از ملامت ملامت کنندگان نترسند [illegible] ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء ○ ذلک مبتدا است و فضل الله خبر مبتدا است یؤتیه من یشاء خبر دیگر است ذلک اشارت است سوی مذکور از محبت و محبوبیت و تواضع با مومنان و عزت از کافران این جمله تذییل است معنی آنست آن یعنی شمائل مذکوره و جمیع آن خصائل مسطوره اثر فضل خداست

علامت قسیمین نعمت حق جل و علاست هر کرا خواهد بدهد و بر سر هر که خواهد این افسر نهد وَاللّٰهُ وَاسِعٌ عَلِیْمٌ ۝ این جمله تنزیل بعد تنزیل است معنی آنست و خدای وسیع عطاست بهمه کلیات و جزئیات داناست روایت کرده اند در عهد پیغامبر و خلفا یازده گروه مرتد شدند سه در عهد پیغامبر علیه السلام بنی مدلج که رئیس ایشان اسود عنسی کاهن بود مرتد شدند در یمن آمد دعوی پیغمبری کرد بعد بلاد یمن مستولی گشت عمال پیغمبر را از بلاد یمن بیرون آورد پیغامبر صلی الله تعالی علیه و سلم سوی معاذ جبل و رؤسای یمن نامه نوشت فیروز دیلمی شب در آمد او را کشت شر او بکفایت پیوست در شبی که او کشته شد مخبری به پیغمبر خبر آورد پیغامبر صلی الله تعالی علیه و سلم بکشته شدن او یاران را خبر کرد و دیگر روز رخت خود سوی عالم بقا کشید و در آخر ربیع الاول خبر کشته شدن او بمسلمانان مردمان رسید و دوم بنو حنیفه گروه مسیلمه کذاب که او نیز بدعوی پیغمبری پیوست تا آنکه به پیغمبر مکتوب بنوشت من مسیلمة رسول الله الی محمد رسول الله اما بعد فان الارض نصفها لی و نصفها لک پیغامبر صلی الله تعالی علیه و سلم در جواب او نوشتن فرمود ان الارض لله یورثها من یشاء من عباده والعاقبة للمتقین امیر المومنین ابو بکر رض لشکر را نامزد کرد و مسیلمه مذکور بدست وحشی قاتل حمزه که در لشکر ابو بکر بود کشته گشت و شر مسیلمه مذکور بکفایت پیوست وحشی مذکور میگفت در جاهلیت بهترین مومنان را کشتم و در اسلام کمترین کافران یعنی مسیلمه کذاب را زیر تیغ آوردم سوم طلیحه بن خویلد که بنی اسد گروه او بودند او نیز دعوی پیغمبری کرد پیغامبر صلی الله تعالی علیه و سلم خالد ولید را با لشکر بر قتال او آورد طلیحه مذکور منهزم شده جانب شام رفت آنجا مسلمان گشت و بهدایت پیوست و هفت گروه در عهد خلافت خلیفه بتحقیق امیر المومنین ابو بکر صدیق رضی الله تعالی عنه فزاره غطفان بنی سلیم بنی یربوع بعضی تمیم متابعان زن مسیلمه کذاب که او نیز دعوی پیغمبری کرده بود کنده و بنی بکر بن وائل امیر المومنین ابو بکر رضی الله تعالی عنه لشکر کشید بعضی ایشان را زیر تیغ آورد و بعضی را مسلمان کرد و بعضی گویند اکثر عرب مرتد شدند و بعضی زکوة را انکار آوردند گفتند نماز خواهیم گذارد و سر بسجده خواهیم نهاد و زکوة که می طلبند نخواهیم داد امیر المومنین ابو بکر گفت سوگند خداست سوگند من باز ندارند اگر باز دارند ایشان از من عقالی یعنی زانو بند شتری که واجب باشد بر ایشان هر آئینه قتال کنم با ایشان و یکی در عهد خلیفه با صدق و صواب امیر المومنین عمر ابن الخطاب رضی الله تعالی عنه و آن غسان است طپانچه کسی او را ایذائی ساخت بنابر آن از اسلام مرتد شده و او را در دین رخنه انداخت و این اخبار از آینده بر وجه اعجاز بود که بعد نزول این آیه ارتداد واقع شده آنچه پیغامبر صلی الله تعالی علیه و سلم خبر کرده بود که واقع خواهد شد واقع گشت و بظهور پیوست بعد ارتداد ایشان جماعتی سوی اسلام شتافتند و دولت ایمان و اسلام یافت روایت کرده اند بعد وقوع

ارتداد این یازده گروه و ہزار آدمی بکشتن و سه ہزار اسیر کردند و سه ہزار از مردمان متفرق باز در دین اسلام درآمدند مومنان مخلص شدند و سوف یاتی اللہ بقوم یحبہم و یحبونہ تا آخر عبارت از ایشان بود و در شان ایشان وارد باشد و بعضی گویند کسی پیغامبر را پرسید که ایشان کیانند پیغامبر فرمود ایشان انصار باشند و بعضی گویند اشارت سوی سلمان فارسی کرد و قوم او را در مستحق این دولت آورد و بعد از آن فرمود لو کان الایمان معلقا بالثریا لناله رجال من ابنا فارس و بعضی برده اند این آیت در شان ابوبکر صدیق رضی اللہ تعالی عنہ که با لشکر عظیم در قتال مرتدان متوجه گشت و با ایشان باعتنا و اہتمام بقتال پیوست و بازو داشتن یا زدارنده نه پسندید و از ملامت کننده نترسید با ایشان صلح و مواعده نکیست و اللہ لو منعوا فی عقالا لقاتلتہم گفت و در جہاد مرتدان متابعت مشیۃ اللہ و بعونہ ظفر یافت بعضی کشته گشتند و بعضی مسلمان شدند لیکن آیۃ مذکور متضمن وعده آوردن قوم مسطور در زمان مستقبل است بروایۃ ورود در شان ابوبکر و انصار و سلمان رضی اللہ عنہم که در وقت ورود آیۃ حاضر بودند مشکل است مگر آنکه مراد از فسوف یاتی اللہ بقوم آوردن در قتال بود نه بر وجود آوردن و پدید کردن تا باشد اشکال وارد نشود

إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللّٰهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلٰوةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكٰوةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ ۝

این جمله معترضه است برای تسلیه مومنان و تقویت شان ایشان والذین یقیمون الصلوۃ در محل رفع است از جهت آنکه بدل است از الذین آمنوا یا بجهت مبتدا یا در محل نصب است بتقدیر اعنی یقیمون الصلوۃ با شروط خویش صلۃ اوست و جمله و هم راکعون حال است معنی آنست نیست دوست شما مگر خدا و رسول خدا و مومنانی آنکه نماز را بر پا دارند و صدقه میدهند و حال آنست که ایشان در رکوع آیند روایت کرده اند که امیر المومنین علی رضی اللہ عنہ در حالت نماز بود و سایلی مسالت نمود اشارت بر انگشتری خویش کرد سائل انگشتری از انگشت بیرون آورد و بعضی گویند در اثنای نماز بسائل مذکور پرداخت انگشتری فراخ بود بعمل قلیل انداخت این آیۃ که متضمن فضل علی است در شان امیر المومنین علی است سوال خبر متعدد است و مبتدا واحد است مبتدا بر وفق خبر چرا جمع نکرد و اولیاؤکم بصیغه جمع چرا نیاورد جواب تا اشارت کند بر آنکه ولایت بحقیقت مر خدای راست که یکی است و ولایت دیگران با ولایت او برابر نیست اگر اولیاؤکم گفتی فرق مذکور مفهوم نگشتی

وَمَنْ يَتَوَلَّ اللّٰهَ وَرَسُولَهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا فَإِنَّ حِزْبَ اللّٰهِ هُمُ الْغٰلِبُونَ ۝ ع ۶

من شرطیه مرفوع المحل بر ابتدا است یتول شرط است جزا شرط محذوف است خبر مبتدا فان حزب اللہ تعلیل است بر جزا محذوف دلیل است تقدیر آنست و من یتول اللہ و رسوله و المومنین یغلبہ فان حزب اللہ هم الغالبون تاکید جمله برای اظہار رجح حزب بر وجه و کاد است و در حزب اللہ وضع مظہر موضع مضمر است چه حزب اللہ عبارت است از من یتول اللہ و رسوله و المومنین بجهت نکته وضع ۳۰

مظهر موضع مضمر اظهار مناط غلبه است و اضافت حزب برای تعظیم مضاف است کبیت الله و ناقة الله الغالبون خبر ان ست هم ضمیر فصل ست برای تخصیص غلبه بحزب الله بغالب آمدن معنی آنست هر که دوست دار خدای را و رسول خدای را و مومنان را غالب آید زیرا که گروه خدای هم ایشان غالبانند بر ایشان دیگری غلبه ننماید یا ایها الذین آمنوا لا تتخذوا الذین اتخذوا دینکم هزوا و لعبا من الذین اوتوا الکتب من قبلکم والکفار اولیاء این جمله نیز مر جملهٔ لا تتخذوا الیهود را بیانی دیگرست یا ایها الذین آمنوا مر تنبیه سابق مقرر ست موصول با صله مفعول اول ست مر لا تتخذوا را و اولیاء مفعول دوم ست من الذین اوتوا الکتاب بیان ست والکفار بر قراءة نصب عطف ست بر موصول اول و بر قراءة جر عطف ست بر موصول ثانی معنی آنست ای مومنان آنانکه دین شما را استهزا گرفته اند بلکه مسخرگی و بازی گرفته اند از کسانیکه داده شده اند کتاب پیش از شما دوست مگیرید بالفت و صحبت ایشان بر طریق همدمان و همرازان مپذیرید واتقوا الله ان کنتم مومنین ○ عطف ست بر لا تتخذوا ان کنتم مومنین شرط برای تحقیق ست برای تشکیک نیست بر طریق افعل کذا ان کنت آدمیا و لا تفعل کذا ان کنت انسانا معنی آنست و از خدای بترسید و از عذاب او بپرهیزید اگر شما مومنانید و ارباب ایقانید که دوستی کفار از شان مومنان نبوده و دوستی گرفتن کسانیکه دشمنان خدا اند لایق دوستان خدا نباشد و اذا نادیتم الی الصلوة اتخذوها هزوا و لعبا این جمله معترضه است برای اظهار استهزاء کافران بدین اسلام و بازی پنداشتن ایشان صلوة را که در دین از اعمال عظام ست معنی آنست چون ندا کنید شما سوی نماز یعنی حی علی الصلوة بگوئید و قیام سوی نماز نمائید ایشان آن نماز را مسخره گردانند و بازی خوانند بگویند کار بیهوده ست و این نشست خاست را چه اعتبار ست ذلک بانهم قوم لا یعقلون ○ این جمله مستانفه ست کانه قیل بای سبب مثل هذا الصنیع یصنعون فقال ذلک بسبب انهم قوم لا یعقلون معنی آنست صدور آن صنیع از کافران و وقوع این کار شنیع از ایشان بسبب آنست که ایشان گروهی اند که راه راست در نمی یابند و بنادانی در ضلال می شتابند و آنچه در شما زشت است از تعظیم خدا و بازداشتن از فحشا نمیدانند و اقبالی که موضوع است از برای عبادت و وسیلت است برای ادراک سعادت مسخرگی و بازی پندارند و این مرتضای عقل نبود و مقتضای دانش نباشد قل یا اهل الکتب هل تنقمون منا الا ان آمنا بالله و ما انزل الینا و ما انزل من قبل روایت کرده اند جماعتی از یهود پیش پیغامبر صلی الله تعالی علیه و سلم رسیدند و از پیغامبر صلی الله تعالی علیه و سلم پرسیدند که تو بکدام پیغامبران ایمان داری میان ایشان یکبار همه آوری پیغامبر صلی الله تعالی علیه و سلم گفت آمنا بالله و ما

و ما انزل الینا و ما انزل الی ابراهیم و اسمعیل و اسحق و یعقوب و الاسباط و ما اوتی موسی و عیسی و ما اوتی النبیون من
ربهم لا نفرق بین احد منهم و نحن له مسلمون ایشان چون نام عیسی شنیدند ناخوش شدند و سخنان ناپسندیده
پیش آوردند و گفتند والله ما نعلم اهل دین اقل حظا منکم و لا دینا شرا من دینکم یعنی ندیده ایم هیچ صاحب دینی را
کم بهره تر از شما و نه هیچ دینی را از دین شما بدتر و ثواب شما از دین همان است که دارید و تحمل آن بر خود میگمارید
از فقر و گرسنگی و برهنگی و مشقت و حاجت و درماندگی پیغمبر را و مومنان را بدین چیزها عیب کردند در بعضی
از تفاسیر آورده که پیغمبر صلی الله تعالی علیه و سلم فقر و مسکنت اختیار کرده و خود را درین باب باختیار
آورده گاهی در مقام ابتهاج و افتخار الفقر فخری میگوید گاهی مسکنت را بدعا اللهم احینی مسکینا و امتنی
مسکینا واحشرنی فی زمرة المساکین میطلبید و ایشان آنرا بد میپندارند و عیب می انگارند در شان ایشان
این آیت نازل گشت و قباحت حال و شناعت مقال ایشان به بیان پیوست برای بیان شناعت اهل
کتاب و دوری ایشان از طریق حق و صواب استفهام در هل تنقمون برای انکار است تنقمون از نقم
بمعنی کینه کردن و خشم ورزیدن باشد الا ان امنا برین معنی بمعنی بان امنا بود اگر نقم بمعنی عیب کردن و ناپسندیدن
باشد بغیر تقدیر با مفعول بود و معنی آنست بگواهی محمد اهل کتاب هست که کینه میکشید یعنی نیست مگر
بسبب آنکه ما ایمان بخدا آورده ایم و بآنچه نزول برما و آنچه منزل است پیش از ما گرویده ایم یا گویند عیب
نمیکنید و منکر و معیب نمیدارید از ما مگر ایمان آوردن با خدا و بدانچه منزل است پیش از ما و این در اصطلاح
علم بدیع تاکید المدح بما یشبه الذم است وَ اَنَّ اَكْثَرَكُمْ فٰسِقُوْنَ ۝ عطف است بر مجرور و تواند بود
ان با اسم و خبر متعلق بفعل محذوف بود و جمله عطف بر امنا باشد تقدیر کلام الا ان امنا باشد و الکتب المنزلة
و علمنا ان اکثرکم فاسقون باشد و تواند بود ان با اسم و خبر خویش مبتدا دارند خبر او محذوف پندارند و جمله که
عطف است بر مقول قل باشد ای قل یا اهل الکتاب هل تنقمون منا الا ان امنا باشد و ثابت ان اکثرکم
فاسقون بنا بر دلیل قل هذا القول و هذا القول عطف مفرد بر مفرد بود و عطف خبر بر انشا نباشد و در ذکر فسق ایشان
اکثرکم نه کلکم و انکم نیاورد تا امثال عبدالله بن سلام که مشرف بشرف اسلام داخل نشوند و از حکم فسق بیرون
روند و معنی آنست بگواهی محمد اهل کتاب عیب نمی کنند مگر ایمان ما را بخدا و کتابی که منزل است بر ما
و پیش از ما و تصدیق کردن ما بدین که اکثر شما فاسقانید از حق تجاوز کنندگانید یا گویند کینه نمی کشید و انتقام نمی کنید
مگر بسبب آنکه ما بخدا و کتب منزله ایمان آورده ایم و بودن اکثر شما فاسقان تصدیق کرده ایم قُلْ هَلْ اُنَبِّئُكُمْ بِشَرٍّ
مِّنْ ذٰلِكَ مَثُوْبَةً عِنْدَ اللّٰهِ مَنْ لَّعَنَهُ اللّٰهُ وَغَضِبَ عَلَيْهِ وَجَعَلَ مِنْهُمُ الْقِرَدَةَ
وَالْخَنَازِيْرَ وَعَبَدَ الطَّاغُوْتَ اُولٰٓئِكَ شَرٌّ مَّكَانًا وَّاَضَلُّ عَنْ سَوَآءِ السَّبِيْلِ ۝

استفهام برای تقریر بمعنی تثبیت ای قد انبئکم بر طریق هل اتی علی الانسان حین من الدهر بشر متعلق بنبئ بهل
انبئکم و ذلک اشارت ست بر ایمان ما که بزعم باطل ایشان سبب نفرت ست و موجب فقر و مشقت است
و مثوبت بمعنی عقوبت از باب استعارت ضد برای ضد دارند بر طریق فبشرهم بعذاب الیم نزد پروردگار و مثوبت
تمیز بود و من در من لعنه الله موصول باشد چنانکه لعنه الله با معطوف خویش صلهٔ او ست موصول یا منکره
بحذف مضاف بتقدیر من لعنه الله بدل از شر بود یا خبر مبتدا محذوف ست بتقدیر هو دین من لعنه الله
باشد و جمله مستانفه دارند در جواب ای شئی هو پرسیدند و تواند بود که مضاف در ذلک تقدیر کنند بشر
من اهل ذلک گویند تقدیر چنین باشد افانبئکم بقوم شر من اهل الایمان الذین هم من لعنه الله بر بدلیت
من یا خبریت او چنانکه گذشت و ذکر آن یا از قبیل و جملهٔ اولئک شر مکانا مستقله است مکانا تمیز است از فاعل
شر معنی آنست بگو ای محمد بدرستی خبر دهیم شما را بدینی که بدتر است از آنچه شما از جهت نقمت فقر
و بلا و مشقت و عذاب بدین ما نسبت دهید یعنی دین ما را گویند خبر دهیم شما را بکسانیکه بدترانند از قومی که شما ایشان را
باعتبار امور مذکوره بد میخوانید و ایشان را از جهت میثاق مسطوره بلشیم نسبت بدین میدانید و این کسی
که خدای او را لعنت کرده است و در ورطهٔ غضب و خشم آورده است و بعضی از ایشان را بوزینه و خوک ساخته
و در بلای مسخ و تبدیل صورت انداخته و بعضی از ایشان گوساله پرستیدند و اطاعت شیطان گزیدند
این معنی بر قرءة و عبد الطاغوت بر صیغهٔ ماضی و نصب الطاغوت بود [illegible] و بر قرائت ابی [illegible]
روی نموده و بر قرءه و عبد الطاغوت که بضم با و نصب دال و جر الطاغوت تواند نسبت او بلعنت بر القرده
و الخنازیر دانند و عبد اسمی [illegible] بر طریق [illegible] و جر الطاغوت اضافت عبد سوی او باشد و معنی چنین
آید و گردانید بعضی از ایشان را بوزینگان و خوکان و پرستندگان گوساله و اطاعت کنندگان شیطان اصحاب سبت
بوزینه شدند و اصحاب مائده خوک گشتند و بعضی برد و نوع مسخ اصحاب سبت جوانان ایشان را
مسخ بصورت بوزینه و پیران ایشان را بصورت خوک [illegible] ایشان بدتر اند از روی مکان یعنی مکان ایشان
بدتر است بدتری مکان کنایت از بدتری صاحب مکان بود بر طریق الکرم فی ثیابه و المجد
داره و الشرف فی بیته و العلا فی جنبه و گم شده تر اند از راه راست و این کنایت است از بین ضلال
ایشان نسبت بدین [illegible] بدتر دانید و گروهی را که اهل حق اند بدتری [illegible]
سوال [illegible] اضل اسم تفضیل اند دلالت بر وجود اصل صفت در مفضل علیه کنند پس لازم آید که در دین
اسلام نقص بدتری باشد و در مسلمانان نقص ضلال بود جواب انصاف دین اسلام و مسلمانان
نفس شر و نقص بر طریق فرض محال بود یا باعتبار امور مذکوره از فقر و بلا و مشقت و عذاب بر تقدیر تسلیم

د مجازات خصم باشد و اگر ذلک اشارت بر ذات کافران و انتقام ایشان یا سوی فقر و مشقت مومنان که
کافران بدان عیب میکردند دارند و دین ایشان را که موجب عذاب موبد مستوجب عقاب مخلد و زار
ابد و خواری سزند بدتر از عصیت و سفرت و محنت و مشقت مسلمانان پندارند در تفصیل اشکال شود و سوال
مذکور وارد نشود وَإِذَا جَاءُوكُمْ قَالُوا آمَنَّا وَقَدْ دَخَلُوا بِالْكُفْرِ وَهُمْ قَدْ خَرَجُوا بِهِ وَاللَّهُ أَعْلَمُ
بِمَا كَانُوا يَكْتُمُونَ ○ وجمله اذا جاءکم عطف ست بر جمله اذا نادیتم الی الصلوة اتخذوها هزوا و لعبا
وجمله قل یا اهل الکتاب هل تنقمون منا و جمله قل هل انبئکم بیان جمله معطوف و معطوف علیها معترضه است و جمله
والله اعلم تکمیل ست برای منع وهم پوشیده ماندن کفر ایشان که آنرا پوشیده میدارند و همت بر پنهان کردن
آن میگمارند و اذا مذکوره بر طریق واذا لقوا الذین آمنوا قالوا آمنا برای استمرار ست نه برای استقبال زیرا انچه
ارتباط وهم قد خرجوا به بصیغه ماضی یا مجیء مستقبل دشوارست اما بر تقدیر استمرار بعد وجهی بود و متضمن دخول
و خروج ماضی باشد و ربط مستقیم آید معنی مشکل نماید و جار مجرور یعنی بالکفر و به حال ست ای قد دخلوا
ملتبسین بالکفر و هم قد خرجوا به ملتبسین با این هر دو جمله نیز حال ست از قالوا آمنا معنی اینست چون یهودان و منافقان
بر شما می آیند و خود را بر صورت مومنان مینمایند میگویند ایمان آورده ایم و تصدیق اسلام کرده ایم و حال
آنست که در آمده اند با کفر و بر دل دارند و لفظ آمنا بدروغ بر زبان میرانند و ایشان هارستی هر بار با کفر در آمده اند
و با کفر بیرون آمده اند و بعضی بر کفر مانده اند و مسلمان نشده اند و خدای عالم ست بدانچه از کفر در باطن پوشیده
و بدانچه دشمنی دارند و در ایذاء مسلمانان میکوشند خدای رسولها داند و پیغامبر و مسلمانان را بوحی آگاه گرداند انچه
ایشان پوشیده نماند و اظهار آن بر مردمان تواند سوال در و هم قد خرجوا به مسند الیه را برای تقوی التقدیم
کرده و در قد دخلوا به مسند الیه را مقدم نیاورده سبب چیست و این فرق بر چه مبنی ست جواب شک نیست که
ایشان در هنگام در آمدن بر مسلمانان کافر بودند و مسلمانان تخمین زدند در آمدن ایشان با کفر مشتبه و مرددی نبود
تقوی مبالغ ننمود اما در هنگام بیرون آمدن بعد مصاحب شدن مسلمانان و مشاهده کردن محاسن ایمان مظنه آن
باشد که دل ایشان سوی اسلام مائل شود و خبث کفر از دل ایشان برود ذکر خروج ایشان با کفر بحیثیت مذکور
مظنه تردد بود و تقدیم مسند الیه برای افادت تقوی مبالغ نمود وَتَرَىٰ كَثِيرًا مِّنْهُمْ يُسَارِعُونَ فِي الْإِثْمِ
وَالْعُدْوَانِ وَأَكْلِهِمُ السُّحْتَ لَبِئْسَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ○ جمله و تری عطف ست بر فتری الذین
فی قلوبهم مرض اگر ترای بمعنی بنصر باشد جمله یسارعون فی الاثم و العدوان حال بود و اگر ترای بمعنی تعلم دارند جمله
یسارعون مفعول دوم میدارند لام لبئس ما کانوا یعملون جواب قسم محذوف ست بئس از افعال ذم ست فاعل
او ضمیر مستتر ست و ما بمعنی نکره موصوفه تفسیر او ست و مخصوص بالذم محذوف ست ای شیئا و الله لبئس شیئا کانوا یعملونه

مسارعتهم فی الاثم والعدوان وجمله لبئس تا آخر تذییل ست معنی اینست و به بینی تو ای محمد یا ای مخاطب غیر معین
بسیاری را از اهل کتاب ومشرکان که در بزه کاری و دشمن کاری و حرام خواری می شتابند و زیان کاری و نگونساری
و خاکساری خویش درین کار در نمی یابند بسوگند یاد میکنم که بد چیزی ست که ایشان میکنند زشت کاری ست که
دم آن میزنند و آن کار شایسته ایشان مسارعت ست در اثم و عدوان لَوْلَا يَنْهٰهُمُ الرَّبّٰنِيُّوْنَ وَالْاَحْبَارُ
عَنْ قَوْلِهِمُ الْاِثْمَ وَاَكْلِهِمُ السُّحْتَ ط لولا تحضیض ست و جمله تقریرست
مر قباحت عمل کافران و مذموم بودن کل ایشان چه انچه ربانیان و دانشمندان را در باز داشتن ایشان تحریض
شود همه دانند که کار ناپسندیده و شان ناگزیر بود و معنی متعلق ست به ینهٰهم معنی اینست چرا باز نمیدارند
ایشان را ربانیان و دانشمندان از دروغ گفتن و حکم خدای نهفتن و رشوه بر تحریف کتاب خدا ستدن و مال حرام
خوردن لَبِئْسَ مَا كَانُوْا يَصْنَعُوْنَ ○ این جمله بر طریق لبئس ما کانوا یعملون ست معنی اینست هر آئینه
بد چیزی ست که دروغ گویان و حرام خواران میگویند و ناپسندیده کاریست که خود را دران می افگنند و تواند بود
که تشنیع ترک نهی منکر از ربانیان باشد و تقبیح ساکت بودن دانشمندان از بیان حق بود وَقَالَتِ الْيَهُوْدُ
يَدُ اللّٰهِ مَغْلُوْلَةٌ ط در آیات سابقه بعضی حکایت متضمن شکایت از یهود بود و بعلت این جمله
که متضمن شکایتی ست بر شکایت سابقه سابق شود و حق سبحانه تعالی بجود و فیاض خویش بر یهود نعمتها فراخ
کرده بود و ایشان را سبب عیش و غنا سفر طلب روی بهیمود چون ایشان کفر ورزیدند و پیغامبری محمد صلی الله تعالی
علیه وسلم نگرویدند و توریت را گردانیدند و از منکرات و معاصی نپرهیزیدند بشومی آن ایشان را بقحطها و بلاها مبتلا
کرد و کار ایشان از فراخی به تنگی و از غنا در عنا و فقر آورد ایشان بتوبه و زاری پیش نیامدند و دل بر خواهش و تضرع
ننهادند بلکه زبان تشنیع و مذمت کشادند و دلیری و بی باکی و بی ادبی بنهادند تا آنکه فنحاص بن عازورا گفت
ید الله مغلولة حتی ضیقها علینا لما کان یبسطها یعنی خدای بخیل ورزیده و ترک عطا گزیده چنانچه میداد نمی دهد
چنانچه می بخشید نمی بخشد دیگران شنیدند باز داشتن او واجب ندیدند به حکم السامع شریک القائل شریک
او گشتند و معنا نسبتی که این سخن همه گفتند بسته شدن دست مثل ست در بخیلی و بسط ید مثل ست در جواد مردی
چنانچه در حق پیغمبر فرمان خدای عز و جل و علا شده خطاب و لا تجعل یدک مغلولة الی عنقک و لا تبسطها کل البسط
آمده و از کمال تفریط در عطا و نهایت و از افراط در سخا چنانچه محتاج سازد و در ورطه افتقار اندازد نهی شده حال
بخیل را در اسلک عطا تشبیه کنند بحال کسی که دست خود با گردن بسته و حال خود را در نشر عطا تشبیه کنند بحال
کسی که دست او فراخ گشته اگرچه آنجا دستی نبود مر فی و بسته را که جواد بود فراخ دست گویند و چون بخیل
بود بسته دست خوانند و ید الله مغلولة گفتن و اثبات بخل کردن ایشان اشتباه کفر بود و بی شبه باطل باشد

متشابه پندارند و بمعنی اثبات بخل بر وجه تمثیل پندارند و این از جهودان قولی باطل بود و کفری صریح باشد معنی
آنست یهود ید الله مغلوله گفتند و اثبات بخل در شان خدا می جستند غُلَّتْ اَيْدِيْهِمْ وَلُعِنُوْا
بِمَا قَالُوْا غلت ایدیهم جمله دعائیه معترضه است و لعنوا بما قالوا تواند بود معطوف بر غلت ایدیهم
نباشد و تواند بود جمله خبریه دارند معطوف بر و قالت الیهود بپندارند معنی آنست بسته باد دستهای گویندگان
گفتار مذکور و ملعون باد این فرقه بسبب مقال مسطور و تواند بود که دعا بمذکور دعای بسته شدن دستهای
ایشان در آخرت باشد و معاد نکال و وثاق اخروی بود بَلْ يَدَاهُ مَبْسُوْطَتَانِ
این جمله اضراب ست از کلام سابق و این متشابه است و در متشابه مذهب سلف آنست که آنچه ازو
مراد ست حق گویند و دانستن مراد او بخدا سپارند و مذهب خلف آنست که مراد او بر وجه قطع معلوم نشود و بیان
محتملات بر وفق محکمات بر وجه تاویل جایز بود بعضی یداه بنعمت دینی و دنیاوی تاویل کنند و بعضی براه تاویل بنعمت ظاهر و باطن
روند و بعضی از باب تمثیل دانند بسط ید را مجاز از جود خواستند و ایراد تثنیه بل یداه اگرچه در کلام یهود مفرد بود
متضمن فائده جلیله که بیان کمال موجود ذات ست چه در کمال جود و عطا بدین معهود ست مبالغه نموده معنی آنست
یهود سخن باطل میگویند و در ره بطلان میروند ید او مغلول نیست سخن ایشان لا معنی ست بخل نقیصه است
بدو نسبت ندارد بلکه جواد ست کمال جود دارد چنانچه کسی دال بر کمال جود بگمارد و بهر دو ید عطا آرد يُنْفِقُ
كَيْفَ يَشَآءُ جمله مبینه است مر کیفیت جود و صفت عطا را معنی آنست میدهد بهر گونه که میخواهد
کسی را اندک کسی را بسیار می بخشد وَلَيَزِيْدَنَّ كَثِيْرًا مِّنْهُمْ مَّآ اُنْزِلَ اِلَيْكَ مِنْ رَّبِّكَ طُغْيَانًا وَّكُفْرًا
لام در جواب قسم محذوف ست ای اقسم لیزیدن کثیرا منهم ما انزل الیک موصول با صله فاعل ست مر لیزیدن
کثیرا مفعول اول ست طغیانا و کفرا دوم مفعول ست مر لیزیدن این جمله معترضه است برای پند ست کافران
معنی آنست بگو گفته باد که نکم هر آینه بیفزاید بیفرمانی و کفر در مزیدن مردمان بسیار از ایشان آنچه فرستاده
شده است بسوی تو از پروردگار تو یعنی قرآن سبب شود برای افزودن کفر و طغیان و زیادت شدن
نابینایی کافران زیرا که چون آیات قرآن زیادت شود مومنان ایمان آرند ایمان ایشان زیادت شود کما
قال الله تعالی و اذا تلیت علیهم آیاته زادتهم ایمانا و نیز چون از قرآن حکم شرعی که خلاف طبع ایشان است بشنوند
در راه گمراهی و نقض آن روند و کره دارند و بغوص پندارند بسبب فزونی طغیان گردد و سبب ازدیاد
کفر شود وَاَلْقَيْنَا بَيْنَهُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَآءَ اِلٰى يَوْمِ الْقِيٰمَةِ عطف است
بر و قالت الیهود از قبیل عطف مسبب بر سبب چون القا فی دار اگرفته و مشتق و اذیته و ضمیر بینهم بر اهل کتاب است
و ذکر خاص یعنی یهود متضمن ذکر عام است و جمله بیانیه معترضه است معنی آنست یهود سخن ناپسندیده

نفی کلام

گفتند و از شوم آن مبتلا گشتند و افگندیم میان ایشان عداوت ظاهری و بغض باطنی تا روز قیامت چنانچه هرگز
موافقت نگیرند و هیچ گاهی میان خویش التیام نپذیرند و ائتلاف نگیرند و این سزای تخلف عنادی است که بعد
محاربه آرند و در مقابله وا ایستند هر یکی در کینه و ضغینه باشند و در خلاف هر یکی تعلق بوده و در دل یکدیگر رده شده و یکدیگر را هم
نگیرند و یک ساعت سامان نپذیرند که دائم عذاب سخت ایشان بود و چه بالاتر ازین باشد كُلَّمَا
أَوْقَدُوا نَارًا لِّلْحَرْبِ أَطْفَأَهَا اللَّهُ جمله مستانفه است چنانچه نفی کرده بنشینند ما اخبر عنهم من اسلافهم
من شرهم وغیهم بقوله کلما اوقدوا نارا للحرب اطفاها الله یعنی آنست هر بار که ایشان آتشی را برای جنگ
با مسلمانان افروختند و با اهل اسلام محاربه و مقابله کردند خدای تعالی آن آتش جنگ را فرو نشانید و جماعت
مسلمانان را در نگردانید از آن آتش مسلمانان را در امان داشت و دستهای ایشان را از مسلمانان باز داشت
با هر که در جنگ شتافتند ظفر و نصرت نیافتند روایت کرده اند که در آن وقت که علم اسلام افراخته شد
و سایه لوای سلطان انبیا پیغامبر علیه السلام در جهان انداخته اند بسیاری از یهود در بند محبس بودند و پیش
ایشان ذلت خدمت و بندگی مینمودند امام قتاده گفته لا تلقی یهودیا ببلدة الا وجدته من اذل الناس یعنی
در شهری که یهودی در آید او را از خوارترین اهل آن شهر یابند وَيَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ
فَسَادًا فسادا منصوبست بر مصدر بر طریق ضربته سوطا ای یسعون سعیا بفساد یا حالست ای یسعون
ذوی فساد یا مفعول له است ای یسعون للفساد یا ظرف است ای یسعون فی فساد و این جمله عطف است
بر جمله سابق معنی آنست ایشان بفساد یا از جهت فساد یا در حالیکه خداوند فساد اند سعی میکنند و در کار
فساد کوشش مینمایند یعنی بهر وجه که خدای ایشان را در جنگ ظفر نداد و گاهی در فتح بر ایشان نگشاد همیشه
مقهور و مطرود اند و همواره مغضوب و مخذول اند از سعی بفساد نمی بازمانند و در راه فساد دوانند وَاللَّهُ
لَا يُحِبُّ الْمُفْسِدِينَ ○ این جمله تذییل است معنی آنست و خدای مفسدان را دوست ندارد
و فساد کنندگان را در حضرت دوستی نیارد وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْكِتَابِ آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَكَفَّرْنَا
عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَلَأَدْخَلْنَاهُمْ جَنَّاتِ النَّعِيمِ ○ ان با اسم و خبر فاعل است مر فعل محذوف را
ای ولو ثبت ان اهل الکتاب آمنوا واتقوا الکفر لکفرنا عنهم سیئاتهم جواب لو است ولادخلناهم جنات النعیم عطف است
بر وی جمله شرطیه معترضه است برای بیان کمال فضل و امتنان و قبول توبه با کثرت و غلظت عصیان و اگر ثابت
شدی که اهل کتاب ایمان آورده اند و متقی شده اند به پیغامبر گرویده و از معاصی پرهیزیده اند هر آئینه دور
میکردیم از ایشان خطیات ایشان را یا کفری و عملی که در سابق ایشان است و هر آئینه در می آوردیم ایشان
را در جنات که جای نعیم باده و لیکن ایمان و تقوی ایشان ثابت نگشت تا تکفیر سیئات ایشان و

ادخال در جنات بحصول پیوست وَلَوْ أَنَّهُمْ أَقَامُوا التَّوْرَاةَ وَالْإِنْجِيلَ وَمَا أُنْزِلَ إِلَيْهِمْ مِنْ رَبِّهِمْ لَأَكَلُوا مِنْ فَوْقِهِمْ وَمِنْ تَحْتِ أَرْجُلِهِمْ موصول با جمله یعنی و ما انزل الیهم من ربهم عطف ست بر التوریة و الانجیل لاکلوا جواب لو است جمله شرطیه عطف ست بر جمله شرطیه یعنی اینست اگر ثابت شدی که ایشان احکام توریة و انجیل و انچه منزل ست سوی ایشان از پروردگار یعنی قران اقامت کرده اند تکالیف سا که دران مذکور و مسطور ست بجا آورده اند هر آینه ایشان از بالای خویش و از فرودی خویش یعنی از برکات آسمان و برکات زمین میخوردند یا از میوهای درختان که بالای ایشانست و از کشتها که متصل زمین ست یا از میوه ها که بر زمین افتاده است بر گیرند محظوظ میشدند و این عبارت ست از سعت رزق ایشان و از فراخی عیش در جهان مِنْهُمْ أُمَّةٌ مُقْتَصِدَةٌ این جمله مستانفه است چون در آیت سابقه گفت و لو انهم اقاموا التوریة و الانجیل و ما انزل الیهم من ربهم لاکلوا من فوقهم و من تحت ارجلهم چنانستی که سامع هل اولئک اهل کذلک گفت فقیل منهم امة مقتصدة یعنی اینست بعضی از ایشان یعنی اهل کتاب گروهی اند میان رو نه دوستان صرف اند نه دشمنان محض اند جهتی از دوستی و جهتی از دشمنی دارند گاهی دل بر بطلان می نهند ایشان برای دین اسلام مستعد اند درین راه قدم زدن توانند بعضی گویند مراد از امة مقتصدة گروهی اند که براه راست آمدند و به پیغامبر صلی الله تعالی علیه و سلم ایمان آوردند و بر قصد سبیل یعنی راه راست و درست رفتند و از گمراهی جهودان و ترسایان رستند چنانچه عبد الله بن سلام با یاران او و چهل و هشت نفر نصاری بنی نجران و بحیرا راهب و نجاشی ملک حبشه و سلمان و امثال ایشان وَكَثِيرٌ مِنْهُمْ سَاءَ مَا يَعْمَلُونَ این جمله عطف ست بر منهم امة مقتصدة یعنی اینست و بسیاری از جهودان و نصرانیان بد چیزی ست که میکنند ایشان از غلو در عداوت و ارتکاب اسباب شقاوت و شور انگیختن و با دشمنان غالی آمیختن يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ چون پیغامبر صلی الله تعالی علیه و سلم از آیات سابقه زشتی اوصاف و ناشایستگی اخلاق اهل کتاب شنید و او را از ایشان کردارها ناگزیده و گفتارهای ناپسندیده رسید و ثقیف گفتند اگر فضیلت زکوة از ما برگیری ایمان آریم و طایفه دیگر گفتند اگر سجده کردن نفرمایی در دین تو در آییم چنانستی که پیغامبر پرسید ماذا اصنع حین یفعلون ما یفعلون و یقولون ما یقولون فقیل علی سبیل الاستیناف یا ایها الرسول یعنی اینست ای فرستاده خدا برسان جمیع چیزی که از پروردگار تو فرستاده شده و تبلیغ کن انچه وحی آن بر تو آمده وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ رسالت و رسالاته بصیغه مفرد و بصیغه جمع خوانده اند معنی بر حسب آن اند این جمله شرطیه متضمن است در اثنای کلام برای تنبیه پیغامبر صلی الله تعالی علیه و سلم یعنی اینست و اگر این کار نکنی و جمیع

ع ۹ ۱۳

چیزی که فرموده شد در گوش خلق نیفگنی تو تبلیغ نکرده باشی رسالت پروردگار را اصلا و تقصیر کرده باشی در رسانیدن فرمان کردگار تعالی زیرا که چون در تبلیغ خیانت ظاهر شود به هیچ سخن او اعتماد نماند این معنی رساننده را هیچ نارساننده گرداند یعنی در رسانیدن وحی بکوش و هیچ چیزی از اندک و بسیار بپوش در تبلیغ از کسی خوف مدار و حشمت و شوکت کسی بر خاطر میار وَاللّٰهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ ؕ این جمله حالیست یعنی آنچه وحی که بر تو منزل شده برسان در حالی که خدای تعالی نگاه میدارد ترا از مردمان جهودان و ترسایان و سایر کافران حق سبحانه تعالی وعده عصمت کرد تا از پیغامبر صلی الله تعالی علیه و سلم خوف زبان برود و در تبلیغ هرچه فرمان است بر دوست و دشمن بشنود اِنَّ اللّٰهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكٰفِرِيْنَ این جمله تذییل است موکدست مر مضمون سابق را و تاکید او از جهت اهتمام در اعلام مضمون این کلام بود بر طریق انا سنلقی علیک قولا ثقیلا بغیر تردد سامع و انکار او بر امی محض اظهار اعتنا باشد یعنی آنست بدرستی که خدای راه ننماید کافران را که دانسته است که ایشان اختیار کفر خواهند کرد و بر کفر و ضلال خواهند مرد و خود را در ورطه تایید عذاب خواهند آورد از عدم اهتدای چنین کسان در خاطر قلق نباید و در تبلیغ آنچه فرمان است توقف نشاید تو در کار خویش باش دل خویش را باندوه کفر و ضلال مخراش قُلْ يٰۤاَهْلَ الْكِتٰبِ لَسْتُمْ عَلٰى شَيْءٍ حَتّٰى تُقِيْمُوا التَّوْرٰىةَ وَالْاِنْجِيْلَ وَمَاۤ اُنْزِلَ اِلَيْكُمْ مِّنْ رَّبِّكُمْ ؕ در آیه سابق ذکر تبلیغ جمیع چیزی که منزل است بود درین آیه تبلیغ یک فرمانی از فرمانها بر وجه ذکر خاص بعد عام تخصیص فرموده و تواند بود که این جمله را بدل از بلغ ما انزل الیک دانند بدل بعض از کل بر طریق ایدکم بما تعلمون ایدکم بانعام و بنین پندارند یعنی آنست بگوی ای محمد یا اهل الکتاب نیستید شما بر هیچ چیز از دین و بر هیچ امر معتد به از امور یقین یا بر هیچ چیزی از امر مقبول و ثواب ما مول تا آنکه حاصل آید از شما امر جلیل از اقامت احکام توریت و انجیل و آنچه فرود آورده شده است از قرآن و جمله وعید شامل جمیع احکام آن وَلَيَزِيْدَنَّ كَثِيْرًا مِّنْهُمْ مَّاۤ اُنْزِلَ اِلَيْكَ مِنْ رَّبِّكَ طُغْيَانًا وَّكُفْرًا ۚ این جمله از باب اطناب تکریر بود مضمون او تاکید باشد و معنی این بالا ازین گذشته و ذکر او همین قریب رفته فَلَا تَاْسَ عَلَى الْقَوْمِ الْكٰفِرِيْنَ ۝ فاء سببیه است یعنی آنست پس اندوهگین مباش تا بر کفر ورزیدن قومی که کافرند و ناگرویدن گروهی که مکابرند که چون تبلیغ رسالت کردی و فرمان خدا بجا آوردی پس اگر ایشان تبلیغ ترا قبول نکنند و ایمان بخدا نیارند ترا چه زیان دارد و علو اسلام را چه کمی آرد اِنَّ الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا وَالَّذِيْنَ هَادُوْا وَالصّٰبِئُوْنَ وَالنَّصٰرٰى مَنْ اٰمَنَ بِاللّٰهِ وَالْيَوْمِ الْاٰخِرِ وَعَمِلَ صَالِحًا فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُوْنَ ۝ در آیه سابقه مساوی منافقان

و اهل کتاب بسیار وقت و شکایت معاصی و جرائم ایشان از حد گذشت چنانچه کسی پرسید حال نفعهم ایمانهم ان
لو آمنوا فقیل ان الذین آمنوا الآیة این کلام مبنی بر سوال سائل باشد در کلام طلبی تا کید سائغ بود و بدانکه والصابئون
رفع عطف ست بر محل اسم ان قبل مضی الخبر وان در اسم ان که مبنی باشد بر قول کوفیان روا است چنانچه فاعلموا
انا وانتم بغاة ما بقینا فی شقاق و بر قول سیبویه والصابئون مبتدا است خبر او محذوف جمله میان اسم ان و خبر ان
معترضه است ای ان الذین آمنوا والذین هادوا والنصاری والصابئون کذلک منهم من آمن بالله والیوم الآخر
وعمل الصالحات فلا خوف علیهم ولا هم یحزنون خبر مبتدا است و جمله من آمن تا آخر خبر ان ست ضمیر محذوف ست ای من آمن منهم
معنی اینست بدرستی کسانیکه بزبان بر وجه نفاق ایمان آورده اند و در دل تصدیق نکرده اند و آنکسانی که جهود گشتند و در دین یهود
رفتند و صابیان یعنی ستاره پرستان که از ملت یهود میل کردند و خود را بستاره پرستی آوردند و ترسایان یعنی عیسی پرستان
هر که از ایشان بخدای و در روز قیامت ایمان آرد و دل بر وجه صدق ایمانی گمارد پس هیچ خوفی بر ایشان نبود و هیچکس
از ایشان اندوهگین نباشد لَقَدْ اَخَذْنَا مِيثَاقَ بَنِي اِسْرَائِيلَ وَاَرْسَلْنَا اِلَيْهِمْ رُسُلًا
لام در جواب قسم محذوف است ای والقسم لقد اخذنا تنکیر رسلا برای تعظیم و تکثیر ست این جمله نیز در شکایت
بنی اسرائیل ست و در آیات سابقه حکایت از افعال ناپسندیده و اقوال ناگزیده ایشان بود و این شکایت از عهد
شکستن و مخالفت پیغمبران گشتن و تکذیب پیش آمدن و بکشتن متعرض شدن روی نمود و معنی اینست بسوگند
یاد میکنم هر آینه بدرستی گرفتیم ما میثاق بنی اسرائیل و فرستادیم بر ایشان فرستادگان کثیر و جلیل كُلَّمَا
جَاءَهُمْ رَسُولٌ بِمَا لَا تَهْوَى اَنْفُسُهُمْ فَرِيقًا كَذَّبُوا وَفَرِيقًا يَقْتُلُونَ ○ این جمله صفت
است مر رسلا را بحذف ضمیر ای کلما جاءهم رسول منهم و جزا محذوف ای عادوه و آذوه فریقا کذبوا و فریقا
یقتلون جزا کلما نتوانند بود زیرا که تکذیب فریقی از پیغامبران و کشتن فریقی دیگر از ایشان مترتب بر آمدن
یک پیغمبر که شرط مذکور است نبود و مبنی بر و نباشد بلکه تعلیل جزاء محذوف میدارند چه تکذیب فریقی از ایشان
و کشتن فریقی دیگر از ایشان موجب آن بود که هیچ یکی از پیغمبران از دشمنی و ایذا ایشان خالی نباشد معنی اینست
هر بار که بیاید بر ایشان رسولی از رسل یا شرعی که مخالف طبع ایشان باشد و محبوب و مرضی ایشان نباشد
و بیاورد تکالیفی که نفسهای ایشان را خوش نمی آید و بر طبیعت ایشان دشواری نماید او را دشمن پندارند و دل
بر ایذا گمارند و دشمن داشتند و بایذا پیش آمدند زیرا که فریقی از انبیا را تکذیب کرده اند و دروغ گو خوانده اند
و فریقی دیگر را از ایشان بکشتند و در طلب هلاک می آمدند پس پیغامبر را که بر خلاف طبع ایشان سخنی گوید کارے
نامرضی ایشان فرماید چگونه دشمن ندارند و دل بر ایذاء او چرا نگمارند و فریقا در هر دو محل مفعول به آمده از جهت
اهتمام مذکور نه ذکر مقدم بر فعل شده بسوال تکذیب و قتل انبیا هر دو گذشته و در زبان ماضی رفته

کذبوا بر صیغهٔ ماضی آورده و یقتلون را بلفظ مضارع ذکر کرده نکته چیست در این فرق بر چه مبنی است
جواب آنست که از جهت آنکه ایشان در حال قتل پیغامبران اند هنوز مشغول اند یعنی بر آن گشته اند و قصد آنکه قایم
مقام همه انبیا شیخ ابو حیان گفته که بایشان برای کشتن گرد بر گرد او میگردند و ابتدا کرده اند یک روز پیغامبر
پیغمبر را گوشت زهرآلود دادند و پیغمبر ... بآن هلاک پیوسته تا آخر ایامی پیغمبران صاحب شریعت را از جهت خویش دوا
و دشمنان ایشان را اگر چه قصد بکردند هلاک ... آورده بر کشتن ایشان نگذاشت و حسبوا الا تکون
فتنة فعموا وصموا ان لا تکون بنصب نون ... بان مصدریه و برفع محل آن مخففه از ثقیله
و حذف ضمیر شان خوانند و معنی هر دو مختلف نیست با اختلاف قراءة دانند و حسبوا معطوف است بر جزا کلما
که محذوف است و تواند بود که بر جمله فریقا کذبوا و فریقا یقتلون معطوف بود و این جمله نیز داخل تعلیل و دلیل باشد
معنی آیت چنین آید بپنداشتند که ایشان با یاد کردن پیغامبران و تکذیب و کشتن ایشان بر ایشان فتنه
نخواهد بود و آخرت عذابی بمرد ایشان نخواهد گشت و تکذیب و قاتل بعقوبت نخواهد پیوست پس کور شدند
یعنی ز بستن عماسای خویش ندیدند و کر شدند سخن حق از کسی نشنیدند یا کور شدند از دیدن علامات قدرت خدا
و مشاهده کردن معجزات رسل و انبیا و کر شدند از شنیدن انچه پیغامبران از ایشان جستند در بیبالی افتادند
تا آنکه پرستش گوساله نمودند ثم تاب الله علیهم عطف است بر جمله سابق بمعنی ایست
پس توبه کردند و پشیمانی آوردند خدای ایشان قبول کرد ایشان را در عوض نیکی و نیکوکاری آورد
ثم عموا وصموا عطف است بر جمله سابقه معنی آنست پس از آن باز کور شدند و از دیدن
معجزات و ... راه باز ماندند و کر شدند و نا شنیدن سخن حق پیوستند دل بر طلب رویت خدا نهادند و
زبان بگفتار لن نؤمن لک حتی نری الله جهرة گشادند شاید کسی از ایشان ... سبع هستند معنی کرد و عموا
ان بود که گفته شد کثیر منهم بدل است از ضمیر عموا و صموا بدل البعض از کل چه بعضی از ایشان ایمان
آوردند و ... نکردند یا فاعل یکی از ایشان است بر وجه لغت اکلونی البراغیث ... است
یا خبر مبتدأ محذوف است بر تقدیر او ... است و ... خبر مقدم ... که فعل
مبتدا است در صورت افراد و جمع ... قائم از جهت آنکه بر تقدیر تقدیم الفاعل فاعل می آید وا نمود و ...
و جمع چنانچه یقومان الزیدان و یقومون الزیدون که الفاعل لفاعل ... روا باشد و بعضی این را ضعیف
دارند و التبام من بلغت اکلونی البراغیث میدانند والله بصیر بما یعملون
این جمله تذییل است بمعنی وانیست خدای بینا است بحال ... کنندگان با عاصی است ... عمل ... ایشان
هیچ عمل از اعمال ایشان بر وی مخفی نشود و هیچ کاری از کارهای ایشان در خطره و ... نشود

لقد كفر الذين قالوا ان الله هو المسيح ابن مريم لام در جواب قسم محذوف است
ای اقسم لقد کفر الذین قالوا کذا این حکایتی دیگر ست متضمن شکایت از زشتی حال اهل کتاب و تجاوز کردن
ایشان از حد صدق و ثواب این جمله مقرر مقصود و جمل سابقه بود سوگند شناعت و قباحت گفتار و کردار
ایشان باشد یعنی اینست سوگند یاد میکنم هر آئینه بدرستی کافر گشتند کسانیکه ان الله هو المسیح ابن مریم
گفتند یعنی مسیح را بر الله حمل کردند حادث را با قدیم هو اطابت بر اتحاد آوردند وقال المسیح یا بنی اسرائیل
اعبدوا الله ربی وربکم این جمله حالیست از ضمیر قالوا ای وقد قال المسیح یا بنی اسرائیل الآیة
یعنی اینست سوگند یاد میکنم هر آئینه کافر گشتند آنانکه ان الله هو المسیح ابن مریم گفتند و حال اینست
که مسیح ایشان را مخالف گفته و یا بنی اسرائیل اعبدوا الله ربی وربکم گفته انه من یشرک بالله
فقد حرم الله علیه الجنة ومأواه النار ضمیر منصوب برای شان است
جمله شرطیه شان را بیان ست جمله انه من یشرک بالله تذییل است و تاکید او را جهت آنست ذکر کفر ملوح
بر تحریم چنان ست تقدیم ملوح تاکید کرد بر وجه استیناف مفصول آورد و جمله فقد حرم الله علیه الجنة تعلیل
جزاء محذوف ست ای من یشرک بالله لم یدخل الجنة لان الله حرمها و ماویه النار عطف ست بر جمله سابقه
یعنی حرم الله علیه الجنة یعنی اینست بدرستی شان اینست هر که با خدا دیگری را در الوهیت شریک گرداند
چنانچه خدای را الله میگوید و دیگری مثل الله میخواند یا دیگری را با خدا در پرستش یا در صفتی که خاصه الله است
شریک کند یعنی میان ایشان در آن شرکت افگند چنانچه قوم نمرود ابراهیم را علیه السلام انت فعلت هذا
بآلهتنا گفتند و مشرکان عرب معبودان خویش را شفعا دانستند از بهشت محروم شود و از نعیم او بی نصیب گردد
زیرا که خدای بهشت را بر وی حرام گردانید و وی را ابدین در جهنم رسانید مراد از تحریم مذکور تحریم منع بود
تحریم تکالیف نباشد چه دار آخرت دار تکالیف نیست و تحریم در ان الله حرمهما علی الکافرین همین
معنی ست و جای او خاکسار زشت و آتش سزای این بدکردار ست و سوی وی هیچ باز خواهد گشت
و عذاب ابد و عقوبت مخلد خواهد بود وما للظالمین من انصار
این جمله تکمیل ست برای رفع وهم کسی که بعد استحقاق عذاب یاری دهنده را که از عذاب بیرون آرد
بهیچ و لیشفع لنا آبائنا الانبیاء میگفتند و متوهم بودند یعنی اینست نه از ظلم کنندگان در آخرت
یاری دهندگان کافران را کسی یاری نه دهد هیچ ظالم را هیچ یاری کسی از عذاب نرهد لقد کفر الذین
قالوا ان الله ثالث ثلثة این جمله با شکایت سابقه مطابق ست مر جمله سابقه را در
مقصود موافق ست بر وجه تفصیل مقرر بود و محل فصل یافت ان الله ثالث ثلثة مفعول قالوا است تاکید

او در کلام مشرکان از جهت انکار موحدان ست معنی آنست بسوگند یاد میکنم بدرستی که کافر گشتند آنانکه
خدا را ثالث گفتند جماعتی از مشرکان قائل بتثلیث اند عیسی و مریم را دو اله و خدای را سیوم سه اله میگویند
سزاوار است که ایشان کافر باشند و مقصود نفی اشراک کردند وَمَا مِنْ إِلَٰهٍ إِلَّا إِلَٰهٌ
وَاحِدٌ این جمله حال ست و قصر او قصر حقیقی بود یا قصر اضافی بود جه افراد باشد من زایده است تاکید عموم
نفی نکره مخصوص عنه شده هم ازین جهت مبتدا آمده لا اله بدل است از محل من اله ای من اله الا اله واحد
معنی آنست نیست هیچ معبودی بحق مگر الهی که یکیست معبودی دیگر معبود بحق نیست وَإِن لَّمْ يَنتَهُوا
عَمَّا يَقُولُونَ لَيَمَسَّنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ۝ این شرط در ذیل قسم افتاده تقدم قسم
بر شرط جواب قسم را حکم جواب شرط داده از روی لفظ جواب قسم شده و از روی معنی جواب شرط آمده معنی آنست
و بسوگند یاد میکنم اگر ایشان باز نمانند از آنچه میگویند و ترک نه نهند راه اشراک را که در آن می پویند هر آینه
برسد بمشرکان که ثابت اند عذابی دردناک مقرون بابیم و باک هم در دنیا اوجاع و اسقام و مصائب و آلام
و در آخرت عذاب نار که معد است برای کفار و تنکیر عذاب برای تفخیم است سوال لفظ الیم مبنی از قلت بود
استعمال او در عذاب الیم چگونه باشد جواب استعمال من که مبنی از قلت است در عذاب الیم باعتبار
فظاعت و تنبیه داده که بر نسبت فظاعت آن عذاب کثیر یسیر شمرده اند و وضع مظهر موضع مضمر درین خبر از
جهت تقریع بمناط عذاب و اظهار جهت عقاب أَفَلَا يَتُوبُونَ إِلَى اللَّهِ وَيَسْتَغْفِرُونَهُ
وَاللَّهُ غَفُورٌ رَّحِيمٌ ۝ همزه برای استفهام است فا عاطفه است معطوف علیه محذوف است و
یستغفرونه عطف است بر فعل منفی نه بر نفی پس نفی بر هر دو در آید معنی ولا یستغفرونه حاصل آید ای لا ینتهون
عن بطلان ما یقولون فلا یتوبون ولا یستغفرون و جمله معترضه است برای تعجیب از مؤمنان کفار و فجار در انتفای
توبه و انتفای استغفار و جمله و الله غفور رحیم تذییل است معنی آنست ای مؤمنان ایشان از بطلان آنچه میگویند
دعوا کردن در راهی که می پویند پس توبه نمی کنند و مستغفر نمی شوند عجب کاری و عجب روزگاری که در راه
پویانند حال این همه اندازان باز نمیگردند و از ضلال رجوع نمیکنند با توبه رجوع کنند و خود را در جبر نمیه آلود
نیفکنند و خدای غفور است خطایا آمرزد و رحیم است عطایا بخشد مَا الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ إِلَّا رَسُولٌ
قَدْ خَلَتْ مِن قَبْلِهِ الرُّسُلُ جمله قد خلت صفت است مر رسول را یعنی نصاری بعضی مسیح را ابن الله
میخوانند و بعضی او را اله میدانستند و بعضی در مرتبه تثلیث می پویند ان الله ثالث ثلثه میگویند از رسول
رسید ابن الله شده خدای میپندارند قصر مذکور رد است هر فرقه فریق قرار است بود و قول هر فریق باز کرد باشد
و چون منکران قصر برانکار نبود ما و الا استعمال کرد انما نیاورد معنی آنست نیست که مسیح مگر رسولی گذشته

خدا پرستی گشته اند پیش از وی پیغمبران و مانا خبرست حادث است بعد ایشان هیچ حادث الهیت نبود و با تقدمشان
حدوث لائق الوهیت نباشد وَأُمُّهُ صِدِّيقَةٌ عطف است بر جمله ما قبل یعنی انیست و مادر او
صدیقه است یعنی راستگوی بوده و در راه راست پوینده و او هیچ یک را از ایشان خبر داده این خبر سبب حدوث
او بود منافی الوهیت او باشد كَانَا يَأْكُلَانِ الطَّعَامَ این جمله حال است تقدیر چنین [illegible]
جا که حکم حضرت عیسی و مریم را سوگند [illegible] بیان حدوث عیسی است بوجه طعام خوردن که
از صفات محدثات باشد یعنی انیست یا در [illegible] مسیح علیه السلام بر این صفت بودند مسیح و او مادر
دیگر طعام می خوردند و طعام خوردن علت از حاجت و معنی بر حاجت باشد صورت تقوم بدن محتاج
سوی [illegible] باشد و این همه از صفات محدثات بود چنانچه اله نباشد این سخن [illegible] انْظُرْ
كَيْفَ نُبَيِّنُ لَهُمُ الْآيَاتِ ثُمَّ انْظُرْ أَنَّىٰ يُؤْفَكُونَ استفهام و سر هر دو محل یعنی بنگر کیف
و انی برای تعجب است یعنی عجیب بیانی که از ماست و عجب حیرانی که ایشان راست و جمله [illegible] است
برای تنبیه پیغمبر صلی الله تعالی علیه وسلم و الصلوة و تنبیه در بیان آیات یعنی انیست نظر بکن ای محمد یا
ای بیننده که ما چگونه برای ایشان علامات وحدانیت خویش بیان میکنیم و دلائل اثبات شریک و دلیل
و امتناع الوهیت عیسی و مادر او و بودن ایشان غیر الایق [illegible] و فکر می آریم بیانی واضح که تعاند [illegible]
و بیانی که عقل [illegible] باقی که کسی آنرا منع نتواند کرد و هیچ که مخالف در آن شک نتواند آورد پس
بنگر این ناحق شناسان از تحقیق این چنین حقی و تصدیق این چنین صدقی چگونه باز داشته می شوند
ملزم و محجوج میگردند باز [illegible] از آن [illegible] و [illegible] خفقادت و او با نباشد قُلْ أَتَعْبُدُونَ
مِن دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَمْلِكُ لَكُمْ ضَرًّا وَلَا نَفْعًا استفهام برای توبیخ است و این توبیخی و تکبیر
بر بطلان اعمال کافران و تنبیهی و تکبیری بر نفی افعال ایشان یعنی انیست بگو ای محمد [illegible] خدا که مالک
نیست بلای زیانی و نفعی [illegible] را که هیچ سودی و زیانی نتوانند رسانید معبود می سازید
[illegible] که قدرت کار ایشان را [illegible] نافع و ضار اوست
[illegible] نتوانند [illegible] که او [illegible] نتوانند کشاد وَاللَّهُ هُوَ السَّمِيعُ
الْعَلِيمُ ۝ این جمله تذییل است یعنی انیست و خدای او شنواست [illegible] یعنی گفتار ایشان
و [illegible] اندیشها [illegible] و [illegible] از مردم و مادر [illegible]
آن جوانید قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ غَيْرَ الْحَقِّ این خطاب است مر اهل کتاب
و دعوت ایشان است سوی حق [illegible] ایشان [illegible] از غلو در باطل و از گفتار بیجا

و این مقرر جمله سابقه است و مضمون این با مضمون آن موافق است معنی آنست بگو ای محمد ای اهل کتاب غلو مکنید و متجاوز از حد مشوید در دین خویش غلوی باطل و تجاوزی ناحق یعنی افراط در رفع او برسانید بدرجه الوهیت از حد تجاوز کرده اند و یهود در خفض او و تکلیم کردن از درجه نبوت مبالغت نموده اند این آیه نهی است از غلو زیادت و نقصان کار دین و تجاوز از حد بدان و درین قوله تَتَّبِعُوٓا أَهْوَآءَ قَوْمٍ قَدْ ضَلُّوا مِن قَبْلُ وَأَضَلُّوا كَثِيرًا وَضَلُّوا عَن سَوَآءِ السَّبِيلِ ۝ ولا تتبعوا عطف است بر لا تغلوا ع ۱۱ قد ضلوا صفت است مر قوم را و اضلوا با مفعول خویش عطف است بر وی عن سواء السبیل متعلق است بضلوا متضمن معنی تجاوز یا خارجین یا نافتند سواء السبیل از قبیل کریم الخطاب است معنی آنست ای اهل گروهی را که پیش از شما بوده اند در دین گمراه شدند و مردمان را گمراه گردانیدند پیروی مکنید از راه راست که اصل اسلام راست است تجاوز کننده مباشید لُعِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِن بَنِيٓ إِسْرَآءِيلَ عَلَىٰ لِسَانِ دَاوُودَ وَعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ جمله مستأنفه است برای بیان جزای کفر چه در آیات سابقه بیان کفر بنی اسرائیل بود و ذکر ضلال و تجاوز ایشان از سواء السبیل روی نمود چنانستی که سامع گفت ما جزاؤهم تفسیر لعن الذین کفروا من بنی اسرائیل من بنی اسرائیل بیان الذین کفروا در محل حال است از و علی لسان داود متعلق بلعن معنی آنست لعنت کرده شده اند آنانکه کافر شدند از بنی اسرائیل بر زبان داود و بر زبان عیسی پسر مریم در زبور و انجیل که کتاب داود و کتاب عیسی است [illegible] ایشان [illegible] روایت کرده اند در شأن اصحاب سبت است که از فرمان خدای تجاوز کردند و کاری را که از آن نهی بودند مرتکب شدند داود علیه السلام دعا بد کرد بوزینه گشتند و در شأن کسانیکه بعد نزول مائده کفر ورزیدند این چنین معجزه ظاهر را نپسندند عیسی علیه السلام [illegible] اللهم من کفر بعد اکل من المائدة عذابا الیما تعذبه احدا من العالمین والعنهم کما لعنت اصحاب السبت گفت ایشان همه خنزیر بودند بر صورت خوک گشتند ذَٰلِكَ بِمَا عَصَوا وَّكَانُوا يَعْتَدُونَ ۝ مستأنفه است و جواب [illegible] با بی سببیت است معنی آن آنست یعنی لعن و طرد بسبب عصیان ایشان بود و بسبب آنکه تجاوز از حد میکردند و کار ناشایسته کردارهای ناحق می آوردند روشن شود در اخلاق و اعمال افراط و تفریط [illegible] مذموم است [illegible] ملوم است كَانُوا لَا يَتَنَاهَوْنَ عَن مُّنكَرٍ فَعَلُوهُ این جمله بیان عصیان ایشان است یتناهون یتفاعل است ولا یتناهون لا یتشارکون فی النهی ای لا ینهی بعضهم بعضا عن منکر فعلوه یا معنی لا ینتهون ای لا یمتنعون عن منکر فعلوه بر وجه اول معنی آنست بوده اند ایشان بر صفتی که یکدیگر را نهی نمیکردند [illegible] که می آوردند یعنی چون نهی منکر ترک داده اند چنانستی که با یکدیگر [illegible] زبان [illegible]

نهاده اند باستخفاف کشد و برای اعتقاد سبب شود و وجه دوم معنی انیست از گناه باز نماندند
و بر معصیت اصرار میکردند لَبِئْسَ مَا كَانُوا يَفْعَلُونَ ۝ این جمله تذییل است لام
در جواب قسم محذوف است ای اقسم لبئس ما کانوا یفعلون معنی انیست سوگند یاد میکنم هر آئینه بد چیزیست
که ایشان میکنند و بد کاریست که خود را در آن می افگنند تَرَىٰ كَثِيرًا مِّنْهُمْ يَتَوَلَّوْنَ
الَّذِينَ كَفَرُوا لَبِئْسَ مَا قَدَّمَتْ لَهُمْ أَنفُسُهُمْ أَن سَخِطَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ این جمله مقرر
مرتبه بدی بودن ایشان و بیان صفتی دیگرست از اصناف عصیان قدمت صفت ماست و ما نکره
موصوفه تمیز است از فاعل بئس که ضمیر مبهم ان سخط الله بحذف مضاف بتقدیر سبب ان سخط علیهم
مخصوص بذم است معنی انیست می بینی تو بسیاری را از منافقان که جماعتی را از کافران دوست میگیرند
و ایشان را بدوستی و همدمی می پذیرند هر آئینه بد چیزیست که نفسهای ایشان برای ایشان پیش
فرستاده و آن سبب خشم خداست از معاصی که ایشان آنرا ارتکاب کرده وَفِي الْعَذَابِ
هُمْ خَالِدُونَ ۝ و فی العذاب متعلق است بخالدون فصل میان عامل و معمول بمبتدا
که در مرکز خویش است آمده چنانچه در کتب نحو در طعامک زید آکل تحقیق شده و این جمله تذییل است معنی
انیست و ایشان یعنی کافران باشند در عذاب جاودان وَلَوْ كَانُوا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالنَّبِيِّ
وَمَا أُنزِلَ إِلَيْهِ مَا اتَّخَذُوهُمْ أَوْلِيَاءَ وَلَٰكِنَّ كَثِيرًا مِّنْهُمْ فَاسِقُونَ ۝ یؤمنون بالله و ما معطوف
خویش خبر کانوا است جمله شرط لو است ما اتخذوهم اولیا جزاست و لکن برای استدراک است کثیرا اسم و خبر خود
عطف است بر تری کثیرا منهم یتولون الذین کفروا معنی انیست و اگر ایشان بخدای و پیغامبر و کتابی
که منزل بروست یعنی قرآن مؤمن می بودند کافران را دوست نمی گرفتند و با ایشان صحبت نمی نمودند
لیکن بسیاری از ایشان بیرون آینده اند از دین و طاعت خدا پس روی کننده اند هر نفس و هوا بدین
سبب کفر میورزند و با کافران می آمیزند لَتَجِدَنَّ أَشَدَّ النَّاسِ عَدَاوَةً لِّلَّذِينَ آمَنُوا
الْيَهُودَ وَالَّذِينَ أَشْرَكُوا لام موطئه قسم است ای اقسم لتجدن الیهود مفعول اول است مر لتجدن
را والذین اشرکوا معطوف است بر الیهود للذین آمنوا لام متعلق است بعداوة و عداوة تمیز است از نسبت اشد
سوی ضمیر مستکن و اشد الناس مفعول دوم است از جهت اهتمام مقدم شده جمله لتجدن جواب قسم
محذوف است ای اقسم لتجدن اشد الناس عداوة این جمله متضمن شکایتی از یهود است و در مقصود
موافق جمل سابقه است بهمین جهت فصل کرده و تاکید از جهت ابراز مقصود و شکایت بوجه و کاملیت آورده
یا از جهت آنکه کسانیکه ایشان را دوست می پنداشتند در مضمون این جمله انکار داشتند تاکید از جهت

دفع انکار ایشان است یعنی اینست بسوگند یاد میکنم بر آئینه مییابی سخت ترین مردمان از روی عداوت
و دشمن داشتن مر مومنان جهودان و مشرکان را یعنی میان همه مردمان همه جهودان و مشرکان دشمن ترند در
بدخواهی و عداوت بیشترند و در حدیث آمده است ما خلا یهودیان بمسلم الا هما بقتله از هر قومی جماعات کثیره باسلام گرویدند
و مطیع و منقاد پیغامبر علیه السلام گشتند از یهود جز عددی قلیل ایمان نیاوردند و اعتراف و اقرار بدین پیغامبر
علیه السلام نکردند تا آنکه پیغامبر گفت لو آمن بی عشرة من الیهود لآمن بی الیهود کلهم و همه دانند که مشرکان با پیغامبر
و مومنان چه مقدار عداوت داشتند و بر خطر اهلاک از شدت عداوت ایشان از مواطن الفت و مقر آبا و
اجداد هجرت کردند و از روی مصاحبت و معاشرت اباعد و اجانب آوردند فاما حرص و بخل یهود را در عداوت
پیغامبر علیه السلام و مومنان قرین مشرکان کرد بلکه ذکر آن را جهت اهتمام پیش از ذکر مشرکان مقدم آورده
وَلَتَجِدَنَّ أَقْرَبَهُمْ مَوَدَّةً لِلَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ قَالُوا إِنَّا نَصَارَىٰ
این جمله عطفست بر لتجدن سابقه یعنی اینست و بر آئینه بیابی نزدیکترین مردمان از روی دوستی مر مومنان
آنکسانی که ما نصاری گفتند و در خویش نسبت بنصرانیان جستند سوال الذین آمنوا بالا گذشته محل ضمیر بود
لهم نگفت وضع مظهر موضع مضمر کرد نکته چه بود جواب اگر لهم گفتی در ضمیر احتمال عود شدی بیهود و
برین احتمال معنی غیر مقصود روی نمودی سوال چنانچه در شان یهود گفت لتجدن اشد الناس عداوة للذین
آمنوا الیهود در شان نصاری نگفت لتجدن اقربهم مودة النصاری چرا نگفت اطناب کرد قالوا انا نصاری
آورد وجه چیست و این اطناب بر چه مبنی است جواب برین تقدیر بلازمه گفتار عاقل مر مصدق قائل بودن
ایشان بانا نصاری بر وجه کنایت فهم شود و با الحاق ما کنایه ابلغ از تصریح بود ذٰلِكَ بِأَنَّ
مِنْهُمْ قِسِّيسِينَ وَرُهْبَانًا این جمله مستأنفه است چنانستی که سوال کرد این معنی بسبب چیست فقیل
ذلک یعنی اینست آن یعنی قرب مودة نصاری مر مومنان را و میل و ابای ایشان سوی ایشان بسبب
آنست که بعضی از ایشان قسیسین اند و بعضی رهبانان اند از ترسایان یعنی که در علم مشغول باشند و او را قسیس
خوانند و کسی که بعبادت مشغول گردد او را راهب خوانند وَأَنَّهُمْ لَا يَسْتَكْبِرُونَ ۝ عطفست بر ان منهم
قسیسین یعنی بسبب آنست بودن ایشان بدین صفت [illegible] و بسبب آنکه ایشان تکبر نکنند
فروتنی و زاری کنند و خود ستائی نمی آرند و در این آیه اشارت است که علم را شاملی خیر دلیل نفعی حاصل اگرچه در ترسایان
بود و گوشه نشینی و عبادت کار بس عظیم و شغل فخیم است اگرچه از رهبانان پدید آید و فروتنی و تواضع ستوده است اگرچه با کافران دارد
و نرم دلی و حق شناسی صفت حمیده است اگرچه در کافری که صفت ناپسندیده است بود و حق سبحانه تعالی این صفتها
را در ترسایان سبب مودت مومنان ساخته و بادی آن بدین صفات ایشان را نیکنام ساخت

وَاِذَا سَمِعُوْا مَآ اُنْزِلَ اِلَى الرَّسُوْلِ تَرٰٓى اَعْيُنَهُمْ تَفِيْضُ مِنَ الدَّمْعِ مِمَّا عَرَفُوْا مِنَ الْحَقِّ

[illegible]

من الدمع تبیین است چنانچه گویند طاب من جمله ای التبیض اعینهم دمعا یا متعلق است بتفیض بمعنی
معنی الا بتدا ای تفیض مبتدئة من الدمع یا باراده تعلیل از تفیض از باب ذکر مسبب اراده
سبب ای اعینهم تمتلی من الدمع و جمله خبریه عطف است بر لایستکبرون که خبران واقع شده در کلام یعنی انهم
لایستکبرون و انهم اذا سمعوا ما انزل الی الرسول ترى اعینهم آمده اگر ترى [illegible] دارند جمله تفیض مفعول دوم
باشد و اگر ترى بمعنی تبصر دارند جمله تفیض را حال پندارند و ترى تا آخر جواب شرط است سوال انهم لایستکبرون
صفت همه نصرانیان است زیرا آنچه ضمیر انهم راجع است ضمیر منهم عاید بر کل ایشان است و سماع قرآن و گریه کردن
و حق شناختن و آشنا گفتن و بشارت یافتن در حق بعض بود در حق کل نباشد و چون این جمله را عطف بر لایستکبرون
دارند و آنرا محمول بر کل نصاری پندارند این نیز محمول بر کل نصاری شود و معلوم است که این صفت
بر کل نصاری نباشد جواب شک نیست که این امور صفت بعضی نصاری است لکن صفت کردن کل
بصفت بعض آمده چنانچه در انتما العین انکم سیارقون [illegible]
من الحق بیانیه ابتدائیه است و من در من الحق بیان ما ست موصوله است [illegible]
باشد ای من بعض الحق چه پیش ایشان بعض حق [illegible]
کرده اند چون جعفر طیار و صاحبان او فرستادگان پیامبر علیه السلام بنجاشی ملک [illegible]
رسیدند و بآواز بلند پیستاذن علیک حزب الله گفتند چون ایشان در آمدند نجاشی گفت مرحبا
بحزب الله ایشان گفتند السلام علی من اتبع الهدی و [illegible] و پیش ایشان عمرو بن عاص
و جماعتی فرستادگان اهل مکه بر آمده بودند و در القای عداوت با پیامبر علیه السلام سعی مینمودند چون جعفر
طیار سلام گفت و تعظیمی که پیش پادشاهان معتاد خلق بود بشکست پیش نجاشی گفتند که چنانچه از رسال
ایشان خبر کردیم [illegible] پیش پادشاه [illegible] ساخته گشت و مشاهده پیوست پیش تو تحیت ملوک
نکردند و رو بر زمین از سرکشی نیاوردند نجاشی گفت سلام چرا کردید و رسم تحیت ملوک چرا نیاوردید جعفر
گفت ما تحیت اهل بهشت و فرشتگان کردیم و رسم جباران بجا نیاوردیم نجاشی گفت صاحب شما که شما را
فرستاده است در باب عیسی و مریم چه میگوید در شان ایشان کدام صفت میگوید گفتند او را صفت
[illegible] و کلمه من الله است القاها الی مریم و روح منه [illegible] العذراء البتول پیدا شد و عیسی رسول خداست
[illegible] و میگریست میخوانند نجاشی گفت عیسی در باب خود [illegible] همین میگفت و آنچه گفتند همین صفات

بیعت عمرو بن عاص و یاران او متغیر شدند از کلام نجاشی بستوه آمدند نجاشی گفت از کتابی که بر صاحب شما فرود آمده چیزی یاد دارید که آنرا پیش من در تلاوت آرید جعفر طیار سوره طه تا آیه هل اتیک حدیث موسی خواند و بلفظی که باید و شاید بر زبان راند نجاشی و اهل مجلس او بگریه شدند و بیج دست ایشان پیش آمدند باز پرسید که در کتاب شما که مریم چه بیان است و از شان او چه بیان است جعفر طیار سوره مریم تا آیت ذلک عیسی بن مریم قول الحق الذی فیه یمترون تلاوت کرد باز ایشان را بگریه آورد نجاشی با هفتاد و دو راهب از اهل صوامع ایمان آوردند و دین اسلام را بتصدیق و انقیاد کرد این آیه در باب ایشان نازل گشت و قصه گریه ایشان بشنیدن آیه قرآن بتبلیغ پیوست و بعضی گویند نزول آیت در شان چهل مرد است هشت نفر از رهبانان شام و سی و دو از حبشه که ایمان بانجیل داشتند و دل بر ایمان بر پیغامبر صلی الله تعالی علیه و سلم و قرآن گماشتند بر پیغامبر ما آمدند مسلمان شدند معنی اینست و چون آنچه فرستاده شده است بسوی رسول بشنوند بینی چشمهای ایشان را که از آب اشک روان میشوند از آنچه حق را شناختند و معرفت او را شعار دل خویش ساختند ایشان را چون حق بشنیدن بیشتر میشود از شوق و انوار آن که برتر و بالاتر بود ظهور یابد توانند دید الست چه حالی پیش آید و چه مرتبه روی نماید سوال روایت کرده اند که امیر المومنین ابوبکر صدیق رضی الله تعالی عنه گروهی از اعراب آمدند و از وی درخواست کردند که چیزی از قرآن بخوانند و در لباس نظم فرقانی در گوش ایشان برساند امیر المومنین ابوبکر آیتی برخواند آب از چشم ایشان روان گشت و از ایشان حالی و وجدی بعیان پیوست امیر المومنین ابوبکر گفت کنا کذلک حتی قست القلوب برین روایت ظاهر شد یا از دیاد و حال معرفت که ابوبکر را بود از دیاد فیض و هیچ روی ننمود قست القلوب فرمود و این معنی با کلام سابق موافق نمی آید از روی ظاهر مخالف مینماید جواب بکاء مردم از شوق و طلب مقامی است که انجا رسیده و قلق و اضطراب مشتاق از جهت نادیدن چیزی است که آنرا ندیده طالب چون بنهایت مطلوب خود رسید و بر منتهای استعداد خویش واصل شود و از آنهم گیرد و تمکین پذیرد از قلق و اضطراب باز ماند توسن جد را در سلوک و سیر بخوابانند و این مقام عالی است و در رتبه اکابر و اعالی ست لیکن چون نا گریستن از قلق و اضطراب فارغ گشتن صورت قسوت دل و بظاهر اثر سختی دلی است آنرا قسوت نام کرد و عارف مرتبه را اشتباه بتغییر صورت منقصت آورد سوال چون معرفت حق را که نزدیک سماع قرآن سبب بکاست تعلق باستقبال بود تعبیر از معرفت مستقبله در کلام عرفوا بصیغه ماضی بچه وجه سایغ باشد جواب معرفت هر چند بنسبت زمان وحی مستقبل است اما بنسبت زمان بکا ماضی خواهد بود و تعبیر از صیغه ماضی درین اعتبار سایغ بود یقولون ربنا امنا فاکتبنا مع الشهدین یقولون حال است ا

چنانچه معنی که کسی گفت ما ذا یقولون حین سمعوا الحق فقیل یقولون ربنا آمنا الآیه و فا در فاکتبنا فا سببیست
از قبیل آمنت فاکرمنی معنی آنست میگویند ایشان ای پروردگار ما ایمان آوردیم و تصدیق قران کردیم
و دانستیم که حق ست و آنچه حق ست از جهت آنکه درست صدق ست پس بنویس ما را از امت پیغامبر که ایشان را
بر همه فرقها ست از شاهدان گردانیده و بدرجه جعلناکم امة وسطا لتکونوا شهداء على الناس رسانیده
یا گویند بگردان ما را از شاهدان یعنی از گویندگان کلمه شهادت و بوحدانیت و رسالت گواهی دهندگان
یا گویند بنویس ما را از حاضران مجلس پیغامبر علیه السلام از مهاجر و انصار و غیبت ما را از مجلس او همچو حضور
وا نگار بکا سن یا از جهت خوف خدا است یا از جهت شادی بنیل نعمت هدی ست فی الجمله بکا از هر جا بود و از وجد
و طرب ناشی نشود بیت نعره مشتاق را غوغا مگو گریه عشاق را بازی مدان مصراع
درون تا آتشی نبود نخیزد دود از روزن وَمَا لَنَا لَا نُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَمَا جَاءَنَا مِنَ الْحَقِّ
وَنَطْمَعُ أَنْ يُدْخِلَنَا رَبُّنَا مَعَ الْقَوْمِ الصَّالِحِينَ جمله ما لنا عطف ست بر مقول یقولون
استفهام برای انکار بر وجه توبیخ یا برای تعجب لا نؤمن حال ست از معنی فعل انه ما لنا فهم عشیوا ای ما نصنع
حال کوننا لا نؤمن بالله و بما جاءنا من الحق و نطمع حال ست از فاعل لا نؤمن ای و ما لنا لا نؤمن و الحال
انا نطمع که سؤال چون مضارع مثبت حال واقع شود بی واو باشد و نطمع مضارع مثبت ست
با واو چگونه حال بود جواب بتقدیر و نحن نطمع و گردانیدن این جمله اسمیه چنانچه در قمت و اصک
وجهه و نحو است و انا ارهنهم مالکا بتقدیر و انا اصک و انا ارهنهم مالکا گفته اند یا محمول بر شذوذ بوده و تواند بود
و نطمع عطف باشد بر لا نؤمن و حالیت بمعنی جمع که مفهوم واو ست متعلق باشد ای و ما لنا نجمع بین عدم
الایمان و طمع الادخال مع الصالحین معنی آنست و چیست ما را که بخدای و آنچه آمده است بما از جنس
حق و صدق ایمان نیاریم و در آوردن خدای عز و جل ما را در بهشت با قومی که صالحان اند طمع داریم فَأَثَابَهُمُ
اللَّهُ بِمَا قَالُوا جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا ط ما قالوا متعلق ست با ثابهم
سؤال اذا برای استقبال ست سمعوا و تری و تفیض و یقولون ربنا آمنا مستقبل اند فاثابهم الله
ماضی ست این تفسیر عطف ماضی بر مستقبل بفاء تعقیب چگونه قائل شوند جواب بودن ایشان در زمان
مستقبل برین صفت که چون قران بشنوند آب چشم ریزند و ربنا آمنا گویند کنایت ست از تحقیق ایمان ایشان
پس و اذا سمعوا تا آخر کنایت باشد از تحقیق ایمانهم جمله فاثابهم الله بما قالوا جنات معطوف برین مضمون باشد
و تعطف ماضی بر ماضی سؤال در حکم قصه که فا گورفته ذکر آن در بیان آمده این آید که سامع قران و فیضان
اشک ایشان در حبشه بوده و این واقعه در هنگام تلاوت جعفر طیار رضی الله عنه قران را در مجلس نجاشی

در زبان ماضی از وی نموده چون اذا در واذا سمعوا برای استقبال بود لازم آید که سماع مذکور و بکاء مسطور مستقبل باشد وجه جمع میان این دو وجه چیست وصحت او بر چه مبنی ست جواب این آیة در ذکر سماع آینده وگریه آینده است سماع گذشته وگریه گذشته تذکر ایشان بذکر سماع آینده وگریه آینده از قصه گذشته تلمیح آمده معنی آنست پس ایشان را جزا داد خدای عز وجل برانچه گفتند ایشان آمنا با قرائن سیاق که دوال اند بر تصدیق و موجب اند مر بودن این گفتار از تحقیق وعده کرد که ایشان را جناتی که زیر آن جوی ها روان بود بدیشان وایشان را در بهشتهای مذکور خلود جاوید بخشیم وَذٰلِكَ جَزَاءُ الْمُحْسِنِينَ این جمله تذییل ست معنی آنست وآن یعنی ثواب مذکور جزای نیکوکاران هست و ثواب نیک کرداران آنست و بدانکه بظاهر فاثابهم الله بما قالوا اکتفا نباید بود که ایمان محض قول و مجرد اقرار بود تا موافق مذهب کرامیه شود وجه معنی آنست فاثابهم الله بما قالوا فی قلوبهم والسنتهم فمنا قل التصدیق والاقرار چه اقرار بی تصدیق کافی نباشد و اقرار ظاهر را چون درهم قلب رواجی نماید و منافقان نیز اقرار بی تصدیق داشتند و سوا ایشان را مومنان نمی پنداشتند اما تصدیق بی اقرار اگر بعذر اکراه و خوف جان بود یا از جهت فرصت باشد یعنی به انجا رسد سزاوار اعتذار است و بر قول کسی که اقرار رکن بود و بغیر اقرار ایمان حاصل نشود و بر قول کسی که ایمان مجرد تصدیق دارند و اقرار شرط اجرای احکام اسلام پندارند ترک اقرار بغیر عذری موجب رضا با جزای احکام کفر و استحقاق بدین باشد و تارک اقرار در حالت طوع بغیر عذر بر هر دو قول کافر ست بر قولی کفر اصلی باشد و بر قولی کفر ارتدادی بود وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ الْجَحِيمِ ع ۹

این جمله حالیه است از قبیل والجیش قادم ذکر او از جهت اظهار رونق ثواب مذکور ست ببیان شناعت ضد او پس وجه از باب تتمیم بود معنی آنست و انکسانیکه کفر ورزیدند و بدین اسلام نگرویدند ایشان اصحاب نار باشند و در دوزخ معذب شوند يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تُحَرِّمُوا طَيِّبَاتِ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكُمْ جمله لا تحرموا طیبات ما احل الله لکم مر جمله او فوا بالعقود بیانی دیگر ست جمله ندائیه برای تاکید تنبیه مکرر ست روایت کرده اند جماعتی صحابه کرام و چندی از یاران پیغامبر علیه السلام اختیار کردند و دل بر ترک خطوط دنیا آوردند و فرقه خود را برین آوردند که جامه پشمین پوشند و زنجیرها ستان تن کوشند و روزها روزه دارند شب نماز گذارند سیلاب چشم روان دارند و در زمین سیاحی کنند و خود را در بیابان افگنند و گوشت و چربی نخورند و بعضی برین شدند که آلت خود ببرند و بعضی خصی شدن اختیار کردند که بوی خوش نبویند و راحت لذت نجویند بعضی ترک زنان گزیدند و بعضی خراب کردن خانه لازم دیدند و در حدیث آمده ما بال اقوام قالوا کذا و کذا لکنی اصلی وانام و اصوم وافطر و اتزوج النساء فمن رغب عن سنتی فلیس منی و در حدیث دیگر آمده

یا بال اقوام تیز بودن عن الشی اضحہ فواللہ انی لا علمہم باللہ واشدہم لہ خشیۃ و نیز روایت کردہ اند کہ پیغامبر
علیہ السلام گوشت خوردی و پالودہ تناول کردی معنی اینست ای مومنان بر خویش چیزہای خوش آیندہ
کہ حلال گردانیدہ شدہ است حرام مگردانید و حرام گردانیدن نعمتہای خدا برا اینکہ بدانید کہ دران بقاء جان
و استبقاء نوع انسان بقاء نسل فرزندان و تقویت اسلام و تکثیر امت پیغامبر علیہ السلام است و این نفع
عام باشد و آنچہ شما اختیار میکنید نفع آن مخصوص بذات ہر یکی بود و نفعی کہ متعدی بود بہتر است از نفعی
کہ لازم باشد **وَلَا تَعْتَدُوْا** عطف است بر ولا تحرموا معنی اینست و تجاوز مکنید
از حد در طلب منفعت خویش بران اندازہ کہ در مضرت اسلام و اضرار اولاد و ازواج افتید و در قطع النسل
و تقلیل اہل فضیلت کوشید مشغول شدن بزنان شاید تا از نسل شما عالمی زاید کہ دین را بہ بیان علم تقویت
کند یا مبارزی روی نماید کہ اسلام را بجہاد قوت دہد یا پادشاہی آید کہ جہان را بعدل و احسان بیاراید و گیہان را
بکیاست خسروانہ سامان دہد و بسیاست پادشاہانہ آرام بخشد کہ پسندد کہ این چنین جلائل فواید و جزائل
عواید بگذارند و دل بر منع حظوظ و باز داشتن حقوق بگمارند **اِنَّ اللّٰهَ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِيْنَ** ○
این جملہ تذییل است معنی اینست بدرستی خدای عز و جل تجاوز کنندگان حدود شریعت را دوست ندارد
و باز دارندگان حقوق ملت را در حیز دوستی نیارد و در تفسیر آوردہ کہ عثمان بن مظعون پیش پیغامبر صلی اللہ تعالی
علیہ و سلم آمد گفت یا نبی اللہ نفس بر من غلبہ کردہ و دل مرا بتقاضی چیزہا آوردہ و من میخواہم کہ آنرا مستاصل گردانم
تا پیش تو یا رسول اللہ نگذرانم پیغامبر صلی اللہ تعالی علیہ و سلم فرمود نفس تو چہ میگوید و دل تو چہ میجوید گفت
میخواہم از صحبت زنان باز مانم و خود را خصی گردانم پیغامبر فرمود ای عثمان ازین خطرہ و خیال باز مان در حق
امت من روزہ داشتن خود را خصی ساختن است از جماع در روزہا روزہ باز دارد و تاثیر روزہ در شب در بدن
سستی آرد باز گفت میخواہم کہ کوہ گیرم و از تعلق عزلت پذیرم تنہا باشم دل کسی را بچیزی نپردازم پیغامبر
فرمود علیہ السلام ازین خطرہ باز مان زیرا کہ رہبانیت امت من گوشہ گرفتن و از مردمان تنہا گشتن در مسجد توقف
نمودن و منتظر نماز بودن است چون در مسجد منتظر نماز نشستی از صحبت مردمان بدوری پیوستی باز گفت میخواہم
کہ سیاح شوم و در اطراف عالم بگردم پیغامبر صلی اللہ تعالی علیہ و سلم فرمود سیاحی امت من سفر حج است
و غزا کافران است نہ سرگردان گشتن در اطراف عالم شاید و ہمچنین دیگر و دیگر باز میدید آن پیغامبر علیہ السلام
جواب آن می شنید تا آنکہ گفت در دل میگذرد کہ جمیع مال خود را در یکبارہ خود را از تعلق و تمتع آن فارغ سازم پیغامبر
علیہ السلام فرمود این کہ مال را نیست خیر بینی و فقیران را [illegible]
حاجت او بستانی و مونت یتیمان برگیری و بار جای ماندگان بدہی و فرزندان و عیال خویش را خوش داری

وحقوق ایشان بگذاری و اگر چیزی بعد از موت بماند ورثه ترا از سئوالت برهاند بهتر باشد ازین که مال ایشان یکایکی دربازی و خود را فقیر و محتاج سازی باز گفت که در خاطر می آید که خوله را که زن من است طلاق گویم و از دامنگیری او خلاص جویم پیغامبر علیه السلام فرمود زن را مگذار و خطرهٔ طلاق او در خاطر مگذرانید که مهاجر در امت من کسی است که محرمات را بگذارد و یا از وطن خویش روی بسوی من آرد یا باشتیاق زیارت من قدم زند و بعد وفات زیارت گور من کند و کسی که بمیرد و بعد خود یک زن یا دو زن یا سه زن یا چهار زن بگذارد واو از روی ثواب مرتبه مهاجران دارد باز گفت یا رسول الله اگر او را مطلقه بگردانم از جماع او باز ایستم پیغامبر صلی الله تعالی علیه وسلم این سخن را نیز رد کرد و نیت آن کار را در معرض طعن آورد و گفت مرد مسلمان چون زن یا کنیزکی خود را جماع کند و دم گذاردن حق ایشان زند اگر وطی او معلق نیفتد و فرزندی نصیب نشود فضل آن دریابد و عوض آن وصیفی در بهشت یابد و اگر وطی معلق گردد و او را فرزندی نصیب شود اگر آن فرزند پیش از و بمیرد و در زمره آن ذریت فرط او گردد و برای ساخته کردن اسباب منزل او پیش رو او باشد و اگر بعد او بمیرد و کارهای دین و دنیا او ساخته بود و بمیرد و در روز قیامت برای او نوری بود و روشنائی باشد باز گفت اکنون میخواهم که گوشت نخورم و دست بر خوردن آن نزنم پیغامبر علیه السلام فرمود ای عثمان ازین قصد و نیت باز آی زیرا که من گوشت را دوست میدارم و چون می یابم دل بر خوردن آن میگمارم و اگر از خدای بخواهم مرا هر روز برسانند و خوردن آن نصیب من گرداند باز گفت یا رسول الله مرا خوش می آید که بخوشبوئی نپردازم و دل خود را از طیب آن خوش نسازم پیغامبر علیه السلام فرمود جبرئیل مرا بخوشبوئی ترغیب کرده خصوصا در روز جمعه ترک آن را در معرض ناخوشی آورده بعده پیغامبر علیه السلام در رد خطور خاطر و فکرهای دل او فرمود ای عثمان از سنت من اعراض مکن و از طریقه من روی مگردان هر که از طریقه من روی گرداند از سنن سنت من باز ماند و اگر از ان توبه نکند و باز دم متابعت من نزند فرشتگان او را تارک سنت خوانند و روی او را از سوی حوض من بگردانند

وَكُلُوا مِمَّا رَزَقَكُمُ اللّٰهُ حَلٰلًا طَيِّبًا ص وَّاتَّقُوا اللّٰهَ الَّذِيْٓ اَنْتُمْ بِهٖ مُؤْمِنُوْنَ ۝

عطف است بر ما بجر و اتقوا الله عطف است بر کلوا موصول با صله صفت الله است و از آنچه روزی کرده است شما را خدای از رزق حلال بخورید و در تحریم حلال از عذاب خدای که بر وا ایمان دارید بپرهیزید و آنچه در دین بندگان او را مضرت کند اگرچه شما را سودمند بود دل بران منهید لَا يُؤَاخِذُكُمُ اللّٰهُ بِاللَّغْوِ فِيْٓ اَيْمَانِكُمْ روایت کرده اند چون آیه نهی از تحریم طیبات و نهی از اتباع رهبانیت که اختیار کرده بودند در تحصیل آن اهتمام مینمودند وارد شد از مواخذه سوگندها که درین باب خورده بودند و در حاصل کردن آن سعی مینمودند پرسیدند درین آیه بر وجه استیناف حکم

به ایمان ذکر کرده و کفارهٔ ایمان منعقده در بیان آورده انکار منتی هستند که بران سوگند خورده اند
باز مانند کفارت یمین منعقده که درین آیه بیان شده داد معنی اینست نگیرد شما را خدای بلغو در سوگندها
شما و یمین لغو آنست که کسی بر چیزی یا انتفای چیزی بگمان سوگند راند و بگمان خویش آن سوگند راست
داند چون ظاهر شود مخالف واقع شود و سوگند بیرنا بوده روی نموده بزه‌کار نباشد و ماخوذ نگردد
ولکن یؤاخذکم بما عقدتم الایمان این جمله استدراک است عطف است
بر لا یؤاخذکم معنی اینست ولکن بگیرد شما را العقده سوگندهای شما و عقد سوگند در عرف شرع آنست
که بر امر آینده که مقدور او باشد دل نهد و بر کردن یا نا کردن آن سوگند خورد چنانچه گوید والله این کار
خواهم کرد یا نخواهم آمد درین خانه در آیم یا نه در آیم یا فلان سخن گویم یا نگویم بعضی گویند یمین لغو آنست
که والله بالله به حکم عادت بر زبان برود و قصد سوگند نبود و این تفسیر از ام المومنین عایشه رضی الله عنها
منقول است و یمین معقوده خلاف آنست یعنی آنچه بقصد و بعزیمت متعلق باشد و امام شافعی در یمین
معقوده و در یمین لغو هم برین تفسیر رفته و مخصوص بامر آینده نگفته یمین غموس را داخل این معقوده داشته
و او را نیز موجب کفارت پنداشته و نزدیک ابو حنیفه یمین معقوده مختص بامر آینده است که مقدور حالف
باشد اگر دران حانث شود کفارت واجب آید و شرط حنث در آیه محذوف است ای بما عقدتم الایمان
وحنثتم فیها فَكَفَّارَتُهٗٓ اِطْعَامُ عَشَرَةِ مَسٰكِيْنَ فا در جواب شرط محذوف است ای اذا
حنثتم فکفارته کذا ای الخصلة المکفرة لهذه السیئة اطعام عشرة مساکین معنی اینست چون در سوگند حانث
شوید و خلاف آنکه بران سوگند خورید پیش کنید که دور کننده بزه‌کاری آن باشد طعام دادن ده مسکین
بود مِنْ اَوْسَطِ مَا تُطْعِمُوْنَ اَهْلِيْكُمْ اَوْ كِسْوَتُهُمْ اَوْ تَحْرِيْرُ رَقَبَةٍ صفت اطعام است یا
مبتدا محذوف است یا صفت مصدر محذوف است مر اطعام مذکور را ای اطعاما کائنا من اوسط ما تطعمون
اهلیکم یا بدل است از اطعام عشرة مساکین و بدل داشتن او بعید است که چون مبدل در تنحیت بود بدین
بدل غرض حاصل نشود اهلیکم جمع اهل است چون ارضون او کسوتهم او تحریر رقبة معطوف است به عشرة
مساکین معنی اینست طعام دادن ده مسکین متعین نیست از اوسط طعامی که بدان اهل خویش را طعام
میکنید میان آنچه اصحاب تقتیر را میدهید یعنی غیر اوسع و اضیق بود و غیر اعلی و ادنی باشد یا پیراهن داده
آزاد کردن و از ذل رق بیرون آوردن حانث در یمین کفارت تخییر میان سه چیز مذکور است هر کدام چیز که
خود خواهد اختیار کند کفارت یمین او شود و حجت حنفیه را ملاحظه گرد بود و طعام دادن ده مسکین دو نوع است
یکی آنکه تکمیل جو بیند و آنرا بقدر چند مد قدر ذیل هر کسی را نیم صاع گندم یا یک صاع خرما گویند دوم آنکه یا باحت

بود بدین که ده مسکین را هر مسکینی را دو وقت طعام سیر دهد و غدا یا و عشا یا یک عشا و یک غدا یا
یا جامه بده مسکین را تملیک کند هر یکی را آن قدر که عامه بدن او را بپوشد جامه یا باحت کفارت واقع نشود و در
کفارت بجامه تملیک باید پوشانیدن جامه بر وجه اباحت نشاید و عطف او کسوتهم بر من اوسط ما تطعمون
اهلیکم که بدل از اطعام داشته اند مشکل ست زیرا که بدلیت کسوت از اطعام غیر محتمل ست مگر آنکه عطف بر محل
باعتبار قیام بدل بمقام مبدل دانند در حکم معطوف بر مبدل پندارند فَمَنْ لَّمْ يَجِدْ فَصِيَامُ
ثَلٰثَةِ اَيَّامٍ فصیام یا مبتدای ست محذوف الخبر ای فعلیه ثلثة ایام یا خبری ست محذوف المبتدا ای
فکفارته صیام ثلثة ایام و این جمله بر سبیل تقدیر خبر مبتدا اول ست یعنی فمن لم یجد و فمن لم یجد یا خبر عطف ست
بر جمله سابقه یعنی فکفارته اطعام عشرة مساکین تا آخر بقاء و تعقیب در بیان ست یعنی بیان این بعد آن ست
معنی اینست پس هر که هیچ یکی ازین سه چیز نیابد و بعجز خویش از هر یکی از ایشان در یابد نه طعامی یابد که ده مسکین
را سیر گرداند و نه برده دارد که آزاد گرداند پس لازم ست بروی سه روز روزه داشتن و آن را کفارت جبریه مذکور
پنداشتن و در قراة ابن مسعود فصیام ثلثة ایام متتابعات آمده و آن قراة مشهور ست ناسخ اطلاق فصیام
ثلثة ایام بقید تتابع شده **سوال** قرانیة قراة مشهور مذکور از جهت عدم تواتر ثابت نشده و ذکر حدیث
بودن او در روایة نیامده زیرا که راوی آنرا داخل قرآن آورده حدیث بودن آنرا نفی کرده ابو حنیفه رحمة الله
علیه و اصحاب او که بدین تمسک میکنند هم بجهت او متمسک شدند آنرا که امر دلیل میدانند و کدام اصل میجویند
جواب راوی درین قول دو چیز روایت کرده دو خبر داده دو چیز آورده یکی قرآن بودن و دوم از پیغمبر صلی الله
تعالی علیه وسلم شنیدن از جهت عدم تواتر قرانیت ثابت نگشت بودن او مسموع از زبان پیغمبر صلی الله تعالی
علیه وسلم بثبوت پیوست پس آنرا وحی دانند و حدیث خوانند چنانچه روزه تا دمی سر زده نقل و در روزه شک
چون ظاهر شود که نه ماه رمضان بود از فرض افتد نقل شود زیرا که راوی مذکور دو چیز نیت کرده بود اصل
صوم و صفت لقاضیت چون صفت نقلیت بر ورد نیت بود صوم ماند و برای روزه فرض نیست اصل
صوم کافی ست **جواب** دیگر آنکه ثبوت قرانیت در حق پیغامبر صلی الله تعالی علیه وسلم بوحی و تبلیغ
جبرئیل باشد و در حق کسی که از پیغامبر صلی الله علیه وسلم شنیده بمجرد سوال بود و در حق دیگران نقل وی آن
اگر نقل متواتر ست ثبوت او قطعی بود و بغیر تواتر عدم قطع است قطع بعدم نباشد چنانچه در تسمیه او ائل
سوره از جهت اختلاف صحابه در عدم قطع بقرانیت نیست در قطع بعدم نیست که اشکال شد
نوبت نشنید از هر دو جانب تکفیر را منع کنند اما آنچه بر نسبت با قران تعیین نیست که ایمان بدان از ارکان
دین ست متواتر قطعی الثبوت باشد در ثبوت او شبهه ظن شود و بعضی در صورت عدم تواتر قطع بعدم قرا

کنند و عدم تواتر را موجب عدم قرآنیت دانند چه اگر قرآن بودی بحسب عادت تواتر رسیدی بنودی و این محل نظر است
زیرا آنچه عدم تواتر تواند بود که از حیثیت فراموش کردن بعضی نقله بود و عادت اگرچه مانع تقصیر نقله است مانع
نسیان نباشد ذٰلِكَ كَفَّارَةُ أَيْمَانِكُمْ إِذَا حَلَفْتُمْ این جمله تذییل است و این کلام محمول
بر حذف معطوف است ای اذا حلفتم وحنثتم معنی آنست آن یعنی آنچه ذکر کردیم و در بیان آوردیم کفارت
سوگندهای شماست برای کفارت جریمه حنث در یمین منعقد کرده عمدا است چون سوگند خورید و حانث شوید
وَاحْفَظُوا أَيْمَانَكُمْ این جمله معترضه است برای نگاهداشت از سوگند و تحرز از حانث شدن و
معنی اینست و سوگندهای خویش را از حنث نگاهدارید و خود را بر بسیار خوردن میارید بتعظیم نام خدا بکنید
و حانث شدن از هتک حرمت نام او بترسید كَذٰلِكَ يُبَيِّنُ اللّٰهُ لَكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ
تَشْكُرُونَ ○ ای بیانا مثل ذلك البیان یبین الله لکم آیاته این جمله تذییل است معنی اینست
همچنین بیان میکند خدا آیات کتاب خویش برای شما تا شما شکر گوئید و سپاس گذاری جوئید يٰأَيُّهَا الَّذِينَ
آمَنُوا إِنَّمَا الْخَمْرُ وَالْمَيْسِرُ وَالْأَنْصَابُ وَالْأَزْلَامُ رِجْسٌ مِّنْ عَمَلِ الشَّيْطٰنِ
فَاجْتَنِبُوهُ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ ○ جمله انما الخمر والمیسر تا آخر مرحله اوفوا بالعقود که در صدر سورت مذکور بود و بیانی
دیگر است جمله ندائیه برای تاکید تنبیه مکرر است بعد مسافتی که در میانه بود و بین کلامین متصلین مانع نبود فا در
فاجتنبوه سببیه است جمله مسببه جمله سابقه خبریه است معنی اینست ای مومنان نیست خمر و قمار یا میسر
و انصاب و ازلام مگر پلید و زشت از عمل شیطان پس از آن پرهیز کار رستگار شوید و خمر شراب انگور خام است که
بجوشد و مسکر شود و کف او بر رود امام ابو یوسف و محمد رفتن کف او شرط ندارند و اشتراط رفتن مخصوص قول
ابو حنیفه پندارند و میسر قمار است یعنی آنچه گرفتن مال غیر متعلق باشد چون کعبتین باختن و نرد و شیر و شطرنج
بگرو باختن و انصاب یعنی بتانی که برای پرستش نصب کرده شده و ازلام یعنی تیرهایی که بر بعضی
نشان امرنی ربی کرده اند و بر بعضی نقش نهانی ربی نبشته بودند اگر امرنی ربی بیرون آید آن کار کنند و اگر
نهانی بیرون آید از آن کار باز مانند إِنَّمَا يُرِيدُ الشَّيْطٰنُ أَنْ يُوقِعَ بَيْنَكُمُ الْعَدَاوَةَ
وَالْبَغْضَاءَ فِي الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ وَيَصُدَّكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللّٰهِ وَعَنِ الصَّلٰوةِ جمله مبینه است مر
مضمون من عمل الشیطان را معنی اینست بدرستی که نمیخواهد شیطان مگر آنکه میان شما چون دشمنان
در آشامیدن خمر و باختن قمار دشمنی افگند و باز دارد شما را از ذکر خدای و از نماز و ازین هر دو کار عظیم
شاق و قبیح منع کند که چون مست گردید از ذکر خدا و نماز باز مانید و همچنین میسر غالب و روا نیست که مشغولی
او از ذکر خدای باز دارد و بر حکم عادت بشغل مشغول شده نیند و بر بکشت نماز آرد فَهَلْ أَنْتُمْ مُنْتَهُونَ ○

استفهام بمعنی امر ست و فا سببیه است ای انتهوا بر طریق هل من یذکر ای اذکروا بمعنی اینست پس
باز ایستید شما از جمیع آنچه مذکور ست و پرهیز کنید از کل آنکه مسطور ست وَاَطِيعُوا اللّٰهَ وَاَطِيعُوا الرَّسُولَ
وَاحْذَرُوا عطف ست بر استفهام مذکور که بمعنی امر ست بمعنی اینست و فرمان بری کنید خدای را و پیغمبر خدای را در اوامر
و نواهی مطیع باشید و از اعتیادن در تباهی و مناهی بترسید فَاِنْ تَوَلَّيْتُمْ فَاعْلَمُوْٓا اَنَّمَا عَلٰى
رَسُوْلِنَا الْبَلٰغُ الْمُبِيْنُ ○ فا در فان تولیتم سببیه است که امر بطاعت خدا و رسول و ترسانیدن
از مخالفت آن سبب برای ذکر این شرطیه است بمعنی اینست پس اگر از طاعت خدا و رسول روی گردانید
و از مخالفت نترسید پس بدانید نیست بر رسول مگر رسانیدنی ظاهر از کردگار و در ظاهر یا گوئیم تبلیغی ظاهر کننده
میان حق و باطل جدائی افگننده و شک نیست که او در تبلیغ تقصیری نکرده و در رسانیدن فرمان فتوری
و قصوری نیاورده چون او آنچه برو واجب ست بجا آورد اعراض شما از آنچه بر شما واجب ست او را زیان ندارد
و خدای از زیان منزه است از کفر همه کافران او را منقصت نشود و با عراض شما از طاعت او را چه نقص باشد
و ترک طاعت شما او را چه زیان بود لَيْسَ عَلَى الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا وَعَمِلُوا الصّٰلِحٰتِ جُنَاحٌ فِيْمَا طَعِمُوْٓا
اِذَا مَا اتَّقَوْا وَّاٰمَنُوْا وَعَمِلُوا الصّٰلِحٰتِ چون آیهٔ تحریم خمر و میسر نازل گشت و در وجه استیناف
مذکور ست بمعنی اینست نیست بر کسانی که ایمان آوردند و اعمال صالحه کردند گناهکاری و خطاکاری و استخفاف
عذاب و سزاواری عذاب در آنچه پیش از ورود تحریم خمر آشامیده اند و مال میسر خورده اند چون از شرب
و از میسر بعد تحریم پرهیزگاری کنند و ایمان بتحریم است آن آرند و اعمال صالح کنند و خود را در بدی نیفگنند
ثُمَّ اتَّقَوْا وَّاٰمَنُوْا ثُمَّ اتَّقَوْا وَّاَحْسَنُوْا بعضی گویند این جمله تکرار ست برای تاکید و ثم زائده است
بر طریق کلا سیعلمون ثم کلا سیعلمون و بعضی از ثم اتقوا و آمنوا اینجا معنی ثم داموا علی التقوی و داموا علی الایمان
دارند این جمله را تکرار نپندارند و ثم اتقوا و احسنوا باعتبار معنی واو که جمع است بمعنی جمعوا بین الاتقاء والاحسان
شده و معطوف بر جملهٔ سابقه آمده بمعنی اینست پس از ان تقوی ورزیدند و بجا آوردند یا گوئیم پس تقوی و
ایمان ثابت ماندند پس ثم از ان میان تقوی و احسان جمع کردند و بعضی گویند اتقاء اول از کفر بود و دوم
از محرمات سوم از شبهات بود سوال برینجا چه نفی جناح موقوف بر پرهیز از شبهات نیز شود و نفی
جناح موقوف بر پرهیز از شبهات بود جواب نفی جناح منکر متناول جناح محقق و موهوم باشد
و نفی جناح موهوم بر اتقاء شبهات بود و بعضی از احسان احسان در عمل گویند بمضمون اعبد ربک کانک
تراه جوینده و بعضی از احسان احسان بسوی عباد خدا دارند بمعنی نیکوئی کردن بر مردمان پس انداز برین
هر دو تقدیر توقف نفی جناح بر احسان مذکور آید بمعنی او مشکل نماید و اولی آنست که احسان مذکور بمعنی تفسیر

ابرار [illegible] و اتقوا ایمان و اهتمام در اتقای آن مراد باشد تا توقف نفی جناح بر [illegible] فی الجاهلیه مستقیم آید چنانچه در
خبر است من احسن فی الاسلام لم یواخذ بما عمل فی الجاهلیه و من اساء فی الاسلام اخذ بالاول و الآخر
والله یحب المحسنین ۝ این جمله تذییل است یعنی اینست که خدای نیکی ورزندگانی و از بدی و از [illegible]
احتراز کنندگان را دوست دارد و از ایشان نیکی و نکوئی و ثبات بر ایمان پیدا آرد یا ایها الذین آمنوا
لیبلونکم الله بشیء من الصید تناله ایدیکم و رماحکم لیعلم الله
من یخافه بالغیب سبب این آیت روایت کرده اند در سالی که پیغامبر خدای صلی الله تعالی علیه و سلم
را در حدیبیه نزول بود و پیش از ورود آیت یا ایها الذین آمنوا لا تقتلوا الصید و انتم حرم روی نمود و در منزل مذکور
شکارهای بسیار بحدی در لشکرگاه درآمد و در میان لشکر هجوم کرد تا آنکه در خیمها با ایشان در می آمد چنانچه بعضی را
بدست توان گرفت و بعضی را بنیزه توان زد و احتیاج بدویدن و تیر زدن نبود و از بیم حرمت هیچ کسی از ایشان
اقدام بر صید نمی نمود این جمله بدل جمله اوفوا بالعقود و بیانی دیگر است جمله ندائیه برای تاکید تنبیه مکرر است لام لیبلونکم
در جواب قسم محذوفست نون تاکید [illegible] متعلق است به لیبلونکم و تنکیر او برای تقلیل است من الصید صفت شی است
و جمله تناله ایدیکم صفت دیگر است شی را یا حال از الصید بر زیادت الامر [illegible] موصول از قبیل واقع علی الایدی ای من
الصید الذی تناله ایدیکم لام لیعلم الله لام کی است متعلق است بلیبلونکم و من یخافه [illegible]
مفعول واقع شده است [illegible] بسبب تعلیق آورده یعنی اینست که [illegible] آن اثر آید که خدای شما را ابتلا کرد
بچیزی اندک از صید که آن را دستهای شما بگیرد و یا زخم نیزه شما بدان برسد تا آشکارا شود که [illegible] بغیر
[illegible] که متعلق بود و [illegible] خدای [illegible] [illegible] در حال آن [illegible]
بحال استقبال [illegible] بود و علم خدای [illegible] باشد و [illegible] یعلم [illegible] کنند یعنی چنین گویند
تا ظاهر شود [illegible] کیست از شما که از خدای بغیر مشاهده عذاب او می ترسد و از جهت خوف خدای صید
از صید [illegible] و کیست که از خدای عز و جل نمی ترسد [illegible] او را [illegible] نمی پذیرد فمن اعتدی
بعد ذلک فله عذاب الیم ۝ فا [illegible] من موصوله [illegible] بر ابتدا [illegible]
پس هر که از حد تجاوز کند یعنی در حالت احرام بعد ورود نهی و وقوع علم بحرمت آن شکاری را بزند پس او را
عذابی دردناک بود و [illegible] دردناک باشد یا ایها الذین آمنوا لا تقتلوا الصید و انتم
حرم [illegible] لا تقتلوا الصید و انتم حرم مرجع او فوا بالعقود را که در صدر سورت مذکور است بیان
دیگر است و جمله ندائیه یعنی یا ایها الذین آمنوا برای تاکید تنبیه مکرر است جمله و انتم حرم حال است از فاعل
لا تقتلوا [illegible] در مثال [illegible] چنانچه گذشت و ذکر آن بالا رفت یعنی ای مومنان

شکاری را کشید در حالت که شما محرم باشید وَمَن قَتَلَهُ مِنكُم مُّتَعَمِّدًا فَجَزَاءٌ مِّثْلُ مَا قَتَلَ مِنَ النَّعَمِ
يَحْكُمُ بِهِ ذَوَا عَدْلٍ مِّنكُمْ هَدْيًا بَالِغَ الْكَعْبَةِ من قتله مبتدا است متعمدا حال است از فاعل
قتل فجزاء مثل ما قتل با ضمیر علیه جزا مثل ما قتل من النعم مبتدا است و جمله و من قتله خبر حال است و اضافه
جزا سوی مثل ما قتل اضافت بیانیه است یعنی جزائیکه قائم مقام قتیل است و بعضی جزا برفع و تنوین خوانند مثل ما قتل صفت
جزا بود یا بدل از و باشد یا خبر مبتدای محذوف و یحتمل اینکه مثل ما قتل و من النعم بیان مثل است یحکم صفت مثل
است و بالغ الکعبه صفت هدیا است اضافت لفظی است حال است از ضمیر به که عاید است بر مثل
و جمله هدیا بر مثل یعنی بر قیمت بر طریق آمده که من النعم بیان او واقع شده که چون بالقیمت قربانی خرند
اعتبار قیمت مذکور النعم و قربانی شمرند ال نمود و آیه لعموم جزا از قتل صید در حالت احرام قتل شده
باشد یا کفتن اطلاق آن در قتل عامد و خاطی آمده چه وجه بود جزا سبب امام زهری گفته حکم قتل
صید بکتاب ثابت شده قتل خطا بقول پیغامبر آمده و کتاب که موجب وجوب حکم شد و عمد والوحد
موجب بعدم تعدد الحرم شود در صورت عدم تعدد وارد شده مخالف نباشد یعنی اینست و هر که
شکاری را در حالت احرام کشته باشد جزا آن قیمت آنچه کشته است از چهارپایان یعنی بر و لازم شود که بقیمت صید
شتری یا گاوی یا گوسپندی که بقیمت دو مرد عدل ثابت شده باشد بخرد و اگر جزا برفع و تنوین خوانند
معنی چنین دانند که جزا لازمست یعنی هم چنانچه کشته است از نعم یعنی از ابل و بقر و غنم که بدان حکم کنند
دو مرد عادل که در صید اینچنین زنند در بیان حال که النعم مذکور قربانی شده و هم کعبه نزدیک
اما امام شافعی و جمهور چیزی که مر او را نظیری بود مثل صوری چون آهو را گوسپند مثل گاو را گاو و شتر مرغ
را شتر لازم شود و در چیزی که مر او را نظیری نبود مثل معنوی یعنی قیمت آن او را لازم گردد و در قول
ایشان در بعض صور مثل صوری و در بعضی مثل معنوی ملحوظ میشود و مراد داشتن دو معنی متفاوت بیک لفظ
روا باشد امام اعظم یعنی باید چون اسم مثل ما قتل من النعم و چیزی که از نظیر ان نیست
چون گنجشک و کبوتر باتفاق قیمت واجب شود چیزی که نظیر بود چون آهو و مثل گاو و شتر مرغ
نظیر او در قیمت باشد تا جمع میان مثل صوری و معنوی نشود أَوْ كَفَّارَةٌ طَعَامُ مَسَاكِينَ
أَوْ عَدْلُ ذَٰلِكَ صِيَامًا لِّيَذُوقَ وَبَالَ أَمْرِهِ و کفارة عطف است بر محل
مثل ما قتل من النعم یعنی اینست بر و جزا مثل آنچه کشته یا کفارت طعام مسکینان باید چنانچه
هر مسکینی را یک نیم صاع از گندم یا یک صاع از جو یا از خرما یا بقیمت طعام مذکوره روزه دارد بود
بدل طعام هر مسکینی یک روز روزه دارد یعنی بر وی جزا مذکور است تا بچشد تلخی عقوبت کار خویش یعنی بکشد

بار مشقت کردار خویش عقوبت و مضرت را در ناخوش کردن تشبیه بماکول تلخ کرده و بر سبیل تخییل در خور
چشیدن آوردن و چون محرم را کشتن صید حرام بود دلالت کردن و باعث کشتن و اشاره کردن و تعرض
رسانیدن نیز حرام باشد و تخصیص قتل بذکر از جهت آنست که منتهای مقصود در صید همان است و صید
که در حالت احرام صید کرد و نیز کوة اختیاری و اضطراری حلال نگردد از جهت جنایت صاید و ذابح
مردار شود همچو صید مذبوح مجوسی و هر چند باشد زکوة اختیاری و اضطراری او زکوة نیست تسمیه اصطیاد
او بقتل اشارت سوی این معنی است عَفَا اللّٰهُ عَمَّا سَلَفَ ط جمله مستانفه است چنانستی که
کسی گفت ما بال ما وقع منا من الاصطیاد فی الاحرام قبل النهی فقیل عفا اللّٰه عما سلف یعنی اینست
عفو کرد خدای از آنچه گذشته است و تعلیم عفو خویش از ایشان در گذشت سوال که قبل النهی است گناه
نیست در وجه جای عفو و غفران بود و چه مظنه و بال و عصیان باشد جواب در شرایع من قبلنا نیز محرم
را اصطیاد حرام بود کسی از ایشان در زمان جاهلیت از جهت جهل بر اصطیاد جرأة مینمود بعد ورود شریعت
جنایت گذشته مظنه مواخذه داشت و رؤیت کریم نظر بعفو کرم گماشت وَمَنْ عَادَ فَيَنْتَقِمُ اللّٰهُ مِنْهُ ط
عطف است بر فعلیست یعنی اینست هر کس بسوی عملی که در جاهلیت میکرد باز گردد و اعاده بعد حصول علم نهی
ازان باز آن عمل بیارد خدای عز و جل ازو انتقام کند و او را بعذاب و نکال افگند وَاللّٰهُ عَزِيزٌ
ذُو انْتِقَامٍ ۝ این جمله تذییل است یعنی اینست و خدای عزیز است غالب است خداوند انتقام
بعقوبت خویش عذاب کند کسی را که مرتکب فعل خراو است أُحِلَّ لَكُمْ صَيْدُ الْبَحْرِ وَطَعَامُهُ
مَتَاعًا لَّكُمْ وَلِلسَّيَّارَةِ ج این جمله معطوف بر وست تقیید است مر اطلاق لا تقتلوا الصید
وانتم حرم و بیان تفصیلی را که در این جهت متاع مصدر است بمعنی تمتع و در عرب متاع گویند ما به التمتع
مراد دارند چنانچه بیان گویند بمعنی ما به البیان پندارند و متاعا حال است یا تمیز و للسیارة عطف است
بر لکم یعنی اینست حلال گردانیده شده است مر شما را صید بحر بتاویل عام و طعام دریا یعنی گوشت ماهی
که متاع است برخورداری و منفعت گیرید و مر کاروان را که گوشت نمکسود خورند و قدید گردند یا خود بخورند
و درین آیت امام شافعی رحمة الله علیه صید را بمعنی مصید دارد و تحمل اضافت بر جهت ظرف چنین جمله جانوران
آبی حلال پندارد و بروایتی کلب و خنزیر و آدمی آبی را حکم حل استثنا کرده و بروایتی خوک را نیز استثنا
آورده و بروایتی او را از جانوران آبی و آنچه بصورت شکاریان خشکی اند چون گاو آبی و آهوی آبی و مانند آن
حلال پنداشته و آنچه مانند صید و بری نیست جز اصناف نوع ماهی حرام پنداشته و ابوحنیفه رضی الله تعالی
از جانوران آبی جز ماهی حلال پندارد و غیر ماهی جانوران آبی را حرام می پندارد و صید را بمعنی اصطیاد

میگوید واز معنی مصدری هیچ میدید اضافت مصدری سوی ظرف میدارد و معنی فی می پندارد و احل اصطیاد
حل صید بمعنی آید همچو اصطیاد شیر و پلنگ مینماید و بدانکه ماهی طافی که در آب بمیرد و بر روی آب آید حلال نبود
وانچه بآفت بمیرد حلال بود چنانچه ماهی را در خشکی مرده یابند و مردن به آفت خشکی در یابند طافی نخواهند و جراحت شد
ابن عباس رضی الله تعالی عنه روایت کرده است که بنی مدلج به پیغامبر صلی الله تعالی علیه وسلم آمدند و از
شان ماهی سوال کردند که ما شکار ماهی میکنیم ماهی را بحیله میگیریم و گاهی میباشد که سیل میگیرد و چون سیل آب
باز میگردد ماهی که در خشکی می ماند می بینیم ما برای گرفتن او می شتابیم و مرده می یابیم این چنین ماهی ما را
حلال بود یا حرام باشد این آیت نازل گشته و باطلاق و طعامه متاعا لکم کند و بهمکار او ست حکم ماهی یافت
مرده و بشکار نپیوسته بظاهر پیوست و نیز جابر رضی الله تعالی عنه روایت کرده که پیغامبر صلی الله تعالی
علیه وسلم ابو عبیده جراح را و مرا با جماعتی همراه او فرستاد و ما را انبانی از خرما توشه داد و ابو عبیده ما را یکان
خرما میداد و آن را میچوشیدیم چنانچه کودک پستان را میچوشد بعد آن آب میخوردیم روز و شب بر یک خرما بسر
میبردیم تا آنکه در کرانه دریا رسیدیم بر طرفه چیزی دیدیم مانند ماهی مرده دیدیم ابو عبیده گفت ما فرستادگان پیغامبر
و در کار خدا میرویم مضطر هستیم پس باید که این را بخوریم یکماه آنجا ماندیم و ما سیصد تن بودیم هر روز میخوردیم تا آنکه فربه
شدیم از سوراخ چشم او روغن میگرفتیم و ما سیکشیدیم و چون روان شدیم گوشت او را توشه کردیم چون در مدینه پیش پیغامبر
رسیدیم حکایت ماهی مذکور به پیغامبر صلی الله تعالی علیه وسلم گفتیم فرمود آن رزقی بود که خدا برای شما
از غیب نمود و چیزی از آن گوشت باقی دارید که برای من بیارید چیزی از گوشت باقی مانده بود برای پیغامبر
صلی الله تعالی علیه وسلم بردیم و پیش او آوردیم وَحُرِّمَ عَلَيْكُمْ صَيْدُ الْبَرِّ
مَا دُمْتُمْ حُرُمًا ظرفیت است بر اصل کلمه با خبر است مراد منهم آنست که [illegible] علیکم
صید البر یعنی ما مصدریه است و الصید قید کرده یعنی [illegible] حرام کرده شده بر شما شکار
کردن در خشکی در مدتی که شما محرم باشید برای حج یا عمره احرام بسته باشید وَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي
إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ ○ موصول با صله صفت است مر الله را الیه متعلق است بتحشرون جمله صله
الذی است و جمله و اتقوا الله عطف است بر لا تقتلوا الصید و جمله که در میان معترضه بود میان دو کلام
متصل سابق نمود یعنی بترسید از خدایی که بسوی او حشر کرده شوید پس بپرهیزید از عذاب او و نباید که بهتک
حرمت احرام را حرمت وا ریدوخو و را بر اصطیاد دهی که حرام است جَعَلَ اللَّهُ الْكَعْبَةَ الْبَيْتَ
الْحَرَامَ قِيَامًا لِلنَّاسِ این جمله مستأنفه بود [illegible] کعبه باشد کعبه را از جهت ارتفاع او کعبه
گویند و بدین وجه در تسمیه با معنی لغوی مناسبت جوید یقال للعظم الناتی کعب و للمرأة التی ارتفعت

شد یا بجهت کعب است و از جهت آنکه خانه کعبه مربع است و عرب خانه مربع را کعبه گویند و نیز چون کعبه را انشا کرد با چهار جهت است و
ملتقی [illegible] بود و حرام الحرم [illegible] دانند بدین جهت او را بیت الحرام خوانند الکعبة مفعول اول است مر جعل را البیت الحرام
عطف بیان کعبه است [illegible] و آن [illegible] در اعراب وجوه [illegible] جمیع جهات است
[illegible] کعبه بیان بودن او [illegible] البیت الحرام [illegible] پیش از ذکر کعبه
[illegible] آن [illegible] پدید [illegible] هیچ ندارد و [illegible] گردانیدن او
برای [illegible] اشیاء [illegible] است [illegible] قیاما مفعول دوم است مر جعل را
و از قیام مایه القیام مراد است چنانچه از بیان ما یه البیان [illegible] یعنی گردانیده است خدا
کعبه التی بیت الحرام را مقامی که بدان قیام مردمان است و چیزی که بدو مصالح معاد و منافع ایشان
را [illegible] حاصل میشود وَالشَّهْرَ الْحَرَامَ وَالْهَدْيَ وَالْقَلَائِدَ
این همه [illegible] بر الکعبه مفعول اول مر جعل را و قیاما للناس مفعول دوم آمده از روی معنی ایشان نیز
[illegible] گردانید خدای کعبه را و شهر حرام و هدی و قلائد را سبب قیام مردمان در منا
منافع ایشان یعنی ذی الحجه که هنگام جمع حاجیان و وقت ادای مناسک حج است با شرائط و ارکان و بعضی از شهر
اینجا همه چهار ماه حرام یعنی رجب و ذو القعده و ذو الحجه و محرم مراد داشته اند و الف و لام در الشهر الحرام لام جنس است
و هدی را یعنی شتری و گاوی و گوسپندی که در حرم برای قربانی فرستند تا بیارند و قلائد را یعنی قلاده ها
یعنی چیزها که در گردنهای ایشان قلاده ها آویزند برای علامت تا شتران قربت حج با شتران دیگر پیدا شوند
[illegible] شهر حرام مصالح دین یگذاردن حج و عمره و طواف کردن و مناسک بجا آوردن و تقرب الی الله جستن
و منافع دنیا [illegible] بیاید و [illegible] کردن با خلقی که جمع میشوند و خلق آفاق را از اقصا بخرید و فروختن
[illegible] قربانی [illegible] در تحصیل اجر [illegible] می ستانند و همچنین هدی و قلائد که مردمان
بدیشان قائم اند [illegible] دنیا حاصل میکنند باعتبار حصول مصالح دین با قامت مناسک و حصول ثواب
[illegible] فقرا [illegible] صدقات [illegible] فقیری از نفقات و صدقات چندان ببرد که او را تا یک سال
تمام کفایت [illegible] ذٰلِكَ لِتَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ ذلک ای جعل المکان الذی
هو الکعبة والحرم والزمان الذی هو الشهر الحرام والهدی والقلائد التی فی هذا المکان وفی هذا الزمان قیاما
للناس [illegible] الکل [illegible] جواب [illegible] حیات
[illegible] یعنی [illegible] کعبه را که زمینی است مشرف و مکانی مقدس و شهر حرام
را [illegible] ذو الحجه را [illegible] و هدی و قلائد را که نسک و قربت مکان مذکور

اندر آن که منظور قیام مصالح مردمان و مناط منافع دین و دنیای ایشان کارهای کائن است تا بدانید و در خاطر
خویش متبین گردانید بدرستی خدای میداند آنچه در آسمانهاست از حرکات و مقادیر و نور و صور آنها و از کواکب
انتقالات کواکب و عجائب و فضائل آن و تفاوت میان ایشان و آنچه در زمین است از برکات و خواص آن و
نشر و نما بعضی اماکن و ضیاع و تفاوت اراضی و بقاع و نیز میداند آنچه در زمین کعبه است از بودن او سبب
گستردن زمین و تمهید آن از آنجا و خلافت ارضین و منشأ رحمت و مخصوص بتشریف ایزدی و محاذی بیت معمور و محل
عبادت امم سالفه و جهان مرجع کلیان و محل استجابت دعا و مقام اصحاب عبادات و آنچه در زمان شهر حرام است
از خصوصیات او مثل که بسی از ارکان اسلام در بودن آن از تعظیم ایشان مخصوص بجلائل امور و کرم و تضاعف اجر
اوساط شهر حرام مختص بمعالی عالیه و میداند فرقی که درین زمان و درین مکان حاصل شود
پس تواند والشهر الحرام که تعلیم الله باشد چه در جهاد دو ذکر سموات و ارض را بعد ذکر کعبه و شهر در مقام
بدیع لف و نشر خوانند چه کعبه را متعلق زمین و شهر حرام که از نوع زمان است و زمان عبارت از حرکات
فلکیه متعلق باسمان داشته اند وَاَنَّ اللّٰهَ بِكُلِّ شَیْءٍ عَلِیْمٌ و آنکه خدای بهمه چیز داناست عطف است
بر ان الله یعلم ما فی السموات و ما فی الارض و درین کلام ذکر عام است بعد خاص و بدانکه دانا بودن حق
بهمه امور کنایت است از عالم بودن او بجنایات و عبادات در مکان و زمان احترام کرده چون خدای بهمه چیز دانا
جنایت صید کنندگان در زمین حرم و زمان احرام و عبادت کنندگان در زمین کعبه و زمان شهر حرام بداند و
بعقوبات و مثوبات عبادات و انابات برساند اِعْلَمُوْا اَنَّ اللّٰهَ شَدِیْدُ الْعِقَابِ وَاَنَّ اللّٰهَ
غَفُوْرٌ رَّحِیْمٌ ○ در آیات سابقه ذکر محرمات اصلی و عارضی و منهی ازان کرده درین آیه تهدید
بوعید شدید در ارتکاب محرمات و بشیر غفران آن آورده یعنی بدانید بدرستی خدای سخت است
عقاب او از عقابش بترسید گرد شبهات مگردید و بدرستی خدای آمرزنده است خطایا آمرزد و بخشنده است
عطایا بخشد این جمله تکمیل است زیرا که وعید شدید اعلموا ان الله شدید العقاب موهم آن بود که مرتکب
مخصوص بشدت عقاب باشد ایراد وان الله غفور رحیم رفع این وهم کرده عاصیان را در معرض
غفران آورده تا خوف با رجا مقرون شود و نومیدی غفران نبرد مَا عَلَی الرَّسُوْلِ اِلَّا الْبَلٰغُ
این جمله معترضه است برای بیان آنکه معصیت تارکان امتثال اوامر و نواهی و ساعیان فساد و تباهی
پیغامبر را زیان نکند و وهم نقصت قصوری و تقصیری در شان ملا قدر او نیفگند چه کار او تبلیغ است و در این
تکرده و درین کار فتوری و قصوری نیاورده یعنی نیست بر رسول خدا و فرستاده حق سبحانه تعالی
نبود مگر رسانیدن آنچه برسانیدن آن مامور شده و چون تبلیغ تمام کرد خود را از عهده بیرون آورد

برورسانیدن بود وقبول کنانیدن وظیفه او نباشد چون امر رسانید حجت را ظاهر گردانید انچه از خدای وحی بود برخواند شما را عذری وحجتی نماند وکسی که گفت او نخواهد شنید در دنیا وعقبی سزا خویش خواهد دید پیغامبر از زیان نخواهد بود ودر شان او منقصتی نخواهد شود وَاللّٰهُ يَعْلَمُ مَا تُبْدُوْنَ وَمَا تَكْتُمُوْنَ ○ تواند بود خطاب مر منافقان را بود که معنی والله یعلم ما تبدون من وفاقکم وما تکتمون من نفاقکم باشد وتواند بود که خطاب مر اهل کتاب پندارند بر حکم الذین آتیناهم الکتاب یعرفونه معنی والله یعلم ما تبدون من انکار ما بلغ الرسول من الحق وما تکتمونه من استیقانه بمعرفة الصدق پندارند وبر هر دو تقدیر جمله معطوف بر جمله ما علی الرسول الا البلاغ بود ومتصل بدو باشد یعنی نیست خدای میداند انچه ای منافقان آشکارا میکنید از وفاق وانچه پنهان میکنید از نفاق یا گویند خدای میداند انچه ای اهل کتاب آشکارا می آرید از انکار و تکذیب وانچه پنهان میدارید از استیقان وتصویب قُلْ لَّا يَسْتَوِي الْخَبِيْثُ وَالطَّيِّبُ وَلَوْ اَعْجَبَكَ كَثْرَةُ الْخَبِيْثِ خطاب مر پیغمبر است وامر وی دیگر ست مر کسانی را که در راه ارتکاب حرام روند ومیان حلال وحرام فارق نشوند ومقرر است مر مقصود کلام سابق او واعجبک خطاب مر غیر معین را ست واین کلام داخل مقول مصطفی ست وتواند بود خطاب مر پیغامبر را بود ومراد خطاب امت باشد برین وجه خطاب موافق قل ست خطاب خدای عزوجل ست معنی اینست ای محمد بگو خبیث وطیب ردی وجید برابر نبود خبیث با طیب وردی را با جید برابری حاصل نشود واگرچه ترا ای مخاطب کثرت خبیث خوش آید وعجیب چون خبیث نماید فَاتَّقُوا اللّٰهَ يٰٓاُولِي الْاَلْبَابِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُوْنَ ○ [illegible] یا اولی الالباب جمله ندائیه معترضه است برای تنبیه وتحریض بر اتقا چه خردمندان ازایشان روا نیست که متقی باشند وجانب معاصی ومناهی روی خویش را آراست معنی اینست پس از خدای بترسید واز معاصی بپرهیزید تا از عذاب خدا برهید ورستگار گردید يٰٓاَيُّهَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا لَا تَسْـَٔلُوْا عَنْ اَشْيَآءَ اِنْ تُبْدَ لَكُمْ تَسُؤْكُمْ صفت است مر اشیا را وجمله لا تسئلوا عن اشیاء تا آخر مرادف یا ایها الذین آمنوا اوفوا بالعقود وبیانی دیگر ست جمله ندائیه برای تاکید تنبیه مکرر است روایت کرده اند چون پیغامبر صلی الله تعالی علیه وسلم فرضیت حج بیان کرد ان الله فرض علیکم الحج فحجوا در ذکر آورد وحارث بن زید وبعضی گویند اقرع بن حابس العامنا هذا ام لا بر زبان راند پیغامبر صلی الله تعالی علیه وسلم ساکت ماند تا آنکه سوال را تکرار کرد پیغامبر صلی الله تعالی علیه وسلم لو قلت نعم لوجبت علیکم ولو ترکتم لضللتم فاترکونی ما ترکتکم بر زبان آورد ودر شان سائل مذکور این آیه نازل گشت واین نظم بوده پیوسته صحیح آنست که روزی پیغامبر صلی الله تعالی علیه وسلم بالا منبر بود ومقام گشتش امور [illegible] حدیثا من احب ان یسال عن شیء فلیسال فلا تسالونی

ربع

عن شیء الا اخبرتکم به یاد ست فی مقامی هذا فرمود و مردمان گرد آمدند و سوال شدند مردی که مردمان در نسب او طعن میکردند پرسید من ابی پیغامبر نام پدر او گفت بصحت نسب او آرام پذیرفت مردی دیگر پرسید یا رسول الله پدر من کجاست پیغامبر صلی الله تعالی علیه وسلم فرمود فی النار یعنی در دوزخ مر او را مقر و ماوی است او بدین سخن متغیر گشت و دل او بناخوشی پیوست پیغامبر صلی الله تعالی علیه وسلم ان ابی و اباک فی النار گفت تسلی خاطر او پدر خود را با پدر او ضم کرد در میان بودن ایشان در آتش هر دو یکی آورد تا بحکم البلیة اذا عمت طابت تطییب دل او بود و صدمه اندوه از دل او کم شود و این از مکارم اخلاق بود که پیغامبر صلی الله تعالی علیه وسلم را روی نمود هر یکی از جنس می پرسیدند از پیغامبر صلی الله تعالی علیه وسلم جواب آن می شنیدند بعضی از جواب خوش میشدند چون سائل من ابی که طعن بنسب او رفت و بعضی ناخوش میشدند چون سائل این ابی که از شنیدن فی النار ناخوش گشت در شان ایشان این آیه نازل گشت و این نظم بوده پیوست معنی اینست ای مومنان مپرسید از چیزهایی که اگر ظاهر شود ناخوش شوید وَإِن تَسْأَلُوا عَنْهَا حِينَ يُنَزَّلُ الْقُرْآنُ تُبْدَ لَكُمْ جمله شرطیه بحذف مبتدا جمله اسمیه شود و مقدر بود انتم ان تسالوا عنها وقت نزول القرآن تبد لکم حال بود معنی چنین آید و شما ای مردمان اگر بپرسید از آنها در زمان نزول قرآن و اوان تنزیل فرقان ظاهر شود بوحی حکم آن عَفَا اللَّهُ عَنْهَا جمله مستانفه است در جواب ما فعل الله بالسائلین المذکورین بود یا جمله دعائیه معترضه برای دعا باشد معنی اینست عفو کرد یا عفو کناد خدای از شما از پرسیدن آنچه پرسیدید و بی حاجت بیخ و تفتیش نیز سوال عفو در جریمه باشد و عمل مذکور از ورود نهی جریمه نبود و بغیر جریمه عفو چگونه روی نمود جواب فعلی که از آن نهی وارد گشت و قبح او ببیان پیوست امکان آن داشت که نهی نیز از آن واقع شود و فعل مذکور پیش از این حرام بود امکان تنزیل منزله وجود کنند و اطلاق عفو بر طریق تضییق فهم الرکیه و سبحان الذی صغر جسم البعوض هیچ دستشه وَاللَّهُ غَفُورٌ حَلِيمٌ این جمله تذییل است معنی اینست خدای آمرزگار است گناه بفضل او عفو و غفران پذیرد و بردبار است گناهکار را نبرد و بی عشاسی نگیرد قَدْ سَأَلَهَا قَوْمٌ مِّن قَبْلِكُمْ ثُمَّ أَصْبَحُوا بِهَا كَافِرِينَ این جمله تعلیل است یا حال است معنی اینست از مثل آنچه یا سوال مکنید و دم خواهش آن مزنید زیرا که کسانی که پیش از شما بودند از این جنس سوال کردند چون بر خلاف طبع ایشان ظاهر شد قبول نکردند کافر شدند مَا جَعَلَ اللَّهُ مِن بَحِيرَةٍ وَلَا سَائِبَةٍ وَلَا وَصِيلَةٍ وَلَا حَامٍ این جمله مستانفه است برای رد اعتقاد و عمل کافران در گذاشتن یعنی سوائم و بیله کردن آن و من در من بحیره زائده است برای تاکید عموم نفی مفعول و وهم مقدر است ای ما جعل الله

من بحیرة ولا سائبة ولا وصیلة ولا حام چرا ما در تفسیر آورده اهل جاهلیت چون ماده شتر پنج بار و بعضی گویند چون ده
بار نتاج آوردی و پنجم و هفتم نر بودی از سوار شدن و ذبح کردن باز میداشتند و برای نشانی آن گوشش
را درامی شگافتند و بعد از آن او را در هیچ بار نمی آوردند و از هیچ آبی و چراگاهی منع نمیکردند و از جهت اینکه گوش او
شگافته اند بحیره نام داشته و نیز چون مردی مریض یا مسافری بودی بنذر سائبه کردن بمخلوقی توسل نمودی
گفتی که اگر ازین مرض صحت یابم یا از سفر باز آیم این ناقه یا این ماده گاو یا گوسفند ماده سائبه باشد و در
حرمت انتفاع همچو بحیره گردد و گاهی از کثرت مال بدین عمل می پرداختند و بجهت شکر غنا بهیمه را سائبه میساختند
و نیز عادت عرب در جاهلیت بود که چون گوسفند بار شکم هفت بار نهادی اگر هفتم بار نر بودی بنام بتان
ذبح میکردند و مردان و زنان میخوردند و اگر ذکر و انثی زادی این انثی را وصیله گفتی و اصله میکنند زیرا که
با برادر پیوند یافته برادر را از ذبح کردن باز داشته و این هر دو را محرم میداشتند و گوشت ایشان بر مردان
و زنان حرام میداشتند و نیز عادت ایشان بود چون بگشنی کردن شتری ده بار نتاج شدی آن شتر بلکه
نتاج های ظهر خود بودی آن شتر را در بار نمی کشیدند و بر پشت او سوار نمی شدند یله کرده می گذاشتند
و از ذبح باز میداشتند و بعضی گویند شتری که نتاج او مرکوب شدی حامی ظهر خود بودی یعنی نیست بحیره
و سائبه و وصیله و شتر حامی را که کافران آنرا حرام میداشته خدای عز و جل آنرا حرام نگردانیده و حلال را که
ایشان از خویش حرام گردانیده اند نپسندیده ولکن الذین کفروا یفترون علی الله
الکذب این جمله عطف است بر جمله سابقه یعنی اینست و لیکن کسانی که کفر ورزیده و بدین
واکثرهم لا یعقلون
اسلام نگرویده بر خدای افترا میکنند و در ذبح بری بنیند و
این جمله عطف است بر جمله یفترون یعنی اینست و بیشتر ایشان در نمی یابند و نمیدانند که در کدام را ایشان
این چیزها را که خدای حرام نگردانیده حرام میگردانند و آنچه خدای بدان حکم نکرده حکم خدای میخوانند
واذا قیل لهم تعالوا الی ما انزل الله والی الرسول قالوا حسبنا ما وجدنا
علیه آباءنا قالوا مقول است بتأویل هذا القول فاعل قیل است جمله حسبنا ما وجدنا
علیه آباءنا مقول قالوا است جمله قالوا یا مقول جزای شرط است جمله شرطیه معترضه برای شگفت از کافران
و شناعت کار و کردار ایشان یعنی و نیست و چون گفته شود مر ایشان را بیائید بسوی چیزی
که خدای آنرا حرام میداند چون بحیره و سائبه و وصیله و شتر حامی که آنرا حرام میخوانند و بسوی رسول
که حلال آنرا میسازد و تحریم آن نفی میکند گویند بس است ما را آنچه بدان پدران خویش را یافته ایم
بچیز دیگر حاجت نداریم و دل نمی نهیم بدان حتی آرند اولو کان آباؤهم لا یعقلون شیئا

وَلَا يَهْتَدُونَ ۝ همزه برای انکار بر وجه توبیخ ست و واو برای حال ست و مدخول همزه ست [illegible] حال
محذوف ست ای احسبهم ذلک و لو کان آباؤهم و هذا خبر بمعنی الانکار [illegible] بفعل الی الآن [illegible]
بسنده باشد ایشان را آنچه یافته اند بدان پدران را اگرچه باشند پدران ایشان که راه حق نه بینند و راه
در یافتن نتوانند سوی مقصدی که حق است اتباع کسی که ره نداند عاقل نه پسندد و کسیکه [illegible]
گمراه کند بمقصد نرسد ۝ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلَيْكُمْ أَنْفُسَكُمْ لَا يَضُرُّكُمْ مَنْ ضَلَّ إِذَا اهْتَدَيْتُمْ
إِلَى اللَّهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعًا فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ۝ علیکم اسم فعل بمعنی الزموا و انفسکم مفعول
اوست جمله علیکم انفسکم و جمله [illegible] بیانی است جمله [illegible] برای تاکید [illegible] جمله الا [illegible] من
ضل اذا اهتدیتم تعلیل است مر جمله علیکم انفسکم و دلیل است آن را معنی آنست ای مؤمنان نفسهای خود را لازم
گیرید و اصلاح کار نفسهای خویش باشید زیان نکند شما را کسیکه گمراه شود اگر شما هدایت یافته باشید و شما [illegible]
بود و بعضی گمان برند که ظاهر این آیه دلالت میکند امر معروف و نهی منکر واجب نبود و هر کسی را باید که کار
خود باشد اگر کسی بر راه رود و گمراهی دیگری او را [illegible] ازین جهت بعضی این آیه را بآیه امر معروف
و نهی منکر منسوخ دارند و آیه امر معروف و نهی منکر را ناسخ او پندارند و کسیکه گفته که در سوره
مائده هیچ آیتی منسوخ نیست این آیه را منسوخ نگویند و تحقیق معنی او بوجوه دیگر جویند یکی
آنکه از انفسکم مسلمانان مراد باشند و از من ضل اهل کتاب و معطیان جزیه که در حق ایشان امر نباید و عمل
و فهم و ناید چون شاید مراد شوند معنی آیه چنین آید نفسهای خود را یعنی مسلمانان را که اهل دین شما
شما اند در امر و نهی لازم گیرید و چنانچه خواهید و توانید نیکخواهی ایشان کنید و واقع شدن بدی از ایشان
نپذیرید و کافران ذمی و معاهد را از اهل کتاب و غیر آن متعرض نشوید بر موجب آنکه در عهد هم نباید شدن بر
چون شما راه راست یابید و در اصلاح کار خویش و کار مسلمانان با امر و نهی بشتابید زیان نکند شما را گمراهی
کسانیکه گمراه شده اند و بر قرار ماندن بر دین خویش با شما عقد ذمه بسته اند وجه دیگر آنکه علیکم انفسکم ای الزموا
ما وجب من فعل الطاعة و ترک المعصیة لانفسکم و الامر بالطاعة و النهی عن المعصیة لغیرکم لا یضرکم من ضل بترک
الطاعة و اتیان المعصیة اذا اهتدیتم الی جمیع ذلک معنی آنست ای مسلمانان نفسهای خود را لازم گیرید و
بر فعل طاعت و ترک معصیت بیارید و دیگران را بفعل طاعت امر کنید و از معصیت باز دارید زیان نکند
شما را گمراهی هر که گمراه شود و امر و نهی شما نشنود چون شما راه یابید و عمل نفس خویش و امر و نهی غیر در یابید
وجه دیگر آنکه چون قومی را یابید که ایشان گفتار شما نشنوند [illegible] بود این معنی در دل شما محقق بود امر معروف
و نهی منکر لازم نبود و تارک آن گنهکار نشود و درین هنگام لازم گیرید نفسها را در راه راست باشید از ضلال

و دیگران باندیشند بدین وجوه این تقیید اطلاق آیت امر معروف شود و منسوخ نبود يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا شَهَادَةُ بَيْنِكُمْ إِذَا حَضَرَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ حِينَ الْوَصِيَّةِ اثْنَانِ ذَوَا عَدْلٍ مِّنكُمْ روایت کرده اند که سه کس میان خویش عقد صحبت بسته برای تجارت از مدینه بموافقت همدیگر بزمین شام رفتند دو نصرانی عدی و تمیم و یکی مسلمان بدیل مولی عمرو بن عاص که بدیل مذکور مریض شد کالاهای خود را در جوالی کرده آورد جوال مذکور برفیقان مسطور تسلیم کرد تا نگاه دارند و بورثه او بسپارند بعده هم در سفر مرد و جان عزیز بحق سپرد چون ایشان جوال مذکور را باز جستند و بر کالای بدیل مطلع گشتند آوندی از نقره منقش بدیدند که دران سیصد مثقال نقره بود و خیانت کردند تذکره کالاها که دران جوال بود در نظر نیاوردند جوال مذکور با کالاهای دیگر ببردند بورثه بدیل مذکور سپردند و ورثه اعتماد کرده گمان خیانت در دل نیاوردند ناگاه تذکره که دران ذکر آوند نقره سیصد مثقال نقره بود یافتند بر حکم تذکره بر نصرانیان مذکور دعوی خیانت ساختند نصرانیان مذکور بعد نماز دیگر که وقت هجوم مردمان و هنگام نماز ترسایان است پیش پیغامبر صلی الله تعالی علیه وسلم ایستادند و زبان بسوگند گشادند سوگند خورده خیانت آوند مذکور سپردند ناگاه ورثه بدیل مذکور آوند مسطور پیش شخصی دیدند قابض را در مطالبه کشیدند قابض گفت من نه دزدیده ام از عدی و تمیم خریده ام باز توجه بر نصرانیان مذکور کرده ایشان را در مقام دعوی آوردند ایشان گفتند آوند مذکور ما از بدیل خریده بودیم و بدست قابض مذکور فروخته ایم از ایشان گواه طلب کردند گواه نیاوردند سوگند بر ورثه متوجه شده که شما از فروختن بدیل که مورث شما علم ندارید و ایشان را در معرض دعوی باطل می آرید بعد ازان تمیم مذکور رضی الله تعالی عنه مسلمان گشت و عدی بر دین نصرانیه مرد و بدوزخ پیوست حکایت کرده است محمد بن اسحاق از تمیم مذکور رضی الله تعالی عنه که بعد اسلام گفت که من و عدی آوند نقره بدیل مذکور را بهزار درم فروختیم و پانصدگان درم قسمت کرده ستدیم چون مسلمان شدم از مال مذکور که بردم و سوگند دروغ که خوردم پشیمان گشتم پانصد درم که ستده بودم بورثه بدیل را سپردم و پانصد درم دیگر که عدی ستده بود آنرا نیز بر وجه تبرع ادا کردم و بعضی گویند تمیم پیش از صلاح اقرار کرد و مال به ورثه بدیل آورد و بعد ازان بدولت اسلام پیوست این آیت در شان ایشان نازل گشت و این نظم بوجه پیوست شهادة بینکم مبتداست مضاف است سوی ظرف همچو ضرب الامیر شد و حین الوصیة بدل است از اذا حضر در قول او و اثنان فاعل مصدر باشد بر طریق ضرب اللص الجلاد و شهادة بینکم مبتدا باشد محذوف الخبر ای فیما فرض علیکم پیش شما اثنان ذوا عدل یا اثنان بحذف مضاف خبر شهادة بینکم بود تقدیر کلام شهادة اثنین ذوی عدل است اذا حضر الموت

الموت ظرف ست مر شهادة را حین الوصیة بدل ست ازو و ذوا عدل صفت ست مر اثنان را و این جمله مر جمله
اوفوا بالعقود را که در صدر سورت بود بیانی دیگر ست و جمله یا ایها الذین آمنوا برای تاکید تنبیه مکرر ست
معنی آنیست ای مومنان گواهی میان شما چون یکی از شما را مرگ حاضر شود و علامات آن ظاهر گردد
در هنگام وصیت و وقت توصیت گواهی دو مردی ست که عدالت دارند و در اقوال و افعال و اعمال
دل بر عصمت و رکت نمی آرند یا آنچه مفروض ست و شما گواهی و دو کس ست از گواهان از جمله شما ای مخاطبان
یعنی از زمره مسلمانان اَوْ اٰخَرٰنِ مِنْ غَيْرِكُمْ اِنْ اَنْتُمْ ضَرَبْتُمْ فِي الْاَرْضِ فَاَصَابَتْكُمْ
مُّصِيْبَةُ الْمَوْتِ ؕ او آخران عطف ست بر اثنان من غیرکم صفت ست مر آخران را ان انتم فاعل ست
مر فعل محذوف را بقرینه ان ضربتم مفسر اوست ای ان ضربتم فی الارض ضربتم و این شرطی ست مستغنی از جزا
اکتفا بما معنی فاصابتکم مصیبة الموت عطف ست بر ضربتم سوال چون شرط حضور موت بالا گذشته باشد
و ذکر فاصابتکم مصیبة الموت تکرار بود جواب مقصود بشرط اینجا معنی فا ست ای ان تعقب
اصابت مصیبت الموت سفرکم پس تکرار نیاید و سخن مکرر وی ننماید چه این شرط تعقب موت مر سفر را ست
و حضور مرگ شرطی دیگر ست معنی آنیست یا دو مردی دیگر از گواهان از غیر شما یعنی از کافران اگر
مسافر شوید پس برسد شما را مرگ یعنی در سفر بمیرید چه شهادت دو مردی از غیر مسلمانان بر میت
چون در سفر باشد بضرورت عدم حضور مسلمانان بود تَحْبِسُوْنَهُمَا مِنْ بَعْدِ الصَّلٰوةِ فَيُقْسِمٰنِ
بِاللّٰهِ اِنِ ارْتَبْتُمْ لَا نَشْتَرِيْ بِهٖ ثَمَنًا وَّلَوْ كَانَ ذَا قُرْبٰى ۙ وَلَا نَكْتُمُ شَهَادَةَ اللّٰهِ
اِنَّآ اِذًا لَّمِنَ الْاٰثِمِيْنَ ۝ جمله مستانفه است برای بیان عمل بر تقدیر وقوع شک در صدق گواه
و خیانت که سامع گفت کیف نعمل ان ارتبنا صدق الشهادة فقیل تحبسونهما الی آخره یا صفت است
مر آخران فیقسمان بالله عطف ست بر تحبسونهما ان ارتبتم شرطی ست مستغنی از جزا اکتفا بما معنی جمله
لا نشتری به ثمنا حکایت جواب قسم ست بیان مقسم علیه است و لو متصل ست بمعنی تسویه حال را صفت
ای استوی کون المشهود له ذا قربی او غیره و لا نکتم شهادة الله عطف ست بر لا نشتری و اضافت شهادت
الله بادنی ملابسة ست ای شهادة امرنا الله باداءها و نهانا عن کتمانها و اخفائها جمله انا اذا لمن
الآثمین تذییل ست یا تعلیل ست تاکید او را از جهت آن ست که این جمله کنایت ست از انا لا نشهد
بباطل و لا نکتم حقا و مضمون این جمله را بر سبیل نفی عنه مدعیان خیانت منکر اند بر انکار مضمون جمله مذکوره
مصر اند معنی آنیست این دو را بعد نماز دیگر که وقت اجتماع مردمان و هنگام نماز ترسایان ست حبس کنید
وایشان را برای تحقیق قضیه بر خوردن سوگند آرید چه وقت نماز دیگر اهل ادیان مسلم میدارند و آن را خلایق

در همه ازمان بکرم می پندارند سوگند دادن درین وقت از باب تغلیظ سوگند بزبان بود چنانچه سوگند دهد در مسجد یا در خانه کعبه از باب تغلیظ سوگند بمکان باشد و بعضی از نماز مذکور نماز پیشین مراد دارند و بعضی اهل دین آن گواهان تعیین پندارند پس سوگند خورند بخدای اگر شاک شوید شما در راستی گواهی و گمان برید که دروغ و تباهی سوگند خورند که بدل نکنیم بگواهی دادن بهای را یعنی رشوت نستانیم و گواهی دروغ بر زبان نرانیم اگرچه مشهود له خداوند قرابتی بود خویشاوند ما باشد و نپوشیم گواهی را که خدای باداء آن امر کرده و از کتمان آن نهی و منع در ذکر آورده بدرستی ما آن هنگام که مال بستانیم و گواهی دروغ بر زبان رانیم یا گواهی راست بپوشیم هر آینه از گناهکاران باشیم فَإِنْ عُثِرَ عَلَىٰ أَنَّهُمَا اسْتَحَقَّا إِثْمًا فَآخَرَانِ يَقُومَانِ مَقَامَهُمَا مِنَ الَّذِينَ اسْتَحَقَّ عَلَيْهِمُ الْأَوْلَيَانِ فَيُقْسِمَانِ بِاللَّهِ لَشَهَادَتُنَا أَحَقُّ مِنْ شَهَادَتِهِمَا وَمَا اعْتَدَيْنَا إِنَّا إِذًا لَمِنَ الظَّالِمِينَ ۝ استحقا اثما خبر ان است و ان با اسم و خبر مجرور علی است متعلق است بعثر و جمله شرط است فآخران مبتدا است یقومان مقامهما خبر مبتدا است مبتدا با خبر جزاء شرط است و جمله شرطیه عطف است بر مضمون شرطیه سابقه یعنی ان ارتبتم من الذین حال است از فاعل یقومان استحق علیهم الاولیان فاعل اوست ای من الورثة الذین استحق علیهم الاولیان بالشهادة لن یجوزهما للقیام بها و یظهروا بها کذب الکاذبین و بر قراءة استحق بصیغه مجهول مفعول ما لم یسم فاعله ضمیری بود که عاید بر اثم باشد ای من الذین استحق الاثم و استوجب بالجنایة علیهم الاثم برین قراءة الاولیان برفع خبر مبتدا محذوف باشد ای هما الاولیان جمله مستانفه بود یا بدل از آخران یا از فاعل یقومان دارند و بر بر قراءة نصب مفعول اعنی پندارند و بر قراءة الاولین بر صیغه جمع صفت الذین باشد ای من الذین استحق علیهم الاثم الاولین و تسمیه ایشان اولین از جهت سبق دعوی ایشان بر ذکر ایشان مستحق است فیقسمان عطف است بر یقومان مقامهما و جمله لشهادتنا احق من شهادتهما حکایت جواب قسم است و ما اعتدینا عطف است بر شهادتنا احق من شهادتهما جمله انا اذا لمن الظالمین تذییل است یا تعلیل و تاکید او بر طریق انا اذا لمن الآثمین است چنانچه ذکر آن گذشته و بیان او بالا رفته معنی اینست پس اگر اطلاع یافته شود برین این دو کس سوگند خورنده مذکور بر بزهکاری را مستحق شده اند و ظاهر شود که دروغ گفته اند و سوگند بدروغ خورده اند و بجهت دعوی رفع برپرداخته و مدعی یا مدعی علیه ساخته پس دو کس دیگر در مقام ایشان یعنی در مقام سوگند یا ایستند از کسانی که مستحق شده اند سزاوارترند بشهادت سوگند بخورند یا گویند از کسانی که مستحق شده و ثابت آمده از جهت جنایت بر ایشان اثم ایشان بشهادت و سوگند سزاوارترند از قوم ایشان اند و علم بحال ایشان و خیانت اعمال ایشان بیشتر و بیشترند این دو کس بخدای سوگند خورند

وقسم بر زبان آرند هر آینه شهادت ما از شهادت ایشان درست تر است چه علم ما بحال ایشان اکثر ست و ما از حق تجاوز نکرده ایم و باطلی بر زبان نیاورده ایم بدرستی ما آن هنگام که از حق تجاوز کنیم و دم از باطل بر نیم هر آینه از ظالمان باشیم و از ستم گاران گردیم سوال چون در گواهی گواهان اول کذب ظاهر گشت در دروغگوئی ایشان تحقیق پیوست در گواهی و سوگند ایشان صدق در حقیقت نماند و افعل تفضیل مقتضی آنست که مفضل و مفضل علیه در اصل صفت شریک باشد جواب بالا گذشت که میان مفضل و مفضل علیه شرکت در اصل فعل جایی بتحقیق باشد جایی بفرض بود چنانچه در الاثنان اکثر من الواحد تحقیق شده و در فلان اعلم من الحمار آمده

ذٰلِكَ اَدْنٰى اَنْ يَّاْتُوْا بِالشَّهَادَةِ عَلٰى وَجْهِهَاۤ اَوْ يَخَافُوْۤا اَنْ تُرَدَّ اَيْمَانٌ بَعْدَ اَيْمَانِهِمْ

ذلک اشارت ست بر قیام دو کسی دیگر از قوام مدعیان کالا بعد ظهور خیانت وصیا و آن مبتدا ست ادنی ان یاتوا بالشهادة خبر ست ان یاتوا بتقدیر بان یاتوا متعلق ست بادنی بالشهادة علی وجهها متعلق اند بیاتوا او یخافوا عطف ست بر یاتوا وجه تقابل میان معطوف و معطوف علیه تقدیر تقیید معطوف علیه تقیید شده است معنی اینست آن یعنی تحلیف دو شخص دیگر از گروه مدعیان چون بدعوی مدعی علیه و دفع ادعای مدعی علیه شوند و بانکار آن مستحق یمین گردند نزدیکتر است بدین که بیارند حالفان یمین را بر وجهی که باید و شاید نزدیکتر ست که رد کرده شود ایمانی دیگر بعد ایمان ایشان تا کذب ایشان ظاهر شود پس بظهور کذب فضیحت گردد یعنی از سوگند دروغ باز مانند بخوف خدا یا بخوف فضیحت در دنیا و بدانکه در تفسیر آمده است در آیه مذکوره دو وجه مسطور ست یکی آنکه از شهادت بینکم گواهی مراد شود و سوگند مراد نشود تا آخر ذکر گواهی باشد دوم آنکه از شهادة بینکم سوگند مراد باشد تا آخر ذکر سوگند بود و هر دو وجه مستقیم نمی آید و صحت هیچ یکی رو بهی نماید زیرا که چون اثنان ذوا عدل آورد و اشتراط عدل و عدالت کرده و آن در شاهد شرط بود در خصمی که حالف ست شرط نباشد هم ازین جهت ابو عبیده طاهی که او را از آئمه المفسرین گفته اند گفته است لا اعرف فی القرآن آیة تشاکل هذه فی کثرة الاشکال و اقرب بصواب آنست که شهادت در صدر کلام از جهت اشتراط عدد و عدالت بمعنی گواهی بود و شهادت در آخر کلام در جمله فشهادتنا احق من شهادتهما بمعنی یمین باشد و ذکر شاهدین بیان اصل حکم داده اند بیان قصه واقعه فینداربند درین کلام یا اولا نکم شهادة بینکم بیان شهادت بر تقدیر وجود شاهدین باشد و جمله فان عثر تا آخر معطوف بر شرطیه محذوفه بقرینه سیاق بود ای و ان لم یوجد شاهدان لا منکم ولا من غیرکم یحلف المدعا علیه کالوصیین فی هذه الحادثة فان عثر علی انهما اخفی علی ان المدعا علیهما و هما الوصیان فی هذه الحادثة استحقا اثما بظهور کذبهما و دعوهما الرفع فیحتاط آخران من الذین کانوا مدعیین فصارا

بدعوی الرفع مدعا علیهم فیقسمان بالله شهیدنا احق من شهیدهما بر این وجه اول و آخر کلام مقیم شود و مستقیم آید معا ما
آنست حجت شهادت وقت حضور مرگ و هنگام وصیت شهادت دو نفر عادل است از مسلمانان یا از قرابتان
شما یا گویند دو نفر دیگر از عشیرت شما یعنی از کافران یا مسلمانان اجنبی اگر حضور مرگ در حالت سفر باشید و آنجا
مسلمانان و قرابتان حاضر نباشند اگر شکی در گواهی ایشان افتد ایشان را بعد از نماز دیگر که وقت کثرت
سوگند دهند که ایشان با غرض شوتی گواهی دروغ نداده اند و بغرضی حقی را نپوشیده اند پس اگر گواهان نباشند
نه از شما و نه از ایشان مدعا علیه را سوگند دهند و مدعا علیه در این قضیه عدی و تمیم بودند که خیانت امانت
را انکار مینمودند ایشان را سوگند دهند پس اگر اطلاع یافته شود دیگر از مدعیان اول که اقرب موصی اند بجای
ایشان بایستند سوگند خورند بگویند هر آینه سوگند ما سزاوارتر است بقبول از سوگند ایشان و ما تجاوز
از حق نکرده ایم و سخن ناحق بر زبان نیاورده ایم بر این وجه اول و آخر کلام ملتئم بوده در هیچ لفظی اشکال نشود
وَاتَّقُوا اللّٰهَ وَاسْمَعُوْا این جمله تذییل است معنی آنست و از خدای بترسید و آنچه گفته شود بشنوید
گواهی نابوده مدهید سوگند دروغ مخورید وَاللّٰهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفٰسِقِيْنَ ع این جمله تذییل است
معنی آنست و خدای رهنمونی نکند فاسقان را یعنی کافرانی که دوام ضلال ایشان خواسته و ایشان را
بحکم ازلی دایم فسق و فجور داشته يَوْمَ يَجْمَعُ اللّٰهُ الرُّسُلَ فَيَقُوْلُ مَاذَآ اُجِبْتُمْ قَالُوْا لَا عِلْمَ لَنَا
اِنَّكَ اَنْتَ عَلَّامُ الْغُيُوْبِ یوم بدل اشتمال است از الله ای اتقوا الله یوم جمعه الرسل یا ظرف است مر لایهدی
القوم الفاسقین ای لا یهدی القوم الفاسقین الی طریق الجنة یوم القیامة یا ظرف است مر قالوا لا علم
لنا ای قال الرسل لا علم لنا یوم یجمعهم الله فیقول ماذا اجبتم الی وجه جمله قالوا با متعلقات معترضه است
برای تهدید کافران و ترهیب ایشان یا یوم مفعول به است مر اذکروا و احذروا و بر این وجه جمله اذکروا
معترضه بود و جمله قالوا در جواب ماذا یقولون مستانفه باشد یا جمله اذکروا که مقدر است بدل اشتمال اند از
واتقوا باشد فیقول عطف است بر یجمع الله یا در ماذا اجبتم ما استفهامیه است منصوب به مصدر است
با جبتم ای اجابة اجبتم ذا زائده است یا گویند ذا بمعنی الذی است اجبتم صله اوست ای ما الذی اجبتم
استفهام برای تقریر است بمعنی حمل مخاطب بر اقرار و جمله ماذا اجبتم مفعول است مر فیقول مستقبل متیقن
الحصول ماضی بر طریق و نفخ فی الصور لا علم لنا مقول است مر قالوا انت ضمیر فصل است علام الغیوب
خبر انّ است جمله تذییل است تاکید جمله اول است ابراز مدح باری بر وجه وکادت و استواری است معنی آنست
یاد کنید بترسید روزی را که خدای پیغمبران را جمع کند و در باز پرسی است افکند ایشان در راه العفو
تعظیم ای عز و جل بگویند لا علم لنا انک انت علام الغیوب گویند یعنی ما را علمی نیست بدرستی تویی دانای نشده

فیها محیط نشود و علم کامل ترا علم قاصر ما سوال اگر پیغمبران جواب امتان خویش ندانستند علام الغیوب ایشان را بر اقرار چنین که نمی دانند چگونه حمل کنند و اگر بدانستند و ادراک ناشایستگی ایشان نتوانستند جواب لا علم لنا چگونه مطابق شود جواب آنکه نیست ایشان جواب است خویش را عالم بودند و بعلم آن همیشه اعتراف می نمودند ولکن بر نسبت علم خدای که علام الغیوب است علم خویش را در معرض عدم آوردند و علم متناهی خویش را پیش علم خدای عز وجل که بهره از تناهی است نفی کردند بعد آن ثنا او گفتند. انک انت علام الغیوب گفتند یعنی تو که علام الغیوبی جواب ایشان بعلم تو متعلق است آنچه تو میدانی بهمان از ایشان متحقق است بر این وجه لا علم لنا بر وجه ادب اظهار نادانستن بود و انک انت علام الغیوب متضمن بیان جواب ایشان باشد اِذْ قَالَ اللّٰهُ یٰعِیْسَی ابْنَ مَرْیَمَ اذْکُرْ نِعْمَتِیْ عَلَیْکَ وَعَلٰی وَالِدَتِکَ اذ قال الله یا عیسی بدل است از یوم یجمع الله الرسل و این قول یا عیسی در روز قیامت خواهد بود و قال بمعنی یقول باشد از باب نفخ فی الصور و نادی اصحاب النار و تواند بود که از مفعول اذکروا محذوف بتقدیر اذکروا وقت قول الله یا عیسی بن مریم باشد و یوم یجمع الله الرسل نیز مفعول اذکروا محذوف بود و معنی اینست بترسید از خدای یعنی بترسید از روزی که جمع کند خدای رسل را و بترسید از وقت گفتن خدای عیسی پسر مریم را یاد کن نعمت مرا النعمتی آنکه انعام کرده ام بر تو ایجاد و اصطفا و ثبوت احیا موتی و بر مادر تو از عصمت و اصطفا و پارسائی و پاکی و پاکیزگی و تفضیل او بر همه زنان دنیا اِذْ اَیَّدْتُّکَ بِرُوْحِ الْقُدُسِ ط اذ ظرف است متعلق است بمعنی اضافت که در نعمتی است ای نعمتی اضیفت الی فی وقت تائیدی ایاک بروح القدس یعنی بجبرئیل یا متعلق است بعلیک که ظرف مستقر است صفت نعمتی ای نعمتی الکائنة علیک وقت تائیدی ایاک بروح القدس یا حال است ای کائنة علیک یعنی یاد کن نعمتی را که بتو رسانیدم در آن هنگام که ترا بجبرئیل قوی گردانیدم تُکَلِّمُ النَّاسَ فِی الْمَهْدِ وَکَهْلًا ج حکایت حال ماضی است معنی اینست قوی گردانیدم بجبرئیل در حالی که سخن گفتی با مردمان در گهواره یعنی در حالت کودکی و در حالت کهولت یعنی در حالت کهل گشتنی در کودکی برای اظهار عفت مادر و دلالت بر جلالت و در کهلی برای تبلیغ رسالت وَاِذْ عَلَّمْتُکَ الْکِتٰبَ وَالْحِکْمَةَ وَالتَّوْرٰىةَ وَالْاِنْجِیْلَ ج عطف است بر ظرف سابق و معنی اینست و در آن هنگام که تعلیم کردم ترا الکتاب یعنی غیر توریت و انجیل از کتابهای گذشتگان و دادم ترا حکمت و تعلیم کردم ترا توریت و انجیل و نعمتی که دادم در وقت تعلیم از فهم و فطنت و ذکا و مانند آن وَاِذْ تَخْلُقُ مِنَ الطِّیْنِ کَهَیْـَٔةِ الطَّیْرِ بِاِذْنِیْ فَتَنْفُخُ فِیْهَا فَتَکُوْنُ طَیْرًا بِاِذْنِیْ واذ تخلق عطف است بر اذ علمتک

وقف لازم

عطف است بر اذ تخلق و ضمیر فیها و ضمیر فتکون راجع است بر هیئت شبیه که موصوف کاف است نه بر هیئت
مشبه بها که مجرور کاف است زیرا که چیزی [illegible] ساخته شده غیر طیر بود و طیر سوی او نبود پس معنی آنست و در آن هنگام
که از گل نمونه‌ای مرغی می‌ساختی چون [illegible] پیکر مرغی [illegible] بقدرت ما سپید میدمیدی و جان می‌افکندی زنده می‌گشت
و حیوان می‌پرید وَتُبْرِئُ الْأَكْمَهَ وَالْأَبْرَصَ بِإِذْنِي و نیکو میکردی کور مادرزاد را و در
قوت با صرخ اصلا [illegible] و نیکو میکردی کسی را که از ابرص [illegible] گشته بودی و اتفاق حکما است که این
علاج نیست [illegible] وَإِذْ تُخْرِجُ الْمَوْتَىٰ بِإِذْنِي و اذ تخرج عطف است
بر اذ تخلق بمعنی آنست و آن هنگام که بیرون [illegible] از گورها بیرون آوردی یعنی باذن من ایشان را زنده میکردی
و این همه فعل حکایت حال ماضیه بود و استعمال صیغه حال باعتبار صورت بدیعه مذکوره باشد
وَإِذْ كَفَفْتُ بَنِي إِسْرَائِيلَ عَنْكَ إِذْ جِئْتَهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ و اذ کففت عطف است بر اذ تخرج
الموتی بمعنی آنست و در آن هنگام که از تو بنی اسرائیل را باز داشتم و ترا از قصد ایشان نگاه داشتم چون تو برایشان
معجزات ظاهره آوردی یا گوییم چون ایشان را با معجزات ظاهر آوردی فَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ
إِنْ هَٰذَا إِلَّا سِحْرٌ مُبِينٌ ○ هذا اشاره [illegible] است یا اشاره بسوی فعل عیسی بود و بر تقدیر
ساحر [illegible] اسم فاعل اشاره بعیسی باشد فقال الذین عطف است [illegible] ان در آن هذا الا سحر
نافیه است و قصر [illegible] بمعنی آنست [illegible] کسانی که کفر ورزیدند
و [illegible] اسلام نگرویدند [illegible] نیست [illegible] مگر سحری و جادوی [illegible] معجزه را سحر نام کردند و حق را
در [illegible] باطل آوردند وَإِذْ أَوْحَيْتُ إِلَى الْحَوَارِيِّينَ أَنْ آمِنُوا بِي وَبِرَسُولِي
عطف است بر اذ کففت بمعنی آنست و آن هنگام که بسوی یاران مخلص و دوستان خالص الهام کردیم یا گوییم
به ایشان [illegible] پیغامبر وحی فرستادیم [illegible] که ایمان آرید بمن و [illegible] فرستاده من قَالُوا
آمَنَّا وَاشْهَدْ بِأَنَّنَا مُسْلِمُونَ ○ [illegible] قالوا [illegible] یعنی آنست گفتند ایشان ایمان
[illegible] آورده ایم و گواه باش که ما [illegible] اسلام را اختیار کرده ایم سوال چون [illegible] جمله انشائیه بود [illegible] آمنا
که جمله خبریه [illegible] جواب [illegible] قول [illegible] قالوا آمنا
و [illegible] قال آمده بمعنی قالوا [illegible] القول
[illegible] إِذْ قَالَ الْحَوَارِيُّونَ يَا عِيسَى ابْنَ
مَرْيَمَ هَلْ يَسْتَطِيعُ رَبُّكَ أَنْ يُنَزِّلَ عَلَيْنَا مَائِدَةً مِنَ السَّمَاءِ قَالَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ ○
قَالُوا نُرِيدُ أَنْ نَأْكُلَ مِنْهَا وَتَطْمَئِنَّ قُلُوبُنَا وَنَعْلَمَ أَنْ قَدْ صَدَقْتَنَا وَنَكُونَ عَلَيْهَا مِنَ الشَّاهِدِينَ ○

در بعض قراءة هل تستطیع ربك بصیغه خطاب در تستطیع و نصب باء ربك خوانده و مؤول بر حذف مضاف و تقدیر هل تستطیع
سؤال ربك نموده اند و نیز بصیغه مضارع از تفعیل و افعال خوانده اند یعنی حسب آن دانسته اند ظرف است
برای [illegible] در آیات سابقه [illegible] را که در او قرائت [illegible] عیسی صلوات الله علیه [illegible] ذکر آمده
و این جمله برای [illegible] جمله که در [illegible] یا عیسی بن مریم هل یستطیع تا آخر قول قال جهت
و استفهام در هل یستطیع برای تقریر [illegible] یستطیع بر طریق [illegible] علی الانسان حین من الدهر [illegible]
[illegible] گفته اند [illegible] ان ینزل علینا مائدة من السماء [illegible] کفر بود و شاک در [illegible]
باشند قال اتقوا الله [illegible] جواب [illegible] است و جواب ماذا قال عیسی [illegible] قالوا نرید ان نأکل منها
نیز [illegible] جواب ماذا قالوا [illegible] قال عیسی [illegible] خویش [illegible] است
بر تأکل و نرید [illegible] خویش [illegible] قالوا [illegible] یاد کن یا محمد یاران مخلصان عیسی را
که هل یستطیع ربك ان ینزل علینا مائدة من السماء گفتند و [illegible] قدرت [illegible] استطاعت او [illegible]
تو نگهی را گویند [illegible] که [illegible] قادری که عطا کنی یعنی [illegible] پروردگار تو که فرود آرد [illegible] مائده از آسمان عیسی
علیه السلام گفت از خدا بترسید و از [illegible] اعراض کنید اگر شما مؤمنانید و ایمان مخلصان
گفتند ایشان میخواهیم که بخوریم از آن [illegible] برکت گیریم [illegible] مخصوص [illegible] و در دلهای ما قرار گیرد و دلها
شدن این کرم عظیم [illegible] آرام پذیرد و [illegible] صدق [illegible] که [illegible]
صدق [illegible] و معرفت ترا [illegible] استدلال داریم [illegible] این کار در حضر [illegible] مشاهده [illegible]
باشیم [illegible] گواهی دهیم که از این مائده خورده ایم و این معجزه عیان کرده ایم بدین طریق
که بیان کردیم قائلان هل یستطیع ربك [illegible] مسلمان بوده اند [illegible] حقیقت [illegible] دارند
قائلان این سخن را شاک [illegible] آنکه [illegible] از ایشان طلب ایمان کرد و طلب ایمان
پیش از حصول ایمان بود و طلب چیزی در حالت حصول او [illegible] حاصل باشد [illegible] دلیل [illegible]
قد صدقتنا [illegible] عیسی [illegible] ایشان [illegible] نزول [illegible] از نزول مائده [illegible]
باشد و نیز قول عیسی علیه السلام اتقوا الله ان کنتم مؤمنین [illegible] ایمان [illegible] و ایشان را در حیز کفر
می افگند و نیز خطاب کردن ایشان عیسی را بنام و اضافت رب بسوی عیسی علیه السلام و از خطاب
یا رسول الله [illegible] گشتن و [illegible] آوردن [illegible] کفر ایشان است و دلیل بر سرکشی و طغیان
و امام زاهد این قول را در [illegible] قائل این قول را [illegible] جهالت آورده و گفته یاران [illegible] سؤالات [illegible] مخلصان
ایشان کافر نباشند و ایشان را بصفت کافری [illegible] و نیز ایشان [illegible] تأکل [illegible]

ولیطمئن قلوبنا گفتند و آنچه ابراهیم علیه السلام در طلب احیای موتی از اطمینان قلب جسته بود جستند و طلب
اطمینان مستوجب تنجیه و ایمان بود و دلیل [illegible] بودن ایشان باشد اما امر ایشان بانجان امرست بثبات
آن چنانچه در یا ایها الذین آمنوا آمنوا گفته اند و جماعتی از مفسران رفته اند که معنی نعلم حصول علم ست بمشاهده
وعیان بعد از آنکه حاصل [illegible] بجهت برهان و قول عیسی اتقوا الله [illegible] وارد ست نه بر وجه
تشکیک در قدرت بلکه تا [illegible] افعل کذا ان کنت آدمیا و لا تفعل ان کنت آدمیا و خطاب عیسی علیه السلام
با ایشان [illegible] امر ست و اضافه [illegible] بسوی عیسی که بر وقت واقع باشد بعید و [illegible] دلائل اسلام
دلیل کفر شود قال عیسی ابن مریم اللهم ربنا انزل علینا مائدة من السماء تکون لنا عیدا
لاولنا واخرنا وآیة منک وارزقنا وانت خیر الرازقین این جمله مستانفه است در جواب اذ قال الحواریون قالوا
ذلک جماعة الاسم الی آخره تقول قال [illegible] و ربنا صفت [illegible] اللهم یا الله ربنا عیدا خبر تکون است
وجمله تکون صفت [illegible] ضمیر تکون که اسم اوست و در [illegible] محذوف [illegible] انما تکون یوم نزولها
عیدا [illegible] مراد دارند حذف و مضاف حاجت نمیدارند و مراد از
پیشینیان سابقان اهل زمانه اند که [illegible] آخران پسینیان اند بر نسبت مضاف الیه و بر تقدیری که
[illegible] پسینیان گذشتگان مراد باشد چنانچه گویند
[illegible] آن [illegible] فخر آبا و اجداد [illegible] یعنی اهل ما خوش
شوند [illegible] باشد که فرزندان ما [illegible] اولاد و احفاد [illegible] کنند که بزرگان ما [illegible] دولت دیده
[illegible] اینست که [illegible] ای خدای ما ای پروردگار مای و خدای و پروردگار پیشانی فرود آرید تا مائده
از [illegible] باشد [illegible] پیشینیان [illegible] باشد نزول مائده مذکور آیتی از
آیات [illegible] از [illegible] و روزی کن ما را این نعمت [illegible] ما را آن
[illegible] کنندگانی را از [illegible] جمع کرد زیرا که رزق بمعنی عطاست
[illegible] چنانچه خالق بمعنی المصور [illegible] تحلیل [illegible]
[illegible] جمع کرد [illegible] احسن المصورین گفت [illegible] جمع کردن
[illegible] العالمین جایز باشد قال الله انی منزلها علیکم فمن یکفر
بعد منکم فانی اعذبه عذابا لا اعذبه احدا من العالمین ۞ این جمله مستانفه است ع ۱۵ ربع
[illegible] گفت [illegible] قال الله انی منزلها علیکم و تاکید
جمله [illegible]

جمله شرطیه سبب کلام سابق است و تاکید فانی اعذبه از جهت ابراز وعید بر سبیل وکادت است معنی آیت گفت خدای عز و علا من فرود آرنده ام بر شما مائده را پس هر که کافر شود بعد از فرود آمدن مائده کفران ورزد پس بدرستی من عذاب کنم او را عذابی که عذاب نکنم آن نوع عذاب هیچ یکی را از عالمیان چه ایشان خوک گشتند و این عقوبت در جهان مخصوص بود بر ایشان جز ایشان هیچ قومی بکلی خوک نشده و بدین وجه ممسوخ نبوده کسانی کفر ورزیدند در مائده بعد نزول آن از حق تمرد نمودند و گفتند که این فرستاده خدا نیست نمود از سحر عیسی است خدای ایشان را بصورت خوک مسخ کرد و بگشتن در کوچها و نجاست خوردن آورد روایت کرده اند که چون عیسی دانست که این سؤال ایشان سؤال علم و صلاح است نه سؤال تعنت و فساد اختیار کرد که سؤال کند و هم خواهش و زاری زند ایشان را گفت که شما سی روز روزه دارید بعد ازان دل بر بیا گمارید ایشان سی روز روزه بداشتند بعد ازان باز دل بر سؤالت گماشتند عیسی صلوات الله علیه وسلامه خرقه از موی پوشیده ایستاد و دست راست بر دست چپ نهاد و سر و پای خویش چفسانید و کعب با کعب و ابهام با ابهام ملصق گردانید و سر فرود کرده دل و چشم را بزاری و گریه آورد تا آنکه آب چشم بر ریش روان گشت و از ان گذشت بر سینه پیوست بزاری دعا کرد و زبان و جان بر خواهش آورد اللهم ربنا انزل علینا مائدة من السماء الی آخره الآیة گفت دعا قبول افتاد و در اجابت کشادند ناگاه خوانی پوشیده بمندیلی میان دو ابر یکی بالا یکی فرود که پایها خوان بالا و روی سوی زمین پیدا گشت خلایق از مشاهده آن متعجب و متحیر بپیوست چون بقرب زمین پیوست بر حالت طبیعی با فرود بالا گشت عیسی می گریست و میگفت اللهم اجعلنا رحمة ولا تجعلها عذابا الهی کم اسالک من العجائب فتعطنی الهی اعوذ بک ان یکون نزولها غضبا و زجرا و اسالک ان تجعلها عافیة و سلامة ولا تجعلها مثلة و فتنة چون پیش فرود آمد بوی خوش آن در مشام خلق در آمد عیسی سر بسجده نهاد و بعد آن سر بر آورد و بخطاب حواریان زبان کشاد و گفت کو بکشاید و ببیند آن مائده را کسیکه بهتر است از صحابه قوم کسیکه بهتر و ارزنده تر بعمل است نزدیک پروردگار حق جل و علا تا این مائده بخوریم و شکر بجا آریم حواریان گفتند بهتر و نیکوتر در عمل میان ما توئی بهتر اینست که بکشادن و دیدن این تو بادی شوی عیسی برخواست چنانچه باید وضو کرد و چنانچه شاید نماز آورد و بگریه و زاری پیوست بعد گریه بسیار بر سر مائده نشست بعد بسم الله خیر الرازقین گفت و مندیل را از مائده کشاد و بر دیدت آن دل نهاد ماهی بریان بی پوست و استخوان دیدند او سیخ کرده و بر یکی روغن زیتون و بر دوم شهد و بر سوم روغن و بر چهارم پنیر و بر پنجم قدید و گرد خویش ماهی پنج سائل بود و نزدیک سر آن سماک نمک و نزدیک دم آن سرکه

ظاهر شود و بدان انواع سبزیها در خور خوردن بجز کراث که ناخوش است در بو کردن و از فواکه و ثمار پنج انار عیسی علیه السلام گفت که این مائده نازل شده و این طعام که نه طعام دنیاست و نه طعام بهشت از غیب آمده طعامی است که خدای بقدرت بالغهٔ خویش پیدا آورد بامر کن فیکون موجود کرده بیایید انچه خورسند بود بخورید و نام خدای بر زبان آرید و شکر بر یافتن این نعمت گذارید حواریان گفتند تو اول بخور بعد آن ما بخوریم تو اول دست برده بر بعده ما دست ببریم عیسی علیه السلام گفت این مائده را شما خواسته اید شما سزاوارید که بخورید ایشان ترسیدند بخوردن آن مصلحت ندیدند عیسی صلوات الله علیه چون دید که ایشان ابا آوردند طعام مذکور بخوردند فقرا و بیماران و دستان و کوران و مجذومان و دیوانگان را طلب کرد طعام مذکور پیش ایشان آورد ایشان سیر خوردند و باز ایشان را طعامی حاجت نشد تا آنکه مردند و اعراض و امراض که داشتند از ایشان زائل شد و فقر ایشان رفت و حال برفاهیت پیوست و بعضی گویند خورندگان هزار نفر بودند و بعضی گویند هزار و سیصد و بعضی گویند پنجهزار می خوردند و مائده چنانچه فرود آمده بود همچنان بی نقصان ببود و بعضی گویند همان یکروز فرود آمده و بعضی گویند سه روز فرود آمده و بعضی گویند هفت روز فرود آمد و بعضی گویند چهل روز وقت چاشت فرود آمدی تا وقت زوال ماندی بعد ازان متصاعد گشتی و بسوی آسمان رفتی چنانچه ایشان آنرا می دیدند و سایهٔ او می نگریستند چنانکه بالا رفتی و از نظر ایشان غائب گشتی و بعضی گویند چنین رسیده که فرود می آمد نزول او بغب بود یکروز فرود آمدی و یکروز ناغه شدی مردمانی که از اطراف و اکناف می آمدند طعام مائده میخوردند و در مقامهای خویش باز میگشتند و حکایت میگفتند کسانی که خدای در باب ایشان خیریت خواسته بود ایشان را بسوی تصدیق هدایت و بعضی دیگر انکار میکردند و روی بتصدیق نمی آوردند بلکه پیش می آمدند و تعجب میکردند نزول از خدای نمیدانستند و سحر عیسی می پنداشتند بر حکم وعیدی که موعود بود ایشان را عذاب خدا رسید و سیصد و سی نفر و بروایتی سیصد و سی و سه نفر خوک گشتند و بدین عقوبت پیوستند خلق چون ایشان را دیدند از عذاب خدای بترسیدند و روی بعیسی آوردند و ازین حال خبر کردند عیسی در گریه شد و ایشان نیز میگریستند جماعتی که مسخ شده بودند بسوی عیسی میگریستند روی بزمین می آوردند باشکها بر جریمه اعتراف مینمودند تا سه روز زنده بودند اگر بزبان قال نبود بزبان حال زاری مینمودند تا سه روز زیستند و بر حالی خود گریستند و دیگر چیزی نخواستند خوردند بعد سه روز بمردند و چرا ایشان را مسخ بر صورت خنازیر نمود و این چنین عذاب کسی را روی ننمود چنانچه حق سبحانه تعالی خبر داد آیه فانی اعذبه عذابا لا اعذبه احدا من العالمین در کلام مجید فرستاد و بعضی گویند که بعضی اصحاب سبت نیز بر صورت خوک شده اند

بدین تقدیر وعید مذکور محمول بر آخرت باشد یا بتقیید بقید حالی بود چنانچه گذشته و ذکر آن بالا رفت
وَإِذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ أَأَنْتَ قُلْتَ لِلنَّاسِ اتَّخِذُونِي وَأُمِّيَ إِلَٰهَيْنِ
مِنْ دُونِ اللَّهِ ۖ عطف است بر واذ قال الله یا عیسی که بالا گذشته استفهام برای تقریر است
یعنی حمل مخاطب بر اقرار برای شنوانیدن کفار تا عیسی اقرار به بندگی کند و از سخنی که ایشان گفته اند بیزار شود
بطلان ایشان ظاهر گردد و آنچه حق است پیدا آید و این گفتار در قیامت خواهد بود و در روز حشر روی خواهد نمود
قال بمعنی یقول است و آوردن بصورت ماضی از جهت دلالت بر تحقیق وقوع بود از قبیل ونفخ فی الصور ففزع من فی
السموات آن باشد چنانچه گذشته و ذکر آن بالا رفت و چون مستقبلی که قطعی الوقوع است در حکم ماضی آمده
اذ که از خاصه ماضی است در ما فوق حالی مستعمل شده یعنی آنست که یاد کنید و بترسید از وقتی که بگوید خدای
جل و علا ای عیسی پسر مریم که تو گفته مر مردمان را بگیرید مرا و مادر مرا معبودان خویش از غیر خدا قَالَ سُبْحَانَكَ
مَا يَكُونُ لِي أَنْ أَقُولَ مَا لَيْسَ لِي بِحَقٍّ ۚ ان قال نیز بمعنی یقول است و این جمله مستانفه است کانه قیل
فماذا یقول حین قال ذلک فقیل یقول سبحانک الخ و ما یکون لی نافیه است ان اقول اسم یکون است و لی خبر
جمله مقول قال است جمله سبحانک معترضه است در اثنای مقال است یعنی آنست بگوید عیسی پاکی یاد میکنم
ترا نباشد سزاوار مر مرا که بگویم آنچه نزدیک من حق نبود و گفتن آن مرا درست نباشد ناحق چگونه گویم و در راه باطل
چه نوع پویم إِنْ كُنْتُ قُلْتُهُ فَقَدْ عَلِمْتَهُ ۚ این جمله تقریر است مر ناگفتن این سخن را یعنی آنست اگر باشم
من که گفته ام این سخن را پس تو دانسته آنرا و تو میدانی که نگفته ام و درین راه باطل نرفته ام تَعْلَمُ
مَا فِي نَفْسِي وَلَا أَعْلَمُ مَا فِي نَفْسِكَ ۚ إِنَّكَ أَنْتَ عَلَّامُ الْغُيُوبِ این جمله تعلیل است مر کلام سابق را
و جمله انک انت علام الغیوب تذییل است و تاکید او از جهت ابراز ثنا بابلغ وجه و [illegible] استواری
یعنی آنست زیرا آنچه تو میدانی همه چیز که در نفس من بود چه حال و چه نفسی و کردار من و گفتار من پنهانی و
آشکاری که در تن منست از تو پوشیده نباشد و میدانم همه صفات ترا بدرستی همه تو دانندهٔ همه غیبها که هیچ
غیبی بر تو پوشیده نماند و هیچ کس از تو دینی و غیبی از خویش پوشیدن نتواند استعمال ما فی نفسک بر وجه
مشاکلة آمده و از جهت وقوع او در صحبت نفسی بر طریق جزا است نه بلفظ مذکور شده مَا قُلْتُ
لَهُمْ إِلَّا مَا أَمَرْتَنِي بِهِ أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ رَبِّي وَرَبَّكُمْ ۚ این جمله نیز تقریر است مر مضمون کلام سابق
را و تصریح است بیان در ان اعبدوا الله مفسر سوال ان مفسر مذکوره با آنکه مستلزم تفسیر قلت نبود
زیرا آنچه ان مفسر متعلق صریح قول نشود و تفسیر امرتنی نیز نتواند بود زیرا آنچه امرتنی مسند سوی خدا است
بودن اعبدوا الله ربی و ربکم تفسیر او روا نیست غیر این دو فعل مذکور نیست که تفسیر او شود

اجرى كلام بيان او باشد جواب آنكه گفتن آنچه خداى بدان امر كرده متضمن معنى امر كردن آمده كلام بمعنى امر دارند ان اعبدوا الله مفسر فعل امر پندارند و اين جواب محل نظر است زيرا كه تعلق آن مفسر بتصريح قول در قلت لهم و قلت ان باز پديد نيامده اگرچه متضمن بمعنى امر است ان اقم و امر است ان باز پديد شده مگر آنكه در قلت ان قسم و قلت ان باز بعيد از تاويل قول بفعلى كه متضمن معنى قول است علم جواز منع كنند چنانكه اضافت صفت بسوى موصوف روا نبود و بعيد از تاويل جائز گويند و قاعده منع بعد تاويل دارند جواز بتاويل فرق قاعده نه بنياد سوال ما امرتهم الا ما امرتنى به تفسير آنست كه امر عيسى غير امر خداى نيست امر عيسى در امر خداى تعالى مكتست و ان اعبدوا الله ربى كه متضمن لفظ ربى است تفسير امر خداى نبود بين تفسير امر عيسى كه عين امر خداست نباشد جواب ان اعبدوا الله تفسير امر عيسى است و امر عيسى حكايت از امر خداست كه بعبارت خاصه بوقى بود بعبارت عيسى اعبدوا الله ربى در بكلم ردى نمود چنانچه پادشاه دبير را گويد اكتب امرى بكذا و دبير نويسد امر السلطان بكذا و چنانچه در قل من كان عدوا لجبريل فانه نزله على قلبك تحقيق شده جاهاى بسيار در كلام آمده و اگر ان مصدريه دارند بتاويل مصدر عطف بيان ضمير مجرور كه در الا ما امرتنى به است يا بدل از وى پندارند بدل از ما امرتنى نتواند بود زيرا كه ان مقول است و عبادت مقول نيست مفعول است صاحب كشاف ابدال او از ضمير نيز منع كرده و ابدال او از جهت لزوم تخليه مبدل را استلزام انتفاء ضمير موصول در جمله امتناع آورده و اين مشكل است كه تخليه بودن مبدل از وى معنى است بموجب انتفاء ربط لفظى است و در مفصل آورده و تخليه مبدل را بدين عبارت بيان كرده قوله انى فى حكم تنحيه الاول ابدال منهم باستقلال و سنان [illegible] التاكيد والصفت فى كونهما تتمتين لما يتبعانه الا ان يستوا نز الاول واطراحه الا ترى يقول زيد [illegible] فلو [illegible] متدر الاول [illegible] و در بعض كتب ديگر همين معنى كه در مفصل است آورده و عدم امتناع ابدال غير المغضوب عليهم از ضمير مجرور در عليهم بر ان مترتب كرده معنى آنست نگفتم ايشان را مگر چيزى كه بدان بامر كردى و مرا بر امتثال آن آورده كه پرستيد خداى را كه پروردگار منست و پروردگار شما وكنت عليهم شهيدا ما دمت فيهم فلما توفيتنى كنت انت الرقيب عليهم وانت على كل شىء شهيد ۝ و جمله كنت عليهم شهيدا عطف است بر ما قلت عليهم متعلق است شهيدا متضمن معنى رقيبا و جمله فلما توفيتنى كنت عطف است بر جمله سابقه است انت ضمير فصل است و جمله وانت على كل شىء شهيد تذييل است يا حال است معنى آنست و من بودم بر ايشان گواه تا آنكه بودم ميان ايشان پس آنگاه كه مرا متوفا گردانيدى بوفات [illegible] دگر رسانيدى هم تو نگاهبان بودى در كار و بار ايشان و تو بر همه چيزى گواهى و بهمه چيز آگاهى ان تعذبهم فانهم عبادك وان تغفر لهم فانك

انت العزیز الحکیم و جمله شرطیه ان تعذبهم فانهم عبادک مستانفه است چون عیسی اقرار کرد که من گفته‌ام
و ایشان در گفتار و کردار خویش مبطل بوده‌اند چنانستی که از عیسی پرسیدند ما ذا یلیق ان یفعل بهم فقال ان تعذبهم
الآیة یعنی آنست اگر عذاب کنی تو ایشان را بندگان تواند عذاب کردن ایشان سزاوار بود و اگر بیامرزی
مر ایشان را گناهان ایشان شایان تو باشد نیز اگر چه هم توئی غالب که کسی منع از آنچه خواهی باز نتواند داشت
حکیمی همه کار تو بحکمت است هیچ کسی ترا اعتراض بحکمت نتواند نمود سؤال اگر این آیت در حق کافران است
ذکر غفران در حق ایشان مناسب نبود و ذکر صفت حکمت در ذیل ذکر غفران کافران و استعمال آن در تعذیب
ایشان که متضمن است ملائم نباشد و اگر در حق مؤمنان است جمله انک انت العزیز الحکیم که متضمن قوت
و غلبه است موافق نماید استعمال آن در غفران مؤمنان که مستحق عذاب‌اند لائق نباشد جواب
این آیت اگر در حق کافران دارند و ان تعذبهم محمول بر عذاب دنیا باشد و غفران بمعنی تاخیر عذاب تا قیامت
بود چنانچه در و ان ربک لذو مغفرة للناس علی ظلمهم گفته‌اند و در و ربک الغفور ذو الرحمة لو یؤاخذهم بما کسبوا
لعجل لهم العذاب بران رفته‌اند و این هر دو در حق کافران تعذیب است پس محتمل است استعمال آن از تخصیص بعض
جرم است محمل است و اگر در حق مؤمنان دارند آیت انک انت الغفور الرحیم چنانچه در مصحف ابن مسعود است
تغییر کنند میان حمل و هم تا چه بیرون نه نهد و اصوب آنست آنکه گویند ایشان مشتمل است بر مؤمنان و کافران است تعذبهم
در شان فرقه کافران است و ان تغفر لهم در حق زمره مؤمنان است و استعمال آن که علیه علم حکیم است
در تعذیب کافران اشارت است بکمال قدرت و کمال حکمت است که بر حکیم کمال قدرت و کمال حکمت
نیز در دل است و از هیبت آرد و ان تغفر لهم که در حق مؤمنان است اشارت است بکمال قدرت و کمال
قدرت تا مؤمن بنظر در کمال قدرت و کمال قهر امن در خاطر نیارد چنانچه در حدیث آمده لو یعلم الکافر بکل الذی
عند الله من الرحمة لم ییأس من الجنة و لو یعلم المؤمن بکل الذی عند الله من العذاب لم یأمن من النار سؤال تعلیل
بجمله فانهم عبادک مناسب آن است که تعذیب ایشان بدیشان ملائم و مناسب بود یا تغییر ملائم نمی‌نماید جواب
تعذیب تسلیم ارباب تقرب بود و بندگی هر دو مستحق تقرب را لائق باشد و بعضی گویند جمله ان تعذبهم فانهم
عبادک بجمله فانی اعذبه عذابا لا اعذبه احدا من العالمین متصل است کلی تفسیر قال مذکور رو هم مستانفه
در جواب سؤال سائل است چنانستی که کسی گفت ما ذا قال عیسی من قال عیسی ذلک فقیل قال ان تعذبهم
فانهم عبادک. قال الله هذا یوم ینفع الصادقین صدقهم یعنی بقراءت رفع خبر مبتدا است
جمله یوم ینفع الصادقین [illegible] بقراءت یوم بفتح میم مبنی است بر فتح در محل رفع
و یوم [illegible] قال الله بالقول [illegible] قال هذا القول [illegible]

صدقهم ای فی یوم القیمة ان قال نیز بمعنی یقول است زیراکه این گفتار در قیامت خواهد بود و در روز حشر
روی خواهد نمود و جمله مستانفه است چنانستی که کسی گفت ماذا یقول الله حین یقول ذلک فقیل یقول
الله کذا معنی اینست بگوید خدای در روز قیامت آن روزیست که نفع کند درین روز صادقان را صدق
ایشان یعنی انبیا را که تبلیغ رسالت بصدق کرده اند و تبلیغ وحی بجا آورده اند و بعضی گویند مومنان را
که تصدیق بصدق دارند و براستی و درستی ایمان می آرند قال الله تعالی انما المؤمنون الذین آمنوا
بالله و رسوله الی قوله اولٰئک هم الصادقون هرکه در دنیا راستی و صدق ورزید درین روز نفع آن خواهد دید
عیسی در دنیا هرچه گفته است گفت صدق او را ثابت خواهد شد و سودمند خواهد گشت لَهُمْ
جَنّٰتٌ تَجْرِیْ مِنْ تَحْتِهَا الْاَنْهٰرُ خٰلِدِیْنَ فِیْهَآ اَبَدًا خالدین حال است از ظرف مستقر جمله
مستانفه است برای بیان منفعت صدق را یعنی صادقان را در صدق این نوع منفعت بود و ازین
نوع سودمندی باشد معنی اینست مر ایشان راست باغهای روانست فرود درختان آن با
بهشتها که روانست فرود خانهای آن جویها درین حال که مقدرست جاوید بودن ایشان در نعیم
جنان رَضِیَ اللّٰهُ عَنْهُمْ وَرَضُوْا عَنْهُ این جمله معلله است معنی اینست مر ایشان
راست درجات عالی زیرا آنچه خدای خوشنود شده است از ایشان و ایشان خوشنود اند از حق ان
ذٰلِکَ الْفَوْزُ الْعَظِیْمُ این جمله تذییل است معنی اینست آن یعنی یافتن جنان
و رضوان رستگاری عظیم و فوزی جلیل است مر ایشان لِلّٰهِ مُلْکُ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ وَمَا فِیْهِنَّ
وَهُوَ عَلٰی کُلِّ شَیْءٍ قَدِیْرٌ آن جمع است مر امور مذکوره از تفاصیل و تقاسیم چون تعذیب و مغفرت ع ۱۶
و منفعت و مضرت و تحلیل و تحریم و جمله وهو علی کل شیء قدیر معنی اینست مر خدای راست یقین ملک
آسمانها و زمینها و آنچه در ایشان از اشیا است و او بر همه چیز قادر و توانا ست همه چیز تواند و هر چه خواهد
پیدا گرداند هیچ چیز از ملک او خارج نشود و هیچ شیء از قدرت او بیرون نباشد آسمان و زمین و آنچه در ایشان
بفطرت او [illegible] عالم و آنچه در عالم است یا در تحت تصرف قدرت او ست مصرع هرچه کند همو کند
هرچه شود ازو شود [illegible] بدانکه این از باب جنس مقطع است که [illegible] بانتهاء کلام [illegible] سخن بجهت
کمال [illegible] نقیبت نقاء الدهر [illegible] و الله اعلم بالصواب
و الیه المرجع والمآب لا اله الا هو ولی توکلی علیه و هو حسبی سورة الانعام [illegible]
سورة الانعام مکی است مگر سه آیه که قل تعالوا اتل [illegible] و من اظلم ممن افتری علی الله کذبا [illegible] و ما قدروا
الله حق قدره الی آخر الآیات که [illegible] در مدینه نازل شده و صد و شصت و [illegible] آیه [illegible]

و دو کلمه و دوازده هزار و چهار صد و سی حرف ست و این سوره ششم است از سبع طوال ربط این سوره با سوره مائده آنست که در سوره مائده ذکر اهل کتاب و رد مقالات ایشان است و درین سوره رد مقالات باطله مشرکان است و نیز در ختم سوره مائده ملک سموات و ارض بود در آغاز این سوره ذکر خلق سموات و ارض نیز روی نمود و نیز در ختم سوره مائده بیان کمال قدرت بحیح تفاصیل تصرفات از انواع کرم و اضافت فیوض نعم که در تمام سورت مذکور است بذکر پیوست و در افتتاح سوره انعام بیان استحقاق خدای عز و جل مر همه محامد و اثنا که باعتبار خلق جواهر و اجسام و انواع افضال و انعام بود مذکور گشت و نیز در ختم سوره مائده ذکر تعمیم قدرت کرده و هو علی کل شیء قدیر آورده و در آغاز این سورت بذکر سموات و الارض و ظلمات و نور که معظم آثار قدرت است پرداخت و آنرا بطریق ذکر خاص بعد عام تنبیه بر عظمت و دلیل بر قدرت ساخت و بدانکه سورت را بتمجید خدا بذکر جلایل آثار قدرت و [illegible] بدایع فطرت افتتاح کرد و بعد از آن مذمت کافران که در راه معرفت سعی نشتافتند و کمال قدرت و فطرت در نمی یابند بحکم ثم الذین کفروا بربهم یعدلون در بیان آورد و بعده هو الذی خلقکم من طین تا اجل مسمی بر وجه تقدیم ثنا سابق مذکور گشت باز بجمله ثم انتم تمترون مذمت کافران بذکر پیوست تا کلام بجمله و هو الله فی السموات و فی الارض که ثنا خداست رسید و ذکر جمله مذکوره و ذکر مذمت کافران بعد آن تا دیرگاه هرچه از سورت مهم بود بر همین نسق انجامید بعده جمله و هو القاهر فوق عباده و جمل دیگر در ثنا خدا معطوفات بر ثنای سابق آورد تا آنکه در آخر سورت و هو الذی جعلکم خلائف الارض الآیة ذکر کرد و سورت بدان منتهی گشت و کلام باختتام پیوست مشکل نیست جملهایی که از یک باب است اگر مقاصد ایشان متغایر بود از جهت اتحاد باب میان ایشان ارتباط و اتصال باشد و اگر مقصود از همه یک است هر یکی در مقصود کلی مقرر دیگری است تعرضاتی که در میان جمل مذکوره مذکور شده اعتراض آن میان کلام مستقل آمده و جمل دیگر از تذییلات و تکمیلات و موکدات و مستدلات اینها تعلیلات است و بسا پیوند بجنب المناسب از هر نوع و از هر باب و بر جملهایی که آید بپیوست اند و عوض بیان آن روی نماید و الله اعلم بالصواب و الیه المرجع و المآب لا اله الا هو رب توکلی علیه و هو حسبی

سورة الانعام مكية وهي مائة وخمس وستون آية

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ

اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِيْ خَلَقَ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضَ وَجَعَلَ الظُّلُمٰتِ وَالنُّوْرَ

جمله خلق السموات والارض با متعلقات خویش صله الذی است موصول با صله صفت الله و الحمد مرفوع

برابتدا است بعد خبر مبتدا است یعنی انیست همه ستودگی مر خدای را است که آفریده است بقدرت
همه آسمانها و زمین از معظمات جواهر و آفریده است ظلمات و نور از معظم اعراض ظاهر آسمانها که یکدیگر
منفصل است ذکر آن بصیغه جمع آورد و زمینها هر چند که متعدد است لیکن نه بر تمام است جداگانه نیست
و از جهت اتصال بنا انستی که همه یکی است بصیغه واحد ذکر کرد از جمله محسوسات از جواهر ای سبع
از سموات ظاهر گشته و از اعراض او سبع از تاریکی و روشنائی بمشاهده نه پیوسته ایشان از جمله مخلوقات
از این جهت سزاوار باشند که بذکر مخصوص شوند در تفسیر آورده هر جا که در قرآن ذکر ظلمات و نور است
بکفر و اسلام تاویل کردند مگر درین آیه ظلمات و نور بمعنی تاریکیها و روشنائی آورده اند سوال میان
سموات و ارض بجمع و افراد از جهت انفصال آسمانها و اتصال زمینها فرق کرد میان ظلمات و نور
در افراد بکدام جهت فرق آورده جواب سبب ظلمات اسباب بسیار است چه ظلمتی از ظلال اجرام
کثیفه و تراکم اشیا است و ظلمتی است که در شب پیدا آید و ظلمتی است که در بحار بود و ظلمتی است که
در زیر سحاب و امطار باشد از حیثیت کثرت سبب در افراد ظلمات را جمع کرد سبب در جنس صیغه مفرد نیارد
و سبب نور نار و اجرام مضیئه چون آفتاب و ماهتاب و کواکب دارند و در اجرام مضیئه جوهر نار موجود
پندارند چنانچه شارح کشاف از الکواکب اجرام نوریه و ناریه گفته و حکایت اعتقاد ان الشهب منفصلة
من النار الکواکب رفته پس روشن شد که نور را سبب واحد که نار است باشد سبب او متعدد نبود
چنانچه صاحب کشاف آورده فانه من جنس واحد و هو النار ذکر کرد با اعتبار اتحاد سبب نور را
بصیغه واحد آورده و ظلمات بقصد افراد جمع کرد ثُمَّ الَّذِيْنَ كَفَرُوْا بِرَبِّهِمْ
يَعْدِلُوْنَ بربهم متعلق بکفروا است یعدلون بمعنی یمیلون و یعرضون بود و تقدیر کلام ثم الکافرون
یمیلون و یعرضون عنه الی اصنامهم باشد یعنی چنین آید پس آنانکه به پروردگار خویش کافر اند این چنین قدرت
را دیده و این همه جواهر و اعراض در وجود آورده برابر میدارند و بتان خویش را که بر هیچ چیز قدرت
ندارند ذره و قطره را موجود کردن نتوانستند مساوی می پندارند و بدانکه صاحب کشاف این آیه را
معطوف و مستبعد معطوف علیه او جمله الحمد لله یا جمله و خلق السموات والارض وجعل الظلمات
والنور نهاده است بر وجه اول عطف خبر بر انشا جمله می آید و بر تقدیر ثانی عطف این جمله مضمون او بر صله
نیست بر صله موصول که منشا حمد است بنابراین اولی آنست که محمول بر تقدیر اول دارند معطوف
بر الحمد لله شده باشد اند هیچ اشکال نبود و هیچ سوال نشود هُوَ الَّذِيْ خَلَقَكُمْ مِّنْ طِيْنٍ
ثُمَّ قَضٰى اَجَلًا مبتدا و خبر موصول الظل برابتدا است موصول با صله خبر مبتدا است جمله الحمد لله

مبتدا است استغراق محامد و اثنیه جدا می او دو حق سبحانه تعالی چه کارآن استحقاق همه محامد و اثنیه بیان فرمود
این جمله با معطوف فاست قوت ثبت ثنا مخدا است مقرر بیان استحقاق خدا امر حمد و ثناست با معنی آنست
او آن کسی ست که شما را از گل آفریده برای شما خواهی معین گردانیده مردن خواهید و پیش از آن
لحه نمایید ثم در تحقق معنی اجل مسمی برای تجلی در ... بود چه قبضنا قدیم ست متاخر از ... تا باشد با آنکه وقتها
محمول بر اظهار قضی دارند و ظهور مقتضی متراخی از تعلق ... اند و این جمله بیان آیات دلالات
قدرت در انفس بود مذکور بعد بیان آیات قدرت که در آفاق مشت باشد کما قال الله تعالی
سنریهم آیاتنا فی الآفاق و فی انفسهم و جمله هو الذی قصر صفت ست بر موصوف این صفت هو را
نه دیگر برا و درین معنی اتفاق عقل و اطباق اولی النهی ست بعینیت بیان مشفق بر التنسیق
فرو مانده درکه با منتشر قال الله تعالی ولئن سألتهم من خلق السموات والارض لیقولن الله
برین طریق قصر حقیقی باشد قصر اضافی نبود وَأَجَلٌ مُّسَمًّى عِندَهُ نکره موصوفه مرفوع
بر ابتدا است عنده خبر مبتدا است جمله معطوف است بر فعلیه سابقه یا حال ست معنی آنست و اجل
معین مقدر نزد خدا است یعنی معلوم حق جل و علا ست معتزله بظاهر این آیت تمسک کنند
در مقتول دو اجل گویند چه وقوع نکره بعد نکره موجب تعدد بود چنانچه در جاءنی رجل و رایت
رجلا دو مرتبت برخلاف تفاسیر رجال مذکور باشد اهل سنت رضوان الله علیهم اجل اول را اجل منام
دارند و اجل مسمی موت پندارند و تواند بود که اجل اول اجل موت باشد و اجل دوم اجل البعث
بود و چون اجل اول موت بود و اجل دوم اجل بعث بود اجل موت یکی باشد معتزله که در مقتول
دو اجل گویند خطا بود شعر و من لم یمت بالسیف مات بغیره تنوعت الاسباب والموت
واحد و اگر از جهت وقوع نکره بعد نکره تعدد اجل آید تخصیص تعدد اجل بمقتول تسلیم نماید
در مقتول و غیر مقتول اجل متعدد بود و در غیر مقتول اتفاق است که تعدد اجل نباشد پس چاره
نبود که در همه اتحاد اجل دارند مقتول را نیست با اجل خود بمیرد باید چنانچه اهل سنت گفته اند
قائل شوند و سیرتا و یلی که درین آیه ایشان بران رفته اند بروند ثُمَّ أَنتُمْ تَمْتَرُونَ ○
من المریة و هی الشک ای تشکون او من المریة و هو الجدال ای تجادلون این جمله نیز معطوف است
بر و اجل مسمی عنده یا بر قضی اجلا معنی آنست پس شما با این آیات در قدرت او شک می آرید
و با این حجج قاطعه و براهین ساطعه در جلال و کمال او مجادله میکنید وَهُوَ اللَّهُ فِي السَّمَاوَاتِ
وَفِي الْأَرْضِ يَعْلَمُ سِرَّكُمْ وَجَهْرَكُمْ وَيَعْلَمُ مَا تَكْسِبُونَ ○ مبتدا و خبر ست و جمله معطوف ست

بر هو الذی خلقکم من طین فی السموات ظرف است مضمون مر جمله را ای و هو الله محکم علیه بانه الله فی السموات والارض یا متعلق بمضمون خبر است ای هو المعبود المعروف بالالوهیة فی السموات و فی الارض یعلم سرکم و جهرکم یا معطوف خویش خبری دیگر است معنی اینست و او خدایی ست معبود و شناخته بالوهیت سزاوار معبودیت اله عالم یا لیقین و بالقطع تصرف کننده در آسمان و زمین سر شما که آنرا پنهان میدارید و آشکار شما که آنرا پیش خلایق پیدا می آرید و آنچه میکنید میداند و جزا دادن و سزا کردن توانند

وَمَا تَأْتِيهِم مِّنْ آيَةٍ مِّنْ آيَاتِ رَبِّهِمْ إِلَّا كَانُوا عَنْهَا مُعْرِضِينَ ○

درین جمله التفات ست از خطاب سوی غیبت چه مضمون او شکایت ست و در شکایت صیغه غیبت خوب آمد تا در هنگام شکایت توجه نیاید معنی اینست نمی آید ایشان را آیتی از آیات پروردگار ایشان مگر آنکه ایشان از وی اعراض میکنند و از پذیرفتن و در دل گرفتن آن بکلی روی بگردانند فَقَدْ كَذَّبُوا بِالْحَقِّ لَمَّا جَاءَهُمْ فَسَوْفَ يَأْتِيهِمْ أَنبَاءُ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ ○ فا در فقد کذبوا برای تعلیل ست و جمله بر اعراض دلیل ست و فا در فسوف یاتیهم برای تسبیب ست جمله بسبب تکذیب ست معنی اینست چون ایشان از آیات خدای اعراض کردند و قرآن را در آن هنگام که آمده است ایشان را حق و در ورطه تکذیب و انکار آن افگندند پس سرانجام بیاید ایشان را مضمون اخبار قرآن از عذاب و نکال که بدان استهزا میکردند و معاقب میکردند و معذب شوند بعذابی و عقابی که آن را انکار می آوردند أَلَمْ يَرَوْا كَمْ أَهْلَكْنَا مِن قَبْلِهِم مِّن قَرْنٍ مَّكَّنَّاهُمْ فِي الْأَرْضِ مَا لَمْ نُمَكِّن لَّكُمْ وَأَرْسَلْنَا السَّمَاءَ عَلَيْهِم مِّدْرَارًا وَجَعَلْنَا الْأَنْهَارَ تَجْرِي مِن تَحْتِهِمْ فَأَهْلَكْنَاهُم بِذُنُوبِهِمْ وَأَنشَأْنَا مِن بَعْدِهِمْ قَرْنًا آخَرِينَ ○

استفهام انکار ست و جمله برای تقریر وعید عذاب ایشان ست کم استفهامیه ست جمله در محل مفعول الم یروا از باب تعلیق یا استفهام آمده جمله مکناهم فی الارض با محل که معطوف ست بر و صفت است مر قرن بحذف مضاف ای من اهل قرن مکناهم فی الارض ما در ما لم نمکن مصدریه است و مصدر بمعنی ظرف شده ای مکناهم مدة عدم تمکینا لکم مدرارا حال ست از السماء که بمعنی سحاب ست علیهم متعلق بمدرارا قرن مدت و معصری و آن مقدار صد سال یا هشتاد سال یا هفتاد سال گفته باشند و از اهلکنا اول اراده قصد اهلاک است و بسبب تا عطف واهلکناهم ست تا آید معنی اینست آیا ندیده اند کافران ایشان چند از اهل قرنی هلاک کردن اهل آنرا خواستیم و ایشان را بسبیل استدراج در نعیم و حظوظ انداختیم و در تمکین ایشان گشادیم ایشان را تمکینی که هیچ یکی از شما داده ایم و ابر را بر ایشان لب بار بارانیدیم

و جویبارها زیر خانهای ایشان یا زیر درختان ایشان روان گردانیدیم پس بگناهان ایشان ایشان را
ابتلا بهلاک کردیم و بعد ایشان اهل قرنی دیگر پیدا آوردیم مکنت ایشان ایشان را نبود و نه داشت
و هیچکس از ایشان هلاک خود باز نداشت وَلَوْ نَزَّلْنَا عَلَيْكَ كِتَابًا فِي قِرْطَاسٍ فَلَمَسُوهُ
بِأَيْدِيهِمْ لَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ هَٰذَا إِلَّا سِحْرٌ مُبِينٌ ○ وَقَالُوا لَوْلَا أُنْزِلَ عَلَيْهِ
مَلَكٌ وَلَوْ أَنْزَلْنَا مَلَكًا لَقُضِيَ الْأَمْرُ ثُمَّ لَا يُنْظَرُونَ ○ روایت کرده اند عبد الله بن امیه مخزومی مشرکان
مکه بر پیغامبر صلی الله تعالی علیه و سلم آمده بودند و در مجلس اعلا او درآمده گفتند ایمان نیاریم تا نیاری از
کتابی از خدای که با او فرشتگان باشند گواهی بصدق تو و حقیقت آن کتاب دهند این آیه در شان ایشان
نازل گشت و این نظم در حق ایشان پیوسته است جمله لو نزلنا علیک معترضه است برای حکایت
از کفار فلمسوه عطف است بر نزلنا لقال الذین کفروا جواب لو است موصول با صله فاعل قال است
از باب وضع مظهر موضع مضمر است ان هذا الا سحر مبین قصر قلب است ای هذا سحر لا نزل من السما
و قالوا عطف است بر قال ای لقال الذین کفروا کذا و قالوا کذا و جمله و لو انزلنا ملکا لقضی الامر عطف است
بر شرطیه سابقه معنی اینست و اگر بر تو ای محمد کتابی در کاغذی نبشته بفرستادیم و کتابی مذکور
بر دست ایشان پیدا دیدیم پس آنرا بدستهای خود لمس میکردند و در نظر خویش می آوردند هر آینه ایشان
از آن کتاب تبری میجستند ان هذا الا سحر مبین یعنی نیست این کتاب مگر سحری پیدا میگفتند و نیز
میگفتند چرا نفرستاده شده است با پیغامبر فرشته که بر حقیقت کتاب و صدق پیغامبر گواهی دهد
و با او در رسالت و پیغام گذاری او استوار کند و اگر ما فرشته را بر صورت فرشتگی بفرستادیم و کتاب بر دست
او پیدا دیدیم ایشان دیدن صورت او طاقت نمی آوردند و مهابت او را تحمل نمیکردند عمر ایشان منصرم
گشتی و امر هلاک ایشان بحکم پیوستی و ایشان مهلت داده نمی شدند بقدر لمحه و لحظه فرصت نمی یافتند
سوال تا مهلت دادن در هنگام هلاک ایشان بعد از هلاک ایشان نبود استعمال ثم که برای تراخی است
بچه وجه روی شود جواب استعمال ثم برای تراخی در مرتبه داشته اند در مرتبه برای تراخی در زمان نه
پندارند چه مرگ بسیار که آن را مرگ مفاجات گویند اشد از نفس مرگ بود و انتفاء مهلت موت
باشد وَلَوْ جَعَلْنَاهُ مَلَكًا لَجَعَلْنَاهُ رَجُلًا وَلَلَبَسْنَا عَلَيْهِمْ مَا يَلْبِسُونَ ○
ای و لو جعلنا الرسول للشهادة علی الرسالة و حقیقت الکتاب ملکا لجعلناه فی الصورة و الزی
کرجل فی هیئة انسانا و ینکرون کونه ملکا و للبسنا عطف است بر لجعلناه و جمله شرطیه عطف است بر
شرطیه سابقه معنی اینست و اگر میگردانیدیم شاهد بر حقیقت کتب و حقیقت رسل فرشته را هر آینه میگردانیدیم

او را بشکل رجل تا صحبت او طاقت آرند و بدیدن صورت ملکیه خود در اضطراب نیفتند و چون فرشته
را بصورت رجل میساختیم بار دیگر آنرا در التباس و اشتباه می انداختیم بر فرشتگی او و دلیلی دیگر تا این
و اقل است بر آنکه دیگر شبهتی و هر آینه بر ایشان پوشیده‌ایم و مشتبه و ملتبس میکردیم آنچه ایشان
از امر رسالت بشر دریافتن نمی‌توانستند و ملتبس و مشتبه میداشتند فرستادن فرشته بصورت رجل
ایشان را فائده نکردی و هیچ سود نیاوردی ﴿وَلَقَدِ اسْتُهْزِئَ بِرُسُلٍ مِنْ قَبْلِكَ﴾
و لقد استهزی بکسر دال از جهت التقاء ساکنین و بضم از جهت اتباع تا خوانند یعنی یکی و انند لام در
جواب قسم است ای اقسم لقد استهزی برسل من قبلک و این جمله مصدره است برای شکایت
از کردار ناشایسته کافران و تسلیه پیغامبر علیه السلام بر استهزا ایشان روایت کرده‌اند
پیغامبر صلی الله تعالی علیه و سلم در مسجد حرام با جماعتی از صحابه بود و ایشان را وعظ و نصیحت
میفرمود ابو جهل با جمعی از قریش در آمد با استهزا و تمسخر پیش آمد و گفت محمد این جماعت را ملوک جنت
میگوید و تقدیم ایشان میباید برای تسلیه پیغمبر و وعده نصرت او و وعید سزای ایشان این آیه
نازل گشت و این نظم پیوسته بود و پیوسته است یعنی اینست و سوگند یاد میکنم هر آینه استهزا کرده شده
بجماعتی عظیم از رسل که پیش از تو بودند و در تبلیغ رسالت کوشش می‌نمودند یعنی پیغامبران عظیم الاقتدار
طویل الاعمار آرندگان معجزات متین و رسانندگان آیات مبین که مبعوث شدند و دعوت کردند
کفار از نادانی و گمراهی بتمسخر پیش آمدند ﴿فَحَاقَ بِالَّذِينَ سَخِرُوا مِنْهُمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ﴾
این جماعت متعلق است باستهزا یعنی اینست پس رسید بکسانی که تمسخر میکردند بر مسلمانان با استهزا
پیش آمدند و جزاء آن سخنان که تمسخر میکردند بدان ﴿قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ ثُمَّ انْظُرُوا كَيْفَ
كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكَذِّبِينَ﴾ چون سابقه ذکر کفر کافران بود این آیه با جمل مصدره بقل برای تلقین پیغامبر
که با ایشان چه گوید گفت و تفهیم ایشان بحجه جدید بر سبیل استیناف روشی نمود سیروا مفعول قل
است و ثم انظروا عطف بروست عاقبة المکذبین اسم کانست کیف کان خبر کانست از جهت
تضمن صدارت مقدم شده و جمله کیف کان بتاویل مفرد مفعول انظروا است یعنی اینست بگوای محمد
سیر در زمین کنید یعنی بعد مهلت و تدبیر و ادراک زمان تفکر نگوید چگونه بود عاقبت کار تکذیب
کنندگان پیغامبران و کافران دانندگان ایشان یعنی در بلاد عاد و ثمود بروید و از سبب شهرهای
شهرهای ایشان مستخبر شوید و در حوالی شهرهای قوم لوط و اصحاب مدین برسید و از احوال ایشان
و اسباب ویرانی شهرهای ایشان پرسید تا بدانید که ایشان پیغمبران را تکذیب کردند با بلا

سخریہ و استہزا ایشان بعد مستحق ہلاک گشتند و بعذاب پیوستند سوال تامل و نظر در نشانہای سیر بود و استعمال ثم کہ برای تراخی ست چہ وجہ باشد جواب نظر مذکور بعد رسیدن در شہرہای خراب شدہ کافران کہ متباعدہ است از مساکن ما مؤمنان محل تراخی بود و چون متعلق ست بمہلت در آن زمان تدبر و فرصت تامل و تفکر محل آوردن ثم باشد قُلْ لِمَنْ مَا فِي السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ قُلْ لِلّٰهِ این جملہ دیگر ست از جملہ‌ہای کہ بر وجہ استیناف نقل مقصد رسیدہ بمقام برای تقریر ست بمعنی حمل مخاطب بر اقرار برای تبکیت من موصول با صلہ یعنی ما فی السموات والارض مبتدا است و جار و مجرور یعنی لمن خبر مبتدا است جملہ استفہامیہ مقرر اثبات قدرۃ کاملہ ست و مقرر مضمون جملہ سابقہ است للّٰہ خبر مبتدا محذوف ست ای ما فی السموات والارض ای قل ہذا السوال قل جواب یعنی اینست بگوای محمد مر کراست آنچہ در آسمان و زمین ست بگوای محمد مر پروردگار رب العالمین راست كَتَبَ عَلٰى نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ وعدہ کرد و واجب گردانید خدای بر ذات خویش بفضل و کرم بر امۃ تو رحمت را چہ آنچہ بر گذشتگان بسبب عصیان ایشان کردہ است از خسف و بوزینہ کردن و مسخ ساختن بر امۃ تو نکند و ایشان را مسوخ نگردانند و این جملہ تکمیل نسبت نہ چون در کلام سابق یعنی قل سیروا فی الارض ثم انظروا کیف کان عاقبۃ المکذبین فکر نسبت عبرت باحوال گذشتگان فرمود و گذشتگان را تعذیب مسخ و تغییر صورت واقع شدہ بود توہم میشود کہ در این امت نیز بعصیان ایشان این چنین حال باشد و این نوع مسخ و استیصال بود پس بدین جملہ این وہم را دفع کرد و جملہ را برای دفع وہم استیصال بر وجہ تکمیل آورد و بدانکہ عذاب منزہ از وجوب ست و نسبت وجوب سوی خدا بر وجہ تمثیل باشد رحمت او از جہت تیقن تحقق بواجب مانند از تشبیہ حال او بحال واجب و نسبت می نماید لَيَجْمَعَنَّكُمْ اِلٰى يَوْمِ الْقِيٰمَةِ لَا رَيْبَ فِيْهِ لام در جواب قسم محذوف ست ای واللہ لیجمعنکم الی بمعنی فی ست ای لیجمعنکم فی یوم القیامۃ و تواند بود کہ مراد از جمع جمع قبور بود الی بحقیقت باشد ای لیجمعنکم فی القبور الی یوم النشور معنی چنین بود ہر آئینہ ہر آئینہ شمارا در گورہا تا روز قیامت جمع خواہد کرد بعدہ ہمہ را در حشر و نشر خواہد آورد و این جملہ نیز مقرر ست مضمون کلام سابق را باثبات تفرق جمع در گورہا در روز قیامت یعنی کسی کہ این چنین تفرقی از دیہا بسبب ازدہی تفرقہ اہلاک عاصیان در دنیا چون ہست لا ریب فیہ این جملہ مؤکدہ است مر لیجمعنکم را تاکید لیجمعنکم از جہت رد انکار کسانی ست کہ روز قیامت را منکر اند

انکار نتوانند یعنی نیست شکی در جمع کردن شما در روز قیامت و در روز جزا و سزا الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ ○ موصول با صله منصوب بتقدیر اعنی ست یا مرفوع بحذف مبتدا یعنی هست ایشان هم الذین خسروا انفسهم یا بدل از کم ای لیجمعن الذین خسروا انفسهم و این مشکل ست چه ابدال ظاهر از مضمر بر وجه بدل کل روا نیست مگر از ضمیر غائب و این جا ضمیر مخاطب است ضربتک زیدا و مررت الی المسکین و مررت فی المسکین و مررت بک المسکین روا نیست مگر آنکه این را بدل بعض دارند چه الذین خسروا انفسهم بعض جمع شدگان روز قیامت اند برین هر دو وجه فهم لا یؤمنون تعلیل خسروا باشد چه ایشان خاسر اند از آن جهت که مؤمن نه اند یعنی ایشانند آنکسانی که نفسهای خویش را زیان کردند و خود را بر زیان کاری و زیان زدگی آوردند پس ایشان مؤمن نخواهند گشت و بتصدیق اسلام نخواهند پیوست سؤال خسران اثر از عدم ایمان بود و مسبب کفر باشد و را چه عدم ایمان اثر خسران چگونه ساخته و در ذیل التسبیب او چگونه انداخته جواب خسران اینجا یعنی حرمان ازلی بارادت و قضا دارند و این سبب برای آنکه ایشان ایمان نیارند و در حالت کفر و کافری جهان گذارند وَلَهُ مَا سَكَنَ فِي اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ ○ عطف ست بر جمله لله ای قل ما فی السموات و الارض لله و له ما سکن فی اللیل و النهار در اولی تعمیم نظر بمکان بود اینجا تعمیم در زمان روی نموده و معنی آنست مر او راست آنچه در شب و روز ساکن است و مراد کائن بودن همه در این هر دو وقت است سؤال شب برای سکون بود و روز برای حرکت باشد چنانچه جای دیگر گفت جعل لکم اللیل و النهار لتسکنوا فیه و لتبتغوا من فضله ذکر نهار اینجا بچه وجه دارند و چگونه مستقیم بنمایند جواب روز محل حرکت ست فی الجمله بود و هم سکونی نیز می باشد از نشستن و غلطیدن و راحت جستن و خفتن یا بر حذف معطوف حمل کنند ای ما سکن و تحرک فی اللیل و النهار و بعضی گویند از سکون سکون کنوز و معادن زمین مراد بود چه شب و روز در زمین سکون و قرار دارند زیرا که روایت کرده اند که کفار مکه پیش پیغامبر آمدند و در بین مقالت شدند که ما دانیم که ترا برین گفتار که داری بی برگی و بی نوایی بسیار گذاری حاجت تو آورده بدین سخنها مشتغل کرده برای تو مالی جمع کنیم تا توانگر گردی و همه کنیم باز ایستی و در آن وقت این آیه فرود آمد قرینه بود در ارادت معادن و کنوز ملایم بود و نسبت سکون سوی آن در شب و روز موافق باشد و هو السمیع العلیم عطف ثنای بر ثنای ست یعنی اوست و او شنواست گفتار همه گویندگان است و داناست کردار همه کنندگان و اند جزا دادن بکردار و گفتار ایشان توانا و هر کرا بد اینچه بتحقیق نسبت نرسانه قُلْ أَغَيْرَ اللَّهِ أَتَّخِذُ وَلِيًّا فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ يُطْعِمُ وَلَا يُطْعَمُ این جمله دیگرست از جمله‌هایی که بر وجه استیناف بقل مصدر است

استفهام برای انکار بمعنی نفی است و تقدیم غیر الله که منشاء انکار همان است از جهت اهتمام بر کذبست
از جهت ارادت حصر واقع نشده زیرا که انکار متعلق بحصر بود فساد معنی باشد یا گویند جمله اغیر الله اتخذ ولیا
متفرع بر ثنای الهی خداست که ما قبل است بر طریق ابتر و تفریع بدان لاحق نسبت چه کسی که ثنا او و اهلیت و
صفات او چنین است غیر او را ولی نگیرند و ولایت دیگری بر خود نپذیرند قل بگو مکرر است قل سابق را تقریر
فاطر بصفت آخذ الله است و هو یطعم و لا یطعم جمله حالیه است معنی اینست بگو ای محمد غیر خدا را دوست
نگیرم و غیر او را بدوستی نپذیرم چنانچه کافران غیر خدای را ولی میگیرند و ولایت نابوده بر خود می پذیرند
یعنی این کار نباید و این شان نشاید و این بر وجه تعریض است یعنی غیر خدای را شما دوست میگیرید و ولایت
نابوده بر خود می پذیرید خدای که آفریننده آسمان و زمین است پیدا کنندهٔ آن این هست و حال اینست
که بخوراند و خورانیده نشود با وجود او دیگری را دوست گرفتن مقتضای عقل و موجب خرد نبود سوال
ذکر الطعام کرد از انعام لا نعم است نیاورد نکته چیست و آوردن لطعم بجای ینعم بر چه وجه مبنی است جواب
اطعام بمعظم افراد انعام است سبب بقا خاص و عام است چه مناط البقا بهمان و ملازم احتیاج
انسان است که طعام هیچکس بحاجت نخورد و انعام غیر محتاج نیز بود قُلْ إِنِّي أُمِرْتُ أَنْ أَكُونَ
أَوَّلَ مَنْ أَسْلَمَ این جمله دیگر است از جملهای که بر وجه استیناف لقیل مصدر است تاکید
جمله از جهت اظهار اهتمام و ابرار اخبار و اعلام شده معنی اینست بگو ای محمد بدرستی فرموده شده ام که
که اول مسلمانان باشم پیشی از همه مومن گردم و این نسبت قریش یا نسبت اهل مکه بود یا نسبت همه
مومنان بعد زمان و آن باشد وَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُشْرِكِينَ ۝ عطف است بر قل یا مقول قل محذوف است
که بر امرت معطوف است امرت بکذا و قیل لی کذا معنی اینست این سخن بگو و مباش از مشرکان در توحید
شرک آرندگان و این نهی پیغامبر را صلی الله تعالی علیه و سلم نظر بامکان تصوری است که مناط تکلیف
و ابتلاست نه امکان وقوعی است که پیغامبر صلی الله تعالی علیه و سلم از وقوع ترک معصوم و مبرا است
و تواند بود که پیغامبر را نهی از مشرک بودن بر وجه تعریض بود یا محمول بر مجاز یا حذف مضاف امت
و لا تکن امتک باشد چنانکه و لئن اشرکت لیحبطن عملک گفته اند و در و لا تجعل مع الله الها آخر بیان فرموده
و تواند بود که نهی مذکور دوستی مشرکان باشد یعنی مشرکان را دوست ندار چه هر که قومی را دوست دارد
بر حکم من احب قوما فهو منهم او از آن قوم بود قُلْ إِنِّي أَخَافُ إِنْ عَصَيْتُ رَبِّي عَذَابَ
يَوْمٍ عَظِيمٍ ۝ این جمله دیگر است از جملهای که بر وجه استیناف لقیل مصدر است و تاکید این جمله نیز
از جهت اظهار اهتمام و ابرار اخبار و اعلام [illegible] در اشعار کلام محذوف

الجواب نیست تقدیر ان عصیت یعنی العذاب معنی آنست بگو ای محمد بدرستی من میترسم پروردگار خود را
اگر نافرمانی کنم از عذاب روزی عظیمی که روز جزا و سزا و مشهد رسل و انبیا ست و مجمع پیشینیان و پسینیان و هنگام رسوائی
ارباب عصیان و اهل طغیان مَنْ يُصْرَفْ عَنْهُ يَوْمَئِذٍ فَقَدْ رَحِمَهُ جمله فقد رحمه تکمیل جزا
محذوف است یا تذییل نیست و جمله شرطیه صفت است مر عذاب را و بر قرائة یصرف بصیغه مجهول رابط
موصوف ضمیر [illegible] فاعل است ای عذاب یوم عظیم [illegible] فذلک العذاب عنه یومئذ فقد رحمه الله
و بر قرائة من یصرف بصیغه معروف ضمیر مفعول محذوف باشد ای عذاب یوم عظیم من یصرف الله
عنه یومئذ معنی آنست هر که صرف کرده شود [illegible] یا گوئیم هر که صرف کند خدا از وی عذاب را
نجات یابد و بدرجه فوز و فلاح برسد [illegible] رحمت کرده است خدا ای [illegible]
وَذَٰلِكَ الْفَوْزُ الْمُبِينُ ای ذلک الغفران او ذلک الصرف الفوز المبین جمله [illegible] اول
تذییل باشد و بر تقدیر ثانی تذییل بعد تذییل بود معنی آنست که غفران یا آن نجات یا آن صرف عذاب
از ایشان رستگاری پیدا است جدا از گرفتاری و عقاب است وَإِنْ يَمْسَسْكَ اللَّهُ بِضُرٍّ فَلَا كَاشِفَ
لَهُ إِلَّا هُوَ وَإِنْ يَمْسَسْكَ بِخَيْرٍ فَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ۝ این جمله با [illegible]
است برای بیان کمال قدرت و قوت او [illegible] اعتراضیه نیست [illegible] است یا مر جواب
[illegible] فهو علی کل شیء قدیر [illegible] معنی آنست و اگر [illegible]
و مکروهی انصیب تو گرداند چون فقری و مرضی و مشقتی و محنتی و مصیبتی و سفری [illegible] و هیچ دور کننده
نبود و غیر او باز دارنده نباشد و اگر نیکی برساند و خیری نصیب تو گرداند چون غنا و صحتی و تیسیری
و راحتی و سروری و منفعتی خدا بهمه چیز تواناست [illegible] سوال در کتب علم معانی میان حسنه و سیئه
بکثرت و ندرت فرق پنداشته [illegible] آنرا موجب استعمال اذا [illegible] فاذا جاءتهم الحسنة و استعمال ان در فعل
مضارع [illegible] تصبهم سیئة یطیروا بموسی و من معه داشته و درین آیه میان ضر و خیر تسویه کرده و در هر دو
محل آن را فعل مضارع آورده وجه چیست [illegible] جواب [illegible] اطلاق حسنه
و غیرهم [illegible] در صورت تعریف جنس بود اما در صورت تنکیر [illegible] واقع [illegible] سیئه
بود مجزوم الوقوع نیست بدین اعتبار حکم سیئه و حسنه [illegible] یکی است چنانکه در آیه ان تمسسکم
حسنة تسؤهم و ان تصبکم سیئة یفرحوا بها که در هر دو استعمال آن کرده و هر دو بصیغه مضارع [illegible] وَهُوَ الْقَاهِرُ
فَوْقَ عِبَادِهِ عطف است [illegible] و هو الله فی السموات و فی الارض [illegible] ثانی است
معنی آنست و او غالب است [illegible] عالی است از بندگان خویش [illegible] محمول [illegible] قدرت و مکانت است

نه علو مکان که او ازان برآت ونزاهت ست وَهُوَ الْحَكِيمُ الْخَبِيرُ ۝ این جمله عطف ست
بر جملهٔ سابقه عطف ثنای بر ثنای ست معنی اینست واو استوار کار ست همه کار او بحکمت قرار ست
آگاه ست باحوال بندگان احوال همه داند و جزا داد از ان تواند قُلْ أَيُّ شَيْءٍ أَكْبَرُ شَهَادَةً ط
این جمله دیگر ست از جملهای که بر وجه استیناف بقل مصدر ست ای شئ مبتدا ست اکبر خبر مبتدا ست
شهادة تمیز ست و من تفضیله محذوف ست ای ای شئ اکبر شهادة من کل شئ و استفهام برای
تقریر یعنی حمل مخاطب بر اقرار است الله مبتدا ای ست محذوف الخبر ای الله اکبر شهادة من کل شئ
و این جواب ای شئ و اکبر شهادة واقع شده بر طریق عمّ یتساءلون عن النبا العظیم آمده و قل یا مقول
خویش بدل اشتمال ست از قل ای شئ اکبر شهادة یعنی قل هذا القول قل جوابه و شهید خبری است
ای محذوف المبتدا ای هو شهید بینی و بینکم این جمله مستانفه است در جواب ما وجه تعلقک بمن هو
اکبر شهادة فقل هو شهید بینی و بینکم برین وجه الله محل وقف بود و بعضی ای شئ اکبر شهادة من الله
تقدیر کنند و استفهام برای انکار یعنی لاشئ اکبر شهادة من الله گویند و الله مبتدا و شهید خبر مبتدا و از
و جمله یعنی قل الله الذی لاشئ اکبر شهادة منه شهید بینی و بینکم پندارند برین تقدیر نیز جمله قل یا مقول
خویش بدل از جملهٔ قل یا مقول مطابق باشد برین وجه الله محل وقف نبود وقُلِ اللّٰهُ قف شَهِيدٌ
بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ الله شهید مبتدا و خبر بود یا الله مبتدا محذوف الخبر و شهید خبر محذوف المبتدا
بتقدیر الله اکبر شهادة هو شهید بینی و بینکم باشد جملهٔ قل الله اکبر شهادة برین وجه جوابست و سوال
بر طریق لله الواحد القهار بعد لمن الملک الیوم قل مکرر ست برای تاکید معنی اینست بگو ای محمد کدام چیز
بزرگتر از روی شهادت یعنی گواهی کدام چیز بزرگتر ست نام او بگوید و بر شرح شهادت او اقرار کنید
تا همو را گواه بیارم در گواهی دعوی صدق خویش باگاهی سپارم بگو ای محمد خدای عز و علا گواه است
میان من و شما یا معنی چنین گویند خدای بزرگتر ست از روی گواهی او گواه است میان من و میان شما
باگاهی وَأُوحِيَ إِلَيَّ هَٰذَا الْقُرْآنُ لِأُنذِرَكُم بِهِ وَمَن بَلَغَ ای و من بلغه القرآن و اشارت
بهذا از جهت بیان قرب ست بر طریق ان هذا لفی الصحف الاولی و جمله و اوحی الی قوله و من بلغ معترضه
برای تایید شهادت توحید و رسالت که قرآن متضمن ست لانذرکم متعلق ست باوحی و من بلغ عطف
بر ضمیر منصوب که مفعول ست من انذر و ضمیر فاعل بلغ عاید ست بر قرآن ضمیر مفعول او که غایب بود
بر من محذوف است ای ولانذر من بلغه القرآن معنی اینست وحی کرده شده است بسوی
من این قرآن تا ای اهل مکه شما را بترسانم بانواع وعیدها [illegible]

کسانی که از آدمیان و پریان بوجود آیند تا قیامت بوجود روی نمایند و کسانی را که این قرآن
برسد و دلیلهای ایشان بر مضامین آن مطلع شود أَئِنَّكُمْ لَتَشْهَدُونَ أَنَّ مَعَ اللَّهِ آلِهَةً أُخْرَىٰ
استفهام برای انکار بر وجه توبیخ است و استعمال آیت و لام دلالت بدین میکند که کافران بر وجه باطل
مذکور گواهی با وکادت و استمرار میدهند و تاکید شهادت باطله مزید توبیخ و استعظام انکار را
مستحق میشوند و این جمله مستقل است با آیهٔ قُلِ اللَّهُ شَهِيدٌ بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ زیرا که انکار و توبیخ شهادتی که بر خلاف
شهادت اولی است مقرر شهادت که دلیل باشد محقق تثبیت او بود و جملهٔ وَأُوحِيَ معترضه است
گذشت و ذکر آن بالا رفت معنی اینست آیا ای ورستی شما اینست که با خدای معبودان دیگر گواهی میدهید
و بر باطل بوده آگاهی مینمائید چنین گواهی نباید و چنین باطل از عاقل نشاید قُلْ لَا أَشْهَدُ ای قل لا اشهد
بما تشهدون این جمله دیگر است از جملهائی که بر وجه استیناف نقل میگردد معنی اینست بگو
ای محمد گواهی نمیدهم بآنچه شما گواهی میدهید و نمیگویم آنچه شما میگوئید قُلْ إِنَّمَا هُوَ إِلَٰهٌ
وَاحِدٌ این جمله دیگر است از جملهائی که بر وجه استیناف نقل میگردد معنی اینست بگو ای
محمد نیست خدای مگر معبودی واحد یعنی از این مفهوم یک فرد موجود بود و فردی دیگر از و محال باشد
وَإِنَّنِي بَرِيءٌ مِمَّا تُشْرِكُونَ ○ ما موصوله یا مصدریه است با موصول و تاکید اننی بری از جهت
اظهار بیزاری از شرک است بر وجه وکادت از جهت انکار و تردد و معنی اینست و بدرستی من بیزارم
از آنچه آنرا با خدای شریک میگردانید از آنچه آنرا باطل شریک حق میخوانید الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ
الْكِتَابَ يَعْرِفُونَهُ كَمَا يَعْرِفُونَ أَبْنَاءَهُمُ در آیات سابقه ذکر مشرکان بود و سامع بعد ذکر مشرکان
منکر اهل کتاب و سائل از مقال ایشان شد و این آیه بر وجه استیناف وارد گشت و حال ایشان
بیان پیوست الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ مرفوع المحل بر ابتدا است و جملهٔ يَعْرِفُونَهُ كَمَا يَعْرِفُونَ أَبْنَاءَهُمْ
خبر مبتدا است و ضمیر منصوب یعرفونه عاید است بسوی پیغامبر صلی الله تعالی علیه وسلم
و در آیات سابقه خطاب قل بسوی پیغامبر بود و این جمله التفات از خطاب بسوی غیبت و معنی
اینست آن کسانی که ایشان را الکتاب یعنی توریت و انجیل دادیم و مضمون آن در دلهای ایشان
نهاده‌ایم پیغامبر العربی را بصفتی و حلیه که در کتاب یافته اند چنانچه پسران خویش می‌شناسند
زیرا که صفت او را در کتاب میخوانند و حلیه و حلیهٔ که در کتاب دیده اند موافق می‌یابند
و یقین در می‌یابند حق را در یافته اند و از محبت ریاست بگرویدن و تصدیق کردن نشتافتند
الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ ○ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ مفعول اعنی است

وقف لازم

وقف لازم

وهو القاهر

ع ۱۰

مبتدا محذوف ست برین وجه و خبر فهم لا یؤمنون تدلیل ست بر خسران دلیل ست یعنی ایشان
آنانند که نفسهای خویش را زیان زده کرده اند بکتمان حق و اظهار باطل پسندیدند زیرا که ایشان ایمان
نخواهند آورد و دین اسلام را اختیار نخواهند کرد و خبر ایشان را پوشیده ساخته باخفاء حق
در مکابره اند آخته ﴿وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَوْ كَذَّبَ بِآيَاتِهِ﴾
من استفهامیه برای انکار است و انکار یعنی نفی من افتری موصول با صلهٔ خویش کنایت است از
اهل کتاب بر طریق الحق لما مر در کنایت اند ایشان یعنی نیست و کیست ظالم کننده تر از کسی
که بر خدا دروغ را افترا کرده اند نابوده را بر خود بستند یا آیات خدای را دروغ دانسته یعنی
حقیقت آن نخواستند یعنی اهل کتاب که ... کردند و ... نابوده ... نسبت کرده
و بعضی توریت و قرآن را منکر شدند از ایشان ... کرده و ستمکار تر که باشد این جمله تذییل است
ازباب ﴿ذٰلِكَ جَزَيْنَاهُم بِمَا كَفَرُوا وَهَلْ نُجَازِي إِلَّا الْكَفُورَ﴾ ﴿إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ﴾
انه ضمیر شان ست لا یفلح الظالمون تفسیر آنست یعنی آنست ... شان نیست ظالمان نجات
نیابند و ستمکاران راه رستگاری در نیابند این جمله تذییل است ﴿وَيَوْمَ نَحْشُرُهُمْ
جَمِيعًا ثُمَّ نَقُولُ لِلَّذِينَ أَشْرَكُوا أَيْنَ شُرَكَاؤُكُمُ الَّذِينَ كُنتُمْ تَزْعُمُونَ﴾ ثم نقول عطف است
بر نحشرهم متعلق بظرف محذوف ست ای یوم نحشرهم ثم نقول للذین اشرکوا نفعل بالفعل و تواند بود
که نحشر عامل ظرف باشد بالا ... مفعول تقدیر گیرند ثم نقول عطف بر وی آید تقدیر چنین بود و یوم نحشرهم جمیعا
نفعل بالفعل ثم نقول للذین اشرکوا الآیه تزعمون از افعال قلوب است هر دو مفعول او محذوف است
ای کنتم تزعمونهم شرکائی و جمله و یوم نحشرهم جمیعا تا آخر معترضه است برای وعید کافران یعنی یاد کن
دران روز که حشر کنیم و از گورها در عرصهٔ قیامت زنده کرده بیرون آریم پس ایشان را این شرکا
الذین کنتم تزعمون گوئیم و از ایشان آمدن شرکا طلب کنیم بگوئیم ... ﴿ثُمَّ لَمْ تَكُن فِتْنَتُهُمْ
إِلَّا أَن قَالُوا وَاللَّهِ رَبِّنَا مَا كُنَّا مُشْرِكِينَ﴾ لم تکن بیا و تا فتنتهم برفع و نصب و ربنا بجر و
بنصب خوانند و فتنتهم برفع اسم تکن و الا ان قالوا مستثنی مفرغ خبر او بود و فتنتهم بنصب خبر تکن و الا
ان قالوا اسم تکن بر صیغهٔ تذکیر یا بر صیغهٔ تانیث بتاویل مقالت باشد و بنا بر قرأة غیر ...
... و بر قرأة نصب منادی بحذف حرف ندا ... ثم لم تکن ... عطف است بر ثم نقول ... مستقبل
... است بطریق نفخ فی الصور ... معطوف علیه مستقبل ... ماضی بر مستقبل ...
... که ماضی را بمعنی مستقبل دارند ثم لم تکن یعنی لا تکون ... پس نباشد فتنهٔ ایشان

و بلاهائی که بدان مبتلا شوند مگر در راه دروغ روند و بدروغ و سوگند دروغ از شرک تبری جویند
اُنْظُرْ كَيْفَ كَذَبُوْا عَلٰٓى اَنْفُسِهِمْ این جمله تقریرست مر بیان شناعت مشرکان و تصویرست
مر حماقت ایشان را و استفهام برای تعجب و استبعادست معنی آنست بنگر ای محمد ایشان چگونه
دروغ گفتند بر نفسهای خویش خود را زیان کردند که اشتراک خود را منکر شدند و چیزی را که بعلم خدا ثابت
پیوسته نفی کردند شرکا بودند کاذب تر گشتند و بارتکاب مکابره پیوستند خود را در ورطهٔ دیگر
آوردند تا آنکه دهنهای ایشان مهر کرده گشت و دست و پای ایشان در گواهی دادن پیوست
وَضَلَّ عَنْهُمْ مَّا كَانُوْا يَفْتَرُوْنَ عطف ست بر کذبوا معنی آنست بنگر چگونه دروغ گفتند
خود را زیان کردند و گم شد از ایشان آنچه افترا میکردند از الٰه ناسزاوار و شفاعت نابوده که گمان
میبردند و بدان معتمد می شدند وَمِنْهُمْ مَّنْ يَّسْتَمِعُ اِلَيْكَ این جمله عطف ست
بر مضمون جمل سابقه که بیان شناعت و قباحت حال ایشان بود و چنانستی که گفت حالهم ما سمعت و منهم من
يستمع اليك روایت کرده اند ابو سفیان حرب و ولید مغیره و نضر بن حارث و عقبه و شیبه
و ابو جهل و ابی بن ربیع و چندی از ایشان بر تلاوت پیغامبر صلی الله تعالی علیه وسلم گوش داشتند
و هوش خویش بر دریافتن آن گماشتند ایشان نضر بن حارث را پرسیدند هیچ در یافتی محمد چه میگوید
و از این گفتار چه میجوید نضر بن حارث گفت مشتمل حکایت گذشتگان می نماید و گزیدهٔ من مثل اساطیر
پیشینیان می آید ابو سفیان گفت گمان میبرم آنچه میگوید بر حق ست و می پندارم آنچه میگوید حق ست
ابو جهل گفت کلا چنان نیست که تو میگوئی و چه گمان ست که در راه آن می پوئی این آیه در شان ایشان
وارد گشت و این نظم در حق ایشان بود و پیوسته معنی آنست بعضی مشرکان کسانی اند سوی تو
گوش میدارند و دریافتن شان تو دل میگمارند وَجَعَلْنَا عَلٰى قُلُوْبِهِمْ اَكِنَّةً اَنْ يَّفْقَهُوْهُ
وَفِيْٓ اٰذَانِهِمْ وَقْرًا این جمله عطف ست بر یستمع یا حال ست بتقدیر قد معنی آنست
و گردانیده ایم بر دلهای ایشان پردها که باز دارد از آنکه دریابند اگرچه بشنوند و در راه او پویند
چون چشم خفاش از دیدن آفتاب محروم شده و چون دیده را که از دیدن کائنات بی نصیب آمد
وَاِنْ يَّرَوْا كُلَّ اٰيَةٍ لَّا يُؤْمِنُوْا بِهَا عطف ست بر یستمع که صله من ست معنی آنست بعضی از ایشان کسانی اند
که اگر همه آیتی ببینند و هر معجزه را مشاهده کنند ایمان نیارند و دل بر تصدیق ندارند حَتّٰٓى اِذَا جَآءُوْكَ يُجَادِلُوْنَكَ
حتی ابتدائیه است از قبیل مرض حتی لا یرجونه و سرت حتی ادخل البلد اینجا جمله شرطیه در آمد
معنی آنست کار ایشان بجائی رسیده یا آنکه چون بر تو بیایند با تو مجادله کنند و بساخته پیش آیند

يَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ هَٰذَا إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ ○ این جمله بیان یجادلونک است
الذین کفروا وضع مظهر موضع مضمر است برای تصریح بتشنیع یعنی تا بنیست مجادله کنند با تو یعنی
بگویند آنانکه کافر شدند نیست قرآن مگر نبشته های گذشتگان و پیدا کرده پیشینیان حال پوشیدگی
دلهای ایشان و گمراهان ایشان از ایمان بدین پایه رسیده و کار ایشان بدین درجه کشیده
وَهُمْ يَنْهَوْنَ عَنْهُ وَيَنْأَوْنَ عَنْهُ عطف است بر وان یروا کل آیة لا یؤمنوا بها یا بر یستمع
یا بر منهم و در ینهون و ینأون تجنیس مضارع است نزد اهل بدیع آورده اند قریش جمع شدند تا پیغمبر را
بدانچه توانستند ایذا رسانند ابو طالب بر آشفت و این ابیات گفت شعر والله لن یصلوا
الیک بجمعهم حتی اوسد فی التراب دفینا فاصدع بامرک ما علیک غضاضة وابشر بذاک
وقر منه عیونا ودعوتنی وزعمت انک ناصح ولقد صدقت وکنت ثم امینا وعرضت دینا
لا محالة انه من خیر ادیان البریة دینا لولا الملامة او حذاری سبة لوجدتنی سمحا بذاک مبینا
این آیه در شان ابو طالب وارد گشت و این نظم در حق او بوده پیوسته یعنی انیست ایشان
باز میدارند مردمان را از تعرض پیغامبر صلی الله تعالی علیه وسلم و ایذا از جهت آنکه در دل راستی
او میدانند و او را امین و درست گو میخوانند و دور میدارند خود را از دین او از جهت حب ریاست و
و قلت کیاست و ننگ و نام و توهم دشنام و شرم عار و استنکاف از کفار چنانچه روایت کرده اند
چون پیغامبر صلی الله تعالی علیه وسلم نزدیک مرگ ابو طالب گفت ای عم قل کلمة احاج بها عند الله
فقال انی اعلم انک صادق ولکن النار لا العار و در حدیث است که ابو طالب گفت صدق
پیغامبر صلی الله تعالی علیه وسلم بتصدیق پیوسته بود بدین تصدیق ایمان او را حاصل نگشت
تا انکار لاحق بارتداد باشد و کفر او کفر عنادی بود و این تصدیق بمعنی صادق دانستن
و از صادق و ایمان گرویدن بوی تحقیق نباید وَإِنْ يُهْلِكُونَ إِلَّا أَنْفُسَهُمْ وَمَا يَشْعُرُونَ ○
این قافیه است جمله عطف است بر ینهون و ینأون عنه یعنی انیست که هلاک نمی کردند
بدور ماندن از اسلام مگر نفسهای خود را و نمیدانند که ایمان نمی آرند و بعقاب سبب و حیات
و دوزخ می سپارند وَلَوْ تَرَىٰ إِذْ وُقِفُوا عَلَى النَّارِ فَقَالُوا يَا لَيْتَنَا نُرَدُّ وَلَا نُكَذِّبَ بِآيَاتِ
رَبِّنَا وَنَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ ○ لا نکذب و نکون برفع عطف است بر نرد یا حال
از فاعل نرد یعنی نرد غیر مکذبین و کائنین من المؤمنین و بنصب منصوب است باضمار ان بعد
واو جمع بوده از قبیل بالذی وارد کب منصب باشد آنچه اینجا تمنی رد نا عدم تکذیب و کونشان

من المؤمنین و یا حرف ندا ست منادی محذوف ست ای یا قوم لیتنا نرد و قالوا عطف ست بر وقفوا علی النار نه قالوا و کذا ارایت امرا فظیعا و ترای خطاب بر پیغامبر است یا مخاطب غیر معین و جواب شرطیه مذکور نه مقدر ست معنی اینست و اگر ببینی یا ای محمد یا ای مخاطب در زمان ماضی غیر معین آنچه در زمان مستقبل خواهد شد یعنی درین محل که موقوف شوند محبوس کرده شوند یا گویند چون واقف گردانیده شوند آتش را مشاهده کنند پس بگویند ای گروه ما کاشکی ما باز گردانیده شویم بسوی دنیا و تکذیب نکنیم آیات پروردگار خود را و باشیم از مومنان و در اهل اسلام راه یابندگان و تواند بود و تری بمعنی مستقبل دارند مستقبل متیقن الوقوع را که بماضی حکم بوده است محل وقوع لو بپندارند و وقفوا و قالوا که حکایت امر آینده است بمعنی مستقبل بود از قبیل نفخ فی الصور ففزع من فی السموات باشد یعنی چنین بود و اگر خواهی دید حال ایشان را در آن هنگام که در دوزخ موقوف شوند یا بدان مطلع گردانیده شوند هر آینه امری فظیع بینی و هولی عظیم مشاهده کنی و اگر لو برای تمنی باشد جواب لازمه محتاج بسوی صدق نشود یعنی این باشد کاشکی که ببینی در آن هنگام که ایشان بر آتش موقوف شوند و در مکان نا محبوس گردند سوال موقوف شدن ایشان بر نار و گفتن یا لیتنا نرد امریست آینده در زمان گذشته واقع نشده تری را بمعنی ماضی داشتن چگونه آید و صحت این معنی چه نوع روی نماید جواب شرط و جزاء لو منتفی باید و هم چنین متمنا منفی شاید چون حکم لو چنین باشد انتفا بشرط یا متمنا بلو منافی نشود بل بدا لهم ما کانوا یخفون من قبل ولو ردوا لعادوا لما نهوا عنه وانهم لکاذبون ○ این اضراب از وعده نفی تکذیب و اثبات تصدیق یا تمنی آن بر تقدیر رد بسوی دنیا یا اثبات ایمان که وعده کردند یا تمنی مسطور متضمن آنست و بیانی است که ایشان از مردمان می پوشیدند و در اخفای آن میکوشیدند نه از خلوص نیت و خصوص صیانت و شیطنت دوم یعنی ولو ردوا لعادوا لما نهوا عنه عطف است بر جمله بدا لهم ما کانوا یخفون من قبل و انهم لکاذبون تذییل است یا حال است و تاکید جمله از جهت رد انکار است که ایشان را در شان کذب خویش انکار با اصرار است و معنی آیت نه چنین است که ایشان وعده میکنند یا آرزو میبرند بلکه وعده یا آرزو سبب آنست که ایشان را ظاهر شده عقوبت آنچه میپوشیدند و در اخفای آن از مردمان میکوشیدند این سخن از جهت سختی عقوبت میگویند نه برد بسوی دنیا رهائی از عذاب می جویند و اگر بسوی دنیا رد کرده شده بودندی باز گردندی بجانب منهی ازان عاصی باشند بدرستی ایشان دروغگو باشند و در راه کذب و باطل پویا باشند وقالوا ان هی الا حیاتنا الدنیا وما نحن بمبعوثین ○ وقالوا عطف است بر لعادوا ان ۲۹

نا فیه است یعنی مبتدا است الا حیوتنا الدنیا مستثنی مفرغ است و ما نحن بمبعوثین عطف است بر [illegible] الا حیوتنا الدنیا و نا در ضمیر نا فیه است یعنی اینست و گفتند بعد از آنکه بسوی دنیا بر میگردند نیست این حیات ما مگر حیات دنیا یعنی جز حیات دنیا حیاتی نبود و ما را بعد موت برانگیختنی نباشد و نه ایم [illegible] از موت برانگیخته شده و حیات همان بود که در دنیا بود ولو ترى اذ وقفوا على ربهم [illegible] شرطی نیست که محذوف است الجزای و لو ترا یست اذ وقفوا علی جزاء ربهم و عذابه لرایت امرا فظیعا و ان شرطیه عطف است بر شرطیه سابقه یعنی و لو تری اذ وقفوا علی النار و تری هم ایشان و وجه است که گذشت و ذکر آن بالا رفته یعنی و اگر ببینی یا بینی ای محمد صلی الله علیه و سلم در آن هنگام که [illegible] کرده شوند کافران نزد پروردگار ایشان و عذاب او محبوس ساخته کرده شوند بر قهر او و حساب او و عقاب او هر آئینه ببینی کاری سخت هولناک در هنگام بیم و باک قال الیس هذا بالحق ای قال الله الیس هذا البعث و الجزاء و العذاب و القهر و العقاب بالحق و این جمله استیناف است در جواب ماذا قال الله حین وقفوا علی ربهم و قهره و حسابه استفهام برای تقریر است یعنی حمل مخاطب بر اقرار بمعنی اینست گفت خدای تعالی آیا نیست این حالی که شما را ازو بیم میکردند همان حقی که بر زبان رسل موجود بود قالوا بلی و ربنا این جمله نیز استیناف است در جواب ماذا قالوا حین قیل لهم ذلک بلی حرف ایجاب نفی مقولهٔ قالوا است سوگند است [illegible] یعنی اینست گویند ایشان آری این شان که ما بوده گذشته همان حقیقت بود و هست قال فذوقوا العذاب بما کنتم تکفرون این نیز جمله استیناف است در جواب ماذا قال الله حین قالوا ذلک و فا سببیه است و جمله مقول قال بمعنی اینست گفت خدای عزوجل چون این حق را حق ندانستید و صدق را تصدیق نکردید پس عذاب بچشید و رنج عقوبت کشید بسبب آنکه شما بر صدق نا گرویدن و کفر ورزیدن بوده اید و در حضرت عالی کافر و کافری ورزیدید سوال چیست آن چیزی که از قلت بود مستعمل او در عذاب الیم شدید بچشید [illegible] جواب است [illegible] فیما است لذا بود [illegible] که عذاب الیم شدید عقوبت کثیر بنسبت تنعم کثیر اندک باشد اگرچه کثیر است بالنسبه زیاده اگرچه عظیم است در نظر [illegible] قد خسر الذین کذبوا بلقاء الله حتی اذا جاءتهم الساعة بغتة قالوا یا حسرتنا علی ما فرطنا فیها وهم یحملون اوزارهم علی ظهورهم جمله سابقه برای بیان شناعت و فظاعت حال کافران است و این جمله مضمون نیز بیان شناعت و فظاعت حال ایشان است مقرر شده حتی ابتدائیه است نه جاره که بعد او [illegible] و کردند اذا جاءتهم الساعة غایة مجرور متعلق کذبوا [illegible] و

حتی وقت مجی الساعة بدین وجه قالوا استئنافیه دارند در جواب ما یقولون حتی مجی الساعة بغتة بپندارند
وندا برای التعجب ست علی ما فرطنا متعلق بحسرتنا و با معنی پیوسته ای یا حسرتنا علی تقصیرنا وجلبه وهم
یحملون حال ست معنی آنست بدرستی زیان زده شده اند آنانکه بعث ولقای خدا را تکذیب کردند
حشر و جزا را منکر گشتند تا آنکه چون ایشان را قیامت یکایک بیاید یعنی وقت مرگ که در شان
او من مات فقد قامت قیامته گفته اند ناگهان در آید بگویند ای حسرت ما و افسوس بر ما بر آنچه تقصیر
کردیم و عمر در فضول با غر آوردیم و حال آنست که ایشان اثقال اعمال خویش را به پشتهای خویش بر
گرفته و تحمل بارها گران بر خود پذیرفته و این تمثیل ست یعنی حال ایشان در تحمل گناهکاری بکسانی
بماند که بارها گران بر پشتها دارند و با آن بار بر میدارند و توانند بود که اوزارهم عبارت از عقاب
بر وجه استعارت باشد و در یحملون ترشیح بود أَلَا سَاءَ مَا يَزِرُونَ ۝ الا حرف تنبیه است
وساء از افعال ذم است بمعنی بئس و ما نکره منصوبه است و مخصوص بذم محذوف است ای
شیئا یزرته وزرهم و این جمله تذییل ست معنی آنست آگاه باش بد چیزیست که بر می گیرند کافران
یعنی وزر و گناه ایشان وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَعِبٌ وَلَهْوٌ ط این جمله معترضه است
برای مذمت دنیا و نکوهش حیات آن و دنیا بر وزن فعلی ست مونث ادنی که مشتق از دنو بمعنی
قرب ست معنی آنست نیست حیات که نزدیکتر است یعنی حیاتی که پیش از موت مقدر است
مگر همچو لهو در انتفاء فائده و همچو لعب در عدم عائده یعنی این حیات اگر وسیلت کار آخرت نشود و برو
فائده باقی حاصل نشود بیفائده بود و همچو لعب ولهو باشد و اگر حیات فانی را در کار آخرت گذرانی پس
باعتبار بقای ثمره حیات فانی را باقی گردانی بیت این دم که دمی داری دریاب بکن کاری
این فرصت یکدم را عمری ابدی گردان ۝ و درین کلام حذف مضاف است ای انما اعمال الحیوة الدنیا
چنانچه در آیه دیگر گفت انما الحیوة الدنیا لعب ولهو و زینة و تفاخر بینکم و تکاثر فی الاموال و الاولاد
که این چیزها اعمال حیات باشد عین حیات نبود و اعمال حیات دنیا دو نوع ست یکی آنکه فعلی بی نفع
بود که بر وی هیچ فائده از دین و دنیا نتوشید و آنرا در اصطلاح لعب گویند چون لعب صبیان قلعه برآرند
باز بشکنند از چوب اسپ سازند و بدوانیدن پردازند و عملی که موضوع ست برای اظهار که عدم آن است
نفع دینی در محتمل نباشد و احتمال نفع دنیاوی بمعارضه احتمال زیان دنیاوی ساقط شده باشد داخل لعب
بود و دیگر فعلی که در وی نفعی از دنیاوی هست و وسیلت دینی هیچ وجهی نتوشید چون اعمال صحابیین و
شرب مسکر بنیت شکر و بنیت طولی که بهی نسبت شاغل از دین است آنرا لهو گویند انما افعال عباد

که متضمن نفع دنیاوی او بقاء عالم یا بهار عالم است لعب نبود و استعمال یا والا مختص است بانکار
بروجه اضرار مرتکبان لهو ولعب را منزله مدعیان منفید بودن آن و انکار معنی لهو ولعب ازان بروجه اسرار
تنزیل کرده و نفی و استثنا بر وجه قصر قلب آورده وَلَلدَّارُ الْاٰخِرَةُ خَيْرٌ لِّلَّذِيْنَ يَتَّقُوْنَ ط
لام تاکید است و الدار الآخرة مبتدا است خیر للذین یتقون خبر است این جمله عطف بر جمله سابقه و بعضی
ولدار الآخرة باضافت خوانند تاویل و لدار الآخرة و افند معنی اینست و هر آئینه دار آخرت بهتر است مر
کسانی را که تقوی می ورزند و از معاصی و مناهی می پرهیزند افعال ایشان متضمن نفع آخرت بود و سبب
ثواب اخروی می گردد اَفَلَا تَعْقِلُوْنَ ○ همزه برای انکار بروجه توبیخ است معطوف علیه
محذوف است ای الاتتفکرون ما بینا معنی اینست ای فکر نمی کنید پس خیریت دار آخرت و ز
نمی یابید شما باید که فکر نکنید انچه دانستنی است ندانید. قَدْ نَعْلَمُ اِنَّهٗ لَيَحْزُنُكَ الَّذِيْ
يَقُوْلُوْنَ فَاِنَّهُمْ لَا يُكَذِّبُوْنَكَ وَلٰكِنَّ الظّٰلِمِيْنَ بِاٰيٰتِ اللّٰهِ يَجْحَدُوْنَ ○ یکذبونک از تفعیل و افعال
خوانند و یکذبونک از اکذب یعنی وجده کاذبا دانند این جمله معترضه است برای نکوهش شان کافران
و ندامت حال ایشان روایت کرده اند اخنس بن شریق ابوجهل را گفت من و تو تنهائیم کسی
دیگر نیست مرا بیاگاهان محمد راچه میدانی صادق میگوئی یا کاذب جواب او ابوجهل گفت محمد را صادق میدانم
که او هیچ دروغ نگفته و تجربه صدق و راستی نرفته لیکن وقتی که او را تصدیق کنیم بنی قصی لواء و سقایه
و نبوت ببرند باقی قریش چه کار کنند و بعضی گویند که گاهی ابوجهل پیغامبر صلی الله تعالی علیه و سلم
مصافحه کرد شیاطین او را از مصافحه پرسیدند گفت والله او را صادق میدانم دروغ گو نمی خوانم
لیکن ما که عبد مناف را اشیاع بودیم تا او را اتباع شویم و بعضی گویند شخصی حارث دعاه و برادر او
در راهی میرفتند حارث نو ید گفت تعساً له یعنی هلاکی باد محمد را برادر او گفت چنین مگو و هلاکی او مجوز که
او راست میگوید اتباع راه حق میجوید حارث گفت چون تا چنین میدانی چرا او را پیغامبری نمی خوانی
و چون صدق او در دل داری چرا بر وی ایمان نمی آری دو هم شنا گفته او نمیر فی موافقت او و یاران او نمی
برادر حارث گفت قوم ما را بهتر ساختند و بزرگی و مهتری با پرداختند ما را تقلید کنند در قوم اتباع
با آورده و مهتری خویش چگونه بگذاریم و چه نهند و ایمان آریم حارث گفت مهتری بگذار و بند و ایمان آر
برادر حارث همدران ساعت متوجه حضرت پیغامبر صلی الله تعالی علیه و سلم گشته [illegible]
پیوست پیغامبر صلی الله تعالی علیه و سلم گفتند برین وقت آمدن و ایمان آوردن چه باعث گشته
و برین کار چه داعی شد که بساعت پیوسته [illegible] مذکور باز گفت [illegible] حکایت [illegible]

صلی اللہ تعالی علیہ وسلم محزون گشت کہ میدانستم کہ بر ایشان این کار مشتبہ ہست اشتباہ توان بود خفا
بر وضوح توان آورد چون معلوم شد کہ ایشان صدق من معلوم دارند و با وجود آن از جہت حب جاہ
و ریاست دل بر ایمان نمی گمارند اکنون معلوم گشت کہ ایمان آوردن دشوار ست و کار ایشان در
حیز النار لا العار ست خفتہ را بیدار توان کرد خفتہ ساختہ را بہ بیداری نتوان آورد و در این معنی این
آیت نازل گشت و این نظم بوی پیوست معنی انیست میدانیم ما بدرستی شان ایشان نیست
ہر آینہ اندوہگین میکند ترا انچہ ایشان میگویند بعد معرفت حق در راہ مکابرہ می پویند تکذیب پیغامبران
اندوہگین شدن نباید و بگفتار ایشان التفات نشاید زیراکہ ایشان ترا تکذیب نمیکنند بلکہ آیات
معجزات خدای را منکر شوند سوال ایشان حقیقت تکذیب پیغامبر میکردند و الفاظ تکذیب تصریح
بر زبان می آوردند نفی تکذیب پیغامبر بقولہ فانہم لا یکذبونک چہ نوع می آید و مطابقت آن چگونہ
روی می نماید جواب نفی تکذیب محمول ست بر وجہ انفراد یعنی لا یکذبونک منفردا بل منضما مع
تکذیب الآیات یعنی ترا تنہا تکذیب نمی کنند و ہم تکذیب در آیات ما نیز می زنند یا محمول ست بر نفی
تکذیب در آیات ما نیز می زنند یا محمول ست بر نفی تکذیب در سرائر و آن منافی نیست مر ثبوت تکذیب
ظاہر ای لا یکذبونک فی بواطنہم ولکن الظالمین یکذبون آیات اللہ بظاہرہم وَلَقَدْ كُذِّبَتْ رُسُلٌ
مِّنْ قَبْلِكَ فَصَبَرُوا عَلَىٰ مَا كُذِّبُوا وَأُوذُوا حَتَّىٰ أَتَاهُمْ نَصْرُنَا لام در جواب قسم ست تقدیر اقسم ست
جملہ معترضہ دیگر برای تسلیہ پیغامبر ست معنی انیست سوگند یاد میکنم ہر آینہ بدرستی تکذیب کردہ شدند
پیش از تو پیغامبران بسیار فرستادگان خدای عظیم الاقتدار پس صبر کردہ اند بر انچہ تکذیب کردہ
شدند و ایذا رسانیدہ گشتند برنج و مشقت پیوستند بعضی را در آتش انداختند و بعضی را بتیشہ دو
پرکالہ ساختند و بعضی را زالت میکردند و بعضی را در ہوان و حقارت می آوردند تا آنکہ ایشان را نصر خدا
آمد و ہنگام فتح و ظفر در آمد وَلَا مُبَدِّلَ لِكَلِمَاتِ اللَّهِ لکلمات اللہ ظرف مستقر ست لا نافیہ را
خبر ست متعلق مبدل نیست و اگر نہ منصوب مضاف میبودی از باب لا حافظا للقرآن بودی و جملہ حالست
یا معترضہ معنی انیست و نیست بدل کنندہ و گردانندہ کلمات خدای را در باب نصرت انبیا مقہور
شدن دشمنان ایشان ثابت بود چنانچہ در کتب اللہ لاغلبن انا و رسلی و انا لننصر رسلنا و لقد سبقت
کلمتنا لعبادنا المرسلین انہم لہم المنصورون امثال این وعدہ نمود وَلَقَدْ جَاءَكَ مِن نَّبَإِ الْمُرْسَلِينَ ۝
جملہ و لقد جاءک عطف ست بر جملہ و لقد کذبت رسل من قبلک و من بقول اخفش زائدہ ست در اثبات ای و لقد
جاءک من نبا المرسلین و بقول سیبویہ برای تبعیض ست ای لقد جاءک بعض نبا المرسلین معنی انیست و بدرستی آمدہ است ترا

در رسیده است بر تو خبرها مرسلان ما یعنی از خبرهای ایشان چون خبر نوح و لوط و شعیب و صالح و هود
که ایشان را چه تکذیبها و ایذاها از امتان ایشان واقع شده بود و ایشان بر آنها صبر کردند و دل بر تحمل
ایذاء ایشان نهادند تا آنکه نصرت ما رسید و کار امتان ایشان بهلاک کشید و در تفسیر امام کلبی آورده
در گروهی پیغامبری بودی که بدو کسی ایمان نیاوردی و بشومی تکذیب او امت او همه هلاک شدندی
و پیغامبر مذکور در کوه آمدی مشغول بعبادت خدا می شدی و پیغامبر تا آنکه اجل او رسیدی و ازین
عالم رخت بیرون کشیدی وَإِنْ كَانَ كَبُرَ عَلَيْكَ إِعْرَاضُهُمْ فَإِنِ اسْتَطَعْتَ أَنْ تَبْتَغِيَ
نَفَقًا فِي الْأَرْضِ أَوْ سُلَّمًا فِي السَّمَاءِ فَتَأْتِيَهُمْ بِآيَةٍ جزاء این شرط محذوف است ای فافعل
و آتیتهم بآیة و شرط با جزا جزاء شرط ایشان اول است و این جمله معترضه است برای تنبیه پیغامبر صلی الله
تعالی علیه و سلم باز داشتن در اعراض کافران و تاخیر آمدن معجزات مقترحات ایشان روایت
کرده اند حارث بن عامر با جماعتی از قریش بر پیغامبر صلی الله تعالی علیه و سلم آمده و در مجلس
در آمده و گفت معجزه چنین بیار چنانچه پیغامبران معجزه می آوردند تا ما بتو ایمان آریم و دل بر تصدیق
آن و متابعت تو داریم پیغامبر صلی الله تعالی علیه و سلم منتظر حصول معجزه بود و زمانی گذشته
معجزه روی نمود ایشان اعراض کردند پیغامبر را علیه السلام اعراض ایشان دشوار آمد و بر خاطر
پیغامبر از جهت انتظار ایشان بنا بنیاد آمدن معجزه اندوهی عظیم در آمد این آیه نازل گشت
و این تظلم بوده دیگر است ورود آیه سابقه تسلیه پیغامبر صلی الله تعالی علیه و سلم به
و تحمل و بر صبر وعده نصرت و فتح بود و درین آیه برین که پیغامبر را علیه السلام بر اصرار
کفار بر کفر و اعراض ایشان از ایمان اندوه نشاید و دشوار نباید داشتن و گرانی دل و نگرانی
خاطر نباید تحقیق بیان فرمود که معنی آنست و اگر نا آمدن معجزه بر تو دشوار آمد و اعراض
کافران بر خاطر تو گران نماید پس اگر توانی که بجوئی براهی در زمین مانند همچو سوراخ
که در آن در روی یا بجوئی نردبانی در آسمان تا بر آن بر شوی و معجزه برای این که ایشان
ایمان آرند بیاری در زمین فرو روی و بر آسمان بر شوی و معلوم است که طاقت
آن نداری و مردم دانا در آنچه زیادت از آنچه بر طاقت اوست نکوشد از
نا حاصل شدن آن تحسر و شد وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَمَعَهُمْ عَلَى الْهُدَىٰ این جمله
تذییل است چه کلامی که متعلق بمشیت خدای تعالی باشد اندوه کردن و گران شود آن تعقیب
شود و پس مضمون آن شود که مضمون جمله سابقه و از ند تذییل شبیه اند بمعنی آنست که اگر خواستی

خدای جمع کردن ایشان بر راه راست هر آئینه جمع کردی و همه را بر راه دین و اختیار اسلام آوردی
چون خدا جمع کردن ایشان بر هدی نخواسته بعضی را بر ایمان آورد و بعضی را بر کفر داشته خلاف ارادت
او اگر خواهی نشود و مشقت بدان و رنج کشیدن دران بسر نرود فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْجٰهِلِينَ ○ صلے
فاء سببیه است ثبوت مضمون اشار مذکور سببیت برای توجه نهی بسطور معنی اینست چون این دانستی
که خدای جمع کردن همه بر هدی نخواسته و ایمان همه متعلق بارادت خویش داشته پس مباش از
کسانیکه این معنی نمیدانند و برین سر واقف نشدند یعنی توانند من الیقین بالقدرة رضی بالمقدور و
خطی بالسرور خلاف مقدور نبود و نا حاصل شدن آن موجب حزن برای چه شود إِنَّمَا يَسْتَجِيبُ الَّذِينَ
يَسْمَعُونَ وَالْمَوْتٰى يَبْعَثُهُمُ اللّٰهُ ثُمَّ إِلَيْهِ يُرْجَعُونَ ○ جمله مقرر جمله سابقه است معنی اینست نه اجابت
نکنند مگر کسانیکه بشنوند کسانیکه نشنوند اجابت چگونه کنند از ایشان طلب اجابت شاید و بر عدم
اجابت اندوه نباید و مردگان یعنی کفار چه از موتی اینجا بر وجه استعارت مصرح مراد کفار مراد است
که ایشان بمردگان مانند و استجابت دعوت شان کار زندگان است مردگان نشنوانند ایشان را خدا
بعد مردن بعث خواهد کرد پس ایشان را سوی حسابگاه خویش باز خواهد آورد آن روز شنوا خواهند شنید
و حالت خویش خواهند دید این زمان بر گوش ایشان مهر شده دعوت نشنوند اجابت نکنند
از ناشنیدن ایشان اندوهگین مباش از اعراض ایشان قلب خود را محزون مکن وَقَالُوا لَوْلَا نُزِّلَ
عَلَيْهِ اٰيَةٌ مِّنْ رَّبِّهٖ ط جمله حال است از ضمیر الذی یقولون و قد قالوا لولا نزل علیه آیة من ربه
معترضانی که در میانه بود در اثنای کلام رد می‌شود قصه بالا گذشته که حارث بن عامر و جماعتی از قریش
از پیغامبر صلی الله تعالی علیه و سلم معجزه خواستند و وعده ایمان کردن آوردند چون در معجزه تاخیر شد
لولا انزل علیه آیة من ربه گفتند پیغامبر محزون گشت این کلام بود و پیوست معنی اینست و حاصل
اینست که گفتند کافران چرا فرستاده نشد بر محمد صلی الله تعالی علیه و سلم معجزه از پروردگار او چنانچه
با درخواستیم چرا حاصل نگشت آنچه بادل بدان داشتیم قُلْ إِنَّ اللّٰهَ قَادِرٌ عَلٰٓى أَنْ يُّنَزِّلَ اٰيَةً
ینزل بر صیغه مضارع معروف از باب تفعیل و افعال خوانند و معنی هر دو یکسان و انت دای آیة از معجزه ها
این جمله دیگر است از جملهای که مقول قل است معنی اینست بگو ای محمد بدرستی خدا قادر است
بر آنکه فرستد معجزه که شما میجوئید و آیتی که شما طلب آن می‌نمائید که قدرت او کامل است در همه
ممکنات فاعل است لیکن گردانیدن و با کرده نیست حکمت آلهی که فرستد و آنچه فرستد موجه
حکمت باشد و از نافرستادن معجزه که میخواهند حکمت او حسب خیر است و دانستن حکمت آن لازم

وقف غفران

نیست از آنکه در غیب است و در بعض تفاسیر درین محل حکمت نافرستادن معجزه بیان کرده و از حیز خفا بظهور آورده که حکمت در نافرستادن آن معجزه که ایشان جسته بودند و از خدا بسیار اقتراح می نمودند آن بود که سنت الهی در پیدا آوردن معجزه که کفاران را بتعلق اقتراح کنند چون آن پیدا آید باقتراح ایشان روی نماید اگر بدیدن معجزه بدان پیغمبر نگروند بدین سبب مستاصل شوند و چون خدا را رحمت با ایشان خوانده قلم استیصال بر ایشان نرانده بعلم قدیم دانسته بود و اگر چه معجزه که مقترح ایشان است پیدا آید ایشان را صورت ایمان روی نماید سر این بود که معجزه پیدا نیاورده تا ایشان بانکار گردیدن مستاصل نگردند وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ ۝ این جمله استدراک است یعنی اینست و لیکن اکثر مردمان در قدرت خدای جاهل اند برین که خدای را قادر بر همه چیز نمیدانند چه فلاسفه بعقل کل قادر دارند و غیر قادر نمی پندارند و بقاعده باطله تمسک کنند الواحد لا یصدر منه الا الواحد در میان آورند و بعضی از روی تنزیه بودند و او را قادر بر قبائح نگویند و بعضی قادر بر فعل عبد ندانند و بعضی بر مثل فعل عبد قادر نخوانند حق آنست که او قادر است بر همه ممکنات و توانا بر همه کائنات وَمَا مِن دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا طَائِرٍ يَطِيرُ بِجَنَاحَيْهِ إِلَّا أُمَمٌ أَمْثَالُكُم من زائده است و دابه اسم ماست و لا طائر عطف است بر دابه و توصیف طائر بجمله یطیر بجناحیه از جهت تکمیل است تا وهم طیران بهمت نبود و امم خبر ماست از انتقاض نفی بالا عمل ما نافیه باطل شده پیش آمده و مجموع و ما من دابة تا آخر تذییل است متضمن تاکید بیان قدرت و تقریر است از جهت استغراق افراد دابه و طائر که بسیاق نفی مقید آن شده خبر یعنی امم بصیغه جمع آمده یعنی نیست و نباشد هیچ جنبنده در زمین و نه پرنده که بپرد ببرهای خویش در هوا مگر امتهاند که امثال شما اند در انواع و اصناف چون اناسی که شما بیانید درین که [illegible] خدا اند معلوم او اند و بقضا و قدر او بسته بارادت و مشیت او و مشتاق گشته بتعلق او پیدا آمده و با یجاد او موجود شده مَا فَرَّطْنَا فِي الْكِتَابِ مِن شَيْءٍ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّهِمْ يُحْشَرُونَ ۝ جمله الی ربهم یحشرون معطوف است بر جمله و ما من دابة فی الارض الی آخر عطف فعلیه بر اسمیه بقصد حدوث در ثانیه و ثبوت در اولی و جمله ما فرطنا فی الکتاب شیئا معترض است یعنی فرو نگذاشته ایم در کتاب یعنی در لوح محفوظ هیچ چیزی آنچه اثبات کردن آن می بایست در آن آورده ایم و آنچه نفی آن می شایست نفی کرده ایم امم کثیرة الاجناس والاصناف کثیرة الاحوال و الاوصاف همه تحت پیوسته و هیچ حال و صفتی متروک نگذشته پس ایشان همه با این کثرت هلاک خواهند گشت پس از آن بسوی محشر پروردگار خویش [illegible]

پیوسته تا آنکه گوسپند با سرون که گوسپند بی سرون را سرون زده و بهیمهٔ قوی بر بهیمهٔ ضعیفه تعدی کرده بطلب
داد ماخوذ خواهد گشت پس چون در عالم بهایم اقتصاص خواهد بود شما و ایشان در شیئی که بیان کردیم برابرید
میان خویش و ایشان فرقی مکنید و تواند بود که از کتاب مذکور قرآن مراد بود که در وی هر چه محتاج الیه است
مذکور است از احکام شرایع بعبارت و اشارت و دلالت و اقتضا مفصل و مجمل و ادله عقلی بوجهی که بیابد درو مسطور
والذین کذبوا بایاتنا صم و بکم فی الظلمات مراد از آیات آیات قرآن یا معجزات پیغمبران است
علیهم السلام و الذین مبتدا است و صم که جمع اصم است خبر مبتدا است و بکم جمع ابکم است
یا فی الظلمات خبر ثالث است یا صم و بکم را ای صم و بکم کائنون فی الظلمات و صفت فی الظلمات
مفید است مر فایده را که در آیه صم و بکم افتاده است هر که در ظلمات است هیچ کور است و هیچ
که نه بیند معنی آنست که آنکه تکذیب کردند آیات ما را یعنی آیات قرآن را یا معجزات پیغمبران را
کرانند که نشنوند سخنهای ایشان و گنگانند که ایشان راه دیدن نتوانند و در تاریکی افتاده‌اند که
راه نمی‌بینند این جمله برای بیان ناقابلیت کافران از قبول هدایت و ادعای ایشان و تنبیه بر اینکه از اغراض
ایشان این مردمان ناقابل اند و شما باید از ناگرویدن این چنین نااهلان ناخوشی نباید من
یشاء الله یضلله و من یشاء یجعله علی صراط مستقیم این جمله نیز برای آنکه کار ایمان و کفر متعلق به
مشیت ازلی است و ایمان بمجرد سعی کسی حاصل نشود و بی توفیق و خواست خدا کسی مشرف
کسی نگردد و مثل قوله الا ان یشاء الله نیز متعلق بمشیت ما شاء الله کان و ما لم یشا لم یکن منطبق است
دل بر هدایت کافران باید داشت و در تاپذیرفتن ایشان اندوه بر خاطر نباید گماشت معنی نیست
هر که خواهد گمراهی او را گمراه سازد و او را در ضلال اندازد و هر که را خواهد بگذارد بر راه مستقیم
و دین قویم یعنی ملت اسلام و دین محمد علیه الصلوة و السلام و این آیه دلیل ظاهر است بر اینکه خالق
افعال عباد از خیر و شر و ایمان و کفر خداست بمشیت و اراده و خلق کفر و قادر است بر اینکه اصلح
بر خدا واجب نیست و این مخالفت معتزله با اهل سنت است قل ارایتکم
ان اتاکم عذاب الله او اتتکم الساعة اغیر الله تدعون ان کنتم صادقین ۝ بل
ایاه تدعون فیکشف ما تدعون الیه ان شاء و تنسون ما تشرکون ۝ جمله دیگر از جملها
از وجه حجتهاست قل بگو ای محمد ارایتکم بفتح تا بمعنی ارایتم است زیادت کاف برای تاکید خطاب
باشد بی تغیر تا در تانیث و تثنیه و جمع تغیر کاف و میم متعلق بود در واحد مذکر ارایتک و در تثنیه ارایتکما
و در جمع ارایتکم و در مونث واحد ارایتک و در تثنیه ارایتکما و در جمع ارایتکن تا نزدیک بصریان

در همه احوال مفتوح بوده نزد یک کوفیان میان مذکر و مؤنث فرق بفتح و کسر تا باشد یعنی همه بر اصل
بود و بمعنی ارایت ارایتما ارایتم ارایت ارایتما ارایتن باشد و ارایت مشتق ست از رای
بمعنی دیدن بچشم و دل از افعال قلوب ست استفهامیه که بعد شرط مسطور متعلق اند بحذف و جزای ارایتکم
ان اتیکم عذاب الله او اتتکم الساعة من تدعون جمله اغیر الله مقدر تدعون تا آخر کلام جواب انی است
تعلیق او بشرط و استفهامیه مذکوره تعلیقی ست مقصود از وی انکار دعوت غیر خدا در بلیات دنیا بود و اشباه
کشف و رفع عذاب دنیا از کسی که خواهد مراد باشد و انکار دعوت غیر خدا هم در قیامت و عذاب آخرت که
واقع خواهد بود و گر اینجا [illegible] استفهامیه شرط مذکور متعلق باغیر الله تدعون نباشد بر این تقدیر جمله
بل ایاه تدعون فیکشف ما تدعون الیه ان شاء [illegible] گفته شد کلام ابتدائی بود دعوت خدا
و کشف و رفع متعلق عذاب آخرت و هول قیامت باشد اشکالی نبود سؤالی وارد نشود و اگر اغیر الله
تدعون که بمعنی الا تدعون غیر الله است باشد و دعوت خدا و کشف و رفع با عذاب عطف متعلق باستفهامیه
و شرط مذکور بود و معلوم است که عذاب آخرت و هول قیامت از کافران نکشف ما تدعون الیه
ان شاء بشرط مذکور مشکل شود صاحب کشاف این سؤال را جواب گفته و بیان شاء از این اشکال
قطعی ست که قادر مطلق ست هر چه [illegible] رفع عذاب کافران کشف آن نخواهد است و آنرا
باقتضای حکمت باز داشته اگر آنرا بخواهد رفع و کشف نماید مثل لما یرید مقتضی ست هر چه
[illegible] لیکن حکمت او مقتضی اتباع خیر ست منافی امکان ذاتی نبود و منافی عدم استطاعت
قدرت او مشیت قادر مطلق نباشد و آنکه در معنا تا اول ست آورده و در شان [illegible] از کفر حکم بلا [illegible]
مطلقا کرده منظور در حکمت [illegible] سعد و گفتن او بدین معنی ست [illegible]
این معنی در تفسیر خویش آورده و در آیة ان اراد ان یهلک المسیح ابن مریم الآیة [illegible]
بتصریح ذکر کرده جمله [illegible] عطف ست بر بل ایاه تدعون معنی آنست بگو ای
[illegible] خبر کنید اگر عذاب خدا بر شما بیاید یا قیامت شما را در یابد [illegible] بیشتر که
دعا [illegible] کنید خواندن حق [illegible] بتصریح ست [illegible] از [illegible] و در بلایا و شداید
غیر او را می خوانید یا [illegible] بگوئید اگر شما راست گو باشید بلکه خدا را می خوانید [illegible]
کنید خدای تعالی بلا و دنیا را که او را برای رفع و دفع آن می خوانید اگر مشیت او بود و ارادت او
باشد و فراموش کنید کسانی را که با خدا شریک دیگر دانید و معنی [illegible] اگر [illegible]
اگر بشما عذاب الهی آید یا قیامت [illegible] غیر خدا را می خوانید [illegible] هنگام نزول بلا

و بیا خدای را خوانید و پیش او تضرع و زاری کنید پس اگر خواهد آنرا کشف کند و دفع گرداند و فراموش کنید کسانی را که با او شریک میگیرانید و معنی بر تقدیر سوم آنست که خبر کنید اگر شما را عذاب حسی رسد یا هول قیامت بیاید آیا غیر خدا را خوانید یعنی نخوانید بلکه خدای را خوانید پس خدای آن را کشف کند اگر بالفرض غیر آنچه خواسته است از عذاب خواهد قادر مطلق مقتدر است همه چیز مقدور او است همه ممکنات زیر قدرت او بود و هیچ ممکنی از قدرت او خالی نباشد چنانکه ذکر آن بالا گذشته و معانی آن بالا رفته **وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا إِلَىٰ أُمَمٍ مِّن قَبْلِكَ فَأَخَذْنَاهُم بِالْبَأْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ لَعَلَّهُمْ يَتَضَرَّعُونَ** لام در جواب قسم محذوف است ای نقسم لقد ارسلنا این جمله معترضه است برای تسلیه پیغامبر صلی الله تعالی علیه وسلم از جفای کافران و ایذای ایشان مفعول ارسلنا محذوف است ای لقد ارسلنا الرسل فاخذناهم فصیحه است عاطفه است بر جمله محذوف ای کذبوهم فاخذناهم زیرا که اخذ بعد تکذیب بود متصل ارسال نباشد معنی آنست و سوگند یاد میکنم هر آینه فرستادیم رسولان را بسوی امتانی که پیش از تو بودند ایشان بتکذیب پیش آمدند و رسالت را منکر شدند پس گرفتیم ایشان را بشدت و مضرت تا زاری نمایند و بتوبه پیش آیند **فَلَوْلَا إِذْ جَاءَهُم بَأْسُنَا تَضَرَّعُوا** فا سببیه است لولا چون بر ماضی درآید برای تندیم بود ای پشیمان ساختن یعنی چرا نکرده باشد و چون بر مضارع درآید برای تحضیض یعنی برانگیختن یعنی چرا نمی کند باشد و اینجا بر تضرعوا که ماضی است درآمده تندیم مقصود شده اذ جاءهم باسنا ظرف تضرعوا است و جمله معترضه است برای تندیم معنی آنست پس چون آمد ایشان را عذاب ما چرا تضرع نکردند و زاری و عاجزی ننمودند و بتوبه پیش نیامدند و مصدق و مؤمن نشدند تا توبه ایشان را قبول میکردیم و عذاب از ایشان برمیگرفتیم **وَلَٰكِن قَسَتْ قُلُوبُهُمْ وَزَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ** عطف است بر مفهوم جمله فاخذناهم بالباساء والضراء لیتضرعوا ولکن قست قلوبهم فلم یتضرعوا معنی آنست و لیکن سخت شد دلهای ایشان پس تضرع نکردند و زاری نیاوردند و بیاراسته شیطان پیش ایشان عملهائی را که میکردند و معاصی و مناهی که می آوردند یعنی کارها بد ایشان را پیش ایشان می آراست و هر زشت را در نظر ایشان خوب مینمود و مقرر باشد تا تائب نشدند و برای پیش نیامدند لاجرم در عذاب ماندند استعمال حرف تندیم دلالت برین کند که انتفاء توبه و تضرع از ایشان با قدرت و امکان بوده اقتدار و توانائی حصول آن بود می نمود چه کاری که از ان عجز بود و در خود آن مقدور نباشد تندیم بر ان مشروط نبود **فَلَمَّا نَسُوا**

نَسُوْا مَا ذُكِّرُوْا بِهٖ فَتَحْنَا عَلَيْهِمْ اَبْوَابَ كُلِّ شَيْءٍ فتحنا بر صیغهٔ ماضی از ثلاثی مجرد و از باب تفعیل خوانده شد
بمعنی برایشان گشادیم و اند لما ظرف فتحنا ست و این جمله معطوف ست بقاسیه جمله و زین لهم الشیطان
ای زین لهم الشیطان ما کانوا یعملون فتحنا علیهم ابواب کل شیء لما نسوا ما ذکروا به من البأساء والضراء
استدراجاً فی حقهم معنی اینست پس هرگاه که فراموش کردند آنچه بدان پند داده شده بودند از تجربه
مصیبتها زدگی نمایند و تنبیه بیشتر آیند بر زاری و توبه پیش نیامدند و بر معاصی و مناهی مصر ماندند
گشادیم بر وجه استدراج برایشان درهای از ارزانی و تندرستی و امن و فراغ و غیر آن حَتّٰۤى اِذَا
فَرِحُوْا بِمَاۤ اُوْتُوْۤا اَخَذْنٰهُمْ بَغْتَةً بغتة ظرف ست مر اخذناهم حتی ابتدائیه است جمله در آمده از قبیل
سرت الی البلد حتی ادخلها بالرفع معنی اینست تا آنکه چون بدانچه داده شده ایشان شاد گشتند و مغرور
نعمتهای خدای شادی و شادمانی پیوستند ایشان را ناگاه یکشبی یا روزی گرفتیم و بعذاب و فنا
مستاصل ساختیم فَاِذَا هُمْ مُّبْلِسُوْنَ ۝ اذا مفاجات ست جمله عاطفه ست مر اخذناهم
معنی اینست پس هرگاه ایشان نومید گشتند و خجالت و خیبت پیوستند فَقُطِعَ دَابِرُ
الْقَوْمِ الَّذِيْنَ ظَلَمُوْا عطف ست بر اخذناهم و این کنایت ست از رسیدن بلای و کشیدن
عذابی که برایشان این حال پیش آید و این صورت روی نماید معنی اینست پس بریده شد پس مانده
قومی که ظالم بودند آخر گروهی که ستمگاری می آوردند یعنی تمام رفتند و مستاصل گشتند وَالْحَمْدُ
لِلّٰهِ رَبِّ الْعٰلَمِيْنَ ۝ جمله تذییل ست خبر دالت بر تحقق نعمت که اینست هلاک
ظالمان که نعمتی عظیمه و عطیه فخیمه است مقرر افتد که حصول آن حمد باید و برحصول آن شکر شاید
معنی اینست و حمد مر خدای راست که پروردگار عالمیان است و شکر مرو عز و علا را که پروردگار جهانیان
ست قُلْ اَرَءَيْتُمْ اِنْ اَخَذَ اللّٰهُ سَمْعَكُمْ وَاَبْصَارَكُمْ وَخَتَمَ عَلٰى قُلُوْبِكُمْ
مَّنْ اِلٰهٌ غَيْرُ اللّٰهِ يَاْتِيْكُمْ بِهٖ جمله دیگر ست از جملهائی که بر سبیل استیناف نقل کرده ست
معنی اینست بگو ای محمد آیا دیدید مرا خبر کنید اگر خدای شنوائی شما و بینائیهای شما بگیرد و بر دلها
شما مهر کند که گوش شما هیچ نشنود و چشمهای شما عبرتی نگیرد و دلهای شما مهر کرده نیکی و نیکوئی در نیابد
کیست معبودی جز خدای که رفته را باز آرد و گم شده بشما باز سپارد و این مهر که تواند گشاد و غیر او
این نعمت که تواند داد اُنْظُرْ كَيْفَ نُصَرِّفُ الْاٰيٰتِ ثُمَّ هُمْ يَصْدِفُوْنَ ۝
این جمله معترضه است برای یاد دهانیدن و مقرر گردانیدن مضمون سابق معنی اینست ببین
چگونه آیات را مکرر بیان میکنیم و باز باز بیان میسازیم پس ایشان بعد همه اینها باز از تدبر آن اعراض میکنند

و در دل شنیدارند و خاطر ایشان می گذارند قُلْ أَرَأَيْتَكُمْ إِنْ أَتَاكُمْ عَذَابُ اللَّهِ بَغْتَةً أَوْ جَهْرَةً هَلْ يُهْلَكُ إِلَّا الْقَوْمُ الظَّالِمُونَ ○ جمله دیگرست از جملهائی که بر وجه استینافست قل تتمه سوالیست معنی اینست بگو ای محمد مر کافران را امیدانید مرا خبر کنید اگر بر شما عذاب خدا ناگاه بی مشاهده امارات پیدا آید یا بعد ظهور امارات آن روی نماید هست کسی جز ظالمان که هلاک شود و هست کسی جز ستمگاران که بفنا و زوال موسوم شوند جز ستمگاران هلاک نشوند و جز ظالمان [illegible] تلف نشوند وَمَا نُرْسِلُ الْمُرْسَلِينَ إِلَّا مُبَشِّرِينَ وَمُنْذِرِينَ ای نرسلهم حال کونهم مبشرین و منذرین لا معجزین القدرة علی کل ما یقترح منهم این جمله معترضه است برای تنبیه و تسلیه پیغامبر صلی الله تعالی علیه و سلم معنی اینست و نمی فرستیم ما رسولان را مگر درین حال که بشارت دهنده اند مؤمنان را بجنان و ترساننده اند کافران را از نیران و نفرستادیم ما ایشان را دعوی کننده قدرت بر آوردن هرچه از ایشان بجویند و پدید آوردن اشیاء از ایشان طلب کنند پیدا آوردن معجزه کار خداست بارادت حق متعلق است و بایجاد او متحقق است و آورنده کار خدا نتوانند کرد فَمَنْ آمَنَ وَأَصْلَحَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ وَالَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا يَمَسُّهُمُ الْعَذَابُ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ ○ این جمله با جمله معطوفه یعنی والذین کذبوا تا آخر اشارتست سوی بشارت و انذار مذکور بر طریق لف و نشر بر وجه اعراض آمده فا سببیه است معنی اینست چون رسولان بشارت دهنده بمواعید و ترساننده بوعید فرستادیم و ایشان را آیات ظاهره و معجزات متظاهره دادیم پس آنانکه بر ایشان ایمان آرند و بتصدیق مواعید ایشان طاعت کنند و از ترس وعید خود را در معصیت نیفگنند ایشان را ترسی و عذابی و عقابی نبود و بیم ایشان را اندوهی نرسد و آنانکه آیات ما را تکذیب کردند و معجزات پیغامبر ما را از حیز تصدیق نیاوردند برسد عذاب بآنها بنا گردیدن کفر و بیرون آمدن و تارک بودن از حد امر و نهی تجاوز نمودن قُلْ لَا أَقُولُ لَكُمْ عِنْدِي خَزَائِنُ اللَّهِ وَلَا أَعْلَمُ الْغَيْبَ وَلَا أَقُولُ لَكُمْ إِنِّي مَلَكٌ إِنْ أَتَّبِعُ إِلَّا مَا يُوحَى إِلَيَّ جمله دیگرست از جملهها که بر وجه استینافست قل مصدر است و جمله عندی خزائن الله مقول اقول است و جمله و لا اعلم الغیب معطوف است بر مقول ای قل لا اقول هذا القول و لا اقول لکم انی ملک معطوف است بر لا اقول ان هو ان اتبع نافیه است جمله مستانفه است یا مستانفه است در جواب ماذا تصنع معنی اینست بگو ای محمد من نمیگویم که نزدیک من خزانهای خدا است و در خزانها او تصرف دارم تا هرچه طلب کنم و در طلب آن ستیزنا بنده از من بیابید و من نمیگویم

که غیب نمیدانم و اطلاع بر غیب نمیتوانم تا بدانم که مقترحات شما کی خواهد پیوست و کدام بوقوع موصول خواهد گشت و من نمیگویم که فرشته ام که قوتی زیادت بر قوت بشر یافته ام پیروی نمی کنم مگر امری که بسوی من وحی کرده میشود و تعلیم و تلقین بران از خدای عز و جل می آید از ناشدن چیزها پیش من چه نقصان بود و در نا پدید آمدن آن چه باشد قل هل يستوي الاعمى والبصير بجمله دیگر بیست ضال و مهتدی که سوی چه آنستنا فاقبل مصدر است معنی آنست بگو ای محمد که برابر باشند کور و بینا از ضلال و هدی چه کور نشان نه بیند راه راست در نیابد و بینا راه بیند و در راه راست شتابد و همچنین مسلمان چشم دل کشاده نظر او بر نشان راه راست افتاده در راه گم نکند و خود را در مهلکه و تباهی و گمراهی نیفگند و کافر چشم دل او کور گشته نشان راه راست با دراک او نه پیوسته راه راست نداند متصل بضلالت نتواند افلا تتفكرون این استفهام برای توبیخ است فا عاطفه معطوف علیه محذوف است ای الا ترون فلا تتفكرون معنی آنست امی بینید نشانها راه راست را پس تفکر نمی کنید تا فرق یابید و بسوی هدایت شتابید وانذر به الذين يخافون ان يحشروا الى ربهم این جمله عطف است بر قل لا يستوي الاعمى معنی آنست بترسان ای پیغمبر بآنچه وحی کرده شده است بتو یعنی قرآن کسانی که میترسند ازینکه بسوی حسابگاه پروردگار ایشان حشر کرده شوند ليس لهم من دونه ولي ولا شفيع جمله حالیه است معنی آنست درین حال که نیست مر ایشان را از غیر خدا جل و علا یاری دهنده و نه شفاعت کننده لعلهم يتقون معنی کی یتقوا متعلق است بانذر معنی آنست بترسان ایشان را تا متقی شوند و پرهیزگاری کنند برین وجه انذار مؤمنان را که مصدق روز قیامت اند وارند تا در زمره متقیان در آیند و تواند بود که از الذين يخافون ان يحشروا اهل کتاب مراد شوند معنی چنین آید بترسان بالقرآن اهل کتاب را که ایشان اعتقاد بر قیامت دارند و از حشر میترسند و مشرکان را که منکر قیامت اند ترسانیدن چه نفع کند و انذار چه فائده دهد و تواند بود که از الذين يخافون بعض مشرکان مراد شوند که ایشان اگرچه معتقد قیامت نه اند ولی از احتمال قیام قیامت می ترسند سوال بر تقدیری که آیت مذکوره در حق کافران باشد قید من دونه مشکل شود زیرا که از قید من دونه بر حکم مفهوم مخالفت ثبوت دوستی خدا جل با ایشان می آید و چه قید مذکور چه توجیه روی می نماید جواب قید در صورت عدم خوف حیثیت مفهوم حکم شود و انتفاء ولی و ناصری غیر خدا بدین آیت و انتفاء دوستی خدا و نصرت او بدلائل دیگر ثابت باشد حینا نجه و سارعوا الى مغفرة من ربكم وجنة عرضها السموات والارض ع۵

اعدت للمتقین الذین ینفقون فی السراء والضراء الآیه و سایر آیاتی که بتقیید بقید تقوی و عمل صالح
آمده بآیت سابقوا الی مغفرة من ربکم وجنة عرضها کعرض السماء والارض اعدت للذین آمنوا
بالله ورسله استحقاق جنت بایمان مطلق ثابت شده وَلَا تَطْرُدِ الَّذِينَ يَدْعُونَ
رَبَّهُمْ بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ یعنی بجای بالغداة خوانده اند بمعنی هر دو
یکی دانند روایت کرده اند که روزی رؤسای قریش پیش پیغامبر صلی الله تعالی علیه وسلم
آمدند و در مجلس معلا پیغامبر درآمدند و نزدیک او بلال بن رباح [illegible] و سلمان
فارسی و عامر و خباب و سالم مولی ابی حذیفه نشسته بودند و [illegible] اختلاط
و اختصاص می نمودند آینده گان مذکور را از دیدن ایشان پیش پیغامبر علیه السلام ناخوش گشتند
با استنکاف و استیناف پیوستند گفتند ای محمد اگر تو ایشان را از صحبت خویش دور کنی ما پیش تو
بیاییم و سخن تو بشنویم [illegible]
در شان ایشان نازل گشت و این نقل [illegible] و نیز روایت کرده اند که عیینه و اقرع بن حابس
پیش پیغامبر گفتند اگر خدای ترا پیغامبر فرستاده [illegible] بیگانگان
را از خویش دور بکن تا بتو ایمان آریم و دل برایشان [illegible] پیغامبر صلی الله تعالی علیه وسلم قبول
نکرد و دل بر دور کردن ایشان ننهاد و باز گفتند اگر از خویش دور نکنی در مجلسی که ما آییم ایشان را
تا رفتن ما پیش خود مگذار پیغامبر قبول نکرد باز گفت اگر در مجلس جمع گردیم روی بسوی ایشان [illegible] امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه
رای زد و پیغامبر صلی الله تعالی علیه وسلم میل باو کرد و کاغذ [illegible]
فقرا از مجلس برخاستند و در گوشه مسجد نشستند این آیت نازل گشت و این نقل [illegible] پیغامبر
نوشته را انداخت و بملاطفت با فقرا ساخت عمر رضی الله عنه پشیمان شد و از گفته خویش عذر خواست
و لا تطرد عطف است بر وانذر الذین یخافون [illegible]
حال است یا استیناف در جواب [illegible] یریدون [illegible]
کسانی را که پروردگار خود را در بامداد و شبانگاه میخوانند [illegible] رضای او را میخواهند
و مراد بدعا بشبانگاه و صبحگاه دوام دعاست یا نماز [illegible] از فجر تا عشا است و بعضی گفته اند مراد از
دعا عبادت نماز فجر است و [illegible] مَا عَلَيْكَ مِنْ حِسَابِهِمْ مِنْ شَيْءٍ
وَمَا مِنْ حِسَابِكَ عَلَيْهِمْ مِنْ شَيْءٍ فَتَطْرُدَهُمْ این جمله تعلیل است بر نهی مذکور [illegible]
یعنی نیست بر تو از حساب ایشان چیزی تا بدین [illegible] ایشان را طرد کنی و نیست از

حساب ایشان بر ایشان چیزی پس میان ایشان و خود جدائی افگنی یعنی از کار ایشان ترا آزاری نیست
و باکردار تو ایشان را کاری نیست ایشان را بچه سبب طرد کنند و برای چه دور افگنند فتکون
من الظالمین ۝ جواب نهی است ای فلا تطرد فتکون من الظالمین یعنی نیست ایشان را
مناسب طردان و فی جهت از خود دور کردان پس از ظالمان شوی و از ستمگاران گردی وکذلک
فتنا بعضهم ببعض لیقولوا اهؤلاء منّ الله علیهم من بیننا فتنا ای ابتلینا و
اختبرنا یعنی اظهرنا منهم ما علمنا فیهم و عاملناهم معاملة المختبر المبتلی فان المختبر یعلم ما یجهل و نحن اختبرنا
لنظهر ما علمنا ای و لذلک یعنی کما ابتلینا عیینة و الاقرع بهولاء الفقراء ابتلینا ایضا فتنا الصنف و نوعا
بنوع ای الاغنیاء بالفقراء و الاقویاء بالضعفاء و الشرفاء بالارذال لیقولوا کذا فلام العاقبة و استکبارهم
این جمله معترضه است برای آنکه فتنه شدن ایشان مخصوص بعیینه و اقرع نبود مثل این صورت دیگران
را نیز روی نموده و معنی آنست که چه مبتلا گردانیدن عیینه و اقرع ببلال و صهیب و سلمان و امثال
ایشان و مفتون گردانیدن ایشان بدیشان مبتلا گردانیدیم بعضی از مردمان را یعنی نوعی را بنوعی
و صنفی را بصنفی اغنیا را بفقرا و اقویا را بضعفا و کفار را باذلا تا نگویند ایشان در شان صنفی که فروتر از ایشان
ست این طائفه است که منّت کرده است خدای بر ایشان از میان ما و ظاهر کنند از کافران آنچه میدانستند
از استنکاف و تکبر و ایشان از صنفی که کمتر است و نوعی که فروتر است اختیار و امتحان بر نسبت
با آزمودن کسی است تا بداند از حال او آنچه نمیدانسته و اختیار بر نسبت خدا آنست که اظهار کند آنچه در
کسی میداند الیس الله باعلم بالشاکرین ۝ همزه برای انکار است و انکار نفی اثبات بود و معنی
آنست آیا نیست خدای عالمتر بکسانیکه ایمان بدو آورند و شکر او گذارند یعنی عالمتر است پیغامبر
صلی الله تعالی علیه و سلم بحال ایشان داشت تا در وهله اول بگفتار کافران نگماشت و عمر رضی الله
تعالی عنه را نیز علم بحال ایشان نبود تا در کرت اول در ملتمس کفار مساعدت نمود اما چیزی از مرتبه ایشان
بر پیغامبر و عمر رض پوشیده داشت تا بر یکی خاطر را بپذیرفتن مسئول کافران دوم بار و سوم بار نگماشت و خدای
عز و جل از پیغامبر و عمر بحال ایشان عالمتر بود که از طرد ایشان بتصریح و تشریح نهی فرمود تا آنکه ایشان
را از ین عمل باز داشت و دل ایشان را بر خلاف مرتبه ایشان نگماشت عالمیت خدای بحال ایشان
از نهی سابق فهمیده شده بود و این جمله که متضمن تقریر آنست بجهت تاکید بدین منوال روی نمود و اذا جاءک الذین
یؤمنون بایتنا فقل سلام علیکم بشیر است که جزای اذا امر است بخلاف [illegible] سابق الذی [illegible]
الذین و در موضع مظهر موضع مضمر است برای تصریح بمناط هو الایمان و معنی آنست چون بیایند

بر تو کسانیکه بآیات ما یعنی بآیات کتاب ما کان قرآن ست مومنند یا معجزاتی که برای ثبوت صدق تو در
دعوی نبوت ست مومنند پس بگو سلام علیکم یعنی تحیت سلام بجا آر عظمت سلام را نگاهدار کتب
ربکم علی نفسه الرحمة جمله معلله ست مر نهی از طرد وامر سلام را معنی اینست فقرائی که ایمان
آورده اند ایشان را از جهت فقر ایشان طرد مکن و اکرام شما چون بیایند سلام علیکم بگو و با ایشان
آغاز برای آنکه خدای بفضل وکرم رحمت را بر خویش لازم گردانید و بر رحمت خویش ایشان را بنعمت ایمان
و شکر رسانید انه من عمل منکم سوءا بجهالة ثم تاب من بعده واصلح فانه
غفور رحیم ○ ان بر قراءة فتح با اسم و خبر خویش بدل ست از الرحمة و بر قراءة کسر تعلیل یا استیناف ست
در جواب ما ملک الرحمة فانه غفور رحیم بر قراءة فتح ان با اسم مبتدا است خبر او ثابت مقدرست یا خبر
مبتدا یعنی فشانه مضمرست و بر قراءة کسر جمله خبر من عمل آمده و بتضمین معنی شرط فا در خبر مستعمل شده و
این کنایت ست از ان الله یرحمه یا تعلیل ست مر جزای محذوف را ای من عمل سوءا بجهالة ثم تاب عنه
یغفره الله و یرحمه لان الله تعالی غفور رحیم و تاکید فانه غفور رحیم از جهت ابراز ثنا باری تعالی
بر وجه وکادت واستواری است معنی اینست بدرستی شان اینست هر که بکند از شما بدی را بنادانی
و این قید واقعی ست که بدی کردن جز بنادانی نبود پس توبه کند و صاحب صلاح شود از پس آن خدای
عز وجل بر حکم وعده ایشان را آمرزد و گناهان ایشان بخشد وکذلک نفصل الایت ولتستبین
سبیل المجرمین ○ لتستبین بصیغه خطاب و غیبت بر سبیل بنصب و برفع خوانند لتستبین تعدی ع ٥
از استبانه بمعنی اظهرته و سبیل منصوب بر مفعولیت بود و بر قراءة غیبت لتستبین از استبان الامر بمعنی ظهر
سبیل مرفوع بر فاعلیت با جواز تذکیر و تانیث باشد و کذلک صفت مصدر محذوف ست مر تفصل
الآیات ای و تفصیلا مثل ذلک التفصیل المذکور فی الآیات السابقة نفصل الآیات و لتستبین عطف ست
بر جار و مجرور محذوف ای لیظهر الحق و لیستبین سبیل المؤمنین و لتستبین سبیل المجرمین معنی اینست و چنانچه
که بیان کردیم بیان می کنیم آیات قرآن تا ظاهر شود راه مومنان و تا پیدا گردد راه مجرمان و
جمله و کذلک تفصیل تذییل ست قل انی نهیت ان اعبد الذین تدعون
من دون الله این جمله دیگر ست از جملهائی که بر وجه استیناف بقل مقدرست
روایت کرده اند که بعضی از مشرکان پیش پیغامبر آمدند گفتند استلم بعض آلهتنا
حتی نؤمن بالهک یعنی بلب یا بدست بعضی آلهه ما را مسح بکن تا باله تو ایمان آریم و دل
بر تصدیق تو بگماریم ازین آیت نازل گشت و این نظم بدو پیوست معنی اینست

آ

بگو یا محمد بدرستی من نهی کرده شده ام از ینکه پرستم آنان را که شما از غیر خدا میپرستید باز داشته شده ام از عبادت آنانکه از غیر خدای عبادت او می آرید قُلْ لَّآ اَتَّبِعُ اَهْوَآءَكُمْ لا این جمله دیگر است از جملهای که بر وجه استیناف نقل مصدر است معنی اینست بگو ای محمد هواها شما را پیرو نمی کنم انچه شما بهوای نفس می پرستید نیز نیستم قَدْ ضَلَلْتُ اِذًا وَّمَآ اَنَا مِنَ الْمُهْتَدِيْنَ ۝ این جمله تعلیل است جملهٔ لا اتبع اهوائکم و دلیل است معنی اینست اگر بپرستم گمراه بوده باشم آن هنگام که هواهای شما را پیروی کنم و نباشم من در آن هنگام از راه راست یابندگان بلکه ناشی از راه گم کرده شدگان که اتباع گمراهان گمراهی بود و نمی بود پیروی ایشان اهتدا باشد قُلْ اِنِّيْ عَلٰى بَيِّنَةٍ مِّنْ رَّبِّيْ وَكَذَّبْتُمْ بِهٖ ۭ مَا عِنْدِيْ مَا تَسْتَعْجِلُوْنَ بِهٖ ۭ اِنِ الْحُكْمُ اِلَّا لِلّٰهِ ۭ يَقُصُّ الْحَقَّ این جمله دیگر است از جملهای که بر وجه استیناف نقل مصدر است روایت کرده اند که نضر بن حارث در حرم کعبه ایستاده گشت گفت اگر محمد بر حق است بر ما عذابی فرستد این آیه در رد او آمده و در جواب او نازل شده این جمله در رد مقالت کفار است انی علی بینة من ربی مقول قل است و تاکید او از جهت رد انکار است و کذبتم حال است ای و قد کذبتم و تذکیر ضمیر که عاید است بر بینة بتاویل دلیل است یا قرآن یا عاید است بر مضمون جملهٔ سابقه ای وکذبتم بکونی علی بینة ما در ما عندی نافیه است و ما در ما تستعجلون موصوله است و او با صله خود اسم ما است عندی خبر او است جمله خبری دیگر است این جمله ان الحکم معلله است مر نفی سابق معنی اینست بگو ای محمد بدرستی من کاینم بر حجتی ظاهر از پروردگار خویش در ابطال انچه شما می آرید نیست نزد من عذابی که شما در شتابی آن شتابکارید زیرا که نیست حکم مگر خدای را و نیست تصرف مگر حق جل و علا را انکار خدای از من مجوئید و بحکمی بیفایده مگوئید يَقُصُّ الْحَقَّ یقص بصاد مهمله بمعنا عنی و یقضی بضاد معجمه بر صیغه ناقص بحذف از جهت التقاء ساکنین و در خط از جهت اتباع لفظ نوشته و معنی مختلف بر حسب اختلاف قرائة دانند و جمله بر هر دو قرائة حال است از الله معنی اینست شان را و درست را قصه میکند و بصدق واقعی در دلها می افگند وَهُوَ خَيْرُ الْفٰصِلِيْنَ ۝ این جمله عطف است بر جمله سابق و تذییل است معنی اینست و او بهترین جدا کنندگان حق از باطل باشد و بهترین فرق کنندگان میان صدق و کذب بود قُلْ لَّوْ اَنَّ عِنْدِيْ مَا تَسْتَعْجِلُوْنَ بِهٖ لَقُضِيَ الْاَمْرُ بَيْنِيْ وَبَيْنَكُمْ ۭ این جمله دیگر از جملهای که بر وجه استیناف نقل مصدر است معنی اینست بگو ای محمد اگر ثابت شدی بدرستی نزدیک من است عذابی که شما بشتابی میخواهید و در راه طلب آن می پوئید کار میان من و شما تمام شدی و گفتار و کردار شما بآخر آمدی یعنی شما بعذاب می پیوستی و همه مستاصل گشتی

وَاللّٰهُ اَعْلَمُ بِالظّٰلِمِيْنَ ۝ این جمله تذییل است یعنی اینست قصهٔ تو و ایشان و خدا داناتر است بظالمان ظالمان و بنزاع حق گویندگان و کار خدا از بنده جویندگان وَعِنْدَهٗ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ لَا يَعْلَمُهَآ اِلَّا هُوَ این جمله عطف است بر والله اعلم بالظالمین یا حال است از ضمیر اعلم لا یعلمها صفت مفاتح الغیب است از باب و لقد امر علی اللئیم یسبنی یا حال است غیب را بر وجه استعاره مکنیه تشبیه کرده شد بخزانه موثقه بقفل و برای او کلید را اثبات کرده بر وجه تخییل و بودن کلید غیب نزد خدا کنایه است از انحصار علم غیب را چنانکه در امثال ... تشبیه تمثیل آورده و ... کنایت اند ... داشته ... یعنی آنچه نزدیک خدا است کلیدهای غیب نمیدانند آنرا مگر خدا یا در حال که نمیداند آنرا مگر حق جل و علا وَيَعْلَمُ مَا فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ عطف است بر عنده مفاتح الغیب یعنی اینست و میداند آنچه در خشکی است از حیوانات و نباتات و کانها و هرچه در آب است از حیوانات آبی و جواهر و جز آن وَمَا تَسْقُطُ مِنْ وَّرَقَةٍ اِلَّا يَعْلَمُهَا این جمله عطف است بر جمله سابقه من ورقة فاعل است مر تسقط من زائده است و در نفی الا یعلمها استثنا مفرغ صفت است من ورقة یا حال است یعنی اینست و از درختی هیچ برگی نمی افتد مگر آنکه آنرا خدا میداند وَلَا حَبَّةٍ فِيْ ظُلُمٰتِ الْاَرْضِ وَلَا رَطْبٍ وَّلَا يَابِسٍ اِلَّا فِيْ كِتٰبٍ مُّبِيْنٍ ۝ ولا حبة با معطوفات خویش عطف است بر ورقة فی ظلمات الارض صفت است مر حبة الا فی کتاب مبین حال است ای ما تسقط من ورقة ولا حبة ولا رطب ولا یابس الا فی کتاب مبین و تنکیر کتاب برای تعظیم و تفخیم است یعنی اینست و نمی افتد هیچ تری چون قطرات آب و میوهای تر و برگ درختان و نه هیچ خشکی چون قطعات آتش و سنگهای کوه و یا درختان خشک شده و امثال آن مگر که ثبت است در کتاب ظاهر و ظاهر کننده مکتوب در آن و مراد از لوح محفوظ است یا قرآن کسانی که قیاس را حجت بگویند بدین آیت تمسک جویند که هرچه همه چیز در کتاب باشد بقیاس چه حاجت بود جواب قیاس با احکام خویش ثابت است بکتاب قال الله تعالی فاعتبروا یا اولی الابصار و قیاس و احکامی که ثابت بقیاس است ثابت بکتاب بود خارج از کتاب نباشد وَهُوَ الَّذِيْ يَتَوَفّٰىكُمْ بِالَّيْلِ وَيَعْلَمُ مَا جَرَحْتُمْ بِالنَّهَارِ ثُمَّ يَبْعَثُكُمْ فِيْهِ لِيُقْضٰٓى اَجَلٌ مُّسَمًّى ۚ ثُمَّ اِلَيْهِ مَرْجِعُكُمْ ثُمَّ يُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُوْنَ ۝ این جمله عطف است بر جمله و هو القاهر فوق عباده و هو الحکیم الخبیر عطف ثانی است بر ثانی و هو ... مبتدا است موصول با صله خبر مبتدا است و جمله و یعلم با معطوفات خویش معطوف ... لیقضی متعلق است به ثم یبعثکم در مضمون او ارادت ثبوت

گرد و بر صورت جمله اسمیه آورد و ثم ینبئکم عطفست بر ثم الیه مرجعکم در تعلق اعمال با آنها ادات تجدد و کرد
فعلیه آورد و ضمیر بما موصوله محذوفست ای بما کنتم تعملونه او آنکسی ست که از شما روح شما در شب یعنی در
خواب می ستاند و شما را از کار باز میدارد و آنچه کسب کرده اید در روز میداند تخصیص بر شب بموجب
تخصیص نبود پس تخصیص بر شب بر آنکه در روز خواب نیست دلالت نکند و تخصیص نهار بر ندانستن کسب
شب دلیل نبود بلکه اجزاء کلام بر عادت غالبه است که کسب در روز می باشد و شب به بطالت میگذرد
پس شما را در روز می انگیزد و هر یکی از خواب بر میخیزد چنانچه مرده را بعث خواهد کرد و در حشر خواهد آورد تا تمام
کرده شود مهلتی که برای هر یک معین بود پس از بعث بسوی حسابگاه خدا که محل حکم او و شمار ست برای
عرض اعمال و شمار اقوال و افعال بازگشت شما شود پس شما را بآنچه بودید عمل کننده خبر خواهد کرد و
هر یک را در بیان خواهد آورد ﴿وَهُوَ الْقَاهِرُ فَوْقَ عِبَادِهِ﴾ عطفست بر جمله سابقه عطف ثنا
استحقاق بر ثنا یعنی اینست او قادر ست عالی ست بر بندگان خویش بعلو و مکانت نه بعلو مکان
که حق سبحانه و تعالی منزه است از آن ﴿وَيُرْسِلُ عَلَيْكُمْ حَفَظَةً﴾ عطفست بر و هو القاهر فوق
عباده ای و یرسل حفظه معنی اینست و میفرستد بر شما نگاهبانان از فرشتگان یعنی جزآن هر یکی را دو
یکی کاتب حسنات و دوم کاتب سیئات چون بنشیند یکی راست و یکی چپ بود و چون مشی کند یکی پیش یکی
پس باشد کاتب حسنات امیر کاتب سیئات امیر بود و کاتب سیئات [illegible] با امر او نویسد چون حسنه میکند کاتب
حسنات یک حسنه را ده حسنه می نویسد و کاتب سیئات توقف بر استغفار میدارد و شش ساعت یا
توقف میکند اگر استغفار کند ننویسد و اگر نه یکی را کتابت کند گفته اند کاتبان اعمال قلم ایشان
زبان ایشان بود و سیاهی ایشان آب دهن ایشان و محل کردن بنده ایلاست هر چه از وصادر میشود تا آنکه
او را از ناله و آه فرو گذاشته نمیکنند و اگر املاء خیر میکند فرشتگان بخوشی می نویسند و اگر املاء شر میکند مینویسند
بعضی گویند هر یکی را چهار فرشته است دو کاتب حسنات و دو کاتب سیئات بود و بعضی گویند دو در روز
و دو در شب و بعضی گویند پنج اند چهار اینند و یکی ملازم شب و روز باشد ﴿حَتَّى إِذَا جَاءَ أَحَدَكُمُ
الْمَوْتُ تَوَفَّتْهُ رُسُلُنَا وَهُمْ لَا يُفَرِّطُونَ﴾ حتی ابتدائیه است توفته فعل ماضی است مذکر آمد
جهت آنکه فاعل او مونث لفظی است تا نیست [illegible] جمع است یا فعل [illegible]
تا بر طریق تنزل معنی اینست تا آنکه چون یکی از شما را مرگ بیاید و هنگام [illegible] ندهی یا بدهان او را
فرشتگان که فرستادگان ما اند برای قبض ارواح آنها یعنی ملک الموت و اعوان او که [illegible]
سوال [illegible] حالی نیست ایشان فرمان بردار اند و بکار خویش تقصیر [illegible] گفته اند چون [illegible]

هنگام موت روی نماید ملک الموت با چهارده فرشته هفت فرشته رحمت و هفت فرشته عذاب همی آید
چون مومن را بر فرشتگان رحمت میگذارد و جان کافران بفرشتگان عذاب می سپارد فرشتگان رحمت
جان مومنان را مژده رحمت میدهند و در مکانی که برای مومنان ساخته اند می نهند و فرشتگان عذاب جان
کافران را بغضب حق می آگاهانند و در محلی که برای کافران معین است میرسانند روایت کرده اند
پیغامبر صلی الله تعالی علیه وسلم بعیادت بر سر مریضی رسید ملک الموت را بر سر او استاده دید گفت
ملک الموت ارفق فانه مومن بدین سخن از ایمان او خبر کرد ملک الموت را برفق بردی آورد و ملک الموت
گفت من در حق هر مومن رفیقم و در قبض ارواح او شفیقم چون جان بنده قبض میکنم و چون حالت اهل او
در اندوه و ناله می بینم میگویم که من بنده مامورم آگاه باشید که معذورم و مرا بر شما بسیار بار بازگشتنی
است و بر هر یکی از شما آمدنی است پر حذر باشید هیچ خانه از مدر یا از وبر نبود که قدم من انجا نرود و هر روز
در هر خانه قدم زنم پنجگرت با اهل آن مصافحه میکنم خورد و بزرگ را بدانم و جان صغیر و کبیر را ستانم بخدا
ای محمد اگر جان پشه را بخواهم که قبض کنم تا فرمان خدا نبود نتوانم و بی امر او موری را نتوانم کشتن که بحضرت رسانم
ثُمَّ رُدُّوْۤا اِلَى اللّٰهِ مَوْلٰىهُمُ الْحَقِّ و مولاهم صفت الله است یا بدل از وست الحق صفتی
دیگرست مر الله را یا صفت ست مر مولی را معنی اینست پس بازگردانیده شوند مردگان سوی حسابگاه
مولی ایشان که حق ست و وعده و وعید او صدق است اَلَا لَهُ الْحُكْمُ وَهُوَ اَسْرَعُ الْحٰسِبِيْنَ
الا حرف تنبیه است وهو اسرع الحاسبین عطف است بر جمله الا له الحکم الا له با معطوف خویش تذییل است
معنی اینست آگاه باشید مر خدای راست حکم حاکم بود و بعلم کامل و قدرت شامل سزاوار حکم بود یا شد
و او شتاب ترین حساب کنندگان است حساب پیشینیان و پسینیان را در اندکی از پلک زدن کند
و همه اعمال از نیکی و بدی تو در دم زدنی مبرهن گرداند قُلْ مَنْ يُّنَجِّيْكُمْ مِّنْ ظُلُمٰتِ الْبَرِّ وَالْبَحْرِ
تَدْعُوْنَهٗ تَضَرُّعًا وَّخُفْيَةً لَئِنْ اَنْجٰىنَا مِنْ هٰذِهٖ لَنَكُوْنَنَّ مِنَ الشّٰكِرِيْنَ ○
خفیة بضم و کسر خا معه انجیتنا بر صیغه مخاطب یا غائب خوانند معنی بحسب آن واضح این جمله دیگرست از جمله های
که بر وجه استینافست نقل بعد نسبت من ینجیکم مقول قل است من ظلمات البر و البحر متعلق است بینجیکم
تدعونه حال است تضرعا و خفیة حال است بتقدیر ذوی تضرع و خفیة یا مفعول مطلق است بمعنی تدعونه
دعا تضرع و خفیة یا ظرف است ای تدعونه وقت تضرع و خفیة لئن انجینا لام موطئه قسم است قسم محذوف و
لنکونن از روی لفظ جواب قسم بود و از روی معنی جزاء شرط باشد و جمله لئن انجینا تا آخر بیان است مر تدعونه
مراد از ظلمات بر خسف در زمین دارند و از ظلمات بحر غرق شدن در بحر میدارند معنی اینست بگو ای محمد که نجات

میدهد شما را در محلهای خوف و مواضع ترس از بر و بحر درین حال که میخوانید او را لئن انجینا من هذه لنکونن من
الشاکرین یعنی اگر ازین حادثه ما را نجات دهی و ازین ورطه خلاص بخشی هر آئینه ما از شکران باشیم و از
سپاس داران و شکرگذاران گردیم قل الله ینجیکم منها و من کل کرب ثم انتم
تشرکون ۝ ینجیکم به صیغه مضارع از باب تفعیل و افعال خوانده اند و معنی بر حسب آن دانند این جمله دیگر است
از جملهای که به وجه استیناف بقول مصدر است جمله الله ینجیکم مقول قل است من ینجیکم منها ای من ظلمات
البر و البحر و من کل کرب عطف است بر منها جمله ثم انتم تشرکون عطف است بر جمله ینجیکم معنی اینست بگوای
محمد خدای شما را از ظلمات بر و بحر نجات میدهد و از هر سختی خلاص می بخشد پس شما با خدای اصنام را شریک
میگردانید و ایشان را در کار خدا داخل میدانید قل هو القادر علی ان یبعث علیکم
عذابا من فوقکم او من تحت ارجلکم او یلبسکم شیعا و یذیق بعضکم بأس بعض
این جمله دیگر است از جملهای که به وجه استیناف بقول مصدر است جمله هو القادر تا آخر مقول قل است
معنی اینست بگوای محمد خدای قادر است برین که برانگیزد بر شما عذابی را از بالای سرهای شما یعنی از
آسمان چون صاعقه و سنگ و جز آن بفرستد یا از زیر پاهای شما یعنی از زمین چون خسف و زلزله و
غرق گشتن پیدا کند یا شما را با گروههای مختلف بیامیزد و میان طوایف گوناگون برانگیزد تا مبتلا بصحبت
غیر جنس شوید و فتنه مخالفت خلاف نوع خویشتن مفتون گردید صحبت غیر جنس بلای عظیم و عذاب
فخیم است و بعضی را عذاب و عقوبت بعضی بچشاند مقهور قهر قاهری گرداند و بعضی عذاب مذکور عبارت
از ظلم ظالمین دارند و جور اعوان ایشان پندارند انظر کیف نصرف الایت لعلهم یفقهون ۝
یعنی نصرف بمعنی نبین دارند و بعضی بمعنی تردد و تکرر پندارند و کیف برای استفهام است و استفهام
بمعنی تعجب است از آیات قدرت که گذشته و عجایب قدرت که ذکر آن بالا رفته یا آیات قرآن مراد بود
که در قرآن بتکرار می پیوندد این جمله تذییل است یا معترضه است برای تعجب معنی اینست بنگر آیات را
چگونه بیان میکنیم و بار بار چون نوع در بیان می آریم آیات را عجب بیانی است و عجب بیانی است بعبارات
مختلف آید و اشارات گوناگون روی نماید تا ایشان دریابند و دریافت آن منفعت یابند و کذب
به قومک و هو الحق حال است از آیات و ضمیر به رابطه است و تذکیر و تأویل قرآن
یا حال است از هذا یا معنی اینست و حال اینست که تکذیب میکنند و دروغ میدانند قرآن را گروه تو
حال که تکذیب میکنند و نابوده میدانند عذاب را قوم با شکوه تو و حال اینست که قرآن حق است یا
حال اینست که عذاب شدنی است قل لست علیکم بوکیل ۝ این جمله دیگر است از جملهای که به وجه

استیناف است قل مقول قل است یعنی اینست بگوای محمد نه ام من رقیب بر شما و نیستم وکیل
در اتمام کار شما تا شما را از شرک نگاه دارم و از کفر باز آرم این کار پروردگار است کار من تبلیغ و انذار است
در تفسیر آورده که این آیه بآیه قتال منسوخ گشته و حکم او منسوخ پیوسته لِكُلِّ نَبَإٍ مُّسْتَقَرٌّ وَسَوْفَ
تَعْلَمُونَ ○ چون سامع وعده‌های که ذکر آن گذشته شنید چنانستی که از هنگام وقوع آن پرسید
این جمله بر وجه استیناف وارد گشته و مضمون آن به بیان پیوسته یعنی اینست هر خبری را از اخبار
وعده و وعید زمانی هست که در آن زمان قرار گیرد و مکانی هست که در آن مکان استقرار پذیرد و بسرانجام خواهد رسید
دانست شما آن زمان را چون مضمون آن اخبار ظاهر گشت و خواهید دانست آن مکان را که مشرکان
را که مضمون وعده و وعید در روی ظهور خواهد پیوست نزدیک یا دور در دنیا و یا بعد نشور و جمله و سوف
تعلمون تذییل است در تفسیر بیهقی آورده و خاصیت این آیه ذکر کرده که هر که این آیه را بر کاغذی بنویسد
و آن کاغذ را بچیزی بر دندانی که درد میکند بدارد درد را باز دارد وَإِذَا رَأَيْتَ الَّذِينَ يَخُوضُونَ
فِي آيَاتِنَا فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ حَتَّىٰ يَخُوضُوا فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ این جمله معترضه است برای امر
باحتراز از مجالست کفار و تجنب از ارتکاب مخالطت باشرار با آنکه در حکایتی دیگر شوند ازان باز نمانند
یعنی اینست و چون به بینی تو آنکسانی را که خوض میکنند در آیات ما و در می آیند در طعن و استهزا
پس اعراض کن از کافران و روی بگردان از صحبت ایشان تا آنکه در حکایتی دیگر خوض کنند و از طعن و
استهزا باز مانند وَإِمَّا يُنسِيَنَّكَ الشَّيْطَانُ فَلَا تَقْعُدْ بَعْدَ الذِّكْرَىٰ مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ ○
ینسینک بر صیغه مضارع از باب تفعیل و افعال خوانند یعنی بکلا وجه خوانده است و حرف شرط
برای تاکید در آرند و او در جواب نهی پیدا آمده و جمله شرطیه معطوفست بر شرطیه سابقه یعنی اینست و اگر فراموش
گرداند از نهی مذکور ترا شیطان یعنی سبب شود و مشغول گرداند ترا باشتغال برای فراموشی آن پس بعد
از یاد کردن نهی مذکور و منع مسطور با قومی که ظالمان اند و در کار تحقیر و استهزا از حد تجاوز کنندگان در منشین
دلیل پیدا است برین که نسیان بر پیغامبران روا است و شیطان را با ایشان وسوسه ممکن است
یا فکر کردن آن در دل ایشان میسر نیست وَمَا عَلَى الَّذِينَ يَتَّقُونَ مِنْ حِسَابِهِم مِّن
شَيْءٍ وَلَٰكِن ذِكْرَىٰ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ ○ چون آیت سابقه در هنگام خوض کردن کافران
در طعن و استهزا به آیت قرآن امر باعراض کافران کرده و نشستن با ایشان در حین خوض منهی و منع آورده
مسلمانان بریشان مشکل کردند که هر گاه باعراض و ترک قعود با ایشان آورده شد کافران دلیر شدند بغیبت
رفتن با ایشان طعن و استهزا بیشتر کردن گرفتند آیه و ما علی الذین یتقون من حسابهم من شیء نازل شد

با ایشان برای پند به بیان نفی ضرب پیوست امر باعراض و نهی از قعود با ایشان بدین آیت منسوخ
گشت من در من شیء زائده است شیء اسم ماست من حسابهم بیان ست از شیء علی الذین یتقون
خبر ماست و لکن ذکری مستدرک ست چون جمله و ما علی الذین یتقون من حسابهم من شیء موهم اطلاق
از نفی مصاحبت کافران بود جمله و لکن ذکری بالزام پند دادن مانع کردن این وهم [illegible] باشد ذکری
مبتدای ست محذوف الخبر ای و لکن علیهم ذکری یا مصدری ست محذوف الفعل ای و لکن یذکرون
ذکری لعلهم یتقون یعنی لکن یتقوا است معنی چنین آید و نیست مر پرهیزگاران را چیزی از حساب شرک مشرکان
و نشستن با ایشان زیان نکند و ایشان را در معرض نرسانند و نشینند لیکن چون نشینند پند دادن
مر ایشان لازم بود و نصیحت و موعظت واجب باشد تا ایشان از شرک بپرهیزند و از طعن و استهزا
باز مانند وَذَرِ الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَهُمْ لَعِبًا وَلَهْوًا وَغَرَّتْهُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا
ذر امر ست از وذر یذر سؤال چون عین کلمه [illegible] یذر بفتح با [illegible] واو میان یا و کسره بود حرف لین
بوجه واو باید که محذوف نشود جواب [illegible] در اصل یوذر بود [illegible] از باب ضرب لیکن
آمده باعتبار اصل واو میان یا و کسره بود محذوف شده بعده در یدع از جهت حرف حلق عین کلمه
مفتوح گشته و در یذر بحمل بر یدع باعتبار اتحاد معنی بفتح عین پیوسته اتخذوا متعدی بدو مفعول است
لعبا و لهوا مفعول دوم ست و دینهم مفعول اول ست اتخذوا باستقلالت خویش مثله موصول است
موصول با صله امر حاضر را مفعول ست و جمله و ذر الذین عطف ست بر شرطیه سابقه معنی اینست
و بگذار کسانی را که دین خویش را مسخرگی و بازی گرفتند حیات دنیا ایشان را فریفته و ایشان بدان
مغرور گشته از صحبت ایشان بپرهیز و با ایشان منشین وَذَكِّرْ بِهِ أَنْ تُبْسَلَ نَفْسٌ بِمَا كَسَبَتْ
عطف ست بر وذر الذین و ان تبسل یعنی در ان لا تبسل تقدیر کنند و بعضی مضاف محذوف دارند
بتقدیر کراهت ان تبسل پندار مر معنی اینست و پند بده بقرآن تا هلاک کرده نشود یا پند بده
از جهت کراهت آنکه نفسی بدانچه کسب کرده است از جرایم و خطایا هلاک نشود لَيْسَ لَهَا
مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلِيٌّ وَلَا شَفِيعٌ جمله صفت ست مر نفس را معنی اینست نفسی که نیست
مر او را از غیر خدا دوستی که او را یاری کند و شفاعت کننده از هلاک باز دارد وَإِنْ تَعْدِلْ
كُلَّ عَدْلٍ لَا يُؤْخَذْ مِنْهَا این شرطیه عطف ست بر جمله لیس لها من دون الله ولی و لا شفیع منها
فاعل ست نه لا یؤخذ [illegible] ضمیر عائد بعدل نیست زیرا که عدل بمعنی مصدر ست متعلق ماخذ بود
فاعل یؤخذ نباشد معنی اینست که اگر فدا دهد آن نفس هر فدائی قبول نشود و نور از عذاب

رهایش شود أُولَٰئِكَ الَّذِينَ أُبْسِلُوا بِمَا كَسَبُوا لَهُمْ شَرَابٌ مِنْ حَمِيمٍ وَعَذَابٌ أَلِيمٌ بِمَا كَانُوا يَكْفُرُونَ ۝ اولئک مبتدا است اشارت ست بر الذین اتخذوا دینهم لعبا ولهوا الذین ابسلوا صفت ست مر اولئک لهم شراب من حمیم تا آخر خبر مبتدا است و این جمله یعنی اولئک با خبر خویش معلله باشد جهت ذکر کراهت ان تبسل با ارادۀ ان لا تبسل نفس معنی اینست ایشان آنانند که بکسبهای خویش بهلاک سپرده شوند بجرائم خویش در معرض استیصال باشند مر ایشان راست شرابی از آب گرم و عذابی دردناک بدانچه کفر میورزیدند و بخدا و دین اسلام نمی گرویدند بعد آن پند نفع نکند و موعظت سود ندارد وقُلْ أَنَدْعُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُنَا وَلَا يَضُرُّنَا وَنُرَدُّ عَلَىٰ أَعْقَابِنَا بَعْدَ إِذْ هَدَانَا اللَّهُ این جمله دیگرست از جملهای که بر وجه استیناف نقل مصدرست و نرد عطف ست بر ندعوا ای اندعوا ما لا ینفعنا ولا یضرنا و انرد بدعوته علی اعقابنا روایت کرده اند که عبد الرحمن بن ابی بکر در ان حال که کافر بود مادر و پدر خویش را بعد اسلام ایشان دعوت بر کفر کرد و تحمید ایشان بپرستش بتان در زبان آورد این آیت وارد گشت و این تکلم بود و پیوست و بعضی روایت کنند عیینه بن حصین پیغمبر را بدعوت بتان عرض کرد و تحمید بتان براختیار ازین آنها بر زبان آورد این آیت وارد گشت و این تکلم بود و پیوست یعنی اینست بگوای محمد ایا بپرستیم غیر خدای چیزیرا که امید نیست در منفعت او و ترسی ندارم از مضرت او باز گردانیده شویم بر پاشنهای پاهای خویش یعنی از دین حق مرتد شویم بدعوت او بعد آنکه خدای ما را هدایت داد و در سعادت توحید بر ما گشاد عاقل این کار نکند و دانای خود را درین ورطه نیفگند كَالَّذِي اسْتَهْوَتْهُ الشَّيَاطِينُ فِي الْأَرْضِ حَيْرَانَ جار و مجرور در حال است از ضمیر ندعوا و نرد علی اعقابنا ای کائنین کالذی استهوته الشیاطین فی الارض حیران و حیران حالی دیگرست معنی اینست در حالتی که باشیم چو کسی که او را شیاطین در گمراهی انداختند حیرت زده و حیران مانده ساختند یعنی در محلی که ایستاده که راه نمی یابد حیرت زده و حیران مانده هر جانبی می شتابد متحیر گشته اند چه کنند و کدام سوی قدم زنند لَهُ أَصْحَابٌ يَدْعُونَهُ إِلَى الْهُدَى ائْتِنَا له ظرف مستقرست حالی دیگرست اصحاب فاعل ظرفست جمله یدعونه صفت ست مر اصحاب را ائتنا مقوله یقولون آئتنا جمله مبنیه است مر یدعون را الی الهدی ائتنا بر قراءتی که بهمزه خوانند بعد حذف همزه وصل الف هدی را از جهت التقاء ساکنین حذف کنند و بر قراءتی که الف خوانند والف مبدل باشد از همزه ساکنه از جهت فتحه ما قبل معنی اینست درین حال که متردد و حیران مانده را یاران اند او را بسوی راه راست میخوانند و میگویند بیا بسوی ما

قُلْ اِنَّ هُدَى اللّٰهِ هُوَ الْهُدٰى ط این جمله دیگر ست از جملهای که بر وجه استیناف بقل
مصدر ست و تاکید جمله از جهت رد انکار کافران ست معنی انیست بگو ای محمد بدرستی رهنمائی خدا همان راستست
هدی وَاُمِرْنَا لِنُسْلِمَ لِرَبِّ الْعٰلَمِيْنَ لا وَاَنْ اَقِيْمُوا الصَّلٰوةَ وَاتَّقُوْهُ ط وامرنا عطف ست
بر مقول ست یعنی ان هدی الله هو الهدی بتقدیر قل هذا القول و هذا القول و ان مصدریه و ان اقیموا مفسر ست بعد
فعل امر متضمن معنی انیست و فرموده شده ایم که انقیاد کنید و گردن نهید تا پروردگار عالمیان
انقیاد کنیم و مر اوامر و نواهی او اطاعت نمائیم و فرموده شده ایم که نماز را بر پا داریم و در اوقات او
بسپاریم و از خدای بترسیم و از عذاب و پرهیز کنیم وَهُوَ الَّذِيْٓ اِلَيْهِ تُحْشَرُوْنَ ۝ این جمله حال ست
از مفعول و اتقوه معنی انیست و حال انیست او آن کسی که بسوی تنها بارگاه او حشر کرده خواهید شد
و بحشر او ست از او خواهید پیوست وَهُوَ الَّذِيْ خَلَقَ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضَ بِالْحَقِّ ط
این جمله عطف ست بر هو القاهر فوق عباده بالحق صفت مصدر محذوف ست ای خلقا ملتبسا
بالحق یا حال ست معنی انیست و او آن کسی ست که آسمانها و زمین را بحق آفریده و بجلائل فوائد
و جزائل منافع عام و خاص رسانیده این آیة تلمیح آیت ربنا ما خلقت هذا باطلا بود و متضمن این معنی
آیات که برین معنی ست باشد وَيَوْمَ يَقُوْلُ كُنْ فَيَكُوْنُ ط قَوْلُهُ الْحَقُّ ط وَلَهُ الْمُلْكُ يَوْمَ
يُنْفَخُ فِي الصُّوْرِ ط قوله مبتدا ست الحق صفت او ست یوم یقول خبر مبتدا ست یوم بمعنی حین ست
و ظرف زمان خبر از غیر جثه میتواند شد چنانچه یوم الجمعة الخروج و یوم الاحد القتال تواند بود و قوله مبتدا ست
الحق خبر و یوم یقول ظرف فعل محذوف بود ای و هو الذی خلق السموات و الارض بالحق و یخلق یا یخلق
من طی السماء و تبدیل الارض او یخلق یا یخلق منها امور الدنیا و الآخرة یوم یقول کن فیکون بر این تقدیر قوله الحق
جمله معترضه برای مدح بود و جمله و له الملک عطف بر و هو الذی خلق السموات و الارض باشد و یوم ینفخ
فی الصور ظرف ست مر ظرف مستقر را یعنی که له خبر مبتدا ست فیکون عطف ست معنی انیست گفتار
او که حق ست کائن ست در هنگامی که بگوید مر چیزی را که خواهد کن یعنی موجود شو فیکون پس موجود شود
عٰلِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ ط خبری دیگر ست مر هو را الام در الغیب و الشهادة برای استغراق
ست معنی انیست او هر غایبی و هر شاهدی را داند هیچ غایبی و حاضری بر وی مخفی نماند وَهُوَ الْحَكِيْمُ
الْخَبِيْرُ ۝ عطف ست بر جمله و هو الذی خلق السموات و الارض یا تذییل ست معنی انیست
او حکیم ست استوار کار ست همه کار او بحکمت باشد آگاه بهمه چیز بود وَاِذْ قَالَ اِبْرٰهِيْمُ لِاَبِيْهِ
اٰزَرَ اَتَتَّخِذُ اَصْنَامًا اٰلِهَةً ج اِنِّيْٓ اَرٰىكَ وَقَوْمَكَ فِيْ ضَلٰلٍ مُّبِيْنٍ ۝

اذ قال مفعول فعل محذوف ست ای واذکر اذ قال ابراهیم و این عطف ست بر قل اندعو من دون
الله ما لا ینفعنا ولا یضرنا که در مباحثه با مشرکان بود استفهام برای انکار به مقول قال است و جمله
انی اریک تذییل ست و دیدن او پدر را در صفت ضلال کنایت ست از بودن او در ضلال تا ضلال شود
شامل نماید پس این ملازمست کنایه سایغ آید ذکر ضلال پدر بر وجه کنایت و ترک تصریح بر ادب با ابوت
اقرب ست و آنکه استعمال کنایت که از تصریح ابلغ بود اصوب ست و تاکید جمله از ان جهت بود که پدر
ابراهیم خود را ضال نمی دانست در مضمون جمله انکار می نمود تا بر انکار سابقه را التعلیل ست و آزر بدل
از ابیه یعنی انیست و یاد کن ای محمد هنگامی که ابراهیم مر پدر خویش آزر را گفت در نیکخواهی و نصیحت
او جستکه بتان را آلهه خویش میگیری و جمادات را بالوهیت می پذیری بدرستی که ترا و قوم ترا در
گمراهی ظاهر می بینم و درین سخن نیکخواهی تو میکنم وَكَذٰلِكَ نُرِيٓ اِبْرٰهِيْمَ مَلَكُوْتَ
السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ وَلِيَكُوْنَ مِنَ الْمُوْقِنِيْنَ ○ نری ابراهیم حکایت حال ماضی ست ایراد ماضی
بصورت فعل مضارع برای استحضار صورت بدیع ملک آسمان و زمین ست و ذلک اشارت سوی
عارف بودن ابراهیم علیه السلام ببطلان عبادت اصنام که خدای او را بدان عارف گردانید و بر وجه
انکار بر پدر اتتخذ اصناما آلهة گویانید و کذلک صفت مصدر محذوف ست مر نری و لیکون عطف ست
بر محذوف ای لیستدل بها و لیکون من الموقنین جار و مجرور متعلق ست مر نری و ملکوت بمعنی ملک ست
زیادت واو و تا برای مبالغت ست مفعول دوم ست مر نری و ابراهیم مفعول اول ست روایت
کرده اند که ابراهیم علیه السلام را بر صخره بیت المقدس استاده کردند و در آسمان فرجه کشادند و او را
دران فرجه بر عجایب آسمانها اطلاع دادند و در زمین نیز فرجه پیدا آوردند بر عجایب زمین مطلع کردند
باطلاع بر مصنوعات اصنام را شناخت و ادراک مقدورات و مخلوقات را وسیلت معرفت قادر و
خالق ساخت و بعضی گویند نمودن ملکوت السموات والارض آنست که ابراهیم صلوات الله علیه و ستاره
و ماهتاب و آفتاب بنظر فکرت دید و فرو رفتن ایشان در زمین او را عارف صانع گردانید چنانچه ابراهیم
را ببطلان عبادت صنایع نمودیم و بر بطلان آن اعتقاد ملکوت آسمان و زمین نمودار کردیم خلق را تا
و دل بر تصدیق الوهیت و وحدانیت آورد و نمودار ملکوت آسمان و زمین برای آن بود تا بنظر در
مخلوقات بر وجود خالق استدلال کند از خداوندان عرفان و ایقان باشد فَلَمَّا جَنَّ عَلَيْهِ
الَّيْلُ رَاٰ كَوْكَبًا قَالَ هٰذَا رَبِّيْ روایت کرده اند نمرود بن کنعان که پادشاهی جبار بود
در عهد او امور غریبه و شئون عجیبه ظاهر می شد چنانچه بعضی در آیت الم تر الی الذی حاج ابراهیم فی ربه در سوره

بقره گذشته و به تشریح و توضیح پیوسته در عهد او کاهنان بودند بحکم کهانت نمرود را باز نمودند که درین سال فرزندی زاده شود که دعوت سوی غیر دین تو کند و بتان ترا بشکند و در مملکت تو غوغا افکند نمرود لعین فرمود از چیزیکه در دل شما ترسان است تدبیر دفع آن آسان است مردان را از زنان در ایام طهر باز دارید و کسان با حرمان باز دار بگمارید اگر پسر زاده شود بکشند و دختر را بگذارند تا این سال بگذرد آذر زن خویش را در طهر یافت بر جماع او اشتیاق یافت حامله گشت و ابراهیم علیه السلام بعلوق پیوست کاهنان پیش نمرود رفتند و خبر متعلق شدن بچه معهود گفتند بچه که ذکر وی سبق یافت در رحم [illegible] متعلق گشت و آنچه مقدر بود بحصول پیوست نمرود گفت زنانی که پیش ازین حمل داشتند بگذارید و بکشتن پسرانی که زانید بگمارید هر حملی که بعد امشب پیدا آید حکم بکشتن پسری از ایشان نمائید و چنین روایت کرده اند مادر ابراهیم را چون وقت زادن نزدیک رسید مختفی شده در جوی خشک خزید آنجا بار نهاد ابراهیم را زاد و در جامه پیچیده در زیر گیاهی پنهان کرد خبر ولادت و تعیین مقام آن بر آذر آورد آذر بشتافت ابراهیم را آنجا یافت برای او خانه زیر زمین ساخت ابراهیم را آنجا انداخت و از جهت خوف سنگی بر در خانه داشت بعضی گویند زن آذر را چون درد زه گرفت پنهان شده بشتافت تا آنکه در کوهی غاری یافت دران غار در آمد و بار نهاد و بچه را آنجا گذاشت سنگی بر در غار داشت هر بار پنهان شده آمدی در خانه مذکور یا در غار مسطور در آمدی پستان در دهن او نهادی و او را چنانچه رسم مادران است شیر دادی ابراهیم در غیبت مادر انگشتان دست خویش مکیدی هر بار که مادر او در آمدی در مکیدن انگشتان دیدی گفته اند از یک انگشت شیر مکیدی و از انگشت دیگر شهد و از انگشت دیگر روغن و از انگشت دیگر آب خوردی و بعضی گویند جبرئیل علیه السلام ابهام او را در کام او داشت از وی شیر روان شد ابراهیم سبابه را با ابهام یار کرد سبابه شهد بیرون آمد تا آنکه در اندک مدت بسیار بالید و چون یکساله گشت سه ساله می نمود تا آنکه بطعام پیوست و از مکیدن انگشتان مستغنی گشت بعد ازان مادر او طعام آوردی تفقد می کردی تا آنکه هفده ساله شد روزی با مادر گفت من ربی پرورنده من کیست مادر گفت پرورنده تو منم باز گفت پرورنده تو کیست گفت پدر تو باز گفت پرورنده پدر من کیست گفت نمرود گفت پرورنده نمرود کیست مادر گفت ساکت باش وقتی دیگر روزی نیز آذر را من ربی سوال کرد پدر جواب گفت امک باز گفت من رب امی او گفت انا باز گفت فمن ربک گفت نمرود باز گفت فمن رب نمرود طپانچه زد بعده ابراهیم پدر را گفت بیا پرستش کسی را که ترا و نمرود را آفریده است پدر غضب کرده باز گشت

واز گفتار متحیر گشته رفت بعد ازان مهر پدری در کار آمد آنکه غضب کرده بود باز آمد ابراهیم را ازانجا بیرون آورد با خویش بصد اعتذار گرد ابراهیم چون ازان مقام بیرون آمد نظر ابراهیم بر آسمان و زمین و زمینیان آدمیان و اسپان و شتران و گوسپندان افتاد چشم فکرت بر ایشان نهاد و در دل گفت این همه را آفریننده هست آفریننده من همان ست که ایشان را آفریده موجود کننده من همان ست که ایشان را موجود گردانیده هر چیز که در نظر او میگذشت بر وجود صانع دلیل می گشت و در مصنوعات متفکر می بود و در معرفت صانع کوشش می نمود پس چون مقداری وقت بگذشت و شب بروی تاریکی گشت ستاره بر آمد روشنائی او در نظر در آمد بعضی گویند ستاره مشتری بود و بعضی گویند زهره می شود بعد ازان ماه تابان بر آمد و آفتاب درخشان بر آمد دل بسوی هر یکی میل کرد و هر یکی را در معرض پرستش و سوال آورد بعد از دیدن تغیر و افول دل او بر هیچ یکی را نه پذیرفت و بر هیچ یکی قرار نگرفت از همه بر آشفت انی وجهت وجهی للذی فطر السموات والارض حنیفا وما انا من المشرکین گفت بعد ازان در شهر آمد خلق آن شهر را بت پرست یافت در تضلیل و تجهیل ایشان سخنان گفت ایشان گفتند ای ابراهیم تو پرستنده کیستی و کدام معبود را می پرستی گفت کسی را می پرستم که آسمان و زمین آفریده اوست و آفتاب و ماهتاب برکشیده وی در این آیت این قصه مذکور شده و بیان این قصه آمده [illegible] حال ست بتقدیر [illegible] حضرت [illegible] بدل اشتمال ست از جن علیه اللیل قال هذا ربی جواب لما ست [illegible] پس هرگاه که تاریک شد برو شب یعنی هرگاه که ستاره را دید از لمعان و روشنائی وی [illegible] گفت این پروردگار منست مگر پروردگار من ست سوال گفتن [illegible] اقرار به الوهیت کوکب بود و آن کفر و شرک [illegible] باشد پیغامبران ازان قبل الوحی و بعده معصوم [illegible] این کلمات [illegible] واقع شود و چه نوع صادر بود جواب هذا ربی خبر نیست تا کفر باشد بلکه بحذف همزه و تقدیر اهذا ربی استفهام بود چنانچه در یافتم ست فهم الخالدون [illegible] بتقدیر افهم الخالدون آمده پس هذا ربی [illegible] بر وجه [illegible] باشد و کفر نبود و سوال استفهام یعنی از شک بود و شک [illegible] در اعتقادیات کفر باشد جواب استفهام یعنی از شک نبود بلکه [illegible] باشد و آن [illegible] یعنی از شک [illegible] چنانچه پیغامبر [illegible] لا اعلم الغیب [illegible] پیغامبران [illegible] آن پیش از تعلیم [illegible] باشد [illegible] پیش از [illegible] در زمان تحصیل مقدمات [illegible] صفات کردگار پیش از ادراک [illegible]

دیگران بود که هذا ربی را حمل بر خبر کنند و بتقدیر هذا ربی فی زعمکم گویند یا بتقول یقولون محذوف دارند و تقدیر
کلام قال یقولون هذا ربی نهاده اند بر این هر دو تقدیر این حکایت کلام دیگری یا زعم دیگری باشد و حکم الحاکی بالکفر
لایکفر کفر نبوده و اگر گویند که این در حالت طفولیت بوده پیش از بلوغ روی نموده و این زمان تکلیف نبوده
پیش از تکلیف مواخذه نباشد و این درست نیست زیرا که انبیا در حالت صغر و کبر از کفر معصوم بوده
و بهیچ وجهی متصف بکفر نشوند و نیز صبی هرچند که مکلف نبود بر درست و اعتقاد و کفر معتد و نباشد کفر
از هیچکس قابل عفو نیست بعد حصول اعتقاد کفر و استعمال آن حکم او حکم بالغ یکی ست فلما افل قال
لا احب الافلین ۝ لما ظرف ست مر قال را لا احب الافلین مقول قال ست و این جمله علت ست مر قال
هذا ربی معنی اینست پس هرگاه متغیر گشت و بافول و غروب پیوست ابراهیم گفت دوست ندارم
گردندگان و فرو روندگان را گردندگان را علامت حدوث شایان الوهیت نباشند و فرو روندگان
با سمات زوال سزاوار ربوبیت نبود فلما رای القمر بازغا قال هذا ربی لما متعلق قال هذا ربی ست
جمله معطوفه فلما ست بر جمله سابقه یعنی لما جن علیه اللیل رای کوکبا قال هذا ربی معنی اینست هرگاه
کردید ماه را تابان گفت هذا ربی هم بر تاویلاتی که گذشته و ذکر آن بالا رفته فلما افل قال لئن
لم یهدنی ربی لاکونن من القوم الضالین ۝ لام موطیه قسم ست و قسم
محذوف ست لاکونن از روی لفظ جواب قسم بود و از روی معنی جواب شرط باشد جمله لئن لم یهدنی
ربی تا آخر مقول قال ست معنی اینست پس هرگاه که متغیر گشت و بافول و غروب پیوست گفت
ابراهیم اگر رهنمونی نکند مرا پروردگار من هر آئینه هر آئینه باشم از قومی که راه گم کردگان و گمره شدگان اند
محدثی مجبوری متغیری مقهوری معبودی سازند و پرستش او پردازند که ام ضلال ازین بالاتر بود و گمراهی
ازین برتر باشد فلما رای الشمس بازغة قال هذا ربی هذا اکبر لما ظرف قال ست
این جمله معطوف ست بر جمله فلما رای القمر بازغا قال هذا ربی این نیز هم بر آن تاویل ست که گذشته
و ذکر آن بالا رفته ایراد اسم اشارت بصیغه تذکیر با اینکه شمس مؤنث ست یا باعتبار تذکیر خبر ست
یا باعتبار تاویل او بکوکب او بکوکب نهاری هذا اکبر جمله معلله ست معنی اینست پس هرگاه که آفتاب
را بیشتر از ماهتاب تابان مشاهده کرد لفظ هذا ربی بر تاویلات گذشته بر زبان آورد و گفت میگویید
شما این پروردگار من ست یا پروردگار من ست در زعم شما یا او را میدانید شما این پروردگار من ست
زیرا که بزرگی جرم و کثرت روشنائی او پیش جهان و جهانیان روشن و مبرهن ست فلما افلت
قال یقوم انی بریء مما تشرکون ۝ معطوف ست بر طریق سابق قال یا قوم جواب لما ست جمله انی

بریء مما تشرکون مقول قال است در حین مشاهدهٔ افول تلوح بر برائت او بود بتقدیم ملوح تاکید جملهٔ سابق شود و بمعنی اینست پس هرگاه که آفتاب گشت بافول و تغیر پیوست ابراهیم گفت ای قوم این نیز شایان الوهیت و لایق ربوبیت نیست جرمی مخلوقی مجبوری است از ترس لرزان و از خضوع گریزان نیست ای قوم من از شرک شما بیزارم و از آنچه شما آنرا با خدا شریک میدانید تبری دارم إِنِّي وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ السَّمٰوٰتِ وَالْأَرْضَ حَنِيفًا وَّمَآ أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ ۝ چنانچه گفت چون از بیزاری توحید بایدش آری بر وجه استیناف خبر گردانید وجهت وجهی للذی تا آخر آورد و وجهی که در تاکید آمد بریء مما تشرکون گشته شد بهم عنان وجه این جمله موکده آمده حنیفاً حال است بمعنی اینست بدرستی من روی آرانیده ام و متوجه گردانیده ام روی خویش را برای کسی که آسمانها و زمین را آفریده است و ایشان را علامت الوهیت و وحدانیت گردانیده است در حالیکه من حنیف آمده ام یعنی میلان پاک شده و نیستم من از مشرکان یعنی چنانچه شما از مشرکانید و خدای را با بتان و اجرام علوی در طاعت و در پرستش شریک میگردانید وَحَاجَّهٗ قَوْمُهٗ ط عطف است بر واذ قال ابراهیم لابیه آزر اتتخذ اصناما آلهة و وقت محاجهٔ قوم او یاد کن بمعنی اینست یاد کن آن هنگام که ابراهیم مر پدر خویش را اتتخذ اصناما آلهة گفت و آن هنگام که قوم در وحدانیت خدای با او ستیهیدند و محاجه و مجادله جستند قَالَ أَتُحَآجُّوٓنِّي فِي اللّٰهِ وَقَدْ هَدٰىنِ ؕ اتحاجونی بتخفیف و تشدید و هدان باثبات یا و حذف یا خوانده اند و معنی هر دو قرأة در هر دو محل یکی داند قال جمله مستانفه است کانه قیل ماذا قال ابراهیم حین حاجوه فقیل قال اتحاجونی فی الله و قد هدان بمعنی اینست گفت ابراهیم امحاجه میکنید و در مباحثه میشوید با من در شان خدائی که کمر بطاعت او میبندم و قدم در عبادت او میزنم و حال آنست مرا بسوی [illegible] است و طاعت و عبادت خویش فرموده است وَلَآ أَخَافُ مَا تُشْرِكُونَ بِهٖٓ إِلَّآ أَنْ يَّشَآءَ رَبِّي شَيْئًا ط این جمله حال است از مفعول اتحاجونی ای اتحاجوننی و الحال انی اخاف ما تشرکون به الا ان یشاء ربی استثنی مفرغ است ای و لا اخاف ما تشرکون فی وقت من الاوقات الا وقت مشیة الله لتخوف سطوة لی من جهت مولاه و کما اذا اصابت نجم لیسقط و اصابت حجر مهبط بمعنی اینست و حاصل آنست که نمی ترسم من از آنچه شما می ترسانید و از آنچه او را شریک خدا میگردانید چه ایشان هیچ قدرت ندارند و نمی توانند که نفعی و زیانی پیدا آرند مگر آنکه خدای بخواهد از جهت ایشان مضرتی رساند و مشقتی از قبل ایشان چون افتادن ستاره و غلطان شدن حجاره مقدر گردانید و آن از رو ظهور یابد نه آنکه ایشان باشند و از روی معنی ترسیدن از خدای بود نه و روایت کرده اند که کفار ابراهیم

خلیل علیه السلام را از مضرت اصنام می ترسانیدند و ایشان را در پایه زیان رسانیدن می رسانیدند
حضرت ابراهیم علیه السلام از مخافت ایشان ترسی نیست و لا اخاف ما تشرکون به الا ان یشاء ربی گفت
وسع ربی کل شیء علما ط معترضه است یعنی تنها خداوند بیچون حق سبحانه و تعالی
معنی اینست پروردگار من همه چیزی را از روی علم محیط است و در گرفته است و همه چیز معلوم
او آمده همه چیز را داند و هیچ چیزی بروی پوشیده نماند افلا تتذکرون ○ استفهام برای انکار
بر وجه توبیخ و فا عاطفه است و معطوف علیه محذوف است ای افلا تتفکرون فلا تتذکرون معنی آنست
نمی اندیشید پس پند نمی گیرید یعنی نشاید و نباید که بعد از آنکه شنیده می شنوید وسع ربنا کل شیء علما پند
نگیرید و موعظت نه پذیرید چون بدانید که خدای همه چیز داند و سزاوار بندگی تواند چگونه دل بقبول
پند بیارید و حذر از شرک و کفر باز ندارید وکیف اخاف ما اشرکتم و لا تخافون
انکم اشرکتم بالله ما لم ینزل به علیکم سلطانا ط استفهام برای انکار است ان
با اسم و خبر خویش مفعول است مر لا تخافون و ما در ما لم ینزل به سلطانا موصوله است یا موصوفه مفعول است
مر اشرکتم ای ای شیء ای الشیء الذی لم ینزل به سلطانا و جمله و لا تخافون حال است و جمله و کیف اخاف
ما اشرکتم تنزیل است معنی اینست و چگونه ترسم از چیزی که بدان چیز شرک ورزیده اید و آن را با
خدای شریک گردانیده اید و حال اینست که شما نمی ترسید ازین که شما مشرک شده اید و اصنام را
شریک ساخته اید چیزی را که بر شما ثبوت آن حجتی نفرستاده و دستوری نداده بی حجتی او را شریک میگیرید
و بی برهانی او را می پرستید از خدای که قادر مطلق است در شریک کردن دیگری با او نمی ترسید
وقفک فای الفریقین احق بالامن ان کنتم تعلمون ○ فا سببیت و استفهام برای
تقریر است بمعنی حمل کردن مخاطب بر اقرار معنی اینست پس بگویید کدام فریق سزاوارتر باشد بامن
از بلا و عنا از میان دو فریق یعنی ما و شما اگر شما خداوندان دانش باشید و حال ما و حال خویش بدانید
این معنی بر خداوندان دانش پوشیده نشود و این چنین امر ظاهر مختفی نبود الذین آمنوا و لم یلبسوا
ع ایمانهم بظلم اولئک لهم الامن و هم مهتدون ○ الذین آمنوا جمله معطوفه بر وی صله الذین
موصول با صله مرفوع المحل بر ابتدا است جمله اولئک لهم الامن خبر مبتدا است و جمله و هم مهتدون
عطف است یا حال است و جمله الذین آمنوا الخ جواب است مر سوال ای الفریقین احق بالامن را جواب
از قبیل سائل بود چنانچه عن النبأ العظیم در جواب عم یتساءلون مذکور شده و لله الواحد القهار
در جواب لمن الملک الیوم آمده معنی اینست آنانکه ایمان آوردند و ایمان خویش را بظلمی یعنی

نکردند ایشان ای محمد مر ایشان راست امن از عذاب و ایمنی از عقاب و ایشان اند راه راست
یابنده و بسوی مقصد خویش شتابنده و بدانکه ظلم مذکور را ابوبکر صدیق رضی الله تعالی عنه تفسیر بشرک
و کفر کرده و مانند آن آیه ان الشرک لظلم عظیم آورده و عمر فاروق رضی الله تعالی عنه تاویل بگناه کرده
سوال بر تاویل اول آنکه مومن را بمجرد احتراز از کفر امن ثابت شود و این آیه متمسک مرجیه بود چون ایشان
امن همه مومنان را بر تقدیر عدم توبه هم در آغاز کار باشد و بر تقدیر آنکه بارادت عفو یابد از عذاب
بر قدر گناه بود بخلاف کافر که در عذاب مخلد خواهد بود و او را هیچ گاهی امن از عذاب روی نخواهد نمود
وتلك حجتنا آتيناها ابراهيم على قومه این جمله مقرر است برای دفع حجت مذکوره و تلک اشارست
بحجتی که ابراهیم علیه السلام در معرفت الوهیت و اثبات وحدانیت با النفس خویش و قوم خویش بدان احتجاج
کرده و مخلوقات را دلیل بر وجود صانع و وحدانیت حجت آورده معنی اینست و آن حجتی که ابراهیم
در محاجه با نفس خویش تمسک کرده و قوم خود را بدان نیز هم احتجاج آورده بعطیه ماست که تلقین کرده ایم
مر آنرا ابراهیم را داده ایم و در دریافت آن بهره کشاده ایم بروی تا غالب آمدن او بر قوم مکابره و برای
اطمینان نفس و استیقان خاطر نرفع درجات من نشاء درجات تمیز است من نشاء مفعول
نرفع بود یعنی نرفع من نشاء درجات الغلبه علی الخصم بالحجه باشد این جمله تذییل است معنی
اینست ازروی درجات بلند گردانیم کسانی را که خواهیم چنانچه ابراهیم را بر قوم آن بحجت غالب
گردانیدیم و او را بعلو درجه رسانیدیم و به نبوت برگزیدیم و بخلت برکشیدیم و از اولوالعزم گردانیدیم
و بمراتب دنیوی و اخروی رسانیدیم ان ربك حكيم عليم این جمله تذییل است و تایید
او از جهت ابراز ثنای باری تعالی بر وجهی کامل و استوار است یا گویند جمله سابقه بلوح مضمون
جمله بود و مقترن بلوح تاکید سابق شود معنی اینست بدرستی که پروردگار تو حکیم است همه کار او بحکمت است
هر چه کند بحکمت کند و حکمت آموزاند علیم است همه چیز داند و هیچ چیز بروی مخفی نماند استعداد و اهلیت
بندگان داند و رفع درجات علم و عمل بر وا بخشد و وهبنا له اسحق و يعقوب عطف است بر قال
ای و اذکر وهبنا له اسحق و یعقوب معنی اینست یاد کن ای محمد هنگامی که بخشیدیم مر ابراهیم را اسحق
پسری صلبی پدید خاسته و یعقوب پسر پسر که بفضائل پدر و جد آراسته در دنیا نسل بسیار یافته و حکمت
و نبوت دریافته در نسل او چندین هزار پیغمبر شده مثل موسی و هارون و عیسی و مریم در ذریت او آمده گفته اند
یعقوب را دوازده پسر بود و نسل دوازده پسر او بعهد موسی صلوات الله علیه که سرور ایشان بوده بود ششصد
هزار مقاتل بوده اند از هر پسری پنجاه هزار چنانچه ذکر آن در سوره بقره گذشته و شرح آن بتفصیل

بالا رفته کُلًّا هَدَیْنَا کلا مفعول هدینا است مقدم بر هدینا برای ... کلا و جمله عطف است بر ووهبنا
یعنی آنیست هر یکی را از ایشان رهنمونی کردیم و براه راست آوردیم دریافتند آنچه دریافتند
و یافتند آنچه یافتند وَنُوحًا هَدَیْنَا مِنْ قَبْلُ نوحا مفعول هدینا است و جمله عطف است
بر کلا هدینا معنی آنیست و نوح را پیش از ابراهیم رهنمونی کردیم و مرتبه او را برآوردیم یعنی هدایت
او و هدایت با عام بود مخصوص با براهیم و فرزندان او نبود وَمِنْ ذُرِّیَّتِهٖ دَاوٗدَ وَسُلَیْمٰنَ وَاَیُّوْبَ
وَیُوْسُفَ وَمُوْسٰی وَهٰرُوْنَ ضمیر من ذریته عاید بر نوح است نه بر ابراهیم چه در ذریت لوط و یونس
مذکور و ایشان در نسبت بسوی غیر ابراهیم علیه السلام مشهور ترا ما در نسبت نوح که آدم ثانی است
منسوب شوند مگر آنکه از ذریه ذریه دینی مراد شود برین تقدیر ضمیر مر ابراهیم است که سوق کلام برای مدح او
مستقیم بود و جمله و نوحا هدینا من قبل در اثنا ذکر ابراهیم و ذریه او معترضه باشد و بر تقدیری که ضمیر به
نوح دارند ذکر ابراهیم با ابراهیم و فرزندان ایشان شاید پندار شده او و داود و سلیمان و سایر معطوفات است
معطوف اند بواو بر نوحا هدینا یا بر کلا هدینا بر حسب اختلاف تقدیر در مرجع ضمیر من ذریته حال است
از ایشان جار و مجرور میان معطوف و حرف عطف فاصله افتاد معنی آنیست داود و سلیمان
و ایوب و یوسف و موسی و هارون را در حالی که ایشان از فرزندان نوح یا از فرزندان ابراهیم
اند راه راست نمودیم و درجات و مراتب ایشان را بفضل و کرم افزودیم وَكَذٰلِكَ
نَجْزِی الْمُحْسِنِیْنَ این جمله تذییل است معنی آنیست و مثل این جزا یا مثل این هدایتی که ایشان
را دادیم نیکوکرداران را جزا دهیم پیغامبران مذکور را توصیف باحسان کرد جامع خاص میان ایشان
آورد وَزَكَرِیَّا وَیَحْیٰی وَعِیْسٰی وَاِلْیَاسَ كُلٌّ مِّنَ الصّٰلِحِیْنَ معطوف اند بر پیغامبران
مذکور که ذکر ایشان گذشته و بیان ایشان بالا رفته کل من الصالحین خبر مبتدا است جمله معترضه است
برای مدح پیغامبران مذکور بصلاح و ذکر عیسی در ذریه نوح اشارت است بر اینکه فرزند دختر داخل
ذریه باشد و اجداد مادر را از فرزندان بود معنی آنیست و زکریا و یحیی و عیسی و الیاس را راه نمودیم
و انقیاد شرایع و احکام فرمودیم هر یکی از ایشان از صالحان است متصف بصلاح و کردار نیکان است
وَاِسْمٰعِیْلَ وَالْیَسَعَ وَیُوْنُسَ وَلُوْطًا و الیسع بسکون لام و فتح و لتشدید لام و سکون یا خوانده
یعنی یکی دانند این منصوبات معطوفات بر منصوبات سابق اند معنی آنیست و راه نمودیم اسماعیل
و یسع و یونس و لوط را و گردانیدیم ایشان را از اهل هدی وَكُلًّا فَضَّلْنَا عَلَی الْعٰلَمِیْنَ
کلا مفعول فضلنا است علی العالمین متعلق بمفعول است و جمله معترضه است برای تفضیل ایشان بر عالمیان

معنی آنست و هر یکی را از ایشان فضل دادیم بر عالمیان زمانهٔ خویش فضلی کلی یا بر همه عالمیان فضل اجزائی وَمِنْ آبَائِهِمْ وَذُرِّيَّاتِهِمْ وَإِخْوَانِهِمْ ۚ وَاجْتَبَيْنَاهُمْ وَهَدَيْنَاهُمْ إِلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ ۝ عطف است بر کلا که معمول فضلنا هم و من تبعیضیه است ای و فضلنا بعض آبائهم و اجتبیناهم عطف است بر فضلنا و هدیناهم عطف است بر اجتبیناهم معنی آنست و بعض آبای ایشان را فضیلت و فضل بخشیدیم و بعض فرزندان و برادران ایشان را مفضل گردانیدیم ایشان را بکمال اجتبا برگزیدیم و بهدایت سوی صراط مستقیم و دین قویم رسانیدیم ذَٰلِكَ هُدَى اللَّهِ يَهْدِي بِهِ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ ۚ ذلک اشارت است بهدی که مصدر هدینا است و اسم اشارت مذکور مرفوع المحل بر ابتدا است و هدی الله خبر مبتدا است من عباده بیان من است مفعول یشا محذوف است جمله یهدی به من یشا حال است از معنی اشارت جمله ذلک هدی الله تا آخر تذییل است معنی آنست آن هدی که مذکور شد رهنمائی مسطور هدایت خدای مخصوص بحق تبارک و تعالی است بدین هدی راه نماید از بندگان خویش کسی را که خواهد وَلَوْ أَشْرَكُوا لَحَبِطَ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ۝ این شرطیه معترضه است برای بیان قباحت شرک و زیان کاری آن معنی آنست و اگر ایشان بعد هدایا این اصطفا و اجتبا شرک می ورزند هر آئینه ناچیز شود از ایشان آنچه از عمل نیک میکردند أُولَٰئِكَ الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ وَالْحُكْمَ وَالنُّبُوَّةَ ۚ این جمله تذییلی دیگر است مر مضمون کلام سابق مقرر است معنی آنست ایشان آنانند که ایشان را کتاب و حکم نبوت دادیم و زمام حکم بر دست ایشان نهادیم پیغامبر گردانیدیم و باصطفا و اجتبا رسانیدیم فَإِنْ يَكْفُرْ بِهَا هَٰؤُلَاءِ فَقَدْ وَكَّلْنَا بِهَا قَوْمًا لَيْسُوا بِهَا بِكَافِرِينَ ۝ فا سببیه و شرطیه که بعد او است سبب کلام سابق است معنی آنست اگر کفار مکه بر کفر مانند و بکتاب و حکم نبوت نگروند پس بدرستی که گماشته ایم بتصدیق این امور گروهی را که نیستند ایشان بدین امور کفر ورزنده و نه ایشان از هدی مذکور روی گردانند و دین اسلام را منکر شوند و یعنی اهل مدینه مهاجر و انصار مکرم و بعضی گویند عامه مومنان از آدمیان و پریان از اهل مکه اگر کفر ورزند و بکتاب و حکم و نبوت نگروند چه زیان کند و کفر ایشان درین امور چه نقصان آنگیند أُولَٰئِكَ الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ ۖ فَبِهُدَاهُمُ اقْتَدِهْ ۗ ذلک مرفوع المحل بر ابتدا است موصول با صله خبر مبتدا است فا در فبهدیهم اقتده سببیه است بهدیهم متعلق است و اقتده با ثبات ها در ترک او خوانند و بعضی بحذف یکی دانند معنی آنست این مذکوران آنکسانند که راه نموده است ایشان را

خدای لازم نیست بر تو که بجز هدی ایشان اقتدا و این اقتدا اقتدا او موافقت است نه اقتدا او متابعت
با این اقتدا فاضل مفضول روا است پس فضل ایشان بر تو ثابت نشود و مراد از موافقت در دین
موافقت در اصول دین است که نسخ نپذیرد و صورت تبدیل نگیرد نه در فروع دین و اگر نه موافقت
در منسوخات لازم آید و اتباع احکامی که در حق ما بتحریم پیوسته روی نماید قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ
أَجْرًا این جمله دیگر است از جملهای که بر وجه استیناف بقل مقدر است یعنی اینست
این کلمات برای خدای میگویم بدان بدلی دنیاوی نمیجویم إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرَىٰ لِلْعَالَمِينَ ع ۱۰ ۸
این جمله تعلیل است یعنی اینست نیست این تبلیغ مگر پندهای عالمیان حاضران و غائبان نزدیکان
و دور ماندگان و معلوم است که غائبان از مظنه دادن اجر دور و طلب و تحصیل اجر از ایشان نامقدور
وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ روایت کرده اند مردی فربه از احبار یهود پیش پیغامبر
علیه السلام آمد مجادلهٔ بی توجیه بنیاد کرد و مباحثهٔ بی معنی پیش آورد پیغامبر صلی الله تعالی علیه
وسلم بر آشفت بر وجه لطیفه او را گفت سوگند میدهم ترا بخدای که بر موسی توریة فرستاد و نور
تحقیق را در وی تابان داد راست بگو از روی راستی و صدق که ان الله یبغض الحبر السمین در توریت هست
یعنی چون این سخن واقع در توریت است از سر صدق بود آری گفتن ساز پیغامبر گفت ان الله یبغض الحبر
السمین علمای یهود بسیار خورده و کمی روزه میداری دل بر غمی و اندیشه نمی آری بغفلت و تن
آسانی پیوسته بدین سبب فربه گشته حبر مذکور از غضب برآشفت ما انزل الله علی بشر من شیء گفت
چون از پیش پیغامبر صلی الله تعالی علیه وسلم بازگشت سخن او با شنودند یهود از وی ناخوش
شدند بانکار و توبیخ پیش آمدند که تو توریت را که کتاب ماست منکر شدی و بغضب سخن باطل نا بوده
گفتی او را از مقتدائی دور کردند و بجای او مقتدای دیگر گرفتند و بعضی گویند جماعتی از یهود پیش
پیغامبر آمدند گفتند چنانچه موسی کتابی را از آسمان آورده بود تو نیز کتابی بیار از آسمان بعد از آن دل بر
تصدیق و ایمان تو بگمار آیه یسئلک اهل الکتاب ان تنزل علیهم کتابا من السماء فقد سالوا موسی
اکبر من ذلک فقالوا ارنا الله جهرة فاخذتهم الصاعقة بظلمهم تا چند آیت دیگر متضمن اقوال نکوهیده
و اقوال ناپسندیده ایشان نازل شد غضب کردند و دلی بر سبیل تنزل آوردند گفتند والله ما
انزل علیک بشیا ولا علی موسی ولا علی عیسی ولا علی بشر من شیء پیغامبر صلی الله تعالی علیه وسلم فرمود
ولا علی احد در شان ایشان این آیت فرود آمد و بعضی گویند کفار قدرت خدای را انکار کردند و ایمان
بقدرت خدای بر حشر نیاوردند و در شان ایشان این آیت فرود آمد و ما عرفوا الله حق معرفته

و ما وصفوا الله حق وصفه او ما عظموا الله حق عظمته او ما آمنوا به حق ایمانه این جمله معترضه است برای
رد مقالات کافران و اظهار جهالت ایشان معنی آنست و نشناختند خدای را حق شناختن او چنانچه
بایستی یا وصف نکردند خدای را صفت کردنش چنانچه شایستی تعظیم نکردند او را باندازه عظمت او چنانچه
شاید یا ایمان نیاوردند به او چنانچه بایدش اذ قالوا ما انزل الله علی بشر من شیء ظرف ست
بمعنی نفی که مضمون و ما قدروا الله حق قدره است از قبیل یا ضارب فلان چه شد ای [illegible]
حق المعرفة اذ قالوا ما انزل الله علی بشر من شیء معنی آنست خدای را نشناختند که در باب تنزیل
کتاب بکلی بی پروا گفتند نفی جبرئیل را منکر شدند و وصف جبرئیل را نفی کردند ما انزل الله علی بشر من شیء یعنی
نفرستاده است خدا بر هیچ بشری هیچ چیزی گفتند قل من انزل الکتاب الذی جاء به موسی
نورا و هدی للناس این جمله دیگر است از جملهای که بر وجه استیناف
قل مقدر است من استفهامیه است استفهام برای تقریر است بمعنی حمل مخاطب بر اقرار بود و حال است
از ضمیر به یا از الکتاب معنی آنست بگو ای محمد اگر خدا بر بشری چیزی نفرستاده است فرستنده
آن کتاب را که موسی بر آن آورد چه بود در حالی که روشنی و راهنمای است که بود تجعلونه
قراطیس تبدونها و تخفون کثیرا تجعلونه تبدونها و تخفون بیاء غیبت و خطاب
خوانند معنی بر صحیفه آن را انداخته این جمله حال مقدره است یا بدل از صله است تبدونها صفت
قراطیس است و تخفون کثیرا عطف است بر تبدونها یا بر تجعلون معنی آنست میگردانید آن را
قرطاسها پیدا میکنید و لیکن بسیاری را از آن چون حلیه پیغامبر و صفت او و حکم رجم و امثال آن پوشیده
و علمتم ما لم تعلموا انتم و لا آباؤکم این جمله حال است بتقدیر قد یا معطوف است
بر صله و معنی آنست علم داده شده اید از کتاب خدا آنچه نمی دانستید شما و نه پدران شما
قل الله ثم ذرهم فی خوضهم یلعبون ۝ این جمله متضمن جواب سوال سابق است بر طریق
الله الواحد القهار بعد لمن الملک الیوم ثم ذرهم عطف است بر قل معنی آنست بگو ای محمد خدا فرستاده
کتاب را بر موسی بعد آن بگذار ایشان را در خوض کردن باطل و رفتن در ناحق در حالت که کار بیفایده
میکنند گفتاری که هیچ فایده ندارد و هیچ سود نیارد میگویند و هذا کتاب انزلناه مبارک مصدق
الذی بین یدیه این جمله عطف است بر مقوله ای قل انزل الله و هذا المنزل
کتاب معنی آنست و این قرآن کتابی ست کاثر از خیرات مصدق آمده است دارنده مر کتابها
را که پیش از و نازل شده کتاب را در وجود آمدن تشبیه با پیشی کرده به رو به تخییل و استعاره سوی آن

مصدقات آورده ولتنذر ام القری ومن حولها ولتنذر عطف است بر جار و مجروری که از لام سابق فهم میشود و کانه قیل وهذا الکتاب من الله لحصول البرکة والتصدیق ما بین یدیه ولتنذر ام القری ای لانذار او لانذارک به ام القری ومن حولها من المشرق والمغرب والجنوب والشمال علی اختلاف القرائن معنی انزلناه و تا بترسانی بکتاب خدا اهل مکه و حوالی او را و حوالی او شد مجرور و معنی قریب است بلکه حوالی او جمله مشرق و مغرب است والذین یؤمنون بالآخرة یؤمنون به وهم علی صلاتهم یحافظون ○ موصول با صله مرفوع المحل بر ابتدا است جمله یؤمنون به خبر مبتدا است وهم علی صلوتهم یحافظون عطف است بر یؤمنون یا حال است معنی آنست و آنانکه بآخرت ایمان آورند و از عقوبت خدا ترسکارند برین کتاب ایمان دارند و دل بر محافظت نماز میگمارند و مضمون قرآن عمل میکنند و هم امتثال و انقیاد آن میشمرند ومن اظلم ممن افتری علی الله کذبا او قال اوحی الی ولم یوح الیه شیء ومن قال سانزل مثل ما انزل الله استفهام برای انکار است ای لا اظلم ممن افتری و این جمله عطف است بر مقول معنی آنست و ظالم از کسی که افترا کند بر خدا افترا کردنی و دروغ گوید دروغ گفتنی یا گوید سوی من وحی کرده شده است واز خدای برمن پیغام آمده است و بوی وحی نبود و پیغامی پیدا خواهم آورد چون نضر بن حارث که دعوی آوردن قرآن کرد و بعضی سخنانی که بقرآن نمی ماند آورد و معارضه سوره والعادیات جست و به مقابله شرمنده گشت پیش بلغا بخجالت پیوست والطاحنات طحنا والعاجنات عجنا والخابزات خبزا فاللاقمات لقما والماضغات به مضغا گفت ولو تری اذ الظالمون فی غمرات الموت والملائکة باسطوا ایدیهم اخرجوا انفسکم لو بمعنی ماضی است تری بمعنی ماضی است یا از جهت تیقن وقوع در حکم ماضی است پس ماضی معنوی است یا ماضی حکمی و ایراد مضارع از جهت استحضار صورت بدیعه و حال فظیعه است و جواب شرط محذوف است ای لرایت امرا فظیعا و توان بود که لو برای تمنی بود و تقدیری لازم نبود و اخرجوا انفسکم متعلق بقولون اخرجوا انفسکم است این جمله معترضه است برای وعید ظالمان مفتریان معنی آنست و اگر بینی یا ببینی ای محمد آن هنگام که ظالمان مفتریان در سختیهای مرگ بسکرات موت آیند فرشتگان دستها سوی ایشان گشاده دل بر قبض جان ایشان نهاده تا جان قبض کنند و ایشان را در خاک افگنند و بایشان قول کلمات گویند بیرون آمدن جان از ایشان جویند الیوم تجزون عذاب الهون بما کنتم تقولون علی الله غیر الحق وکنتم عن آیاته تستکبرون ○

یا مصدریه است جار و مجرور یعنی بما کنتم تقولون متعلق است بتجزون علی الله متعلق است بتقولون
بتضمین تفترون غیر الحق مقول یقولون است و کنتم عطف است بر کنتم سابق تستکبرون جمله الیوم
تجزون مستأنفه است در جواب ما یصنع بنا الیوم یعنی اینست امروز جزا داده شوید بعذابی
که مقرون بخواری است معذب گردید بسبب آنکه بودید که بر خدا ناحق میگفتید و بودید بر صفت
که از قبول آیات کبر میکردید استکبار و تکبر میورزیدید وَلَقَدْ جِئْتُمُونَا فُرَادٰى كَمَا خَلَقْنٰكُمْ
اَوَّلَ مَرَّةٍ وَّتَرَكْتُمْ مَّا خَوَّلْنٰكُمْ وَرَآءَ ظُهُوْرِكُمْ لام در جواب قسم محذوف است
ای اقسم لقد جئتمونا فرادی حال است از فاعل جئتمونا کما خلقنکم صفت مصدر محذوف است
ای مجیئا کخلقنا ایاکم فی التجرد والانفراد و ترکتم عطف است بر جئتمونا خولنکم موصول با صله مفعول است
ترکتم جمله ولقد جئتمونا مقول است بر تقدیر یقال و این جمله عطف است بر تجزون و مراد از الیوم
روز مرگ یا روز جزا بود و جزا دهنده و گوینده ولقد جئتمونا فرادی خدای عز و جل است یعنی اینست
و گفته شود مر ایشان را یا بگوییم مر ایشان را بعد از موت یا در آخرت هر آیینه شما بر ما از اهل و ولد
و اقارب و عشایر و املاک و اموال تنها آمده اید چنانچه آفریده بودیم شما را اول بار یعنی در رحم
و آنچه داده بودیم شما را پس پشت خویش گذاشته اید وَمَا نَرٰى مَعَكُمْ شُفَعَآءَكُمُ الَّذِيْنَ
زَعَمْتُمْ اَنَّهُمْ فِيْكُمْ شُرَكٰٓؤُا و ما نری عطف است یا حال است و این کنایت است
از ما حضر شفعاءکم یعنی اینست و نمی بینیم با شما شفیعان شما را که ایشان را شفیعان خویش میگفتید
و آنانکه ایشان را در کار خویش شریکان ما میدانستید امروز ایشان کجا اند که یاری دهند و شفاعت
کنند لَقَدْ تَّقَطَّعَ بَيْنَكُمْ وَضَلَّ عَنْكُمْ مَّا كُنْتُمْ تَزْعُمُوْنَ ۝ بینکم برفع بر فاعلیت ع
بمعنی لقد تقطع وصلکم و بینکم بنصب ظرفیت بمعنی لقد حصل التقطع بینکم خوانند و معنی چنانکه گفته شد
دانند لام در جواب قسم محذوف است این جمله تقریر مقصود کلام سابق است و ضل عنکم عطف است
بر تقطع بینکم یعنی اینست هر آیینه بدرستی واقع شد بریدگی میان شما یا گسیخته پیوند شما بریده گشته و وصل
شما بقطع پیوست و متفرق گشتید و گم شد از شما آنچه گمان می بردید که ایشان شفیع اند یا شریک اند
ما را یاری خواهند داد یا شفاعتی بنیاد خواهند نهاد اِنَّ اللّٰهَ فَالِقُ الْحَبِّ وَالنَّوٰى
جمله مقرر است مر نفی شرکا که مضمون جمله سابق است و تاکید این از جهت ابراز مقصود بر وجه کامل
است نه از جهت انکار و تردد یعنی اینست بدرستی خدای شگافنده دانه است بر آییدن گیاه
یا بود شگافنده هسته خرما بر دمیدن درخت باشند و بعضی گویند مراد از شگافتن شگافی است

کوهستان و انگور و خرما پیدا شده و عجایب نسبت خرما بیرون آنکه هم بیرون نسبت سایغ شود و نیز برهم
شیر و نیل پازخمه و میان اصناف خسته خرما امتیاز نیست که بعد نیکه مغز نمی دارد و بختی بیشتر دارد و شگافتن
او عجیب تر و بید الیت بر قدرت غریب تر نیست کسی که شگافته شود و دانه و خسته بود یا از جمادی بشناسد که
هیچ قدرت ندارد و چگونه شریک باشد یُخْرِجُ الْحَیَّ مِنَ الْمَیِّتِ وَمُخْرِجُ الْمَیِّتِ مِنَ الْحَیِّ جمله یخرج الحی من المیت
بیان است مر مضمون فالق الحب والنوی را و ذکر عام است بعد خاص و مخرج عطف است بر فالق الحب
والنوی یعنی آنکه بیرون آرنده از مرده چون جوزه از بیضه و ناقه صالح علیه السلام از سنگ و آدمی از نطفه
و آدم از خاک پیدا گشته و مرده از زنده چنانکه بیضه و نطفه از آدمی و کافر از مسلمان و فاسق
از صالح و جاهل از عالم بظهور پیوسته ذٰلِکُمُ اللّٰهُ فَاَنّٰی تُؤْفَکُوْنَ ۝ و فا در فانی سببیه است
انی بمعنی کیف است و استفهام برای تعجب است و استبعاد و است این جمله تذییل است بمعنی اینست
آن ای مخاطبان یعنی آن قادر بر شکافتن الحب بیرون آرنده زنده از مرده و بیرون آرنده مرده از زنده
خدای عز و جل است فالق حب و نوی خالق شجر و گیاه است پس چگونه شما از وی و از وی بیستی و پرستش
وی باز داشته میشوید و چه نوع سوی دیگری توجه میکنید عاقل چون معبود را موصوف بدین صفات
داند جمادی عاجز را با او چگونه شریک گرداند فَالِقُ الْاِصْبَاحِ ۚ وَجَعَلَ الَّیْلَ سَکَنًا
جاعل اللیل بصیغه اسم فاعل و جعل اللیل بصیغه ماضی معروف و نصب اللیل خوانند و معنی
بر حسب آن ماند فالق خبری دیگر است مر آن را و اصباح بر صیغه مصدر اسم صبح شده بمعنی آ
بدیعی خدا شگافنده صبح است در کرانه آسمان و گرداننده شب است هنگام آرامگاه مردمان وَّالشَّمْسَ
وَالْقَمَرَ حُسْبَانًا ۚ عطف است بر محل مفعول جعل ای جعل اللیل سکنا والشمس والقمر
حسبانا یعنی اینست و آفتاب و ماهتاب را از جهت گفتن و دانستن و حساب گرداند
ماهتاب را هر ماهی و آفتاب را هر سالی که در سیر منازل شمار ایام و شهور و سنین بدیشان
متعلق گشته و شمار ایشان بحساب انتقالات ایشان بحساب پیوسته ذٰلِکَ تَقْدِیْرُ
الْعَزِیْزِ الْعَلِیْمِ ۝ این جمله تذییل است بمعنی اینست یعنی گردانیدن آفتاب و ماهتاب
تقدیر کرده کاری است که بهر چیز توانا و علیم است یعنی داناست بهمه چیز و اندک گردانیدن و دوانیدن
این چنین اجرام عظیما هر و در کار داشتن ایشان در لیالی و ایام چه کسی که غالب است تواند و چه علیمی
دانا بهمه چیز باشد ندانند وَهُوَ الَّذِیْ جَعَلَ لَکُمُ النُّجُوْمَ لِتَهْتَدُوْا بِهَا فِیْ ظُلُمٰتِ الْبَرِّ
وَالْبَحْرِ عطف است بر مثنای سابقه بمعنی اینست و او آن کسی است که آفریده است

براى شما ستارها را تا در تاريكيها خشكى و ترى راه يابيد و بمقصد هر سمتى سوى ستاره آن سمت شتابيد
قد فصلنا الايت لقوم يعلمون ○ اين جمله تذييل ست معنى اينست بدرستى بيان كرديم
آيات را براى گروهى را كه بدانند و فهم كردن آن توانند وهو الذى انشاكم من نفس واحدة
فمستقر ومستودع مستقر بفتح قاف معنى ظرف مكان يا مصدر بتقدير فلكم مستقر و بكسر قاف بر صيغه
اسم فاعل بتقدير فمنكم مستقر خوانند بر تقدير اول مستودع را نيز ظرف مكان يا مصدر گيرند و بر تقدير دوم
از مستودع معنى اسم مفعول جويند عطف ست بر نشاه سابقه مستقر و مستودع اى فلكم استيداع
فى الاصلاب و استقرار فى الارحام يا فلكم موضع استقرار فوق الارض و موضع استيداع تحت الارض
يا فمنكم مستقر بكسر القاف بطول العمر و منكم مستودع لقصره معنى اينست و او آنكسى ست كه آفريد شما همه را
از يك نفس يعنى از آدم پس مر شما راست جاى قرار گرفتن در اصلاب پدران و جاى وديعت داشتن
در ارحام مادران يا گويند مر شما راست بالاى زمين قرار گرفتن و زير زمين وديعت داشتن يا گويند
بعضى از شما قرار گيرنده اند در زمين بدرازى عمر و طول آن و بعضى بوديعت مى مانند بكوتاهى و قرب
اجل اين كمال قدرت ست كه از يك تن جهانى آفريند و از ايشان زمره را برگزينند قد فصلنا
الايت لقوم يفقهون ○ اين جمله تذييل ست معنى اينست بدرستى بيان كرديم آيات را
مر گروهى را كه دريابند و استعداد و ارشد كه در او ست يابند در ذكر نجوم و اهتداء بها ايشان را كه از حسيات
ست محتاج سوى تدقيق نظرى و تكثير فكرى نيست لفظ علم آورد و اين يعنى انشاء از نفس واحده
از محسوسات نيست محتاج سوى تعقل و تفكر ست فقه كه متضمن دقت نظر ست استعمال كرده و هو
الذى انزل من السماء ماء عطف ست بر جمله و هو الذى انشاكم معنى اينست و او آنكسى ست
كه آب را از آسمان فرستاده و ابر ها بر بارنده را فيضان و باران داد فاخرجنا به نبات
كل شىء عطف ست بر انزل و درين التفات ست از غائب سوى تكلم معنى اينست پس
بيرون آورديم با گياه هر چيزى كه از زمين بيرويد و برسانيديم از بركات زمين انچه آن را طبع بشر بجويد
فاخرجنا منه خضرا نخرج منه حبا متراكبا عطف ست بر فعليه سابق معنى اينست پس بيرون
آورديم از ان زمين سبزه را كه بيرون مى آريم از ان سبزه دانه را كه تو بر تو در نشسته در درون قشر چون
كنجد يا مجتمع در خوشه چون گندم و جو و ساير حبوب كاشته و ناكاشته ومن النخل من طلعها
قنوان دانية قنوان جمع قنو است چنانچه صنوان جمع صنو است مرفوع بر ابتدا ست
ودانية صفت ست مر قنوان و من النخل خبر مبتدا است من طلعها بدل اشتمال ست از من النخل

معترضه است میان معطوف و معطوف علیه برای ذکر درختان خرما و میوهٔ آن یعنی اینست و از درختان
خرما از طلع آن شاخها میوه دار که از بار میوه خمیده و بر زمین نزدیک رسیده یا بعضی ببعضی نزدیک شده
وَجَنّٰتٍ مِّنْ اَعْنَابٍ وَّالزَّيْتُوْنَ وَالرُّمَّانَ و جنات منصوب عطف ست بنبات یعنی اینست و بیرون
آوردیم با نبات هر چیز او باغهای از اشجار از انگور و زیتون و انار سوال نبات و جنات و عناب
را متعلق بجملهٔ فعلیه آورد و درختان خرما را بصورت جملهٔ اسمیه ذکر کرد نکته چیست و این تفاوت برای کدام
جهت مبنی شد جواب نبات هر سال حدوث می پذیرد و باغ انگور شاخها آن را هر سال تا
جدید میگیرد ذکر آن بوجه حدوث ملایم بود و درختان خرما ثبات و قرار دارند و درختان دیرینه اند
ذکر ایشان بصیغهٔ ثبوت ملایم بود مُشْتَبِهًا وَّغَيْرَ مُتَشَابِهٍ ای متشابهاً فی الصورة و غیر متشابه
فی الطعم ای بعضها حلو و بعضها حامض یعنی اینست یکدیگر مانند باشند در صورت مختلف بوند در مزه
و لذت اُنْظُرُوْٓا اِلٰى ثَمَرِهٖٓ اِذَآ اَثْمَرَ وَيَنْعِهٖ ثمره بفتحتین و بضمتین خوانند بر قراة فتحتین اسم
جنس در قراة ضمتین جمع ثمار که جمع ثمرست و ابتدا این جمله مقررست مر تعلق حبوب و ثمار بارادت
و قدرت و قادر مختار که مضمون کلام سابق ست یعنی اینست بنگرید بمیوه که چگونه پیدا میشود
خام هیزه ناکار آمدنی و چگونه پختگی و صلاح میگیرد و از کجا بکجا میرسد و از چه صفت بکدام صفت می آید
این چنین اثر قادر مطلق بود و خیر بارادت و مشیت او حاصل نشود اِنَّ فِيْ ذٰلِكُمْ لَاٰيٰتٍ لِّقَوْمٍ
يُّؤْمِنُوْنَ ○ این جمله تذییل ست و تاکید او از جهت تنزیل کسانی که پند نگیرند و موعظت نشنوند
بمنزلهٔ منکران وجود آیات ست و تنکیر آیات از جهت تعظیم و تکثیرست یعنی اینست بدرستی در فرستادن
آب و بیرون آوردن نبات باختلاف صفات و کیفیات هر آینه دلالتهائی ست عظیمه کثیره و حجه
بر قدرت قادر مطلق و ارادت صانع حقیقی مر گروهی را که ایمان دارند و ایمان آرند وَجَعَلُوْا لِلّٰهِ
شُرَكَآءَ الْجِنَّ الجن مفعول اول ست مر جعلوا شرکا مفعول دوم ست لله متعلق ست بشرکا یا شرکا
مفعول اول ست لله ظرف مستقر مفعول دوم ست بر این تقدیر الجن بدل ست از شرکا و جمله عطفست
یا حال ست بتقدیر قد یعنی اینست آب از آسمان فرستاد و نعمت فراوان داد و ایشان گردانیدند
جن را شرکا مر خدا را این آیه وارد در شان مجوس و زنادقه است که عالم را دو اله گفتند یکی خالق خیر
دوم خالق شر خالق خیر را یزدان گفتند و خالق شر را اهرمن تسمیه کردند و بعضی گویند وارد در حق بت
پرستان ست که ایشان بجهت وسوسهٔ شیطان می پرستند و بوسوسه او بجهت دل پرستش اصنام
پرستند چون طاعت نمیکنند او را در طاعت شریک خدا میگردانند وَخَلَقَهُمْ

این جمله حال ست و ضمیر بشرکاء ست یا بمشرکان بمعنی آنست که آفریده است خدا ایشان را یعنی
مشرکان را و ایشان هم کفران نعمت مینمایند و دیگری را شریک با خالق میدانند یا آفریده است کسانی
را که مشرکان ایشان را شریک خدای میپندارند و ایشان را با خدای در کار با شرکت می‌پندارند مخلوق
شریک خالق چگونه شود و مصنوع انباز صانع چه نوع بود وَخَرَقُوا لَهُ بَنِینَ وَبَنَاتٍ بِغَیْرِ عِلْمٍ
وخرقوا به تشدید را و تخفیف او خوانده‌اند و تشدید برای تکثیر خوانده‌اند این جمله معترضه است برای بیان
کفر ایشان بمعنی آنست و بدروغ نسبت کردند پسران و دختران مر خدای را چنانچه یهود عزیر را ابن الله گفتند
و نصاری عیسی را ابن الله خواندند و چنانچه [illegible] خدای را صنما پرستند یا جن را نسبت دادند ملائکه را بنات الله
گفتند سُبْحَانَهُ وَتَعَالَىٰ عَمَّا یَصِفُونَ ۝ این جمله تنزیه است برای تنزیه بمعنی آنست ع
پاک است خدای و برتر است از آنچه ایشان او را بدان صفت می‌کنند گاهی قائل بشریک می‌شوند
گاهی قائل به پسر و دختر میگردند خدا را نشناختند صفت کمال او ندانستند و در قدر او باطل رفتند و سخن
نابوده و ناپسندیده گفتند بَدِیعُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ أَنَّىٰ یَکُونُ لَهُ وَلَدٌ خبر مبتدا محذوف است
ای هو بدیع السموات والارض انی یکون له خبر بعد خبر باشد یا بدل اشتمال است ای هو بدیع السموات
پس بعد از آن یکون له ولد و جمله معترضه است برای استبعاد آنکه خدای را فرزند باشد بمعنی آنست
پیدا کننده آسمانها و زمین است خدای عز و جل که مالک همه کائنات است یقین است مخلوق مملوک بود
مملوک فرزند چگونه باشد وَلَمْ تَکُن لَّهُ صَاحِبَةٌ و حال است از انی یکون له ولد بمعنی آنست
و حال آنست که او را زن نبود و امکان صاحبه بودن نشود و امکان اختلاط لائق عظمت او نبود و امکان
امتزاج در حضرت جلال او نباشد وَخَلَقَ کُلَّ شَیْءٍ عطف است بر متعلق معترضانی که در میان
آمده میان دو کلام متصل واقع شده بمعنی آنست که آفریده است خدای عز و علا از مخلوقات هر چیز را
وَهُوَ بِکُلِّ شَیْءٍ عَلِیمٌ ۝ این جمله تذییل است بمعنی آنست و او بهر چیزی داناست
و بهر چیزی داناست گفتار باطل و افترا کردن ایشان را داند و سزا بآن تواند ذَٰلِکُمُ اللَّهُ رَبُّکُمْ
لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ خَالِقُ کُلِّ شَیْءٍ ذلکم مبتدا است و آنچه بعد اوست اخبار مترادف و جمل اخبار
ای ذو الموصوف بالکمال والمنزه عن النقیصة والزوال مشار الیکم الی آخره و این جمله تذییل دیگر است بمعنی آن
آن ذاتی که موصوف است بصفات کمال منزه از نقیصه و زوال خداست جل و علا مالک و پروردگار
شماست نیست خدا و معبودی بحق سزاوار پرستش مطلق آفریننده هر چیزی است او را شریک و فرزند
نیست فَاعْبُدُوهُ فا سببیت است برای این عبادت سببیت برای پرستش او بمعنی آنست

پس او را پرستید نه غیر او را پرستش کنید وَهُوَ عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ وَّكِيْلٌ این جمله تذییل است معنی
اینست و او تعالی بر هر چیزی وکیل است بهر کاری آسان ست بر وی و شمار هر کاری از کارهای
بندگان او کند تا او نکند هیچ کار نشود لَا تُدْرِكُهُ الْاَبْصَارُ وَهُوَ يُدْرِكُ الْاَبْصَارَ صفت وکیل است یا حال است
از ضمیر وکیل یا ضمیر خبر است معنی اینست او را چشمها در دنیا درنیابد و دل نیز ادراک ذات او نتواند.
ادراک اخص است از رویت و نفی اخص نفی اعم نبود پس این آیت در نفی رویت نباید و لطایفی که موضوع است
در آن میدانند امام زاهد رح محمول به حذف مضاف میدارد یعنی تحقیق بود و هو یدرک ذوی الابصار یعنی میدارد
وَهُوَ اللَّطِيْفُ الْخَبِيْرُ ۝ این جمله تذییل است معنی اینست و او لطیف است پس چشمها در
یافته نشود و خبیر است بر کیفیت ابصار یا ابصار از غوامض قدرت و لطائف فطرت است آگاه بود صفت
لطیف ملایم لا تدرکه الابصار بود و صفت خبیر مناسب و هو یدرک الابصار باشد و این را در اصطلاح
بدایع صنعت تشابه الاطراف و هو ختم الکلام بما یناسب ابتداءه گویند و درو نوعی از حسن کلام جویند
قَدْ جَآءَكُمْ بَصَآئِرُ مِنْ رَّبِّكُمْ فَمَنْ اَبْصَرَ فَلِنَفْسِهٖ وَمَنْ عَمِيَ فَعَلَيْهَا بصائر جمع بصیرت است بمعنی
بینائی دل را گویند چنانچه بینائی چشم را بصر گویند اینجا از بصائر بطریق استعاره دلائل و حجج مراد بود که اینها
در ظهور مطلوب هیچو بصائر باشند و لهذا حمل بصائر بمعنی حجتها معلوم بود و این جمله تذییل تاکید آن مفهوم بود
فمن ابصر فاستبینه است این جمله مفطور است بر جمله سابقه از ابصار استدلال بدلیل و تحصیل معرفت
مراد دارند و عمی بمعنی ترک استدلال و حیران او معرفت دارند معنی اینست بدرستی آمده است
بر شما حجتها کمال عجائب قدرت و براهین لطائف فطرت هر که ببیند یعنی استدلال و استعمال حجج کند
بمطلوب دریابد و بمعرفت رسد پس آن مراو را نافع بود بر نفس او سود مند باشد و هر که کور شود در راه حق
نه بیند و میان زشت و خوب فرق نکند یعنی با استدلال بدلائل نشاید و با احتجاج حجج نپردازد و زیان آن عاید
بر وی بود و سود آن را هیچ سود نی او شود وَمَآ اَنَا عَلَيْكُمْ بِحَفِيْظٍ ۝ این مقول است از
زبان پیغامبر علیه السلام یا محمول است بر حذف قل و اگر شما قبول نکنید جدا هی حفیظ است صلتی
منم مبلغ فرمان و حفاظ هم بر شما نگاهبان وَكَذٰلِكَ نُصَرِّفُ الْاٰيٰتِ وَلِيَقُوْلُوْا دَرَسْتَ وَلِنُبَيِّنَهٗ
لِقَوْمٍ يَّعْلَمُوْنَ ۝ این جمله تذییل دیگر است بر آمدن حجج و آیات مقرر است و ذلک اشارت
بر بیان که گفته شد باید و مجرور صفت مصدر محذوف است ای مثل ذلک التصریف الذی سبق نصرف
الآیات و لیقولوا درست متعلق است بفعل محذوف ای و لیقولوا درست نصرف التصریف و این جمله
عطف است بر جمله کذلک نصرف الآیات لام لیقولوا عرض است و لام لیقولوا درست لام عاقبت

و درست ای تعلمت و درست بالف نیز خوانده اند و بر قراءة اول است همین معنی ست و بر قراءة درست
با تاء تانیث ساکن بمعنی صفت و قدرت باشد معنی اینست و همچنانکه در کلام سابق بیان کردیم و گردانیدیم
و کرات در ذکر آورده ایم اکنون نیز بیان میکنیم قران را و بکرات میگردانیم آیات آن را و برای اینکه در عاقبت
کار مجادلان گویند تعلیم کرده و نبشته پیشینیان آورده یا گویند این آیات دیرینه گشته و بقدیمی و کهنگی پیوسته
ظاهر کنیم قران را و بیان آریم آیات آن را برای قومی که بدانند یعنی اهل دانش باشند و دانستن توانند
نه قومی که خدای بر دل ایشان مهر کرده است فهم کردن چیزی نتوانند و حق را ندانند اتَّبِعْ مَا أُوحِيَ
إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ این جمله مستانفه است چنانستی که پیغامبر گفت ماذا اتبع و ماذا افعل حین لا یومنون
فقیل اتبع ما اوحی الیک من ربک معنی اینست پیروی بکن چیزی را که بسوی تو وحی کرده شده است
و حکم بکن بوحی پروردگار که بر تو آمده است و آنچه در شان دیگران ست برسان و بیرون آ از عهده
آن لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ جمله حال ست از ربک معنی اینست نیست جز خدا معبودی که بحق سزاوار
پرستش مطلق وَأَعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِكِينَ ۝ عطف ست بر اتبع معنی اینست و روی بگردان از
مشرکان و اندوهگین مباش در ناگرویدن ایشان بعد از تبلیغ فرمان پروردگار و بعد فراغ عهده آن
ایشان را تعرض مرسان و دل خود را بناگرویدن ایشان اندوهگین مگردان مضمون این آیت بقتال منسوخ
گشت و قتال با ایشان بفرضیت پیوست وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا أَشْرَكُوا ط این جمله تذییل است
مر اعرض عن المشرکین را معنی اینست و اگر خواستی خدای عدم شرک ایشان را مشرک نمی شدند لیکن
چون خدای شرک ایشان خواست شرک ایشان بخواست خدای باشد و بارادت قدیم او بود و دور
کردن آن اندوه چرا باید دید و در ازالت آن برای چه رنج باید کشید وَمَا جَعَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِيظًا ج
وَمَا أَنْتَ عَلَيْهِمْ بِوَكِيلٍ ۝ این جمله تذییلی دیگرست معنی اینست و نه گردانیدیم ترا
بر ایشان نگهبان که در حفاظت ایشان از شرک بکوشی و از کفر و کافری ایشان خسته شوی و نه تو بر ایشان
گماشته شده تا غم کار ایشان بخوری و در تحصیل آن رنج بری وَلَا تَسُبُّوا الَّذِينَ يَدْعُونَ
مِنْ دُونِ اللَّهِ فَيَسُبُّوا اللَّهَ عَدْوًا بِغَيْرِ عِلْمٍ ط روایت کرده اند مسلمانان آلهه کفار را
دشنام میگفتند و ایشان بمکافات خدای را دشنام دادند برای نفی آن این آیه وارد گشت و منع
مسلمانان از دشنام معبودان کفار بظهور پیوست این جمله متصل ست باعرض فیسبوا الله جواب نهی ست
با فاء سببیه و عدوا مفعول مطلق ست از باب ضربته سوطا ای فیسبوا الله سبا بتعدی و ظلم
معنی اینست دشنام مدهید آلهه مشرکان را پس که دشنام دهند ایشان خدای را دشنام دادنی

به تعدی و ظلم بغیر مقتضاء علم دشنام دادن اله ایشان هیچ سود ندارد و این چنین زیان عظیم می آرد پس
چنین کار برای چه باید کرد و خود را درین معرض برای چه باید آورد سؤال نکوهش اله ایشان از واجبات
است و مذمت آن از جمله طاعات است نهی ازان چگونه آید و باز داشتن ازان چه نوع شاید جواب
طاعت چون مقتضی بسوی شری بود و مستلزم فتنه شود و شر گردد و منهی بوند چنانچه نهی از منکر که از واجبات
است و غیر منهیست که از جمله طاعات است چون مقتضی شر و فتنه گردد و معصیت بود و منهی عنه شود
كَذَٰلِكَ زَيَّنَّا لِكُلِّ أُمَّةٍ عَمَلَهُمْ چون خدای عز و جل که جهان متفق بر الوهیت اوست
لئن سألتهم من خلق السموات والارض لیقولن الله مدعا که از اتفاق ایشان بر خالقیت اوست وهم آن
آید که ایشان دشنام ندهند و این چنین وصمت بر خویش ننهند عن دفع این وهم کرد و این جمله تکمیل آورد
معنی اینست هم چنین برای هر امتی عمل زشت ایشان آراسته ایم و ایشان را بران مبتلا ساخته ایم
ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّهِم مَّرْجِعُهُمْ فَيُنَبِّئُهُم بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ۝ این جمله عطف است بر جمله سابقه
معنی اینست پس بسوی حسابگاه پروردگار ایشان بازگشت ایشان است باز خواهند گشت
و بعد حساب بجزا و سزای اعمال خویش خواهند پیوست پس بدانچه ایشان میکردند خبر خواهد کرد و گناها
ایشان پیش ایشان پیدا خواهد آورد وَأَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ لَئِن جَاءَتْهُمْ
آيَةٌ لَّيُؤْمِنُنَّ بِهَا این جمله معترضه است روایت کرده اند چون آیه ان نشا ننزل علیهم
من السماء آیة فظلت اعناقهم لها خاضعین فرود آمد مشرکان گفتند فرود آر بر ما این معجزه را تا
ایمان آریم و دل بر تصدیق تو نگماریم مسلمانان گفتند دعا بکن یا رسول الله تا این معجزه پیدا آید
و کذب وعده ایشان روی نماید این آیه نازل گشت و این نظم بوده پیوست جهد ایمانهم مصدر
منصوبست بحال واقع شده ما دل نعت نکره است یا مصدر موکده بتاویل مثل اقسموا بالله جاهدین ایمانهم و اقسموا
بالله جهد ایمانهم حکایت قسم بود و لام موطیه قسم و لیؤمنن جواب قسم حکایت مذکور سابق بود لیؤمنن
از روی لفظ جواب قسم بود و از روی معنی جواب شرط باشد معنی اینست و سوگند خوردند هر آینه
اگر بیاید بر ایشان معجزه هر آینه بدان معجزه ایمان آرند و دل بر تصدیق آن گمارند قُلْ إِنَّمَا الْآيَاتُ
عِندَ اللَّهِ این جمله دیگر است از جملهای که بر وجه استیناف بقول مقدرست معنی
بگو ای محمد آیات نزدیک خداست متعلق بقدرت و ارادت حق جل و علاست وَمَا يُشْعِرُكُمْ
أَنَّهَا إِذَا جَاءَتْ لَا يُؤْمِنُونَ ۝ ان بر قراءة فتح همزه مفعول است مر و ما یشعرکم و بر قراءة کسر همزه
مفعول ما یشعرکم محذوف باشد کلام معنی و ما یشعرکم ما یکون منهم بود کلام و ما یشعرکم تمام گشته

او را محل وقف و ابتدا آنها کلام ابتدائی برای اظهار علم حق بود تا گیا جمله بتقدیم ملوح باشد چه حکمت و ما یشعرکم یا یکون منهم ملوح بعدم ایمان ایشان دارند سامع را سائل از انها اذا جاءت لا یؤمنون پندارند جمله استفهامیه انکاریه که مستلزم انتفا شعر است یعنی و ما یشعرون عطف است بر اقسموا باشد چه ایمانهم معنی انیست و چه آگاهاند شما را ای مومنان که بدرستی آن معجزه چون بیاید و این آیه چون روی نماید ایشان ایمان نیارند و آن را سحر پندارند یا گویند و چه آگاهاند شما را ای مومنان که بدرستی آن معجزه چون بیاید و این آیت چون روی نماید ایشان نیایند و آن را سحر پندارند یا گویند و چه آگاهاند شما را ای مومنان آنچه خواهد بود از ایشان بدرستی آن معجزه چون بر ایشان آید از ایشان ایمان روی نماید و تصدیق نکنند و بسحر نسبتش می آیند وَنُقَلِّبُ أَفْئِدَتَهُمْ وَأَبْصَارَهُمْ كَمَا لَمْ يُؤْمِنُوا بِهِ أَوَّلَ مَرَّةٍ وَنَذَرُهُمْ فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ ۝ ع ۱۳ ۱۰ ۱۹ عطف است بر لا یؤمنون کما لم یؤمنوا متعلق است بلا یؤمنون اول مرة ظرف است لم یؤمنوا و نذرهم عطف است بر و نقلب یعمهون حال است از مفعول و نذرهم معنی انیست و بگردانیم دلهای ایشان را از قبول حق و چشمهای ایشان را از رویت صدق چنانچه ایمان نیاوردند اول کرت که معجزه ظهور پیوست و علامت صدق پیدا گشت چه پیش از اقتراح معجزات و طلب آیات مقترحات معجزات دیگر روشن و مبرهن چون انشقاق قمر و حنین جذع و انجذاب شجر و بیرون آمدن آب از انگشتان و سیر شدن مردمان بان ظاهر شده بود و هر یکی در ظهور حق و ثبوت صدق بسنده بود چنانچه ایشان بعد مشاهده معجزات تصدیق نکردند و بعد معاینه ایمان نیاوردند بعد ظهور معجزاتی که آن را میجویند و بعد حصول آیات که در صدد طلب آن می پویند نیز تصدیق نخواهند کرد و ایمان نخواهند آورد و بگذاریم ایشان را در گمراهی و سرکشی کور دل شده و بسیر گردانی پیوسته نه ایشان را دست آویزی باشد و نه پای گریزی تا ندانند که چه کنند و در کدام کار زنند

وَلَوْ أَنَّنَا نَزَّلْنَا إِلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةَ وَكَلَّمَهُمُ الْمَوْتَىٰ وَحَشَرْنَا عَلَيْهِمْ كُلَّ شَيْءٍ قُبُلًا مَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَهُمْ يَجْهَلُونَ ۝

قبلا بکسر قاف و فتح با بمعنی عیانا و قبلا بدو ضمه جمع قبیل بمعنی کفیل و ضمان خوانند و معنی بر حسب اختلاف قراءة مختلف و ابن ابی حاتم ثبت انها روایت کرده اند که کفار پیش پیغامبر صلی الله تعالی علیه و سلم آمدند طلب معجزات معین کردند یعنی اگر فرشتگان فرود آیند بصحبت که ازیدنا بنمایند و گواهی بنبوت تو دهند سر و ساعت بنهند یا قصی بن کلاب و جد جهان که امیران و امینان عرب بودند

زنده کرده شده و پیش ما سخن گویند و از ما تصدیق نبوت تو بجویند ما ایمان آریم و کفر بگذاریم این آیت نازل
گشت و این نظم ورود و پیوست و این جمله عطف نیست بر فعلیه سابق یعنی بر واقسموا بالله جهد ایمانهم یا
معترضه است برای بیان سوخ کافران و حرمان ایشان از تصدیق آیات و بیان آنکه ایشان بمعجزات ایمان
نخواهند آورد اگرچه معجزات مقترح ایشان است پیدا آید تصدیق نخواهند کرد و لو برای شرط است با اسم و خبر
فاعل فعل محذوف است یعنی ولو ثبت اننا نزلنا الیهم الملائکة وکلمهم الموتی [illegible] ما کانوا لیؤمنوا جواب شرط
است معنی آنست و اگر ثابت شدی که فرشتگان را سوی ایشان فرود آورده ایم و مردگان را
خواسته ایشان زندگانی داده ایم و در کلام آورده ایم و حشر هر چیزی را به ایشان از حیوانات انس و از
و پرندگان از کرکس تا مگس بر وجه معاینه و مشاهده حشر کرده ایم یا گویند هر چیزی را از همه کائنات
گواهی دهنده بر توحید سبحانی شونده بر تصدیق ایشان برانگیخته ایم نمی بودند برین صفت که ایمان آرند
ستیزه و عناد بگذارند لیکن بسیاری از ایشان جاهل اند در اراده نادانی پوشیدگانند هر چند که معجزات
ظاهر پیدا آید و آیات جلیه روی نماید بغیر خواست حق چگونه ایمان آرند و بغیر ارادت مقلب القلوب
هیچ نوع دل بر اسلام گمارند وَكَذٰلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا شَيٰطِينَ الْاِنْسِ وَالْجِنِّ يُوحِيْ
بَعْضُهُمْ اِلٰى بَعْضٍ زُخْرُفَ الْقَوْلِ غُرُوْرًا وَلَوْ شَآءَ رَبُّكَ مَا فَعَلُوْهُ
کذلک صفت محذوف است ای جعلا مثل ذلک الجعل جعلنا لکل نبی عدوا دوم مفعول جعلنا ست
شیاطین الانس بدل از عدوا یا شیاطین الانس مفعول اول ست عدوا مفعول دوم لکل نبی متعلق است
بعدوا و از شیاطین وسوسه کنندگان یا متمردان و بدکاران مراد اند که کار دیوان میکنند و گفتار و کردار
ناشایسته در دلهای افگنند و اضافت معنی ست یعنی وسوسه کنندگان که از جنس آدمیاند و وسوسه
کنندگانی که از جنس پریانند از یاران بد آموز و مصاحبان بدتر که بر فسق آرند و بر کارهای بد گمارند
از مالک دینار رحمة الله علیه محکی ست و از ثقات مروی ست که میگفت شیاطین الانس یعنی مصاحب
بد بر من سخت ترست در ضرر رسانیدن از شیطان جن از ضررست زیان او و یار از شیطان جن چه بینم و بیاری
نگریم بظاهر شیاطین و تعوذ بگریزد و قرین بد را یار دائم و در صحبت خویش بنشانم و حکایت او بشنوم
و در سخنی که انداز و بر دوم همچو شیطان راه بد نماید و کار زشت فرماید تعوذ نیز دفع بلا حول دفع نشود و در
خبر آمده که پیغامبر صلی الله تعالی علیه وسلم از شیطان جن و انس تعوذ کرده و تعوذ بالله من شیاطین
الانس والجن بر زبان آورده کسی گفت یا رسول الله آدمی دیو می باشد گفت آری آدمی که دیو صفت
باشد از دیو زیان کارتر بود و [illegible] دیو را که صورت فرزند آدم است و توانند بود که مراد از شیاطین

الانس والجن کفار باشند یعنی کفار انس و کفار جن و جمله شرطیه ولو شاء ربک عطف است بر فقره سابق معنی
آنست و چنانچه گردانیدیم برای تو دشمنان از کفار انسیان و جنیان درین حال که راز میگویند بعضی
از ایشان مر بعضی را سخن ناشایسته و گفتار آراسته خبر میکنند یعنی سخنی آراسته بر طریقه که بفریبد و دل را
و اگر خواستی پروردگار تو ایشان آنچه میکنند نکنندی نمیکردند و اگر بخشیدی او بهوشتی که آنچه ایشان از کار بد
و بوسوسه در کار بد آوردن که می آرند میارند یعنی آوردند خواسته بود که نکنند کردندی و نخواسته پیوسته بود
که بیارند آوردند فذرهم وما یفترون ○ فا سببیه است معنی آنست پس ایشان را
با افترا ایشان بگذار و دل بر صحبت والفت ایشان منه ولتصغی الیه افئدة الذین لا یؤمنون
بالاخرة ولیرضوه ولیقترفوا ما هم مقترفون ○ ولتصغی عطف است بر مفعول له مجرور را
زیرا که او مفعول له بتقدیم لام ای یوحی بعضهم الی بعض زخرف القول المغرور ولتصغی الیه افئدة الذین
معنی آنست سخن آراسته را القا میکنند و راز بهم میگویند تا بفریبند تو تا میل کند سوی آن دلهای
کسانیکه ایمان باخرت نمی آرند و بثواب و عقاب اخروی تصدیق ندارند و تا سخن مزخرف را خوش
کنند و خود را در معاصی و مناهی افگنند. افغیر الله ابتغی حکما وهو الذی انزل الیکم الکتب
مفصلا والذین اتینهم الکتب یعلمون انه منزل من ربک بالحق
منزل بر صیغه اسم مفعول از باب افعال و تفعیل خوانده اند معنی بر سبب آن دانند و روایت کرده اند
مشرکان قریش میان خویش و پیغامبر حکمی از احبار یهود و اسقفان النصاری می جستند پیغامبر
میگفتند میان ما و خویش حکمی بجوی فاحکم بیننا بالحق بگو این آیه نازل گشت و این
استفهام برای انکار است و مقدر بقول شده بر وجه استیناف آمده معنی آنست بگو ای محمد ایشان را
که غیر خدای را حکم جویم و نماید بحکم غیر خدای راضی شویم و حال آنست که خدای بر شما کتاب فرستاده
بمبدء و معاش و معاد داده است و روی مبانی از هر باطل است و مشتمل از تصدیق هر کتاب
تعلیم حلال و حرام بتفصیل بیان کرده و تذکر حق و باطل بتشریح آورده و آن کسانی که ایشان را کتاب داده ایم
و احکام شریعت بر ایشان فرستاده ایم بیدانند که کتاب بر ایشان نازل شده و بیانش بتشریح آمده
متضمن اظهار حق و بیان صدق مطلق فلا تکونن من الممترین ○ فا سببیه است و خطاب
مر پیغامبر راست بر وجه تعریض اراده امت یا مر مخاطب غیر معین راست معنی آنست پس مباش از شک آورندگان
یعنی گو مباش امت تو از شک آرندگان در حقیقت کتاب و در بودن او مبین صدق و صواب
یا مباش تو از شک آرندگان در مکابره احبار یهود و ان و تمت کلمت ربک صدقا و عدلا

کلمه و کلمات به صیغه مفرد و جمع خوانند یعنی بر حسب جمع و افراد این جمله معترضه است برای مدح کلام خدا
و ستایش کلمات حق جل و علا یعنی آنست و تمام گشته و بکمال پیوسته از روی صدق و عدل
کلمات پروردگار تو سخنان کردگار تو که در وعد و وعید گفته است حق است و هرچه از روی از گذشته
و آینده خبر کرده صدق است و وعده نصرت مسلمانان بر کافران کرده بیقین همچنان خواهد بود
و وعید مخذولی کافران بی شبهه روی خواهد نمود لَا مُبَدِّلَ لِكَلِمَاتِهِ این جمله مقرر است تمامی
کلمات را و توان بود که حال باشد یا مستانفه بود و معنی آنست بدل کننده نیست مر کلمات خدا
و تغییر کننده نیست مر کلام حق سبحانه و تعالی را چه در آن هیچ نهان بهت و آنچه در آنست تبدیل نپذیرد و تغییر نگیرد و اما
نسخ بیان مدت است نه تبدیل بود و تخصیص بیان ابتدای مدت تغییر باشد نسخ را تبدیل بر نسبت ما
نخوانند و تخصیص را تغییر نه نسبت فهم سید اشند وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ ○ این جمله تذییل است یعنی
اوست شنوای شنود است کلام ایشان و دانا است به آنچه موجب انتقام ایشان کند وَإِنْ تُطِعْ أَكْثَرَ
مَنْ فِي الْأَرْضِ يُضِلُّوكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ اکثر من فی الارض عبارت از کافران است چه بر حکم بعض حکم
اکثریت صفت ایشان است ذکر صفت کنایه از موصوف شده چنانچه در ایة الی الهی مبین از اقامت کنایه است
از ایشان آمده این جمله معترضه است برای رد مقالات کافران و نهی از مشابهت و موافقت ایشان
روایت کرده اند که مشرکان پیش پیغمبر صلی الله تعالی علیه وسلم رفته این کلمات گفتند
که ما بتان را که بصورت فرشتگان اند از روی تعظیم خدای را پرستش میکنیم ایشان را شفیع میسازیم و ما میخواهیم
اگر تو نیز با ما موافقت کنی و همچون ایشان شری از میان ما خلاف برخیزد و در ما یک گروه ... آیت
در شان ایشان نازل گشت و این نظم پیوسته بوده معنی آنست اگر طاعت کنی تو ای محمد کافران را که اکثر
زمین اند از راه خدای را گمراه کنند تو را در بیری افگنند إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَإِنْ هُمْ إِلَّا يَخْرُصُونَ ○
ان نافیه است یعنی پیروی نمیکنند الظن ان اصنامهم شفعاء لهم و انهم عند الله ... این جمله ... است ... الا
یخرصون علت است ... یعنی آنست پیروی نمی کنند ایشان مگر گمان فاسد را که معبودان
ایشان نزدیک خدای قربت دارند و از جهت خویش ایشان را پیش خدا شفیع خود میپندارند
منحصر ... فاسد ... خیال محال ... و نیند ایشان مگر آنکه دروغ میگویند و شفاعت کسی که شایان
آن نیست إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ مَنْ يَضِلُّ عَنْ سَبِيلِهِ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ ○
اعلم اسم التفضیل است ... فعل است ... مفعول ... اسم التفضیل عمل در مفعول به نمی
واسطه نکند عامل ... یعلم ... بر طریق ... ضرب منا بالسیف القوانس ای یضرب القوانس

و جمله و هو اعلم بالمهتدین عطف است بر ان ربک هو اعلم این جمله نیز معترضه است برای بیان متعلق بودن حال ایشان بعلم خدای و تاکید جمله از جهت ابراز مقصود بر سبیل و کادت است نه از جهت انکار و تردد یا از جهت تنزیل جرأت کفار بر اعمال ضلال منزله انکار مضمون جمله روایت کرده اند مشرکان میگفتند ما مهتدی ایم و شما گمراهید ما بر حقیم شما بر باطل اید چه شما گمان می برید که خدا را میپرستید و کشته او را یعنی مردار نمیخورید کشته خود بخوردن سزاوار تر بود از کشته شما این آیت نازل گشت و این نظم بود و پیوست معنی آنست بدرستی پروردگار تو دانا تر است بدانکه کسی را گمراه میشود و راه دین گذاشته در راه دیگر میرود و او دانا تر است بمهتدیان یعنی راه راست یابندگان فکلوا مما ذکر اسم الله علیه ان کنتم بایته مؤمنین فا سببیه است معنی اینست چون شما مهتدی شدید در راه دین آمدید و دانستید که مردار بجهة کفار بر شما حرام بود و خوردن آن روا نباشد پس بجدال ایشان التفات نکنید پس بخورید مسلمانان بخورید که آن بحکم شرع پاک بود و در شریعت حلال باشد اگر هستید شما بآیات خدا گروندگان بشریعت او ایمان آرنده و این شرط برای تاکید است نه برای تشکیک چنانچه گویند لا تفعل هذا ان کنت ابنا و ما لکم الا تاکلوا مما ذکر اسم الله علیه وقد فصل لکم ما حرم علیکم الا ما اضطررتم الیه فصل و حرم هر دو بر صیغه ماضی معروف از باب تفعیل و فصل بر صیغه ماضی معروف و حرم بر صیغه ماضی مجهول خوانند و بعضی بر عکس آن دانند ما استفهامیه است و استفهام برای تعجیب و استبعاد نفی است و ما مرفوع المحل بر ابتدا است لکم خبر علیه است و ان لا تاکلوا بتقدیر فی ان لا تاکلوا ظرف مستقر است یعنی لکم مما ذکر اسم الله علیه متعلق است بتاکلوا و قد فصل حال است ما حرم موصول با صله مفعول است مر فصل الا ما اضطررتم الیه استثنا مفرغ است متعلق بحرم ای ما حرم علیکم فی جمیع الاحوال الا فی حال الاضطرار و این جمله تذییل است معنی اینست و چیست مر شما را در دین که نخورید ای مسلمانان که بران در وقت ذبح نام خدای کرده اند نخورید انچه خدای حلال و پاک گردانیده است بگذارید و حال آنست برای شما از حلال و حرام خدا کرده بحلال دستوری داده و حرام را در منع آورده مگر چیزی که شما سوی خوردن آن مضطر و محتاج شوید بضرورت شما را روا باشد آنقدر که جان را نگاهدارد بخورید و درین که میته در وقت اضطرار بایسته بگیرند یا رخصت می پذیرد میان علما اختلاف است نزدیک امام اعظم مباح میشود و حکم استثنا از حرمت مقتضی اباحت باشد و نزدیک امام ابو یوسف مباح نمیشود باقیست حرمت رخصت می پذیرد و ثمره اختلاف در نا خوردن و مردن ظاهر شود بر قول امام ابو یوسف شهید باشد چنانچه باشد بازمانده از اجرا کلمه کفر باکراه چه دل بر حرام نهاده و جان بحقیقت دین داده و بقول امام اعظم شهید نباشد چه میته درین حالت او را مباح بود بغیر موجبی شرعی بر تلف نفس خویش اقدام نمود و هلاک شد و خود کش بود و لا جرم گنهکار باشد شهید نشود و ان کثیرا لیضلون باهوائهم بغیر علم این جمله معترضه است تاکید جمله است

آنست که جمله در شان کافران ست و کافران خود را مضل نمیدانند بلکه مهتدیان و هادیان میخواهند و مضمون جمله ایشان را انکار اصرار ست تاکید جمله بحسب قوت انکار ست معنی آنست بدرستی بسیاری از مردمان هر آئینه گمراه می کنند بهواهای نفس خویش بغیر علم می افگنند إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِالْمُعْتَدِينَ ۝ این جمله تذییل ست تاکید از جهت وکادت ترهیب و تهویل ست معنی آنست بدرستی پروردگار تو همو داناتر است بتجاوز کنندگان از حد در گفتارها و کردارها آید وَذَرُوا ظَاهِرَ الْإِثْمِ وَبَاطِنَهُ این جمله عطف ست بر کلوا معنی آنست حلال کرده خدای را بخورید و گناه آشکارا و پنهان بگذارید یا گناه آشکارا از اعمال جوارح چون قتل مسلم که بدیدن مردمان بود و چون غیبت خوردن و خمر خوردن در مجلس و تغنی تحسین باواز بلند و نکاح محارم و غارت کردن یا غصب کردن بر وجه مکابره و مجاهده و امثال آن باشد و گناه پنهان چون عزم بر بدی و اعتقادهای باطل و حقد و حسد و زنا و کشتن کسی بسحر و زهر چنانچه کسی نداند و سازد در آیند إِنَّ الَّذِينَ يَكْسِبُونَ الْإِثْمَ سَيُجْزَوْنَ بِمَا كَانُوا يَقْتَرِفُونَ ۝ این جمله تذییل ست تاکید جمله از جهت آنست که ارتکاب ایشان عصیان را ملوح سوء مضمون جمله بود و از جهت تذییل سامع منزله سائل تاکید جمله سلوک نموده معنی آنست بدرستی آنانکه گناه را کسب میکنند و مباشرت ارتکاب می شوند زود باشد که جزا داده شوند جزا آنچه اقترا میکردند. وَلَا تَأْكُلُوا مِمَّا لَمْ يُذْكَرِ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَإِنَّهُ لَفِسْقٌ ۝ چون کافران اکل میتت را فسق نمیدانند و گناه بودن آن را منکر اند و اکل متروک التسمیه را بر طریق اولی فسق نداننده و فسق بودن از او منکر باشند جمله را مؤکد و انه لفسق با تاکید آورده و ضمیر انه لفسق عاید با کل متروک التسمیه بود بر طریق اعدلوا هو اقرب للتقوی عاید بمضمون لا تاکلوا مما لم یذکر اسم الله علیه باشد و انه لفسق تذییل ست و جمله و لا تاکلوا معطوفه باشد و ذروا ظاهر الاثم و باطنه بر وجه ذکر خاص بعد عام برای اظهار اهتمام و تواند بود که عطف باشد بر فکلوا مما ذکر اسم الله علیه و جمل میانه معترضه بود معنی آنست و مخورید از ذبیحی که نام خدای برو ذکر کرده نشده باشد و در هنگام ذبح او یاد کرد نام خدای مقترن نیامده مگر آنکه ترک التسمیه بنسیان بود چه ترک بعد از نسیان بمنزله ذکر باشد امام شافعی رحمة الله علیه ترک التسمیه عمدا نیز اقامت ملت اسلام بمقام ذکر در حکم ذکر دارد و متروک التسمیه را بر اهلال نپندارد و این نهی را حمل بر ذبایح کفار کند که ذبیحه ایشان را باقامت ملت کفر بمقام ذکر اصنام در فرط ما اهل لغیر الله بر افگند و ضمیر وانه لفسق نیز عاید بمذبح کفار دارد و فسق ما اهل لغیر الله به پندارند چه آیت او فسقا اهل لغیر الله به فسق را با اهل لغیر الله به تفسیر کرده و درین آیت همان لفظ آورد و بعضی بر قول کسی که متروک التسمیه عامدا او ناسیا حلال گویند آیت و لا تاکلوا مما لم یذکر اسم الله را حمل بمیتت

کنند لم یذکر اسم الله علیه کنایه است از میته و اند بر [illegible] یا ضمیر و انه لفسق بر اکل متروک التسمیه عائد را
عائد است چنانچه ذکر آن گذشته و بیان آن بالا رفته و اگر تسلیم کنند ضمیر و انه عائد بر متروک التسمیه باشد
و فسق بمعنی اهل به لغیر الله شده و چنانچه از آیتی دیگر فهم شده و تفسیر آن در آیتی دیگر آمده و کلام محمول بر
تشبیه بود بر طریق تشبیه اسد باشد و نیز بر تقدیری که ذبیحه کفار مراد شود تقیید بعدم ذکر و ترک چه ضرورت
بعدم ذکر عنایه افتد چه در ذبائح کفار ذکر نام خدا و عدم نام خدا در حرمت برابر قرار شده هرگاه که ذکر و
ترک یکسان پندارند و نیز این آیت در ذبائح مسلمانان وارد است بدلیل آنکه فکلوا مما ذکر اسم الله علیه بالا
گذشته ظاهر است که آن در حق مسلمانان وارد شده و بدلیل آنکه در باب متروک التسمیه حدیث المسلم
یذبح علی اسم الله تعالی سمی او لم یسم و حدیث کلوه فان تسمیة الله تعالی فی قلب کل امرء مسلم از پیغامبر
صلی الله تعالی علیه و سلم آمده و چون مورد آیه ذبائح مسلمانان باشد نیز بیرون آوردن ذبائح مسلمانان
حکم مورد کتاب شود و تخصیص مورد روا نبود و نیز قائل شدن بحل متروک التسمیه عمداً چنانچه مذهب
امام شافعی است مخالف این آیه باشد در کتب فقه آورده که قاضی را حکم بحل متروک التسمیه عمداً نرسد بجهت
آنکه مخالف کتاب است روا نبود و اگر حکم کند حکم او نافذ نباشد وَإِنَّ الشَّيَاطِينَ لَيُوحُونَ إِلَىٰ
أَوْلِيَائِهِمْ لِيُجَادِلُوكُمْ چون از گفتن [illegible] است آنست که ایشان پیش مردمان منکر شدند و بر انکار ایشان
را شنیدند [illegible] و علما [illegible] الکافر [illegible] بمنزله منکر گشته [illegible] که [illegible] مسئله کرده اند
مشرکان مجادله با مسلمانان میکردند و این قصه را از مجادله می آوردند که شما کشته خود را نمیخورید و کشته
خدا یعنی میته را میخورید و درین آیت تلمیح این مجادله [illegible] اشارت سوی این مقاله است و این جمله
مستانفه بود برای تشنیع کسانی که برای حل میته مجادله کنند و کشته شافعی را [illegible] بحل [illegible]
یعنی [illegible] و دیوان [illegible] با دوستان خویش که مشرکانند [illegible] تلقین جدال
مشرکان را تا مجادله کنند و گفته شده که مراد شیاطین انس اند وَإِنْ أَطَعْتُمُوهُمْ در استحلال [illegible]
[illegible] إِنَّكُمْ لَمُشْرِكُونَ جزا [illegible] است و اسم فاعل بمعنی مستقبل [illegible] و [illegible] شرط
حلال [illegible] متروک شده [illegible] ان الحسنات [illegible] آمده [illegible] الطاعة ایشان
ملازمت آنست که [illegible] ایشان [illegible] بودن [illegible] منکر [illegible] طاعت الکفار
[illegible] بمنزله [illegible] تحلیل میته [illegible]
[illegible] اینست و اگر [illegible] کنید [illegible] ایشان را [illegible] حلال [illegible]
[illegible] آن هنگام که ایشان را اطاعت کنید [illegible] مشرک شوید [illegible] ایشان

اَوَمَنْ كَانَ مَيْتًا فَاَحْيَيْنٰهُ وَجَعَلْنَا لَهٗ نُوْرًا يَّمْشِيْ بِهٖ فِي النَّاسِ كَمَنْ مَّثَلُهٗ
فِي الظُّلُمٰتِ لَيْسَ بِخَارِجٍ مِّنْهَا اي ضالا فهديناه او جاهلا فعلمناه او ميتا بلا روح فاحييناه بنفخ الروح
والاول اولى الاتاويل ميتا بسكون يا وكسر وتشديد يا هر دو قرائت است و معنى يكى دانند همزه استفهام است
و واو براى عطف است بر معطوف عليه محذوف [illegible] كان ضالا فهديناه [illegible] و همزه براى انكار هر دو جمله است
اين جمله متصل است بجمله ان ربك هو اعلم من يضل عن سبيله و هو اعلم بالمهتدين چه دران جمله فرقه
راه گم كردگان و هدايت يافتگان را در تعلق بعلم خداى جمع كرد و درين جمله در كيفيت تعلق بيان
ايشان بعلم [illegible] و كيفيت فضيلت يكى فضيلت ديگرى در بيان آورد و جمله بيان حقيقت
و مثله مبتدا است محذوف الخبر اى صفته هذا و جمله صفت بود فى الظلمات خبر است مر مبتدا
محذوف را اى هو فى الظلمات ليس بخارج حال است يا صفت است يا خبر ديگر است و هذا اشارت
است بر [illegible] ليس بخارج منها و تواند بود خبر و مثله محذوف
باشد و جمله هو فى الظلمات تا آخر تاويل مضمون هذا الكلام خبر بود و معنى انست اگر كسى كه گمراه بود
پس او را [illegible] كرديم يا كسى كه [illegible] بود [illegible] براى او را نورى يعنى نور يقين و ايمان
يا نور علم كه مشى ميكند [illegible] در ميان مردمان آيا كسى كه مثل او آنست ذكر خواهيم كرد و شان او آنست
كه در بيان خواهيم آورد يعنى او در تاريكى واقع شده از تاريكى بيرون نامده و در تاريكى رونده [illegible]
[illegible] شود چه تشبيه هدايت ايمانى و علم ايقانى و قوت روحانى باحيا از باب استعاره
[illegible] است كه علم [illegible] حيات است [illegible] دادن علم احيا باشد و جهل [illegible]
در ضعف و عجز [illegible] موت استعاره [illegible] و چنانچه شاعر گويد و فى الجهل قبل الموت موت لاهله فاجسامهم
قبل القبور قبور وان امرء لم يحى بالعلم ميت فليس له حتى النشور نشور [illegible] ايمان و كفر [illegible]
ظاهر است كَذٰلِكَ زُيِّنَ لِلْكٰفِرِيْنَ مَا كَانُوْا يَعْمَلُوْنَ ۝ كذلك [illegible] صفت مصدر محذوف است
اى تزيينا مثل ذلك التزيين زين للكافرين ما كانوا يعملون [illegible] معنى انست چنانچه
كافران ضلال خويش را هدايت دانند [illegible] مر كافران را
آنچه بودند ايشان عمل كننده آن زشت را خوب پنداشتند [illegible] انگاشتند و دل [illegible]
شادند و خود را [illegible] دارند وَكَذٰلِكَ جَعَلْنَا فِيْ كُلِّ قَرْيَةٍ اَكٰبِرَ مُجْرِمِيْهَا لِيَمْكُرُوْا
فِيْهَا وَمَا يَمْكُرُوْنَ اِلَّا بِاَنْفُسِهِمْ وَمَا يَشْعُرُوْنَ ۝ كذلك صفت مصدر محذوف [illegible]
يعنى و كما جعلنا فى مكه صناديد [illegible] جعلنا فى كل قرية اكابر [illegible]

اول ست اکابر مفعول دوم ست فی کل قریة ظرف لیمکروا فیها متعلق ست بجعلنا و جمله وما یمکرون
الا بانفسهم حال ست وما یشعرون عطف ست با حال و جمله و کذلک تا آخر نیز عطف ست بر جمله کذلک
زینا یا حال ست معنی اینست چنانچه گردانیدیم در مکه پیران مکه را گنهگاران و بزرگان اندراین
کرداران همچنین گردانیدیم در هر دهی مجرمان را بزرگ گردیدیم و ایشان را بر اعمال زشت آوردیم تا مردمان
را مکر کنند و ایشان را در بدی و بدسگالی افگنند و مکر نمی کنند ایشان مگر با نفسهای خویش که مکر
ایشان هم ایشان را زیان میکند و هم ایشان را در بدنامی و ناکامی می افگند و ایشان بدین معنی
شعور ندارند و کفر و مکر از زیان نمی پندارند وَاِذَا جَآءَتْهُمْ اٰیَةٌ قَالُوْا لَنْ نُّؤْمِنَ حَتّٰی نُؤْتٰی
مِثْلَ مَآ اُوْتِیَ رُسُلُ اللّٰهِ این جمله معترضه است بجهت بیان ستیزه کافران و جحود ایشان روایت
کرده اند چون پیغامبر صلی الله تعالی علیه وسلم مبعوث گشت و معجزات نبوت بظهور پیوست ولید
بن مغیره گفت اگر این کار حق بودی بایستی مرا روی نمودی که من در عمر از محمد بزرگترم و در مال و نفر
بیشتر و در کمال قومی ترم و ولید مذکور و ابو مسعود ثقفی گفتند که ما ایمان نیاریم تا آنچه بر رسولان می آید
و پیغمبران را می نماید بما برسد و ما را هویدا شود این آیت نازل گشت و بورود پیوست بعضی گویند
ابو جهل گفت که بنی مناف ما را در شرف مزاحم آمدند و در بزرگی معارض ما شدند تا آنکه گشتیم همچو دو اسپ
که میان ایشان در پیش دستی گرو بندند و مانند هیچ یکی از ایشان پیش نشدند درین وقت میگویند
میان ما پیغمبری ست سوی او وحی می آید و نشان پیغمبری روی می نماید بخدای تا از وی نشنویم مگر آنکه
بر ما وحی آید و نشان پیغمبری ما را روی نماید این آیت نازل گشت و این نظم بورود پیوست معنی اینست
و چون بیاید ایشان را آیتی از آیات قران یا معجزه از معجزات بر وجه حجت و برهان بگویند هرگز ایمان
نیاریم و دل بر تصدیق آن نداریم تا بنماید بما نشان و نشان چنانچه می آید بر رسولان جستن مرتبه که درخور
ایشان نبود تباهی ست موجب وبال و نکال و مستوجب ضلال و گمراهی ست اَللّٰهُ اَعْلَمُ
حَیْثُ یَجْعَلُ رِسٰلَتَهٗ رسالت بصیغه جمع و مفرد خوانند معنی برحسب آن دانند حیث بتاویل
مکان مفعول به است مر فعل محذوف را ای یعلم مکان جعل رسالته نه اعلم را چه اسم تفضیل در
مفعول به انضباط عمل نکند و جعل بمعنی تغییر نیست که تا دو مفعول طلبد بمعنی خلق و احداث بود و مقتضی
یک مفعول باشد و این جمله استینافست که چون ذکر رسالت افتاد در هر کسی دل بر این درجه نهاد
چنانستی که کسی پرسید لایق این درجه کیست و سزاوار این مرتبه کیست جواب آمد اَللّٰهُ اَعْلَمُ حَیْثُ
یجعل رسالاته ذکر کرده بر سبیل استیناف آورد معنی اینست خدای تعالی عالمتر است میداند

جایی که گنج رسالت خویش را یا رسالات خویش یعنی علی اختلاف القرائتین فرو مینهد و در مرتبه او را بپایان
افراد نوع او برخی آرد و هر کرا بعلم قدیم لائق آن مرتبه دانسته بوی وانهد و جهد کردن از افراد نوع او بوی نتواند
بغیر سزاواری نتوان رسید و انتقام بغیر اهلیت نتوان دید بیت ایوان مراد بس بلند ست
آنجا بهوس رسید نتوان سَيُصِيبُ الَّذِينَ أَجْرَمُوا صَغَارٌ عِندَ اللَّهِ وَعَذَابٌ شَدِيدٌ
بِمَا كَانُوا يَمْكُرُونَ ○ سین برای تخفیف ست و جمله مستانفه است چنانچه که سامع چون
از ایشان قول مذکور شنید از سزایی که ایشان را بخواهد رسید پرسید گفت ماذا یصیبهم بهذا القول یعنی
ایشان را بدین کلمات چه سزا خواهد بود و چه بلا بدیشان خواهد رسید فقیل سیصیب الذین الآیه یعنی
تحقیق ست که خواهد رسید مجرمان را و کافران را خواری در روز جزا و عذابی سخت از قدرت خدا
جل و علا بسبب بودن ایشان مکر کننده و بدسگالی ورزنده فَمَن يُرِدِ اللَّهُ أَن يَهْدِيَهُ يَشْرَحْ
صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ وَمَن يُرِدْ أَن يُضِلَّهُ يَجْعَلْ صَدْرَهُ ضَيِّقًا حَرَجًا
ضیقا بسکون یا و تشدید یا مکسوره و حرجا بفتح را و کسر او خوانند بمعنی یکی دانند فالتعلیل ست
بدین معنی که با وجود عقل انکار کافران وقوع اکثر ظلم چنانچه مضمون آیت سابق ست جزا یا شده و با وجود
ظهور حجج و وضوح دلائل چهره حقیقت ایمان بر ایشان چگونه پوشیده ماند معنی اینست زیرا که هر کرا
میخواهد خدای که راه راست نماید سینه او گشاده سازد و در دل او خوشی اندازد برای ورزیدن دین اسلام و گرویدن
بشرع پیغامبر علیه السلام و هر کرا خواهد که گمراه گرداند و بهلکه وادی کفر رساند بگرداند سینه او را تنگ
که در وی خیری و نیکی نگنجد بصفت آنکه نشنود نکته و پند نپذیرد و این آیه صریح ست در رد مذهب معتزله
که کفر و ضلال را متعلق بارادت خدای ندارند و خدای عز و جل را مرید قبیح نپندارند كَأَنَّمَا
يَصَّعَّدُ فِي السَّمَاءِ یصعد بر صیغه مستقبل از باب سمع و یصّعّد بتشدید صاد و عین و یصاعد بتشدید صاد
خوانده اند و معنی بر سبب آن باشد یا در کانما کافه است این جمله حال است از ضمیر صدره که منا فسند الیه
مفعول ست بطریق [illegible] یعنی گران یا کل [illegible] و از بر آمدن کان [illegible]
معنی اینست چنانچه کسی که بر پرد سوی آسمان اسلام را کاری دشوار داند و بیرون از طاقت خود
خواند بسبب حیرت دارد و موجب سرگردانی پندارد چنانچه کسی که از سطح جهان بر پرد و سوی آسمان
توان دانست که این حال بر وجه دشوار آید و چه سرگشتگی و حیرت روی نماید كَذَٰلِكَ يَجْعَلُ
اللَّهُ الرِّجْسَ عَلَى الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ ○ این جمله تذییل مذکور ست معنی اینست همچنین
میگرداند خدا رجس کفر و نفاق را بر کسانی که ایمان نمی آرند و دل بر تصدیق نمیگمارند این آیت تشنیع

صریح ست در رد مذهب معتزله چنانچه در آیت سابق گذشته و ذکر آن بالا رفته وَهٰذَا صِرَاطُ
رَبِّكَ مُسْتَقِيْمًا مستقیما حال موکده است از قبیل زید ابوک عطوفا و هو الحق مبینا و این جمله
معترضه است برای مدح ایمان معنی اینست و این یعنی دین اسلام و شرع پیغامبر علیه السلام راه
رهنمای پروردگار تست درین حال که راهی راست است و درست قَدْ فَصَّلْنَا الْاٰيٰتِ
لِقَوْمٍ يَّذَّكَّرُوْنَ ○ این جمله تذییل ست معنی اینست بدرستی که بیان کردیم آیات را برای
قومی که پند گیرند و گروهی که موعظت پذیرند لَهُمْ دَارُ السَّلٰمِ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَهُوَ وَلِيُّهُمْ
بِمَا كَانُوْا يَعْمَلُوْنَ ○ این جمله صفت دیگر ست مر قوم را یا مستانفه است برای بیان جزای
ایشان معنی اینست مر ایشان راست یعنی مر مسلمانان را دار السلام یعنی بهشت جاودان و بهشت
را دار السلام گویند و اضافت او بسوی سلام بمعنی سلامت است از آفات و بیند یا سلام آنجا بسیار است بندگان را
و نیز اهل بهشت بعضی بر بعضی بدین لفظ دعا خواهند کرد و فرشتگان نیز بدین لفظ سلام خواهند آورد
و عند برای قرب مکانت بود نه برای قرب مکان که خدای ازان منزه است تا باشد و حال اینست که خدا
اولی کرده پند گیرندگان و دوست دارنده ایشان ست بدانچه عمل میکردند و باعمالی که می آوردند
وَيَوْمَ يَحْشُرُهُمْ جَمِيْعًا يٰمَعْشَرَ الْجِنِّ قَدِ اسْتَكْثَرْتُمْ مِّنَ الْاِنْسِ یحشرهم بر صیغه غائب بیا و صیغه
جمع متکلم بنون خوانده اند یعنی نحشر آن را تقدیر یوم ظرف یقول محذوف ست ای یحشرهم یقول فیه
یحشرهم جمیعا الجن والانس ست یا معشر الجن مقول یقول یا یوم مفعول اذکر بود یا معشر الجن قد استکثرتم
من الانس جمله یوم یحشرهم یا عامل آن بر هر تقدیری معترضه است معنی اینست روزی که جن و انس
را حشر کنیم یا گوییم یا ذکر کن ای محمد روزی که جن و انس را حشر کنیم و بگوییم ای گروه جن بسیار گرفتید از کار
اضلال و اغوای انس و بسیاری از ایشان را متابع خویش ساختید و در گمراهی و تباهی و طغیان و عصیان
انداختید. وَقَالَ اَوْلِيٰٓؤُهُمْ مِّنَ الْاِنْسِ رَبَّنَا اسْتَمْتَعَ بَعْضُنَا بِبَعْضٍ وَّبَلَغْنَآ اَجَلَنَا الَّذِيْٓ
اَجَّلْتَ لَنَا قال بمعنی یقول ست چنانچه حکایت ست روز قیامت ست از قبیل نفخ فی الصور و نادی
اصحاب النار و جمله ربنا استمتع مقول قال ست و بلغنا عطف ست بر استمتع و اجلنا مفعول بلغنا ست
موصول با صله یعنی الذی اجلت لنا صفت اجلنا ست معنی اینست و بگویند اولیای ایشان یعنی
دوستان و مطیعان ایشان از آدمیان ای پروردگار ما بهره برداشت بعضی از ما ببعضی یعنی آدمیان از پریان
و پریان با آدمیان نفع گرفتند و هر نوعی از نوعی دیگر بهره و برخوردار شدند یا نفع گرفتن آدمیان از پریان آنست
که آدمیان پریان را دوست می ساختند و در کارها بتعویذات ایشان حاجت میبردند و پریان تا آسمان برفته

کلام فرشتگان بشنوند کاهنان را خبر کنند و نیز در عرب چون کسی در سفر در وادی نزول کردی در آن وادی فریاد
بسید هذا الوادی من سفهاء قومه برآوردی تا آنکه آسیبی بودی التجا نمودی و نفع گرفتن جن از انس آنست
که میان قوم خویش فخر کنند که آدمیان از ما التجا میگیرند و نیکی از ما پذیرند و بعضی از آدمیان جنیان را بسبب
خویش محظوظ میساختند و بآواز ایشان دل خوش محظوظ و بهره مند گردانیدند و رسیدیم باجلی که تعیین کرده
بودی برای ما یعنی بقیامت آمدیم و بجزا و سزا رسیدیم قال النار مثوٰکم خالدین فیها
الا ما شاء الله قال تعالی یعنی بقول است بر طریق نفخ فی الصور و خطاب سرزنش است با جنیان که
و آدمیان اند که متابعت ایشان در سیر کرده و موافقت ایشان گزیده اند و جمله معترضه است چنانچه کسی
که کسی گفت ماذا یقول الله لهم حین یقولون ذلک فقیل قال النار مثوٰکم خالدین فیها الا ما شاء الله یعنی
آنست بگوید خدای آتش جای شماست در حالی که در وی جاوید باشند مگر آنچه خدا خواسته است
از ازمنه دنیا و ازمنه آخرت پیش از آنکه در دوزخ در آیند و بعضی گویند مگر آنچه خدا خواهد که از آتش بزمهریر
برد و آن چنان سرد است که از نهایت سردی آن بند بند جدا شود تا آنکه آرزوی آتش کنند پس ایشان را
باز از زمهریر در آتش افگنند و بعضی گویند مگر آنچه خدا خواهد از عذابی دیگر غیر آتش از عذابها که باشد
ان ربک حکیم علیم ۝ این جمله تذییل است و تاکید جمله از جهت آنکه او شان شما یاری بر [illegible]
و کلاوت و استواری سبب یعنی آنست بدرستی پروردگار تو حکیم است همه کردار او چنان است
که باید و همه گفتار او چنان است که شاید و داناست بهمه چیزها و بجزای کسان آنچه تواند. وکذلک ۱۵ ع ۸
نولی بعض الظالمین بعضا بما کانوا یکسبون ۝ این جمله معترضه است برای [illegible]
سرزنش کافران یعنی آنست و چنانچه مسلط گردانیدیم جنیان را برآدمیان [illegible] تا ایشان را [illegible]
کردند و در گمراهی آوردند و سخنان ناحق گفتند و از ایشان اطاعت خویش خواستند همچنانکه [illegible]
بعضی ظالمان را بر بعضی آنچه این ظالمان بخلق میکنند ظالمان دیگر با ایشان کنند و ایشان را در
عذاب و هلاک افگنند بسبب آنچه کسب میکردند ایشان از ظلم و از کارهای ناحق
یا ایشان بعذاب خدای عز و جل [illegible] را انتقام کند [illegible] که شایان آن باشند اگر [illegible] یا معشر
الجن والانس الم یأتکم رسل منکم یقصون علیکم آیاتی وینذرونکم لقاء
یومکم هذا [illegible] در آیت یا معشر الجن که بالا گذشته و عهد جنیان کافر و آدمیان که متابع ایشان
ایشان اند بود و درین آیت الزام ایشان و حجت در استحقاق انتقام ایشان رعی میشود و این [illegible]
دیگر است تقدیر و القول باو از آنکه معطوف بود بر تقول سابق الم یأتکم رسل استفهام بر معنی انکار است

و انکار نفی اثبات باشد اعنی قد اتاکم رسل و توانند بود که استفهام برای تقریر بود یعنی حمل مخاطب
بر اقرار و مقصود آنست که ایشان اقرار کنند بآمدن رسل تا باقرار حجت بر ایشان ثابت شود و معنی اینست
ای گروه پریان و آدمیان آیا نیامده اند بر شما از جنس شما فرستادگان در حالی که بر شما آیات
مرا قصه میکردند و شما را از دیدن چنین روز بیم میدادند قالوا شهدنا علی انفسنا
قالوا بمعنی مستقبل است چنانچه بالا گذشت جمله مستانفه است چنانستی که کسی گفت ما ذا یقولون فقیل
قالوا کذا معنی اینست بگویند ایشان بر نفسهای خویش گواهی دادیم و زبان باعتراف گناهکاری
گشادیم بر رسل بر ما آمدند و تبلیغ رسالت کردند و با تکذیب ایشان کردیم بدیشان ایمان نیاوردیم
سوال جای از گفتار والله ربنا ما کنا مشرکین خبر کرد و درین آیت شهدنا علی انفسنا و شهدوا علی
انفسهم انهم کانوا کافرین آورده میان دو گفتار مختلف جمع چگونه شود و توفیق چه نوع بود جواب
در روز قیامت مواقف بسیارست در موقفی منکر شوند و الله ربنا ما کنا مشرکین گویند و در موقفی
شهدنا علی انفسنا اقرار کنند با اختلاف زمان و مکان تعرض نبود و تناقض نباشد وغرتهم
الحیوة الدنیا بتقدیر و قد غرتهم الحیوة الدنیا حال است معنی اینست و ایشان را حیوة دنیا مغرور
کرد و از گفتار و کردار ناشایسته آورد وشهدوا علی انفسهم انهم کانوا کافرین
این جمله عطف است بر قالوا معنی اینست و گفتند ایشان شهدنا علی انفسنا بر نفسهای خویش گواهی
دادند و زبان باعتراف گشادند که بدرستی ایشان کافر بودند و با پیغامبران مخالفت نمودند بدانکه شک
نیست که آدمیان را از جنس ایشان رسل بوده اما درین پریان را نیز از جنس ایشان رسول بوده یا نبوده
درین باب میان علما اختلاف روی نموده بعضی گویند بظاهر آیه یا معشر الجن و الانس الم یاتکم رسل
منکم تمسک کنند پریان را از جنس ایشان رسل گویند که هر قومی با جنس خویش الفت دارد و با
خویش را الیف و انیس می بینند و هر یکی از جنس خویش فایده خبر گیرند و بعضی طریق منتهی برده گویند پیغامبر
ما صلی الله تعالی علیه و سلم مبعوث بر جن و انس بوده و در شان او هر دو فریق بر حسب حال ایشان احکام
شریعت و تکالیف درین بیان فرموده هم ازین جهت او را نبی الثقلین گویند و هر دو فریق احکام شریعت
از و جویند و از جنس جن رسول نبوده است و متکلم خطاب مر جماعت مختلفه از جن و انس بود و این نیست
را بعضی مذکور جهت شود و رسولی که از جنس انس بیست ازین جماعت توان دانست و مثل این مجموع
توان پنداشت ذلک ان لم یکن ربک مهلک القری بظلم و اهلها غافلون
ذلک اشاره به ارسال رسل است خبر محذوف المبتدا است ای الامر ذلک یا مبتدا است

محذوف الخبر یعنی ارسال الرسل واقع نکند وان ناصبه است یا مخففه است یا مثقله بحذف ضمیر شان
و لام مضمر است چه حذف حرف جزا از ان و فا کثیر است این جمله معترضه برای بیان ارسال رسل معنی آنست
آن یعنی ارسال رسل بهدایة قوم سبیل کائن است از جهت آنکه بدرستی شان آنست نیست پروردگار
تو بدین صفت که دیهها را بظلم هلاک کند و بغیر حجت در توالی تاسف افکند در زمین حالی که اهل او غافل باشند
از احکام و جاهل باشند از شرایع اسلام وَلِكُلٍّ دَرَجٰتٌ مِّمَّا عَمِلُوا این جمله معطوف است
بر اشارة ذلکم یعنی آن اشارة بهما الکافرون والکل درجات ای لکل من المؤمنین درجات مما عملوا بعضی لکل من المکلفین
دارند پس تناول مومنان و کافران شوند در درجات و درکات راتفاق بر کنند مما عملوا از اشتمال بر حسنات
سیات دانند بعضی بقرینه سیاق لکل من الجن والانس گویند و بدین آیه تمسک امام ابو یوسف و امام
محمد رحمهما الله در قائل شدن بثواب جنیان به بهشت چنانچه او سیان خویش معنی آنست و هر یکی را
از مومنان مرتبها و منزلتها ست از سبب عملهای ایشان چه دخول جنان باعمال است و درجات
بحسب اعمال است وَمَا رَبُّكَ بِغَافِلٍ عَمَّا يَعْمَلُونَ ۝ یعملون بر صیغه غیبت و خطاب خوانند
و بعضی بر حسب آن دانند این جمله تذییل است و معنی آنست و نیست خدای غافل از انچه شما میکنید
و از دمی و قدمی که میزنید یا از انچه ایشان می کنند و دمی و قدمی که میزنند علی حسب اختلاف القرائتین
یعنی عملهای شما یا ایشان داند و درجات داون بقدر آن تواند وَرَبُّكَ الْغَنِيُّ ذُو الرَّحْمَةِ
چون آیه سابق بیان کرد که خدای از عملهای مردمان غافل نبود و بر همه کار ایشان از آشکار و پنهان باشند
و عصیان ایشان داند و اهلاک ایشان تواند گمان رود که ایشان هلاک خواهند گشت و بفنا خواهند
پیوست پس در ابقاء ایشان باستحقاق فنا و فنا کیان حاجت بر ایشان افتد دفع این وهم کرد این جمله
را بر وجه تکمیل آورد و معنی آنست و پروردگار تو غنی است بی نیاز است از ایشان حاجتی بر ایشان
ندارد و خداوند رحمت است از جهت رحمت هلاک نمی کند با این که از سبب فنا حاجت باقی نمیدارد
اِنْ يَّشَاْ يُذْهِبْكُمْ وَيَسْتَخْلِفْ مِنْ بَعْدِكُمْ مَّا يَشَآءُ كَمَآ اَنْشَاَكُمْ مِّنْ ذُرِّيَّةِ
قَوْمٍ اٰخَرِيْنَ ۝ یذهبکم جزا شرط است کاف در کما انشاکم صفت مصدر محذوف است
ای یستخلف من بعدکم ما یشاء استخلافا مثل انشاکم من ذریة قوم آخرین [illegible] استخلافات با استخلافات [illegible]
عطف است بر یذهبکم و جمله شرطیه یعنی ان یشا یذهبکم تعلیل غنا پروردگار است و دلیل بر بی نیازی کردگار
است معنی آنست اگر بخواهد شما را ای جهانیان بر دارد و بجای شما دیگری را آرد [illegible]
کرد نیست شما را از ذریه دیگر مردمان و خلیفه ساخته نیست شما را از پس ایشان در زمین [illegible]

هر حرفی که در قرآن ست قومی بهلاک پیوسته دیگران بجای او پیدا گشته إِنَّ مَا تُوعَدُونَ لَآتٍ
وما موصوله است اسم ان واقع شده کتابت او بطریق ما یکافه در مصحف بر خلاف قیاس آمده خطان لا یقاسان
خط العروض وخط القرآن تاکید جمله نیز از جهت انکار منکران قیامت ست که میگویند من مات فقد
فات ولیس مات و این جمله نیز تکمیل ست چه از توعید بر جهت انتفاء مخلف بوعدها آید و خلف وعید
از جهت نماید لیکن حکمت مقتضی تحقق آنست که آنچه وعده کرده اند بیاید و خلاف آن نشاید یعنی اینست
بدرستی آنچه وعده کرده شده آید واقع خواهد گشت بر اقتضاء حکمت بحصول خواهد پیوست وَمَا
أَنتُم بِمُعْجِزِينَ ○ أی وما انتم لفائتین العذاب من أعجزه الشيء اذا فاته یعنی اینست و نباشید
شما فوت شونده از عذاب که چون از وی گریزید بدو رسانید قُلْ يَا قَوْمِ اعْمَلُوا عَلَىٰ مَكَانَتِكُمْ إِنِّي عَامِلٌ فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ
مَن تَكُونُ لَهُ عَاقِبَةُ الدَّارِ این جمله دیگریست از جملهای که بروجه استیناف بقل معمول ست مکانتکم بر
صیغه مفرد و جمع بالف وتا و تکون بصیغه تذکیر و تانیث خوانند و معنی بر حسب اختلاف قراءة مختلف دارد
من استفهامیه است در محل مفعولیت از باب تعلیق علم باستفهامیه آمده یا موصوله است از جهت مفعولیت
علم در محل نصب واقع شده جمله تکون له عاقبة الدار صله موصوله است یا خبر من استفهامیه است ای الذی
ارایتا تکون له عاقبة الدار یا قوم ما انچه بعد او ست مقول قل ست و چون امر متحملان بعمل بعامل امر ملوح بود
بتقدیم ملوح و تقدیر اهل انت عامل علی مکانتک تاکید جمله از نقل او سانح شود معنی اینست بگو ای محمد ای قوم
من کار کنید بر قدر قوت و طاقت خویش انقدر که بتوانید بدرستی من عمل کننده ام در دم طاعت خدای
زننده ام پس سر انجام خواهید دانست عاقبت کار کرا بود و سر انجام کرا باشد إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ
الظَّالِمُونَ ○ ضمیر شان اسم ان ست لا یفلح الظالمون خبر ست جمله تذییل ست چون تهدید و وعید سابق
ملوح بود انتفاء فلاح ظالمان بود بتقدیم ملوح تاکید جمله سانح شود معنی اینست بدرستی شان اینست رستگار
نشوند ظالمان و فلاح نیابند از حق تجاوز کنندگان وَجَعَلُوا لِلَّهِ مِمَّا ذَرَأَ مِنَ الْحَرْثِ
وَالْأَنْعَامِ نَصِيبًا فَقَالُوا هَٰذَا لِلَّهِ بِزَعْمِهِمْ وَهَٰذَا لِشُرَكَائِنَا فَمَا كَانَ لِشُرَكَائِهِمْ فَلَا يَصِلُ إِلَى اللَّهِ
وَمَا كَانَ لِلَّهِ فَهُوَ يَصِلُ إِلَىٰ شُرَكَائِهِمْ بزعمهم بفتح زا و ضم او خوانند معنی یکی و اشهر روایت
کرده اند اهل جاهلیت چون کشت می ساختند یا بنتاج انعام می پرداختند قسمی از ان برای خدا تعیین
میکردند و قسمی دیگر نصیب الهه خویش می آوردند حاصل قسمی که برای خدا تعیین کرده اند بر جهات و ترتیب
اصناف و مساکین صرف میکردند و انچه نصیب شرکا میکردند از ان خود حاصل آنرا
بخادمان بتان ... اگر قسمی که برای خدا تعیین کرده اند چیزی افزودی بر زیان

و بهانه روی بملاطفت آنرا بخدا میگردانیدند و در قسم الهه خویش می افزودند و اگر در قسم الهه ایشان فزونی پیدا شدی
وکشت بوفا حاصل آمدی مستقیم میداشتند و بیرون آن سهم قسم خدای قبول نمی گذاشتند و اگر وقت دادن
آب از قسم الهه باطله آب جانب قسمی که برای خداست روان میشدی باز میداشتند و اگر برعکس که برای
خداست جانب قسم الهه باطله ایشان آب روان بایستی بر بازداشتن آن دل نمیگماشتند و میگفتند که خدا
خداوند غنیاست محتاج نیست و ایشان فقیر اند محتاج اند و همچنین بالنعام اگر در قسم الهه باطله مرده زاد و
بهای عظیم می پنداشتند و دل بر ناخوشی میگماشتند و نمیخوردند و اگر در قسم ایزد بزادی
نمی شدند و آنرا می خوردند و میگفتند که خدای غنیست محتاج نبود و غیر او فقیر و محتاج باشند در آیت
وجعلوا لله شرکاء الجن و اقسموا بالله جهد ایمانهم شکایتی از احوال قبیحه مشرکان بود و این آیت
یک قسمی از اقسام ست بر طریق ذکر خاص بعد عام ست متصل ست بدان آیت مجمل بیانه مفسره
چنانچه بالا گذشت و وجه اعراض بیان بذیل آن تحریر پیوست معنی اینست و میگردانیدند نصیبی
برای خدا از آنچه خدای عز و جل از کشت و مواشی آفریده و از نتایج و منافع پیدا گردانیده و بگمان
خویشتن میگفتند این حصه مر خدایراست و این نصیب الهه ماست پس آنچه مر شرکا ایشان را افزاید در
خدای نیاید و آنچه در حصه خدای نیاید و آنچه در حصه خدای نیفزاید آن در حصه شرکا ایشان برسد
ساء ما یحکمون ما نکره منصوبه است بر تمیز فاعل مخصوص بذم محذوف ست ای ساء حکما
حکمهم هذا الحکم این جمله تذییل ست معنی اینست بد حکمی ست که حکم میکنند کافران این حکمی که واقع ست
از ایشان وَكَذَٰلِكَ زَيَّنَ لِكَثِيرٍ مِّنَ الْمُشْرِكِينَ قَتْلَ أَوْلَادِهِمْ شُرَكَاؤُهُمْ روایت کرده اند
مشرکان دختران را از جهت عار و حیا در حیات دفن میکردند و نذر و عهد امر الله بذلک میگفتند و بعضی از ایشان
نذر میکردند و التزام می نمودند اگر بار این چندین پسر شود آخرین را ذبح کنیم و برای قربانی سازیم چنانچه گویند
که عبد المطلب جد پیغمبر صلی الله تعالی علیه و سلم نذر کرده بود دهم پسر را ذبح کنم عبد الله پدر پیغمبر دهم پسر بود
بر ذبح او بر حکم نذر اقدام نمود اقارب مانع شدند بر ذبح شتران او بر و تبدیل صد شتر ذبح کرده در قربانی
کردن او را این آیت تلمیح این قصه ست بر قراءة ابن عامر فعل مجهول قتل مرفوع مفعول مالم یسم فاعله است
شرکاؤهم بر مضاف الیه نصب باضافت مصدر است سوی فاعل اولادهم مفعول آمده میان مضاف
و مضاف الیه فصل شده و فاصل شده چه فاصل میان مضاف و مضاف الیه در کلام عرب بغیر ظرف
نبوده بضرورت شعر نیامده چنانچه فزججتها بمزجة زج القلوص ابی مزاده و در غیر شعر شاذ بوده شاذ چون
عود و سحو و منافی فصاحت باشد و بر قراءة جمهور اولادهم منصوب شرکاؤهم باضافت مصدر سوی مفعول

و برفع شرکاؤهم بفعل محذوف ست بدلالت این و بر قراءة زیّن بر صیغه معروف و نصب قتل و جرّ اولادهم
و رفع شرکاؤهم و شرکاء فاعل زین بود و قتل اولادهم بنصب قتل و جر اولادهم مفعول باشد کذلک زین
تقدیر صفت مصدر محذوف دارند کلام بتقدیر تزیین مثل تزیین لقسم المال و بحیرة کما زین لکثیر من المشرکین
قتل اولادهم شرکاؤهم و این جمله عطف ست بر جمله وجعلوا لله مما ذرأ الی آخره و جمله زین لکثیر
من المشرکین قتل اولادهم شرکاؤهم مستأنفه بود در جواب فرمودن معنی اینست چنانکه آراسته شده است
مشرکان را قبایح ساقیه چون تقسیم مال میان خدا و بتان هم چنان آراسته شده است مر بسیاری از مشرکان
کشتن فرزندان و ذبح کردن ایشان مر ایشان بتان لیردوهم ولیلبسوا علیهم دینهم لام در لیردوهم
بر قراءة زین بصیغه معروف متعلق بزین خواهد بود و بر قراءة صیغه مجهول متعلق بزین مدلول ای زینوا القتل
لیهلکوا المقتولین بالقتل والوالدین بالاقدام علی التلف والقاتلین بالحزن والآسف معنی اینست
آراستند برای ایشان قتل اولادهم تا هلاک کنند مقتولان بتلف و قاتلان را بحزن و اسف برین طریق
دروغها زیان کنند تا بر ایشان دین ایشان را بپوشند و غیر دین را با دین بیامیزند و امر را بر ایشان
مختلط گردانند تا در ورطه شرک و کفر رسانند برین وجه بزیان مبتلا گردانند روایت کرده اند که ایشان
اسمعیل علیه السلام داشتند و بسبب بیجا فطرت آن میگماشتند بدین ابتداعات و افتراءات در دین اسمعیل
بر ایشان پوشیده گشت و باختلاط و اشتباه پیوست چیزها در نظر ایشان آراسته شود و کیش دین علیه السلام
شود و لو شاء الله ما فعلوه این جمله معترضه است معنی اینست و اگر خدای خواستی که ایشان
این کارها نکنند دین خویش را در اشتباه نیفگنند بنیکو نه و دین خود را در اشتباه نمی افگندند لیکن چون
خدای خواسته بود اختیار آن از ایشان روی نمود این آیه نیز در ابطال مذهب معتزله صریح بود و بودن حسن
و قبح و خیر و شر متعلق بارادت حق ثابت شود فذرهم وما یفترون ۝ فذرهم فا سببیه است
بر زین لکثیر من المشرکین و ما یفترون عطف است بر ضمیر منصوب در ذرهم معنی اینست پس بگذار کافران
و افترا ایشان را تا هنگام جزای ایشان آید که موعد جزای ایشان خود پیدا نماید وقالوا هذه انعام
وحرث حجر لا یطعمها الا من نشاء بزعمهم متعلق قالوا ست و جمله قالوا عطف ست بر وجعلوا لله مما ذرأ
من الحرث والانعام نصیبا خبر از کردار های از گفتار های شنیده ایشان ست معنی اینست و گفتند
مشرکان این انعام و حرث یعنی انعامی و حرثی که ایشان میان خدا و شرکا قسمت کرده اند بخشش و سهم آورده اند
انعامی و حرثی حرام گشته و ممنوع شده نخورد آنرا هیچکس مگر کسی که ما خواهیم از فقرا و مساکین ما یتامی و مهمانان
خدمتگاران بتهای ما و مانند این قولها بزعم خویش گفتند در راه وهم و گمان خود و انعام حرمت ظهورها

مبتدا است مخصوص بصفت مقدره ای و انعام اخری مبتدا حرمت خبر است ظهورها [illegible] و این جمله صفت است بر هذه انعام
مقول قالوا است ای قالوا هذا القول هذا القول یعنی انیست و انعامی دیگر است که کافران گردانیده اند
بر خود [illegible] رکوب بر پشتهای ایشان چون شترانی که ذکر آن در سورهٔ مائده رفته و بیان او بتفسیر و توضیح گذشته
ایشان [illegible] سوار نمی گردند و [illegible] ظهر خود میگفتند و شیر و [illegible] مردان را بود [illegible] حوض [illegible]
[illegible] و انعام لا یذکرون اسم الله علیها ای لا یذبحونها [illegible] ذکر اسم خدای [illegible]
[illegible] فی [illegible] الا [illegible] کردن کنایت از ذبح باشد و انعام مبتدا است مخصوص بصفت مقدره جمله [illegible] صفت
[illegible] خبر مبتدا است این جمله [illegible] مقول قالوا است [illegible] لا یذکرون اسم الله علیها صیغه غائب
متکلم در حکایت از نفس [illegible] صیغه متکلم بایستی [illegible] لا نذکر [illegible] بایستی جواب این از قبیل
نقل بمعنی است [illegible] غائب و متکلم [illegible] معنی یکی است اصل لفظ ایشان در کلام اول صیغه متکلم بود
در حکایت نقل بمعنی [illegible] صیغه غائب [illegible] چنانچه گویند زید معترف شده که این کار کرده و در وقت
اقرار این کار کرده ام گفته بود و در وقت گفتن صیغه متکلم [illegible] یعنی انیست و انعام که ذکر نمی کنند
نام خدای بران یعنی ذبح نمی کنند [illegible] بنام دیگران میکنند و آنرا حرام [illegible] حلال می پندارند افتراء
علیه مفعول له است یا حال است یا مفعول مطلق است بر طریق [illegible] علی الله [illegible] تعبیر
[illegible] انیست [illegible] تحریم [illegible] بر خدا افترا میکنند افترا کردنی [illegible] تحریم سوی خدا و دروغ
میگویند در [illegible] خداوندان [illegible] سیجزیهم بما کانوا یفترون ○
این جمله [illegible] است یعنی [illegible] جزا دهد ایشان را [illegible] سزا [illegible]
وقالوا ما فی بطون هذه الانعام خالصة لذکورنا ومحرم علی ازواجنا
وان یکن میتة [illegible] فهم فیه شرکاء [illegible] خبر [illegible]
[illegible] از [illegible] کافران [illegible]
[illegible] ایشان یعنی انیست [illegible] ایشان [illegible] این انعام [illegible] مردان [illegible]
حرام است [illegible] که [illegible] انعام [illegible] باشد ایشان [illegible] مردان و زنان را حلال بود
اقوال ناپسندیده ایشان را ذکر میکنند و گفتارها [illegible] ایشان [illegible] اهل حق [illegible]
[illegible] و از [illegible] بدان موافقت دران باز مانند و درین آیه دلیل است که اهل علم را [illegible]
مذهب مخالفان [illegible] و اطلاع بر باطل و اکاذیب ایشان [illegible]
شریعت [illegible] تا مسلمانان از آن احتراز کنند [illegible] بدان [illegible]

العلم حسن عام است علم حسنات از جهت عمل کردن علم سیئات از جهت باز ماندن سیجزیهم
وصفهم جزا دهد ایشان را وصفهم مفعول مطلق است از باب حذف مضاف یعنی جزای وصفهم الله تحریم حلال و تحلیل
حرام کذبا و افترا یا این منصوب است بنزع خافض است یعنی جزا دهد ایشان را بوصفهم یعنی آنکه وصف کرده باشند خدای
ایشان را بصفت کردن ایشان خدای را بصفت ناسزا از تحلیل حرام و تحریم حلال جزا دهد و بسبب افترا
و دروغگویی ایشان عذاب کند انه حکیم علیم ○ این جمله تذییل است تأکید را از جهت ابراز
وثنای باری تعالی بر وجه وکادت و استوار یعنی آنست بدرستیکه در حکم تحلیل و تحریم حکیم است همه
کارها بر وفق حکمت مستقیم است علیم است بآنچه حلال کرده و بآنچه آنرا بر غیر حرمت آورده و بآنچه کافران
از عملهای ناگزیده و کردارهای ناپسندیده میکنند و بآنچه خود را در ورطه عذاب و عقاب می‌افکنند قد
خسر الذین قتلوا اولادهم سفها بغیر علم وحرموا ما رزقهم الله افتراء علی الله
قد ضلوا وما کانوا مهتدین ○ روایت کرده اند که بعضی عرب دختر کشتندی و پسران را ربع
بتان قربان میکردند چنانچه بالا گذشت این آیه تقریر مضمون آنست قد ضلوا تذییل است وما کانوا مهتدین
عطف است بروی معنی آنست بدرستیکه زیان زده گشتند و خاسر شدند کسانیکه فرزندان خود
را بنادانی کشتند و آنچه روزی کرده است خدا ایشانرا از رزق حلال حرام گردانیدند و این تحریم را بر خدا
بربستند و افترا کردند بدروغ نابوده گفتند بدرستیکه گمراه گشتند و نبوده اند از کسانی که راه راست یابند
و طریق حق دریابند لایق اهتدا نبودند در این کار سعی نموده اند در تفسیر آورده است مردی پیش پیغمبر
صلی الله تعالی علیه وسلم آمده و در نظر مبارک نبوی در آمد ساعتی ایستاده گریه و زاری بنیاد نهاد
پیغامبر صلی الله تعالی علیه وسلم او را پرسید گفت در جاهلیت گناهی کرده ام و چه چیز در وجود آورده ام اکنون
که مسلمان گشتم و دین اسلام پذیرفتم تشویش میشود و وبال آن از من برطرف نمیشود از قومی بودم که دختران را
میکشتند و در راه این جهالت میرفتم در خانه من دختری متولد گشت زنده ماند تا آنکه بسال
رسید و کمال شهرت یافت تا آنکه ... شفقت او ... آمد و دل من با قصد کشتن او کرد
نخواستم که او را شوهر دهم و نخواستم که او را بی‌شوهری بنشانم از ناچار این سر نهفتم و او را بحیله گفتم
میخواهم برای زیارت اقربای خویش در این قبیله بروم و این دختر را برابر خویش برم مادر او دیگران
قبیلت که کشتن او را آورده و از من عهود و مواثیق بسیار گرفت تا اعتماد و مواثیق و عهود قول بر وفا
کردن گماشتند و دختر را چنانچه در صفا ... آراسته از پیش آورده و روی بدست من دادند و دختر را همراه
روان کردم تا آنکه دختر ... بچاهی رسید ... گفت یا ابت تربیدانی تقاضی

آنجا [illegible] یعنی ای پدر چه مشکلی میخواهی مرا که در چاه و تنگی و غربتی و منزل گذشته است [illegible] از من باز گشت
باز جست در دل آمد و وسوسه شیطان در خاطر فرا دل [illegible] پذیرفته شد و [illegible] می [illegible] گر
[illegible] ای پسر [illegible] دل مهربانی [illegible] آورد تا آنکه سخنان ما در یاد [illegible] پند [illegible]
اما [illegible] نمی گوئی [illegible] [illegible] گشتم [illegible] در چاه و [illegible] کردن گر [illegible] تا آنکه شیطان غالب آید
مهر از دل برکندم او را در چاه افگندم و [illegible] [illegible] خبر [illegible] او [illegible] می آورد تا آنکه مرد
و جان به ملک الموت سپرد و پیغامبر صلی الله تعالی علیه و سلم [illegible] یاران گریستند و دل بر افسوس و دریغ آوردند
پیغامبر صلی الله تعالی علیه و سلم فرمود [illegible] [illegible] فی [illegible] [illegible] بالجاهلیة
اسلام هر گناه گذشته را می پوشد خدای عز و جل [illegible] بعد از اسلام عقوبت نمی کند و این آیه دلیل
بر آنکه عمل بغیر علم [illegible] [illegible] سبحانه تعالی این کار را نکوهید [illegible] عمل بغیر علم
از ایشان نپسندید چنانچه جای دیگر گفته ولا تقف ما لیس لک به علم و این [illegible] عمل بالظن
و در [illegible] قیاس [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] را
در حکم [illegible] [illegible] علم الیقین عمل بر نفی عمل [illegible] در نفی اتباع [illegible]
مجهول گوئید و هو الذی انشا جنٰت معروشٰت و غیر معروشٰت و این جمله [illegible]
هو الذی انزل من السماء [illegible] [illegible] ذکر [illegible] [illegible]
هو الذی انشاکم در ذکر [illegible] بود و در مقالات مشرکان که ایشان بعضی [illegible] [illegible]
و حرام [illegible] [illegible] الانعام [illegible] [illegible] ان [illegible]
حرام [illegible] آنرا [illegible] آیه [illegible] ذکر کرد و گفت [illegible] کلوا مما
رزقکم الله [illegible] [illegible] در انعام و [illegible] هذه الانعام [illegible]
آن که [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] که انشا کرده است بوستانها
[illegible] [illegible] آورده [illegible] [illegible] که [illegible] [illegible] دارند
[illegible] دیگر [illegible] [illegible] آن [illegible] [illegible] [illegible] و بعضی گویند
[illegible] که [illegible] [illegible] [illegible] بعضی گویند [illegible]
نهال کرده مردمان که [illegible] آن [illegible] [illegible] آن [illegible] [illegible]
و غیر [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] والنخل والزرع
مختلفا اکله [illegible] [illegible] [illegible] و بعضی [illegible] والنخل [illegible]

جنات ای انشا النخل والزرع مختلفا اکله حال مقدره است زیرا که اختلاف ثمار و حبوب در وقت انشا
موجود نیست بلکه مقدر است و اکل اسم است مر آنچه ماکول است از نخل و زرع و اثمار و حبوب و ضمیر
اکله عاید بنخل و زرع است بتاویل کل واحد منهما یعنی [illegible] خرما و کشتها در حالتی که
مقدر است گوناگون بودن میوه و حبوب آن پیدا آورد در رنگ و بوی و مزه و صورتها و شکل آن مختلف
کرد والزیتون والرمان متشابها [illegible] متشابها و عطف است بر جنات و متشابها
حال است از رمان ای انشا الزیتون والرمان حال کونه متشابها و غیر متشابه بمعنی افعل است زیتون را
پیدا آورد و انار را پدید کرد در حالتی که متشابه است در رنگ و صورت یعنی یکدیگر مانند و غیر متشابه است یعنی یکی بدیگر
در مزه مانند نباشد مذاق بعضی شیرین میباید و بعضی بر اخلاف آن در معنی باید کلوا من
ثمره اذا اثمر متعلق است بما قبل بتقدیر و قال یا قائلا بخورید [illegible]
کلوا واشربوا من رزق الله گفته اند و ضمیر بنخل و زیتون و رمان است بتاویل مذکور یعنی هر یکی است
بخورید از میوه ها آنچه ذکر کردیم چون میوه آرد درختی که میوه ندارد سوال [illegible] خوردن میوه ها
پیش از میوه دار شدن نشود و قبل اذا اثمر را چه فائده باشد جواب فائده او تکمیل است و دفع ایهام
آنکه کسی گمان برد که خوردن میوه ها بعد از میوه دار شدن نشود و موقوف بر تمام و کمال باشد دفع این ایهام
کرد و قید اثمر بجهت تکمیل آورد وآتوا حقه یوم حصاده و بدهید حق او در روز درویدن او و حق او خواهند یعنی
دانند و این حکم در اول اسلام است پیش از [illegible] حقی که واجب است در روز بریدن میوه و درودن
کشت باید [illegible] در هنگام نزول آیه در ثمار و حبوب حقی لازم بود که [illegible] آورده بیاید
فقرا قسمت کنند و بعد از آن منسوخ شده [illegible] ولا تسرفوا [illegible]
[illegible] و اسراف مکنید یعنی مال را [illegible]
و بعضی گویند از حد تجاوز مکنید یعنی چندان [illegible] که خود محتاج شده [illegible] دیگر گفت
[illegible] ثابت بن قیس بن شماس رضی الله
تعالی عنه [illegible] داشت [illegible] درخت خرما ببرید [illegible] و فرزندان خود هیچ
نماند و لا تسرفوا در شان او نازل گشت و حکم مذکور [illegible] انه لا یحب المسرفین ○
این جمله [illegible] تعلیل است [illegible] ولا تسرفوا [illegible]
یعنی [illegible] ومن الانعام
حمولة وفرشا [illegible] عطف است بر جنات [illegible]

و در انجا اقتصار شد بر بیان عرصه عطف است بر معروشات یعنی [illegible] پیدا آورده چنانچه قریب به زید او عطفی
مسطح کرد که دخل این مقصد و من بیانیه باشد و توقید بود و من تبعیضیه بود و من الانعام عطف باشد بر جنات
و حمولة و فرشا حال باشد و تقدیر چنین باشد ای انشا جنات و بعض الانعام حال کونها حمولة و فرشا حمولة
انعام کبار که صالح است بار کشی را و آن جمع است بر وزن فعولة و حمولة لا واحد له من لفظه و فرشا انعام صغار
که لایق بار نباشد چون گوسفندان و شتر بچگان و گوساله گاوان که از آنها فرش سازند فرش مصدر است بمعنی
گستردن و اینجا بمعنی مفروش آمده و از جهت نزدیک بودن بزمین تشبیه به مفروش شده و تواند بود که آنرا
فرش از جهت آن گفته اند که برای ذبح بر زمین افگنده مراد داشته اند و از جهت اتصال بزمین تشبیه به مفروش آمده اند یعنی
آنست پیدا آورد از انعام بار کشنده و سواری پذیرنده و حیوانات کبار و حیوانات صغار و فرش
که ایشان بزمین اند و نزدیکند نزدیکی زمین مفروش میباشند كُلُوا مِمَّا رَزَقَكُمُ اللّٰهُ وَلَا تَتَّبِعُوا
خُطُوٰتِ الشَّيْطٰنِ این جمله مستأنفه است مقدر بر قلنا ای قلنا کلوا مما رزقکم الله ولا تتبعوا خطوات
مراد نقش پای آنست و گفتیم از آنچه روزی کرده است خدای عز و جل شما را بخورید و گامهای شیطان را
پیروی مکنید در راهی که سپرد یعنی متابعت او مکنید و گمراه مشوید اِنَّهٗ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِيْنٌ ۝
این جمله تعلیل است بمعنی سابق و دلیل است چون جمله و لا تتبعوا خطوات الشیطان نهی است و او
بود متضمن علت تا کیفیت جمله تعلیل بود و معنی آنست که بدرستی شیطان مر شما را دشمنی است هویدا در
عداوت یا شناسا است عداوتی ظاهر دارد و عقل متابعت دشمن ظاهر نپسندد ثَمٰنِيَةَ اَزْوَاجٍ مِنَ الضَّاْنِ
اثْنَيْنِ وَمِنَ الْمَعْزِ اثْنَيْنِ قُلْ ءٰٓالذَّكَرَيْنِ حَرَّمَ اَمِ الْاُنْثَيَيْنِ اَمَّا اشْتَمَلَتْ عَلَيْهِ اَرْحَامُ
الْاُنْثَيَيْنِ نَبِّئُوْنِيْ بِعِلْمٍ اِنْ كُنْتُمْ صٰدِقِيْنَ معز بسکون عین و فتح عین خوانند و معنی هر دو یکی است ثمنیة ازواج
بدل است از حمولة و فرشا یا فعل مقدر کلوا ثمنیة من الضان اثنین حال است از ثمنیة [illegible] از بزرگ آنچه پیدا آورد
منصوب است بحکمه [illegible] بود و [illegible] چنین ملحوظ است بود و استفهام در قل ءالذکرین
برای انکار است معنی آنست آن پیدا آورد هشت صنف را آفریده و دو دو از جفت هر یکی را نر و ماده گردانیده و منشأت ثابت و مستحقات حیوانات سبب معاش گردانید و آنرا برای انتفاع شما پیدا
آورده تا در معایش خویش بدو رجوع کنید و آنرا سبب بقای خویش سازید و جمله استفهامیه مفعول قل است
و قل جمله مستأنفه بمعنی تلقین حجت تحریم مذکور بود اما اشتملت علیه عطف است بر الذکرین حرم الله
و جمله نبئونی بعلم مقرر است مر انکار سابق را ان کنتم صادقین شرطی است محذوف الجزا ای کذا بما معنی فنبئوا
تحریم بعض انعام که می آرید بر این حجت بدارید بتحریم مذکور یا تحریم اناث یا تحریم متابع ایشان بحکم

عقل بشنیده اید و حکم خدای بدان مشاهده نکرده اید به نبوت انبیا قائل نه اید تا بوحی بدانید پس تا ثابت
شده بر تحریم آنچه حرام می پندارید حجتی از عقل و حس و نقل ندارید مرا خبر کنید بعلمی که دارید با گوئید که شما
صادق اید و خبر تحریم براستی میگوئید و بعضی گویند مالک بن عوف که صاحب رای بود و در میان کفار صنادید
اعتبار بود و پیش پیغامبر صلی الله تعالی علیه وسلم آمد و در مجلس معلی در آمد گفت بر رسیده است ما را که حرام
میگردانی چیزهای را که بزرگان ما آنرا حلال میداشتند و حرام نمی گفتند پیغامبر صلی الله تعالی علیه وسلم فرمود
خبر کن مرا که بحیره و سائبه و وصیله و حامی را آبا و اجداد شما از کی باز حرام گفته اند و شاید گاه باشد که در تحریم
آن رفته اند او گفت دیر باز شد آبا و اجداد خویش را هم چنین یافته ایم و همین وجه در یافته ایم پیغامبر
صلی الله تعالی علیه وسلم فرمود تحریم آن چیزها همه از بزرگان شماست من این را نگفته ام و در تحریم آن
نرفته ام این آیه فرود آمد پیغامبر صلی الله تعالی علیه وسلم نفی نسبت بحیره و سائبه و وصیله و حامی سوی
خویش با مالک بدین آیه محاجه کرد و برین مباحثه او را در الزام و افحام آورد گفت ان الله انشاء ثمانیة
ازواج یعنی بدرستی خدای از انعام هشت جفت پیدا کرد و هیچ یکی را در خیر حرمت نیاورد بعده بتفصیل گفت
از میش دو جفت اند و از بز دو جفت اند میان این از هر نوع دو نر و ماده و در هیچ جفتی حکم حرمت تنها
اگر دو نر حرام بودند بعلت ذکورت حرام شوند همه اناث حرام گردند و اگر از جهت آنچه در گرفته است
آنرا زهدانها حرام میپندارند و در گرفتن زهدانها علت حرمت دارند همه انعام از نر و ماده حرام گردد و نیز بچها
بحرمت پیوندد چه همه از زهدانها اند و همه درین معنی یکسانند بتعمیم حرمت کسی قائل نیست باز از جمله
هشت جفت چهار ذکر کرده بود چهاری دیگر بتفصیل بیان فرمود و انکار حرمت هر نوع ذکر کرد بر طریقه
که بالا رفت و بر تفصیلی که گذشت مالک بن عوف مذکور متحیر گشت انچنان منطقی با انکار پیوست برین
روایة ثمانیة ازواج مفعول انشا محذوف یا منصوب بر ابدال باشد و جمله تقرر و مقال مشرکان و تحریر
حجت شناعت حال ایشان بسبب قل ءالذکرین معترضه است برای تلقین انکار ایشان یعنی آیا نیست
خدای عز و جل هشت جفت را از انعام موجود گردانیده از میش دو جفت و از بز دو جفت از هر نوعی دو
نر و ماده را در حرمت آورده یا آنچه در گرفته است آنرا زهدانهای مادگان از نتائج و زادگان ایشان انبا
خبر کنید مرا بدانچه شنیده اید اگر شما راست گوئید وَمِنَ الْإِبِلِ اثْنَيْنِ وَمِنَ الْبَقَرِ اثْنَيْنِ قُلْ
ءَالذَّكَرَيْنِ حَرَّمَ أَمِ الْأُنْثَيَيْنِ أَمَّا اشْتَمَلَتْ عَلَيْهِ أَرْحَامُ الْأُنْثَيَيْنِ عطف است بر و من الضان
اثنین و من البقر اثنین جمله قل ءالذکرین معترضه است برای تلقین حجت انتفای تحریم چنانچه گذشت فرق
آن با اول صفت یعنی انشاء کرد از شتر دو جفت و از گاو دو جفت انشا کرد و از هر نوعی نر و ماده و بیسه

آورده و ایشان را در انتاج انداخته و سبب منافع و رزق ساخته بگوئی محمد از وجه ذکور یا اناث
یا انتاج ایشان را بر مقتضی عقل حرام گردانیده یا بسمع متضمن این معنی رسانیده شما به نبوت قائل نه اید
تا فرود وحی و سمع اعتقاد ندارید و ظاهر است که عقل مقتضی آن نیست عقل گوئید که عقل موجب این
معنی نیست أَمْ كُنْتُمْ شُهَدَآءَ إِذْ وَصّٰكُمُ اللّٰهُ بِهٰذَا ام منقطعه است بمعنی بل و همزه
از اول جواستفهام از ثانی و در استفهام از خدای عزوجل تثبیت نتوان کرد بود بحسب مقام از وحی انکار
متولد است معنی آنست یا خود شما حاضر بودید آن وقت که خدای شما را بتحریم آن وصیت کرده بر
حکم خویشتن شما را آگاه گردانید و همه دانید که این معنی است پس تحریم شما بی معنی است و شک نیست
کسی که این دعوی کند سزاوار انکار و مستحق توبیخ باشد و مفتری بر خدا گردد عز و جل فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ
افْتَرٰى عَلَى اللّٰهِ كَذِبًا لِّيُضِلَّ النَّاسَ بِغَيْرِ عِلْمٍ فا سببیه است من استفهامیه برای انکار ای لا اظلم ممن افتری
علی الله کذبا معنی آنست پس کیست ظالم تر از کسی که افترا بر خدای کند و دروغی را بر بندد تا مردمان
را بغیر علم گمراه کند و از راه نیک در راه بد برد و شک نیست که بغیر علم راه نمائی کردن و نشان راه گفتن
گمراه کردن را از راه بردن است إِنَّ اللّٰهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظّٰلِمِينَ ۝ این جمله تذییل است
و چون جمله فمن اظلم تا آخر ملوح بمضمون این جمله بود و تقدیم ملوح تاکید جمله بعد ازین نمود معنی آنست بدرستی
خدا راه ننماید ظالمان را که موت ایشان بر کفر خواسته و ایمان باز داشته پیوسته قُلْ لَّآ أَجِدُ فِي
مَآ أُوحِيَ إِلَيَّ مُحَرَّمًا عَلٰى طَاعِمٍ يَطْعَمُهُ إِلَّآ أَنْ يَكُونَ مَيْتَةً أَوْ دَمًا مَّسْفُوحًا أَوْ لَحْمَ
خِنْزِيرٍ فَإِنَّهُ رِجْسٌ أَوْ فِسْقًا أُهِلَّ لِغَيْرِ اللّٰهِ بِهِ این جمله دیگر است از جملهای که بر وجه استیناف
اول مصدر است یکون بالیای تحتانیست و بتای کبیر و میته برفع و نصب خوانده اند بتقدیر برفع اسم یکون و
بنصب خبر او داشته اند روایت کرده اند که پیغامبر صلی الله تعالی علیه وسلم مالک بن عوف
بمناجه آمد و بحث بر وی غالب آمده مالک بن عوف چون از بحث گفتن عاجز آمد از پیغامبر علیه السلام
پرسید در بحیره و سائبه و وصیله و حامی که بزرگان ما حرام گفته اند تو چه میگوئی در قضیه ایشان کدام
حکم میگوئی این آیت قل لا اجد تا آخر نازل گشت و این نظم بورود پیوست الا ان یکون میته مستثنی متصل است
ای لا اجد محرما فی وقت الا وقت کون المطعوم میته او دما مسفوحا الی آخره او دما عطف است بر
میته بنصب در قرأت برفع در میته منصوب بفعل محذوف بود ای او الطعم انا مسفوحا او لحم خنزیر و جمله فانه
رجس او فسقا عطف است بر منصوبات سابقه لغیر الله متعلق باهل و بالضمیر فاعله است مراد اهل چنین که
و جمله اهل لغیر الله به صفت است مر فسقا معنی آنست بگو یا محمد نمی یابم در آنچه بمن وحی آمده

۱۷ ع ۴

محرم بر طعام خورنده که بخورد مگر آنکه مردار یا خون ریخته شده یا گوشت خوک باشد زیرا آنچه هر یکی ازین سه رجس است در شرع و طبع نجس است یا باشد فسقی یعنی مذبوحی که او را آواز برآوردند و ذکر کردن غیر خدا را در ذبح او ایقاع کرده شده و ذبح او بنام غیر خدای عز و جل آمده حقیقة یا بسم اللات والعزی و مانند آن یا حکما یا فاسقی مثل که کفر است ذکر بتان **سوال** مذبوح مسلم که متروک التسمیه است عامدا و ساهیا مذبوح بذکر اسم الله علیه حرام بود و آن تحریم چهار مذکور باشد حصر مذکور چگونه آید و صحت آن چه توجیه روی نماید **جواب** حصر حقیقی نیست تا سوال وارد شود بلکه حصر اضافی بر نسبت بحیره و سائبه و وصیله و حامی را حرام میداشتند و میته و دم و لحم خنزیر و آنچه بنام بتان ذبح کرده اند حرام نمی پنداشتند بر این تقدیر سوال وارد نشود و بوجود محرمات دیگر اشکال نبود **سوال** جمله یطعمه را بعد ذکر طاعم برای چه آورد و تکرار ذکر چه فائده دارد **جواب** ذکر یطعمه بعد ذکر طاعم دلالت میکند برین که منظور در تحریم مذکور حیثیت طعم بود نه حیثیتی دیگر چون بودن او مسروق یا مغصوب یا متنجس یا لقمه یتیم یا مملوکه و مانند آن نیست در نظر

سوال قل لا اجد فیما اوحی نفی وجدان است و از نفی وجدان نفی وجود نمی آید و مقصود درین محل نفی وجود است نماید نفی وجدان چرا کرد و لیس فیما اوحی الی محرم چرا نیاورد **جواب** نفی وجدان آنچه وحی شده از غیر صاحب وحی نفی وجود نبود اما نفی وجدان از صاحب وحی نفی وجود بود و نفی وجدان را ذکر کرد از نفی وجود باشد اذ الکنایة ابلغ من التصریح والتلویح اولی من التصریح تا یافتن بیان بر غیر حق بلکه این در اموری که بر حق شرع و مستلزم نابودن است یا این که ادب است اگر چه متیقن باشد بر صورت ظن بیارند و از جهت احتیاط در معرض قطع نیارند چنانچه در مالی لا اری الهدهد ام کان من الغائبین گفته اند که سلیمان علیه السلام یقین میدانست که هدهد نیست غائب است مع ذلک نفی رویت خویش کرد در بیان غیبت او ام منقطعه که کلمه شک است آورد فَمَنِ اضْطُرَّ غَيْرَ بَاغٍ وَلَا عَادٍ فَإِنَّ رَبَّكَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ ۝ من شرطیه است مرفوع المحل بر ابتدا است محمول بر حذف خبر و خبر است ای فمن اضطر غیر باغ و لا عاد یعفو عنه او بر جمله فان ربک غفور رحیم و جمله فمن اضطر غیر باغ و لا عاد معترضه است برای بیان حکم مضطر یعنی هر که مضطر شود و از جهت خوف هلاک ملجأ گردد و بر قدر ضرورت بخورد و درین حال که غیر متجاوز کننده است پس بدرستی پروردگار تو آمرزنده است خطایا آمرزد رحمت کننده است عطایا بخشد صفت مغفرت و رحمت کنایه است از حصول فعل آمرزیدن و بخشیدن و تخصیص سابق مر مضمون جمله را باعتبار معنی نکلمی عنه ملوح بود و بتقدیم ملوح تاکید جمله سابق نمود و درین اشارت نسبت بسوی قول ابو یوسف رح که اکل این محرمات در وقت اضطرار مباح نمی گردد بلکه نزد وجه رخصت رفع اثم میشود همچو اجرا کلمه کفر در وقت اکراه بالقا

حرمت مخصص بدینها باشد ابو حنیفه رضی الله تعالی عنه باستثنا از تحریم که در آیه و قد فصل لکم ما حرم علیکم الا ما اضطررتم الیه مذکور است تمسک کرده و محرمات مذکوره را در وقت اضطرار تحریم باباحت آورده لیکن چون در حق غیر مضطر حرام است مباح گردانیدن او را غفران نام کرد چنانچه در گفت پس افزرا اگرچه در حق او ابدال فرض نیست فهو مجاز بر انزست باعتبار آنکه در حق غیر مرتفیه حرام ست گفت هست اسم بر صفت الفاظ آورده وَعَلَى الَّذِينَ هَادُوا حَرَّمْنَا كُلَّ ذِي ظُفُرٍ على الذين متعلق حرمنا ست و این جمله عطف اول کلام است و بالا قصه مشرکان بود و این قضیه مخصوص شمت بر قضایای سابق و نشان بینشان حکم حالی نیست معنی اینست و بر کسانی که یهودی شدند و تقدم حرمنا ذی ظفر بدیدند هرچه از پرندگان و دواب چنگ داشت ناخن ست حرام گردانیدیم و از نعمت حل طیبات بحرمان رسانیدیم وَمِنَ الْبَقَرِ وَالْغَنَمِ حَرَّمْنَا عَلَيْهِمْ شُحُومَهُمَا إِلَّا مَا حَمَلَتْ ظُهُورُهُمَا عطف است بر فعلیه سابق معنی اینست و از گاوان و گوسفندان حرام گردانیدیم بر ایشان پیه های ایشان مگر پیه هایی که متصل ست بدان پشتهای ایشان که در شکم گوشت بود بحالت ناخوردن گوشت بخوردن آن حانث شود أَوِ الْحَوَايَا أَوْ مَا اخْتَلَطَ بِعَظْمٍ حوایا جمع حویه است چنانچه خطایا جمع خطیه است و معطوف با او احتمال دارد که معطوف بر ما حملت بود و چه شحم بر وی نیست بلکه پیچ کرده پیه بلکه مختلط بغیر ست و تواند بود که عطف بر شحوم بود و او بمعنی منع خلو باشد و دون الجمع نحوه جالس الحسن او ابن سیرین معنی اینست یا پیه هایی که گرفته است چرا یا روده ها را گرد گرفته یا پیه هایی که با استخوان آمیخته ذَلِكَ جَزَيْنَاهُمْ بِبَغْيِهِمْ وَإِنَّا لَصَادِقُونَ ۱۴۶ ذلک مفعول دوم جزینا ست و جمله تذییل ست و جمله وانا لصادقون تقدیر اخبار بجزا کما ثبت ست از تحقیق وقوع جزا که وعده صدق مخبر ست تابع مر تحقیق وقوع مخبر به جمله را بدو که بسوا کبید آورده رد انکار منکران چه گردد و معنی اینست آن تحریم طیبات مذکوره منع نعمتهای مسطور جزا دادیم ایشان را بجای کشتن و ظالم بودن ایشان بدرستی ما هر آینه راستگویانیم و راست گفتارانیم خبر جزا دادن براستی فَإِنْ كَذَّبُوكَ فَقُلْ رَبُّكُمْ ذُو رَحْمَةٍ وَاسِعَةٍ وَلَا يُرَدُّ بَأْسُهُ عَنِ الْقَوْمِ الْمُجْرِمِينَ ۱۴۷ فا سببیت و جمله و لا یرد باسه عطف است بر جمله ربکم ذو رحمة واسعة و این هر دو جمله مقول قل ست و جمله قل با متعلقات خویش جزاء شرط ست و این جمله بیان جزای الهی و ظلم ایشان بحرمات نعیم و تحریمات طیبات در دنیا بود و درین آیه با سعه رحمت با ایشان آورده یا سر خدا بیان فرمود و معنی ماثبت پس اگر تکذیب کنند ترا یا محمد تکذیب کنندد در جریمه بسعه رحمت متمسک شوند بگو پروردگار شما خداوند رحمت واسعه ست و درین معنی شک نیست لیکن تمسک ایشان بسته برحمت مرا منی رد عذاب لیکن نیست هرگز رد کرده نشود عذاب او در آخرت از گروه گناهکاران

و عقلا سعت رحمت او را در حق کافران سود مند نداشد سَیَقُولُ الَّذِینَ اَشۡرَکُوۡا لَوۡ شَآءَ اللّٰهُ مَآ اَشۡرَکۡنَا
وَلَآ اٰبَآؤُنَا وَلَا حَرَّمۡنَا مِنۡ شَیۡءٍ جمله مستانفه است در جواب ماذا یقولون حین
یواخذون با لاشراک و جمله شرطیه یعنی شرطیه لو شاء الله ما اشرکنا تا آخر مقول یقول است معنی اینست
زود باشد که مشرکان در عذر اشراک خویش بگویند و تقبیح ناپسندیده خویند که اگر خدا میخواستی ما و پدران
ما مشرک نمی شدیم و نه هیچ چیزی را بر خویش تحریم می آوردیم و ظاهر است که این عذر ناپسندیده و بهانهٔ
ناگزیده است که مشیت خدا افعال اختیاری ایشان را بعده نبود مقرون باختیار و کسب ایشان است
و بعد تحقق اختیار معصیت و کسب آن تعلق مشیت و ارادت عذر نبود و بهانه نشود کَذٰلِکَ کَذَّبَ
الَّذِینَ مِنۡ قَبۡلِهِمۡ حَتّٰی ذَاقُوۡا بَاۡسَنَا این جمله معترضه است برای تسلیه پیغامبر و وعید کافران
معنی اینست چنانچه ترا تکذیب میکنند پیغامبرانی که پیش از ایشان بوده اند تکذیب کرده اند تا آنکه
باس ما را چشیدند و عذاب ما را دیدند قُلۡ هَلۡ عِنۡدَکُمۡ مِّنۡ عِلۡمٍ فَتُخۡرِجُوۡهُ لَنَا اِنۡ تَتَّبِعُوۡنَ
اِلَّا الظَّنَّ وَاِنۡ اَنۡتُمۡ اِلَّا تَخۡرُصُوۡنَ ○ این جمله مستانفه است چنانستی که پیغامبر صلی الله تعالی
علیه و سلم گفت ماذا اقول لهم فقیل هل عندکم من علم و جمله ان تتبعون با جمله که معطوف بر وست
تذییل است که اثبات اتباع ظن و تاکید انکار علم بود و جمله که متضمن تاکید است تذییل باشد معنی
بگوای محمد مر ایشان را هست نزدیک شما از علمی که دارید پس علم را برای ما بیرون آرید نه اید شما مگر
گمان برنده و نی تحقیق سخن گوینده قُلۡ فَلِلّٰهِ الۡحُجَّةُ الۡبَالِغَةُ این جمله دیگرست از جملهائی که
بروجه استیناف نقل معهود است فا در فلله تفریعیه است جمله که بعد او است مقول قل است چه در آیت
سابقه بیان بطلان حجت ایشان بود و آن سبب است برای اینکه خدا را حجت بالغه باشد و او را صفت
والله غالب علی امره هم باشد معنی اینست بگوای محمد پس مر خدا را حجت بالغه بود حجتی رسنده بکمال قاطع
مقال باشد فَلَوۡ شَآءَ لَهَدٰىکُمۡ اَجۡمَعِیۡنَ ○ مقول شاء محذوف است ای لو شاء هدایتکم
لهدیٰکم این جمله معترضه است برای اظهار قدرت معنی اینست پس اگر خواسته خدا بودی همه را
راه نیک نمودی لیکن چون یفعل الله ما یشاء و یحکم ما یرید صفت او باشد خواستن چیزی بسکین نبود
واجب نبود و کار اگرچه مشیت متعلق عست وجود همه اشیا با ارادت حق متحقق است مبنی بر اختیار ست
بروجه جبر نیست بعد تعلق باختیار و عذر تعلق فعل بمشیت عذر می نمیشی ست قُلۡ هَلُمَّ شُهَدَآءَکُمُ
الَّذِیۡنَ یَشۡهَدُوۡنَ اَنَّ اللّٰهَ حَرَّمَ هٰذَا این جمله دیگرست از جملها که بروجه استیناف نقل معهود است
معنی اینست بگوای محمد کافران را گواهان خویش که گواهی دهند بیارید بدرستی خدا حرام گردانیده است

این چیزها را که شما حرام می‌شمارید فان شهدوا فلا تشهد معهم فا در فان شهدوا سببیه ست
پس اگر گواهی دهند گواهان بتکذیب و بنفور بر وفاق ایشان تو با ایشان و قبول گواهی مکن ایشان
اعتماد مدار ولا تتبع اهواء الذین کذبوا بایاتنا والذین لا یؤمنون بالآخرة وهم بربهم یعدلون ۞ ع ۱۹
عطفست بر فلا تشهد و جمله بربهم یعدلون حالست یعنی اینست و پیروی مکن هواها کسانی را که آیات
ما را تکذیب کردند آن را در معرض کذب و افترا آوردند و کسانی را که با آخرت ایمان نمی‌آرند و ایشان
اصنام را بپروردگار خویش برابر میدارند و این نهی از نظر بر ابتداء اختیار بود و نظر بعصمت نباشد قل تعالوا
اتل ما حرم ربکم علیکم الا تشرکوا به شیئا این جمله دیگرست از جملهای که بر وجه استیناف
اتل بمعنی ست اتل جواب امرست مجزوم شده ما حرم ربکم با موصوله با صله مفعول مر اتل را یا ما
استفهامیه است بمعنی ای شیء مفعول به است مر حرم را و این جمله بتاویل آنکه تعیین ما حرم مفعول ست مر اتل
الا تشرکوا به الی آخره صاحب کشاف را نهی داشته و ان مذکوره را مفسره پنداشته بدلیل عطف اوامر برو
و بودن فعل تلاوت بمعنی قول و ایراد کرده که تنها بیان محرم خواهد بود و امرها که معطوفند بروست بیان
محرم چه نوع شود و جواب گفته چنانچه تنها بیان تحریم در معنی نهی است امر بیان تحریم ضد مامور به است
معنی اینست بگو ای محمد مر مشرکان را بیائید برخوانم آنچه حرام گردانیده است پروردگار شما بر شما دیگویم
که چیزی را بخدای شریک مگردانید و خدای را یکی دانید وبالوالدین احسانا ای احسنوا
بالوالدین احسانا ایجاب احسان مستلزم ست مر تحریم ایذا را معنی اینست نیکوئی کنید بمادر و پدر
نیکوئی کردنی و احسان ورزید احسان ورزیدنی ولا تقتلوا اولادکم من املاق نهی ست
معطوفست بر احسنوا مقدرست معنی اینست که فرزندان خویش را از جهت فقر مکشید و از عسرت
و تنگی معاش مترسید نحن نرزقکم وایاهم نحن مبتداست و نرزقکم وایاهم خبرش
تقدیم مسند الیه بر خبر فعلی برای تخصیص بود کلا یعنی نحن نرزقکم لا انتم باشد و جمله تعلیل ست بر نهی سابق
دلیل ست معنی اینست از جهت فقر فرزندان را مکشید از فقر و گرسنگی مترسید زیرا که رزق میدهیم
شما را و ایشان را ولا تقربوا الفواحش ما ظهر منها وما بطن نهی معطوفست بر نهی سابق ما ظهر بامعطوف
خویش بدل ست از فواحش معنی اینست زشتیها و کارهای ناشایسته را نزدیک مشوید یعنی گناها
را آنچه ظاهرست از گناهان جوارح و آنچه باطن ست از گناهان دل گرد مگردید ولا تقتلوا النفس التی
حرم الله الا بالحق عطفست بر لا تقتلوا معنی اینست و مکشید نفسی را که حرام
گردانیده است کشتن آنرا خدا مگر آنکه کشتن او متوجه شود بحقی مستحق چون قصاص و دیت باحق

ذٰلِكُمْ وَصّٰىكُمْ بِهٖ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُوْنَ ۝ ذٰلکم اشارت است بر مذکور از اوامر و نواهی و وصیت کردن
یعنی داده ست هر کرا وصیت کردن نسبت در عبارت مقرون بپند دادن می باشد و این جمله معترضه است
برای جمع کردن تفاصیل سابق را و تاکید آنست لعلکم تعقلون یعنی تا شما تعقلوا متعلق بحکم معنی نیست
آن ای مخاطبان پند داده است خدای شما را بدان تا شما دریابید و در عمل کردن بآن نجات یابید
وَلَا تَقْرَبُوْا مَالَ الْيَتِيْمِ اِلَّا بِالَّتِيْ هِيَ اَحْسَنُ حَتّٰى يَبْلُغَ اَشُدَّهٗ ۚ معطوف است بر و لا تقتلوا اولادکم
معنی اینست و نزدیک مشوید مال یتیم را مگر بطریقی که آن بهترست در مالی که نیکوترست از جهت حفاظت
و منفعت و کوشش نمودن در زیادت شدن و افزودن سؤال از استثنا احسن لازم آید که هر چه غیر احسن باشد
در حکم صدر داخل باشد پس حسن نیز داخل نهی موصوف بقبح بود جواب احسن و حسن بنظر بتیسر امر بود
اما از ولی و وصی و قاضی در حکم یتیم اختیار حسن که از احسن فروتر و کمترست نسبت با غلط اختیار میکنند
در حکم حرام دارند و اختیار زیان او از کم و بیش قبیح پندارند وَاَوْفُوا الْكَيْلَ وَالْمِيْزَانَ بِالْقِسْطِ ۚ
معطوف است بر امر و نهی سابق معنی اینست و تمام کنید پیمانه را در پیمودن و ترازو را در سنجیدن
لَا نُكَلِّفُ نَفْسًا اِلَّا وُسْعَهَا ۚ این جمله مستأنفه است چنانکه کسی سؤال کرد با تتبع لوازم هم
بالزیاده و النقصان فقیل لا نکلف نفسا الا وسعها این جمله تکمیل است برای دفع وهم زیادت و نقصان بغیر
قصد و اختیار با اهتمام و کوشش عدل در کار معنی اینست تکلیف نکنیم با هیچ نفسی متکلف را مگر بران قدر
که در قوت و قدرت بود و بران اندازه وسع و طاقت باشد وَاِذَا قُلْتُمْ فَاعْدِلُوْا وَلَوْ كَانَ
ذَا قُرْبٰى ۚ اذا برای شرط است فاعدلوا جزای اوست و این شرطیه معطوف است بر انشائیات سابق
زیرا که چون جزا شرط انشائیات باشد شرطیه انشائیه بود معنی اینست و چون سخنی بگویید در گواهی
یا در حکم یا در اقرار و انکار کنید عدل در سخن راستی و درستی جویید اگرچه آنکس که سخن در شان او میگویید و حکم
قضیه او میکنید خداوند قرابتی باشند و خویشاوند قرین خود حق باید گفت و در صدق باید سفت اگرچه
چیزی از دست خورده و پدر یا پسر از زیان مشوید وَبِعَهْدِ اللّٰهِ اَوْفُوْا ۚ جار و مجرور متعلق است
باوفوا تقدیم او از جهت اهتمام است و مناط امر را بقا و محافظت عمل خدا میست معنی اینست
بکنید و فوز را بهر ورطه عهد شکنی با فکنید ذٰلِكُمْ وَصّٰىكُمْ بِهٖ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُوْنَ ۝
تذکرون بود قراءة او بتخفیف ذال و حذف تا و تشدید او بابدال تا و هم بذال و ادغام او
آن داشته لعلکم تذکرون یعنی تا شما تذکر و متعلق است بحکم ذلکم و بشارت نهفته بر
و نواهی مسطوره و این جمله تکالیف ها بقیه و تقریر است مضمون کلام سابق را تا

ف
۲۹۷٫۱۲۲۷
CALL No. { شں۳۰ت ب ACC. No. ۲۷۳۰
AUTHOR ۱۶ شہاب شمس عمر
TITLE تفسیر بحر مواج

GHR.-0 52

THE BOOK MUS

Class No. ف ۲۹۷٫۱۲۲۷ Acc. No. ۲۷۳۰
Author ۱۶ Book No. شں۳۰ت ب
شہاب شمس عمر
Title تفسیر بحر مواج
CHECKED 2013

Borrower's No.	Issue Date	Borrower's No.	Issue Date
GHR.-0 52			
	۲۶۹۶		

MAULANA AZAD LIBRARY
ALIGARH MUSLIM UNIVERSITY

RULES:—
1. The book must be returned on the date stamped above.
2. A fine of Re. 1-00 per volume per day shall be charged for text-books and 10 Paise per volume per day for general books kept over-due.